

ماثر سلطانیہ



مصرف و تہ تیغ ارباب مل مقود سر کشاید طیار نمیشد
روحان براید دمان نفع و علفد تفسا حراجه کلنا
و تار ما دختا سا اولیاری اوساوان و اولان و یازد کتیب
و باد و رحمان نموی سا و باحت ایما رتیم تلات و سریر
تا باد صحر سمری غلام لعل عشق کای در و است
بر دات در ما ملت و و دات جامع ککان در تالار و رات
سر سیدیل تکبیل سپید و انبج و تلبیل مکر و عجم
بلا و تکتیب عرسه زمین راتر و جو و سلطان لالین
و البش و تربین و اد است مشر و حت و مشر و رقت ام و ح

عبدالرزاق مفتون دنبلی
تصحیح و تحشیہ: غلامحسین زرگری نژاد



انتشارات موسسه ایران

مآثر سلطانیه، نوشته عبدالرزاق بیگ دنبلی متخصص به مفتون، نخستین اثر درباره تاریخ هجوم اول روسیه به ایران است. حضور مؤلف در همین ایام در دارالسلطنه تبریز باعث شد تا وی امکان یابد که از نزدیک شاهد حوادث قفقاز و آذربایجان بوده و روایت مستقیم و دست اولی از جنگ‌های ایران و روسیه فراهم کند. اهمیت و ارزش مآثر سلطانیه که در همان زمان نیز در چاپخانه تبریز به چاپ سنگی رسید، باعث شد تا سرهارد فورد جونز دیپلمات مشهور انگلیسی نیز به اندیشه ترجمه آن افتاده و آن را در همان زمان به انگلیسی ترجمه کند.

تصحیح متن مآثر سلطانیه بر اساس همان نخستین چاپ کتاب انجام شده است، از آنجا که عبدالرزاق در آستانه هجوم دوم روس‌ها به ایران در گذشت و نتوانست به روایت این دوره از جنگ‌ها نیز بپردازد، مصحح برای آنکه متن کاملی از هر دوره از جنگ‌های ایران و روسیه در اختیار علاقمندان پژوهش‌های تاریخ معاصر قرار دهد، گزارش جنگ‌های مرحله دوم را از نوشته خاوری شیرازی، مؤلف تاریخ خطی ذوالقرنین نیز به این کتاب ضمیمه کرده است. بدین سان می‌توان گفت که کتاب حاضر تریخ کاملی است از دو مرحله جنگ‌های ایران و روسیه توسط دو مورخ برجسته صدر دوره قاجاریه.

ISBN 964-6707-62-9



9 789646 707627



آئینہ سلطانیہ

عبدالرزاق مفتون دہلی
تصحیح و تخریج: غلامحسین زرگری نژاد

• تاریخ

۱	۱۰۰
۷	۲۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

• ۴۳۷۴۲

تاریخ

(۳)

مآثر سلطانیه

(تاریخ جنگهای اول ایران و روس)

به ضمیمه

تاریخ جنگهای دوره دوم از تاریخ ذوالقرنین



کتابخانه ملی ایران

نوشته: عبدالرزاق بیگ دنبلی

تصحیح و تحشیه: غلامحسین زرگری نژاد

مفتون دنبلی، عبدالرزاق بن نجفقلی، ۱۱۷۶-۱۲۴۳ق. مآثر السلطانیه (تاریخ جنگهای ایران و روس) به ضمیمه جنگهای دوره دوم، از تاریخ ذوالقرنین [خاوری شیرازی] نوشته عبدالرزاق دنبلی؛ تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد. تهران: روزنامه ایران، موسسه انتشاراتی، ۱۳۸۳. [۶۷۲] ص. (تاریخ: ۳)

ISBN 964-6707-62-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۶۵۵-۶۶۳]؛ همچنین به صورت زیر نویس.

۱. ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ق. جنگ با روسیه، ۱۲۱۸-۱۲۴۳ق.
۲. فتحعلی قاجار، شاه ایران، ۱۱۸۵-۱۲۵۰ق. ۳- ایران و تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ق. - سالشمار. ۴- نثر فارسی - قرن ۱۳ ق. الف. خاوری شیرازی، فضل الدین عبدالنبی، ۱۱۹۰-۱۲۶۷ق. تاریخ ذوالقرنین. برگزیده. ب. زرگری نژاد غلامحسین، مصحح و حاشیه نویس. ج. ایران [روزنامه]. د. عنوان. ه. عنوان: تاریخ ذوالقرنین. برگزیده.

۹۵۵/۰۷۴۳

DSR ۱۳۵۴/م۷م۲

الف ۱۳۸۳

م۸۳-۲۷۴۰۶

کتابخانه ملی ایران

مآثر سلطانیه

(تاریخ جنگهای اول ایران و روس)

به ضمیمه: تاریخ جنگهای دوره دوم از تاریخ ذوالقرنین

نوشته: عبدالرزاق بیک دنبلی

تصحیح و تحشیه: غلامحسین زرگری نژاد

طرح روی جلد: لاله سلطان محمدی

لیتوگرافی: بهنام

چاپ: شهاب

چاپ دوم: ۱۳۸۹

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

بها: گالینگور: ۱۳۰۰۰ تومان شومیز: ۱۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹-۶۲-۶۷۰۷-۶۶۴-۹/۹۶۴-62-9-6707-664

همه‌ی حقوق محفوظ است



مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران

تهران، خیابان خرمشهر ساختمان شماره ۲۱۲،

مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران

تلفن: ۸۷۶۱۷۲۰-۲

فهرست مندرجات:

۵	درآمد
۹	زندگی نامه نویسنده و ارزش تاریخی مآثر سلطانبه
۲۲	شیوه تصحیح کتاب
۲۷	[دبیاچه مؤلف]
۳۱	[حسب و نسب قاجارها]
۳۵	بیان حالات جداعلای خاقان کشورگشا فتحعلی خان
۳۶	رفتن فتحعلی خان سردار برای دفع افغانه به اصفهان به مدد شاه سلطان حسین صفوی
۴۱	در بیان حالات کیفیت خاقان خلد مکان، محمد حسن خان
۴۴	آمدن شاه پسندخان افغان به عزم تسخیر استرآباد و شکست او در دست حسین خان قاجار...
۴۵	محاربه نواب محمد حسن خان با آزاد خان افغان و شکست دادن او
۴۹	بیان فنوحات و مقامات خاقان مغفور محمد شاه بعد از فوت کریم خان زند...
۷۴	ذکر فتنه صادق خان شقافی
۷۶	ذکر وصول خبر شهادت سلطان سعید به مسامع علیه خسرو آفاق و توجه موکب همایون از فارس به عراق
۸۳	ذکر جلوس میمنت مانوس خاقان کشورگشا بر سریر سلطنت...
۸۴	رسیدن شاهزاده محمود ولد تیمور شاه افغان به شرف حضور خاقان گیتی ستان
۸۵	ایراد فتنه محمدخان ولد زکی خان زند در اصفهان
۸۹	وقایع سنه هزار و دوست و سیزده هجری، که سان دوم جلوس میمنت مانوس است...
۹۲	ذکر وصول خبر طغیان حسین قلی خان به مسامع علیه مقربان درگاه خدیو آفاق...
۹۸	صادرات ایام توقف دارالخلافة طهران
۱۰۰	ذکر تعمیر و تذهیب قبه طاهره سیدالشهدا و نصب در زرین به ضریح سیمین حضرت معصومه...
۱۰۱	ذکر بعضی حالات و بنای قصر قاجار
۱۰۵	وقایع سنه هزار و دوست و چهارده هجری حرکت موکب جهانگشا از طهران به سمت خراسان...
۱۱۲	ذکر توجه رایات نایب السلطنه والخلافة، شاهزاده عباس میرزا به سمت آذربایجان و تسخیر قلعه هودر...
۱۱۵	ذکر آمدن محمود میرزا، بار دیگر به درگاه اعظم پناه و وقایع ایام توقف در دارالسلطنه طهران
۱۱۸	بسط بساط نشاط و سرور شاهزاده حسنعلی میرزا
۱۱۹	ذکر وصول میرزا مهدی علی خان فرستاده فرمانفرمای ممالک هندوستان به درگاه خسرو هوشنگ فرهنگ...

- ۱۲۱ تفویض دارایی ملک فارس و خطهٔ مازندران به شاهزاده حسینعلی میرزا و شاهزاده محمد قلی میرزا...
- ۱۲۵ وقایع سال فرخنده فال هزار و دویست و پانزده و نهضت موکب همایون به خراسان...
- ۱۲۶ فرستادن فرمانفرمای هندوستان جنرال ملکم بهادر را به سفارت به خدمت اعلیحضرت خاقانی
- ۱۲۹ ذکر تعیین نایب السلطنه شاهزاده عباس میرزا با سپاه خاره فرسا به سمت آذربایجان...
- ۱۳۳ تذهیب قبه مبارکه معصومه و بنای عمارت اصفهان و سایر عمارات بهشت نشان
- ۱۳۷ ذکر وقایع سال پنجم جلوس همایون که مطابق سنه هزار و دویست و شانزده هجری بود...
- ۱۴۰ ذکر بیداری فتنه حسین قلی خان بار دیگر و خفتن آن به دست خسرو عادل
- ۱۴۶ در بیان ورود اللهیار خان به درگاه سپهر مدار
- ۱۴۷ ذکر مجملی از حالات عبدالعزیز شیخ اعراب
- ۱۵۳ وقایع سال ایت نیل هزار و دویست و هفده هجری
- ۱۵۸ ذکر سور و سرور نایب السلطنه والخلافة شاهزاده عباس میرزا...
- ۱۵۹ تنمّه حکایت قبصر میرزای افغان
- ۱۶۱ وقایع سال خجسته فال هزار و دویست هجده هجری و تیبّه طایفهٔ کوللان و یموت در کنار گرگان
- ۱۶۱ حرکت رایات ظفر نشان به تنبیه طایفهٔ یموت و کوللان در کنار رود گرگان
- ۱۶۲ تسخیر قلعهٔ مشهد مقدس و گرفتاری نادر میرزا با فرزندان و برادران
- ۱۶۵ در بیان وقایع سال همایون فال هزار و دویست و نوزده هجری...
- ۱۶۷ بیان مجملی از کیفیت اوضاع ممالک روسیه و گزارش حال ایشان...
- ۱۸۱ افتادن قلعهٔ گنجه به دست روسیه از مخالفت ارامنه گنجه
- ۱۸۳ مأمور شدن مهدی قلی خان به کوچانیدن ایلات ایروان و رسیدن آن گروه به خدمت شاهزادهٔ فریدون شکوه
- ۱۸۴ آمدن ایشپخدر به امداد محمد خان ایروانی و محاربت او با لشکر خاقانی
- ۱۸۶ اطاعت محمد خان قاجار بیگلربیگی ایروان به استمالت آصف الحضرت میرزامحمد شفیع وزیر
- ۱۸۷ بیان آمدن سپاه روس بر سر قلعهٔ ایروان و کیفیت محاربات ایشان با اهالی قلعه
- ۱۸۸ توجه رأیت نصرت آیت شاهنشاهی بر سر ایروان و محاربات لشکر اسلام با سپاه روسیه
- ۱۸۹ بیان روانه ساختن فوجی از سپاه به قلعهٔ ایروان
- ۱۸۹ شبیخون آوردن سپاه روس بر سر اردوی گردون شکوه
- ۱۹۳ کیفیت وفات حاجی خلیل خان در بنیابی و آمدن مستر منستی...
- ۱۹۷ ذکر ورود فرستادگان ناصرالدین توره شاهزادهٔ ترکستان به دارالخلافهٔ طهران...
- ۱۹۹ بیان وقایع سال هزار و دویست و بیست هجری که سال هشتم جلوس است...

- ۲۰۰ مأمور شدن نواب نایب السلطنة و الخلافة به مملکت آذربایجان برای جنگ روس
- ۲۰۲ بیان بعضی از مآثر نواب نایب السلطنة العلیه...
- ۲۰۵ بنای نظام جدید
- ۲۲۱ بیان فتاری مجتهدین عصر در این سال ها در باب محاربات روسیه...
- ۲۲۴ بیان مخالفت ابراهیم خلیل خان و محاربه مقرب الحضرت اسماعیل بیک...
- ۲۲۶ محاربه نایب السلطنة با پولکونیک سردار سپاه روس...
- ۲۳۰ بیان بعضی حالات که در حین توقف رایات جهانگشای شاهنشاهی در منزل تخت طاروس اتفاق افتاد
- ۲۳۱ مأمور شدن نایب السلطنة و الخلافة به تسخیر گنجه و گرجستان و کرچانیدن رعایای گنجه...
- ۲۳۵ آمدن شفت سرکرده روس بر سر دارالمرز گیلان و محاربه او به اهالی آنجا و شکست یافتن و گریختن
- ۲۳۶ بیان تمکّن نایب السلطنة و الخلافة، شاهزاده عباس میرزا بر وساده دارایی آذربایجان
- ۲۳۷ در بیان حرکت نایب السلطنة به سمت موغان و قتل ایشهبخدر سردار روس و متفرق شدن روسیه
- ۲۳۹ مأمور شدن بعضی از امراء آذربایجان به ایروان و گزارش حالات آن سامان
- ۲۴۱ در بیان اطمینان و استیناس مصطفی خان حاکم طالش...
- ۲۴۲ بیان وقایع سنه هزار و دوست بیست و یک هجری و بیان حرکت علی پاشا والی بغداد به سمت کرمانشاهان...
- ۲۴۸ بیان قتل ابراهیم خلیل خان در دست روسیه
- ۲۵۰ حرکت موکب والا به محاربه روسیه قراباغ بار دیگر
- ۲۵۲ بیان آمدن موسی ژوبر ایلچی دولت فرانسه
- ۲۵۵ محاربه روسیه و قراباغی در سرکروج ایلات با ابوالفتح خان
- ۲۵۶ توجه رایات جلال به سمت شیروان
- ۲۵۸ مأمور شدن پیرقلی خان قاجار و شیخ علی خان به دربند و وحشت سلیم خان شکلی و اطمینان او
- ۲۵۹ بیان فراهم آمدن بعضی اسباب که مراجعت موکب مسعود را از شیروان باعث بود
- ۲۶۱ بیان بعضی حرکات ناهنجار مصطفی خان شیروانی بعد از حرکت موکب والا و محاربه او با پیرقلی خان...
- ۲۶۲ محاربه روسیه با سلیم خان حاکم شکلی و مغلوب شدن او بعد از غلبه...
- ۲۶۳ در بیان ظهور بعضی از حالات و آمدن فرستاده گوردویچ سردار روس، استپانوف نام...
- ۲۶۷ آمدن رسول از جانب حاجی یوسف پاشا به دربار شوکت شاهزاده کامکار...
- ۲۶۹ حرکت موکب منصور شاهزاده نایب السلطنة از دارالسلطنة تبریز...
- ۲۷۰ شوریدن اهالی اسلامبول و جماعت ینگی چری به سلطان سلیم...
- ۲۷۳ محاربه شاهزاده محمد ولی میرزا به امر خاقان گیتی ستان با سپاه ازبک و افغان...

- ۲۷۵ در بیان قتل علی پاشا والی بغداد به تیغ بی‌دریغ غلامان بدنهاد...
- ۲۷۶ مراجعت کردن موکب ظفر نمون به دارالسلطنه تبریز و رسیدن سفیر کاردان میرزا محمد رضای قزوینی...
- ۲۷۹ مأمور شدن حقایق و معارف آگاه آقا ابراهیم شیخ الاسلام خوی از درگاه جهان پناه به سفارت روم
- ۲۸۱ بیان وقایع سال فرخنده فال هزار و دویست و بیست سه هجری و نقض عهد و میثاق گودویج سردار روس
- ۲۸۵ بیان نقض عهد گودویج و آمدن او بر سر ایروان و محاربه حسین خان سردار با جماعت روسیه
- ۲۸۸ بیان محاربه نواب نایب السلطنه با روسیه نخجوان
- ۲۹۰ عبور نایب السلطنه از آب ارس و آمدن موسی لازار فرانسه از جانب جنرال غاردان خان
- ۲۹۲ بیان یورش آوردن روسیه بر سر قلعه ایروان و مقتول و منهزم شدن ایشان...
- ۲۹۷ بیان عفو جرایم نظر علی خان و فرج الله خان شاهسون و محاربه شیخ علی خان قبه با روسیه...
- ۲۹۷ ورود سر هر فرد جنس بروننت ایلچی دولت انگلیس...
- ۳۰۵ وقایع سنه هزار و دویست بیست و چهار هجری و معاودت جنرال غاردان خان از ایران...
- ۳۱۰ بیان توجه رایب خاقانی به چمن اوجان و رسیدن نواب نایب السلطنه والخلافه به عتبه بوسی خاقان کامران
- ۳۱۲ ذکر توجه نایب السلطنه العلیه، به سمت گنجه به فرمان اعلیحضرت خاقانی...
- ۳۱۳ ذکر گزارش کار سفر شاهزاده محمد علی میرزا با روسیه و تاختن بعضی از ایل بزچلو و معاودت به ایروان
- ۳۱۴ بیان کیفیت سفر فرج الله خان
- ۳۱۵ ذکر عزیمت نواب نایب السلطنه به صوب گورگجه و گنجه و وقایع آن سامان
- ۳۲۰ بیان کیفیت اطاعت مصطفی خان طالش و نگارش بعضی امور
- ۳۲۲ نصب و تعیین اعلیحضرت خاقانی میرزا محمد حسن را به وزارت نایب السلطنه والخلافه
- ۳۲۷ وقایع سنه هزار و دویست و بیست و پنج هجری...
- ۳۳۰ نگارش بعضی حالات و توجه نواب شاهزاده علی خان به چپارول جمعی از ایلات قزاق و معاودت آن جناب
- ۳۳۱ تعهدات شیخ علی خان قبه و مصطفی خان شیروانی و مأمور شدن ابراهیم خان قاجار به کنار کر
- ۳۳۴ گرفتن طور مصوف سلیمان خان والی باش آچوق را و شکست حسین خان سردار در آخسقه...
- ۳۳۷ بیان ورود ملکم بهادر و آوردن توپخانه انگلیس به درگاه جهان پناه...
- ۳۳۸ تفویض فیصل دادن امور سرحدیه بغداد به نایب السلطنه به موافقت شاهزاده محمد علی میرزا
- ۳۳۹ رفتن طور مصوف به تسخیر آخسقه و شکست یافتن او از شریف پاشا
- ۳۴۰ وفات وزیر معظم میرزا محمد حسن در دویم شهر محرم الحرام
- ۳۴۱ مأمور شدن جمعی از سرباز به روسیه شیخ آویز و استیصال جماعت روسیه به دست سرباز
- ۳۴۳ وقایع سال همایون فال قوی ثیل سنه هزار و دویست و بیست و شش و آمدن یاسین زاده عبدالوهاب...

- ۳۴۴ تعیین شدن میرزا ابوالحسن خان به سفارت انگلیس و معاودت او و آمدن سرگور اوزلی
- ۳۴۶ بیان جشن عروسی شاهزادگان در چمن سلطانیه
- ۳۵۰ ذکر آمدن امین پاشا به قارص و آن حدود و معاودت او به تقدیر حق و دود
- ۳۵۵ ذکر ایلغار فتحعلی خان بیگلریگی خوی و سلماس به وان و کیفیت آن سامان
- ۳۵۸ ذکر محاربات شیخ علی خان و لکزیه با روسیه و کیفیت آن
- ۳۵۸ در بیان استخلاص عبدالله خان قاجار از گنجه و خواهش روسیه التیام میانه ایران و روس
- ۳۵۹ ذکر بعضی خرابی ها که به قزاق رسیده و برخی صدمات که به روسیه آنجا رو داده
- ۳۶۲ ذکر حرکت نواب نایب السلطنه از تبریز و عزیمت قزاق
- ۳۶۵ بیان نهضت نواب نایب السلطنه بر سر سنگر سلطان بود و مجادله عظیمه با روسیه
- ۳۷۰ ذکر مأمور شدن احمد خان مقدم و عسکرخان افشار به تنبیه مفسدین بلباس
- ۳۷۰ رسیدن اخبار مجادله الکسندر میرزای والی با روسیه و مخالفت اهالی قسق
- ۳۷۳ رسیدن نوروز فیروز سال فرخنده فال هزار و دوپست و [بیست و هفت] هجری
- ۳۷۵ ذکر ورود آیات سلطانی به چمن سلطانیه و سایر حالات
- ۳۸۱ ذکر تصرف لنکران و ارکوان طالش و فرار مصطفی خان به گامبشوان
- ۳۸۵ تعیین میرزا رضا سفیر دولت ایران به صوب دولت عثمانیه
- ۳۸۸ بیان مکالماتی چند که امنای دولت را با سردار روسیه اتفاق افتاد...
- ۳۹۲ شرح قضیه اصلاندوز و رقابعی که روی نمود...
- ۳۹۹ ذکر وقایع بعد از ورود به تبریز و موجبات حرکت رایات سعادت آیات و حوادث طالش
- ۴۰۳ مأمور شدن شاهزادگان در مقدمه موکب انجم شکوه به آذربایجان...
- ۴۰۶ اطلاع یافتن سردار روس از ورود موکب شاهی به چمن ارجان...
- ۴۰۹ ورود موکب اعلیحضرت شاهی به دارالسلطنه تبریز و...
- ۴۱۰ ذکر ظهور فتنه خواجه محمد کاشغری و اختتام کار او به اهتمام لشکر سلطانی
- ۴۱۲ بیان وضع بعضی از قواعد ملکی و نظام سپاه و عزم نواب نایب السلطنه به دارالخلافه طهران...
- ۴۱۳ موصخ شدن سرگور اوزلی برون ت ایلچی بزرگ دولت انگلیس از دربار سلطانی...
- ۴۱۷ وقایع سنه هزار و دوپست و بیست و نه ذکر بواعث نهضت همایون به سمت خراسان...
- ۴۲۲ کیفیت طغیان محمد زمان خان عزالدینلوی قاجار با جماعت ترکمان و پموت در استراباد...
- ۴۲۵ وقایع سال خجسته فال هزار و دوپست و سی مطابق تنگوزیل ترکی...
- ۴۲۶ وفات مصطفی خان طالش و احوال پسران او بعد از او و کیفیت احوال جعفر قلبخان

- ۴۲۷ بیان هلاک اسحاق قرائی و پسرش، به حکم شاهزاده محمد ولی میرزا...
- ۴۲۹ بیان وقایع سنه هزار و دوست و سی و یک هجری موافق سجعقان نیل ترکی...
- ۴۳۰ بیان چهارول طایفه بلباس دو دفعه به سرداری امیرخان قاجار
- ۴۳۳ وقایع سال هزار و دوست و سی و دو مطابق اودئیل ترکی در بیان معاودت میرزا ابوالحسن خان...
- ۴۳۹ وقایع سال خجسته فال هزار و دوست و سی و سه موافق پارس نیل ترکی...
- ۴۴۷ از جمله وقایع غم افزا در آخر این سال سه روز به عید سعید مانده...
- ۴۴۹ بیان وقایع سال همایون فال هزار و دوست و سی و چهار هجری و وفات میرزا محمد شفیع صدراعظم
- ۴۵۰ بیان جشن عروسی نواب امیرزاده اعظم انخم محمد میرزا
- ۴۵۳ بیان وقایع سال خجسته فال هزار و دوست و سی و پنج هجری
- ۴۵۵ بیان وقایع سنه ثیلان ایل مطابق سنه هزار و دوست و سی و شش هجری...
- ۴۵۶ مأمور شدن شاهزاده حسن علی میرزا به تنبیه بنیاد خان و شکست سپاه هزاره...
- ۴۵۷ مأمور شدن شاهزاده محمد قلی میرزا به تنبیه ترکمانان تکه و استیصال آن جماعت...
- ۴۵۸ شرح بعضی سوء سلوک سرحدداران ممالک روم با اولیای دولت قاهره...
- ۴۷۳ وقایع سال خجسته فال مطابق سنه هزار و دوست سی و هفت...
- ۴۸۱ قضیه وفات ناگزیر شاهزاده جم نشان محمد علی میرزا...
- ۴۸۲ بیان کیفیت امراض مهلکه که در این دو سه سال در بعضی از ممالک چین و هند و ایران روی نمود...
- ۴۸۴ بیان تطاول اکراد به سمت سلماس و تعیین یوسف خان گرجی غلام خاصه شریفه...
- ۴۸۵ بیان متوسل شدن محمود پاشای بابان به نواب نایب السلطنه...
- ۴۸۹ وقایع سال خجسته فال مطابق سنه هزار و دوست و سی و هشت هجری...
- ۴۹۰ و صورت صلح نامه میان دولتین بهتین...
- ۴۹۵ بیان وقایع سال همایون فال هزار و دوست و سی و نه هجری مطابق سال پیچین ایل ترکی
- ۴۹۸ از جمله سوانح در این سال وفات صدراعظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی بود
- ۴۹۹ بیان وقایع سال خجسته فال هزار و دوست و چهل مطابق ترکی
- ۵۰۰ بیان عروسی امیرزاده جهانگیر میرزا و بدیع الزمان میرزا
- ۵۰۰ از سوانح عبرت افزای این سال
- ۵۰۲ تفویض منصب صدارت اعظم به اللهیار خان قاجار
- ۵۰۵ بیان وقایع سال همایون فال تخاقوی نیل ترکی موافق سنه هزار و دوست و چهل و یک هجری
- ۵۰۶ بیان وفات الکسندر پاولیچ امپراطور روس و شمه‌ای از حالات و اخلاق او

۵۰۷ بیان مجادله نواب شاهزاده حسنعلی میرزا حکمفرمای مرزبانان خراسان با لشکر خوارزم...

۵۰۹ اختتام کتاب بعون الملک الوهاب

۵۱۱ **ضمایم**

۵۱۳ رخدادهای سالهای ۱۲۴۱ تا معاهده ترکمنچای از اثر خاوری شیرازی (درآمد)

۵۲۱ **ضمیمه ۱**

۵۲۱ متن قسمتی از تاریخ ذوالقرنین در وقایع سالهای ۱۲۴۱ تا معاهده ترکمنچای

۵۲۱ بهاربه سان فرخ فال ایت نبیل مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و یک هجری...

۵۲۲ ذکر موجبات تقار دولتین ایران و روس و اجماع مجتهدین به جهت عزیمت جهاد...

۵۲۴ ذکر کیفیات ورود نواب نایب السلطنه العلیه و ایلچی دولت روسیه و جناب آقا سید محمد

۵۲۷ ذکر مأموریت نواب شاهزادگان و امرا به اطراف ولایات متصرفی روسیه...

۵۳۱ ذکر مجادله فیما بین نواب نایب السلطنه العلیه و نیاران مددوف...

۵۳۴ ذکر وقایعی که بعد از قضیه مددوف اتفاق افتاد اعم از رجعت موکب اعلی و اوضاعی که بعد از آن روی داد

۵۳۶ ذکر عزیمت شجاع السلطنه به هرات و آمدن الله قلی خان خوارزمی به ولایت جام و فرار از آن صفحات

۵۳۷ بهاربه سان نیکو مأل تنگوز نبیل ترکی، مطابق با سنه یک هزار و دویست و چهل و دو هجری...

۵۳۹ ذکر عزل و نصب سرداران گرجستان و عزیمت طایفه روسیه بی ایمان به تسخیر ولایات قزاقه داغ...

۵۴۲ ذکر تسخیر قلعه عباس آباد نخجوان و خیانت احسان خان نادان و سایر اوضاع اتفاقیه در آن اوآن...

۵۴۴ ذکر وقایع اتفاقیه در توقف چمن مهربان و ظهور بلای وبا در اردوی روسیه...

۵۴۵ ذکر شکست طایفه روسیه در قریه اشترک ایروان و قریه شوک نخجوان...

۵۴۷ ذکر وقوع حوادث دهر فتنه ارکان و تصرف روسیه در قلعه سردار آباد و ایروان...

۵۴۹ ذکر بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریز و سایر اوضاع ملالت افزای کدورت انگیز

۵۵۲ ذکر عرض سوانح اتفاقیه به درگاه اعلی و اجماع ملکزادگان و نشونهای آراسته از هر ولایت...

۵۵۵ ذکر توسط امنای دولت انگریز و ظهور مصالحه فیما بین دولتین مخاصمت آمیز...

۵۵۹ **ضمیمه ۲**

۵۵۹ صورت عهدنامه مابین پادشاه گرجستان هراکلیوس و اعلیحضرت ملکه روسیه کاترین دوم

۵۶۱ **ضمیمه ۳**

۵۶۱ صورت عهدنامه مابین اعلیحضرت امپراطور روسیه پل اول و تسارگرجستان ژورژ پسر هراکلیوس

۵۶۳	ضمیمه ۲
۵۶۳	متن نخستین عهدنامه ایران و انگلستان، منعقدہ میان حاج ابراهیم خان کلانتر شیرازی و سروان جان مالکم
۵۶۴	عهدنامه تجارنی ایران و انگلیس
۵۶۷	ضمیمه ۵
۵۶۷	معاهده اتحادی است که مابین ناپلئون و فتحعلی شاه در فین‌کن‌اشتاین...
۵۷۱	ضمیمه ۶
۵۷۱	عهدنامه سال ۱۲۲۴ هجری قمری (۱۸۰۹ م) ایران و انگلیس
۵۷۵	ضمیمه ۷
۵۷۵	صورت عهدنامه رکلائی دولت ابد مدت علیه ایران با سرگور اوزلی ایلیچی دولت بهیه انگلیس
۵۸۱	ضمیمه ۸
۵۸۱	عهد نامه گلستان (۱۸۱۳ میلادی) ۱۲۲۸ هجری
۵۸۷	ضمیمه ۹
۵۸۷	عهدنامه مابین خاتان مغفور و سلطان محمود خان ثانی...به تاریخ ۱۹ ذی قعدة ۱۲۳۸ در ارضروم...
۵۹۱	ضمیمه ۱۰
۵۹۱	عهدنامه صلح ترکمنچای بین ایران و روسیه
۵۹۸	عهدنامه تجارنی ترکمانچای بین ایران و روسیه
۶۰۲	صورت مجلس در باب تشریفات پذیرائی سفراء کبار و مأمورین سیاسی
۶۰۵	نمایه‌ها
۶۵۵	منابع و مأخذ:

درآمد:

هراکلیوس والی گرجستان، در شرایطی به امضای معاهده^۱ تحت الحمايگی تفلیس با کاترین دوم، ملکه روسیه، مبادرت جست که زمامداران دربار سن پترزبورگ بر آن بودند تا در ادامه لشکرکشی ناموفق پتر کبیر به قفقاز ابتدا تمام گرجستان را ضمیمه امپراطوری روسیه سازند و آنگاه با تبدیل تفلیس به مرکز فرماندهی کل قوای روسیه در قفقاز، سیاست توسعه طلبی خویش در این سرزمین را به اجرا گذاشته و مناطق شمالی ایران در شمال ارس را به تصرف خود درآورند.

آقا محمد خان قاجار، پس از آگاهی از همراهی والی گرجستان با نقشه روس ها در قفقاز، ابتدا کوشید تا از طریق مکاتبه با اراکلی خان و تذکر پیوندهای دیرینه گرجستان با دولت مرکزی ایران به او، وی را نسبت به عواقب سیاست خویش در همراهی با سیاست روس ها هوشیار سازد. چون این تلاش بی نتیجه ماند، لاجرم، پادشاه ایران بر آن شد تا با توسل به نیروی نظامی و هجوم به تفلیس، اراکلی خان را از تعقیب سیاست خویش در تبدیل گرجستان به پایگاه پیشروی روس ها به خاک ایران باز دارد.

این لشکرکشی که به سقوط تفلیس و فرار اراکلی خان از این شهر منتهی شد گرچه برای مدتی کوتاه مانع پیشروی بی دغدغه روس ها به سوی مناطق جنوبی قفقاز گردید، اما نه اراکلی خان و جانشینان وی را از همراهی با نقشه های کاترین دوم در اشغال سرزمین های ایرانی باز داشت و نه خللی جدی در اراده فرمانروایان روسیه برای ادامه نقشه های خویش در قفقاز پدید آورد.

پس از مراجعت آقا محمد خان از تفلیس و خاتمه سفر جنگی او به گرجستان، سفری که غالب مورخان، حتی مورخان ایرانی، درباره کشتارهای آن سخن به مبالغه گفته و از تبیین هدف های شاه قاجار برای ممانعت از تبدیل گرجستان به پایگاهی علیه تمامیت ارضی ایران غفلت کرده اند، قوای روس تحت فرماندهی ژنرال زوبف و با مساعدت

۱. برای متن آن نگاه کنید به: ضمیمه شماره ۲ در بخش ضمایم همین کتاب.

فعال حاکم گرجستان روانه سرزمین های ایرانی شد و تلاش همه جانبه خود را برای کنترل تمام قفقاز جنوبی، ارمنستان و اران تجدید کرد.

آقا محمد خان که در راه بازگشت از آذربایجان به تهران خبر این تهاجم را دریافت کرده بود، در حالی که به نظر می رسید شرایط زمانی و تعداد قوا و امکانات نظامی خویش را برای رویارویی با نیروهای روسیه مناسب و کافی نمی یافت، مقابله با این تهاجم را به سال بعد مؤکول کرد و همچنان مسیر خویش را به سوی تهران ادامه داد. حدود یک سال بعد، چون کاترین درگذشت و جانشین او بر مراجعت ژنرال زویف و قوای همراهش فرمان داد، آقا محمد خان بر آن شد تا بار دیگر روانه گرجستان شود و قدرت اراکلی خان، متحد و مشوق روس ها را در تعرض به سرزمین های شمالی ایران براندازد. در همین سفر جنگی بود که نخستین فرمانروای قاجاری که در آن شرایط پیچیده و دشوار، توانایی و کفایت لازم را برای حفظ تمامیت ارضی ایران داشت، به قتل رسید و بزرگترین سرمایه نظامی ایرانیان آن روز در برابر سیاست تجزیه ایران توسط قوای روسیه از میان رفت.

با فرا رسیدن دوره پادشاهی فتحعلی شاه قاجار، که نه در هوشیاری نظامی و قدرت فرماندهی و نه استقلال رأی و اندیشه با عمومی خویش قابل مقایسه نبود، سیاست همراهی حاکمان تفلیس با روس ها استمرار یافت. درست در شرایطی که الکساندر اول با تثبیت قدرت خویش مقدمات تجدید هجوم به قفقاز را فراهم می ساخت، دومین شاه قاجار نیز طی نامه ای به گرگین خان، جانشین اراکلی خان، وی را به اجتناب از تداوم سیاست پدرش در همراهی و اتحاد با روس ها علیه منافع ایران فرا خواند.

گرگین خان که بیش از پدرش در سیاست اتحاد با روس ها اصرار داشت، درست زمانی به نقشه پنهانی روس ها علیه گرجستان پی برد که مرگش فرا رسیده و دیگر فرصتی برای جبران اعتماد نادرست پیشین وی به خاندان رومانف باقی نمانده بود. با درگذشت گرگین، الکساندر اول با انتشار اعلامیه الحاق گرجستان به روسیه، تمام گرجی های معتقد به استقلال سرزمینشان را دچار شگفتی و هراس گسترده ای کرد.

کمی پس از ضمیمه شدن گرجستان به خاک روسیه و انحلال حکومت محلی خاندان هراکلیوس، همسر و فرزندان گرگین خان نیز به روسیه تبعید شدند تا حضورشان در تفلیس، گرجی ها را به سوی اندیشه تجدید استقلال سرزمین خویش سوق ندهند. درست در همین زمان بود که دو تن از پسران گرگین خان، به نام های الکساندر میرزا و تهمورث میرزا، به ایران پناهنده شدند تا از طریق استمداد از دربار ایران، فرصت لازم را

برای نجات گرجستان از اشغال روس‌ها فراهم سازند. خاتمه استقلال گرجستان، غلبه روس‌ها بر این سرزمین بود؛ غلبه‌ای که اعتماد هراکلیوس دوم به روس‌ها شالوده آن را بنا کرد.

در اواخر سال ۱۲۱۸ چون اخبار غلبه برگنجه و کشتار هولناک مردم این شهر به فتحعلی شاه رسید، وی عباس میرزا نایب السلطنه خویش را به صدارت میرزا بزرگ فراهانی روانه آذربایجان کرد تا به مقابله با سیاست توسعه‌طلبی ارضی دربار روسیه در مناطق شمالی ایران پردازد. عباس میرزا و قوای سنتی قاجاری، علی‌رغم خیانت برخی از خوانین محلی، که با گمان تأمین منافع خویش راه و رسم همراهی با روس‌ها را پیشه خود ساختند، با حمایت چشمگیر مردم آذربایجان، ازان و سایر مناطق شمال ارس به مدت دوازده سال، در برابر قوای روسیه مقاومت کردند.

در سال ۱۲۲۷ در شرایطی که خطر ناپلئون، فرمانروایی روسیه را تهدید می‌کرد و عباس میرزا نیز، علی‌رغم فراز و فرودهای جنگ، همچنان مانع تحکیم موقعیت نظامی قوای روسیه در قفقاز بود، سرگور اوزلی با استمداد ژنرال روتیشچوف تلاش وسیعی را در دربار ایران برای سوق دادن عباس میرزا به امضای معاهده صلح با روسیه آغاز کرد. سفیر انگلستان نیک واقف بود که آسوده شدن خیال روس‌ها از جبهه قفقاز تا چه حد موجب تأمین منافع روس و انگلیس در برابر تهدیدهای ناپلئون خواهد شد.

علی‌رغم بی‌اعتمادی عباس میرزا، خصوصاً میرزا بزرگ، به سیاست صلح‌طلبی روس‌ها، تحت فشار برخی از عناصر دربار تهران نظیر میرزا ابوالحسن خان شیرازی، شاه سرانجام به عباس میرزا دستور داد تا مذاکرات لازم با روس‌ها را برای حصول به صلحی مطلوب آغاز کند. درست در همین زمان اخبار ناکامی‌های ناپلئون به تفلیس رسید و ژنرال روتیشچوف را واداشت تا ضمن عدول از سیاست قبلی خویش در گفتگو با عباس میرزا، با بهره برداری از شرایط مرخص شدن قوای ایران به دلیل اعتماد به انجام صلح و اجتناب روس‌ها از تجدید جنگ، قلیل نیروهای رکابی نایب السلطنه در اصلاندوز را غافلگیر کند و از این طریق برگ برنده‌ای به دست آورد.

عباس میرزا گرچه در شبیخون اصلاندوز غافلگیر شد، اما هم او و هم فرماندهان روسی نیک می‌دانستند که موفقیت نظامی روس‌ها در اصلاندوز نه دارای ارزش چشمگیر نظامی است و نه خاتمه دوره مقاومت دوازده ساله نیروهای سنتی ایران در برابر تعرضات پیاپی ارتش مجهز و جدید روس‌ها. با اذعان به همین واقعیت بود که عباس میرزا کمی پس از شبیخون اصلاندوز بر آن شد تا با فراخوانی نیروهای مرخص

شده ایرانی، بار دیگر به نبرد با روس‌ها ادامه دهد. درست در چنین شرایطی سرگور اوزلی و ژنرال روتیشچوف با آگاهی از تجدید عملیات نظامی ناپلئون علیه نیروهای روسیه و پروس و دریافت خبر موفقیت‌های نظامی عباس میرزا علیه روس‌ها در نبرد «سلطان بود»، تلاش مجدد و وسیعی را برای اغفال دربار تهران انجام دادند و بر آن شدند تا مانع تداوم عملیات نظامی عباس میرزا علیه قوای روسیه شوند. گفتنی است که کوتاه‌زمانی پیش از این، با تلاش انگلیسی‌ها، مقامات باب‌عالی نیز به امضای عهدنامه صلح بخارست در ۱۶ جمادی الاول ۱۲۲۷ (۲۸ مه ۱۸۱۲) تن داده و زمینه ذهنی مساعدی برای موفقیت حامیان صلح با روسیه در دربار ایران فراهم آورده بودند.

این بار نیز تلاش سفیر انگلستان و وعده‌های او مبنی بر تعهد وی و ژنرال روتیشچوف جهت جلب رضایت امپراطوری روسیه برای استرداد سرزمین‌های اشغال شده ایران بعد از امضای عهدنامه صلح به ثمر رسید و شاه قاجار که سخت تحت تأثیر وعده‌های سرگور اوزلی و رایزنی‌های میرزا ابوالحسن خان شیرازی و همفکران و همراهان او در دربار تهران قرار گرفته بود، دستور مذاکرات صلح و تنظیم معاهده صلح گلستان را صادر کرد. از آنجا که شاه قاجار و کمی بعد تا حدی نایب‌السلطنه نیز قانع شده بودند که با مسافرت ابوالحسن خان به سن پترزبورگ و ملاقات وی با امپراطور روسیه، به زودی سرزمین‌های اشغال شده ایران تخلیه خواهد شد، بنابراین نیاز چندانی نمی‌دیدند تا در باب مفاد معاهده و محتوای فصول آن نظارت لازم و دقت‌های هوشیارانه معمول دارند. به همین دلیل بود که میرزا ابوالحسن خان ایلچی نیز با خیالی آسوده و تحت هدایت سفیر کشوری که برای او مقرری مادام‌العمر تعیین کرده بود، عهدنامه تنظیم شده صلح گلستان را مورد تأیید قرار داد و بر آن مهر نهاد.

علی‌رغم مساعدت‌های انکارناپذیر ایلچی شیرازی با خواسته‌های ژنرال روتیشچوف و سرگور اوزلی، ظن قوی آن است که شخص میرزا ابوالحسن خان نیز در همان زمان گمان می‌کرد که پس از دیدارش با امپراطور روسیه به دریافت فرمان استرداد سرزمین‌های ایران توفیق خواهد یافت، اما حدود دو سال بعد و پس از ملاقات با امپراطور روسیه و نسلرود وزیر خارجه روسیه بر او نیز آشکار شد که تمام وعده‌های سفیر انگلیس و ژنرال روسی بی‌اساس و به قصد اغفال درباریان تهران بیان شده بود.

زندگی نامه نویسنده و ارزش تاریخی مآثر سلطانیه

کتاب حاضر تحت عنوان مآثر سلطانیه اثر عبدالرزاق بیک دنبلی، متخلص به مفتون، نخستین اثر و مفصل‌ترین روایت و مستقیم‌ترین گزارش در باب جنگ‌های مرحله اول ایران و روسیه، از آغاز تا معاهده گلستان، به همراه شرحی فشرده از رخداد‌های سلطنت فتحعلی شاه قاجار، از پایان جنگ‌های مرحله اول تا آستانه هجوم مجدد قوای روسیه به خاک ایران است. عبدالرزاق بیک پسر نجفقلی دنبلی، مورخ، شاعر، ادیب، مفسر و مترجم ناموری است از عصر فتحعلی شاه قاجار. وی در سال ۱۱۸۵ قمری در شهر خوی چشم به جهان گشود.^۲

طایفه دنبلی از قرن‌ها پیش در این شهر توطن‌گزیده و در آنجا و مضافات آن می‌زیستند. تبار دنبلی‌ها به اکراد یزیدی شامات می‌رسد. این طایفه ظاهراً در روزگاری که ایوبیان بر آسیای صغیر تسلط داشتند خود را تحت اطاعت آنان قرار داده بودند. درباره پیشینه تاریخی دنبلی‌ها قبل از عصر صفوی، آگاهی‌های بسنده و قابل اعتمادی در دست نداریم. بدلیسی اگرچه با ذکر آنان در کنار سایر اکراد به ریشه‌کردی یزیدی‌ها ایشان اشاره می‌کند، اما در همان ابتدای سخن خود، با اتکا به «تقریر دلپذیر ثقات و روات» متذکر می‌شود که تبار امرای دنبلی به عیسی نام از اعراب شام یا جزیره عموره می‌رسد. او سپس می‌افزاید که اصح اخبار آن است که دنبلی‌ها از ناحیه بخت برخاسته و به همین دلیل نیز در میان اکراد، به دنبلی بخت شهرت یافته‌اند.^۳

حسب نوشته این مورخ ایرانی، عیسی بیک پیش از عصر امرای آق‌قویونلو وارد آذربایجان شده و سکمن آباد^۴ خوی را به عنوان او جاقلق در اختیار گرفته است.^۵ بدلیسی در ادامه گزارش خویش در باره عیسی بیک آورده است که پس از استقرار او در سکمن آباد، به مرور ایام، قبایل دنبلی وارد او جاقلق او شده و ساکنان اصلی سکمن آباد به شمار آمدند.^۶ به روایت بدلیسی، در اوایل، امرا و عشایر دنبلی که در سکمن آباد

۲. عبدالرزاق بیک دنبلی، «مفتون» تجربه الاحرار و تسلیة الابرار، تصحیح و نحشیه حسن قاضی طباطبایی (تبریز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۴۹)، ص ۹۱/ محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، (تهران: مطبعه مجلس، ۱۳۱۴)، ص ۳۵۳

۳. شرف خان بن شمس الدین بدلیسی، شرفنامه: تاریخ مفصل کردستان، به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف زرنوف (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷)، ص ۳۱۰

۴. یکی از دهستان‌های هفتگانه خوی و شامل آبادی‌های متعدد که رود آق‌چای در آن جریان دارد.

۵. محمد امین ریاحی، تاریخ خوی (تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۲)، ص ۱۱۷.

۶. نویسندگان دنبلی مدعی شده‌اند که عیسی بیک، مدتها در بلاد جزیره به لباس اهل تصوف می‌زیست و

مستقر شدند مذهب یزیدی داشتند، اما به مرور برخی از امرای ایشان که به عیسی بیکی اشتها پیدا کردند «از آن بدعت رجعت کرده طریقه اهل سنت و جماعت پیش گرفتند.»^۷ بررسی عقاید یزیدی‌ها و توجه به محتوای چند لایه باورهای ایشان به وضوح مؤید فرضیه‌ای است که به خلاف نگرش‌های عوامانه، معتقد است که باورهای یزیدی‌ها ریشه در عقاید باستانی ایرانی و ادیان زرتشتی و مانوی داشته و در واقع تداوم همان عقاید با پوششی از افکار و اندیشه‌های مسیحیت و تصوف اسلامی است. با عنایت به جایگاه شیطان در اندیشه‌های اکراد یزیدی، ظاهراً تردیدی نباید داشت که یزید شکل دیگرگون شده «یزته» یکی از ایزدان اوستایی است^۸ و مذهب یزیدی‌ها با همان باورهای شیطان پرستان کنونی در مناطق غربی ایران قرابت داشته است. با فرض صحت پیوند پایه‌های مذهب یزیدی با عقاید کهن ایرانی و جایگاه اهرمن در آن عقاید، می‌توان نتیجه گرفت که هم فرضیه تبار عربی اکراد دنبلی بی‌اساس است و هم هرگونه پیوند ایشان با یزید بن معاویه. وجود نام‌های ایرانی مانند جمشید در میان فرزندان عیسی دنبلی، شاهد دیگری است بر این اندیشه که به خلاف آن روایت بدلیسی که مدعی تبار عربی عیسی دنبلی است، او و هیچکدام از دنبلی‌ها تبار عرب نداشته و ریشه نژادی آنان ایرانی است. طبقاً به همین دلیل نیز بود که خود بدلیسی ضمن گزارش روایت تبار عربی عیسی دنبلی، در شرفنامه خویش که تاریخ کردهاست، به گفتگو در باره آنان پرداخت.

تصدی مناصب عالی حکومتی توسط فرزندان عیسی دنبلی در عصر حکومت ترکمنان آق قویونلو^۹ و غلبه شیخ احمد بیک دنبلی بر «قلعه بای» و قسمتی از ولایت حکاری، ضمن آنکه از افزایش اقتدار دنبلی‌ها در همین زمان حکایت دارد، نشانه‌ای است از برقراری نخستین تماس‌های برخی از امرا و خاندان‌های دنبلی با عقاید شیعی در آستانه عصر صفوی. با این حال، در این زمان هنوز هیچ نشانه‌ای از گرایش‌های گسترده دنبلی‌ها به تشیع به چشم نمی‌خورد؛ چنانکه، به دشواری نیز می‌توان از عدول تمام دنبلی‌ها از مذهب یزیدی و گرویدن ایشان به مذهب اهل سنت در آن دوره سخن گفت. تأکید بدلیسی بر گرویدن برخی از دنبلی‌ها به طریقه اهل سنت و جماعت و باز

(ادامه باوردی از صفحه قبل) قوم دنبلی که بیش از سی هزار خانه بودند از وی اطاعت می‌کردند. نگاه کنید به: گزارش نادر میرزا در این باره از تذکره الدنابله اشتهاردی، در اثر زیر: نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، مقدمه، تصحیح و تحشیه غلامرضا طباطبایی مجد (تبریز: انتشارات ستوده، ۱۳۷۳)، ص ۲۰۲-۲۰۱

۷. بدلیسی، شرفنامه ص ۳۱۰

۸. بنگرید به: ریاحی، تاریخ خوی، ص ۱۱۴

۹. اشتهاردی نوشته است که «شیخ احمد در روزگار ترکمنان آق قویونلو از قواد بود.» نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۲۰۲

ماندن برخی از آنان بر باورهای یزیدی، گویای آماده شدن دنبلی‌های یزیدی مذهب برای عدول اعتقادی از آن مذهب به مذاهب رسمی و شایع در آذربایجان عصر آق قوینلوها است.

پس از درگذشت شیخ احمد بیک دنبلی، در سکمن آباد خوی، به موجب وصیت او پسرش شیخ بهلول قائم مقام پدر گشت. پس از شیخ بهلول تا دوره شاه طهماسب صفوی که عصر سروری حاجی بیک^{۱۰} بر دنبلی‌های سکمن آباد فرارسید، چند تن از فرزندان و شیخ بهلول بر دنبلی‌ها حکومت داشتند.^{۱۱} حاجی بیک بن شیخ بهلول که به نوشته بدلیسی با توجه به «سوابق اخلاص، بالواحق اختصاص، ملازمت آستانه شاه طهماسب داشت»، و لقب حاجی سلطان را همان شاه صفوی به وی داد،^{۱۲} از نخستین امرا و بزرگان دنبلی بود که به شاه طهماسب پیوست و به همین دلیل به فرمان وی، علاوه بر سکمن آباد، حکومت شهر خوی را نیز به دست آورد.

اگر چه تقرب حاجی بیک به شاه طهماسب اول، نشانه افزایش گرایش‌های شیعی در میان دنبلی‌ها بود، اما با عنایت به تذبذب جانشینان حاجی بیک نسبت به حکومت صفوی، می‌توان نتیجه گرفت که دنبلی‌ها در این زمان، همچنان در قلمرو باورهای خویش، میان مذهب اهل سنت و عقاید یزیدی و تشیع سرگردان بودند. چون حاجی بیک در جریان کشاکش با عشیره محمودی^{۱۳} به قتل رسید، شاه طهماسب حکومت خوی و سکمن آباد را به پسر چهارماهه‌اش حاجی بیک وا گذاشت و نیابت او را به احمد بن بهلول سپرد.^{۱۴} بدلیسی در این باره نوشته است که پس از قتل حاجی بیک پسر شیخ بهلول، عشیرت دنبلی در همان زمان شاه طهماسب، «مذبذبین بین ذالک شده، گاه رومی و گاه قزلباش می‌بودند...» به همین دلیل نیز شاه صفوی بر آن شد تا با برانداختن قدرت آنان از خوی که در مجاورت عثمانی‌ها قرار داشت مرزهای ایران را در آن حدود از خطر تذبذب دنبلی‌ها نجات دهد. برای غافلگیر کردن بزرگان دنبلی، شاه طهماسب آنان را همراه بعضی از امراء قزلباش به اردهان فرستاد و در همان حال، در خفیه قرار داد که در فلان روز شما عشایر دنبلی را به قتل رسانیده من نیز

۱۰. بدلیسی نوشته است که این لقب را شاه طهماسب به وی داد.

۱۱. بدلیسی، شرفنامه، ص ۳۱۰ / نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۲۰۳

۱۲. بدلیسی، شرفنامه، ص ۳۱۱

۱۳. از اکراد یزیدی ساکن در پسک و ماکو. پسک قلعه‌ای بود در جنوب ارومیه، بین مهاباد و اشنویه.

۱۴. نگاه کنید به: بدلیسی، شرفنامه، ص ۳۱۲-۳۱۱ / نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۲۰۴

قورچیان ایشان را که در درگاه معلی‌اند طعمه شمشیر آبدار خواهم ساخت. در روز موعود امراء قزلباشیه در اردهان هر سه برادر را با چهار صد نفر مرد جرار از طایفه دنبلی به قتل آوردند و شاه طهماسب نیز تا موازی بیست و سی نفر از قورچیان آن طایفه را به یاسا رسانید.^{۱۵}

نابایداری اعتقادی بزرگان دنبلی در دوره صفوی تا روزگار سلطنت شاه عباس اول امتداد یافت. در این زمان بود که چون سلمان خان به ریاست دنبلی‌های خوی دست یافت، یکسره آئین تشیع برگزید و تمامی عشیرت خویش را بر پیوستن به مذهب شیعه فرا خواند.

عبدالرزاق دنبلی پیش از گفتگو درباره سلمان خان و نقش او در سوق دادن دنبلی‌های خوی به تشیع، پس از تصریح بر آنکه عشیره او از موصل به خوی انتقال یافته‌اند، می‌نویسد:

این طایفه قبیلۀ بزرگند از قبایل موصل و چند تن از قدمای این قوم به مفاد «امسیت کردیاً و اصبحت عربیاً» به رتبه صداقت و دیانت موصل و اسامی هر یک در روایت ائمه اثنی عشر مفصل و منهم محمد بن وهبان‌الدنبلی، رأیت من روایاته حدیثاً یعنن بکمیل بن زیاد النخعی و هو راو عن امیر المؤمنین (ع) و قائد الغز المحدثین، علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله و اولاده اجمعین.^{۱۶}

علی رغم ادعای مفتون دنبلی درباره ریشه دار بودن گرایش‌های شیعی در میان دنبلی‌ها، سکوت وی درباره اجداد خویش پیش از سلمان خان و عبارات ذیل از او جای هیچ تردیدی را نمی‌گذارد که تحول اعتقادی دنبلی‌ها از مذهب یزیدی و یا اهل سنت به تشیع نه تنها ریشه در قرون اولیه ندارد بلکه حتی به عهد شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی نیز نمی‌رسد. بعید نیست که شایعات عوامانه در روزگار دنبلی مبنی بر یزیدی بودن اجداد وی و همچنین آگاهی‌های عبدالرزاق بیک از تذبذب اعتقادی اجدادش پیش از سلمان خان موجب شده باشد تا علی رغم وقوفش از گزارش‌های بدلیسی درباره عیسی بیک، شیخ احمد و شیخ بهلول و جانشینان حاجی بیک بن شیخ بهلول، ترجیح داده باشد تا به جای آغاز شجره نسب خویش از عیسی بیک، شرح اجداد خود را با سلمان خان نخستین جد شیعی خویش آغاز کند.

۱۵. بدلیسی، شرقنامه، ص ۳۱۳

۱۶. نگاه کنید به: دنبلی، تجرید الاحرار و تسلیة الابرار، بخش نخست، ص ۴۵-۴۴

دنبلی درباره سلمان خان و نقش او در رواج تشیع در میان دنبلی‌ها می‌نویسد:

سلسله اجداد مؤلف از اول طلوع آفتاب دولت علیه صفویه به شرافت تشیع و عصیت طریقه ناجیه و تقویت اسلام مشهور خاص و عام و اقتدار یافتند. اعلی جد حقیر سلمان خان در فدویت خاندان مرتضوی (ع) ثانی سلمان بود و در محاربت شاه عباس صفوی با سرعسکران روم که در آذربایجان واقع شد از صف آرای، شاه شیردل را تمنای استعلام از عدد لشکر مور عدت روم دامنگیر ضمیر منیر شد. سلمان خان را اول شباب و ربیع عمر پر شتاب بود متقبل این خدمت گردید دفتر دار سرعسکر را شبانگاه از میان اردوی محشر شکوه رومی ربوده دست بسته با دفتر لشکر، بر پشت تکاور صرصر اثر سوار و به خدمت خاندان کامکار آورد دفتر را ملاحظه کردند شماره سپاه از پیاده و سواره او را معلوم شد. از این خدمت موقعی بلیغ یافته و مراتب بلند و مقام ارجمند رسید و حکومت بلده خوی و مضافات بروی مفوض و به منصب چرخچی باشی سرافراز و در زمان شاه عباس انار الله برهانه به همین منصب بین الاماثل و الاقران ممتاز بود و عمری دراز یافت.^{۱۷}

بنا به نوشته دنبلی پس از سلمان خان اولاد و احفاد او از اشفاق و عنایات بلانهایات سلاطین صفویه برخوردار بوده و برخی از آنان در عهد جانشینان شاه عباس علاوه بر حکومت خوی بر سلماس و کردستان و گاهی نیز بر تبریز حکومت یافته‌اند. ایوب خان و مرتضی قلی خان بزرگ از احفاد سلمان خان از جمله این حکام بودند. شهباز خان دنبلی جد عبدالرزاق بیک آخرین حاکم دنبلی از سوی صفویه بر خوی و مضافات آن بود.^{۱۸} پس از سقوط اصفهان به دست محمود افغان، چون قوای عثمانی نیز از فرصت هجوم افغان‌ها به ایران و بروز هرج و مرج سود جستند و عبدالله پاشا را از سمت چالدران روانه تصرف آذربایجان کردند، شهباز خان مدت نه ماه در مقابل هجوم عثمانی‌ها از شهر خوی دفاع کرد تا آنکه قلعه و باروی خوی ویران گردید و عثمانی‌ها توانستند بر قلمرو حکومت شهباز خان غلبه کنند. پس از سقوط شهر خوی، نجف قلی خان، پدر عبدالرزاق دنبلی، اسیر شد، اما مادرش موفق گشت تا با پرداخت هفت کیسه زر فرزند خویش را که هنوز هفت سال بیشتر نداشت، آزاد کند.^{۱۹}

خاندان دنبلی، طبعاً در فترت صفویه تا طلوع سلطنت افشاری، نمی‌توانستند، در متن

۱۷. دنبلی، تجربه الاحرار، بخش نخست، ص ۵۶-۵۵

۱۹. دنبلی، تجربه الاحرار، بخش نخست، ص ۵۷

۱۸. همان، ص ۵۶

بحران های آذربایجان و ایران، فرمانروایی مجدد خویش را بر شهر خوی تجدید کنند. پس از ظهور نادر و تخلیه آذربایجان از قوای عثمانی، نادرشاه به نوازش خاندان دنبلی پرداخت و مرتضی قلی خان عموی عبدالرزاق بیک را به حکومت خوی نصب کرد و پدرش نجف قلی خان را نیز وارد قشون خود کرد و به او منصب تفنگچی آقاسی را بخشید.^{۲۰} دوره حکومت مرتضی قلی خان بر خوی طولانی نشد، چرا که نادر به هنگام سفر دوم خود به آذربایجان برای نبرد با عثمانی ها، مرتضی قلی خان را به دلیل بدگمانی به وی به حضور طلبید و به قتل رساند. نادر که چندی بعد از قتل مرتضی قلی خان پشیمان شده بود، بر آن شد تا ابتدا برادرش نجف قلی خان، پدر مؤلف مآثر سلطانی را که در اردوی او منصب تفنگچی آقاسی را داشت به حکومت خوی منصوب کند، اما نجف قلی خان از نادر خواست تا حکومت خوی را به جای وی به شهباز خان پسر مرتضی قلی خان مقتول واگذار کند. نادر نیز با این درخواست موافقت کرد و پس از مرتضی قلی خان، حکومت خوی و سلماس و کردستان و توابع و مضافات آنجا را به شهباز بیک وا گذاشت و به او لقب خانی بخشید.^{۲۱}

در آخرین سالهای سلطنت نادر شاه، نجف قلی خان همچنان در سفر و حضر با نادر شاه همراه بود، چون نادر در خبوشان به قتل رسید، نجف قلی خان نیز مانند غالب امرا و رؤسای سپاه افشاری، لشکرگاه شاه مقتول را وانهاد و به زادگاهش شهر خوی مراجعت کرد. در سال ۱۱۷۱ چون محمد حسن خان قاجار به قصد تسخیر ارومیه و جنگ با آزاد خان افغان روانه آذربایجان گردید، نجف قلی خان که همچنان در خوی استقرار داشت، به خان قاجار پیوست. همین امر سبب شد که محمد حسن خان قاجار، منصب بیگلریگی تبریز را به نجف قلی خان واگذار کند. پدر عبدالرزاق دنبلی، علاوه بر این از سوی محمد حسن خان قاجار، به همراه علی خان قلیچلو به اتایکی پسرش آقا محمد خان قاجار نیز تعیین و مأمور شد تا در تبریز متوقف شود و از آقا محمد خان که به حکومت آذربایجان منصوب شده بود، مراقبت کند.^{۲۲}

پس از قتل محمد حسن خان قاجار، کریم خان زند به آذربایجان لشکر کشید تا فتحعلی خان افشار و نجف قلی خان را که از متحدان خان مقتول قاجار بودند به اطاعت

۲۰. همان، ص ۶۵ / همچنین بنگرید به: عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، نگارستان دارا، به کوشش دکتر ع.

خیامپور، (تبریز: بی نا، ۱۳۴۲)، ص ۲۸۲

۲۱. دنبلی، تجربه الا حرار، بخش نخست، ص ۶۶-۶۲

۲۲. دنبلی، تجربه الا حرار، بخش نخست، ص ۸۷-۸۶

خویش وادارد. در جنگی که میان طرفین در چمن او جان روی داد، کریم خان به پیروزی رسید و دو خان مذکور موفق به فرار شدند، اما کوتاه زمانی بعد تسلیم کریم خان شدند. خان زند نیز نجف قلی خان را کماکان در منصب بیگلربیگی تبریز باقی گذاشت.^{۲۳} خان زند که علی رغم اطاعت نجف قلی خان از عصیان مجدد دنبلی ها نگران بود، در هنگام ترک آذربایجان، فضلعلی خان پسر نجف قلی خان و برادر عبدالرزاق دنبلی را و شهپاز خان، پسر مرتضی قلی خان را به عنوان گروگان به شیراز فرستاد.^{۲۴} در زمستان سال ۱۱۸۵، چون عبدالرزاق دنبلی، پسر دوم نجف قلی خان، نخستین دهه حیات خویش را سپری کرد، به حکم تقدیر و به عنوان جانشین برادر بزرگتر خویش، به رسم گروگان روانه شیراز شد.^{۲۵}

زندگی ناخواسته عبدالرزاق در شیراز فرصتی بود برای وی تا در مهد علم و ادب و کانون دبیران و منشیان و دیوانیان، استعداد و ذوق خویش را پرورش دهد و در محضر استادان متعدد ادب پارسی و عربی و فقه و اصول و تفسیر و رجال دانش اندوزد.^{۲۶} این دوره از زندگی عبدالرزاق دنبلی در حبس نظر چهارده سال طول کشید. او در همین ایام توانست با آقا محمد خان قاجار نیز که همانند خودش در شیراز اسیر و گروگان کریم خان بود، آشنا شده و بارها با او دیدار و گفتگو کند.^{۲۷} دوره زندگی عبدالرزاق یک در شیراز همچنین مصادف بود با تکوین و گسترش مکتب بازگشت و ظهور نمایندگان برجسته ای از ادبیات نوین نظیر آذریبگدلی. وی در دوره زندگی در شیراز با تعدادی از بزرگان مکتب بازگشت مصاحبت داشت و از آنان در نثر و نظم نکته ها آموخت.

در ربیع الاول ۱۱۹۹ چون علی مراد خان زند بر صادق خان زند غلبه یافت، عبدالرزاق دنبلی از شیراز به اصفهان انتقال یافت و این بار در حبس نظر اصفهان ماند. با فروافتادن علی مراد خان زند از قدرت در ربیع الثانی ۱۱۹۹ و جلوس جعفر خان زند بر مسند حکومت زندیه، آقا محمد خان قاجار بر آن شد تا اصفهان را به تصرف خویش درآورده، از آنجا روانه شیراز گردد. موفقیت خان قاجار در تصرف اصفهان و بر افتادن قدرت زندیه از این شهر، دوره ۱۴ ساله دوری عبدالرزاق یک از زادگاهش را پایان داد.

۲۳. برای متن دو فرمان کریم خان در باره وی نگاه کنید به: نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز،

ص ۲۱۶ و ۲۱۹

۲۴. دنبلی، نگارستان دارا، ص ۲۸۴-۲۸۳ / دنبلی، تجربه الاحرار، بخش نخست، ص ۸۷

۲۵. دنبلی، تجربه الاحرار، ص ۹۱ و ۱۲۱ / دنبلی، نگارستان دارا، ص ۲۸۴-۲۸۳

۲۶. علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه، کسیرالتواریخ، به اهتمام جمشید کیانفر (تهران: انتشارات ویسمن،

۲۷. دنبلی، تجربه الاحرار، بخش دوم، ص ۲۹-۲۸

۱۳۷۰)، ص ۲۵۹

به دستور خان قاجار او پس از برخورداری از نوازش و احترام اجازه مراجعت به آذربایجان را پیدا کرد و بی درنگ روانه آنجا شد، اما درست در همین زمان بود که پدرش نجف قلی خان چشم از جهان فرو بست «و از دار غرور به سرای سرور خرامید.» دنبلی زمانی به تبریز رسید که برادرش خداداد خان بر منصب پدر نشستند بود.^{۲۸}

در آستانه بازگشت او به آذربایجان و در شرایطی که جنگ قدرت میان آقا محمد خان و جانشینان کریم خان فضایی از سرکشی و جنگ قدرت در میان خوانین مختلف را فراهم کرده بود، بار دیگر اختلاف میان خداداد خان حاکم و بیگلریگی تبریز (و برادر عبدالرزاق بیگ) و احمد خان دنبلی پسر عموی وی که بر خوی حکومت داشت، تجدید شد و همین امر موجب قشون کشی مرتضی قلی خان به تبریز گشت. کمی پس از ورود مفتون دنبلی به تبریز و در رمضان ۱۱۹۹، احمد خان موفق به شکستن قوای مدافع تبریز گردید و بر خداداد خان دست یافت. پس از این پیروزی، به دستور احمد خان، خداداد خان و عبدالرزاق بیگ که به تازگی از اصفهان وارد تبریز شده بود، به همراه سایر اعضای خانواده نجف قلی خان دنبلی و مهدی خان و رضاقلی خان، پسران شهباز خان دنبلی به خوی انتقال یافتند.

در پایان قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم هجری، در شرایطی که آقا محمد خان و آخرین خوانین زندیه، خود را برای حذف یکدیگر و کنترل قدرت در سراسر کشور آماده می‌کردند، همانند غالب ایالات و ولایات ایران، خوانین متعدد در صفحات شمال شرقی نیز هرکدام ادعا و سودائی در سر داشتند. فتحعلی خان قبه‌ای، ابراهیم خلیل خان جوانشیر، اراکلی خان، محمد خان ایروانی، صادق خان شقاقی، خداداد خان، احمد خان دنبلی، کلب علی خان کنگرلوی نخجوانی، و محمد قلی خان افشار حاکم ارومیه، از جمله این خوانین بودند. فتحعلی خان، آرزوی شاهی داشت، ابراهیم خلیل خان سودای ریاست بر تمام قفقاز، محمد خان، راغب بر افزایش قلمرو قدرت و در رقابت با خان جوانشیر متمایل به قاجارها، صادق خان در خیال حکومت آذربایجان، خداداد خان، حیران در میان زندیه و قاجاریه و سرانجام، احمد خان با آرزوی غلبه و سبقت بر همه مدعیان، در حال زد و بند با عثمانی‌ها و دشمنی با قاجارها.

سازش آشکار و پنهان احمد خان با عثمانی‌ها که بارها به آذربایجان تاخته و خوی را نیز تاراج کرده بودند و چندی پیش، شهباز خان دنبلی را در جریان دفاع از کشور به

شهادت رسانده بودند، هم شگفت آور بود^{۲۹} و هم موجب خشم و نفرت پسران شهباز خان و نجف قلی خان. به همین دلیل نیز بود که آنان میان سیاست تسلیم به دربار بیگانه، راه و روش همراهی با مدعی برتر خودی را پیش گرفته و بر آن شدند تا ضمن مکاتبه با آقا محمد خان و فرا خواندن او به آذربایجان، احمد خان را از میان بردارند. به این ترتیب بود که نقشه قتل احمد خان در شهر خوی پایه ریزی شد. پس از اتحاد پسران شهباز خان و نجف قلی خان، در حالی که خداداد خان معزول از حکومت تبریز نیز طراح پشت پرده بود، آنان پس از دعوت پسر عموی خویش به مهمانی، در ۱۴ ربیع الاول ۱۲۰۰ وی را به دام انداخته و به قتل رساندند. پس از قتل احمد خان در حالی که پسرش حسین قلی خان حکومت خوی را در دست گرفت، خداداد خان و عبدالرزاق بیگ و پسران شهباز خان دنبلی به تبریز بازگشتند و حکومت از دست رفته خداداد خان را تجدید کردند.

دوره جدید حکومت خداداد خان با افزایش مطامع برخی از خوانین پیرامون تبریز برای دست یافتن بر این شهر همراه بود. در رأس ایشان صادق خان شقاقی قرار داشت. خداداد خان که در حدود رجب سال ۱۲۰۵ قمری، به اندیشه هجوم به سراب، مرکز قدرت صادق خان، افتاده بود، برای آنکه بتواند با خیالی آسوده خان شقاقی را از میان بردارد، ضمن استمداد از آقا محمد خان قاجار و فرا خواندن او به آذربایجان،^{۳۰} به برادرش عبدالرزاق بیگ نیز دستور داد تا برای گرفتن کمک از ابراهیم خلیل خان جوانشیر، رهسپار قراباغ گردد. هنوز قوای امدادی خان قاجار و جوانشیر به یاری خداداد خان نرسیده بودند که وی به جنگ با صادق خان برخاست و پس از هزیمت سپاهش به قتل رسید. عبدالرزاق بیگ که هنوز در قراباغ بود، پس از شنیدن این خبر ناگزیر در نزد ابراهیم خلیل خان متوقف ماند و به انتظار تقدیر نشست.^{۳۱}

کوتاه زمانی پس از رسیدن اخبار آذربایجان به آقامحمد خان، در شرایطی که برادرش مرتضی قلی خان نیز به مصطفی خان طالش پناه برده و با خوانین متمایل به روسیه در

۲۹. سابقه دشمنی احمد خان با حکام خودی و دوستی با بیگانه، در صدر دوره زنده نیز به چشم می خورد. بنا به نوشته یکی از محققان ترک، احمد خان به پادشاه عثمانی قول داده بود که: «در اختلاف کریم خان و عثمانیها، جز در صورت اجبار، طرف عثمانی ها را بگیرد.» ریاحی، تاریخ خوی، ص ۱۶۵. شگفت آورتر آنکه در همین کتاب، وحدت احمد خان با بیگانه و قدرتی که از زمان سقوط صفویه، کراراً قوای خویش را به آذربایجان گسیل داشته و مردم این منطقه را غارت کرده و حتی در روزگار ستمگری های محمود و اشرف افغان، سندن تقسیم و تجزیه شمال و غرب ایران را با روس ها امضاء کرده بود، با حکم همسایگی توجیه شده است.

۳۰. نگاه کنید به: دنبلی، نگارستان دارا، ص ۲۸۸

۳۱. همان، ص ۲۸۹ / نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، ص ۲۶۷

قفقاز متحد شده بود، روانه سراب شد. در اواخر رمضان سال ۱۲۰۵ قوای قاجار به سراب بر قوای صادق خان شقاقی غلبه یافتند و خان شقاقی را ناچار به فرار کردند.^{۳۲} هنوز عبدالرزاق دنبلی در نزد خان جوانشیر بود که صادق خان نیز به ابراهیم خلیل خان پناه برد. «صاحبخانه آن دیوان دیوانه را در پهلوی» نویسنده مآثر سلطانیه جای داد و باعث شد تا عبدالرزاق که از مدتی پیش برای نجات از سرگردانی خویش به دعا و توسل پناه بسته بود، اندیشناک تر شده و در چند شبی که با صادق خان برادران او هم منزل بود، «هر شب به مظنه ضرر از آن جمع پریشان» اصحاب خود را مأمور کشیک کند.^{۳۳} مدتی پس از متواری شدن صادق خان شقاقی، آقا محمد خان قاجار از حدود سراب وارد تبریز شد. در این شهر حکام مناطق مختلف آذربایجان به حضور خان قاجار رسیدند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند. آقا محمد خان در همین زمان حکومت تبریز و خوی را به حسین قلی خان دنبلی پسر احمد خان واگذار کرد. در همین زمان بود که عبدالرزاق دنبلی نیز از قراбаغ بازگشت و به حضور آقا محمد خان رسید. نصب حسین قلی خان به حکومت تبریز و خوی، طبعاً برای عبدالرزاق بیک که با خاندان پسر عموش زقابت داشت و مورد بی مهری پسر احمد خان دنبلی بود، سنگین بود و تمام امیدهای او را برای تقرب به آقا محمد خان قاجار از میان برد. بنابراین وی ناگزیر شد تن به تقدیر سپرده و در املاک خود در تبریز گوشه انزوا گزیند. او در این باره نوشته است:

مؤلف از قراباغ برگشته دیدم که دربار حاجت را ارباب لجاجت گرفته. اگرچه خاقان کشور گیر خواهان خدمت از فقیر بودند، در کار خود تأملی نمودم. دیدم قرض چهارده ساله غربت و دین شش ساله زحمت که در استقلال برادر و استقامت کار او در سفرها می بودم، در آن سالها روز عیدی در خانه خود نیاسودم و هیچ گاه از مخدوم توقع سودی نمی نمودم و شرکتی در حکومت با او نداشتم. اما دولت، دولت پدر بود و غیرت تقاضای آن نمی کرد که غیر را بر جای او بینم و بی

۳۲. محمد فتح الله بن محمدتقی ساروی، تاریخ محمدی «احسن التواریخ»، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱)، چاپی، ص ۱۹۳، خطی، ص ۱۷۸/اعتضادالسلطنه، اکسیرالتواریخ، ص ۴۰/میرزا رشید ادیب الشعراء، تاریخ افشار، به کوشش محمود رامیان - پرریز شهریارافشار (تبریز: انتشارات شورای مرکزی جشن دو هزار و بانصد ساله شاهنشاهی آذربایجان غربی، ۱۳۴۶)، ص ۲۶۰/فضل الله حسینی شیرازی، (متخلص به خاوری)، تاریخ ذوالقرنین، خطی، کتابخانه ملی ایران، جلد اول، ص ۱۲/رضا قلی خان هدایت، روضةالصفای ناصری، (تهران: انتشارات مرکزی، پیروز، خیام، ۱۳۳۹)، جلد نهم، ص ۲۳۴/میرزا محمدتقی خان سپهر، (لسان الملک)، ناسخ التواریخ، سلاطین قاجاریه، (تهران: اسلامی، ۱۳۵۳)، جزء اول، ص ۵۷

۳۳. دنبلی، نگارستان دارا، ص ۲۹۲

اسم و رسم در گوشه نشینم. تقرب اعدای در خدمت شاه زمن و سوختگی دماغ من از بیست ساله رنج غربت و وطن و کارشکنی دشمنان در نزد پادشاه جهان و در ملازمت اردو خرج بی کران و اندوختن قرض بسیار به تازگی، با قرض کهن و عدم معیشت و تنگدستی و با امثال و اقربان محتشم و متمول با این حال در اردو همسفر و همعنان و همکاب بودن و در شماتت دشمنان دیرینه عمر فرسودن را فوق طاقت و توان دیدم. گفتم تکلیف من این نیست و کسی با این همه درد بی درمان در عالم نزیست. پس صلاح خود را در عزلت و انزوا دیدم و پای جهد و تلاش در دامن فراغت کشیدم.^{۳۴}

در دوره انزوای عبدالرزاق بیک، خصوصاً پس از قتل آقا محمد خان قاجار و نخستین سالهای سلطنت فتحعلی شاه، دنبلی های خوی به رهبری جعفر قلی خان و حسین قلی خان و خوانین متحد آنان بارها کوشیدند تا مانع تثبیت قدرت قاجاریه در آذربایجان شوند. اقتدار فزاینده پسران احمد خان دنبلی، آن هم در شرایطی که پس از کشته شدن خداداد خان، خاندان نجفقلی خان از جمله همین مؤلف مآثر سلطانیه تمام امکانات پیشین را از دست داده بودند و رقبای خاندان آنان در تلاش برای افزایش اقتدار خود آشکار و پنهان با حکومت قاجارها اقدام می کردند، عبدالرزاق بیک طبعاً هیچ چاره ای جز نظاره اوضاع و سکوت و انزوا نداشت. با علنی شدن سرکشی های جعفر قلی خان در آذربایجان و رسیدن اخبار اتحاد خوانین ثلاثه، یعنی جعفر قلی خان و محمد خان ایروانی و صادق خان شقاقی علیه قاجاریه، فتحعلی شاه در ۱۲۱۵ عباس میرزا و ابراهیم خان اعتضادالسلطنه قاجار را روانه سرکوب خوانین مذکور کرد. چون قوای اعزامی بر آذربایجان مسلط شدند، جعفر قلی خان به خاک عثمانی گریخت و به اکراد یزیدی پناهنده شد.

اگرچه در تمام دوران عصیان جعفر قلی خان، عبدالرزاق بیک دنبلی به دلیل اختلافات دیرینه با پسرعموهای خویش، همچنان در انزوا به سر می برد، اما پس از فرار جعفر قلی خان، او نیز از تبریز به مراغه انتقال یافت تا در آنجا تحت نظر احمد خان مقدم حاکم مراغه قرار گیرد. ناخشنودی عبدالرزاق بیک از زندگی در مراغه و سخت گیری های حاکم آنجا به او باعث شد تا وی در مراسم نوروز و پس از مشاهده خلعت های فتحعلی شاه برای احمد خان مقدم شعر زیر را سروده^{۳۵} و حاکم مراغه را هجو کند:

اگر ای چرخ از افلاس عریانی دهی ما را

ز دم تا گوش زر بفتیده ای قورت احمد آقا را
 مراجعه حاکم مراغه به فتحعلی شاه برای مجازات عبدالرزاق بیک به دلیل هجو
 خویش حکایت از آن دارد که علی رغم تبعید مؤلف مآثر سلطانیه به مراغه، وی مورد
 عنایت دربار قاجار بوده و حاکم این شهر اختیار تصمیم‌گیری درباره عبدالرزاق بیک را
 نداشته است. ارسال شعر دنبلی از سوی احمد خان برای فتحعلی شاه جهت جلب
 موافقت شاه برای مجازات شاعر، باعث شد تا فتحعلی شاه به استعداد ادبی عبدالرزاق
 بیک آگاهی یافته و او را به تهران فرا خواند. بعید نیست که حامیانی چون میرزا بزرگ
 فراهانی پس از وقوف بر علاقه احمد خان بر مجازات عبدالرزاق بیک، در جلب نظر
 فتحعلی شاه جهت فرا خواندن وی نقشی مهم ایفا کرده باشند.^{۳۶} عبدالرزاق بیک نوشته
 است:

چون رایت منصور اعلی حضرت کیوان مهابت از سفر خراسان به دارالخلافه تهران
 مراجعت فرمود، مگر در حضرت اعلی از مقربان بارگاه به تقریری نام این
 بی بضاعت را ذکر کرده بودند، فقیر را به اصدار فرمان جهان مطاع به دربار سپهر
 مدار احضار فرمود و انعام و احسانی که از قدر قابلیت من افزون بود در حق من
 بنده نمود.^{۳۷}

هر چه بود، سرانجام دوره دربدری عبدالرزاق بیک خاتمه یافت و او از مراغه وارد تهران
 شد و به جمع دیوانیان دربار قاجار پیوست و کمی بعد مأمور شد تا میرزا رضی تبریزی و
 میرزا عبدالکریم اشتهاوردی را در تألیف زینة التواریخ یاری کند.^{۳۸}
 در سال ۱۲۱۸ قمری در پی مأموریت عباس میرزا و میرزا بزرگ به آذربایجان برای
 مقابله با تجاوز روس‌ها، با پیشنهاد قائم مقام، عبدالرزاق بیک نیز روانه تبریز گردید.
 شاید گمان اولیه عباس میرزا و همراهان وی آن بود که با دفع سریع تعرضات روس‌ها،
 آنان به زودی به تهران باز خواهند گشت، اما با گسترش عملیات نیروهای روسیه در
 قفقاز، نایب السلطنه و میرزا بزرگ در آذربایجان ماندگار شدند و به این ترتیب بود که

۳۶. دنبلی از علاقه وافر قائم مقام به خویش یاد کرده و نوشته است که: «سید الوزرا قائم مقام به سبب

محبتی که با من دارد این بیت را برای من گفته بود:

گنج در خاک و مرا بیم به کف باد بود

خواجه تاشان مرا بین که معطل دارند

۳۷. دنبلی، نگارستان دارا، ص ۲۹۶

دنبلی، نگارستان دارا، ص ۲۸۶

۳۸. اعتضاد السلطنه، اکسیرالتواریخ، ص ۲۵۹

عبدالرزاق دنبلی نیز تبدیل به نخستین مورخ این نبردها گشت و مأمور شد تا به تدوین وقایع ایام سلطنت فتحعلی شاه و تاریخ جنگ های عباس میرزا با نیروهای روسیه پردازد.

پیش از این اشاره کردیم که دنبلی در ایام حبس نظر ۱۴ ساله در شیراز و اصفهان، اقبال آن را داشت تا با نمایندگان بزرگ مکتب بازگشت آشنا شده و از آنان در شیوه نگارش روان و پیراسته از اغلاق و تکلف های ملال آور تأثیر پذیرد. ریاست میرزا بزرگ قائم مقام بر دستگاه دیوانی دارالسلطنه تبریز و استادی او در نظم و نثر و اعتقاد راسخ وی به اصول مکتب روان نویسی و اجتناب از اغراق های منشیانه و لفاظی های ملال آور و آکنده از اطناب مملّ و ایجاز مخلّ، دنبلی را بیش از پیش به سوی تدوین اثری روان و دور از تکلف سوق داد و باعث شد تا او پس از محمد تقی ساروی، نویسنده تاریخ محمدی (احسن التواریخ)، یعنی نخستین اثر تاریخی در تاریخ قاجاریه، که اساس و شالوده نثر آن بر اغلاق و تکلف های آزار دهنده پایه گذاری شده بود، مآثر سلطانیه را با عباراتی روان و در عین حال با نثری استوار و متین تدوین کند و آن را به الگویی برای غالب مورخان بعدی تبدیل کرده و از این طریق، در گسترش روان نویسی و اجتناب از مغلق نگاری در عصر قاجار، تأثیری غیر قابل انکار به جای گذارد. گفتنی است که مورخان عصر قاجار، چه کسانی چون محمد صادق وقایع نگار مروزی و خاوری شیرازی که در دوره فتحعلی شاه به تدوین وقایع ایام سلطنت این پادشاه قاجاری مأمور شدند و چه مورخان ادوار بعدی خاصه وقایع نگاران دوره ناصری مانند، رضا قلی خان هدایت و محمد تقی خان سپهر، علاوه بر پیروی از سبک و روش تاریخ نویسی دنبلی، در ارائه وقایع جنگ های مرحله اول ایران و روس نیز اساس تنظیم اطلاعات خویش را گزارش های دنبلی قرار دادند. اهمیت همین اثر در باب جنگ های مذکور باعث شد تا سر هارفورد جونز انگلیسی مبادرت به ترجمه مآثر سلطانیه به زبان انگلیسی کند.

عبدالرزاق دنبلی علی رغم رنج ها و محنت های ایام حیات خویش، نویسنده ای سخت کوش و پر کار بود. تألیف شانزده کتاب از جمله ثمرات حیات و حاصل زندگی علمی عبدالرزاق دنبلی است. غالب آثار دنبلی در مسائل ادبی و تذکره شاعران و نویسندگان و دانشمندان معاصر او تألیف یافته اند. این آثار که جملگی پیش از مآثر سلطانیه تألیف شده اند، به قرار زیرند: حدائق الجنان، تجربه الاحرار و تسلیة الابرار، حدایق الادباء، حدیقه، روضة الآداب و جنة الالباب (به عربی)، نگارستان دارا، حقایق الانوار، ترجمه یادداشت های کروسینسکی درباره وقایع سقوط اصفهان به دست محمود افغان با عنوان

عبرت نامه از زبان ترکی، جامع خاقانی، شرح مشاعر ملاصدرا، مثنوی ناز و نیاز، مثنوی همایون نامه، مثنوی در بحر رمل، دیوان قصاید و غزلیات، ریاض الجنه، درر و غرر.^{۳۹}

شیوه تصحیح کتاب

اهمیت مآثر سلطانیه در باب مهمترین رخدادهای عصر فتحعلی شاه قاجار باعث شد تا این کتاب در همان زمان مؤلف و یک سال پیش از درگذشت دنبلی در چاپخانه سنگی تبریز به زیور چاپ آراسته شود. سر هارفورد جونز دومین سفیر انگلیس در ایران نیز چون این اثر را چند سال پس از ترک ایران ملاحظه کرد و به ارزش منحصر به فرد اطلاعات موجود در آن پی برد، بی درنگ به ترجمه آن به زبان انگلیسی مبادرت ورزید. پس از چاپ سنگی مآثر سلطانیه و علی رغم ارزش این کتاب در باره تاریخ جنگ های ایران و روس و بهره گسترده وقایع نگاران متقدم و متاخر از نوشته دنبلی، متأسفانه این اثر تاکنون به شکلی شایسته و همراه با تصحیح انتقادی به علاقمندان مطالعات تاریخ معاصر ایران ارائه نشده بود.^{۴۰} بنابراین بر آن شدیم تا با چاپ و تصحیح انتقادی آن شرایط مطلوب تری را برای بهره برداری از این کتاب فراهم کنیم.

در تصحیح مآثر سلطانیه علاوه بر تصحیح برخی از اغلاط مطبعی، شیوه کار را توضیح برخی از پیچیدگی های متن قرار دادیم. برای آنکه امکان مطالعه تطبیقی گزارش های دنبلی با نوشته های دیگر مورخان معاصر وی را فراهم کنیم، بر آن شدیم تا در حاشیه گزارش های مؤلف، خواننده را به عمده ترین منابع قاجاری، خاصه منابع خطی که حاوی اطلاعات موجود در نوشته دنبلی می باشند و دسترسی به آنها برای همگان میسر نیست، ارجاع دهیم. از آنجا که دنبلی اثر خویش را عمدتاً به شرح جنگ های عباس میرزا اختصاص داده و در ارائه دیگر گزارش های عصر فتحعلی شاه، جانب اختصار پیش گرفته و یا به حذف برخی از گزارش ها مبادرت ورزیده است. هر جا که احساس کردیم با ارائه توضیحاتی می توانیم پیوستگی گزارش های عصر فتحعلی شاه در نوشته دنبلی را افزایش دهیم و به خواننده در تعقیب منظم رخدادهای مدد رسانیم، از شرح وقایع فشرده شده در متن و یا اشاره به رخدادهای حذف شده دریغ نورزیدیم.

۳۹. تربیت، دانشمندان آذربایجان، ص ۳۵۶-۳۵۴

۴۰. در سال ۱۳۵۱ افست این اثر توسط انتشارات ابن سینا و به کوشش آقای غلامحسین صدری افشار انتشار یافته است. متأسفانه در افست مذکور صفحاتی از متن اصلی افتاده و متن کتاب به صورت ناقص عرضه شده است.

چنانکه در جای مناسب خود در توضیحات مصحح خواهد آمد، دنبلی به پیروی از سنت تلفیق گاهشماری قمری و خورشیدی، گاه رخدادهای مربوط به سال‌های مختلف را به هم آمیخته و با تغییر سال قمری در عناوین کتاب خویش بر اساس حلول سال جدید خورشیدی، حوادث سال قمری پیشین را ذیل حوادث سال جدید خورشیدی و نه قمری آورده است. چون احتمال می‌رفت که حفظ سالشماری‌های نادرست در قسمتی از مآثر سلطانیه برای برخی از خوانندگان معضلاتی را پدید آورد، بنابراین ترجیح دادیم تا هر کجا که این اشتباهات به چشم می‌خورد، آنها را تصحیح کرده و در حاشیه توضیحات لازم را ارائه کنیم.

اگرچه در تصحیح مآثر سلطانیه بر آن بودیم تا جز افزودن سجاوندی‌های ضروری و علامت‌گذاری‌های مفید برای متن، در اساس نوشته تغییری ندهیم، اما در مواردی معدود بهتر آن دیدیم تا با افزودن برخی از کلمات و یا افعال به متن، زمینه روان‌تر شدن عباراتی را فراهم کنیم که نویسنده گاه به قرینه، به حذف افعال آنها پرداخته و یا عبارات محاوره‌ای را وارد متن کرده است. برای آنکه چنین افزوده‌هایی قابل تشخیص و تمیز باشد، آنها را در داخل دو قلاب [] قرار داده‌ایم. مؤلف برخی از کلمات را با شکلی متفاوت از شیوه رایج کنونی نوشته است. شماری از این کلمات را که در رسم الخط کنونی کاملاً نامأنوس است، به شیوه نگارش کنونی تغییر داده‌ایم. مانند جرئت، غفلة، باروط، حیوة، قولار، سرکرده‌گان، افتاده‌گان، خفیه.

دنبلی در سراسر کتاب خویش به اختصار تمام، اشاره‌ای دارد به متن تعدادی از قرارداد‌های منعقد شده میان والی گرجستان و دربار قاجار با فرانسوی‌ها، روس‌ها، انگلیسی‌ها و عثمانی‌ها؛ برای آنکه خوانندگان علاقمند بتوانند به سهولت بر محتوای این عهدنامه‌ها دسترسی یابند، متن تمام آنها را در بخش ضمائم آوردیم.

دنبلی در سال ۱۲۴۲، پس از مراجعت از سفر حج درگذشت و متأسفانه امکان آن را نیافت تا اثر خویش را با گزارش وقایع جنگ‌های مرحله دوم ایران و روس تکمیل کند. درست در همین زمان، خاوری شیرازی از منشیان برجسته و وقایع‌نگاران نامور عصر فتحعلی شاه و پای بند به اسلوب روان نویسی و حقیقت‌نگاری، به تدوین اثر مشهور خویش به نام تاریخ ذوالقرنین پرداخت. او این اثر را به پایان برد و تاریخی مفصل در باره دوره سلطنت فتحعلی شاه قاجار پدید آورد.

خاوری که در گزارش جنگ‌های مرحله اول از عبدالرزاق دنبلی الهام فراوان گرفته و عمدتاً وقایع مآثر سلطانیه را مبنای تألیف خویش قرار داده بود، پس از درگذشت دنبلی

به ارائه وقایع مربوط به جنگ‌های مرحله دوم ایران و روس نیز مبادرت ورزید. اهمیت این اثر و ضرورت تکمیل متنی کامل در باره دو مرحله از جنگ‌های ایران و روس و تکمیل نواقص مآثر سلطانیه باعث شد تا در پایان اثر دنبلی، متن گزارش‌های خاوری را درباره حوادث سال‌های ۱۲۴۱ تا پایان جنگ‌های مرحله دوم ایران و روس به صورت ضمیمه‌ای در پایان نوشته دنبلی بیاوریم. با افزودن این بخش از نوشته خاوری شیوازی به انتهای مآثر سلطانیه، طبعاً خوانندگان علاقمند به تاریخ جنگ‌های ایران و روس، تمامی گزارش‌های مربوط به جنگ‌های مرحله اول و دوم ایران و روس را بر اساس نوشته‌های دو مورخ برجسته عصر فتحعلی شاه قاجار در پیش روی خواهند داشت.

غلامحسین زرگری نژاد

در عهد خجسته مهد خدیوگیتی ستان، شاهنشاه
صاحبقران، السلطان فتحعلی شاه قاجار، به فرمان
نایب السلطنه و الخلافه، ولیعهد ایران، شاهزاده کامکار عباس
میرزا، این کتاب مستطاب مُسمی به مآثر سلطانیه از منشآت
بلاغت آیات فخرالمحققین مولانا عبدالرزاق دنبلی در
دارالانطباع دارالسلطنه تبریز انطباع یافت.

شهر رجب سنه ۱۲۴۱ هجری

بسم الله الرحمن الرحيم

[دبیاجه مؤلف]

طفرای غزای ثنایی که از عطر طرّه دلارای او عرصه خاک، شمیم گل و عنبر گیرد و عنوان بدیع بیان ستایشی که از فروغ جواهر رصیعش گردن و گوش فلک زینت دیگر گیرد، به نام نامی پادشاهی موّسّح و مزین است که به اقتضای حکمت بالغه، در کارخانه صنع لاریب، از مثنی خاک، پیکر آدم پاک آفرید و پس از چهل صباح تخمیر و تشریف یداللهی و شایب^۱ رحمت بر آن تربت، لیلای روح را که جوهریست مجرّد از تطرّق^۲ حوادث و سنوح^۳ سوانح، در کالبد هیولایی^۴ او رخصت جلوه فرماید و جهان آزاری [بخشید] و چون اعظم ملوکش در ملک بدن، اذن فرمانروایی داد و آن قصر ملکوتی بهر^۵ را به وجود ده خادم ذوالمفاخر که قوای باطن و ظاهرش خوانند، معمور ساخت که به غلبه معرفت و تمیز حق از باطل، عقود اسرار گشاید و طایر فهمش به بال تجرّد، به کنگره ایوان روحانیان برآید.

و ثانی آن اثنیه^۶ و محامد، تحفه آستان خواجه کاینات و افسر موجودات و نثار بارگاه شاه اولیاء و فخر اوصیا و آل و اولاد او باد که غیوث^۷ ندی^۸ و لیوث^۹ دغا^{۱۰} و بدور^{۱۱} سماء و شمس^{۱۲} سنا^{۱۳} و باعث ایجاد انجم و افلاک و سریر آرای تختگاه آب و خاکند؛ تا باد صبا، هر سحری غالیه سا و بلبل از عشق گل در نواست.

اما بعد: امروز جواهر مجردات در مباحاتند و ذوات مجامع امکان در نشاط و ذرات عوالم اکوان در انبساط؛ سراسر، سبیل تکمیل می‌پویند و یا تسبیح و تهلیل می‌گویند.

-
- | | |
|-----------------------|-----------------------------|
| ۱. آمیختن، افروتن | ۲. راه جستن، راه یافتن. |
| ۳. آسیب، گزند | ۴. اصل حیولانی |
| ۵. بهره و نصب. | ۶. نناء، ستایش‌ها |
| ۷. باران‌ها | ۸. عطا، بخشش، جود، فضل، خیر |
| ۹. جمع لیث: شیر درنده | ۱۰. دغل، نادرست، مکار |
| ۱۱. جمع بدر: ماه کامل | ۱۲. جمع شمس: آفتاب |
| ۱۳. فروغ، روشنایی | |

موجد نفوس و عقول و صانع ابداع و تکوین، عرصه زمین را به فرّ وجود سلطان سلاطین قهرمان الماء والطين آرایش و تزیین داده است. مبشر رحمت و منشر^{۱۴} رأفت، ابواب عیش و راحت [۲] و درهای سرور و امنیت بر چهره آمال جهانیان گشاده. جهان جنانست و زمین بهشت برین. شاهنشاه اعظم، مالک رقاب أمم، خسرو ترک و عجم، فرمانفرمای بنی آدم بر تخت پادشاهی، خسروست درویش دل، آفتابیست آسمان ظلّ، عرش جلالست، کرسی اقبال آفتاب، جمال ماهتاب، کمال مهر بی زوال، پایه عظمت، سایه حشمت، مایه شوکت، زینت دولت، رزم را نصرت، بزم را جنت، دولت را شکوه روعت^{۱۵} و سلطنت را آرام و سلوت،^{۱۶} طبع را سماحت،^{۱۷} زبان را فصاحت، بیان را بلاغت، حسب را شرف، نسب را ادب، سپهر را بلندی و قدر، زمین را ارجمندی و صدر، انجم را ضیاء، مردم را بقا، جوانمرد را وفا، دل را آئینه صفا، دشمن را وصول اجل، دوست را حصن امل، گناهکار را حسن عمل، جسم خسته را روح، کار بسته را فتوح.

آنجا که دست همت بر آرد، جهان تا جهان غرق ناز و نعیم است؛ آن جا که پای سطوت فشارد، کران تا کران شعله نار جهیم. بر تخت مرصع نگر، عرش معظم در ایوان سلطنت بین، عالم جان و جان عالم، علت غایی آفرینش، گوهر دریای دانش و بینش:

حضرت فتحعلی شه کز وجودش از ازل فیض روح قدس و ارواح مطهر ساختند

«لازال ظلال اقباله علی مفارق الانام الی یوم القیام»^{۱۸}

سبحان الله، این چه بی خودیست و خیال خام و نابخردی. اوصافش چگونه در بیان آید و تعداد محامد اخلاقش بر زبان. از جمله نشر رحمت و بشر^{۱۹} عطفوت آن حضرتست که بر اهل آذربایجان مثنی نهاده و در دولتی گشاده و صلاهی نعمتی داده؛ ملک زاده جهان، داور عدل گستر و پادشاه زاده مظفر داد آور را حامی اسلام و ملجأ انام و مایه امید خاص و عام کرد.

جمشید سلطنت، خورشید است و بانی معدلت، نور آن خورشید. مهر فرشته سیما دریاست، داور مهر طینت، گوهر آن دریا. سلطان سلاطین کان رأفت و احسانست، نایب السلطنه لعل رخشان آن کان. شاهنشاه جم، نگین برازنده بخت است، شاهزاده با تمکین طرازنده تخت. [۳] روزگار از دولت آن، در اهتزاز است و فتنه از سیاست این، در گداز. سرها در آستان آن حضرت زمین ساست و دل ها به ارادت این داور، راهیما. ملک ملک

۱۴. نشر دهنده

۱۵. خوف، ترس، شگفتی

۱۶. خرسندی، شادی

۱۷. بخشش، جوانمردی

۱۸. سایه اقبال او بر سر مردمان تا روز قیامت باقی ماناد

۱۹. مزده دادن، بشارت دادن

را سیاست ملکی است، ملکزاده آزاده را نزاهت^{۲۰} نفس ملکی.

حضرت عباس شاه آنکه در ایوان دست چو دریای او ذخیره کان برد
امید که تا دوران را بقا و ماه و انجم را ضیاست، این دولت را آفت زوال مباد و کمال
این شوکت را عین الکمال مرساد. بمحمد و آله الامجاد.^{۲۱}

عرصه جهان بدین نسق و کار جهانیان بدین روتق [بود] که فرمان از ایوان سلطنت برین
بنده بی بضاعت حاوی اوراق، ابن نجفقلی عبدالرزاق رسید که با عدم فصاحت و
استطاعت به تحریر صوادر^{۲۲} احوال خجسته مآل پردازد و محاسن آثار دولت جاوید
قرار را تاج افتخار اخبار سلف سازد. و این بنده به مفاد: «المأمور معذور»، مجملی از مآثر
عهد همایون و صادرات احوال و اوضاع دولت روزافزون را بی اغراق منشیانه و سخن
پردازى و اطناب ممل و ایجاز مخل به رشته تحریر و تقریر کشید و صوادر احوال و
اوضاع اعلی حضرت شاهنشاهی و کیفیت مجاهدات و محاربات نواب خلافت پناهی را
بر صفحه بیان به معاونت بنان در قلم آورد و این کتاب را موسوم به «مآثر سلطانی» گردانید
و در افتتاح سخن، نظم کلام بسته به شرح احوال طایفه جلیله قاجار است و سلسله نظم
سخن مربوط به دانستن حسب و نسب آن طایفه شہامت شعار.

۲۱. بزرگان، عزتمندان

۲۰. پرهیزگاری، دور بودن از بدی

۲۲. «صادرات احوال» اصطلاحی است که از عهد عظاملک جوینی رواج یافته و مقصود از آن حوادث و

وقایع و سیره پادشاهان است.

[حسب و نسب قاجارها]

ایل جلیل خسرو نبیل، از اعزّه و اجلّه اتراک جلایر و جلایر از نیرون و سابانویان از جلایر است و سرتاق پسر سابا و قاجار پسر سرتاق نویانست. و در میان طوایف ترک قاجار سه طایفه بوده است. یکی از سلدوس و یکی از تنکقوت و یکی از جلایر. آنکه از سلدوس است به ایران نیامده است و آنکه از تنکقوتست طایفه جزوی به قدر سی چهل خانه به سایر طوایف مغول پیوسته در میان آنها بی نام و نشان شده و آنکه از جلایر است، صاحب دولت و شوکت شده‌اند و از کنار رود جیحون تا حدود ری در زیر [۴] حکم و فرمان سرتاق بوده و او به فرمان اباقاخان، به اتاییکی ارغون خان معرّز، چنانکه عنقریب بیاید. و ارغون تربیت یافته اوست و مملکت سرتاق که مختصّ او بوده، از قزل آغاج مغان تا حدود نیشابور است و او در جرجان می‌نشست و نسلش در جرجان و مازندران زیاد شد. و در عهد غازان خان و سابق بر آن از هزاره خاص ۲۳ از تومان ۲۴ تایجو ۲۵ بوده.

بعد از آنکه غازان خان پسر تایجو را به یاسا ۲۶ رسانید، تومان تایجو را به قاجار مفوض کرد و نهایت عزّت و اعتبار پیدا کرد و ولایات پدرش در دست او بود و در قدیم فرزندان جلایر را کویانک می‌گفته‌اند و به لغت ختاییان عبارت از خان بزرگ و پادشاه باشد و طرف دست چپ لشکر قیامت اثر طوفان سیر چنگیزخان را ایشان داشته‌اند. در قلعه گشایی و دشمن شکنی و شیر اوژنی و خصم افکنی مشهور و معروف بوده‌اند و در عهد چنگیزخان، بزرگ ایشان موقلی کویانک، و در زمان اوکتای قآن، پسر او بوغال کویانک بر جای پدر بود و آثار شهامت ظاهر می‌نمود. و در مدت دولت قبلائی قآن هتون نویان از ایشان امیر بزرگ بوده و ایلوکه، پسر بزرگ قدان از قوم جلایر، با لشکر بیکران که در ظل رأیت او بود به فرمان چنگیز خان به رتبه اتاییکی اوکتای قآن سربلند و ارجمند گشته. و اتاییک به معنی لله باشد و امیر ارغون را که از امرای بزرگ بود، به راه نوکری و خدمت به ایلوکه داد که تابع امر و نهی او و گوش بر فرمان او باشد. چون امیر

۲۳. هزاره یکی از تقسیمات سپاه مغولی بود

۲۴. سپاه ده هزار نفری مغول

۲۵. تایجو از بزرگان مغول بود که در جریان فتح بغداد به دستور هلاکو به قتل رسید. تایجوها تیره‌ای از مغول

۲۶. مجازات

اصیل نیز به شمار می‌رفتند.

ارغون مردی فصیح و عاقل و دلاور بود، کار او بالا گرفت و از مرتبه اقران و اکفاه^{۲۷} بگذشت و در عهد منکوقاآن، منکسار نویان از جلایر بزرگ یار غوجیان که به معنی امیر دیوان و گناهکاران را سخن پرس و سیاست رسان باشد و حکم یاسا در فرمان او می‌گذشته، و اروق و یوقا، پسران کلای، با هلاکوخان به ایران آمد و ملازم بندگی اباقاخان بودند و به تربیت آن پادشاه والا جاه امیر بزرگ شدند و سرتاق نویان پسر سابانویان که در زمان طفولیت [۵] ارغون خان در خراسان و مازندران امیرالامرا بود، پسری داشته قاجار نام؛ نسل قاجار ازوست و ابتدای توالد و تناسل این سلسله علیّه در مازندران و استرآباد و خراسان از فرزندان قاجار شده. وقتی که مرکیت^{۲۸} فرصت یافت و خانه چنگیزخان را غارت کرد، خاتون چنگیزخان را که به جوجی آبستن بود، پیش اونک خان فرستاد و چون اونک خان با یسوکابهادر^{۲۹} پدر چنگیزخان رابطه دوستی و محبت از قدیم الایام داشت [و] او را فرزند می‌خواند، آن خاتون را چون عروسان پسر خویش به نظر مهربانی نگریسته، احترام او را منظور داشته، درباره او شفقت و عطوفت مبذول نمود. امراء او را گفتند که خاتون را می‌باید بستند. جواب داد که عروس من است، نشاید که به چشم خیانت بر وی نگریستن؛ چنگیزخان چون این مردمی و آدمیت ازو دید و ملاحظه حقوق دیرین^{۳۰} و بزرگ منشی از اونک خان مشاهده کرد، سابانویان پدر سرتاق که جد قاجار و محرم اسرار و منظور نظر اعتبار پادشاه جهانگیر قهار بود، نزد اونک خان به طلب خاتون فرستاد. اونک خان سابانویان را به نظر احترام و جلالت دیده، مقدمش را گرامی شمرد و خاتون چنگیزخان را به وی سپرد و او عازم بندگی شد. از اتفاقات، خاتون را در راه، درد زادن گرفت و جوجی خان به وجود آمد. چون راه مخوف بود، مجال توقف و درنگ و ترتیب گهواره و لباس نیافتند. قدری آرد خمیر کرده، طفل نو رسیده را به خمیر گرفتند و در بغل آورده، به احتیاط تمام نزد پدر بردند، تا اعضای او به درد نیاید و متالم نشود و نام او را بدان سبب جوجی نهادند، یعنی: ناگاه در وجود آمده. چون دولت چنگیزخان و شوکت مغول به سرآمد، شیخ حسن نویان و پسرش سلطان اویس^{۳۱} از قوم جلایر که نسبت خویشی با سلطان غازان و سلطان محمد خدابنده

۲۷. جمع کفر: مانند، نظیر

۲۸. مرکیت ها یکی از پنج قبیله اصلی مغول بودند. قبایل دیگر عبارت بودند از ایغور، نایمان، کرائیت و نایجوت. مادر چنگیز خان از قبیله مرکیت بود که توسط پدر چنگیز به نام یسوکای بهادر دزدیده شد، قبیله مرکیت بعدها به تلافی این کار همسر چنگیز را دزدیدند.

۲۹. اصل: ۱۳۰. درین

۲۹. اصل: یسوکابهادر

۳۱. از امرای مغول بودند در فترت ایلخانان و تیموریان

داشتند، مدتی در ایران سلطنت کردند و مآثر ایشان در کتب تواریخ مذکور و مسطور است.

القصة: طایفه قاجار مشهور به شهامت و صرامت و در ایام سلطنت شاه اسمعیل صفوی و شاه [۶] طهماسب به جلالیل امور سپهسالاری و سرحدداری سربلند و در عرصه جهان به بلندی همت و روعت و شوکت سرافراز و ارجمند بودند. چون نوبت سلطنت به شاه عباس ماضی صفوی رسید، از کثرت و عدت آن جماعت اندیشه‌مند گشته، جمعیت ایشان را متفرق ساخت. جمعی را به مرو کوچانیده در برابر اوزبکیه بازداشت و جمعی را به گنجه و ایروان مأمور و جمعی را در استراباد که موطن اصلی آنها بود،^{۳۲} در مقابل ترکمانان و حفظ ثغور آنها نامزد فرمود.^{۳۳}

۳۲. این ادعا که استراباد، موطن اصلی قاجارها بوده است، از طریق منابع صفوی تأیید نمی‌شود و با گزارش‌هایی که آن منابع دارند، انطباق ندارد.

۳۳. ادعای پراکندن قاجارها به مرو، گنجه و استراباد در منابع صفوی دیده نمی‌شود. این سخن را منابع قاجاری به عصر صفوی و شاه عباس نسبت داده‌اند. ساروی قدیمی‌ترین مورخ قاجاری است که برای نخستین بار این گزارش را در *احسن التواریخ* ارائه کرده است. بعید نیست که دنبلی و متأخران وی همین گزارش ساروی را تکرار کرده باشند. ساروی نیز منبع و مأخذ گزارش خود را روشن نمی‌کند. البته در برخی از منابع صفوی از نصب برخی از بزرگان قاجار و نه استقرار قاجارها در استراباد سخن گفته شده است. به عنوان نمونه اسکندر بیک ترکمان آورده است که حسین خان زیاد اوغلی قاجار در سال ۱۰۰۷ پس از شورش سیاه پوشان به حکومت استراباد نصب شد. اسکندر بیک ترکمان، *عالم آرای عباسی*، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران:

دنیای کتاب، ۱۳۷۷، جلد دوم، ص ۹۳۵

بیان حالات جداعلای خاقان کشورگشا فتحعلی خان

جدّ اعلاّی خاقان سلیمان مکان، جمعی از طایفه یموت را برداشته بر سر قلعه مبارک آباد رفت و از دروازه اصلمش یک قاجار پرناک سرکشیکچی^{۳۴} باشی که با فتحعلی خان آشنایی تمام داشت، داخل قلعه مبارک آباد و بر سر محمد خان ترکمان و میرزا احمد وزیر او ریخته، هر دو را به عدم آباد فرستادند.^{۳۵} بعد ازین حال، کار آن بلند اقبال بالا گرفت. شهر استراباد را دارالاماره خود فرمود و در آن اوان، شکر یک نام کرد جهان بیگلو که به فندرسک و رامیان استعلا داشت و تعدی و اجحافش برون از حد و انتها [بود]،^{۳۶} و مرتکب ائتلاف جمعی از اشراف می شد. سران قاجار از مشاهده این حالات به خدمت آن حضرت شتافته استدعای قبول ایالت و امارت آن جناب نمودند، آن حضرت از این امر تحاشی کرد.^{۳۷} بالاخره فضلعلی بیک شامبیاتی و محمد حسین خان قراموسالو^{۳۸} و

۳۴. اصل: کنشکچی

۳۵. بنا به گزارش ساروی، قتل محمد خان ترکمان از تراکمه قزوین و بیگلربیگی استراباد و میرزا احمد قزوینی نایب الاباله، به دنبال اقدام آنان علیه فتحعلی خان و برادرانش انجام گرفت. ساروی نوشته است که پس از ظهور امور عظمیه از فتحعلی خان و برادر اکبرش فضلعلی بیک و برادر کوچکتر او یعنی مهرعلی بیک، محمد خان ترکمان، میرزا احمد قزوینی و حسد پیشگان قاجاریه، به مبارک آباد تاخته و فتحعلی خان و برادرانش را اسیر کردند. کمی بعد فتحعلی خان از زندان گریخت و چون شنید که برادرانش به قتل رسیده‌اند، از طایفه یموت استمداد جست و با مساعدت آنان و توافق قبلی با اصلمش بیک قاجار سرکشیک پرناک وارد قلعه مبارک آبادگشته و در حالی که میرزا احمد قزوینی و محمد خان ترکمان در بستر خویش خفته بودند، ایشان را به قتل رساند و سپس به سهولت بر مبارک آباد مستولی گشت. تاریخ محمدی «حسن التواریخ»، ص ۲۵، برای انعکاس این گزارش در منابع دیگر قاجاری و مقایسه آن با روایت دنبلی بنگرید به: محمد صادق مروزی، تاریخ جهان آرا، خطی، کتابخانه ملی ایران، ص ۱۳ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۸ / میرزا محمد رضی مستوفی تبریزی، زینة التواریخ، خطی، تهران، کتابخانه ملی ایران، گ ۱ ب / محمود میرزا، تاریخ صاحبقرانی، خطی، کتابخانه ملی ایران، جلد اول، گ ۲ ب / امامقلی میرزا، [نسب نامه و تاریخ ایل قاجار]، خطی، کتابخانه ملی ایران، گ ۷ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد اول، گ ۳ ب / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۸۱۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲ / محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان ناصرى، به کوشش دکتر عبدالحمین نوایی، میر هاشم محدث، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶)، جلد اول، ص ۶۹

۳۶. در اصل: «واو»

۳۷. تن زدن، پرهیز کردن، دوری جستن، امتناع کردن

محمد تقی بیک سرکشیک،^{۳۹} با سایر عظاما و رؤسا آن حضرت را بر مسند امارت نشانیدند [و] در رکاب نواب فتحعلی خان به دفع شکر کرد، راهسپار وادی نصرت و اقتدار؛ و او را بعد از محاربه و مقاتله بسیار که به کامش شربت شیرین گوار حیات^{۴۰} را تلخ تر از حنظل کرده بودند، به ضرب شمشیر آبدار زهر ممات چشاندند و از ننگ حیاتش رهانیدند و بعد از این حالات، فضلعلی بیک و محمد تقی بیک، در حق نواب فتحعلی خان بداندیشیده، سزای خود دیدند و رخت به بیغوله عدم کشیدند.^{۴۱} نواب فتحعلی خان بعد از دفع خصام و استیصال [۷] بدخواهان روی به ساختن مهمات استرآباد و حوالی و حواشی آن خطه ارم بنیاد نهاد.

رفتن فتحعلی خان سردار برای دفع افاغنه به اصفهان به مدد

شاه سلطان حسین صفوی

نظر به اخلاص و ارادتی که به دودمان صفویه داشت هزار کس از پر دلان قاجار و خصم افکنان جلادت آثار برای دفع افاغنه قندهار که به محاصره اصفهان مشغول بودند شتافت. شاه سلطان حسین را محصور افاغنه یافت. هر روز محاربات مردانه و حملات دلیرانه می نمود. سر و اخترمه^{۴۲} بسیار در اصفهان به نظر پادشاه می رسانید. پادشاه سلیم القلب را امرای بی عقل و رأی بود. این کار را بایستی که از تأییدات الهی دانند و در حضرت شاه شجاعت های او را جلوه ظهور و بروز بخشند و او را به انعامات وافر و خلایع^{۴۳} فاخره قوی دل و ثابت قدم سازند و خود نیز از اندرون آماده حرب افاغنه بوده، به دفع دشمنان دین و دولت پردازند. از سوء تدبیر به شاه چنین نمودند که طایفه قاجار جمعی جلادت شعارند و شیران بیشه پیکار و فتحعلی خان نیز به ادعای سروری در

۳۸. در منابع دیگر فراموسانلو ثبت شده است.

۳۹. اصل: کشک / در تاریخ محمدی، ص ۲۷، محمد تقی بیک سرکشیک بوهوه.

۴۰. اصل: حیوة

۴۱. گزارش تجدید حکومت فتحعلی خان بر استرآباد، غلبه بر فندرسک و توطئه شورش قاجاریه بوخاری باش علیه فتحعلی خان در هنگام عزیمت او برای تصرف مازندران و قتل عام بزرگان بوخاری باش مذکور در مجلس مهمانی و بر سر سفره شام، گوشه هایی دیگر از تاریخ فتحعلی خان قاجار است که در *احسن التواریخ* آمده است. این حوادث در منابع بعدی زیر نیز با تفاوت هایی انعکاس یافته است: *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۱۵ / *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۷ / *زینة التواریخ*، خطی، گ ۲ الف / *بدایع نگار*، *تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۳ ب / *روضه الصفاى ناصری*، جلد نهم، ص ۱۵ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۱۲

۴۲. غنیمت جنگی، اسب و سلاح و بار و بنه دشمن که پس از کشتن وی تصاحب کنند.

۴۳. خلعت ها

میدان دلاوری پانهاده و رایت استعلا در میدان کشورگیری گشاده، هر گاه در ازاء این خدمات و دلیری ها مورد تحسین و احسانی شود، ضبط عنان او به دشواری دست دهد. شاه سلطان حسین را که روز دولت تیره بود و بر بختش آثار ذلت و نکبت چیره، اقاویل^{۴۴} آن بی شعوران را پسندیده اعتنا و اعتباری در کار ایشان نفرمود.

نواب فتحعلی خان از اقوال و افعال آن ناقبولان آزرده شده دل امیدوارش ریش و از مآل^{۴۵} کار آن‌ها مأیوس شده، راه دیار خویش پیش گرفت.^{۴۶} افاغنه به اصفهان استیلا یافتند، رسید به آنجا که رسید. فوج کثیر به اشاره اشرف افغان به طهران رفته، ملک ری را از ظلم و بی‌حسابی، نمونه شهر ری ساختند.^{۴۷} نواب فتحعلی خان در ابراهیم آباد و رامین با لشکر ظفر قرین، افاغنه را استقبال و از ظهر تا شام گیر و دار در میان واقع بود. شام دو لشکر به آرامگاه خود شتافتند. در همان شب به نواب فتحعلی خان خبر [۸] رسید که شاه طهماسب را که پیش از تسخیر اصفهان برای چاره کار بیرون فرستاده‌اند، به

۴۴. اقوال، سخنان

۴۵. سرانجام، عاقبت

۴۶. منظور عزیمت فتحعلی خان به اصفهان برای مقابله با افاغنه است که غالب منابع تاریخی قاجاری به روایت آن پرداختند و به هیچ روی در منابع صفوی منعکس نشده است. لکههات درست به همین دلیل در *انقراض سلسله صفویه*، در باب صحت این گزارش مورخان قاجاری تردید کرده است. برای آگاهی از چگونگی انعکاس این حادثه در منابع افشاری و قاجاری، بنگرید به: محمدکاظم مروی، *عالم آرای نادری*، تصحیح محمدامین ریاحی، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۳)، جلد اول، صص ۲۷-۲۸ / *تاریخ جهان آرا*، خطی، صص ۱۴-۱۵ / *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۷ / *احسن التواریخ*، ص ۲۹ / *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۱۲ / *ناسخ‌التواریخ*، جزء اول، ص ۱۳ / محمد تقی نوری، *اشرف‌التواریخ*، خطی، کتابخانه ملک، خطی، گ ۲۱ / *اکسیرالتواریخ*، ص ۱۰ / *بدایع‌نگار، تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۴ الف / *زینة‌التواریخ*، خطی، نسخه پاریس، گ ۲ الف / *امامقلی میرزا، [نسب‌نامه و تاریخ ایل قاجار]*، خطی، گ ۸ الف / *تاریخ صاحبقرانی*، جلد اول، خطی، گ ۳ الف / *میرزا اسدالله نائینی (فروغ)*، *سفینه‌الفرامین (سفینه‌الانشاء)*، به اهتمام محمد گلبن، (خرم آباد: انتشارات پیغام، ۱۳۷۷)، ص ۵ / شیبانی، (صدیق الممالک) میرزا ابراهیم، *منتخب‌التواریخ*، (تهران: انتشارات محمد علی علمی، ۱۳۶۶)، ص ۳۸ / *لکههات، لارنس، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلا افاغنه در ایران*، ترجمه مصطفی قلی عماد، (تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۶۳)، ص ۱۷

۴۷. قوای اعزامی اشرف افغان با خدعه فراخواندن شاه طهماسب به اصفهان برای جلوس به تخت سلطنت، ولی در واقع به قصد به دام انداختن شاه و نبرد با او اعزام شدند. نگاه کنید به: ویلم فلور، *اشرف افغان بر تختگاه اصفهان*، ترجمه ابوالقاسم سری، (تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۵)، ص ۵ / محمد حسن مستوفی، *زبده‌التواریخ*، (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۵)، ص ۱۴۳ / میرزا مهدی استرآبادی، *تاریخ جهان‌نگشای نادری*، به اهتمام عبدالله انوار، (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷)، ص ۱۹ / محمد حسن خان، *اعتماد السلطنه، تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷)، جلد دوم، ص ۱۰۱۶ / میرزا حسن حسینی فسایی، *فارسانامه ناصری*، تصحیح و تخشیه منصور رستگار فسایی، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷)، جلد اول، ص ۵۰۶ - ۵۰۵ / سلطان محمد خان بن موسی خان درانی، *تاریخ سلطانی*، (بمبئی: چاپ سنگی، ۱۲۹۸)، هجری، ص ۷۷

مازندران رفته، در سنه هزار و صد و سی و هفت در بلده اشرف جوای عَزَّ و شرف است.^{۴۸} نواب فتحعلی خان به سبب ارادتی که با خاندان صفویه داشت، از ابراهیم آباد لوای ایلغار را در حرکت آورد و در راه به خدمتش عرضه داشتند که امرای شهاب طهماسب از مراجعت نواب فتحعلی خان که به طرح^{۴۹} و عتاب واقع شد، به سعایت و بدگویی، دل شاه طهماسب را رنجانیده‌اند. نواب فتحعلی خان از شنیدن این مقال فسخ عزیمت کرده راه استراباد گرفت و امرا چندان وسوسه به شاه طهماسب کردند که با سردار در اشرف مازندران، صف جدال و قتال بر آراست و جنگ سلطانی روی داده، قتلی بی نهایت تقدیم افتاد. امرای بی عقل و رأی، هر یک به گوشه‌ای متفرق شدند و شاه طهماسب به دست سردار اسیر و دستگیر گردید.^{۵۰} فتحعلی خان باز ترک نیازمندی و ارادات نکرده، رسم تعظیم و تکریم به تقدیم رسانید و شاه والا جاه را به استراباد برده.^{۵۱} لشکر عظیم احتشاد کرد و در رکاب شاه طهماسب عازم خراسان گشته، ارض

۴۸. دنبلی گزارش خود را براساس مطالبی که ساروی نوشته است، تنظیم کرده، اما روایت کامل در این زمینه آن است که پس از هجوم عثمانی‌ها به آذربایجان و فرار شاه طهماسب از تبریز به اردبیل، وی چون این شهر را نیز در معرض تهدید قوای ترک می‌شمرد، به سوی تهران گریخت. در این حال نمایندگانی از سوی اشرف افغان برای اغفال شاه صفوی اعزام شدند تا با کشاندن او به اصفهان، وی را به دام اشرف افغان در آورند. چون در تهران حقایق پشت پرده و تزویر و خدعه اشرف افغان بر ملاگشت، شاه طهماسب نیز از همان تهران، پیکی نزد فتحعلی خان قاجار به استراباد فرستاد، اما قبل از رسیدن خان قاجار، به تهران، شاه صفوی به جای نیبرد با افغانه به اشرف مازندران گریخت. کوتاه زمانی بعد، فتحعلی خان به حدود تهران رسید و چون خیر عزیمت شاه را به اشرف شنید و از طرفی دیگر، دریافت که توان رویارویی با قوای افغان را ندارد، بنابراین، پس از جنگ و گریزی در ابراهیم آباد، به سوی مازندران بازگشت. نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷/ تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۱۷/ احسن التواریخ، خطی، ص ۱۵، چاپی، ص ۲۹/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۴/ روضه‌الصفای ناصری، جلد هشتم، ص ۵۱۰-۵۰۸/ فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۵۰۶/ انقراض سلسله صفویه، ص ۳۲۳/ تاریخ منتظم ناصری، جلد دوم، ص ۱۰۱۶/ تاریخ جهانگشای ناصری، ص ۱۹/ تاریخ صاحبقرانی، جلد اول، خطی، گ ۳ الف ۴۹. بیرون انداختن، کنار گذاشتن

۵۰. دنبلی با از دیگر اقدامات فتحعلی خان علیه شاه طهماسب آگاهی نداشته و یا آنکه بنا به مصلحت آن آگاهی‌ها را کتمان کرده است. برای آن اقدامات و از جمله ماجرای حمله خان قاجار به قوای شاه طهماسب در دامغان و سپس در اشرف، بنگرید به: زبده‌التواریخ، ص ۱۴۴/ انقراض سلسله صفویه، ص ۳۲۳/ احسن التواریخ، خطی، ص ۱۵، چاپی، ص ۳۰/ تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸/ روضه‌الصفای ناصری، جلد هشتم، ص ۵۱۰/ امامقلی میرزا، [نسب نامه و تاریخ ایل قاجار]، خطی، گ ۸ الف ۵۱. گزارش دنبلی از روابط فتحعلی خان و شاه طهماسب در مازندران باز هم مأخوذ از ساروی و همانند روایت همین مورخ عصر آقا محمد خان، ناقص و تحریف شده است. به موجب گزارش‌های دیگر و منابع بی طرف فتحعلی خان در استراباد نیز چون سردار مقتدری با شاه رفتار می‌کرد. وی حتی شاه را واداشت که منصب بیگلربیگی را به وی تفویض کند. انقراض سلسله صفویه، ص ۳۵۱/ تاریخ جهانگشای ناصری، (ادامه پاروقی در صفحه بعد)

اقدس را به حیطة تسخیر در آوردند.^{۵۲} در آن اوقات^{۵۳} نادر شاه نزد شاه طهماسب آمده، نواب فتحعلی خان را محلّ امر خود دانست و در کمین دفع و سعایت آن جناب نشست و با جمعی از امرای شوریده رأی، ممهّد^{۵۴} گشته، در چهاردهم شهر صفر سنه هزار و صد و سی و نه، فتحعلی خان را از میان برداشت^{۵۵} و به نهجی که در نظر داشت در اندک وقتی ترقیات عظیمه کرده افغان را از اصفهان و شیراز، و رومیه را از نهاوند و آذربایجان، و روسیه را از گیلان بیرون کرده، به تسخیر هندوستان لشکر کشید. بی اندیشه از این و آن، عذر شاه طهماسب را خواسته در وادی عدم، به فتحعلی خانس رسانید.^{۵۶}

(ادامه پاورقی از صفحه لیل) ص ۵۵/لکهارت، نادر شاه، ترجمه و اقتباس مشفق همدانی، تهران، ص ۲۷/ Nadir

Shah.P.16/ زبده التواریخ، ص ۱۴۵

۱۵۲. اگر مقصود از تصرف ارض اقدس، شهر مشهد نیز باشد، باید گفت که نوشته دنبلی نادرست است. چرا که سقوط ملک محمود سیستانی و تصرف مشهد پس از قتل فتحعلی خان قاجار که به همدستی با خان سیستانی متهم شده بود، روی داد. بنگرید به: تاریخ جهانگشای نادری، ص ۶۰/روضه الصغای ناصری، جلد هشتم، ص ۵۱۹/لکهارت، نادر شاه، ص ۳۹/انقراض سلسله صفویه، ص ۳۵۶-۳۵۷/زبده التواریخ، ص ۱۸۳/عالم آرای نادری، جلد اول، ص ۶۷/محمد مهدی استرآبادی، دره نادره، تصحیح سید جعفر شهیدی، (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱)، ص ۱۷۳

Jonas Hanway, The Revolution Of Persia Containing The Reign of Shah Sultna Hussein, The Invasion Of The Afghans..., London, Vol.2, P.267/ Nadir Shah, p.26

۱۵۳. اگر مقصود از «در آن اوقات نادر شاه نزد شاه طهماسب آمده»، آن باشد که نادر پس از تسخیر ارض اقدس به شاه صفوی پیوست، طبعاً باید گفت که دنبلی مرتکب خطا شده است، چرا که نادر مدتی پیش از ورود شاه طهماسب به خواجه ربیع مشهد و محاصره ملک محمود سیستانی به درخواست شاه صفوی در حدود قوچان به شاه پیوسته بود. در این باره، دیگر منابع افشاری و قاجاری اتفاق نظر دارند و روایت دنبلی را تأیید نمی کنند. نگاه کنید به: عالم آرای نادری، جلد اول، ص ۶۶/گلستانه، مجمل التواریخ، تصحیح محدث ارموی، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱)، حواشی و توضیحات، ص ۳۶۲/زبده التواریخ، ص ۱۴۶-۱۴۵/تاریخ جهانگشای نادری، ص ۵۵/نادر شاه، ص ۳۵/ Nadir Shah.P.24/ تاریخ صاحبقرانی، جلد اول، خطی، گ ۳ الف/ امامقلی میرزا، همان، خطی، گ ۸ ب ۵۴. مهیا، آماده

۵۵. برخلاف ادعای منابع قاجاری، به موجب نوشته های مورخان افشاری و در رأس آنان استرآبادی که طبعاً برای پنهان کردن نقش نادر در قتل فتحعلی خان انگیزه و دلیلی نداشته است و همچنین براساس سواد فرمانی که از شاه طهماسب در دست داریم، قدر مسلم آن است که فرمان قتل فتحعلی خان تصمیم شخص شاه بوده و توسط همو صادر شده است. بنا به تصریح منابع افشاری، خصوصاً استرآبادی، نادر با قتل فتحعلی خان مخالف بود و به همین دلیل نیز شاه صفوی به هنگامی که نادر برای سرکشی اردو رفته بود، فرمان قتل خان قاجار را صادر و به اجرا گذاشت. محتمل است که مورخان قاجاری به دلیل اعتبار و اهمیت شاهان صفوی در اندیشه مردم زمانه خویش، سعی کرده اند تا موضوع قتل فتحعلی خان توسط شاه طهماسب را پنهان کنند. برای آگاهی از فرمان شاه در این باره بنگرید به: «سواد فرمان شاه طهماسب ناتی پس از کشته شدن فتحعلی خان قاجار»، سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱۲۰۰۲ شماره سند: ۷۱

۵۶. ادعای قتل شاه طهماسب توسط نادر و یا به فرمان او نادرست است، چرا که بنا به نوشته

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

(اهامه‌پاورقی از صفحه قبل) منابع افشاری و قاجاری دیگر، شاه صفوی در زمانی که نادر عازم سفر هند شده بود، به دستور رضا قلی میرزا پسر نادرشاه به قتل رسید و این اقدام او مورد نکوهش نادر نیز قرار گرفت. بنگرید به: محمد علی حزین لاهیجی، تاریخ و سفرنامه حزین، تصحیح علی دوانی، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵)، ص ۲۸۳ / *عالم‌آرای نادری*، جلد دوم، ص ۷۶۵-۷۶۸ / *Hanway, Vol. 2, P.397-398* // *نقراض سلسله صفوی*، ص ۳۸۸

در بیان حالات کیفیت خاقان خلد مکان، محمد حسن خان

نواب فتحعلی خان دو پسر والا گهر داشتند، یکی خاقان خلد آشیان محمد حسن خان [۹] و دیگری، محمد حسین خان که در طفلی جهان ناپایدار را بدرود فرمود. محمد حسن خان که خلف مهین و فیروزه چرخش زیرنگین [بود]، بعضی اوقات در استرآباد و برخی از ازمه در میان طایفه ترکمانیه نشو و نما می کرد.^{۵۷} روزی در ایام جوانی و آغاز طراوت گلزار زندگانی، با محمد زمان بیک، ولد محمد حسین خان قراموسالو بر سر اسب^{۵۸} دوانی منازعه و گفتگو کرده، آزرده و دل گران، روی به احشام ترکمانیه نهاد و جمعی از اتراک و ترکمان فراهم آورد و بر سر استرآباد رفت و شهر را بگرفت و محمد زمان بیک که به نیابت پدر در شهر منصوب بود بگریخت و خود را به بهبود خان رسانید.^{۵۹} و در آن اوقات بهبود خان از جانب نادر شاه افشار سردار و سرحد دار استرآباد و مازندران بود و با شش هفت هزار کس در کنار اتک^{۶۰} تمکن داشت. سردار تیغ ستیز را تیز نموده روی به استرآباد نهاد و در ساحل رود گرگان میدان قتال و جدال آراست و از نزاع طرفی نبسته شکست خورد و بگریخت و این خبر در موصل^{۶۱} به نادر

۵۷. گلستانه، مجمل التواریخ، ص ۲۱ / اشرف التواریخ، گ ۱۰ الف / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۱۷

اصل: ۵۸ آب

احسن التواریخ، ص ۳۱

۵۹. هنوی بازرگان انگلیسی و عامل کمپانی مسکوی که کاروان تجاریش در همین زمان توسط محمد حسن خان قاجار در استرآباد غارت شد، نوشته است که پس از انتخاب محمد حسن خان به رهبری قاجارهای استرآباد، وی کمی بعد به سوی تراکمه یموت در دشت رفت و موفق شد تا با جلب رضایت آنان ۹ هزار نفر قوای جنگی مرکب از قاجارها و تراکمه فراهم کند و تا به آن اندازه مسیر تجاری استرآباد را با حمله به کاروان ها ناامن سازد که بازرگانان به ناچار راه تجارت با خراسان را از طریق استرآباد به مسیری دیگر، یعنی مسیر شمال دریای خزر تغییر دهند.

Hanway, Vol. 1. P. 131 & 423

۶۰. دشت

۶۱. منابع افشاری ادعا دارند که بهبود خان در ماهیدشت کرمانشاه و در حالی که نادر قصد عزیمت به آذربایجان را داشت به نادر شاه رسید و خبر هجوم محمد حسن خان به استرآباد را به او داد. نگاه کنید به: تاریخ

جهانگشای نادری، ص ۴۰۰

Hanway, vol. 2. P. 423

شاه رسید و محمد حسین خان قاجار را تعیین نمود. محمد حسین خان با سپاه ابواب جمعی بهبود خان و مردم استرآباد به شهر رفته، استرآباد را خراب و از سر مردم شهر کله منار ترتیب نمود و جمعی از طایفه قاجار را به قتل رسانید.^{۶۲} محمد حسن خان مجال تلافی و تلاقی نیافته، باز به دشت برگشت؛^{۶۳} تا زمانی که قصر وجود نادر شاه از تیغ اتراک هتاک زیر و زیرگشت، جناب محمد حسن خان از دشت ترکمانیه به استرآباد برگشت و استرآباد را مقر دولت ساخته مازندران و گیلان را به حیطة تصرف آورد [و] قریب به بیست هزار لشکر منتظم گردانید.^{۶۴} مشهور است که نادر شاه به حسنعلی خان معیرالممالک^{۶۵} می گفته که یاقوت چهارده مثقالی دیده [ای]؟ گفته بوده است که ندیده‌ام. می گفته است که یاقوت چهارده مثقالی محمد حسن خان است که از دست ما بیرون رفته. خلاصه روز به روز دولت و اقبال محمد حسن خان در از دیاد بود؛ تا اینکه کریم خان

۶۲. برای آگاهی از اقدامات محمد حسین خان و فرار محمد حسن خان از مقابل او بنگرید به: احسن التواریخ، خطی، ص ۱۷، چاپی، ص ۳۲/اناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۶ - ۱۵/تاریخ جهانگشای نادری، ص ۵۰۸/روضه‌الصفای ناصری، جلد هشتم، ص ۱۵۶۰/جونس هنوی، زندگی نادر شاه، مترجم، اسماعیل دولتشاهی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۴)، ص ۲۹۵/زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۲ الف/اکسیرالتواریخ، ص ۵۲

Hanway, Vol. 2, P. 423

۶۳. به روایت برخی از منابع، نادر چون خبر التجاء محمد حسن خان به تراکمه دشت را شنید مردانی را به طلب وی فرستاد. بزرگان ترکمان در آغاز در اندیشه تسلیم خان قاجار به فرستادگان نادر افتادند، اما چون با سرزنش خویش توسط همسر محمد حسن خان که دختر بکنج خان ترکمان بود مواجه شدند، از وجود وی در میان خود اظهار بی اطلاعی کردند. محمد حسن خان نیز در چنین شرایطی در دشت پنهان شد و تا زمان دریافت خبر قتل نادر در سرگردانی و اضطراب و اختفاء گذرانید. نگاه کنید به: *اناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۱۶

Hanway, Vol. 2, P. 423

۶۴. برای وقایع بازگشت محمد حسن خان به استرآباد و تصرف گیلان و مازندران پس از خاتمه دوره تنازعات ابراهیم شاه و شاهرخ و به دنبال آغاز سلطنت کوتاه مدت شاه سلیمان دوم در مشهد، نگاه کنید به: *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۱۶ - ۱۵/میرزا محمد صادق موسوی نامی اصفهانی، تاریخ گیتی گشا، با مقدمه سعید نفیسی، (تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۶۸)، ص ۲۶ - ۲۵/اکسیرالتواریخ، ص ۱۶/احسن التواریخ، خطی، ص ۱۷، چاپی، ص ۳۲/زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۲ ب/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۷/جان بری، کریم خان زند (تاریخ ایران بین سالهای ۱۷۴۷-۱۷۷۹)، مترجم علی محمد ساکی، (تهران: نشر نو، ۱۳۴۶)، ص ۵۴، ۵۵/تاریخ منتظم ناصری، جلد دوم، ص ۱۱۴۹ - ۱۱۴۸ و جلد سوم، ص ۱۳۷۳

۶۵. حسینعلی خان بسطامی که غالباً نام او را حسنعلی خان نوشته‌اند، از وزرا و مستوفیان معتبر دستگاه نادری بود. او جد اعلائی خاندان معیرالممالک است. حسینعلی خان معیرالممالک پسر دوستعلی خان اول و نوه همان حسینعلی خان بسطامی از جمله اعضای مشهور خاندان معیرالممالک در زمان فتحعلی شاه قاجار بود که به دامادی همین شاه قاجار نیز رسید. نگاه کنید به: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، (تهران: انتشارات زوار، ۱۳۵۷)، جلد اول، ص ۴۳۳

زند با چهل [۱۰] هزار پیاده و سواره از الوار و بختیاری جمع آورده، روی به استرآباد نهاده. هر روز نواب محمد حسن خان لشکر بیرون فرستاده گله گله از سپاه الوار گرفته می آوردند. در عرض چهل روز، پانزده هزار نفر از آن جماعت در دست تاجدار قاجار ناچیز شد؛ سوای اینکه ده دوازده هزار نفر گرفتار و اسیر کمند تقدیر بودند. و شجاع‌الدین خان زند به شمشیر شجاعان ظفرمند مقتول و کریم خان بنه و آغروق^{۶۶} و توپخانه و زنبورک خانه و اسباب سلطنت را گذاشته، رخت از کنار استرآباد برداشت و به جانب اصفهان تکاور انگیز گشت.^{۶۷} کسب^{۶۸} بی حساب نصیب خسرو بلند جناب گشته، اراده سفر عراق فرمود و از استرآباد به اشرف مازندران توجه فرمود. و در آن اوقات که کریم خان زند بر سر استرآباد بود، جماعت لاریجانی به اظهار خدمتگزاری به لشکر الوار پیوسته بودند. بعد از مراجعت کریم خان، سر از اطاعت پیچیده، طبل یاغیگری کوفتند. حضرت سلطان، محمد ولی خان را با مقیم خان سارویی حاکم مازندران را که بزرگی پاکدامن و مردی با غیرت و بلند همت بود، به دفع لاریجانی نامزد فرمود. لشکر بر سر آمل مازندران رفته پیش از آنکه با لاریجانی حرب واقع شود، محمد ولی خان از سر بدنفسی و شرارت در ولایت آمل بنای بد سلوکی نهاد و دست به ناموس و عیال و اطفال مردم آمل گشاد. اهل مازندران به حرکات محمد ولی خان تاب نیاورده او را گرفته محبوس کردند و جمعیتی فراهم آورده نزد مقیم خان رفتند و او را بر خود نمودند و طبل یاغیگری بلند آوا ساختند و در ساری اقامت نموده به خود نمایی پرداختند. حضرت سلطان از اشرف پی بنه و آغروق حرکت فرموده بر سر مقیم خان و اهل مازندران تاخت. مقیم خان از زخم زنبورک از پا درآمده دستگیر شد و اهل مازندران متفرق گشته به جنگال^{۶۹} فرار کردند و مقیم خان به امر سلطان در آتش سوخته گشت و چند نفر از معارف مازندران [را] مصادره و مؤاخذه^{۷۰} فرمود. بیست هزار تومان به ضرب محصلان [۱۱] شدید داده، خلاص شدند و بعضی به قتل رسید.^{۷۱}

۶۶. واژه ترکی به معنی: پیش خانه، اثاث منزل که هنگام کوچ پیش فرستند.

۶۷. کریم خان پس از شکست از قوای قاجاریه به تهران عقب نشست و کمی بعد روانه اصفهان شد. برای وقایع محاصره استرآباد توسط زندیه و شکست کریم خان در آنجا نگاه کنید به: *مجموع التواریخ*، ص ۲۱۴-۲۱۲ / *تاریخ گیتی گشا*، ص ۲۸-۲۹ / *حسن التواریخ*، خطی، ص ۳۲-۳۳ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۱۹ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۱۷-۱۸ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد دوم، ص ۱۱۵۰ / *زینة التواریخ*، خطی، نسخه پاریس، گ ۲ ب / *کریم خان زند*، ص ۵۶ / *بدایع نگار*، *تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۵ الف

۶۸. غنیمت، اموال، دارایی، ثروت

۶۹. جنگل‌ها

۷۰. اصل: مؤخذه

۷۱. *حسن التواریخ*، خطی، ص ۱۹، چاپی، ص ۳۵ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۳-۲۴ / *ناسخ*

آمدن شاه پسندخان افغان به عزم تسخیر استرآباد و شکست او در دست حسین خان قاجار و دلیران ظفر بنیاد و تسخیر گیلان و قزوین و قتال با کریمخان زند و تسخیر اصفهان

احمد شاه ابدالی [در] قندهار اقتدار بی‌شمار یافته، به تسخیر خراسان پرداخت. ۷۲ بعد از تسخیر ارض اقدس، پانزد هزار از افاغنه به شاه پسند خان افغان داده، به عزم استرآباد به سبزوار آمدند. ابراهیم خان بغایری و عیسی خان کرد و علی خان قلیچی ۷۳ و چندین دیگر از خوانین خراسان به اهل و عشیرت خود کوچیده به دامغان آمدند. نواب سلطانی، محمد حسین خان دولویی قاجار را که از اعظام امرا بود، با خوانین خراسان و چهارده هزار کس از دلیران به دفع شاه پسند خان به سرداری مأمور و بعد از تلاقی فریقین، شکست بر لشکر افغان افتاده، شاه پسند خان تا نزد احمد شاه ضبط عنان خود نتوانست نمود. ۷۴ بعد از این فتح نمایان، نواب محمد حسن خان، با جیوش بحر خروش، از مازندران حرکت فرمود و با کریم خان مصاف داد. محمد خان بی‌کله زند را که مقدار کف دستی کله او را شمشیر برانیده بود و مشهور به بی‌کله شده، از شجاعان روزگار و بعد از کریم خان ازو پر دل‌تر و دلاورتر کسی نبود، با هفتاد تن از امرای زند گرفته به شهر ساری فرستاد ۷۵ و اصفهان را به تصرف آورده در گلون آباد ۷۶ با کریم خان زند اتفاق

(اهامه پاورقی از صفحه قبل) التواریخ، جزء اول، ص ۱۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد دوم، ص ۱۱۵۲ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۲ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۵ ب ۷۲. مفصل‌ترین گزارش در باره تاریخ فرمانروائی احمد خان درانی و هجوم‌های غارتگرانه او به خراسان، خاصه مشهد مقدس، در اثر زیر آمده است: حسینی، محمود (منشی جامی)، تاریخ احمد شاهی، چاپ از نسخه عکسی، به کوشش دوستمراد سید مرادوف، مسکو، ۱۹۷۴

۷۳. اصل: قلیچی

۷۴. برای آگاهی تفصیلی از لشکرکشی احمد خان درانی به خراسان و نبرد شاه پسند خان با قوای قاجاری و شکست او بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹ / میرزا محمد خلیل مرعشی، مجمع التواریخ، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی (تهران: کتابخانه سنائی و طهوری، ۱۳۶۲)، ص ۷۶ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۶ / منتخب التواریخ، ص ۳۸ / احسن التواریخ، خطی، ص ۲۱، چاپی، ص ۳۶ / تاریخ احمد شاهی، عکسی، جلد اول، ص ۵۱۷-۵۱۶ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۵ ب / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۳ الف / امامقلی میرزا، [نسب‌نامه و تاریخ ایل قاجار]، خطی، گ ۱۰ الف

۷۵. نبرد محمد حسن خان با این سردار زند در سنجان عراق عجم اتفاق افتاد. پس از این پیروزی بود که خان قاجار روانه تصرف اصفهان گردید. نگاه کنید به: احسن التواریخ، چاپی، ص ۳۸، خطی، ص ۲۱ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد دوم، ص ۱۱۵۴-۱۱۵۳ / ناسخ التواریخ، (اهامه پاورقی در صفحه بعد)

مصافش افتاد و او را شکست داد.^{۷۷} مصاف گلون آباد تاکنون بر زبان اهالی اصفهان شایع و دایر است.

محاربه نواب محمد حسن خان با آزاد خان افغان و شکست دادن او

آزادخان افغان آذربایجان را به دست آورده در شهر ارومیه مقر و مأوی داشت. سلطان روی به تسخیر آذربایجان نهاد و آزاد خان با بیست هزار کس از افغانه روی به عرصه کارزار و پای به معرکه گیر و دار نهاد. چون کوچ افغانه در ارومیه بود، در سرناموس اظهار جلادت و لجاج می نمودند. لشکر سلطان از برابر ایشان پس نشست. حضرت سلطان از مشاهده این حال برآشفته گشته، [۱۲] لشکر را به میدان راند و پای جرأت و جلادت در میدان دلیری فشرده افغانه را شکست فاحش داد. آزادخان با کوچ و معدودی از خواص به صوب تفلیس فرار نمود.^{۷۸} سلطان والاشان به جمع آوری افغانه پرداخته، هزار خانوار از افغان و اوزبک کوچانیده از راه گیلان به مازندران فرستاد و با حشمی انبوه و لشگری کوه شکوه از عراق به فارس شتافته، کریم خان زند را در شیراز محاصره کرد. در آن حالت جمعی از امرای قاجار سر به مخالفت بر آورده شیوه خلاف و نفاق ظاهر ساختند. اردویی بدان عظمت متفرق و پریشان شد. نواب محمد حسن خان از شیراز به مازندران عتاق برتافت^{۷۹} [و] در سنه هزار و صد و هفتاد و دو، در دست دو سه

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) جزء اول، ص ۱۹ / ابوالحسن غفاری کاشانی، گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا محمد طباطبایی (تهران: انتشارات زرین، ۱۳۶۹)، ص ۴۸ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۵۹۷ / تاریخ گیتی گشا، ص ۵۳ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹ / منتخب التواریخ، ص ۳۸ / پری، کریم خان زند، ص ۹۵ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۵ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، ۳ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۳ ب / اصل: کلون آباد. دهی در نزدیکی اصفهان.

۱۷۷. حسن التواریخ، جایی، ص ۳۸، خطی، ص ۲۲ / گلشن مراد، ص ۵۱ - ۴۹ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۳ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۵ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۸ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۵۹۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد دوم، ص ۱۱۵۳ / منتخب التواریخ، ص ۳۸ / عبوالوهاب شیرازی، نخبه الاخبار، خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، گ ۱۴۸ الف

۷۸. گلشن مراد، ص ۲۱۰ / تاریخ گیتی گشا، ص ۱۱۳ / تاریخ افشار، ص ۱۴۲ / پری، کریم خان زند، ص ۱۲۵ / ۷۹. دنبلی شکست محمد حسن خان در هنگام محاصره شیراز را کتمان کرده است. در باره این حادثه که زمینه ساز قتل ابن خان قاجار شد، نگاه کنید به: گلشن مراد، ص ۸۹ / تاریخ گیتی گشا، ص ۶۵ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۹ / پری، کریم خان زند، ص ۱۷۷ / تاریخ افشار، ص ۱۳۵ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۱ / حسن التواریخ، خطی، ص ۲۴، چاپی، ص ۴۱ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹ / اشرف التواریخ، گ ۱۱ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۶ الف / زینة التواریخ، خطی، نسخه (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

تن از طایفه قاجار شربت شهادت چشید.^{۸۰}

کریم خان را وقوع این واقعه مایه سروری آمد و حدوث این حادثه سبب برتری. یک قوم را ز تارک برداشتند تاج یک قوم را جواهر بستند بر جبین کشور عراقش مسلم شد. سمنند تطاول به مازندران و طبرستان راند. کشور استرآباد را که دارالاماره آن سلسله جلیله بود، پریشان ساخت و رشته آن عقد را به دست جسارت از هم گسیخت و لآلی یتیمه تمیمه^{۸۱} بازوی شهریاری را به دست دشمنی و عدوان از هم ریخت. بعضی از آن دراری فلک خلافت را در دارالسلطنه قزوین متمکن و برخی را در دارالعلم شیراز محل استقرار داد^{۸۲} و جناب قهرمان جهان ابوالنصر محمد شاه و ابوالفتح والظفر حسین قلی خان را که هر دو دُرّ یک صدف و ارشد اولاد محمد حسن خان^{۸۳} بودند، یکی اعلیحضرت سپهر مرتبت را عم اکرم و یکی پدر شهامت توام است، نزد خود نگاه داشته، در جلالیل امور جهانداری استعانت و یاری از رأی رزین ایشان می جست، در سریر سلطنت جلیس بودند و در حریم مشورت انیس.

نواب حسین قلی خان به اذن کریم خان روانه استرآباد گشته دو سال سمنند استعلایش سبک عنان و تیغ انتقامش آتش افشان بود. مخالفین پدر را به تمامت طعمه شمشیر آبدار

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) پاریس، گ ۴ الف / نخبة الاخبار، خطی، گ ۱۴۸ الف // اکسیرالتواریخ، ص ۲۱ /

تاریخ منتظم ناصری، جلد دوم، ص ۱۱۵۷

۸۰. گزارش قتل محمد حسن خان در منابع زیر منعکس شده است: تاریخ گیتی گشا، ص ۸۷ / [تاریخ قاجاریه]، خطی، مجموعه ۲۰۱۸ مرکزی، ص ۷ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۷۱-۷۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۷ / احسن التواریخ، خطی، ص ۲۷، چاپی، ص ۴۵ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۵ ب / گلشن مراد، ص ۱۰۸-۱۰۷ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد دوم، ص ۹ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۸ / اشرف التواریخ، گ ۱۲ و ۱۱ ب - الف / فتحملی شاه قاجار، تاریخ قاجاریه، نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجموعه ۲۰۱۸، گ ۹۸ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۶ الف / تاریخ منتظم ناصری، جلد دوم، ص ۱۱۵۹ / تاریخ افشار، ص ۱۳۷ / حاجی فرهاد میرزا معتمد الدوله، جام جم (تهران: چاپ سنگی، ۱۲۷۲ قمری)، ص ۲۷۸ / مرآت البلدان، جلد اول، ص ۸۴۴ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۵ الف / نخبة الاخبار، خطی، گ ۱۴۸ ب / پری، کریم خان زند، ص ۱۱۳ / رضا قلی میرزا هدایت، فهرس التواریخ، تصحیح و تحشیه دکتر عبدالحسین نوایی، میرهاشم محدث (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۲۶۹ / امامقلی میرزا، گ ۱۱ الف / منتخب التواریخ، ص ۴۰ // اکسیرالتواریخ، ص ۲۱

۸۱. حرز، تعویض

۸۲. برای گزارشهای انتقال خاندان محمد حسن خان به دامغان و سپس به تهران و شیراز بنگرید به: روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۷۸-۷۷ / احسن التواریخ، چاپی، ص ۴۵، خطی، ص ۲۷ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۶ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۶ ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۸ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۰ / نخبة الاخبار، خطی، گ ۱۴۸ ب / پری، کریم خان زند، ص ۲۰۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد دوم، ص ۱۱۶۵ // اکسیرالتواریخ، ص ۲۲

۸۳. اصل: حسین خان

و با کریم خان [۱۳] مخالفت آشکار ساخت.^{۸۴} ملک بدن محمد خان سواد کوهی رایبه یک تاختن از والی روح پرداخت. چون حضرت حق جل و علا، آرامش بلاد عباد را در عالم کون و فساد منوط به وجود این عالم پناه داشته بود و رایت دین داری و عدل و داد این خسرو جهاندار را در مضمار قضا به دست حفظ مقدسان ارض و سما افراشته، اعلیحضرت جمشید شوکت دارا درایت اسکندر آیت، در شب پنجشنبه هجدهم شهر شوال سنه هزار و صد و هشتاد و پنج هجری، عرصه جهان را از پرتو وجود سعادت آمود منور و مزین فرمود. دایه دولت پستان کامکاری به کامش نهاد و مریی قدرت تمیمه سلطنت بر بازوی مبارکش بست. عزایم خوانان عالم قدس، بر جمال باکمالش برای دفع عین الکمال، آیه «و ان یکاد» خواندند و کارگزاران کارگاه قضا و قدر، بر فرق همایون و تارک میمونش درهم و دینار مهر و ماه برای نثار افشانند. آن سرو بوستان دولت و تازه نهال گلزار سلطنت و خلافت به اسم مبارک جد امجد خود فتحعلی خان، طاب ثراه مسمی گردید.^{۸۵} چون سالی چند برین بگذشت، زمان حیات نواب حسین قلی خان از مواضعه چند تن از ترکمانیه یموت به سر آمد.^{۸۶}

۸۴. روضه الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۹۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد دوم، ص ۱۱۷۲ / احسن التواریخ، خطی، ص ۲۹، چاپی، ص ۴۸ / گلشن مراد، ص ۳۵۵ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۶ / فهرس التواریخ، ص ۲۷۷

۸۵. تولد فتحعلی شاه قاجار در شب پنجشنبه، دو ساعت و نیم از غروب روز ۱۸ شوال سال ۱۱۸۵ غروب گذشته، اتفاق افتاد. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۰ / تاریخ منتظم ناصری، جلد اول، ص ۴۹۹ و جلد دوم، ص ۱۱۷۰ / روضه الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۸۷ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰ / حاجی فرهاد میرزا، جام جم، ص ۴۷۹ / اکسیرالتواریخ، ص ۷۴ / فهرس التواریخ، ص ۲۷۷

۸۶. حسین قلی خان چون از غارت بسطام بازگشت، قبل از رسیدن به رامیان شب را در صحرای سرخه دشت، از توابع فندرسک برای خواب فرود آمد. در این شب آرتق نامی از ترکمانان کورکلان که با دشمنان حسین قلی خان دوستی داشت، بر بالین وی رفت و او را به قتل رساند. حسین قلی خان در هنگام مرگ ۲۶ سال و یا به روایت سپهر، ۲۷ سال تمام داشت. منابع قاجاری در باره قتل محمد حسن خان به دست ترکمنی به نام آرتق اتفاق نظر دارند، اما در باره زمان قتل وی این اتفاق نظر به چشم نمی خورد. سپهر در علت قتل حسین قلی خان نوشته است که: «اما جماعت بوخاری باش، چون صولت و سطوت حسین قلی خان را نگران شدند و استیلای او را در ممالک مازندران مشاهده کردند، دانستند که اگر روزگار یابد، یک تن از ایشان را زنده نگذارد و استمداد از کریم خان نیز کاری به کران نبرد، حیلتی دیگر و کیدی دیگرگونه کردند و چند تن از ترکمانان یموت را که ملتزم رکاب و ملازم درگاه حسین قلی خان بودند، به مال فراوان تطمیع کردند، تا اگر توانند کیدی اندیشند و وجود آن حضرت را گزندى رسانند...» درباب گزارشهای قتل محمد حسن خان، نگاه کنید به: احسن التواریخ، چاپی، ص ۵۸، خطی، ص ۳۹ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۴ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، ص ۱۰ / روضه الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۱۱۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد دوم، ص ۱۱۷۷، جلد سوم، ص ۱۳۷۶ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۷ الف / جام جم، ص ۴۷۹ / گلشن مراد، ص ۳۵۵ / تاریخ گیتی گشا، ص ۱۷۴ / ادامه پاورقی در صفحه بعد)

(ادامه باوروقی از صفحه قبل) فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۱۲ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۶ ب /
اشرف التواریخ، گ ۱۲ ب / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۳ / تاریخ قاجاریه، خطی، مرکزی، مجموعه
۲۰۱۸، ص ۱۳ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷ الف / نخبه الاخبار، خطی، گ ۱۴۹ الف / پری، کریم
خان زند، ص ۲۱۳ / فهرس التواریخ، ص ۲۸۳ / اکسیر التواریخ، ص ۲۴

بیان فتوحات و مقامات خاقان مغفور محمد شاه بعد از فوت کریم خان زند بر سبیل اجمال، از قرار سیاق این کتاب تا زمان شهادت آن جناب

کریم خان زند در روز سه شنبه سیزدهم شهر صفر هزار و صد و نود و سه هجری، زهر ممت از دست ساقی اجل کشیده، درگذشت.^{۸۷} خاقان مغفور، محمدشاه عم داور دین پناه از حصن حصین شیراز به سوی الکای دارالمرز و استرآباد عنان گشاده،^{۸۸} خرم و شادکام پای بر سریر بختیاری و کامکاری نهاد. اعدای را برانداخت و ولایات را آباد و معمور ساخت. شمه‌ای از مآثر آن مهر مکارم فروغ و شیوه حزم و بیداری و عزم برق آثار آن سلطنت شعار این است که: خاقان مغفور بعد از فوت کریم خان با برادران والاشان جعفر قلی خان و مهدی قلی خان و بعضی [۱۴] از خویشان و اخلاص کیشان، در عرض سه روز از شیراز به اصفهان تکاور انگیز و از آنجا به جانب مازندران سبک عنان و جلوریز^{۸۹} گردید. در طهران، ابدال خان کرد جهان بیگلو و رؤسای^{۹۰} سایر اکراد را که با ایل و اویماق در محال ری و اصفهان ساکن بودند، به رکاب ظفر مآب آورد^{۹۱} و برادران

۸۷. نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰ / تاریخ گیتی گشا، ص ۲۱۶ / احسن التواریخ، چاپی، ص ۶۰، خطی، ص ۴۱ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۱۲۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد دوم، ص ۱۱۸۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۴ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۱۴ / گلشن مراد، ص ۳۷۶ / اشرف التواریخ، گ ۱۳ الف / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۵ / جام جم، ص ۴۷۹ / میرزا شکر الله (فخر الکتاب) سنندجی، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، به انضمام پنج مقاله درباره قبایل کرد، تصحیح و تحشبه دکتر حشمت الله طیبی، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۵)، ص ۱۵۵ / تاریخ افشار، ص ۱۸۴ / منتخب التواریخ، ص ۴۶ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۷ ب / روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس، تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، (تهران: طهوری و سنائی، ۱۳۶۲)، ص ۶۸ / تاریخ قاجاریه، خطی، مرکزی مجموعه ۲۰۱۸ / ۱۳ / ابن عبدالکریم علی رضا شیرازی، تاریخ زندیه، (جانشینان کریم خان زند) مقدمه و تصحیح پروفیسور ارنست بئیر، ترجمه مقدمه دکتر غلامرضا ورهرام، (تهران: نشر گستره، ۱۳۶۵)، تاریخ زندیه، ص ۳۳ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۷ الف / مرآت البلدان، جلد اول، ص ۸۴۶ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸ ب / نخبه الاخبار، خطی، گ ۱۴۹ الف / پری، کریم خان زند، ص ۲۱۷

۸۸. اصل: گشاد

۹۰. اصل و رؤسای

۹۱. در تهران علاوه بر پانصد خانوار از اکراد جهان بیگلو تعدادی از مدانلوها و اکراد دیگر نیز به آقا محمد خان (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

دیگر آن جناب، مصطفی قلی خان و مرتضی قلی خان در استرآباد از خبر فوت کریم خان با جمعی به مازندران آمده در بلده بار فروش قرار گرفتند. اول از مزده استخلاص خاقان مغفور شادمان گشته آخر از افساد بعضی حساد به نفاق و عناد ایستاده، در راه برادر بلند اختر سنگر ترتیب دادند و جمعی را به ممانعت ورود خاقان مغفور به سوادکوه تعیین و درین بین برادر دیگر آن جناب، رضا قلی خان، از رکاب آن حضرت جدا شده به مازندران فرار کرد و شیوه بی وفایی ظاهر ساخت.^{۹۲} خاقان مغفور جعفر قلی خان را نزد مرتضی قلی خان فرستاد و پیغام داد که با وصف دوری چندین سال، اگر ایشان را خواهش ملاقات ما نباشد، ما را خار خار شوق دامن گیر است و هنوز از جانب ما امری که باعث این همه اجتناب و ملال و موجب این بی رغبتی و قیل و قال باشد، صدور و ظهور نیافته، باید که از خلاف و نفاق محذّر^{۹۳} بوده رهسپار وفاق و اتفاق باشیم.^{۹۴}

خلاصه مرتضی قلی خان را این نصایح مفید نیافتاده^{۹۵} اصرار در عناد نمود و میان برادران به نزاع انجامید و جنگ در پیوست. رضا قلی خان از مرتضی قلی خان جدا شده به بلده بارفروش رفت و شکست بر مرتضی قلی خان افتاد.^{۹۶} خاقان مغفور به بارفروش

(ادامه پاروقی از صفحه قبل) پیوستند. خان قاجار به یاری اینان مالیات عراق و مازندران را که بی خبر از درگذشت کریم خان روانه شیراز می شد، تصرف کرد و با تقسیم آن ها میان یاران کرد خویش، نیروی قابل توجهی برای رسیدن به مقاصد بعدی پدید آورد. *احسن التواریخ*، چاپی، ص ۶۱، خطی، ص ۴۲ / *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۱ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۳۵ / *تاریخ گیتی گشا*، ص ۲۴۶ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۳۸۰ / *اکسیرالتواریخ*، ص ۲۸ / *زینة التواریخ*، خطی، نسخه پاریس، گ ۷ ب / *نسخة الاخبار*، خطی، گ ۱۴۹

۹۲. برای آگاهی از گزارش های مربوط به مقاومت تعدادی از برادران آقامحمد خان در برابر ورود او به مازندران و استرآباد نگاه کنید به: *احسن التواریخ*، چاپی، ص ۶۴، خطی، ص ۴۶ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۱۳۰ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۳۵ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۳۸۱ / *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۱ / *زینة التواریخ*، خطی، نسخه پاریس، گ ۷ ب / *منتخب التواریخ*، ص ۴۶ / *بدایع نگار*، *تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۷ الف / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۹ الف / *نسخة الاخبار*، خطی، گ ۱۴۹ الف

۹۴. چون آقامحمد خان در حدود ۱۳ ربیع الاول ۱۱۹۳ به حدود سوادکوه رسید و خبر استقرار قشون برادرش مرتضی قلی خان را به فرماندهی برادر دیگرش رضا قلی خان در آن نواحی شنید، جعفر قلی خان برادر دیگر خویش را با شتاب روانه بارفروش کرد تا به استمالت مرتضی قلی خان پرداخته و او را به ترک نفاق و قبول وفاق فراخواند. جعفر قلی خان چون به بارفروش رسید، علی رغم تلاش فراوان، نتوانست مرتضی قلی خان را به ترک مخاصمه راضی کند. *احسن التواریخ*، خطی، ص ۴۳، چاپی، ص ۶۴ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۱۳۱ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۳۵ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۳۸۱

۹۵. اصل: نیافتاد

۹۶. برای گزارشهای نخستین رویارویی آقامحمد خان با قوای لاریجانی برادرش مرتضی قلی خان، بنگرید

(ادامه پاروقی در صفحه بعد)

رفته، علی مراد خان اراده تسخیر مازندران نمود و به اغوای جماعت لاریجانی که به وی پیوستند، لشکری جرار از الوار و زند به استرآباد تعیین و ایشان از خاقان مغفور شکست فاحش خورده به طهران برگشتند^{۹۷} و خاقان مغفور اراده اصفهان نموده، رضاقلی خان باز از سبک سری بنای فساد گذاشته، خاقان مغفور جعفر قلی خان را بر سر او مأمور، رضا قلی خان لابد [۱۵] [و] ناچار، مأمنی نیافته، به خدمت برادر والاگهر پیوست و عهد کرد که پیرامون خلاف نگردد.^{۹۸} خاقان مغفور قصور او را به عفو و اغماض مقرون فرموده، متوجه تسخیر اصفهان شد و به حوالی طهران آمد و جعفر قلی خان را با فوجی سپاه به قزوین مأمور و در منزل دولاب، مهدی قلی خان برادر کهنتر خود را به استمالت جماعت لاریجان تعیین و رضاقلی خان بعد از رفتن او، از اردوی همایون فرار کرده در فیروزکوه و دماوند، به جماعت لاریجانی پیوست و بنای شرارت و فساد نهاد.^{۹۹} خاقان مغفور دفع دشمن خانگی را اهمّ دانسته، به صوب مازندران منعطف [گردید.] و در حین توقف خاقان مغفور در حوالی طهران، مرتضی قلی خان و رضا قلی خان همدیگر را ملاقات کرده، سر راه به جعفر قلی خان که از قزوین برگشته، عازم خدمت برادر بود گرفته، او را شکست دادند و جمعی از چاکران او در میانه مقتول گردیده^{۱۰۰} خود در استرآباد به برادر پیوست و از آنجا بر سر رضاقلی خان مأمور و او را در بلده کجور شکست داده، دستگیر نمود و به خدمت خاقان مغفور آورد. مرتضی قلی خان، مصطفی قلی خان را با معدودی

(ادامه پاروقی از صفحه قبل) به: احسن التواریخ، چاپی، ص ۶۵، خطی، ص ۴۴ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۳۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۶ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۸۱ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۰ الف / فهرس التواریخ، ص ۲۸۸ / منتخب التواریخ، ص ۴۶

۹۷. احسن التواریخ، خطی، ص ۴۶، چاپی، ص ۶۶ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۳۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۵ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۸۲ / اکسیر التواریخ، ص ۲۹ / نخبه الاخبار، خطی، گ ۱۴۹ الف / منتخب التواریخ، ص ۴۶

۹۸. احسن التواریخ، خطی، ص ۴۸، چاپی، ص ۶۸ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۳۵ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۶ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۸۳ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۸ الف / بدایع نگار، تساریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۷ ب / فهرس التواریخ، ص ۲۸۹ / اکسیر التواریخ، ص ۲۹ / منتخب التواریخ، ص ۴۶

۹۹. احسن التواریخ، خطی، ص ۵۱، چاپی، ص ۷۰ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۸ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۷ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۳۷ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۸۳ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۰ ب

۱۰۰. احسن التواریخ، خطی، ص ۵۱، چاپی ص ۷۱ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۳۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۸۳

از چاکران به خدمت خاقان مغفور فرستاده اظهار ندامت نمود.^{۱۰۱} خاقان مغفور به ساری و از آنجا به بارفروش توجه فرموده توقف نمود. جعفر قلی خان و مصطفی قلی خان را به تسخیر گیلان مأمور فرمود [و] رضا قلی خان را به استمالت اهالی لاریجان مقرر کرد. آن جهول را باز تلون مزاج و سودای فطری طغیان کرد. بار دیگر آثار عصیان ظاهر ساخت. در شهر ذی حجة الحرام سنة هزار و صد و نود و پنج هجری، غفلتاً وارد بارفروش، عمارت دیوانخانه حضرت اعلی را احاطه کرد. خاقان مغفور، را از سر زیاده سری دستگیر کرده به بند پی فرستاد.^{۱۰۲} جعفر قلی خان و مرتضی قلی خان و علی قلی خان و مهدی قلی خان و سایر امرا و خوانین قاجار از استماع این اخبار ناهنجار^{۱۰۳}، جمعیت کرده، بر سر رضاقلی خان راندند. بعد از دو دفعه قتال و جدال او را منهنز [۱۶] ساخته، اعوان و انصار و امرا و سپاهیان را به قتل رسانیدند و او فرار بر قرار اختیار کرده، به عراق رفت و به علی مرادخان زند پیوست و چندی نزد او مانده به او بی وفایی ظاهر ساخته، از وی جدا شد و در شیراز نزد صادق خان زند رفت و بعد از چندی با او نیز طریق بی وفایی مسلوک داشته، از شیراز به خراسان گریخت و در مشهد مقدس وفات یافته.^{۱۰۴}

القصة بعد از فرار رضا قلی خان خاقان مغفور برادران را علی قدر مراتبهم مورد نوازش ساخت،^{۱۰۵} اما مرتضی قلی خان به واسطه افساد این و آن، فیض یاب حضور

۱۰۱. احسن التواریخ، خطی، ص ۵۴، چاپی، ص ۷۴ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۴۱-۱۴۲ / زینة التواریخ، خطی، جلد اول، گ ۸ ب ۱۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۸۳ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۷ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۰ ب
 ۱۰۲. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱ / احسن التواریخ، خطی، ص ۶۱، چاپی، ص ۸۲ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۵۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۸ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۷ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱ ب / نخبة الاخبار، خطی، گ ۱۴۹ ب / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۸۵ / اکسیر التواریخ، ص ۳۰ / فهرس التواریخ، ص ۲۹۰ / منتخب التواریخ، ص ۴۷
 ۱۰۳. اصل: باهنجار

۱۰۴. درباره سرنوشت او گزارش های آشفته و مبهمی وجود دارد. منابع زندیه و قاجاریه در این باره گزارشهای متفاوتی دارد. بنگرید به: احسن التواریخ، خطی، ص ۶۳، چاپی، ص ۸۵ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۵۲-۱۵۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۸۵ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۹ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۸ الف / نخبة الاخبار، خطی، گ ۱۴۹ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱ ب / گلشن مراد، ص ۵۰۳ / منتخب التواریخ، ص ۴۷ / اکسیر التواریخ، ص ۳۱

۱۰۵. آقامحمد خان با سفری یک روزه به بارفروش، برادرانش را که در آنجا بودند، نوازش کرد: احسن التواریخ، خطی، ص ۷۱، چاپی، ص ۸۹ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۵۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۸۵

نگریدید. خاقان مغفور به او پیغام داد که مصلحت چنین می‌نماید که ما برادران با یکدیگر اتفاق نماییم و از روی صدق و صفا هم پشت یکدیگر باشیم و گرد از وجود دشمنان خاکسار برانگیزیم. باز معنی اتفاق و اتحاد صورت پذیر نگشته، مرتضی قلی خان در نیم فرسنگی علی آباد سنگری ترتیب داد و دست به قطع طریق گشاد. رضا قلی خان قاجار^{۱۰۶} به امر خاقان مغفور بر سر ایشان مأمور و به یک حمله سنگر را گرفتند. خاقان مغفور مرتضی قلی خان را در قلعه ساری به محاصره انداخت. جمعفر قلی خان نیز^{۱۰۷} از تنکابن به خدمت برادر بلند اختر پیوست. مرتضی قلی خان بعد از گیر و دار بسیار و جنگ و جدال بی‌شمار، از در عجز درآمده بیرون آمد و برادر را ملاقات کرد. خاقان مغفور از جرایم او گذشت و استراباد و مضافات را به او عنایت کرد^{۱۰۸} و ملتزمان رکابش را نوازش^{۱۰۹} نمود و بعد از تمشیت امور لاریجان و ساری، به امر ولایت سمنان پرداخت و از آنجا به سمت دامغان و بسطام در حرکت آمد. بزرگان آن حدود سالک طریق انقیاد شدند و قادر خان عرب به خدمت پیوست و مورد نوازش گردید.^{۱۱۰} بسطام را به تیول جمعفر قلی خان و سمنان را در وجه سیورغال، به علی قلی خان مبذول داشت و خان محمد خان قاجار به خدمت مبادرت نموده، به تعهد او، مرتضی قلی خان با جمعی از امرای قاجار به خدمت برادر نامدار تشریف جست. خاقان مغفور مرتضی قلی خان را [۱۷] امر فرمود که به سمت رشت و گیلان توجه نموده، آنجا را به دست آورد و مرتضی قلی خان با سپاه گران بر سر گیلان رفته، هدایت خان از در مجادله و مقاتله درآمد. بعد از چهل و پنج روز امان طلبیده، پیشکش فرستاد و متقبل خدمت

۱۰۶. نام او در منابع دیگر رضاخان قاجار ثبت شده است؛ *احسن التواریخ*، خطی، ص ۷۰، چاپی، ص ۸۹ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۱۵۴ / *زینة التواریخ*، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۰ الف / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۴۰ / *بدایع نگار*، *تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۸ الف
۱۰۷. اصل: سر

۱۰۸. *احسن التواریخ*، خطی، ص ۷۴، چاپی، ص ۹۲ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۱۵۴-۱۵۴ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۴۰ / *زینة التواریخ*، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۰ الف / *بدایع نگار*، *تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۸ الف / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۱۲ ب / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۳۸۶ / *اکسیر التواریخ*، ص ۳۱
۱۰۹. اصل: نوازش

۱۱۰. واقعه غلبه قوای آقا محمد خان بر عرب خان در حدود اواسط سال ۱۱۹۵ اتفاق افتاد. برای گزارش‌های دیگر در این باره نگاه کنید به: *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۱ / *احسن التواریخ*، خطی، ص ۷۵، چاپی، ص ۹۳ / *زینة التواریخ*، خطی، پاریس، گ ۱۰ ب / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۱۲ ب / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۱۵۶ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۳۸۶ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص

شد.^{۱۱۱} خاقان مغفور مرتضی قلی خان را به رکاب احضار و از مازندران به صوب استرآباد نهضت کرد و در سنه هزار و صد و نود هفت هجری، هدایت خان تاب مقاومت نیاورده،^{۱۱۲} به شیروان گریخت.

خاقان مغفور بعد از وصول مالیات دیوانی از گیلان و انجام مشاغل قزوین و سلطانیه و زنجان، گوران دشت^{۱۱۳} را محل نزول اجلال و از آنجا به سلطانیه توجه فرمود. در فصل خریف عطف عنان به مازندران نمود. در بهار سال دیگر بر سر قلعه طهران توجه فرموده آنجا را محاصره کرد.^{۱۱۴}

علی مراد خان زند در همدان بود. مراد خان زند را به مازندران تعیین نمود. خاقان مغفور جمع قلی خان را تعیین تا او را منهزم ساخته، لشکرش را متفرق و پریشان

۱۱۱. مأموریت مرتضی قلی خان برای نبرد با هدایت الله خان گیلانی در ۴ رمضان ۱۱۹۵ انجام شد. برای گزارش های مربوط به نبرد با او و تسلیم خان گیلانی به قبول پرداخت خراج و انکاس این حادثه در منابع دیگر نگاه کنید به: *احسن التواریخ*، خطی، ص ۸۳، چاپی، ص ۱۰۲ / *زینة التواریخ*، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۱ الف / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۴۲ / *بدایع نگار*، *تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۸ ب / *اکسیرالتواریخ*، ص ۳۳ / *گلشن مراد*، ص ۶۰۶ / *روضه الصغای ناصری*، جلد نهم، ص ۱۶۵ / *نخبة الاخبار*، خطی، گ ۱۴۹ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۳۸۷ / *اکسیرالتواریخ*، ص ۳۳

۱۱۲. دنبلی گزارش بالا را با اختصار تمام و با حذف کشاکش های گسترده خان گیلانی با قاجاریه آورده است. اجمال واقعه آن است که به دنبال فرار هدایت الله خان به شیروان در رمضان ۱۱۹۵، وی مدتی بعد به گیلان بازگشت و باز هم حاضر به اطاعت از آقامحمد خان نشد. خان قاجار این بار نیز برادرش مرتضی قلی خان را روانه سرکوبی خان گیلانی کرد، اما پس از مراجعت ناموفق او، سرانجام خود وی در ربیع الثانی ۱۱۹۷ برای جنگ با هدایت الله خان روانه گیلان شد. خان گیلانی که می دانست توانائی مقابله با آقامحمد خان را ندارد باز هم به سوی شیروان گریخت. *احسن التواریخ*، خطی، ص ۹۴، چاپی، ص ۱۱۴ / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۱۳ ب / *روضه الصغای ناصری*، جلد نهم، ص ۱۶۹ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۳۸۸ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۴۲ / *زینة التواریخ*، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۱ ب / *منتخب التواریخ*، ص ۴۷ / *بدایع نگار*، *تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۸ ب / *گلشن مراد*، ص ۶۰۶ / *نخبة الاخبار*، خطی، گ ۱۴۹ ب / *فارسنامه ناصری*، جلد اول، ص ۶۲۷ / *فهرس التواریخ*، ص ۲۹۳ / *اکسیرالتواریخ*، ص ۳۳

۱۱۳. این حادثه در حدود اواخر جمادی الاول ۱۱۹۷ اتفاق افتاد. به نظر می رسد که دنبلی این گزارش را از ساروی اخذ کرده باشد. ساروی در این باره نوشته است که آقامحمد خان قاجار که به سهولت بر رشت غلبه یافته بود، پس از یک ماه توقف در این شهر و جمع آوری مالیات دیوانی و خراج سلطانی، برادرش مرتضی قلی خان را به حکومت رشت نصب کرد و آنگاه، خود عازم گوران دشت شد. *احسن التواریخ*، خطی، ص ۹۴، چاپی، ص ۱۱۴

۱۱۴. دنبلی از تلاش ناموفق آقامحمد خان برای تصرف تهران در سال قبل، یعنی در شوال سال ۱۱۹۷ سخن نگفته است. برای گزارش های مربوط به عزیمت خان قاجار برای تصرف تهران در جمادی الاول ۱۱۹۸، بنگرید به: *احسن التواریخ*، خطی، ص ۱۰۳، چاپی، ص ۱۲۲ / *زینة التواریخ*، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۲ الف / *بدایع نگار*، *تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۸ ب / *روضه الصغای ناصری*، جلد نهم، ص ۱۷۵ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۴۲ / *نخبة الاخبار*، خطی، گ ۱۴۹ ب / *اکسیرالتواریخ*، ص ۳۳

گردانید^{۱۱۵} علی مراد خان در خلال این احوال از اصفهان به شیراز رفته، قلعه شیراز را بعد از نه ماه محاصره بگرفت.^{۱۱۶} صادق خان زند را با اولاد و اعوان و انصارش مدتر^{۱۱۷} و مستأصل کرده، ابوالفتح خان ولد کریم خان را از حلیه بینایی عاطل و بعد از انجام مهام آن حدود به اصفهان مراجعت نمود. کارش رونق تمام یافت و به احتشاد و احتشام تمام به قصد تسخیر مازندران و استرآباد در حرکت آمد.^{۱۱۸} خود در طهران آرمیده از هر طرف لشکری تعیین، شیخ ویس خان ولد خود را با جمعی از امرا و سپاه به تسخیر استرآباد مأمور کرد. مازندران از تطاول لشکر زندیه و الوار خراب شد. شیخ ویس خان خود در ساری متوقف و محمد ظاهر خان زند را با فوجی گران بر سر استرآباد تعیین. در آن بین مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان با خاقان مغفور مخالفت کرده، به شیخ ویس خان پیوستند^{۱۱۹} و به اتفاق محمد ظاهر خان بر سر استرآباد رفتند و مدت یک ماه

۱۱۵. خبر غلبه قوای جعفر خان بر زندیه در ۱۴ شعبان ۱۱۹۸ در حالی که آقامحمد خان در تجربش استقرار داشت و قلعه تهران را محاصره کرده بود، به او رسید. *احسن التواریخ*، خطی، ص ۱۰۴، چاپی، ص ۱۲۳ / *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۱۷۵ / *زینة التواریخ*، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۲ ب / *بدایع نگار*، *تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۸ ب / *گلشن مراد*، ص ۶۴۸ / *اکسیرالتواریخ*، ص ۳۳ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۳۹۱

۱۱۶. این واقعه در ۱۸ ربیع الاول ۱۱۹۶ و با بنا به گزارش نه چندان قابل اعتنای رضاقلی خان هدایت، در محرم سال ۱۱۹۶ اتفاق افتاد. *روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس*، ص ۷۹ / *تاریخ زندیه*، ص ۴۴-۴۵ / *تاریخ گیتی گشا*، ص ۲۴۲ / *گلشن مراد*، ص ۶۲۶ / *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم ص ۱۶۱ / *فارستانه ناصری*، جلد اول، ص ۶۲۵ / *پری، کریم خان زند*، ص ۴۱۱ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۳۸۹

۱۱۷. واژگون کردن، برانداختن

۱۱۸. اندکی قبل از عزیمت علی مراد خان به سوی تهران و مازندران، آقامحمد خان که در حدود تهران بود به دامغان بازگشت. علی مراد خان ابتدا پسرش شیخ ویس را به سوی تهران روانه کرد و آنگاه در رمضان ۱۱۹۸، خودش نیز روانه تهران شد. شیخ ویس خان، بدون هیچ مشکلی تهران را تصرف کرد. با رسیدن شیخ ویس به اراضی ری، محمدعلی خان حاکم خوار به پسر علی مراد خان زند پیوست. شیخ ویس کوتاه زمانی بعد خود را به فیروزکوه رساند تا مقدمات هجوم به مازندران را فراهم سازد. در همین زمان بود که خوانین دماوند، فیروزکوه و لاریجان نیز علیه آقا محمد خان با شیخ ویس متحد شدند. کمی پس از ورود شیخ ویس خان به چمن لار، علی مراد خان نیز در ۴ شوال ۱۱۹۸ به تهران رسید. برای آگاهی در باره وقایع مذکور، نگاه کنید به: *احسن التواریخ*، خطی، ص ۱۱۵، چاپی، ص ۱۳۳ / *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۱ / *زینة التواریخ*، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۳ الف / *بدایع نگار*، *تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۱۹ الف / *گلشن مراد*، ص ۶۷۲ - ۶۷۰ / *تاریخ گیتی گشا*، ص ۳۳۱ / *تاریخ زندیه*، ص ۴۷ / *روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس*، ص ۸۳ / *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۱۸۱ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۴۵ / *مرآت البلدان*، جلد اول، ص ۸۴۷ / *فارستانه ناصری*، جلد اول، ص ۶۲۸ / *نخبة الاخبار*، خطی، گ ۱۵۰ الف / *اکسیرالتواریخ*، ص ۳۴ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۳۹۳ / *جام جم*، ص ۴۷۹ / *فهرس التواریخ*، ص ۲۹۶

۱۱۹. *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، ص ۱۱ / *احسن التواریخ*، خطی، ص ۱۱۵، چاپی، ص ۱۳۳ / *روضه‌الصفای*

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

دوراسترآباد را محاصره؛ خاقان مغفور دسته دسته از دلاوران [۱۸] استرآباد^{۱۲۰} و قاجار به سد طرق و شوارع تعیین فرمود. راه آمد و شد و آذوقه به شیخ ویس خان و لشکر بی‌پایان او بستند. قحطی و گرانی عظیم در میان اردوی ایشان به هم رسیده، اردوی بدان عظمت متفرق گشته، محمد ظاهر خان دستگیر و مقتول گردید.^{۱۲۱} شیخ ویس خان با امرا و لشکریان که در ساری متوقف بود، تاب نیاورده فرار کرد و در طهران به علی مرادخان پیوست. مرتضی قلی خان نیز برگشته عازم نزد علی مرادخان شد و در بلده قم خبر وفات علی مرادخان را شنیده، از آنجا از راه قزوین به رشت شتافت و در آن مکان چندی توقف کرده به حاجی ترخان رفت و به پادشاه روس یکه‌ترین^{۱۲۲} متوسل شد و در آن حدود می‌زیست تا جهان فانی را وداع کرد و نعشش را به ایران آوردند.^{۱۲۳}

الحاصل، بعد از شکست شیخ ویس خان و قتل محمد ظاهرخان، علی مراد خان که از مرض استسقاء بد حال بود از وقوع این حالات، بد حال تر از طهران به جانب اصفهان ره سپرد و در حوالی اصفهان کالبد بدن را از جواهر روح خالی گذاشت.^{۱۲۴} جعفر خان

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) ناصری، جلد نهم، ص ۱۸۲ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۳ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۹ الف / تاریخ گیتی گشا، ص ۳۳۱ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۲۸ / نخبه‌الآخبار، خطی، گ ۱۵۰ الف / اکسیرالتواریخ، ص ۳۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۹۳ / فهرس التواریخ، ص ۲۹۶ / اصل: استرآباد

۱۲۱. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۳ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم ص ۱۸۵ / گلشن مراد، ص ۶۸۱-۶۸۰ / احسن التواریخ، خطی، ص ۱۱۴، چاپی، ص ۱۳۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۱۹۸ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۴۶ / جام جم، ص ۴۷۹ / اکسیرالتواریخ، ص ۳۵ / تاریخ زندیه، ص ۴۸ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۹ الف / رستم الحکماء، محمد هاشم آصف، رستم التواریخ، به کوشش محمد مشیری، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸)، ص ۴۴۵ / فهرس التواریخ، ص ۲۹۷

۱۲۲. [یکاترینا]، و نیز کترین، صورت نام کاترین دوم امپراطور مشهور روسیه در منابع قاجاری ۱۲۳. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۳ ب / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۴۸ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۹ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۱۸۹ / نخبه‌الآخبار، خطی، گ ۱۵۰ الف / اکسیرالتواریخ، ص ۳۶ / فهرس التواریخ، ص ۲۹۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۹۴

۱۲۴. زمان مرگ علی مراد خان در منابع زندیه و قاجاریه اختلاف و پیرشانی شگفتی وجود دارد. به عنوان نمونه: ۱- پری، کریم خان زند، ص ۳۴۸، ۲۸ صفر ۱۱۹۹ / ۲- گلشن مراد، ص ۶۸۶، سلخ ربیع الاول ۱۱۹۸ که سال آن، قطعاً خطاست / ۳- رستم التواریخ، ص ۴۴۶ سال ۱۱۹۹ / ۴- روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۸۹، اوایل ربیع الاول ۱۱۹۸ که قطعاً خطاست / ۵- مجمل التواریخ، ص ۳۴۹، ربیع الاول ۱۱۹۹. صاحبی ماده تاریخ او را در مدح جعفر خان زند چنین سروده است: «جسم علی مراد ز تخت روان فناد»، این ماده تاریخ را صاحب گلشن مراد ارائه کرده است، که برابر است با ۱۱۹۹. ابن عبدالکریم نیز در تاریخ زندیه، ۲۸ صفر ۱۱۹۹ (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

زند برادر مادری او که ولد صادق خان زند و مأمور به سرحد کردستان و خمسه بود، از زنجان به اصفهان آمده رایت استعلاء و استبداد برافراشت و بر جای برادر بر مسند بزرگی تکیه زد.^{۱۲۵}

خاقان مغفور، در چهاردهم ربیع الاول سنه هزار و صد و نود و نه، از استرآباد به سمت عراق نهضت فرمود. اول، شهر قم را گرفتند^{۱۲۶} و از آنجا به کاشان و از کاشان به اصفهان توجّه نمود. خوانین و حکام عراق به خدمتش تشرف جستند. جعفر خان زند در اصفهان تاب مقاومت نیاورده^{۱۲۷} به شیراز رفت. خاقان مغفور بر سرکوه نشینان بختیاری و فراهان و کزاز نهضت نمود و در محل^{۱۲۸} کهیز سنگر ایشان را متفرق ساخته، جمعی

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) نوشته است. میرزا محمد کلانتر تنها مورخی است که شاهد و ناظر وقایع بوده است. بنابراین علی القاعده باید نوشته او اصح اقوال باشد. او تاریخ مرگ خان زند را ۱ ربیع الاول ۱۱۹۳ ثبت کرده است.

۱۲۵. در باره تاریخ جلوس او نیز اختلاف نظرهایی وجود دارد. به باور ما ۱۱ ربیع الثانی ۱۱۹۹ تاریخ دقیق این حادثه است که آن را غفاری کاشانی ثبت کرده است. صباحی نیز در ماده تاریخ جلوس او به سال ۱۱۹۹ اشاره دارد:

نوشت کل صباحی «ز قصر سلطانی علی مراد برون شد نشست جعفرخان»

برای گزارشهای مربوط به تسلط او بر اصفهان و خاتمه دادن به حکومت چهار روزه باقر خان خراسکانی که با شنیدن خبر درگذشت علی مراد خان، بر اصفهان مسلط شده بود، بنگرید به: روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس، ص ۸۶/ تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱/ فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۳۱/ گلشن مراد، ص ۶۸۹-۶۹۰/ تاریخ زندیه، ص ۴۹/ تاریخ گیتی گشا، ص ۲۶۱/ نسخه الاخبار، خطی، گ ۱۵۰ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۸۹/ اکسیرالتواریخ، ص ۳۶/ تحفه ناصری، ص ۱۶۶/ پری، کریم خان زند، ص ۴۱۲

۱۲۶. تصرف قم در ۱۴ جمادی الاول ۱۱۹۹ با هزیمت و فرار نجف خان زند از این شهر میسر شد.

احسن التواریخ، خطی، ص ۱۲۳، چاپی، ص ۱۴۱/ زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۳ ب/ تاریخ زندیه، ص ۵۰/ روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۸۷/ گلشن مراد، ص ۶۹۸/ روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۹۰/ بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۹ الف/ فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۳۲/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۴۸

۱۲۷. تصرف اصفهان توسط آقا محمد خان نیز در اواخر جمادی الاول ۱۱۹۹، پس از فرار قزاقی جعفر خان زند اتفاق افتاد. زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۴ الف/ احسن التواریخ، خطی، ص ۱۲۹-۱۲۸، چاپی، ص ۱۴۴-۱۴۵/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۴۹/ تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲/ بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۹ ب/ روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۱۹۴/ نهرس التواریخ، ص ۲۹۸/ منتخب التواریخ، ص ۴۹/ گلشن مراد، ص ۶۹۶/ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۷ ب/ ارستم التواریخ، ص ۴۵/ تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۹۶/ اکسیرالتواریخ، ص ۳۶

۱۲۸. گلشن مراد، ص ۷۰۱-۷۰/ احسن التواریخ، خطی، ص ۱۲۹، چاپی، ص ۱۴۴/ زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۴ الف/ روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس، ص ۸۵/ روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۹۵/ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۷ ب/ فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۳۴

کثیر از ایشان طعمه شمشیر غازیان گردید.

و در سال سنه [کذا] هزار و دویست و یک به گیلان لشکر کشید^{۱۲۹} و آنجا را به تصرف

۱۲۹. دنیلی وقایع بعد از بازگشت آقا محمد خان از اصفهان و عراق عجم و سرکوبی بختیاری ها و خوانین کمره و گلپایگان، یعنی از شعبان ۱۱۹۹ و تا صفر ۱۲۰۱ را حذف کرده است. برای حفظ تسلسل وقایع، به اهم آن حوادث اشاره می‌کنیم:

- توقف و استراحت سپاه در محال فریدن و چمن سنگباران؛
 - عزیمت به ملایر و صدور فرمان حکومت اسماعیل خان فیلی؛
 - ورود به همدان؛
 - نصب خسرو خان اردلان به حکومت کردستان.
- روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۹۶ / احسن التواریخ، خطی، ص ۱۳۷، چاپی، ص ۱۵۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۵۰ / اکسیرالتواریخ، ص ۳۷ / گلشن مراد، ص ۷۰۲ / تاریخ زنده، ص ۵۴ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۴ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۹ ب / نخبه‌الآخبار، خطی، گ ۱۵۰ الف / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۹۶
- ورود به نهران از همدان؛
 - فرار باقرخان خراسکانی از اصفهان برای مدافعه در قلعه طبرک.
- گلشن مراد، ص ۷۰۳ / احسن التواریخ، خطی، ص ۱۴۲، چاپی، ص ۱۵۶ / تاریخ گیتی‌گشا، ص ۲۷۳ / تاریخ زنده، ص ۵۴ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۵ ب / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۳۶ / روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۹۹
- ورود جعفرخان زند به اصفهان و تسخیر مجدد این شهر.
- گلشن مراد، ص ۷۰۳ / تاریخ گیتی‌گشا، ص ۲۷۳ / روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۹۹ / فارسنامه ناصری، جلد اول ص ۶۳۶ / تاریخ زنده، ص ۵۳ / سفرنامه میرزا محمد کلانتر فارس، ص ۱۰۰ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۴ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۹ ب / پری، کریم خان زند، ص ۴۱۲
- احضار و انتقال خاندان قاجار به تهران به دستور آقا محمد خان قاجار.
- روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۹۸ / احسن التواریخ، خطی، ص ۱۳۸، چاپی، ص ۱۵۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۹۷ / فهرس التواریخ، ص ۲۹۹
- مخالفت و طغیان مجدد مصطفی قلی خان و ندامت او.
- روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۹۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۹۷
- قتل والی اصفهان و تصرف قلعه طبرک.
- تاریخ گیتی‌گشا، ص ۲۷۳ / گلشن مراد، ص ۷۰۵ / تاریخ زنده، ص ۵۴ / روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۹۹ / احسن التواریخ، خطی، ص ۱۴۱، چاپی، ص ۱۵۶ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۹۷ / اکسیرالتواریخ، ص ۳۷ / فهرس التواریخ، ص ۲۹۹ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۳۶ / زینة التواریخ، خطی، پاریس، گ ۱۴ ب
- هجوم جعفرخان به گلپایگان.
- روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۹۹ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۳۶ / گلشن مراد، ص ۷۰۹ / اکسیرالتواریخ، ص ۳۷ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۵۰ / رستم التواریخ، ص ۴۵۰ / روزنامه میرزا محمد کلانتر (ادامه‌پاورقی در صفحه بعد)

- (ادامه پاورقی از صفحه قبل) فارس، ص ۱۰۰/فهرس التواریخ، ص ۲۹۹
- ورود جعفرخان زند به بروجرد.
 - گلشن مراد، ص ۷۰۶/تاریخ زندیه، ص ۵۵
 - شکست جعفرخان زند در جنگ منطقه بهار همدان.
 - روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس، ص ۱۰۰/ذیل گلشن مراد، ص ۷۰۹-۷۱۲/تاریخ گیتی گشا، ص ۳۸۶-۳۸۷/روضه الصفای ناصری، جلدنهم، ص ۱۹۹/تاریخ زندیه، ص ۵۷/احسن التواریخ، خطی، ص ۱۴۲، چاپی، ص ۱۵۶
 - جلوس آقامحمدخان قاجار بر تخت سلطنت و برگزاری جشن نوروز.
 - روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۰۰/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۹۸/مرآت البلدان، جلد اول، ص ۸۴۸/فهرس التواریخ، ص ۲۰۰
 - ورود جعفرخان زند در فرار از همدان به اصفهان.
 - تاریخ زندیه، ص ۵۷/گلشن مراد، ص ۷۱۲/ذیل تاریخ گیتی گشا، ص ۲۸۸
 - عزیمت جعفرخان زند از اصفهان به شیراز.
 - تاریخ زندیه، ص ۵۹/گلشن مراد، ص ۷۱۶/ذیل تاریخ گیتی گشا، ص ۲۹۲/احسن التواریخ خطی، ص ۱۴۴، چاپی، ص ۱۵۸/روضه الصفای ناصری، جلدنهم، ص ۲۰۱/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۹۸/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۴۹/زینة التواریخ، خطی، پاریس، گ ۱۴ ب
 - تعیین فتحعلی خان به نیابت سلطنت در تهران.
 - روضه الصفای ناصری، جلدنهم، ص ۲۰۱/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۹۸/فهرس التواریخ، ص ۳۰۰
 - عزیمت آقامحمدخان قاجار به سوی جعفرخان زند و استقرار در ساوجبلاغ.
 - احسن التواریخ، خطی، ص ۱۲۲، چاپی، ص ۱۴۰/روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۰۱/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۹۸/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۴۸/گلشن مراد، ص ۷۱۶/زینة التواریخ، خطی، پاریس، گ ۱۴ ب/مرآت البلدان، جلد اول، ص ۸۴۸/نخبة الاخبار، خطی، گ ۱۵۰ الف/فهرس التواریخ، ص ۳۰۰/اکسیرالتواریخ، ص ۳۷
 - تصرف مجدد اصفهان و تفتد بازماندگان باقر خان خراسکانی.
 - روضه الصفای ناصری، جلدنهم، ص ۲۰۱/احسن التواریخ، خطی، ص ۱۴۴، چاپی، ص ۱۵۸/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۹۸/فهرس التواریخ، ص ۳۰۰/گلشن مراد، ص ۷۱۶/ذیل تاریخ گیتی گشا، ص ۲۹۲/زینة التواریخ، خطی، پاریس، گ ۱۴ ب/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۹ ب/نخبة الاخبار، خطی، گ ۱۵۰ الف/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۹ ب
 - واگذاری حکومت اصفهان به جعفرقلی خان قاجار و عزیمت آقامحمد خان قاجار به چمن سنگباران.
 - احسن التواریخ، خطی، ص ۱۴۴، چاپی، ص ۱۵۸/تاریخ گیتی گشا، ص ۲۹۳/زینة التواریخ، خطی، پاریس، گ ۱۴ ب/روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۰۱/اکسیرالتواریخ، ص ۳۷/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۵۰/فارسانه ناصری، جلد اول، ص ۶۳۷/گلشن مراد، ص ۷۱۶/ذیل تاریخ گیتی گشا، ص ۲۹۳/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۹ ب/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۳۹۹
 - رسیدن خبر طغیان علی خان خمسه‌ای در چمن سنگباران به آقامحمدخان قاجار.
 - روضه الصفای ناصری، جلد دوم، ص ۲۰۲/زینة التواریخ، خطی، پاریس، گ ۱۴ ب/احسن التواریخ، (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

آورده، هدایت خان را در حین فرار از انزلی به باکو، یکی از غلامان هدف گلوله تفنگ ساخته، سرش را به خدمت خاقان مغفور [۱۹] آورده. ۱۳۰

و در سنه هزار و دویست و دو، علی خان خمسه را به سبب خیانت در اصفهان کور کرد ۱۳۱ و لشکر به چپاول طایفه بختیاری مأمور فرمود ۱۳۲ و جعفر خان زند از شیراز بر

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) خطی، ص ۱۴۴، چاپی، ص ۱۵۸ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۵۰ / *بدایع نگار*، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۹ ب / *فهرس التواریخ*، ص ۳۰۰ / *فارسانامه ناصری*، جلد اول، ص ۶۳۷ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۳۹۹ / *اکسیر التواریخ*، ص ۳۷

● لشکرکشی به بروجرد علیه اسماعیل خان زند.

احسن التواریخ، خطی، ص ۱۴۶، چاپی، ص ۱۵۹ / *زینة التواریخ*، خطی، پاریس، گ ۱۴ ب / *گلشن مراد*، ص ۷۱۶ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۰۲ / *تاریخ گیتی گشا*، ص ۲۹۵ / *فهرس التواریخ*، ص ۳۰۰ / *اکسیر التواریخ*، ص ۳۷

● ورود آقامحمدخان قاجار به همدان و احضار خسروخان والی کردستان به همدان.

● ورود آقامحمدخان قاجار از همدان به خمسه و توقف کوتاه در زنجان.

احسن التواریخ، خطی، ص ۱۴۶، چاپی، ص ۱۵۹ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۰۲ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۳۹۹ / *فهرس التواریخ*، ص ۳۰۱ / *گلشن مراد*، ص ۷۱۷

● استقرار آقامحمدخان قاجار در چمن گوراندشت قزوین.

گلشن مراد، ص ۷۱۸ / *احسن التواریخ*، خطی، ص ۱۴۵، چاپی، ص ۱۵۹ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۰۲ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۳۹۹

● عزیمت آقامحمدخان قاجار از گوراندشت به تهران.

احسن التواریخ، خطی، ص ۱۴۷، چاپی، ص ۱۶۰ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۰۲

● عزیمت جعفرخان زند به بهبهان و توقف فصل زمستان در آنجا.

تاریخ زندیه، ص ۶۰ / *ذیل تاریخ گیتی گشا*، ص ۲۹۹ / *گلشن مراد*، ص ۷۳۱ / *فارسانامه ناصری*، جلد اول، ص ۶۳۷

● تصرف انزلی توسط قوای مصطفی خان قاجار.

گلشن مراد، ص ۷۲۳ / *احسن التواریخ*، خطی، ص ۱۵۲، چاپی، ص ۱۶۵ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۰۸ / *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۲ / *بدایع نگار*، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۹ ب / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۳۹۹

۱۳۰. قتل هدایت الله خان در دهه اول صفر ۱۲۰۱، با تیر یکی از غلامان خودش و به هنگامی که او قصد سوار شدن به کشتی برای فرار به روسیه را داشت، اتفاق افتاد. بنگرید به: *احسن التواریخ*، خطی، ص ۱۵۳، چاپی، ص ۱۶۶ / *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۲ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۰۹ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۵۱ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۳۹۹ / *فهرس التواریخ*، ص ۳۰۱ / *تاریخ قاجاریه*، خطی، مرکزی مجموعه ۲۰۱۸ ص ۱۴ / *بدایع نگار*، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۰ الف

۱۳۱. او از حامیان و متحدان هدایت الله خان گیلانی بود و در رجب ۱۲۰۱ در عمارت هفت دست کور شد.

احسن التواریخ، خطی، ص ۱۵۵، چاپی، ص ۱۶۸ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۰۹ / *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۲ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۴۰۰ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۵۳-۵۲ / *فهرس التواریخ*، ص ۳۰۲ / *گلشن مراد*، ص ۷۴۶ / *مرآت البلدان*، جلد اول، ص ۸۴۸

۱۳۲. آقامحمد خان پس از ترک اصفهان و مدتی استقرار در چمن گندمان و سنگباران و بعد از پذیرفتن

سر یزد رفته از میر محمد خان طبسی شکست فاحش یافته، به شیراز برگشت. ۱۳۳
میر محمد خان مغرور شده به اصفهان آمد. خاقان مغفور جعفر قلی خان را به گوشمال او
مأمور و در بلوک رودشت اصفهان معرکه قتال و جدال فیما بین گرم شد بعد از تقدیم
محاربات عظیمه میر محمد خان شکست یافته، به طبس گریخت. ۱۳۴ خاقان مغفور عزم
فارس کرده تا مشهد مادر سلیمان رفت و از آنجا به اصفهان برگشته و از اصفهان به طهران
معاودت فرمود. ۱۳۵ و در سنه هزار و دویست و سه، جعفر خان زند در دست بنی اعمام

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) فرستاده اراکلی خان والی تفلیس، در رمضان ۱۲۰۱، برادرش جعفر قلی خان را که
حاکم اصفهان بود، مأمور انتظام امور بختیاری کرد و خود از طریق بروجرد آماده حرکت به سوی همدان شد.
احسن التواریخ، خطی، ص ۱۵۶، چاپی، ص ۱۶۹ / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۲۱۰ / تاریخ منتظم
ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۰۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۵۲ / فهرس التواریخ، ص ۳۰۲

۱۳۳. جعفر خان زند که در ۱۰ ذیحجه ۱۲۰۱ به سوی یزد عزیمت کرده بود، در ۷ محرم ۱۲۰۲ و پس از مدتی
محاصره شهر، سرانجام هجوم خود را از چند جهت به قلعه یزد آغاز کرد. این هجوم در پایان همین روز و با
مقاومت شدید قوای مدافع یزد و حامیان و متحدین ایشان، یعنی قوای محمد خان طبسی و میرزا محمدخان
راوری، به شکست و انهزام نیروهای زند و فرار جعفرخان از این شهر به سوی شیراز منتهی شد.

گلشن مراد، ص ۷۴۰ / ذیل تاریخ گیتی گشا، ص ۳۰۱ / تاریخ زندیه، ص ۶۱ / روضة الصفاى ناصرى، جلد
نهم، ص ۲۱۰ / احسن التواریخ، خطی، ص ۱۵۸، چاپی، ص ۱۷۱ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۲۰
الف / محمد جعفر طرب نائینی، جامع جعفری (تاریخ یزد در دوران نادری، زندی و عصر سلطنت فتحعلی
شاه)، به کوشش ابرج افشار، (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳)، ص ۴۴۸-۴۵۰ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد
اول، ص ۱۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۵۲ / رستم التواریخ، ص ۴۵۰ / فهرس التواریخ، ص ۳۰۳ / فارسنامه
ناصری، جلد اول، ص ۶۳۸ / اکسیر التواریخ، ص ۳۸

۱۳۴. پس از هجوم جعفر قلی خان به حاکم طبس در بلوک براهان در نزدیکی اصفهان، و حدود سه هفته
جنگهای پراکنده میان ایشان، در ربیع الاول ۱۲۰۲ به دلیل خیانت اسماعیل خان عرب عامری حاکم طبس و نیز
آشکار شدن ناتوانی قوای او در جنگی که در فساوان در سه فرسنگی اصفهان و سپس در نبرد رویارو با جعفر قلی
خان، قوای خویش را برگرفت و صبح روز بعد، به سوی یزد گریخت. گلشن مراد، ص ۷۴۷-۷۴۸ / احسن التواریخ،
خطی، ص ۱۵۹، چاپی، ص ۱۷۲ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲ / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم،
ص ۲۱۱ / ذیل تاریخ گیتی گشا، ص ۳۰۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۰۲ / بدایع نگار، تاریخ
قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۰ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۲۰ الف / فهرس التواریخ، ص ۳۰۳

۱۳۵. دنبلی به دلیل نقید به اختصار در گزارش وقایع دوره آقامحمد خان، بسیاری از گزارشهای سال ۱۲۰۲ و
۱۲۰۳ را حذف کرده است. عمده ترین این وقایع عبارتند: از هجوم جعفر خان زند به اصفهان و فرار جعفر قلی
خان قاجار برادر آقامحمد خان از اصفهان به کاشان و بالاخره، رسیدن آقامحمد به کاشان و تصرف مجدد
اصفهان با فرار خان زند به شیراز، عزیمت برای تصرف شیراز و بازگشت ناموفق از نزدیکی این شهر. بنگرید:
احسن التواریخ، خطی، ص ۱۶۵، چاپی، ص ۱۸۰ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۵ الف / تاریخ
ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۰ الف / تاریخ جهان آرا،
خطی، ص ۲۵ / گلشن مراد، ص ۷۵۳ / تاریخ زندیه، ص ۶۷ / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۲۱۸ / ذیل
تاریخ گیتی گشا، ص ۳۱۰ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۲۰ ب / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۵۳ /
فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۳۹ / نخبه الاخبار، خطی، گ ۱۵۰ الف

خود کشته شد.^{۱۳۶} چنین بود بر وی قضای نوشته.

پسرش لطفعلی خان مأمور به تسخیر مملکت لار بود، از آنجا مراجعت کرده، قاتلین پدر را به دست آورده، به قتل رسانید. خاقان مغفور به تسخیر فارس توجه فرمود و در حوالی شیراز، لطفعلی خان با بیست هزار کس از الوار و فارسی لشکر آرایبی کرده مقابلت و مقاتلت را کار بست. خاقان مغفور در حوالی مسجد یردی شیراز تسویه صفوف و تعییہ الوف^{۱۳۷} کرده، بعد از ساعتی کز و فرّ لشکر فارس، به نیروی^{۱۳۸} جلادت جعفر قلی خان شکست یافته، نالان و پریشان به جانب قلعه شیراز فرار کردند. هیجده هزار پیاده و جمعی از امرای لطفعلی خان دستگیر و گرفتار گشت.^{۱۳۹} و درین سال تسخیر شیراز میسر نیافته، خاقان مغفور به دارالملک عشرت و سرور توجه فرمود.

در سنه هزار و دویست و چهار، عزم تسخیر آذربایجان نمود.^{۱۴۰} آخر سال بود که

۱۳۶. این حادثه بنا به اصح اقوال، در ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۰۳ و توسط پنج تن از خوانین زندیه که توسط دو غلام بچه حرمسرای جعفرخان از زندان رها شده بودند، اتفاق افتاد. دو برادر، به نام های صیدمراد خان و شاهمراد خان دو تن از ایشان بودند. پس از قتل جعفر خان، همان صید مراد خان، به جای جعفرخان به تخت نشست. گلشن مراد، ص ۷۵۸ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲ / احسن التواریخ، خطی، ص ۲۱۸، چاپی، ص ۱۸۳ / اروضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۲۲۰ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۰۵ / فارسنامه ناصری، جلد اول ص ۶۴۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۵۵ / اکسیرالتواریخ، ص ۳۹ / تاریخ گیتی گشا، ص ۳۱۹ / رستم التواریخ، ص ۴۵۱ / تاریخ زندیه، ص ۶۸ / ذیل مجمل التواریخ، ص ۲۹۶-۳۵۱ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، ص ۲۱ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۰ الف / پری، کریم خان زند، ص ۴۱۳-۱۳۷. جمع الف، سپاه هزار نفری اصل: ۱۳۸. نبردی

۱۳۹. آقامحمدخان قاجار که پس از شنیدن خبر قتل جعفر خان زند و سایر اخبار شیراز و آگاهی از کور شدن صید محمد خان و صعود لطفعلی خان به قدرت روانه فارس شده بود، در اول شوال ۱۲۰۳ وارد تل بیضا در پنج فرسنگی شیراز شد و سپس روانه منزل دینکان گردید. او در این محل بود که توانست در اولین نبرد خویش با لطفعلی خان زند، او را شکست داده و در تعقیب خان زند عازم محاصره شیراز گردد. لطفعلی خان گرچه پس از چهل روز محاصره شیراز توسط قوای قاجاریه، سرانجام از شهر خارج شد و به نبردی دیگر تن در داد، اما پس از شکست در این نبرد، با شتاب بیشتری وارد شیراز شد و به قلعه داری مبادرت ورزید. آقامحمد خان نیز که سرمای زمستان را در مقابل خویش می دید، لاجرم از محاصره شیراز دست کشید و در ۱۸ ذیحجه ۱۲۰۳ به سوی تهران بازگشت. تاریخ زندیه، ص ۷۲-۷۳ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۴۲ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، ص ۱۱۲ / احسن التواریخ، خطی، ص ۱۷۴، چاپی، ص ۱۸۹ / اروضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۲۲۵ - ۲۲۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۰۷ / اکسیرالتواریخ، ص ۳۹ / رستم التواریخ، ص ۴۵۱ / سرهارفورد جونز، آخرین روزهای لطفعلی خان زند، ترجمه همانا، جان گرنی، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶)، ص ۹ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۲۲ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۰ ب / کتابچه تدابیر شاه و وزیر، خطی، گ ۱۲ الف / نخبه الاخبار، خطی، گ ۱۵۰ الف / فهرس التواریخ، ص ۳۰

۱۴۰. به خلاف دنبلی، دیگر منابع قاجاری از سفر مجدد و ناموفق آقامحمد خان به شیراز در سال ۱۲۰۴ سخن گفته و بر این باورند که سفر جنگی وی به سوی آذربایجان در اواخر سال ۱۲۰۵ اتفاق افتاد در آخر سال (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

صادق خان شقاقی را عزم مقابله با خاقان بلند جناب به خاطر نقش بست. خاقان مغفور در یک شب بیست و چهار فرسنگ ایلغار کرده، به یک تاختن سراب را خراب و آتش غارت و تاراج در آن حدود برافروخت و خانه های آنجا را بسوخت و صادق خان شقاقی

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) ۱۲۰۴ اهم اخبار و اقدامات مربوط به خان قاجار در سال ۱۲۰۴ به قرار زیر است:
 ● تعیین فتحعلی خان به ولیمهدی در رجب ۱۲۰۴ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۶ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۱۰ / اکسیرالتواریخ، ص ۴۰ / تاریخ قاجاریه، خطی، مرکزی مجموعه ۲۰۱۸، ص ۱۴ / فارستانامه ناصری، جلد اول، ص ۶۴۴

● اعزام فتحعلی خان به انتظام فزویین و سرحدات خمسه و زنجان. روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۲۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۰۹ / فهرس التواریخ، ص ۳۰۹ / مرآت البلدان، جلد اول، ص ۸۴۹
 ● حرکت آقا محمد خان قاجار به سوی شیراز در ۳ رمضان ۱۲۰۴ و گرفتاری سپاه او در کام تشنگی در کویر

قم.

● عزیمت آقا محمد خان قاجار از قم به چمن گندمان اوایل شوال ۱۲۰۴.
 ● ورود و استقرار آقا محمد خان قاجار در چمن گندمان. روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۲۸ / فارستانامه ناصری، جلد اول، ص ۶۴۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۰۹ / فهرس التواریخ، ص ۳۰۹
 ● ورود بزرگان شیراز به چمن گندمان در اواخر شوال.
 ● اعزام سپاه برای تسخیر کهکیلویه و اطاعت خوانین آن سامان. روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۲۸-۲۲۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۱۰ / فارستانامه ناصری، جلد اول، ص ۶۴۳
 ● اطاعت حکام خلخال، گروس، مراغه و دنبلی از آقا محمدخان در دشت کوران. روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۳۰ / تاریخ گیتی گشا، ص ۳۲۵ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۱۰ / فهرس التواریخ، ص ۳۰۹
 ● مراجعت آقا محمد خان قاجار از چمن گندمان و عزیمت به فزویین در ذیحجه ۱۲۰۴.
 ● قتل جعفر قلی خان برادر آقا محمد خان قاجار حاکم بسطام توسط خان قاجار در محرم ۱۲۰۵.
 روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۲۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۱۲ / کتابچه تدابیر شاه و وزیر، خطی، گ ۱۵ الف / تاریخ گیتی گشا، ص ۳۲۸ / فهرس التواریخ، ص ۳۱۰ / فارستانامه ناصری، جلد اول، ص ۶۴۴

● تعیین حاج ابراهیم خان به وزارت در همان محرم ۱۲۰۵. فارستانامه ناصری، جلد اول، ص ۶۴۴-۶۴۳ / تاریخ زندیه، ص ۷۴-۷۵ / تاریخ گیتی گشا، ص ۳۲۶ و ۳۲۹ / سرهارفورد جونز، آخرین روزهای لطفعلی خان زند، ص ۱۰

● عزیمت مرتضی قلی خان قاجار و مصطفی خان طالش از بادکوبه به سوی گیلان در صفر ۱۲۰۵.
 روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۳۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۲
 ● اعزام مصطفی خان قاجار دولو به جنگ مرتضی قلی خان قاجار و آماده شدن آقا محمدخان برای عزیمت به جنگ برادر. روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۳۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۱۳ / فهرس التواریخ، ص ۳۱۱ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۶ / تاریخ گیتی گشا، ص ۳۳۲-۳۳۳

● اعزام فتحعلی خان به انتظام عراق و فارس و عزیمت او به چمن گندمان از گوران دشت در رمضان ۱۲۰۵.
 تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۲۶ / احسن التواریخ، خطی، ص ۱۷۶، جایی، ص ۱۹۱ / فارستانامه ناصری، جلد اول، ص ۶۴۵ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۲۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۵۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۱۳ / تاریخ افسار، ص ۲۵۹ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲ / تاریخ قاجاریه، خطی، مرکزی مجموعه ۲۰۱۸، ص ۱۴ / تاریخ زندیه، ص ۷۸ / فهرس التواریخ، ص ۲۱۳

گریخته، به قراباغ رفت.^{۱۴۱} مصطفی قلی خان حاکم قراجه داغ [۲۰] و حسین قلی خان دنبلی حاکم خوری در تبریز به رکاب پیوستند و از هر یک خانه و کوچ و گرو گرفته، کماکان به حکومت ولایات خودشان منصوب و به علاوه حسین قلی خان دنبلی را حاکم تبریز کرد. محمد قلی خان افشار حاکم ارومیه خایف گشته، به محال اشنوگریخت. محمد خان عزالدینلو با سه هزار کس به ارومی مأمور شده، کوچ و دولتش را حمل و نقل اردوی همایون ساخت و محمد قلی خان افشار بعد از اطمینان به اردوی همایون^{۱۴۲} پیوست^{۱۴۳} و در اثنای این حال، خبر شورش لطفعلی خان رسید.

خاقان مغفور از آذربایجان به عراق توجه فرمود و کیفیت این اخبار بر سیبیل اجمال آنکه: لطفعلی خان با بیست هزار سواره و پیاده از شیراز بیرون آمده تا حوالی قمشه رسید و اعلی حضرت کیوان رتبت خاقانی، ولیعهد خاقان مغفور، سلطان فتحعلی شاه به امر خاقان مغفور در چمن گندمان متوقف بود. لطفعلی خان در سمیرم آهنگ جنگ اعلیحضرت ولیعهد نمود. شب، عبدالرحیم خان شیرازی به اشاره و استصواب برادرش حاجی ابراهیم خان حقوق لطفعلی خان را به عقود^{۱۴۴} و عصیان بدل کرده و در اردوی لطفعلی خان شورش کردند و لطفعلی خان اردوی خود را گذاشته با دوست نفر به شیراز گریخت و حاجی ابراهیم خان درهای قلعه را بسته او را از دخول به شیراز مانع شد و لطفعلی خان محزون و نالان در بلوک اطراف شیراز سرگردان بود^{۱۴۵} و حاجی

۱۴۱. منابع زیر هجوم آقامحمد خان به سراب برای سرکوبی صادق خان شقایق را در سال ۱۲۰۵ دانسته‌اند. *احسن التواریخ*، خطی، ص ۱۷۸ چاپی، ص ۱۹۳ / *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۲ / *زینة التواریخ*، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۷ / *الف بدایع نگار*، *تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۱۰ / *اروضة الصفاى ناصرى*، جلد نهم، ص ۲۳۵ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۵۷ / *نخبة الاخبار*، خطی، گ ۱۵۰ / *الف تاریخ افشار*، ص ۲۶۰ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۱۳ / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۲۲ ب / *اکسیرالتواریخ*، ص ۴۰ / *فهرس التواریخ*، ص ۳۱۱ اصل: ۱۴۲. همیون

۱۴۳. برای رخدادهای دوره حضور آقامحمد خان در آذربایجان تا بازگشت او به تهران در ۵ ذیحجه ۱۲۰۵ برای عزیمت به جنگ لطفعلی خان زند، بنگرید به: *احسن التواریخ*، خطی، ص ۱۷۹، چاپی، ص ۱۹۳ / *زینة التواریخ*، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۷ / *اروضة الصفاى ناصرى*، جلد نهم، ص ۲۳۵ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۵۷ / *تاریخ افشار*، ص ۲۶۵ - ۲۶۰ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۴۱۴ / *نخبة الاخبار*، خطی، گ ۱۵۰ ب / *فهرس التواریخ*، ص ۳۱۲ / *تاریخ گیتی گشا*، ص ۳۳۴ / *ذیل تاریخ گیتی گشا*، ص ۹۸

۱۴۴. نافرمانی

۱۴۵. برای گزارشهای مربوط به سرگردانی خان زند در بیرون شیراز، در محرم ۱۲۰۶ بنگرید به: *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۲ / *ذیل تاریخ گیتی گشا*، ص ۳۴۴ / *احسن التواریخ*، خطی، ص ۱۸۳، چاپی، ص ۱۹۷ / *اروضة الصفاى ناصرى*، جلد نهم، ص ۲۳۸ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۵۹ / *فارسانامه ناصری*، جلد اول، ص ۶۴۸ / *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۲۸ / *رستم التواریخ*، ص ۴۵۲ / *اکسیرالتواریخ*، ص ۴۱ / *تاریخ قاجاریه*، خطی، مرکزی مجموعه ۲۰۱۸ ص ۲۱ / *تاریخ زندیه*، ص ۸۴ / *نخبة الاخبار*، خطی، گ ۱۵۰ ب

ابراهیم خان کیفیت را به دربار خاقان مغفور عرض و استدعای سرداری نمود.^{۱۴۶} مصطفی خان دولوی قاجار را با میرزا رضاقلی منشی نوایی و سه هزار کس به شیراز تعیین گردید. میرزا رضاقلی بعد از ورود به شیراز، جواهر سواره و پیاده بسیار و ذخایر و دفاین بی شمار ضبط کرده، به اصفهان فرستاد.^{۱۴۷} لطفعلی خان روی به سمت بندر ریگ نهاد و در آنجا خودسازی کرده، معاودت به صوب شیراز نمود. حاجی ابراهیم خان، مصطفی خان را از این حال آگاه و اخبار کرد و او با هفتصد سوار بر سر او ایلغار آورد [۲۱] و لطفعلی خان در مقابل پای ثبات افشرده نزدیک بود که مصطفی خان را دستگیر نماید.^{۱۴۸} بالاخره به سعی و تلاش دلاوری از آن معرکه خلاصی یافت. بعد از

۱۴۶. استمداد کلانتر از خان قاجار در صفر ۱۲۰۶ و پس از شکست و هزیمت قوای مشترک کلانتر شیرازی و شیخ نصرخان از نیروهای لطفعلی خان زند صورت پذیرفت. در این شرایط حاج ابراهیم خان عریضه‌ای ضراعت آمیز به آقا محمد خان قاجار نوشت و حاج علی‌قلی خان کازرونی را مأمور رساندن آن کرد. کلانتر شیرازی سه هزار مادیان از رمه زندیه را نیز که در چراگاه فارس بودند، به رسم پیشکش ارسال داشت. بنابه گزارش شیرازی در ذیل خود بر گیتی‌گشا، حاج ابراهیم خان و متحدان که قصد داشتند با تعهد پرداخت قلیل خراجی از یاری آقامحمد خان برخوردار شوند، نامه زیر را برای خان قاجار نوشتند: «این دولت و جمیع اعیان فارس درامان اطاعت و انقیاد مستقیم و نسبت به اولیای قویم دور از مخالفت و به عواطف شاهانه امیدوار و خاطر بر آن قرار داده‌ایم و دل برین مطلب نهاده که مدت‌العمر جز راه متابعت و خدمتگزاری آن دولت نسپریم و از مقتضای رای جهان آرا سر موئی تجاوز ننمائیم و بعد ازین شرایط جان سپاری را به جای آوریم. این دولت خواه و همگی اعیان این سامان که موسس هدم اساس شوکت دولت علیه زند گردیدیم به استظهار اولیای آن سرکار بوده والا ازین یک مشت خار و خس چه برمی‌آید؟ نظر باین سزاوار هست که مراحم خسروانه از سر جرایم گذشته ما بندگان بگذرد و از اهالی این ولایت کوچ نخواهد و ولای سرکار وسعت مدار هر ساله به وصول قلیل مال و خراجی اکتفا نمایند و یک نفر از سرکردگان موکب جلال را با فوجی از جنود جلادت استعمال به مظاهرت و معاونت این ولایت گسیل و چند تن از امنای درگاه عز و جاه را وکیل فرمایند که آمده، این اخلاص آئین بردگیان استار سلطنت و مخدرات خدر عظمت را با اسباب و ائانه دولت به ایشان سپارد...» ذیل تاریخ گیتی‌گشا، ص ۳۵۱-۳۵۳

استمداد کلانتر شیرازی از آقامحمد خان در منابع زیر نیز منعکس شده است: *احسن‌التواریخ*، ص ۱۹۸ / *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۳۸ / *ناسخ‌التواریخ*، جزء اول، ص ۵۹-۶۰ / *رستم‌التواریخ*، ص ۴۵۲ / *فارسانامه ناصری*، جلد اول، ص ۶۴۹ / *تاریخ جهان‌آرا*، خطی، ص ۳۸ / *تاریخ زندیه*، ص ۸۶-۸۷ / *کتابچه تدابیر شاه و وزیر*، خطی، گ ۱۷ الف / *پری*، کریم خان زند، ص ۴۱۴

۱۴۷. *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۲ / *احسن‌التواریخ*، خطی، ص ۱۸۴، چاپی، ص ۱۹۸ / *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۳۸ / *ناسخ‌التواریخ*، جزء اول، ص ۵۹ / *فارسانامه ناصری*، جلد اول، ص ۶۴۹ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۴۱۵ / *فهرس‌التواریخ*، ص ۳۱۳

۱۴۸. برای شکست مصطفی خان در ربیع‌الثانی ۱۲۰۶، بنگرید به: *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۲ / *ذیل تاریخ گیتی‌گشا*، ص ۳۶۰ / *احسن‌التواریخ*، خطی ص ۱۸۵، چاپی ص ۱۹۹ / *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۳۸ / *ناسخ‌التواریخ*، جزء اول، ص ۵۹ / *فارسانامه ناصری*، جلد اول، ص ۶۵۱ / *تاریخ زندیه*، ص ۹۰ / *پری*، کریم خان زند، ص ۴۱۴

عرض حاجی ابراهیم خان، جان محمد خان دولو با گروهی انبوه از رکاب به شیراز مأمور گردید. لطفعلی خان در آن اوان با جمعیت خود که به دو هزار می‌رسید، در مسجد بردی ۱۴۹ با جان محمد خان مقاتله کرده ظفر یافت و بعضی از خوانین در آن منزل گرفتار آمدند. ۱۵۰ و در سنه هزار و دوست و شش خاقان مغفور از طهران عزم تسخیر شیراز کرد و در منزل ابرج، لطفعلی خان به اردوی همایون شیخون آورده، کاری نساخت و رهنورد دیار فرار گردید ۱۵۱ و حاجی ابراهیم خان شیرازی با اعیان و اشراف فارس به استقبال پرداخته، خاقان مغفور داخل قلعه شیراز و اولاد کریم خان و علی مرادخان و لطفعلی خان و سایر اکابر و امرای زندیه را کوچانیده، به جانب استرآباد و مازندران فرستاد. ۱۵۲

و در سنه هزار و دوست و هفت، ۱۵۳ به لشکرکشی نواب فتحعلی شاه ولیعهد

۱۴۹. نزدیک شیراز

۱۵۰. ذیل تاریخ گیتی‌گشا، ص ۳۶۱-۳۶۴ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲ / احسن التواریخ، خطی، ص ۱۸۶، چاپی، ص ۲۰۰ / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۳۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۶۰ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۵۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۱۶ / تاریخ زندیه، ص ۹۱-۹۲ / شکست و فرار لطفعلی خان به سوی کرمان در ۱۴ شوال ۱۲۰۶ رخ داد. نگاه کنید به: ذیل تاریخ گیتی‌گشا، ص ۳۶۹-۳۷۱ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۵۲ / احسن التواریخ، خطی، ص ۱۹۱، چاپی، ص ۲۰۹ / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۴۳-۲۴۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۱۷ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲ / اکسیرالتواریخ، ص ۴۲ / تاریخ افشار، ص ۲۶۸ / فهرس التواریخ، ص ۳۱۴ / تاریخ زندیه، ص ۹۶ / کتابچه تدابیر شاه و وزیر، خطی، گ ۱۸ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۱ ب / زینة‌التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۸ ب / پری، کریم خان زند، ص ۴۱۴ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۲۳ الف

۱۵۲. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳ / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۴۷ / احسن التواریخ، خطی، ص ۱۹۵، چاپی، ص ۲۱۲ / ذیل تاریخ گیتی‌گشا، ص ۳۷۳ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۵۴ / تاریخ افشار، ص ۲۷۰ / تاریخ زندیه، ص ۱۰۰ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۱ الف / زینة‌التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۹ الف / نخبة‌الآخبار، خطی، گ ۱۵۰ ب

۱۵۳. اهم وقایع مربوط به آقا محمد خان و لطفعلی خان در بقیه سال ۱۲۰۶ قمری که دنبلی از ذکر آن‌ها چشم پوشیده است به فرار ذیل است:

ورود آقا محمد خان قاجار به شیراز و جستجوی دریای نور و کتابهای نفیس؛

تعیین حاج ابراهیم خان کلانتر به عنوان بیگلربیگی شیراز؛

نصب اسدالله خان پسر حاجی ابراهیم خان کلانتر به منصب کشیکچی باشی در شیراز؛

اعزام محمد ولی خان قاجار و عبدالرحیم خان شیرازی به سرکوبی لطفعلی خان در جیرفت؛

بورش پسران نظرعلی خان در کرمان به لطفعلی خان و فرار او به سوی لاور؛

هجوم خان لاور به لطفعلی خان و فرار او به سوی طبس؛

استقبال و همراهی خان طبس با لطفعلی خان؛

بازگشت آقا محمد خان از شیراز در ۱۱ محرم ۱۲۰۷.

خویش تمامی کرمان و بم و نرماشیر را مسخر ساخت ۱۵۴ و به تخریب قلعه شیراز که از ابنیه کریم خان زند بود امر فرمود ۱۵۵ و به تنبیه و گوشمال یموت و کولان توجه فرمود و جمعی کثیر از ایشان قتل و اسیر و دستگیر ساخت و از سرهای آن جماعت کله منارها [ساخت] ۱۵۶ و مطابق سنه هزار و دویست و هشت عزم تسخیر خراسان داشت که قصه شورش اهالی کرمان و تسخیر و قتل عام آن خطه ارم بنیان به ظهور پیوست.

تفصیل این اجمال آنکه: لطفعلی خان بعد از سرگردانی بسیار، از طبس به قاین گریخت و در آنجا سر به جیب گمنامی کشید. اهالی کرمان و مرتضی قلی خان کرمانی حاکم و ملا عبدالله پیش نماز، ۱۵۷ لطفعلی خان را با معدودی از اعمام و بنی اعمام و چند تن از زندیه بی سرانجام، به کرمان برده، سر به شورش و یاغیگری برآوردند. ۱۵۸ از

۱۵۴. واقعه تصرف کرمان، بم و نرماشیر توسط باباخان یا همان فتحعلی شاه بعدی پس از تخریب قلعه شیراز اتفاق افتاده است، اما دنبلی ماجرا را چنان گزارش کرده است که گویی تصرف شهرهای مذکور قبل از تخریب قلعه شیراز اتفاق افتاده است. برای اقدامات بابا خان نگاه کنید به: *احسن التواریخ*، خطی، ص ۲۰۸، چاپی، ص ۲۲۶/ *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۳۰/ *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۳/ *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۶۵/ ۱۵۵. *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۳/ *تاریخ زندیه*، ص ۱۰۲/ *ذیل تاریخ گیتی گشا*، ص ۳۷۶/ *احسن التواریخ*، خطی، ص ۲۰۹، چاپی، ص ۲۲۷/ *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۱۲۶ الف/ *روضه الصفا* ناصر، جلد نهم، ص ۲۵۲/ *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۶۵/ *فارسنامه ناصری*، جلد اول، ص ۶۵۵

۱۵۶. آقا محمد خان که پس از پنج ماه توقف در حدود فارس و بازگشت بابا خان از کرمان در تاریخ ۱۲ صفر ۱۲۰۸ وارد تهران شده بود بادریافت اخبار طغیان تراکمه روانه استرآباد شد. یموتها و کولانها با رسیدن خیر نزدیک شدن آقا محمد خان پیغام دادند که حاضرند تا از او اطاعت کنند، اما حاضر نیستند تا همچون گذشته کوچ و گروه به آقا محمد خان دهند. خان قاجار که اطاعت مطلق تراکمه را برای امنیت اولین کرسی قدرت خویش یعنی استرآباد لازم می‌دید، پیشنهاد آنان را نپذیرفت و با تمام قوا به تراکمه تاخت. حاصل این هجوم شکست تراکمه و پدید آمدن کله منارها بود. نگاه کنید به: *احسن التواریخ*، خطی، ص ۲۱۸، چاپی، ص ۲۳۵/ *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۳/ *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۳۰/ *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۶۶/ *زینة التواریخ*، خطی، نسخه پاریس، گ ۲۰ ب/ *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۲۷ ب

۱۵۷. شیخ یحیی احمدی کرمانی، در *فرماندهان کرمان می‌نویسد*: «اینکه مورخین آمدن لطفعلی خان [زند] را به اشاره ملا عبدالله مرقوم داشته‌اند خطابی است بزرگ و گناهی است سترک. عوام دراویش، به عناد این نسبت را به آن مرحوم داده‌اند و گمان کرده‌اند قتل مشتاق علی‌شاه [نیز] به اشاره آن مرحوم بوده است و حال آنکه ملاابوالفضل، بی‌خبر والد خود، مرتکب این عمل شده...» یحیی احمدی کرمانی، *فرماندهان کرمان*، تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، (تهران: نشر دانش، ۱۳۵۴)، ص ۱۱۸-۱۲۰

۱۵۸. این حادثه در شعبان ۱۲۰۸ اتفاق افتاد. قوای خراسانی، سیستانی و افغانی لطفعلی خان زند که با تجهیزات کامل قلعه گیری عازم تصرف کرمان شده بودند، این شهر را در محاصره گرفتند و خود را آماده تصرف آنجا کردند. محمدحسین خان قراقرزلو و عبدالرحیم خان پسر تقی خان یزدی و ابراهیم آقای قاجار، چون خود را در محاصره دیدند، پس از یک شب و روز تحصن در ارگ شهر، مصلحت خود را در فرار به سوی یزد دیدند. عبدالله خان زند عموی لطفعلی خان تا ده دوازده فرسنگ ایشان را تعقیب کرد و چون به آنان نرسید مراجعت (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

افاغنه بم و سیستان نیز جمعی کثیر با ایشان همداستان شد. خاقان مغفور به عزم دفع این فساد از طهران با لشکر بی کران به عزم [۲۲] تسخیر کرمان در تاخت. بعد از نزول به اطراف قلعه کرمان و محصور ساختن آنجا، حفر خندق عمیق بر دور شهر نموده در اطراف قلعه، بروج بی کران در مقابل بروج شهر ساخت. شب و روز طرفین به تدابیر حربیه اشتغال داشتند؛ نقب از بیرون و اندرون زدند. مدت محاصره به پنج ماه کشید قحط و غلا در میان قلعه پدید گردید؛ تا اینکه نه هزار کس از شهر اخراج شد. ۱۵۹ باز برای بازماندگان نفعی نبخشید. حکم قدر قدر قضا توان شرف نفاذ یافت که امرا و سپاه یورش برده قلعه را به قهر و غلبه مسخر سازند و اهالی آنجا را به تیغ خارا شکاف مدمر. ۱۶۰

در روز جمعه بیست و نهم شهر ربیع الاول سال هزار و دوست و نه هجری، یورش برده به بروج عروج کرده شهر را تصرف نمودند و دست به قتل و غارت گشودند. چنان پنداشتند که لطفعلی خان در میانه مقتول شده و لطفعلی خان در قلعه کرمان هنگام شام با چند تن از خدم و حشم با ناله زیر راه بم گرفت. سیستانیان در آن مکان اسبش را پی کرده، به خاکش در انداختند و او را مقید ساختند [و] به خدمت خاقان مغفور آوردند. بعد از کوری به طهران فرستاده، ۱۶۱ به قتلش پرداختند. ۱۶۲ و از اهالی کرمان خلقی بی نهایت

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) کرد. تاریخ زنده، ص ۱۰۸-۱۰۹ / ذیل تاریخ گیتی گشا، ص ۳۸۳-۳۸۲ / تاریخ زنده، ص ۱۰۸-۱۰۹ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۲۱ ب / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۵۶-۶۵۷ / ۱۵۹ / حسن التواریخ، خطی، ص ۲۳۴، چاپی، ص ۲۵۱ / احمد علی خان وزیر، تاریخ کرمان (سالاریه)، به کوشش دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۴)، ص ۵۷۵ / فرماندهان کرمان، ص ۱۲۲-۱۲۳ / زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۲۱ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۲ ب / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۶۹ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۲۵۶ / ۱۶۰. برانداختن، واژگون کردن، کشتن

۱۶۱. آقامحمد خان پس از انتقال لطفعلی خان از بم به کرمان الماسهای دریای نور و تاج ماه را که همواره همراه خان زند بود، از وی گرفته و سپس او را کور کرد. چند روز بعد نیز وی را به تهران فرستاد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳ / احسن التواریخ، خطی، ص ۲۳۸، چاپی، ص ۲۵۵ / تاریخ وزیر «سالاریه»، ص ۵۸۷ / تاریخ زنده، ص ۱۱۶ / ذیل تاریخ گیتی گشا، ص ۳۹۱ / زینة التواریخ، خطی، گ ۳۹۹ الف / تاریخ صاحبقرانی، جلد اول، خطی، گ ۲۹ الف / نخبه الاخبار، خطی، گ ۱۵۰ ب / پری، کریم خان زند، ص ۴۱۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۷۰ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۵۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۲۵

۱۶۲. قتل لطفعلی خان در اوایل جمادی الاخری ۱۲۰۹ و در شرایطی که هنوز آقامحمد خان در شیراز بود، بر اساس فرمان او به میرزا محمد خان قاجار دولو حاکم تهران انجام شد. حاکم تهران پس از قتل لطفعلی خان دستور داد تا جنازه وی را در امام زاده زید دفن کردند. برای گزارشهای دیگر درباره قتل لطفعلی خان بنگرید به: (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

قتل کرد و جوی خون از کرمانیان روان گردید^{۱۶۳} و از جواهر پدری خاقان مغفور، دو قطعه مسمی به تاج ماه و دریای نور که نزد لطفعلی خان بود، با سایر جواهر آلات، باز به خاقان مغفور منتقل شد.

و در سال هزار و دویست و نه به سفر آذربایجان پرداخته، تسخیر قراباغ و گرفتن ابراهیم خلیل خان جوانشیر را وجهه همت ساخت. درین سال، تسخیر قلعه پناه آباد مشهور به شوشی دست نداد.^{۱۶۴} از آنجا به عزم تسخیر گرجستان رایت افراز پیکار شد. فی الفور ارکلی خان^{۱۶۵} والی گرجستان را شکست داده، داخل قلعه تفلیس گشته اموال بی نهایت و دختران ماه پیکر و پسران سیم بر و زنان گل رخسار، قریب به پانزده هزار نفر به دست لشکریان اسیر شد.^{۱۶۶} ارکلی خان راه کاخت و کارتیل سپرد.^{۱۶۷} خاقان مغفور نه

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳ / تاریخ زندیه، ص ۱۱۶ / ذیل تاریخ گیتی گشا، ص ۳۹۱ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۲۵۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۶۹ / زینة التواریخ، خطی، گ ۳۹۹ الف / تاریخ افشار، ص ۲۷۶ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۲۵ / پری، کریم خان زند، ص ۴۱۴ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۵۹ / نخبه الاخبار، خطی، گ ۱۵۰ ب / فهرس التواریخ، ص ۳۱۹

۱۶۳. ابن سخن با اینکه اشتها فراوانی دارد، اصل و پایه ای درست ندارد.

۱۶۴. در ۲۸ ذیحجه ۱۲۰۹، و به دنبال چند بار درگیری میان قوای ابراهیم خلیل خان و نیروهای آقامحمد خان، چون دو تن از برادرزاده های حاکم شوشی به دست قوای قاجاری افتادند ابراهیم خلیل خان نامه ای به این مضمون برای آقامحمدخان قاجار نوشت و آن را همراه یکی از خویشاوندان خود ارسال داشت: «چندین هزار تومان وجه نقد پیشکش و یک نفر ولد خود را به گرو به خدیو کیومرث کش فریدون فش می دهم که اکنون از سر این بیر شکسته گذشته، تا رفع وحشت و خشیت گردیده رو به دیار مروت بنیان آورم.» آقامحمدخان در آغاز پذیرفتن درخواست خان شوشی را به حضور شخص وی در نزد خویش موکول کرد، اما سرانجام چون دریافت که قادر به گشودن قلعه شوشی نیست، بنابراین، به همان اظهار انقیاد ابراهیم خلیل خان رضایت داد. احسن التواریخ، ص ۲۷۰ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۰۰ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۳ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۳۳ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۲۶۸ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۷۳ / نخبه الاخبار، خطی، گ ۱۵۰ ب / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۲۹ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۶۱ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۶۱ / فهرس التواریخ، ص ۳۲۱ / اکسیر التواریخ، ص ۴۸

۱۶۵. ابن نام در منابع فارسی به اشکال مختلف، ابراکلی، ارکلی، آراکلی و اراکلی ثبت شده است.

۱۶۶. در سنت وقایع نگاری، یکی از وظایف وقایع نگار، غلو در گزارش تعداد اسیران و کشته های جنگ ها برای بزرگ نمائی پیروزی های سلاطین بود. دنبلی نیز از همین سنت پیروی کرده است تا موفقیت های خان قاجار را بزرگ نمائی کند. اگر آن تعداد اسیر، خاصه پسر و دختر به ایران انتقال یافته بودند، بعد ها گریبایدوف، لااقل تعدادی از ایشان را جمع آوری می کرد و روانه خانه و کاشانه خودشان می ساخت. می دانیم که گریبایدوف جز چند زن گرجیه از خانه آصف الدوله به دست نیاورد. این زنان نیز مسلمان بودند و بعید است که بتوان آنان را در شمار اسیران مورد اشاره دنبلی و دیگران قرار داد.

۱۶۷. در اصل: سترد

روز [۲۳] در تفلیس توقف کرد؛ به گنجه توجه فرمود؛ ولایت شکلی و شیروان را مطیع و منقاد ساخته، مصطفی خان شیروانی به کوه فت ۱۶۸ گریخت؛ ۱۶۹ خاقان مغفور به دارالخلافه طهران مراجعت فرمود. ۱۷۰

در سال هزار [و] دویست و ده ۱۷۱ هجری، جلوس کرده، ۱۷۲ تاج بر سر نهاد و به عزم تسخیر خراسان با لشکرگران علم نصرت نشان افراشت. نادر میرزا نبیره نادرشاه افشار پسر شاهرخ میرزا به قندهار ۱۷۳ گریخت و به اولاد تیمور شاه افغان آویخت. خاقان مغفور بعد از ورود به حوالی مشهد مقدس رضوی، به آسانی قلعه مشهد را تسخیر و شاهرخ میرزا را گرفته، خزاین نادری را که در تصرف او بود از او خواسته و او بعد از آنکه

۱۶۸. این کوه در منابع دیگر با اشتها نام ترکی آن، یعنی «فیت داغی» ثبت شده است.

۱۶۹. این حادثه در اواخر جمادی الاول ۱۲۱۰ اتفاق افتاد. دیگر منبع قاجاری نوشته‌اند که پس از محاصره شیروان، چون مصطفی خان شیروانی به فیت داغی گریخت، آقامحمد خان، علی قلی خان قاجار را روانه محاصره خان شیروان کرد. مدتی پس از محاصره، چون مصطفی خان شیروانی دریافت که توانایی ایستادگی و مقابله ندارد، و از طرفی خود را در فیت داغی در معرض خطر می‌یافت، «ناچار دادن باج را به گردن و ایصال خراج را بر ذمت خویشتن گرفت.» احسن التواریخ، ص ۲۷۹ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۰۱ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۲۷۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۷۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۳۰ / منتخب التواریخ، ص ۵۰ / فهرس التواریخ، ص ۳۲

۱۷۰. آقامحمد خان در ۱۸ شوال ۱۲۱۰ از آذربایجان وارد تهران شد. احسن التواریخ، ص ۲۸۰ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۴ / تاریخ افشار، ص ۲۸۲ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۴ ب / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۰۱ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۳۵ الف / اکسیر التواریخ، ص ۴۹ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم ص ۲۷۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۷۸ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۶۲ / منتخب التواریخ، ص ۵۰ / فهرس التواریخ، ص ۳۲۱

۱۷۱. دراصل: دو

۱۷۲. میان مورخان قاجاری در باره زمان تاجگذاری خان قاجار در تهران اتفاق نظری وجود ندارد. به نظر می‌رسد که این حادثه در اواخر شوال ۱۲۱۰ اتفاق افتاده باشد. رضاقلی خان می‌نویسد که آقامحمد خان پس از جشن نوروز در تهران، مبادرت به تاجگذاری کرد، اما اتفاق مورخان این است که آقامحمد خان در ۱۸ شوال برابر هفتم اردیبهشت وارد تهران شد. بنابر این او نمی‌توانست در شرایطی که در نوروز به تهران نرسیده بود، در تهران تاجگذاری کند. برای آگاهی از گزارشهای منابع قاجاری در این باره نگاه کنید به:

احسن التواریخ، خطی، ص ۲۷۱، چاپی، ص ۲۸۴ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۴ ب / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۰۲ الف / مرآت البلدان، جلد اول، ص ۸۵۰ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۳۵ الف / اکسیر التواریخ، ص ۴۹ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۲۷۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۷۹ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۶۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۳۲ / منتخب التواریخ، ص ۵۰ / فهرس التواریخ، ص ۳۲۱

۱۷۳. منابع دیگر از فرار نادر میرزا به هرات سخن گفته‌اند. فرار او به هرات متواتر است. نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۴ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۰۲ الف / احسن التواریخ، ص ۲۸۷ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۲۷۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۸۱ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۳۳

جواهر و خزاین بسیار داد، مریض شد. روی به عالم آخرت نهاد.^{۱۷۴} در سنه هزار و دویست و یانزده به آذربایجان لشکر کشید.^{۱۷۵} نواب شاهزاده عباس میرزا و محمد قلی میرزا و حسین قلی خان و سلیمان خان در خدمتش بودند به عزم تسخیر قلعه شوشی عازم شد. حسین قلی خان و سلیمان خان و حاجی ابراهیم خان شیرازی و جمعی از امرارا در آدینه بازار که قریب به قلعه بود، بر سر بنه و اغروق، امر به توقف فرمود. خود با جمعی از لشکریان و صادق خان شقاقی، که سال قبل از آن مطمئن گشته، به خدمت آمده بود و شرف قرب و منزلت یافته، چون باد از آب ارس بگذشتند. ابراهیم خلیل خان از خبر نهضت او، سراسیمه و پریشان گشته قلعه محکم بنیاد را بگذاشت و به سمت داغستان راه فرار برداشت.^{۱۷۶} خاقان مغفور بی ممانعت خارج و داخل، داخل قلعه شوشی شد. اسباب موفور و خزاین نامحصور از آرامنه و مسلمان به تصرف آورد.

چون هر اقبالی را زوالی در پی است و هر بهاری را در عقب دی، شب شنبه بیست و یکم شهر ذی حجة الحرام ۱۲۱۱، قریب به طلوع صبح صادق، دو سه تن از خدمت گزاران و غلامان درگاه کیوان اشتباه، که شجره خبیثه عداوت ثمرشان از اوایل صبی و تباشیر^{۱۷۷} طفلی در جو بیار دولت سلطانی نشو و نما یافته بود، به واسطه بطش^{۱۷۸} و خونریزی و صلابت او، از ترس جان خویش [۲۴] که فردای آن شب در معرض تلف بودند، عزم قتلش کرده، بر سر بالینش شتافته او را خفته یافتند؛ به زخم خنجر، سرور

۱۷۴. شاهرخ میرزا بر اثر کثرت شکنجه‌ها و در حالی که به تهران منتقل می‌شد در میانه راه در دامغان درگذشت. دنبلی از این مطلب، با ظرافت و با ایماء و اشاره یاد کرده است. برای گزارشهای منابع دیگر در این باب، بنگرید به: *احسن التواریخ*، ص ۲۸۸ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۸۱ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۴۳۳ / *فارسنامه ناصری*، جلد اول، ص ۶۶۴

۱۷۵. حرکت آقا محمد خان قاجار از تهران به سوی آذربایجان در ۲۵ ذی‌قعدة ۱۲۱۱ آغاز شد. تعدادی از شاهزادگان، از جمله عباس میرزا و نواب محمد قلی میرزا و نواب حسنعلی میرزا و نواب حسین قلی خان برادر فتحعلی شاه از جمله همراهان او بودند. شاه قاجار به میرزا شفیع مازندرانی و میرزا محمد خان قاجار دولو دستور داد تا در تهران بمانند و در غیبت او از دارالخلافه حراست کنند. خان قاجار، از تهران به چمن سلطانیه رفت و پس از پنج روز توقف در آنجا، روانه اردبیل شد. *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۳۱ / *تاریخ ذوالقمرین*، خطی، جلد اول، ص ۱۱۵ / *احسن التواریخ*، ص ۲۹۵ / *زینة التواریخ*، خطی، گ ۴۰۳ / *الف تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۴۲ / *نخبة الاخبار*، خطی، گ ۱۵۱ / *الف جام جم*، ص ۴۷۹ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۹۳ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۸۳ / *مرآت البلدان*، جلد اول، ص ۸۵۱ / *تاریخ افشار*، ص ۲۸۳ / *فارسنامه ناصری*، جلد اول، ص ۶۶۵ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۴۳۹ / *فهرس التواریخ*، ص ۳۲۳

۱۷۶. *احسن التواریخ*، خطی، ص ۲۸۵، چاپی، ص ۲۹۷ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۹۵ / *ناسخ*

۱۷۷. آغاز، اوایل

التواریخ، جزء اول، ص ۸۴

۱۷۸. تند، سخت‌گیری

والا گهر را شهید و جامه خواب خسروی را به خون آلوده کردند.^{۱۷۹}

چون این کار سترگ و جسارت بزرگ که عقل عقلا احاطه آن نمی‌کرد، از آن جهال بی‌اقبال سرزد، تاج و دیهیم شاهی را با سایر اسباب و اثاثه سلطنت، چون بازو بندهای جواهر و شمشیر عدو تدمیر مرصع و صندوقچه جواهر و غیره که هر پاره از آن پیرایه بر دوش جهانداران دوران و هر قطعه از آن، سرمایه بحر و کان بود، برگرفته، پنهانی، سرگرفته، نزد صادق‌خان شقاقی بردند و واقعه هول‌انگیز نادلیذیر را به وی تقریر کردند. وی در اول باور نداشت. چون اسباب شاهی را در برابرش نهادند، تیقن بر وقوع این مقدمه عجیبه کرده، تمامت اسباب را برگرفت.^{۱۸۰}

مقارن آن حال، آفتاب طالع شد. امرا و لشکریان که در قلعه حاضر بودند بر آن حادثه جانگزا اطلاع یافته، غریق بحر اضطراب گشته، سامان توقف نیافتند و هر گروهی به صحرا و کوهی شتافتند. محمد حسین خان قاجار کشیکچی باشی و میرزا رضاقلی منشی الممالک، بعد از آگاهی از این خبر به خوابگاه دارای دادگر آمده، پیکر شریفش را که زیور تخت بود، کشتی آسا در دریای خون شناور دیدند و مجال بردن بدن شریف را محال دیده، آنچه از لالی و جواهر ثمین که به علت دهشت بر جا مانده بود، برداشتند و با جمعی از سران سپاه سوار گشته، از راه نخجوان و مراغه عازم تختگاه گشتند.

واردوی بزرگ از نشر این خبر متفرق گشته، حسین قلی خان و سلیمان خان و جمعی از امرا و خوانین که در رکاب شاهزادگان بودند، بنه و اغروق را ریخته، سرخویش و راه تختگاه در پیش گرفتند.^{۱۸۱} حاجی ابراهیم خان شیرازی با فوجی از زعما و رؤسا و

۱۷۹. فاتلان آقامحمدخان، صادق نام‌گرچی و عباس نام‌مازندرانی بودند، آنان پس از قتل خان قاجار خنجر الماس کمر وی را برداشته و به سرعت خود را به چادر صادق خان شقاقی در بیرون قلعه شوشی رساندند. شراهد عدیده‌ای حاکی است که صادق خان در قتل آقامحمدخان نقش داشته است.

۱۸۰. صادق‌گرچی، خداداد اصفهانی و عباس‌مازندرانی پس از قتل آقامحمدخان در پگاه همان شب خود را به صادق‌خان شقاقی که در بیرون قلعه متوقف بود رساندند. صادق‌خان جواهرات را از فاتلان گرفت و آنگاه خود را برای غارت و چپاول اردوی قاجاریه آماده کرد. بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، جلد اول، خطی، ص ۱۶/احسن التواریخ، ص ۲۹۸/تاریخ صاحبقرانی، جلد اول، خطی، گ ۵۶ الف /زینة التواریخ، خطی، ص ۴۰۳ ب و ص ۴۰۴ ب/تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۳۹/فتحعلی‌شاه قاجار، تاریخ قاجاریه، خطی، ص ۱۰۱/تاریخ قاجاریه، خطی، مرکزی، مجموعه ۲۰۱۸ ص ۲۵/بدایع‌نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۵ الف/روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۰۳/ناسخ التواریخ، جز، اول، ص ۸۵/تاریخ افشار، ص ۲۸۴

۱۸۱. احسن التواریخ، ص ۲۹۸/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۶/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۴۷ ب/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۰۴ ب/اشرف التواریخ، خطی، گ ۱۶ الف/اکسیرالتواریخ، ص ۵۳/بدایع‌نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۵ ب/روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۰۴/ (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

تفنگچیان مازندران از ملازمت شاهزادگان دور افتاده، از راه اردبیل و زنجان به جانب طهران روان گشت و در حوالی اردبیل نجف قلی خان شاهسون با سواره و ایل خود بدو پیوست. ۱۸۲

بالجمله، شاهزادگان [۲۵] و حسین قلی خان و سلیمان خان و آنچه از سپاه همراه بودند، از راه رشت و دیگران از راههای دیگر به طی کوه و دشت با مشقت بسیار و صعوبت بی حد و شمار، خود را به دارالسلطنه طهران رسانیدند و در حوالی قلعه آرمیدند و زیر آصف نظیر میرزا محمد شفیع که در آن اوقات از عمل معزول و حاجی ابراهیم خان شیرازی به جای او منصوب شده بود، مستحفظین قلعه را که اکثراً از اهالی مازندران و به امر و نهی و شور و صلاح او اذعان داشتند بر وفق صلاح حال و وصیت خاقان خلد آشیان ایشان را با میرزا محمد خان بیگلریگی طهران همداستان و امرا و سپاهیان را بالکلیه از دخول به طهران مانع آمدند. ۱۸۳ ناچار تمامی امرا و سپاه در خارج حصار اطناب خیام به اوتاد اقامت استوار کرده از بیرون و درون چشم انتظار به راه ورود خاقان کامکار نهادند. علی قلی خان نیز که در ایروان بود، بعد از شنیدن واقعه غم انگیز برادر با فوجی که با او بودند از راه خوی و مراغه و تبریز به عراق آمده، در قریه علی شاه عوض، که از بلوک شهریار و در پنج فرسخی طهران واقع است، شهباز شهریاری خود را بلند پرواز تصور کرده، به خیال بال افشانی در صیدگاه اقبال خود به خود هوا گرفت و در

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۸۵ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۶۷ /

رستم التواریخ، ص ۲۵۶ / جامع جعفری، ص ۶۷

۱۸۲. حاج ابراهیم خان که پس از تصرف شوشی، از آدینه بازار به کنار شوشی احضار شده بود، پس از قتل خان قاجار با شتاب تمام، جنازه او را به رسم امانت در شوشی دفن کرد و سپس خود عازم مراجعت به سوی تهران گردید. در همین حال بود که مهدی قلی خان و بیرقلی خان و مهرعلی خان نیز که از سرکوبی طالشیه به شوشی مراجعت کرده بودند، به ابراهیم خان پیوسته و جملگی از طریق میانج عازم قزوین شدند. از میانه راه نجفقلی خان شاهسون نیز به آنان پیوست. احسن التواریخ، ص ۲۹۹ / روضة الصفاي ناصری، جلد نهم، ص ۳۰۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۳۸

۱۸۳. با رسیدن خبر قتل آقا محمد خان قاجار به تهران میرزا شفیع مازندرانی و محمد خان قاجار، که آقا محمد خان اداره تهران را به ایشان سپرده بود، دروازه‌ها را بستند و قرار گذاشتند که تا زمان ورود ولیعهد از شیراز به تهران به احدى اجازه ورود به شهر را ندهند. تاریخ ذوالقمرین، خطی، جلد اول، ص ۱۷ / احسن التواریخ، خطی، ص ۲۸۹، جایی ص ۳۰۰ / زینة التواریخ، خطی، گ ۲۰۴ ب / اشرف التواریخ، خطی، گ ۱۶ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۵ ب / روضة الصفاي ناصری، جلد نهم، ص ۳۰۵ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۸۶ / تاریخ قاجاریه، خطی، مرکزی، مجموعه ۲۰۱۸، ص ۲۶ / سفینة الفراسین (سفینة الانشاء)، ص ۱۱ / نخبه الاخبار، خطی، گ ۱۵۱ ب / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۶۷ / تاریخ منتظم ناصری جلد سوم، ص ۱۴۳۸ / فهرس التواریخ، ص ۳۲۴

همان مکان رحل اقامت افکند.^{۱۸۴} بعد از چند روز از مزده حرکت رایب نصرت طراز شاهنشاه راستان نواز، از دارالعلم شیراز، دلهای مرده امرا و لشکریان را زندگی تازه باز آمد.^{۱۸۵}

ذکر فتنه صادق خان شقاقی

چون قاتلین پادشاه خلد مکین، اسباب شاهی را به صادق خان سپردند و صادق خان در هنگام بیرون آمدن از قلعه شوشی روی به اردوی بزرگ نهاد و آن ابلهان خیانت پیشه و سفیهان کج اندیشه را نزد خود نگاه داشت، با جمعی از اکراد شقاقی که نزد او حاضر بودند از ارس عبور نموده، قشون متفرقه اردوی شاهی از اهالی آذربایجان، از بیم جان نزد او مجتمع و به عقب اردوی بزرگ افتاده، به سراب خراب رسید و به تهیه اسباب، کار پرداخته، ظاهراً به بهانه استخلاص [۲۶] زن و فرزند خویش از قلعه قزوین، و باطناً به هوس خام مقام بلند تاج و نگین، عصابه^{۱۸۶} عصیان شهریار ایران بر جبین بست و طایفه شقاقی را که از ناحیت سلدوز^{۱۸۷} و مراغه و تبریز، تا حدود اردبیل و مغان پراکنده بودند، جمع کرد و یکی از برادران خود را به حکومت تبریز و دیگری را به ایالت قراجه داغ روان ساخت و خود به جانب عراق رایب افراخت. چون به قزوین رسید، اهالی و رؤسای آن سرزمین درهای قلعه را بر روی ایشان بسته دست به انداختن تفنگ گشادند [و] بر سر برج و بارو^{۱۸۸} برای اظهار نام و ننگ، داد مردی و مردانگی دادند و صادق خان با گروه

۱۸۴. علی قلی خان که پس از اطلاع از مرگ برادرش آقامحمد خان بی درنگ خود را از ایروان به تهران رسانده بود، اندیشه آن داشت تا پس از برادر مقتول خویش به تخت سلطنت تکیه زند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۷ / احسن التواریخ، خطی، ص ۲۹۰، چاپی، ص ۳۰۲ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۰ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۰۴ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۵ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۵۵ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۰۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۸۶ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۶۷ / تاریخ قاجاریه، خطی، مرکزی مجموعه ۲۰۱۸، ص ۲۵ / نخبه الاخبار، خطی، گ ۱۵۱ ب / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۱ / جامع جعفری، ص ۶۷ / منتخب التواریخ، ص ۵۷ / اکسیر التواریخ، ص ۷۷ / فهرس التواریخ، ص ۳۲۴

۱۸۵. خبر درگذشت آقامحمد خان را در اوایل محرم ۱۲۱۲، بابا یوسف شاطر به شیراز رساند. او فاصله شوشی تا شیراز را در حدود ۱۰ روز درنوردیده بود تا موجب عزیمت سریع فتحعلی شاه به تهران شود. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۷ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۱ / محمد جعفر خورموجی، حقایق الاخبار ناصری، تصحیح حسین خدیو جم، (تهران: نشرنی، ۱۳۶۳)، ص ۱۰ / جام جم، ص ۴۸۰ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۶۷ / اشرف التواریخ، خطی، گ ۱۶ ب / اکسیر التواریخ، ص ۷۵ / تاریخ

منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۱

۱۸۶. دستار، دستمال

۱۸۸. در اصل: باره

۱۸۷. از بخش های ارومیه

شقاقتی در خارج قلعه قزوین خیام قیام افراشت. در آن هنگام از رؤسای نکبت فرجام او، بروات به اسم سیورسات به قرای قزوین اصدار و آشوب سرمست را هشیار و مساکین و مساکین و مواطن متوطنین را خراب کردند و در اندک مهلتی حوالی و حواشی قزوین را به جاروب نهب و غارت رفتند. به هر سو در تاختند و آتش خودکامی و بی پروایی به هر گوشه برافروختند و در کلبه هر بینوایی آنچه از توشه و خوشه یافتند، بسوختند.^{۱۸۹}

القصة در اوقات اقامت، دو سه کرت یورش به قلعه برده از طرفین جمعی قتیل و دستیگر گشتند. صادق خان در گرفتن حصار اصراری داشت و رؤسای قزوین حصول این مطلب را منوط به دفع امرای قاجار و غلبه بر سلطان فریدون آثار می داشتند و به تسویف ۱۹۰ و تمهیل ۱۹۱ متمسک گشته، انتظار ورود موکب خاقان مؤید کامکار می کشیدند. و در حدود آذربایجان نیز از جور برادرش جعفر خان دل اهل قراجه داغ، لاله وش خونین و داغدار بود و ساغر کام مردم تبریز از درد تعدی و تحدی ۱۹۲ برادر دیگرش محمد علی سلطان، لبریز. اجامره و اوباش تبریز، دور خانه برادرش را گرفته از اموال مسلوبه و غنائیم منهبه سپاه شاه فردوس آرامگاه، نصیب می بردند و رؤسا و ارباب فطانت و ذکا، پا به دامن عزلت کشیده، وصول فرح و انتظار فرج می بردند [۲۷] و در اوقات اقامت قزوین، هر دو برادر را از تبریز و قراجه داغ به تخریب قلعه خوی که در آن حال از رؤسای سپاه خالی بود، نامزد نمود و ایشان نیز جمعیتی بسیار از رعایا و چریک و ترک و تاجیک و ارباب حرفت و صنایع تبریز و قراجه داغ جمع آورده، روی به

۱۸۹. صادق خان پس از غارت اردوی قاجاریه به تعقیب شاهزادگان قاجاری به سرپرستی حسین قلی خان دوم پرداخت، اما چون از رسیدن به ایشان ناامید گردید، وارد سراب شد و پس از ورود به آنجا یکی از برادران خویش به نام محمد علی سلطان را به ضبط و داروغگی تبریز و جعفر قلی خان برادر دیگرش را به حکومت قراجه داغ تعیین کرد. وی سپس با جمع آوری قوایی بیشتر از شقاقی ها سوی قزوین روانه شد. قصد صادق خان از عزیمت به قزوین آن بود تا کوچ و عیال خویش و تعدادی دیگر از خوانین آذربایجان را که به دستور آقا محمد خان در آنجا متوقف بودند آزاد کند و به این ترتیب با آزاد کردن کوچ و اهل و عیال خوانین مذکور آذربایجان، ایشان را نیز رهین منت خود ساخته و با ادعای سلطنت خویش همراه کند. صادق خان شقاقی چون در اوایل محرم ۱۲۱۲ به قزوین رسید به خلاف انتظار با مقاومت مردم آنجا روبرو شد، فرمان غارت بلوکات اطراف را صادر کرد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۸ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۵۵ ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۴ / فتحملی شاه قاجار، تاریخ قاجاریه خطی، ص ۱۰۲ / اشرف التواریخ، خطی، گ ۲۰ الف / اکسیر التواریخ، ص ۷۷ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۵ ب / تاریخ قاجاریه، خطی، مرکزی، مجموعه ۲۰۱۸، ص ۲۵ / زینة التواریخ خطی، گ ۴۰۴ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۰۸ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۸۶ / مهلت گرفتن ۱۹۱. امروزی و فردا کردن ۱۹۰. امروزی و فردا کردن ۱۹۲. برابری طلبیدن



کتابخانه تخصصی اسب

ذکر وصول خبر شهادت سلطان سعید به مسمع علیّه خسرو آفاق و توجه موکب همایون از فارس به عراق

چون واقعه غم انگیز عم بی همال^{۱۹۴} در دارالعلم شیراز معروض عاکفان سده سنیه جلال گردید، خاطر مبارک خاقان بلند اقبال قرین اندوه و ملال شد و چون در آن حال، هنگام ارتقا به ذروت^{۱۹۵} تخت گردون فرسا بود، مراعات تقدیم مراسم عزا ننموده بی درنگ عقاب راییت فیروز چنک از آن دیار خلد آثار به عزم دارالسلطنه طهران در طیران آمد.^{۱۹۶} از عزم شاه نو، برگاه^{۱۹۷} نو، دلهای رمیده آرام یافت.

حسین قلی خان را گرچه در ضمیر خیال فساد جای گیر بود، اما به ظاهر دستش از کار و قوت رفتارش از پای رفت و بی اختیار پناه به ظلّ مرحمت سلطان کوه حلم دریا دل برد و در خارج طهران شرف بساط بوسی حاصل کرد. و علی قلی خان را نیز به مجرد ورود خاقان مسعود از مشاهده دور باش باس^{۱۹۸} و سطوت خاقانی دست از کار بازمانده، با اینکه خود را عالم گیر می پنداشت، زمین گیر گشت و به فرمان خورشید جوزا^{۱۹۹} غلام،

۱۹۳. چون برادران حسین قلی خان دنبلی که در قزوین بودند و به مقابله با صادق خان می پرداختند، خبر یافتند که صادق خان به برادرانش دستور داده است تا خوی را غارت کنند، آنان با شتاب تمام روانه خوی گشته و توانستند در نزدیک مرند به قوای برادران شقایی رسیده و آنان را شکست دهند. برادران صادق خان پس از ناامیدی از غارت خوی و شکست از برادران حسین قلی خان دنبلی، ناگزیر به جانب تبریز گریخته و چون نتوانستند در این شهر نیز توقف کنند، لاجرم روانه سراب گشتند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۸ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۹ ۱۹۴. بی همتا ۱۹۵. اصل: ذرّة / تارک، قله

۱۹۶. به موجب برخی از گزارش ها فتحعلی شاه ابتدا در همان شهر شیراز تاجگذاری موقت کرد و آنگاه پس از تعیین محمد علی میرزا پسر نه ساله اش به نیابت حکومت شیراز، در ۱۹ محرم به سوی تهران روانه شد. بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۷ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۰۵ / حسن التواریخ، خطی، ص ۲۸۹ چاپی، ص ۳۰۱ / تاریخ جهان آرا، خطی، جلد اول، ص ۴۳ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ. ۵۴ الف / تاریخ قاجاریه خطی، مرکزی، مجموعه ۲۰۱۸، ص ۲۹ / رستم التواریخ، ص ۴۵۷ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۶۸ / مرآت البلدان، جلد اول، ص ۸۵۱ / حقایق الاخبار، ص ۱۰ / تاریخ قوامی، خطی، ص ۱۰ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۵ ب / جام جم، ص ۴۸۰ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۱ ۱۹۷. وقت، هنگام ۱۹۸. سخی، عقوبت

۱۹۹. دوپیکر، نام برج سوم از بروج دوازدهگانه فلکی، ماه خرداد

دو نفر غلام بهرام^{۲۰۰} انتقام او را به پایه سریر عرش نظیر آوردند و بعد از چند روز از بروز خیانت، به حکم شاهنشاه خطاپوش دیده از دیدن بر بسته به بلده بار فروش در گوشه خانه خویش خاموش نشست.^{۲۰۱}

چون مسند سروری و اورنگ داوری، از پای گردون فرسای خاقان روزگار در استعلا و افتخار، با مسند خورشید دعوی برابری کرد، خوش به جای خویشتن بود این نشست خسروی

تا نشیند هر کسی اکنون به جای خویشتن

از جرأت گروه بی شکوه شقاقی غضبناک گشته، نخست حسین خان قاجار قولر^{۲۰۲} آقاسی را با فوجی دریا موج، به جهت اطمینان [۲۸] اهالی قزوین نامزد آن سرزمین فرمود. در خلال این احوال، محمد ولی خان قاجار که از جانب خاقان مغفور با پنج شش هزار کس مأمور به محافظت قلعه مشهد مقدس رضوی بود، خبر واقعه وحشت‌انگیز را شنیده از آنجا حرکت و شرفیاب تقییل رکاب اقدس خسروی گردید. خاقان کشورگشا ورود جنود ظفر نمود را از جمله مؤیدات اقبال بی زوال دانسته، نیک به فال گرفتند. پس سران سپاه و مقربان درگاه کیوان پایگاه را جمع فرمود؛ ابواب خزاین برگشود [و] لشگری جنگ جوی پر خاشجوی بر آراست. به عزم رزم خصم کم حزم، عزم جزم نموده، بفرمود تا خیمه بیرون و سراپرده بر طرف هامون زدند و علم ازدها پیکر به عزم تنبیه متمردين به سمت قزوین در حرکت آمد و درحوالی قزوین، میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه و کمینگاه را بر آراست و صادق خان نیز از سرشقاق و نفاق، در برابر سلطان آفاق از جای برخاسته، ابطال رجال از طرفین، پای جرأت در مضمار^{۲۰۳} جلادت نهادند؛ نوایر حرب و

۲۰۰. سیاره مریخ که در نجوم قدیم سمبل جنگ محسوب می‌شد.

۲۰۱. در آستانه حرکت شاه به قزوین به جهت سرکوبی صادق خان شقاقی، چون علی قلی خان پس از اطاعت اولیه، سرکشی آغاز کرد، فتحعلی شاه در اندیشه قتل او افتاد، اما با وساطت مادرش مهدعلیا، شاه تنها به کور کردن او قناعت کرد و سپس او را برای حبس روانه بارفروش مازندران کرد. پاسبانی او در حبس به محمد مهدی خان بن محمد حسن خان بن محمد خان دریابگی مازندرانی واگذار شد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۸ / روضة الصفاي ناصرى، جلد نهم، ص ۳۰۷ // حسن التواریخ، خطی، ص ۲۹۱، جایی، ص ۳۰۳ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۶ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۰۵ ب / حقایق الاخبار، ص ۱۰ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۵۵ ب / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۸۹ / فارسنامه ناصرى، جلد اول، ص ۶۶۸ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۵ ب / نخبه الاخبار، خطی، گ ۱۵۱ ب / منتخب التواریخ، ص ۵۷ / تاریخ قاجاریه خطی، مرکزی، مجموعه ۲۰۱۸ ص ۳۰ // کسیر التواریخ، ص ۷۷ / تاریخ منتظم ناصرى، جلد سوم، ص ۱۴۴۱ / فهرس التواریخ، ص ۳۲۵

۲۰۲. واژه ترکی به معنای غلام، شاخه‌ای از سپاه صفوی که به دستور شاه عباس پدید آمدند. در تذکره

۲۰۳. میدان جنگ

الملوک: «غلامان سرکار خاصه شریف»

ضرب در اشتغال آمد. در اول وهله سپاه گُرد، اگر چه پای جلادت افشرده لوازم جان فشانی به تقدیم رسانیدند، ولیکن تیغ فولاد پیکر دلوران عدو شکر را محکم‌تر از سد اسکندر یافتند و یاجوج آسا از برابر شیران دغا به یکبارگی روی برتافتند. صادق خان شکست برداشته بگریخت و خاک خذلان بر سر نام و ننگ ریخت. لشکر سلطانی بر سر ایشان تاختند. خار و خاشاک صحرای قتال را از خون ایشان رنگین ساختند. به امید اینکه برادرانش از روی جزم و دانش حصن خوی را بدست آورده و حصار تبریز را نیز استوار کرده‌اند تا در مقام ضرورت پناه بر آن برند، به سراب رسید، اما قبل ازین واقعه برادران کهتر حسین خان دنبلی، از عزیزت برادران صادق خان آگاهی یافته، چون در آن روز حسین خان در قزوین و جعفر قلی خان ملتزم رکاب ظفر قرین بود و فریق دنبلی در زمان تفریق جمع اردوی شاهی از یکدیگر جدا و چون کشتی [۲۹] بی ناخدا بودند، مجتمع گشتند؛ در مرند با برادران صادق خان و سپاه آن‌ها مقاتله کردند و از یمین بخت فیروز شاهنشاه مؤید، بی آنکه به ترتیب یمین و یسار حاجت افتد، به یک حمله آن‌ها را شکست فاحش داده برادران صادق خان مجال درنگ نیافته به شتاب تمام به جانب قلعه تبریز گریزان شدند و در دو ساعت، مسافت چهارده فرسخ را به مسارعت تمام مساحت نموده به تبریز رسیدند. از اتفاقات عجیبه آنکه: در همان روز که صادق خان از لشکر فیروز عنان تافته بود، برادرانش نیز شکست یافته، دو سه روز در میان حصار تبریز [با] دلی از اضطراب، مانند سیماب لبریز [ماندند و سپس]، هر دو برادر با نهایت پریشانی در سراب به صادق خان پیوستند.^{۲۰۴} چون سلک جمعیت اکراد بدبذواد شقاقی پراکنده گشت و خاقان کشورگشا را شاهد فتح چهره نمود، غلامان پادشاهی قاتلان خاقان خلد آشیان را دست بسته، به خدمت خاقان کشورگشا آوردند. به فرمان شهریاری ایشان را به سیاست رسانید.^{۲۰۵}

۲۰۴. برای گزارش‌های شکست صادق خان در ۱۱ ربیع الاول ۱۲۱۲ و فرار او به سراب و حوادث مربوط به برادران وی نگاه کنید به: بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، گ ۱۶ الف / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۹ / احسن التواریخ، خطی، ص ۲۹۵ چاپی، ص ۳۰۶ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۰۶ ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۸ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۵۸ ب / نخبة الاخبار، خطی، گ ۱۵۱ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۰۸ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۰ / جام جم، ص ۴۸۰ / جامع جعفری، ص ۸۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۲ / سفینة الغرامین، ص ۱۱ / فارسانامه ناصری، جلد اول، ص ۶۶۹ / اکسیر التواریخ، ص ۸۰

۲۰۵. پس از شکست نیروهای صادق خان شقاقی و فرار خان شقاقی به سوی سراب، یکی از قاتلین آقا محمد خان قاجار به دام نیروهای قاجاری افتاد. او خداداد فراش بود که در همان زمان به شمشیر حسین قلی خان (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

نبخشود هرگز خداوند هاش

بران بنده، کان شد خداوند کش

چون از غلط بخشی های سپهر دون و بوالعجبی های چرخ وارون، ائانه و اسباب سلطنت از دست قاتلین خاقان خلد آشیان به دست صادق خان افتاده بود، منشور قضا آیین از دیوان خاقان سلیمان نگین، مصحوب ابراهیم خان عزالدینلوی قاجار در استرداد لآلی ثمین، اصدار و ساحت خلد آیت زنجان از مقدم خاقان جمشید شأن منبع چشمه حیوان و منبت گل و ریحان شد و صادق خان عذر شفاعت و پوزش گناه را عریضه ضراعت^{۲۰۶} آمیز به درگاه عدالت پناه ترقیم و ائانه و اسباب سلطنت را به ابراهیم خان تسلیم و بعد از ورود ابراهیم خان به رکاب مستطاب، از دربار جهان مدار داور جرم بخش خطاپوش، نامزد حکومت گرمروود^{۲۰۷} و سراب شد.^{۲۰۸} و در حین توقف موکب ظفر نشان در زنجان،^{۲۰۹} عرایض عبودیت توأمان از امرا و حکام آذربایجان رسید و عواطف بی دریغ شاهنشاهی قرین حال همگی ایشان گردید.

محمد خان ایروانی [۳۰] که در رکاب اقدس بود به حکومت چخور سعد^{۲۱۰} مستسعد و اسماعیل خان قاجار در مرافقت او به کوتوالی قلعه ایروان سرافراز شد. جعفر قلی خان دنبلی که در پیشگاه حضور باهرالنور [بیش] از همگنان آثار جان فشانی به ظهور می رسانید، به حکومت دارالسلطنه تبریز و خوی سربلند گردید و هم از آن مکان حسین

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) پاره پاره شد. صادق گرجی، قاتل دیگر، به خانه شخصی به نام بهلولان کبیر تروینی پناهنده شد که او نیز دستگیر و به تهران فرستاده شد و در آنجا به قتل رسید. قاتل سوم یعنی عباسعلی فرآش پنج ماه بعد در کرمانشاه اسیر شد و پس از انتقال به تهران کشته شد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۰ / احسن التواریخ، ص ۳۰۶ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۰۷ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، جلد اول، خطی، گ ۱۶ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۵۸ ب / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۰ / اکسیرالتواریخ، ص ۸۰ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۳ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۶۹ / جامع جعفری، ص ۸۸ / نخبة الاخبار، خطی، گ ۱۵۱ ب / منتخب التواریخ، ص ۵۷

۲۰۷. شهری در جنوب سراب

۲۰۶. فروتنی، زاری

۲۰۸- فتحعلی شاه از زنجان نامه ای خطاب به صادق خان نوشته و او را به اطاعت فرا خواند. صادق خان نیز که به علت از دست دادن نیروهای خود و شکستی که خورده بود، توان مقابله با نیروهای شاه قاجار را نداشت، از در ندامت و توبه در آمد و پس از استرداد جواهرات شاهی مورد عفو قرار گرفته و بنا به دستور شاه به حکومت گرمروود و سراب رسید. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۱ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۰۷ الف / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۵۱ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۵۹ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۶ الف / نخبة الاخبار، خطی، گ ۱۵۱ ب / روضة الصفا ناصری، جلد نهم، ص ۳۱۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۱-۹۰ / اکسیرالتواریخ، ص ۸۱ / جامع جعفری، ص ۸۸ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۶۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۲ / سفینة القرامین و سفینة الانشاء، ص ۱۲

۲۰۹- فتحعلی شاه قاجار به دلیل شیوع بیماری طاعون در آذربایجان، مجبور به توقف در زنجان شده بود.

۲۱۰- نام ایروان در منابع صفوی و قاجاری

قلی خان عزالدینلوی قاجار برای آوردن نعش خاقان مغفور با منشور قضا دستور نزد ابراهیم خان حاکم قراباغ مأمور گشت^{۲۱۱} و لوای ظفر نگار از زنجان به دارالسلطنه طهران در حرکت آمد و نظام الدوله سلیمان خان قاجار به جهت انتظام امور گیلان به سمت دارالمرز رشت روان و بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و دویست و دوازده، سریر سلطنت از فر قدوم خاقان کشورگشا رشک نه طارم مینا^{۲۱۲} گردید.

چند روز بعد از استقرار در مرکز دولت نعش سلطان علین آشیان را با حفاظ قرآن و قراء داود الحان آذربایجان و جمعی از اکابر و اعیان به دارالخلافه رسانیدند. خاقان کشورگشا با تمامی امرا و لشکریان محفه^{۲۱۳} مغفرت محفوظه^{۲۱۴} را استقبال نمود. از تنور دیده سلطان و امرا و لشکریان سیلاب سرشک در فوران آمد. جنازه را در عماری^{۲۱۵} زرنگار نهاده، محمد علی خان قاجار را با میرزا موسی منجم باشی و ملا مصطفی قمشه ای و ابراهیم خان عزالدینلو و قراء و حفاظ به مشهد مقدس نجف «علی ساکنها من التحیة آلاف التحف»، روانه فرمودند.^{۲۱۶} سلیمان پاشای والی بغداد به استقبال استعجال نموده، لوازم تعظیم و تکریم را کار بست^{۲۱۷} و از آنجا نعش مطهر به نجف اشرف نقل افتاده مانند گنج در آن خاک پاک دفن گردید.^{۲۱۸}

۲۱۱. بر خلاف اجماع مورخان قاجاری، میرزا رشید مؤلف تاریخ افشار می نویسد که پس از قتل آقامحمد خان، جعفرقلی خان دنبلی که در همان شوشی حاضر بود، جنازه را به خوی انتقال داد و سپس در ازای همین خدمت، از سوی دولت به ریاست و پیشکاری خوی و دارالسلطنه تبریز سربلند شد. تاریخ افشار، ص ۲۸۷-۲۸۶

۹.۲۱۲ سیاره منظومه شمسی

۲۱۳. تابوت، تخت روان برای حمل مسافر، بیمار یا جنازه

۲۱۵. هودج، محمل

۲۱۴. پیچیده، گرداگرد فراگرفته

۲۱۶. دنبلی نوشته است که جنازه در ۱۸ جمادی الاول ۱۲۱۲، برای مدتی کوتاه به رسم امانت در حضرت ابوالعظیم دفن شد. بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۲/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۵۵/ احسن التواریخ، خطی، ص ۲۹۷ چاپی، ص ۳۰۹/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۰ الف / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۰۷ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۱۶ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۶۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۱ / سفینه الفرامین، ص ۱۲ / اکسیرالتواریخ، ص ۸۱ / تاریخ مستظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۳/ تاریخ قاجاریه، خطی، مرکزی مجموعه ۲۰۱۸، ص ۳۵

۲۱۷. به نوشته ساروی، با رسیدن جنازه آقا محمد خان قاجار به نزدیکی خاک عثمانی، «سلیمان پاشا وزیر بغداد که با خاقان سلیمان نهاده دم از ارادت می‌زد، به محض اطلاع، مصطفی آقای پیشکار خود را به زهاب فرستاده و ضروریات آن عسگر را آماده کرده در چهاردهم جمادی الاخری [۱۲۱۳] از زهاب حرکت کردند، قادر پاشا و یوسف آقای حاکم و میهماندار آن دیار در حوالی طاق کسری پیاده به حضرت آمدند.» *حسن التواریخ*، خطی، ص ۲۹۸ چاپی، ص ۳۱۰ / برای گزارشهای دیگر در این باره بنگرید به: *زینة التواریخ*، خطی، گ ۴۰۷ ب / *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۲۲ / *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۵۴ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۹۱ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۳۱۸ / *فارسنامه ناصری*، جلد اول، ص ۶۷۰ / ۲۱۸. در برخی از منابع، دفن جنازه در ۲۰ رجب ۱۲۱۲ ثبت شده است.

ذکر جلوس میمنت مانوس خاقان کشورگشا بر سریر سلطنت و زیور یافتن افسر خلافت از فرق فرقد سای خسرو فریدون منزلت

در بهار یونت ثیل سه هزار و دویست و دوازده هجری، خسرو جم جاه، که همواره ابلق^{۲۱۹} شیرکام سپهرش، زیر ران باد و مراد دو جهان در رکاب ظفر انتسابش دو اسبه دوان، افسر مرصع را [۳۱] از فرق فرقد سای زیب داد و به ساعتی که ساعات سعد رهین او بود و سعود قرانات قرین او، خدیوبی همال پای گردون فرسای بر دست سلطنت و گاه اجلال نهاد و بر تکیه گاه اقبال تکیه فرمود. سروش سرور بخش، مژده امن و امان به گوش پیر و جوان رسانید. گردن کشان اطراف و سروران آفاق از جامه خانه انعام شاهی بر و دوش خود را به خلاع آفتاب شعاع مزین و مُحَلّی^{۲۲۰} دیدند؛ طوق بندگی و قلاّده اطاعت بر گردن نهادند و غاشیه^{۲۲۱} خدمتگزاری و جان سپاری بر دوش کشیدند. غبار پیشگاه جلال را به مژگان ادب رُفتند و از روی حسن اخلاص و صفای عقیدت، جلوس مانوس را مبارک باد و میمون باد گفتند و خرمن خرمن، درهم و دینار از دامن گنجور خسرو جهاندار [که] پنداری برگ شکوفه و اوراق ازهار بود، از تحریک نسیم بهار به هر سو ریخته، و شاقان^{۲۲۲} خورشید رخسار، از ایثار زر و گوهر، دامان بحر و کان تهی و جیب و گریبان بار یافتگان حضور شاهنشاهی را پر ساختند. و زمین بوسان درگاه، از یمن الطاف و اشفاق خاقان عالم پناه، سر مباهات به اوج سماوات افروختند.^{۲۲۳}

۲۱۹. دو رنگ، سپید و سیاه

۲۲۰. آراسته شده به زیور

۲۲۱. پوشش

۲۲۲. واژه ترکی به معنی غلام بچگان، کنیزکان

۲۲۳. برای گزارشهای تاجگذاری فتحعلی شاه، نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۲ / تاریخ جهان آرا، ص ۵۸ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۶ ب / مرآت البلدان، جلد اول، ص ۸۵۲ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۰۸ الف / تاریخ قاجاریه، خطی، مرکزی مجموعه ۲۰۱۸، ص ۳۹ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۲۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۱ / جام جم، ص ۴۸۰ / رستم التواریخ، ص ۴۶۰ / جامع جعفری، ص ۷۴ / اکسیر التواریخ، ص ۴۶۰ / تاریخ افشار، ص ۲۸۶ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۳ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۰ / فهرس التواریخ، ص ۴۶۰ / منتخب التواریخ، ص ۳۵۸

رسیدن شاهزاده محمود ولد تیمور شاه افغان به شرف حضور خاقان گیتی ستان

و در همان اوان، شاهزاده محمود بن تیمور شاه افغان شرف حضور فیض گنججور خاقان کشورگشا دریافته از جانب سلطان آفاق مراسم دلجویی و اشفاق که مهمانی چنین را سزا بود، تقدیم افتاد. توضیح این ابهام و تصریح این ابهام آن است که تیمور شاه افغان برای استحکام بنای سلطنت خود شاهزاده همایون را که اکبر و ارشد اولاد او بود، ولیمهد نموده در دارالقرار قندهار محل استقلال و استقرارش داد و شاهزاده محمود را به ایالت هرات و نواحی آن مباحثات بخشید و خود بیلاق و قشلاق را در دارالسلطنه کابل و پیشاور به سر می برد و برادران خود را در بالا حصار کابل که به متانت و رزانت آیتی بود، باز داشته در بقاء^{۲۲۴} آن حصار متین بنیاد خاطر از [۳۲] افساد ایشان آسوده می داشت. چون خلع خلعت سلطنت کرده پی سپر راه آخرت شد،^{۲۲۵} شاهزاده زمان که از شاهزاده همایون و شاهزاده محمود کهرت بود، نزد پدر حضور داشت؛ افسر بر سر نهاده لوای استعلاء برافراشت. برادران مهتر سر بر اطاعت او در نیاورده، فیما بین لشکرها انگیخته شد و خونها ریخته؛ آخرالامر، شاهزاده همایون بعد از شکست به دست او افتاده دیده اش را از نور بینایی عاطل کرد.^{۲۲۶} شاهزاده محمود و شاهزاده فیروز

۲۲۴. اصل: بقاع

۲۲۵. تیمور شاه پسر احمد خان درانی در ۷ شوال ۱۲۰۷ در اثر بیماری اختلال حواس در کابل درگذشت. او ۲۲ سال سلطنت کرد. تیمور در هنگام مرگ ۲۴ پسر داشت. تاریخ سلطانی، ص ۱۶۱ / علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، تصحیح میر هاشم محدث، (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵)، ص ۵۲ / ملا فیض محمد کاتب هزاره، سراج التواریخ، (تهران: مؤسسه انتشارات و مطالعات بلخ، ۱۳۷۲)، جلد اول، ص ۶۳ / مونت استورات الفینستون، افغانان، جای، فرهنگ، نژاد (گزارش سلطنت کابل) ترجمه محمد آصف فکرت، (مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶)، ص ۵۰۲ / عزیزالدین (فوفلزائی) و کیلی، درة الزمان فی تاریخ شاه زمان، (کابل: ۱۳۳۷)، ص ۱۵-۱۴

James Burgess, *The Chronology Of Modern India, For Four Hunderd Years From The Close Of The Fifitheenth Century, A.D. 1494-1894, Pakistan, Al-Biruni P.266/ Sykes A History of Afghanistan Vol. 2, p. 370 / W.K.Fraser_Tytler, Afghanistan, P.66./ An Advanced History Of India, P.748*

۲۲۶. کشمکش های میان زنان شاه و همایون میرزا خود سه سال طول کشید. همایون میرزا که پس از شکست از زمان شاه مدتی به بلوچستان گریخته و سپس به قندهار مسلط شده بود، در این شهر نیز شکست خورد و آنگاه پس از مدتی فرار در کشمیر به دام افتاد و به دستور زمان شاه کور شد. برای کشاکش های پسران احمد خان درانی و سرنوشت همایون میرزا بنگرید به: تاریخ سلطانی، ص ۱۶۵ - ۱۶۲ / سراج التواریخ، جلد اول، ص ۶۹ / (ادامه پاروقی در صفحه بعد)

برادر کهنتر و شاهزاده کامران ولد خود را با چند کس از اعیان افغان برداشته، روی التجاء بر آستان راستان نواز خاقان سرافراز آورد و بعد از ورود ایشان به دارالعباده یزد، ۲۲۷ کیفیت اخبار ایشان در پایه سریر آسمان جاه به عرض عاکفان درگاه جلال رسید. خاقان کشورگشا اسماعیل آقای مکرری را به مهمانداری و اعزاز ایشان تعیین و فرامین نامی به حکام ولایات صادر گردید که در هر جا، مقدم ایشان را گرمی داشته، مراسم مهمانداری مرعی دارند. بعد از ورود به بزم ارم نظم خاقانی و دریافت حضور لامع النور قآنی، به صیقل مرحمت و عطف و شفقت زنگ زدای آیینۀ خاطر او گردیدند و چراغ علی خان نوایی را حکم رفت که به مواظبت مصاحبت و مداومت مناومت، محفل افروز بزم نشاط و فروغ بخش ایوان انبساط ایشان گردد. ۲۲۸

ایراد فتنه محمد خان ولد زکی خان زند در اصفهان

چون بساط دولت زندیه به دست قهر قهرمان خلد آشیان طی و بهار دولتشان دی شد، از گریختگان آن طایفه، محمد خان ولد زکی خان بادیه گرد بیابان بی سر و سامانی و مرحله پیمای وادی پریشانی؛ مصرع:

(۱) دامه پاورقی از صفحه قبل، درة الزمان فی تاریخ شاه زمان، ص ۴۲ و ۷۱ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۶۱ / سراج التواریخ، جلد اول، ص ۶۶-۶۵ / افغانان، ص ۵۰۳ / تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۵۳ / روضة الصفاى ناصری، جلد دهم، ص ۳۲۲

Sykes, A History of Afghanistan, Vol 1, p. 371 / Fraser_ Tytler, Afghanistan, P.67

۲۲۷. برادران زمان شاه پس از عصیان در برابر او، در زمان آقا محمد خان قاجار و پس از شکست از قوای برادر خویش به قصد پناهندگی به دربار فتحعلی شاه قاجار، به سوی ایران آمدند و در شبان ۱۲۱۲، به یزد رسیدند بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۴ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۰۹ الف / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۶۱ / تاریخ سلطانی، ص ۱۸۶ و ۱۷۵ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۲۳ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، جلد اول، خطی، گ ۱۶ ب / سراج التواریخ، جلد اول، ص ۸۰ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۳ ب / تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۵۴ / محمد یوسف ریاضی هروی، همین الوقایع (تاریخ افغانستان در سالهای ۱۳۲۴-۱۲۰۷ ق)، به کوشش محمد آصف فکرت هروی، (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۹)، ص ۵ / درة الزمان فی تاریخ شاه زمان، ص ۱۱۲ / اکسیر التواریخ، ص ۷۳ / فهرس التواریخ، ص ۳۲۷

۲۲۸. برادران زمان شاه در ۲۸ رمضان ۱۲۱۲ و در آستانه تاجگذاری شاه قاجار وارد تهران شدند و پس از استقبال حاج ابراهیم خان کلانتر شیرزای از آنان، محمود میرزا و همراهان را در یکی از عمارات شاهی منزل دادند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۰۹ الف / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۶۱ / سراج التواریخ، جلد اول، ص ۸۰ / تاریخ سلطانی، ص ۱۷۳ / همین الوقایع، ص ۱۶ / وقایع و سوانح افغانستان، ص ۵۴ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه جلد اول، خطی، گ ۱۷ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۲۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۲ / تاریخ قوامی، خطی، ص ۱۵ / اکسیر التواریخ، ص ۸۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۴ / منتخب التواریخ، ص ۸۰

هر روز به منزلی و هر شب جایی

از خوف جان، فضای جهان بروی تنگ تر از زندان؛ گاه در بصره و گاه در بغداد به سر می برد و در سری بی مغز خیال خامی می پخت. مدتها در نهایت تشویش روزی به شبی، [او] شبی به روزی می رسانید. بعد از واقعه ناگزیر خاقان مغفور، در حین خیانت صادق خان مغرور، [۲۳۳] محمد خان از نواحی بصره با معدودی از خویشان و اقارب، به امید اینکه شاید درد بی درمانش روی به بهی آورد، روی به بهبهان آورد و آنجا را از یاور و دستگیر تهی دید. با دل نومید به نواحی کازران رفته طایفه ممسنی که از طوایف فارس می باشند بر سر او جمع آمدند و جمعی از لشکر قیامت اثر جان شکر سلطانی که مستحفظ آن حدود بودند، بال پرواز او را شکسته با کمال پریشانی به حوالی خبیص^{۲۲۹} گریخت و در آن حدود نیز طمع اعانت و حمایتی از افغانه آن حدود داشت، از یاری آن جماعت مأیوس گشته، با افغان و افسوس به جانب اصفهان جنت نشان شتافت. از اتفاقات، حکام و اعیان اصفهان به عزم آستان بوسی خاقان کشورگشا در طهران بودند. یکی از برادران حاجی محمد حسین خان که در اصفهان بود بی آنکه جویای حال آن جماعت گردد، بی باکانه برایشان تاختن آورد و دستگیر شد. محمد خان از سnoch این واقعه فتوحی در امر خود تصور کرده، از آنجا به باغ سعادت آباد نزول نموده، جمعی از الوار که در اصفهان متمکن بودند بر سر او جمعیت کردند و رعایای اصفهان مانند رمه بی شبان به دست آن گرگان مست افتاده، در مدت دو سه شبانه روز اسباب ظاهری ایشان از اجناس و افراس^{۲۳۰} و دینار و درهم فراهم آمد. محمدخان حکومت اصفهان را به میرزا عبدالوهاب مستوفی مفوض داشته، دست به اخذ اموال تجار و مصادره توانگران آن شهر خلد اشتها گشاد. چون این خبر به عرض داور دادگر رسید، اعلیحضرت ظلّ اللّهی حسین قلی خان قاجار دولو و مهر علی خان داشلو و اللهوردی خان عزالدینلو و حسین خان قوللر^{۲۳۱} آقاسی را با معدودی به دفع ایشان مأمور فرمود. در حوالی «جز»، تلاقی فریقین روی داده، آن طایفه، جز گریز چاره ای نیافتند. حسین خان ایشان را تعاقب کرده، روی به عمارت سعادت آباد که نشیمن آن قوم نحوست بنیاد بود نهاد. محمد خان و همراهان فرار نمودند.

در خلال این احوال یوسف خان بختیاری نجف خان زند را که در حقیقت مهیج نایره این فتنه [۳۴] او بود، با اعوان و انصارش گرفته روانه درگاه جهان مدار نمود. خاقان

کشورگشا یاران او را از چشمه سار تیغ آبدار شربت هلاک و بوار^{۲۳۲} چشانیده و او را که همواره در هوای ریاست، دود نخوت و غرور در کاخ دماغ پیچیده داشت، به دم خمپاره اژدر دهان بست. ورستم خان برادرزاده او، از استماع قضیه نجف خان، خود را به محل سیلاخور که محل اقامت باجلان و بیرانوند بود، کشید^{۲۳۳} و به آن طایفه پناه جست. ۲۳۴ آن جماعت بی عاقبت، مطیع آن زمره بدنهاد شدند. در آن اوان، نظر علی خان باجلان به قلعه‌ای که منزل محمد خان بود، ریخته او را دستگیر نموده، خواست که روانه درگاه عالم پناه نماید. مهدی نام باجلان، با جمعی متحد گشته، محمد خان را از چنگ ایشان رهانید و با یاران خود به اعانت او برخاست. ۲۳۵ مخالفت آن دو فرقه بیشتر باعث شور و شر محمد خان گردید و نیران فتنه و طغیان بار دیگر سر به ایوان کیوان کشید. مجدداً از دربار مجد و جلال، محمد خان قاجار حاکم کزاز و ملایر و حسن خان فیلی و تقی خان حاکم بروجرد به دفع آن گروه تعیین شده، در حوالی سیلاخور جنگ در پیوست. در میان گیرودار تقی خان بروجردی زخمی برداشت و روی به عالم آخرت گذاشت. لاجرم کاری از پیش نرفت. هر دو گروه مخالف، راه کربوه‌ای^{۲۳۶} که برای تمکن و تأمین خویش گزیده بودند، پیش گرفته، به تدریج، اجانب از هر جانب به دور ایشان جمع آمده شعله فتنه بالا گرفت؛ تا چنانچه بعد از این مرقوم خامه بیان می‌شود، به آب شمشیر لشکر عدو شکر به سرکردگی محمد ولی خان قاجار، فرو نشست. ۲۳۷

۲۳۲. نابودی، هلاک

۲۳۳. اصل: کشیدند

۲۳۴. اصل: جستند

۲۳۵. در اصل: برخواست

۲۳۶. بیابان، پهنه

۲۳۷. برای وقایع مربوط به محمد خان زند، نجف خان زند و نظر علی خان در دیگر منابع بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۷/ تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۶۳-۶۲/ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۴ الف و ب / روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۲۵-۳۳۱/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۷-۹۴ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۷ ب/ زینة التواریخ، خطی، گ ۴۱۰ الف / نخبه‌الآخبار، خطی، گ ۱۵۲ الف / تاریخ قاجاریه، خطی، مرکزی، م. جموعه ۲۰۱۸، ص ۴۵-۴۳ / جامع جعفری، ص ۹۶/ اکسیرالتواریخ، ص ۸۵

وقایع سنه هزار و دویست و سیزده هجری، که سال دوم جلوس میمنت
مأنوس است و ذکر نهضت موکب جهان گشا به جانب آذربایجان به عزم
تنبیه سرکشان

خاقان کشورگشا بعد از انقضاء جشن نوروز فیروز،^{۲۳۸} روی گیتی افروز به ساحت
مهمات ملک آورد. چون زلال عفش گرد جرایم صادق خان شقاقی پاک بشست و او به
حکم توقیع وقیع [۳۵] خاقانی، بر مسند حکومت سراب و گرمروند نشست، در آن اوقات
که جعفرقلی خان دنبلی از تربیت یافتگان دولت جاوید طراز به ایالت تبریز و خوی
سرافراز بود، اعلیحضرت خاقانی او را از رکاب مرخص فرموده، از راه مراغه به تبریز
آمد. صادق خان به علت خیانت باطن و سابقه عداوتی که با جعفرقلی خان داشت، با او
بنای معادات نهاده، وی نیز جمعیتی فراهم آورده، طایفه شقاقی را تاخته، سراب را
خراب ساخت. صادق خان تاب نیاورده ترک وطن مألوف گفته، عنان به راه مغان تافت و
از آنجا به جانب شیروان عازم گشت و چندی در آن حدود سرگردان و پریشان حال و
پیوسته درین خیال بود که جعفرقلی خان را به ارتکاب خیانتی از درگاه خاقانی محروم
دارد. چون جعفرقلی خان از خوان عوارف حضرت اعلیٰ زیاده بر قابلیت بهره‌یاب بود،
از تنگ ظرفی سر از بندگی که عین آزادی بود، کشید. صادق خان این معنی را دریافته راه
آمد و شد بروگشاد.^{۲۳۹} و از شیروان به سراب شتافته، بنای وسوسه با جعفرقلی خان

۲۳۸. نوروز سال ۱۱۷۸ خورشیدی، برابر بود با ۱۴ شوال ۱۲۱۲

۲۳۹. مؤلف تاریخ افشار به خلاف دنبلی می‌نویسد که جعفرقلی خان دنبلی چون در اندیشه کسب قدرت و
طغیان بود، پس از دریافت نامه فتحعلی شاه توسط علی محمد خان قاجار (نامه‌ای که شاه در آن خواستار
استرداد اموال غارت شده اردوی آقا محمد خان قاجار شده بود)، پس از کوشش ناموفق در برائت خود «لاجرم
محمد خان را جواب صریح کرده از تبریز روانه خوی شد و با برادر بزرگ خود مواضعه نموده در مخالفت دولت
یک دل و یک جهت گشتند به این شرط که با صادق خان شقاقی و محمدقلی خان بیگلربیگی ارومی ابواب رسل
و رسائل مفتوح داشته به همدستی و اتفاق این دو نفر پای تسلط قاجاریه را از صفحات آذربایجان کوتاه سازند.»
مؤلف تاریخ افشار در ادامه همین مطلب افزوده است که جعفرقلی خان دنبلی پس از همراه کردن محمدقلی
خان بیگلربیگی ارومی با نیاخت خویش و نیز جلب اتحاد طوایف صابین قلعه و مکری و زرازیان اشنوبه و بلباس
(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

نهاد و محمد قلی خان افشار نیز از محرومی عقل و عدم تمیز و فتور رأی و ضعف نفس با تملقات ابلهانه و اطوار سفیهانه پی ایشان گرفت و خیر فساد محمد خان زند ایشان را جری ساخته، نواهای مخالف به گوش مؤالف و مخالف رسانیدند.^{۲۴۰} شحنگان سلطان را جواب گفته، هر یک با لشکری که حکم فوج غراب^{۲۴۱} و نمونه سراب داشتند، در چمن های تبریز و ارومی و سراب، عیش پیراگشته کار را ساخته انگاشتند و دل از غم پرداخته، لوای عصیان برافراشتند. حسین قلی خان برادرزاده محمد قلی خان افشار، چون عم خود را در عما^{۲۴۲} دید، غم خویش خورده، راه درگاه حضرت اعلی پیش گرفت و بعد از اجازت تلثیم عتبه علیه در پایه سریرهمایون، حقیقت حال را عرضه داشت. خاقان کشورگشا او را بنواخت و عزم تنبیه سرکشان را جزم ساخت.

نواب محمود میرزای افغان را که از جور زمانه و جفای برادرش زمان میرزا به افغان آمده، به دامن شادروان^{۲۴۳} [۳۶] خسروی دست التجاء و از حضرتش در استخلاص ملک موروث چشم رجای به جا داشت و هنوز رأی عقده گشای برای نتیجه مدعایش مقدمات ترتیب نداده. اگر چه او به التزام رکاب مستطاب مشتاق بود، لیکن تحمل مشاق^{۲۴۴} سفرش از روی مهمان نوازی بر طبع اقدس شاق آمد، و مع هذا، هوای تاختگاه در آن زمان گرم تر از دل عشاق بود. او را با تجمل تمام به مهمانداری یکی از خدّام کیوان مقام مأمور به توقف و تفرج کاشان داشتند که تا هنگام تابش خورشید ظفر از مغرب سفر در مشرق عزت روزها در صحرای آن دیار به شکار کبک دری بند غم از دل گشاید و شبها در کاشانه آن شهر به مصقل صحبت ظرفا و نظم های دری، زنگ زدای کربت غربت از آینه خاطر گردد.^{۲۴۵}

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) لاریجان، معتمدی رانیز به طلب صادق خان شقافی فرستاد. خان شقافی نیز خود رابه سرعت از جولگای اورنگ و انزاب به تبریز رساند و سپس روانه دیدار خان دنبلی در خوی شد. تاریخ افشار، ص ۲۸۸ - ۲۸۷

۲۴۰. برای گزارشهای اتحاد خوانین ثلاثه علیه فاجاریه که در شعبان ۱۲۱۲ کامل شد، نگاه کنید به: تاریخ افشار، ص ۲۸۸ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۱۱ الف - ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۶۴ / بدایع نگار، تاریخ فاجاریه جلد اول، خطی، گ ۱۷ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۲۶ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۴ / اکسیر التواریخ، ص ۸۵-۸۶ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۴
۲۴۱. کلاغ
۲۴۲. کوری
۲۴۳. سرابیده
۲۴۴. سختی، مشقت

۲۴۵. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۵ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۲۲ / سراج التواریخ، جلد اول، ص ۸۰ / عین الوقایع، ص ۶ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۵ / اکسیر التواریخ، ص ۸۳ / تاریخ قوامی، خطی، ص ۱۶ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۵

و محمد ولی خان قاجار را با فوجی از سپاه، به سرداری قلمرو علیشکر^{۲۴۶} و دفع شر و شرارت محمد خان پسر زکی خان زند نامزد فرمود و حسین قلی خان افشار را مقرر فرمود که از دربار گیتی مدار رخصت انصراف یافته، هواداران خویش را از طایفه افشار فراهم آورده، حصار ارومیه را تسخیر و عم خویش را به هر نوعی که داند و تواند دستگیر نماید.^{۲۴۷} و نظام الدوله سلیمان خان قاجار را منتقلای سپاه ظفرپناه فرموده رایت منصور از عقب او در حرکت آمد.^{۲۴۸}

چون بعد از چند روز چمن سلطانیه مضرب خیام لشکر ظفر اثر شد، آتش به خرمن قرار سرکشان آذربایجان افتاد. از آن سه بد نهاد خَوَان،^{۲۴۹} صادق خان که بارها زر قلب خود را در دارالضرب کارزار بر محک امتحان آزموده بود، چون مقصودش ظهور خیانت جعفر قلی خان بود که به صدور پیوست، از یاری یاران خود روی برتافت و ناچار به اولیای دولت متوسل شده، سلیمان خان را شفیع گناهان خود ساخت. وی دست رد بر سینه اش نگذاشت و از حضرت اعلیٰ به نگارش عریضه‌ای ضراعت آمیز، عفو و امان او را درخواست و از درگاه شاهنشاه، نوید سراسر امید، نظم:

این درگه ما درگه نومیدی نیست [۳۷] صدبار اگر توبه شکستی بازای
به صادق خان رسیده، در منزل سنگ سیاه آستان معدلت بنیان را خاکبوس

۲۴۶. همدان کنونی که تا اواخر دوره صفوی به علیشکر شهرت داشت.

۲۴۷. شاه پس از اعطای فرمان بیگلربیگی گری افشار ارومی و نیز بخشیدن یک راس اسب خاصه زین طلا و یک قبضه شمشیر جواهر غلاف به حسین قلی خان، او را مأمور محاصره و دستگیری محمد قلی خان افشار کرد. به دستور فتحعلی شاه محمد علی خان عرب بسطامی که یوزباشی غلامان دربار بود، همراه حسین قلی خان عازم گردید. شاه در همان حال، فرمانی نیز همراه حسین قلی خان برای احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه فرستاد. برای گزارشهای مربوط به عزیمت او در دیگر منابع، بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۸ / تاریخ افشار، ص ۲۹۲ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۲۷ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۷ الف / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۱۱ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۴ الف / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۴

۲۴۸. بنا به نوشته خاوری شیرازی و وقایع نگار مروزی: فتحعلی شاه در ۱۸ ذیحجه ۱۲۱۲ بعد از آسودگی از طرف شورش محمد خان زند، برای دفع خوانین ثلاثه روانه آذربایجان شد. برای چگونگی سفر جنگی او و نتایج آن سفر بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۸ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۶۳ / زینة التواریخ، گ ۴۱۰ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۴ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، گ ۱۷ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۲۶ / ناسخ التواریخ جزء اول، ص ۹۵ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۰ / انجبة الاخبار، خطی، گ ۱۵۲ الف / اکسیر التواریخ، ص ۸۶ / تاریخ قوامی، خطی، ص ۱۵ / تاریخ افشار، ص ۲۹۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۵ / منتخب التواریخ، ص ۵۹ / فهرس التواریخ، ص ۳۲۸

۲۴۹. خائن، جنایتکار

گردید. ۲۵۰ شیرازه جمعیت جعفرقلی خان و محمدقلی خان از هم ریخته، زورق قرارشان در گرداب حیرت فرو رفته، با دل ریش، دست اندوه بر ریش «وَالْقَرِيقُ يَتَشَبَثُ بِكُلِّ حَشِيثٍ»، سر خویش گرفته، یکی به دیار کردان رومی و یکی به حصار ارومی پناه برده به حسین قلی خان افشار که قبل از نهضت موکب مسعود به ارومی رفته بود، به امداد محمدعلی بیگ عرب قوللر آقاسی و مرافقت طایفه بلباس عم خویش را دستگیر و قلعه را تسخیر نموده و کیفیت واقعه را به پایه سریر اعلی عرضه داشت. به حکم شاهنشاهی منشی الممالک میرزا رضاقلی به ضبط اموال او منصوب و اشرف خان دماوندی به حراست برج و باره حصار مأمور گشت. موکب منصور از راه مراغه و سلدوز، ششم ماه محرم در خارج شهر ارومیه جهان افروز شد و سران و بزرگان آن بوم و بر از تلثیم آستان سدره نشان سعادت اندوز؛ مال و اسباب و اجناس و ائانه حکومت محمدقلی خان به حیطة ضبط آمده [و] نصیب جنود ظفرمند گشت. سیم و زر و اسب و استری که سالها تحصیل کرده بود، در یک روز به تاراج حوادث رفت. بعد از انجام مهام ارومیه، در هفدهم ماه محرم الحرام رایت ظفر آیت از راه سلماس به جانب خوی روان و در چمن [ز] آرزمین خوی قبه سراپرده گلگون باقمه گردون نیلوفری در مقام همسری جلوه گر آمد.

ذکر وصول خبر طغیان حسین قلی خان به مسامع علیه مقربان درگاه خدیو

آفاق و مراجعت موکب همایون برای دفع آن از آذربایجان به عراق

هر چند مکنون ضمیرالهام پذیر خاقان کشور گیر آن بود، که به دستیاری تیغ ستم سوز، بوستان بلاد آذربایجان را از خس و خار فتنه و آشوب و وجود فتنه انگیزان خانه روب نپیراید، رایت عزیمت را به جانب گلشن تختگاه رخصت انصراف نفرماید، اما درین وقت خبر طغیان حسین قلی خان [۳۸] برادر جهالت سیر به مسامع علیه رسید،

۲۵۰. خان شقافی در منزل سنگ سیاه سلطانیه به آستان بوسی فتحعلی شاه آمد و با تقدیم باقیمانده جواهرات غارت شده از آقا محمد خان قاجار، نسبت به طغیان خویش اظهار ندامت کرد. دنبلی تمام حقایق را ننوشته و به دلیل وابستگی به جعفرقلی خان دنبلی گزارشهای مربوط به تصمیم وی به قتل صادق خان را حذف کرده است. برای گزارشهای مربوط به تسلیم صادق خان به فتحعلی شاه در منابع دیگر، بنگرید به: تاریخ فوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۸ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۱۲ الف / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۶۸ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۴ الف / اروضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۲۶ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۵ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۷ ب / نخبه الاخبار، خطی، گ ۱۵۲ الف / اکسیرالتواریخ، ص ۸۶ / تاریخ افشار، ص ۲۹۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۲۴۵ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۰ / منتخب التواریخ، ص ۵۹

عنان سمنند جهان پیمان به سمت عراق، به نیت دفع اهل نفاق منعطف گردید. تبیین این مقال آن که خاقان کشورستان بعد از انجام کار صادق خان و مراجعت به دارالملک طهران، تارک حسین قلی خان را به منشور ایالت مملکت فارس بیاراست و کم و کاست مهمات آنجا را به رأی ناراست او مفوض و مسلم فرمود.^{۲۵۱} بعد از ورود او به شیراز، در اوایل امر، طوق اطاعت در گردن داشت و رایت بندگی در مضممار خدمت می افراشت. بعدها که فی الجمله مکنت و استعداد یافت، به مجرد نسبت برادری حضرت اعلی خیال استبدادش در دل و سودای بی حاصل بر سر افتاده، به علت قلت تجربت و حدائت سن، گردن از رشته فرمانبری تافت و تحریک جمعی از نزدیکان خدمت و فتنه جویان آن مملکت اضافه علت شده، میرزا نصرالله را که حسب الحکم شاهنشاه مؤید، در آنجا بود با جمعی از رؤسای فارس که مخّل این کار و در محل انکار می دید، به تنگنای بند و زندان افکنده، میل بردیدگان کشید و فوجی سوار به گرفتن جان محمد خان قاجار که در قلعه لار بود فرستاده، جان محمد خان، روی از لار برتافت و از حرکت او دل گران و سبک عنان به جانب عراق شتافت. حسین قلی خان بعد از شنیدن این خبر از شیراز به تعاقب او در تک و تاز آمده به گردش نرسید و خود را به کاشان رسانید عود به شیراز را نیز بر خود نپسندید؛ ناچار عزیمت عراق را آماده و روانه آباده گشت. بنه و اغروق، مصحوب میرزا علی گرایلی به یزد خواست فرستاد و رستم بیک نام بیات، غلام خود را به محافظت شهر و محبوسین تعیین نمود، خود با جمعیتی تمام در اواسط ماه محرم الحرام، وارد دارالسلطنه اصفهان شد و علی الظاهر مردم را به این سخنان که مقصد اصلی از این حرکت آستان بوسی حضرت است، فریب می داد و لب به اظهار مافی الضمیر نمی گشاد؛ تا به حدی که اگر احدی از یاهو گویان به عبارتی ناشایست نام خسرو انام را به زبان می آورد، بنفشه وش زبانش از قفا می کشید. [۳۹]

محمد علی خان قاجار که از جانب شهریار نیکوکردار به حراست اصفهان نامزد بود، چون از او مجاهرت^{۲۵۲} خلافی ظاهر نبود، از کارگزاران دولت نیز اشارتی بر ردع و منع او نرفته بود، مقابله و مقاتله او را خلاف رویه کارسالی دیده به اتفاق حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان و عمال دیوان از شهر بیرون رفته، در نواحی شهر نشسته، دیده بر راه وصول حکم اشرف برگماشتند. و ورود حسین قلی خان را به

۲۵۱. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۰ و ۲۹ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۵۹ الف /
 روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۳۳ / اکسیرالتواریخ، ص ۸۱ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص
 ۶۶۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۲ / فهرس التواریخ، ص ۳۲۶
 ۲۵۲. اصل: مجاهرة

اصفهان اگر چه پیشتر اهالی شیراز عرضه داشته بودند، مجدداً نیز به پایه سریر اعلیٰ عرض و در خوی این خبر صریح به مسامع علیه رسید.

خاقان کشورگشا سلیمان خان را با حکام و سرکردگان آذربایجان به توقف مأمور و خود آن قبله آفاق با جمعی از سپاه به راه عراق روان گشت و در محال ارونق تبریز محمد خان زند را دیده بسته، به پایه سریر آوردند و در مبدأ حال، گرفتاری او نیک به فال آمد. گزارش حال او بر وجه اجمال آنکه:

محمد خان با جمعی از طایفه باجلان به نحوی که سابقاً رقمزده کلک بیان گردید، در سیلاخور به حصار نشسته و راه تردد بر مردم بسته بود. محمد ولی خان که به دفع او مأمور بود به سیلاخور رسیده جنگ درگرفت. بعد از گیر و دار بسیار محمد خان با اعوان و انصار از معرکه کارزار فرار و در نواحی دزفول و شوشتر به دست خیل فیلی، گرفتار و به اشاره حسن خان والی از حلیه بینایی عاری و با زنجیر و غل خواری به درگاه خسروی آوردند. به حکم محکم داور دوران، او را به سلیمان خان سپردند.^{۲۵۳}

و در منزل میانج گرمرو، ابوالفتح خان پسر کهتر ابراهیم خلیل خان جوانشیر را که حکم به احضار آن رفته بود، سعادت ملازمت روی نمود.^{۲۵۴} و در ساحت زنجان، گوشزد واقفان حضور خاقان کشورگشا گشت که بعد از نهضت خسرو آفاق از خوی به عراق سلیمان خان را دیوان دور خرگاه گردآمده، از قبیل علی همت خان، مهتر قبیله کلیایی و خان باباخان سرکرده طایفه نانکلی به کلی از راه برده‌اند و باینکه مکرراً [۴۰] می‌گفت که شغل خطیر سربرآرایی؛ ع:

نبود کار من دل شده سودایی

مولد سودای ریاست به مجاری عروقش جاری و برای مصلحت این مفسدت

۲۵۳. در منابع دیگر قاجاری آمده است که: محمد خان زند که جندی قبل توسط مردم فیلی دستگیر و حسن خان والی نیز او را پس از کور کردن به نزد شاه فرستاده بود، با رسیدن فتحعلی شاه به ارونق تبریز به اردوی قاجار رسید. فتحعلی شاه محمد خان را برای قصاص به دست مردم چهارده استراباد به آن محل فرستاد. محمد خان قبلاً در میان مردم چهارده دست به کشتار زده بود. مردم چهارده بر او ترحم آورده و رهایش کردند. محمد خان زند راهی بصره شد و پس از مدتی زندگی به گدایی در همان شهر درگذشت. برای مجموعه گزارشها در باره محمد خان زند نگاه کنید به: تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۷۳ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۰ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۷ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۵ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۵ الف / روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۳۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۷ / فهرس التواریخ، ص ۳۲۹ / منتخب التواریخ، ص ۶۰ / ۲۵۴. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۰ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۵ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۸ ب / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۱۴ الف / روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۳۵ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۷

انجمنی آراسته و خلاف از میان برخاسته، همگی پیمان به ایمان بسته که در هر حال سلیمان خان را بر خود سرور و مهتر دانند و نام غیر او را در بزرگی بر زبان نرانند و چشم از حقوق ولی نعمت پوشند و در عصیان و عقوق کوشند.^{۲۵۵} خاقان بلند جناب، آن غوغا را کمتر از ناله چنگ و خروش رباب انگاشتند؛ در همان دم عازم مقصد گردیدند. در چمن سلطانیه با سران لشکر و عظمای عسگر انجمن مشورت آراست.

بعد از مکالمه رأی بیضا ضیای خاقانی بر آن قرار گرفت، که از راه همدان و درجزین تیغ مقابله آخته و کار مجادلت و پیکار ساخته و صفحه عراق از خس و خوار اشرار پرداخته آید، حکم رفیع به سرافرازی محمد ولی خان شرف صدور یافت که با لشکر از قلمرو علیشکر و بروجرد وارد گلپایگان گشته، مترصد ورود موکب مؤید و حکم مجدد باشد. پس از سلطانیه رایت نصرت آیت در حرکت آمده، حکم قضا مثال به تفریق لشکری که ابواب جمع سلیمان خان بود، صدور یافت^{۲۵۶} و در یکی از منازل این خبر به ارکان دولت رسید که ولی خان بعد از آمدن از بروجرد بر حسب فرمان اشرف به نواحی گلپایگان خبر حرکت حسین قلی خان را از اصفهان شنیده، با آنکه از التفات خاقان کشورگشا خود را کمتر از دیگران نمی دانست، نزد حسین قلی خان رفت.

چون نوای مخالفت حسین قلی خان به گوش بزرگ و کوچک عراق رسید و این آوازه در اصفهان منتشر گردید، بلکه آفاق و عاقله روزگار را^{۲۵۷} مهرمادری از دل به جوش و از غم در خروش آمده، چند کُرت نامه های نصیح آمیز و پیغام های مهرانگیز به حسین قلی خان فرستاده و او را به خدمت و اطاعت دلالت کرد و او از طریق جهالت برنگشت. لاجرم خاطر پاکش همدم ملالت گشت و چون آفتابی در حجاب سحاب، بر عماری نشست و در منزل [۴۱] چاله سیاه شبانگاه او را ملاقات نمود و نصیحت کرد، بر وی سودمند نیفتاد، بلکه ملک و ملت از صلاح و فلاح او نومید شده، روی توجه به اردوی شهریار نیکوکردار نهاد تا مگر از جانب آن حضرت رحم بروی آمده، پیوند مهربانی به تیغ منافرت و مناقشت بریده نگردد؛ چه طبع آن حضرت را کریم و عفوش را عمیم و قلبش را سلیم و رأیش را مستقیم می دانست. خلوت گزین پرده عفت، در منزل ساروق فراهان دیده به دیدار قره العین تاجدار روشن کرد و از کار بد آغاز [و] زشت انجام حسین

۲۵۵. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۰ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۱۴ الف / ابدايع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۸ ب / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۱۴ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص

۳۳۶ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۷ تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۷

۲۵۶. معلوم است که شاه از اتحاد پنهانی سلیمان خان با برادرش حسین قلی نگران بوده است.

۲۵۷. مهد علیا، مادر فتحعلی شاه و حسین قلی خان

قلی خان حکایت پرداز شد و به این عذر متسمک گشت که چون وجوه ملک فارس به خرج بی وجه او کفاف نمی‌کند، جرأت بدین خلاف و اقدام بر این حرکت کرده؛ اگر خاقان ملک بخشا که دلش فسیح و ملکش وسیع است، در آزاء این نعمت بزرگ، ملک کرمان را نیز بر اقطاع او مضاف فرماید و از بزرگ همتی، دل کوچکی را به دست آرد، از منتهای بی منتهای کریمانه دور نخواهد بود و او نیز سر بر خط اطاعت نهاده، ترک فتنه سازی و ترک تازی خواهد نمود. حضرت اعلی در جواب فرمودند که از جانب مادر اضافت ملک کرمان مضایقتی نیست و اگر از وی امری مخالف رأی اشرف و صلاح دولت سرنزند به حقیقت ملک ما و او یکی است.^{۲۵۸}

بالجمله، حسین قلی خان به کرمان اکتفا نکرده، اصفهان را نیز طالب گشت و چون حضرت خاقانی برای اینکه لجاج و سوء مزاج او بر مهد علیا، خصوصاً و وجوه اطراف، عموماً موجه گردد، راه بهانه او را سد کرد. و او از لجاجت، بهانه دیگر سرکرد. و بر همه کس روشن شد که مراد او هنگامه آراستن است نه زیادتی معیشت خواستن. روز دیگر، لشکر را اشارت فرمود تا به تعیی صفوف و تسویه الوف پردازند و کار تقسیم ملک به زبان تیغ سرافشان و ضرب عمودگران سازند. به عرض عاکفان سده جلال رسید که حسین قلی خان با اتباع گمراه در کمره، کمر همت به مقابلت بسته؛ خدیو کشورگیر را آتش غیرت مشتعل گشته، بنه و آغروق را در همان منزل گذاشت [۴۲] و مهدی قلی خان قاجار و حاجی ابراهیم خان شیرازی را به حراست اردو تعیین فرمود. سپاه را اشاوت رفت که جریده^{۲۵۹} و بی اسباب روانه شوند.

شهریار آگاه با دلیران سپاه در دو فرسنگی اردوی حسین قلی خان خیمه جلادت به سماء افراشتند. روز شنبه بیست و هشتم شهر صفر المظفر صفوف جنگ برآراستند حضرت اعلی بار دیگر به اقامت حجت، میرزا موسی منجم باشی را نزد حسین قلی خان فرستادند تا او را به رفق و ملایمت به اطاعت دعوت نماید. حسین قلی خان از پند دلپسند ناصح دانشمند از خواب پندار بیدار و از سکر غرور هشیار گشته، دریافت که

۲۵۸. برای گزارش های مربوط به تلاش ناموفق مهد علیا در منزل ساروق فراهان برای ممانعت از جنگ پسرانش، بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۱-۳۲ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۷۳ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۱۵ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۸ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۶ الف - ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۲۳۷ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۸ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۲۴۷ / جامع جعفری، ص ۹۳ / اکسیر التواریخ، ص ۸۷ / فهرس التواریخ، ص ۳۲۹ / منتخب التواریخ، ص ۶۰

شها ۲۶۰ در مقابل بیضایی نور و عصفور در پنجه شاهین بی زور است، از کار پیکار روی به جانب خسروگردون وقار آورد و عفو قآنی را بر هفوات^{۲۶۱} و زلات^{۲۶۲} خود شفیع کرد. بی اختیار پیش دوید و رکاب حضرت اعلی را ببوسید.^{۲۶۳} خاقان صافی ضمیر دستی در گردنش کرده، دستش بگرفت و از میدان رزم به ایوان بزمش آورد. ولی خان را که از کفران نعمت عصیان و طغیان ظاهر کرده بود، به حضور شهریار آوردند. اگر چه به سیاست اولی بود، هم از جانب خسروی حکم به تأدیش رفت.^{۲۶۴} در آن شب هر دو سپاه بر جا بودند تا صبح روز دیگر لشکر معسکر حسین قلی خان، یک جا ز جا برخاسته^{۲۶۵} به معسکر همایون پیوستند. بر وفق حکم خاقان کشورگشا بنه و آغروق به اردوی کیهان پوی رسید و از آنجا لوای ظفر پیرا به کمره در حرکت آمده، خوانین و رؤساء عراق و فارس که با حسین قلی خان موافقت داشتند، از خوان احسان خاقانی به مواید^{۲۶۶} پر فواید عفو و اغماض شیرین کام شده، به اجازت خسرو جوزا غلام، به راه دیار خویش گام گذاشتند. بیت:

شهان برخورند از جوانی و بخت که بر زبردستان نگیرند سخت

۲۶۰. ستاره‌ای کوچک در دب اکبر و متصل به ستاره دوم از سه ستاره بنات النعش.

۲۶۲. لغزش و خطا

۲۶۱. لغزش‌ها

۲۶۳. پس از رسیدن فتحعلی شاه و سپاهانش به دو فرسنگی اردوی حسین قلی خان در ۲۸ صفر ۱۲۱۳ در حالی که رویارویی جنگی قوای دو برادر قطعی به نظر می‌رسید، مجدداً مهد علیا و میرزا موسی منجم باشی به تلاش افتادند تا حسین قلی خان را از جنگ برحذر داشته و او را وادار به تسلیم در برابر فتحعلی شاه کنند. حسین قلی خان که گویا شکست خود را قطعی می‌یافت این بار وساطت مادرش را پذیرفت و به حضور فتحعلی شاه آمد. شاه نیز او را در آغوش گرفت و بخشید. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۲ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۱۵ ب - ۴۱۶ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۸ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۶ الف - ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۳۷ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۸ / اکسیرالتواریخ، ص ۸۸ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۷ / جامع جعفری، ص ۹۳ / نهرس التواریخ، ص ۳۳۰ / منتخب التواریخ، ص ۶۱

۲۶۴. پس از تسلیم حسین قلی خان به شاه، وی تمامی ملتزمین رکاب برادرش را عفو کرد، اما از گناه محمد ولی خان نگذشت. او که به دستور شاه مأمور عزیمت به گلپایگان و توقف در آنجا شده بود، بدون هیچ دلیلی و بر خلاف دستور شاه به حسین قلی خان پیوسته بود، لذا «او را به ضرب تازیانه لختی زحمت کردند و با مسخرگان کوی و برزن قسراً رقص کردن فرمودند، آنگاه در زنجیر و کنده‌اش باز داشتند.» تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۲ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۱۶ الف / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۷۰ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۸ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۶ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۳۹-۳۴۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۹ / نعبة الاخبار، خطی، گ ۱۵۲ ب / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۹

۲۶۵. اصل: برخواسته

۲۶۶. جمع مانده: اینجا: نعمت، عطا و بخشش

چون خبر این وحشت به اطراف رسید، مظنه^{۲۶۷} بود که شورش ظاهر شود، لاجرم چند کس از امرا به نظم مهمات ولایات نامزد گشت. از جمله، محمد علی خان قاجار که هم در آن اوقات از اصفهان به رکاب [۴۳] پیوسته بود، به حدود فارس و حسین قلی خان به کرمان و نوروز خان عزالدینلو به کهکیلویه و بهبهان روان شدند^{۲۶۸} و موکب منصور از کمره به دارالایمان قم رسیده، بعد از زیارت بضعة طیبه موسویه، در اواسط ماه ربیع الاخر دارالخلافة طهران از مقدم خسرو دوران فرق مباحات بر اوج آسمان سود.

صادرات ایام توقف دارالخلافة طهران

چون فرمان قضانشان به سلیمان خان صادر شده بود که اگر علی همت کلیایی و پسرش حسین و خان بابای نانکلی را که در کمین مخالفت جای گرفته و مردم نادان از وسوسه ایشان فریفته شده‌اند، دست بسته به درگاه آرد، به کلی غبار خطا و زلل^{۲۶۹} از صفحه عملش محو گشته از زلال عفو جرعه نوش خواهد بود، بعد از تمکن حضرت اعلی در مرکز سلطنت، سلیمان خان ایشان را دست بسته به طهران آورد و خود بر سر کمند سمنند پادشاهی نشست و عرضه داشت. بیت:

کاین دو چیزم بر گناه انگیختند بخت نافرجام و عقل ناتمام
گر گرفتارم کنی مستوجبم وربسخشی عفو بهتر ز انتقام

از گرمی عرق خجلتش عرق رحمت شهریار جرم پوش به جوش آمده، کفرانش را به غفران مجازات فرمود^{۲۷۰} و علی همت و پسرش را بعد از نایبانی در دم خونپاره دوزخ

۲۶۷. گمان، تصور

۲۶۸. شاه پس از خاتمه دادن به غایله برادرش، قبل از بازگشت به تهران، انتصاب های زیر را انجام داد:

- ۱- عبدالله خان اوصانلو، جاکم خمسه به خمسه و خوی مأمور شد.
- ۲- محمد علی خان قاجار قوینلو، معروف به خالو، به سرداری فارس مأمور شد.
- ۳- نوروز خان عزالدینلو ایشیک آفاسی باشی پادشاه، به سالاری صفحات خوزستان و کهکیلویه عازم گشت.
- ۴- علی قلی خان قاجار به حکومت فارس.
- ۵- حسین قلی خان قوینلو به سپهسالاری کرمان.

تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۲ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۱۶ ب / تاریخ قاجاریه، خطی، مرکزی، مجموعه ۲۰۱۸، ص ۵۴ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۷۷ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۷ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۱۳۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴

۲۶۹. لغزش

۲۷۰. دبلی گزارش دقیقی از چگونگی عفو سلیمان خان ارائه نداده است. خاوری نوشته است که چون خیر تسلیم حسین قلی خان به سلیمان خان رسید «از خواب غفلت بیدار شد و پس از دستگیری علی همت کلیایی و (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

شرار؛ اجزا و اعضا در هوا متلاشی گشت و خان بابای نانکلی را نیز با عبدالله خان حاکم زنجان که چندین خیانت از وی ظاهر گشته بود، که یکی از آن‌ها کور کردن توکل خان بود، از حلیه بینایی عاری ساختند. ایالت سمنان را به حسین قلی خان ارزانی داشته، ولی خان قاجار را به پاداش ناسپاسی از شرف حضور دور و مهجور گذاشت.

در آن روزها نواب محمود میرزای افغان از قراری که سابقاً مرقوم بیان گشت، برحسب حکم خدیو دوران، مقیم کاشانه کاشان بود، عریضه به خامه تمنا بنگاشت و استخلاص ملک موروث و توجه به صوب مقصود را از اولیای دولت مسألت نمود. حضرت اعلی مأمول او را قبول و اجازت انصرافش بخشید و احکام مطاعه به سرافرازی حکام خراسان [۴۴] صادر گردید که در اعانت و امداد شاهزاده قدم جد و کد، به راه همت نهاده، ملک موروث او را به دست آرند و به دستش سپارند و از روی مهمان نوازی، مهمانداری تعیین رفت تا او را به عزت به دارالعباد یزد برد و کیفیت احوال او بعد از این مرقوم خواهد شد.

در خلال این احوال، واقفان عتبه جلال در پایه سریر سپهر تمثال، عرضه داشتند که جعفرقلی خان دنبلی از پرتو آفتاب اقبال در هنگام توقف آذربایجان، خفاش وش گریزان و از بیم جان در ظلمتکده خبیای کوه ماکو پنهان و در پناه اکراد یزیدی و شکاک با حالی تباہ به سر می برد؛ از استماع طغیان حسین قلی خان جرأت یافته، فوجی اکراد یزیدی را از ملک مشیر و بایزید با خود یار و به امید رخنه جویی قلعه خوی را محصور ساخته، حسین خان حاکم خوی را که برادر مهترش بود، در تنگنای محاصره انداخت. حسین خان کیفیت ماجرا را به درگاه پادشاهی عرضه داشته و استدعای امداد نموده حکم رفت که ابراهیم خان قاجار دولو با سپاهی جرار روانه آن دیار و عساکر آذربایجان را هم فراهم آورد؛ خود را به خوی رساند و حسین خان را از مخمصه عنا رهاند. ابراهیم خان از موقف خلافت به آذربایجان شتافته به اتفاق سواره و پیاده آن سرزمین از کوه غازان خوی منحدر ۲۷۱ و حسین خان نیز از قلعه به او ملحق شد. جعفر قلی خان خبردار شده، به مقابله درآمد و در میانه محاربتی عظیم و مجادلتی جسیم از ظهر تا شام روی داده، در

(ادامه پاروئی از صفحه قبل) پسرش حسین و خان بابای نانکلی و یکی دو نفر دیگر که شرکای خود سلیمان خان در طغیان علیه فتحعلی شاه بودند، خود را به تهران رساند و به اصطبل شاهی پناه برد. شاه نیز چون چنین دید وی را مورد بخشش قرار داد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۳ / برای گزارش منابع دیگر درباره عفو سلیمان خان بنگرید به: تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۷۸ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۱۶ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۶ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۴۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۹۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۸ / ۲۷۱. سرازیر

یکدم، از طایفه یزیدی و شکاک تن‌ها، بر خاک غلطید و جوی خون در خارج شهر خوی روان گردید. جعفر قلی خان با یاوران از معرکه چون بخت خویش روی برتافتند و سپاه مظفر، تعاقب ایشان کرده هر که را یافتند، کشتند. غنایم فراوان و اسبان کوه توان کسب غازیان ظفر نصیب شد. جعفر قلی خان به عادت مألوف خود را به هزار حیلت به بنگاه ۲۷۲ اکراد رسانید. ۲۷۳ گرفتاران آنچه از طایفه دنبلی بود، به شفاعت حسین خان از درگاه خاقان کشورستان امان یافته، اخباد اکراد از دم تیغ شرر بار، به دارالبوار شتافتند. سران [۴۵] سپاه از جامه خانه انعام شاهنشاه، به خلاع فاخره مخلع و ابراهیم خان را به علاوه خلعت، سر و بر خنجری مرصع، زیور کمر شده، حکم اشرف به نفاذ پیوست که برای رفاه رعیت و سپاه، لشکریان را روانه و خود در تبریز متوقف و به آنچه از موقف سلطنت حکم رود، عمل نماید.

ذکر تعمیر و تذهیب قبه طاهره سیدالشهدا و نصب در زرین به ضریح سیمین حضرت معصومه علی آبائهما آلاف التحية والثناء.

چون خسرو معدلت کیش پاک اعتقاد خیراندیش را ابواب فتوحات متوالی به مقالید عنایات حضرت لایزالی بر چهره اقبال گشاده گشت، همت بر آن بست که در ازاء این عوارف و مواهب استمداد از بواطن موطن سید رسل و سروران سُبُل و خسروان جزء و کل، علیهم السلام نماید که قبض و بسط امور بنی آدم به دست ایشان است و حکم سلطنت و جهانداری بسته بر آن. پس حکم به تعمیر و تذهیب قبه طاهره جناب سیدالشهدا جاری شد و چون بنای قبه طاهره آن حضرت که به امر سلطان مغفور صورت اتمام یافته بود، بنابر تعجیل سرکاران ناستوار از هم شکافته، روی خشت زرش رنگ قرص قمر یافته بود، به مباشری امین از دیوان قضا آئین تعیین شد که طاق عرش

۲۷۲. مسکن، مقام

۲۷۳. پس از رسیدن ابراهیم خان قاجار و سایر همراهانش به چمن در شک سلماس، جعفر قلی خان نیز دست از محاصره خوی برداشت و به مقابله با قوای قاجاریه شتافت. این جنگ که در ۱۱ رجب ۱۲۱۳ اتفاق افتاد، با وجود رشادت های جعفر قلی خان به شکست ری که در میان اکراد به «باتمانقلیج» معروف بود، انجامید. برخی از منابع نوشته‌اند که جعفر قلی خان پس از شکست به جانب ماکو فرار کرد.

تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۴ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۷۸ / زینة التواریخ، خطی، گ ۱۷ / الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۰ / الف / تاریخ افشار، ص ۳۰۳ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۷ / الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۴۴-۳۴۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۱ و ۱۰۵ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۹ / اکسیر التواریخ، ص ۸۸ / منتخب التواریخ، ص ۶۱ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۰

رواق را برداشته، قبه‌ای متین که به مرور شهر و سنین رخنه نپذیرد، بنا نماید و زری کامل عیار که از تصاریف لیل و نهار، غبار تغییر نگیرد بر خشتها افزاید. و امروز بحمدالله سبحانه، از معماری رأی زرین خسرو پاک دین، بنیان آن روضه پاک، محکمتر از چرخ هفتمین و خشت زرینش، تابنده‌تر از آفتاب مبین است. و نیز در آن اوان سعادت نشان، حکم همایون به تذهیب قبه فیض توأمان ذریه^{۲۷۴} طاهره نبوی و بقعه طیبه بضعه موسوی، یعنی معصومه قم صادر فرمود و اشارت رفت که قبل از اتمام تذهیب در زرین بر آن آستانه کربوبی آشیانه نصب کرده آید. به حکم خسرو دین پرور، چراغ علی خان نوایی، در خورشید پیکر را به دارالایمان قم برده در جای خویش نصب کرد. تذهیب قبه منوره هم به نحو مقرر کما هو [۴۶] حقه، به عمل آمده، نقود کثیره و وجوه خطیره صرف این کار فرخنده شد و این اثر خیر، در روزگار بنام نامی خدیو جم اقتدار مانده، این معنی باعث مزید امیدواری اهل اسلام گشته خاص و عام به دعای دولت قیام نمودند.^{۲۷۵}

ذکر بعضی حالات و بنای قصر قاجار

رأی جهان‌آرای پادشاهی اقتضای آن کرد که قطعه زمینی غربا^{۲۷۶} آگین را که در نیم فرسخی شهر طهران واقع بود، باغی چون باغ خلدبرین مشحون به انواع اشجار و ریاحین ساخته و بر ذروه تلی چون توده عنبر سا را که در آنجا واقع بود، سرایی دلگشا سازند. حکم قضا امضا نافذ گشت تا بنایان و باغبانان اظهار هنر کنند و بر حسب امر همایون در ساعتی چون روز نیک بختان میمون، به بنای باغی چنان که فروغ گلهای آن آتش به جان جنان زده و لطافت آب روانش آبروی چشمه حیوان برده، پردازند. چون سطوح بعضی از قطعات مستوی نبود، پستش به خاک بیخته انباشته و بلندش چندان که با قرینه مساوی شود، برداشته و انواع اشجار فواکه و ثمار و الوان نهال و ریاحین و ازهار موسم خزان و بهار در هر قطعه کاشته و بر بالای آن عمارتی دلگشا و سرای بهشت آسا مشتمل بر بروج استوار و شرف و کنگره پایدار ساخته شد و در برابر ایوان، دریاچه [ای]

۲۷۴. اصل: ذره

۲۷۵. شاه قاجار در رمضان سال ۱۲۱۳ برای انجام نذر خویش، در بقاع مترکه نجف و مشهد و کاظمین و شیراز نیز به انجام تعمیرات و تزییناتی مبادرت ورزید. در منابع قاجاری، مخارج تمام این اقدامات زیاده از یکصد هزار تومان اعلام شده است. نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۲ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۱۷ ب / ۴۱۹ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۰ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۷ الف / اروضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۴۶ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۹ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۱

۲۷۶. خاک

وسیع که چون چشمه خورشید از میان آن چشمه آبی در فوران بود و آبش روشن تراز آینه آسمان است، احداث گردید.^{۲۷۷}

درین میان به گوش محرمان خلوت و خاصان حضرت رسید که طایر جان حسین خان دنبلی در سرای جاودان آشیان بست و جعفر قلی خان به دعوت اجامره خوی که با وی خوی گرفته بودند، به شتاب تمام داخل قلعه خوی گشته به جای برادر نشست و به فاصله چند روز از وی عریضه‌ای ضراعت آمیز به درگاه خاقان فیروز رسید که اگر آفتاب رأفت خسروی ذره پرور آید مرا پیروی برادر مهتر در نظر است و هوس خدمتگزاری و جان سپاری بر سر. اگر چه دغا و دغل او مکرر مشاهده خسروگردون محل شده بود و صورت گفتار [۴۷] و کردارش که همواره مخالفت^{۲۷۸} هم می نمود در آینه ضمیر خورشید نظیر عکس نما گردیده، لیکن برای اتمام حجت حکم قضا آیت صادر شد که اگر در اظهار اطاعت صادق است و بندگی حضرت را شایق، پسر خویش را روانه درگاه فلک پایگاه و از ظهور حسن خدمت، رفع غایله اشتباه نماید، تا از حضرت اعلی به اندازه صفای ارادت، مورد عنایت شود.^{۲۷۹}

و هم در آن روزها باز حسین قلی خان از سیئات اعمال خویش هراسان و در خفیه، اراده عزیمت خراسان کرده، اتباعش او را ممنوع داشتند. او از بیم بروز آن حال به ارسال عریضه از باریافتگان حریم جلال درخواست نمود که وجوه مال دیوان سمنان، اخراجات مرا کافی نیست و اگر ولایت دیگر ضمیمه آن گردد، جمع با خرج موافق آید، از سبجیت کریمانه دور نخواهد بود؛ استدعای آن به درجه قبول پیوست. فروع حکومت کاشان و مضافات آن بر کاشانه آمالش تافت و چون از بی فرزندی اندوه مند بود، شاهزاده ارجمند محمدتقی میرزا را همراه او روانه کاشان نمود، فرمود تا همواره با عم به سر

۲۷۷. قصر فاجار، در عصر پهلوی به ندانگاه یا زندان قصر تبدیل شد. برای گزارشهای دیگر درباره آن در منابع قاجاری، بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین خطی، جلد اول، ص ۳۶/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۹ ب / زینه التواریخ، خطی، گ ۴۱۸ ب تا ۴۱۹ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۴۶ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۷ ب / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۵ / اکسیرالتواریخ، ص ۷۲ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۱ / منتخب التواریخ، ص ۶۲ / ۲۷۸. اصل: مخالف

۲۷۹. دنبلی ادامه گزارش را در صفحات بعد آورده است. بنا به نوشته او و منابع دیگر، پس از رسیدن پاسخ شاه به جعفر قلی خان وی پسرش را همراه شیخ الاسلام آقا ابراهیم خوبی به تهران اعزام کرد. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۸۰ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۵ - ۳۴ / زینه التواریخ، خطی، گ ۴۱۷ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۹ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۷ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۴۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۱ - ۱۰۰ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۹ / اکسیرالتواریخ، ص ۸۹ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۰

برده، دلش به فرزندش شاهزاده خرسند گردد و از بند این غم نیز رهایی یابد. ۲۸۰ و ولایت سمنان را به شاهزاده کامران محمد ولی میرزا تفویض فرمود و ولایت قزوین را به شاهزاده آزاده محمد علی میرزا عنایت کرد.

وقایع سنه هزار و دویست و چهارده هجری حرکت موکب جهانگشا از طهران به سمت خراسان و تسخیر نیشابور و نگارش حالات آن سامان

چون خورشید عالم افروز روی به اوج شرف نهاد و لشکر شتا از طلیعه سپاه ربیع پشت به هزیمت داد، همای همت همایون خسرو جهان آرا، بعد از انقضای جشن نوروز به عزم تنظیم ملک خراسان بال گشا شد. چون در زمانی که خاقان علین آشیان نظم عقد دولت شاهرخ شاه را چون رشته عمرش از هم ریخت، نادر میرزا پسر شاهرخ از آستانه سلطان سریر رضا علیه التحیه والثناء بیرون رفته به ظل عطوفت افاغنه هرات مستظل گردید؛ تا اینکه خبر قضیه نامرضیه خاقان [۴۸] مغفور در خراسان گوشزد نزدیک و دور و مملکت خراسان از لشکر منصور خالی و خاقان کشورگشا مشغول اطفای ناپره فساد صادق خان شقاقی و نظم امور آذربایجان بودند، نادر میرزا فرصت غنیمت دانسته خود را به مشهد مقدس رسانید و در آن ارض اقدس آسود. اگر چه بعد از ورود، عرایض ضراعت آمود، مشعر بر اظهار عبودیت و بندگی به پایه سریراعلی فرستاد، لیکن از حرکات او نسیم صدق و اخلاص به مشام امنای دولت گردون مناص^{۲۸۱} نمی رسید. و چون خوانین خراسان به جز امیرگونه خان حاکم خبوشان و اللهیار خان حاکم سبزوار همگی در رکاب مستطاب حاضر بودند، برحسب فرمان قضا جریان، ایشان نیز شرف تقبیل آستان سپهر بنیان دریافتند. و پیش از حرکت رایت ظفرنشان به صوب خراسان، نخست تازه نهال گلزار دولت و اقبال و ماه نو سپهر شوکت و اجلال، عباس میرزا را که از اختران فروزان آسمان سلطنت و ستارگان تابان فلک خلافت به جودت طبع و جود دست و دأب ادب و شرافت حسب و رزانت ذکا ممتاز بود، افسر هلال پیکر ولایت عهدش بر سر نهاده و انگشتر مشتری آسای نیابت سلطنت بر انگشت کرده^{۲۸۲} با پانزده

۲۸۱. پناه

۲۸۲. به خلاف دنبلی، که سال این واقعه را در سال ۱۲۱۴ نوشته است، خاوری شیرزای، وقایع نگار مروزی و سپهر، زمان ولیعهدی عباس میرزا را ۱۵ شوال ۱۲۱۳ دانسته اند. برای چگونگی انعکاس این واقعه در دیگر منابع قاجاری، بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۸ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۸۶ / زینة التواریخ، (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

هزار سوار جرار،

همه را با رماح خطی شغل همه را با سیوف بندی کار

به سمت آذربایجان و تنبیه سرکشان آن سامان مأمور فرمودند.

چون شاهزاده کامکار را اول ربیعان ۲۸۳ بهار عمر و آغاز لشکرکشی و دشمن‌کشی بود، نظام الدوله سلیمان خان قاجار به فرمان خاقان سپهر وقار در رکاب نصرت شمار شاهزاده پی سپر گردید و ابراهیم خان قاجار نیز که به فرمان همایون در تبریز متوقف بود حکم رفت که از ملتزمان رکاب شاهزاده کامیاب باشد و سلالة السادات و الاشراف، میرزا عیسی که ملقب به میرزا بزرگ و اسلاف او، غالب اوقات به وزارت فرمانروایان سلف اختصاص داشته‌اند، به وزارت آن جناب مخصوص گشت. ۲۸۴ و نیز در آن هنگام ابراهیم خان که عم زاده شهریار [۴۹] آزاده است، به نظم امور عراق و فارس، با لشکر آن حدود تعیین و به امر خدیو آفاق، روانه چمن گندمان گردید. ۲۸۵ و نیز درین حال محمد آقا پسر دیوان افندی از جانب سلیمان پاشای والی بغداد با پیشکش‌های لایق و اسبان تازی نژاد وارد درگاه سپهر بنیاد گردید و قرین التفات خاقانی گشته، رخصت مراجعت یافت. ۲۸۶

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) خطی، گ ۴۲۰ الف/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، جلد اول، خطی، گ ۱۹ الف/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۸ الف /روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۴۷/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۱/نخبة الاخبار، خطی، گ ۱۵۲ ب /فارسانامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۴/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۹/اکسیرالتواریخ، ص ۸۹/فهرس التواریخ، ص ۳۳۱
۲۸۳. آغاز، موسم

۲۸۴. عباس میرزا در شوال ۱۲۱۴ روانه آذربایجان شد. برخی از منابع از جمله مؤلف روضة الصفا تعیین میرزا عیسی به وزارت عباس میرزا را در هنگام شروع جنگهای ایران و روسیه گزارش کرده‌اند. به نظر می‌رسد که میرزا عیسی در این سفر تنها به عنوان وزیر موقت و همراه نایب‌السلطنه روانه شده است، چرا که به موجب نوشته هدایت، میرزابزرگ پس از مراجعت به تهران، به همراه عباس میرزا، برای چند سال به وزارت حسینعلی میرزا منصوب شد. پس احتمال دارد که به خلاف نوشته دنبلی، آغاز وزارت قطعی او برای عباس میرزا همان آغاز جنگ‌های ایران و روس در سال ۱۲۱۸ است. در باره انمکاس مأموریت عباس میرزا و تعیین میرزا عیسی در منابع دیگر، بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۷/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۸ الف /روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۴۷/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۹/فارسانامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۴/فهرس التواریخ، ص ۳۳۱

۲۸۵. ابراهیم خان، داماد شاه نیز بود و لقب اعتضادالدوله داشت. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۷ /تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۸۶/زینة‌التواریخ، خطی، گ ۴۲۰ ب/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، ص ۱۹ الف/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۸ الف /روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۴۸/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۲ /فارسانامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۴/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۰۵/فهرس التواریخ، ص ۳۳۱
۲۸۶. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۷/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۸ الف /

پس موکب ظفر فرجام با احتشام تمام به سمت خراسان در حرکت آمد. در منزل دولاب پسر جعفر قلی خان دنبلی که به احضار او فرمان رفته بود، به تقبیل سده سینه شرفیاب و حسین قلی خان نیز از دارالمؤمنین کاشان وارد درگاه سپهر اشتباه گردید و جان محمد خان قاجار و عباس خان و حسین قلی خان دولو با هفت هزار سوار نیزه‌گذار آهن پوش رعد خروش، به رسم منقلای روانه ارض اقدس و چند روز منزل فیروز کوه مضرب خیام ظفر فرجام گردید. و در آن منزل حسین قلی خان را به علت عارضه سوداوی که به جمیع اجزای اعضایش حاوی بود، حکم رفت که در بیلاق آن مکان خلد نشان بر آسوده، [تا] عارضه‌اش روی به بهبود نهد.^{۲۸۷} و حامل سرپرده همایون از راه جاجرم و اسفراین، خیام احتشام در منزل بام^{۲۸۸} زد و در آن منزل، صادق خان شقاقی و حسین خان قوللر آقاسی^{۲۸۹} با پنج هزار سوار بهرام عزم تهمتن رزم، به چناران نامزد گردید و از مخزن خاطر خاقان روزگار، این لالی آبدار آویزه‌گوش فرمان نیوش ایشان شد که هرگاه ممش خان کرد به اشفاق شهریاری مستظهر گردد و راه درگاه کعبه مثال پدید، چون محرمان بزم اخلاص به نوید اختصاص سرافراز شده درجه رفعت و برتری بر امثال جوید و اگر خذلان ابدی گریبان گیرش شده، خفاش وار از دیدن آفتاب سلطنت، دیده فرو پوشد، قلعه او را محصور نموده راه خروج و دخول بر او مسدود و کیفیت احوال را به درگاه سپهر مثال عرضه دارند.

لوی فلک فرسا از آن بوم و بر به سمت نیشابور شقه گشاگردید. در کنار نیشابور، پسر جعفرخان نیشابوری با رؤسای شهر [۵۰] از قلعه بیرون آمده، جبهه ارادت را زمین سود و خاک درگاه سپهر اشتباه را سجده اندود کردند.

چون منظور نظر مهر اثر استخلاص قلعه مشهد رضا علیه التحیه والثنا و تنبیه نادر میرزا بود، مقرر فرمودند که جمعی از پیادگان برق انگیز با سرکردگان کاردان در ارگ

(۱) ماه پاورقی از صفحه قبل) روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۴۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص

۱۲۵۰

۲۸۷. زینة‌التواریخ، خطی، گ ۴۲۰ ب / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۷ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۸ ب / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۰ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۰ / فهرس‌التواریخ، ص ۳۳۱ ۲۸۸. از روستاهای اسفراین

۲۸۹. او به حسین خان قاجار فزونی نیز شهرت دارد. برای چگونگی انعکاس گزارش های مأموریت او و صادق خان به چناران در منابع دیگر بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۷ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۸۷ / زینة‌التواریخ، خطی، گ ۴۲۰ ب / ابدايع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۹ ب / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۰ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۰ / فهرس‌التواریخ، ص ۳۳۱

نیشابور به محافظت پردازند. موکب والا از آن خطه دلگشا عازم مقصد شود. جعفرخان بیات که در مرحله بندگی ثبات نداشت، و خفیه بنی اعمام خویش را پیغام داد که در طریق مخالفت قدم جلادت افشوده تا توانند لشکر منصور را به قلعه راه ندهند و تا دست دهد پای بر جاده اطاعت نهند. از صدور این امر نایره غضب آتش لهب سلطانی سر به کره اثیر^{۲۹۰} کشید، اما چون رحمتش بر غضب سبقت داشت، نخست حاجی ابراهیم خان شیرازی و میرزا شفیع وزیر را به جهت اتمام حجت و دلالت اهل قلعه به قلعه فرستادند. حسین قلی بیک نام از بنی اعمام جعفرخان را انوار نصیحت ناصحان امین به ظلمت کده دل تافت و اهل قلعه را تسکین داده به درگاه امیدواران پناه شتافت. اهالی قلعه بعد از رفتن حسین قلی بیک مجدداً ره نورد بادیه لجاج و عناد گردیدند. فرمان قدر نفاذ به غارت خارج قلعه و محاصره نیشابور صدور یافت. لشکر دریا موج سلیمانی چون بلای آسمانی به پیرامن شهر تاختند و قلعه را نگین آسا احاطه نموده آتش بیداد در اطراف شهر افروختند و رایت تاراج افراختند. جعفرخان از مشاهده آتش غضب خاقانی خاکستر آسا افسرده گشته به جهت استمالت اهالی قلعه استدعای مرخصی نمود. خاقان کشورگشا پسر او را با حسین قلی بیک در رکاب به توقف امر فرموده او را مرخص ساختند، وی داخل قلعه شده از خیانت ذات در پس دیوار مخالفت سردزیده دست به استعمال آلات حرب گشاد. اعلیحضرت ظلّ اللّهی را بحر قهر به جوش آمده موج به اوج رسانید، پس به فرمان قهرمان سپهر مهابت طلسم جسم ولد جعفرخان را به ضرب تیغ آهن خای درهم شکستند و اعضای او را پاره پاره [۵۱] کرده بر ساهره زمین افکندند و احجار و طین را زخونش رنگین ساختند، سر و دست و پای او را که در حقیقت بریده دست جهالت جعفرخان بود که بر جان و جوانی فرزند جوان خود نبخشود، نزد پدر بدگهر فرستادند، و حسین قلی بیک عم زاده او را به لقب خانی معزز و برودوشش را به خلاع آفتاب شعاع مزین و مطرز ساخت. لشکر منصور را به تسخیر قلعه نیشابور مأمور فرمود.

هر صبح که مهر از گوشه بام سپهر نورافشان می گردید، عرصه قلعه نیشابور از آتش توپ و تفنگ پرشرار بود و ساکنان آن مکان را شور روز رستخیز نمود و قنوات جاریه را به دست قهر انباشتند و اشجار مثمره را به ضرب تیشه جفا و دهره ستم از پای افکندند. چهل روز اهالی قلعه در شکنج شکنجه و عقبات عقاب اسیر بودند. بالاخره از طول زمان

۲۹۰. اصل: اثیر / فلک الافلاک، سایه ای رفیق و تنک و بی وزن که بر اساس عقاید قدما، فضای فوق هوای

زمین را فرا گرفته است.

به امان آمده، ناله و افغان به آسمان رسانیدند و به تدارک آن زیان که از نتایج اعمال جعفرخان بود گریان و نالان، حاجی روح‌الامین را که از جمله فضلا و معارف آن سرزمین بود با یکی از بنی اعمام جعفرخان، برای استیمان^{۲۹۱} به درگاه معدلت بنیان قهرمان دوران فرستاده، متمنی عفو و اغماض و مستدعی مرحمت شاهانه شدند. ملتمس اهل شهر مبذول افتاده؛ ملا علی اصغر معلم، به استمالت اهل نیشابور مأمور گشت. بعد از ورود او، جعفرخان نیشابوری روی نیاز به درگاه نهاده، به خاک آستان کیوان پاسبان جبین سای و به علاوه عفو تقصیرات، بر و دوشش به خلاع آفتاب شعاع آراسته آمد و به منشور حکومت نیشابور مفتخر و مباحی^{۲۹۲} و رخصت انصراف از دربار معدلت مدار شاهی یافت و تراب خان بروجردی با جمعی از تفنگچیان به حراست نیشابور از رکاب همایون مأمور گردیدند.

صادق خان شقاقی با آنکه شقاق ذاتی و خیانت او بارها بر رأی جهان آرا معلوم شده بود، اما نظر به عدم تقاضای وقت از زشتی اعمال او قطع نظر کرده، به معرض مؤاخذه و بازخواستش در نیاوردند، مأمور شد که قشون ابواب جمعی [۵۲] خود را برداشته به جان محمد خان قاجار ملحق شود و به مراقبت او به محاصره قلعه مشهد مقدس مشغول گردد^{۲۹۳} و حسین قلی خان بیات به نیابت جعفرخان در نیشابور متوقف گردید. جعفرخان خود ملتزم رکاب نصرت انتساب و موکب گردون مهابت به جانب مشهد

۲۹۱. امان خراستن

۲۹۲. شاه، چنانکه دنبلی نیز کمی بعد می نویسد، پس از اعطای مجدد حکومت نیشابور به او، چون جعفرخان بیات را به التزام رکاب خویش فرمان داد، بنابراین، حسین قلی خان برادرزاده حاکم نیشابور را به عنوان نیابت حکومت راهی شهر کرد و سپس خود در اواخر صفر ۱۲۱۴ به سوی مشهد روانه شد. بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۸ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۸۷ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۱ / الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۹ / اروضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۱ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۰ / اکسیرالتواریخ، ص ۹۰ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۲ / لازم به ذکر است که مهدی قلی خان هدایت، برادر زاده جعفرخان بیات را به خطا حسین قلی خان قاجار و برادرزاده شاه معرفی کرده است.

۲۹۳. صادق خان کمی پیش مأمور شده بود تا به محاصره چناران بپردازد. به همین دلیل نیز برخی از منابع دیگر نوشته اند که چون شاه ۱ ربیع الاول ۱۲۱۴ به مشهد رسید و فرمان محاصره آنجا را صادر کرد خبر یافت که صادق خان شقاقی در محاصره چناران به راه فتنه جویی قدم گذاشته و ممش خان کرد را تحریک کرده است تا همراه قوای خود روانه مشهد شود و به نادر میرزا ملحق شود. ممش خان نیز چنین کرد. شاه نیز چون این خبر را شنید، فتنه جویی صادق خان را پنهان داشت و به او دستور داد تا محاصره چناران را رها کند و به جان محمد خان بیبوند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۸ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۹۰ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۱ / اروضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۰ / اکسیرالتواریخ، ص ۹۱ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۴

مقدس در حرکت آمد. بعد از ورود جنود ظفر نمود، نادر میرزا به قلعه متحصن^{۲۹۴} گردید و لشکر قیامت اثر حصار را دایره وار احاطه کرده، قرا و مزارع را عرضه نهب و غارت نمودند و نظر به خلوص اعتقاد خسرو پاکدین به ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین، برای پاس حرمت بقعه رضویه به تصور اضرار اهالی آن روضه عرش آستان، اشارت به تسخیر حصار فرمودند. نادر میرزا در غرقاب بحر اضطراب افتاده، وسایل برانگیخت و جویای ساحل نجات شده بر دامن عجز و انکسار آویخت و عرضه داشت که اگر خسرو بی همال این حصار را به این بنده عقیدت سگال باز گذارد، از شفقت بیکران و عنایت بی پایان خدیو جهان دور نخواهد بود و به جهت استحکام قواعد خدمت و اخلاص، یکی از پرده نشینان عفت را به عقد ازدواج یکی از شاهزادگان که شهریار نیکوکار صلاح داند مخصوص خواهم نمود. چون دلجویی خستگان و دستگیری افتادگان شیوه آزادگان است، متمنیاتش پیرایه انجاح و بر چهره امیدش ابواب فلاح افتتاح یافت.^{۲۹۵}

و در پانزدهم شهر ربیع الاول پرتو ماهچه^{۲۹۶} لوای ظفر طراز به سمت دارالسلطنه طهران تافت. در منزل چناران، امیرگونه خان را مخلع و مرخص و میرزا محمد شفیع وزیر را به آوردن صبیبه مرضیه او به شبستان شاهزاده حسنعلی میرزا^{۲۹۷}، به مرافقت امیر گونه خان روانه ساختند^{۲۹۸} و در منزل جهان ارغیان، جعفرخان بیات به مقام نیشاپور

۲۹۴. اصل: مستحصن

۲۹۵. چون پس از محاصره مشهد و بروز فحطی در شهر، مردم مشهد با گرسنگی و مشکلات متعدد روبرو شدند، بنابراین تعدادی از علما و سادات شهر در حالی که قرآن بدست گرفته و کفن پوشیده بودند از طرف نادر میرزا به اردوی فتحعلی شاه روانه شدند تا از او امان بخواهند. فتحعلی شاه در پاسخ به آنان اظهار داشت که تنها با نیت زیارت بارگاه امام رضا(ع) و امنیت بخشیدن به ولایات خراسان به مشهد آمده، پس تقاضای آنان را پذیرفت و اهالی شهر و نادر میرزا را مورد عفو قرار داد. در همین حال قرار شد تا برای استحکام عهد و پیمان، یکی از دختران نادر میرزا به عقد ازدواج یکی از پسران شاه درآید. به این ترتیب محاصره مشهد پایان یافت و فتحعلی شاه وارد شهر شد. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۹۱/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۹/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۱ ب/ابدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۹ ب/روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۲/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۳/فهرس التواریخ، ص ۳۳۲/منتخب التواریخ، ص ۶۲/فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۶/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۲/اکسیر التواریخ، ص ۹۱/رستم التواریخ، ص ۴۶۳

۲۹۷. اصل: حسینعلی میرزا که نادرست است. در گزارش مراسم ازدواج دختر امیرگونه خان در این باره توضیح لازم را خواهیم آورد.

۲۹۸- تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۹۰/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۹/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۲ الف/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ الف/روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۳/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۴/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۲

رخست انصراف یافت^{۲۹۹} و از آنجا موکب انجم خیول در چهار فرسخی آق قلعه نزول نمود. صادق خان با اللهیار خان نیز در اول مصادفت ترد مصادقت باخته، بساط حیلہ را در محفل مشاورت از دغابازی گسترده و استرخاص [۵۳] او را از حضرت ظل اللهی استدعا کرد که پیشتر از ورود موکب سلطانی به قلعه خود رفته، متوجه ساختن مهمات و سرانجام پیشکش و سیوروسات گردد، و در هنگام ورود کوکبه جلال او را ناتمامی امور باعث خجلت و انفعال نشود. خاقان کشورگشا او را به خلعت شاهی سرافراز فرموده، بر زبان الهام بیان گذرانیدند که این رفتن را بازگشت نیست.

اللهیارخان به قلعه خود رفته نیل وقاحت بر روی کشید و از قلعه سیاهی نموده رو سیاهی نمود.^{۳۰۰} چون خاطر خطیر مایل رجعت به بیت الشرف دولت بود، به اتمام کار او التفات نفرموده، از آق قلعه رایت عزیمت به تختگاه دولت افراشت و ابراهیم خان شادلو حاکم اسفراین را با سعادت قلی خان بغایری تشریفات لایقه داده، هر یک را به محل خود رخصت انصراف ارزانی داشت. آصف الدوله میرزا محمد شفیع نیز مخدره عصمت را در آنجا به اردوی کیهان پوی رسانید.^{۳۰۱}

در منزل کلاته، یک روز به جهت آسایش سپاه نصرت پناه توقف روی داد. روز دیگر اعلام ظفر فرجام پرچم نصرت بگشود و خارج بسطام مضرّب خیام گردون احتشام گردید.^{۳۰۲} حسین قلی خان که در فیروز کوه عیش اندوز بود، به تقبیل رکاب مستطاب تقرب فزود. از آن منزل به دامغان نزول اجلال و بنه و اغروق را از آن مکان مرخص و به عزم صید اندازی و تفرج صحرا و کوه از راه چشمه علی حرکت فرمودند. پانزدهم شهر ربیع الاخر چون روح به تن و فیض بهار عالم آرا در چمن، تختگاه سلطنت را رونق و

۲۹۹. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۹۲ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۹ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۲ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۴

۳۰۰- اللهیارخان چون به قلعه خویش در سبزوار رسید، عصبان آغاز کرد. شاه فاجار نیز که مصلحت خویش را در نبرد با خان مذکور نمی دانست، ترجیح داد تا سرکوبی وی را به وقتی دیگر وا گذاشته به تهران بازگردد. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۹۲ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۹ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۲ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۴ / منتخب التواریخ، ص ۶۳

۳۰۱. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۹ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۲ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۴

۳۰۲. دنبلی از گزارش گم شدن اردوی شاهی در راه بسطام و گرفتار شدن آنان به بی آبی در نزدیکی کلاته سخن نگفته است. در این باره نگاه کنید به: تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۹۴ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۰ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۲ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۵

ذکر توجه رایات نایب السلطنة والخلافة، شاهزاده عباس میرزا به سمت

آذربایجان و تسخیر قلعه هودر و انهزام جعفر قلی خان

قبل از حرکت اعلیحضرت ظل اللہی به صوب خراسان، به نحوی که سبق ذکر یافت، نایب السلطنة و الخلافة، عباس میرزا را به جهت تنبیه سرکشان ممالک آذربایجان مأمور فرمودند. بعد از ورود اعلیحضرت خاقانی به دارالسلطنة طهران، منہیان آگاه به مسامع عاکفان^{۳۰۴} درگاه جهان پناه [۵۴] رسانیدند که شاهزاده اعظم، بعد از ورود به دارالسلطنة تبریز، روزی چند به جهت آسایش سپاه آرام گرفته، از آنجا به چمن یام نهضت فرمود. چون جعفر قلی خان بعد از رحلت برادرش حسین خان و ورود او به قلعه خوی پسر خود را به درگاه آسمان جاه فرستاده متعهد خدمت و متقبل عبودیت شده بود، نایب السلطنة، بنا بر تعهدات او، یکی از ملازمان حضرت را برای امتحان اقوال آن مدهوش باده غفلت، نزد وی فرستاد و او را به اشارت استدراک سعادت حضور بشارت داد، لیکن او اصرار بر عناد و نفاق کرد. لاجرم گوشمال^۲ او لازم گشته به عزم مقاتلت و مجادلت از چمن یام اعلام نصرت فرجام به سمت سلماس شقه گشا گردید.^{۳۰۵}

جعفر قلی خان چون از نهضت شاهزاده والاگهر به آن بوم و بر با خبر شد، یکی از برادران خود را در قلعه خوی گذاشته، به استعانت و استمداد جمع لشکر ظلالت بنیاد به میان افراد بد نژاد رفته و از لشکر اهالی ایروان و طایفه یزیدی و شکاک و سیبکی پانزده هزار کس درهم کشید و حقوق ولی نعمت را به عقوق مبدل کرده، عازم پیکار گردید. چون ایلات و احشام نواحی خوی و سلماس از بیم آسیب لشکر قیامت اثر، هراس برداشته، به اماکن مستحکمه پناه برده بودند؛ از آن جمله، قلعه هودر که از قلاع آن

۳۰۳. تاریخ ورود شاه به تهران را وقایع نگار مروزی و سپهر، چهارشنبه یازدهم نوشته اند، اما دنبلی و هدایت، جلد نهم، ص ۳۵۶، پنجشنبه پانزدهم نوشته اند. مؤلف تاریخ ذوالقرنین نیز چهارشنبه ۱۵ شهر ربیع الثانی آورده است. بنگرید به: تاریخ جهان آرا، ص ۹۴/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۰/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۳ الف/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ الف /تاسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۴/اروضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۶/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۳

۳۰۴. مقیمان، گوشه نشینان

۳۰۵. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۰/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۹۵/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۳ الف/ابداع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۹ ب/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ الف /اروضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۶/نخبة الاخبار، خطی، گ ۱۵۰ ب /تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۵

سرزمین در رزانت و متانت، بابنای سپهر برین انباز بود، انباشته به نفایس اموال و مشحون به وجود ابطال رجال و تا آن زمان کمند اندیشه هیچ یک از سلاطین ذوالاقتدار برکنار بام او نرسیده بود، لشکر فولاد جگر از اطراف و جوانب روی همت به تسخیر آن قلعه محکم بنیاد نهادند و قلعگیان به دلالت و ترغیب ابدال آفاکرد سببکی که از جانب جعفرقلی خان مستحفظ آن حصن حصین و سقناق متین بود، پای در دایرهٔ تمرّد نهاده، به پشت گرمی استحکام مکان، دست به استعمال سیف و سنان گشاد[ند].

لشکر برق شتاب به یکبار حمله آورگردیدند و آن حصار استوار را در یک لحظه تسخیر و از آب صمصام آتش بار خاک [۵۵] وجود خاکساران را به باد بیداد داده، اکثر ایشان را جرعهٔ هلاک و بوار چشانیدند. اموالی که اهالی آن دیار در عرض چند سال به آنجا برده بر روی هم ریخته بودند، در یک دم عرضهٔ نهب و سببهٔ ۳۰۶ غارت و تاراج شد. ۳۰۷ چون کار قلعه هودر ساخته شد، لشکر ظفر آیت روی به گوشمال سرکشان آوردند. جعفرقلی خان با پانزده هزار مرد و توپخانهٔ سرکاری که از قلعه خوی آورده بود با خود داشت از غایت تهور و نهایت بی باکی، یک منزل پیشتر رانده، در برابر شاهزادهٔ بی همال قتال و جدال را مصمم شد. و برحسب اشاره او، چند روز متوالی اهالی آن حوالی آب به صحرای سلماس بسته بودند که قوایم اسبان سپاه رزم خواه شاهزاده در گل و لای فرورفته از آن ورطهٔ هایلله نجات نیابند. بالاخره فایدهٔ آن مکر و حيله بر سپاه او عاید و قوایم مراکب هر یک که در آن احوال ۳۰۸ فرورفت، فی الحال، طعمهٔ شمشیر آبدار گردید.

بالجمله، نایب السلطنه، روز هفتم ربیع الآخر در حوالی دیلمقان سلماس میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه و کمین گاه را با نظام الدوله سلیمان خان قاجار و ابراهیم خان قاجار و احمد خان مقدم بیگلربیگی تبریز و مراغه برآراست و فوج فوج لشکر آراسته مبارزان طرفین پای جلادت پیش نهادند. نایرهٔ حرب و جدال در التهاب آمد؛ آتش بلا بالاگرفت و از صدمات و زلازل ۳۰۹ سپاه محشر نهب، صورت قیامت در جهان

۳۰۶. گرفتار

۳۰۷. پس از تصرف قلعه هودر، تمامی اموال جعفرقلی خان مصادره شد و بزرگان قلعه که بیشتر یزیدی و ارامنه بودند کشته شدند. تمامی زنان و بچه ها نیز به اسارت درآمدند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۱ - ۴۰ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۹۶ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۴ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۰ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ ب / روضة الصفای ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۵ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۳

۳۰۸. گل و لای نرم شده به آب، گلی که ستوران در آن بمانند

۳۰۹. زلزله ها

هویدا شد. از شراره ریزی توپ و زنبورک و تفنگ، زهره در بر مریخ آب و پیکر زحل کباب گشت. آخر الامر لشکر نایب السلطنه بر مخالفان ظفر یافته،^{۳۱۰} جعفرقلی خان ازین شکست که به درستی بر وی رسید، به قلعه ماکو که از قلاع مرتفعهٔ چخور سعد است، پناه جست و بنه واغروق و توپخانه و کسب بسیار به دست آمد.^{۳۱۱} دلیران به تعاقب پرداخته هر که را دیدند به تیغ بی دریغ گذرانیدند و سر و زندهٔ بسیار گرفته به نظر شاهزادهٔ کامکار رسانیدند. امرای سپاه، امیران درگاه ازین خدمت انعام و احسان یافتند. از ظهور این فتح نامدار ابواب امن و فلاح [۵۶] بر روی روزگار آذربایجان گشاده گشت. شاهزادهٔ نامجوی وارد بلده خوی شده،^{۳۱۲} پیرقلی خان قاجار شامبیاتی را در آنجا به توقف مأمور و موکب منصور از خوی حرکت کرده وارد تبریز گردید.^{۳۱۳} رعایا و اهالی آن سامان که از ذهاب و ایاب بی فایدهٔ جعفرقلی خان، بعضی از بلدان خویش جدا و

۳۱۰. چون جعفرقلی خان از تصرف قلعه هودر و اموالش به وسیله عباس میرزا آگاه شد، «توپخانه سرکاری» را که از قلعه خوی آورده بود در مقابل نیروهایش به حرکت درآورده، و به جانب سلماس حرکت کرد تا به مقابله با نیروهای عباس میرزا بپردازد. این دو سپاه در این روز در قریه سوغانجوق در نزدیکی سلماس با یکدیگر برخورد کردند، سپاهیان عباس میرزا با فرماندهی ولیعهد و امیرکبیر سلیمان خان قوانلو و ابراهیم خان دولو و احمد خان مقدم بیگلربیگی تبریز و مراغه به سپاه جعفرقلی خان حمله کرده و آنان را شکست دادند. جعفرقلی خان دنبلی که با شکست روبرو شده بود شتابان به سوی خوی فرار کرد و عباس میرزا هم محمود خان دنبلی را که عم زاده جعفرقلی خان بود، مأمور تعقیب او کرد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۱ / زینهٔ التواریخ، خطی، گ ۴۲۳ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۰ الف / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۹۶ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۷ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۵ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۳

۳۱۱. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۱ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۹۷ / زینهٔ التواریخ، خطی، گ ۴۲۴ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۰ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۷

۳۱۲. دو روز پس از فرار جعفرقلی خان دنبلی و ورود محمود خان به خوی، عباس میرزا نایب السلطنه وارد خوی شد. عباس میرزا پس از ورود به این شهر، محمود خان دنبلی را به حکومت خوی و پیرقلی خان قاجار شامبیاتی را به سرداری این شهر منصوب کرد و سپس شرح ماجرا را برای فتحعلی شاه ارسال داشت و خود راهی تبریز شد. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۹۸ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۱ / زینهٔ التواریخ، خطی، گ ۴۲۴ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۰ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ الف و ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۷ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۵ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۳

۳۱۳. چون عباس میرزا پس از پایان دادن به طغیان جعفرقلی خان دنبلی وارد تبریز شد، دختر ابراهیم خلیل خان حاکم قزاق را که از قبل برای ازدواج با شاه انتخاب شده بود، همراه معتمدی راهی تهران کرد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۱ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۸

برخی به فاقه و فقر مبتلا شده بودند، از اشاعت^{۳۱۴} عدل و داد نایب السلطنه، با شاهد امن و راحت هم آغوش و به اماکن و مساکن خود عود نموده به آسایش و فراغت دوش بر دوش آمدند و از بستان پیرایی باغبان معدلت شاهزاده، آبی بر روی کار قرا و مزارع باز آمد. مژده این فتح نامدار را عریضه به دربار گیتی مدار خاقان روزگار فرستادند و از خزانه انعام خسرو کیوان غلام، خلعت های زرتار پوشیدند و از خمر بی خمار مصطبه^{۳۱۵} احسانش، کاس های خوشگوار التفات و اعتبار نوشیدند.

ذکر آمدن محمود میرزا، بار دیگر به درگاه اعظم پناه و وقایع ایام توقف در دارالسلطنه طهران

محمود میرزا بعد از وصول به دارالعباده یزد، فیروز میرزا برادر کهنتر را در آنجا گذاشته، خود روانه ولایت خراسان؛ و بعد از ورود به آن حدود، امیر حسن خان طبسی و امیر علی خان عرب خزیمه، حاکم قاین، حسب الحکم اعلیحضرت خاقانی به اعانت او رهسپار طریق جان فشانی شد. جیوش خویش را منعقد و از راه قاینات متوجه فراه؛ و خاطر خواه ایشان آن بود که در تسخیر قندهار و استیصال شاهزاده زمان، زمانی در هیچ مکان توقف جایز ندارند. چون قیصر میرزا پسر شاهزاده زمان که والی ولایت هرات بود از قصد ایشان خبردار گشت، زمان خان درانی و تیمور خان تیموری و اسحاق خان قرائی را به دفع ایشان مأمور کرده، به اشاره قیصری، روی بدیشان نهادند. بعد از تقابل فتنین^{۳۱۶}، چون شیر شرز و غضبان پلنگ به دفع یکدیگر آهنگ جنگ و از استعمال سیف و سنان، جهان را بر جهان بین یکدیگر تنگ کردند. چون استظهار محمود میرزا از طالع قوی [۵۷] بنیاد خاقان با عدل و داد قوی بود، در حوالی فراه، شکست بر بنیان قصر جمعیت قیصر افتاده، وارد هرات گردیدند.^{۳۱۷} جمعی کثیر و جمعی غفیر^{۳۱۸} از افاغنه، به

۳۱۴. گسترش، رواج

۳۱۵. تخت، سربر

۳۱۶. دو سپاه

۳۱۷. محمود میرزا پس از کسب اجازه از طرف فتحعلی شاه برای عزیمت به هرات، سرانجام، در اوایل رجب ۱۲۱۳، همراه برادر و پسرش راهی خراسان شد تا از آنجا عازم هرات شود. فتحعلی شاه قاجار آقا باباخان یساول لک را به مهمانداری وی تعیین کرده و طی احکامی، به میر حسن خان عرب زنگرئی، حاکم طبس و مصطفی خان ترشیزی و امیر علی خان خزیمه، حاکم قاینات و اسحاق خان تربتی دستور داده بود تا هر یک از آن‌ها به همراه یک هزار نفر سوار، برای کمک به محمود میرزا در رکاب وی به قصد هرات حرکت کنند.

تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۳۳/ تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۷۷/ زینةالتواریخ، خطی، گ ۴۱۷ الف/ دنیس رایت، انگلیسیان در ایران، ترجمه غلام حسین صدری افشار، (تهران، انتشارات دنیا، ۱۳۵۷)، جلد (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

ظل رایت محمود میرزا پیوسته، کارش بالا گرفت و از یمن اقبال بی زوال خاقان بی همال، فراه نیز به حیطة تسخیرش آمده،^{۳۱۹} شادکام و کامران شد. کامران میرزا ولد خود را در فراه به نیابت تعیین و خود با امیر علی خان و لشکر جنگجوی، اسب عزیمت رازین تزین بر نهاده، به هرات راند و در خارج آن شهر جنت بهر، خیام اقامت نصب نمود و بیست روز در محاصره شهر اهتمام به عمل آمده، شاهد تمنا از ورای پرده قضا نقاب از چهره نگشود. افاغنه اردوی محمود میرزا از وسوسه و اغوای اعوان قیصر اردوی او را تاراج کرده، منتشر گشتند.^{۳۲۰} محمود میرزا چون شاهد بی وفای روزگار را با اعدای دولت خود یار دید از گردش چرخ وارون دیگرگون و رایت اقبالش نگون و چهره اش از اشک گلگون پر خون، سرخویش و راه فرار در پیش گرفت. امیر علی خان قایینی نیز جمعیت خود را برداشته روانه قاین شد. کامران میرزا نیز ناکام از فراه به یزد آمد، وقایع را

(ادامه پاروقی از صفحه قبل) اول، ص ۴۷ / تاریخ سلطانی، ص ۱۷۴ / تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۵۵ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۸ ب / سراج التواریخ، جلد اول، ص ۸۰ / عین الوقایع، ص ۶ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۷ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۴۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۰ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۴۸ / اکسیر التواریخ، ص ۸۸ / ۳۱۸. گروه زیادی

۳۱۹. با رسیدن محمود میرزا به نزدیک فراه، در شعبان ۱۲۱۳، بسیاری از افاغنه این شهر به او پیوستند و به دنبال آن چون قیصر میرزا در نزدیکی اسفزار از فوای محمود میرزا شکست خورد، فراه بدون مقاومتی جدی به تصرف محمود میرزا درآمد. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۹۹. سال ۱۲۱۳ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۲ / تاریخ سلطانی، ص ۱۷۴ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۴۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۶ / سراج التواریخ، جلد اول، ص ۸۰ / تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۵۵ / عین الوقایع، ص ۶ / الفینستون، افغانان، ص ۵۱۱

۳۲۰. بنا به گزارش برخی از منابع، چون حدود ۲۰ روز از محاصره هرات توسط محمود میرزا سپری شد، زمان خان درانی تصمیم گرفت تا با حيله ای محمود میرزا را وادار به عقب نشینی از هرات کند. پس با همین اندیشه، نامه ای خطاب به علی خان قایینی که در اردوی محمود بود نوشت و از او خواست تا همانطور که خود او مایل بوده است، محمود را دستگیر کرده و تحویل اولیای دولت دهد، تا مقام امیرالامرائی به او داده شود. زمان خان، این نامه را توسط یکی از افراد خود به اردوی محمود فرستاد. فرستاده در کنار پل سالان در نزدیکی اردوی محمود میرزا دستگیر شد و نامه مذکور نیز به دست محمود میرزا افتاد. چون محمود میرزا از مضمون نامه مطلع گشت، دچار وحشت شده، مصلحت خود را در ترک هرات دید. پس در همان شب، یعنی ۳ رمضان ۱۲۱۳، همراه برادر و پسرش به جانب بوزه کبوترخان در یک و نیم کیلومتری هرات فرار کرد. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۹۹ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۵ الف / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۲ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ ب / تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۵۵.۵۶ / تاریخ سلطانی، ص ۱۶۸ / سراج التواریخ، جلد اول، ص ۸۱ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۸ / الفینستون، افغانان، ص ۵۱۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۶ / درة الزمان فی تاریخ شاه زمان، ص ۱۱۶ / فهرس التواریخ، ص ۲۳۳ / منتخب التواریخ، ص ۶۳ /

به درگاه سپهر اشتباه عرضه داشت. ۳۲۱

چون در سال قبل که رایب فتح آیت به صوب خراسان شقه گشا بود، جهانگیر خان گلپایگانی، حسب الامر اعلی، مأمور به دارالعباده یزد شد که فیروز و کامران را برداشته روانه سمت هرات شود، تا در هنگام ورود خاقان کشورگشا به آن حدود، حکام خراسان به حکم قضا نمود، ایشان را در مسند کامرانی نشانند؛ چون موکب مسعود را به جهت تسخیر نیشابور و محاصره ارض اقدس توقف روی نمود، عروس مراد ایشان از حجاب خفا چهره نمود، لهذا بعد از ورود موکب شاهی به دارالسلطنه طهران هر دو شاهزاده به اتفاق جهانگیر خان وارد درگاه امیدواران پناه گردیدند. حضرت ظل اللهی ایشان را نوازش و چند روز بعد از آسایش از رنج راه، روانه دارالسلطنه اصفهان فرمودند که چند روزی برای رفع کربت غربت، در منزها^{۳۲۲} آن خطه دلکش [۵۸] به سر برند، تا رأی جهان آرای، هنگام اقتضای وقت، مؤسس اساس دولت و کامرانی ایشان گردد.

محمود میرزا بعد از شکست از خارج هرات راه فرار پیش گرفته عنان اختیار به دست رایض قضا داد و مانند گرد باد در کوه و صحرا به هر سو عنان بگشاد. بعد از چند روز وارد مرو شاهبجان و از آنجا روانه بخارا، به استظهار اتحاد مذهب و ملت و امید افتتاح ابواب دولت دست التجاء به دامن شاه مراد اوزبک، معروف به بیگ جان زد. ۳۲۳

بعد از چندی، چون از اطوار او دریافت که صورت دستگیری در آینه همت پست او عکس نمایست، ۳۲۴ از آنجا به بهانه زیارت بیت الله الحرام وارد خوارزم [شد]. و والی

۳۲۱. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۹۸/زینةالتواریخ، خطی، گ ۴۲۵ ب/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۲/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ ب/تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۵۶/تاریخ سلطانی، ص ۱۷۵/اسراج التواریخ، جلد اول، ص ۸۱ /روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۸/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۶/درة الزمان فی تاریخ شاه زمان، ص ۱۱۶/فهرس التواریخ، ص ۳۳۳/منتخب التواریخ، ص ۶۳/الفینستون، افغانان، ص ۵۱۱/۳۷۴/۲، Vol.2، Sykes, A History Of Afghanistan

۳۲۲. جاهای دلگشا، نترجگاه

۳۲۳. تاریخ سلطانی، ص ۱۷۵/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ ب/تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۵۵/اسراج التواریخ، جلد اول، ص ۸۱/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۱/درة الزمان فی تاریخ شاه زمان، ص ۱۱۶/الفینستون، افغانان، ص ۵۱۱

Sykes, A History Of Afghanistan Vol.2. P.374

۳۲۴. خان ازبک در پی رسیدن بیک زمان شاه، اندیشه دستگیری محمود میرزا را نیز داشت. به موجب گزارشهای موجود، چون چندی از اقامت محمود میرزا در بخارا گذشت، زمان شاه درانی «ملا عبدالحق را که در مذهب حنفی امام و پیشوا بود به جانب بخارا نزد شاهمراد ازبک، معروف به بیگ جان، والی بخارا فرستاد که اگر خواهی عهدی که در زمان حیات تیمور شاه، افغانه با ازبکیه بسته استحکام یابد و نقض عهد واقع نشود باید، اولاً شاه محمود را که منشاء فتنه و فساد است گرفته ارسال داری، و اگر این مرحله با شان سلطنت نمیگنجد ما (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

آنجا را در حضرت خاقان کشورگشا رابطه اخلاص و بندگی بود، مقدم او را مکرم داشته به تدارک سامان روانه در گاه عرش اشتباهش نمود.^{۳۲۵} داور دادگر بیشتر از پیشتر مراعات جانب او را منظور فرمود و حسب اشاره به منزل آصف الحضرت، میرزا محمد شفیع وزیر بار نزول فرود آورد.^{۳۲۶} او نیز به حکم شاهنشاه بی نظیر، در اکرام و احترامش شرایط اهتمام مبذول داشت و همه روز از خزانه انعام شهریار دوست نواز دشمن سوز، به انواع احسان بهره مند و فیروز گردید و نسبت به خوانین افغان نیز که در نشیب و فراز و شدت ورخای^{۳۲۷} آن جناب طریق وفاپیموده و رسم موافقت و حقوق چاکری ادا نموده بودند، علی قدر مراتبهم، انواع الطاف و اشفاق خسروانی به ظهور رسید.

بسط بساط نشاط و سرور شاهزاده حسنعلی میرزا^{۳۲۸}

چون حریف خریف خرف، پای در گلستان نهاد او [ب]اد خزان از اوراق رزان دست به افشاندن سبایک^{۳۲۹} زر برگشاد، رأی جهان آرا تقاضای آن کرد که مخدره خدر^{۳۳۰} عفت را که شرح آوردن او به زبان خامه مشکین ختامه گذشت، به شرف هم خوابگی و

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) را تکلیف شاق و حکم مالا یطاق نیست او را از مملکت خود بیرون کرده که از دیگری امداد جوید و مایه عداوت میان دو دولت شود. «تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۵۶/تاریخ سلطانی، ص ۱۶۷/سراج التواریخ، جلد اول، ص ۸۱/درة الزمان فی تاریخ شاه زمان، ص ۱۱۷/افغانان، ص ۵۱۱

۳۲۵-فتحعلی شاه، در محرم ۱۲۱۴، در شرایطی که روانه خراسان بود، چون اخبار سرگردانی محمود میرزا از در خوارزم را شنید، از همان میانه راه عزیمت به خراسان، طی نامه ای خطاب به خان خوارزم از وی خواست تا در احترام محمود میرزا بکوشد و او را روانه ایران کند. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۹۸/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۵ ب/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ ب/روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۸/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۶/اکسیرالتواریخ، ص ۹۱/فهرس التواریخ، ص ۳۳۳/تاریخ سلطانی، ص ۱۷۵/تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، Vol 1 p. 378/۵۹ Sykes,

۳۲۶. فتحعلی شاه ۱۱ ربیع الثانی ۱۲۱۴ از سفر خراسان به تهران وارد شد. محمود میرزا و همراهانش نیز حدود دو ماه وارد تهران شدند. نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۲/تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۵۸/سراج التواریخ، جلد اول، ص ۸۱/تاریخ سلطانی، ص ۱۷۵/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۵ الف/افغانان، ص ۵۱۱/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۶۹ ب

۳۲۷. وسعت و فراخی روزی، گشایش

۳۲۸. اصل: حسینعلی میرزا؛ دنبلی و به پیروی از او، رضاقلی خان هدایت، حسینعلی میرزا نوشته اند، حال آنکه در این زمان، ازدواج حسینعلی میرزا شجاع السلطنه با دختر امیرگونه خان زعفرانلو انجام شد، نه حسینعلی میرزا فرمانفرما.

۳۲۹. جمع سبیکه: تکه های سیم و زر گداخته

۳۳۰. پرده، چادر

سعادت هم خوانگی هلال جلی الظهور آسمان مجد و جلال و صبح باهرالنور افق عظمت و اقبال، شاهزاده حسینعلی میرزا سرافرازی بخشید. بشارت [۵۹] نشاط و مزده سرور و انبساط در جهان افتاد و خازن جنان ابواب ناز و نعیم بر روی جهانیان گشاد. حکام و اعیان ممالک از اطراف روی به درگاه خاقان کشورگشا آوردند و در اواسط شهر جمادی الاخر، به فرمان خاقان اعظم، اهل سور و سرور، به زینت اسواق و آیین ایوان و وثاق برخاستند و شادروان حجرات را به تصاویر و تماثیل عجیبه برآراستند. رامشگران محافل خلد مشاغل را به نوا گرم کردند و آتش بازان آتش دست، از شعله های برق افشان، هیأت شرزه شیر و پیکر پیل مست می انگیختند و لعبتگران جادو فن، چون حقه باز گردون، به یک دست، هزار بازی می آوردند. چون یک هفته آشکار و نهفته اقصای و ادانی را به نشاط و کامرانی زندگانی به سر رفت. شعر:

شبی فرخنده تر از صبح دیدار هوا عنبرفشان چون طره یار

آن پرده نشین عفت را که قابله دوران و مشاطه چهره آرای جهان، در وراء نقاب حجاب و حریم حرمت پرورده بود و درون غنچه را در چمن از رشک پرده داری او خون کرده، به ایوان چون آسمان و شبستان چون بوستان شاهزاده والاتبار آوردند و طبق های زرین و سیمین، آکنده از جواهر ثمین و درهم و دینار زاده کان و داده عمان بر سر زبینه افسرشان نثار کردند. امرا و اعیان، بعد از انقضای جشن و سرور، پیشکش های نمایان و تحف و هدایای بی پایان، از پیشگاه ایوان شهاریار کشورستان گذرانیده، به خلاع فاخره و انعامات و افره مفتخر و سرافراز گشتند. ۳۳۱

ذکر وصول میرزا مهدی علی خان فرستاده فرمانفرمای ممالک هندوستان به درگاه خسرو هوشنگ فرهنگ و ورود ایلچیان تیپو سلطان فرمانفرمای دکن چون طنطنه سلطنت و کشورگشایی اعلیحضرت ظل اللهی زیب سامعه صومعه داران عالم ملکوت گردید، خردپوران دولت علیه انگریز فرنگ که در انتظام امور مملکت داری و استخراج صنایع و بدایع نقش هوش و فرهنگ می نگارند و از بوالعجیب های

۳۳۱. مراسم جشن عروسی حسنعلی میرزا با دختر امیرگونه خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان در ۱۵ جمادی الاخری ۱۲۱۴ آغاز شد. شاه برای این مراسم زیاده از صد هزار تومان خرج کرد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۳/ تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۰۱/ زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۵ ب/ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۰ الف اروضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۹/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۷/ فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۶/ تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۲۵۴/ اکسیرالتواریخ، ص ۹۱/ افرس التواریخ، ص ۳۳۳

ذهن [۶۰] وقاد و خاطر نقاد، مراسم اعجاز عیسوی تازه دارند، در آیینۀ فکر رزین و اندیشۀ دوربین ایشان عکس این مدعا جلوه نمود که چون پادشاه ذوالجلال زمام مهام اهالی ایران را در قبضۀ اقتدار شهریار بلند مقام نهاده و ابواب حسن سلوک و شوکت و جلالت او را بر چهرۀ پیر و جوان گشاده و رخسارۀ شاهد اقبالش را به خال خلود آراسته و گلستان بختش را از خس و خار نقص و عیب پیراسته، تجدید عهد دیرینه التیام میان دولتین علیتین لازم خواهد بود. لاجرم، از جانب پادشاه ذی‌جاه انگریز به فرمانفرمای ممالک هندوستان که به حکم او در آن کشور لوای استقلال افراشته بود، اشاره رفت که یکی از معتمدان خود را با طرایف تحف هندوستان و ظرایف هدایای مملکت انگلیس به سفارت درگاه گردون اشتباه تعیین نماید و نامه‌ای مشتمل بر اظهار تهنیت سلطنت و محتوی بر مضامین مودت، مرقوم دارد.^{۳۳۲} و حسب الاشارة پادشاه والا جاه، میرزا مهدی علی خان ملقب به بهادر حشمت جنگ، که اصلش از ملک خراسان و از جمله خردمندان بود، در اواخر شهر ربیع‌الاول وارد گردید.^{۳۳۳} نامه و هدایا از نظر اشرف

۳۳۲. مهدی علی خان، در واقع به قصد تحریک دربار ایران علیه زمان شاه درانی که در این زمان آهنگ حمله به منافع انگلستان در هند را داشت، روانه تهران شد. دنبلی از مسائل پشت پرده مأموریت مهدی علی خان بی اطلاع بوده است. بخشی از اهداف اصلی مأموریت وی، در سندی که حاوی دستورالعمل کمپانی هند شرقی به مهدی علی خان در ایران است و در ۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۱۳ (۳ سپتامبر ۱۷۹۸) از سوی جانانان دنکن حکمران بمبئی و مسئول کمپانی هند شرقی در این ایالت صادر شده، آمده است. بنگرید به:

The Persian Gulf...Vol.1.P.340-342

برای گزارشهای مربوط به مأموریت واقعی در دربار ایران نیز نگاه کنید به:

آقامحمد اسماعیل، تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و محمد نبی خان به هندوستان، ۱۸۰۲-۱۸۰۵، (بمبئی: ۱۸۸۶)، جلد اول، ص ۲ به بعد/ در اثر بالا تصریح شده است که مهدی علی خان پس از رسیدن به بوشهر و جلب همراهی فعال حاج خلیل خان قزوینی با سیاستهای انگلستان علیه دربار ایران و زمان شاه درانی، «توسط حاجی محمد خلیل خان چهل هزار روپیه (۴۰۰۰۰) سکه به محمود شاه کابلی و شهزادگان کابل و ایران داده و محمود شاه و فیروز شاه برادران زمان شاه را به عزیمت افغانستان ترغیب نمود.»

۳۳۳. تاریخ درست ورود مهدی علی خان به تهران ۷ رجب و زمان دیدار او با شاه ۹ رجب بود. این تاریخ‌ها مأخوذ از گزارشهای خود او به مقامات کمپانی همچنین، منابع انگلیسی است. بنابراین به طور قطع، تاریخ موجود در متن نادرست است. این اشتباه به دنبلی اختصاص ندارد، خاوری نیز تاریخ ورود مهدی علی خان به تهران و ملاقات وی با شاه راه، اواخر ربیع‌الاول، هدایت اواخر ربیع‌الاول و سپهر نیز اواخر ربیع‌الآخری نوشته‌اند. برای کم و کیف گزارش‌های دربارۀ ورود مهدی علی خان به تهران و دیدارش با شاه بنگرید به:

تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۶/تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۱۰۴/زینة‌التواریخ، خطی، گ ۴۲۶ ب/ابدایع نگار، تاریخ قاجاریه، جلد اول، گ ۲۰ ب/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۰ ب/روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۵۹/ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۷/منتخب‌التواریخ، ص ۶۴/دنيس رایت، ایرانیان در میان انگلیسی‌ها، ترجمه کریم اسامی، (تهران: نشر نو، ۱۳۶۴)، جلد اول، ص ۵۲-۴۹/ (ادامه‌پاورقی در صفحه بعد)

گذرانیده مورد الطاف و اشفاق خاطر بیضا اشراق ظل الهی گردید. و مقارن این حال، ایلچیان سخندان از جانب تیپو سلطان، پادشاه دارالملک دکن، با تحف منسوجات^{۳۳۴} بی شمار که از جمله هدایا سه زنجیر فیل گردون توان بود، رسید. ایلچیان مورد اشفاق و الطاف بی متها گشته؛ در همان اوان، خبر قتل تیپو سلطان^{۳۳۵} و انتقال مملکت او به دولت انگریز مقروع سمع سمیع اولیای دولت قاهره گشته، هر یک از فرستادگان او به موطن اصلی معاودت کردند.

و در اواخر همین سال اللهیار خان حاکم سبزوار دست توسل به ذیل عفو و اغماض خسرو کشورستان زد و از گذشته خویش عذر خواه گشته از در التجا درآمد و یکی از معتمدان خود را روانه دربار آسمان مدار نمود و استدعا کرده بود که یکی از چاکران درگاه به آوردن پرورده پردگی عفتش که سابقاً [۶۱] متعهد فرستادش شده بود، مقرر گردد تا او را به پرده سرای عزت رساند. حسب التمنای او، میرزا اسدالله مستوفی دیوان اعلی به این خدمت مأمور گردید.^{۳۳۶}

تفویض دارایی ملک فارس و خطه مازندران به شاهزاده حسینعلی میرزا و

شاهزاده محمد قلی میرزا و وقایع دیگر

علو همت و سمو^{۳۳۷} فطرت خاقان فریدون معدلت، مقتضی آن بود که هر یک از اشبال^{۳۳۸} غاب^{۳۳۹} سلطنت و اقمار افلاک جلالت و خلافت که در سایه چتر همای

(ادامه پاروقی از صفحه قبل) فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۶/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص

۱۴۵۴/اکسیرالتواریخ، ص ۹۲/فهرس التواریخ، ص ۳۳۳

۳۳۴. در اصل: منسوقات

۳۳۵. تیپو صاحب، سلطان میسور که علیه انگلیسیها قیام کرده بود، در ۲۹ ذیقعد ۱۲۱۳ (۴ مه ۱۷۹۹)، در

جنگ سرینگاپاتام شکست خورد. تیپو سلطان که در اثنای این جنگ مجروح شده بود، سرانجام در اصابت ترکش نارنجک کشته شد. لرد ولزلی فرمانروای انگلیسی در هند، پس از کشته شدن تیپو صاحب و آسودگی از جانب وی، تمام تلاش خود را برای مبارزه با زمان شاه درانی امیر کابل به کار گرفت. بنگرید به: جواهر لعل

نهر و کشف هند، جلد اول، ص ۴۵۶

The Chronology Of Modern India, P.275/J.G.Lorimer, Gazetteer Of The Persian Gulf, Oman, and Arabia, Vol.1, Historical. Part.1, Calcutta, 1915, P.175/Sykes, A History Of Afghanistan, Vol.2, P.347-348

۳۳۶. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۰۵/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۷/زینةالتواریخ، خطی، گ

۴۲۷ ب/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۲ ب/روضه الصغای ناصری، جلد نهم، ص ۳۶۰/ناسخ

التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۷/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۶/فهرس التواریخ، ص ۳۳۳

۳۳۷. رفعت، بلندی ۳۳۸. کودکان، پرورش یافتگان، غلامان

۳۳۹. پیشه، گروه مردم، نیزه دراز

آسای، پرورش یافته‌اند و پرتو تربیت خاقانی بر وجنات احوالشان تافته، هر یک در ملکی جدا، کشور خدا و هر کدام در حدی علیحده حکمروا باشند؛ علی هذا، نظم مملکت فسیح الاجاری فارس را در نظر همت شاهزاده خورشید لقا، حسینعلی میرزا گذاشت و امارت خطه مازندران بهشت نشان را نامزد جناب شاهزاده جمشید لقا، محمد قلی میرزا فرمود. مقرب الحضرت، چراغ علی خان نوایی به منصب اتابیکی شاهزاده و وزارت مملکت فارس سرافراز گشت و میرزا نصرالله، به وزارت مازندران قرین اعزاز و در رکاب مستطاب هر یک چند تن از امرای قاجاری سپار و در مشاورت امور ملکی و خدمات اتفاقیه خدمتگزار و جان نثار آمد.^{۳۴۰} و لوای فلک فرسا از دارالسلطنه طهران به سمت دارالایمان قم به عزم زیارت مضجع مطهر گوهر درج نبوت و رسالت، فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم صلوات الله الملك الاکبر، جهان آرا گردید.^{۳۴۱}

بعد از ورود به آن مکان فیض بنیان، شرایط زیارت و خشوع و لوازم استکانت^{۳۴۲} و خضوع به جای آورده، از حضرت ایشان استمداد همت و طلب شفاعت کردند و چند شب متوالی در آن بقعه مبارکه، به تلاوت آیات و حفظ مواقیت صلوات، عزت دارین و رستگاری نشأتین مسألت و دامن عجزه و مساکین را از سیم و زر رشک دامن کان و علما و سادات آن مکان را به رواتب^{۳۴۳} مقرر و انعامات متکاتره و احسان بی پایان مسرور و شادمان فرمودند و معماران هنریشه [۶۲] و مهندسان اقلیدس اندیشه را به تعمیر بقاع و مساجدی که به مرور شهور و اعوام صفت اندراس و انهدام یافته بود، اشارت رفت و حکم قضا آیین به بنای مدرسه جدید معروف به فیضیه و تذهیب قبه میمونه حضرت معصومه و تعمیر مسجد امام حسن عسکری علیه السلام و تجدید دارالشفای کاروانسرای وقفی آستانه مقدسه و حمام و بازار به جهت زوار مجاورین آستان ملایک آشیان شرف نفاذ یافت که نگاشتن شرح آن ابنیه سپهر بنیان بر صفحه بیان، امکان نخواهد داشت. خاقان کشورگشا، بعد از ادای مراسم زیارت از دارالمؤمنین قم به مستقر سلطنت رجوع فرمود^{۳۴۴} و نور حدیقه اجلال، شاهزاده کان بخش دریانوال، نواب نایب السلطنه عباس

۳۴۰. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۷/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۷ ب/تاریخ صاحبقرانی، خطی،

جلد اول، گ ۷۰ الف/اروضة الصقای ناصری، جلد نهم، ص ۳۶۱/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص

۱۴۵۴/فارسانامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۶/فهرس التواریخ، ص ۳۳۳

۳۴۱. شاه در اوایل شعبان ۱۲۱۴ روانه قم شد و در اول رمضان به تهران بازگشت.

۳۴۲. جمع راتب: مقرری

۳۴۳. ناصری، جلد اول، ص ۶۷۶/فهرس التواریخ، ص ۳۳۳

۳۴۴. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۷/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۷ ب/ابداع نگار، تاریخ قاجاریه،

خطی، جلد اول، گ ۲۰ الف/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۰ ب/اروضة الصقای ناصری، جلد نهم،

ص ۳۶۴/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۷

عصر فتحعلی شاه / وقایع سال ۱۲۱۴

۱۲۳

میرزا از سفر خیر اثر آذربایجان، مظفر و منصور معاودت فرموده، شرف حضور موفور
السرور اشرف دریافت. ۳۴۵

۳۴۵. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۷ / زینة التواریخ، خطی، گ ۲۲۷ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی،
جلد اول، گ ۷۰ ب / اروضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۶۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۸ - ۱۰۷ /
تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۴۵۴

وقایع سال فرخنده فال هزار و دویست و پانزده و نهضت موکب همایون به خراسان و صادرات احوال آن سامان

اعلیحضرت پادشاهی بعد از انقضای جشن نوروز، قرینش طالع میمون و یارش بخت روز افزون، در بزم مشورت خاص، گفتگوی گشودن طره پرچم همایون به جانب مملکت خراسان فیض نمون در میان داشت که در آن میان، طره باز خان افغان به اشاره شاه زمان از جانب وفادار خان وزیر اعظم نزد اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان وارد گردید. خلاصه پیغام و نقاوه فکر خامش این بود که نه شاه زمان پای از جاده اطاعت کشیده دارد و نه خاقان کشورگشا به عزم سفر خراسان یکران مجمره عنان و لشکر بی کران در جنبش آرد.^{۳۴۶} از استدعای ایشان، خاطر خورشید مآثر سلطانی غبار تغییر گرفت و روی همایون از قبول ملتمس او بر تافته، عزیمت توجه به جانب خراسان صورت تحقیق یافت.^{۳۴۷}

از قراری که در ضمن حکایات گذشته آمد، ازدیاد اشفاق درباره صادق خان پرنفاق بیشتر باعث خبائث و روز به روز خیانت او بروز یافته، در مقام حیلت سازی و با خون خویش [۶۳] در بازی بود. از جمله، ممش خان کرد را اغوا کرد و او را [که] به علت عدم اقتضای وقت از جانب خسرو کوه تحمل، در مؤاخذت و مصادرتش تأمل رفته بود، چند روز پیش از نهضت، به اخذ و حبس او اشارت رفت و در بستر بیماری به خواری

۳۴۶. فرستاده زمان شاه در اوایل شوال ۱۲۱۴ وارد تهران شد. برای گزارشهای مربوط به مأموریت وی بنگرید به: تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۰۶/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۷/زینةالتواریخ، خطی، گ ۴۲۸ الف/ابدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۰ ب/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۰ ب/اروضةالصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۶۳/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۸/درةالزمان فی تاریخ شاه زمان، ص ۱۳۶/فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۷/اکسیرالتواریخ، ص ۹۲

۳۴۷-فتحعلی شاه در ۹ ذیحجه ۱۲۱۴ تهران را به قصد سبزوآر ترک کرد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۸/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۰۹/زینةالتواریخ، خطی، گ ۴۲۸ ب/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۰ ب/اروضةالصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۶۳/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۸/فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۷/فهرس التواریخ، ص ۳۳۴

دیده‌اش از دیدن جهان، چون چشم فتنه درین دوران بخفت و زندگانی را وداع گفت.^{۳۴۸} و سارو خان برادرش به ریش سفیدی طایفه شقاقی سرخ رو و برادر دیگرش محمد علی سلطان به لقب خانی و سرکردگی سواران شقاقی نامجو آمد. آنگاه طره‌باز خان را رخصت انصراف ارزانی داشته در جواب نوشتند که رشته عقد شهریاری به بند خنجر تیز بسته و عقده کار جهانداری با تأمل تیر و شمشیر گشاده؛ نواب همایون ما را از مطالبت ملک موروث و تسخیر خراسان ناگزیر است و اگر ایشان را نیز ادعایی هست در ملک خراسان قطع و فصل آن به زبان تیغ چون خور^{۳۴۹} آسان است و مجاوبه^{۳۵۰} به رسالت تیغ و ستان.

فرستادن فرمانفرمای هندوستان جنرال ملکم بهادر را به سفارت به خدمت

اعلیحضرت خاقانی

چون از زمان قدیم الی الان، رابطه اتحاد فیما بین دولت انگلیس و ایران مستحکم بود و پیوسته سفرا و ایلچیان تردد می‌نموده‌اند، بنابراین، درین سال، فرمانفرمای سابق هندوستان، مارکوئیس لارد ویلزلی^{۳۵۱} که به مرتبه وزارت رسیده، به اشارت پادشاه ذی جاه انگلیس، بریکه دیر جان، جنرال ملکم بهادر را به سفارت ایران تعیین نمود.^{۳۵۲} اصل

۳۴۸. صادق خان علاوه بر خطاهای قبلی، از فرمان شاه برای تدارک قوا جهت عزیمت به خراسان نیز تخلف کرده بود. در باره کور شدن و قتل او که در اواسط ذی‌قعد ۱۲۱۴ انجام شد، نگاه کنید به: تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۱۰۷/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۸/زینة‌التواریخ، خطی، گ ۴۲۸ ب/ابدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۱ الف/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۰ ب/اروضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۶۲/ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۸/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۴/اکسیرالتواریخ، ص ۹۳

۳۵۰. جواب یکدیگر را دادن

۳۵۱. مارکز ولزلی (Marquess Wellesley) ملقب به لرد مورنینگتون Lord Mornington در ۱۷ مه ۱۷۹۸ (۲ ذیحجه ۱۲۱۲) به سمت فرمانروایی هند منصوب شد. مورنینگتون یکی از معروفترین فرمانروایان هند بود که در زمان حکومتش بر هند دامنه فتوحات کمپانی هند شرقی انگلیس بسیار توسعه یافت. مورنینگتون با دادن رشوه‌های گوناگون و کمکهای مالی به حکام و سلاطین بومی هند و جلب نظر همراهی آنان با سیاست‌های انگلیس و کمپانی، توانست از موفقیت فرانسویان در هند جلوگیری کرده و قیام تیپو صاحب سلطان میسور را ناکام سازد. ولزلی در آستانه جنگهای مرحله اول ایران و روس نیز در تعیین سیاست کمپانی هند شرقی در ایران، نقشی فعال در پیش گرفت. وی تا ۲۹ ژوئن ۱۸۰۵ به عنوان فرمانفرمای کل هند باقی ماند.

The Chronology Of Modern India.P.273 / An Advanced History Of India.P.698

۳۵۲. کاپیتان جان مالکم در ۹ ربیع‌الاول ۱۲۱۴ (۱۰ اوت ۱۷۹۹) طی نامه‌ای به جنرال راس Ross درباره اهداف این مأموریت خود چنین سخن می‌گوید: «اهداف مأموریت من بسیار مهم و گوناگون است. چنانچه (ادامه پاروقی در صفحه بعد)

مارکوئیس لارد ویلزلی از مملکت ایرلنده و از نجبای آن ملک و خاندان قدیم و اول از جمله مشیران دیوان خانه جمهور انگلیس بوده و به سبب کاردانی و رشادت اصلی و جوهر ذاتی و شجاعت جبلی و فراست و علو همت، به فرمانفرمایی مملکت هندوستان سرافراز و بعد از چندی به وزارت دولت انگلیس اختصاص یافت.

خلاصه چون جنرال ملکم بهادر به بندر بوشهر رسید،^{۳۵۳} اعلیحضرت خاقانی،

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) شانس موفقیت در انجام یکی از آن‌ها را داشته باشم، می‌توان انتظار به دست آوردن شهرت و اعتباری بیش از آنچه امیدش را داشته‌ام، داشته باشم. مهمترین و برجسته‌ترین اهداف این سفر عبارتند از:

- ۱- فرو نشانیدن خطر هجوم سالیانه زمان شاه به هندوستان که همیشه یک امر خطی، ر و پر هزینه برای کمپانی بوده است، البته با استفاده از یک فرصت مناسب در منحرف کردن او به سوی ایالات ایران؛
- ۲- خنثی کردن فعالیتهای مثبت دمکراتهای بی قیاحت ولی فعال فرانسوی؛
- ۳- تجدید تجارت درخشان در مناطقی که این تجارت رونق گذشته خود را از دست داده‌اند. همچنین اگر من بتوانم گزارش درست و صحیحی از شخصیت حاکم، پرنس باباخان ارائه دهم، می‌تواند در رسیدن من به موفقیت اثر مؤثری داشته باشد.»

Kaye, John William, *The Life and Correspondence of Major General Sir John Malcom, G.C.B.*; London, Smith, Elder and Co; 65, Cornhill. Vol.1.P.89

مهمترین مفاد دستور العمل لرد ویلزلی فرمانفرمای هند به کاپیتان مالکم در ۱۱ جمادی‌الاول ۱۲۱۴ (۱۰ اکتبر ۱۷۹۹) نیز چنین بود:

اول: ترغیب فتحعلی شاه به دفع تجاوزهای زمان شاه از مرزهای هند؛
دوم: مقابله با نفوذ فرانسه در ایران و جلوگیری از تبانی احتمالی ایران و فرانسه برای حمله به هند از قلمرو ایران یا خلیج فارس؛

سوم: انعقاد دو عهدنامه سیاسی و تجاری با ایران، در عهدنامه سیاسی باید ایران متعهد می‌شد که با فرانسه همکاری نکند. در عهد نامه تجاری نیز باید گسترش تجارت ایران و هند لحاظ می‌شد. براساس دستورالعمل لرد ویلزلی، مالکم اختیار داشت تا به مقامات ایرانی اعلام کند که در صورت موافقت با تقاضای کمپانی هند شرقی، فرمانفرمای هند سالیانه چهار لک روبیه (چهل هزار پوند) مساعدت مالی، تا زمان اعتبار عهدنامه ایران و انگلیس به دولت ایران پرداخت خواهد کرد. مالکم همچنین در صورت لزوم می‌توانست به مقامات ایرانی تعهد بسپارد که کمک مالی حتی پس از انقضای مدت عهدنامه نیز ادامه خواهد یافت. اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح، (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۵)، جلد اول، ص ۱۰/ بی، جی، کلی، لشکرکشی ناپلئون به مصر و رقابت فرانسه و انگلیس در ایران، ترجمه حسن زنگنه، (قم: مؤسسه نشر همسایه، ۱۳۷۸)، ص ۳۴ - ۳۳

۳۵۳. سروان مالکم در ۶ رمضان ۱۲۱۴ (۱ فوریه ۱۸۰۰) وارد بوشهر شد. همراهان اصلی او عبارت بودند از:

- ۱- سروان دبلیو. کمپبل W.Campbell، معاون اول سفیر.
- ۲- ستوان چارلز پاسلی Charles Pasliy، معاون دوم سفیر.
- ۳- ریچارد استراچی Richard Strachey، کارمند تشکیلات اداری بنگال و معاون سوم سفیر.
- ۴- ستوان جان کالبروک Colebrooke John

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

فتحعلی خان نوری نایب ایشیک آقاسی را که مردی کاردان و هوشمند [۶۴] بود به مهمانداری او تعیین فرمود تا از حدود فارس در هر ولایتی شروط محبت و میزبانی به عمل آرد.

فتحعلی خان در شیراز مصادف سفیر خوش تقریر شده، با او موافق، وارد دارالخلافه طهران شد. در روزی ۳۵۴ فرخنده‌تر از صبح نوروز، اعلیحضرت ظل‌اللهی بر تخت سلطنت قرار یافته سفیر با فرهنگ در پایه سریر اعلی شرفیاب حضور آمد. بعد از چند روز، چند قطعه الماس و آئینه های روشن‌تر از مرایای حواس و مروحه ۳۵۵ عود و صندل و نفایس پرنیان و پرند، از دیار فرنگ و هند به رسم هدیه از نظر اشرف گذرانیده شرف تحسین دریافت. و برحسب اشاره شهریار یگانه، امنای دولت و اولیای حضرت، مقدم سفیر فرزانه را مغتنم شمرده، او را محترم داشتند و بزم ضیافت برای او چیده و خوان نعم گوناگون کشیدند و عهدنامه‌ای که به خامه فرمانده هندوستان مبنی بر ضوابط اتحاد و شرایط وداد سمت تحریر یافته بود، به ملاحظه مقربان حضرت رسیده، بر وفق تمنای سفیر دانا و وثیقه مفید به همان قیود و متضمن به همان عهد، از جانب خسروکشورگشا به کلک دیران عطارد ۳۵۶ رقم در قلم آمد و به مهر سلیمان خان قاجار مختم گشته، به

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) ۵. گیلبرت بریگز: Gilbert briggs

۶. ویلیام هالینگبری William Halingbery

بنگرید به: روزنامه سفر هیأت سرجان مالکم، ص ۳۲

Kaye, The Life and Correspondence Of Major-General Sir John

Malcolm, Vol. 1, P. 95 & 110

Kaye, John William, History of the War in Afghanistan. London, 1851, Vol. 1, P. 8

The Persian Gulf Precise, Selections from State Papers, Bombay, regarding the East India Company's connections, With the Persian Gulf, With a summary of events, 1600-1800, J. A. Saldanha. Calcutta, 1908, Archive Editions, 1986, Vol. 1, P. 36

The Chronology Of Modern India, P. 273

۳۵۴. سروان مالکم که در روز ۲۶ جمادی الاخری ۱۲۱۵ وارد تهران شده بود، مطابق سنت درباری سه روز بعد و در ۲۹ جمادی الاخری، به حضور شاه باریافت. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۵۱ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۳۰ ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۱۴ - ۱۱۵ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۰ ب / روزنامه سفر هیأت سرجان مالکم، ص ۶۶ / نامه های سیاسی سفیر بریتانیا یا پایه سیاست انگلستان در ایران، ترجمه احمد توکل، تهران، چاپ خودکار ایران، بی تا، ص ۳۷ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۱ الف / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۱۰ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۸ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۶

Kaye, The Life And... Sir John Malcolm, Vol. 1, P. 130

۳۵۵. یادبزن

۳۵۶. دومین سیاره منظومه شمسی است که بر اساس نجوم قدیم، در فلک دوم قرار داشت و نماد علم و عقل

خلاصه مضمون آنکه: دولتین علیتین در حکم واحد بوده، با دولت یکدیگر دوست و با دشمن هم دشمن باشند و اگر دولتی دیگر در مقام دشمنی و مخاصمت یکی ازین دو دولت برآید، این دو دولت به شرایط موافقت و معاضدت پردازند و در دفع معاند خارجی برگ و ساز مدافعت و دشمنی سازند.

و بعد از فراغت از ادای مراسم سفارت، قامت قابلیت و دامن لیاقت فرستادگان، علی قدر مراتبهم، به خلاع فاخره و احسانات وافره پیرایه و مایه یافت و حاجی خلیل خان ملک التجار از حضرت گردون رتبت ظل الهی با تدارک و سامانی که در خور بود و سفارت دولت مزبوره را لایق، به رسالت دیار هندوستان و ابلاغ جواب نامه حکمران آن دیار نزهت توأمان، نامزد و به مراقبت سفیر روانه مقصد گشت^{۳۵۸} و عنقریب [۶۵] کیفیت حال او رقم زده کلک بیان خواهد شد. انشاءالله تعالی.

ذکر تعیین نایب السلطنه شاهزاده عباس میرزا با سپاه خاره فرسا به سمت
آذربایجان و تحریک لوای فلک فرسای شاهی به سمت خراسان و تسخیر
قلعه مزینان و گوشمال اللهیار خان حاکم سبزوار

نایب السلطنه عباس میرزا را با لشکری جهان سوز و فتح اندوز و سلیمان خان و ابراهیم خان و رضاقلی خان قاجار به انتظام مهمات صفحه آذربایجان نامزد فرمود و درین سفر امور نخجوان و برخی مهمات آذربایجان انتظام یافته، کار ایروان هم اندک نظامی به هم رسانید. در عزیمت خراسان ابراهیم خان عم زاده را با ده هزار سوار

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) محسوب می‌شد. او را دبیر فلک نیز می‌نامیده‌اند.

۳۵۷. متن این عهدنامه که در ایران به مهر حاج ابراهیم خان کلانتر و سروان مالکم رسید، در هیچ کدام از منابع داخلی انعکاس نیافته است. تاریخی نیز که ذیل ترجمه‌ای از این عهدنامه به عنوان زمان انعقاد آن توسط مرحوم محمود محمود و سپس توسط مرحوم وحید مازندرانی ارائه شده است، نه با تطبیق تفاوتیم تطبیق دارد و نه تاریخ میلادی ذیل آن توسط منابع انگلیسی دیگر تأیید می‌شود. در آثار دو نویسنده مذکور تاریخ ذیل عهدنامه ۱۲ شعبان ۱۲۱۵ مطابق ژانویه ۱۸۰۱ برای متن نخستین عهدنامه سیاسی و تجاری ایران و انگلیس، نگاه کنید به: ضمیمه شماره ۴ در بخش ضمائم همین کتاب.

۳۵۸. هیأت انگلیسی به ریاست سروان مالکم در ۱۴ رمضان ۱۲۱۵ در حالی که میرزا بزرگ وزیر شاهزاده عباس میرزا آنان را تا یک میلی قلعه تهران بدرقه می‌کرد، تهران را به قصد هند، ترک کردند. یک روز بعد نیز حاج خلیل خان قزوینی که از زمان مأموریت مهدی علی خان بهادر جنگ از طرف پادشاه ایران، به عنوان سفیر نزد فرماندار کل هندوستان مین شده ولی با انتشار خیر رسیدن سروان مالکم به دستور شاه متوقف مانده بود، خود را به اردوی هیأت انگلیسی رساند و با آنان همراه شد. روزنامه سفر هیأت سرجان مالکم، ص ۷۶/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۱۵/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۳۰ب/روضه‌الصفای ناصری، جلدنهم ص ۳۶۶

جوشن پوش خنجرگذار پیش از تحریک لوای ظفر شعار، روز دوشنبه دویم ماه ذی حجة الحرام، در مقدمه لشکرگران روان و مهدی قلی خان دولو و حسین خان سردار در رکابش شتابان گشته. امیرگونه خان زعفرانلو حاکم خیوشان و ابراهیم خان شادلو حاکم اسفراین را نیز حکم رفت که با جیوش جوشان به عسکر نواب ابراهیم خان پیوسته آق قلعه را محصور و تا ورود موکب منصور در تسخیر قلعه مجاهد نامحصور به ظهور رسانند و از غریو توپ قلعه کوب در مسامع مستحصنین، شور و نشور ظاهر سازند و در روز پانزدهم شهر ذی حجة الحرام [۱۲۱۴] شادروان شوکت بر چمن دلفروز فیروز کوه سایه انداخت.

پنج روز در مرغزار نمکه به جهت عرض تفنگچیان مازندران و استرآباد، خیام عز و تمکین بر پشت سمکه زمین کوفته شد. حسین قلی خان را پیشتر به محاصره سبزوار مقرر فرمود. اهالی مزینان که از مستحذات اللهیار خان و در رزانت و متانت با قلاع خیبری و سد اسکندری دم برابری می زد، به استحکام مکان امیدوار گشته از اطاعت و بندگی حضرت استکبار ورزیدند.

حضرت اعلی لشکر پلنگ آهنگ را به تسخیر آن قلعه اشارت کردند. تفنگچیان شعله فشان به دور قلعه محیط گشتند، از نهیب توپ های دوزخ لهیب و خمپاره های [۶۶] صور صدا و تفنگ صاعقه بار، روز روشن را در نظر اهالی قلعه تیره و تار کردند. در اندک مهلتی اهل قلعه مزینان را دست از این و آن کوتاه گشته، به پشت باره امان پناه بردند. حصار استوار مسخر گردید و به مطیع و عاصی آنچه از رحمت و زحمت و رأفت و غلظت درخور بود، رسید. اموال و اسباب اندوخته ایشان به غارت لشکریان رفت. آقا خان قاجار با فوجی از سپاه به حراست حصار و توقف قلعه مأمور گشت^{۳۵۹} و رایت نصرت به جانب سبزوار در حرکت آمد.

بعد از نزول به آن دیار، حسین قلی خان که در محاصره آنجا مجاهدت می ورزید، به تسخیر نیشابور مأمور گشت. اللهیار خان صورت مرگ را در آئینه خاطر خود معاینه دید؛ دختر خود را که میرزا اسدالله مستوفی دیوان اعلی به آوردن آن رفته بود^{۳۶۰} و اللهیار خان

۳۵۹. تسخیر قلعه مزینان در ۵ محرم ۱۲۱۵ انجام شد، به خلاف دنبلی، خاوری نوشته است که آقا خان ولد مصطفی خان، به جمع آوری و سرپرستی بقایای رعایای آن حصار مأمور شد و ابراهیم خان نیز به توقف در قلعه مزینان فرمان یافت. برای گزارشهای منابع دیگر در باره فتح قلعه مزینان بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۹-۴۸ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۹ الف / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۱۷ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۲ الف / اکسیر التواریخ، ص ۹۴ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۷ / اناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۶

۳۶۰. قبل از عزیمت فتحعلی شاه، و در ماه شوال، چون اللهیار خان قلبچی، از تصمیم شاه برای حرکت به

تا آن روز شاهد حصول مطلب را به حجاب تأخیر نهفته، در نقاب عماری^{۳۶۱} به پرده سرای شهریاری فرستاد و عذار^{۳۶۲} عریضه را به خط عذر خطا، چون روی خویش سیاه کرده، مستدعی شد که چون شمار عمر از ستین گذشته و بهار روز جوانی دست فرسود خریف خرافت گشته، اگر خسرو مرحمت آیین از احضار این بنده کمین درگذرد و به اجازت پادشاهی در گوشه انزوا دو روزه مهلت زندگی را به طاعت به سر برد از مروت جبلت کریم و رؤیت قلب رحیم دور نیست. نظم:

از کرمت دور نیست گر بپذیری عذر گناهی که عذر خواه ندارد

چون صورت این افسانه معنی غدر و بهانه بود، مقبول طبع شهریار فرزانه نیفتاد، لشکریان را به اقامت در حوالی حصار سبزوار و به رسوم غارت و تخریب بقاع آن دیار و محاصره آنجا مأمور فرمود^{۳۶۳} و چون اللهیاری خان و جعفر خان بیات، قبل از وصول موکب شاهی به آن صفحات، کسان معتمد خود را نزد شاهزاده زمان افغان، برای استشفاع به درگاه ظفر پناه خدیو زمان فرستاده، چشم انتظار بر راه ورود شفعا نهاده، در قلعه داری ثبات می‌ورزیدند، تا در آن زمان که کار بر محصورین سبزوار و نیشابور [۶۷] تنگ و نزدیک به آن بود که پای شکیب و درنگشان به سنگ آید، باز طره باز خان، به اشاره شاه زمان، از جانب وفادارخان با تحف و پیشکش شایان به دربار کیوان مدار رسید و در خاک سبزوار سیزه وار سر به پای اورنگ گلرنگ خسروی گذاشت و طره از روی شاهد راز باز کرده، به زبان نیاز عرضه داشت که هر چند؛ نظم:

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) خراسان و تصرف سبزوار آگاه شد، نامه‌ای مشحون از ندامت و میل به اطاعت، به فتحعلی شاه نوشت و پیشنهاد کرد که شاه با دخترش وصلت کند. فتحعلی شاه نیز میرزا اسدالله نوری را روانه کرد تا دختر او را برای ازدواج به تهران بیاورد. تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۱۰۵ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۷ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۷ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۰ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۶۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۶ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۳ ۳۶۱. هودج، کجاوه

۳۶۲. رخسار

۳۶۳. قوای قاجاری در اواسط محرم ۱۲۱۵ به تسخیر قلعه سبزوار موفق شدند و همین توفیق باعث شد تا اللهیاری خان از ترس سقوط شهر، ناگزیر از ارسال دختر خویش به سوی فتحعلی شاه شده و در همان حال، از او درخواست بخشش کند. خان سبزوار که منتظر یاری زمان شاه درانی بود و از رفتن به حضور فتحعلی شاه نیز وحشت داشت، چنانکه در متن نیز آمده است، حاضر به عزیمت به اردوی شاه نبود. برای گزارش های تسخیر قلعه سبزوار نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۹ / تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۱۱۷ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۲۹ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، خطی، گ ۷۲ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۶۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۰۹ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۷ / اکسیر التواریخ، ص ۹۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۲۵۴ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۵ - ۳۳۴

ملک خراسان تراست در کف اغیار غضب

موسی ملکت تسوی گریگ شبان غنم

غبن بود گنج عرش خازن او اهرمن

ظلم بود صدر شرع حاکم او بوالحکم

ولیکن مشتی فرومایگان و لختی بی پایگان را که از بیم جان و مجازات خیانت هراسان و در پشت دیوارهای خراسان پنهان‌اند، نه لیاقت ستیز شهریار گردون توان است و نه طاقت و توان در پیش دریای لشکر بی کران، اگر خدیو مرحمت کیش، شفاعت این خیراندیش را قبول فرماید و با تأمل عفو، گره از کار آن تباهکاران بگشاید، این نیک خواه بعد از انعطاف عنان ظفر به جانب تختگاه، ایشان را به الطاف شاهانه، دل آسا و بی شایبه اکراه روانه درگاه گردون اشتباه خواهد ساخت و اگر نه، باز بحمدالله طره پرچم رایت فیروز باز است و دست لشکر به کشورگشایی دراز.

چون در مبادی فتح باب دوستی و پیمان از جانب شاهزاده زمان رد مسؤل و سد ابواب قبول مأمول او، خلاف آیین سلطنت و منافی رویه وفاق بود، اعلیحضرت خاقانی لشکر را رخصت انصراف از محاصره نیشابور دادند و از همان جا شاهزاده محمود که در آن زمان ملتزم رکاب مسعود بود، به صوب مقصود مایل و رخصت انصراف حاصل کرده احکام فایقه به سیاق ارقام سابقه به حکام خراسان نافذ گشت که در امداد او اهمال جایز ندارند.

رایت نصرت و روی همت از سبزواری برتافته به جانب تختگاه پرتوافکن آمد^{۳۶۴}. حسین قلی خان در اسفراین و ابراهیم خان در آق قلعه شرف بساط بوسی دریافتند و امیرگونه خان زعفرانلو و ابراهیم خان شادلو از دیار شاهی منصور و به ولایات محل اختیار خویش [۶۸] شتافتند. آقاخان نیز که در ینگی قلعه بود به امر همایون مراجعت کرده، به اردو پیوست و به جای او ابراهیم خان عرب بسطامی با تفنگچیان عرب و عجم مأمور شد و حضرت اعلی از راه چشمه علی به رسم شکار، ساحت سمنان را از تابش نور افسر هلال پیکر روشتر از فضای سپهر برین ساخت و سرای دلکش از بسط بساط نشاط برای سور با انبساط شاهزاده محمد ولی میرزا، رشگ نگار خانه چین گشت. از نوای رود و سرود و نغمه چنگ و عود، گویی هر یک از خانه‌های آن سرزمین بزم آسمان

۳۶۴. شاه در ۲۷ صفر به سوی تهران بازگشت. بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۴۹/ تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۱۱۱/ زینة‌التواریخ، خطی، گ ۴۲۹ ب/ ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۱۱۱/ روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۶۴/ تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۷/ فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۷/ فهرس‌التواریخ، ص ۳۳۵

بود. ۳۶۵ بعد از انقضای ایام عشرت، اعلام نهضت در حرکت آمده، چهاردهم شهر ربیع الاخر دارالسلطنه طهران از قدوم پادشاه جم نشان رونق ربیع یافت. روزی چند از عمال و حکام عراق و فارس که به احضار ایشان برای تحقق حال رعیت حکم رفته بود، پرسشی جدا فرموده، از کمال عدل، جبر^{۳۶۶} کسر^{۳۶۷} شکسته دلان کرد و از آنجا برای نظم مهمات گیلان و آراستن بزم عیش شاهزاده محمد علی میرزا^{۳۶۸}، دارالملک قزوین از مقدم شهریار با داد و دین، رشک روضه خلدبرین گشت.^{۳۶۹}

عمال گیلان در آنجا به پایه سریر اعلی حاضر آمده، مهمات آن‌ها بر وجهی که مقتضای رأی جهان آرا بود، کفایت رفت و به تهیه سور و سرور، روزی چند اسباب عشرت به طرزی دلکش آماده و ابواب شادی بر روی مردم گشاده گشت. و چون کار عیش ساخته و خاطر اشرف از انجام آن مهام پرداخته آمد، نواب ابراهیم خان برای استقلال کار گیلان به استقرار عمال در امور دیوان مأمور خطه رشت [گردید] و لوای مظفر، بار دیگر به جانب تختگاه مایل گشت و ولیعهد شاه ایران، شاهزاده کامران، عباس میرزا نیز در آن اوقات به حکم پادشاهی از آذربایجان مراجعت کرده، به آستان بوسی حضرت اعلی مباهی و کامیاب از عنایات نامتناهی شد.

تذهیب قبه مبارکه معصومه و بنای عمارت اصفهان و

سایر عمارات بهشت نشان

در بهار همین سال خجسته مال، به تذهیب قبه پاک بضعه طیبه، [۶۹] علت غایی آفرینش آب و خاک، حضرت معصومه صلوات الله علیها و بنای مدرسه، شروع رفت. معماران دانا و بنایان صنعت نما، طاق قدیم را برداشتند و قبه استواری^{۳۷۰} از نو بر نه

۳۶۵. فتحعلی شاه در ۶ ربیع الثانی ۱۲۱۵ وارد سمنان شد و در مدت پنج روز توقف در این شهر، مراسم ازدواج پسرش محمد ولی میرزا را برگزار کرد و سپس راهی تهران شد. نگاه کنید به: *اشرف التواریخ*، خطی، گ ۲۴ الف / *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۵۰ / *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۱۱۱ / *زینة التواریخ*، خطی، گ ۴۳ الف / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۱۱۰ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۴۵۸ / *فهرس التواریخ*، ص ۳۳۵ ۳۶۶. شکسته بندی، مرمت

۳۶۸. اصل: محمد علی خان

۳۶۹. فتحعلی شاه در اواخر ربیع الثانی ۱۲۱۵، راهی قزوین شد. بنگرید به: *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۵۰ / *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۱۱۲ / *زینة التواریخ*، خطی، ص ۴۳۰ الف / *بدایع نگار*، *تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۲۰ ب / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۷۲ ب / *روضه الصفاى ناصری*، جلد نهم، ص ۳۶۵ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۱۱۰ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۴۵۸ / *اکسیر التواریخ*، ص ۹۶ / *فهرس التواریخ*، ص ۳۳۵ ۳۷۰. اصل: استواری

رواق بلند طاق افراشتند و سدی محکم بر رودخانه قم که از سمت غربی آن روان است، بسته و ساحت دو صحن کهن را به یکدیگر پیوسته، مدرسه‌ای روح فزا، از اشکال هندسه با عرصه خلد معادل جنت مشاکل، مشتمل بر حجرات و حیاض^{۳۷۱} و جداول، پرداخته آمد. هر حجره از آن غرفه از بهشت و انوار قدسش پیدا از گل و خشت، مبنی بر چهار ایوان غربی آن که از یک طرف مشرف بر فضای مدرسه است و از یک جهت، به رودخانه بالا خانه، به خصوصه، برای تمکن شهریار یگانه ساخته گشت و بر یک سمت صحن بالا که متصل به روضه عرش اساس است، حجرهای زرنگار و بر سمت دیگر، آب انباری که سمک^{۳۷۲} بر روی آن ایستاده و عقلائی دورین از خوض در آن سر به زانوی فکرت نهاده، ترتیب یافت و قبه منوره پایینی، از خشت‌های زرانود زینت گرفت که آسمان را خشت زرین مهر از طاق دل افتاد و در صباح و مساء، چرخ خمیده پشت با عینک مهر و ماه دیده به نظاره آن گشاد. و برحسب حکم اشرف، طلبه علوم دین و عارفان معالم یقین که قوانین ملت از ایشان برجاست و لمعه شرایع از مصباح بیانشان برپاست، از هر دریچه، چون ملک بر دریچه‌های فلک در تسبیح خوانی و بر هر منظره چون مذکران^{۳۷۳} کروی^{۳۷۴} بر مناظر روحانی، در حل اسرار معانی، با یکدیگر در مناظره و سخنرانی است و ثواب آن «بالعشی و الاشراق»،^{۳۷۵} عاید روزگار فرخنده آثار، ظل حضرت سبحانی؛ که باد تا ابدش یار لطف یزدانی.

و هم در آن سال حاجی محمد حسین خان حاکم اصفهان را حکم رفت که در فضای مابین عمارت چهل ستون و بهشت آیین که از ابنیه سلاطین صفوی است، خرم سرایی به آیین بهشت صورت اتمام دهد، او نیز به امثال امر قدرمثال، بنایان بینا و نقاشان هنرنا و نجاران نوح حرفت فراهم آورده، عمارتی محتوی [۷۰] بر ایوان نوآیین و قصور بی‌قصور و نارنجستان و حیاض دلجوی مینو و خلوت سرا و گرمابه به انجام رسید.

و همچنین برحسب حکم قضا آیین بر کنار آب روخانه جاجرود که معبر قوافل مازندران و در هنگام زمستان منزلگاهی برای کاروانیان نبود، رباطی محکم بنیاد بنا نهادند، مشتمل بر حجرات بسیار و خلوت و گرمابه و بیوتات لازمه، امروز افسردگان صولت زمهریر^{۳۷۶} را قائم مقام کره ائیر است.

و بر قریه کناره کرد نیز که مجتازان^{۳۷۷} عراق و فارس را از فقدان منزل و خوابگاه در

۳۷۲. ماهی

۳۷۴. مقرب، فرشتگان مقرب

۳۷۶. شدت سرما

۳۷۱. جمع حوض

۳۷۳. ذکر گویندگان، اینجا: فرشتگان

۳۷۵. شب و روز

۳۷۷. رهگذران، عابران

موسم زمستان بر دامن دل گرد بود، رباطی از حجاره و آجر به اهتمام معماران چابک دست به آخر رسید و آجر دنیوی و اخروی آن نیز عاید روزگار فرخنده آثار همایون گردید. ۳۷۸

۳۷۸. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۵۰ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۲ ب /
زینة السوارینخ، خطی، گ ۴۳۰ ب و ۴۳۱ الف / ابدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۰
ب / اروضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۶۴

ذکر وقایع سال پنجم جلوس همایون که مطابق سنه هزار و دویست و شانزده هجری بود و گرفتاری حاجی ابراهیم خان شیرازی به سیئات اعمال خود

حضرت اعلی بعد از فراغ از جشن عید، به نظم مهمات سلطنت پرداخت. چون نهضت رایت ظفر آثار، نزدیک رسید و از جانب اللهیارخان قلیچی و جعفرخان بیات در انجام و عده عهد بر وفق تعهد شاهزاده زمان، به نحوی که سبق ذکر یافت، اثری به ظهور نرسید، نواب ابراهیم خان را با بیست هزار پیاده و سوار صاعقه باز نیزه گذار، به سبزواریان روان فرمود^{۳۷۹} و از امراء کاردان، ابراهیم خان و محمد خان دولو و پیرقلی خان شامبیاتی و از غلامان، حسین خان و از حکام خراسان، امیرگونه خان زعفرانلو و ابراهیم خان شادلو را مقرر شد که دست نهب و غارت و پای اضرار و خسارت در آن دیار از آستین تطاول بیرون آرند و در کشتن و بستن و شکستن و خستن و ویران کردن قلاع و خانه ها و سوختن خرمن جان ها و بردن دانه ها، به تعاون یکدیگر جایز ندارند. هر چند اللهیارخان به نفسه مستوجب سیاست بود، ولیکن به شامت آن بد عاقبت، جمع کثیر از رعایای سبزواری، سبزه وار پایمال اهانت گشتند.

و حاجی ابراهیم خان شیرازی [۷۱] که بدایت دولت زندیه بدایت چندی به کدخدایی عمل و چندی به کلاتری شیراز پایه و محل یافته، تا زمانی که جعفرخان را زمام حکومت فارس به دست افتاد، کوکب عزتش روی به ذروه^{۳۸۰} ترقی نهاد. روزگار جعفرخان سپری شد و نوبت سروری به پسرش لطفعلی خان رسید. هنوز کارش استقلال نیافته، حاجی ابراهیم خان در ازاء حقوق چندین ساله، به داعیه خود سری، به

۳۷۹ در ۲۱ ذی قعدة ۱۲۱۵ (۵ آوریل ۱۸۰۱)، ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار عم زاده حضرت شهریار، به تخریب و تعدیب شهر و اهالی سبزواریان مأمور شد و امیرکبیر سلیمان خان قاجار نیز به تسخیر نیشابور روانه گردید. بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۵۲/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۱۸/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۳۲ الف/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۱ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۲ ب/روضه المصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۶۶-۳۶۷/اناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۱۱/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۸
۳۸۰. بلندی، اوج

هوس برتری، سلسلهٔ فساد را به دست فکرت تحریک و جمعی از الوار را به نوید سیم و زر در مخالفت لطفعلی خان با خود شریک کرد که در هنگام فرصت جامهٔ مهتری را از وی خلع و ریشهٔ دولتش را به تیشهٔ حق‌ناشناسی قلع نمایند.

یکی بچهٔ گرگ می‌پرورید چو پرورده شد خواجه درهم درید

تا در آن اوقات که سلطان سعید، انارالله برهانه، لوی ظفر به تسخیر مملکت آذربایجان افراخته داشت و خاقان کشورگشا را در دارالسلطنهٔ اصفهان گذاشت، لطفعلی خان که از کار قضا غافل بود، به هوای استخلاص عراق، از شیراز بیرون آمد. از وفور و ثوق به رأی حاجی ابراهیم خان، ملک را با کلید حصار به دست او تسلیم کرد. خاقان کشورستان از اصفهان حرکت و درفش کاویانی در قمشه افراخت. هنوز کار بر مقابله و مقاتله نرسیده، عبدالرحیم خان و محمد علی خان برادران حاجی ابراهیم خان که به مواضعه او، اندیشهٔ بر هم زدن هنگامهٔ لطفعلی خان داشتند، در منزل سمیرم، پاسی از شب گذشته، اساس آشوب گذاشته، به باد مخالف های و هوی ایشان، کشتی معسکر لطفعلی خان در گرداب پریشانی طوفانی [گرفتار شده] و برادران حاجی ابراهیم خان که ناخدایان آن زورق بودند، رخت از آن ورطه به سلامت بیرون کشیده راه شیراز پیش گرفتند و به برادر بد کیش خویش پیوستند.^{۳۸۱}

لطفعلی خان غرقهٔ بحر سرگردانی شده، حاجی ابراهیم خان در ملک فارس حکمران

۳۸۱. در اواخر ذیحجه ۱۲۰۵، لطفعلی خان زند با شنیدن خبر عزیمت آقامحمدخان قاجار به آذربایجان و حضور بابا خان (فتحعلی شاه بعدی) در سمیرم، به آنجا رفت تا به قوای قاجاریه یورش برد. پس از خروج لطفعلی خان از شیراز، حاج ابراهیم خان کلانتر، با احساس نگرانی از لطفعلی خان و بدبینی او نسبت به خویش، فرصت را مغتنم شمرد و با احضار برخوردار خان و محمد علی خان زند (ایشیک آقاسی) به خانه خویش، به بهانه مشاوره در امور خلوتی امور حکومتی، آنان را بازداشت کرد و سپس به باری فوجی که فراهم آورده بود، برادر کوچکتر خویش محمد حسین خان را به سرکردگی فوج منصوب ساخت و شیراز را بدون خونریزی در کنترل خویش درآورده و تمام امرای زندیه را به حبس افکند. کلانتر پس از آنکه بر اوضاع شیراز مسلط شد، ماجرا را از طریق اعزام پیکر به سوی برادرانش که همراه لطفعلی خان به سمیرم رفته بودند، به آنان خبر داد و از آنان خواست تا موجب بروز اغتشاش در میان قوای لطفعلی خان شوند. پس برادران کلانتر نیز در شب ۲۷ ذیحجه ۱۲۰۵، در حالی که قوای زندیه خواب بودند، در اردوگاه غوغائی پدید آوردند.

اغتشاشی که برادران کلانتر پدید آوردند، موجب شد تا لطفعلی خان، به گمان شیخون سپاه قاجاریه متواری شده و به طرف شیراز عزیمت کند و در آنجا با دروازه بسته شهر به روی خویش مواجه گردد. نگاه کنید به: کتابچهٔ تدبیر شاه و وزیر، خطی، گ ۲۰-۱۷ الف و ب / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲/ تاریخ قاجاریه، خطی، مرکزی مجموعه ۲۰۱۸ ص ۱۵/ تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۷/ زینة التواریخ، خطی، نسخه پاریس، گ ۱۷ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۳ ب / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۴۷/ ذیل تاریخ گیتی گشا، ص ۳۳۸-۳۳۷ / تاریخ زندیه، ص ۷۹-۷۸ / احسن التواریخ، ص ۱۹۷-۱۹۶ / روضة الصفاي ناصری، جلد نهم، ص ۲۳۷/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۵۹-۵۸.

کلید مخازن دولت زندیه بر دست و خود سر بر مسند حکومت فارس نشست. چون مردم را طوعاً [۷۲] او کرهاً بر دور خود دید، بساط ثروت چند روزه درچید؛ بالاخره ناچار، پای در دامن اطاعت خاقان مغفور کشید. در ظاهر، به قلب سلیم، قلعه شیراز را تسلیم کرد، اما باز در باطن با ظن رسیدن به پایه خود سری، سودای ریاست داشت و خود را شایسته این کار بزرگ می‌پنداشت. هر چند بر رأی جهان آرای پادشاهی ناپاکی او ظاهر بود، اما چون در نظر ظاهرینان خدمتی که به حقیقت عین خیانت بود، از وی به ظهور پیوسته و برای صلاح کار خویش، پشت خصم چیره دست را به زور فکر درست شکسته بود، برای بستن زبان نیک و بد و جلب قلوب دور و نزدیک، در افنا و ابقای جزای او، هنوز جرمی ظاهر، از وی صادر نگشته، تأخیر روا دید و در بادی امر امارت فارس را به او تفویض فرموده^{۳۸۲} او نیز از شدت عمل در طول امل، کوتاهی ننمود و چندی در شیراز، شرار تعدی افروخته، دیده‌های جوانان بی‌گناه بقیه طایفه زند را با سوزن میل به هم دوخت و خرمن خاندان‌های قدیم فارس را یکسر بسوخت. و بعد ها که در پایه سریر خلافت پای به پایه بلند وزارت گذاشت، بی مروتی با بندگان خدا کرد و بینوایان را از زن و فرزند و خویش و پیوند جدا بیشتر از پیشتر در اضرار مردم اصرار داشت و تخم خار برای اینکه دامنش گیرد، می‌کاشت. در موقع سلطنت، پایه بلندی یافت، تا اینکه سلطان سعید روی از دار فنا به ملک بقا تافت. تخت سپهر مثال به فر خدیو بی همال زینت گرفت؛ گل شوکت حاجی ابراهیم خان، در زمان دولت خاقان کشورستان، به سیرابی بشکفت و از عنایت خسروی، هر یک از برادران و فرزندان به حکومت ولایتی سرفراز و دست و زبان ظلم و آزارشان بر مردم دراز گردید.

چون زمان مکافات که لازم طبیعت دهر است، نزدیک رسید، ناله و فریاد مظلومان به مسامع مقیمان عتبه جلال رسیده، خدیو رعیت پرور را اگر چه طبع غیور از آن متغیر گشت، لیکن باز از روی رأفت و رقت به نصیحت او پرداخت، شاید که متأثر [۷۳] شده، خود را از ظلم باز دارد. داروی پندش مفید نیفتاد و همان راه ناصواب پیش گرفت. عاقبت

۳۸۲. منابع دیگر فاجاری نوشته‌اند که آقامحمدخان قاجار پس از ورود به شیراز در ۱۹ شوال ۱۲۰۶ منصب بیگلربیگی گری شیراز را به کلانتر واگذار کرد. ابن عبدالکریم مورخ زندیه، همانند دنبلی نوشته است که آقامحمدخان پس از ضبط و ربط امور فارس، کماکان ایالت مملکت فارس و خطه لار و بندر و سواحل را به حاج ابراهیم خان سپرد. برای چگونگی انعکاس این موضوع در منابع فاجاری و زندیه بنگرید به:

تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۳ / احسن التواریخ، خطی، ص ۱۹۵، جایی، ص ۲۱۲ / ذیل تاریخ گیتی گشا، ص ۳۷۳ / تاریخ قوامی، خطی، ص ۱۶ / تاریخ زندیه، ص ۱۰۱ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، ص ۲۴ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۲۴۷ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۵۴ / تاریخ افشار، ص ۲۷۰ / رستم التواریخ، ص ۲۵۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۱۸

کار به جایی رسید که در هر روز در حضور، به مواجهه و مشافهه^{۳۸۳} تعدی او تجدید می‌یافت و در آن حالات، از موقف سیاست سلطانی، او را وعید و تحدید، باز مطلقاً سودی نداد و بر مآل کار خویش چشم عبرت نگشاد و به این حرکات ناشایسته متقاعد نگشته، نزد این و آن، بعضی هرزه درایی‌ها نمود که سزاوار کمال سیاست شد.

تقلب و تصرف او به مال دیوان از حد و پایان درگذشت. بالاخره، بعد از موجه شدن خیانت بلانهایت، سواد مردمکش به کار برداشته شد و زبانش از کام به گزلك تند بریده؛ سیم و زر و اموال پنهان که سرمایه غرورش بود، گرفته شد. احکام مطاعه صدور یافت تا پسران و برادران و اعوان او را در اطراف ممالک محروسه به جزای سیئات اعمال رسانند و مظلومان و ضعیفان را از سیاست ایشان رهانند و به حکم قدر مثال، بعضی از ایاغ^{۳۸۴} تیغ مدهوش و برخی را چراغ دیده خاموش گشته، آنچه با مردم در حیات خود کرده بودند، به همان حالت گرفتار آمدند. در مدت چهارده روز، پایه عز و جاهی که آل برمک ندیده بودند، چنان به ذل و خواری بدل شد که تا دامن محشر در زمانه سمر شد. و مایه دولتی که به سرپنجه زور چندین سال فراهم آورده بودند و ستوران توانا از حمل آن به ستوه آمدندی، چنان پراکنده گشت که موران شتابنده دو دانه از آن در یک جا جمع نتوانستند نمود. حاجی با زن و فرزندان کور به حکم سلطانی در قزوین بود تا به گور رفت.^{۳۸۵} خلعت وزارت بر وضع سابق بر قامت آصف الحضرت میرزا محمد شفیع لایق آمد و سمنند عزم نظام الدوله، سلیمان خان قاجار با پانزده هزار سوار به امر شهریار سپهر دربار در میدان تخریب دیار قرار جعفرخان بیات سابق؛ والله هوالموفق.

ذکر بیداری فتنه حسین قلی خان بار دیگر و خفتن آن به دست خسرو عادل حسین قلی خان را به نحوی که سابقاً [۷۴] نگاشته کلک بیان گشت، به اغوای دیو

۳۸۳. گفتگو، سخن رو در رو

۳۸۴. جام شراب

۳۸۵. حاج ابراهیم خان، در ۱ ذیحجه ۱۲۱۵ دستگیر و زندانی شد. و یک ماه بعد در طالقان کور و سپس به قتل رسید. غالب مورخان دوره قاجار، عزل و قتل حاجی ابراهیم خان را به گونه‌ای نوشته‌اند که تصور می‌شود او پس از دستگیری، کور و بلافاصله کشته شد، حال آنکه به موجب دقیق ترین گزارش، یعنی گزارش حاج اسدالله خان قوامی، پسر همین کلانتر شیرازی که او نیز کور شد، اما به قتل نرسید، کلانتر شیرازی، پس از عزل از صدارت زندانی شده و کمی بعد به طالقان تبعید گردید و بالاخره، در اول محرم ۱۲۱۶، پس از آنکه زبان او را قطع کردند و چشمانش را میل کشیدند، جانش را نیز گرفتند. برای گزارشهای مربوط به قتل او نگاه کنید به: تاریخ قوامی، خطی، ص ۲۳ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۵۴ / تاریخ جهان آرا، خطی، ۱۱۹ - ۱۱۸ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۳۳ الف و ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۱ ب / محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، صدرالتواریخ، به کوشش محمد مشیری، (تهران: انتشارات روزبهان، ۱۳۵۷)، ص ۳۳ / روضة الصفاي ناصری، جلد نهم، ص ۳۶۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۱۱ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۵۹ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۶ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۷۹-۶۸۱ / اکسیر التواریخ، ص ۹۶

مردم به وسوسه جهل و بددلی، داعیه سروری بر سرافتاده خواست با خواست خدا ستیزد و سها^{۳۸۶} آسا، به آفتاب رحمت خدا در آویزد. سایه وش بر خاک افتاد و گردن به بند بندگی نهاد. چون هنوز حقیقت حالش بر مردم محقق نبود، حکمت خداوندی اقتضای مهلت او نمود، تا به بعضی نفاق کیشان، نااهلی او عیان و برکرده و خواسته‌اش خلق را برهان آید. لاجرم قلب پاک شهریار جهان ابواب عطوفت و عفو و اغماض بر روی روزگارش باز و به حکومت کاشانش سرافراز فرمود و دست جورش بر ضعیفان آن دیار دراز گردید. و از بوالعجبی‌های اطوار و کردارش مایه و پایه او بر همه مردم آشکار آمد. و چون چندی خانه و کاشانه بیچارگان را به آتش بیداد بسوخت و سرمایه استعدادی بیندوخت، باز کرکس بال و پر ریخته فکرش در هوای جیفه خواری به پرواز و سودای اندیشه دور و دراز قدیم بر سرش باز آمد. پنهانی به جمع اسباب می‌کوشید و آشکارا به اظهار بندگی و حسن خدمت، پرده بر چهره مافی‌الضمیر می‌پوشید. گاهی میل به ترک دنیا می‌کرد، تا جهانیانش تارک دنیا و پشت پا زده بر تاج و تخت دانند و گاهی در لباس سالوسی از حیوانی اجتناب و سجاده عبادت در مسجد و محراب گسترده داشت، تا این و آتش دل آزرده از دولت و بخت شناسند. و هر روز عریضه ضراعت آمیز، مشعر بر بندگی حضرت اعلی و افشاندن آستین همت بر دنیا، به پایه سریر سپهر آسا می‌فرستاد و خاقان بلند همت او را به مناشیر^{۳۸۷} منذر^{۳۸۸} از سخط سلطانی و مبشر از پند سودمند، در احتراز از وسوسه نفسانی سرافراز می‌داشت، تا شاید از غفلت به هوش آید و دیگر سودایش از جوش افتد. چندی برین حالت بگذشت؛ شخصی مجهول الحال سر تا پا قلب، محمد قاسم نام که با طایفه بیرانوند^{۳۸۹} پیوند داشت و هر چند روز در شهری، از ادعای علم صناعت و ساختن اکسیر، گرفتار بند بود و در جایی خود را ملا بارانی لقب نهاده و گریخته؛ [۷۵] در کشوری، بنام ملا محمد بر زبانها افتاده و زنجیر گسیخته؛ در مکانی خود را به اسم محمد قاسم شهرت داده، معروف او گشت.

حسین قلی خان ورود او را از برای اندوختن مایه پادشاهی نیک به فال دانسته مقدمش را مغتنم شمرد. او را به خلوت خاص جای داده در احترامش مبالغه از حد گذرانید. و در خلال این حال، سیدی پر زرق و شید^{۳۹۰} که با محمد قاسم سابقه الفتی داشت به کاشان آمده، به مواضعه یکدیگر، چنین بنا گذاشتند که سید گوشه عزلت‌گزیند و دامن صحبت از معاشرت اهل روزگار در چینه و خود را از آشنایان بیگانه و آشنا به

۳۸۶. ستاره‌ای در دب اصغر

۳۸۸. ترساننده

۳۹۰. حبله و مکر

۳۸۷. منشور، فرمان‌های پادشاهی

۳۸۹. اصل در همه جا: بیرانوند

خداوند یگانه، به قلم داده، گاهی از امور مخفیه خبر دهد و گاهی به رموز غیبیه اشارت بخشد، تا اهل کاشان او را از اقطاب و اوتاد زمانه تصور کرده، به ملاقات او راغب شوند، و این حکایت به گوش حسین قلی خان رسیده او را طالب شود.

بالجمله، سید از انظار غایب و شوق دیدن او بر طبایع غالب آمده، کراماتش بر السنه و افواه دایر شد. چند کس از محرمان خلوت به تحریک محمد قاسم مراتب عرفان او را بر ضمیر حسین قلی خان ظاهر ساخته، حسین قلی خان به طمع استمداد از باطن ناپاکش به حضور او مایل و از انکار او آتش شوقش بیشتر مشتعل شد. عاقبت به انواع کلفت،^{۳۹۱} الفتی میسر و با او در خلوت خاصی، شبی به سر برده، سید شعبده باز پر نیرنگ رنگهای غریب چون خیالات بنگ در نظرش جلوه داده و گفت من صاحب عصر را نیام و از التفات به امور دنیوی نایب، ولیکن سخن محمد قاسم در کفایت این کار سند است و او در فتح ابواب سعادت مسوط الید و ارتقا به مدارج علیا و سلطنت به دستگیری او میسر آید؛ تا توانی سر از ربقه اطاعتش میبچ؛ دیگر هیچ.

حسین قلی خان را این مژده دل از کف و صبر از دل ربود و ارادتش به محمد قاسم افزوده، کار به جایی رسید که شبها چون بندگان دست بسته پیشش می ایستاد و سر عجز و لابه به پایش می نهاد. و حسین قلی خان چون نقش دیوار بیکار نشست و عنان اختیار [۷۶] بالکلیه به دست آن ناپاکار داد. نخست به حکم او، محرمان قدیم را که از مخالفت شاهی انکار داشتند و در پندش اصرار، یکسر به بند کشیده، بعضی را به نشتر بی انصافی از دیدن جهان روشن مأیوس و برخی را گرفته در گنجی محبوس کرد؛ راز مخالفتش آشکار شد.

در اواسط شهر ربیع الاول شاهزاده کامکار محمد تقی خان را از تزویر بر خود مقدم داشت و نیم شبی کوچ و بنه خود را از کاشان به نطنز برده، جمعی پیاده به طوع و روع^{۳۹۲} فراهم آورده، روی به اصفهان نهاد و علی الغفلة به شهر درآمد، شهرت داد که حسب الحکم خدیو جهان، حاجی محمد حسین خان از حکومت اصفهان معزول است. و شاهزاده محمد تقی خان والی و حکمران کوچک و بزرگ اصفهان ترانه این افسانه را راست پنداشته، حاجی محمد حسین خان حاکم اصفهان، تخت پادشاهی را که زرگران ماهر به ساختن آن مشغول بودند و آنچه اموال و اسباب داشت به جا گذاشته راه گریز پیش گرفت. وقتی کذب این سخن بر مردم روشن شد که کار از دست رفته بود و تیر از شست. عمال اصفهان ناچار هر یک به گوشه [ای] فرار و حسین قلی خان در باغ سعادت

آباد قرار گرفته، دست به اخذ اموال تجار و جریمه و مصادرت ارباب مکنت آن دیار گشود و به نام خویش سکه به سیم و زر زد. اوباش و قلاش^{۳۹۳} بی‌اسم و رسم اصفهان دور محمد قاسم را گرفته، صاحب مایه و پایه و مالک دینار و درهم شدند.

و چون این خبر به مسماع علیه دارای فریدون فر رسید، احکام قدر آیات به اطراف ممالک و سرحدات چون حکم قضا جاری شد که حکام و سران سپاه هر دیار، شوارع و معابر را بر وی بسته و با جمعیت تمام، بر سر تنگه‌ها و مضایق نشسته، نگذارند پا بیرون گذارد و بی ملاحظه پاس برادری حضرت، دست بسته به رکاب همایونش آرند. و جان محمد خان و حسین قلی خان دولو را با گروهی انبوه از لشکر قیامت اثر به قم و کاشان از برای جمع لشکر ظفر نشان مأمور فرمود که در آنجا منتظر ورود موکب اقبال باشند [۷۷] و در مساق^{۳۹۴} آن حالات، نواب ابراهیم خان و سلیمان خان از خراسان رسیدند و عباس میرزا برادر نادر میرزا نیز به اشارت برادرش به اظهار عجز و قصور و استدعای عفو تقصیر به تقبیل عتبه علیه آمد.^{۳۹۵}

و به خبر مجدد مشخص گردید که حسین قلی خان در اصفهان به حکم محمد قاسم از ساده دلی، بر وساده حکمرانی نشسته است. طبع غیور شهریار بیش از این تأمل و تحمل روا ندیده، ولیعهد سلطنت، شاهزاده عباس میرزا را که نور بصر دولت است در دارالسلطنه طهران که دیده مملکت و تختگاه معدلت است، حکم به استقرار و آصف الحضرت، میرزا محمد شفیع قدیمی را به التزام حضور شاهزاده کامکار فرمان قضا کردار رفته، مقرر شد که در نظم مهمات طهران و مازندران رعایت جانب حزم^{۳۹۶} نموده، وقایع حالات را روز به روز، به عرض رأی جهان افروز رسانند و اگر چه سپاه نامعدود از ممالک قریبه و بعیده در سایه رایت ممدود مجتمع نیامده بود و همان ملتزمان رکاب منصور برای برهم زدن هنگامه شر و شور او کافی نمود.

در اوایل ربیع الاخر به عزم جزم عقاب رایت آفتاب آیت از طهران در طیران و سپاهی چون سیل دمان در رکاب خسروی به جانب اصفهان روان گشتند و به مجرد طلوع ماهیچه رایت آفتاب، اضاعت سهای وجود حسین قلی خان از نور و بها افتاده، کوچ^{۳۹۷} و

۳۹۳. ولگرد، بیکاره

۳۹۴. مصدر میمی از سوق، خلال، راه، طریق

۳۹۵. در هنگام مراجعت سلیمان خان قاجار از انتظام خراسان عباس میرزا افشار، برادر نادر میرزا حاکم افشاری خراسان نیز به رسم گروگان همراه وی به تهران فرستاده شد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۵۷/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۳۸ الف/ابدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۲ الف/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۲ ب/اروضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۷۲/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۱۴/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۱

۳۹۶. اصل: کرج

۳۹۷. اصل: جزم

بنه و احمال و ائقال خود را در قلعه اصفهانک گذاشته و انبارها را از حبوب و غلات انباشته معتمدین خود را به حراست آنجا مأمور و تأکید کرد که تا از جانب او خبری نرسد، کمر همت به قلعه داری بسته، ابواب قلعه را بر روی کسی نگشایند و حاجی جعفر نام اصفهانی برادر باقرخان خراسکانی^{۳۹۸} را به نیابت خویش بر اهل شهر گماشت و روی به صحرای بی سامانی و بیابان سرگردانی گذاشت و هنگامی که رایت فیروز شهر یاری به ساحت اصفهان سایه گستر آمد، دیتاری از کسان حسین قلی خان در آن دیار نبود. حاجی جعفر نیز افتان و خیزان خود را به قلعه اصفهانک [۷۸] رسانید.

حضرت اعلی بعد از یک هفته نواب ابراهیم خان را با فوجی از لشکر به استخلاص قلعه اصفهانک و گرفتن حاجی جعفر مأمور و سپاه منصور به تعاقب حسین قلی خان تا نواحی گلپایگان و کرمانشاهان رفتند که اگر از سطوت قآنی به سمت بغداد رود، او را مانع شده، گرفته به درگاه آرند؛ در منزل گلپایگان به عرض خاقان کشورستان رسید که حسین قلی خان را محمد قاسم به امیدواری اعانت بیرانوند و باجلان، به سیلاخور و بروجرد برده و آن طایفه به او اطاعت نکرده‌اند و چند تن از ایشان به وسوسه محمد قاسم از جان دست شسته، به وی پیوسته‌اند و جمعی از غلامانش نیز مآل حال او را دیده به عسکر شهر یاری شتافتند و مع ذلک، آقاخان قاجار در سیلاخور و محمد علی خان در بروجرد، راه مسالک به رویش بسته‌اند و با نامداران معارک در محل معارضه‌اش نشسته، لاجرم اسباب سنگین خود را ریخته به جانب کرمانشاهان و بغداد گریخت.^{۳۹۹}

یرلیغ^{۴۰۰} بلیغ مصحوب مسرعان به سرافرازی آقاخان و محمد علی خان سمت تبلیغ

۳۹۸. درباره سرنوشت او پس از ناکامی حسین قلی خان از رسیدن به آمالش آمده است که: چون ظهیرالدوله و حسین خان قاجار که مأمور سرکوبی حسین قلی خان به اصفهان مسلط شدند و حاج جعفر خراسکانی را به جنگ آورده و خیردستگیری وی را که حاکم حسین قلی خان بر قلعه اصفهانک بود به فتحعلی شاه گزارش کردند، شاه دستور داد تا «حاج جعفر به حکم صاحبقران سیاست اثر، به زجرانینف که در عرف خاصه و عامه قیلوقه‌اش نامند، از اصفهان بهشت سیر به دربار مقرر رفت.» تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۵۷/تاریخ جهان آرا، خطی ص ۱۳۱-۱۳۲/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۳۸ ب/ابدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۲ ب/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۴ ب/اروضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۷۳/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۱/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۱۶/فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۸۲/اکسیرالتواریخ، ص ۹۷/فهرس التواریخ، ص ۳۳۷

۳۹۹. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۵۷/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۳۱-۱۳۲/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۳۸ ب/ابدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۲ ب/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۴ ب/اروضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۷۳/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۱/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۱۶/فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۸۲/اکسیرالتواریخ، ص ۹۷/فهرس التواریخ، ص ۳۳۷

۴۰۰. فرمان، نامه

یافت که بی درنگ به تعاقب او شتافته، کار بروی تنگ کنند و نگذارند که به خاک بغداد یا دیگر بلاد پای گذارد. روزی که چمن کمره مضرب خیام ظفر فرجام شد، خبر رسید که چون محمد قاسم کار حسین قلی خان را تباه دید با یاران خود آهنگ فرار و خاصان حسین قلی خان به سرانگشت سعایت پرده از روی کارش برداشته به بند و زنجیر سیاست گرفتار و محمد قاسم بعد از یک دو روز از نیرنگ و افسون خود را از بند رها نیده، روی به دیار گمنامی و وادی بی سرانجامی نهاد و حسین قلی خان از رفتن او سررشته کار را گم کرده و بقیه اسباب را در دهی گذاشته راه دارالامان قم برداشت. و هنوز محقق نبود که پناه به آستانه معصومه علیها السلام خواهد برد، یا راه دیگر خواهد سپرد. خاقان کشورگیر جمعی را از راه مشک آباد فراهان به قم تعیین فرمود که هنگام مصادفت، هرگاه از روی مصادقت پناه به آستانه بضعه طاهره برد، و هو [۷۹] المراد، والا هرگاه اراده سمت دیگر نماید، او را برگردانند. و موکب همایون به جانب محلات چون حملات موج در حرکت آمد. در آنجا به تحقیق پیوست که حسین قلی خان به مأمورین برخورد چاره کارش را در توسل به دامن پاک بضعه طیبه خواجه لولاک منحصر دید و در سایه آن طاق سپهر رواق منزل گزید.

روز دیگر شهریار بلند اختر، رایت عزیمت به جانب دارالمؤمنین قم افراخت و در اواخر ربیع الاخر ساحت قم را از نصب خیام ظفر نمود، نمودار فیروزه طارم ساخت. چون به عزم زیارت سر تاجور به خاک نهاد، شاهزاده محمدتقی میرزا از دستبوس شهریار مهر گستر بهره ور آمد. حسین قلی خان شمشیر عجز برگردن دست به دامن عفو خسرو دشمن شکن انداخته، جبین معذرت به خاک سود. بس که چشم عذر خواهش سرشک خونین بر عذار خویش و دامن شهریار عدل شعار افشاند. عرق حمیت اخوت در حرکت آمد و به دست مرحمت سرش از خاک برداشته به اوج افلاک افراشت.^{۴۰۱}

حسین قلی خان به استدعای خویش و تمنای بلقیس مهد عزت و مریم عهد عفت، به حکم خسرو عاطفت کیش در دارالامان قم موقوف و اوقاتش به زیارت و عبادت مصروف گشت، و بعد از یک دو روز اعلام فیروز به جانب تختگاه متمایل شد و چند

۴۰۱. پس از ورود فتحعلی شاه در ۲۷ ربیع الثانی ۱۲۱۶ به قم و وساطت مهد علیا از حسین قلی میرزا و رسیدن وی به حضور شاه در صحن حرم حضرت معصومه (ع)، فتحعلی شاه، پس از عفو برادر، فرمان داد تا او در قم اعتکاف گزیند: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۵۷ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۳۱-۱۳۲ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۳۸ ب / ابدای نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۲ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۷۵ الف / اروضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۷۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۱۶ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۸۲ / اکسیرالتواریخ، ص ۱۹۷ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۷

کس از ناکسان بیرانوند و غیر آن که مایهٔ این فتنه بودند، گرفتار کمند لشکر عدو بندگشته به حکم شاهنشاه ارجمند، برخی به مثلهٔ اعضا و بعضی به طعمهٔ اژدرهای خمپاره و گروهی به سوختن آتش شمشیر جانگداز و بعضی در بالای کلهٔ منار چشم حسرت به جهان باز، به سزای خویش رسید و جهانی از فتنه آرمید.^{۴۰۲}

چون حسین قلی خان مدتی در قم نشست راه زیارت آن تربت بر مجاورین بست و از ایذاء و اطوار نامناسب او جان اهل دارالامان به لب رسید، در تظلم حاضرین و زایرین حکم قدر آیین نافذ گشت، تا او را به دارالسلطنه طهران آورده، چندی در سرای نواب ابراهیم خان بازداشتند و عاقبت به مقتضای رأی رزین و اندیشهٔ متین [۷۹] شهریار عدل آیین، در محلی از دهات شمیران به حصارى برج و خندقش چون کارهای خود معکوس و محروس و از جهان بین مأیوس آمد و شب و روز خوان نعمتش از دیوان اعلیٰ آماده، به سجادهٔ عبادت و تلاوت مصحف مجید و ذکر اوراد و اندوختن زاد معاد مأنوس شد. و توفیق خیر، به قهر و جبر یافت.

در بیان ورود اللهیار خان به درگاه سپهر مدار

کاوش و ستیزه با برداشتهٔ دست خدا، زیر دستان را باعث نگون ساری و کوه بلا به خود کشیدن است. و نافرمانی به اوامر و نواهی ظل خداوند رهنما، سبب خواری و به سر منزل ضلالت و خذلان رسیدن است؛ چنانکه اللهیار خان بعد از آن همه خود رأیی و مفسدت آراییی که سبزووار را ویران و خود را بی خانمان کرد، چون نواب ابراهیم خان به کار او پرداخته، به درگاه خسروی عنان تافت، اللهیار خان به هوش آمده خود را بی سر و سامان و مردم را پریشان یافت. و از قضایا، در همان اوقات، جمعی از ترکمان دشت به عزم تاختن نواحی سبزووار تاختن آوردند. قلیچ آقا که میر شمشیر و در روز بی یآوری، زور بازو و دستگیرش بود، به عقب ایشان رفته، در بین دار و گیر، راه دیار فنا پیش گرفت و اللهیار خان را پشت طاقت شکسته و به چارهٔ تباهی کار، پناهی به جز دربار شاهی نیافت.^{۴۰۳} مصراع:

۴۰۲. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۵۷/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۳۱-۱۳۲/زینةالتواریخ، خطی، گ ۴۳۸ ب/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۲ ب/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۵ الف /روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۷۳/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۱/نسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۱۶/فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۸۲/اکسیرالتواریخ، ص ۹۷/فهرس التواریخ، ص ۳۳۷

۴۰۳. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۵۸/زینةالتواریخ، خطی، گ ۴۳۹ الف - ب/تاریخ جهان آرا، (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

کسی از تو چون گریزد

که تواش گریز گاهی

و اگر چه عفو آن حضرت را عمیم می دانست، اما از کثرت گناه روی بازگشت به درگاه خاقان کشورستان نداشت. برای استیمان و اطمینان یکی از بنی اعمام خود را روانه آستان رحمت و رضا کرده، دست توسل به دامن شفاعت ولی نعمت و خلیفه حضرت خلافت، شاهزاده عباس میرزا زد و چون در همان روز پسرش نیز که در ظل حمایت شاهزاده به سر می برد، از تیرگی بخت رخت به دیار فنا کشید، شاهزاده آزاده را بر وی رحمت آمده در حضرت سلطنت به درخواست شفاعتش برخاست^{۴۰۴} و خسرو عاطفت گستر، پیکر تمنای شاهزاده را به زیور قبول [۸۱] بیاراست و فرستاده اش، به امیدواری از درگاه شهریاری انصراف یافته، نزد او شتافت. اللهیار خان بازن و فرزند و خویش و پیوند و اتباع خویش از طایفه قلیچی، بالکلیه ترک دیار سبزوار گفته، به دارالملک طهران پیوست. جبهه معذرت به خاک آستان معدلت بنیان سود و نیسان رحمت خداوندی، کشتزار املش را از عفو خطا و زلزله^{۴۰۵} و ازدیاد پایه و محل، سرسبز نمود.

هیچ در مانده نرفت از در لطفش مردود

و از حضرت دریاسار، به عنایت رقبات ملکی سبزوار و سیورغال قریه اشتهارد قزوین که مسکن قدیم طایفه قلیچی بود، سربلند گشته،^{۴۰۶} آنچه در مدت عصیان و کفران نعمت از فواید و عوایدش کاسته بود، به مجرد التفاتی از جانب حضرت اعلی به اضعافها^{۴۰۷} ییفزود. فرد:

اگر خشم گیرد به کردار زشت

چویاز آمدی ماجرا در نوشت

ذکر مجملی از حالات عبدالعزیز شیخ اعراب

عبدالعزیز شیخ طایفه ای از اعراب بی تمیز است، مجملی از حالش آنکه او بزرگ قبیله و از مشایخ ایشان عبدالوهاب نامی از آن طایفه بود که پیشتر نزد محمد نامی بوجهل

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) خطی، ص ۱۳۵ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، ص ۲۲ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۵ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۷۴ / تاریخ منتظم

۴۰۴. اصل: درخواست

ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۲

۴۰۵. لغزش، خطا

۴۰۶. شاه پس از دستور وطن اجباری اللهیار خان قلیچی در اشتهارد، محمد خان قیاقولی قاجار به حکومت سبزوار فرستاد. برای گزارش های رسیدن خان سبزوار به تهران و تبعید محترمانه او، بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۵۹ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۳۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۳۹ الف - ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۲ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۷۴ / تاریخ منتظم

۴۰۷. افزونتر از آنها

ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۲

نشان از اهل نواحی بصره تلمذ نموده، آخر برای تحصیل به اصفهان آمد و در آنجا به تعلم در مدارس، عمری صرف فقه و اصول و نحو و صرف نمود و چنین گمان کرد که از دقایق عقاید هر ملت آگاه است، اما به اغرای ابلیس، گمراه بود و اعتقادش این بود که واجب تعالی، یکی است و وجوب ارسال رسل و کتاب، بی ریب و شکمی؛ و بعد از رحلت پیغمبر آخر الزمان کتاب خدا کافی است و در هر عهدی مجتهدی از اهل ملت مشکلات را کاشف. گاهی ابوبکر، گاهی عمر و گاهی عثمان و گاهی امیرالمؤمنین حیدر، وقتی شافعی و ابوحنیفه و زمانی حضرت امام جعفر علیه السلام. چون مجتهدی بگذرد و دیگری به جای آن آید و از کتاب الله استخراج مسایل نماید، تا مردم به قول او عمل کنند. دیگر: بنای قباب عالیه بر مزارات و قبور و آوردن هدایا و نذور و تذهیب بقاع به زر و سیم و زیارت [۸۲] ایشان و تقییل عتبه آن زمره عظیم الشان و ساختن مُهر از تربت و نماز کردن بر آن، بدعت در شریعت است و شرک^{۴۰۸} به خدا؛ و مرتکبین این اطوار، به منزله کفارند و به مثابه آن گروه که حق تعالی ایشان را در قرآن مشرک خوانده که به دست خود بتان می ساختند و آن را وسایل خود نزد خدا دانسته، به طوف^{۴۰۹} و خدمت و سجود و عبادتش می پرداختند. و [مگر نه، آنان نیز] خدا را به وحدانیت می شناختند و آن جمادات را شُفعا^{۴۱۱} و وسایل می دانستند نه خدای مستقل؟ و بعضی اجتهادات بی فروغ از این گونه در فروغ دین کرده، از اصفهان به میان قبیله رفت و ازین قبیله حرفها، با شیخ خود گفت. عبدالعزیز چون داعیه سروری در نظر داشت و مقرر است که هر که را هوس برتری بر سر است، از ادعای دین نو و آیین تازه، مقصودش زودتر میسر آید، سخنان او را قبول و از مذهب و سنت عدول نموده، اعراب را بدین دین دعوت کرد و برای رواج مذهب خویش با اعراب اطراف بادیه لجاج و نزاع پیوست. گاهی از دشمن شکست یافت و گاهی دشمن شکست تا دولت و استعداد جست و حصارى متین چون درع آهنین در درعیه بنا نهاده، روز به روز عدت و ثروتش از نهب و تاراج بیشتر گشت و اکثر قبایل عرب دشت را زیر دست و مسخر کرده، نفاذ امرش از حد درگذشت و پسرانش به سرحد رشد رسیده، سعود نام که مهتر آن نحوس بود، به پایه دلیری و مردانگی صعود نمود؛ به تدبیر و تزویر^{۴۱۲} و زور نیزه و شمشیر، جمعی کثیر از اعراب بَر او را فرمانبر و حکم پذیر آمدند و بدین خیال که عتبات و بقاع ائمه دین علیهم السلام را که به زعم خود بدعت شنیع می دانست ویران کند و زایرین و مجاورین را که بت پرست و مشرک

۴۰۹. طواف
۴۱۱. جمع شفیع

۴۰۸. اصل: شرکت
۴۱۰. اصل: و اگر نه
۴۱۲. اصل: تدویر

می‌انگاشت، به قتل رساند، چند نوبت قصد نجف اشرف کرده، گمان کرد که به اطفاء نور حق راه خواهد یافت. از قوت بازوی دست حق و اطلاع شیعیان اعراب از خزاعه و غیر آن، و رزانت قلعه، تیر تدبیرش به سنگ آمد. چون از روزگار تسلط نادرشاه افشار تا عهد دولت [۸۳] این شاهنشاه کامکار که بحمدالله مردم ایران در مهد فراغت آسوده و هر یک از ایشان که اختیار جلاء وطن کرده بود، روی به دیار خویش نموده‌اند، قریب به شصت سال بود که توانگران و دولتمندان همگی ولایت ایران و هندوستان از شیوع فتن ترک وطن گفته، به آستان ائمه طاهرین پناه برده بودند، تا نفوس و اموال ایشان از حرام و حلال به برکت مجاورت از ضبط ستمکاران و رسیدن به تلف ایمن ماند و از کثرت غربا، در مشاهد مقدسه نجف و کاظمین و کربلا برای متوطنین جا نبود و به سبب توطن و طول مدت تمکن، در آن اماکن فیض مساکن که محل زهد و تقوی و اعراض از زخارف دنیا و توجه به عالم آخرت است، نه مقام اندوختن حرام و عیش مدام، به اقتضای طبیعت بشری و عادت نفس جری، چنان مولع به خوردن ربا و احداث بدع شنما^{۴۱۳} و قبایح اعمال و فضایح افعال گشتند که اگر در سایر بلاد اسلام به یکی از آن اقدام می‌کردند، مستوجب ملامت، بل تعزیر و انتقام بودند. رفته رفته، در همه عتبات، سیما کربلا بی پروایی به جایی رسید که محرمات شریعت محلل و گناهانی که در نهانی روا نبود، از پرده بر ملا افتاد. نه شرمی از خدا و نه آزر می از حجت الله که بر خفایای اسرار دانا و بیناست؛ چه جای خطایا و فحشا، از اشتغال به جمع اموال.

سالی به زیارت آستانه مطهره نمی‌رفتند تا به تصفیه باطن، از ترک منهیات و مواظبت عبادات و ذخیره حسنات؛ چه رسد بر واجب تعالی و امنای خدا. واجب شد که آن خاک مقدس را که خبثت بر نمی‌دارد، به دست بی باکی از آلودگی جنایت^{۴۱۴} نفوس و ارجاس نفایس اموال پاک سازد و غشاوت^{۴۱۵} غفلت به دم شمشیر تیز شورانگیز سعود بی‌تمیز، از پیش چشم و دل مردم براندازد. لاجرم به جزای سیئات اعمال، بخت مسعود روی از ایشان تافت و سعود به اشارت عبدالعزیز، چون بخت النصر بر بنی اسرائیل استیلا یافت.

و کیفیت آن چنان بود که چون عبدالعزیز را در تسخیر حصار نجف اشرف، شمشیر کند و دست و پای تدبیر سست [۸۴] شد، به عزم درست^{۴۱۶} همت بر تخریب کربلا و قتل اهل آن که محل کرب و بلاست و حصاری استوار نداشت، بست. و به اشارتش

سعود دوازده^{۴۱۷} هزار کس از جنود عنود خود را در ماه ذیحجه همین سال [۱۲۱۶] برداشته از راه بر^{۴۱۸} بامداد روز غدیر، بی خبر به شهر بند کربلا ایلغار کرد. هر چه پیر و جوان یافتند از دم تیغ بی رحمی، زخمی و کشته و پبی تعرض به عرض و ناموس، همگی زنان را برهنه و عریان کردند و ضریح مطهر و صندوق منور حضرت سیدالشهدا علیه السلام را به سنگ سبک مغزی و دست وقاحت شکستند و عقود آن به انامل حقوق^{۴۱۹} از هم گسستند.

خزانه آستانه و قنادیل سیم و زر و فروش و اسباب روضه مقدسه را غارت کردند. خشت های زرین و آئینه های ایوان عرش آیین را کنند و در و دیوار را ویران نمودند و زر و دُر و گوهر و نفایس متاع هر کشور که در هر خانه خزانه [ای] بود، به یک دم به یغما بردند. سیل خون از کوچه و برزن روان گشت و بار دیگر در آن خاک پاک شور روز عاشورا و واقعه کربلا عیان شد. شمار کشتگان موافق تقریر ثقات قریب به پنج هزار کس بود و حساب اموال که به تاراج رفت، کسی به جز خدا نمی دانست. جوانان بهشتی روی که آفتاب از نظاره رخسار ایشان در اضطراب بود و سنبل از زلف ایشان در پیچ و تاب، عذار گلگون به خون خضاب کرده، در خاک تیره خفتند و فضیله حق گوی فرشته خوی که مشتری در خطاب و عطارد در قلم با ایشان دم نیارستی زد، جبین نورانی رنگین به دم کرده رخ در نقاب تراب نهفتند.^{۴۲۰}

۴۱۷. اصل: دوازده

۴۱۸. خشکی

۴۱۹. به انگلستان کینه

۴۲۰. در روز ۱۸ ذیحجه ۱۲۱۶، وهابیان به ریاست سعود بن عبدالعزیز، وارد کربلا شدند و قتل عام مشهور را پدید آوردند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۶۲ / زینة التواریخ، خطی، گ ۲۴۰ ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۳۹ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۲ ب / زنبیل، ص ۲۴۶ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۵ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۸۴ / مسير طالبي، ص ۴۰۸ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۸۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۱۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۵ / کسیر التواریخ، ص ۹۹ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۹ / میرزا ابوظلب خان، افزون بر نقل این حادثه، می نویسد که ابن سعود پس از کشتار و غارت کربلا، نامه زیر را نیز برای فتحعلی شاه فرستاد: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم. من عبدالعزیز امیرالمسلمین الی فتحعلی شاه ملک عجم: آن که چون بعد رسول خدا، محمد بن عبدالله شرک و بت پرستی در امت شیوع یافته بود، چنانچه مردم بقعات کربلا و نجف پیش قبور، که از سنگ و گل ساخته ایشان است، به خاک می افندند و سجده کرده، عرض حاجات می دارند، این اضعف عباد الله، چون می دانست که سیدنا علی و حسین، به این افعال راضی نیستند، کمر همت به تصفیه دین مبین بسته به توفیق حق تعالی، نواحی نجد و اکثر بلاد عرب را از آلائشها پاک ساخت. خدمه و سکنه کربلا و نجف که بنا به اغراض نفسانی منع پذیر نبودند، صلاح منحصر در افنا و اعدام ایشان دانست، لهذا فوجی از غزات به کربلا فرستاده، چنانچه معلوم شده باشد، سزای لایق بدیشان داده شد. اگر ملک عجم هم بدین عقیده (ادامه پاروقی در صفحه بعد)

بعد از هفت و هشت ساعت از قتل و غارت، بارها به خروارها بر شتران بسته رو به درعیه آوردند. اگر عوام مردم را از ضعف یقین، شبهتی از این، در دل و فتوری در دین، به هم رسد که بایستی غیرت معصوم برین حالت طاقت نیارد و ایشان را نگذارد که چندین نفس محترم در جوارش به خواری کشته و ابدان پاکان به تیغ بی باکی در آن خاک به خون آغشته، صندوق مطهر را بشکنند و خشت های زر [۸۵] از در و دیوار برکنند، واقعه کربلا و شهادت آن حضرت بر دشت بلا، شبهه ایشان را دافع و رشته تشکیک و ربب^{۴۲۱} را قاطع است که با وجود امام مفترض الطاعه و یقین مردم بر وجوب اطاعتش، نه از خداوند جهان شرمی و نه از پیغمبر آخرالزمان آزرمی؛ عهدها شکسته و صف ها بسته، تیغ ها کشیدند و سرهای سروران بریدند؛ خون پاک عترت طاهره بی ملاحظه غیرت و اندیشه عبرت، بر زمین ریختند و خاک خذلان دنیا و آخرت بر فرق خویش و عالمی بیختند. سینه آینه گون آن جناب را که صندوق سر خدا بود، به تیر شکستند و عقود ضریح سیمین پیکرش را که قرصی از نور قدس بود، به دست ظلم صریح از هم گسستند. و علی الظاهر، آن حادثه به تشکیک و بحث سزاوارتر ازین است که در جوارش گناهکاران و زشت کرداران را بکشند و مال حرامی ببرند و صندوق چوبین و ضریح آهنین را بشکنند؛ با اینکه شهادت آن حضرت به ظاهر شر بود، در باطن منتج چندین خیر و مصلحت برای آن حضرت و امت بود که شمار آن نتوان کرد.

بالجمله، بعد از سnoch این سانحه، خدیو بهرام انتقام، اسمعیل بیک بیات غلام را روانه بغداد^{۴۲۲} و شرحی به سلیمان پاشا مرقوم داشتند که اگر از رهگذر تداخل سپاه ایران به مملکت عثمانیه، اولیای آن دولت علیه عالیه را بعضی اندیشه های دور از راه به خاطر نرسد، اظهاری شود تا به یاری جناب باری، دفع ماده فساد طایفه و هابی شده، تا کار آن ها هنوز استوار نشده است، به سهولت چاره آن ها شود و به سبب تساهل درین باب، کار آسان به دشواری نینجامد. سلیمان پاشا در جواب عرض نمود که از قرار حکم دولت عثمانیه، اسباب قلع مواد فساد آن طایفه بدنهاد از هر طرف فراهم آمده و

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) بوده باشد، باید که از آن توبه نماید، زیرا که هر کس بر شرک کفر اصرار ورزد، بد و آن خواهد رسید که به سکنه کربلا رسیده. والسلام علی من هدی» میرزا ابوطالب خان، مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان، به کوشش حسین خدیو جم، (تهران: سازمان آموزش انقلاب اسلامی ۱۳۶۳)، ص ۴۱۲-۴۲۱. تردید

۴۲۲. اسماعیل بیک در اواخر ذیحجه ۱۲۱۶ رهسپار بغداد شد. برای انعکاس مأموریت او در سایر منابع، بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۶۲/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۳/الف تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۶ ب/اناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۰/روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۸۳/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۲/اکسیرالتواریخ، ص ۱۰۰

عماً قریب، اثری از آن‌ها در صفحه روزگار نخواهد ماند و حاجتی به زحمت سپاه ایران برای این کار جزوی نخواهد بود. تعمیر روضه طاهره و سرانجام عوض اسباب تلف شده آن بقعه هم در عهده این دولت است و انشاء الله در همین زودی از قوت به فعل خواهد آمد.

اتفاقاً در همان [۸۶] اوان سلیمان پاشا از عالم فانی به عالم باقی شتافته،^{۴۲۳} اختلالی کامل در امور بغداد و بصره حاصل گشته، اولیای دولت عثمانیه را فرصت چاره کار آن طایفه نشد و شراره شرارت آن‌ها، روز به روز متزاید شد.^{۴۲۴}

۴۲۳. سلیمان پاشا، در ۷ ربیع الثانی ۱۲۱۷ (۷ اوت ۱۸۰۲) درگذشت. وی حدود بیست سال حکومت بغداد، بصره و شهر زور را به عهده داشت و همواره در کاهش نفوذ ایران در بین‌النهرین تلاش می‌کرد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۶۲ / تاریخ صاحب‌قوانی، خطی، جلد اول، گ ۷۶ ب / اناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۴۸ / روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۸۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۵ / عباس المزاولی، تاریخ العراق بین احتلالین، (قم: انتشارات شریف رضی، ۱۳۶۹)، جلد پنجم، ص ۱۴۷ - ۱۴۶

۴۲۴. وهابی‌ها پس از غارت و کشتار کربلا، به شهر نجف نیز یورش بردند و گنبد امام علی (ع) را خراب کرده و اموالی را که در حرم آن حضرت نیز وجود داشت به غارت بردند. در این شهر نیز تعدادی از شیعیان کشته شدند. جعفر آل محبویه، ماضی النجف و حاضرها، (بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۶ ق)، جلد اول، ص ۳۲۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۴۱ الف

وقایع سال ایت نیل هزار و دویست و هفده هجری^{۴۲۵}

خسرو دوست نواز خصم سوز، چون نیر اعظم، برگاه حمل و گل شکفته، بر تخت زمرد مثل، بر اورنگ جمشیدی تکیه داده و شاهزادگان چون بدر، به نظم پروین و امرای بلند قدر، به ترتیب اختران، در پیشگاه انجمن سپهر تزیین ایستاده دست گنجور خرمن سیم و زر برافشانند و از جامه خانه انعام شهریاری، تشریفات^{۴۲۶} به دوش و بر افکند و نظم مهمات قریب و بعید را تیغ هلال پیکر که ابواب فتح و ظفر را کلید است، زب کمر و به بذل دست سحاب اثر، لشکر مظفر را از سیم و زر توانگر ساخت و لوای همت خورشید آیت به عزم تسخیر بقیه ملک خراسان برافراخت.

نخست عم زاده بهمن شأن، ابراهیم خان در مقدمه سپاه فیرزوی نشان روزی چند پیش از نهضت موکب کشورستان با ده هزار سواره و پیاده به تنبیه سرکشان نیشابور مأمور گردید.

روز هفدهم ماه محرم [۱۲۱۷]، خاقان ستاره خدم به ساعتی چون صبح وصال مبارک دم و فرخنده فال، بر رکاب هلال مثال قدم نهاد و به عزم خراسان گره از طره علم ظفر پرچم بگشاد. استجمام مراکب را روزی چند چمن رادکان مضرب خیام ظفر فرجام گردید. اسحاق خان قرائی^{۴۲۷} و جعفرخان بیات حاکم نیشابور به تقبیل آستان شاهی

۴۲۵. دنبلی با ارائه گزارش هجوم وهابی ها به کربلا در ذیحجه سال ۱۲۱۶، بر آن شده است که ذیل عنوان بالا به ذکر حوادث سال ۱۲۱۷ بپردازد، اما در همین قسمت، به گزارش وقایعی پرداخته است که مربوط به سال قبل است.

۴۲۶. آرایش و تزیین

۴۲۷. پس از ورود فتحعلی شاه به چمن رادکان در اوایل ربیع الاول ۱۲۱۷: جمعی از حکام و امرای خراسان به منظور اظهار اطاعت و انقیاد نسبت به شاه قاجار وارد این محل شدند. مهمترین آنان همان اسحاق خان کرد قرائی بود که تا هنگام اقتدار زمان شاه درانی، با وی متحد و همراه بود، ولی بعد از شکست زمان شاه و قدرت گرفتن محمود میرزا، صلاح کار خود را در پیوستن به شاه قاجار دیده، ابتدا به نیشابور رفته، جعفرخان بیات را با خود همراه کرد و سپس همراه وی، در چمن رادکان به حضور شاه قاجار رسید. تاریخ ذوالقرنین، جلد اول، خطی، ص ۶۰ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۳۷ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۴۲ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۶ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۷۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص

۱۴۶۴ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۷

مفتخر و مباهی و اللهیار خان و ابراهیم خان شادلوی، حاکم اسفراین و امیرگونه خان حاکم خبوشان با سایر خوانین مملکت خراسان، کلاً به رعایت مراسم فدویت به جهت اجرای خدمت در ظل رایت مهر آیت ایستاده و تقدیم بندگی را گوش به فرمان نهاده، نظام الدوله سلیمان خان و حسین خان قوللر^{۴۲۸} آقاسی به تسخیر قلعه چناران مأمور و شاهزاده کامکار محمد علی میرزا با اسحاق خان قرائی سردار و فوجی از دلیران عرصه [۸۷] کارزار به صوب ارض اقدس تعیین و موکب کشورگشا نیز با جهانی از شیران خون ریز و نهنگان بحرستیز بر سر مشهد مقدس حرکت فرمود و در روز دوشنبه نهم شهر ربیع الاول [۱۲۱۷]، خارج شهر مشهد محاط^{۴۲۹} سپاه ظفر پناه و از نهب و غارت ترکان بی باک، جهان روشن در نظر نادر میرزا و محصورین حصار رنج و عنا سپاه کردند. از طول زمان محاصره نایره قحط و غلا در اشتعال آمد و خلق از تلخی زندگی و عدم قوت و قوت قرین ملال، خلق را کار به جان و کارد به استخوان رسید.^{۴۳۰}

علامة العلماء و تحریر الحکماء و الفقهاء میرزا محمد مهدی مشهدی که سیدی فاضل و عالمی عامل بود، برای استشفاع فقرا و ضعفای مشهد مقدس روی به آستان معدلت بنیان نهاد و در محفل بهشت مماثل خسروی ملتمس خلاصی اهل قلعه مشهد مقدس شده، بر طبق عرض نهاد که فقرای حصار را، خطایی که مستوجب سخط سلطانی و باعث غضب پادشاهی باشد، نیست. تسلیم حصار و اخراج نادر میرزای کفران شعار بر عجزه و مسکینان متعذر و مفاتیح ابواب شهر و زمام اختیار اهل حصار در کف آن قادر^{۴۳۱} جایر؛ چه شود که خسرو کشورگشا تسخیر قلعه را چند ماهی مهمل گذارد و تدبیر نادر میرزای خذلان مأل را موقوف به محل دیگر تا اهل شهر در کار او حيله اندیشند و عنان اختیار و اقتدار از قبضه قدرت او بیرون کرده شهر را به تمهیدی که دانند و توانند به تصرف اولیای دولت دوران عدت دهند و از اندیشه سخط و عذاب رهند. امرای خراسان نیز تصدیق قول آن جناب کرده، این عهد را در عهده گرفتند. و بر ضمیر منیر خاقانی ظاهر بود که اگر حصار ارض اقدس به غلبه و قهر تسخیر گردد، رجال و

۴۲۸-اصل: قولار

۴۲۹-احاطه شده، محاصره

۴۳۰. در این روز فتحملی شاه چون به اطراف مشهد رسید، دستور داد تا سپاهیان را گرداگرد شهر طوس را محاصره کنند «قرا و بقاع اکناف و اطراف آن شهر جنت انصاف را بغارتیدند. و کار بر نادر میرزای افشار تنگ کردند.» به دستور شاه قلعه مشهد به محاصره نیروهای شاه درآمد و به این ترتیب مقدمات قحطی در این شهر آغاز شد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۶۰/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۳۷/زینة التواریخ، خطی، گ ۲۴۲ الف/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۶ ب/روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۷۷/کسیر التواریخ، ص ۱۰۱/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۰/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۲ ۴۳۱. اصل: غادر

نسوان آن سرزمین که در ظل حمایت مولای هشتمین آسوده‌اند، طعمه شمشیر دلیران سفاک و دست خوش اتراک بی‌باک خواهد شد؛ بالضروره، شفاعت فاضل کامل را از روی کمال مرحمت قبول فرموده، تسخیر قلعه را به تعهدی که رفت در عهده [۸۸] خوانین خراسان مقرر فرمودند و حسین خان قوللر آقاسی قاجار را علاوه بر حکومت نیشابور به سرداری ولایات خراسان مأمور و رایات منصور به صوب دارالخلافة طهران در حرکت آمد. ۴۳۲ در منزل چشمه علی که مرغزار ارم آباد بود، چند روز به تفرج صید و

۴۳۲. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۶۰ / تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۱۳۸ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۴۲ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۷ الف / اروضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۷۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۱ / اکسیرالتواریخ، ص ۱۰۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۴ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۸۴ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۸

بر اساس اطلاعاتی که از گزارش های سر جان مالکم در دست داریم شکی نباید داشت که رضایت شاه برای مراجعت از مشهد و واگذاشتن تعیین تکلیف حاکم افشاری آنجا، به خوانین خراسان، با حادثه شکست زمان شاه از برادرش محمود میرزا و کور شدن او مرتبط بوده است. پیش از این اشاره شد که سقوط زمان شاه، عمده‌ترین علت تسلیم اسحاق خان قرائی به فتحعلی شاه در چمن رادکان بود.

توجه به مضمون گزارش های سری حاج خلیل خان قزوینی برای هنری دنداس که در ۷ جمادی الاول ۱۲۱۵ (۲۶ سپتامبر ۱۸۰۰) و مدتها قبل از سقوط زمان شاه درانی، توسط سر جان مالکم به هند ارسال شده است، بخشی از مسائل پست پرده سیاست آن روز را که بر امثال عبدالرزاق دنبلی، پوشده مانده بود، روشن کند. مالکم خلاصه‌ای از اطلاعات سری مربوط به ایران را که در ۱۴ سپتامبر که حاج خلیل خان در اقلید به وی داده است، برای هنری دنداس ارسال می‌کند. محورهای اصلی آن گزارشها را می‌آوریم:

- فتحعلی شاه قبل از عزیمت به خراسان، به حاج ابراهیم خان کلانتر دستور داد تا نامه‌ای به وفادار خان وزیر زمان شاه نوشته و به او اعلام کند که بهتر است از اشتعال نایره جنگ پرهیز شود.
- شاه ایران بنا به اصول شرافت تنها بر آن است که محمود میرزا برادر بزرگتر زمان شاه را به حکومت هرات برساند و بر آن نیست تا او را بر کابل مسلط کند.

- وفادار خان در پاسخ نوشته است که: الزام به انتزاع هرات ... بهانه جنگی شاه ایران و به تحریک و افساد انگلیسی های بی دین است که اگر طی دو سال گذشته از حمله های فرمانروای او به مستملکات آنان در هندوستان جلوگیری نشده بود، تاکنون نیمی از آن‌ها را از بین برده بود. در این نامه سعی شده بود با دلیل و برهان، بدی و قبح اینکه برای رضای خاطر کفار مؤمنین یکدیگر را از بین برند، تشریح شود.

- کلانتر شیرازی به وفادار خان پاسخ داده است که: به فرض که دوستی با انگلیس یکی از چند علت اقدامات پادشاه ایران باشد، ولی مردمان با فراست و صاحب نظر می‌دانند که در کارهای سیاسی به مذهب کمتر توجه می‌شود ... و تکرار کرده بود که فرمانروای او راضی نخواهد شد، مگر وقتی که هرات منتزع شود.

- در هنگامی که شاه ایران قلعه مزینان را تصرف و سبزواری را محاصره کرد، سفیری از سوی وفادار خان به حضور شاه آمد و اعلام کرد که اگر شاه ایران دست از حمایت محمود میرزا بردارد و اطمینان دهد که به متصرفات افغان حمله نخواهد کرد تا زمان شاه بتواند، با خیال راحت به هندوستان حمله کند، او نیز متعهد خواهد شد که دست از حمایت خوانین خراسان بردارد و تمام آن ایالت تا چند میلی هرات را رها کند تا به تصرف شاه ایران درآید.

شکار مشغول و از آنجا گرد سپاه ظفر پناه سرمه دیده اهالی بلده سمنان گردید و نواب شاهزاده محمد ولی میرزا را طوی های دلکش داده، پیشکش های لایق کشید و در مطاری این مجاری^{۴۳۳} محمود میرزای افغان به نحوی که سبق ذکر یافت به استظهار و استمداد خاقان کشورگشا از حضرت گردون رتبت، روی به ولایت قاین آورده، جمعیتی قلیل منعقد و به نیروی اقبال بی زوال خسرو بی همال عازم قندهار و در روز ورود، به انتشار این خبر که با محمود میرزا فوجی از دلیران قاجار پی سپارند، سرداری^{۴۳۴} که از جانب شاه زمان در قندهار استقرار داشت، در خود یارای قرار ندیده، روی به وادی فرار نهاد و زمانه شعبده ساز، شاهزاده محمود را بر کف، زمام اختیار قندهار داد^{۴۳۵} و پسر خود کامران را در آن دیار گذاشته، خود به جانب کابل سبک عنان آمد و شاه زمان، برادر خویش^{۴۳۶} را که روزی دو دیده بر شاهد دل آرای سلطنت دوخته بود، از حلیه بصر عاری

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) • گفته می شود که با صلاحدید حاج ابراهیم خان کلانتر شاه ایران «این پیشنهاد را با سکوت و رضا تلقی کرد» تابدان وسیله بتواند به راحتی بر خراسان و قلاع آن مسلط شود.

• فتحعلی شاه وانمود می کند که این مذاکرات صرفاً از سوی حاج ابراهیم خان انجام می شود. هدف او این است که پس از دست یافتن بر خراسان، توافقی را که وزیر او کرده است، انکار کند.

• به دو دلیل خبر بالا قابل نایب است، یکی پیغام شاه ایران به محمود که به دلیل بدی هوا به نهران برمی گردد. دیگر اینکه شاه از سیزوار و زمان شاه از هرات به فاصله یک روز حرکت کردند و وقوع این اتفاق، بدون توافق قبلی مشکل بود.

• فتحعلی شاه یک پادگان نیرومند در مزینان گذاشته و سوارانی را مأمور مراقبت از سیزوار و نیشابور کرده است. زمان شاه هم پس از نصب پسرش به حکومت هرات رهسپار قندهار شده است. «نامه های سیاسی سفیر بریتانیا یا پایه سیاست انگلستان در ایران، ص ۹ - ۷

۴۳۳. غلبه محمود بر برادرش زمان شاه که زمینه آن، به دنبال پیروزی محمود بر قندهار فراهم شد و دنبلی نیز به آن اشاره کرده است، مربوط به حوادث سال ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ است، نه سال ۱۲۱۶

۴۳۴. مهر علی خان مشهور به شاه پسند خان.

۴۳۵. محمود میرزا و خوانین همراه و متحد او، در اواخر ربیع الثانی ۱۲۱۵، پس از ۴۲ روز محاصره قندهار به دلیل آنکه مردم شهر دچار سختی و کمی آذوقه شده بودند و از طرفی نیز عده ای از بزرگان قندهار با تلاشهای وزیر فتح خان و محمد اکرم خان به محمود پیوسته بودند، بالاخره توانستند تا تحصن قلمگیان را در هم شکسته و قندهار را به تصرف خویش درآورند. قبل از ورود نیروهای محمود به شهر، مهرعلی خان، معروف به شاه پسند خان حاکم زمان شاه در قندهار که خود را در خطر می دید، امام بخش خان و حسن خان را که عامل موفقیت محمود می دانست، به قتل رسانید و آنگاه به جانب زمان شاه فرار کرد. سپاهیان محمود میرزا پس از ورود به شهر «دست تعدی و بی حسابی برآورده گروهی از مقتولین و تجار را ترجمان نموده به ضرب چوب و شکنجه اموال بسیار از هر یک بگرفت و به مردمی که گرد ایشان جمع گشته بودند بداد و روی به کابل نهاد».

تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۵۹/ تاریخ سلطانی، ص ۱۷۱/ اسراج التواریخ، جلد اول، ص ۸۴ / عین الوقایع، ص ۶/ ادره الزمان فی تاریخ شاه زمان، ص ۱۷۶

۴۳۶. اصل: و شاه زمان، برادر خویش کامران را...

ساخت و خود لوای سلطنت به ذروه آسمان برافراخت. ۴۳۷ و شاهزاده قیصر پسر شاه زمان که به حکم پدر، والی دارالسلطنه هرات بود، به اندیشه ورود ۴۳۸ عم خویش، با فیروز میرزا ۴۳۹ برادر شاهزاده محمود، از خوف جان، مستمسک به حبل المتین اعانت خسروی گردیده، عازم دربار کیوان مدار شهریار تاجدار شد ۴۴۰ و پادشاه اسلام پناه نیز رعایت جانبش را فرو نگذاشت [و] به اظهار لطف شاهانه، فرق اعتبارش به اوج فرقدان افراشتند و پس از تفرج صید و شکار سایه معدلت، بر مفارق مستظلان دارالخلافة انداختند و اهالی آن مکان فیض بنیان را از ورود موکب مسعود مشرف به زیب و زینتی دیگر ساختند.

۴۳۷. زمان شاه که پس از شکست های پیاپی از قوای محمود میرزا، به قلعه عاشق شینواری پیشاور، پناه برد بود، سرانجام دستگیر و کمی بعد به دستور محمود میرزا، کور شد. پس از خاتمه کار زمان شاه، محمود میرزا ۱۳ ربیع الاول ۱۲۱۶ در کابل بر تخت حکومت نشست و خود را شاه نامید.

تاریخ سلطانی، ص ۱۷۳ / سراج التواریخ، جلد اول، ص ۸۶ / افغانان، ص ۵۱۶ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۱ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۷ الف / تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۶۲ / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۳۸۳ / عین الوقایع، ص ۷

Sykes, History Of Afghanistan, London, R. & R. Clark, Limited, Edinburgh, P.383

W.K. Fraser-Tytler, Afghanistan, A Study Of Political Developments In Central and Southern/ Asia, London, New York, Toronto, Oxford University Press, 1953, P.67

Kaye, History Of the War in Afghanistan, Vol. 1, P.23 / R.C. Majumdir, M.A. Ph.D, An Advanced History Of India, London, Macmillan & Co. LTD, 1958, P.749

۴۳۸. اصل: درد

۴۳۹. علی رغم سقوط زمان شاه از قدرت و جلوس محمود میرزا در کابل، چون هنوز شجاع الملک برادر دیگر محمود در مقابل وی مقاومت می کرد، بنابراین قیصر میرزا پسر زمان شاه که از روزگار قدرت پدر بر هرات حکومت داشت، تا این زمان همچنان بر آنجا حکومت می کرد. با آشکار شدن علائم عدم موفقیت شجاع الملک در جنگ با محمود میرزا، میر افضل خان اسحاق زئی که به عنوان نیابت قیصر میرزا در هرات همراه او بود، از فرصت استفاده کرده و برای بدست آوردن قدرت بیشتر، پنهانی از فیروزالدین میرزا برادر محمود میرزا که به دلیل رنجش از برادرش در هنگام عزیمت از ایران، در یزد متوقف مانده و به تجارت مشغول بود، درخواست کرد تا به هرات آمده و قدرت را در این شهر بدست گیرد. با رسیدن فیروزالدین میرزا به هرات، میر افضل خان در اواسط ربیع الاول ۱۲۱۷، قیصر میرزا را با خفت از شهر بیرون کرد و فیروزالدین میرزا را به مسند حکومت این شهر نشانید. بنگرید به: تاریخ سلطانی، ص ۱۸۱-۱۸۰ / سراج التواریخ، جلد اول، ص ۸۶ / اذرة الزمان فی تاریخ شاه زمان، ص ۱۹۷

۴۴۰. او در حالی که فتحعلی شاه در بازگشت از خراسان در سمنان استقرار توقف کرده بود، با هدایائی از جمله یک زنجیر فیل به حضور شاه رسید و اظهار مخالفت و مصادقت نمود. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۶۰ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۴۲ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۷ الف / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۳۸۰ / بدایع نگار، تاریخ فاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۳ ب / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۱

ذکر سور و سرور [۸۹] نایب السلطنة والخلافة شاهزاده عباس میرزا ادام الله تعالی سلطنته و ولایت عهده

رای قدر قدر قضا امضای خاقان کشور ستان اقتضا فرمود که ایوان خورشید مشرق سلطنت و تاجداری، نایب السلطنة و الخلافة، شاهزاده عباس میرزا را از طلعت مشتری سعادت ناهید منظر، محمود منازل قمر و بسیط خاک را به یمن این جشن مسعود از بروج افلاک دلگشا تر نماید. رقم این موهبت را به نام نامی میرزا محمد خان دولوی قاجار که از عظمای این ایل جلیل الشأن و رکنی از ارکان^{۴۴۱} این دولت جاوید بنیان است زده، صیبه عقیقه او را که دره صدف عزت و غنچه گلبن نجابت و مریم حریم عفت و عصمت و بلقیس تخت عظمت بود، به جهت شاهزاده جوان بخت خطبه فرمود. حکم جهان مطاع، به ترتیب جشن شاهانه و تهیه اسباب سور و سرور خسروانه و اجتماع اکابر و اعیان ممالک محروسه به مرکز خلافت شرف صدور یافت. کارگزاران دولت دوران عدت، به انجام اسباب جشن و سور برخواستند و اسواق و خانات را مانند عرصه جنات آراستند. شبها، از افروختن مشاعل و شموع،^{۴۴۲} لمعات نور طور پیدا بود و روزها، از وفور انواع ناز و نعیم مواید خواهش های نفسانی و حظوظ^{۴۴۳} جسمانی بر خوان اهل جهان آماده و مهیا و از بوالعجبی های استادان آتش باز، در شبهای سور، طرب خیز پیکر پیل مشعله ریز با هیكل آذرافشان شیر گرین^{۴۴۴} در ستیز. هر گوشه مجلس سوری بود و در هر صفا^{۴۴۵} [ای] محفل سروری؛ عرصه جهان نشاط خیز بود و به آوای مطربان و صدای روح افزای چنگ و نای، ساغر روزگار از باده طرب لبریز.

القصه، چون یک دو هفته خلایق را به عیش و سرور زندگانی به سررفت؛ نظم:

شبی خوشتر ز صبح زندگانی نشاط افزا چو ایام جوانی

قمر چهرگان شبستان گردون، نقاب از چهره گشاده بودند و نافه های مشک تاتار بر باد داده؛ تمامت امرا و اعیان و اصناف، خدم و حشم و بزرگان آستان آسمان بنیان با مشاعل زرین و سیمین و آوای [۹۰] کورکه^{۴۴۶} و نای، مهد نوشابه عهد را بدان زیب و آیین که دیده روشنان این فیروزه مهد ندیده بود، داخل ایوان ارم تمثال شاهزاده اسکندر خصال کردند. صبحگاهی که خسرو سیارگان خلعت زرافشان در بر کرد و بر باره خوش خرام چرخ نیل فام برآمد، وزرا و امرا و اعیان برای تهنیت جشن همایون پیشکش های

۴۴۱. او در این زمان بیگلر بیگی تهران بود.

۴۴۲. جمع حظ

۴۴۵. ایوان، شاه نشین

۴۴۲. جمع شمع

۴۴۴. غرنده، خشمگین

۴۴۶. طبل بزرگ

رنگین از پیشگاه نظر مهر اثر شاهنشاه جمشید آیین گذرانیدند و مورد اشفاق سلطانی گشته، بر و دوش افتخارشان به خلعت های گرانبمایه آرایش یافت و پرتو التفات خاقانی بر وجنات احوالشان تافت.^{۴۴۷}

تتمه حکایت قیصر میرزای افغان

چون قیصر میرزا آستان جلال حضرت اعلی را از حوادث زمانه، کعبه نجات دید و درگاه خسروی را قبله حاجات؛ پادشاه آگاه نیز جانب او را به تفقدات خسروانه و تلافیات شاهانه بناوخت و آن جناب را هر روز به مکرمتی تازه و عنایتی بی اندازه مخصوص ساخت. به تحقیق پیوست که محمود میرزا مکافات شکر نعمت خداوندگار را به کفران بدل کرده، پاس اعانت ولی نعمت را مقابله به طغیان نموده، شب، برخی از اکابر خوانین افغان هم به ملاحظه این حال وارد دربار سپهر مدار گردیده به عرض رسانیدند که اکنون قیصر میرزا سالی است که مقیم آستان است و هواخواهانش را دیده امید بر شاهراه مرحمت شاهانه نگران؛ هرگاه از نیروی اقبال خسروی بر خصم خویش چیره آید و از دستبرد او، دیده عمش که غم بسیار از وی در دل دارد، خیره گردد و بر خلاف محمود، جز راه خدمت نبوید و کاری جز وسیله تقرب به درگاه نجوید.

چون صورت عقیدت قیصر میرزا در آیینۀ خاطر حضرت اعلی عکس نما بود، ملتسمات خوانین افغانه مقبول خاطر اشرف نمود. بر و دوش ایشان را به تشریفات خاصه سلطانی مزین فرمود و جناب قیصر میرزا را به عطای شمشیر مرصع و خنجر و اوانی^{۴۴۸} سیم و زر و خیمه و خرگاه شاهانه و اسب و اسباب ملوکانه، رخصت انصراف به صوب کابل و قندهار ارزانی داشت [۹۱] و خوانین و سپهداران آن سامان یکان یکان به خطاب خسروی سرافراز شده، حکم رفت که جناب قیصر میرزا را به استدعای خوانین افغان روانه آن حدود فرمودیم و ابواب اعانت بر چهره احوالش گشودیم؛ امتثال مثال خاقانی را واجب شمرده، به اجتماع کتاب^{۴۴۹} مواظب آیند و به اعانت آن جناب به

۴۴۷. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۶۱ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۴۲ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۴۳ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، جلد اول، خطی، گ ۲۴ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۷ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۷۳ و ۳۸۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۲ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۸۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم ص ۱۴۶۴ / فهرس التواریخ، ص ۳۳۹
رضا قلی خان هدایت، جشن عروسی عباس میرزا را یکبار در وقایع سال ۱۲۱۶ و یکبار نیز در قالب وقایع سال ۱۲۱۷ نقل کرده و می نویسد که اصح روایات همین روایت دومی است.

دارالقرار قندهار شتابند و او را در ملک خود مستقل نمایند. ۴۵۰

۴۵۰. قیصر میرزا در اوایل صفر ۱۲۱۸، تهران را به سوی هرات و قندهار ترک کرد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۶۳ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۴۷ ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۴۴ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۷ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۸۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۵ // کسیر التواریخ، ص ۱۰۲

به موجب گزارش آقای لوت کارگزار کمپانی هند شرقی در بوشهر در ۲۸ محرم ۱۲۱۸ (۲۰ مه ۱۸۰۳) پس از رسیدن خبر قتل حاج خلیل خان قزوینی به تهران، قیصر میرزا، که آقای لوت به اشتباه وی را بزرگترین پسر فتحعلی شاه پنداشته است، به شاه پیشنهاد کرده بود تا به او اجازه دهد که به هند حمله کند و انگلیسی ها را از میان بردارد. بنگرید به: The Persian Gulf Precs, Vol.2, P.3-4

وقایع سال خجسته فال هزار و دویست هجده هجری و تنبیه طایفه کولان

و یموت در کنار گرگان

بعد از انقضای جشن نوروزی^{۴۵۱} حضرت نایب السلطنه العلیه و خلیفه الخلافة البهیة، شاهزاده عباس میرزا زینت طوی داده، عرض پیشکش به جای آورد و از جمله عراضات که از نظر کیمیا اثر حضرت پادشاه گذرانید، هزار قطعه سنگ آفتاب رنگ از جگر گوشگان بحر و کان و پرورش یافتگان مهر تابان بود که بعضی از آنها در حضرت^{۴۵۲} چون خط دلجوی بتان و بعضی در حمرت^{۴۵۳} مانند لعل آبدار ماه و شان و پاره [ای] در صفت^{۴۵۴} چون جوهر می ناب از پیاله درخشان و قطعه [ای] چند در سفیدی و صفا چون ستاره سحری تابان و ده اسب فولاد سم باریک میان هلال نعل قمر پیکر چرخ رفتار صرصر نشان و چند قطار هیون^{۴۵۵} سرخ رنگ انجم زنگ کوه کوهان و ضمیمه آن هزار همیان^{۴۵۶} زر و حریر مصری و دیبای چینی و اطلس شاهی و سایر نفایس و اقمشه به قدری عرض داده شد که محاسب وهم را ضبط آن در حوصله حساب نگنجد و وزن آن در میزان اوزان^{۴۵۷} نسنجد. آسمان در عرض آن عراضات، به حسرت نگران بود و آفتاب را بر چهره رخشان از حسد پروردگان خود خوی^{۴۵۸} خجلت روان. شاهزاده یگانه را عاطفت خسروانه نیک بنواخت و التفات شاهانه تارک مبارکش را بر قمه فرقدان و قبه آسمان برافراخت.

حرکت رایات ظفر نشان به تنبیه طایفه یموت و کولان در کنار رود گرگان
طایفه یموت و کولان در کنار آب گرگان ساکن و در آن سامان در حکم اطاعت حاکم
استرآباد و صاحب [۹۲] اماکن و مساکن می باشند. به دولت علیه قاجاریه خراج گذار و در

۴۵۱. نوروز ۱۱۸۳، برابر بود با ۹ ذیحجه ۱۲۱۸

۴۵۲. سر سبز، نرمی

۴۵۳. سرخی

۴۵۴. زردی

۴۵۵. شتر بزرگ

۴۵۶. کیسه، توبره

۴۵۷. اصل: وزان

۴۵۸. عرق

اوامر و نواهی فرمان بردار. درین اوان، از کارگزار ولایت استراباد در پیشگاه ایوان کیوان رفعت شکایتی از سوء رفتار آن طایفه شقاوت بنیاد روی داد. موکب ظفر نشان به عزم تفرج ولایت مازندران و تبیبه و تأدیب فتنه جویان از دارالخلافة طهران به دولت و اقبال در حرکت آمد و از آنجا پرچم اعلام به صوب استراباد مشک بیز^{۴۵۹} و شوق مجادله، خاطر دلیران را کینه‌انگیز کرد. و از آنجا در منزل قراشیخ که ترکمانیه را محل اقامت بود، به حکم خاقان کامران، سپاه منصور به دفع آن گروه مکروه پویان شدند و مانند شیران در آن دشت، نخجیر جویان آلاچوقشان از آتش یغما شعله‌ور و زنان و دختران و پسران اسیر و دستگیر در دست دلاوران ظفر پرور و بقیة السیف از بیم جان طالب امان و خراج‌گزار و جمعی از معارف ایشان با کوچ در دارالسلطنه طهران خاک نشین آستان سپهر بنیان آمدند و مابقی تقدیم خدمات دیوانی را متقبل، و موکب ظفر قرین؛^{۴۶۰} از آنجا به چمن کالپوش روی عزیمت نهاد و بعد از اشتغال به صید و شکار به چشمه علی بلاغی وارد و در آنجا چهل روز از صید و تفرج بهره یاب و نواب نایب السلطنه و الخلافة، شاهزاده عباس میرزا از فیض حضور خاقانی شرف اندوز و از آنجا با بخت فیروز وارد دارالخلافة طهران گردید.^{۴۶۱}

تسخیر قلعه مشهد مقدس و گرفتاری نادر میرزا با فرزندان و برادران

حسین خان قاجار، سردار خراسان که به تسخیر قلعه مشهد مقدس و گرفتن نادر میرزا مأمور بود، قدوم نواب شاهزاده محمد ولی میرزا را با سپاهی عدو فرسا از خاقان کشورگشا درخواست، شاهنشاه جمشید شوکت، شاهزاده فریدون حشمت را با لشکری نهنگ صولت پلنگ جوهر، به سمت خراسان و تسخیر قلعه مشهد مقدس مقرر فرمودند. و شاهزاده در نیشابور توقف کرده، حسین خان سردار کمر جد و اجتهاد به تسخیر قلعه بست. [۹۳] چون مدت محاصره به طول انجامید و کار قلعگیان به اضطرار کشید، در اواخر ماه مبارک رمضان همین سال، بامداد که از ظهور تابشیر صبح سپاه

۴۵۹. بیختن: افشاندن

۴۶۰. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۶۴ / تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۱۵۲ / زینة التواریخ، گ ۴۴۷ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۸ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۸۴ / اکسیر التواریخ، ص ۱۰۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۷ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۸۵ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۰

۴۶۱. در تاریخ ۷ جمادی الاول ۱۲۱۸. تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۱۵۳ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۶۴-۶۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۴۸ ب / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۲ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۸۵ / اکسیر التواریخ، ص ۱۰۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۷ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۰

هندوی ظلام در میدان سپهر هزیمت کرد، گردان مرد افکن و مردان دشمن شکن، به عزم قلعه گیری، هم رکاب و هم عنان با حسین خان سردار از سنگرهای خود در حرکت آمدند و از هر طرف، بسان سیل دمان و بحر خروشان، بر سر برج و باره هجوم آوردند و خدمه روضه منوره، از مشاهده این حالت به جهت محافظت آن مکان فیض نشان درهای آستانه مقدسه را بستند. نادر میرزا چون خود را در کام نهنگ بلا دید، مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاد. هیجان مواد این فتنه را از جناب حقایق مآب تحریر کامل و مدقق فاضل میرزا محمد مهدی مشهدی دانست و روی به حصار امام عرش جناب نهاد و از غایت ضلالت و گمراهی در آستانه مقدسه را با عمود و تبرزین بشکست و با جمعی به حریم محترمی که زلف عنبرافشان حوران بسته بر جاروب آن حرم بود، به پای بی ادبی قدم گذاشت و از غایت قلت آرم و حیا، شرم یک سو کرده، جناب میرزا را در حالتی که مشغول اوراد نماز بود، با تیغ کشیده دریافت و زبان به دشنام و وقاحت گشاده، چند زخم منکر بر وی زد و فی الفور بر تکاور گریز سوار و به جانب چناران فرار کرد. و درین حال، لشکر منصور به برج و باره شهر صعود نمودند و قلعه را متصرف و دست به نهب و تاراج برآوردند. حسین خان سردار سپاه مور عدت مار عادت را از تاخت و غارت منع فرمود. و نادر میرزا، با کمال اختلال حال، بعد از فرار، در چهار فرسنگی مشهد مقدس به خیمه یکی از احشام آن حدود فرود آمده بود و اراده داشت که خود را به چناران رساند و از آنجا کشتی وجود را به ساحل نجات اندازد که درین حال، جمعی از صحرائشینان آن برگشته بخت را گرفته، نزد حسین خان آوردند و او نادر میرزا را روانه به خدمت شاهزاده و الاتبار نمود. از غایت حیرت، اشک از دیده اش [۹۴] ریزان بود و از آتش دل در بوته حسرت گدازان. مقارن آن حال مرغ قدسی آشیان علامه جهان، از آن زخمهای گران به فرادیس جنان پرواز کرد. پس به تجهیز و تکفینش پرداختند و در جوار حضرت امام، علیه السلام، مدفون ساختند و عمر شریفش قریب به هفتاد بود که از وحشت آباد جهان روی به روضه رضوان نهاد.^{۴۶۲} پس شاهزاده منوچهر لقا، نادر میرزا را با برادران و فرزندان مقید و مغلول داشته، به درگاه خاقان بی همال فرستاد. اعلیحضرت خاقانی او را

۴۶۲. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۶۵ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۵۶ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۴۸ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۴ الف / اشرف التواریخ، خطی، گ ۴۲ الف - ب / جام جم، ص ۴۸۰ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۸ الف / اروضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۸۵ / اکسیرالتواریخ، ص ۱۰۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۳ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۸۵ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۷ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۱

در معرض عذاب و نکال^{۴۶۳} باز داشته، به نفس شریف ازو سخن پرسیدند و از قبایح اعمال و فضایح اقوال او بازخواست فرمود. او در قتل علامه روزگار انکاری داشت و می‌گفت که در میان مغلوبه و غوغا زخم برداشت. بعد از اثبات این گناه که سرآمد گناهان او بود، اول به فرمان شاهنشاه عادل دستش را که به شمشیر فاصل،^{۴۶۴} قاطع حیات جناب سید فاضل شده بود، با زبانش که در فرمانش نبود، مقطوع و به اشاره گزلق قهر، جهان بر جهان بینش تیره و تار، و بعد از آن، با برادرانش روانه دارالبوار کردند و فرزندان را از حلیه بصر عاری و زاویه نشین کنج ذلت و خواری ساختند.^{۴۶۵}

۴۶۳. عقوبت

۴۶۴. جداکننده

۴۶۵. نادر میرزا افشار در اواخر ذی‌قعدة ۱۲۱۸ کشته شد. برخی نوشته‌اند که فتحعلی شاه در هنگام صدور فرمان قتل نادر میرزا گفت که: «حمد خداوند را که قصاص به اسم کرد. نادر شاه فتحعلی خان را کشت و فتحعلی شاه نادر میرزا را سیاست نمود.» تاریخ صا حبقرائی، خطی، جلد اول، گ ۷۸ ب / اروضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۸۶ / جام جم، ص ۴۸۰ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۶۶ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۸

در بیان وقایع سال همایون فال هزار و دویست و نوزده هجری که سال هفتم جلوس میمنت مانوس است

خسرو خورشید تاج گردون تخت با بخت خرم برای جشن نوروز^{۴۶۶} فیروز، پای گردون‌سای بر تخت مرصع نهاد و دست گوه‌رباش به افشاندن دینار و درم برگشاد. امرا و سپاه را مورد انعام و احسان فرمود و بعد از انقضای جشن نوروز فیروز، اهتمام در ساختن ملک و ملت نمود. چون محمد خان قاجار بیگلریگی ایروان‌گاه گاهی از طوق اطاعت و ربقه فرمان گردن می‌پیچید و معنی ارادت و صداقتی که خاطرخواه اولیای دولت گردون عدت بود، از وی به ظهور نمی‌رسید و به سبب وحشتی بی‌جا که گریبان گیر ضمیرش بود، پیرامن قرب سلطانی نمی‌گردید و متانت قلعه نیز مزید علت [۹۵] و به توسط این اسباب، راضی به مزید اقتدار روسیه که در آن اوان به گنجه و تفلیس راه یافته بودند و یکبارگی عرصه را از دشمنان خالی نمی‌خواست؛ رأی ملک آرای پادشاهی اقتضا نمود به تخلیه قلعه ایروان از اغیار و برج و باروی آنجا را مشحون ساختن به وجود مردان کار؛ و پس از آن به عزمی درست و رأی ثابت به دفع دشمنان پرداختن. پس به جهت نظام مملکت آذربایجان و تخلیه صفحه ایروان از وجود اغیار و اصلاح مفاسد، شاهزاده آزاده، نواب نایب السلطنه و الخلافة، شاهزاده عباس میرزا را با سی هزار پیاده و سواره مأمور به ایروان و چون وزیر نواب نایب السلطنه به نحوی که سابق ذکر شد، سلاله الاطیاب، میرزا عیسی مشهور به میرزا بزرگ قائم مقام صدر دولت، مأمور به ساختن مهمات دارالخلافة طهران و انتظام امور نواب حسنعلی میرزا که حکمران آن صوب بهشت نشان است بود، بنابراین، وزیر صافی ضمیر آصف رأی ملک آرای، میرزا محمد شفیع صدر را ملتزم رکاب نصرت انتساب کرد^{۴۶۷} و جمعی از امرای قاجار، مانند

۴۶۶. اول فروردین ۱۱۸۴، برابر بود با ۲۰ ذیحجه ۱۲۱۹

۴۶۷. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۶۷ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۰ الف / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۶۴ / اشرف التواریخ، خطی، گ ۶۵ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، ص ۷۸ ب / ابدايع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۴ ب / روضة الصفاي ناصری، جلد نهم، ص ۳۹۰ / ناسخ التواریخ جزء اول، ص (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

سلیمان خان قوانلو و مهدی قلی خان قوانلو و مهدی قلی خان دولو و رضاقلی خان و پیرقلی خان و علی خان و نجف خان و اللهوردی خان قاجار و خوانین آذربایجان، و اسباب سلطنت، از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و زنبورک های قلعه گشا و نقاره خانه عشرت نوا و کرنای رعد آوا، در رکابش روان فرمود و چون در خارج قلعه طهران قباب بارگاه شاهزاده فریدون شأن زینت قباب سبعة آمد؛ خاقان ظفرمند از برای تودیع فرزند دلبد و ملاحظه اردوی نصرت پژوه و مشاهده نصب خیمه و خرگاه و انتظام امر امرا و سپاه به تحشم رکاب گردون سای، منزل شاهزاده را از فر شوکت سلیمانی رشک نه طارم آسمانی فرمودند و از کمال نوازش و مکرمت، قامت با استقامتش را به زره تنگ حلقه داودی که سلسله عنبرینش مانند سلاسل زلف دلبران در هم افتاده بود، زیب و آرایش داد و آن نیکو زره، چو گیسوی ترکان [۹۶] گره بر گره، از تولی خان بن چنگیز خان یادگار مانده بود.^{۴۶۸}

پس در اواخر شهر ذی حجة الحرام^{۴۶۹} [۱۲۱۸] موکب همایون به طالع سعد و فال میمون به سمت آذربایجان در حرکت آمد و در روز ورود به ساحت قزوین، شاهزاده با عز و تمکین محمد علی میرزا به مراسم استقبال استعجال نموده لوازم مهربانی و مهمانداری به تقدیم رسانید، لوای نصرت پیرا به طرف آذربایجان شقه گشا گردید. چون ساحات آن حدود از قدوم میمنت لزوم نور و ضیا پذیرفت، بیگلریگیان و سایر حکام آذربایجان با پیشکش های لایق به خدمت مبادرت نمودند و از الطاف و اشفاق گوناگون به مراتب امیدواری افزودند.

چون نایب السلطنه همت به رفاه حال رعیت و زبردستان می گماشت و وزیر ظلم سوز عدل اندوز، شیوه رعیت نوازی پیش نهاد خاطر داشت؛ با اینکه در منازل و مراحل گذر سپاه تا ولایت ایروان همه جا بر مزارع و مواشی بود از باس^{۴۷۰} و سطوت ملوکانه زراعات و اموال هر ولایت از لشکر قیامت اثر مصون ماند، و از هیبت و سیاست، کسی را یارای آن نبود که میشی از درویشی برد؛ یا بی ترحمی، خوشه گندمی در زیر سم ستوری تلف کند. صدر دولت به حکم نواب نایب السلطنه از دارالسلطنه تبریز مراسلات نصایح آمیز مشتمل بر وعد و وعید و محتوی بر ترغیب و تهدید و تحریرص بر سبقت در

(ادامه پاروئی از صفحه قبل) ۱۲۵ // کسیرالتواریخ، ص ۱۰۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد اول، ص ۱۴۶۹ /

فارسانامه ناصری، جلد اول، ص ۶۸۷ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۱

۴۶۸. واضح است که چنین ادعایی، فاقد اساس و بی پایه است.

۴۶۹. عباس میرزا نخستین مأموریت خویش برای مقابله با تعرض روس ها را در ۲۷ ذیحجه ۱۲۱۸ (۸ آوریل

۴۷۰. سختگیری

۱۸۰۴) آغاز کرد.

خدمت و وصول به مُتول^{۴۷۱} بارگاه شهنشاه جمشید شوکت و اظهار شمول عواطف خسروانه و مکارم پادشاهانه مصحوب رسولان فصیح زبان نزد محمد خان قاجار، بیگلربیگی چخور سعد ایروان فرستاد و او را وحشت جبلی مانع از ادراک فیض حضور سعادت دستور گردید و از استماع خبر نهضت شاهزاده، رعایا و احشام قرا و مضافات ایروان را کوچانیده، بعضی را به قلعه و برخی را به طرف بایزید و وان روان کردند. ولایتی چنین را که در آبادی از مصر جامع خبر می داد، به دست خود خراب و ویران و اهالی آنجا را به هر مرز و بوم ولایت روم متفرق و پیریشان ساختند و ابواب [۹۷] قلعه را بر روی خود بسته، در پس حصار و دیوار نشستند و معتمدی از خود روانه تفلیس ساخته، روسیه را به معاونت و استمداد خواسته، ترغیب به محاربه نایب السلطنه و وعده سپردن قلعه ایروان بعد از غلبه بر لشکر ایران نمود.^{۴۷۲}

بیان مجملی از کیفیت اوضاع ممالک روسیه و گزارش حال ایشان و بیان مداخلت آن گروه به حیل و تزویر، به دیار گرجستان

طایفه روسیه که مشهور به بنی الاصف و مملکت ایشان ارضی است، عریض و دولتی است وسیع. و ارباب تواریخ روسیه، بنیاد حکومت و سلطنت روس را در دوست و شصت و هشت هجری نوشته اند و لقب پادشاهان روس تزار^{۴۷۳} است، مثل لقب پادشاهان ترک، خاقان و لقب پادشاهان چین، فغفور. و الحال، پادشاه متشخص قرالات^{۴۷۴} فرنگ را امپراطور نامند و هر کس از آن ها که متلاشی به شخص است، سعی می کند که او را امپراطور اعظم نویسند و گویند. و پیش از آن تاریخ کسی را مذکور نکرده اند که حکمران باشد و در تاریخ مذکور بزرگ روسیه، «روریک» نام بوده و از آن تاریخ تا یکصد و بیست و یکسال نیز اهالی آنجا را بت پرست نوشته اند. در سیصد و هشتاد و نه هجری «ولیدیمر» نام، بزرگ روسیه از ولایت «قریق» که آنجا را یونان گویند، برخی آداب دین

۴۷۱. حضور، خدمت

۴۷۲. دنبلی نقش جعفر قلی خان را در همراهی محمد خان با روس ها بیان نکرده است، منابع دیگر نوشته اند که پس از تصرف گنجه توسط قوای روسیه، محمد خان ایروانی، که از آغاز سلطنت قاجاریه به ایالت ایروان منصوب شده بود، به تحریک جعفر قلی خان دنبلی و کلب علی خان نخجوانی که آنان نیز راه خیانت پیموده و به روس ها پیوسته بودند، دست همراهی و اتحاد با سسیانف را داد.

تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۰-۷۱ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، گ ۷۹ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۴ ب / اناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۵ / اروضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص

۴۷۳. اصل: زار

۴۷۴. فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۸۷

عیسوی و کتابی چند آورد و آن‌ها را تربیت شایسته کرده از بت پرستی به دین عیسوی نقل کرد^{۴۷۵} و منت عظیمی برگردن اهالی آنجا نهاد و ولیدیمیر را به این سبب در تعظیم، تالی پطر بزرگ می‌گیرند. و در سنه ششصد و بیست و پنج هجری جوجی خان بن چنگیزخان با جمعی تاتار ولایت روس را مسخر کرد و قدری از لشکر خود آنجا گذاشت و برگشت و در سنه هفصد و هفتاد و چهار هجری، «دیمتری ایوانویچ» نام در مسکو خروج کرد؛ تاتار را از آن ولایت اخراج نمود^{۴۷۶} و خود مستقل شد و سی سال بعد از آن، امیر تیمور گورکان، مسکو را مسخر و تاراج کرد و جمعی از سپاه در آنجا گذاشت. و در سنه نهصد و دوازده هجری، «ایوان [۹۸] وسلویچ» نام، سلطنت روسیه یافته، بالکلیه لشکر امیر تیمور را از مسکو بیرون کرد و برخی از ولایات قرب و جوار، مثل «مرداق» و جای های دیگر بر مملکت روس افزود. و در سنه هزار و پانزده هجری، دو قرال^{۴۷۷} فرنگ که «پول»^{۴۷۸} و «سوید»^{۴۷۹} باشند، با هفتاد هزار سوار و سپاه و جمعی از تاتار مسکو را گرفته بعد از تاراج آتش زدند و یکصد و بیست هزار نفر به قتل آوردند و به علت عدم تدارک و آذوقه برگشتند و از آن پس «فیودور» نام، به حکومت روس رسید و اولادی از او باقی نماند و سلسله ایشان منقطع شد.^{۴۸۱}

از اول حکومت روسیه تا این زمان، هفصد سال و چیزی بوده؛ بعد از آن، برادر زن فیودور، «بورس کوزانیف» پادشاه شد و در زمان او، سه سال قحطی روی داد و از مسکو و توابع آن زیاده از پانصد هزار نفر هلاک شد. پس از فوت بورس، دولت روس بی پادشاه ماند و در سنه هزار و سی و سه هجری، پادشاهی روس منتقل به این سلسله

۴۷۵. به دنبال گرویدن ولادیمیر به مسیحیت پس از ازدواج با خواهر امپراطور بیزانس و در حالی که پیش از او شمار قابل توجهی از افراد طبقات بالای حکومت کیف به مسیحیت گرویده بودند، سرانجام این حاکم کیف، به مذهب ارتودوکس گروید و مسیحی شد. به دنبال مسیحی شدن ولادیمیر، او در سال ۹۹۱ فرمان ساختن نخستین کلیسا در شهر کیف را صادر کرد. سپس، عشر درآمد خویش را نیز وقف مخارج این کلیسا کرد. کلنل والتر، تاریخ روسیه، ترجمه نجفقلی ممزی، (تهران: انتشارات حافظ، ۱۳۶۳)، ص ۷۵

۴۷۶. پس از سرکشی ایوان سوم (ایوان کبیر و مشهور به معمار روسیه جدید) در برابر احمد خان، آخرین فرمانده اردوی زرین مغولان، و اتحاد او با کازیمیر پادشاه لهستان علیه ایوان سوم حاکم مسکوی، متحدین در سال ۱۴۸۰م (۸۸۴ق) به سوی مسکو روانه شدند، اما در سواحل رود اوکارا از ایوان کبیر شکست خوردند. این شکست، پایان عصر خراجگزاری حکومت مسکوی به مغولان بود.

۴۷۷. مملکت، کشور، پادشاه، سردار و فرمانده

۴۷۹. سوئد

۴۷۸. هلند

۴۸۰. برای گزارش های حمله سوئدی ها و لهستانی ها به روسیه نگاه کنید به: والتر، تاریخ روسیه، فصل

دوازدهم ص ۱۸۶/ والتر، تاریخ پطر کبیر، ص ۴۴

۴۸۱. برای گزارشهای دقیق در باره حکام مسکوی و تزارهای خاندان رومانف بنگرید به: کلنل والتر، پیشین.

شد که الحال «السکندر پاولیچ» از آن سلسله است.

«میکایل فیودورویچ» که یکی از منسوبان پادشاه قدیم بود و بزرگ جمیع کلیساهای^{۴۸۲} روسیه بود. روزی به مردم خطاب کرد که مرا رب الارباب الهام نموده که یکی از طایفه «فیودورویچ» را پادشاه کنید و روز دیگر مردم را گفت که: حق تعالی حکم فرمود که میکایل را پادشاه خود کنید. مردم بر سر میکایل هجوم عظیمی کرده او را به التماس آورده بر تخت نشاندند و او در زمان خود انتشار علوم نمود؛ ایلچیان به سمت فرنگستان فرستاد و رشته الفت و موافقت با قرال فرنگ محکم کرد، ولیکن مدت سلطنتش طولی نکشید، وفات یافت. و در تاریخ یک هزار و شصت هجری، پسر میکایل، مسمی به «الکسیه» بر جای پدر بر تخت نشست و با طایفه قزاق عهدی تازه کرد که هر وقت او را لشکری ضرور باشد، آماده باشند و قانونی گذاشت که هر کس ملکی و رعیتی داشته باشد، با رعیت خود سخن نگوید و حکمی نجوید، دعوی پیش شرع عیسوی برد تا او چه حکم کند؛ یعنی [۹۹] ملک خود به رعیت سپارد و سخن از کم و بیش نیارد. احکام قدیم و پارچه کاغذها که در دست مردم بود، همه را گرفته در شهر مسکو در اطاقی نهاد. شب عمداً آتشی به کاغذها زده، بسوخت. روز دیگر مردم را خطاب نمود که دیشب جمیع کاغذ پاره‌های مردم آتش گرفته، پس کسی را حکم به رعیت من نیست. پادشاه پدر رعیت است و پدر را حکم بر فرزند آن است که او را هدایت کند و به راه آورد.

الحال حکم، حکم کتاب من است که احکام شرعی و عرفی و مملکت داری کلاً در آن مندرج است. باید تمامی مردم از احکام آن کتاب بیرون نروند. و الکسیه بنای تجارت و آمد و رفت به چین گشاد و تجار و ارباب معاملات چین، ابریشم و ریوند^{۴۸۳} و چوب چینی و سایر اجناس از آن زمین آورده، از مملکت روس پوست خز و سمور و روباه و سنجاب و سایر اجناس به چین می‌بردند و شوق بسیار به ساختن کشتی جنگ داشته، اما چون با همه دول فرنگ دوستی نداشت و با بعضی همیشه در جدال بود، فرصت به ساختن کشتی ننمود. و سلطنت الکسیه، شش سال بود.

در سنه هزار و صد و یک هجری، تخت سلطنت را وداع کرد و وصیت او این بود که مملکت روس در میان دو پسر و یک دختر او منقسم گردد و «فیودور» و «ایوان» از زن اول او بود و پطر از زن ثانی او. فیودور را اگر چه بر جای پدر نشاندند، اما با وجود پطر، کار او

۴۸۲. در سراسر متن: کلیسیا

۴۸۳. غده‌ای در ریشه ریواس که مصرف طبی داشت. نوع خراسانی و چینی آن مشهور بود.

و برادرانش رونقی نیافت؛ و آن‌ها ضعیف البدن بودند و نحیف الجثه. سلطنت بی‌استقلال فیودور، شش سال بود و برادرانش در حبس پطر بودند و پطر اول در سنه هزار و نود و هشت هجری متولد شده و چون به پادشاهی رسید، قاعده‌ها نهاد و با صغر سن، مانند سایر قرالات فرنگ مشق قاعده و نظام جنگ و آداب میدان حرب و تحصیل نام و ننگ می‌نمود و خود در میان سالدات تازه، مشق طبالی نمودی. هوس بسیار در ساختن کشتی جنگ در روی دریا داشت. طبعی بلند و همتی ارجمند و سعی در کار و تلاشی در کردار [۱۰۰] داشته، در وقتی که ایلچی به طرف هالند که یکی از قرال فرنگ است می‌فرستاد، خود نیز داخل نوکران ایلچی شده در راه او را خدمت می‌نمود. چون به پایتخت هالند رسیدند، از پیش ایلچی جسته خود را به کشتی جنگی انداخت و داخل نجاران شد و مدتی با آن‌ها کار کرد و چون می‌شنید که در انگلیس نجاران قابل و کشتی‌سازان ماهر هستند، به انگلیس رفت. دو سال در آنجا روزها نجاری می‌کرد و شبها برای استحضار به قوانین و رسوم کار و رفتار مردم، به کوچه و محلات آن شهر در گردش بود و علمی بر علم خود می‌افزود.

بعد از مراجعت به ولایت خود مردم را حکم به سیاحت نمود و جماعت روس را که آن زمان حکم حیوانات و بهایم و سیاع داشتند به دایره آدمیت آورد و خود در انتظام نظام مملکت می‌کوشید و در اندک زمانی سی هزار سپاه به نظام آورد و به تدریج ارباب صنایع از هر جا روی به مملکت روس آوردند و انتشار صنعت های خوب کردند و صنایع آنجا نیز مثل سایر قرال فرنگ شهرت کرد.

و در سنه هزار و صد و هفده هجری، شهر پتربوزع را بنیاد نهاد.^{۴۸۴} چهار ماه در

۴۸۴. ضرورت حفظ سریع روسیه در مقابل تعرضات سوئدی ها، و توجه پتر کبیر به فراهم آوردن تسهیلات رفت و آمد به اروپا، باعث شد تا این امپراطور روسیه، در اندیشه احداث شهر جدیدی در مجاورت دریای بالتیک و بر سر راه اروپا بیفتد. اراضی معین شده برای بنای شهر تازه، زمین هائی بودند باتلاقی که شاخه هائی از رود نوا از طریق آن‌ها به دریا می‌ریخت. بنای شهر در میان چنان زمین هائی آن اندازه نامعقول به نظر می‌رسید که سوئدی ها جز تحقیر پتر و تردید در سلامت عقل او، نسبت به آن عکس العمل دیگری نشان ندادند. برای احداث پتربورگ، به دستور امپراطور، کارگرانی که غالباً فاقد ابزار لازم نیز بودند، از شهرهای مسکو، غازان و حاجی طرخان فراهم آمدند. شمار عمده ها به تدریج به ۴۰۰۰۰ نفر رسید. آنان زمین را با چوب می‌کنند و خاک ها را در دامن خویش ریخته و به دور می ریختند. شرایط دشوار کار، بدی تغذیه و نبودن جای خواب و بدی آب و هوا باعث می شد تا کارگران شبها را در زیر سقف آسمان بخوابند و به سرعت بیمار شده، هزار هزار، جان دهند. پتر که در عزم خویش راسخ بود، همواره از اطراف کارگران تازه نفس وارد می‌کرد و کار احداث شهر را ادامه می‌داد. در باره شهر جدید نوشته شده است که این شهر عظیم بر روی اجساد و استخوان های کارگران قرار گرفته است. علی رغم مشکلات ادامه بنای شهر، عزم پتر تا آخر دوره حکومت این امپراطور پی‌گیری شد تا

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

طرح ریزی و وضع آن فکر کرد و جماعت سوید در بنای آن شهر به وی حسد بردند. بارها با او جنگ کردند و او اول مغلوب و آخر منصور و مظفر شد. و در آن اثنا، او را با دولت عثمانی، بنای جنگ اتفاق افتاد. در کنار رود پروت^{۴۸۵} تقابل کردند. زن او کتراین^{۴۸۶} که هوشمند و با تدبیر بوده در لشکر روس مظنه شکست از عثمانی کرده، مخفی تحفه بسیار به صدر اعظم عثمانی فرستاد و او جنگ را به صلح و متارکه بدل کرد و نقل کرده اند که دولت عثمانی صدر اعظم را به صدور این خیانت کشتند.^{۴۸۷} چه درین دفعه جماعت روس را قوتی و استعدادی چندان نبوده، اگر دولت عثمانی با آن‌ها جنگ می‌کرده‌اند، اثری از جماعت روس در زمین باقی نمی‌ماند.

خلاصه، کتراین در معنی، به این تدبیر، زندگانی طایفه روس و دولت شوهر را به زر خریده؛ و پطر بار دوم، باز [۱۰۱] به صورت تبدیل به طرف نمسا^{۴۸۸} وقرالات دیگر به سیاحت رفت و از آنجا [به] پاریس برگشت و از پاریس به ولایت خود معاودت نمود و لشکری عظیم آراسته، لنگرگاه‌ها و کشتی‌های جنگی در بنادر روسیه بنا کرده و قلعه‌ها ساخت و در آبادانی ولایت افزود و اهالی روسیه را از اعتقادات فاسده باز داشته به دین

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) آنکه، سرانجام شهر جدید پترزبورگ به شهری بزرگ تبدیل گشت. نخستین قلعه شهر که در مدت یک سال بنا شد، می‌توانست ۵۰ فروند کشتی را در خود پناه دهد. بنای پترزبورگ به زودی موجب جلب بازرگانان اروپائی به روسیه شد و به تجار روسیه نیز امکان داد تا به ارسال کالاهای خویش به اروپا مبادرت کنند. پس از ورود نخستین کشتی تجاری به پترزبورگ، پتر از تمام مسافران با شادی استقبال کرد و به همه آنان انعام داد. به ناخدای کشتی نیز نشانی اعطا گردید. انتشار این خبر در اروپا علایق تجار و ناخدایان را برای سفر به روسیه افزونتر کرد.^{۴۸۵} واقع در ایالت ملداوی.

۴۸۶. کاترین

۴۸۷. پس از محاصره پتر کبیر و نیروهای روسیه در مولداوی، تزار که در مقابل سپاه عثمانی ناتوان مانده بود، با تدبیر همسرش کاترین بر آن شد تا با تقدیم هدایا (یا به اعتقاد برخی با دادن رشوه‌هایی) به بالته چی محمد، وزیر اعظم عثمانی، او را وادار به قبول مصالحه پروت کند. گفته شده است که بالته چی محمد با دریافت طلاهای کاترین و پتر حاضر به امضای معاهده شد. ۷ جمادی الاخری ۱۱۲۳ (۲۳ ژوئیه ۱۷۱۱). این عهد نامه امپراتور روسیه را از مهلکه بزرگی نجات داد و به موجب آن قرار شد تا روس‌ها تمام سرزمین‌های متصرفی عثمانی را مسترد دارند؛ تمام قلعه‌های مرزی را منهدم کنند و در امور عثمانی دخالت نکنند. سلطان عثمانی نیز متقابلاً موافقت کرد تا بازرگانان روسی در عثمانی آزادی تجارت داشته باشند و باب عالی در جهت برقراری صلح میان روسیه و سوئد تلاش کند. به موجب گزارشهای موجود بالته چی محمد پس از امضای این معاهده به خیانت منتهم گشت و از منصب خویش خلع گردید.

آلبر ماله و زول ایزاک، تاریخ قرن هجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امپراطوری ناپلئون، ترجمه رشید یاسمی، (تهران: دنیای کتاب و نشر علم، ۱۳۶۷)، جلد پنجم، ص ۸۲-۸۱/ لاموش، تاریخ ترکیه، ترجمه سعید نفیسی، (تهران: کمسیون معارف، ۱۳۱۶)، ص ۱۴۵ ۴۸۸. اتریش

۴۸۹. اتریش

عیسوی آورد^{۴۹۰} و قواعدی که به کار دولت آید گذاشت، و شهرها و عمارت‌ها ساخت و چشمه‌ها جاری کرد و رودخانه‌ها را به جهت گذاشتن کشتی‌ها پست کرد. کریم الطبع و در اجرای سیاست تند خوی بوده و زخم‌های او را زنش کتراین مرهم‌های لطف و خوش‌خویی می‌نهاد. در جوانی شراب می‌خورده، در آخر ترک کرد.

پسری الکسیس نام داشته، اوقات به لهو و لعب و شور و غرور جوانی مصروف داشته، به خلاف اخلاق پدر چون بازمانده از آتش خاکستر، همیشه از احکام و افکار پدر تخلف می‌نمود و به خیال مملکت‌داری و پادشاهی نبود. هر حکمی که از پدر به وی می‌رسید در اجرای آن تعلل و تسویف و بی‌اعتنایی و تمارض می‌کرد. پدرش هر چند او را از حرکات نامالیم تهدید و تحویف می‌کرد، سودمند نبود. پتر در دفعه آخر که به لباس مبدل به فرانسه رفته بود، او را بر جای خود نایب نمود. چون پدر خود را دور دید ترک ولایت خود کرده، زیاده از یک سال در ولایت ایتالیا مانده، جای او را کسی مطلع نبود چون پدرش از سیاحت برگشت، آدمی فرستاده او را پیدا کرد و به مسکو آورد و در حضور اهالی شرع عیسوی و بزرگان ولایت روس، او را از پسری خود خلع نمود و حکام شرع به فتوی عقل، فتوی قتل او نوشتند. پس زهری جانگزاز در طعامش سرشتند و فرش عمر او را در نوشتند. و پتر بزرگ، کتراین زن خود را به جای خود نشانیده راه آخرت گرفت. و او زنی مردانه و هوشیار و کارگزار و خردمند و ضعیف نواز و مراعی^{۴۹۱} فقرا و رعیت و با انصاف و مروت بود. از رعایا و ضعفا، کسانی که قادر به ادای خراج دیوانی نبودند، معاف فرمود و در آن [۱۰۲] مدت آوارگان از وطن را که پتر باعث شده بود، مطمئن و مستمال نموده به وطن باز آورد. موجب چند ساله لشکر که مانده بود از خزانه داد و ابواب رحمت و رأفت بر روی روزگار خلاق بگشاد. با پادشاه نمسا دوستی و معاهدت داشته هر وقت همدیگر را لشکری ضرور بود، به یکدیگر مدد می‌کردند. طایفه قزاق را که از پتر ناراضی بودند، مستمال ساخت و دلجویی و عطوفت نمود. از ملک تاتاریه و مرداق، به ملک روس افزود. عمرش چندان وفایی نکرد؛ در وقت مردن الکسیس پتر ثانی را که پسرزاده پتر اول بود بر تخت نشانید و خود تخت بر تخته بدل کرد.^{۴۹۲}

۴۹۰. روس‌ها عیسوی بودند، پتر به حذف خرافه پرستی و پیراستن عقاید مردم از خرافات دست زد.

۴۹۱. رعایت‌کننده

۴۹۲. پتر اول مدتی پس از لشکرکشی ناموفق به شمال ایران و متعاقب یک بیماری شدید، در ۱۴ جمادی‌الاول ۱۱۳۷ (۲۸ ژانویه ۱۷۲۵) درگذشت. والتر، تاریخ روسیه، ص ۳۱۵/ والتر، تاریخ پتر کبیر، ص (۱) (۱) پاورقی در صفحه بعد

و الکسیس در دوازده سالگی به پادشاهی رسید و پس از سه سال به مرض آبله درگذشت و در سنه هزار و صد و پنجاه هجری، «کیرین آن»^{۴۹۳}، دختر ایوان که پسر ثانی پطر اول بود، پای بر تخت سلطنت سود. و در آن آوان، محمود افغان بر سر اصفهان آمد و شاه سلطان حسین را به محاصره افکند و او طهماسب میرزا پسر خود را بیرون فرستاد که به کار چاره نماید.^{۴۹۴} از دولت عثمانیه نیز تداخل و تطاول به مملکتین عراق و آذربایجان روی داد و چون مملکت ایران را در آن وقت پادشاهی بر تخت نبود و عرصه آن مملکت صاحبی نداشت، جماعت روسیه نیز نقض عهد کرده، خود سر به طرف رشت آمدند^{۴۹۵} و بارگشای متاع تداخل و فساد شدند و طهماسب میرزا برای چاره کار خود به آن‌ها متوسل شد. و افغانه شاه سلطان حسین را شهید کردند.^{۴۹۶}

(ادامه پاروئی از صفحه قبل) ۲۱۷ / میشل دوسن پیر، سرگذشت خاندان رومانف (تاریخ روسیه از ۱۵۲۷ تا انقلاب و سقوط تزارها)، ترجمه عیسی بهنام، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶)، جلد اول، ص ۱۳۸ / عباس قلی آقا، باکیخانوف، گلستان ارم، به سعی و اهتمام عبدالکریم علی زاده، محمد آقا سلطانوف، محمد آذری، اژدر علی اصغرزاده، فاضل بابایف، (باکو: اداره انتشارات علم، ۱۹۷۰)، ص ۱۳۹ / آلبرماله و ژول ایزاک، تاریخ قرن هیجدهم، جلد پنجم، ص ۹۱

Hanway...., Vol.2, P.233

۴۹۳. شاهدخت «آن»

۴۹۴. دنبلی قطعاً به اشتباه افتاده است، چرا که حمله محمود به اصفهان، خروج طهماسب میرزا از پایتخت صفویه برای جمع آوری قوا علیه افغانه، حمله پتر کبیر به قفقاز، امضای توافق نامه تقسیم شمال و غرب ایران میان روسیه و عثمانی و عهد نامه میان شاه طهماسب با روسیه که در آن مناطقی از شمال ایران به روسیه واگذار شده بود، جملگی در زمان حیات پتر کبیر اتفاق افتاد. توجه کنیم که درگذشت پتر در ۱۴ جمادی الاول ۱۱۳۷ (۲۸ ژانویه ۱۷۲۵) اتفاق افتاد و محمود افغان نیز در ۱۲ شعبان ۱۱۳۷ (۱۶ آوریل ۱۷۲۵) به دست اشرف به قتل رسید.

۴۹۵. در ۲۷ محرم ۱۱۳۵ (۶ نوامبر ۱۷۲۲) درست در زمانی که پتر کبیر به لشکرکشی ناموفق خود در دربند پایان می داد و از هشترخان به سوی روسیه باز می گشت پیکری از سوی حاکم گیلان به حضور وی رسیده و از او خواست تا او را در برابر هجوم افغانها یاری کند. پتر نیز بی درنگ فرصت را مغتنم شمرد و دو گردان سرباز دارطلب را با بحریه ای کوچک تحت فرماندهی سویی مونت (سویمانف) عازم تسخیر گیلان کرد. پتر پس از اعزام این قوا، نیروهای دیگری نیز تحت فرماندهی ژنرال لواشف به سوی رشت گسیل داشت. قوای اعزامی چون به سواحل گیلان رسیدند حاکم آنجا پیغام داد که به دستور شاه آنان نباید در ساحل پیاده شوند و تنها در دریا منتظر بمانند، اما نیروهای روسی که قصد تسخیر گیلان را داشتند، علی رغم آن پیغام، وارد ساحل شدند و آنگاه دو گروهان از آنان، تحت فرماندهی شیپوف در پیر بازار توقف کردند و بقیه روانه رشت گشتند. انقراض سلسله صفویه، ص ۲۷۶-۲۷۷ / گلستان ارم، ص ۱۳۳ / محمد علی جمال زاده، تاریخ روابط روس و ایران، (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۶)، ص ۱۷۹ / تاریخ جهانگشای نادری، ص ۱۷ / هل رابینو، ولایت دارالمرز گیلان، ترجمه جعفر خماسی زاده، (رشت: انتشارات طاعتی، ۱۳۷۳)، ص ۵۳۵

۴۹۶. قتل شاه سلطان حسین در ۱۲ محرم ۱۱۳۹ (۹ سپتامبر ۱۷۲۶) و به دنبال انتشار خبر عزیمت قوای

(ادامه پاروئی در صفحه بعد)

و نادر شاه افشار از خراسان طلوع کرد و افغان و عثمانی را از عراق و آذربایجان بدوایتید و ساحت ایران را از وجود لشکر بیگانه برداخت. هندوستان و ترکستان را مسخر ساخت و برای اتمام حجت، نامه و رسولی به دولت روس فرستاد. چون کارگزاران آن مملکت از کین خواهی و سطوت او اطلاعی کامل داشتند، اساسی که در چیده بودند، بر چیدند و باری که در رشت و در بند گشاده بودند، بر بسته روانه دیار خود شدند.^{۴۹۷}

کوبین آن، نیز به راه خود روان [۱۰۳] شد. ایوان نام، طفل دو ساله را که خواهرزاده کوبین آن بود، اسم سلطنت نهادند. بعد از آن الیزابت دختر پتر اول هوس سلطنت کرد و طفل مزبور را مسموم نمود. بعد از چندی او نیز پادشاهی را به پتر ثالث سپرد و در سنه هزار و صد و هفتاد و هفت هجری، پتر ثالث پادشاه شد. سخیف الرأی و بد خوی و اهل مملکت از او راضی نبودند. چون شش سال از سلطنت او بگذشت، در دست اهالی روس به قتل رسید و زن او را که مسمی به «کتراین ثانی» و دختر پادشاه نمسا بود بر تخت

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) عثمانی به سوی اصفهان، برای تجدید سلطنت شاه سلطان حسین، اتفاق افتاد. عثمانی ها که در آغاز به حمایت از افغانها برخاسته بودند، چون نتوانستند اشرف افغان را با تمام خولسته های خود همراه کنند، به نام حمایت از شاه صفوی به تهدید اشرف افغان مبادرت کردند. نتیجه چنین سیاستی، قتل شاه سلطان حسین بود. پس از رسیدن خبر پیشروی سپاه عثمانی، اشرف افغان دستور قتل شاه را در اصفهان صادر کرد و آنگاه سر بریده او را نزد احمد پاشا فرمانده قوای عثمانی فرستاد. منابع هلندی حاضر در اصفهان، در همان زمان نوشتند که: «... اشرف شاه با آگاهی از این هدف ترکان در ۹ سپتامبر ۱۷۲۷ و به رغم سوگندی که خورده بود، دستور داد تا شاه سلطان حسین را بکشند. البته افغانان ادعا کردند که او به مرگ طبیعی درگذشته است و پنج روز بعد، کلاتران و که خدایان و نیز هلندیها را وادار کردند که اعلامیه ای را دایر بر مرگ طبیعی شاه سلطان حسین امضاء کنند. افغانان این اعلامیه را برای ترکان فرستادند. سپس پیشنهاد کردند که چون شاه سلطان حسین مرده است، بهتر است که ترکان اشرف را به منزله شاه ایران به رسمیت بشناسند، زیرا که او سنی و همکیش ایشان است. ترکان با این پیشنهاد اشرف همداستانی نمودند، مشروط بر اینکه او هزینه و اسپین لشکرکشی ترکان را که هشتاد هزار تومان شده بود، بردارد. البته این مبلغ قرار نبود که از خزانه پادشاه پرداخته شود، بلکه از مردم رمق افتاده ایران گرفته می شد. افزون بر این، ایرانیان ناچار می بایست خراجی سالانه بالغ بر ۲۲ هزار تومان بپردازند.» اشرف افغان بر تختگاه اصفهان، ص ۲۰ / انقراض سلسله صفویه، ص ۳۳۲ / تاریخ جهانگشای نادری، ص ۲۰ / 276 / Hanway, Vol.2, p. / دره نادره، ص ۷۲ / تاریخ نخبه الاخبار، خطی، گ ۱۳۶ الف

۴۹۷. روس ها پس از تهدید نادر و به دنبال شنیدن اخبار پیروزی های او، ابتدا نمایندگان را در ۱۰ ذیحجه ۱۱۴۴ به حضور نادر به مشهد فرستادند و برای تخلیه ایران اعلام آمادگی کردند و چندی بعد نیز قوای خویش را از ایران بیرون بردند. برای گفتگوها و معاهدات شاه طهماسب و نادر با روس ها بنگرید به: غلامعلی وحید مازندرانی، مجموعه عهدنامه های تاریخی ایران، (تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۵۰)، ص ۸۶-۸۳ / انقراض سلسله صفویه، ص ۳۹۷ / قفقاز و سیاست امپراطوری عثمانی، ص ۴۱ / لکه هارت، نادر شاه، ص ۸۴ / رابینو، ولایات دارالمرزگیلان، ص ۵۳۶ / 84 & 58 / Nadir Shah, p.

نشانیدند و او زنی صاحب عزم و رزم و عقل و هوش و رأی و تدبیر بوده، بیست و پنج سال سلطنت کرده، عظمت و شوکتی تمام داشت و راغب به امور خیر بود و سعی ها در انتظام دولت روسیه کرد. مذهب عیسوی را تبدیل داد، یعنی امری که مخالف شرع و مملکت داری روسیه بود بر هم زد و به جای او طریقه و آداب نیکو گذاشت که به کار مردم می آید. بنای مجادله با دولت عثمانی گذاشت، ایل کریمه را که محلی وسیع داشتند [و] مطیع دولت روم بودند، با [شبه] جزیره یونان [و] شهرکویان به مملکت روس افزود و پس از آن طوعاً و کرهاً دولت روم را راضی کرد که مستحفظان بنادر آن‌ها مزاحم کشتی های اهالی روس نشوند و گذارند که کشتی های مردان جنگی و تجار فرنگ از آنجا به داخل دریا شوند و ولایت روس را به چند حد تقسیم کرد و هر حدی را به حاکمی سپرد. دارالشفای در مسکو بنا نهاد و چشمه خوشگوار بیرون آورد و صورت پطر اول را در بالای کوهی نصب کرد. و در سنه هزار و صد و نود و هشت هجری، ارکلی خان والی گرجستان اظهار ارادت و خدمتگزاری به او ظاهر کرد. ۴۹۸

و در پتربورغ مدرسه [ای] برای اطفال بزرگان و مدرسه دیگر برای تحصیل علوم و تصنیف کتب و تعلیم و تعلم ساخته، اخراجات آن را از سرکار خود می داد. در هر شهر مکتب خانه ها بنا نهاد. هر طفلی که در هر صنعتی ماهر می شد، مورد انعام و احسان او می گردید و مدرسه دیگر در پتربورغ به جهت [۱۰۴] ساختن کشتی و علم جنگ دریا ساخته و راه مسکو الی پتربورغ را به طریقی ساخته که به آسانی تردد می شود. چهار

۴۹۸. مقاصد توسعه طلبانه ارضی کاترین دوم امپراتور روسیه و علاقه اراکلی خان، به انتزاع قلمرو حکومتی خویش از دولت مرکزی ایران و مساعدت با سیاست های دربار روسیه او را واداشت تا در ۲۴ شعبان ۱۱۹۷ (۲۴ ژوئیه ۱۷۸۳)، معاهده ای را با کاترین دوم منعقد کند. امپراتور روسیه پس از امضای معاهده مذکور، مقرری سالیانه ای به مبلغ شصت هزار منات روسی برای والی گرجستان تعیین کرد و برای اینکه بتواند در شرایط مناسب هجوم به قفقازیه را آغاز کند، فیلد مارشال گوردویچ را روانه داغستان کرد. معاهده کاترین و اراکلی خان در واقع مقدمه الحاق و تحت الحمایه شدن گرجستان بود. سر جان مالکم درباره این معاهده می نویسد: «لهذا [کاترین] قبول کرد که هراکلیوس و مملکت او را حمایت کند و عهدنامه ای مشعر بر این مطلب فیما بین رد و بدل شد که والی گرجستان از جانب خود و ورثه خود قبول کرد که از متابعت دولت ایران خلع و به حمایت ملکه روس و جانشینان او نقل نماید و کترین از جانب خود و ورثه خود متقبل شد که والی گرجستان و رعایای او را حمایت کند و مخصوصاً در آن عهدنامه ذکر شد که ملکه روس نه تنها آنچه در تصرف والی گرجستان است، حمایت کند، بلکه ممالکی که بعد از این در قسمت او افتد، هم در تحت حمایت روس باشد.» سر پرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه فخرداعی. (تهران: دنیای کتاب ۱۳۶۶)، جلد دوم، ص ۴۲۰ / سر جان مالکم، تاریخ ایران، ترجمه میرزا حیرت، (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲)، جلد دوم ص ۱۵۱ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳ / وزارت امور خارجه ایران، اسنادی از روابط ایران و منطقه قفقاز، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۲)، ص ۱۰ / قفقاز و سیاست امپراتوری عثمانی، ص ۹۹-۹۶. برای متن معاهده نگاه کنید به ضمیمه شماره ۲ در انتهای همین کتاب.

کرور اشرفی از خزانه خود مصرف آن راه نمود و پنجاه هزار اشرفی در وجه اخراجات مدارس مسکو زیاد کرد و در سنه هزار و دویست و ده هجری، سپاهی از روسیه به دست اندازی ممالک ایران فرستاد و آرزومند مداخلت به گرجستان می‌بود. و نقص عهد و پیمان [با ایران] کرد، چه در اوایل دولت خاقان مغفور محمد شاه قاجار، مرتضی قلی خان که آن جناب را برادر بود، از آن حضرت روی گردان شده و از استراباد بیرون رفته، به پادشاه روس پیوست. و او جوانی خوش سیما و متناسب الاعضا بود. پادشاه روس را از جوانی و جمال او خوش آمد و در اول ورود مقدم او را مغتنم شمرد و به انواع اعزاز و اکرامش بناوخت و به بخشش تاج و کمر و بدره‌های سیم و زر قرین هزار گونه کامرانیش ساخت و در آن حدود مرتضی قلی خان را به توقف امر فرمود و هر چند گاهی اسباب عیشش را آماده داشت.

به لطایف الحیل، همت در حصول مقصود اصلی می‌گماشت؛ در سالی که خاقان مغفور محمد شاه شهر تفلیس را مسخر کرد، ارکلی خان را یاسی فراوان از خاقان خلد آشیان به هم رسید. حکام داغستان و قراباغ و شیروانات را از باس شدید خاقان سعید خاطرها متزلزل گردید. پادشاه روس فرصت غنیمت شمرده، سرداری جنگ آور را که در حربگاهی، یک پای او را به گلوله توپ برده، در عوض پایی از زر ساخته، مشهور به قزل ایاغ با چهل هزار پیاده آتش دست دوزخ شرار و بیست هزار سوار و توپخانه رعد آوای شرر بار از طرف دربند مأمور کرد.^{۴۹۹} در حین وصول به خارج دربند می‌خواست که دیوارهای قلعه را به ضرب گلوله توپ خراب سازد، چون اساس دیوارهای قلعه مانند بنای عهد دوستان یکدل محکم بود و به سنگ‌های طویل و عریض و صخره‌های ضخیم و سخت ساخته شده، از ضرب چندین هزار گلوله آتش بار رخنه [۱۰۵] نیافت. بعد از چند ماه محاصره که اهالی دربند و شیخ علی خان حاکم از جماعت روسیه سرها بریدند و تنها در خاک و خون کشیدند. خضر بیک نامی از نوکرهای قدیم شیخ علی خان که

۴۹۹. به دستور کاترین امپراتور روسیه و متعاقب رسیدن خبر سقوط تفلیس به دست قوای ایران، ژنرال زویف (قزل ایاغ، در منابع ایرانی) در ۱۶ شعبان ۱۲۱۰ (۲۵ فوریه ۱۷۹۶)، روانه تصرف قفقاز گردید. «امپراتوریجه در سنه ۱۲۱۰ بنای جنگ با ایران گذاشته، سپاهی مستعد به سرداری غراف زویف روانه کرد. ژنرال مایور سوبلوف که محمدخان شمخال و رستم خان اوسمی و رستم قادی طبرسران از روی اطاعت همراه او بودند به هشت فرسخی دربند رسیده، از شیخ علی خان حاکم قبه و دربند که در سال سابق تجدید مراسم خلوص به دولت روس کرده بود، طلب اطاعت نمود و او به خلاف معمول به مقام مخالفت برآمد. ژنرال مشارالیه روز یازدهم شباط هذّه‌السنه به خارج دربند رسیده، از طرف شمال بنای محاصره گذاشت...» گلستان ارم، ص ۱۷۷ / عبدالله‌یف، فتح‌الله، گوشه‌ای از تاریخ ایران، مترجم غلامحسین متین، (بی جا: نشر ستاره، ۱۳۵۶)، ص ۵۱-۵۰ / روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۹۲

خدمت‌ها به پدر او کرده بود، از نان و نمک و حقوق دیرینه ولی نعمت چشم پوشیده، به خیانت کوشید؛ با فوجی فرومایگان همداستان و علی الغفله شهر دربند را به تصرف قزل ایاغ داد^{۵۰۰} و او از آنجا عبور کرده، عازم صحرای مغان شد و خاقان مغفور محمد شاه قاجار با لشکر بی کران عازم دفع لشکر روس^{۵۰۱}.

چون حوالی اردبیل مضرب خیام ظفر دلیل شد، قزل ایاغ از استماع خبر نهضت سلطانی غریق بحر اضطراب و حیرانی گشته، اراده برگشتن داشت. به وی خبر رسانیدند

۵۰۰. سقوط دربند و اشغال این شهر توسط قوای روسیه در ۲۶ شوال ۱۲۱۰ (۴ مه ۱۷۹۶) اتفاق افتاد. *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۹۰ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۸۲ / *گوشه‌ای از تاریخ ایران*، ص ۵۰-۵۱ / *گلستان ارم*، ص ۱۷۷

۵۰۱. این ادعای نادستی است، چراکه هجوم زوبف به دربند و پیشروی او به سوی مناطق جنوبی تر منطقه، درست در شرایطی انجام گرفت که آقامحمد خان در تاریخ ۱۸ شوال ۱۲۱۰ (۲۶ آوریل ۱۷۹۷) یعنی هشت روز قبل از سقوط دربند، از آذربایجان وارد تهران شد. *احسن التواریخ*، خطی، ص ۲۶۸، چاپی، ص ۲۸۰ / *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۳۴ / *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۷۳ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۷۸ / *فارستامه ناصری*، جلد اول، ص ۶۶۲ / *تاریخ افشار*، ص ۲۸۲ / *بدایع نگار*، *تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۱۴ ب / *زینة التواریخ*، خطی، گ ۴۰۱ ب / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۳۵ الف / *اکسیرالتواریخ*، ص ۴۹ / *منتخب التواریخ*، ص ۵۰ / او پس از رسیدن به تهران در اواخر شوال ۱۲۱۰ در این شهر تاجگذاری کرد و سپس در ۷ ذیقعد ۱۲۱۰ (۱۴ مه ۱۷۹۶) روانه مشهد شد. *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۴ / *احسن التواریخ*، ص ۲۸۵ / *بدایع نگار*، *تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۱۴ ب / *زینة التواریخ*، خطی، گ ۴۰۲ الف / *مرآت البلدان*، جلد اول، ص ۸۵۰ / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۳۵ الف / *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، ۲۷۴ / *اکسیرالتواریخ*، ص ۴۹ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۴۳۲ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۷۹ / *فهرس التواریخ*، ص ۳۲۱ / *منتخب التواریخ*، ص ۵۱ / *فارستامه ناصری*، جلد اول، ص ۶۶۳ / *جام جم*، ص ۴۷۹ / *تاریخ افشار*، ص ۲۸۲ / خان قاجار در مشهد بود که خبر درگذشت کاترین و بازگشت زوبف از قفقاز را به روسیه شنید. *احسن التواریخ*، خطی، ص ۲۸۷، چاپی، ص ۲۹۰ / *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۸۵ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۸۲ / محمد رضانصیری، *استاد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)*، (تهران: انتشارات مؤسسه کیهان، ۱۳۶۶)، جلد اول، ص نوزده / *زینة التواریخ*، خطی، گ ۴۰۲ ب / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۳۶ ب / آقامحمد خان، در اوایل ربیع الاول ۱۲۱۱ به سوی تهران رهسپار شد. *احسن التواریخ*، خطی، ص ۲۷۹، چاپی، ص ۲۹۱ / *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۸۵ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۸۳ / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۳۶ ب / *نخبة الاخبار*، خطی، گ ۱۵۱ الف / خان قاجار مدتی پس از رسیدن به تهران از مشهد، در حالی که قوای روسیه روانه کشور خویش شده بودند، آخرین سفر خویش را در ۲۵ ذیقعد ۱۲۱۱ (۲۱ مه ۱۷۹۷)، به حوزه ارس آغاز کرد. این در حالی بود که قوای زوبف در رمضان همین سال با نصب اراکلی خان به حکومت دربند، خاک ایران را ترک کرده بودند. *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۳۱ / *تاریخ ذوالقرنین*، جلد اول، خطی، ص ۱۵ / *احسن التواریخ*، خطی، ص ۲۸۳، چاپی، ص ۲۹۵ / *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۲۹۳ / *جام جم*، ص ۴۷۹ / *فارستامه ناصری*، جلد اول، ص ۶۶۵ / *تاریخ افشار*، ص ۲۸۳ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۴۳۹ / *فهرس التواریخ*، ص ۳۲۳ / *زینة التواریخ*، خطی، گ ۴۰۳ الف / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۸۳ / *مرآت البلدان*، جلد اول، ص ۸۵۱ / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۴۲ الف / *نخبة الاخبار*، خطی، گ ۱۵۱ الف

که رهبان روان پادشاه روس بر بام این دیر پر فسوس ناقوس رحلت بنواخت.^{۵۰۲} این خبر به آن خیر موافق افتاد و قزل ایاغ به استعجال رایت مراجعت به مملکت روس گشاد. مدت سلطنت کترین ثانی بیست و پنج سال بود و او پسری داشت «پال»^{۵۰۳} نام، اگر چه مادرش در وقت وفات وصیت کرده بود که به واسطه عدم قابلیت سلطنت او را بر تخت نشانند ولیکن بنا به قاعده روس، بعد از پنج سال و چیزی از پادشاهی او، چند نفر از بزرگان روسیه او را در منزلش خفه کردند.^{۵۰۴}

و در سال هزار و دویست و شانزده هجری، «الکندر پاولیچ» خلف پال را که در فوت پدر بیست و چهار ساله بود و از حسن اخلاق و قابلیت ذاتی، تمامی خلق به او راغب و مایل بودند، او را با عظمت و شوکت تمام سوار کرده، به خانه پادشاه بردند و بر تخت نشانده، مبارک باد گفتند و او الحال پادشاه بالاستقلال ممالک روس است و به جای وزرای پدرش که مردم از آن‌ها دلخوش نبودند، وزرای نیک محضر و مردمان خوب سیر نشانید. و تا آن زمان طوایف روسیه هر یک لباسی مخصوص داشتند، آن قاعده را بر هم زد و حکم کرد که هر کس هر لباس که خواهد بپوشد و بعضی از کسبه و متمولین که قادر به پوشیدن لباس فاخر بودند و نمی‌توانستند به استعمال هر [۱۰۶] نوع لباس خرم و مسرور گشتند و از این جهت اکثری از اهالی روس او را از این راه خواهان و شکر گذار شدند. و دیگر، چند کپیتان مقرر کرد که با تدارک سه ساله به سیاحت سفر دریا روند و از احوال عالم هر چه ببینند بازگویند و مدت مسافرت آن‌ها یکسال کشید. و دیگر، در شهر کرکاف^{۵۰۵} مدرسه [ای] بنا کرد و مدرسین کامل تعیین نمود و اخراجات آنجا شانزده هزار اشرفی از سرکار پادشاهی بود. و علم «می تیار والاجی» که عبارت از

۵۰۲. کترین دوم ملقب به فیلسوف، چند ماه قبل از کشته شدن آقامحمد خان در جمادی الاول ۱۲۱۱ (۱۷ نوامبر ۱۷۹۶) درگذشت.

۵۰۳. پل اول در ۱۷ نوامبر ۱۷۹۶ (۱۷ جمادی الاول ۱۲۱۱) پس از درگذشت کترین اول به قدرت رسید.

۵۰۴. پل اول در شب ۲۴ مارس ۱۸۰۱ (۹ ذیقعد ۱۲۱۵) به قتل رسید، هم پیمانان قتل تزار پل اول، با همراهی پسرش الکساندر و در حالی که بنا به نوشته میشل دوسن پیر، از حمایت سر چارلز وایت و رث سفیر انگلستان در روسیه بهره‌مند بودند، به خوابگاه امپراطور وارد شدند و او را به قتل رساندند. پس از قتل پل اول، در سحرگاه همان شب، الکساندر اول به تخت امپراطوری روسیه نشست. با قتل پل اول، سیاست خارجی روسیه که در زمان پل اول با سیاست‌های ناپلئون بناپارت هماهنگی داشت، از دوستی و همراهی با فرانسوی‌ها به دوستی و اتحاد با انگلستان تبدیل شد. کوتاه زمانی بعد از آغاز دوره امپراطوری الکساندر اول، فرمان الحاق گرجستان به خاک روسیه صادر شد و هجوم قوای روسی به قفقاز، که با درگذشت کترین دوم متوقف شده بود، تجدید گردید.

سرگذشت خاندان رومانف، جلد اول، ص ۲۲۲/ ی. و. تارله، ناپلئون، ترجمه محمد قاضی، (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۶)، ص ۱۳۷/ رابرت روزول بالمر، تاریخ جهان نو، ترجمه ابرالقاسم طاهری، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، جلد اول ص ۴۹۲

۵۰۵. یکی از شهرهای لهستان

دانستن اختلافات هواسست، در هر ماه از منجمین پایتخت دولت خویش متداول و معمول داشت و مبلغی وافر خرج این علم نمود. و او را محاربات عظیمه با ناپلئون و سایر دول و قراتل فرنگ روی داده که تحریر آن حالات باعث تطویل کلام و مناسب به سیاق این مقام نیست و کتابی علیحده درین باب و سایر وقایع او اهالی روس نوشته‌اند.

و دیگر، طایفه یهود را که ساکن ممالک روس بودند و به قرار قاعده هر مملکت بی عزت و مخذول، الکسندر پاولیچ ایشان را پیش کشیده، تربیت کرد و رقم‌ها داد که در هر ولایت که باشند، چیزی به قیمت خانه ندهند و هر که در هر جا خانه سازد متعلق به آن‌ها و اولاد آن‌ها باشد و کنایس و مکتب خانه‌ها برای خود سازند و اطفال خود را به درس گذارند؛ مثل روسیه آزاد باشند و کدخدا و حاکم از خود ایشان بر یهود تعیین نمود. و [مقرر کرد تا] روسیه ایشان را اهانت و خواری نرسانند و سرزنش نکنند. هر که از اولاد آن‌ها داخل نظام شود، به شیوه روسیه با آن‌ها رفتار شود. هر جا که خواهند روند و این دو هر کس از یهود داخل ملت عیسوی شود، تا مدت بیست سال معاف باشد و چیزی به دیوان ندهد؛ بعد از بیست سال، به قاعده روسیه با آن‌ها رفتار شود. بنابراین نتایج این مقدمات، در سال دویست و سی و سه هجری، سی هزار نفر از یهود به ملت ۵۰۶ عیسوی نقل و تحویل نمود و امور آن‌ها را محول به صدر اعظم روسیه کرد.

بالجمله، الکسندر پاولیچ مانند کتراین ثانی به فکر شکستن عهد دیرینه با دولت [۱۰۷] ایران افتاد و در آن اوان ارکلی خان روی به راه آخرت نهاده، ۵۰۷ نفاقی در میان گرگین خان ۵۰۸ ولد اکبر او با سایر اولاد او روی داد و پسرش الکسندر میرزا به دولت علیه ایران شتافته نوازش و احسان یافت. ۵۰۹ و الکسندر پاولیچ پادشاه روس در

۵۰۶. آتین

۵۰۷. اراکلی خان یا هراکلیوس دوم، والی تفلیس، پس از هشتاد و دو سال زندگی و ۵۲ سال حکومت، سرانجام در ۲۴ رجب ۱۲۱۲ (۱۲ ژانویه ۱۷۹۸) درگذشت. پس از مرگ او، پسرش گرگین خان (ژرژ سوم) به حکومت گرجستان برقرار شد. پری، کریم خان زند، ص ۳۱۶

۵۰۸. رضاقلی خان هدایت نوشته است که گرگین خان در ابتدا همراه با خوانین داغستان نامه‌ای به فتحعلی شاه نوشت و اظهار اطاعت و انقیاد کرد، اما کمی بعد، به همراهی با روس‌ها روی آورد. گرگین خان نوشته بود: «چون پدرم با وصف کهنسالی، نادانی کرده و با خاقان سعید شهید سرکشی آغاز نمود، دید آنچه دید و کشید آنچه کشید که قریب بیست هزار کس از مزدوران شهر تفلیس در معرض اسر و قتل و هتک درآمدند و هدم و هلک تمام در این ملک روی داد.» گر پدر سنگ بود، من گهرم» و از قرار تواریخ سابقه و آثار دولت صفویه، می‌دانم که تفلیس از اجزای ایران و متعلق به سلاطین کشورستان قزلباشیه است و من خود از چاکران و متعلقان دولت قوی شوکت علیه عالیه ایران شاه می‌شمارم و خود را حاکمی و مرزبانی از خاقان عصر می‌پندارم و مترصد و منتظر رجوع خدمات آن حضرتم. «روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۲۸

۵۰۹. الکساندر میرزا و طهمورث میرزا، نه تنها به ایران روی آوردند، بلکه با شروع جنگهای ایران و روسیه،

صدد نوازش گرگین خان برآمده، یکی از وزرای خود را که موسوم به «سییانلو»^{۵۱۰} و در ایران مشهور به ایشپخدر بود و او سرداری صاحب عزم و غیور و مغرور و به شدت و طیش معروف و به جلادت و بی پروایی موصوف، با جمعی از سالدات و سواره قزاق و چند عراده توپ به تفلیس فرستاد و گرگین خان هم از سرببی خردی، از ملاحظه عواقب امور چشم پوشید و طوق اطاعت آن جماعت بر گردن نهاد و شهر بهشت مثال تفلیس را به تصرف اولیای دولت روس داد^{۵۱۱} و در حقیقت به دست خود آتشی برافروخت و خاتمان خود و جمعی را بسوخت. مقارن این حال گرگین را گرگ اجل در ربود.^{۵۱۲} بعد از اکتساب این گونه بدنامی از کام خود حسابی برنگرفته ازین دار احتساب درگذشت.

و زو ماند افسانه و سرگذشت

ایشپخدر سپهسالار روس، بعد از وفات گرگین خان، «ده ده فال»، زن آن بد سگال را با چند تن از اولاد و اقوام او با کمال اختلال حال، اسیروار، به تختگاه پادشاه روس بفرستاد. هنگام فرستادن، او ینارال لازار^{۵۱۳} از جانب ایشپخدر نزد او رفته، گفته بود که

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) گاهی هم، همراه عباس میرزا روانه نبرد با قوای روسیه می شدند. نگاه کنید به: اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، ص ۱۵۲ - ۱۵۴
۵۱۰. منظور همان سییانف است.

۵۱۱. سییانف نهاجم وسیع خود را به پایتخت گرجستان در ۳ رمضان ۱۲۱۸ (۱۷ دسامبر ۱۸۰۳) آغاز کرد و کمی بعد سایر مناطق قفقاز را مورد هجوم قرار داد.

تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۶۲ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول ص ۶۶ - ۶۷ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۴۹ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۴ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۹ الف / اروضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۸۷ / گلستان ارم، ص ۱۸۵ / ناسخ التواریخ، جزء اول ص ۱۲۵ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ۶۸۶ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۸ / اکسیر التواریخ، ص ۱۰۴ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۱

چون به دلیل ناتوانی گرگین خان از پرداخت بدهی های خود به دربار روسیه، تفلیس به اشغال قوای روسیه درآمد و امپراطور روسیه، ژنرال سییانف را به حکومت گرجستان منصوب کرد، بنابراین، گرگین خان نیز بناچار در ۹ جمادی الاول ۱۲۱۵ (۲۸ سپتامبر ۱۸۰۰) با امپراطور روسیه معاهده ای امضاء کرد که به موجب آن، وی به نام خود و جانشینانش، به نفع تزار روسیه از حکومت گرجستان کناره گیری می کرد. بر اساس همین معاهده، پل اول، عنوان تزار گرجستان را به عنوان خود افزود و به پسر گرگین خان منصب نایب السلطنه گرجستان را داد. برای متن این عهدنامه بنگرید به ضمیمه شماره ۳ در بخش ضمایم همین کتاب.

۵۱۲. گرگین خان کوتاه زمانی پس آنکه عملاً از حکومت گرجستان برکنار گردید، در ۱۲ شعبان ۱۲۱۵ (۲۸ دسامبر ۱۸۰۰) درگذشت. علی اکبر بینا، تاریخ سیاسی و دیپلماتی ایران، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲)، جلد اول، ص ۷۴ و ۷۹

۵۱۳. ایوان پتروویچ لازاروف متولد ۱۷۶۳ و مقتول در حدود سپتامبر ۱۸۰۳ یکی از افسران روسی بود که پس از صدور اولین اعلامیه الحاق گرجستان توسط پل اول، و اعزام سرلشکر کنوررینگ به ماورای قفقاز تحت (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

الحال باید بدون امهال و اهمال، روانه شوی. و بنابر تعلل ده ده فال، ینارال پیش رفته، مصمم شده بود که دست او را گرفته عتفاً روانه سازد. اتفاقاً، ده ده فال، خنجری که آن را قمه گویند، در زیر نمذ داشته و در آن حال قمه را کشیده، به ینارال لازار زده او را به قتل رسانیده بود^{۵۱۴} و طهمورث میرزا، پسر او از گرجستان گریخته، روی نیاز به درگاه شاهنشاه مظلوم نواز آوردند و خانمان چندین ساله والی زادگان تفلیس را از بیخ برانداخته، همه را کوچانیده به پتربورخ بردند و از سلسله ایشان نشانی نماند. با آنکه ارکلی خان و گرگین از جمله خوانین [۱۰۸] آن طرف آب، در اطاعت به لشکر بیگانه در پایگاه دولت عیسوی پایه «السابقون السابقون اولئک المقربون»،^{۵۱۵} داشتند به پاداش سبقت خدمت از آن‌ها و اولاد آن‌ها در گرجستان اثر نماند.

افتادن قلعه گنجه به دست روسیه از مخالفت ارامنه گنجه

چون فرقه روس در گرجستان بار اقامت گشودند، وسعت آنجا و اعتدال آب و هوای آن مکان دلگشا دلهای آن طایفه را صید کرد. به هوس رخنه در ولایات قرب و جوار بارها به معاقل^{۵۱۶} منیعۀ جار و تله^{۵۱۷} لشکرها بر انگیختند و در آن حدود خون بی گناهان بر خاک مذلت و هوان^{۵۱۸} ریختند. پس در ماه مبارک رمضان سنه هزار و دوست و هیجده به سمت قلعه گنجه رایت افراخته، جواد خان قاجار حاکم آنجا، این مقدمه را به دربار خدیو جم اقتدار عرضه داشت.^{۵۱۹} اگر چه فوج سپاه، به رسم ایلغار از آستان پادشاهی به امداد او مأمور و روانه شدند، اما به سبب دوری راه هنوز سوای سعید بیگ غلام که بر سبیل چاپاری خود را به قلعه رسانید، دیگری وارد نگردید. ایشپخدر با سپاه خود وارد شده و قلعه را محصور کرده حاکم و اهالی گنجه را در دام شکنجه رنجه

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) فرماندهی کنوررینگ به حدود گرجستان آمد. او پس از تعیین ژنرال سیسیانف به جای کنوررینگ تحت نظر وی درآمد.

۵۱۴. قتل سرتیپ لازاروف افسر تحت فرماندهی ژنرال سیسیانف توسط ملکه ماریا (ده ده فال) کمی پس از تصرف تفلیس توسط قوای روسی در اوایل رمضان ۱۲۱۸ (اواسط دسامبر ۱۸۰۳) اتفاق افتاد. اسناد الحاق ارمنستان به روسیه، سند شماره ۱۵، ص ۴۵/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۰/روضه الصغای ناصری، جلد نهم، ص ۳۸۹/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۵

۵۱۵. واقعه ۱۰/ جمع معقل، کوهای بلند، پناهگاهها، دژها

۵۱۷. دو ناحیه از نواحی لکزستان که در جنوب غربی تفلیس که در میان گرجستان و داغستان و شکی و بیلقان قرار داشتند. ۵۱۸. خواری

۵۱۹. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۴۹ ب/روضه الصغای ناصری، جلد نهم، ص ۳۸۹/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۹ الف/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۵/گلستان ارم، ص ۱۸۵/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۹

ساختند. جواد خان در اول وهله یک دو بار از غایت بی‌پروایی در خارج قلعه، خود را پروانه وار بر شعله و شرار توبهای آذرافشان ایشان زده، کوشش مردانه کرد. بالاخره، به سبب مخالفت نصیب بیک شمس‌الدینلو و آرامنه گنجه که میان به خیانتش بستند و در حومه قتال و میدان جدال از وی جداگشته، به جماعت روس پیوستند، در صبح غره شوال [۱۲۱۸]، به دلالت آرامنه، از هر جانب یورش آورده، مستحفظین قلعه در صدد منع و رد آن گروه برآمدند و دست به آلات طعن و ضرب گشادند و بر برجی که مستحفظین از محافظت آن غافل مانده بودند، صعود و فضای قلعه را از شرار تفنگ‌های آتشبار پر دود کردند. پس علی‌التعاقب، به قلعه ریختند و تا سه ساعت دست به قتل و غارت برآورده، خون با خاک بر آمیختند و جواد خان را با یک پسر و گروهی انبوه شربت [۱۰۹] شهادت چشاندند و از طوفان تیغ خون بار، موج خون به اوج گردون رسانیدند. ۵۲۰

بعد از تسخیر قلعه و قتل شنیع، بقیة السیف را از شریف و وضع بیرون رانده آن حصار را که به مسلمانان انحصار داشت، از وجود اهالی خالی کردند و خود بر مرصدها معابر آنجا جای گرفتند. بعد از وقوع این مقدمه حیرت افزا، ایشپخدر را بر کبر و نخوت افزود؛ نزد حکام قراباغ و ایروان رسولان روان کرد و ایشان را به اطاعت خواند و طالب تسلیم قلاع و راغب به تفویض^{۵۲۱} امکنه مستحکمه آن بقاع و رباع^{۵۲۲} گردید. حکام قراباغ و ایروان اگر چه ظاهراً در طریق بندگی و عبودیت اعلیحضرت شاهی پویان بودند، اما در باطن به واسطه اهمال و تهاون در اجرای خدمات سلطانی و تعلل و تکاهل در تقدیم مهمات دیوانی، این‌گونه وسایل را بالطبع جویا می‌شدند. ۵۲۳

در خلال این احوال، شاهنشاه بی‌همال مشغول تسخیر خراسان بود که کیفیت این

۵۲۰. پس از سقوط گنجه و ورود سپاهیان سیسیانف به این شهر روس‌ها دست به کشتار فجیعی زدند و مردم مسلمان شهر را که زنده مانده بودند مجبور به جلائی وطن کردند. روس‌ها بعد از تصرف گنجه آنجا را البزابت بل نام نهادند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۰/ تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۱۶۳/ زینة التواریخ، خطی، گ ۲۴۹ ب/ روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۹۰/ بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۴ ب/ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۷۹ الف/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۵/ گلستان ارم، ص ۱۸۹/ فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۸۷/ تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۶۹

۵۲۱. اصل تویض
۵۲۲. منزل، موطن

۵۲۳. ایشپخدر (سیسیانف) به حکام قراباغ و ایروان، رسول فرستاد و ایشان را به اطاعت خویش دعوت کرد و حکام آن اراضی، چون حدود این فتنه را عادات مفاصله در گذاشتن خراج می‌دانستند با ایشپخدر طریق وفق و مدارا می‌سپردند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۶۹/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۵

اخبار را به عرض ایستادگان پایه سریر عرش نظیر آنها^{۵۲۴} کردند. وصول این خبر، با مؤذنه تسخیر مشهد مقدس رضوی توأم بود و این نوش و نیش با هم. پس به نحوی که نگارش یافت، در آن اوان، نواب نایب السلطنه با سپاه گران به آذربایجان شتافته اطراف قلعه ایروان را احاطه فرمود که گزارش آن قصه عنقریب به معاونت اقلام، نگاشته بیان و کیفیت آن بر وجه اجمال عیان می‌گردد. «بِعَوْنِ اللَّهِ الْمَلِکِ الْمُنَانِ».

مأمور شدن مهدی قلی خان به کوچانیدن ایلات ایروان و رسیدن آن گروه، به خدمت شاهزاده فریدون شکوه

نواب نایب السلطنه در چهاردهم شهر صفر [۱۲۱۹] با لشکر از دارالسلطنه تبریز به سمت ایروان روان شد. چون نیم فرسخی قلعه ایروان مضرب سرادقات^{۵۲۵} جلال گردید، در کنار رودخانه زنگی،^{۵۲۶} بی‌درنگ محکم سنگری بنا کردند و در روز ورود با قلعگیان آهنگ جنگ؛ و از صدای توپ و تفنگ، فضای گنبد پیروزه رنگ را پرآوا؛ و چون همواره مکتون ضمیر نواب نایب السلطنه، معموری بلاد و آسایش عباد بود، رأی [۱۱۰] رزین و فکر متینش اقتضا فرمود که رعایا و احشام ایروان را به نوید مراسم بی‌کران خسروی استمالت و اطمینان داده، به اماکن اصلی، ساکن و از تعرض سپاه مظفر پناه فارغ و امن سازد. بناءً علی هذا، مناشیر و احکام از دربار شاهزاده، به حکام ثغور و پاشایان نزدیک و دور ولایات عثمانی مبنی بر رعایت صلاح دولتین علیتین و استمرار مراسم یگانگی و وداد و استحکام قواعد التیام و اتحاد و طلب ایل و احشام ولایت ایروان از ایشان اصدار یافت و مهدی قلی خان دولوی قاجار را با شش هزار سوار جرار به سمت قارص مقرر فرمودند که اول نسبت به معارف و احشام ملایمت مرعی دارد و آن‌ها را به الطاف و اشفاق سلطان آفاق امیدوار ساخته به مقام اصلی رساند و هرگاه رفق و مدار آسودمند نیاید و در کوچ کردن امتناع نمایند، با ایشان به دم شمشیر آبدار معامله کند و اناث و ذکور ایشان را اسیر و دستگیر و اموال ایشان را به صرصر غارت و تاراج دهد. بعد از وصول مهدی قلی خان به آن سامان پاشایان آن حدود به قدم صدق و اخلاص پیش آمده خدمات شایان به ظهور رسانیدند و ایل کنگرلو و قاجار را کوچانیده با اموال و دواب و اغنام به تصرف مهدی قلی خان دادند. وی ایشان را رانده عازم ایروان بود که

۵۲۴. رساندن خبر و پیغام، اطلاع

۵۲۵. جمع سرادق: خیمه، سرابره

۵۲۶. رودخانه زنگی یا زنگی رود، رودی است که از کنار ایروان می‌گذرد و از دریاچه گرگجه در شمال شرقی

ایروان سرچشمه می‌گیرد. این رود سرانجام به ارس می‌ریزد.

ایشپخدر با بیست هزار پیاده آتشبار و پنج و شش هزار سوار و سی عراده توپ دوزخ شرار در محال پنبک ایروان به مهدی قلی خان و لشکریان او دچار شدند.

سپاهی به هیبت چو امواج دریا گروهی به کثرت چو اعداد اختر چون لشکر خون آشام فوج فوج مأمور به راندن دواب و اغنام احشام بود، مهدی قلی خان با هفتصد سوار که در خدمتش حاضر بودند، سد یا جورج بلا شدند، روسیه آهنگ جنگ نمود و در برابر سیل هایل حایل گردیده تا باقی لشکر طوایف و قبایل را به مقام اردو و قرای قرب و جوار رسانیدند و خود نیز مراجعت کرده به اردو پیوست.^{۵۲۷}

آمدن ایشپخدر به امداد محمد خان ایروانی و محاربت [۱۱۱]

او با لشکر خاقانی

ایشپخدر چند روز در محال پنبک ایروان توقف نمود و از آنجا به ازدحام تمام و کثرت مالاکلام، در اواخر شهر ربیع الاول [۱۲۱۹]، روز یکشنبه، هنگام عصر با سری پر شر و شور بارگشای متاع نخوت و غرور گردید و جمعی از لشکر روس در حین ورود به آن حدود، حصار کلیسا را خالی تصور کرده، نزدیک آمده بودند. قلیلی از پیادگان ظفر پناه که آنجا بودند در آن حالت تفنگها بر سر دست خاموش ایستادند و در حوالی دیوار حصار عقده‌های تفنگ بر دل ایشان گشادند و چند نفر را مجروح و چند تن را بی‌روح کردند. قراولان لشکر ظفر اثر، این خبر را به نواب نایب السلطنه رسانیدند. در آن هنگام نزدیک به غروب آفتاب بود. نواب نایب السلطنه، علی قلی خان شاهسون را که مردی دلیر و آگاه و از فدویان درگاه جهان پناه بود، مقرر فرمود که با جمعی از ابطال رجال در حوالی اوچ کلیسا، در کمین کین بوده، مراقب حال روسیه باشند و آن گروه را تا طلوع صبح از انگیختن غلغله و آوا و افکندن لوله و غوغا آسوده نگذارند. صبح روز دوشنبه پیاده و سواره اردوی کیهان پوی از جای برخاستند بر و دوش خود را با انواع سلاح آراستند. چون در چنین روز، دو سنگر از لشکر خالی شد، مظنه آن می‌رفت که ساکنان قلعه ایروان فرصتی کرده، ناگهان چشم زخمی به بنه و اغروق رسانند. نواب نایب السلطنه به ملاحظه حزم و احتیاط، آصف الحضرت، میرزا محمد شفیق وزیر قدیمی و احمد خان مقدم حاکم تبریز و مراغه را با جمعی از پیاده و سواره به محافظت سنگر

۵۲۷. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۳/ تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۱۶۵/ ازینة التواریخ، خطی، گ ۵۴۵ ب/ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۲ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۵ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۹۳/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۱

مقرر و لشکر اسلام فوج فوج از مقام خود در حرکت آمدند و در ظل لوای فلک فرسای نواب نایب السلطنه مجتمع و از یمین و یسار به عرصه کارزار شتابان شدند. از خروش کوس حربی و آوای نای، ولوله به چرخ برین و زلزله در اجزای زمین افتاد. ایشپخدر سردار روس، در حوالی اوچ کلیسا از ملاحظه نهضت و رکضت^{۵۲۸} شاهزاده، به تعبیه صفوف و تسویه الوف خود پرداخته، توپ های شعبان [۱۱۲] مهابت و پیادگان پلنگ صولت خود را بر شکل سه قلعه تقسیم کرد که هر قلعه دویست قدم از هم فاصله داشت و خود مانند شعله در میان توپ های دوزخ شرار نشست. چون دو لشکر در برابر یکدیگر رسیدند، روسیه در اول مصاف، دست به عرادهای توپ جهان آشوب برده، شروع به انداختن گلوله های البرز شکاف کردند. از رعد و برق تفنگ های آذریشان شعله و شرار به سقف آسمان رسید. لشکر اسلام از مشاهده این حالت، به فرمان نایب السلطنه و الخلافه از صفوف خود در حرکت آمدند. سواران طایفه شاهسون و خواجه وند و عبدالملکی، از میان صفوف جدا شده، بر سر قلعه [ای] از آن سه قلعه آتشبار، سمند^{۵۲۹} صرصر مسیر خاک توان آب رفتار برانگیختند و سپاه روس از سه طرف گلوله های توپ و تفنگ مانند تگرگ بر تارک و ترک ایشان ریختند. سواران معرکه هیجا،^{۵۳۰} در میان شعله های آتش تیز راندند و با دم شمشیر خون پالا،^{۵۳۱} قطرات خون از تارک اعدا به اوج سپهر والا افشانند. پیادگان روس که مانند پلنگ خشم آلود خیره و فضای معرکه از برق و دود توپ و تفنگ ایشان روشن و تیره بود، پای ثبات و قرارشان از جای رفته از آن قلعه به قلعه دیگر فرار و لشکر ظفر شعار دست به غارت و تاراج خیمه و اسباب آن گروه برآورده، جمعی را اسیر و دستگیر کردند.

ایشپخدر از فزع صعوبت قتال و دستبرد ابطال رجال، به پهلو افتاده هر لحظه به دست اشارتی می کرد، پیادگان را به کشتش و کوشش ترغیب می نمود و چون خسرو نیم روز به خلوتخانه مغرب متمایل شد و پرده ظلام در پیش دیده اولوالبصار حایل، لشکر اسلام به فرمان نواب شاهزاده، دست از جنگ کشیدند و از میدان نزاع و جدال برگشته، در مکامن خویش آرمیدند و در میانه، از طرفین جمعی کثیر مجروح و بی روح و از روسیه و سواره قزاق نیز جمعی اسیر و دستگیر گشت و سه روز متوالی از طرفین به جنگ و مقاتله مشغول بودند. چون شاهد فتح رخ نمود، [۱۱۳] هر یک از سپاه، به اردوی خود برای تهیه و تدارک آرام گرفتند. ایشپخدر که از وفور غرور، خود را سردفتر شجاعان روزگار

۵۲۸. حرکت، عزیمت

۵۲۹. تیر پیکان دار

۵۳۰. کارزار، جنگ

۵۳۱. آمیخته، افزون کننده

می دانست و در مبادی این سفر، با جمعی از دلیران گرجستان به پادشاه روس خط داده بود و تعهد نموده که با همان سپاه، ولایت ایروان را تسخیر نماید، از مشاهده این گونه دستبرد، شکست خورده از معرکه جنگ پس نشست و به دندان ناامیدی، پشت دست خویش خست. دلیران لشکر اسلام فوج فوج در مکامن کین و مراصد معاندت، کمین کرده ابواب کاوش بر روی ایشان گشادند.^{۵۳۲}

اطاعت محمد خان قاجار بیگلریگی ایروان به استمالت آصف الحضرت

میرزا محمد شفیع وزیر

محمد خان قاجار بیگلریگی ایروان که از کثرت وحشت به دستگیری قداحه^{۵۳۳} شرارت و وقاحت این چنین آتشی افروخته بود، چون نیک نگریست خود را حطب^{۵۳۴} آن شرار دوزخ لهب یافته، انگشت ندامت به دندان حیرت گزیدن گرفت و از مستی غفلت هشیار و از خواب نادانی بیدار گشته، رهسپار منهج صدق و صفا و قدم پیمای طریق عبودیت و وفا شد. و از مقیمان درگاه مستدعی قدم و وزیر بی نظیر به قلعه شد که آتش وحشت و بادپیمایی او به زلال مواعظ و دل آسایی آصف دوران، انطاف پذیرد و ذیل عفو و اغماض بر روی قبایح اعمال و افعالش پوشیده شود [و] بعد از عفو جرایم، با اطمینان کامل به خدمت کیوان رفعت شتابد و فیض حضور دریابد. حسب التمنای او^{۵۳۵} آصف الحضرت میرزا محمد شفیع وزیر در قلعه به وی پیوست و او را به مراجع بی کران شاهنشاه کامران و اشفاق بی پایان نایب السلطنه امیدوار ساخته به اردو مراجعت فرمود. و بعد از ورود آصف الحضرت به اردو، محمد خان پسر خود^{۵۳۶} را با پیشکشی نمایان به خدمت نایب السلطنه ارسال و متعهد خدمات و جان فشانی ها شد.^{۵۳۷}

۵۳۲. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۳-۷۴ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۶۶ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۱ / الف اشرف التواریخ، خطی، گ ۶۶، الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول گ ۷۹ ب / اروضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۹۵ / اکسیر التواریخ ص ۱۰۵ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۶ - ۱۲۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم ص ۱۴۷۱ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۳

۵۳۳. هیزم آتش گیره

۵۳۳. کاسه گر، قدح

۵۳۴. حسن علی خان

۵۳۵. میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی

۵۳۷. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۴ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۷۰ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۰ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۹ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۵ ب / اروضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۹۶ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۲ / اکسیر التواریخ، ص ۱۰۵ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۳

بیان آمدن سپاه روس بر سر قلعهٔ ایروان و کیفیت محاربات ایشان به اهالی قلعه

نواب نایب السلطنه از محل سنگر کوچ فرموده به منزل قرخ بلاغ [۱۱۴] نزول کردند. روزی چند در آن محل به جهت استجمام مراکب، اقامت گزین آمدند. ایشپخدر از استماع انقیاد محمدخان به اولیای دولت مسعود و اطلاع از کیفیت اطاعت او، به خدام آستان سپهر بنیاد، در کار خود سامانی ندید، متحیر و مضطرب گردید و بنا را به حیل و تزویر گذاشت و صبحی علی الغفله، از راه دره [ای] که فاصلهٔ میان ایشان و اردوی نواب نایب السلطنه بود، برآمد. شاهزاده از مشاهدهٔ این حالت بر بارهٔ هیون هیکل هامون نورد سوار گشت. و از اتفاقات، در آن روز، امرای لشکر غافل از اندیشهٔ کار، در خیام استراحت به فراغت نشسته و اهالی اردو دواب خود را در حوالی به چرا رها کرده بودند. به استعجال تمام، از پیاده و سواره آنچه دسترس بود، جمع آورده در برابر دره ژرف صف آرای کرد. و در کنار اردو، آغاز جنگ و شروع به انداختن توپ و تفنگ کردند. بالاخره، لشکر روس چیره دستی کرده، لشکر اسلام به خیال بنه و اغروق خویش افتاده؛ و به علاوه، گروهی مختلف از طوایف قزاق و شمس الدینلو که از محال تفلیس متفرق گردیده، التجا به درگاه نواب نایب السلطنه آورده بودند. در آن حال فرصتی یافته، دست به تاراج اردوی معلی برآوردند. افراد لشکر و آحاد عسکر متزلزل گشته به اردو برگشته در فکر بار کردن بنه و اغروق افتادند و به طرف شرقی ایروان روان شدند. نواب نایب السلطنه با نیزه چند تن را مجروح کرد و چون دست اضطراب گریبان گیر جمعی از بد دلان سپاه شده بود، زجر و عنف مفید نیفتاد.

سپاه روس از عقب به سمت شهر ایروان عازم و در مسجد رفیع البیان آن مکان که خالی از اهالی بود، ریختند و در هر طرف سنگرها ترتیب داده، از خروش توپ و تفنگ، غوغای رستخیز در جهان انگیختند. اهالی قلعه نیز بر سر برج و باره برآمده آماده جنگ نشستند و توپهای اژدر مهابت در میان آن گروه بستند. نواب نایب السلطنه در منزل صدرک ایروان فرود آمده، به استجماع اهل اردو پرداختند و کیفیت اخبار را به دربار پادشاهی عرضه [۱۱۵] داشت و در فکر تدارک کار و اندیشه کارزار و استمداد اهالی قلعه راحت و آسایش را بر خود حرام فرمود. ۵۳۸

۵۳۸ شیخون سیسیانف به فرای عباس میرزا در ۶ ربیع الثانی ۱۲۱۹ (۱۵ ژوئیه ۱۸۰۴) انجام شد و با خیانت گروهی از طوایف قزاق و شمس الدینلو راه هجوم روس ها به ایروان را هموار کرد. تاریخ قواالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۵ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۷۰ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۰ الف / بدایع جلد اول، ص ۵۳۸ (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

توجه رایت نصرت آیت شاهنشاهی بر سر ایروان و محاربات لشکر اسلام با سپاه روسیه

کیفیت این خبار در چمن سلطانیه به عرض عاکفان درگاه سپهر مقدار رسید. با همان لشکر که در رکاب نصرت آثار حاضر بود، به عزم جنگ روسیه اعلام فیروزی فرجام را در حرکت آورد و مقرب الحضرت، اسماعیل بیک دامغانی را در مقدمه با جمعی از دلیران خراسانی روان فرمود و در عرض چند روز از ارس عبور فرموده در سه فرسخی ایروان اردوی نایب السلطنه را از فرقدوم میمون، مانند ساحت گردون پر نور فرمود.^{۵۳۹} بعد از دو روز توقف در آن مکان، نواب نایب السلطنه در خدمت خاقان جمشید شأن داوطلب جنگ روس و دارای فریدون فر، جمعی از دلیران لشکر و شجاعان جنگ آور برگزیده و تیبی به آئین و زیب،^{۵۴۰} ترتیب داد و با نایب السلطنه، در مقدمه روان ساخت و در عقب آن جناب، رأیت فتح آیت سلطان کامیاب سر بر آسمان افراخت و سپاه روس را یک جا از سنگرهای خویش رانده، آن گروه، مسجد رفیع البنیان را حصار خود کرده، بالا اجتماع تحصن نموده، دست به انداختن تفنگ گشودند.

القصه، پیاده و سوار لشکر سلطانی در آن روز عاقبت سوز، کوششی بی نهایت کرده تا شام جنگ در میانه قایم بود و خلقی فراوان از طرفین مقتول و مجروح گردید و جمعی نیز به کمند اژدر بند غازیان ظفر مند گرفتار شد. چون رایت ظلام شب نمودار شد، لشکر فرخنده فال خاقان بی همال از قتال دست کشیده به معسکر همایون معاودت کردند.

(ادامه پاروئی از صفحه قبل) نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۵ ب / اروضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ۳۹۷ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۲ / فهرس التواریخ، ص ۲۴۳ ۵۳۹. عباس میرزا پس از اظهار ندامت و اطاعت محمد خان ایروانی، محل اردوی خود را از کنار رودخانه زنگی تغییر داده و به محل فرخ بلاغ منتقل ساخته بود. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۴ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۷۰ / تاریخ صابقرانی، خطی، جلد اول، گ ۷۹ ب / اروضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۹۶ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۲ ۵۴۰. آرایش

بیان روانه ساختن فوجی از سپاه به قلعه ایروان

چون مستحفظین برج و باره قلعه ایروان اکثری از آرامنه آن حدود و به واسطه نسبت هم کیشی اطمینانی به قلعه داری ایشان نبود و محمدخان نیز از قلعه همین مطلب را به پایه سریر اعلی عرضه داشته بود. خاقان دشمن شکن فوجی از پیاده [۱۱۶] رزم ساز کرمانی به محافظت برج و بارو مأمور فرمودند^{۵۴۱} و سپاه روس در سنگرهای خویش ناظر بودند که لشکر فیروز از یک سمت قلعه در میان روز داخل آن حصن حصین و از اعلیحضرت سلطانی به نوازش و آفرین و تحصین سزوار گردید و اهالی قلعه غلغله نشاط و ولوله انبساط به چرخ برین رسانیدند.

شیخون آوردن سپاه روس بر سر اردوی گردون شکوه

نیم شبی که از تطاول سپاه زنگ، بر روی اورنگ شبه رنگ عقد پروین گسیخته بود، سپاه روس با چند عراده توپ به عزم شیخون از اردوی خود در حرکت آمدند. خاقان کیوان مقام در آن شب تیره فام، حسن خان یوزباشی غلام را با جمعی به رسم قراولی به حوالی سنگرهای روس تعیین فرموده بود. حسن خان که در کیاست و کاردانی مشهور بود در آن شب از حرکت ایشان آگاه و چون روسیه محل نزول اردوی ظفر پناه را بلد نبودند، در آغاز اقدام بر اقتحام،^{۵۴۲} راه را غلط کرده، گاهی به سمت یمین و گاهی به سوی شمال پویان و حسن خان با جمعی از غلامان و سواران شورانگیز از عقب آن گروه مراقب و عزم ایشان را طالب بود. چون صبح صادق بیدق نورانی بر بام چرخ دختانی برافراشت، لشکر روس به سمت اردو روان شدند. حسن خان از آن مکان سواری را به شتاب در تاخت و از کیفیت قصد و اراده^{۵۴۳} ایشان، خاقان افراسیاب شأن را آگاه ساخت. خسرو اسلام پناه، جنود مسعود را به رکوب امر فرمود. در آن حالت، سپاه روس بر پشته [ای] که در کنار اردوی همایون بود برآمده، ساعتی بر روی همان پشته آر میدند. بعد از آن، دست به انداختن گلوله های توپ بردند و پای ثبات و قرار در میدان کارزار افشردند. ظهور این کردار، بر طبع غیور سلطانی ناگوار آمده، از این طرف هم لشکر ظفر

۵۴۱. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۷/ تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۷۷/ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۰ ب/ اناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۹/ روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۰/ تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۲/ فهرس التواریخ، ص ۳۴۵

۵۴۲. پیشروی، به عنف اقدام به کاری کردن، به ناگاه در آمدن به جایی

۵۴۳. اصل: ارده

پرور مهاجم گشته صدمات دلیرانه بر آن‌ها زدند. بسیاری از لشکر روس به حملات مردانه سپاه نصرت همراه مجروح و بی روح شدند. پس لشکر روس ناامید و مأیوس از میدان قتال روی [۱۱۷] برتافته به سنگرهای خود رفتند. لشکر اسلام هم در پی آن‌ها افتاده بازوی جلادت در خصم افکنی گشادند. پس خدیو جم نغین، لشکر جلادت آیین را از پیاده و سوار به استیصال آن گروه فرمان داد. لشکر قیامت اثر اطراف سنگرهای ایشان را احاطه و انواع مأكولات از آن طایفه باز داشتند و هر که را در ذهاب و ایاب یافتند، از تیغ بی دریغ گذرانیدند. برحسب فرمان قضانشان، شبها و روزها از راحت و آسایش نفور و جاسوس، خواب را از حریم دیده دور داشتند و به مراسم تیغ‌بند^{۵۴۴} و آگاهی بر مراصد و معابر مهیای جنگ و قتال نشستند و راه آمد و شد بر آن گروه بستند. و در خلال این احوال جمعی کثیر از گرجستان و ارباب معاملات و تجار بلده تفلیس با فوجی از روس و نقود و اجناس بسیار گرانبار روانه دیار خود بودند. در حوالی سنگر به قراولان لشکر جنگ آور که سرکرده ایشان علی خان قاجار و علی قلی خان شاهسون بود، دچار گشته بنای جدال گذاشتند. مهره تفنگ از دو طرف مهره پشت دلاوران سفت^{۵۴۵} و نیزه خطی به مجاهرت^{۵۴۶} پیغام اجل به گوش مجاهدان گفت و چون چند تن از طرفین بر خاک هلاک افتاد، علی خان و علی قلی خان از یمین و یسار با دلاوران ظفر شعار، هجوم آورده، تمامت ایشان را گرفتار کمند اسار و اموال و دواب و نقود و اجناس ایشان را غارت کردند و گرفتاران را دست و گردن به خم کمند بسته، به درگاه آوردند و عرصه اردو از فروغ چهره پری چهرگان گرج و روس، رشک روضه مینو شد.^{۵۴۷} و خسرو کامران جمعی از غالیه مویان نازک میان از میان ایشان برگزید و در سلک غلامان خاص اختصاص داد و چون جمعی از آن طایفه در محال پنیک ایروان به محکمه سخت، رخت کشیده بودند و از گرجستان آذوقه به آنجا و از آنجا به اردوی ایشان نقل می شد، حضرت اعلی، پیرقلی خان را با فوجی از دلیران دشمن شکار بر سر ایشان تعیین فرمودند. پیرقلی خان با جنود مسعود چون بلای ناگهانی بر ایشان هابط^{۵۴۸} و نازل و روسیه آنجا [۱.۱۸] ایشپخدر را از کیفیت ماجرا اخبار و از وی استمداد کردند. از

۵۴۴. بیداری

۵۴۵. سوراخ کردن

۵۴۶. رویارویی، رو در رو دشنام دادن

۵۴۷. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۷/تاریخ جهان آرا، ص ۱۷۸/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۴ الف ب، تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۰ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، جلد اول، گ ۲۶ ب / اشرف التواریخ، خطی، گ ۷۰ الف / اروضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۲۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۳

۵۴۸. هبوط کننده، افتاده

استماع این خبر مانند سپند بر اخگر آغاز بی‌تابی نمود و سران سپاه را احضار و از میان ایشان جمعی پیاده آتش بار کوه جگر، مشهور به «سالدات یکیر» که در میان ایشان به جلادت مشهورند برگزید و چند عراده توپ مصحوب ایشان کرده به آوردن سیورسات و استمداد ساکتین پنبک روانه نمود و اعلیحضرت خاقانی، علی قلی خان شاهسون را نیز از طرف دیگر مأمور فرمود. علی قلی خان، از راه سواری، به شتاب نزد پیرقلی خان در تاخت و او را از حرکت روسیه آگاه ساخت و قرار داد نمود که پیرقلی خان هم از آن طرف رایت افراز حرب و پیکار گردد.

القصة، علی قلی خان و پیرقلی خان از پیش و پس شتافتند و روسیه را میان پنبک و ایروان دریافتند و همه را شکاروار در میان گرفته از دو سو شعله هیجا بالا گرفت و به اندک کوششی سلک جمعیت ایشان را در یک دم از هم ریختند. یک تن از آن طایفه خیره سر جان به در نبرد؛ بعضی اسیر و برخی دستگیر شد. لشکر اسلام مظفر و منصور به اردوی کیهان‌پوی مراجعت کردند. از سرهای سپاه و بزرگان روس، در برابر سرپرده همایون بر سر هم تل ساختند. بعد از آنکه قریب به چهار هزار کس از لشکر او در دست شیران عدو شکار قتل و دستگیر و تلف گردیده بود، در اوایل شهر ربیع‌الثانی^{۵۴۹} [۱۲۱۹] از کنار قلعه ایروان کوچ کرده به تفلیس روان شد و قراولان سپاه ظفرپناه در پی او افتاده سر و اخترمه بسیار گرفتند.^{۵۵۰} و در حقیقت نواب اعلیحضرت شاهنشاهی زحمتی که درین سفر کشیدند و افکار صایبه و تدابیر نیکو که به کار بردند، مقدر احدی از سلاطین سابقه نبود. عاقلان روزگار دیدند و دانستند و به تدابیر ملوکانه آفرین‌ها خواندند و تحسین‌ها نمودند و معلوم است که از قشون بی‌نظام فتحی که از دلی گشاید و کاری که ازو خاطری برآساید، میسر نمی‌شود. و در آن وقت، مدتها بود که لشکر ایران و اهل اسلام بی‌نظام بودند و درین دفعه [۱۱۹] ایشپخدر بر جمیع سالدات و دلاوران شجاع و با نظام و غیرت لشکر روس را انتخاب کرده خود نیز در رشادت بی‌مثل و نظیر و در میان فرنگستان نیز ازو رشیدتر و با جوهرتر کسی نبود. با وجود این حالات لشکر

۵۴۹. اوایل ربیع‌الثانی با روند وقایع و گزارش‌های منابع داخلی و روسی تطبیق نمی‌کند. احتمالاً کاتب، یا خود نویسنده به جای جمادی‌الآخری، ربیع‌الثانی نوشته است. باکیخانوف تاریخ واقعه را در سوم انبول نوشته است که برابر است با ماه سپتامبر.

۵۵۰. فرار سیسیانف پس از شکست فرای روس‌ها در جنگ پنبک، در ۱۰ جمادی‌الآخری ۱۲۱۹ (۱۶ سپتامبر ۱۸۰۴) اتفاق افتاد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۷-۷۸ / تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۱۷۸ / زینة‌التواریخ، خطی، گ ۴۵۴ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۱ الف / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۰ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۰ / گلستان ارم، ص ۱۸۶ / فهرس‌التواریخ، ص ۳۴۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۲

بی‌نظام ایران قریب به دوماه در برابر آن‌ها صف‌آرای قتال شدند و خاقان بلند اقبال چهل روز بود که کمر باز نکرده بودند و پهلو بر زمین استراحت ننهادند و به جز شکست و قلع و قمع و استیصال آن جماعت که پیشنهاد خاطر فرموده بودند، به هیچ چیز و هیچ کار التفات نمی‌فرمودند و شب و روز همت خسروانه آرام و قرار بر خود حرام فرموده بودند. شک نیست که حضرت احدیت در ازاء صبری چنین، فتحی چنان نمایان که طراز فتوحات و مایه افتخار جهانداران هوشیار است از وراء پرده غیب، به منصف ظهور خواهد رسانید؛ چنانکه نصیب روزگار اسلام و اسلامیان کرد.

بالجمله، محمد خان قاجار حاکم ایروان و کلب علی خان کنگرلو و سایر اهالی قلعه ایروان که در تنگنای محاصره روسیه گرفتار بودند، به واسطه امضای عزمات^{۵۵۱} ملوکانه و اجرای سطوات قهر شاهانه از مضیق مخاطره و شراره توپ و خمپاره ایشان خلاصی یافتند و روی نیاز به درگاه خاقان سرافراز آورده، به خاک آستان معدلت نشان جبهه سای شدند و خدمات و جان فشانی های ایشان منظور نظر خسرو کامران [قرار گرفت] و به شمول عواطف و فیوض عوارف شهریاری شرف اختصاص یافتند.^{۵۵۲} پسر محمدخان از ملتزمین رکاب مستطاب بود، از دربارگیتی مدار مرخص و حکومت ایروان را کماکان به محمدخان مفوض و تومان^{۵۵۳} نخجوان را با ایل کنگرلو به کلب علی خان عنایت فرمود و هر دو را رخصت انصراف ارزانی داشتند^{۵۵۴} و چون اوقات سفر، به سبب وصول خریف منقضی شده بود و زمان خزان و برگ ریزان رزان^{۵۵۵} رسیده، خاقان دوران به تختگاه سلطنت عنان برتافت و موکب جهان آرا از راه تبریز به سمت دارالسلطنه طهران مشک بیز. در چهاردهم [۱۲۰] شهر رجب المرجب [۱۲۱۹] به مرکز خلافت پیوست.^{۵۵۶}

۵۵۱. واجبات، دستورات، تصمیمات

۵۵۲. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۸ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۷۹ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۴ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۱ الف / اروضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۰ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۳ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۴
۵۵۳. قشون ده هزار نفری

۵۵۴. فتحعلی شاه در این زمان ابوالفتح خان جوانشیر را نیز به نظم قراباغ فرستاد. پس از عقب نشینی روس ها و فرار سیسیانف به تفلیس، به دستور فتحعلی شاه، ابوالفتح خان جوانشیر به حکومت قراباغ و نظم آنجا مأمور شد. الکساندر میرزا پسر گرگین خان نیز اجاز یافت تا در نخجوان متوقف شود. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۸ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۷۹ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۴ ب / اروضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۰ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۳ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۴
۵۵۵. درخت انگور

۵۵۶. خاوری شیرازی و وقایع نگار مروزی و رضالعی خان هدایت ۱۷ رجب و سپهر، به پیروی از دنبلی،

کیفیت وفات حاجی خلیل خان در بنیابی^{۵۵۷} و آمدن مستر منستی و

تعیین

محمد نبی خان به سفارت هندوستان و مراجعت او به درگاه خاقانی و پیشتر نگاشته اقلام بیان گردیده بود که حضرت اعلی، حاجی خلیل خان قزوینی را مصحوب ایلچی انگلیس، ملکم بهادر روانه هندوستان فرموده بود.^{۵۵۸} بعد از ورود حاجی خلیل خان به بندر بنیابی،^{۵۵۹} لارڈ ویلزلی وزیر انگلیس از جهت تعظیم و احترام او، دوست نفر سالدات هندی تعیین کرد که نزد او باشند. اتفاقاً یکی از آن دوست نفر تفنگی بی موقع خارج از نظام انداخته، مستوجب سیاست شد. بعد از آن که، بزرگ ایشان به مقام سیاست برآمد. کسان حاجی خلیل خان به عذر و شفاعت برآمدند، چون به لغت یکدیگر آشنا نبودند، مقصود از میان رفته، به قیل و قال و نزاع و جدال انجامید. حاجی خلیل خان برآمد تا ببیند که کار چیست؟ تفنگی در میانه آتش گرفت و به حاجی خلیل خان خورده، بر جای خود سرد شد. و کاری چنین از قضا و قدر بود که ایلچی با

(ادامه پاروئی از صفحه قبل) همان ۱۴ رجب نوشته است. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۸/تاریخ جهان آرا، خطی، گ ۴۵۵ الف/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۱ الف /روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۱ - ۴۰۰/ناسخ التواریخ، جز اول، ص ۱۳۰/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۳/نهرس التواریخ، ص ۳۴۵. ۵۵۷. بمبئی

۵۵۸. اعتقاد انگلیسی ها به اهمیت استحکام و تداوم روابط گرم خود با دربار ایران، در شرایطی که امکان نزدیک شدن ایران به فرانسه و همراهی فتحعلی شاه با سیاست های آسیایی ناپلئون نیز وجود داشت، باعث شد تا جانانان دنکن فرماندار بمبئی قبل از رسیدن سفیر ایران به هند، برای تصمیم گیری درباره کیفیت استقبال باشکوه از سفیر فتحعلی شاه، در ۷ شوال ۱۲۱۶ (۱۰ فوریه ۱۸۰۲) جلسه ای فوق العاده تشکیل دهد. نویسنده تاریخ سفارت شرح حیرت انگیزی از تصمیمات جلسه مذکور ارائه می دهد. تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و محمد نبی خان به هندوستان، ص ۳-۶

۵۵۹. حاج محمد خلیل خان قزوینی در ۱۸ محرم ۱۲۱۷ (۲۰ مه ۱۸۰۲) وارد بندر بمبئی شد. به گزارش روزنامه بمبئی کوریر (Bombay courier)، هیأتی مرکب از وایبرت ریکارد، آجودان جنرال لیوتان کرنل کاردن، لیوتان کرنل بودن، میجر ویلسن، کاپیتان اسپنر و نیکولا هنگی اسمیت، بالیوز سابق بوشهر، جهت ابلاغ تهنیت فرماندار بمبئی برای ورود سفیر ایران روانه کشتی دانکن شدند. با رسیدن این هیأت، پانزده تیر توپ به عنوان سلام شلیک شد «ایلچی جماعت مذکور را با تعارفات معمول پذیرفته و چنین اظهار نمود که من امیدوارم که شخصاً و معجلاً، با تمام اعضا آشنا شده، آمد و شدمان زیاده و ساده خواهد شد و جناب ایلچی این را افزود که تا صبح شنبه ساعت شش، بر جهاز توقف نموده و در آنوقت پائین آمده معجلاً به سوی خانه ای که در پایکله برای نزولش مهیا و آماده ساخته اند، خواهد رفت و دو سه روز تا از خستگی سفر طرفان آمیزی که در راه دیده است بیرون آید، بر کشتی توقف خواهد نمود و شرفبار خواهد یافت. پس جماعت مذکور رخصت یافته، پائین آمدند» تاریخ سفارت، جلد اول، ص ۹ و ۲۲

کمال عزت و احترام عازم مقصد شود و در راه بدون جهت و سبب تلف گردد. ۵۶۰ پس لاردر ویلزلی وزیر انگلیس، ۵۶۱ مستر منستی بالیوز بصره را از بندر بوشهر طلبیده، از جهت عذرخواهی به خدمت اعلیحضرت خاقانی فرستادند ۵۶۲ و در سلطانه شرف

۵۶۰. ریشه‌های واقعی ماجرای قتل حاج خلیل خان قزوینی تاکنون مورد بررسی محققانه قرار نگرفته است. داستانی که منابع داخلی به پیروی از گزارش‌های اولیه انگلیسی‌ها برای تبیین قتل حاج خلیل خان نقل می‌کنند، نیازمند واری جدی است.

۵۶۱. ولزلی برای نشان دادن شدت تأسف خود از قتل حاج خلیل خان، کوشید تا ضمن اعلام تعطیلی تمام مدارس و مهمانی‌ها در کلکته، هر آنچه لازمه تعزیت بود انجام دهد. «چون این خبر ناگوار به توسط یکی از جهازات حربی پادشاهی به کلکته رسید تأثیر عظیم به خاطر مارکوئیس ولزلی بهادر و ارکان دولتش روی داد و هرچه لازمه ابراز تعزیت و سوگواری و تأسف بود، حتی المقدر بعمل آمده چنانکه از قلعه کلکته که مقر ریاست آن دولت است معادل شمار عمر شریفش شلتینگ‌ها کردند و تمام دربارها و مهمانی‌های رسمی موقتاً موقوف آمد و بمبئی و مدارس کلکته هر یک علیحده به مراسم تعزیت پرداختند و بعد از وصول سفینه جنگی مذکور به دو روز از اخبار رسمی کلکته چنین معلوم شد که برای انجام کارها با ورثه مرحوم حاجی محمد خلیل خان، میجر مالکم... روانه بمبئی خواهد شد.» تاریخ سفارت، جلد اول، ص ۱۰

۵۶۲. دنبلی که از اقدامات مختلف انگلیسی‌ها و تغییر سریع مواضع انگلیسی‌ها نسبت به ماجرای قتل حاج خلیل خان اطلاعی نداشته، نه از اقداماتی که مقامات انگلیسی، پیش از اعزام آقای منستی به سلطانه در همان هند انجام دادند، سخنی گفته است و نه از سرد شدن احساسات اولیه مقامات انگلیسی نسبت به واقعه مزبور. از جمله اقدامات پر شتاب انگلیسی‌ها در اوایل قتل حاج خلیل خان، مأموریت سرگرد مالکم از کلکته به بمبئی بود در ۱۲ جمادی‌الآخری ۱۲۱۷ (۱۰ اکتبر ۱۸۰۲). سرگرد جان مالکم که از طرف فرمانفرمای هند در کلکته، مأمور خاتمه دادن به غائله قتل سفیر ایران شده بود، چون وارد بمبئی شد، تمام سعی خویش را به کار بست تا به حل و فصل دو قضیه مهم بپردازد: «اول، جلب رضایت بازماندگان مقتولین از راه پرداخت غرامات مکنفی و همچنین دادن تریبایات لازم برای تسویه حساب‌های حاجی خلیل و تقسیم اموال او در بمبئی. دوم، جلب تفاهم فتحعلی شاه و نجات دادن پیمان اتحاد انگلستان و ایران.» مالکم با جدیت بسیار کار خود را در حل دو مسأله فوق آغاز کرد و بالاخره توانست بعد از حدود یک ماه با رضایت کامل در انجام موفقیت آمیز مأموریتش به کلکته بازگردد» مالکم با خانواده‌های عزادار با پیشنهادهای سخاوتمندانه پرداخت مستمری‌های مادام‌العمر از طرف کمپانی هند شرقی روبرو شد. سالی ۲۴۰۰۰ روپیه به اضافه یک رقم درشت مقطوع برای پسر حاجی خلیل، سالی ۲۷۰۰ روپیه برای برادرزاده مجروح، و سالی ۶۰۰ روپیه برای خانواده هر یک از خدمه مقتولین. علاوه بر این کمپانی تعهد کرد هر سال ۱۰۰۰۰ روپیه به صندوق علمای شیعه نجف که فرار شده بود جسد حاجی خلیل در آنجا دفن شود کمک شود. اموال حاجی خلیل در بمبئی نیز صورت‌برداری شد و صورت آن را به تهران فرستادند تا هرطور که شاه صلاح دانست تقسیم شود. تریبایات لازم برای مومیایی کردن و حمل جنازه سفیر داده شد... جسد به یکی از کشتیهای کمپانی که عازم بصره بود انتقال یافت... جان مالکم به عنوان ادای احترام مخصوص، به خواهرزاده خود ستوان پیلسی دستور داد جنازه را تا بصره همراهی کند. *ایرانیان در میان انگلیسی‌ها*، جلد اول، ص ۷۲.

۷/ تاریخ سفارت، جلد اول، ص ۱۴ / 9-38 P. *The War in Afghanistan*

گزارش فشرده دنبلی از واقعه قتل حاج خلیل خان در متن کتاب، چه بسا این تصور نادرست را ایجاد کند که گویا نامه عذرخواهی لرد ولزلی از شاه ایران در فاصله کوتاهی به بوشهر ارسال شده و به سرعت نیز به دست فتحعلی شاه رسیده است، حال آنکه واقعیت غیر از این تصور است. کمی پس از آنکه مقامات انگلیسی هیجان (ادامه پاروئی در صفحه بعد)

حضور سلطانی دریافت، مورد التفات شد. محمدنبی خان که خواهرزاده حاجی خلیل خان بود، مأمور به سفارت شد. محمدنبی خان با تدارک و سامان بسیار عازم مقصد گشته،^{۵۶۳} در روز ورود به بنیابی، همه اهالی آنجا از سپاه و رعایا و اعزّه و اعیان، قریب به دویست هزار نفر به استقبال او پرداخته به اعزاز و احترام تمام داخل کردند و شرایط سفارت را به آئینی شایسته به جا آورده،^{۵۶۴} از کمال دوستی و محبت، روزی او را به

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) زیادی در باره واقعه قتل حاج خلیل خان نشان دادند، و به دنبال مأموریت سرگرد مالکم به بمبئی و ارسال جنازه حاج خلیل خان به عتبات و پرداخت طلب های حاج خلیل خان بابت مخارج مهدی علی خان در ایران، و نگاشتن نامه هایی از سوی همان سرگرد مالکم برای مقامات دربار ایران و ارسال هدایایی برای ایشان جهت مساعدت در حل و فصل ماجرا در نزد شاه، و اقدامات دیگری در همین زمینه، اهمیت دربار ایران و ارزش معاهده انگلستان و ایران در سیاست منطقه ای انگلستان، به دلیل قتل پهل اول امپراطور روسیه و به قدرت رسیدن الکساندر اول (که تغییر سیاست روسیه و اتحاد این کشور با انگلستان علیه ناپلئون را به دنبال آورد) از میان رفت. علاوه بر این، با خاتمه تهدید منافع انگلستان از سوی افغانها، انگلیسی ها دیگر دلیلی برای بروز عواطف شدید نسبت به قتل سفیر شاه ایران در هند نمی یافتند. پس به همین دلیل نیز آنان در ارسال نامه لرد ولزلی برای شاه ایران شتابی نشان ندادند. نامه مذکور که در تاریخ ۲۶ ربیع الثانی ۱۲۱۷ (۱۷ اوت ۱۸۰۲) صادر شده بود در ۱۷ ذیقعد ۱۲۱۷ (۲۸ فوریه ۱۸۰۴)، توسط آقای سموئیل منستی به بوشهر رسید و سرانجام دو سال پس از نگارش آن، در ۲۳ ربیع الاول ۱۲۱۹ (۲ ژوئیه ۱۸۰۴)، در سلطانیه به شاه ایران تقدیم گردید. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۱ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۷۲ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۲ ب / ابدای نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۵ / الف ایرانیان در میان انگلیسی ها، جلد اول، ص ۷۶-۷۵ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۱ الف و ب / اروضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۳۹۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۱ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ۱۲۷۱ / اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران ...، جلد اول، ص ۱۶ / اکسیر التواریخ، ص ۱۰۵ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۳

۵۶۳ محمدنبی خان که با تلاش فراوان شاه قاجار را راضی به سفارت خود کرده بود، در ۱۰ جمادی الاخری ۱۲۲۰ (۵ سپتامبر ۱۸۰۵) با سه کشتی متعلق به انگلیسی ها و یک کشتی متعلق به خودش که مال التجاره سفیر را حمل می کرد بوشهر را به قصد بمبئی ترک کرد. یک ناو جنگی بنام ویکتور نیز مأمور حفاظت از این کشتی ها بود و وظیفه داشت تا آن ها را از خطر دزدان دریایی عرب محافظت کند. در این سفر چند انگلیسی که از طرف کمپانی تعیین شده بودند، محمدنبی خان را همراهی می کردند. از جمله آنان، دکتر اندرو جوکس پزشک کمپانی در بوشهر بود که به سمت مهماندار محمدنبی خان انتخاب شده بود. دستیار او ستوان رابرت اسکات و یک ارمنی به نام خواجه اوانس که وظیفه مترجم هیأت را داشت، از جمله انگلیسی های دیگری بودن که محمدنبی خان راه همراهی می کردند. قسمتی از نوشته مؤلف تاریخ سفارت، در باره چگونگی خروج سفیر از خانه اش برای عزیمت به سوی هند، میزان درایت سفیر را مشخص می کند. وی می نویسد: «حین بیرون آمدن ایلچی از خانه، منجمین ساعت نیک می دیدند و اتفاقاً یک ستاره نحسی پیش روی دروازه خانه مقابل می آمد به طرفی که منجمین حکم می کردند، بدبختانه دروازه نبود، پس دیوار خانه را شکافته بیرون آمد و سوار جهاز شده روانه مقصد گردید» تاریخ سفارت، جلد دوم، ص ۱۱ / ایرانیان در میان انگلیسی ها، جلد اول، ص ۸۱

۵۶۴ محمدنبی خان که در ۲۱ رجب ۱۲۲۰ وارد ساحل بمبئی شده بود، مدت دو روز برای رسیدن ساعت مطلوب در کشتی متوقف مانده بود، سرانجام در ۲۳ رجب ۱۲۲۰ (۱۸ اکتبر ۱۸۰۵) از کشتی پیاده شد و قدم به (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

تماشای لشکر تکلیف کردند و روز دیگر به تماشای توپخانه برده؛ به تکلیف آن‌ها، به تماشای جنگ جهاز رفت و برای اینکه تفرج این معنی نماید و معلوم [۱۲۱] کنند که گلوله توپ چگونه عمارت چوبی و غراب^{۵۶۵} را می‌سوزاند، محمد نبی خان غافل از اینکه مبالغی خطیر ضرر و خسارت می‌رسد، قبول نمود. پس غرابی را که در پایین قلعه لنگر انداخته بود و قریب به ده هزار تومان قیمت داشت، توپچیان گلوله‌ها را نیم گرم کرده، توپها را پر کردند و به غراب مزبور انداختند، تا یک جا آتش گرفته، سوخته گشت. و مدت پنج ماه در بنیابی بود و در کمال عزت و اعتبار در آن دیار مانده و یک سال نیز بعد از آن در بنگاله توقف کرده،^{۵۶۶} در حین مراجعت، با تدارک بسیار و سامان بی شمار از اسباب و غیره، مصحوب او کرده، به درگاه خاقان کشورگشا پیوست.^{۵۶۷}

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) ساحل گذاشت. به موجب گزارش منابع انگلیسی، مقامات کمپانی از محمد نبی خان استقبال پرشکوهی به عمل آوردند. آنان، تمام کشتی‌های متوقف در بندرگاه را آذین بسته بودند. این کشتی‌ها به هنگامی که ایلچی ایران از مقابل آن‌ها عبور می‌کرد، ادای احترام می‌کردند. دسته‌های موزیک ایرانی و دسته موزیک پادگان هر یک در قایقی مشغول نواختن موسیقی بودند. اسبان مزین به یراق‌آلات مرصع نیز در جلوی تخت روان ایلچی حرکت می‌کردند. «محمدنبی خان ملبس به فاخرترین البسه بود و مزین به تعداد زیادی زیورآلات از عالیترین نوع. همراهان او نیز به بهترین شیوه پرشکوه ایرانی آراسته شده بودند. از آنجا که تعداد همراهان محمدنبی خان بسیار زیاد بودند، از طرف کمپانی جادر بزرگی در بمبئی گهرین یا سبزه میدان بمبئی زده شده بود.» ایرانیان در میان انگلیسی‌ها، جلد اول، ص ۸۴/روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۳۹۲/ تاریخ سفارت، جلد دوم، ص ۱۸

دنیس رایت در باره پر توقعی محمد نبی خان گزارشایی ارائه کرده است که گرچه با شخصیت سفیر فتحعلی شاه ناسازگار نیست، اما شایان توجه است که به دلیل بی‌اعتنائی مقامات انگلیسی در این زمان به روابط با ایران، بعید نیست که نسبت به گزارش رفتارهای محمد نبی خان در بمبئی و کلکته، بزرگ نمایی‌هایی نیز صورت گرفته باشند، تسا مقدمات کمپانی بسازگرداندن او به ایسران را معقول و مسوجه جلوه دهند.

۵۶۵. کشتی چوبی

۵۶۶. محمدنبی خان و همراهانش در ۱۴ محرم ۱۲۲۱ (۳ آوریل ۱۸۰۶) از بمبئی وارد بندر کلکته شدند. دنیس رایت نوشته است که از طرف مقامات کمپانی، هنکی اسمیت بالیوز قدیم بوشهر، به عنوان مهماندار سفیر ایران تعیین شد. قبل از پیاده شدن محمد نبی خان، از کشتی، فرمانفرمای هند که پیش از این، گزارشهای مختلفی درباره زشتی رفتارهای محمدنبی خان دریافت کرده بود، تصمیم گرفت از همان ابتدا، نرمش را کنار بگذارد. به همین دلیل نیز «به اطلاع او رسانند که رفتار بخت‌آمیز و دشواری در بمبئی و اعمال وقیح همراهانش به هیچوجه در این منطقه تحمل نخواهد شد» همچنین به او گفتند «که همراهانش نباید با اسلحه خارج شوند، مگر اینکه در معیت خود او باشند و به ایشان هشدار دادند که در صورتی که مرتکب اعمال خلاف گردند، قوانین شهرداری کلکته به شدت در مورد آنان اعمال خواهد شد.» ایرانیان در میان انگلیسی‌ها، جلد اول، ص ۸۸

۵۶۷. با اینکه کوتاه زمانی قبل از بازگشت محمد نبی خان به ایران، مقامات انگلیسی هند، مصوبه‌ای برای بازگرداندن وی تصویب کرده بودند، اما آنان در ۱۵ رجب ۱۲۲۱ (۵ مهر ۱۸۰۵) (۲۸ سپتامبر ۱۸۰۶)، پس از مطالعه نتیجه بررسی‌های سرگرد جان مالکم، تصمیمات جدید خود را در ارتباط با محمد نبی خان به اطلاع مشاورین (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

ذکر ورود فرستادگان ناصرالدین توره شاهزاده ترکستان به دارالخلافه طهران و تمسک او به این دولت ابدبنیان

ناصرالدین توره برادر کهنتر میر حیدر، پسر شاه مراد، ملقب به بیگی جان و او پسر دانیال اتالیق بن حکیم اتالیق؛ پدران او که در حضرت خانان چنگیزی، رتبه اتاییکی داشته و بدین جهت اتالیق ملقب گشته‌اند و توره در لغت ترکی به معنی قاعده و طرز و روش است و یاسانامه چنگیزی را نیز گویند. و الحال، در السنه و افواه اهل ماوراء النهر از استماع توره، شاهزاده مقصود است و چون این ناصرالدین و امیر حیدر از جانب مادر نبیره ابوالفیض خاند و وی از احفاد چنگیزی است، لهذا به توره معروفند و به این وصف موصوف. و اصل ایشان از اوزبک خان نبیره جوجی خان است.^{۵۶۸} بعد از آن که میر معصوم ملقب به بیگ جان و معروف به ولینعمت و مشهور به شاه مراد، بعد از پدر حکمران ماوراءالنهر شد، انواع خرابی در مرو و خراسان ظاهر ساخت و بیرامعلی خان قاجار، چندین دفعه لشکر فرستاده و چند بار خود بر سر مرو آمد، بالاخره بیرامعلی خان مقتول و شهر مرو به دست آمده، اهالی آنجا را بالکلیه اسیر کرده به بخارا بردند و به دست انواع زحمت و مشقت سپردند و بند مرو را شکسته شهر را از بی آبی خراب کردند. و حاج محمد [۱۲۲] حسین خان که ارشد اولاد بیرامعلی خان بود، به درگاه خاقانی شتافته مورد انواع عنایت گردید. و نظر به فضل و کمال، رتبه متادمت در خدمت خاقان بی همال یافت. و در خلال این احوال، بیگی جان، به سفر آخرت تحویل کرد. میر حیدر پسر بزرگترش به جای پدر ظلم سیر فرمانفرما شد و نوبت امارتش در بلاد ماوراءالنهر بلند.

(ادامه پاروئی از صفحه قبل) خود رسانند. فرمانفرما پس از بیان تمامی ادعاهای محمد نبی خان، اظهار داشت که «کاملاً اطمینان یافته است که سفیر ایران هیچ گونه ادعای بر حقی نسبت به دولت بریتانیا ندارد و برعکس، مبلغ قابل ملاحظه‌ای به کمپانی بدهکار است» فرمانفرمای هند سپس اظهار داشت که البته محمدنبی حق دارد تا حدی از بریتانیا توقع دریافت پاداش داشته باشد، چون برای به دست آوردن مقام سفارت و تهیه لوازم لازم برای سفر، مخارج هنگفتی از دارایی خود خرج کرده است و چون او در طی سالها خدمتش در بصره کمک خوبی برای کمپانی بوده و چون باید به فکر دوستی با ایران هم بود، لذا توصیه می‌شود که بر تمام بدهی‌های محمدنبی خان خط بطلانی کشیده شود و در ضمن مقرری ماهانه‌ای برابر ۱۰۰۰ روپیه، مادام‌العمر به وی پراخت شود و پس از مرگش نیز، نصف این مبلغ به صورت مادام‌العمر به پسر ارشدش پرداخت گردد. ایرانیان در میان انگلیسی‌ها، جلد اول، ص ۹۰

۵۶۸. برای شجره نسب مغنیان بخارا که حکومتشان در بخارا با حکومت محمد رحیم در سال ۱۱۷۰ آغاز شد و در محرم ۱۳۲۹ خاتمه یافت، بنگرید به زامباور، نسب نامه خلفا و شهریاران، ترجمه دکتر محمد جواد مشکور، (تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۵۶)، ص ۴۰۷

اول به اقتضای فطرت به سفک دماه و شکست خاطرها چون پدر بدگهر مایل بود و در افنای نفوس و خرابی خانمان ها عاجل؛ و به این سبب طباع اعیان بخارا از سیاستش متنفر و متزلزل و قاطبه رعایا اختلال دولتش را از درگاه ایزد متعال سایل؛ و به جهت انتظام امر خود، ناصرالدین توره را از دارالملک مرو به بخارا احضار و از راه حيله و تزویر فنون مواظ و نصایح بر وی اظهار؛ و سخنهای بی مغز آن تهی مغز، در گوش ناصرالدین بی اثرتر از طنین ذباب نمود. ازین روی گوش به استماع کلامش ننهاد و فرستاده اش را با خطابی سرشته به شرننگ مخالفت، رخصت مراجعت داد. چاره کار خویش را توسل به درگاه خاقانی دید. عریضه ضراعت آمیز به درگاه فرستاد. ۵۶۹ حسب المسؤل^{۵۷۰} او، فرمان قضا نظام جاری شد که ناصرالدین توره از آنجا که طلب نصرت و یاری از حضرت ما نموده است و دیده به شاهراه التفات شاهانه گشوده، نواب همایون ما را به منزله فرزند است و عنقریب به یاری باری، از وصال شاهد دولت بهره مند و یرلیغ بلیغ از مصدر جلال به افتخار تمیمه^{۵۷۱} بازوی اقبال محمد ولی میرزا، فرمانفرمای ممالک خراسان شرف صدور پذیرفت که چون شاهزاده ترکستان از برادر خود میرحیدر توره روگردان شده است و به دست نیاز حلقه کوب ابواب اصطناع^{۵۷۲} بی پایان، آن فرزند سعادت مند را در هر حال رعایت جانب شاهزاده و الاتبار لازم است و ساختن انتظام مهام و حصول مرام در ذمت همت متحتم شمارد و در استخلاص مرو و معاونت او رأیت عزیزت گشاید. فرستادگان او را به انعامات متکاثره و خلاع فاخره سربلند فرموده [۱۲۳] رخصت انصراف ارزانی داشت.

۵۶۹ فرستاده امیر ناصرالدین توره در رجب ۱۲۱۹ (اکتبر ۱۸۰۴) وارد تهران شد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۸/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۷۹/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۱ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۲/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۱/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۳/اکسیرالتواریخ، ص ۱۰۶/فهرس التواریخ، ص ۳۴۵

۵۷۱. مهره دفع بلا و چشم زخم، حرز

۵۷۰. براساس خواسته او

۵۷۲. احسان، مکرم

بیان وقایع سال هزار و دویست و بیست هجری که سال هشتم جلوس است و کیفیت طغیان محمدخان افغان

چون سلطان زرین افسر مهر مرغزار حمل را مطرح اشعه انوار ساخت، پادشاه اعظم و جهان داور مکرّم به فرخی و بهروزی تخت فیروز بخت را از برای جشن نوروزی^{۵۷۳} رشک مناظر سپهر و محسود منازل ماه و مهر نمود و از لب درافشان و دست زرافشان در دست سلطنت جمیع وزرا و امرا و عظمای لشکر و زعمای هرکشور را نوازش فرمود. و صحن پیشگاه بار، از وفور درهم و دینار، طعنه بر شاخ شکوفه زرنثار می زد. چون جشن نوروز فیروز انقضا یافت، پرتو التفات سلطانی به ساختن مهمات ملک و ملت تافت. در خلال این حال خبر استیصال محمدخان افغان در پایه سریر اعلیٰ به عرض رسید. کیفیت این اجمال آنکه:

محمدخان پسر اعظم خان افغان غلیجایی است و پیوسته این سلسله به اقتضای کفران نعمت دربدر و هر جایی بوده اند. پدرش اعظم خان در اواخر دولت احمد شاه افغان ابدالی به جهت خلانی که فیما بین غلیجایی و ابدالی واقع شد، از قندهار روگردان و با فوجی از طایفه خویش به کریم خان زند پیوست. و کریم خان ایشان را در نرماشیر کرمان مسکن داد.^{۵۷۴} این طایفه را در آن نواحی استقلال روی نمود و به تدریج بنای قلاع محکمه نهادند. و درین دولت علیه که دارالامان کرمان و اقطاع آن سامان به جناب اعتضادالدوله ابراهیم خان عم زاده مفوض و مرجوع آمد، محمدخان اگر چه نهال نفاق و خیانت را ثمر بود، عجاله الوقت، طایف^{۵۷۵} درگاه و مشمول عواطف خاقان عدالت پناه آمد و تفویض ولایت نرماشیر کماکان بر وی عنایت رفت. وی بعد از ورود به آن حدود، سر از فرمان شهریاری بتافت و مقارن آن، قحط و غلایی بی پایان در آن حدود شیوع یافت. به موجب حکم همایون از شیراز و اصفهان و یزد و کاشان حبوبات و غله بر پشت اشتراک توانا بدانجا کشیدند و پرکاهی یافت نمی شد. [۱۲۴] لاجرم تعیین سپاه متعذر

۵۷۳. نوروز ۱۱۸۴ مطابق بود با ۱۹ ذیحجه ۱۲۱۹

۵۷۴. برای چگونگی پیوستن اعظم خان به کریم خان بنگرید به: ذیل آقا محمد رضا بر تاریخ گیتی گشا، ص

۵۷۵. طواف کننده

می نمود و به این وسیله، محمد خان قلعهٔ بم را به نزاع در صدد انتزاع بود. نواب ابراهیم خان اولاً: حراست قلعهٔ بم را اهم دانسته، اسماعیل خان عرب حاکم جندق را که از صوفی نهادان این دولت بهشت رونق بود، با جمعی به محافظت آنجا روان نمود. ثانیاً: در حضرت اعلیٰ به ذکر مخالفت محمد خان، به ارسال عرایض زبان گشود. از مستقر دولت نوروز خان قاجار عزالدینلو که درگاه آسمان جاه را حاجب بزرگ و میربار است، با فوجی از دلیران عرصه کارزار، تدمیر سرکشان را به سان قضای آسمانی سبک عنان آمد. محمد خان چون آوازهٔ نهضت نوروز خان شنید، به قلعهٔ نرماشیر رخت کشید و سپاه قلعه گیر دارای خورشید سریر، محکمه او را احاطه کرده، روزی چند در میانه محاربات هولناک رفت. بالاخره از هر طرف هجوم آورده، قلعه را تسخیر و جمعی کثیر عرضهٔ شمشیر دلیران شیرگیر شد و محمد خان در میان مغلوبه، دوزخم منکر برداشت، با چند تن از افغانه راه گریز برداشت و نیم جانی با هزار ناتوانی، به در برد و خود را به سمت بلوچستان کشید و سایر همراهان او از افغانه و سیستانی، در هر جا که دچار لشکر مریخ صولت سلطانی شد، معروض تیغ بی دریغ گردید. و نوروز خان و لشکر فیروز مظفر و منصور به درگاه کیوان پایگاه مراجعت کردند. ۵۷۶

مأمور شدن نواب نایب السلطنه و الخلافه، به مملکت آذربایجان برای جنگ روس

در سال قبل، خاقان کشورستان را بعد از مراجعت از سفر ایروان منظور نظر مهر اثر آن بود که نواب نایب السلطنه را در مستقر سلطنت و مقر خلافت گذاشته، در سال آینده به نفس نفیس متوجه جدال روسیه شوند. در زمان تدارک سفر آذربایجان، شاهزاده جوان بخت را از مشاهدهٔ این حالت آثار ملال بر چهره مهر مثال ظاهر گشته، چشم از گوهر اشک مالمال، در خدمت خاقان منصور مکرراً در مقام نیاز عرضه داشته، استدعا نمودند که خدمت مجادله روسیه [۱۲۵] و تلافی مافات سفر ایروان باید که به عهدهٔ اهتمام این کمترین بندهٔ عبودیت بنیان مفوض شود. خدیو کشورستان به تصور اینکه

۵۷۶ نوروز خان قاجار که در اوایل شوال ۱۲۱۹ (اوایل ژانویه ۱۸۰۵) روانه سرکوب محمد خان شده بود، پس از انجام مأموریت و پیروزی بر محمد خان غلزایی در ۲۰ صفر ۱۲۲۰ (۲۰ مه ۱۸۰۵)، به همراه تعدادی از سرهای کشته شدگان و جمعی از اسرای افغان وارد دارالخلافه تهران شد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۷۹-۸۰ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۸۸ و ۱۹۱ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۲ ب / اروضه الصدفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۲ / اکسیر التواریخ، ص ۱۰۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۳ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۵

نایب السلطنه را به مقتضای هوس جوانی و هوای کامرانی نشاط سفر در سراسر، از کمال مرحمت رخصت دادند که در هنگام تحریک لوای جهانگشا و ایام توقف شاهزاده در دارالسلطنه طهران، هر وقت که میل سفر داشته باشد، عازم حدود لرستان^{۵۷۷} و در آن حدود به تفرج و شکار مشغول گردد. نایب السلطنه به اقتضای همت بلند استدعای فسخ عزیمت موکب ظفر مانوس و اظهار داوطلبی سفر آذربایجان و مقاتله با روس نمودند. خاقان کشورستان بنا بر استرضای خاطر نایب السلطنه، ملتمس آن جناب را مبدول داشته، ایشان را به سفر آذربایجان مأمور و بعد از حرکت موکب نایب السلطنه و نزول اجلال در خارج قلعه دارالسلطنه طهران، خاقان مرحمت نشان به اردوی فرزند دلبند شرف قدوم ارزانی داشتند. روز دیگر نواب نایب السلطنه با جمعی از امراء و خوانین که در رکاب آن جناب مأمور سفر آذربایجان بودند، رایت عزیمت به صوب آن حدود افراشتند.^{۵۷۸} میرزا عیسی ملقب به میرزا بزرگ وزیر که در سال گذشته، به نظم امور دارالسلطنه طهران مأمور و چون هلال، از نور آفتاب حضور دور بود، درین سفر به فرمان صاحب تاج و افسر، ملتزم رکاب شاهزاده والا گهر شد. با اینکه انجام این خدمت محول به رأی رزین شاهزاده با عزّ و تمکین بود، باز اعلیحضرت خاقانی رضاجویی خاطر و اطمینان و استظهار شاهزاده را منظور فرموده به بهانه تفرج و شکار به سمت آذربایجان، در بیست و چهارم شهر صفرالمظفر [۱۲۲۰] چمن سلطانیه را مضرّب سرادقات عزّ و شأن ساخت و بعد از چند روز توقف سلطانیه، رایت نصرت آیت به صوب آذربایجان برافراخت.^{۵۷۹} و در حین حرکت رایات جهانگشا از چمن سلطانیه، مقرب الحضرت اسماعیل خان دامغانی که از خواص غلامان درگاه جهان پناه و به مزید

۵۷۷. اصل: لرستان

۵۷۸. عباس میرزا در ۱۴ صفر ۱۲۲۰ (۱۴ مه ۱۸۰۵) و به دنبال رسیدن خبر تحرک های مجدد روس ها در آذربایجان، همراه ۲۰ هزار نفر سپاه و معادل یکصد ارابه توپ قلعه کرب و جلو از مس و برنج ریخته، تهران را به سوی آذربایجان و نبرد با روس ها ترک کرد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۰ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۹۱ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۵ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۲ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۵ / اکسیر التواریخ، ص ۱۰۸ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۵

۵۷۹. فتحعلی شاه بعد از ترک سلطانیه در ۱۶ ربیع الاول ۱۲۲۰ (۱۵ ژوئن ۱۸۰۵) وارد چمن اوجان شد. در همین زمان به شاه خبر دادند که ابراهیم خلیل خان جوانشیر از خوف جان، جعفرقلی خان نبیره خود را نزد سیسیانف سردار روسیه که در گنجه بود، فرستاده و پس از استمداد از او و اتحاد با وی، راه سپاه روسیه را به قراباغ و شوشی گشوده است. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۱ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۹۲ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۲ ب ۸۴ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۵

جلادت موصوف و وفور [۱۲۶] کیاست معروف بود، با جمعی از پیش تازان مضممار^{۵۸۰} ظفر و جانبازان عرصه مردی و هنر مأمور کرد و فرمود که به نواب نایب السلطنه پیوند و تابع رأی ملک آرای قضا اقتضا گردد. و مقارن حرکت موکب جهانگشا از سراب، شاهزاده علی خان، برادر ارجمند نایب السلطنه کامران را در زنجان به توقف امر فرمود. نواب نایب السلطنه والخلافه در منزل میانج از قرار دستورالعمل خاقانی مهدی قلی خان قاجار را با فوجی از سپاه نصرت نشان روانه ایروان و مقرر داشتند که اگر محمد خان عادت سابقه را که ارتباط با روسیه و جعفر قلی خان است موقوف و اوقات را به خدمت و ارادت مصروف دارد، به تقویت و استقلال او پردازد، والا او را از ایالت ولایت بی دخل و معزول سازد و خود به ایالت آنجا مشغول و امور ولایت را مستظم و مضبوط نماید. اسماعیل خان قاجار حاکم خوی نیز که در خوی توقف داشت، مأمور به موافقت او شد.

بیان بعضی از مآثر نواب نایب السلطنه العلیه که آن جناب را به

توفیق یزدانی در دین و دولت و ملک و ملت میسر گشته

سایه نشینان طاق مقرنس^{۵۸۱} و نظاره گیان سپهر مقوس^{۵۸۲} به دیده بینا و دل دانا دیدند و دانستند که پادشاه جهان و فرمانفرمای کیهان، شعر:

فروغ عقل مجرد فتوح روح مطهر فیوض نفس مقدس، جمال قدرت یزدان
یعنی سایه اخص و نور مشخص حضرت پروردگار، سلطان فتحعلی شاه قاجار، ادام
الله تعالی ظلال اقباله و آثار افضاله علی مفارق الانام الی یوم القیام، شاهزاده آزاده
حضرت عباس میرزا را که:

در سریر کامکاری ها خدایش کرده یاری ها

به مفاد: «اعط القوس بارئها»^{۵۸۳}، به نیابت سلطنت، که جاوید باد در همه جهان، میان
جهانداران، معزز و مکرم فرمود و به علاوه از پادشاه گیتی آرا، خسرو جهانگشا، سلطان
مغفور، محمد شاه قاجار انارالله برهانه، در بدایت عهد صبی و صباح نشو و نما، به این
خطاب سربلند و ارجمند بود. و درین وقت شاهنشاه اعظم مملکت آذربایجان را که در
ممالک [۱۲۷] محروسه چون جسم را حرارت غریزی جان و جان را غریزی دل و دل را
نور ایمان و بدن را چهره و چهره را روشنایی دیده بیناست، برای نشیمن اقبالش برگزید.
و موکب انجم شکوهش را در آن بوم و بر رخصت توقف داد و دست تأییدش را درین

۵۸۰ میدان اسب دوانی، نقطه پایان در مسابقه

۵۸۲. قوس دار

۵۸۱ رفیع، کنگره دار

۵۸۳ کار را به کاردان بسیار.

بلاد گشاد. طاغیان و باغیان از بیگانه و بومی، عنان گشاده و نقد فراغت را به باد فتنه و تاراج داده، نه سپاه را نظامی و نه رعیت را انتظامی و نه کار را قوامی و نه ملتزمان رکاب را مقامی و نه قلعه و حصاری که در هجوم نابکاری به کار آید و نه از پیاده و سوار نامداری و کارگزاری که در میدان پیکار و هنگام کارزار در شمار آید. نظم امور رعیت و سپاهی از هم ریخته و شیرازه کتاب ملک و ملت از هم گسیخته، حکام طامع در جلب منافع هواپرستان در تاراج مال زبردستان آتش بیداد از هر سو افروخته بود و برای اندوختن خزاین، خانه‌ها سوخته.

حضرت نایب السلطنه که در حسن صورت و معنی، آیت رحمتی است نازل شده و ملکی است، در صورت احسن التقریم بر سریر دولت آسمان تمکین با دست باذل آمده، ملک زاده‌ای است متناسب الاعضاء، صاحب دولتی است بلند فطرت و فرشته سیما؛ نور چشم سلطنت است و روح جسم شوکت و دیده باریک بینش با نور شرم حضور و شیوه حلم و حیا؛ و از بدایت عمر گرانمایه تا اکنون که سن شریفش از سی و چهار افزونست، عاصی به معاصی بوده، با وجود قدرت پادشاهی مُعرض^{۵۸۴} از مناهی و ملامتی؛ نشر محامد کار اوست و بث^{۵۸۵} مکارم کردار او؛ رحمتش بر غضب سبقت دارد و قصور خدمت بندگان جان نثار به نظر نیارد؛ غیرت دینش سلیمان وار نگین از اهرمن گرفته و در هجوم حوادث و نزول نوایب، از وفور توکل، چهره‌اش چین و عبوس نیافته؛ دستش در عطا ابر مایه‌دار است؛ دلش در وسعت، بحر زخار؛ بزرگ منش و کوچک دل و در ایوان و میدان پردل و باذل؛ اکثر اوقات در غزوات به نفس نفیس متوجه^[۱۲۸] حرب و قتال و ملتزم حملات و منکسر^{۵۸۶} رایات شده؛ با زبردستان و رعایا در نهایت عطف و رأفت است و اگر در غزا و جهاد سفر آن جناب اندکی طول می‌کشید و مظنه تشویشی و اضطرابی بود، صغیر و کبیر این ولایت نذورات به او می‌پیوستند، حتی عجایز و پیرزنان مایه چرخ رسی خود را به بازار برده می‌فروختند و به نیت سلامتی ذات کامل الصفاتش در راه خدا ایثار می‌نمودند. اکلیل دولت به فرق فرقدان سایش مزین و ایوان شوکت به فرّ قدومش رشک گلشن است. شیوه عدلش به حدی که مدتها لشکر ظفر اثر در کنار زراعات و باغات مردم نزول می‌داشتند، آدمی از سر نامردمی خوشه گندمی نمی‌چید و بی پروایی، از بی نظامی آسیبی به سیبی نمی‌رسانید. از بیم شحنة احتسابش، کسی از نشاء شراب بهره‌یاب نگردد و از قمار،

دیناری در کف نیارد. دزدان و راه‌زنان سر به گریبان گمنامی کشیده‌اند و از خوف سیاست در گوشه بیغوله‌ها خزیده.

نوبتی در حوالی اردو، جمعی از ایلات مقام داشتند، زالی^{۵۸۷} ماده گاو خود را گم کرده، خود از ضعف بیماری، در اردو افتاده بود و گاوش بی افسار، سر به چادرهای اردو بازار نهاده، در میان اردو می‌گردید و کسی را یارای آن نبود که او را رانده از چشم مردم پوشد؛ یا او را گرفته شیرش را برای خود دوشد. تا عجز از ناتوانی وارست و گاو خود را گرفته به منزل خود پیوست.

حکام ولایات با وجود اختیار معزولند و از تمنای ستم ملول. هر خرجی که قابل پذیرفتن دیوانیان است، از سرکار قبول فرموده‌اند. مستوفیان و کتاب، در پای حساب مجری می‌دارند. حکام را اگر چه چنگال اخذ تند است، اما دندان طمع از سیرکه ابروی^{۵۸۸} محاسبان کند است. حاکمی در ولایتی به جز از مقاطعه دیوانی دیناری نیارد گرفت. و در جمیع ولایت، ستمکاری قوی بر مظلومی ضعیف، جفایی نتواند کرد. همت ملوکانه مصروف رونق دین و دولت است و دست گهر پاش، رهین انتظام ملک و ملت.

در اول بنای مجادله و محاربه با روس در انتظام هر [۱۲۹] جزوی از مهام که مربوط و ملزوم کار غزا و جهاد بود، خزاین کیخسروی برداخت؛ با اینکه مایه فرمانروایی به جز چند ولایت آذربایجان در میان نبود و در مدت دو سال برای نظام دولت جاوید اتصال، دفاین دقیانوسی مصروف ساخت تا بر پشت سمندگردون خرام برنشست، کمر به مقاسات^{۵۸۹} جنگ روسیه بست. سالهای فراوان چه در تابستان و چه در زمستان، پا از رکاب و دست از عنان نمی‌کشیدند و لحظه [ای] به فراغت نمی‌آسودند. و در روزهای گرم و هواهای سرد، مشغول جنگ و نبرد بودند و در شور رزم و کین شربت تلخ مرگ را خوشتر از انگبین پنداشته، مضایقه از جان شیرین نمی‌فرمودند. لذت دنیوی و عزت خسروی را یک سو نهاده، با سپاه گران، گاهی در اران و گاهی در گنجه و شیروان، در میان دود توپ و دخان^{۵۹۰} تفنگ و گرد ناوردگاه^{۵۹۱}، در عین حرارت تموز که هوا گرم‌تر از قلب شتا و سینه کانون بود، مجرد ملاحظه مصلحت اسلام، عنان اشهب^{۵۹۲} آسمان خرام به صحرای گرم موغان که نمونه ساحت نیران است، منعطف می‌ساخت و در کمال سورت سرما که از سردی دی، ماهی از آب خود را چون سمندر بر آذر می‌زد، موکب ظفر دلیل، در کنار اردبیل که نمودار کره زهریر است، متوقف می‌بود و از کمال

۵۸۷. فرتوت، پیر، پیر زن

۵۸۹. رنج، سختی

۵۹۱. میدان جنگ، جای جنگ

۵۸۸. چین ابرو

۵۹۰. درد

۵۹۲. اسب کبود، اسبی که سپیدی بر او غلبه دارد.

غیرت و حمیت و ملاحظهٔ حمایت و رعایت عجزه و ملهوفین این ولایت، از مسکن و ماوای دیرین و سعادت تقبیل آستان آسمان تمکین خسرو جم نگین قطع نظر فرموده، سر پوشیدگان این ولایت را به سان خواهر و مادر سرپوش و پرستار گشت و در کنف حمایت و سایه رأفت خود آورد. محل قرار پردگیان حرم را از عراق به آذربایجان معین فرمود که در سراء^{۵۹۳} و ضراء^{۵۹۴} با نسوان مسلمانان شریک و سهیم باشند.

اگر چه پیاده و سوار از لشکر جرار خسرو جهاندار هر ساله از عراق و فارس و کرمان و مازندران و خراسان به حراست این سامان تعیین می شد و لازمهٔ جنگ و جدال تقدیم می رفت و خزاین پادشاهی تباهی می گرفت، لیکن چون در جنگ و جهاد، [۱۳۰] آیین پیشین اسلامیان مرعی و معمول نبود، کار جنگ بر وجه دلخواه ساخته نمی شد. و نواب نایب السلطنه به نظر دقت ملاحظه فرمودند که جنگ فرنگ همان نظام است که خداوند مجید در قرآن حمید، اشاره به آن فرموده و سپاه ایران نظام قدیم را از دست دادند و همان قاعده را مخالفان به دست گرفتند.

بنای نظام جدید

و کیفیت این مقدمه چنان است که چون ماه بطحا، از مکه مکرمه هجرت کرد و ساحت مدینهٔ منوره را از انوار رخسار خود آسمانی دیگر ساخت، علم پیغمبری و رایت دین پروری در جهان افراخت. از کیای^{۵۹۵} صحابه واحداً بعد واحد، به خدمتش می پیوستند و کمر اجتهاد در کار غزا و جهاد می بستند. نظام جنگ اسلام که کریمه: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَاكَاثُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ»^{۵۹۶} منصوص اوست به روشی نهاده شده بود که دامن غیرت به یکدیگر می دوختند و با شعلهٔ شمشیر، خرمن عدو می سوختند. وصف جدال را به آیین و طراز صف نماز می ساختند. از ثبات و درنگ ایشان در میدان جنگ، کوه خارا سنگ حسرت بر دل می نهاد و از نظام و دوام ایشان، اتحاد دو پیکر^{۵۹۷} و نظم پروین^{۵۹۸} از نظر بینندگان می افتاد. به رعایت این نظام، در اندک مدتی لشکر اسلام پادشاهان اطراف را منکوب و ممالک ایشان را به صدمات جهان آشوب لگدکوب کرده، زلال سنن دین از چشمه سار حق و یقین روان گردید و پرتو

۵۹۳. خوشحالی، شادی

۵۹۴. بدحالی، مقابل سراء

۵۹۵. پاکترین ها

۵۹۶. صف/۴

۵۹۷. صورت فلکی جوزا، ماه خرداد

۵۹۸. ستارگان خوشهٔ پروین که در آسمان نظمی خاص دارند و به شکل خوشهٔ انگور به چشم می آیند.

نور مسلمانی در دل‌های دور و نزدیک، ترک و تاجیک لمعان^{۵۹۹} یافت.

چون آفتاب رسل و هادی سبل، سر در حجاب مغرب کشید، مدتی نیز این شیوه مضبوط بود و صحابه لشکرها می فرستادند و قلاع و دیار می گشادند. از آن پس، به این نظام سستی و فتور راه یافته، نظر به عدم اهتمام، این قاعده از دست ایرانیان رفت [و] در میان اروپا معمول گشت و در میان اهل فرنگ دایر شد. و این قاعده را پیشینیان نیز در بعضی ادوار ممد داشتند و در تصنیفات خود نگاشته‌اند و ضوابط آن‌ها به قاعده قدیم، شاهدی عدل است. باز قاعده [۱۳۱] کار از دست رفت، تا زمان سلطان حسین میرزای بایقرا، ملا حسین کاشفی واعظ، طرح تفنگ را که در قرال فرنگ دایر بود، به ایران نمونه آورده به تدریج می ساختند و در آن اوقات نظر به تعیش و راحت طلبی سلطان مزبور، فتور در قواعد جنگ به هم رسید.

شاه اسماعیل صفوی طلوع کرد. بنای کار او بر اخلاص و ارادت مریدان بود و درین زمان به قاعده «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ»، حضرت نایب السلطنه، قاعده قدیمه را ضمیمه ارادت صمیمه اهل ایران ساخت و به دربار کیوان مدار پادشاهی عرضه داشت کرده، برحسب اشارت شاهنشاهی احکام رفیعه به حکام ولایات آذربایجان و پس از چندی به سایر ممالک محروسه، در اجرای نظام جدید صادر گردید.^{۶۰۰}

۵۹۹. درخشش

۶۰۰. ژویر طی گزارشی درباره فتنون ایران که آن را ۲۶ ربیع الاول ۱۲۲۱ (۱۳ ژوئن ۱۸۰۶) و طبعاً پیش از اصلاحات عباس میرزا، تهیه کرده است، می نویسد: «در ایران نه سربازخانه است و نه خسته خانه [بیمارستان] نظامی، نه مخزنی برای آذوقه گیری ارتش. هر پیاده نظام یا سوار ناچار است که با مواجبی که از حکومت می گیرد همه چیز مورد نیازش را فراهم کند. این مواجب به سپاهیان که در سان حاضر می شوند مرتباً پرداخت می شود ولی میزان آن برحسب نوع کارشان فرق می کند. به طوری که مواجب هر سرباز از شش تا هفت تومان (۱۲۰ تا ۱۴۰ فرانک) و مواجب هر افسر از بیست تا سی تومان (۴۰۰ تا ۶۰۰ فرانک) برای تمام مدت لشگرکشی می باشد. ارتش ایران چنین ترکیب شده است:

۱. نگهبانان شاه و شاهزادگان

۲. دسته های ایلات

۳. چریک های شهرستانی که هیچگونه خدمت مرتب و پیوسته ندارند

۴. چندین رسته پیاده نظام، سواره نظام و توپخانه که تمرین آن‌ها و رخت نظامی شان تا حدی اروپائی است. علاوه بر آن باید قسمت توپخانه آن‌ها را که زنیورک نام دارد به حساب آورد... در میان بیست هزار سرباز منظم ایرانی نه هزار نفرشان جانبازان هستند که مخصوص شخص شاه می باشند و بقیه زیر فرمان عباس میرزا می باشند، و از دوازده هنگ پیاده نظام به نام سرباز یک دسته سواره نظام و تعداد کافی توپچی برای به کار انداختن بیست عراده توپ است... شاه هر ساله ارتش را لااقل یک بار سان می بیند. هر سرباز همین که تماش در برابر شاه خوانده می شود بی درنگ از جلوی شاه به شتاب می گذرد و اگر پسند افتاده باشد جیره اش را می دهند. (ادامه پاروئی در صفحه بعد)

و در آذربایجان جوانان دلاور شایسته برگزیدند

مواجب و جیره و ملبوس و سایر تدارکات از سرکار تسلیم فرمودند و معلمان قاعده‌دان از فرانسه و انگلیس تعیین و در تعلیم اعمال حرب و پیکار به ایشان برگماشتند و در رکاب منصور، در مدت دو سال دوازده هزار سرباز قدرانداز، در نظر مبارک جلوه استحسان پذیرفت و به علاوه چابکی و تیراندازی و نشانه زنی و قاعده خصم افکنی و سربازی که پی در پی تفنگ را پر کرده خالی می‌کردند و دود را از هم نمی‌گسستند، در پیادگی، مشق را به جایی رسانیدند که اگر به سمتی مأمور می‌شدند، اتفاق می‌افتاد که دوازده فرسخ منزل طی می‌کردند. و اتفاقاً در آنجا اگر به خصم مصادف می‌شدند، بی‌بهرانه خستگی به دشمن می‌آویختند، ظفر می‌یافتند. چنانکه چندین دفعه در سفر بلباس و اکراد و جای دیگر اتفاق افتاد. و در هنگام مشق و تیراندازی و آتش افشانی و قاعده شناسی و نظام، گاهی به نفس نفیس به عرصه تعلیم ایشان توجه فرموده، خود نیز مشق می‌فرمودند و صفوف ایشان را به آئینی و زبیبی که باید ترتیب می‌دادند و اطوار هر کدام که به قاعده نظام در نظر جلوه‌گر می‌شد، به نوازش و انعام سرافرازی می‌یافت. و در همان اوان، مساوی شش هزار قبضه تفنگ [۱۳۲] که گلوله ایشان همه از یک قالب و تمامت به یک ساخت و اندام بود، از ممالک انگلیس رسید. مقرر فرمودند که استادان تفنگ ساز ایران در جبهه خانه سرکار بنای ساختن تفنگ به همان ساخت و ترکیب نمایند و در اندک وقتی مساوی بیست هزار قبضه تفنگ قضا آهنگ، آذرباشان به سعی استادان ایرانی موجود گردید. و از آن زمان تا حال مشغول کارند و سواى آن جنس تفنگ، تفنگ های جوهردار به طرز حسن جزایری و موسی^{۶۰۱} و طرح قرم^{۶۰۲} و نمونه سایر کارخانه های روم که از هفتصد قدم و هزار قدم نشانه می‌زنند، برای چاکران سرکار و غلام تفنگچیان جرار می‌سازند و تکلف و تصنع آن‌ها کم از تفنگ های جوهردار روم نیست. و سایر اسباب ایشان نیز بدین نهج صورت اتمام می‌یابد و باروت^{۶۰۳} خانه، به وضع باروت خانه فرنگ ساخته و پرداخته گردید که روزی قریب به سه خروار باروت در آنجا به عمل می‌آید. و به این تصنعات قناعت نفرموده، استادان از ایران به انگلیس

(۱) دامه‌پاورقی از صفحه قبل می‌توان دریافت که این روش تا چه اندازه بد است و به طول می‌انجامد. بدین

ترتیب شاه هر روز بیش از پانصد سرباز را نمی‌تواند ببیند. پ. آمده زوبر، مسافرت در ایران و ارمنستان،

ترجمه علیقلی اعتماد مقدم، (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷)، ص ۲۱۴-۲۱۶

۶۰۱. دو نوع تفنگ که در ایران ساخته می‌شدند و به نام سازندگانشان اشتهار یافته‌اند.

۶۰۳. اصل: در سراسر متن، باروت

۶۰۲. کریمه

فرستادند^{۶۰۴} و مبالغی خطیر هر ساله در وجه مواجب آن جماعت تعیین و بعد از چهار و پنج سال مراجعت کردند. اکنون در ایران چخماق و تفنگ و سایر اسباب و آلات جنگ که از دستگاه استادان ایرانی به عمل می آید، تکلف و پرکاری آن‌ها از کار انگلیس بیشتر است.

۶۰۴. علاقه وافر عباس میرزا به انتقال دانشها و علوم جدید اروپایی به ایران، باعث شد تا او در آستانه حرکت سر هارفورد جونز از تبریز به سوی انگلستان، در ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۲۲۶ (۲۲ آوریل ۱۸۱۱)، از او بخواهد تا دو تن جوان ایرانی به نام‌های محمدکاظم پسر میرزا عباس نقاشباشی تبریزی و حاجی بابا را همراه هیأت خویش به لندن برد تا آنان بتوانند در آنجا به تحصیل بپردازند. جونز درخواست عباس میرزا را پذیرفت و به جیمز ساترلند نقشه‌بردار هیأت خود دستور داد تا سرپرستی آنان را به عهده گیرد. این محصلین با توجه به نوسان اهمیت ایران در سیاست منطقه‌ای انگلستان، رنج‌های فراوانی کشیدند. برای سرنوشت آنان بنگرید به: اولین کاروان معرفت، یغما، سال ۶ شماره ۵ ص ۱۸۳ / *ایرانیان در میان انگلیسی‌ها*، جلد اول، ص ۱۴۲-۱۴۱ / حسین محبوبی اردکانی، *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰)، جلد اول، ص ۱۲۵

دیگر: از جمله رکن اعظم نظام جدید، ساختن توپ و مشق توپ اندازی اهالی ایران است

حضرت نایب السلطنه توپچیان چابک دست دوزخ شرار، از انگلیس و فرانسه، چون مسترلینزی^{۶۰۵} و غیر او تعیین و مقرر فرمود. و جوانان تنومند دلیر با غیرت قاعده‌دان توپچی گرفتند و بنای مشق کردن نهادند. و کوره توپ ریزی و چرخ سوراخ کردن توپ به وضع فرنگ ساخته گردید. و از اول تا به اکنون، قریب صد قبضه توپ صخره کوب جهان آشوب، از کوره بیرون آمده و به سعی استادان ایران صورت اتمام یافته است. توپها را به عراده‌ها آویز کرده‌اند. توپی را که نادرشاه به آن اقتدار بر سر دره خوار ورامین برای جنگ [۱۳۳۱] افغان بی‌تمکین با صد نفر می‌برد و با بیست و سی نفر، پرکرده خالی می‌نمودند، الحال با پنج و شش نفر توپچی و چهار سراسب کوه پیکرپیل تن، در میدان دشمن می‌گردد و به هر طرف که می‌خواهند می‌گردانند. توپچیان به جد و جهد تمام مشق توپ‌اندازی کرده از چابک دستی و مهارت در یک دقیقه هفت بار توپ را پر کرده خالی می‌نمایند و آن‌فأناً دود به دود متصل کرده، خرمن خرمن آتش بر هوا می‌افشانند. و سوای توپچی باشی و نایب و خدمه اسبان توپخانه، قریب هزار نفر عمله توپخانه می‌باشد که در کار توپخانه از سرکار شوکت مدار مواجب و علوفه دارند؛ به غیر از اسبان توپخانه که آن‌ها را نیز به قیمت خطیر خریداری می‌فرمایند و در میان عراده‌های گردون شکوه می‌اندازند.

هر یک از اینها که مذکور گردید، به آسانی میسر نمی‌شود، بلکه خزاین باید بر باد داد تا این کارهای شگرف صورت اتمام و اختتام گیرد. اکنون در تمامت ایران، بلکه در دیار

۶۰۵. اصل: در سراسر متن: مستر لزی.

هنری لینزی *Lindsey- Bethune* در سال ۱۷۸۷ در اسکاتلند انگلستان متولد شد. او در دوران جوانی به ارتش انگلستان پیوست و کمی بعد به عنوان ستوان، به هنگ توپخانه مدرس راه یافت. او در سومین سفارت سر جان مالکم به ایران در سال ۱۲۲۵ قمری وارد ایران شد و به عنوان معلم توپخانه برای مدتی به تعلیم قشون عباس میرزا در آذربایجان پرداخت و به همین دلیل نیز موفق به دریافت نشان شیر و خورشید از فتحعلی شاه گردید. لینزی پس از صلح گلستان ایران را ترک کرد، اما کمی بعد دوباره مأمور دربار ایران گردید. او در این دوره از ورودش به ایران بود که در فرماندهی بخشی از قوای محمد شاه قرار گرفت و او را در عزیمت از تبریز به تهران و جلوس بر تخت سلطنت و غلبه بر رقبایش یاری داد. سرلشکر هنری لینزی به خاطر همین خدمات چشمگیر در این مرحله از مأموریتش در ایران بود که لقب بارونت را از پادشاه انگلیس دریافت کرد. لینزی کوتاه زمانی پس از بازگشت مجدد به وطن خویش برای سومین بار به عنوان مسافرتی خصوصی به ایران بازگشت و در همین سفر بود که در ربیع الثانی ۱۲۶۷ (فوریه ۱۷۸۷) چشم از جهان فرو بست و در قبرستان سفارت انگلیس دفن شد. بنگرید به: *ایرانیان در میان انگلیسی‌ها*، جلد اول، پاورقی ص ۱۷۲

فرنگستان، اهتمامی چنین و تدارکی با قاعده و آیین بدین سان دست نمی دهد. و در سنه هزار و دویست و سی و دو، که یرمولوف ۶۰۶ سردار گرجستان ۶۰۷ از دولت روس برای انجام صلح میان ایران و روس با هدایا و تحف به درگاه جهان پناه آمده بود و در تبریز در خدمت نایب السلطنه بر سر توپخانه به ملاحظه و تماشا شرف اندوز بود، توپچیان چابک دست آتش فشان مشق توپ می کردند. سردار مزبور ملاحظه کرده، خود اذعان و اقرار نمود و عرض کرد که در فرنگستان توپچیان ایشان را توپ اندازی به این قاعده و چابکی و جلد دستی میسر نیست و عرض کرد که آداب دانی و چابکی و جوانی ایشان به مراتب بر فرنگیان ترجیح دارد.

و در کار بنای نظام جدید، سلطان سلیم پادشاه روم سعی ها کرد. با آن عدت و شوکت و کثرت بی نهایت که ممالک روم را میسر است، این قاعده را جاری و بر دوام نتوانست نمود. اجاق ۶۰۸ ینگی چری بر وی شوریده حضرتش را از سلطنت معزول و سلطان مصطفی فرزند سلطان عبدالحمید خان را [۱۳۴] به سلطنت برداشتند و حاجی ابراهیم نامی را که مؤسس اساس جدید شده بود، با جمعی از رجال دولت گرفته، مقبول ساختند. ۶۰۹ و حضرت نایب السلطنه العلیه، به توفیق الهی و تأیید پادشاهی و غایت

۶۰۶. اصل در سراسر متن یرمولوف

۶۰۷. گزارش های مربوط به او را در صفحات بعدی خواهیم آورد.

۶۰۸. دودمان

۶۰۹. با شورش اهالی شرع اسلامبول و صاحبان اوجاق ینگی چری علیه اصلاحات نظامی سلطان سلیم، غوغای گسترده ای در عثمانی پدید آمد. این قیام که از حمایت شیخ الاسلام ها برخوردار بود، بی هیچ پشتوانه و تدبیر مالی معقولی آغاز شده بود، همین امر، باعث کاهش عیار مسکوکات و بروز تورم در سراسر عثمانی گردید. مشکلات مالی نیز موجب شد تا احساسات عامه مردم هم علیه سلطان سلیم تحریک شود. در چنین شرایطی بود که نیروهای کمکی ینی چری نیز که از قلعه های بوسفور در بویوک دره محافظت می کردند، تحت رهبری یکی از افراد خودشان، به نام کبکچی مصطفی، یکی از افسران طرفدار نظام جدید را به قتل رسانیدند و به مخالفان اصلاحات پیوستند. چنین بود که آتش قیام گسترش یافت. در این حال گرچه احتمال داشت که سلطان سلیم بتواند قیام را سرکوب کند، اما برخی از مشاوران وی، از جمله شیخ الاسلام عطاءالله افندی، او را متقاعد کردند که راه مصالحه را در پیش گیرد. این سیاست به زودی شکست خورد و نتوانست از گسترش آتشی که برافروخته شده بود، جلوگیری کند. بالاخره، در ۲۱ ربیع الاول ۱۲۲۲ (۲۹ مه ۱۸۰۷)، مخالفان اصلاحات، در حالی که هزاران نفر از ینی چری ها، علما، طلاب علوم دینی آنان را همراهی می کردند، عازم قصر سلطان سلیم شدند. سلیم سعی کرد تا با اعلام انحلال نظام جدید، شورشیان را آرام کند، اما مخالفان سرانجام فتوایی از علما گرفتند مبنی بر اینکه اصلاحات سلیم با اصول مذهب و سنت مغایر است. پس سلطان سلیم نیز ناچار تسلیم خواسته مخالفان شد. در این زمان بود که شورشیان به سراغ مصطفی خان چهارم، پسر عموی سلطان سلیم رفته و با خلع سلطان از سلطنت، وی را به قدرت رساندند. استانفورد جی. شاو - ازل کورال شاو، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید ۱۹۷۵-۱۸۰۸، ترجمه محمود رمضان زاده، (تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان (ادامه پارقی در صفحه بعد)

اهتمام در کار و جدّ و جهد در کارزار، مؤسس اساس قاعده نظام جدید گشته و اهل ایران را به دلایل و نصایح از عادت سابق، به عادت نظام و قانون جدید آوردند. با سوار و پیاده و سرباز و توپچیان آذرباشان به جنگ روسیه پرداختند و آن جماعت را در چندین جا شکست های فاحش داده، رایت استیلا و استعلا در جهان افراختند. چنانکه بعد ازین هر یک به جای خود مذکور خواهد شد. کار چنین بود تا به خواهش پادشاه روس در میان دو دولت کار به صلح انجامید.

دیگر: تعیین مهندسان و ساختن قلعه های هرمان بنیان است

جمعی از امیرزادگان این دیار را که به فطانت و کیاست معروف بودند، به تعلیم علم هندسه به قاعده فرهنگ به علاوه علم هندسه ایران باز داشتند و آن جماعت در اندک وقتی نزد موسی لامی فرانسوی^{۶۱۰} که مهندسی زیرک و فیلسوفی صاحب مدرک بود، مهارتی کامل حاصل نمودند و در علم هندسه و دانستن آداب مساحت و شناختن مکامن طعن و ضرب و ترتیب مقام اردو و ضابطه گسترده خیام به نظام و ساختن قلعه ها به طرز و اسلوب فرنگ، صاحب فن شدند و چند نفر، عالم به لغت فرانسه و نوشتن و خواندن خطوط و مراسلات فرانسه گردید.

دیگر: ساختن قلعه های رفیع بناست که هر یک به طرز قلعه های

فرنگ ساخته شده

اول: بنای قلعه متینه عباس آباد است

در سنه هزار و دوست و بیست و پنج، حسب الامر نواب نایب السلطنه در یزد آباد نخجوان قلعه ای متین الارکان که یک سمت آن به رود ارس متصل و اطراف دیگرش صحرا و دیوارهای او محکم به صخره صما،^{۶۱۱} خندقش، به آب رسیده و دشمن از گرفتنش طمع بریده و اضلاع بیرونش مثلث و سر بر سپهر افراشته و درونش به انواع غلات و حبوبات و سرب و باروت [۱۳۵] انباشته و توپ ها در بالای بروج نصب داشته.

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) قدس رضوی، ۱۳۷۰، جلد اول، ص ۴۷۳-۴۷۲/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول،

ص ۹۸/ولادیمیر لوتسکی، تاریخ عرب در قرون جدید، ترجمه پرویز بابایی، (تهران: مرکز نشر سپهر، بی تا)،

ص ۵۰/تاریخ ترکیه، ص ۲۱۷/کارل بروکلمان، تاریخ دول و ملل اسلامی، ترجمه هادی جزایری، (تهران: بنگاه

ترجمه و نشرکتاب، ۱۳۴۶)، ص ۴۸۲/زینة التوریح، خطی، گ ۴۶۷ الف/انساخت التوریح، جزء اول، ص

۱۶۴/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۹/فهرس التوریح، ص ۳۵۳

۶۱۱. سنگ سخت

۶۱۰. اصل: فرانسه

در توصیفش همین قدر کفایت می‌کند که سره‌ر فرد جنس برون‌ت ایلچی دولت علیه انگلیس، بعد از ملاحظه جسری که از چوب بر روی رود ارس متصله به قلعه ساخته شده بود، انگشت حیرت به دندان گزید. با وصف عداوت که میان انگلیس و فرانسه می‌باشد، اذعان نمود که این کار انحصار به موسی لامی دارد و در مهندسی برای او عدیلی و نظیری نیست. و کذالک ایلچی مذکور، اذعان نمود که از عهده‌ا تمام چنین قلعه برآمدن در مدت قلیل اختصاص به دولت قوی بنیاد ایران دارد.

دیگر: تعمیر قلعه النجق است

که از دیرباز حصن حصین گردن کشان ایران و آذربایجان که قطعه سعدی از او خبر می‌دهد.

قزل ارسلان قلعه‌ای سخت داشت که گردن به الوند بر می‌فراشت
نه اندیشه از کس نه حاجت به هیچ چو زلف عروسان رهش پیچ پیچ
درین زمان برکه‌های او چون دیده بدسگالان بی‌آب و راه پرپیچ و تابش مانند دل
دشمنان خراب بود. به اهتمام ملوکانه، چون خانه‌دوستان یگانه‌اش آباد و برکه‌های
مخروبه او را با راه ۶۱۲ از آب زلال مالمال فرمودند و جمعی مستحفظ که به
تجلد ۶۱۳ و آگاهی معروف بودند، به کوتوالی ۶۱۴ آن قلعه شامخه و قلعه بازخه ۶۱۵
تعیین و ساحت آنجا را به سرب و باروت و آذوقه و آب انباشته، همت بر استحکام آنجا
گماشتند.

دیگر: بنای فسیح الاجاری قلعه اردبیل است

آن نیز به طرح قلعه‌های فرنگ ساخته شده. در اطراف قلعه، خانه‌های رعایا بود که
بایستی هموار و مسطح گردد و اصل قلعه مشرف بر صحرا شود. چون در خرابی آن‌ها
ضرر به اهالی آنجا می‌رسید، تمامت آن خانه‌ها را به قرار قیمت وقت از صاحبانش
خریده، زر از خزانه عامره تسلیم شد و به این حسن سلوک و رأفت و رقت قلب همه
رعایا دعاگو و ثناخان دولت جاوید بنیان گشتند.

دیگر: ساختن قلعه متینه بلده مرغوبه خوی می‌باشد

آن قلعه نیز به طرح دلکش و وضعی خوش ساخته شده و خندق [۱۳۶] او نیز عمیق است و در برابر هر دروازه به قدر نیم فرسنگ خیابان‌ها ترتیب نموده‌اند و زمین آن‌ها را از صاحبان املاک به زر خریده و عرض خیابان‌ها چهارده زرع و دو جوی آب از طرفین ساخته شده، و آب‌ها روان داشته و در دو طرف زمین‌ها را مسطح نموده، تا نیم فرسنگ درختان بید به ترتیب غرس شده، چنانکه هنگام تماشا صفوف درختانش چون صفوف مژگان به نظر تماشاگران می‌رسد. الحق شکوه آن درختان هنگام بهار که همه اطراف قلعه چمن‌های سبز است و سایه درختان بید چون سایه نیک بختان مایه آسایش و آرامش جان است. از دروازه‌ها تا میان شهر بازارهای مسقف ساخته و منازل دلکش پرداخته گردیده و همه زمین‌ها که متعلق به اینهاست، اگر ضرور به خریدن بود، خریده‌اند و ترتیب و تفریس^{۶۱۶} فرموده.

دیگر: تعمیر قلعه مستحکمه ایروان است که از جمله قلاع متینه رزینه

آذربایجان است و یمنی و سعادتى در وی پیدا و نمایان

و غراف ایوان گودویچ سردار روس با جمعیتی شایان و ازدحامی فراوان بر سر آن قلعه آمد و یک ماه محاصره کرده، بالاخره از ضرب دست یلان ایران و اهتمام حسین خان سردار قاجار و پایداری حسن خان برادرش با وجود بیماری و ناتوانی که داشت، جمعی کثیر از پردلان و دلاوران نامی روسیه هنگام یورش مقتول و جمعی کثیر زخم‌دار و خسته و ملول گشته، نایب السلطنه از تبریز به جانب او آهنگ فرمودند. خود را غریق موجه^{۶۱۷} اضطراب و هلاک دیده از بیرون قلعه ایروان کوچ کرده به گرجستان رفت و سپاه ظفر پناه تعاقب نمودند. جمعی کثیر نیز از شدت سرما و برف تا گرجستان تلف شدند و سر و اخترمه بسیار و عراده توپ به دست افتاده، معاودت فرمودند. چنانکه کیفیت آن محاربه عنقریب انشاء الله رقم زد کلک بیان خواهد شد.

دیگر: تعمیر قلعه دارالسلطنه تبریز است و ساختن بیرون قلعه به طرز فرنگ که

مرکز عز و اقبال و نشیمن شوکت و اجلال است

برای ساختن آنجا امینان زیرک و مهندسان [۱۳۷] صاحب مدرک گماشته شد و عمله و بنا برای اتمام آن کار بنا فرمودند و در عرض دو سال تمامی این قلاع سپهر مثال به معماری همت خسروانه سر به ایوان کیوان کشید و خندق آن‌ها از نهایت ژرفی عقول

خردمندان را باعث حیرت گردید و چون گاهگاهی موکب انجم شکوه خاقان جمجاه سایه افتخار به ساحت آذربایجان می‌افکند، طرح قصری در اوجان و بنای باغی ارم نشان و قصری خلدبنیان در خارج قلعه دارالسلطنه تبریز افکندند و در اندک وقتی باغ تبریز مثمر به انواع ثمار و قصر بی‌قصور غیرت کاخ ولدان و حور گردید و درین سال ها که رایت خورشید پیکر دارای دادگر و شاهزادگان مظفر ساحت افروز این بوم و بر می‌گردد، از یمن مقدم همایون قصور، ابنیه سپهر نمون سر به گردون می‌ساید. و نیز به حکم قضا نواز در کنار قریه میانه که معبر موکب جهانگشای سلطانیست طرح باغ فردوس آیین ریخته شد و عمارتی باشکوه و تزیین پرداخته آمد و انواع اشجار از هر سرزمین آورده، در آن باغ کاشته گردید و مقرر فرمودند که پل ها و کاروانسراها که در عرض راه‌ها واقعست و آثار ویرانی یافته، به اهتمام سعی کافی آباد سازند تا مترددین هنگام عبور از سردی هوای آذربایجان و شدت برف و دمه^{۶۱۸} آسیبی نبینند.

از جمله مآثر دولت روز افزون تشخیص خالصات دیوانی و موقوفات املاک بود

چون به سبب اختلاف ازمنه و ادوار و تغییر دول و تغلیب متصرفین و عدم اعتنای حکام در تمییز و تشخیص، سررشته املاک خالصات و غیر خالصات از هم گسیخته بود، کاتبان بصیر و محرران دقیق تعیین رفت که استفساری کافی و استبصاری وافی به کار دارند و وجوه وقف به مصارف موقوف علیهم^{۶۱۹} رسانند. و دیگر حکم رفت که بقاع خیر ارتفاع مملکت آذربایجان که به مرور دهور و وقوع زلزله‌های عظیم با خاک یکسان شده بود، به تازگی تعمیر نمایند و قنوات منظمه^{۶۲۰} را صاحبان املاک آباد نموده، آبی به روی کار نیک نامی و خجسته فرجامی آرند. [۱۳۸] هر که را معونت خرج آن نبود از سرکار شوکت مدار اعانت رفت و حکم چون آب جاری شد که تا مدتی دیوانیان مطالب حقوق املاک جدیدالنسق را موقوف دارند.

دیگر آنکه: وضع روز مظالم فرمودند

که ماهی یک روز هر که را از قوی و ضعیف عرضی باشد در پیشگاه ایوان عرضه دارد، از برای دادخواهان و حاجت مندان حاجبی و دربارنی ضرور و درکار نیست و امنای

۶۱۹. در آنچه وقف شده

۶۱۸. باد شدید همراه با برف، بوران
۶۲۰. ناپدید شده، کور شده، محو شده

شرع، در هر بلد تعیین فرمودند که حافظ حدود شرع باشند و نگذارند که کسی پای از جاده شرع نبوی بیرون گذارد.

دیگر: وضع چاپارخانه است

هر کس از مترددین از دربار سلطانی و سایر دول که از ولایات عبور می نمایند، خرجی و تحمیلی جداگانه برای عجزه و رعایای ولایت نیست. دواب و اسب چپاری و اخراجات عرض راه و مصارف از آحاد مترددین تا به معارف، از عابرین و قاصدین از ایلچیان روم و فرنگ که هر روز یکی می آید و یکی می رود و هرگز راه از مردم آگاه خالی نیست. تمامی اخراجات و مصارف عرض راه از سرکار شوکت مدار است و کسی را جرأت آن نیست که توبره کاهی در راهی از رعیتی خواهد یا به شلتاق^{۶۲۱} منکر، جان ضعیفی را در شکنجه ظلم و تعدی کاهد.

دیگر: وضع مهمانخانه است

که برای اخراجات مهمانان از صادر و وارد مشخص و معین گردیده و مصارف آنها از دیوان محسوب است و کار دولت گزاران بر وجه مرغوب.

دیگر: انضباط امور شرعی است و تعظیم اهل علم و فقها و

دانشمندان بر وضع شایان

نایب السلطنه و قائم مقام و وزیر بی نظیر به اقصی الغایه، مجتهدین و علما و ارباب عمایم را تعظیم و تکریم می نمایند و نایب السلطنه العلیه، خود به نفس نفیس در اکثر جماعت به نماز جمعه در مسجد جامع حاضر می شوند و کاری که نه بر قانون شرع است، از درجه اعتبار ساقط است و قائم مقام، صدر دولت را هر شب پنجشنبه و جمعه فقها و ارباب عمایم موعودند و اگر دعوائی که در خارج [۱۳۹] سماجت پیدا کرده باشد و به انجام نرسیده، در شب اجلاس علما به آسانی طی می شود و قائم مقام نسخه [ای] در آداب جهاد و نسخه [ای] در اثبات نبوت و ولایت خاصه و عامه و اثبات معجزه باقیه نبویه، مرقوم و محرر داشته اند؛ در کمال خوبی و فطانت و ذکاوت و دلایل و براهین اضافه به دلایل قدیمه علمای متقدمین، از حکما و متکلمین آورده و دانایان و صاحب سواران از جانب علما و مجتهدین به هر قریه و بلد تعیین رفته که عوام را رسوم جهاد و

قواعد صلات و صیام و در میان یکدیگر رسم عدالت و مروت آموزند و بدین شیوه ستوده نام نیک از برای دولت اندوزند.^{۶۲۲} و الحال در مملکت آذربایجان، سوای سرباز و تربیچیان نظام و نومسلمان روس که دسته بهادرانش^{۶۲۳} گریزند و عمله و چاکران دربار سپهر بنیان، از اهل حرفت در بلاد آذربایجان و کسبه و رعایا، همه اسباب و آلات از یراق و تفنگ گرفته داخل مجاهدین گشته‌اند و در اوقات کاسبی به کسب و کار مشغولند و در روز عرض سان، هر گاه تدقیق و استقصی^{۶۲۴} به عمل آید، قریب به صد هزار کس مسلح و مکمل از جوان و پیر از نظر آفتاب تاثیر نواب نایب السلطنه می‌گذرند. واعظ و پیش نماز تعیین گشته که در بلاد و قبایل، مسایل جهاد آموزند و سپاه و سرباز و پیاده و سوار و مجاهدین هر دیار را به حدود و رسوم شرعیه آگاه سازند. و نماز را در پنج وقت به جماعت گذارند و حفظ حدود شرع را مرعی دارند.

و دیگر آنکه: بعد از تمکن و استقرار نایب السلطنه در مملکت آذربایجان، از حس سلوک آن حضرت، پادشاه هر دولت قوی مکننت و شهریار هر دیار، راه ذهاب و ایاب به دربار کیوان مدار پادشاهی گشاده‌اند و شادمان به دوستی و صداقت و محبت و وفا و درستی عهد نایب السلطنه، به خدمت اعلیحضرت شاهی آمد و رفت می‌نمایند. و ایلچیان و نامه دوستانه ایشان از هم بریده نمی‌شود.

اگر پادشاه والاجاه مملکت روس است، آن حضرت را واسطه انجام کار صلح در میان دو دولت دوران [۱۴۰] عُدَّت کرد. اگر چه مدتی گریبان این مطلب در دست کشاکش بود و حضرت نایب السلطنه راضی به صلح نبودند، باز استرضای خاطر عظمای دولت بهیه روسیه و کارگزاران دولت علیه ایران را به عمل آورده، از برای فراغت اهالی دو دولت قوی مکننت، صلح گونه‌ای به عمل آمد و اگر پادشاه انگلیس است، به حدی رابطه خصوصیت و یگانگی با حضرت نایب السلطنه دارد که روز به روز سفرا و چاپاران آن دولت از هم بریده نمی‌شود و از کلی و جزوی امور خود، نایب السلطنه را به ارسال مکاتیب دوستانه، وسیله محبت و مراودت می‌سازد؛ حتی اینکه درین اوقات آن پادشاه ذی جاه را در یک روز، دو فرزند نیکو مولد قدم از کتم عدم به عرصه وجود نهاده و ازین

۶۲۲. عنوان کامل‌ترین نسخه این اثر، احکام الجهاد و اسباب الرشاد نام دارد که توسط مصحح کتاب حاضر تصحیح و به همت انتشارات بقعه در سال ۱۳۸۰ خورشیدی چاپ و نشر یافته است. در باره نسخه‌های دیگر این اثر و چگونگی و زمان تألیف و تدوین آن‌ها، در صفحات بعدی سخن خواهیم گفت.

۶۲۳. اینان تعدادی از قوای اسیر شده روسی بودند که پس از اسارت مسلمان شدند و فوج بهادران، با ینگی مسلمان از آنان پدید آمد. برخی از اینان در اواخر جنگهای مرحله اول ایران و روسیه به مساعدت پنهانی با قوای روسیه پرداختند و در برخی از شکست‌های قشون ایران از روس‌ها مؤثر افتادند. در باره آنان باز هم توضیحات بیشتری خواهیم آورد.

۶۲۴. نگریستن، واریسی دقیق کردن.

نعمت، آن پادشاه را خوشحالی تمام حاصل شده بود. مراسله‌ای دوستانه درین باب ارسال داشته که چون ما از این حالت خوشوقت شدیم، باید نایب السلطنه نیز از شنیدن این مژده خوشحال باشند. و اگر پادشاه نمسه و فرانسه است، همواره وسیله دوستی و یگانگی می‌جویند و راه اتحاد می‌پویند.

دیگر از جمله مآثر دولت نامی:

حسن اهتمام نواب نایب السلطنه است در اشتها بدایع و صنایع و بروز دقایق اهل صنعت و هنر در خطه بهشت نشان ایران، خصوصاً در مملکت آذربایجان. از جمله، اشتها لغات مختلفه اقالیم جهان در آستان آسمان بنیان. از هر مملکت که خامه در بنان آرند و مکتوبی نگارند و رسولی فرستند و پیغامی گذارند، مقربان حضرت و نزدیکان درگاه، به همه لغت آگاه و به همه لسان واقف و در نوشتن جواب نامه‌ها، افصح و ابلغ و توانا و در کار خود دانا و بینا و آن لغات، لسان فرانسه و انگلیس و هند و لسان اهالی له^{۶۲۵} و لسان روسیه و لاتین و لسان نمسه است.

دیگر: از همه قرال فرنگ، از سپاهیان و معلمان توپ و تفنگ و صنایع زیرک و طیب و جراح، در سرکار نایب السلطنه مواجب خوار و پروده احسان^[۱۴۱] و اصطناع^{۶۲۶} و به اقران و امثال در افتخار؛ و آن حضرت به حاضران خدمت و ملتزمان رکاب خرسند نگشته، جمعی از آدمیزادگان این دیار را از مهندس و طیب و تویچی و اهل صنعت و معلم سپاه نصرت پناه به لندن که پایتخت پادشاه انگلیس است، فرستاده چند سال متوقف بودند و در کسب علوم و اخذ شیوه و رسوم آن دیار، جهد بلیغ و اهتمام تمام می‌نمودند و هر ساله مواجب و مرسوم ایشان از آذربایجان به لندن می‌رفت و این طرفه^{۶۲۷} که اگر پیش از این یکی از اهل ایران، یکی از اهل فرنگ را درین بلاد می‌دید، از وضع و هیأت و لباس ایشان تعجب می‌کرد و اهل ایران نمی‌دانستند که فرنگ چند قرال است و ممالک ایشان در چه سمت است و پایتخت هر یک کجاست، درین عهد همایون و دولت روزافزون، از یک ساله و شش ماهه راه از جماعت انگلیس و فرانسه و روس از طرف هندوستان و اسلامبول و غیرهما، با اشیای نفیسه و اجناس غریبه به دربار گیتی مدار تردد می‌نمایند و تحف و هدایای خود را از نظر اشرف می‌گذرانند و مورد عنایت و مطرح التفات و احسان شایان می‌شوند. زیرکان و کارگزاران دربار از کار و کردار جمیع

طوایف ایشان استحضر حاصل کرده‌اند. و درین سال، مهندسان و طبیبان و زیرکان و اهل تعلیم از آموختن و ریختن توپ و ساختن تفنگ و چخماق و اظهار تصنعات دیگر، از آتش کاری و سوهان و صیقل‌گری و ابراز و اظهار هنروری، کامل گشته از لندن مراجعت نموده، روی به درگاه آوردند. کسب علوم و اخذ فنون ایشان در نظر مبارک جلوه استحسان بخشید و هر یک به افزونی انعام و مواجب و احسان محسود همگان گشتند. اطبا و صنعتگران انگلیس نیز قابلیت ایشان را پسندیدند و حضرت نایب السلطنه بعد از ورود ایشان به این حدود، مقرر فرمودند که چند نفر از اطفال بزرگان درگاه به طریق تعلیم و تعلیم و شاگردی و تلمذ نزد ایشان شتابند و به آموختن لغات و کسب صناعات پردازند.

[رواج باسمه کاری در تبریز]

واعظم تصنعات [۱۴۲] کار فرنگ باسمه کاری^{۶۲۸} بود که کتب متعدده به خط نسخ و نستعلیق بیرون می‌آوردند. یکی از هوشمندان دارالسلطنه تبریز^{۶۲۹} اسباب و اقلام او را آورده، چنان تتبع و تصرف درین کار کرده است که چون صفحه‌ای [از کار بیرون می‌آید، حسن خطش، رشک گردش اقلام خوش نویسان آمده و به علاوه حسن خط، شیرینی شیوه نیز در باسمه کاری منظور] کرده^{۶۳۰} و باعث حیرت استادان فرنگ شد.

و نیز مدتی بود که در بلده خوی، به امر نایب السلطنه بنای ماهوت سازی نهاده بودند. در بافتن و ساختن ماهوت اقدام می‌کردند و استادان، چندانکه تلاش کردند به قماش ماهوت فرنگ کار از کارخانه بیرون نمی‌آمد و درین اوقات، اسباب و افزار او را از دیار روس آورده، در ساختن آن جنس که پوشش و لباس اکثر اهل ایران و لباس اعیان و اشراف و سربازان و چاکران، بیشتر از آن قماش است، به اهتمام تمام مشغولند و کار، سر و صورتی به هم رسانیده، منظور نظر آفتاب اثر نایب السلطنه آن است که در هیچ کار و هیچ صنعت، اهالی ایران را احتیاج به اقلیم دیگر نباشد. هر چه اهل ایران را ضرور است، درین دیار به عمل آورند و به متاع دیار دیگر ضرورت نیفتد. و ارباب سلیقه ایران و استادان صاحب ذهن، از حدت ذکا، به کار اقلیم دیگر ننگرند.

۶۲۸. مأخوذ از ترکی: چاپ، طبع: چاپ بر روی پارچه و غیره

۶۲۹. اشاره است به میرزا صالح شیرازی که از نخستین محصلین اعزامی به انگلستان بود و پس از مراجعت به تبریز نخستین چاپخانه را در این شهر تأسیس کرد. نگاه کنید به: میرزا صالح شیرازی، مجموعه سفرنامه های میرزا صالح شیرازی، تصحیح و توضیح غلامحسین میرزا صالح، (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴)، چاپ اول، ص

۶۳۰. اصل: گردیده

بالجمله، تا سنه هزار و دویست و سی و دو^{۶۳۱} که در میان دو دولت روس و ایران، اتفاق صلح افتاد، نواب نایب السلطنه با روسیه، هفت دفعه صف مقاتله برآراست و در همه معارک، ظفر، آن حضرت را بود؛ سوای واقعه اصلاندوز که ظفر میسر نشد. و در تمامی آن‌ها که بعد ازین به تفصیل یاد کرده می‌شود انشاءالله تعالی، ظفر نایب السلطنه را بود.

اول: در سنه هزار و دویست و نوزده هجری، مقاتله با ایشپخدر سردار روس بود که به سر ایروان آمد، به نحوی که پیش از این رقمزد کلک بیان گردید. و در اثنای گیرودار، شاهنشاه جمجاه به سر وقت ایشان رسید، درین دفعه، هفت بار جنگ [۱۴۳] به نفس نفیس گردید و آن فرقه را بالکيه منهزم و مستأصل گردانید.

دوم: در سنه هزار و دویست و بیست هجری که خسرو بلند اقبال نایب السلطنه را به توقف در مملکت آذربایجان و به انضباط امور این سامان مأمور فرمود و این محاربه و مقاتله، در سه فرسنگی قلعه شوشی در منزل عسکران اتفاق افتاد و شش شبانه روز جنگ کردند. وقتی بود که ابراهیم خلیل خان والی قراباغ آن طایفه را به امداد خود آورده بود و سرکرده ایشان گرگین پولکونیک^{۶۳۲}، با کتلا روسکی^{۶۳۳} بود، در عقب این ذکر ایراد می‌رود.

سیم: باز در همین سال، سفر گنجه اتفاق افتاد به عزم کوچانیدن رعایای آنجا که محاربات با جماعت شمس‌الدینلو و غیره، در جنگل‌ها اتفاق افتاد. بعد از کوچانیدن اهالی گنجه، در منزل زکم با روسیه چهار شبانه روز جنگ کردند.

چهارم: مقاتله منزل خانشین در سنه هزار و دویست و بیست و یک هجری و قتل ابراهیم خلیل خان در دست روسیه، در همین سال واقع شد.

پنجم: در سنه هزار و دویست و بیست و سه هجری، آمدن گودویچ سردار روس است بر سر ایروان و محاربات او با لشکر اسلام و دلیران ایران و نهضت رایت نایب السلطنه به معاونت حسین خان قاجار سردار ایروان و شکست گودویچ و محاربات آن جناب در حوالی نخجوان و قرابابا و غیره و مجادله حسین خان سردار به تلافی شکست خویش در سنگرهای حوالی حاجی قرا و ظفر یافتن و محاربه سرباز و غازیان اسلام در شیخ آویز و منصور شدن در سنه هزار و دویست و بیست و پنج.

۶۳۱. معلوم نیست که چرا مورخی چون دنبلی که در متن وقایع حضور داشته است، مرتکب چنین اشتباهی شده و تاریخ صلح اول ایران و روسیه را به جای سال ۱۲۲۸، یعنی سال انعقاد معاهده گلستان، سال ۱۳۳۲ ثبت می‌کند.

۶۳۲. سرهنگ Polkovnik

۶۳۳. اصل: Kottlarefsky؛ کتلا روسکی

ششم: در شهر سنه هزار و دویست [و] بیست و هشت، گزارش قضیه سلطان بود، که نایب السلطنه را در مجادله روسیه فتح روی داد. در حین سرداری مرکز^{۶۳۴} سردار روس و فتح طالش و گریختن مصطفی خان و شکست سپاه اسلام نیز در اصلاندوز همین سال اتفاق افتاد. و گزارش این حالات و محاربات که مجملاً مذکور گردید، به تفصیل رقم زد کلک بیان می‌گردد، انشاء الله تعالی.

و در شهر سنه [۱۴۴] هزار و دویست و بیست و هشت نیز ورود فتاوی مجتهدین عصر و رسیدن رساله هر یک بود.

۶۳۴. باکیخانوف او را به عنوان «جنرال لیطنانط مارکز باعولوچی نام برده است. گلستان ارم، ص ۱۹۴

بیان فتاوی مجتهدین عصر درین سال ها در باب محاربات روسیه و رسیدن رساله هر یک که به این محاربه احکام جهاد جاری است و بیان نیابت اعلیحضرت شاهنشاهی و نواب نایب السلطنه در مقام نیابت امام عصر در تهیه این جنگ و ترتیب رساله جهاد قائم مقام و برالقاب اعلیحضرت و نایب السلطنه القاب لفظ «الغازی والجاهد فی سبیل الله»، افزودن.

درین سالها که لشکر اسلام را محاربات با روسیه واقع بود و دلیران اسلام آن فرقه را دافع جنگ؛ و پیکار آن طایفه موقوف به وقتی و معین به زمانی نبود، بلکه بر سبیل استمرار، صفوف کارزار آراسته بود و علم نصرت در خرام^{۶۳۵} و نایب السلطنه و میرزا بزرگ، قائم مقام صدر دولت و امرا و بزرگان حضرت و لشکریان را آسایش حرام و کفایت این زحمت بی نهایت بر ذمت همت نایب السلطنه و قائم مقام و حاضران رکاب ظفر نصاب و لشکر فیروزی اثر بود و آسودگان ممالک دیگر در مهد راحت غنوده، از غوغای قیامت خبری می شنیدند و اثری از نار و دخان او نمی دیدند، در سرمای زمستان آذربایجان و گرمای صحرای قراباغ و موغان دایم در رکضت و نهضت بودند؛ جنسی که در آن جیش قیمتی نداشت، نقد جانها بود و متاعی که به جوی نمی آرزید جوهر روان ها و بر چیزی که نظر التفات نمی رفت، سرهای مسلمان و روس بود، افتاده در میدان هیجا. دایرة لشکرگاه روس دریای آتشی در جوش و جهنمی پرخروش، افواج مواج سرباز و سوار در غمرات^{۶۳۶} آتش شعله بار، چون سمندر و سیاوش در میان این قتال و جدال، مقربان حضرت را در ماه های روزه و غیره، از صلوات و صیام و حکم اسیر و چپاول و فروعات به آن، مسأله ای چند عارض می شد که تمیز و تشخیص این حروب با غزا و جهاد مشکل می نمود و خار خار این اندیشه نیز بر دامن دلها می آویخت که آیا تحمل این مشقت و مصابرت درین زحمت بی نهایت که [۱۴۵] هنگامه محشر از او نمونه و روز غضب داور از او نشانه بود و صرف اموال بیکران و تضییع جان ها و در باختن سرها و روان ها در بارگاه الهی مثمر سعادت و باعث ایثار رحمتی و مغفرتی است، یا محض صیانت ملک یا مجرد دفاع یا رعایت سد رخنه بیگانه یا مخصوص به اهل آذربایجان یا غزا و جهادی است که همه مسلمانان درین زحمت شرکت دارند؟ و این همه خزاین و سلاح که در اصلاح این کار و تجهیز لشکر جرار صرف می شود، خزینه ها پرداخته و کارها ساخته می گردد، موافق قانون شرع رسول اکرم است یا متعارف به قاعده عرف و

دستور ملکداری خسروان معظم و شیوه کسری و جم؟

بنابر تمهید این مقدمات، نایب السلطنه و قائم مقام بعد از عرضه داشت به دربار خاقان جمجاه، اولاً: عالی جناب، حاجی ملاباقر سلماسی و ثانیاً: صدرالملة والدين، مولانا صدرالدین محمد تبریزی را برای استفتا و حل مسایل و تحقیق مدعا از شیخ جعفر نجفی و میرزا ابوالقاسم جاپلقی و آقا سید علی مجتهد «نورالله مضاجمهم و شکرالله مساعیهم»، به عتبات عالیات عرش درجات روانه نمودند و نیز مکاتبات و مراسلات درین خصوص به تفتیش آیات و نصوص به علمای اصفهان و یزد و کاشان، مانند مرحوم حاجی محمد حسین امام جمعه اصفهان و ملا علی اکبر ایجی و آخوند ملا احمد کاشی^{۶۳۷} نگاشتند و در اندک مدت رسایل عدیده از اطراف و جوانب در رسید.^{۶۳۸} و شعرای آستان امیرالمؤمنین علیه السلام، قصاید عربی در مدح اعلیحضرت خاقانی و نواب نایب السلطنه به رشته نظم کشیده، ارسال داشتند و رساله‌ها در اثبات جهاد و غزا و فتوی در ملت بیضا که امروز شاهنشاه و نایب السلطنه به راستی غازی راه دین و محیی^{۶۳۹} ملت سید المرسلین است، پرداخته و در رساله شیخ جعفر و آقا سید علی که رأس و رئیس مجتهدین بودند، صراحتاً تعیین نیابت امام و وکالت فقهای ذوی‌ال‌عز و الاحترام، درین مقام نگاشته و به دلایل واضح و براهین ساطعه، تصریح نموده [۱۴۶] که امروز محاربات با جماعت روسیه جهاد است و هر چه به قانون شرع شریف خراج حسابی از رعایا گرفته، صرف این راه شود، حلالست و مباشران امور جهاد به شرط دیانت و امانت، از کاتب تا سررشته داران نظام شهیدند^{۶۴۰} و زنده ثواب و مأجور در روز حساب. و بر صغیر و کبیر و وضع و شریف ممالک محروسه واجب که به عزم جهاد و برای تقویت دین و اعلائی کلمه حق و حفظ بیضه اسلام به واجبی، تهیه حرب سازند.^{۶۴۱}

بالجمله بعد از ورود رسایل، قائم مقام صدر دولت به مطالعه آن‌ها پرداخته، عمری

۶۳۷. برای شرح حال تمام علمای مذکور در بالا نگاه کنید به: میرزا عیسی قائم مقام فراهانی، احکام الجهاد و اسباب الرشاد، تصحیح غلامحسین زرگری نژاد، (تهران: انتشارات بقیه، ۱۳۸۰)، مقدمه مصحح

۶۳۸. این سخن دنبلی که: «در اندک مدت رسایل عدیده از اطراف و جوانب در رسید» با آنچه او در چند سطر قبل آورده و مدعی شده است که فتاوا در سال ۱۲۲۸ رسید، منافات دارد. توجه کنیم که سال مذکور سال خانمه جنگ های مرحله اول است نه سالهای آغازین آن جنگ ها. برای ریشه‌ها و روند صدور فتاوی جهادی، بنگرید به: میرزا عیسی قائم مقام فراهانی، پیشین، مقدمه مصحح

۶۳۹. زنده کننده ۶۴۰. اصل: نظام جدیداند و زنده ثواب

۶۴۱. برای متن این فتاوا، علاوه بر پیشین، ص ۱۶۸-۱۶۲ نگاه کنید به: نجفی، شیخ جعفر، (کاشف الغطاء)، کشف الغطاء عن مبهمات شریعة الفراه، (اصفهان: انتشارات مهدوی، سنگی، بی تا)، کتاب الجهاد ص ۳۹۴

صرف ساخت و پس از تحقیق و تدقیق، فتاوی و اجتهادات فضلا را مطابق یافت، همت بر جمع و تدوین مسایل رسایل نهاد. مجالس روح پرور در تشریف حضور افاضل هنرور آراست و شروع در جمع اقوال مجتهدین در رساله علیحده نمود. مسایل جهادیه که سالها متروک بود و هیچ یک از فضلا و علما در روزگاریها اقبال و التفات به تدریس و مباحثه آن ننمود، از آن روی که سلاطین سابق را محتاج الیه نبود، قائم مقام مجرد چند روز مطالعه و تتبع، از حدت ذهن سلیم و استقامت سلیقه، چنان در آن مسایل مهارت یافتند که کسی را مقدور نبود و مزیدی بر آن تصور نمی‌گشت. رساله علیحده به اتمام رسید و محتاج الیه امرا و سرتیپان و سرهنگان بود؛ اندکی بسط یافت و مطلب در اذهان دیرتر جای می‌گرفت، لهذا، به ترتیب رساله دیگر پرداختند و آن نسخه را در اندک روزی مضبوط و مدون ساختند و آن رساله در نهایت اختصار پسندیده طباع مختلفه و آراء متفاوته آمد و از روی آن نسخه، نسخ دیگر در قلم آمد و در انجمن حضور اعلیحضرت شاهنشاهی به عرض رسید و مورد تحسین و آفرین گردید.^{۶۴۲}

و نیز یوسف نام پادری^{۶۴۳} از اهالی فرنگستان بود به اصفهان آمد و نزد علمای آنجا تحصیل کرد و مهارتی تمام در خط و علم و دین مسلمانی از فضلالی گرامی به خم رسانید. از غایت خبث طینت و فساد طویت در رد نبوت ختم رسالت [۱۴۵ مکرر] و انکار اعجاز قرآن به براهین و ادله سخیفه خود سخنان گفت و نوشت. بعضی از فضلالی عراق

۶۴۲. برای نسخه‌های متعدد از احکام الجهاد، یا جهادیه کبیر و چگونگی تلخیص آن در قالب جهادیه وسطی و جهادیه صغیر بنگرید به: مقدمه اثر پیشین

۶۴۳. هانری مارتین، کشیش انگلیسی، از پیوریتن‌های انگلیس و هواخواه متدیست‌ها و نخستین مترجم انجیل از انگلیسی به فارسی در روزگار فتحعلی شاه، پس از آنکه به استخدام کمپانی هند شرقی انگلستان درآمد و مدتی در هند اقامت گزید، در سال ۱۸۱۱ با هدایت سرجان مالکم، برای تبلیغ مسیحیت و تحت عنوان جستجوی انجیل‌های قدیمی، کمی پس از رسیدن سرگور اوزلی به شیراز وارد این شهر شد. او چون مدتی در شیراز رحل اقامت افکند و به نگاشتن جزواتی علیه اسلام پرداخت و با تعدادی از علما به گفتگو نشست، و ترجمه انجیل به فارسی به پایان برد، از شیراز روانه اصفهان و سپس تهران گردید تا انجیل فارسی خود را به فتحعلی شاه و عباس میرزا تقدیم کند. پدر مارتین چون در تهران از حصول به این مقصود باز ماند، در حالی که تب و لرز دامنگیرش شده بود، عازم تبریز گشت تا شاید در آنجا باز هم به تبلیغ مسیحیت پرداخته و در همان حال توفیق دیدار با شاه قاجار را پیدا کند. با تشدید بیماری هنری مارتین در تبریز، چون پرستاری او توسط سفیر انگلیس و همسرش، باعث بهبود حالش نگردید، لاجرم بر آن شد تا از طریق ابروان عازم عثمانی گشته و خود را به انگلستان رساند، اما پس از ترک تبریز، چون به دمکده ارمنی نشین توکات در شمال عثمانی رسید، در ۱۴ اکتبر ۱۸۱۲ درگذشت و موقتاً در همانجا دفن شد. انجیل فارسی او نیز توسط اوزلی به فتحعلی شاه تقدیم گردید و شاه هم پس از ملاحظه آن، با صدور رقمی به نام مترجم، به تقدیر ترجمه فارسی انجیل پرداخت. برای شرح حال این کشیش کمپانی هند شرقی انگلیس، مردی که از او در سنگ قبرش با همین نام و نشان یاد شده است، بنگرید به: ورا اردلی، هنری مارتین، ترجمه ..هیل آذری، (تهران: ۱۹۶۲)، Light of The world.

و فارس جواب مختصری نوشتند. غیر اقناعی، درین اثنا، پادری را مرگ دریافت و اوراق او به نظر قائم مقام رسید. از غلبه غیرت هاشمی و عصیت دین مصطفوی و فصاحت مرتضوی، دامن همت بر میان زد و دو سه تن از قسیسین و رهآیین آگاه حاضر ساخت و به تتبع تورات و انجیل پرداخت و بنای مذهب نصاری و یهود، چنانکه بود، نیک دانست. سستی مذاهب خودشان را محاجه^{۶۴۴} کرده، از حدت ذهن، دلایل دیگر نیز آورد و رد سخن های پادری فرمود. و در حقیقت، از عهده بر می آید. و الحال، به تحریر آن کتاب مشغول است و دلایل و براهین بلند که به ذهن اکثری از علما و فضلاء نرسیده، به ذهن شریفش می رسد و در هر مطلب، هشت دلیل می آورد و ابواب هشت بهشت بر روی مستمعین می گشاید. آن نیز نسخه مرغوب و رساله [ای] با اسلوب خواهد شد و توفیق اتمام خواهد یافت. انشاء الله تعالی.

بالجمله درین سال فرخنده مال، فضلاء و علماء آذربایجان در مساجد و منابر رفته، بنای وعظ نهادند و سلوک آن طایفه را با مسلمانان به آواز بلند بر فراز منابر گفتند و گوهرهای وعظ به مثقب^{۶۴۵} طلاقت^{۶۴۶} لسان و فصاحت بیان سفتند و مستمعان را متأثر و قلوب غافلان را منزجر ساختند. و سوای جماعت سرباز و نوکر موجب خوار، جمعی کثیر را غیرت اسلام دامن گیر گشته، داوطلب جهاد شدند و با اسلحه و اسباب حرب از سان گذشته، منتظر محاربت و مجاهدت گشتند. تا هر وقت که امر و اشارت رود به مجاهده پردازند و جواهر ذاتی خود را ظاهر و باهر سازند. و اکنون در همه بلاد آذربایجان، با یراق و اسباب در همه جا قریب به صد هزار نفر مجاهد به هم رسیده است.

بیان مخالفت ابراهیم خلیل خان و محاربه مقرب الحضرت، اسماعیل بیک

به امر نواب نایب السلطنه با سپاه قراباغی و حرکت رایت

نایب السلطنه از عقب او به قراباغ

چون حکم قدر مثال از مصدر عز و جلال شرف نفاذ یافته بود [۴۶] مکرر [که شاهزاده بی همال از رود ارس عبور فرماید و از گردانگیزی هیون هیکلان هامون نورد، خاک آن دیار را آباد دهد و ابراهیم خلیل خان جوانشیر را که بر سر سنگ استکیار، به استظهار چند سنگی برهم افتاده، غراب غرور در آشیانه دماغ بیضه نهاده بود، از پیمانۀ

سطوت و قهر زهر عنا چشاند و اگر از سر بی غیرتی و لجاج روی، از اولیای دولت قوی بنیاد تابد، [و] باز، چنانکه بود، بر مرکب جهل مرکب سوار گردد و استعانت از روسیه نماید، در آن حدود، مهیای حرب و آماده طعن و ضرب بوده، شهاب گلوله تفنگ و صاعقه تیر و شمشیر، بر آن مشتی خاکساران باد پیما ریخته و انگیزته گردد.

شاهزاده به موجب فرمان جهان مطاع الویه ظفرنگار را از دارالسلطنه طهران به سمت آذربایجان شقه گشا و از راه اهر عازم قراباغ شد. قبل از عبور از رود ارس، ابراهیم خلیل خان از استماع خبر نهضت موکب ظفرانرا، سر به مخالفت برآورد. از غلبه خوف و هراس به قلعه شوشی در خزیده و شخص زجرت و حیرت گریبان جانش را محکم گرفت. جعفر قلی بیگ پسر محمد حسن خان را که پسرزاده اش بود با ولد فضل علی بیگ جوانشیر، برای استمداد و محافظت پل خداآفرین نزد روسیه به گنجه فرستاد.^{۶۴۷} ایشپخدر نیز فوجی کثیر از سالدات برای محافظت پل خداآفرین و محاربه با لشکر ظفر قرین بفرستاد. خود نیز از غایت بی باکی، علی التعاقب، عازم جدال و آماده نزاع و قتال گردید.

ابراهیم خلیل خان، بعد از ورود آن زمره عنود، جمعی از سواره و پیاده قراباغ را مصحوب پسرش محمد حسن خان کرده، به اتفاق لشکر روسیه، به محافظت پل و مقاتله با سپاه اسلام روانه نمود. نایب السلطنه از قصبه اهر، مقرب الحضرت، اسماعیل بیگ را با جمعی در مقدمه تعیین و بعد از رفتن ایشان خبر عزیمت روسیه به جانب پل خداآفرین هنگام عصر به نایب السلطنه رسید. به مظنه تلاقی روسیه با اسماعیل بیگ و اندیشه چشم زخم، طبع غیور آن جناب تاب توقف نیاورده، همان ساعت حرکت و فردای [۱۴۷] آن روز بعد از ظهر وارد کنار رود ارس گردید. در چهار فرسنگی پل خداآفرین بر آن برگشته بختان دچار و در آنجا آهنگ جنگ و از چار طرف، آن گروه را هدف تیر و تفنگ و جهان فراخ را بر ایشان تنگ کردند. لشکر اسلام را جگه‌ها در تاب و جان‌ها در التهاب آمده و دلیران روس و قراباغ را عار فرار از خصم و شیوه لجاج و عناد دامنگیر گشته، مبارزان طرفین را، عرصه به نوعی تنگ شد که کار از ملاحظه نام و ننگ درگذشت. اسماعیل بیگ از مشاهده این حالت و نهایت غیرت و رعایت ناموس و نام، اشک مروارید فام از جزع^{۶۴۸} دیده بر چهره می ریخت و آتش خشم و حمیت از کانون سینه می انگیزت و هر لحظه حملات مردانه و کوشش های دلیرانه می نمود. نزدیک بود که

۶۴۷. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۹۲ / زینة التواریخ، خطی، گ ۲۵۵ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۲ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۲۰۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۵

۶۴۸. گریستن، زاری، بی تابی

دلیران اسلام را چشم زخمی رسد که در آن حال موکب ظفر کوکب نایب السلطنه از دور نمایان و غبار کحل^{۶۴۹} آثار لشکر اسلام و گردگردون نورد دلیران با ننگ و نام، توتیای دیده ایشان شد. اسماعیل بیک و سایر مبارزان را دلها به استظهار شاهزاده شیر دل، قوی و قالب بی روح ایشان روحی به نومی یافت. چون روسیه و قراباغی دیدند که رایت بختشان نگون و قاید قضا، تمامی آنها را به وادی زوال و فنا رهنمون است، بقیه السیف، گریبان خود را از چنگ اجل رها کردند و از معرکه جنگ فرار بر قرار اختیار کرده، از معابر سخت و بیشه های پردرخت، افتان و خیزان، خویشتن را به قلعه شوشی رسانیدند^{۶۵۰} و نایب السلطنه رؤس روس و قراباغی را به درگاه آسمان جاه فرستاد و علی التعاقب عازم قلع ماده فساد آن گروه گردید.

محاربه نایب السلطنه با پولکونیک سردار سپاه روس و متحصن شدن آن گروه و گرفتن سنگرهای ایشان

نواب نایب السلطنه با سپاه برق حمله کوه توان به تعاقب آن گروه سبک عنان و آن زمره را تا منزل آق اغلان تعاقب فرمودند^{۶۵۱} و در عرض راه، رؤسای ایلات و احشام قراباغ شرفیاب حضور شوکت دستور از انعام و احسان شاهزاده بهره موفور^[۱۴۸] و نوازش نامحصور دیده، رخصت انصراف یافتند و نجفقلی خان گروس را که از جمله سرکردگان نامی بود، به محافظت آق اغلان که ابتدای جنگ قراباغ بود، تعیین فرمود. از آنجا رایت عقاب پیکر از راه چناقچی که اصعب مسالک و مشحون به بیشه های انبوه و سختی کمر و کوه بود، در پرواز آمد و در منزل چناقچی، بعضی از دواب تفنگچیان را که

۶۴۹. دیده، چشم

۶۵۰. جنگ پل خداآفرین در حدود اواخر دهه دوم ربیع الاول ۱۲۲۰ [اواخر دهه دوم ژوئن ۱۸۰۵] تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۱ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۹۲ - ۱۹۳ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۵ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۴ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۵ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۵ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۶

۶۵۱. چون از جمله همراهان قوای روس، محمد حسن خان جوانشیر بود، پیش فراوان سپاه عباس میرزا، پس از فرار قوای روسیه و محمد حسن خان جوانشیر که به درون جنگل ها پناه برده بود، بیشه های آن حدود را محاصره کردند، و منتظر رسیدن نایب السلطنه ماندند، ولی محمد حسن خان توانست تا با یاری آرامنه، قبل از رسیدن عباس میرزا، فرار کند. نایب السلطنه چون خبر فراز او را شنید تا منزل آق اغلان به تعقیب او پرداخت، اما حاج خلیل خان باز هم موفق به فرار شد و سرانجام خود را به شوشی رساند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۱ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۹۳ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۵ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۴ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم ص ۴۰۵ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۵

لاغری پذیرفته بود، به چرا رها کردند و به رسم سبای،^{۶۵۲} پیاده آتش افروز را در جلو و سواره جهان سوز را در عقب انداخته، تیپ سپاه را به این ترتیب بر آراست و به این تمکین پسندیده و آیین زیننده که از پیر خمیده پشت گردون، آواز تحسین و آفرین برخاست،^{۶۵۳} عازم قلعه پناه آباد گشتند و در روز ورود به خارج قلعه، اهالی قلعه را از مسلمانان و نصاری و اعوان و انصار ابراهیم خلیل خان، صبر از دل و دست از کار رفت؛ سراسیمه و بی سامان ماندند. و در آن اثنای، خبر ورود اردوی کیهان پوی دارای کیهان، به منزل تخت طاووس که هشت فرسخی قلعه پناه آباد بود، سامعه افروز اهالی اردوی نایب السلطنه گردید^{۶۵۴} و از یک طرف خبر بهجت افزای ورود پولکونیک گرگین، سرکرده سپاه روس، فرح بخش خاطر شاهزاده و غازیان شیرشکار شد. پولکونیک گرگین سرکرده سپاه روس، کتلا روسکی و دیگر از سران معتبر لشکر روسیه و فوجی انبوه و توپخانه و قورخانه و دوپست عراده ممتلی^{۶۵۵} از اسلحه و اسباب و مشحون به آذوقه و اقمشه بسیار و تدارک و سامان بی شمار، [که] حسب الاظهار ابراهیم خلیل خان، برای مقاتله با لشکر اسلام و محافظت قلعه پناه آباد از گنجه می آمدند، وارد عسگران [شدند] و این خبر هنگام نزول موکب انجم شکوه، به خارج قلعه پناه آباد، به عرض نایب السلطنه رسید.^{۶۵۶}

قبل از آنکه سپاه نصرت پناه لمحہ [ای] از رنج راه برآسایند و یا برای استراحت مراکب و آسودگی و آب و انعام ساعتی در خیام توقف نمایند، بی تأمل و درنگ، به عزم جنگ و تلاش نام و ننگ، بر مرکب [۱۴۹] باد رفتار سوار گشته، رایت غزا و جهاد برافراختند و به تصفیة صفوف و تسویة الوف پرداختند. مقرب الحضرت، اسماعیل بیگ را چرخچی لشکر ظفر قرین و پیرقلی خان قاجار و علی خان قوانلوی قاجار و صادق

۶۵۲. عاری از امکانات، بدون تجهیزات. روشی بود که سپاهیان برای حرکت سریع به سوی دشمن، تجهیزات و ادوات جنگی سنگین خود را که مانع حرکت شتابان ایشان می شد، وانهاده و به سوی مقصود رهسپار می شدند.

۶۵۳. اصل: خواست

۶۵۴. فتحعلی شاه که در اواخر ربیع الثانی ۱۲۲۰ (ژوئیه ۱۸۰۵) وارد تخت طاووس شده بود، کمی پس از ورود به آن منزل، در حالی که از حمله شفت سردار دیگر روسیه به گیلان نیز نگران بود، برای احتیاط اردوی خود را از تخت طاووس، در کنار شوشی به اصلاندوز که به دریای خزر نزدیک بود، منتقل کرد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۴ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۴ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۱۰ / ناسخ التواریخ جزء اول، ص ۱۳۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۶

۶۵۵. پر، مالمال

۶۵۶. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۹۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۶ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۴ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۶ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۶ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۶

خان عزالدینلوی قاجار، به سرکردگی سواران شجاعت نشان بازداشت و تیپ بزرگ را به عهده اهتمام مهدی قلی خان قاجار سپردند و تفنگچیان فراهانی و کزاز، به سرکردگی حاجی اللهوردی خان قاجار، در روی پشته [ای] که سپاه روس سرکوب بود، به توقف امر فرموده، نایب السلطنه چون مهر رخشان در قلب سپاه طالع شد.

سه ساعت به غروب مانده بود، در حوالی عسگران تلاقی عسکرین و تقابیل فشتین دست داد. به شوقی تمام، رایت حرب و پیکار به میدان کارزار افراشتند و از کمال اشتیاق، سمند روش و پروانه آسا خود را به شعله و شرار توپ های رعد آوای ایشان زده، قطعاً و اصلاً پروا نمی کردند. کتلا روسکی و پولکونیک، پای ثبات و قرار در مضمار دلاوری نیک محکم کرده بود. لشکر نایب السلطنه در برابر صفوف روسیه گوی دوام و قرار، از کوه پای برجای ربنده، تا هنگام شب از دو طرف بوارق^{۶۵۷} توپ و تفنگ، خرمن هستی دلیران می سوخت و صدمات گلوله های گران سنگ، سنگ خاره می افروخت. پیرقلی خان و محمد علی خان و علی خان و صادق خان قاجار، کوشش های دلیرانه نمودند. و در اثنای گیر و دار و گرمی کارزار، صادق خان قاجار از گلوله تفنگ آتشبار، زخمی منکر برداشت.

الحاصل، نام آوران سپاه ظفر پناه، از یمین و یسار، چون سیل طوفان بار، به فرمان نایب السلطنه، پیاده یورش آوردند. کتلا روسکی و دلاوران روسیه در برابر حمله لشکر عدو فرسای، تاب مقاومت نیاورده، گریزان [شدند] و خود را به قبرستان وسیعی که مشتمل بر چند مکان محکم بنیان بود، کشیدند و در آن مکان، عرادهای آسمان هیکل صخره شکاف را بر اطراف خود چیدند و زیر عراده ها را خندق کرده، پشتش را به سنگ و خاک آکنده و مانند شعله در میان توپ های رعد [۱۵۰] آوا نشستند و هر لحظه گلوله های توپ بر لشکر شاهزاده بستند. نواب نایب السلطنه از مشاهده این حال، تفنگچیان فراهان و کزاز را به روی همان پشته، و سایر لشکر را امر فرمود که بر اطراف ایشان سنگرها ترتیب دادند و به روی روسیه، شرار توپ و تفنگ گشادند. چون خبر تحصن روسیه در آن مکان محکم بنیان به عرض مقیمان دربار سپهر مدار خاقانی رسید، حسین قلی خان قاجار را با چهار عراده توپ جهان آشوب و اسباب توپخانه و دسته دامغانی را به عزم امداد روانه معسکر ظفر اثر نایب السلطنه فرمود. و در حین ورود، توپخانه شروع به انداختن توپ و بنای تخریب سنگرهای آن گروه نمودند و در مدت شش روز، آسیای حرب در گردش بود. غازیان جلادت آیین، به حکم نایب السلطنه،

سینه‌ها را سپر ساخته از سر پشته و اطراف سبیه‌های ایشان یورش آوردند. به نیروی امداد خداوند بی‌مانند و قوت اقبال بلند خدیو ارجمند، تمامی سنگرهای طایفه روسیه را متصرف و آب آتش فعل آیینه کردار، یعنی تیغ آتشبار بر ایشان راندند و جمعی اسیر و دستگیر گردید و تمامی نقد و جنس و دواب ایشان نصیب غازیان نصرت نصاب شده، پولکونیک سرکرده ایشان سه زخم منکر برداشت و با چند تن از سالدات، در ظلمت لیل، فرار و افتان و خیزان خود را به قلعه ترناوت^{۶۵۸} رسانید. غازیان جلادت نشان به سرکردگی پیرقلی خان قاجار، اطراف قلعه را احاطه نموده کار را برایشان تنگ کردند. پولکونیک، لابد و ناچار از در عجز و الحاح در آمده، عریضه‌ای ارسال حضور شرکت دستور و استدعای سه روز مهلت نمود که بعد از انقضای ایام مهلت، سر قدم ساخته، به سایه عطوفت شاهزاده پوزش پذیر شتابد و در پناه رحمت بی‌نهایتش نعمت امن و امان دریابد. نواب نایب السلطنه از کمال مرحمت جبلی، ملتمس او را مبذول داشته، نظر به استدعای او [۱۵۱] لشکریان، در امر محاصره‌اش سستی و تهاون نمودند و او فرصت غنیمت دانسته، شب سیم، علی الغفله فرار و غازیان نصرت نشان از فرار او خبردار شده، به تعاقبش پرداختند. بعضی از همراهان او را از ضرب شمشیر آبدار روانه دارالبوار ساختند، اما او خود را به کوه جمرق که در شکوه و بلندی، سرش از چنار مینایی گذشته، سقناق و مامن جمعی از متمرذین ارامنه فراباغ بود، رسانید و تخته پاره تن را از چار موج طوفان آفات به ساحل نجات کشانید.^{۶۵۹}

مقارن آن حال خبر رسید که ایشپخدر به عزم امداد پولکونیک، با تمامی سپاه خود از گنجه حرکت و در کنار رود ترتر متوقف است. نواب نایب السلطنه، اسماعیل بیک را با جمعی از دلیران نصرت شعار، به جهت استعمال کمیت و کیفیت سپاه روسیه، به آن مکان تعیین؛ اتفاقاً در عرض راه، اسماعیل بیک و دلیران نصرت قرین به جمعی از سواره و پیادگان آن گروه دچار گشته، جنگ در پیوست. اسماعیل بیک و لشکر منصور، جمعی از آن گروه را قتل و برخی را اسیر و دستگیر کرده، به اردوی شاهزاده مراجعت

۶۵۸. این قلعه در سه منزلی گنجه قرار داشت. نام دیگر آن، شاه بولاغی بود. پناه خان جوانشیر، پدر ابراهیم خلیل خان در سال ۱۱۶۵ این قلعه را بنا کرد. قلعه پناه آباد و قلعه بیات نیز از دیگر قلاعی بودند که آن‌ها را هم پناه خان جوانشیر، به ترتیب در سال‌های ۱۱۷۰ و ۱۱۶۱ بنا کرد. نگاه کنید به: گلستان ارم، ص ۱۶۰ و ۱۷۰ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۲

۶۵۹. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۲ / تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۱۹۵ تا ۱۹۷ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۵ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۵ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۷ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۵ - ۱۳۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۶ / فهرس التواریخ،

کردند.^{۶۶۰} و ایشپخدر از مکان خود قدم فراتر نگذاشت. و مکتون خاطر شاهزاده آن بود که او را پیشتر کشیده، در معركة کارزار دستبردی ظاهر سازند. در حین ظهور این فتح نمایان، همای رایت شاهنشاه کامران در منزل تخت طاووس بال افشان بود و چون این خبر مسرت اثر به اردوی همایون رسید، اعلیحضرت خاقانی، نواب نایب السلطنه و سایر سرکرده گان سپاه را قرین نوازش و انعام گردانید و تارک افتخار ایشان را از وفور احسان و اصطناع^{۶۶۱} به چرخ برین رسانید.

بیان بعضی حالات که در حین توقف رایات جهانگشای شاهنشاهی در منزل تخت طاووس اتفاق افتاد

شاهنشاه کامران در اوقات توقف در منزل تخت طاووس در ضمن تفرج عیش و شکار، به انتظام امور نزدیک و دور می پرداختند. متمرّدین ایلات و احشام قرباغ را گوشمالی [۱۵۲] به سزا داده، اوقات همایون را به تنظیم امور شیروان و آن حوالی مصروف می ساختند و در منزل مزبور عریضه مهدی قلی خان از ایروان رسید. عرضه داشته بود که محمد خان مجدداً فوجی از روسیه را به ایروان طلبیده، وارد شوره گل و از آنجا تجاوز کرده به قریه تالین آمده بودند که در آن اثنا اسماعیل خان قاجار وارد ایروان و به معاضدت مهدی قلی خان، سد رخنه ایشان نمود. محمد خان قاجار نظر به خدمتگزاری و جان نثاری ایل قاجار ساکن ایروان و سایر اهالی آنجا توانست که قلعه را به تصرف دشمن دهد، پس بر ایشان حکم رفت که مهدی قلی خان، محمد خان را نگاه داشته، خود متوجه امور ولایت باشد و خاقان کشورگشای اشرف خان دماوندی را با تفنگچیان دماوندی و کرمانی و طهرانی مأمور به محافظت قلعه فرمودند و چون مقارن آن حال خبر گذشتن شفت به سمت دارالمرز گیلان به مسامع مقیمان دیار جهان مدار رسیده بود، میرزا یوسف مستوفی را با جمعی از جان نثاران مأمور فرمودند که روانه، به اتفاق میرزا موسی منجم باشی، به محافظت حدود و ثغور آن دیار پردازند.^{۶۶۲}

۶۶۰. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۴ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۰۲ / زینة التواریخ، خطی، گ

۴۵۸ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۵ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۱۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۶ / کسیر التواریخ، ص ۱۱۰ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۷

۶۶۱. برکشیدن، پروردن

۶۶۲. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۳ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۹۸ / تاریخ صاحبقرانی، خطی،

جلد اول، گ ۸۵ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۶

مأمور شدن نایب السلطنه و الخلافه به تسخیر گنجه و گرجستان و کوچانیدن رعایای گنجه را و بیان سایر حالات آن سامان

شاهنشاه کشورگشا در منزل تخت طاووس نایب السلطنه و الخلافه، شاهزاده عباس میرزا را به صوب گنجه مأمور فرمودند. اسماعیل بیک را با فوجی سپاه به جنگ ایشپخدر تعیین نمودند. نواب نایب السلطنه با عساکر نصرت مأثر، از منزل عسگران به سمت گنجه عنان‌گرای و گرد موکب انجم شکوه کحل دیده روشنان گردون گردید. و از اتفاقات ایشپخدر که از گنجه به اراده جنگ با تدارک و سامان تمام عازم بود. در کنار رود ترتر از مشاهده اعلام سپاه و آثار و علامت اردوی ظفر پناه خود را به کوه آق دره که اصعب مسالک بود، رسانید و در پناه دره و بیشه‌های آنجا در خزید و چون [۱۵۳] نواب نایب السلطنه به توقف چند روزه و محاصره او اذن نداشتند، رایت عزیمت به صوب مقصود افراشتند و از گرد راه شهر گنجه را تسخیر و جمعی از معاندین مقتول و بعضی را دستگیر فرمود و به دولت و اقبال، در خارج شهر نزول اجلال و فوجی از لشکر طوفان اثر را به محاصره قلعه مأمور نمودند. مأمورین کار را بر محصورین تنگ کردند. و درین اثنا، خبری که مانند صبح کاذب از راستی^{۶۶۳} فروغی نداشت، در میان مسلمین گنجه انتشار یافت که اردوی ظفر شکوه به فرمان نایب السلطنه در جناح حرکت می‌باشد. این خبر بی‌اصل در میان ایشان به یکدیگر سرایت کرده، علی‌الغفله صغیر و کبیر و برنا و پیر ایشان از مرد و زن سراسیمه و پریشان حال از شهر بیرون آمدند و خود را به اردو رسانیدند و مأمورین محاصره قلعه نیز از استماع این شور و غوغا به بعضی اندیشه‌های دور از کار افتاده به متابعت عامه شهر به اردو مراجعت کردند. اگر چه ظهور این گونه امور، منافق طبع غیور بود، اما چون آذوقه و غله در قلعه وفور داشت و روسیه را مایه ثبات و دوام و باعث اظهار شر و شور؛ [و] در خارج قلعه [نیز] علوفه لشکریان غیر مقدور، بناءً علیه، شاهزاده جوان بخت در مقام مؤاخذه و بازخواست از سپاه و رعیت بر نیامده، اهالی شهر را بر دواب اصطبل و قاطرخانه و شترخانه سرکار وسعت مدار و اسبهای سپاه سوار و احمال و ائقال آن‌ها را بار کرده، در مقدمه موکب والا روانه شمکور که در چهار فرسخی شهر گنجه واقع است، نمودند. نایب السلطنه [هم‌پا معدودی از سپاه نصرت شعار در عقب توقف و آن شب در نیم فرسخی شهر اقامت فرمودند. و روسیه چون از اقامت شاهزاده در آن حدود آگاهی یافتند، به تصور محالی که شاید آن جناب را به انگیختن غوغا و افروختن نوایر هیجا از جای خود حرکت دهند، از اول شب

تا طلوع صبح صادق از شعله افروزی توپ و تفنگ [۱۵۴] عرصه جهان را در روشنی مانند روز کردند. نایب السلطنه اطوار و حرکات ناصواب آن‌ها را از قبیل ظنین ذباب^{۶۶۴} تصور کرده، روز دیگر از آنجا حرکت و به منزل شمکور تشریف برده، اهالی شهر گنجه را که از مسکن مألوف کوچانیده بودند، از نوال عطا و مرحمت بی دریغ حصه و بهره رسانیدند و از آن منزل به منزل زکم نزول اجلال فرمودند. و در حین ورود به آن حدود، فوجی از روسیه که به آذوقه فراوان به امداد ایشپخدر عازم گنجه بودند، وارد آن سامان [شدند].

نواب نایب السلطنه ورود آن‌ها را فوزی عظیم دانسته، غازیان را به صید آن‌ها مأمور ساختند. آن گروه بی شکوه از مشاهده آن حالت، عرادها و بارهای آذوقه را جمع آورده برای محافظت خود سنگری متین و حصن حصین ساخته، در میان آن متحصن شدند. جنود مسعود از خاک و درخت در برابر ایشان برجی تعبیه کرده، حملات و یورش‌های مردانه بر ایشان آوردند. میان گیر و دار، دو نفر از سرکردگان و چند نفری از سالدات قتیل و سرکرده بزرگ آن‌ها نیز با تنی چند دستگیر گردیده؛ چون توپخانه در رکاب ظفر انتساب نبود که عرادهای سنگر را درهم شکنند و آن جمع پریشان را هم آن قابلیت نبود که برای اتمام کار آن‌ها برخی از جان نثاران در اثنای تکرار یورش تلف شوند، یا موکب نصرت کوکب با آن همه ازدحام رجال و نسوان و صغیر و کبیر شهر گنجه در صحرای زکم چند روزی پابست محاصره آن‌ها گردد، بنابر آن، زیاده از آنچه مرقوم گردید، التفاتی به اضمحلال بقیة السیف نشده، موکب والا عازم آخسفة^{۶۶۵} قزق گردید. و چون محافظت پنج و شش هزار خانوار گنجه و عیال و اطفال ایشان در اردوی ظفر نشان نهایت تعذر داشت، لهذا از فرط مروت و مرحمت ذاتی تمامی آن‌ها را مصحوب پیر قلبی خان و محمد علی خان قاجار فرموده، از راه حسن سو روانه ایروان و از آنجا مأمور تبریز فرمودند.^{۶۶۶} از نتیجه بأس و سطوت و ضابطه [۱۵۵] سیاست و حراست نایب السلطنه آنکه چون اهالی گنجه به نحوی که مرقوم شد، سراسیمه و پریشان حال احمال و ائقالی که برگرفتن آن مقدور بود با خود برداشته به اردو پیوستند، نایب السلطنه در محافظت اموال و عیال و اطفال ایشان به مرتبه‌ای اهتمام می‌فرمودند که از خوف سیاست ملوکانه احدی از آحاد لشکر و امیری از امراء سپاه ظفر پناه را قدرت و یارای آن نبود که دست به

۶۶۵. اصل: اختفه

۶۶۴. مگس، پشه، زنبور

۶۶۶. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۴/ تاریخ جهان‌آرا، خطی، ۲۰۲/ زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۸
الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۱۲/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۸/ تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۷/ اکسیر التواریخ، ص ۱۱۰/ فهرس التواریخ، ص ۳۴۷

اسباب و مایحتاج آن‌ها رساند، چه جای سیم و زر. از جمله کیسه مهوره‌ای که مشحون به دو هزار اشرفی و از مال یکی از اهالی گنجه بود، یکی از غلامان درگاه با عزو جاه جسته بود؛ بدون اینکه مهر کیسه تغییری یافته باشد، با همان مهر و نشان آورده تسلیم صاحبش نمود. و به علاوه، بعد از ورود ایشان به تبریز، خاقان معدلت گستر مبلغی خطیر از سیم و زر به صحابت ملا ملک محمد، قاضی عسکر در وجه انعام ایشان ارسال فرمودند که از قرار فرمان شاهی آورده، در تبریز به صغیر و کبیر ایشان تقسیم نمود.

القصه، بعد از ورود موکب مسعود به حدود آخسقه قزاق [و] چند روزی توقف، برخی از اعیان ولایت کاخ و فرستاده قلعه ینگی تفلیس، با جمعی از بزرگان قزاق وارد رکاب نصرت انتساب و از آنجا عنان عزیمت به صوب ایروان معطوف داشتند. جماعت شوریده رأی قزاق از تهی مغزی و جهالت، به فکر این افتادند که سر راهی بر آن سیل بی‌زنهار گیرند و به این وسیله اجرای خدمتی به روسیه نمایند؛ خود را از اخلاص و ارادت به این دولت جاوید مدت بری الذمه ساخته، این معنی را دست آویز نجات خود از مؤاخذه و بازخواست ایشان سازند. پس به عزم این اراده اتفاق نموده، از منزل آخسقه تا جُولکای^{۶۶۷} ایروان که هیجده فرسنگ و همه جا بیشه‌های انبوه و درختان تن آور و درهم بافته و تا آن زمان سپاهی گران از آن راه مجال عبور نیافته بود، در کمین کین نشستند. و در آن بیشه‌ها جای خالی نبود به قدر آنکه اقامتی توان نمود و اگر بالفرض جای [۱۵۶] چنین یافتند، درختان تن آور بریده، بر روی هم انداختند و راه عبور را بر لشکر شاهزاده به کلی مسدود ساختند. نواب نایب السلطنه توکل به الطاف پروردگار و تکیه به بواطن خیر موطن سید ابرار و حیدر کرار و ائمه اطهار نموده، از آن راههایی که عبور یک نفر از کثرت درختان انبوه مشکل بود، با بنه و اغروق عبور فرموده و گروه قزاق پر نفاق در هر جا سر راه گرفته به محاربه و مجادله پرداختند، مغلوب و منکوب گشته، فرار کردند. هر چه امرا و سران سپاه الحاح نمودند که در چنین مکانی مقید به بنه و اغروق شدن از رویه حزم و احتیاط دور می‌نماید، نواب نایب السلطنه با خواص و غلامان عزیمت فرموده، خود را به مأمین رسانند، شاهزاده از اظهار این مطلب برایشان خشم فرمود و از حال بیماری از آحاد لشکر که ضعیف و ناتوان بود، غفلت نفرمود و غریب‌تر آنکه: هنگامی [که برای نماز در جایی^{۶۶۸} فرود آمده بودند] در آن مکان جامی شربت میل می‌نمودند، مقارن آن حال، در پناه درختی، یکی از جماعت قزاق کمین کرده ذات قدسی صفات نواب نایب السلطنه را هدف تفنگ نمود. چون خداوندش

یار بود و باطن ائمه اطهار مددکار، گلوله تفنگ موزه^{۶۶۹} شاهزاده را خراشیده درگذشت و مطلقاً اثر تغییر در بشره همایونش ظاهر نگشت.^{۶۷۰} تفنگچیان جرار از مشاهده این حال تفنگ در چنگ، میان جنگل متفرق شده، آتش حرب و پیکار افروختند. هر که را یافتند به شعله و شرار تفنگ مرگ آهنگ سوختند. و از آنجا با کمال تأنی و آرام و اطمینان تمام وارد ایروان^{۶۷۱} و بیگلریگی و اعیان و رعایای آنجا را به نوید مراحم بی کران شاهنشاه گیتی ستان امیدوار ساختند. و در ایروان چند روزی اوقات را صرف تهیه و تدارک امور قلعه و ولایت فرمودند و در مقام نیاز عریضه به درگاه آسمان جاه با حاجی محمدخان قراگوزلو که از خواص بود، ارسال و استدعای توقف در آذربایجان، مادامی که جنگ روسیه در میان است، [۱۵۷] نمودند و ملتمس شدند که اعلیحضرت شاهی به دولت و اقبال عازم مقر سلطنت شوند که بعمون الله تعالی و به یمن اقبال مصون از زوال، کفایت کار دشمنان به عهده چاکران عبودیت نشان است و تا جان در تن و رمق در بدن باقی است، مراسم جان نثاری را تقدیم خواهند نمود. پس بنا بر عرض و استدعای نواب السلطنه، خاقان گیتی ستان، دارایی مملکت آذربایجان را به نایب السلطنه تفویض فرموده، عقاب رایت ظفر طراز به سمت طهران در پرواز آمد.^{۶۷۲}

۶۶۹. چکمه

۶۷۰. برخی از منابع نوشته‌اند که تیراندازی به سوی عباس میرزا در بگاه و در وقت اقامت برای نماز صبح انجام شد. برای انعکاس واقعه در منابع دیگر بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۴ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۸ ب / تاریخ صا حبقرائی، خطی، جلد اول، گ ۸۶ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۱۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۷ / فهرس التواریخ، ص ۳۲۷

۶۷۱. قلعه ایروان، همزمان با نبرد عسکران، در ۱۳ ربیع الثانی ۱۲۲۰ (۱۱ ژوئیه ۱۸۰۵) توسط مهدی قلی خان گشوده شده و پس از فرار قوای روسیه و متحدین ایشان از آنجا، به تصرف قوای ایران در آمده بود. مأموریت مهدی قلی خان به ایروان پس از رسیدن شاه به آذربایجان و به دستور او آغاز شد. به دستور شاه، پس از تصرف ایروان، مهدی قلی خان دولو به حکومت و ایالت آنجا و اشرف خان دماوندی، به کوتوالی قلعه منصوب شدند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۲ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۹۸ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۵ ب / تاریخ صا حبقرائی، خطی، جلد اول، گ ۸۵ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۰۹ - ۴۰۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۶

۶۷۲. در اواسط جمادی الاول ۱۲۲۰ (اواسط اوت ۱۸۰۵) فتحعلی شاه، با عنایت به زحمات و خدمات عباس میرزا و بر مبنای گزارش محمد خان قراگوزلوی همدانی، ایالت و حکومت آذربایجان از حد قبلاں کوه تا دربند باب‌الابواب را به نایب السلطنه واگذاشت و آنگاه خود آماده عزیمت به سوی تهران شد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۴ / تاریخ صا حبقرائی، خطی، جلد اول، گ ۸۶ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۱۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۷ / اکسیرالتواریخ، ص ۱۱۰ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۷

آمدن شفت سر کرده روس بر سر دارالمرز گیلان و محاربه او به اهالی آنجا و شکست یافتن و گریختن

ایشپخدر در سال قبل به سبب چیره دستی جنود مسعود از پادشاه روس مستدعی فوجی لشکر از طرف دیگر شده بود، حسب التمنای وی، شفت که آشفته تر از پیل مست بود با دوازده فروند کشتی مشحون به وجود مردان کار و توپ‌های اژدر شکل دوزخ شرار و آتش خانه و آلات کارزار از سمت دریای خزر به طرف رشت مأمور^{۶۷۳} و به کشتی‌ها برنشتند [و] در حوالی طالش لنگر افکن شدند و بعد از دو روز توقف از آنجا روانه بارگاه انزلی [شدند] و در حین ورود، قلیلی از تفنگچیان که به امر حاکم دیلمان به حراست آن مکان مشغول بودند، مرکز را خالی کردند و روسیه انزلی را نزول ساختند. مقرب الحضرت میرزا موسی منجم باشی که در حین حرکت دارای جمشید شان از دارالسلطنه طهران به نظم امور گیلان مأمور شده بود، از استماع این خبر دفع استکبار روسیه را به استنصار حکام و رؤسای آن دیار پرداخت و از کمال غیرت و اظهار خدمت در پیشگاه نظر مهر اثر شهریاری در محلی که موسوم به پیره بازار بود سنگرهای مستحکم بست و فوجی از تفنگچیان برق شتاب از یمین و یسار خیابان پیره بازار آماده گیر و دار قرار داده، جمعی را نیز در سنگر مستعد کارزار ساخت و خود در کمین کین نشست. صبحگاهی [۱۵۸] با پیادگان جلادت اثر و توپ‌های دوزخ شرر، به تسخیر سنگر پیره بازار و اتمام کار رشت کمر اجتهاد بست و تفنگچیان که در یمین و یسار منتهز کار و آماده کارزار بودند، در میان جنگل به یک بارگرم جنگ و پیکار و دود تفنگ به کره نار پیوست و از دو طرف تگرگ بلا بر ایشان ریختند. سپاه روس وقتی به خود پرداختند که قریب یک هزار نفر ایشان مانند برگ رزان از باد خزان بر زمین جنگل ریزان بود. بقیه السیف قرین خذلان و خواری، افتان و خیزان خود را به بارگاه انزلی رسانیدند و این چنین فتحی شگرف به نیروی بخت خداداد و سعی مقرب الحضرت میرزا موسی منجم باشی شرف تیسر^{۶۷۴} پذیرفت. میرزا موسی و سایر خدمتگزاران، از دربار گردون مدار و مورد انعامات وافره و تکریمات متکاثره گردیدند.^{۶۷۵}

۶۷۳. شفت در حدود اواسط ربیع الثانی ۱۲۲۰ (اواسط ژوئیه ۱۸۰۵) همزمان با تلاشهای سسیانف در قفقاز، برای گشودن جبهه جنگ دومی در ایران و ممانعت از تمرکز تمام قوای ایران در شمال ارس، مأمور هجرم به سواحل گیلان و تصرف انزلی و رشت شد. ۶۷۴. آسانی

۶۷۵. شکست قوای شفت در پیربازار رشت، در ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۲۰ (۱۶ ژوئیه ۱۸۰۵) اتفاق افتاد. شفت و (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

بیان تمکّن نایب السلطنه والخلافه، شاهزاده عباس میرزا بر وساده دارایی

آذربایجان، به فرمان خاقان گیتی ستان و اخبار متنوعه این سامان

چون نواب نایب السلطنه به دارالخلافه تبریز نزول اجلال فرمود، قاطبه رعایا و لشکریان را در ظل عطوفت و سایه مرحمت جای داد. ابواب رأفت و رعیت پروری بر روی روزگار کافه انام و شریف و وضع و صغیر و کبیر آن خطه خلد مقام گشاد. اگر چه به واسطه حرمان از فیض عتبه بوسی خاقان کشور ستان کمال اندوه و ملال داشتند، لیکن از رهگذر اشتغال به خدمت سلطانی خاطر شریف خود را تسلی داده، به انتظام امر مملکت می پرداختند و مقارن ورود نایب السلطنه به دارالسلطنه تبریز، عرایض اخلاص پیوند از شیخ علی خان بیگلریگی قبه و دربند و سرخای خان لکزی و حسین قلی خان حاکم باکویه رسید، عرض و استدعا نموده بودند که مظنه کلی حاصل است که شفت بعد از فرار از گیلان پای تعرض به ولایت باکویه باز و دست تطاول به این حدود دراز نماید؛ باید تدارک لشگرکشی [۱۵۹] و قلعه داری باکویه نمود.^{۶۷۶} نواب نایب السلطنه احکام مؤکده به شیخ علی خان و سرخای خان لکزی و حسین قلی خان مبنی بر ترغیب و تحریض به محافظت باکویه و ممانعت از تداخل روسیه صدور یافت و یکی از معتمدان را با تدارک و سامان بسیار، از سرب و باروت و نقود و اجناس بی شمار روانه قلعه باکویه فرمودند، اما شفت بعد از فرار از گیلان به کشتی ها بر نشسته، برابر باکویه لنگر افکن و بنای ستیز و آویز گشاد. از گلوله های توپ صاعقه انگیز، اماکن و موطن اهالی قلعه را شعله ریز و حسین قلی خان و اهالی قلعه نیز از افروختن نایره جنگ و انداختن گلوله های توپ شراره ریزی آن ها را دافع و محاربات عظیمه فیما بین روسیه و حسین قلی خان در روی دریا ظاهر و واقع گردید. و در آن و اوقات، چند فروند کشتی روسیه را قلمگیان به صدمات توپ شکسته، جمعی از آن گروه را غریق به هلاک و بوار ساختند و روسیه از طرف خشکی درآمده، به لجاج و عناد سر برافراختند و گلوله های برق آثار میان قلعه و حصار ریختند و نوایر حرب از اطراف و جوانب قلعه انگیختند. مقارن آن حال شیخ علی

(ادامه پاروقی از صفحه قبل) قوای روسیه پس از این شکست روانه بادکوبه شدند و به سیبانیف پیوستند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۳/ تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۱۹۹/ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۶ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۱۰-۴۰۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۳۷/ تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۶ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۷

۶۷۶. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۶/ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۶ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۱۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۴۱/ تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۷ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۸

خان به مرافقت نوح بیگ، ولد سرخای خان لکزی با جمع کثیر، قاصد روسیه کشته و به افواج منعقد خود وارد قلعه باکویه و با حسین قلی خان معاون و معاضد گشتند و از اندرون و بیرون، چند روز آتش حرب بالا گرفت. بالاخره جمعیت روسیه پریشان و از ظاهر قلعه خود را به میان دریا کشیدند و از آنجا بادبان عزیمت افراختند و میان پشت ساری طالش آریدند.^{۶۷۷}

در بیان حرکت نایب السلطنه به سمت موغان و قتل ایشپخدر سردار روس و متفرق شدن روسیه

در حین توقف موکب والا در دارالسلطنه تبریز عریضه از مصطفی خان شیروانی مشعر بر حرکت ایشپخدر از گنجه به سمت شیروان و الحاح وی در طلب امداد و اعانت و استدعای نصرت و حمایت [۱۶۰] رسید، نواب نایب السلطنه پیرقلی خان قاجار را با فوجی از دلیران شیرشکار به اعانت او تعیین و درکنار رود کر که دوازده فرسخی شیروان است، پیرقلی خان را به وضوح پیوست که مصطفی خان از راه ضعف نفس با روسیه بنای سازش گذاشته و با ایشپخدر ملاقات و به افتتاح طریق موالات پرداخته، ابواب صلح و صلاح بر روی او باز و با وی از راه خدعه و فریب گرگ آشتی ساز کرد.^{۶۷۸} وی نیز به گفتار او فخر و رو بر سر باکویه روان شده است، از آن طرف نیز شفت از ساری به وی پیوست و مقارن آن حال عریضه حسین قلی خان نیز که استدعای امداد کرده بود، رسید. نواب نایب السلطنه مجرد استماع این اخبار، حسین قلی خان قاجار را با فوجی از دلیران جلادت آثار به رسم ایلغار روانه و عسگرخان افشار را نیز با هزار سوار در مقدمه به سرعت برق و باد فرستاد، که داخل قلعه باکویه گشته به معاونت حسین قلی خان اقدام نمایند و علی التعاقب احمد خان مقدم بیگلریگی تبریز و مراغه را پیش از حرکت موکب

۶۷۷. شکست و فرار قوای روسی به فرماندهی شفت در حدود دهه اول جمادی الاخری ۱۲۲۰ (اوایل سپتامبر ۱۸۰۵) اتفاق افتاد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۸۶ / زینة التواریخ، خطی، جلد اول، گ ۴۵۷ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۱۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۴۱ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۷ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۶ الف / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۷

۶۷۸. سیسیانف پس از ورود به گنجه، در ۲۸ رجب ۱۲۲۰ (۲۳ سپتامبر ۱۸۰۵) روانه شیروان شد و در آنجا بود که فریب مدهانه و همراهی ظاهری خان شیروان را خورد و در نهایت نیز به قتل رسید. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۶ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۱۰ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۸ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۶ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۱۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۴۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۷

انجم شکوه با توپخانه به دوزخ شرار و مبارزان جرار از پیاده و سوار تعیین فرمود، با اینکه هنگام سختی زمستان و اشتداد قوت شتا بود و دود عود از ریحان و سنبل خوشتر می نمود، نواب نایب السلطنه محاربه فرقه روسیه را پیشنهاد همت ساخت و در بیست دوم شهر ذیقعده الحرام [۱۲۲۰] از دارالسلطنه تبریز پرچم اعلام نصرت فرجام از راه اردبیل^{۶۷۹} به سمت مروغان عبیر بیز گردید و در زمان ورود به دارالارشاد اردبیل، عریضه پیرقلی خان رسید، مشعر به این مطلب که عسگرخان افشار حسب الامر نواب کامیاب والا، خود را به مسارعت سیل به قلعه رسانیده، حسین قلی خان قاجار به محافظت جسر^{۶۸۰} رود کراقدام و پیرقلی خان در خارج قلعه با کوبه متوقف و شیخ علی خان نیز به او ملحق گشته؛ ایشپخدر در آن حدود با کمال اختلال حال قرین اضطراب و اضطراب و دواب [۱۶۱] عرادهای او به تمامی از شدت سرما و صرصر بحر خزر، عرضه تلف و از فقدان آذوقه از چهار طرف سهام مشقت و بلا و خدنگ هلاکت و عنا را هدف گشته، ابواب چاره و خلاص را بر روی خود مسدود یافته، لاعلاج از میان لشکر خود جدا گردیده و به حوالی قلعه آمده بود که شاید حسین قلی خان را به تطمیع و وعده و وعید فریب داده، راه فرار یا جای قرار برای خود یابد و تدبیری برای رهایی خویش از آسیب چنگال شیران بیشه دغا نماید. در آن اثنا، ابراهیم خان که از بنی اعمام حسین قلی خان با کوبه ای بود و به رشادت ذاتی و جوهر جلی از امثال و اقوان خود سبقت داشت، از رکاب مستطاب شاهزاده کامیاب مأمور به با کوبه شده بود، به او رسیده، وقتی که با حسین قلی خان با کوبی در یک جا بودند و تمهید مقدمات گفتگو می نمودند، به اذن حسین قلی خان او را به ضرب گلوله مقتول^{۶۸۱} و پیرقلی خان قاجار و شیخ علی خان و

۶۷۹. چنانکه دنبلی نیز تلویحاً اشاره کرده است، عباس میرزا بدون آگاهی از اینکه سیسیانف در این زمان، در کنار قلعه بادکوبه به قتل رسیده بود، وارد اردبیل شد. تاریخ ذوالقمرین، خطی، جلد اول، ص ۸۷/ تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۱۰/ زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۸ ب/ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۶ الف/ روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۱۵/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۴۲/ تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۸/ فهرس التواریخ، ص ۳۴۸

۶۸۱. قتل سیسیانف چنانکه قبلاً نیز اشاره شد چند روز قبل از ورود عباس میرزا به اردبیل در اواخر دهه دوم ذیقعده ۱۲۲۰ (اواسط فوریه ۱۸۰۶) اتفاق افتاد. سردار روسی در کنار دیوار قلعه باکو و به هنگامی که او مطابق نقشه قبلی به کنار قلعه شهر کشانده شده و مشغول گفتگو با حسین قلی خان حاکم باکو بود، با گلوله ابراهیم خان، عموزاده حاکم این شهر کشته شد. میرزا محمد اخباری که از چندی پیش با ادعای قتل سیسیانف و آوردن سر او به تهران، به چله نشسته بود، کشته شدن سردار روسیه را به چله نشینی خود مربوط دانست. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۱۰/ زینة التواریخ، خطی، گ ۴۵۸ ب/ تاریخ ذوالقمرین، خطی، جلد اول، ص ۸۷/ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۶ الف/ روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۱۵/ ناسخ التواریخ، جزء اول، (ادامه پاروئی در صفحه بعد)

سایر مأمورین دور جمعیت او را احاطه نمودند. بعضی از ایشان را مقتول و برخی را مغلول و بقیه السیف گریخته به اتفاق شفت در کشتی‌ها بر نشسته، روانه ساری شدند و سر پر شور او را که از نخوت و غرور به افسر هور^{۶۸۲} می‌سود، از تن بریده، مصحوب چاپاران، به تختگاه رسانیدند. اما چون نواب نایب السلطنه را فرمان چنان بود که مأمورین در میدان کین به دفع آن خیره سر پردازند، نه آنکه در اثنای گفتگویش مقتول سازند، لهذا، خاطر خطیر را از این مقدمه بهجتی رو نداد، بلکه ضمیر منیر را گرفتگی رو نمود.

مأمور شدن بعضی از امراء آذربایجان به ایروان و گزارش حالات آن سامان رأی ممالک آرای نایب السلطنه بعد از قتل ایشپخدر به تنبیه و تدمیر مفسدین محال شوره گل و پنبک و گنجه و گرجستان قرار یافت. چون جعفر قلی خان با فوجی از روس مدتی بود که در قلعه تالین ایروان ساکن بود و دست تطاول و خرابی به مضافات و حوالی ایران گشوده، بنابراین، مهدی قلی [۱۶۲] خان قاجار بیگلریگی ایروان و حسین قلی خان بیگلریگی ارومیه و اسماعیل خان قاجار حاکم خوی و کلب علی خان حاکم نخجوان با جمعی از سپاه افشار و ایروان و کنگرلو و خوی و غیرهم، به استیصال روسیه و جعفر قلی خان مقرر گردید^{۶۸۳} و حاجی محمد خان قراگوزلو که از اعظام آن طایفه و از چاکران قدیمی حضور سعادت دستور و به صفت محرمیت در خدمت با رفعت موصوف بود، به انجام خدمت مقرر تعیین شد و حکم فرمود که بعد از ورود به ایروان، اول در برابر قلعه تالین که مأمن جعفر قلی خان و روسیه آن حدود بود، قلعه‌ای متین بنا شود و مساوی هزار نفر تفنگچی در آن مکان باز داشته، راه فرار و آذوقه را بر ایشان مسدود سازند و بعد از آن به فتوای عقل و رأی، در انجام خدمات دیگر، لوازم سعی و اهتمام به عمل آوردند.

محض انتشار این خبر، قبل از ورود سرکردگان و سپاه نصرت پناه به حوالی ایروان،

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) ص ۱۴۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۴۷۸ گلستان ارم، ص ۱۸۸

اکسیرالتواریخ، ص ۱۱۳ / فهرس التواریخ، ص ۳۴۸ - ۳۴۹

۶۸۲. خورشید

۶۸۳. جعفر قلی خان در این زمان، علاوه بر همراهی با روسیه، از چند سال گذشته با عثمانی‌ها نیز دست همکاری و اتحاد علیه ایران داده بود. به عنوان نمونه بنگرید به نامه او در ۸ ذیحجه ۱۲۲۰ (۲۷ فوریه ۱۸۰۶) به قائم مقام عثمانی که جعفر قلی خان آن را توسط مصطفی بیگ مهماندار خود ارسال داشته و در آن، مراتب ارادت و بندگی و دوستی خود را به اطلاع قائم مقام دولت عثمانی رسانده و اظهار امیدواری می‌کند که از طرف دولت عثمانی هم همین احساس وجود داشته باشد. اسناد و مکاتبات تاریخی ایران قاجاریه، جلد اول، ص ۶

جعفرقلی خان و روسیه از تالین فرار و جمعی از لشکر ایشان در دست قراولان مهدی قلی خان قاجار گرفتار گردید و چون پاشایان سرحدات روم درین چند سال پا از جاده سلوک قدیم بیرون گذاشته بودند و از راه فتنه جویی، گاه گاهی دست اندازی به اطراف ایروان می نمودند و انتهاز فرصتی کرده، توشه‌ای از گوشه می بردند و از آن جمله، ابراهیم پاشا حاکم بایزید هم سه چهار هزار نفر به عزم تاخت ایلات ایروان فرستاده بود [و] دست ترکنازی و تطاول گشاده، لهذا کلب علی خان حاکم نخجوان، عجلتاً با پیاده و سواره ابواب جمعی خود به تنبیه ایشان پرداخت و به کمال استعجال بر سر آن گروه تاخته، جمعی قتل و دستگیر ساخت. ۶۸۴ بعد از آن، همگی پاشایان از خوف استعداد و اجتماع سرکردگان آذربایجان سر فضول در جیب خمول و پای فتنه جویی در دامن ادب کشیدند و عرایض نیازمندان، مبنی بر عذر خواهی و انابت و بازگشت از قبایح اعمال و اظهار ندامت به درگاه نایب السلطنه ارسال داشتند و از دربار شوکت [۱۶۳] مدار به خلعت های فاخر شرف افتخار یافتند. ۶۸۵

و بعد از اجتماع سرکردگان و سرداران، قرار کار بدین منوال داده شد که مهدی قلی خان و کلب علی خان، به تنبیه روسیه شوره گل و پنبک قیام و اقدام نمایند و حسین قلی خان و اسماعیل خان و حاجی محمد خان، حسب الحکم به گنجه رفته، خدمت مقرر را معمول دارند. بعد از این قرار داد، خوانین عازمین گنجه روانه و مابین گنجه و تفلیس فرود آمدند و بنای تاخت و تاراج نهادند و همه روزه اطراف گنجه را احاطه و به قتل و غارت می پرداختند. نواب نایب السلطنه بعد از مراجعت از جنگ روسیه قریباغ احکام به سرکردگان اصدار فرمود که سرکردگان مأمور درین اوقات، سعی بلیغ در محافظت سرحدات ایروان مبذول دارند و نیز به مأمورین خبری رسید که مهدی قلی خان و کلب علی خان کاری ندیده و جعفر قلی خان و روسیه پنبک و شوره گل جسارت ورزیده، جمعیتی به قصد اهانت ولایت ایروان مجتمع نمودند؛ لهذا سرکردگان به عزم درست و رأی متین از گنجه عازم ایروان و جمعیت روسیه و جعفر قلی خان از استماع حرکت ایشان متفرق و پریشان گشته، فرار به قلاع خود نمودند، سرکردگان بعد از انتظام امر

۶۸۴. کلب علی خان نخجوانی در ۱۷ ذیحجه ۱۲۲۰ (۸ مارس ۱۸۰۶) به قصد تلافی و دفع تجاوزهای ابراهیم پاشا حاکم بایزید به تاخت حدود آن مرز و بوم رفت. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۷ - ۸۸ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۶ ب / روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۱۵ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۴۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۷۹

۶۸۵. گزارشی که دنبلی در این زمینه آورده است تنها در ناسخ التواریخ آورده شده و در هیچکدام از منابع عصر فتحملی شاه انعکاس ندارد. ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۴۶ / خاوری شیرازی تنها به اشاره‌ای در این باره بسنده کرده است. بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۸۷

ایروان به حکم نواب نایب السلطنه معاودت کردند.

در بیان اطمینان و استیناس مصطفی خان حاکم طالش به سعی و استمالت

وزیر بی نظیر، میرزا عیسی ملقب به میرزا بزرگ قائم مقام

مصطفی خان حاکم طالش از زمان دولت خاقان مغفور تا این زمان، از اولیای دولت جاوید مدت مشوش و روز به روز بر وحشت و تشویش می افزود. از ورود موکب مسعود به دارالارشاد اردبیل، به تصور اینکه شاید تنبیه و گوشمال او منظور نظر مهر اثر باشد، بیشتر از بیشتر خوف و هراس بر وی غلبه و با شفت الفت نمود و مکتون ضمیرش آن بود که از طالش به جزیره پشت ساری راه فرار نماید و از آنجا به قزلبه رفته، آسوده خاطر، قرار [۱۶۴] و سکون نماید. نواب نایب السلطنه از این معنی آگاه و وزیر دولت خواه سلالة الاشراف والاطیاب، میرزا بزرگ را به استمالت او مأمور^{۶۸۶} و مقرر داشتند که مصطفی خان بعد از اطمینان، شفت و همراهان را از جزیره ساری بر سبیل قطع ممر، بدون آذوقه و مایحتاج، از ساحل لنکران فراری سازد و وزیر بی نظیر، بعد از ملاقات مصطفی خان او را به مراجع بی کران خاقان گیتی ستان و الطاف و اشفاق شاهزاده وفی الاحسان، قوی دل و مطمئن خاطر ساخته، راه آذوقه و سایر مایحتاج شفت و همراهان او را مسدود [کند]. و ایشان در عین شدت زمستان، راه دیار خود پیش گرفتند. تا وصول به مطلب، جمعی از آن گروه، به سبب گرسنگی و شدت سرما تلف گشتند. مصطفی خان شیروانی بعد از ملاحظه این احوال، قرین ندامت و انفعال گشته به عزم ملاقات احمد خان بیگلریگی تبریز و مراغه که در آن اوان با سپاه کینه خواه و تدارک و سامان به حکم شاهزاده کامران در کنار گور توقف داشت، تا کنار رود گور آمده او را ملاقات و تعهد نمود که من بعد، سر بر خط فرمان واجب الاذعان خاقان اعلیحضرت شاهی داشته، از حکم و اراده شاهزاده آزاده، تجاوز جایز ندارد و مدت العمر، در شاهراه چاکری و عبودیت شعاری، ثابت قدم و راسخ دم باشد.

بیان وقایع سنه هزار و دویست بیست و یک هجری و بیان حرکت علی پاشا والی بغداد به سمت کرمانشاهان و انهزام او^{۶۸۷} چون جمشید خورشید از طارم حوت به ایوان حمل تحویل کرد،^{۶۸۸} خاقان ممالک

۶۸۷. دنبلی گزارش های مربوط به کشمکش های ایران و علی پاشا را که به شکست نهایی سرداران وی و فرار او به بغداد منتهی شد، به شکلی ناقص و گسسته از یکدیگر آورده است. برای ایضاح مطلب در این زمینه فشرده وقایع مربوط به این حادثه را به استناد منابع اصلی می آوریم:

علی پاشا که در سال ۱۲۱۷ از سوی دولت عثمانی به جای سلیمان پاشا به حکومت بغداد منصوب شده بود، به خلاف سلف خویش با دربار ایران طریق کینه توزی و تحریک می پیمود و همواره می کوشید تا ایلات منطقه مرزی را تحت کنترل و انقیاد خود درآورده و مانع کوچ موسمی آنان به اراضی ایران گردد. در سال ۱۲۲۰ در حالی که عبدالرحمان پاشا، حاکم منصوب شده به حکومت شهر زور (با وساطت ایران)، همچنان با رعایت جانب ایران در این شهر حکومت می کرد، علی پاشا با استفاده از درگیری قوای ایران در جنگ با روسیه، سپاهی را برای برکناری وی روانه شهر زور کرد. عبدالرحمان پاشا که توانایی مقاومت نداشت، شهر زور را رها کرد و به کرمانشاه گریخت و در پناه محمد علی میرزا دولتشاه قرار گرفت. کمی بعد علی پاشا، احمد چلبی را برای استرداد وی روانه کرمانشاه و دربار تهران کرد. فتحعلی شاه که حاضر به چشم پوشی از حکومت عبدالرحمان پاشا بر شهر زور نبود، با پیغام تهدیدآمیزی فرستاده علی پاشا را بازگرداند. شاه متعاقب بازگشت احمد چلبی، وقایع نگار مروزی را به بغداد فرستاد و با تهدید مجدد علی پاشا از او خواست تا عبدالرحمان پاشا را از کرمانشاه احضار و حکومت شهر زور را به وی بسپارد. علی پاشا پس از دیدار با فرستاده شاه ایران در ظاهر تسلیم خواسته دربار ایران شد، اما سرانجام پس از تعلل های فراوان، خالد پاشا را از جانب خویش به حکومت شهر زور اعزام کرد. با رسیدن این خبر به فتحعلی شاه وی طی فرمانی از امان الله خان اردلان، خواست تا همراه قوایی عازم شهر زور شده و عبدالرحمان پاشا را به حکومت آنجا برقرار سازد. با نزدیک شدن قوای ایران به شهر زور، خالد پاشا به سوی بغداد گریخت و در نتیجه عبدالرحمان پاشا به سهولت به مرکز حکومت خویش بازگشت. علی پاشا پس از رسیدن خالد پاشا به بغداد، با این تصور که دربار ایران همچنان سرگرم نبرد با روس ها است و توانایی اقدام نظامی در غرب ایران را ندارد، همراه قوایی وارد طاق کسری شد و از آنجا سلیمان پاشا که را روانه تصرف شهر زور و جنگ با عبدالرحمان پاشا کرد. علی رغم پیروزی قوای پاشای بغداد و فرار عبدالرحمان پاشا از شهر زور، قوای ایرانی که در همان نزدیکی بودند خود را به سپاهیان سلیمان پاشا که رسانده و توانستند نیروهای او را شکست داده و پاشای مذکور را نیز دستگیر کنند. سلیمان پاشا و تعداد زیادی از قوای عثمانی پس از اسارت به کرمانشاه انتقال یافتند. هم زمان با کشاکش های میان قوای ایران با سلیمان پاشا، فتحعلی شاه، ابتدا فرمان حکومت کرمانشاه و کردستان به نام همین پسر خویش محمد علی میرزا دولتشاه صادر کرد و در همان حال به او دستور داد تا همراه قوایی روانه نبرد با علی پاشا شود. با شکست نیروهای علی پاشا از محمد علی میرزا در کرد، در شرایطی که خبر شکست سلیمان پاشا از قوای امان الله خان اردلان نیز به وی رسیده بود، وی از ذهاب به سوی بغداد گریخت. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۳/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۲۱/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۹ الف/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۶ الف/روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۳۰/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۶۰/تحفه ناصری، ص ۱۸۸/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۳/اکسیرالتواریخ، ص ۱۱۳

عزت و فیروزی از برای جشن نوروزی به تخت مرصع قرار گرفت و به طریق عادت، تمامی امرا و وزرای زرین رأی صاحب سعادت از نوال احسان بی زوال، جیب و دامن امید را مالا مال کردند و بعد از انقضای ایام جشن و سرور، همت عالی نهمت^{۶۸۹} به ساختن مهمات ملکی مقصور فرمود. عبدالرحمان پاشا حاکم بابان^{۶۹۰} که به سبب سوء سلوک علی پاشا [۱۶۵] والی بغداد، از مملکت خود انزعاج^{۶۹۱} یافته، به این علت از دولت علیه عثمانیه روگردان و دست توسل و استیمان به ذیل عاطفت این دولت جاوید بنیان زده بود، شاهنشاه رئوف ملهوف^{۶۹۲} نواز، او را نوازش و اعزاز فرموده، ایل و اویماقش را که قریب به پنج هزار خانوار بود، در سمت کردستان محل سکنا مقرر و قامت قابلیتش را به خلاع فاخره و انعامات متکاثره مزین گردانیده، از اولیای دولت روز افزون ابواب انواع مکرمت و دلنوازی به روی روزگارش گشاده گشت و موائد^{۶۹۳} و فواید عارف^{۶۹۴} و اصطناع در مضمیف^{۶۹۵} آمالش نهاده، فرمان جهان مطاع مصحوب میرزا صادق مروی منشی وقایع نگار و معتمد دیگر، در خصوص نصب و تعیین او در محکمه^{۶۹۶} خود، شرف اصدار یافت. علی پاشا به معاذیر نادلیذیر متمسک شده، به ارسال پیکشها، اجرای فرمان شاهنشاه را در عقده تعویق می انداخت و در ظاهر چنین جلوه می داد که در سپردن ملک او مضایقه نیست، اما باطناً به تصور اینکه سپاه نصرت پناه از طرفی به مجادله روسیه مشغول و از جانب دیگر به محاربه افغانه قندهار و هرات و اوزبکان مرو و ترکستان سرگرم می باشند، البته اردوی همایون شاهنشاهی از مردان کار خالی خواهد بود، از غایت تنگ ظرفی، آغاز بلند پروازی کرده رهسپار طریق عصیان گشت و مقدمه عهد قدیم دوستی میان دولتین ایران و عثمانیه به پیرامون خاطرش نگذشت؛ با سی هزار پیاده و سواره و توپخانه و آلات کارزار از سواد بغداد بیرون آمد و از راه ذهاب تا منزل طاق کسری^{۶۹۷} رسیده، در آن مکان متوقف گردید و توپخانه خود را بر سر تلال و جبال کشید. و این خبر، در چمن سلطانیه به سلطان آفاق رسید. خاقان عدالت نشان که مظنه این حرکت از وی نداشتند و در تدارک پرخاش با دولت عثمانیه بنابر عهود سنوات ماضیه نمودند و اساس التیام میان دولتین ایران و آن دولت را محکم می پنداشتند، فوراً از وفور [۱۶۶] غیرت طبع غیور برای گوشمال آن سرمست ساغر

۶۸۹. کمال، آیت، کمال مقصود

۶۹۰. اصل: بیان

۶۹۱. در آمدن، از جای کنده شدن، بیرون شدن

۶۹۲. سوخته دل، مظلوم

۶۹۳. جمع مانده: یعنی خوان و خوراک

۶۹۴. مهربانی

۶۹۵. مهمانخانه، سفره خانه

۶۹۶. جای حکومت

۶۹۷. اصل: کرا

غرور، شاهزاده کامکار محمد علی میرزا را با فوجی از مردان کار از پیاده و سوار و چند نفر از امرا، یعنی ابراهیم خان و محمد علی خان شام بیاتی و نوروزخان ایشیک آقاسی باشی و امان الله خان والی کردستان و فرج الله خان افشار نسقچی باشی، از راه همدان و کرمانشاهان تعیین فرمود.

شاهزاده محمد علی میرزا خود از کرمانشاه گذشته در منزل کردند فرود آمد و جمعی از سپاه ظفر نشان را به سرکردگی فرج الله خان و امان الله خان از راه سلیمانیه تعیین نمود. علی پاشا والی بغداد نیز دوازده هزار از پیاده و سوار بغداد را به سرکردگی سلیمان پاشای کهیا بر سر عبدالرحمان پاشا که با ایل و احشام و عیال و اطفال خویش در منزل دیزه که سرحد کردستان است، منزل داشت فرستاد و خود از استماع حرکت لشکر منصور به آن حدود و تحریک لوای شاهزاده کامکار خوف و هراس در دل راه داده، از منزل طاق کرا، چند منزل کوچ کرده بر عقب نشست. سلیمان پاشای کهیا بنه و اغروق خود را گذاشته بر سر عبدالرحمان پاشا ایلغار آورده، به این تصور که قبل از استحضار و اطلاع سرداران لشکر ایران، به اتمام کار او پردازد، بیست و دو فرسنگ راه را در یک شبانه روز طی کرده، عبدالرحمان پاشا هنگام طلوع صبح از ایلغار او خبر دار شده عیال و اطفال خود را گذاشته، اعوان و انصار را برداشت و در برابر ایشان صف آرا شد و کس به استعجال نزد فرج الله خان فرستاد و از کیفیت کید و کین خصم بدسگال ایشان را اخبار کرد. ایشان از استماع این خبر با سپاه نصرت پناه ایلغار کردند. هنوز دنباله لشکر در عقب بود؛ وقتی رسیدند که عبدالرحمان پاشا شکست یافته در کار هزیمت و فرار بود.^{۶۹۸}

پس فرج الله خان و سایر سرکردگان از مشاهده این حالت شمشیرهای جلادت آخته بر لشکر سلیمان پاشای کهیا تاختند و از استعمال آلات کارزار، [۱۶۷] هنگامه گیر و دار ظاهر ساختند. یک ساعت و نیم جنگ مغلوبه در میان قایم بود. از نیروی طالع خدیو گیتی ستان لشکر بغداد شکست یافته، قریب سه هزار کس مقتول و سلیمان پاشای کهیا با دو سه هزار کس از لشکر بغداد اسیر و دستگیر گردید. عبدالرحمان پاشا در سلیمانیه مستقل و سلیمان پاشا را به خدمت شاهزاده فرستادند و شاهزاده کامکار، نوروزخان قاجار ایشیک آقاسی باشی را با طایفه مدانلو و جهان بیگلوی اکراد و قراگوزلو، بر سر ذهاب تعیین و فتاح پاشا حاکم آنجا، به تمنای هم آغوشی شاهد فتح و فیروزی، با سپاه در برابر نوروزخان صف آرایی و بعد از کر و فر بسیار و تلاش بی شمار، در کار خود

۶۹۸. شکست و فرار عبدالرحمان پاشا در حدود دهه اول جمادی الاول ۱۲۲۰ (دهه اول اوت ۱۸۰۵) اتفاق

فتوحی نیافته، چون موی بتان روی برتافت. و نوروز خان آن گروه را تا منزل یعقوبه بغداد تعاقب کرده، بعد از قتل و اسر بی تعداد، از ذهاب معاودت و آنجا را نیز به جاروب نهب و غارت رفته و غنیمت بی شمار گرفته، علی پاشا را از استماع این اخبار و شکست‌های پی در پی آتش در نهاد افتاده جمعیتش به پریشانی مبدل و یکبارگی اردوی او متفرق گردید و خود نیز قرین اضطراب و تشویش گشته، فرار بر قرار اختیار و نظر به سوء اعمال، از اهالی بغداد نیز اطمینانی نداشت؛ تا حوالی قلعه بغداد رفت و در یک منزلی آنجا قرار گرفت و عالی جناب قدسی القاب مجتهد العصر و الزمان شیخ جعفر خزاعی^{۶۹۹} را از نجف اشرف طلبیده نزد شاهزاده کامکار برای عذر از افعال ناهنجار خود به اعتذار فرستاد و استدعا نمود که شاهزاده در خدمت خاقان جم اقتدار شفیع قیابح اعمال و عذر خواه کار ناسزاوار او گردد. و شیخ فاضل به توسط شاهزاده محمد علی میرزا،^{۷۰۰} در خدمت شاهنشاه بی همال ملتمس اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده

۶۹۹. شیخ جعفر بن یحیی، ملقب به شیخ جعفر کبیر و کاشف الغطاء، یکی مشهورترین فقیهان دوره فتحعلی شاه بود. وی که در حدود سال ۱۱۵۶ قمری در حله به دنیا آمده بود، در سال ۱۲۲۸ یا ۱۲۲۹ همزمان با امضای معاهده گلستان در نجف درگذشت.

یکی از حوادث مهم نخستین سالهای مرجعیت کاشف الغطاء، هجوم و هابیان به رهبری عبدالعزیزین مسعود به کربلا و نهب و کشتار شیعیان این شهر بود. کاشف الغطاء از جمله فقهای بود که به دلیل مخالفت گسترده با میرزا محمد اخباری، مورد بغض شدید او قرار داشت. شیخ جعفر چنانکه پیش از این اشاره شد، در جریان جنگ‌های دوره اول ایران و روسیه، به صدور فتاوی‌های جهادی علیه روس‌ها و مشروعیت جهاد علیه روسیه، به فرماندهی فتحعلی شاه و عباس میرزا پرداخت. جایگاه والای علمی و نفوذ او در ایران باعث می‌شد که پاشایان عثمانی در عراق، به هنگام بروز اختلافات سرحدی میان ایران و عثمانی، کاشف الغطاء را واسطه حل و فصل کشاکش‌ها قرار دهند. چنانکه اشاره خواهد شد، کاشف الغطاء در سال ۱۲۲۱ روانه کرمانشاه شد و برای آزادی اسرای عثمانی و استخلاص سلیمان پاشا که با محمد علی میرزا دولتشاه دیدار کرد. برای شرح احوال او، بنگرید به: محمد باقر موسوی خوانساری، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، ترجمه و مقدمه محمد باقر ساعدی خراسانی، (تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۳۶)، جلد دوم، ص ۴۶۵ / میرزا محمد علی مدرس، *ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب*، انتشارات خیام، (تهران: بی تا)، جلد پنجم، ص ۲۵ / *ماضی النجف و حاضرها*، جلد سوم، ص ۱۳۲ / میرزا محمد تنکابنی، *قصص العلماء*، (تهران: انتشارات علمیه، بی تا)، ص ۱۹۵ و ۱۸۸ / میر عبدالطیف شوشتری، *تحفة العالم*، به اهتمام موحّد، (تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳)، ص ۱۹۰ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۲۲۶ / محمد بن سلیمان تنکابنی، *تذکره العلماء*، اهتمام محمد رضا اظهري، غلامرضا پرند، (مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی)، ص ۲۷۲

۷۰۰. علی پاشا پس از فرار از ذهاب به سوی بغداد، چنانکه اشاره شد نگران از مردم این شهر در بیرون بغداد مستقر گردید. او پس از شنیدن اخبار دقیق درباره کثرت اسرای سپاهیان عثمانی در دست نیروهای ایران و نگران از حرکت ایشان به سوی بغداد، در ۱۴ جمادی الاخری ۱۲۲۱ (۲۸ اوت ۱۸۰۶) مرحوم کاشف الغطاء را برای درخواست آزادی آنان و جلوگیری از حمله محمد علی میرزا به بغداد، روانه کرمانشاه کرد. شاه قاجار پس از (ادامه پاروقی دو صفحه بعد)

علی پاشا که در میان دولتین علین ایران و روم غبار نثار و نثار انگيخته و در میانه بی موجبی خون‌های بیگناهان بر خاک ذلت و هوان ریخته بود، گردید. خدیو جهاندار [۱۶۸] استدعای شاهزاده را قبول و بر حسب تمنای شیخ عالی مقدار، سپاه ظفر اتساب را از اطراف و جوانب بغداد به رکاب مستطاب طلپیده و شاهزاده به موجب امر همایون، شرحی به علی پاشا مرقوم و به اهالی بغداد نیز حکمی ارسال فرمودند که از امر و نهی او تجاوز جایز ندارند که جرایم او در درگاه سلطانی به عفو و اغماض مقرون و در سلک اخلاص کیشان منسلک و از جمله دولت خواهان این دولت ابد بنیان محسوب می‌باشد. و سلیمان پاشای کهپا را به دربار شاهنشاهی ارسال فرمودند و پاشای مزبور به حکم خاقان پوزش پذیر در خانه معتمدالدوله العلیه، میرزا محمد شفیع متوقف و انواع مهربانی در باره او به ظهور پیوست.^{۷۰۱}

و در اواسط شهر ذیقعدة الحرام [۱۲۲۰] ۷۰۲ حاجی یوسف پاشا صدراعظم سابق که در آن حال صاحب اختیار مملکت ارزنة الروم و قراحصار مشرقی و مضافات آن مرز و بوم و سپهدار با اقتدار پادشاه و الاجاه روم است، فیضی محمود افندی را که از جمله خواجهگان دیوان مشید الارکان و تربیت یافته آن پاشای والاشان بود، به رسم رسالت به دربار شوکت مدار نواب نایب السلطنه به تبریز ارسال؛ خواجه مزبور، به فیض حضور شوکت و معالی دستور نواب نایب السلطنه رسید. مکتوب دوستانه او نیز که مشحون به عذر خواهی از معامله ناروا و حرکات ناسزای علی پاشا والی بغداد و اذن مرخصی سلیمان پاشا کهپا بود، به توسط نزدیکان حضور، معروض گردید. نواب نایب السلطنه در

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) شنیدن خبر ورود شیخ جعفر به کرمانشاه، به احترام این مرجع شیعی، دستور داد تا غیر از سلیمان پاشا کهپا (که کمی بعد به تهران انتقال یافت)، تمام اسرای عثمانی را آزاد کرده و به قوای ایران نیز دستور داد تا از حرکت به سوی بغداد صرف نظر کنند. برای گزارش‌های مربوط به عزیمت مرحوم کاشف الغطاء به کرمانشاه، بنگرید به: تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۲۲۱ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۳ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۳۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۶۰ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۳ ۷۰۱. تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۲۲۱ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۶ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۲۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۹ / تحفه ناصری، ص ۱۸۷ ۷۰۲. دنبلی به سنت مورخان سلف، اساس سال شمار خود را در گزارش حوادث، سال خورشیدی قرار می‌دهد، اما روز شمار رخدادها را با ماههای قمری ارائه می‌کند. با چنین شیوه‌ای از گاه شماری دوگانه، وقتی نوزده در میانه سال قمری قرار می‌گیرد، سال شمار با ذکر تحویل سال خورشیدی تغییر می‌کند و تتمه حوادث سال قبل با ذکر ماههای قمری سال پیش ادامه می‌یابد. در این روش آشفته است که گاه عنوان کلی سال شمار، سال جدید است، اما در ذیل حوادث سال جدید، بیان حوادث سال قبل با روز شمار و ماه شمار قمری ادامه پیدا می‌کند. گزارش کشاکش‌های قوای ایران با پاشایان عثمانی در ذیقعدة ۱۲۲۰ که در ذیل حوادث سال ۱۲۲۱ آمده است، نمونه بارزی است از این شیوه گاه شماری.

خدمت خدیو کامران، مستدعی استخلاص سلیمان پاشا کهیا گشتند. سلطان سلیمان شأن او را مرخص فرموده، بر و دوشش را به خلعت های گرانمایه مخلع و مقضی المرام و شاد کام روانه دارالسلام بغداد فرمودند.^{۷۰۳}

بیان قتل ابراهیم خلیل خان در دست روسیه

ابراهیم خلیل خان از مشاهده خاتمه کار ایشپخدر و استیصال شفت فتنه جو و تدمیر اشیاع و اتباع او و استمالت مصطفی خان حاکم طالش اطمینانی و امید [۱۶۹] واری تمام به هم رسانیده، عرایض متعدده از محرمان خود روانه دربار شوکت مدار [کرده] و نواب نایب السلطنه را در خدمت شاهنشاه سپهر جناب، شفیع گناهان و عذر خواه تقصیرات بی پایان خود ساخت. شاهزاده آزاده عریضه استشفاع،^{۷۰۴} مصحوب کسان او به دربار گیتی مدار ارسال فرمودند. فرمان شاهنشاهی عزّ نفاذ پذیرفت که در صورت تدارک مافات، قصور او مقرون به عفو و اغماض گردید. ابراهیم خلیل خان از وصول این مژده، فوق الغایت شادمان [گشته] از سر خلوص نیت و صفای طوبیت به فکر دفع روسیه قراباغ افتاد و عریضه اخلاص ترجمان، مصحوب داماد خود به دارالارشاد اردبیل ارسال

۷۰۳. پس از وساطت کاشف الغطاء در نزد محمد علی میرزا دولتشاه و آزادی اسرای عثمانی و اعزام سلیمان پاشا به تهران، فیضی اندی از طرف یوسف پاشا صدر اعظم عثمانی وارد تبریز شد تا موجبات آزادی سلیمان پاشا را فراهم کند. عباس میرزا نیز که به خاتمه کدورت های میان ایران و عثمانی علاقه مند بود، با فرستادن نامه ای به تهران از فتحعلی شاه خرواست تا سلیمان پاشا را آزاد کرده و اجازه مراجعت به عثمانی دهد. پس از رسیدن درخواست یوسف پاشا والی ارزنة الروم از سوی عباس میرزا به تهران مبنی بر آزادی سلیمان پاشا، فتحعلی شاه به احترام کاشف الغطاء، سلیمان پاشا کهیا را آزاد کرد. شاه سپس فرمان ولایت شهر زور را به نام عبدالرحمان پاشا صادر کرد و سلیمان پاشا را همراه با فتحعلی خان ایشیک آقاسی و محمد صادق مروزی که برای بار دوم راهی بغداد می شد، روانه کرد. همچنین به دستور فتحعلی شاه، فتحعلی خان ایشیک آقاسی فرزند هدایت الله خان رشتی نیز از سوی نایب السلطنه عازم قسطنطنیه شد تا با یوسف پاشا در مورد ادامه مخاصمه با روس ها مذاکره کند. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۲۲/ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۸ ب/ ازیسته التواریخ، خطی، گ ۴۶۶ ب/ بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۹ الف/ اروضه الصقای ناصری، جلد نهم، ص ۴۳۰/ نامخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۸/ تحفه ناصری، ص ۱۸۸/ تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۳/ فهرس التواریخ، ص ۳۵۱ / لازم به ذکر است که خاوری شیرازی عزیمت کاشف الغطاء به کرمانشاه برای آزادی اسرای عثمانی و همین سلیمان پاشا را که تنها به آزادی اسرای عثمانی انجامید، با واقعه آزادی سلیمان پاشا، خلط کرده و به خطا نوشته است (تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۳) که کاشف الغطاء برای دومین بار به جهت شفاعت سلیمان پاشا وارد ایران گشت و روانه تهران شد. شاه قاجار نیز با حضور این مجتهد شیعی در تهران، سلیمان پاشا را آزاد کرد. دنبلی نیز علی رغم گزارش این واقعه در این قسمت از تاریخ خود و ذیل حوادث سال ۱۲۲۱، در صفحات بعدی نیز آن را در کنار گزارش رخداد های سال ۱۲۲۲ تکرار کرده است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

حضور نایب السلطنه داشته، استدعا نموده بود که موکب ظفر انتساب نواب کامیاب متوجه قراباغ و ابوالفتح خان ولد او را با جمعی از دلیران کارآگاه از راه قپان و فرج الله خان شاهسون را با فوج دیگر از دلاوران نصرت اثر از راه چناقچی در مقدمه موکب انجم حشر تعیین فرمایند. نواب نایب السلطنه مأمول او را مقرون به معمول داشته، ابوالفتح خان و فرج الله خان را در مقدمه موکب فیرزی اثر، روانه و علی التعاقب همای رایت میمون آیت، به سمت قراباغ در پرواز آمد. بعد از عبور از پل خداآفرین در کنار رود ارس، ابوالفتح خان از حوالی قلعه پناه آباد مراجعت و معلوم شد که قبل از ورود ابوالفتح خان و فرج الله خان، جعفر قلی خان پسر زاده ابراهیم خلیل خان، روسیه قلعه را از حقیقت کار آگاه و در شب بیست و سیم شهر ربیع الاول [۱۲۲۱] سیصد نفر از ایشان را شب هنگام از راه خانه خود به خارج قلعه آورده و چون ابراهیم خلیل خان که قبل از این مقدمه با عیال و اطفال در خارج قلعه توقف داشت، هرگز طریقه حزم و احتیاط مرعی نمی داشت، سه چهار ساعت از شب گذشته بی محابا بر سر او ریخته، او را با همشیره سلیم خان شکی که همسرش بود [۱۷۰] و دختر او که خواهرزاده همای خان لکزی و جمعی دیگر از اناث و ذکور که پروانه آسا در برابر شعله شمع تفنگ ایشان جلوه نمود، در آتش قتل و بیداد سوختند و آتش قتل رحم و بی باکی در جهان افروختند و درخت کهن سال زندگانی ابراهیم خلیل خان را به تیشه جور و بیداد از پای افکندند و چشمه سار ثروت چندین ساله او را در پایان زمان شیخوخیت، به دست جفا و عناد با خاک ذلت و بوار پراکندند.^{۷۰۵} نواب نایب السلطنه بدون تأمل و درنگ به عزم جنگ با روسیه روانه قلعه پناه آباد و در عرض راه عریضه سلیم خان شکی رسید مشعر به این مقدمه که جماعت روسیه را که دو سال قبل ازین، به لجاجت مصطفی خان شیروانی، به ولایت شکی برده اطاعت کامل به ایشان می نمود، محض استماع ورود موکب والا به آن حدود و شنیدن خیر قتل ابراهیم خلیل خان آواره گنجه ساخته، کمابینی، به مراسم خدمتگزاری و اخلاص شعاری پرداخته ام و استدعای امداد برای احتیاط کار خود نموده بود. نواب نایب السلطنه حسب الاستدعای او، فرج الله خان شاهسون را با فوجی از شیران پلنگ افکن، به امداد او مأمور فرمودند.^{۷۰۶}

۷۰۵. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۰ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۱۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۳ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۷ ب / اروضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۲۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۰ / گلستان ارم، ص ۱۸۹ / فهرس التواریخ، ص ۳۵۰

۷۰۶. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۳ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۸ الف / ناسخ التواریخ،

حرکت موکب والا به محاربه روسیه قراباغ بار دیگر

چون اکثری از ایلات قراباغ بعد از قتل ابراهیم خلیل خان مستدعی شدند که از قراباغ کوچیده در قراجه داغ ساکن باشد، لهذا عطاءالله خان شاهسون به کوچانیدن آن‌ها مأمور گردید. جمعی از سپاه ظفر پناه را نیز قبل ازین مقدمات به سرکردگی نجفقلی خان ضمیمه قشون ابواب جمعی مهدی قلی خان قاجار در ایروان نمودند و فوجی از قشون را در خوی و تبریز به توقف مأمور و حسین قلی خان افشار و اسماعیل خان قاجار نیز به نحوی که گذشت، داوطلب این مطلب شدند که با فوجی پیاده و سوار از راه ایروان روانه به گنجه و گرجستان و در آن حدود مصدر خدمات شایان شوند. الکساندر میرزا والی تفلیس^{۷۰۷} نیز درین باب تعهداتی [۱۷۱] افزون از حساب می نمود. جمعی را نیز با ایشان مأمور فرموده بودند و ملتزمین رکاب نصرت انتساب نیز صدمات سرمای زمستان و زحمات صحرای باکویه و مغان دیده و کشیده بودند، از رهگذر امتداد سفر و اشتداد مشقت اندک کسالتی به هم رسانیده و سپاهی که به تازگی از جانب خاقان کشورگشا مأمور به رکاب والا بودند، هنوز وارد نگشته، چندان جمعیتی در رکاب مستطاب حاضر نبود. درین وقت خبر رسید که ینارال نبالسین با سپاه موفور، مأمور تفلیس و از آنجا عزیمت قراباغ و روسیه شکی و گنجه و قراباغ با قشون قراباغ و ارامنه و غیره به او ملحق و در عسگران اجتماع نمودند.

نواب نایب السلطنه از آق اغلان حرکت و به این قلت سپاه، احمد خان مقدم را نیز با فوجی به محافظت بنه مأمور داشتند و پای جلادت در دایره رزمگاه گذاشتند. در منزل خانشین که روسیه نیز وارد آنجا، بر بالای کوهی بلند قرار گرفته بودند، بعد از ورود موکب مسعود جنود نصرت نمود دو روز لوازم جهد و سعی به عمل آوردند که شاید آن گروه از کوه به زیر آمده، اقدام به حرب نمایند، میسر نگردید. و در آن اوقات نظر به عرض و استدعای ابوالفتح خان، گرفتاران قراباغی را مطلق العنان و آن جماعت به روسیه خبر رسانیدند که غازیان منصور از بنه دور و علف صحرا آتش گرفته، علوفه دواب سپاه

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) جزء اول، ص ۱۵۰ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۲۳ / تاریخ مستظم

ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۲

۷۰۷. الکساندر میرزا پسر گرگین خان والی پیشین تفلیس، پس از غلبه روس ها بر گرجستان همراه برادرش طهمورث میرزا به عباس میرزا پناهنده شده بود و در کنار قوای ایران و گاه با نزدیک شدن به عثمانی ها علیه سلطه روس ها بر سرزمین آباء و اجدادی خویش به جنگ می پرداخت. او گرچه به ظاهر جانشین پدر و والی گرجستان محسوب می شد، اما در این زمان عملاً در گرجستان منصبی نداشت و روس ها بر قلمرو حکومتی او سلطت بودند.

نایاب و اهالی اردو از این رهگذر قرین عسرت و اضطرابند.^{۷۰۸} روسیه از شنیدن این مقالات دلیر گشته، اقدام به جنگ نمودند و سپاه کینه خواه، درین دو روز از اول طلوع مهر رومی چهر، تا هنگام پرده داری هندوی ظلام، علی‌الدوم، از پی انگیختن شور به هر سوی در تک و پوی بودند و شبها نیز از پی پاسداری و حزم در کار جنگ، چون انجم تا سحر در سَهَر^{۷۰۹} و لحظه‌ای [برای آسایش نمی‌غنودند. و زمانی که تلاقی فریقین و التقاء فتیین^{۷۱۰} واقع شد، رود آب در سمت روسیه بود و سپاه نصرت مآب در هر سو از آب دور.

القصه دو لشکر در برابر یکدیگر آغاز کر و فر نمودند. [۱۷۲] از طرفی فوجی از اعراب بسطام و از جانبی فوجی تفنگچیان عراق از فراهان و کزاز، چنان از پردلی پیش راندند که در دهان توپ و تفنگ رفته، خون از تارک و ترک اعدا بر هوا افشانند. روسیه نیز به جلادت تمام از میان عراده‌ها بیرون آمده با اعراب دست و گریبان می‌شدند. خنجر الماس گون از اوداج^{۷۱۱} افواج دو سپاه بحر مواج، به عرصه هامون روان می‌کرد و سنان بلند قامت در کوتاه کردن عمر یکدیگر به تقصیری از خود راضی نمی‌گشت. ینارال روس از غایت اضطراب صورت پادشاه و شمشیر خود را برای ترغیب و تحریض روسیه در کار جنگ بر زمین انداخته، به هیچ صورت مفید نیفتاد و این کشش و کوشش مدتی به طول انجامید و چون از هیچ طرف شاهد ظفر روی نمود و تاب آفتاب تموز، دلها به تاب آورد، طرفین دست از جنگ کشیده، درنگ جستند. و چون به نحوی که ذکر رفت، آب در دست لشکریان روس بود و علف در آن صحرا نایاب و لشکر روس آذوقه بسیار داشتند، از پل خدا آفرین تا منزل خانشین، برگ علف و پرکاهی وجود نداشت تا به گندم و جو چه رسد. نایب السلطنه به انتظار ورود سپاه مأموره جدید، از دربار خدیو جم اقتدار با بنه و اغروق به همان آیین که عزیمت فرموده بودند، مراجعت و از پل عبور فرموده بر چشمه حسن و حسین توقف نمودند.^{۷۱۲} در آن اثنا، حسین خان و اسماعیل بیگ و حسن خان و امان الله خان که از دربار گیتی مدار خسرو کامکار با افواج بحر همت سیل شکوه، به

۷۰۸. نبرد خانشین میان قوای روسیه و عباس میرزا در ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۲۱ (۴ ژوئیه ۱۸۰۶) اتفاق افتاد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۰ / زینة‌التواریخ، خطی، گ ۴۶۳ ب / اروضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۲۴ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۱ - ۱۵۲ ۷۰۹. بیداری ۷۱۰. رویارویی دو سپاه ۷۱۱. جمع و دج، رگهای گردن

۷۱۲. عباس میرزا در ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۲۲۱ (۶ ژوئیه ۱۸۰۶) برای تقویت نظامی قوای خود وارد منزل حسن و حسین شد و کمی بعد عازم تعقیب قوای روسیه گردید. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۰ / زینة‌التواریخ، خطی، گ ۴۶۳ ب / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۱ - ۱۵۲ / اروضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ۴۲۴ / تاریخ مستظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۲

خدمت نایب السلطنه مأمور بود، وارد گردیدند.^{۷۱۳}

بیان آمدن موسی ژوبر ایلچی دولت فرانسه

در سال شهادت خاقان شهید دو نفر فرستادگان دولت فرانسه با سواد عهدنامه‌ای که میان دولتین فرانسه و ایران در سوابق ازمان مرقوم شده بود، وارد طهران گردیده بود و به وضوح پیوست که دولت فرانسه درصدد افتتاح ابواب دوستی و تجدید عهد یک جهتی برآمده‌اند، [۱۷۳] اما حاجی ابراهیم خان که در آن اوان وزیر ایران بود، نظر به کثرت مهمات داخلی مملکت به این مطلب خارج نپرداخته، بدون آنکه گزارش را به عرض واقفان عتبه اقبال رساند، جوابی به آن‌ها داده و دو نفر مزبور را پس فرستاد.^{۷۱۴} بعد از آن در هنگامی که اسماعیل بیگ بیات به نحوی که سابقاً ذکر شد، برای چاره کار طایفه وهابی مأمور به بغداد گردید، احدی^{۷۱۵} نزد او آمده، شرحی مبسوط به خط فرانسه اظهار و ادعای رسالت از جانب آن دولت نموده، به اتفاق او وارد طهران و چون مقصود

۷۱۳. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۱۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۳ ب اروضة الصفاى ناصرى، جلد نهم،

ص ۴۲۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۲۳

۷۱۴. در ۲۱ ربیع الاول ۱۲۱۱ (۲۳ سپتامبر ۱۷۹۶) اولیویه فرستاده فرانسویان به تهران که در قالب سیاح وارد ایران شده بود، با حاج ابراهیم خان کلانتر دیدار کرد و نامه ریموند دورنیناک، R. dorninac سفیر فوق‌العاده دولت فرانسه در باب عالی را تقدیم کلانتر شیرازی کرد. در این نامه دورنیناک خواستار تجدید روابط دیرینه ایران و فرانسه شده بود. اولیویه در این مذاکرات می‌کوشید تا ضمن فراهم آوردن زمینه‌های روابط سیاسی و بازرگانی فرانسه با ایران حاج ابراهیم خان و دربار ایران را از سیاست توسعه‌طلبی روس‌ها در گرجستان و قفقاز نیز آگاه کند. به قرار گزارش اولیویه، صدراعظم ایران خطر روس‌ها را بسیار ناچیز می‌شمرد. از دیگر مسائلی که اولیویه در این ملاقات به طرح آن با کلانتر شیرازی پرداخت و صدراعظم نسبت به آن روی خوش نشان داد، ضرورت اتحاد ایران و عثمانی بود. چند روز بعد از این ملاقات صدراعظم ایران پاسخ نامه دورنیناک را به اولیویه سپرد. بنگرید به: تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، جلد اول، ص ۳۷۰-۳۷۸ / اولیویه، سفرنامه اولیویه، ترجمه محمد طاهر میرزا، تصحیح علامه ضا وهرام، (تهران: انتشارات روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۱)، ص ۹۹-۱۰۰ / اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، جلد اول، ص هیجده

۷۱۵. حسب اطلاعات اندک و گاه آشفته موجود، سفیر مذکور که به نظر می‌رسد دنبلی نیز از نام و نشان او اطلاعی نداشته است، ملک شاه نظرزاده میرداود زاوردیان بوده باشد که به درستی روشن نیست که او آیا به عنوان فرستاده کنسول فرانسه در بغداد همراه اسماعیل بیگ بیات به ایران آمد و یا آنکه به راستی حامل نامه‌های ناپلئون برای فتح‌علی شاه بود. زاوردیان در حدود اواخر دهه دوم ذیحجه ۱۲۱۶ (اوایل دهه سوم آوریل ۱۸۰۲) وارد تهران شد. نامه‌هایی که میر داود زاوردیان همراه داشت به خط فرانسه نوشته شده بود و چون در آن زمان کسی در تهران با زبان فرانسه آشنایی نداشت، بنابراین درباریان از محتوای نامه‌های فرانسوی‌ها چیزی دریافت نکردند و بهتر آن دیدند که با اعطای لقب خان به وی، میر داود را بازگردانند. روضه الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۴۱۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۴۸ / اسماعیل راثین، ملک شاه نظر زاده میرداود زاوردیان، نخستین فرستاده ناپلئون به ایران، (تهران: بی نا، بی تا)، ص ۱۸-۱۹

معلوم نبود، اولیای دولت ایران ادعای او را محض و دروغ پنداشته، التفاتی به حال او ننمودند، اما بعد از آن که ناپلئون با روسیه بنای ستیز و آویز گذاشت، موسی ژوبر نام را به سفارت تعیین و روانه دولت ایران ساخته^{۷۱۶} اعلام و پیغام نمود که این قاعده مسلم است که دوست دشمن، دشمن خواهد بود و دشمن دشمن دوست. الحال من با دولت روس که دشمن دولت ایران است، نهایت دشمنی دارم، پس اولی آن است که با دولت ایران میانه ایران و فرانسه عهد دوستی دیرینه تازه شده، استحکام بنیان میثاق دولت فرانسه بر عالمیان ظاهر و فایده این دوستی که اخراج روسیه از گرجستان و حواشی ایران است، بر جهانیان روشن و باهر گردد، اما بعد از آنکه موسی ژوبر وارد بایزید گردید، محمود پاشا حاکم آنجا به رعایت دوستی دولت عثمانیه با روسیه، ایلچی و همراهان او را گرفته محبوس ساخت و اموال او را ضبط نموده، به قتل دو نفر از همراهان او پرداخت.^{۷۱۷} نواب نایب السلطنه برای استخلاص او شرحی به حاجی یوسف پاشا ارسال و آن جناب از راه مآل بینی و عاقبت اندیشی، ایلچی را مستخلص ساخته با نوازش بسیار روانه دربار شوکت مدار ساخت.^{۷۱۸} و ایلچی مزبور بعد از دریافت

۷۱۶. مسیو ژوبر نخستین فرستاده ناپلئون به ایران برای پنهان ماندن از چشم جاسوسان انگلیسی در ۵ ذیحجه ۱۲۱۹ (۷ مارس ۱۸۰۵) پاریس را مخفیانه ترک گفت تا خود را به ایران برساند. او در باره دلایل عزیمت خود به ایران نوشته است که چون نامه شاه ایران از طریق یک تاجر ارمنی به پاریس رسید و فتحعلی شاه در آن نامه پیشنهاد اتحاد میان ایران و فرانسه را مطرح کرده بود، بنابراین به دستور ناپلئون روانه ایران شد. ژوبر، مسافرت به ارمنستان و ایران، ص ۴

۷۱۷. ژوبر که همراه راهنمای ارمنی و یک مأمور عثمانی وارد بایزید شده بود تا از آن طریق رهسپار ایران شود، در این شهر ناگزیر به ملاقات محمود پاشا رفت. پاشای عثمانی چون در ملاقات اول نتوانست به مقصد مسافرت ژوبر پی ببرد، ظاهراً با او خوش رفتاری کرد و حتی خود را از طرفداران پادشاه ایران نشان داد، اما کمی بعد راهنمای ارمنی ژوبر را دستگیر کرد و با شکنجه او دریافت که ژوبر سفیر فرانسه به دربار ایران است. محمود پاشا در ملاقات بعدی نیز به خوش رفتاری ظاهری با فرستاده ناپلئون به ایران ادامه داد و به هنگام خروج او از بایزید، همراهانی نیز در کنار او گماشت. چون ژوبر از بایزید خارج شد، همین همراهان وی را دستگیر کرده و به بایزید برگرداندند. محمود پاشا این بار مدعی شده که دستور دستگیری ژوبر از قسطنطنیه رسیده است و بنابراین او در این زمینه مقصر نیست. ژوبر پس از دستگیری در سیاه چالی زندانی شد. ژوبر، مسافرت در ارمنستان و ایران، ص ۴۱-۳۴/ابرج امینی، ناپلئون و ایران، ترجمه اردشیر لطفعلیان، (تهران: انتشارات فرزاد، ۱۳۷۸)، ص ۱۲۰/ تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۰/ تاریخ روابط ایران و ناپلئون، ص ۴۸/ اروضه الصفا ناصر، جلد نهم، ص ۴۱۹/ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۸ الف/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۴۸

۷۱۸. ژوبر سه ماه پس از اسارت در بایزید، در شعبان ۱۲۲۰ در حالی که محمود پاشا بر اثر بروز طاعون در بایزید از مراقبت دقیق وی غفلت داشت، توانست نامه‌ای برای عباس میرزا نوشته و آن را از طریق یکی از خویشاوندان زندان بان خود به ایران بفرستد. عباس میرزا پس از دریافت نامه ژوبر، نامه‌ای برای ابراهیم پاشا (جانشین محمود پاشا که بر اثر طاعون درگذشته بود) و یوسف پاشا والی آناتولی شرقی نوشت و سرانجام با (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

حضور باهر النور در اردبیل^{۷۱۹} پیغام را به عرض نایب السلطنه رسانیده روانه درگاه خاقان جم نشان گردید و در چمن سلطانیه [۱۷۴] شرف تلثیم^{۷۲۰} بارگاه سدره مرتبه دریافت^{۷۲۱} و بعد از ابلاغ نگارش و سفارش، مورد نوازش گشته، رخصت معاودت یافت.^{۷۲۲} میرزا محمد رضای قزوینی را هم که از نجبا و معارف قزوین و وزیر نواب شاهزاده محمد علی میرزا بود، به مرافقت او از راه اسلامبول به رسالت فرانسه مأمور فرمودند،^{۷۲۳} اما خدیو جم رتبت را سوای ذات پاک خدا از هیچ کس چشم یاری نبود و

(ادامه پاروقی از صفحه قبل) پی گیری وضعیت ژوبر، توانست او را پس از هشت ماه اسارت آزاد کند. ژوبر، مسافرت در ارمنستان و ایران، ص ۷۳ و ۵۵ و ۴۷/ناپلئون و ایران، ص ۱۲۰/تاریخ روابط ایران و ناپلئون، ص ۴۸

۷۱۹. ژوبر در تاریخ ۲۹ صفر ۱۲۲۱ (۱۷ مه ۱۸۰۶) از طریق خوی وارد اردبیل شد. مسافرت در ارمنستان و ایران، ص ۱۳۵ - ۱۲۹. دست بوسی، بوسه دادن

۷۲۱. به خلاف نوشته دنبلی و به فرار خاطرات ژوبر، وی پس از ترک اردبیل، در تاریخ ۱۸ ربیع الاول ۱۲۲۱ (۵ ژوئن ۱۸۰۶)، از طریق سلطانیه وارد تهران شد. مسافرت در ارمنستان و ایران، ص ۱۷۷ - ۱۸۵/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۰/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۱۲/زینةالتواریخ، خطی، گ ۴۶۱ ب/روضه الصغای ناصری، جلد نهم، ص ۴۲۰/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۴۹/تاریخ روابط ایران و ناپلئون، ص ۴۹/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۱/ناپلئون و ایران، ص ۱۲۴

۷۲۲. ژوبر پس از بازگشت از تهران به همراه فتحعلی شاه به چمن سلطانیه، در تاریخ ۲۸ ربیع الثانی، ۱۲۲۱ (۱۴ ژوئیه ۱۸۰۶)، با محمد خان مهماندار ایرانی خود روانه ارزنة الروم شد تا به فرانسه بازگردد. مسافرت در ارمنستان و ایران، ص ۲۷۰ - ۲۶۷

۷۲۳. تمامی منابع قاجاری همانند دنبلی، نوشته اند که میرزا رضا قزوینی همراه ژوبر عازم فرانسه شد، اما به خلاف این نوشته ها ژوبر چنین مطلبی را در سفرنامه خویش گزارش نکرده است. اسناد دیگری نیز که در این باره وجود دارد ادعای مورخان قاجاری را تأیید نمی کنند. مندرجات نامه ای در مجموعه اسناد وزارت خارجه ایران، حاکی است که میرزا رضا قزوینی قبل از رسیدن ژوبر به ایران، عازم استانبول شده بود تا به سوی فرانسه حرکت کند. در نامه مذکور که به نظر می رسد از سوی میرزا شفیع خطاب به روسو کنسول فرانسه در استانبول نوشته شده، آمده است که: «در این سال (۱۲۲۱) عالیجاه رفیع جایگاه... موسی ژوبر شرف اندوز آسمان سلطنت بنیان، و با نامه موافقت ختامه فیضات حضور باهرالنور بندگان عالم و عالمیان گردیده... در این اوقات با نامه موافقت اتصاف از درگاه آسمان جاه رخصت انصراف یافته، عازم مقصد خواهد گردید و عالیجاه رفیع جایگاه... میرزا محمد رضا قبل از وصول عالیجاه مشارالیه، به دربار گیتی مدار معلی، به سفارت مملکت فرانسیس تعیین و از راه قسطنطنیه عازم آن سرزمین گردید...» اسنادی از روابط ایران و فرانسه (در دوره فتحعلی شاه قاجار) ص ۱۶ - ۱۵/کلی، در لشکرکشی ناپلئون به مصر و رقابت...، ص ۱۲، تاریخ عزیمت میرزا محمد رضا خان قزوینی راه فوریه ۱۸۰۷ نوشته است، یعنی سه ماه قبل از امضای عهدنامه فین کشتاین. این تاریخ نیز دقیق نیست. در هر حال، تاریخ واقعی عزیمت سفیر فتحعلی شاه به سوی فرانسه در دست نیست. برای گزارش منابع قاجاری درباره عزیمت میرزا محمد رضای قزوینی با ژوبر به سوی فرانسه نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۰/تاریخ جهان آرا، خطی، جلد اول، ص ۲۱۲/زینةالتواریخ، خطی، گ ۴۶۱ ب/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۸ الف/روضه الصغای ناصری، جلد نهم، ص ۴۲۰/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۴۹/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۱

مقصود از فرستادن سفیر، رعایت قانون تعارف روزگار بود.

محاربه روسیه و قراباغی در سرکوچ ایلات با ابوالفتح خان

هنگام توقف در چشمه حسن و حسین، عطاءالله خان شاهسون که به کوچانیدن ایلات قراباغ رفته بود وارد و به عرض رسانید که بعد از مراجعت موکب والا، برخی از ایلات در کوچ کردن تعلل جایز داشته، این بنده به احتیاط اینکه مبادا اموال ایشان در میان لشکریان تلف گردد، با ایشان^{۷۲۴} به معارضه اقدام نمودم. پس از قرار عرض و استدعای ابوالفتح خان، فوجی تفنگچی، با عطاءالله خان، به مراقبت ابوالفتح خان، به این خدمت مأمور گشتند و ایشان ایل را کوچانیده می آوردند که طایفه جبرئیل لو پنهان کس نزد ینارال روانه و فوجی از روسیه و جعفرقلی آقا قراباغی را به اعانت خود آوردند. و ایل مزبور تا حوالی محال قپان که مشتمل بر معابر سخت و جبال عظیمه و بیشه های پر درخت است، رسیده بودند که جماعت روسیه و جعفرقلی آقا رسیده، ایل جبرئیل لو نیز به مراقبت ایشان دست از آستین جرأت برآورده، با تفنگچیان بنای جدال گذاشتند. از دو ساعت روز الی زوال، بازار قتال گرم بود. بالاخره سرب و باروت تفنگچیان به آخر رسید و بعضی دستگیر و بسیاری از آن ها کوشیده، به جنگ گریز خود را به مأمن رسانیدند.^{۷۲۵} و چون این خبر به نایب السلطنه رسید، خاطر خطیر انقباض یافته، مقرب الحضرت اسماعیل بیک و حسن خان قاجار را با فوجی از عساکر جرار به مدافعه روسیه در مقدمه مأمور و موکب منصور نیز علی التتعاقب از راه [۱۷۵] اصلاندوز که به سبب وفور علف اناسب طرق می نمود، حرکت فرمود. و وصول این خبر رعب افکن قلوب ینارال گردید. معدودی از روسیه را به قلعه پناه آباد تعیین و خود سایر روسیه را که در خارج قلعه بودند برداشته، به سرعت و تعجیل تمام به جانب گنجه فرار و پی سپر وادی ادبار گشتند^{۷۲۶} و این خبر بعد از عبور موکب منصور از رود ارس، به عرض

۷۲۴. اصل: به ایشان

۷۲۵. پیروزی نبلسین بر قوای اندک ابوالفتح خان جوانشیرکه با خیانت طوایف جبرئیل لو در ۴ جمادی الاول ۱۲۲۱ (۲۰ ژوئیه ۱۸۰۶) حاصل شد، به اسارت تعدادی از قوای ایرانی منتهی گشت. روس ها این پیروزی را چنانکه در متن آمده است، تنها با استفاده از خیانت داخلی به دست آوردند. *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۱۵۲ / *روضه الصقای ناصر*، جلد نهم، ص ۴۲۴ / *تاریخ منتظم ناصر*، جلد سوم، ص ۱۴۸۲

۷۲۶. پس از حرکت عباس میرزا در ۱۱ جمادی الاول ۱۲۲۱ (۲۷ ژوئیه ۱۸۰۶) از منزل حسن و حسین به سوی قوای روسیه، و عبور او از پل ارس، به قصد تعقیب نبلسین، فرستاده ای از سوی شیخ علی خان و حسینقلی خان در رسید و خبر داد که پس از عقب نشینی و عزیمت نبلسین به دربند، بزرگان این شهر به روس ها (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

مقیمان حضور رسید.

توجه رایات جلال به سمت شیروان

اگر چه اراده خاطر اشرف آن بود که با عزم جزم، توجه به جانب گنجه فرماید، اگر ینارال نبالسین به مقابله اقدام نماید، درباره او مستورات غیبی نقاب حجاب از چهره گشاید والا که امر به محاصره انجامد. حصار آنجا را محصور و تمامی همت را به قلع قلعه و قمع قلعگیان مقصور فرماید، اما در هنگام عزیمت موکب فیروز از راه اصلاندوز و عبور از رود ارس، عریضه شیخ علی خان و حسین قلی خان مشعر بر موافقت اهالی دربند با روسیه و رو آوردن آن گروه به آن حدود و ثغور رسید.^{۷۲۷} و چون قبل از این پیرقلی خان قاجار با فوجی به اعانت آن‌ها مأمور گردیده بود، درین وقت عرضه داشت که مصطفی خان شیروانی که باطن او با ظاهر موافقت نداشت، اسماعیل بیک برادر خود را با سوار و پیاده بسیار به کنار رود کُر فرستاده، مانع عبور دلاوران منصور است و تنبیه و تأدیب مصطفی خان شیروانی و اخراج روسیه دربند هم از محاصره حصار گنجه که هر وقت از اوقات ممکن و مقدور بود اهم و الزم می نمود، لهذا نواب نایب السلطنه استیصال و اضمحلال مصطفی خان را وجهه همت فرموده، حسین خان قاجار سردار خراسان را با فوجی از پیش تازان سپاه، با تعجیل و ایلغار روانه و مقدمه عساکر ظفر مآثر فرموده و در عقب آن، رایات نصرت آیات را شقه گشا به نوعی در رکضت و نهضت استعجال فرمودند که در هنگامی که حسین خان قاجار و مأمورین از آب کر عبور می نمودند، شاهزاده نیک خصال هم به کنار کر [۱۷۶] نزول اجلال [کرد]. و بعد از ورود، پیاده شیروان که در آن طرف رود بودند، متفرق و پریشان گشتند و حسین خان چون باد از آب گذشته، آتش نهب و غارت به خشک و تر آن دیار زد و غالب ایل و نواحی به تاراج رفت. چون برخی اموال تجار شکی و تبریز در آن میان به یغما رفته بود، عوض آن از سرکار وسعت مدار عنایت و مکرمت گشت. چون مصطفی خان شیروانی دید که چنین حادثه‌ای روی

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) پیوسته‌اند. همچنین فرستاده پیرقلی خان نیز خبر آورد که مصطفی خان شیروانی هم به روس‌ها دست اتحاد داده و اسماعیل بیک برادر خویش را با فوجی به کنار رود کُر فرستاده است تا لشکر ایران را از عبور ممانعت کند. نایب السلطنه چون این اخبار را شنید، نظم دربند و تأدیب مصطفی خان را واجب تر شمرد. بنابراین ابتدا حسین خان سردار را به عنوان مقدم سپاه، با شتاب به سوی رودخانه کُر فرستاد و آنگاه خود نیز با سرعت در عقب او روانه شد. *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۱۵۲ - ۱۵۳ / *روضه الصفاى ناصرى*، جلد نهم، ص ۴۲۵ - ۴۲۶

۷۲۷. *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۹۴ / *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۲۱۵ / *زینة التواریخ*، خطی، گ ۴۴۳ ب / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۱۵۲ - ۱۵۳ / *روضه الصفاى ناصرى*، جلد نهم، ص ۴۲۵ - ۴۲۶

نمود، قرین دهشت^{۷۲۸} و حیرانی گشته، از در عجز و الحاح درآمد و کس روانه دربار شوکت مدار [ساخته] او به توسط کارگزاران سرکار، استدعای اطمینان نمود و درخواست کرد که بعد از حصول امن و استیناس رهسپار طریق بندگی و مرحله پیمای مسلک چاکری و سرافکنندگی گردد. پس به اصرار و استدعای چاکران درگاه، حسب الامر نایب السلطنه نجفقلی خان گروس و عطاءالله خان شاهسون مأمور به «قله فت»^{۷۲۹} که مدتی قبل ازین، مقدمه مصطفی خان با اهالی شهر شیروان کوچ کرده، رخت به آنجا کشیده بودند^{۷۳۰} گشته، بعد از ملاقات، مراحم خاطر خطیر عطوفت تخمیر شاهزاده فریدون نظیر را به او اظهار نمودند. مصطفی خان نظر به تلون مزاج هر لحظه تشکیکی می‌کرد و مرغ آسا هر دم از شاخی به شاخی می‌نشست. در عزیمت به حضور شوکت دستور، تسویف و تعللی می‌نمود و دریافت قبح این معنی نکرد که یا اینکه سابقاً در کنار رودگر وارد نزد احمد خان بیگلریگی تبریز و مراغه شده بود، صورتی نداشت که درین وقت که موکب اقبال در آن دیار نزول اجلال فرموده، خفاش وار از اشعه انوار حضور مهرآثار دور گردی اختیار نماید. پس لاعن شعور^{۷۳۱} محمد علی بیگ خاله زاده خود را روانه رکاب نصرت شعار کرد تا به جای او ادراک حضور باهرالنور نماید. نواب نایب السلطنه بعد از اطلاع از این معنی، از رودگر عبور فرموده، روانه آق سو^{۷۳۲} شدند و در هنگام ورود موکب مسعود، مقرب الحضرت اسماعیل بیگ را، [۱۷۷] با فوجی از غازیان ظفر نشان به تسخیر و تصرف محکمه متین شریان که اطراف او زمین پر آب و گِل و یک طرف محکمه او محکم بنیاد بود، مأمور و از طرف دیگر، حسین قلی خان قاجار را هم به تسخیر آنجا مقرر فرمود. پس اسماعیل بیگ و حسین قلی خان از دو طرف یورش آورده، آن محکمه را به حیطة تصرف در آوردند و قتل و اسر بی نهایت تقدیم افتاد و حسب الامر نایب السلطنه اسرا و بسیاری از اموال آن‌ها را رد نمودند. اهالی آنجا را با اهالی مراد خانی که در حین ورود حسین قلی خان قاجار به آن حدود به حیطة تصرف در آورده بود و قریب به شش هزار خانوار می‌شد، حسب الامر کوچانیده روانه مغان کردند.^{۷۳۳} مصطفی خان شیروانی از مشاهده این حالت جمعیت خاطرش به پریشانی

۷۲۸. اصل: دحشت

۷۲۹. کوهی در نزدیکی آق سو که در گویش محلی به فیت داغی نیز شهرت داشت.

۷۳۰. به دنبال شکست نیروهای شیروانی در کنار رودگر، مصطفی خان با ناامیدی بسیار در ۱۴ جمادی الاول

۱۲۲۱ (۳۰ ژوئیه ۱۸۰۶) به فیت داغی گریخته و در آنجا سنگر گرفته بود. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص

۹۴/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۳/روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۲۵

۷۳۱. بدون شعور، از روی نادانی

۷۳۲. شهر کوچکی در نزدیکی شماخی

۷۳۳. سرداران عباس میرزا در ۱۰ جمادی الاخری ۱۲۲۱ (۲۴ اوت ۱۸۰۶) قلعه شیروان را به تصرف

مبدل گشته، سلیم خان حاکم شکی را واسطهٔ عفو قصور خود ساخت. ۷۳۴ در ظاهر قرار داد عزیمت به حضور نمود و در باطن به فکر چارهٔ دیگر بود و هر روز بنای تازه گذاشت و به تعلل امروز فردا، موکب والا را در آق سو معطل داشت، تا آنکه شیخ علی خان فوجی سواره از رکاب مستطاب به ولایت قبه برده، خود به اتفاق حسین قلی خان حاکم باکویه و جمعیتی موفور شرفیاب حضور و مستدعی پرداختن به کار در بند و انتظام آن حدود و ثغور گردید. ۷۳۵ اما در آن ایام که طرهٔ پرچم اعلام نصرت فرجام در آق سو زیور چهره شاهد اقبال و مرام بود، اهالی شیروان را قدرت و توان خودنمایی در میدان نبرد، فوق طاقت و توان می نمود، در اوطان خویش ساکن گشته از قلّه کوه فت به زیر نمی آمدند، مگر یک روز، که امان الله خان با معدودی به قراولی رفته بودند، اهالی آنجا از ملاحظهٔ قلت سپاهش فریفته و به مجادلهٔ او اقدام نمودند و وی تمامی را مقتول و دستگیر ساخته به اردوی ظفر شکوه مراجعت نمود. ۷۳۶

مأمور شدن پیرقلی خان قاجار و شیخ علی خان به در بند و وحشت سلیم خان شکی و اطمینان او

مقارن این حالات از اهالی در بند عرایض بسیار محتوی بر [۱۷۸] عهد و میثاق بی شمار به دربار شوکت مدار رسید، و در ضمن آن مستدعی شده بودند که نایب السلطنه، شیخ علی خان و حسین قلی خان باکویه [ای] را با فوجی از غازیان مأمور به در بند فرماید که شاید مصدر خدمتی شوند. نواب نایب السلطنه مسئول آن‌ها را به اجابت مقرون نمود. مصطفی خان شیروانی در آن چند روز شهرتی داد که نایب السلطنه محمد حسن خان برادر سلیم خان را که به امر خاقان مغفور در دست مصطفی خان دولوی قاجار در

(ادامه پاروقی از صفحه قبل) در آورند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۱ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۱۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۴ الف / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۳ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۲۵ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۲

۷۳۴. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۴ الف / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۳ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۲۵ / خان شیروانی در همان حال که برای عفو واسطه می انگیزخت، با روس‌ها نیز مکاتبه داشت و همچنان راه خدمت به دشمنان مسلمان را می پیمود.

۷۳۵. در شرایطی که مسألهٔ نفاق و سرکشی های اهالی در بند ادامه داشت و عباس میرزا نیز در آق سو استقرار یافته بود، چون شیخ علی خان به حضور وی رسید، نایب السلطنه، او را در ۱۷ جمادی الاخری ۱۲۲۱ (۳۱ اوت ۱۸۰۶)، همراه حسین قلی خان و پیرقلی خان قاجار مأمور انتظام در بند کرد. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۴ الف / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۴ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۲۶

۷۳۶. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۴ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۲۶ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۴

سال سفر قراباغ دیده‌اش از حدت گزلك قهر بی نور گشته بود، با فوجی از قشون مأمور به قید و حبس و تنبیه سلیم خان فرموده؛ سلیم خان از راه سادگی این سخن را باور کرد، ایل و احشام خود را به کوهی که مشهور به «گلسن گورسن» بود، فرستاده و کس روانه رکاب مستطاب نموده، این دفعه در مقام حصول اطمینان برای خود برآمد. اگر چه نایب السلطنه از وفور خشم و ظهور این گونه خلاف در نظر داشتند که بلا تأمل رخنه در بنیان هستی او افکنند و نخل وجودش را به تیشه سیاست از بیخ برکنند، لیکن بنا بر التماس و درخواست امراء و ملاحظه حقوق خدمت سابق او، وزیر زاده مکرم، میرزا ابوالقاسم را به استمالت او مأمور و او را در بلده شکی دریافته غبار وحشتش را به زلال کلمات نصایح آمیز در صفحه خاطر فرو شست و در ازاء این عاطفت بزرگانه تعهد نمود که طوعاً اوکرهاً، مصطفی خان شیروانی را بدون زحمت غازیان ظفرنشان به دست آورد. ۷۳۷ از اتفاقات، در آن اوان از عفونت آب و هوای آق سو، بیماری بسیار در اردو به هم رسید.

بیان فراهم آمدن بعضی اسباب که مراجعت موکب مسعود را از شیروان باعث بود

نواب نایب السلطنه به اشارت همایون اعلیحضرت شاهنشاهی از برای پیشرفت امور دیوان و انجام خدمات مقررۀ ایروان، احمدخان، بیگلربیگی تبریز و مراغه را از مهدی قلی خان قاجار انساب و اولی دانستند و قبل ازین [۱۷۹] هم فرمان قضا جریان شاهنشاهی درین باب عزّ اصدار یافته بود. بنابراین، مهدی قلی خان از حکومت معزول و به جای او احمدخان را منصوب فرمودند. اما چون احمد خان با تدارک شایسته و سواره و پیاده از تبریز عازم ایروان گردید، بعد از ورود به آن حدود، به تعمیر برج و باره قلعه و تنظیم امور رعیت و سپاهی پرداخت، اما در آن اوقات از عفونت هوای ایروان، و یایی در میان خلق به هم رسید که سوای اهالی آنجا، از سواره و پیاده مأمورین یک هزار و ششصد نفر راه آخرت پیمودند. احمدخان نیز بیماری صعب پیدا کرده از اشتداد مرض به هلاکش چیزی نمانده بود و امر ایروان از بیماری او مختل مانده بود و کارها مهمل و خبر بیماری او به اردو رسیده، باعث اندوه خاطر مرحمت مظاهر گردید، ۷۳۸ زیرا که وی از چاکران

۷۳۷. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۴ ب / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۴ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم،

ص ۴۲۶

۷۳۸. عباس میرزا کمی بعد، با جلب موافقت شاه، حسین خان قاجار قزوینی سردار ایروان را به جای وی گماشت. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۴ / تاریخ صاحبقرانی، جلد اول، خطی، گ ۸۸ ب / زینة (ادامه پاروقی در صفحه بعد)

قدیم بود و روسیه پنبک و گرجستان در کمین کین و متمهز فرصت نشسته و امر نخجوان نیز به سبب خصومت کلب علی خان و عباس قلی خان بنی عم او، فی الجمله اختلالی به هم رسانیده؛

و از دربار پادشاهی خیر رسید که اعلیحضرت شاهی متوجه استقلال عبدالرحمان پاشای بابان و علی پاشای والی بغداد است که هر یک از جای خود حرکت و از حد خود تجاوز نموده، در میان دولتین علیتین ایران و روم مصدر نقض عهد و میثاق و باعث انگیختن غبار خلاف و نفاق گردیده. ۷۳۹ و از جانب ارومی خبر رسید که فیما بین ولد حسین قلی خان افشار و مصطفی خان که از جانب اولیای دولت عثمانیه حاکم هکاری بود، منازعت اتفاق افتاده است. ۷۴۰ و مظنون چنان بود که در سایر سرحدات نیز که همگی اتصال به سرحدات عثمانیه دارد، نظر به مقدمه خرابی بغداد، خصومت و کاوش از طرفین روی دهد و بنا بر عدم مظنه این معنی، در هنگام عزم این سفر، تدارک حفظ حدود و ثغور به نحوی که بایست نشده بود.

و عریضه پیرقلی خان رسید که بنای اهالی دریند، به ارشاد روسیه، آمیخته به خدعه و فریب است و شیخ علی خان [۱۸۰] هم سرمست باده بی خودی شده، از فکر کار و قید کارزار بیرون رفته؛ و نظر به مشاهده این اوضاع، پیرقلی خان عازم مراجعت شده از راه باکویه به جواد خواهد آمد. و هنگام ورود جنود وی و وصول لشکر، زمستان هم بسیار نزدیک؛ نایب السلطنه «بناء علی تلک المراتب»، امر شیروان را معوق گذاشته از آق سو حرکت فرمودند. مصطفی خان بعد از حرکت موکب والا به اندک فاصله از راه تنگ ظرفی، فوج کثیر را روانه سنگر محل اردو ساخت. اتفاقاً، نواب نایب السلطنه حسن خان قاجار را با فوجی از غلامان جلادت شعار به رسم چنداولی ۷۴۱ در عقب اردو گذاشته بودند، آن‌ها را ملاقات نموده، مانند بلای ناگهانی بر سر آن‌ها تاختند و ملوک وجود ملوک مقیم سرکرده ایشان را با جمعی از آن گروه پریشان، از والی روح پرداختند و بسیاری از

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) التواریخ، خطی، گ ۴۶۵ الف / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۴۳۱ / تاریخ

منتظم ناصرى، جلد سوم، ص ۱۴۸۴

۷۳۹. عباس میرزا که در تمام دوره منازعات امان الله خان اردلان و محمد علی میرزا با علی پاشا والی بغداد بر سر حکومت عبدالرحمان پاشا در شهر زور، به دلیل درگیری در نبرد با نیروهای نبالین، از چگونگی آن منازعات بسی اطلاع بود، در این زمان از مساجراهای مربوط به آن کشمکش‌ها مطلع شد. ۷۴۰. درباره این منازعه که دنبلی نیز با اختصار تمام از آن سخن گفته، جز گزارش‌های محدود دیگری که در

منابع ذیل وجود دارد، آگاهی گسترده‌ای در دست نیست. بنگرید به: زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۴ ب /

ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۴ / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۴۲۶

۷۴۱. گروه و فوجی را گویند که برای محافظت از لشکر از عقب سپاه حرکت می‌کنند. عقبه سپاه.

ایشان را دستگیر ساخته، بقیه السیف فراری و روانه دیار ادبار گشتند.^{۷۴۲} و پیرقلی خان را با جمعی از سپاه کینه خواه مأمور به مغان کردند که اگر صلاح داند در آنجا توقف، والا، اهالی شیروان و رودبار و مغان را کوچانیده، روانه محال طالش سازد. و موکب انجم شکوه، به عزم انتظام مهمات مرقومه، مراجعت به دارالسلطنه تبریز فرمود.^{۷۴۳}

بیان بعضی حرکات ناهنجار مصطفی خان شیروانی بعد از حرکت موکب والا و محاربه او با پیرقلی خان و شکست یافتن

مصطفی خان در حین التجاه به سلیم خان شکی، خفیتاً بنای سازشی با روسیه گنجه گذاشته اصراری در آوردن آن گروه به شیروان می کرد^{۷۴۴} و آن طایفه در گنجه متوقف و به این عذر متمسک بودند که اگر گروه مصطفی خان به گنجه بیاید، درباره او امدادی به ظهور خواهد رسید. مصطفی خان باز دست از ابرام الحاح باز نداشت و روسیه این بار، متمسک به این عذر گشته، پیغام نموده بودند که این مطلب را با گودویج که در قزلار می باشد اظهار نموده ایم و انتظار جواب او را داریم؛ تا آنکه بعد از مراجعت موکب ظفر نشان که مصطفی خان از حرکت [۱۸۱] ناهنجار خود پشیمان شده، دیگر میل به آوردن روسیه نداشت، بلکه در باطن متنفر بود و روسیه عرصه را خالی دیده، علی الغفله، وارد شیروان [شدند] و مصطفی خان نیز چون عداوتی به سالیانی و طوالش و اعوان و انصار آن‌ها داشت، خود را به این معنی تسلی داد که به اعانت روسیه تسلط بر سالیان که سالها در آرزوی آنجا بود، به هم رساند و شاید که درین ضمن ایلات خود را از مغان به شیروان آورد، اما از توقف پیرقلی خان در کنار کر و میر باقر بیگ برادر مصطفی خان طالش در سالیان و حسین قلی خان در باکویه، خوفی و هراسی داشت. تا آنکه مستحضر شد که حسین قلی خان بعد از اطلاع از مراجعت الیه ظفرالتوا، به سبب غلبه

۷۴۲. ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۴ ب

۷۴۳. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۱۶ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۴ ب / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۵ /

روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۲۶

۷۴۴. مصطفی خان در اواخر جمادی الاخری ۱۲۲۱ (سپتامبر ۱۸۰۶) طی نامه‌ای به زرنال گودویج، ضمن گزارش درخواست های عباس میرزا از او، متضمن اطاعت از فتحعلی شاه و همراهی با نایب السلطنه در جنگ با روس ها بود، به فرمانده قوای روسیه می نویسد که: «... چون اظهار احوالات لازم بود، قلمی گردید. توقع از ملازمان سرداری آن است که بعد از استحضار این مقدمات، مقرر فرمایند که چهار صد نفر سالدات از قشون پادشاه و یک نفر مایور روانه نزد دوستدار فرمایند که قشون شیروان ملحق شده، نگذاریم که قشون قزلباش عبور این طرف نمایند و احياناً نتوانند، مساوی دویست نفر سالدات روانه دارند که باری، آوازه باشد» اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، ص ۲۲۴ - ۲۲۳

خوف و دهشت، اهل و عیال و خویشان و اقوام خود را برداشته از راه سالیان عازم دربار نایب السلطنه گشت. ۷۴۵

مقارن آن حال، بوالغاکف نام از سرکردگان روس، باکوبه را خالی دیده بی خار آزار کلفت اغیار، در آن گلزار بی خار بارگشا [گشت]. و شیخ علی خان هم در عالم مستی، سازشی بی تکلفانه از دور بوالغاکف کرده، عیش دو روزه را غنیمت شمرده؛ و همچنین بعضی از اهالی سالیان به عداوت علی خان حاکم آنجا با مصطفی خان شیروانی بنای التیام و اتحاد نهادند. وی از این معنی قوی دل شده، روسیه را برداشته وارد جواد [شد]. و پیرقلی خان نیز مقارن آن حال، ایلات را حرکت داده عازم طالش بود که مصطفی خان شیروانی، شب هنگام بنای شیبخون به سپاه پیرقلی خان گذاشت. پیرقلی خان شرایط مرادنگی به ظهور رسانیده او را شکست فاحش داد و تا کنار رود گُر دوانید. ۷۴۶ مصطفی خان بعد از هزیمت از پیرقلی خان، جمعیت خود را با روسیه به سالیان فرستاد. چون میرباقر بیگ، برادر مصطفی خان طالش که حسب الامر نایب السلطنه با سیصد نفر تفنگچی مستحفظ سالیان بود، خاطر جمعی تمام، از اهالی سالیان داشت و خبری از سازش بعضی از آن‌ها با روسیه و مصطفی خان نداشت، در آنجا توقف و مشغول [۱۸۲] ستیز و آویز [گردید] و جمعی کثیر از آن‌ها را طعمه شمشیر ساخت. و در آن اثنا، متفقین مصطفی خان، روسیه را از عقب او در گشوده، داخل سالیان [کردند] و علی خان از مشاهده این حال، فرار کرد و میرباقر بیگ و طولش دستگیر شدند. ۷۴۷

محاربه روسیه با سلیم خان حاکم شکی و مغلوب شدن او بعد از غلبه به سبب شکست لکزیه

ینارال نبالسین با افواج روسیه بعد از اطمینان از باکوبه و سالیان و موغان، سلیم خان و اهالی شکی را در میان آن ولایات تنها دیده، به عزم مجادله و محاربه ایشان از گنجه روانه شد. ۷۴۸ سلیم خان که قبل ازین، وجهی از سرکار نواب نایب السلطنه گرفته بود، به رؤسای لکزیه فرستاده و گروهی انبوه از آوار و جار و تله به اعانت خود آورده، [با] خاطر جمعی تمام، به سقناق گلسن گورسن [نشست] و [با] استعداد [و] ذخیره و توپخانه

۷۴۵. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۴ ب / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۶

۷۴۶. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۴ ب / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۶

۷۴۷. ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۶ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۴ ب

۷۴۸. ژنرال نبالسین در ۲۸ رجب ۱۲۲۱ (۱۱ اکتبر ۱۸۰۶) هجوم خود را به شکی آغاز کرد. تاریخ ذوالقرنین،

خطی، جلد اول، ص ۹۴ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۵ الف / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۶

وقورخانه [ای] [که با] خود داشت، به مقابله آن‌ها شتافته، دو مرتبه در حوالی شکی با ایشان صف جدال و قتال بر آراست و در هر بار کوشش‌های مردانه کرد و چون کوه پا برجای شیوه ثبات و وقار پیش گرفت و گرد از وجود ایشان برآورد، اما به حکم فرمان تقدیر و اقتضای قضا بیت:

کسی زچون و چرا دم نمی‌تواند زد که نقشبند حوادث و رای چون و چراست
جمعیت لکزیه، از صدمات توپ روسیه، در اثنای جنگ سلیم خان، از هم ریخت.
سلیم خان لابد و ناچار از میدان کارزار برگشته، اهل و عیال و خویشان و اقوام خود را برگرفت و روی امید به درگاه شاهزاده نایب السلطنه آورد و در عرض راه با روسیه و اعوان و انصار ایشان محاربات شایسته کرد و از رود گر عبور نموده، از راه اردبیل به مرافقت فرج الله خان شاهسون در دارالسلطنه تبریز شرف حضور شوکت دستور نواب سپهر رکاب والا دریافت و مشمول عواطف بی دریغ گشت.^{۷۴۹} به حکم نایب السلطنه با اهل و عیال در اردبیل متوقف شد و پولکونیک در جواد متوقف و شرحی به مصطفی خان طالش [۱۸۱۱ مکرر]^{۷۵۰} نوشت که اگر ایلات شیروان و موغان و رودبار را به این طرف مطلق العنان سازی و با روسیه طریق انقیاد مسلوک داری، فهو المراد والا تیغ خون ریز برگردن برادر و سیصد نفر بنی اعمام و عشیرت و اقوام تو خواهم نهاد و سیل طوفان بارقتل و فساد به آن دیار خواهم گشاد. مصطفی خان طالش جواب درشتی بر وی نوشت و به استحکام امر خود پرداخت و کیفیت جواب و سؤال خود را به خدمت نایب السلطنه عرضه داشت.

در بیان ظهور بعضی از حالات و آمدن فرستاده گودویچ سردار روس، استپانوف نام، به درگاه نایب السلطنه و روانه شدن او به درگاه خاقان جمجاه درین سال، قحط و غلایی در ولایات آذربایجان و اکثری از بلاد عراق که سرحد آذربایجان بود روی نمود و ربیع غلات در اکثری از رباع نقصان کلی پذیرفت و به علت قلت غله و فقدان کاه و تعذر ازدحام سپاه در درگاه، چندان سپاهی ملتزم رکاب نصرت انتساب نایب السلطنه نبود، که ناگاه از یک طرف به عرض رسید که غراف گودویچ که از جمله وزرای دولت روس و از همه جا آگاه و کارگذار و تجربه آموز در سرد و گرم روزگار بود، به جای ینارال سیسیانلو مشهور به ایشپخدر مأمور به سرداری سپاه روس و با

۷۴۹. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۵ الف / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول،

۷۵۰. در اصل شمارش صفحات این طور است:

فوجی از روسیه از قزلباز وارد تفلیس [شد] ۷۵۱ و در فکر شورش ایروان [افتاد]. و احمد خان بیگلریگی تازه ایروان، از هجوم افواج امراض با مرگ دست و گریبان [بود] و سپاهی که به محافظت قلعه ایروان تجدید شده بود، باز از عفونت هوا بیمار و اهالی آنجا ازین رهگذر، قرین تشویش بسیار [بودند]. و از یک جانب، معروض شد که روسیه قزلباز به تاتف آمده، با ابوالفتح خان و ایلات آن طرف، خصومت را آماده شده اند. و پاشایان قارص و بایزید بنای التیام کامل با روسیه گذاشته، به فکر اغرای ایلات سیبکی و زیلان که از جمله ایلات ایروان می باشند، افتاده نایب السلطنه توکل به الطاف الهی و توسل به باطن حضرت رسالت پناهی و تکیه [۱۸۲۱ مکرراً] به نیروی طالع فیروزی مطالع اعلی حضرت شاهنشاهی کرده، از تغییرات عالم کون و فساد، غبار ملالی بر دامن شوکت و اجلالش ننشست. حسین خان سردار قاجار را با فوجی پیاده و سوار داوطلب، مأمور به ایالت و سرداری ایروان و انتظام امر آن سامان [کرد] و چاره کار پاشایان قارص و بایزید را به او محول و احمد خان را که در آن حالت مریض بود، احضار ۷۵۲ و پیرقلی خان را به اعانت مصطفی خان طالش مأمور و جمعی را به سرکردگی غلامی از غلامان سرکار به امداد ابوالفتح خان مقرر فرمود. گودویچ از ورود حسین خان اساسی که در رخنه ایروان فرو چیده بود، برجید. پولکونیک، محض ورود پیرقلی خان به ابتدای صحرای موغان و استماع این خبر مراجعت و چند روزی در شیروان درنگ کرده، از آنجا بی درنگ به گنجه معاودت کرد. روسیه تاتف هم از ورود جمعیت مأموره نزد ابوالفتح خان، سر خویش و راه قلعه پناه آباد پیش گرفتند. روسیه شکی نیز که بعد از مقدمه شکست سلیم خان بر سر جار و تله رفته بودند، بعد از تعیین پیرقلی خان عزم مراجعت کردند و در آن اثنا لکزیه و اعوان و انصار سلیم خان که مجموعاً در جار متوقف بودند، چون راه آوار و جان کتای از وفور برف مسدود بود و قدرت بر مراجعت نداشتند، با آنها مجادله و محاربه بسیار نمودند. آخر الامر جمعی از ایشان مقتول و بقیه السیف فرار کرده، به شکی

۷۵۱. ژنرال گودویچ در اوایل محرم ۱۲۲۱ (اواخر مارس ۱۸۰۶) به جای سیبانیف فرماندهی قوای روسیه را عهده دار شد. گلستان ارم، ص ۱۸۹ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۵ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۲۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۵ / الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۹ / الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۸ / ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۳۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۵

۷۵۲. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۴ / تاریخ صاحبقرانی، جلد اول، خطی، گ ۸۸ / ب / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۵ / الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۳۱ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۴

مراجعت کردند^{۷۵۳} و از دربار سپهر مدار لشکری انبوه از پیاده و سوار به آذربایجان وارد گشته، برخی ابواب جمع حسین خان به ایروان مأمور و تتمه، نزد پیرقلی خان روانه موغان شدند و نایب السلطنه در دارالسلطنه تبریز، بعد از ملاحظه سان لشکر ظفر پناه، اهتمام در وصول مواجب انعامات پیاده و سوار لشکر منصور و همت بلند در تهیه و تدارک سفر مقصور فرمودند.

اگر چه هنگام شدت سرمای زمستان و کوه و دشت پر برف بود، لیکن عزم جهان را [۱۸۳] تصمیم یافت که هر وقت به هر طرف که حرکت موکب ظفر طراز مقتضی گردد، بدون تأمل و درنگ ساز جنگ داده، همای رایت عقاب پیکر در پرواز آید. روسیه از مشاهده این حال و آگاهی از این معنی بنای سازشی نهادند و ابواب صلح و صلاح بر چهره مراد خویش گشادند. و غراف گودویچ، حسب الامر پادشاه روس، استپانوف نام ایشیک آقاسی خود را روانه دربار شاهنشاه جمشید جاه ساخت و مکتوبی به معتمدالدوله العلیه، میرزا محمد شفیع وزیر اعظم مرقوم و بعضی اشیای نفیسه به جهت او یادبود نموده، درخواست کرده که من بعد، تیغ های آخته در نیام باشد و در میان دولت روس و این دولت جاوید فرجام، شیوه مرضیه مسالمت و التیام مرعی گردد.^{۷۵۴} و استپانوف مزبور در دارالسلطنه تبریز شرف حضور شوکت دستور دریافت و از شاهزاده کامران انواع انعام و احسان قرین حال خود دید^{۷۵۵} و به عزم عتبه بوسی آستان جلال شاهنشاه بی همال روانه دارالسلطنه طهران گردید.^{۷۵۶}

۷۵۳. گزارش های مربوط به عزیمت پیرقلی خان به یاری مصطفی خان و مجادله روسیه شکی با لکزیه و مراجعت ایشان به شکی، جز در مآثر سلطانیه، در منابع دیگر قاجاری منعکس نشده است.

۷۵۴. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۵/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۲۵/ابدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۹ ب/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۵ الف/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۸ ب/روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۳۲/آلفرد گاردان، خاطرات مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون شهیدی، (تهران: انتشارات گسترش فرهنگ و تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، ص ۸۴/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۵/فهرس التواریخ، ص ۳۵۲

۷۵۵. ملاقات استپانوف و عباس میرزا در تبریز فقط در مآثر سلطانیه آمده است.

۷۵۶. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۵/صدرالتواریخ، ص ۸۵

آمدن رسول از جانب حاجی یوسف پاشا به دربار شوکت شاهزاده کامکار و
استدعای استخلاص سلیمان پاشای کهپای بغداد و روانه نمودن
نایب السلطنه فتحعلی خان را به مرافقت او نزد یوسف پاشا

حاجی یوسف پاشای صدراعظم سابق که سپهدار ذوالاقتدار ممالک عثمانیه و والی
والا شأن ارزنة الروم و قراحصار و مضافات آن دیار بود، همواره فیما بین دولتین ایران و
آل عثمان واسطه عقد مصادقت و مسالمت گشته، شیوه رعایت صلاح طرفین را مرعی و
مراسم اتحاد جانبین را منظور می داشت. درین مقام نیز به اشاره اقلام وقایع نگار، در
کیفیت محاربه علی پاشا ایمایی به آن شد و به مقام عذرخواهی از حرکات ناصواب علی
پاشا و استدعای استخلاص سلیمان پاشای کهپا برآمده، محمود فیضی افندی را که از
جمله خواجگان دیوان بود، روانه حضور نایب السلطنه و تعهد نموده که من بعد از
هیچیک از پاشایان [۱۸۴] سرحدات و ثغور امری که مخالف رویه التیام و اتحاد باشد به
ظهور نرسد و علاوه بر آن، به هواخواهی دولت علیه ایران و عثمانیه، دوستی با روسیه
موقوف [گشته] و بالاتفاق، اوقات به تخریب بنیان فساد آن گروه مصروف دارند. و برخی
پیشکش های شایان روانه حضور و در دارالسلطنه تبریز فیض یاب خدمت و در مقام
استشفاع برآمده، استدعا نمود که نواب نایب السلطنه والخلافه، واسطه رفع غبار نقار
علی پاشای والی بغداد [شده] او مستدعی استخلاص سلیمان پاشای کهپا در آستان
پادشاهی گردد. بنا بر آن، نایب السلطنه مراتب را به دولت قاهره عرض و خاقان پوزش
پذیر از گذشته های او گذشته، مقرر داشتند که من بعد از جانب نایب السلطنه و شاهزاده
محمد علی میرزا به هیچ وجه سوء سلوکی با حکام سرحدات عثمانیه معمول نشود و
سلیمان پاشای کهپا را مرخص و قرین سرافرازی نموده، روانه دارالسلام بغداد
فرمودند. ۷۵۷

سلطان سلیم خان پادشاه ممالک روم نیز به حکم مضافات در هر یک از سرحدات
عثمانیه بنای مقاتله و محاربه با روسیه گذاشت و نایب السلطنه فتحعلی خان ایشک

آقاسی، ولد هدایت الله خان رشتی را به رسم سفارت به مرافقت محمود فیضی افندی نزد یوسف پاشا روانه فرمودند. بعد از وصول وی به آن سامان، قرین اعزاز و احترام بی پایان گشت و در طریق دولتخواهی و رویه مسالمت میان دو دولت، بنیان مواحدت را مستحکم کرده، معاودت نمود.^{۷۵۸} مقارن آن حال نیز استپان نام که از معارف شهر تفلیس بود، از نزد گودویچ وارد حضور شوکت دستور نایب السلطنه و به تازگی الحاح در استقرار بنای مصالحه نموده، مستدعی شده بود که استپان را روانه درگاه شاهنشاهی [کند، تا] ^{۷۵۹} از آن طرف نیز اولیای دولت روز افزون، شیوه مرضیه صلح را مرعی دارند. نایب السلطنه فرستاده او را قرین نوازشات فرموده، روانه درگاه خاقان جم جاه نمودند و او از دربار [۱۸۵] شاهنشاه کیخسرو آثار، بعد از ابلاغ مطالب و پیغام، رخصت انصراف یافت.^{۷۶۰}

درین اوقات که طایفه روسیه از ولایت بایزید و وان، ولایات متصرف فیه یوسف پاشا آذوقه و مایحتاج به زر خریده، می بردند، چون همواره اراده خاطر و سمیر ضمیر یوسف پاشا، خوشنودی اعلیحضرت ظل اللهی و استرضای خاطر نواب نایب السلطنه بود و نمی خواست که در آیین ملک داری و پاس اتحاد دولتین ایران و روم، خلاف قاعده‌ای از وی به ظهور آید و معاملات طایفه روسیه با اهالی روم خلاف رأی خسروی و از جانب علیه نایب السلطنه البیهه نیز امر و اشارت رفته بود که در آن حدود ترک معاملات شده، اگر به این دولت لاف یکرنگی می زنند، باید که در گلزار دولت، خواهان ابر نیسان و به خرمن عمر دشمنان، برق سوزان باشند، لهذا به پاشایان ولایات سرحد که تابع امر و نهی او بودند، شروع مؤکده مبنی بر ترک آمد و شد با فرقه روسیه ارسال داشت و پاشایان را

۷۵۸. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۳ و ۹۶ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۲۲ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۸ ب / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۶ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۹ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۳۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۵۸ / تحفه ناصری، ص ۱۸۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۳ ۷۵۹. اصل: که

۷۶۰. ژنرال گودویچ که در این زمان در تدارک حمله به عثمانی بود، چون از تصمیم عباس میرزا مبنی بر ترک تبریز به قصد جنگ با نیروهای روسیه آگاه شد، آجودان خود به نام استپانوف را همراه با نامه‌ای از طرف الکساندر امپراتور روسیه راهی ایران کرد، تا دربار ایران را به حیلۀ صلح طلبی اغفال کرده و پس از حمله بی دغدغه به خاک عثمانی، به تجدید نبرد با ایران مبادرت کند. عباس میرزا و فتحعلی شاه که به ترفند گودویچ پی برده بودند، استپانوف را با دست خالی بازگرداندند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۵ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۲۵ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۹ ب / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۵ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۸ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۳۲ / خاطرات مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ص ۸۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۵ / فهرس التواریخ، ص ۳۵۲ / استپانوف که در اواخر ذیحجه ۱۲۲۱ وارد تهران شده بود، در محرم سال ۱۲۲۲ آنجا را ترک کرد.

از معاملات ایشان و ربط و دوستی آن جماعت تخریف^{۷۶۱} و تحذیر نمود و قطع مایه معاش و ماده انتعاش ایشان کرد.

گودویج بعد از دریافت این مدعا، به مخالفت برخاست.^{۷۶۲} ینارال سویدوف را سپاهی پر شر و شور بر سر قارص فرستاد. بعد از ورود آن گروه به آن سامان، محمد پاشا حاکم قارص با جمعیت خویش به عزم جنگ بیرون آمد و در خفیه سازشی با سپاه روسیه کرده، از برابر ایشان عنان برتافت و در قلعه قارص متحصن و با خیال دورویی و شعبده بازی، در قلعه ای متمکن [گشت] و یوسف پاشا از این معنی آگاه و سید علی پاشا را با جمعی از سپاه کینه خواه، تعیین و حکمی به اهالی قارص فرستاد که محمد پاشا را یا از میان قلعه اخراج و یا به کمند اسارت در بند کرده روانه نمایند. محمد پاشا از استماع این خبر وحشت افزا به قبح کردار خود منتقل و دفع روسیه را متقبل شد. بناءً علی ذلک، از قلعه بیرون آمده به اتفاق سید علی پاشا با روسیه معرکه آرای قتال و جدال گشت و روسیه را [۱۸۶] شکست فاحش دادند و آن گروه از حوالی قارص رمیده، در قرای آن حوالی آر میدند.

حرکت موکب منصور شاهزاده نایب السلطنه از دارالسلطنه تبریز و وصول اخبار شکست روسیه از سپاه عثمانیه

در دوم شهر ربیع الثانی [۱۲۲۲] نایب السلطنه به عزم تأدیب سرکشان نزدیک و دور و استحکام و انضباط امور سرحدات و ثغور، ظاهر دارالسلطنه تبریز را محتشد^{۷۶۳} عساکر ظفر پیرا و رایت بیضا ضیا، در هوای خصم افکنی بال گشاگردید. در هنگامی که موکب فیروز با توپ های ثعبان مهابت و زنبورک های اژدر صولت و سواران دشمن سوز و پیادگان آتش افروز در خارج شهر توقف داشت، نامه از یوسف پاشا و عریضه [ای] از حسین خان قاجار سردار ایروان محتوی بر اخبار فتح سپاه عثمانیه و انهزام روسیه رسید. کیفیت آن اخبار چنان بود که پسر گودویج با چهار هزار پیاده آتشبار برق شرار، بر سر قلعه آخرکلک آخسقه رفته، از عقب او گودویج در حرکت آمد و سلیم پاشا والی آخسقه از شنیدن این خبر، سه هزار تفنگچی از جماعت لارکه از پیادگان سرافراز آن حدود بود، به استمداد اهالی آنجا به قلعه آخرکلک فرستاد. پسر گودویج بایدر^{۷۶۴} در سه ساعت

۷۶۱. ترساندن

۷۶۲. دنبلی بدون توجه به سیاست توسعه طلبی روسیه در عثمانی، طبعاً، بهانه هجرم روس ها به خاک عثمانی را علت حمله تصور کرده است.

۷۶۳. مهیا، آماده

۷۶۴. نام پسر گودویج بایدوف بود که دنبلی آن را بایدر ثبت کرده است.

پیش از طلوع صبح صادق به قلعه یورش برده، از هر سو نردبان‌ها بر دیوار نهادند و قلمگیان از مشاهده این حالت، دست به محاربه گشادند. بالاخره هنگام صبح، سپاه عثمانیه به روسیه غالب گشتند و بقیه السیف، از برج و باره قلعه روی به هزیمت نهادند و سپاه عثمانیه از قلعه بیرون آمده، به تعاقب آن گروه پرداختند و ادیم^{۷۶۵} زمین را از خون ایشان رنگین ساختند. تا زمانی که غراب شب از کران تا کران جهان بال ظلمت بگسترده، جنگ در میانه قایم بود. گودویچ با سپاه خود به یکبارگی منهزم و سد ثبات و قرارش از صولت و صرامت^{۷۶۶} سپاه عثمانیه شکسته، از آن سامان به حدود تفلیس مراجعت کرد و سپاه عثمانیه پانصد و پنجاه نیزه سر و بسیاری اخترمه و پنج [۱۸۷] عراده توپ و شش عراده قورخانه آن‌ها را غنیمت گرفتند.^{۷۶۷}

شوریدن اهالی اسلامبول و جماعت ینگلی چری به سلطان سلیم خداوندگار روم و عزل [او] از سلطنت و به جای او سلطان مصطفی را به سلطنت برداشتن و کیفیت شکست لشکر روم

در اوایل شهر ربیع الثانی [۱۲۲۲]، اهالی شرع اسلامبول و صاحبان اوجاق ینگلی چری به سلطان سلیم خداوندگار که پادشاه سلیم القلب بود، شوریده او را به این بهانه که واضع نظام جدید شده بود و اهتمام تمام در رواج این نظام می‌نمود، گرفتند و حضرتش را از سلطنت معزول و جناب سلطان مصطفی را که فرزند سلطان عبدالحمید خان و مدتها بود که در زاویه خمبول نشانده بودند، به سلطنت برداشته، به جای او بردست فرمانروایی نشاندند. و حاجی ابراهیم نظامی را که مؤسس این نظام شده بود، با جمعی از رجال دولت گرفته مقتول ساختند و به تغییر و تبدیل جمعی دیگر از امنای دولت پرداختند.^{۷۶۸}

۷۶۵. روی، سطح

۷۶۶. دلیری، دلاوری، جالاکلی

۷۶۷. در ربیع‌الاول ۱۲۲۲ (ژوئن ۱۸۰۷)، همزمان با اعزام سویدوف به قارص، ابتدا بایدوف پسر ژنرال گودویچ و سپس خود او، به آخر کلک هجوم بردند. این حمله نیز چنانکه در متن آمده است، مانند هجوم به قارص به ناکامی قوای روسیه خاتمه یافت. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۶ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۶ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۸ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۳۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۶۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۵ / فهرس التواریخ، ص ۳۵۲

۷۶۸. به گزارش منابع دیگر، شورش ینی چری‌ها علیه نظام جدید، در ۲۱ ربیع‌الاول ۱۲۲۲ (۲۹ مه ۱۸۰۷) انجام شد. این شورش، در واقع به دلیل مخالفت ینی چری‌ها و دیگرانی بود که از انجام اصلاحات احساس خطر می‌کردند. علما نیز به نوعی با این اصلاحات مخالفت ورزیدند، به زعم آنان هرگونه نوآوری (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

هنوز این خبر در نواحی ارزنة الروم انتشار نیافته بود که گودویچ بعد از انهزام از سپاه عثمانیه دوباره پیادگان خود را درست کرده، به سمت قارص، به نیت محاربت با یوسف پاشا، رایت ستیز برافراخت و به سمت شوره گل ایروان روان [شد]. او یوسف پاشا در آن اوان، از خبر شکست روسیه که در آخر کلک آخسقه روی نموده بود، مغرور شد. نواب نایب السلطنه به ملاحظه نخوت و غرور او، استنباط تعجیل و شتاب که باعث اختلال کارهاست فرموده، در عالم نصیحت به او اظهار داشتند که در کار محاربه روسیه تأنی و اصطبار^{۷۶۹} پیش گیرد و شتاب ننماید و ساز حرب نسازد و به ترتیب لشکر و استمالت هر میر و صفدر^{۷۷۰} پردازد؛ تا وقتی که رایت جهان آرای شاهزاده گردون وقار به عزمی ثابت و رأی درست به آن حدود جلوه نما گردد، آنگاه یوسف پاشا نیز آماده کار و متتهز کارزار و به اتفاق و اجتماع جنود نامعدود ایران و عثمانیه، به دفع روسیه پردازد. به حسین خان سردار [۱۸۸]، بیگلریگی ایروان نیز حکم فرمودند که هرگاه قبل از حرکت موکب انجم شکوه به آن سمت، یوسف پاشا را امداد ضرور شود، با سپاه ابواب جمعی خود از پیاده و سوار به امداد یوسف پاشا اقدام نماید.^{۷۷۱} و یوسف پاشا، صدف سامعه را از

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) تخطی، از قوانین اسلام و سنت بود. این اصلاحات در واقع بی هیچ پشتوانه و تدبیر مالی معقولی انجام گرفت که در نتیجه، کاهش عیار مسکوکات و بروز تورم را در پی داشت. این فشارها احساسات مردم را علیه سلطان سلیم برانگیخت و بالاخره نیروهای کمکی بینی چری که از قلعه های بسفونر در بویوک دره محافظت می کردند، تحت رهبری یکی از افراد خودشان به نام کبکچی مصطفی، یکی از افسران طرفدار نظام جدید را به قتل رسانیدند و به این ترتیب آتش قیام بالا گرفت. شاید سلطان سلیم می توانست در این زمان قیام را سرکوب کند، اما برخی از مشاورانش از جمله شیخ الاسلام عطاء الله افندی او را متقاعد کردند که راه مصالحه را در پیش گیرد. این اقدامات نتوانست از آتشی که برافروخته شده بود جلوگیری کند. بالاخره مخالفان در حالیکه هزاران نفر از بینی چری ها، علما، طلاب علوم دینی و دیگران آنان را همراهی می کردند، عازم قصر سلطان شدند. سلیم سعی کرد با اعلام انحلال نظام جدید متعرضان را آرام کند، اما مخالفان سرانجام فتوایی از علما گرفتند که اصلاحات سلیم را مغایر با اصول مذهب و سنت اعلام می کرد. پس سلطان سلیم ناچار تسلیم خواسته مخالفان شد و با انتخاب پسر عمویش، مصطفی چهارم از سوی محافظه کاران به جانشینی، سلطان سلیم از سلطنت خلع شد. حکومت سلطان مصطفی چهارم نیز مدت زیادی به طول نینجامید و بعد از یک سال و دو ماه و دوازده روز از سلطنت خلع شد. تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، جلد اول، ص ۴۷۳-۴۷۲ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۸ / تاریخ ترکیه، ص ۲۱۷ / بروکلیمان، تاریخ دول و ملل اسلامی، ص ۴۸۲ / زینة التورین، خطی، گ ۴۶۷ الف / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۶۴ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۹ الف / جام جم، ص ۴۰۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۹ / فهرس التواریخ، ص ۳۵۳

۷۶۹. درنگ و صبر

۷۷۰. دلور، جنگاور

۷۷۱. گودویچ پس از آگاهی از این خبر، استپانوف را نزد حسین خان سردار ایروان فرستاد تا وی را با خود همراه ساخته به خیانت سوق دهد. حسین خان در ظاهر بنای یک رنگی و اتحاد با فرستاده گودویچ گذاشت و او را اغفال کرد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۶ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۲۷

در این الفاظ گهربار خالی گذاشته، به حرب روسیه مبادرت نمود. در زمانی که گودویچ در منزل بایندرلوی شوره گل خیمه اقامت نصب کرده بود، سیدعلی پاشا را با محمد پاشا به محاربه روسیه فرستاد و خود در عقب ایشان به مسافت نیم فرسنگ توقف نمود. گودویچ چهار ساعت از شب گذشته برای شیبیخون، لشکر برانگیخت. یوسف پاشا از اردوی خویش به امداد ایشان شتافت و از تلاش آهن دلان، غبار جدال بر فلک آبگون ارتفاع یافت. تا دو ساعتی روز، دست دلیران دشمن سوز از رعد و برق تفنگ و توپ آتش افروز بود، بالاخره لشکر رومی را چشم زخم رسید و روسیه چیره و چشم روزگار از استیلای ایشان خیره شد. و قریب پانصد نفر از سپاه روم دستگیر و پانصد نفر رهسپار وادی فنا و زوال گردید.^{۷۷۲} یوسف پاشا منهدماً معاودت و به سمت قارص عنان تاب شد و محمد پاشای حاکم قارص که این فتنه‌ها را اکثراً او انگیزته بود و بارها از دربار شوکت آثار خداوندگار، حکم به احضار او رفته و اجرای فرمان ولینعمت را سهل گرفته و فرمان نپذیرفته بود، یوسف پاشا، حسن تدبیری در کار او کرد و او را بعد از نوازشات و اطمینان چنان نمود که مجدداً از دربار شوکت آثار خداوندگار حکم به احضار او رفته، او را از آن نواحی به سمت اسلامبول گسیل کرد و چند نفر به قتل او تعیین و در راه سر پر شر او را از بار تن سبک کردند.^{۷۷۳}

۷۷۲. بر اساس توافق قبلی عباس میرزا و یوسف پاشا، قرار بود قوای عثمانی از طرف شرق و قوای ایران از سمت غرب به مرکز فرماندهی روس‌ها در گرجستان یورش برند. پس آگاهی گودویچ از این نقشه و با اطلاع او از شتاب یوسف پاشا و اقدام ناهماهنگ او در این زمینه با عباس میرزا، ژنرال روسی نیز پیشدستی کرد و توانست قوای عثمانی را در ۱۱ ربیع الثانی ۱۲۲۲ (۱۸ ژوئن ۱۸۰۷) در دشت آرباجای به دام انداخته و متلاشی کند و یوسف پاشا را به امضای عهد نامه اوزون کلیسا وادارد. این معاهده که در ۲۹ جمادی‌الآخری ۱۲۲۲ (۲ سپتامبر ۱۸۰۷)، میان روسیه و عثمانی بسته شد، در واقع نقض آشکار موافقت قبلی عثمانی‌ها با عباس میرزا بود که به موجب این توافق‌ها، طرفین متعهد شده بودند تا در جنگ و صلح با روسیه وحدت رویه و همانگی داشته باشند. بدیهی است که روس‌ها در جریان هجوم به ایران و عثمانی از ناهماهنگی‌های و گاه تعارض‌های گسترده موجود میان دو کشور مسلمان بهره‌های فراوان گرفتند. با همانگی و وحدت استراتژی ایران و عثمانی بعید بود تا قوای روسیه بتوانند با آن سهولت بر سپاهیان دو کشور بیروز شوند. برای گزارش‌های مربوط به شکست آرباجای بنگرید به: گلستان ارم، ص ۱۹۲ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۰ / تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۲۲۸ / زینة‌التواریخ، خطی، گ ۴۶۷ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۲۸۹ الف / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۳۹ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۱۶۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۵ / تاریخ سیاسی و دیپلماتی ایران جلد اول، ص ۱۱۰-۱۰۹.

۷۷۳. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۰ / تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۲۲۸ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۹ الف / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۳۹ / زینة‌التواریخ، خطی، گ ۴۶۷ ب / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۱۶۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۵

محاربه شاهزاده محمد ولی میرزا به امر خاقان گیتی ستان با سپاه ازبک و افغان و انهزام گروه خذلان نشان از لشکر ایران

از جمله فتوحات بهجت آیات که درین اوقات اتفاق افتاد، شاهزاده محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان [۱۸۹] در اوایل شهر ربیع الاخر [۱۲۲۲] برحسب امر همایون اعلیحضرت قدر قدرت قضا توان و رهنمونی بخت روز افزون شاهنشاه ملک بخش کامکار همت به تسخیر دارالملک هرات و تدبیر افاغنه آن سامان گماشت. محمدخان قاجار نایب و حاکم نیشابور را با خوانین هزاره^{۷۷۴} و تیموری و سرکردگان و سپاه رکابی و لشکری انبوه، فزات آسا به جانب هرات روان داشت و از جویبار غوریان حرکت و شاهزاده فیروز نیز از آن جانب مساوی پنجاه هزار کس از افاغنه و نامداران قندهار و فراه و اندخود و بادغیس و ماروجاق و اسفراز و قدز و ختلان و جیجکتو و میمنه و فاریاب و تایمنی و جمشیدی و نکوردی که هر یک از آنها با بهرام خون آشام سپهر دعوی برابری داشتند، جمع آوری کرده، صوفی اسلام را که مرجع دین و دنیای آن گروه بی سرانجام بود و سپاه افاغنه را موجب قوت دل و مایه آرام، با خود همراه و به ظل رایت و لوای حمایت او پناه برده، با کمال اطمینان و شکیب وارد قلعه شکیبیان که شش فرسخی هرات است، گردیدند و لشکر منصور نیز از قلعه شاده که یک فرسخی شکیبیان است، بی درنگ به مقابله برخوایسته صف مقاتلت بر آراستند. روز پنجشنبه بیست و دوم شهر ربیع الاخر [۱۲۲۲] که آخر ربیع عمر بدخواهان دولت بود، جنگی عظیم و نبردی هولناک میان ایشان در پیوست که مریخ فیروز چنگ در گوشه چرخ پنجم به نگاه آن نشست. و کار دلاوران جلادت سیر، از گلوله پرشرر به استعمال شمشیر و خنجر رسید. بخت از شاهزاده فیروز برگشت، خار ادبار دریای خود شکسته دید و حسک^{۷۷۵} آفات در راه نجات ریخته یافت؛ بالضروره، از معرکه مکاوحت^{۷۷۶} روی برتافت. رایت صوفی اسلام منکوس و قضیه مهمله مباهات افاغنه به او، معکوس شد.

صوفی مزبور با دو نفر از مریدان بد سیر و یکصد و سی نفر از مشاهیر خوانین نام آور افغان که چند نفر از همه معروف تر مثل بدل خان فوفلزایی [۱۹۰] و کداخان^{۷۷۷} و

۷۷۴. برای ریشه های نژادی و مساکن آنان در افغانستان، نگاه کنید به: غلامحسین زرگری نژاد، «تکوین و تحول جامعه هزاره و فزاد و نشیب های آن در مناسبات با حکومت های ایران در دوره صفوی و قاجار»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، سال چهارم شماره ۴۵-۴۴ خرداد و تیر ۱۳۸۰ ص ۶۴

۷۷۶. جنگ، محاربه

۷۷۵. خار

۷۷۷. در منابع افغانی، گدو خان

محمود خان تایمنی برادر پلنگ پوش خان جمشیدی و شش هزار کس دیگر از باقی لشکر، طعمه تیغ جان شکر و شش و هفت هزار نفر نیز که مساوی دویست نفر آن از عظاما و زعماء آن گروه دیو سیر بود، مثل عبدالقیات خان فولزایی برادرزاده مددخان زایی و برادر دیگر پلنگ پوش خان جمشیدی، برخوردار خان اسحاق زایی گرفتار و دستگیر گردیدند و غنیمت و اموال بیشمار از زر و سیم و خیمه و اسباب و اسب و استر و اشتران کوه پیکر و غیر آن نه چندان به دست غازیان مظفر افتاد که به شمار محاسب وهم آید. و از معرکه ستیز و آویز، تا دروازه هرات از خون مقتولان کوه و دشت رنگین گشت. بقیه السیف، اعداد،^{۷۷۸} اعداد متفرق، و امداد نکبت و بوار بر ایشان متطرق^{۷۷۹} و محمدخان قاجار تا دروازه هرات گریختگان را تعاقب و در مقابل دروازه هرات سنگر انداخته، رایت خصم افکنی به آسمان افراخت. شاهزاده فیروز نیم شب با دو سه نفر خود را به هرات رسانیده بود، با ناله و افغان در قلعه محصور و متواری و خون دل از دیده بر چهره اش جاری گردید.^{۷۸۰}

۷۷۸. بسیج، آمادگی

۷۷۹. راه یافته

۷۸۰. نبرد شکبان که در ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۲۲ (۲۹ ژوئن ۱۸۰۷) اتفاق افتاد و مقدمه تسلیم مجدد حاکم طاغی هرات به دولت مرکزی ایران گردید، برای مدتی نگرانی فتحعلی شاه و عباس میرزا را که در همین زمان گرفتار نبرد با روس ها بودند آسوده کرد.

دنبلی درباره تسلیم هرات به محمد ولی میرزا گزارش خود را با اختصار تمام بیان کرده است. به موجب اطلاعات موجود در منابع دیگر، پس از غلبه قوای حاکم خراسان و خوانین همراهش بر سپاه فیروزالدین میرزا و کشته شدن صوفی اسلام در نبرد شکبان در نزدیکی هرات و فرار خان افغان به شهر هرات و تحصن در آنجا، محمد ولی میرزا بی درنگ هرات را به محاصره درآورد. چهل روز پس از محاصره شهر در شرایطی که فیروزالدین میرزا گرفتار ندامت شده و آماده تسلیم بود، خوانین خراسان از جمله اسحاق خان قرانی، محمد خان بیگلربیگی هزاره، قلیچ خان تیموری، میر علم خان قایینی و میر حسن خان طبسی مصلحت خویش را در پیروزی نظامی محمد ولی میرزا و سقوط هرات نمی دیدند، طریق وساطت پیش گرفتند و گفتگوها برای صلح حاکم طاغی هرات آغاز شد. در آغاز فیروزالدین میرزا پسر خویش ملک حسین میرزا را به اردوی قاجاریه فرستاد. به دنبال گفتگوهای مقدماتی و مراجعت او به هرات و بازگشت مجدد او به نزد محمد ولی میرزا همراه تعدادی از بزرگان و علمای شهر، سرانجام میان طرفین قرار نامه صلحی با شرایط ذیل بسته شد:

- ۱- فیروزالدین میرزا همه ساله دوازده هزار و پانصد تومان (یک لک روپیه) به عنوان مالیات تقدیم کند.
- ۲- یک زنجیر فیل با صد طاقه شال کشمیری برای محمد ولی میرزا ارسال گردد.
- ۳- ملک حسین میرزا به عنوان گروگان به مشهد اعزام شود.
- ۴- فیروزالدین میرزا از این زمان به بعد تابع امر و نهی حاکم خراسان باشد و از دستورات او تخلف نرزد. متعاقب توافق طرفین قرار شد فیروزالدین میرزا برادر یوسف علی خان قرانی را که چندی پیش با اطاعت یوسف علی خان به حاکم هرات به عنوان گروگان در هرات گذاشته شده بود، به اردوی محمد ولی میرزا روانه کند.

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

در بیان قتل علی پاشا والی بغداد به تیغ بی دریغ غلامان بدنهاد و نشستن سلیمان پاشای کهیا به جای او بر وساده حکومت بغداد

چون حرکات ناشایستی که به واسطه کم مایگی و عدم تجربه از علی پاشا والی بغداد در سال قبل نسبت به خدام خاقان عالی مقام اتفاق افتاد، قرین شکست و انهزام به دارالسلام بغداد راجع و [از اهالی آنجا روی در تراجیع نهاد، در اواسط شهر جمادی الاولی (۱۲۲۲)]، به تحریک یکی از نزدیکان او که سمت محرمیت با وی داشت، دو نفر غلام گرجی از غلامان او، صبحگاهی به قتلش پرداختند.^{۷۸۱} اعظم و بزرگان بغداد و جماعت ینگی چری از این حالت آگاهی یافته، به خدمت سلیمان پاشای کهیا مبادرت نموده او را به جای علی پاشا به حکمرانی برداشتند و تخم ارادت و فرمانبرداری او را در زمین دلها کاشتند. [۱۹۱] و قاتلان علی پاشا از مشاهده این حالت بر مراکب فرار سوار و سلیمان پاشای، سواری چند تعیین نموده و ایشان را در راه گرفتار و به ضرب تیغ آبدار روانه دارالبوار کرد و وقایع مسطوره را عریضه در قلم آورده، با پیشکشی لایق روانه دربار خاقان کامکار گردانید.^{۷۸۲}

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) برای گزارش های منابع دیگر درباره نبرد شکیمان نگاه کنید به: اشرف التواریخ، خطی، گ ۱۷۶-۱۷۱ الف و ب / تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۷۲ / تاریخ سلطانی، ص ۱۸۵ / سراج التواریخ، جلد اول، ص ۱۰۴ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۳۰ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۷ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۹ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۳۳-۴۳۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۶ / عین الوقایع، ص ۸ / اناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۶۴ / اکسیر التواریخ، ص ۱۱۵ / افغانان... ص ۵۳۳

۷۸۱. نویسندگان عراقی تاریخ قتل علی پاشا را ۲۴ جمادی الاخری ۱۲۲۲ (۲۹ اوت ۱۸۰۷) ثبت کرده اند. خاوری شیرازی به پیروی از دنبلی همان اواسط جمادی الاول نوشته است. وقایع نگار مرزوی اوایل جمادی الاول و رضا قلی خان هدایت و سپهر ابن تاریخ را اواسط جمادی الاخری دانسته اند. برای گزارش های قتل علی پاشا در منابع دیگر بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۰ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۳۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۶ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۸۹ ب / تاریخ العراق بین احتلالین، جلد ششم، ص ۱۷۸ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۳۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۶۸ / تحفه ناصری، ص ۱۸۸ / اکسیر التواریخ، ص ۱۱۵

۷۸۲. سلیمان پاشا که پس از قتل علی پاشا نزدیکی به دربار ایران و جلب حمایت فتحعلی شاه را در شرایط بحرانی حکومت خود بر بغداد مصلحت خویش می دانست، احمد چلبی را همراه هدایایی چشمگیر روانه تهران کرد و کوشید تا حمایت پادشاه قاجار را نسبت به خود جلب کند. دنبلی نامی از احمد چلبی نیابوده است، اما منابع دیگر صدر دوره قاجار به این مطلب اشاره کرده اند. نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۰ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۳۹ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۳۶ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۶ ب / اناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۶۸

بعد از وصول این خبر به دربار عثمانی سلطان مصطفی خداوندگار روم، یوسف ضیاپاشا را به حکومت بغداد و ریاست عراق عرب و آن مرز و بوم مأمور فرمود. سلیمان پاشا بعد از آگاهی از این حالت، رجال دولت را از خود خشنود کرده، به وساطت ایشان نیز مجدداً به حکومت عراق عرب سرافراز و کارگذاران دربار عثمانی یوسف ضیاپاشا را به دارالخلافه اسلامبول احضار کردند. وی عثمان پاشا را به جای خود در ارزنة الروم و قراحصار گذاشته، روانه درگاه عثمانی گردید و آن حدود از اصابت رأی و رؤیت او که در قوانین سرحدداری و سلوک با اهالی ولایات و مدارات با آشنا و بیگانه آیتی بود، خالی ماند.

مراجعت کردن موکب ظفر نمون به دارالسلطنه تبریز و رسیدن سفیر کاردان، میرزا محمد رضای قزوینی با جنرال غاردان و سایر ایلچیان سخندان به درگاه خاقان کامران و مأمور شدن عسکرخان به سفارت

نواب نایب السلطنه والخلافه درین سال به تقاضای طبع غیور و علو همت و شهامت فطری اراده داشتند با لشکری که در رکاب فیروزی انتساب حاضر بودند، تصمیم عزیمت راسخه به محاربه لشکر روس پردازند. درین باب هر چند در خدمت کیوان رفعت شاهنشاه جمشید حشمت، به ارسال عرایض نیازمندان و الحاح و التماس پرداختند، چون جماعت روسیه مصحوب فرستادگان خویش مکرراً حرف صلح بر زبان و از اولیای دولت جاوید مدت شرط مسالمت و عهد متراکت در میان داشتند، رأی جهان آرای شاهنشاهی که نمودار عقل کل است، شاهزاده نایب السلطنه را به انگیختن غبار کین و قتال و افروختن آتش [۱۹۲] حرب و جدال مرخص و مأذون نساختند.

بناءً علی هذا، چون ایام خریف نزدیک و زمان لشکرکشی منقضی می شد، موکب انجم شکوه از چمن اشکنبر حرکت کرده، در هیجدهم شهر رجب المرجب [۱۲۲۲] دارالسلطنه تبریز را مزین فرمود و همه روزه همت عالی نهمت به انجام امور سربازان بهرام انتقام و ترتیب و تنسیق نظام با انتظام مصروف و خاطر خورشید مآثر به نظم امور رعایا و آراستگی سپاه جرار از پیاده و سوار معطوف بود و از خیل سربازان جلادت شعار و پیاده و سوار سه بخش فرموده، هر فوجی را به یکی از سرحدات تعیین نمود که به موجب دستورالعمل آماده کار و مستعد کارزار بوده هر روزه بر سبیل استمرار به مشق قواعد نظام جدید پردازند و در هشتم شهر رمضان المبارک [۱۲۲۲]، سفیر نیکو تقریر سخندان، میرزا محمد رضای قزوینی که به سفارت دولت فرانسه مأمور بود، مراجعت، ناپلیون او را قرین اعزاز و اکرام ساخته و در مضمار دوستی ظاهری رایت

مصادقت و موافقت افرایخته بود. پس جنرال غاردان را که در سلک مقریان و محرمان درگاه او منسلک و سردار دوازده هزار لشکر بود، با بیست و چهار نفر دیگر^{۷۸۳} از نام

۷۸۳. پس از بازگشت ژوبر از ایران و تسلیم گزارشهای خود، ناپلئون مصمم شد تا هم عهدنامه‌ای با ایران منعقد کند و هم شخص قابل اطمینانی را به عنوان وزیر مختار راهی ایران کند. تالیران وزیر خارجه وقت فرانسه، در پی دستور ناپلئون به منظور پیدا کردن فردی شایسته برای اعزام به ایران، چندین نفر را به امپراطور معرفی کرد. از جمله ویگورو که در خدمن کورفو بود، سگیه کنسول فرانسه در تریست که بارها به هند سفر کرده بود و همچنین برزوه که پس از سه سال خدمت در هند به تازگی از طریق جزیره موریس به فرانسه بازگشته بود. با وجود این پیشنهادات، ناپلئون بالاخره در تاریخ ۳ صفر ۱۲۲۲ (۱۲ آوریل ۱۸۰۷) تصمیم گرفت تا آجودان مخصوص خود به نام ژنرال کلود متیو دوگاردان را به عنوان وزیر مختار به ایران اعزام کند. در واقع این خواست خود گاردان بود که به این مأموریت اعزام شود. پدربزرگش آنژ دوگاردان در زمان لوئی چهاردهم به عنوان کنسول در ایران خدمت کرده بود و گاردان همانگونه که خود به تالیران گفته بود: «این مأموریت را به منزله وظیفه‌ای که از طرف اجدادش به وی محول شده است تلقی می‌کند و از شوق و علاقه برای انجام دادن آن آکنده است.» انتخاب گاردان به عنوان وزیر مختار در ایران زمانی انجام شد که هنوز میرزا محمد رضا قزوینی به فین کشتن‌تین نرسیده و با ناپلئون ملاقات نکرده بود. ناپلئون معتقد بود که تعلیماتی که به گاردان داده خواهد شد باید متکی بر سه اصل به شرح زیر باشد: ۱- او باید منابع ایران را چه از دیدگاه نظامی و چه از لحاظ تجاری شناسایی کند و اطلاعاتی منظم به دفعاتی مکرر در اختیار ما بگذارد. او به ویژه باید کیفیت موانع موجود بر سر راه عبور نیرویی ۴۰ هزار نفری از سربازان فرانسه را که به یاری ایران و باب عالی قصد عزیمت به هند بزرگ را داشته باشند به خوبی مطالعه کند. ۲- ایران را به سبب خصومتی که با روسیه دارد متحد طبیعی فرانسه به شمار آورد، این خصومت را زنده نگاه دارد. کوشش‌های ایرانیان را هدایت کند. از همه امکانات به منظور بهبود وضع سپاهیان ایران و توپخانه و استحکامات آن‌ها سود جوید و کوتاه سخن آنکه آن‌ها را به نیرویی هیبت انگیزتر در برابر دشمنان مشترک تبدیل کند. ۳- ایران را از زاویه دید انگلستان مد نظر داشته باشد، این کشور را وادارد که از عبور گزارشها و پیک‌های انگلیسی از خاک خود جلوگیری کند و با تمام قوا در وسایلی که کمپانی انگلیسی هند برای تجارت برمی‌انگیزد، اختلال پدید آورد، با ایل دوفرانس [جزیره موریس] در مکاتبه باشد. در حد مقدور مناسبات بازرگانی فیجایی را رونق بخشد. با سفیر ما در قسطنطنیه مکاتبه مستمر داشته باشد و پیوندهای موجود میان ایران و باب عالی را تقویت کند.» هیأتی که در این مأموریت گاردان را همراهی کردند، عبارت بودند از:

پل آنژ دوگاردان (برادر ژنرال گاردان) به عنوان دبیر اول؛

ژان باتیست لوئی ژاک (ژوزف) روسو و فلیکس لاژارد Felix Lajard، دبیران هیات؛

ژوزف ماری ژوآنن Joseph-Marie Jouannin، مترجم اول؛

اوگست اندره‌تا دو نرسیا de Nerciat Auguste-Andrea، مترجم دوم؛

هیلاریون تروئیلیه Hilarion Truilhier، سروان رسته مهندسی؛

لامی Lamy، عضو همان رسته؛

اوگوست بونتم لوفور Auguste Bontems-Lefort، از همان رسته؛

بیانکی د'آدا Bianchi d'Adda، از همان رسته؛

وردیه Verdier، سروان توپخانه؛

کامیل آلفونس تره‌زل Camille-Alphonse Trezel، سروان مهندس و جغرافی دان؛

برنارد Bernard، ستوان مهندس و جغرافی دان؛

آوران تجریت پیشه و هنرپیشگان فراست اندیشه، نامه دوستی ختامه و عهدنامه محبت انگیز مصحوب میرزا محمد رضای قزوینی به خدمت خاقان کامکار و شاهزاده نایب السلطنه بفرستاد. ۷۸۴

خلاصه مضمون عهدنامه آنکه: ناپلیون تمهد کرده بود که روسیه را خواه به جنگ و خواه به صلح از گرجستان و ولایت تصرفی ایشان بیرون نماید و تا این کار فیصل نیابد، پیرامون سازش با دولت روس ورود و دولت ایران هم درین صورت، مقید به قید دوستی دولت انگریز نبوده، مسئول او را در باب تداخل به هندوستان مقرون به حصول سازند. ۷۸۵ و میرزا محمدرضا و جنرال غاردان ایلچی در دارالسلطنه تبریز به خدمت نایب السلطنه هنگام بار عام تشریف جسته، نامه [۱۹۳] ناپلیون را گذرانیدند و انواع التفات

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) شارل نیکولا فاویه Charles - Nicolas Fabvier، ستوان تریخانه؛

روبول Reboul، از همان رسته؛

پپن Pepin، سروان سواره نظام؛

فینوت Finot، درجه دار؛

مارشال Marechal، درجه دار؛

دامرون Damron، درجه دار؛

سالواتوری Salvatori، پزشک اول؛

دوبوآسون De Boisson، وابسته هیأت؛

دوپره Dupre، وابسته هیأت؛

اسکالون Escalon، وابسته هیأت؛

مارتن Martin، وابسته هیأت؛

ریموند Raymond، وابسته هیأت؛

تانکو آینی Tancoigne، وابسته هیأت؛

داماد Damad، مبلغ مذهبی؛

مارکوپولی Marcopoli، مبلغ مذهبی؛

میشل فرانسوا پرنو Michel Francois Preaux، مهندس معمار و نقاش هیأت

ناپلئون و ایران، ص ۱۶۰-۱۵۹ / کامیل آلفونس ترهزل، یادداشت‌های ژنرال ترهزل، فرستاده ناپلئون به سمت

هند، به اهتمام ژنرال ژب دوما (تهران: انتشارات اداره شورای نظام، ۱۳۰۸)، ص ۴۷-۴۶

۷۸۴. ژنرال گاردان در تاریخ ۸ رمضان ۱۲۲۲ (۹ نوامبر ۱۸۰۷) همراه هیأت فرانسوی وارد تبریز شد و پس از

دیدار و گفتگو با عباس میرزا رهسپار تهران گردید. او در ۳ شوال ۱۲۲۲ (۴ دسامبر ۱۸۰۷) وارد تهران شد و ۶

شوال به همراه برادرش و ژوزف روسو به حضور فتحعلی شاه بار یافت. شاه ایران پس از دریافت اعتبار نامه

سفیر ناپلئون به وی لقب خان را اعطاء کرد. منابع ایرانی به همین دلیل ژنرال گاردان را گاردان خان یا غاردان خان

نامیده‌اند. ناپلئون و ایران، ص ۱۸۱ تا ۱۸۳ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۹۸ / روضه‌الصفای ناصری،

جلد نهم، ص ۴۳۵ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۶ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۱۶۸ / فارسنامه

ناصری، جلد اول، ص ۶۹۵ / فهرس‌التواریخ، ص ۳۵۳

۷۸۵. برای متن عهدنامه فین کنشتاین، نگاه کنید به نسیمه شماره ۵ در بخش ضمیمه همین کتاب.

و احسان قرین حال خود دیدند.

نواب نایب السلطنه، فتحعلی خان نوری قوریساول باشی را که از اعظام درگاه و مردی با رتبت و کارآگاه بود، به مهمانداری ایلچیان تعیین و ایشان در دوازدهم شهر رمضان [۱۲۲۲]، روانه درگاه خاقان جم نگین شدند و بعد از ورود ایشان به دارالسلطنه طهران خسرو کامران انواع الطاف و اشفاق درباره ایشان مبذول داشته، جنرال غاردان را به خطاب خانی سرافراز و همرهان او را به نوازش بی پایان مفتخر و ممتاز فرمودند و از تختگاه سلطنت عسگرخان افشار ارومی که از سرکردگان بود، با تدارک و سامان تمام به سفارت فرانسه مأمور و از اجناس نفیسه و تحف مرغوبه به رسم یادبود، با نامه محبت آغاز مؤالفت طراز، از طرف قرین الشرف اعلیحضرت گردون رتبت و نواب نایب السلطنه والخلافه، مصحوب او روان گردید.

مأمور شدن حقایق و معارف آگاه، آقا ابراهیم شیخ الاسلام خوی از درگاه جهان پناه به سفارت روم

چون در آن اوقات، جناب سلطنت مآب سلطان مصطفی، پادشاه زیجاه روم، به نیروی بخت میمنت لزوم، به تازگی بر تخت سلطنت و فرمانروایی قرار یافته بود و همواره میان این دو دولت جاوید مدت، به وساطت تردد سفرا و امنا، رسم محبت و مودت ملحوظ و منظور و بدین سبب، ارسال نامه دوستی ختامه، مصحوب شخصی زبان دان و رسولی چرب زبان، از لوازم اخلاق و اطوار سلطنت می نمود، لهذا از دربار سپهر مدار خاقان کامکار، ناشر کنوز حقایق و معارف، عالم رموز فضایل و عوارف، شیخ الاسلام والمسلمین، آقا ابراهیم شیخ الاسلام خوی مأمور به سفارت [شد] و نامه ای مشتمل بر تهنیت جلوس مآنوس، به انشای منشیان عطارد نشان، مصحوب او ارسال گردید. ۷۸۶

۷۸۶. آقا ابراهیم شیخ الاسلام شهر خوی، از دراویش طریقه نعمت الهی، با عنوان ظاهری مأموریت برای تبریک جلوس سلطان مصطفی خان بر سریر سلطنت و با قصد گفتگو با مقامات باب عالی، درباره اتحاد ایران و عثمانی و فرانسه علیه روسیه، در رمضان ۱۲۲۲ (نوامبر ۱۸۰۷) همراه محمد رفیع افندی، سفیر عثمانی به ایران، عازم استانبول شد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۰ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۴۰ - ۴۳۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۶۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۸۷

بیان وقایع سال فرخنده فال هزار و دویست و بیست سه هجری و نقض عهد و میثاق گودویچ سردار روس [۱۹۴] و آمدن او با سپاه بیکران بر سر ایروان و شکست یافتن او

در بهار این سال همایون فال، نواب نایب السلطنه، به تدارک آلات قتال و تهیه اسباب جنگ و جدال پرداختند. خاقان کشور گشا نیز مقرر فرمود که افواج بحر امواج مستنظر اوامر علیه بوده، هنگام کار در حرکت آیند. و مکتون ضمیر نواب نایب السلطنه آن بود که قبل از اقدام و اقتحام سپاه روس، بر سر آن‌ها شتابند. در آن حال مسرعی از گودویچ قورتمثال سردار روس روانه دربار پادشاهی گشت.^{۷۸۷} خلاصه درخواست او از خاقان کشورگشا، صلح و التیام بود و در ضمن آن شرحی به جنرال غاردان خان و ایلچی پادشاه فرانسه ارسال داشته^{۷۸۸} که نظر به اتحاد دولت فرانسه و روس، دولت روسیه را نیز

۷۸۷. بارون ویردی فرستاده گودویچ که برای اولین بار در ۵ آوریل روانه ایران شده بود، در اواخر صفر ۱۲۲۳ (اواخر آوریل ۱۸۰۸) وارد تهران شد. بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۲/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۳۸/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۸ ب/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۰ الف/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۰ ب/خاطرات مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ص ۱۵۸ - ۱۵۷/روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۴۳-۴۴۲/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۷۱

۷۸۸. متن نامه گودویچ خطاب به ژنرال گاردان، در تاریخ ۸ صفر ۱۲۲۳ (۵ آوریل ۱۸۰۸ مطابق با ۲۵ ماه مارس روسی) که توسط بارون ویردی به وی داده شد، به شرح ذیل است: «آقای سرتیپ چون حالیه بین دو دولت معظم ما رابطه دوستی و اتحاد برقرار است و شما از طرف اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا مأمور دربار ایران شده‌اید، از موقع استفاده کرده در ضمن معرفی خود به افتتاح باب مکاتبه با شما می‌پردازم. با کمال افتخار به اطلاع عالی می‌رسانم که دشمن مشترک ما انگلیس «هارفورد جونز» را به عنوان سفارت به تهران فرستاده تا لقا شبها کند و پادشاه ایران را به ادامه جنگ با روسیه وادارد. شاید به این خیال که روسیه از قوای خود در اروپا بکااهد. غافل از آنکه قشون اعلیحضرت امپراطور مخدوم معظم من که افتخار فرماندهیشان با من است کافی است و احتیاجی به مدد گرفتن از اروپا و کاستن عدد قشون روسیه در آنجا ندارد. دولت ایران هم که به عدم قدرت خود در مقابل قوای روس پی برده مدتها است تقاضای صلح کرده ولی به امید وعده‌هایی که در ضمن جنگ بین روسیه و فرانسه این دولت اخیر به او داده، تن به قبول اصول شرایط معتدلانه‌ای که من پیشنهاد کرده و حالیه نیز به نام اعلیحضرت امپراطور خداوندگار مقتدر خود آن‌ها را تأکید می‌نمایم، نمی‌دهد. نظر به اینکه شما سفیر مملکتی هستید که حالیه با روسیه در حال دوستی است و به اطمینان (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

میلی کلی به دوستی و سازش دولت ایران به هم رسیده و خوض درین کار ژرف و اتمام این امر شگرف را به عهده اتمام جنرال غاردان خان بازگذاشته؛ و سفیر صافی ضمیر، استدعای او را در پیشگاه ایوان خدیو بی همال عرض و درخواست نمود. خاقان کشورگشا در جواب فرمودند که: مقصود گودویچ از اظهار این مطلب، جز شعبده بازی و حيله سازی و انگیختن غبار شور و شغب نیست و مراد آن ازین اصرار، ابراز و اظهار دشمنی خواهد بود.^{۷۸۹}

جنرال در خدمت خسرو بی مثال به عرض و تقریر بعضی ادله کوشیده، در انجام کار سازش از خدمت گردون بسطت خاقانی، مأذون و مرخص گردید و قبول التماس او را از کریاس سپهر مماس خود به گودویچ اظهار [کرد] و [او]،^{۷۹۰} بارون^{۷۹۱} ویردی، پولکونیک توپخانه روس را روانه و شرحی چند مبنی بر اظهار امتنان و شکرگذاری بی پایان به نایب السلطنه و جنرال غاردان خان اظهار کرده بود و خود به بهانه تلافی شکست سال گذشته آخسقه و بیلامشی، در حدود پنیک، از تفلیس حرکت [کرده] و نواب نایب السلطنه، سلالة الاطیاب، میرزا عیسی وزیر، الملقب به میرزا بزرگ را به درگاه عالمیان مآب خاقان سپهر جناب، [۱۹۵] ارسال و کیفیت حال را به عرض عاکفان کعبه جلال رسانید. خاقان بی همال احکام قضا مثال به تهیه اسباب جدال و روانه افواج جنود شیر خصال، اصدار [فرمود] و جنرال غاردان [که] در چمن سلطانیه ملتزم رکاب همایون بود، از این معنی مستحضر و در پیشگاه حضور، در مقام نیاز عرضه داشت که

(ادامه پاروئی از صفحه قبل) اینکه قطعاً در عدم مداخله بر ضد منافع روسیه دستور دارید، خیال می کنم اگر ایران را از این خیال واهی باز دارید، به جا باشد. به ضمیمه این عریضه اعلامیه ای را که اعلیحضرت امپراطور مخدوم معظم من خطاب به پادشاه سوئد صادر کرده خدمت می فرستم و به اطلاع عالی می رسانم که قشون ما قسمت فنلاند متعلق به سوئد را مسخر نموده، برای رعایت اتحاد، امپراطور و پادشاه شما نیز به موفقیت امپراطور معظم ما پورته کوروو را با قشونی به کمک سپاهیان دانمارک متحد ما فرستاده است. قاصد حامل این مراسم را با مراسم ای که به صدراعظم ایران نوشته شده، خدمت فرستادم. استدعا دارم آن کاغذ را هم به زودی ارسال فرمائید و مرا به جوابی دوستانه سرفراز کنید. با تقدیم احترامات فائقه، ژنرال فلد مارشال کنت ژان گودویچ بنگرید به: *خاطرات مأموریت ژنرال گاردان در ایران*، ص ۲۴۰

۷۸۹. خاوری شیرازی که با دقت و تفصیل بیشتری به گزارش مأموریت نخست بارون ویردی پرداخته، می نویسد: «شاهنشاه غیور را از این خیالات خام که زاده از ماده سودا بود، بر طبع مبارک گران آمد و در جواب او فرمایش چنین رفت که هرگاه در اول وحله از جانب این دولت خداداد مبادرت در جنگ با آن شوکت قوی بنیاد شده بود، فرستادن سفیر موافق قانون ملک داری درست می نمود، ولی چون مبادرت از آن طرف بوده، لهذا از این طرف قرین الشرف به جز رسالت تیر بران و مکالمت تیغ بران و چرب زبان افعی سنان و دلدوزی پیکان جان سنان، حدیث دیگر در میان نیست. تا مصلحت آن دولت در این مقدمه چیست.» *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول ص ۱۰۲

۷۹۰. اصل: آن

۷۹۱. اصل: باردن

تدارک آلات جنگ روسیه که دوست دولتین ایران و فرانسه می‌باشند، بی‌صورت است و مرا یقین حاصل است که در همین اوقات از دارالملک پاریس که پایتخت پادشاه فرانسه است، بریدی به تعجیل خواهد رسید و خبر بنای اخراج روسیه را از سرحدات ایران خواهد رسانید. و چون کار به ملایمت فیصل پذیر گردد، اصرار در معادات از رویه حزم دور است. پس اولی آن است که موسم خزان، سپاه کینه خواه معاودت به اوطان خود نموده، در فصل بهار آینده به عزم سفر هندوستان مصمم شوند.^{۷۹۲}

خدیبو بی همال فرمودند، که اگر فی الحقیقه مقصود گودویج از توقف در محال پنبک عزیمت ایروان باشد و علی الغفلة به عزم تسخیر قلعه ایروان بنای کاوش گذارد، نظر به عدم استعداد جنگ، کار به اهالی قلعه تنگ خواهد شد. جنرال عهدنامه بدین مضمون داد که اگر از جانب روسیه سبقت در جنگ با دلیران ایران اتفاق افتد، در درگاه داور جم جاه، مجرم و گناهکار باشد و مستدعی شد که نیز از طرف قرین الشرف آن جناب وثیقت نامه بدین مضمون در قلم آورد که: اگر از جانب نایب السلطنه پیش دستی در کار بیکار با روسیه واقع شود، وزیر ارسطو نظیر، مستعد عتاب سلطان سپهر رکاب بوده، از عهده بازخواست سخط شاهنشاهی برآید. در حضور خسرو فیروزگر وثیقت نامه نوشته، مهور نموده به یکدیگر سپردند و قرار داد گردید که در میانه رسم متارکه ملحوظ و منظور بوده، از دو سو پیغام دلخراش، دلی و ناوک پرخاش، سینه‌ای نخراشد و شمشیر مبارزان جان شکار درین مدت چون تیغ خطیبان بیکار و متواری در حجاب غلاف [۱۹۶] و طرفین آسوده از کار حرب و مصاف باشند. با آنکه خاقان کامکار بنا بر قانون حزم و رعایت جانب جهانداری به وزیر صافی ضمیر تأکید اکید در بردن خزانه و تدارک لشکر ظفر اثر فرمودند و آن نیکو خصال به خاطر جمعی عهد جنرال بردن تدارک و سامان و کشیدن لشکر بی‌پایان به سمت آذربایجان لازم ندانست و از دربار پادشاهی بدون سپاه و ساز برگ مصاف رخصت انصراف یافته، در بلده خوی به رکاب نصرت انتساب شاهزاده کامیاب پیوست.^{۷۹۳}

۷۹۲. اشاره‌ای است به وعده‌های فریبا و بوچ ناپلثون و فرستادگان او در ایران مبنی بر آنکه به زودی قوای فرانسه خود را به ایران رسانده تا همراه با نیروهای ایرانی روانه تسخیر هندوستان شوند.

۷۹۳. گزارش بسیار فشرده دنبلی از دو مأموریت بیابلی بارون ویردی به حضور فتحعلی شاه برای پیشبرد حيله ژنرال گودویج جهت جلب رضایت شاه به توقف جنگ برای فراهم شدن فرصت مطلوب برای هجوم بی دغدغه قوای روسیه به سپاهیان عثمانی در محال پنبک، باعث شده است تا از خلال نوشته‌های او به روشنی دریافت نشود که فرستاده گودویج دو بار بیابلی به حضور شاه رسیده و آنچه در این قسمت از متن آمده است، اشاره به مأموریت دوم اوست. شایان ذکر است که پس از مأموریت ناموفق بارون ویردی در تهران، وی نامه‌ای (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

مقارن آن حال فرستاده گودویچ نزد جنرال غاردان شتابان بود و از عنوان نامه‌اش این مضمون نمایان که: هر چند بنا بر دوستی میانه روسیه و فرانسه، بدیهی است که مابین دولت ایران و روس هم بالضروره در همین اوقات بنایی گذاشته خواهد شد، لیکن درین وقت حکمی از پادشاه روس^{۷۹۴} به من رسیده که عازم ایروان شوم و اراده‌ی ضمیر من آن

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) از گاردان در پاسخ نامه ژنرال گودویچ دریافت داشت با این مضمون که در صورت تعهد ژنرال گودویچ مبنی بر توقف حملاتش در همان سال به مرزهای ایران، وی نیز متمهد خواهد شد تا رضایت شاه ایران را به پذیرفتن صلح با روسیه جلب کند. کمی پس از آنکه بارون ویردی همراه همین نامه گاردان خطاب به گودویچ تهران را به سوی اردوگاه روس‌ها در قفقاز ترک کرد، فتحعلی شاه و گاردان نیز روانه چمن سلطانی شدند. در همین مکان بود که بار دیگر بارون ویردی همراه نامه‌ای در پاسخ نوشته ژنرال گاردان وارد سلطانیه شد. گودویچ در این نامه با نیرنگ و دورغ خطاب به گاردان نوشته بود که به دلیل تصمیم بر حمله به قوای عثمانی، اندیشه حمله به ایران را نداشته و متعهد می‌شود که در این سال به مرزهای ایران هجوم نیاورد. درست در همین زمان بود که میرزا بزرگ فراهانی از تبریز به سلطانیه رسید تا با گرفتن قوای کمکی از شاه، توانایی رزمی نیروهای عباس میرزا را برای رویارویی موفق در مقابل هجوم بعدی روس‌ها افزایش دهد. شاه طبعاً با این درخواست موافقت کرد. چون این خبر به گاردان که در سلطانیه حاضر بود رسید، بی درنگ به حضور شاه شتافت و اعلام کرد که چون گودویچ متعهد شده است که به قوای ایران حمله نخواهد کرد، بنابراین ارسال نیرو از سلطانیه به تبریز ضرورتی نخواهد داشت. میرزا بزرگ که با روشن بینی تمام از خدعه و حيله گودویچ برای به دست آوردن فرصت مطلوب جهت حمله به قوای عثمانی و تجدید هجوم به ایران پس از غلبه بر قوای باب عالی آگاهی داشت، در همان حضور شاه به مخالفت با گاردان پرداخت. خاوری شیرازی گزارشی از این گفتگوها دارد که برای تکمیل اطلاعات دنبلی آن را می‌آوریم: «در این اوقات که میرزا بزرگ فراهانی وزیر نواب نایب السلطنه شرفیاب حضور شاهنشاه اسلام بود، گداویچ مزبور، بارون ویردی نام بولکونوک توپخانه روس را نزد جنرال مزبور فرستاده و اظهار امتنان زیاد کرد و نوشته بود که امسال به جهت تلافی پاشایان دولت عثمانی، بیلاق در محال پنیک خواهم کرد و به هیچ وجه روی به حدود ایروان نخواهم آورد. جنرال مزبور از این معنی مطمئن گشت و جمعیتی که از رکاب ظفر مآب به همراهی میرزا بزرگ وزیر می‌بایست به آذربایجان برود مانع شد، و چنین به عرض رسانید که: چون پادشاهان فرانسه و روس در این روزها بنای صلح دارند من نوشته‌ام که ناپلئون اعظم حرف تخلیه ولایات گرجستان و آذربایجان را نیز با امپراطوری روسیه بزند و یقین دارم که در همین زودی به گداویچ حکم خواهد رسید که ولایات را خالی کرده به راه خود برود. با وجود این احوال، فرستادن قشون چه لازم. میانه او و میرزا بزرگ که در این باب مکالمات و مشاجرات واقع و جنرال غاردان دست خطی، نوشته، پا به مهر سپرد که اگر گداویچ بر سر ایروان آید یا جسارتی دیگر ورزد، من در آستان همایون مجرم و مقصر خواهم بود. بنا بر آن فقرات، میرزا بزرگ بدون قشون و تدارک جنگ با روسیه ملمون از دربار سپهر نمون مرخص و در بلده خوی به خدمت سرکار ولیعهد [زمان] مشرف گردید.» تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۳ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۸ ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۳۴ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۵۵ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۷۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۰ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۹۶

۷۹۴. چنانکه میرزا بزرگ فراهانی پیش بینی کرده بود، هدف گودویچ از به کارگرفتن حيله صلح طلبی اغفال دربار ایران و به دست آوردن فرصت لازم برای تهدید پاشایان عثمانی و به انجام رساندن کشاکش‌های خود با قوای آنان در محال پنیک بود. گودویچ به رغم تعهدات قبلی، پس از کسب فرصت لازم و در حالی که دولتمردان

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

است که به توسط توکار صلح در آیینه مراد صورت نما گردد. جنرال غاردان خان، موسی لاژار نایب خود را مصحوب فرستاده گودویچ نزد او روانه داشت و بعضی شروح به وی در قلم آورد. موسی لاژار را در راه عارضه صعب روی داده تا خبری در ورود او به هم رسید.

بیان نقض عهد گودویچ و آمدن او بر سر ایروان و محاربه حسین خان سردار با جماعت روسیه

گودویچ با عدتی موفور و کثرتی نامحصور، به سمت ایروان روان و ینارال نبالسین را هم با جمعیتی فراوان از راه قراباغ مأمور به نخجوان ساخته به شیوه نقض عهد پرداخت. ۷۹۵

به این خیال که شاید شاهد مرادش در بر آید و نهال آرزوی دیرینه اش مثمر ثمر گردد و به سعی و تلاش، رخنه در سرحدات ممالک محروسه گشاید. شاهزاده نایب السلطنه که در شاهراه مردانگی عهدی چون بنیان آسمان استوار داشت و رایت مروّت و فتوّت به چرخ برین می افراشت، تا آن زمان در سر عهد و پیمان بودند و به فکر کارزار و سودای جنگ [۱۹۷] و پیکار نیفتاده، بعد از استحضار از نقض عهد و پیمان او، کیفیت حال را به

(ادامه پاروئی از صفحه قبل) ایرانی با تضمین گاردان قوای خویش را مرخص کرده بودند، در تاریخ اوایل رمضان ۱۲۲۳ هجوم ناگهانی خویش را به ایروان تجدید کرد. چون این خبر به ژنرال گاردان رسید، وی که ظاهراً مبهوت مانده بود، لاژار یکی از افسران فرانسوی را با شتاب نزد گودویچ فرستاد و از او در باب نقض تعهداتش جویا شد. گودویچ در تاریخ ۲۳ رمضان ۱۲۲۳ (۱۲ نوامبر ۱۸۰۸) در پاسخ به نامه ژنرال گاردان نوشت که وی افسری است تحت فرمان تزار و بنا به دستور امپراطور و علی رغم میل خویش تعهدات قبلی را نقض کرده و به تجدید حملات خود پرداخته است. *خاطرات مأموریت ژنرال گاردان در ایران*، ص ۲۴۴ - ۲۴۵ / *تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران*، جلد اول، ص ۱۱۷ - ۱۱۶ / *زینة التواریخ*، خطی، گ ۴۶۹ *الف / ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۱۷۴

۷۹۵. به دنبال برخی تعرض های محدود و موضعی روس ها به حدود ایروان در اوایل رمضان و نیز برخی برخوردها میان سپاهیان عباس میرزا و سپاهیان روسی، تا این زمان روس ها هجوم گسترده و جدی خود را به ایران تجدید نکرده بودند، اما سرانجام در اواخر رمضان در شرایط سرمای زمستان و در حالی که شاه نیز از سلطانیه به سوی تهران عازم شده بود و گاردان نیز به نظامیان فرانسوی دستور داده بود تا در صورت حمله روس ها به ایران، از ادامه همکاری با قوای ایران اجتناب کنند، ژنرال گودویچ سپاه خویش را برای تصرف ایروان عزیمت داد و در همان حال ژنرال نبالسین و سماندراویچ را روانه تسخیر و هجوم به نخجوان کرد. هدف از این اقدام، یعنی فرستادن نیرو به سوی نخجوان و شرور، اغفال عباس میرزا و ممانعت از عزیمت او به دفاع از ایروان بود. *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۲۴۴ / *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۰۴ / *زینة التواریخ*، خطی، گ ۴۶۹ *الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۳۱ / *روضة الصغای ناصری*، جلد نهم، ص ۴۴۷ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۴۹ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۱۷۳

دربار خدیو بی همال عرضه داشت و آمدن آن گروه را آمد^{۷۹۶} کار دانسته، نظر التفات و اعتناء بر ایشان نمی‌گماشت و نقض عهد ایشان را در نظر همت والا سهل می‌پنداشت. پس لشکری را که از پیاده و سوار در ظل رایت فتح آیت مجتمع بود، منقسم به دو قسم فرمود: دسته جزایر چی تبریزی و فوج سربازان مراغه با غلامان تفنگچی و توپچیان با توپ های مجره شکوه به معاونت و امداد تفنگچیان استرابادی و دماوندی و کرمانی و غلامان خراسانی سرکار پادشاهی که نزد حسن خان قاجار، برادر حسین خان سردارایروان و به محافظت قلعه مشغول بودند، فرستاد و در مراسم حفظ و حراست قلعه بر ایشان تأکیدات بلیغه نمود؛ تا زمانی که شیران بیشه و غا^{۷۹۷} از دربار خاقان کشورگشا به رکاب نایب السلطنه شتابند و تدارک کار را کمابینغی و یلیق^{۷۹۸} دریابند. و جمعی از سربازان تبریز و خوی را با معدودی از تفنگچیان مقصودلو و چناسکی و خان دوزی و چندین تن از غلامان سرکار خاصه، به فتحعلی خان نوری قورساول باشی، ابواب جمع و به نخجوان مأمور فرمود. ^{۷۹۹} و موکب انجم شکوه، به انظار ورود سپاه ظفر پناه از رکاب خاقان جمجاه در بلده خوی نزول اجلال فرموده، بعد از انجام این مهم فرج الله خان نسقچی باشی که سابقاً به حکم خاقان گیتی ستان با سپاهی گران مأمور به تمکن عبدالرحمان پاشا والی بابان در سلیمانیه بغداد بود. ^{۸۰۰} بعد از اتمام خدمت مقرر، حسب الامر پادشاهی، به خدمت شاهزاده مأمور و با لشکر آراسته وارد بلده خوی گردید. و از جانب دیگر، امان الله خان افشار حاکم خمسه نیز با دو هزار سوار از خمسه وارد و در خوی شرف حضور موفور السرور دریافتند. ^{۸۰۱} نایب السلطنه با لشکر

۷۹۶. انجام، پایان

۷۹۷. کارزار، جنگ

۷۹۸. چنانکه شایسته و سزاوار است

۷۹۹. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۹ الف

۸۰۰. در اوایل ربیع الاول ۱۲۲۳ (اواخر آوریل ۱۸۰۸) سلیمان پاشا کهای بغداد، با نادیده گرفتن خدمات دولت ایران در آزاد کردن وی از قید اسارت و همراهی در رساندن او به حکومت این شهر، با عبدالرحمان پاشا، بنای مخالفت و دشمنی گذاشته و به مقر حکومت او در شهر زور یورش برد. عبدالرحمان پاشا جهت دفع سلیمان پاشا آماده مقابله با وی شده و در حدود همان شهر با نیروهای والی بغداد روبرو گردید، اما تاب مقاومت نیاورده و شکست خورد. عبدالرحمان پاشا مجدداً به ایران فرار کرده و در سنج مستقر شد. چون شاه قاجار به سلطانیه رسید، از این ماجرا آگاه شده و فرج الله خان آدخوی افشار، نسقچی باشی را مأمور نصب دوباره عبدالرحمان پاشا و ننبیه سلیمان پاشا کرد. شاه به فرج الله خان دستور داد تا پس از اتمام کار سلیمان پاشا و عبدالرحمان پاشا، از راه کردستان عازم آذربایجان شده و به نیروهای عباس میرزا ملحق شود. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۴۰/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۲/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۱ الف/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۰ ب/اروضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۴۴/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۷۳/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۰

۸۰۱. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۴/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۹ الف/تاریخ جهان آرا،

آماده، از خوی حرکت و عزم جدال و قتال روسیه را مصمم شدند. در منزل اول، معروض رأی واقفان حضور شد که حسین خان سردار به خاطر جمعی عدت [۱۹۸] و کثرت سواره اکراد بد نژاد ایروان و سایر سپاه ابواب جمعی خود، بر سر راه گودویچ رفته، هنگام ورود او به خاک ایروان، زمان التقای فئتین و تقابل فریقین، حسین خان سردار با روس مشغول گیر و دار بوده و روسیه در انداختن توپ خودداری نمی نموده‌اند. اکراد ایروان بی آنکه یک تن از آن گروه را آسیبی رسد، مانند وحوش صحرائی از مکان خود روی برتافته، رهنورد وادی فرار و از آنجا بر سر ایل خود شتافته و احشام و الوس خود را هر چه دسترس بود، برگرفته از آب ارس عبور کردند. و سردار، بعد از کشش و کوشش بسیار، با قلت سپاه و کثرت بدخواه، صرفه در جنگ ندیده، معاودت به سنگر خود کرده بود.^{۸۰۲}

نایب السلطنه از استماع این اخبار فی الفور، فرج الله خان را از راه چورس^{۸۰۳} و امان الله خان را از راه نخجوان به امداد و اعانت او مأمور فرمودند و احمدخان مقدم به جهت محافظت سرحد نخجوان به آن حدود نامزد فرمود. و چون سرحد قراجه داغ و اردبیل و مشکین در چنین وقت از شیران بیشه هیجا خالی بود و تعیین سپاه به آن حدود لازم می نمود، امیرخان قاجار را با فوجی سپاه مأمور به حدود مغان و قشلاق‌های قراجه داغ فرموده، با توپخانه و زنبورک خانه و پیاده و سوار جرار و تدارکات بی شمار روانه ساختند.^{۸۰۴} و موکب نصرت پرور با معدودی از ملتزمین رکاب ظفر انتصاب و سربازان فراهانی و کزازی که هنوز نظام جدید را درست نیاموخته بودند، در محال چورس توقف فرمود.^{۸۰۵} بعد از دو سه روز، معروض رأی بیضا ضیا شد که قبل از ورود فرج الله خان و امان الله خان به ایروان، گودویچ خود خواهشمند محاصره قلعه ایروان شده، ینارال

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) خطی، ص ۴۴۶ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۴۷ / ناسخ التواریخ، جزء

اول، ص ۱۷۳

۸۰۲ تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۴ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۹ الف / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۶۴ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۱ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۴۷ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۷۴

۸۰۳ قریه‌ای از قرای ماکو در غرب نخجوان. همچنین نام دهی از دهستان جای پاره بخش قره ضیاء الدین

خوی.

۸۰۴ زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۹ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۴۷ / ناسخ التواریخ، جزء

اول، ص ۱۷۴

۸۰۵ تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۴ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۹ الف / روضة الصفای

ناصری، جلد نهم، ص ۴۴۷ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۷۴

سماندرویچ پارت نگین را با سری پر شر و شور، برای تصرف شرور روانه و سردار به مقتضای جلادت ذاتی و غیرت فطری، تحمل نکرده، بنه خود را گذاشته به مقابله و مقاتله سماندرویچ، رایت جنگ برافراشت. و در نظر داشته که در ابتدای کار [۱۹۹] و آغاز گرمی کارزار، به جهت دلیر کردن دشمن، از جنگ منعطف گردد و از خون ایشان زمین را هم‌رنگ لعل و مرجان سازد. و دشمن جرأت به هم رسانیده، سواره ایشان، از پیاده دور افتاده، به تعاقب پردازد. بعد از آن سردار آغاز گیر و دار نموده، عطف عتاق نماید و به دفع سالدات ایشان کمین گشاید و بنیان قرار پیاده را نیز به همین تدبیر منهدم نماید. از قضایای اتفاقیه، هنگام معاودت سردار، گرد و غبار غلیظ در آن صحرا پیدا و دو لشکر به یکدیگر آمیخته گشت. از کثرت گرد و غبار، غالب از مغلوب و دوست از دشمن تمیز نیافته، بنه سردار هم از مشاهده آن حال، تصور شکست کرده، آغاز حرکت نموده بودند. و سردار به این اراده که خود را از میان گرد و غبار به کنار کشیده، به دقت تمام مشاهده اوضاع کار نماید و از سر تدبیر کامل بنای جنگ و جدال گذارد، از میان آن گرد و غبار اندک بر کنار شد. از اتفاقات، سپاه نیز به جستجوی او برآمده، عرصه کارزار را از سپهدار خالی یافتند و چون واقف نبودند که به کدام طرف رفته، دل به خوف و بیم آکنده، هر دسته به سمتی پراکنده گشتند [و] ^{۸۰۶} اکثر، خود را به بنه رسانیدند و سردار با معدودی از غلامان که با وی بودند، از فرط جلادت به مجادلت پرداخته، چند تن را مجروح و بی روح ساخت. و در همان روز، فرج الله خان و امان الله خان با غازیان ابواب جمعی خود به سردار پیوسته، سپاه متفرقه، دوباره مجتمع و نایب السلطنه به تقصیر این تهاون و سستی، جمعی از سپاه را مورد قتل و سیاست فرمود. ^{۸۰۷}

پس حسین خان سردار و فرج الله خان و امان الله خان دسته و تیپ سپاه را ترتیب داده، به محاربه روسیه شتافتند. روسیه از ملاحظه استعداد و آراستگی سپاه خون آشام اقدام به حرب نموده، پای تلاش در دامن کشیدند و سرداران مزبور، روز و شب در کمین جدال و منتظر قتال بودند.

بیان محاربه نواب نایب السلطنه با روسیه نخجوان

و در آن اوقات، معلوم رأی [۲۰۰] صواب نمای نایب السلطنه شد که احمد خان مقدم

۸۰۶ اصل: که

۸۰۷ زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۹ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۴۸ / ناسخ التواریخ، جزء اول،

در جنگ روسیه عازمین نخجوان، فی الجمله تردیدی به هم رسانیده و روسیه هم به حوالی نخجوان آمده‌اند. غیرت طبع غیور این مقدمه را بر تافته، با آنکه سپاه مستطاب در رکاب حاضر نبود، اراده جنگ روسیه فرمودند. و مقارن این حال، به عرض واقفان حضور شوکت دستور رسید که نظر علی خان و فرج الله خان حاکم و نایب اردبیل از نجف قلی خان گروس که مأمور به انتظام قلعه آنجا بود، سوء ظنی به هم رسانیده با ایل خود فرار و حسین قلی خان با کوبه را نیز که مصدر قتل ایشپخدر سردار روس شده بود، دستگیر ساخته، به صوب لنگرکنان که محل اختیار مصطفی خان طالش بود، روانه شدند. مصطفی خان هم نظر به وصلت و همسایگی با آن‌ها از این معنی متوحش گردیده، همگی در خیال رخنه دادن روسیه به آن حدود می‌باشند. نایب السلطنه توکل به خالق جزء و کل کرده، به اقتضای حلم موفور ملتفت این محذور نگشته از منزل چورس حرکت و وارد کنار رود ارس و در نیم فرسخی شهر نخجوان توقف فرمودند و به حسین خان سردار و فرج الله خان حاکم مرقوم شده که فوجی سواره مصحوب امان الله خان روانه رکاب مستطاب سازند. و چون ایشان اطمینان کامل از کار قلعه ایروان داشتند و به علاوه از ایل ورعیت آن‌ها که میلی به متابعت روسیه نداشتند، بعضی کوچیده از آب ارس عبور و برخی به صوب قارص رفته، از شور روسیه محفوظ و مأمون بودند. حسین خان و فرج الله خان و امان الله خان حسب‌الصلاح یکدیگر، غازیان رکابی ابواب جمعی خود را برداشته صادق خان عزالدینلوی قاجار را با دسته افشار ارومی در شرور گذاشته، به مسارعت تمام به رکاب شاهزاده و الامقام پیوستند.^{۸۰۸} و در مجاری این احوال، سپاه روس به حوالی قریه قرابابای نخجوان رسیده بودند. شاهزاده جوان بخت به نفس نفیس متوجه مشاهده کیفیت و کمیت دشمن شده با آنکه محل نزول [۲۰۱] ایشان جای مرتفع بود و از هیچ طرف سرکوبی نداشت و یورش پیاده و سواره به آن مقام مرتفع ممتنع و بی‌فایده بود، سرداران به تصور آن که اطراف آنرا محاصره نموده، روسیه را محصور خواهند ساخت صلاح در جنگ دیدند و نواب نایب السلطنه هم به صواب دید ایشان عازم آنجا و در ورود به آن حدود با دورین مشاهده فرمودند و دیدند که از سمت کتل سیستان لشکری فراوان به امداد روسیه قرابابا می‌آید. و اگر چه نظر به ارتفاع مکان و رسیدن آن همه امداد به آن گروه، اقدام به پیکار و انگیختن غبار کارزار متضمن چندان صرفه نمی‌دانستند، لیکن چون بنه سپاه منصور دور و محل نزول موکب نصرت آیت در

۸۰۸. زینة‌التواریخ، خطی، گ ۴۶۹ ب اروضة‌الصفای ناصری، جلدنهم، ص ۴۲۸ / اناسخ‌التواریخ،

میان دره واقع و مکمن آفت و توقف در آن مکان با مظنه شیپخون لشکر روسیه خارج از روبه حزم و صرامت^{۸۰۹} [بود] و معاودت بدون جنگ نیز شایان شأن غیرت و سزاوار رتبت عظمت و شوکت نمی نمود. و با وصف اصرار واققان حضور در ممانعت از جنگ، باز نواب نایب السلطنه حسین خان سردار و امان الله خان افشار را با دسته محمد خان زنگنه و محمدبیک قاجار افشار که سرهنگ سربازان آتشبار بودند، از طرف یمین و فرج الله خان افشار و علی خان قاجار با دسته حاتم خان بیک دنبلی و نبی خان کزازی که ایشان نیز سرهنگ سربازان شرر انگیز بودند، از طرف یسار به جنگ و کارزار روسیه حکم فرمود. دسته سربازان تبریزی از دلاوری و چابکی خود را به آن کوه مرتفع رسانیده، جمعی از روسیه را مانند سنگ از قلعه جیل فرو ریختند و در بن هر سنگ و خاک، از تن روسیه بی باک، سیل خون انگیختند. از تلاش سربازان ظفر پژوه نزدیک شد که قلعه کوه از روسیه پرداخته گردد که ناگاه امداد ایشان از عقب در رسید و عرصه کارزار از غبار آن لشکر تیره و تار گردید. و از عقب سواران برآمده جنگ عظیم گردید. سواران تاب نیاورده شکست خوردند و سربازان دشمن را از [۲۰۲] دو جانب بر خود محیط دیده و محمد بیک که سرهنگ ایشان بود، زخمی منکر برداشته ناچار برگشتند. با اینکه اول نظام ایشان بود همه جا جنگ کنان با کمال آداب و قانون خود را به قلب رساندند. روسیه خیرگی کرده نزدیک به قلب لوای مجادلت افراختند. طبع غیور تاب خیرگی ایشان را متحمل نشده، با سواران تیپ مبارک، حمله بر ایشان آورده، صد و پنجاه نیزه سر از ایشان زیب سنان نمودند و ایشان را پس نشانند. و در آن جنگ، قریب هزار نفر از طرفین به قتل رسید. و در وقت مراجعت، سه عراده توپ را نتوانستند از میدان بیرون آورد و تویچیان آن‌ها مورد مواخذه شدند.^{۸۱۰}

عبور نایب السلطنه از آب ارس و آمدن موسی لاژار فرانسه از جانب جنرال

غاردان خان برای التیام و اصرار گودویچ در گرفتن قلعه ایروان

در هنگام ورود روسیه به نخجوان، احشام و رعایای آنجا به طوع و رغبت از مسکن خود کوچیده به این طرف آب، به مقامی که به دره شام موسوم است و به رود ارس اتصال دارد، رحل اقامت افکندند. پس نواب نایب السلطنه به تصور اینکه مبادا از لشکر آسیبی به قلعه ایروان رسد، از آب ارس عبور فرمود و در منزل «قیان باسان»، موکب

۸۰۹. دلیری

۸۱۰. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۶۹ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۲۸ / ناسخ التواریخ،

جزء اول، ص ۱۷۵

منصور را به توقف مأمور و علی خان قاجار و ابراهیم خان یوزباشی غلامان را با فوجی سواره به گوشمال روسیه نخجوان مأمور فرمود. علی خان در زمان ورود به نخجوان علی الغفله، خود را به روسیه رسانیده، چند تن از ایشان را که در خارج سنگر بودند، مقتول و روسیه از فرط دهشت، از آنجا کوچیده شهر خرابه نخجوان را سنگر کردند و علی خان غنیمت فراوان بدست آورده به موکب ظفر پیوند پیوستند. و در آن اوقات خاطر خطیر والا اراده کرد که تقویتی در کار امیرخان سردار اردبیل و موغان فرماید. حکم رفت که سردار مزبور در مقام رفع وحشت حکام طالش و اردبیل برآید و اگر استمالت یابند، فیهاالمطلوب، والا در وادی سرگردانی [۲۰۳] پویان [باشند].^{۸۱۱} آنچه بر لوح تقدیر گذشته و قلم قضا بر صفحه جبین‌ها نوشته، به منصفه ظهور جلوه بروز خواهد یافت. در سیاق این احوال، در منزل قپان باسان، موسی لاژار با کمال نقاقت و ناتوانی و ضعف بیماری و خسته جانی، وارد اردو و شرفیاب حضور گشته، اصرار بسیار نمود که مأذون به ابلاغ نوشته و سفارش جنرال غاردان خان شود. و از مقربان حضرت هر چه در ممانعت او اقدام رفت، منع پذیر نگردید و هنگام روانه شدن به عرض رسانید که چون در میان ملوک فرنگ معمول است که هر وقت سفیری برای انجام صلح میانه دو دشمن تردد نماید، باید تا حین معاودت او از جانبین تیغ عناد و خلاف در غلاف باشد، بنابراین، استدعای این بنده آن است که نایب السلطنه درین روزها لشکر جهان سوز را از کار حرب و جدال ممنوع دارند تا اثر عهد جنرال حسب التعهد او جلوه گر و او را درین کار روسفیدی بیشتر حاصل آید. نایب السلطنه از ابرام و الحاح او از منزل قپان باسان به قصبه چورس معادت فرمود.^{۸۱۲} موسی لاژار به گودویچ پیوسته، ابلاغ نگارش و سفارش جنرال و استماع جواب او کرده،^{۸۱۳} به تصور اینکه شاید قلعه ایروان به طرق

۸۱۱. اصل: شدند

۸۱۲. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۴ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۰ / روضة الصفای

ناصری، جلد نهم، ص ۴۴۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۷۷

۸۱۳. لاژار که از سوی گاردان مأموریت داشت تا مراتب اعتراض سفیر فرانسه را برای حمله گودویچ به ایران به خلاف توافق و تعهد قبلی اعلام دارد، بعد از ملاقات با عباس میرزا وارد قرارگاه ژنرال روسیه در کنار ایروان شد و از تحولات اروپا اطلاع کامل یافت و از مذاکرات ارفوت به عنوان مکمل معاهده تیلسیت مطلع شد و دریافت که به زودی ایران به حال خود رها خواهد شد. «اعتراض بی‌ارزش را که قرار بود ارائه دهد برای ابد در جیب خود پنهان کرد. عضو آکادمی آینده فرانسه مانند هنرپیشه‌ای که نقش خود را در تاتر کمدی بازی می‌کند، نه تنها دست گودویچ را فشرد بلکه مانند دیپلماتی که حواسش جمع بود، رفتار کرد و چنانکه فلد مارشال، ایروان را در حضور نماینده دولت فرانسه با یک حمله اشغال می‌کرد، وی کلمه‌ای نمی‌گفت. مثل اینکه ناپلئون شخصاً در برابر او حاضر بود.» نگاه کنید به: تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، جلد اول، ۱۱۲ - ۱۱۱ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۰ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۴۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۷۷

قهر و غلبه به تصرف روسیه درآید و قلعه‌گیان در میانه تلف شوند، به مفاد: «المأمور» معذور، سعی کامل به عمل آورده بود که حکام و مستحفظین قلعه بدون حرب و تلاش قلعه را به تصرف روسیه داده، از قلعه بیرون آیند و روانه اوطان خود شوند. و گودویچ هم از این مقوله تروهات و افسانه که صرفه به حال خود داشت، به حسن خان قاجار و اهل قلعه به قلم آورد و جواب او از گردان گردن کش، محول به توپ و تفنگ شد^{۸۱۴} و سماندروبیچ هم علی الغفلة با جمعیتی موفور خود را به ساحت ماکر رسانیده، قدری دواب و اغنام از رعایا تاخته معاودت به ایروان نمود. نواب نایب السلطنه، حسین خان سردار و فرج الله خان افشار و صادق خان قاجار و امان الله خان [۲۰۴] افشار را با فوجی به ستیز و آویز روسیه و امداد قلعه‌گیان مأمور فرمود، اما چون در حین ورود سپاه ظفر پناه به آن حدود، برفی عظیم باریده بود که نه سوار را قدرت به جنگ و نه اسب را یارای ثبات و درنگ حاصل می‌شد، لابد و ناچار، از آنجا معاودت به موکب نصرت شعار کردند.^{۸۱۵}

بیان یورش آوردن روسیه بر سر قلعه ایروان و مقتول و منهزم شدن ایشان به یاری خداوند بی همتا و معاودت ایشان به سمت گرجستان و برطرف شدن جمعی از شدت سرما

گودویچ از معاودت سرداران اطمینانی به هم رسانیده، بیسه را از شیران و غا پرداخته و کار را برحسب مدعای خود ساخته دید و یقین دانست که بعد ازین، جمعیت سپاه باعث تفریق لشکر او خواهد بود، فرصت را غنیمت دانسته در اول سردی هوا و نهایت قوت سرما، هنگامه گیر و دار را گرم کرد [و] با تمامت لشکر به تهیه یورش پرداخته، بعد از آنکه با گلوله های توپ از هر طرف دیوار قلعه [را] که خاکریز نداشت، به قدر دو سه زرع خراب کرده عبور و مرور سالدات را از آنجا آسان دانست.

در شب نهم شهر شوال [۱۲۲۳]، قریب به صبح صادق، به عزم تسخیر قلعه ایروان از اطراف یورش برده، محافظین قلعه نیز که در آرزوی چنین شبی، شبها روز کرده بودند و در تنگنای قلعه ایروان همواره به آرزوی جنگ دلتنگ و به جای روسیه پیوسته با بخت خویش در جنگ بودند، از مشاهده این حالت، به نوعی شوق جنگ و تلاش نام و ننگ بر ایشان غالب شد که گویی عاشق هجران کشیده پس از مدتی دیر، باز محبوب خود را در

۸۱۴. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۴ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۰ الف / روضة الصفا

ناصری، جلد نهم، ص ۴۴۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۷۷

۸۱۵. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۰ الف / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۷۷

بر آورد و با نومییدی از نور بینایی، پس از زمانی دراز به باصره جهان بین دیده‌ور گشت؛ به یک بار از اطراف و جوانب خنجر آبدار و شمشیر خون افشان و تفنگ شرربار بر کف گرفتند و در برج و باره قلعه آماده‌کارزار و منتظر کارپیکار صف برکشیدند و لب از غلغله خروش بستند و به عزم صید افکنی، چون شیران گرین در کمین کین نشستند، تا اینکه تمامت سپاه [۲۰۵] روس از خندق عبور و با آلات قلعه‌گیری و نردبان‌های مجره شکوه به پای دیوار قلعه رسیدند و از جوانب نردبان‌ها را بر دیوار استوار ساخته، بر فراز قلعه چون دود صعود نمودند. بعد از آن که قدم بر فراز باره نهادند، دلیران اسلام از هر کناره شمع و مشعل برافروختند و بازوی نیرو به دفع روسیه گشادند. اگر چه در آن هنگام، حسن خان قاجار را عارضه [ای] صعب بر مزاج طاری شده بود [و] قادر بر حرکت نبود، اما باز تکیه به طالع فیروزی مطالع پادشاهی کرده، مستحفظین را چنانکه بایست به کار جدال مشغول داشت. اشرف خان دماوندی نیز مستظهر به تأییدات سبحانی، در سمت دیواری که از ضرب گلوله توپ خراب شده بود، با میرزا علی نقی خان استرآبادی و کلب علی خان قاجار و سایر سرکردگان، بنیاد جنگ نمودند. غلامان تفنگچی خراسانی و غلام تفنگچیان خاصه نواب نایب السلطنه و سایر سرکردگان و آحاد لشکر و سربازان عدو شکن ایستاده بودند و بازوی خصم افکنی به روسیه گشاده، هر یک از دلیران روس که پای جلادت به پایه نردبان می‌نهاد، از ضرب مهره تفنگ قضا آهنگ، مانند کبوتر بسمل بر زمین می‌افتاد. از هر سو تفنگ اژدر دهان بغرید و از صیحه توپ جهان آشوب غوغای قیامت آشکار گردید. شعر:

همه روسی افتاده در خون و خاک	ز سرنیزه‌ها سینه‌ها چاک چاک
بدن‌های مردان ز شمشیر تیز	همه لخت لخت و همه ریز ریز
فرو ریخت از باده همچون تگرگ	به خندق سر و سینه و پا و ترک
شد از کاوش خنجر آنگون	ز دیوار قلعه روان جوی خون
ز تسبیح دلیران در آن رستخیز	پراز کشته شد خندق و خاک ریز

القصة، زیاده از سه هزار نفر از ایشان مقتول شد که جمعی از آن پولکونیک و مایور^{۸۱۶} و قپتان^{۸۱۷} و افسیسر^{۸۱۸} و باقی از جوانان دلیر نام آور [بودند].^{۸۱۹} از دست مجاهدان اسلام طریق نیستی را پی سپر شدند و مساوی دو هزار کس از ایشان زخم‌دار و مجروح گشته، بقیه السیف [۲۰۶] چون کار خود را تباه دیدند، خسته و نالان

۸۱۶ کلمه روسی برابر با Major انگلیسی به معنی سرگرد

۸۱۸ افسر

۸۱۷ کاپیتان: سروان، ناخدا

۸۱۹ اصل: بود

خود را به سنگرها کشیدند و در زوایای سیبه و سنگر خزیدند. و درین قضیه، فیض فضل یزدانی یار بود که با وجود این شورش و غوغا از دلیران اسلام دو سه نفر جام مرگ از دست ساقی اجل نوشیدند و پنج و شش نفر نیز زخم‌دار شدند. مقتول و مجروح از ده نفر بیشتر نبود. ^{۸۲۰} گودویج با بخت خود در جنگ و تردیدی کامل در کار فرار یا درنگ در سنگر خویش خون دل ریش می‌خورد، تا آنکه قبل از وصول این خبر به اردوی نایب‌السلطنه، اسماعیل خان قاجار از دربار پادشاهی با لشکر جرار رسید و از جنس زر مسکوک و اسلحه و اسباب و سایر تدارکات و ضروریات، زیاده از قدر کفاف از سرکار سلطان والا جاه رسانید و حالت تعطیل و تعویق برای کار جنگ و پیکار با روسیه ایروان و نخجوان نماند.

نواب نایب‌السلطنه با تمامت سواره و پیاده که در رکاب مستطاب حاضر بودند، از سواره افشار و خمسه و چاردولی و مقدم و پیاده ملایری و سربازان سرافراز از چورس حرکت و روانه نخجوان و از معسکر ظفر بیوند، گله گله، از آن شیران بی سلسله در آن مرحله، یله فرمود. حسین خان سردار و اسماعیل خان قاجار را با جمعی از سپاه منصور، مأمور به ایروان و علی خان قاجار و امان‌الله خان افشار را هم در مقدمه موکب انجم شکوه، به نخجوان روانه و آوازه تلاطم آن دو سپاه‌گران به گوش گودویج و ینارال نبالسین رسیده، ارکان قرار آن‌ها متزلزل، دست بر دل و پای از اشک خونین در گل، لابد و ناچار شب دوشنبه بیست و دوم شهر شوال [۱۲۲۳] از سنگرهای خود فرار و پی سپر طریق مذلت و ادبار گشتند. ^{۸۲۱}

حسین خان سردار و اسماعیل خان قاجار به تعاقب آن‌ها ایلغار کرده، خود را بر ایشان رسانیدند و بسیاری از سالدات او را عاری از حیات و جمعی را اسیر و دستگیر ساختند. و جمعی از ایشان از فرط دهشت از اردوی خود روی یافتند [۲۰۷] و خود را به معسکر ظفر اثر نواب نایب‌السلطنه افکنده، به جان امان یافتند. و عراده بسیار و اسباب آلات بی شمار از آن جماعت، کسبب غازیان ظفر نصیب شد، اما چون سردی هوا نهایت شدت داشت، تا رسیدن گودویج به گرجستان، دست و پای جمعی کثیر از روسیه را

۸۲۰. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۰ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۰ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۰ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۴۴-۴۴۵ / مجله بررسی‌های تاریخی، سال سوم، شماره ۲، ص ۴۲-۴۱ نقل از نامه عباس میرزا به عسکرخان افشار سفیر اعزامی ایران به فرانسه / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۷۶-۱۷۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۱

۸۲۱. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۰ ب / تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۲۴۶ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۰ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۵۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۷۸ / گلستان ارم، ص ۱۹۱ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۱

هجوم سرما و سردی چله زمستان از کار انداخته و جمعی غفیر نیز از زخم‌داران سپاهش بر سر کوه و کتل در میان برف و دره‌های عمیق ژرف، قالب تهی کردند و سرداران سپاه منصور به فیروزی و بهروزی به خدمت گردون رتبت معاودت و در آزاء این گونه مرحمت و موهبت از وهاب بی‌ضنت^{۸۲۲} و قوت اقبال خسرو قدر قدرت، مراسم شکر گذاری به تقدیم رسانیدند. و از این طرف، محض عبور علی خان قاجار و امان الله خان افشار و فتحعلی خان نوری قوریساول باشی که قراول سپاه بود از رود ارس، ینارال نبالسین هوس قرار در خود نیافته، با جمعیت خود با جانی بی‌نفس فرار و مأمورین در چهار فرسخی بلده نخجوان به ایشان دچار و شمشیر یمانی آغاز سرافشانی نمود و توپ و تفنگ، دود و شرار به چرخ دخانی رسانید. جمعی از زمره روسیه مقتول و فوجی دستگیر شد. آفتاب در پرده غروب متواری شد، روسیه در همان جا رحل اقامت انداخته، در میان عراده‌های خود متحصن گردیدند و مأمورین نیز در حوالی ایشان متوقف و منتظر دمیدن صبح صادق بودند. روسیه این معنی را دریافته، شب هنگام از آنجا به وادی فرار روی برتافتند و به هزار مشقت خود را به قریه قرابابا که محل رزم سابق فریقین بود، رسانیدند. و نواب نایب السلطنه در آن مکان روسیه را دریافت. ینارال نبالسین از مشاهده این حال، یقین دانست که اگر پابست عراده و احمال و ائقال گردد، ابطال رجال از وجود ایشان در یک دم اثر نخواهد گذاشت. ناچار عراده و بار خود را، حتی باروت و نان و آذوقه را بسوختند و مضمم شدند که سالدات را به رسم سبای تا سسیان قراباغ رساند و همه [۲۰۸] توپ‌ها را از پیش برده، سالدات بر سر کوهها متوقف و محافظت راه نمایند تا توپ‌ها را به مأمن رسانند. با آنکه فراز کریوه^{۸۲۳} و کتل سسیان در دست فراریان و دره‌های صعب و قلل جبال و تلال که یورش پیاده و سوار به آنها دشوار بود، در پیش راه لشکریان بود، باز نواب نایب السلطنه، کریم خان کنگرلو و جمعی دیگر را از راه باریک که در میان کتل بود، مأمور به ستیز و آویز روسیه فرمود و دسته ملایری و فوج سرباز را از بیراهه به طرف راست تعیین که شاید پیش روی روسیه افتاده، سر راه بر آنها گیرند. چون از سختی و درشتی کوه و کمر، عبور پیاده و سوار از تنگی راه مقدور نبود، موکب منصور به اندک فاصله در عقب تشریف داشتند و نظاره جنگ مأمورین می‌فرمودند، تا شب در رسید و روسیه در آن کریوه و کوه، اندکی درنگ کرده، شب هنگام به استعجال تمام فرار کردند و موکب ظفر طراز در منزل قرابابا نزول و روز دیگر احمد خان مقدم را از طرف راست مأمور و موکب منصور از راه سلواری

حرکت آمد که از بیراهه سر راه بر ایشان گیرند. در آن حالت برف و باد شتا به مرتبه‌ای اشتداد یافت که از هجوم دمه^{۸۲۴} و صرصردی، همراهان را دیدن روی یکدیگر مقدور نمی‌شد. به هر نحو که بود، پیاده و سوار را به سر وقت روسیه رسانیده، مجادلت و مقاتلت تقدم [جسته] و برخی از روسیه مقتول و اسیر شد؛ برخی دیگر چون کار را بر خود تنگ دیدند، فرار و وارد رکاب نصرت آثار شدند و بقیه السیف، شب هنگام خود را به جبال مرتفعه کشیده، نواب نایب السلطنه اتمام کار آنها را محول به صولت برف و سورت زمستان فرموده، مراجعت را عازم و سپاه ظفر پناه سر و اختر مه را برگرفته، به موکب والا پیوستند و رایت فتح آیت از آنجا به قرابابا معاودت و روز دیگر وارد بلده نخجوان و دو سه روزی امور آن حدود را منتظم [ساخته] و موکب منصور را از آنجا حرکت فرموده، وارد دارالسلطنه تبریز شدند. و در [۲۰۹] راه به عرض مقیمان حضرت رسید که بسیار از بقیه السیف فراریان در راه قراباغ و تغلیس تلف شده‌اند و هر که زنده مانده، دست و پای غالب ایشان را سرما از کار انداخته.

نواب نایب السلطنه گزارش امور را به عرض عاکفان جلال رسانیدند و اعلیحضرت خاقانی در ازاء این سربازی و جان فشانی، هر یک از خدمتگذاران را علی قدر مراتبهم، به خلایع فاخره و انعامات مشکاثره مفتخر و سرافراز فرمود. و این انعام و احسان چاکران را باعث دلگرمی و تشویق دیگران به جان نثاری گردید. و به شکرانه این مرحمت مبلغ های کلی به ارباب استحقاق هر بلاد، خصوص بلاد آذربایجان مبذول فرمود. و در آن اوقات، علی خان قاجار که در حین جدال زخمی از پا برداشته بود، پای به گلزار جنان نهاد و از وقوع واقعه حایله او، خاطر نواب نایب السلطنه که در شیوه قدردانی مسلم می‌باشند، محزون و غمگین گردید و نعلش او را با تدارک و سامان، روانه نجف اشرف ساختند.^{۸۲۵}

۸۲۴ کولای

۸۲۵. نبرد قوای قاجار بانبالسین، سردار روسی و فرار او از نخجوان در تاریخ ۲۶ شوال ۱۲۲۳ (۱۵ دسامبر ۱۸۰۸) اتفاق افتاد. بنگرید به: محمد امین ریاحی، نامه عباس میرزا، مجله بررسی های تاریخی، سال ۹، شماره ۹ ص ۱۱۹-۱۱۶ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۰ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۰ الف / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۴۶ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۱ ب / اروضه الصغای ناصری، جلد نهم، ص ۴۵۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۷۹

بیان عفو جرایم نظر علی خان و فرج الله خان شاهسون و محاربه شیخ علی
خان قبه با روسیه و ورود آقا ابراهیم شیخ الاسلام خوی از سفارت دولت
علیه عثمانیه

در زمان معاودت موکب منصور از نخجوان، عریضه امیرخان قاجار و مصطفی خان طالش رسید، مبنی بر اینکه مصطفی خان خود در مقام رفع وحشت فراریان شاهسون برآمده، مستدعی گردید که غبار تقصیرات ایشان به زلال عاطفت نایب السلطنه شسته گردد. نواب نایب السلطنه به شکرانه این فتوحات، قلم عفو بر جرایم آنها کشیدند و چنانکه بود باز ایشان را در مسلک سایر خدمتگذاران سرافراز و منسلک فرمودند و در ورود موکب مسعود به دارالسلطنه تبریز، معروض سده ستیه شد که شیخ علی خان قبه به مقتضای اخلاص خاص و غیرت جبلی و جلادت به میان لگزیه رفته، بعد از استماع خبر شکست روسیه جمعی از لگزیه فراهم آورده، وارد قبه و به محاربه جمعی از [۲۱۰] روسیه که در آن حدود بودند، اقدام نمود و روسیه باکویه به امداد روسیه قبه شتافتند. شیخ علی خان ایشان را دریافته جمعی از ایشان را مقتول و چند عراده توپ از ایشان بدست آورده مراجعت نمود.

و شیخ المحققین آقا ابراهیم شیخ الاسلام خوی که در اول سال از دربار عظمت مدار خاقانی به سفارت دولت عثمانیه تعیین شده بود، در تبریز شرفیاب حضور والا گشته چگونگی انبساط خاطر خاص و عام مملکت عثمانیه را از این خبر روح پرور به عرض نواب نایب السلطنه رسانید و نایب السلطنه در دارالسلطنه تبریز نزول اجلال و به نظم امور رعیت و سپاهی و پیاده و سوار لشکر ظفر اثر می برداختند.^{۸۲۶}

ورود سر هر فرد جنس برونت ایلچی دولت انگلیس و استحکام قواعد
دولتین علیین ایران و انگلیس

چون خبر التیام دولت فرانسه با دولت ایران گوشزد اولیای دولت انگریز گردید، این معنی را که مورث مفاسد برای آن دولت بود، برتافته،^{۸۲۷} فرمانفرمای هندوستان دیگر باره جنرال ملکم بهادر را به سفارت ایران تعیین نمود. جنرال مزبور محض عزیمت کس

۸۲۶. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۰ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۰ الف / جهان آرا، خطی، ص ۲۴۶ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۱ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۵۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۷۹
۸۲۷. اصل: برنیافته

به دربار پادشاهی فرستاده، به امنای حضرت سلطانی اظهار نمود که اگر اولیای دولت ایران از دوستی با دولت فرانسه قطع نظر نمایند، تمنای دوستانه طرفین از قوه به فعل خواهد آمد. روز به روز یک جهتی و اتحاد دولتین خواهد افزود. اگر چه کارفرمایان دولت علیه ایران از طول اقامت عسکرخان در پاریس باطناً درنافت کرده بود، که عهد دولت فرانسه را وفایی نیست، اما چون اخلاق سلطنت و رویه ملکداری و دولت تقاضا نمی‌کرد که بیش از آنکه حقیقت کار ایشان بر همگان ظهور یابد، باطن کار را بر عالم آشکار دارند و پذیرفتن اینگونه تحریرات جنرال ملکم با پنهان بودن امر، منافعی رویه نیک عهدی و درست پیمانی و مخالف شهادت شامله شهریاری بود، از جانب دولت ایران به اتمام سفارت [۲۱۱] او میلی نرفت.^{۸۲۸}

۸۲۸. مؤلف بنا را بر اختصار گذاشته و از دومین مأموریت سر جان مالکم سخن نمی‌گوید. سفیر انگلیس، پس از ورود به بوشهر در تاریخ ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۲۳ (۱۹ مه ۱۸۰۸) ستوان پاسلی را روانه شیراز کرد تا پس از گفتگو با شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس، مقدمات عزیمت سر جان مالکم به تهران را فراهم کند. حاکم فارس که از دربار تهران دستور اکید برای ممانعت از ادامه سفر انگلیسی‌ها به تهران را داشت، مراتب مخالفت شاه با عزیمت سفیر انگلیس به تهران را به ستوان پاسلی ابلاغ کرد. پاسلی نیز بی درنگ ماجرا را برای سر جان مالکم نوشت. سفیر انگلیس پس از آگاهی از مواضع پادشاه قاجار به پاسلی نوشت تا بی درنگ اتمام حجتی را تقدیم حاکم فارس کند. به موجب این تهدید، دربار تهران یک ماه فرصت داشت تا مقدمات سفر سر جان مالکم را به تهران فراهم سازد. در غیر این صورت انگلیسی‌ها اقدام لازم برای تصرف خارک و برخی از جزایر جنوبی ایران را انجام می‌دادند. درست در همین زمان خیر ورود سفیر انگلیس در چمن سلطانیه به فتحعلی شاه و ژنرال گاردان رسید. گاردان بی درنگ تلاش خود را برای اخراج سر جان مالکم به استناد عهدنامه ایران و فرانسه آغاز کرد. فتحعلی شاه که در این زمان همچنان به فرانسوی‌ها اعتماد داشت، اسماعیل خان دامغانی را برای بازگرداندن سر جان مالکم از ایران و مقابله با او در صورت استتکاف وی از ترک ایران روانه بوشهر کرد. با رسیدن اسماعیل خان دامغانی به بوشهر و مراجعت ستوان پاسلی از شیراز به بوشهر، مالکم با اندیشه تدارک فشون برای تصرف خارک، ایران را به قصد بمبئی ترک کرد. هنوز سفیر ناموفق انگلیس به بمبئی نرسیده بود که لرد مینتو اخبار ناکامی او در ایران را دریافت کرد و به سرهارفورد جونز سفیر اعزامی لندن به سوی ایران که تا این زمان در بمبئی متوقف بود، اجازه داد تا روانه ایران شده و بخت خود را برای جلب همکاری فتحعلی شاه با انگلیسی‌ها و اخراج فرانسوی‌ها آزمایش کند. جونز که از حمایت جاناناتان دانکن فرماندار بمبئی برخوردار بود، بی درنگ روانه بوشهر شد. کمی بعد سر جان مالکم وارد کلکته شد و با لرد مینتو فرمانروای هند درباره نقشه خویش در تصرف خارک و تبدیل این جزیره به بازار تجارت و مرکز قدرت انگلیسی‌ها سخن گفت. مینتو که مجذوب نقشه سر جان مالکم شده بود، بلافاصله نامه‌ای به جونز نوشت و به او دستور داد حرکت خود به سوی ایران را متوقف کند. این نامه زمانی به بمبئی رسید که جونز در نیمه راه ایران بود. پس از رسیدن جونز به بوشهر و در حالی که به خلاف زمان مأموریت سر جان مالکم سیاست دربار ایران در اتکای همه جانبه به فرانسویها و اجتناب از نزدیکی به انگلیسی‌ها تعدیل شده بود، نامه لرد مینتو به جونز رسید. جونز که دیگر وارد خاک ایران شده بود مسیر خویش را از بوشهر به سوی شیراز ادامه داد. در نیمه راه دومین نامه فرمانروای هند به جونز رسید. در این نامه نیز لرد مینتو به جونز دستور مراجعت از ایران داده و متذکر شده بود که قرار است به زودی

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

و سفیر دولت فرانسه نیز همچنان در مقر خلافت متمکن بود و از وقوع این معنی خشنود، تا هم در آن اوقات به صواب دید لاروحت^{۸۲۹} وزیر دولت انگریز که به متانت رأی و رزانت فکر و درستی اندیشه، شهره عهد و نظام مهام دولت به کفالت و کفایت او محول بود. سر هر فرد جنس بروننت به سفارت دولت علیه مأمور و به انجام کار دوستی دو دولت معین گردید. او خود هوشمند فرزانه بود. چندگاه بیشتر در ایام خوانین زند به مملکت فارس سفر کرده و از آداب اهالی ایران مطلع گردیده. بعد از ورود سخنان او را در حضرت اعلیٰ وقعی تمام حاصل و دل‌های کاربردان حضرت خاقانی به کار دوستی دو شوکت جاوید مبانی مایل شد. برحسب حکم همایون، محراب خان افشار نایب نسقچی باشی دیوان اعلیٰ که از معتبرین درگاه کیوان پایگاه بود، به مهمانداری او تعیین

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) قوای انگلیس به فرماندهی سرجان مالکم عازم تسخیر خارک گردد. همزمان با نامه لرد مینتو جونز از فرماندار بمبئی جاناناتان دنکن نامه‌ای دریافت کرد که در آن نامه وی به تصریح در انجام مأموریت خود تشویق شده بود. دنکن به جونز نوشته بود که با سیاست جنگ طلبی سرجان مالکم مخالف و نگران است که همزمان با حضور جونز در تهران نقشه حمله به خارک عملی شده و مانع موفقیت سفیر انگلیس در تهران شود. پس لازم است تا وی هر چه زودتر خود را به تهران رسانده و موفقیت شاه ایران را برای عقد اتحاد با انگلیسی‌ها جلب کند. درست در همین زمان بود که ماجرای نقض عهد گودویج آشکار شد و ژنرال گاردان که در نزد فتحعلی شاه متعهد وعده‌های روس‌ها شده بود، موقعیت متزلزلی پیدا کرد. جونز که از طریق نامه‌های میرزا عیسی فراهانی از این حوادث اطلاع یافته بود، به جای مراجعت به هند، سفر خود به سوی تهران را شتاب بخشید. او درست در روزی وارد تهران شد که ژنرال گاردان و همراهانش تهران را به سوی فرانسه ترک می‌کردند. با رسیدن اخبار موفقیت جونز در عزیمت به سوی تهران به لرد مینتو، وی که دیگر مصلحت انگلیسی‌ها را در انجام نقشه هجوم به خارک نمی‌دانست، به سر جان مالکم دستور داد تا قشون کشتی به سوی ایران را متوقف سازد. کلی، لشکرکشی ناپلئون به مصر و رقابت فرانسه و انگلیس در ایران، ص ۸۳ - ۷۵ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۴ و ۱۰۳ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۴۳ / انگلیسیان در ایران، ص ۱۴ / روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۴۵ و ۴۴۶ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۱۸۱ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۲۹۰ / استاد رسمی در روابط سیاسی ایران.... جلد اول، ص ۷۶ - ۳۱ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۹۷ / محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، (تهران: اقبال، ۱۳۵۳)، جلد اول، ص ۸۶ / ناپلئون و ایران، ص ۱۹۹ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۱

Kaye, The Life and... Vol.1, PP.416,419-423 / Kaye, History Of The War.... Vol.1, PP.35 & 81 & 59 & 60 & 61 - 62 & 56 - 61 & 62 / Kelly, Britain and The Persian Gulf, PP.90&91

Morier, Journey Through Persia..... Vol.1, P.2&10 / Jones, An Account Of The Transactions Of His Majesty's Mission Of The Court Of Persia, Vol.1, P.91&127

۸۲۹. در تاریخ مورد بحث در متن، جورج کانتینگ منصب وزارت خارجه انگلیس را عهده دار بود. او در سال ۱۸۰۷ تا ۱۸۰۹ (۱۲۲۲ - ۱۲۲۴) در این مقام باقی ماند. نخست وزیری انگلستان نیز در این زمان در دست ویلیام کوندیش بنتینک، (۱۸۰۷ - ۱۸۰۹) ملقب به دوک پورتلند بود.

داد،^{۸۳۰} با اعزازی شایسته به دارالخلافة وارد^{۸۳۱} و روز شرف اندوزی بزم حضور، مکتوب دولت را که عنوان صحیفه محبت بود، به طرزی نیکو و روشی دلجو ابلاغ نموده، در نامه نامی، الماس گرانها^{۸۳۲} غیرت سهیل و شعرا^{۸۳۳} نهاده بودند که هنگام افتتاح مشهود نظر آفتاب اثر شده. پس به انواع هدایا و تنسوقات لایقه شرف برتری جست. بعد از آنکه در دارالخلافة طهران از امرا و وزرای درگاه انواع مهربانی‌ها دیده از

۸۳۰. سر هارفورد جونز در تاریخ ۲۳ شعبان ۱۲۲۳ (۱۴ اکتبر ۱۸۰۸) وارد بوشهر شد. بر اساس گزارش منابع دیگر، چون خبر ورود وی به بوشهر در چمن سلطانیه به فتحعلی شاه رسید، او علی محمد خان حاجیلر استرآبادی غلام پیشخدمت و یوزباشی غلامان ابواب جمعی حسنعلی میرزا را به عنوان مهماندار روانه شیراز کرد و محمد زکی خان نوری غلام پیشخدمت حسینعلی میرزا حاکم فارس نیز مأمور شد تا سفیر انگلیس را از بوشهر به شیراز برساند. نوشته‌اند که چون همزمان با رسیدن خبر جونز به بوشهر، خبر شکست روس‌ها در اولین هجوم شان به ایرون به فتحعلی شاه نیز رسید. وی گفت: «این انگلیسی قدمش خوش یمن است.» تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۷ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۵۰ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۱ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۰ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۱ ب / روضة الصفاي ناصری، جلد نهم، ص ۴۵۵ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۸۳-۱۸۲ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۹۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۱

۸۳۱. سر هارفورد جونز در تاریخ ۲۸ ذیحجه ۱۲۲۳ (۱۴ فوریه ۱۸۰۹) به تهران وارد شد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۷ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۱ ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۵۰ / ناپلئون و ایران، ص ۲۶۹ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۰ ب / روضة الصفاي ناصری، جلد نهم، ص ۴۵۵ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۸۴ / ابرالقاسم طاهری، تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳). جلد اول، ۳۶۸ و ۴۱۸ و ۴۱۰ / اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، ص ۳۵ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۹۸ / اکسیرالتواریخ، ص ۱۱۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۳ / انگلیسیان در ایران، ص ۱۳

Jones, An Account... Vol.1, P.183-184 / Kelly, Britain and The Persian Gulf, P.93

Morier... Vol.1, P.185 / Kaye, History of The War In Afghanistan, Vol.1, P.64

۸۳۲. جونز در ملاقات نخست با فتحعلی شاه الماس گرانهایی را از طرف پادشاه انگلیس به شاه تقدیم کرد. سفیر انگلیس به هنگام رسیدن به شیراز، ابن الماس را به حاجی یوسف زرگر، از دوستان وی که از هنگام مسئولیت دفتر کنسولی انگلستان در بصره با او مراوده داشت، نشان داد و او قیمت آن را بیست هزار تومان برآورد کرد. جونز الماس مذکور را در دوره لطفعلی خان زند خریداری کرده و با خود به انگلستان برده بود. حاجی یوسف چون الماس را در دست جونز دید بی درنگ آن را شناخت و گفت که من این الماس را می‌شناسم. در روزگار علی مراد خان و جعفر خان و لطفعلی خان آرزو داشتم که آن را ببینم. کریم خان ابن الماس را در نگین انگشتر خویش قرار داده بود. گاهی نیز زنان حرم آن را در نگین انگشتری‌های خود قرار می‌دادند. پس از مرگ کریم خان ابن الماس به دست جانشینان او رسید. جونز با شنیدن این سخنان، به حاجی یوسف گفت که در تهران جز میرزا بزرگ هیچ کس این الماس را نخواهد شناخت. لازم است که شما هم درباره آنچه می‌دانید سکوت کنید.

Jones, An Account Vol.1, P.142-143

۸۳۳. سهیل و شعرا دو ستاره مشهور که سهیل به سبب دشواری رؤیت و شعرا به دلیل درخشش و پر نوری

شهره‌اند.

آنجا مرخص^{۸۳۴} و در دارالسلطنه تبریز به خدمت نواب نایب السلطنه پیوست و از نواب مستطاب شرف مهربانی و اشفاق فوق الغایت دیده، شرف اندوز خدمت ساطع النور و محرم بزم خاص و ندیم محفل اختصاص گردید و انواع مکرمت و حرمت از مقریان حضور فیض گنجور مشاهده می نمود. و برونه به اصطلاح ایشان منصبی شریف است و پادشاه انگریز هر کس را که منصب برونتی تفویض نماید، این شرافت در دودمان او باقی خواهد بود.

القصة محض ورود سر هر فرد جنس برونه به اصفهان، مقصود [۲۱۲] اصلی دولت انگریز حاصل گشته، جنرال غاردان خان از مقرر خلافت حرکت و روانه آذربایجان شد.^{۸۳۵} اطوار و اوضاع و گفتار و کردار سر هر فرد جنس برونه، روز به روز مقبول طبع قآنی گشته، به اولیای دولت در گفت و شنود به حسن گفتار و قاعده دانی عهد دوستی میانه دولتین ایران و انگریز کمابینی بر وفق مصلحت دولت بسته و رشته جدایی گسسته شد. اتفاقاً در آن ایام دیگر باره، جنرال ملکم که به فنون آداب و فتوت از اقران خود مسلم بود، از جانب فرمانفرما به سفارت مأمور و در ورود به بندر، نصب و تعیین خود را به اولیای دولت ایران اظهار نمود. و اگر چه کمال رشد و کاردانی و کفایت سر هر فرد جنس برونه در کار سفارت و انعقاد اتحاد و دولت ظهور دیگر یافته و حقیقت آن با بیانی لایق مصحوب میرزا ابوالحسن خان خواهر زاده حاجی ابراهیم خان وزیر سابق به دولت

۸۳۴. سرهارفورد جونز قبل از عزیمت از تهران به تبریز، در تاریخ ۲۵ محرم ۱۲۳۴ (۱۲ مارس ۱۸۰۹) دومین عهدنامه ایران و انگلیس را با مقامات ایرانی به امضا رساند. این معاهده در هشت ماده تنظیم شده بود. بر اساس مفاد این عهدنامه، دولت ایران مکلف بود تا همچنان به دشمنی با فرانسه ادامه دهد. انگلستان نیز همه ساله در حدود دویست هزار تومان برای جنگ ایران و روسیه به ایران کمک مالی بدهد و ارتش ایران را تقویت کرده و سپاهیان را تربیت و توپخانه را توسعه دهد. همچنین به موجب فصل پنجم این معاهده که فرار بود سری بماند، دو طرف پذیرفتند که اگر مالکم وارد جزیره خارک شود، مأموران دولت ایران با وی و سربازانش به صورتی دوستانه برخورد کرده و نیازهای آنان را نیز تامین کنند. نگاه کنید: مجموعه عهدنامه های تاریخی ایران، ص ۱۳ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۰۸ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۲ / الف / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۵۰ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۱ / الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۲ / الف / تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، جلد اول، ص ۳۷۰ / ایرانیان در میان انگلیسی ها جلد اول، ص ۱۱۰ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۵۵ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۸۶ / فارسنامه ناصری جلد اول، ص ۶۹۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۳ / فهرس التواریخ، ص ۳۵۷

Kelly, Britain and The Persian Gulf, P.94/ Kaye, History Of The War

...Vol.I,P.69 - 71 / Jones, An Accoun Of...Vol.1,P.199-205 / Morier, A Journey

Though Persia...Vol.1,P.199

انگریز مرقوم شده بود،^{۸۳۶} لیکن چون اعزاز جانب جنرال مالکم هم در سنت مواحدت

۸۳۶ گزارش دنیلی، هم درباره دلایل ورود سرجان مالکم به ایران در شرایط حضور جونز در دربار قاجاریه ناقص است و هم درباره زمان و شالوده سفارت میرزا ابوالحسن خان شیرازی به همراه جیمز موریه به انگلستان. واقعیت آن است که پس از رسیدن اخبار موفقیت جونز در تهران، لرد مینتو حواله های مالی جونز را که قرار بود، مطابق عهدنامه به ایران پرداخت شود، نکول کرد و در اندیشه افتاد تا سرجان مالکم را برای سومین بار روانه ایران کند. جونز چون از این نیت لرد مینتو آگاهی یافت، بی درنگ موضوع را با فتحعلی شاه در میان نهاد و از او خواست تا برای وقوف بر صحت سفارت و مأموریت او به ایران، میرزا ابوالحسن خان شیرازی را به همراه جیمز موریه روانه لندن کند. شاه قاجار این پیشنهاد را پذیرفت و به این ترتیب آنان قبل از رسیدن مالکم به ایران، روانه انگلستان شدند. چند ماه بعد خیر ورود کاپیتان مالکم به بوشهر به فتحعلی شاه رسید. شاه قاجار که به خلاف شرایط دومین مأموریت مالکم به بوشهر، تحت فشار و واکنش ژنرال گاردان قرار نداشت طبعاً با عزیمت مالکم از بوشهر به سوی تهران مخالفتی نکرد. سرجان مالکم چون در ۱۸ جمادی الاول ۱۲۲۵ (۲۱ ژوئن ۱۸۱۰) وارد چمن سلطانیه شد، در همان آغاز ورود، خود را سفیر واقعی انگلستان شمرد و مطابق دستورالعمل لرد مینتو فرمانروای انگلیسی هند، سفارت جونز را انکار کرد. تقریباً تمام منابع داخلی و نویسندگان انگلیسی، اقدام لرد مینتو و مالکم در انکار سفارت جونز را زائیده رقابت شخصی آنان با جونز و وزارت خارجه انگلستان دانسته‌اند، اما حقیقت این است که در شرایط بروز اختلاف میان روسیه و فرانسه و ابهام موجود در دسته‌بندی های بین‌المللی، مقامات لندن نیز نیاز مبرمی به وقت‌کشی داشتند تا پس از روشن شدن روند وضعیت اروپا و روابط خود با روسیه و فرانسه، تصمیم روشنی درباره روابط خود با ایران اتخاذ کنند. طولانی شدن مأموریت میرزا ابوالحسن خان ایلچی و جیمز موریه گواه روشنی بر این سخن است. طبعاً درباریان آن روز ایران حق داشتند تا موضوع اختلاف جونز و لرد مینتو و بگومگوهای جونز و مالکم و بیانات هر یک علیه دیگری را برای تثبیت سفارت خود و تکذیب سفارت دیگری، جدی تلقی کنند، چرا که بروز چنین اختلافاتی آنهم در این حد از حساسیت و اهمیت، در میان درباریان کشورهایی که نظام تصمیم‌گیری در آن‌ها، تحت الشعاع خصومت‌های شخصی قرار می‌گیرد، طبیعی بود، اما واقعیات تاریخی گواه بر آنند که سیاست خارجی منسجم بریتانیا، بسیار به ندرت در وادی این تعارض‌ها غلطیده است. به هر حال، پس از اصرار سرجان مالکم در انکار سفارت جونز، درباریان قاجار ناگزیر در انتظار رسیدن تصمیم و اظهار نظر مقامات انگلیسی در لندن ماندند.

مطابق گزارش‌های موجود ایلچی و هیأت همراه در ۲۲ ربیع الاول ۱۲۲۴ (۷ مه ۱۸۰۹) از تهران روانه تبریز شد. آنان شش ماه بعد، (یعنی ماه‌هایی که ائتلاف آن‌ها برای انگلیسی‌ها ارزشمند و برای دربار ایران زیان بار بود) وارد بندر پلیموت شدند و از آنجا عازم لندن گشتند. گرچه انگلیسی‌ها در این زمان، اخباری از بروز اختلاف میان الکساندر و ناپلئون دریافت می‌کردند، ولی هنوز اتحاد صوری آنان ادامه داشت. پس لازم بود تا سفیر ایران باز هم معطل شود. بیماری پادشاه انگلیس و عدم امکان ملاقات میرزا ابوالحسن با او، بهانه‌ای دیگر شد برای سرگردان کردن بیشتر ایلچی ایران در لندن. معطلی طولانی میرزا ابوالحسن خان ایلچی در لندن و سرانجام رسیدن گزارش ۹ ماه بعد از ورود ایلچی ایران به لندن، مبنی بر تصمیم انگلیسی‌ها برای روانه کردن سرگور اوزلی به عنوان سفیر انگلستان به ایران، جای هیچ انکاری را در علاقه مقامات وزارت خارجه انگلیس به وقت‌کشی و بازی دادن دربار ایران باقی نمی‌گذارد. شایان ذکر است که میرزا ابوالحسن خان ایلچی پس از ۹ ماه توقف در لندن، با بهانه‌های واهی، سرانجام پایتخت انگلیس را در ۱۳ جمادی‌الآخری ۱۲۲۵ (۱۶ ژوئیه ۱۸۱۰) به قصد ایران ترک کرد. او و سرگور اوزلی پس از ترک لندن به سوی ایران، هشت ماه هم بر روی آب‌های اقیانوس‌ها سرگردان شدند. بهانه این سرگردانی در دریاها، آن هم برای ملوانان و کشتی‌هایی که کشورشان در دریانوردی و تسلط بر دریاها شهرد بود، جای تأمل بسیار جدی‌تر دارد. به هر حال، ایلچی و اوزلی، سرانجام به بنادر برزیل (ادامه پاروقی در صفحه بعد)

دو دولت جاوید توأم لازم می‌نمود، علی‌هذا، حکم محکم به احضار او صادر و در اوقاتی که چمن دلگشای سلطانیه از نزول موکب سلطانی غیرت بهشت جاودانی بود، جنرال ملکم بهادر عز بساط بوس حضرت حاصل کرده، مورد نوازش کامل گردید. مقارن آن حال، امضای سفارت سر هر فرد جنس برون‌ت نیز از دولت انگریز به تبریز

(ادامه پاروقی از صفحه قبل) رسیدند و آنگاه از قاره آمریکا راهی هند و خلیج فارس گشتند. آنان در ۵ صفر ۱۲۲۶ (۱ مارس ۱۸۱۱) وارد بوشهر شدند و آنگاه بی‌آنکه شتابی برای رساندن خود به تهران نشان دهند، از بوشهر روانه شیراز گشتند. از نظر اعضای هیأت، فارس سرزمینی بود قابل مطالعه و مشاهده، بنابراین آقای ویلیام اوزلی برادر سفیر و چند تن از اعضای سفارت در شهرهای اطراف شیراز به تفحص و بررسی آثار باستانی پرداختند. در همین زمان همسر سفیر نیز درد زایمان گرفت و برای اوزلی دختری به دنیا آورد. همین امور بهانه‌های دیگری بودند برای کند شدن آهنگ عزیمت سرگور اوزلی به سوی تهران. به این ترتیب بود که سفیر انگلستان و همراهانش حدود ۱۰ ماه در مسیر بوشهر تا تهران بازماندند و بالاخره در ۲۲ شوال ۱۲۲۶ (۹ نوامبر ۱۸۱۱) وارد تهران گشتند. سرگور اوزلی آمده بود تا هم جای جونز را بگیرد و هم فرصت بیشتری را برای روشن شدن روابط ناپلئون و الکساندر، تلف کند. او با کند کردن آهنگ حرکت خود از لندن به سوی تهران به خوبی فرصت لازم را برای وقوف بر سرانجام نبردهای فرانسه و روسیه به دست آورد. به همین دلیل نیز چون به تهران رسید، درباره جنگ‌های ایران و روسیه درست همان موضعی را اتخاذ کرد که کمی پیش ژنرال گاردان به عنوان متحد پیشین روس‌ها اتخاذ کرده بود. به تلاش‌های وسیع سرگور اوزلی برای واداشتن دربار ایران جهت مصالحه با روس‌ها، در جای مناسب اشاره خواهیم کرد. برای گزارش‌های رسمی درباره کشمکش‌های جونز و مالکم و مأموریت اوزلی به ایران بنگرید به: *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۴۵۹-۴۵۸ / گرنٹ واتسون، *تاریخ ایران در دوره قاجاریه*، (تهران: نشر سیمغ، ۱۳۵۳)، ص ۱۵۵ / *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۲۳-۱۱۶-۱۱۰ / *حیرت نامه*، سفرنامه میرزا ابوالحسن خان ایلچی به لندن، تصحیح حسن مرسلوند، (تهران: مرکز خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۴)، ص ۵۰ و ۱۲۲ و ۳۵۷ / *زینة التواریخ*، خطی، گ ۴۷۲ / *الف تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۲۸۳-۲۸۲ / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۹۴ / *الف انگلیسیان در ایران*، ص ۲۰ / *تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران*، جلد اول، ص ۳۷۴ و ۴۲۹ و ۴۸۶ / *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم*، جلد اول، ص ۱۱۵ / *ایرانیان در میان انگلیسی‌ها*، جلد اول، ص ۱۱۱ و ۱۲۷ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۱۸۷ و ۱۹۸ / *فارسی‌نامه ناصری*، جلد اول، ص ۷۰۰ و ۷۰۶-۷۰۵ / *اکسیرالتواریخ*، ص ۱۲۳ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۴۹۸

Biographical Notices Of Persian Ponets; With Critical and Explanatory Remarks By The Late Right Honourable Sir Gore Ouseley, Bart. To Which is Prefixed A Memoir Of The Late Right Hon. Sir Gore Ouseley, Bart. By The Rev. James Reynolds, M.R.A.S, London, P.43-48-49 / Kaye, The Life and... Vol.1, P.35-37 & 146 & 416 / Kaye, The Life and... Vol.2, P.27-29 / James Morier, A Second Journey Through Persia, Armenia, and Asia Minor, to the Voyage by Constantinople, between the year 1810 and 1816 with a Journey of the Brazils and Bombay to the Persian Gulf, London, Printed For Longman, Hurst, Rees, Orme, and Brown, Paternoster-Row; 1818, P.39-113-169 / Morier, A Journey Through Persia,, Vol.1, P.250-293 / Kaye, John William, History of the War in Afghanistan, Vol.1, P.71

رسیده، موجب حرکت او به معسکر همایون گشت و در ساحات جان فزای سلطانیه سفیر پسندیده تدبیر و جنرال نیکو خصال، بالاتفاق در معسکر خسرو مهرپرور بهره اندوز عوارف بی حد و مر بودند، اما جنرال مشارالیه چون در آن مدت بر وجه استقرار از کار و کردار و کفایت رأی و رویت سر هر فرد جنس پرونت، استحضاری تمام یافته از روی انصاف جبلی با وجود او، وجود خویش را لازم ندیده، چند روزی در تبریز مانده از آنجا با مهمانداری لایق و عزت و احترام تمام، از راه کردستان [۲۱۳] و کرمانشاهان مراجعت نمود.^{۸۳۷}

چون غالب مهمات بنا و بنیاد اکثر امور با دولت عثمانیه و فرنگ حسب الامر پادشاهی به نواب نایب السلطنه محول بود. نواب نایب السلطنه چه درین امور و چه در محاربه روسیه که درین هنگام با دولت ایران و انگریز خصومت و با فرانسه موافقت داشت، لمح و لحظه [ای] نمی آسود و حضور سفیر مشارالیه نظر به رأی متین و فکر دوربین در خدمت ولیعهد با جلالت و تمکین لازم می نمود، لهذا بعد از فراغت سفیر مشارالیه از بستن عهد و اتمام عهدنامه^{۸۳۸} و برخی امور، حسب الامر پادشاهی متوقف تبریز و خدمتگزاری نواب نایب السلطنه مأمور گشته، به حسن خدمت و وفور غیرت محرمیت کلی و اختصاص علیحده در آن سرکار یافت که محسود اکثر کارگزاران قدیم الخدمه شد، چه جای دیگران.

۸۳۷. سرجان مالکم پس از دریافت هدایایی از فتحعلی شاه در چمن سلطانیه و گرفتن نشان شیر و خورشید از او، در ۲۳ ژوئیه ۱۸۱۰ (۲۰ جمادی الاخری ۱۲۲۵) چمن سلطانیه را به قصد تبریز ترک کرد. او در چمن سلطانیه دوازده عراده توپ را که به عنوان هدیه همراه آورده بود به عباس میرزا تقدیم کرد. وی سپس وارد تبریز شد و پس از یک هفته توقف در این شهر و به جای گذاشتن چارلز کریستی و لیونتان لینی، لیونتان مون نیت و دکتر چالز کرومیک، (پزشک بعدی عباس میرزا که بر اثر بیماری در ایران درگذشت)، تبریز را به قصد بغداد ترک کرد. این در حالی بود که در تبریز، هنری پاتینجر و اعضای هیأتی که همزمان با حرکت مالکم به ایران، سفر خود از هند به سوی ایران را از طریق خشکی و مسیر بلوچستان آغاز کرده بودند، به مالکم پیوستند و همراه او از طریق کرمانشاه، روانه بغداد شدند.

Kaye, The Life and ..., Vol.2, P.26-35

۸۳۸. برای متن دومین عهدنامه ایران و انگلیس نگاه کنید به ضمیمه شماره ۶ در بخش ضمایم همین کتاب.

وقایع سنه هزار و دویست بیست و چهار هجری و معاودت جنرال غاردان خان از ایران بدون اذن ناپلیون

خاقان کشورگشا بعد انقضای جشن نوروزی، رأی ملک آرا به ساختن مهمات مملکت مقصور فرمود که در آن حال شرحی از موسی شامپانی^{۸۳۹} وزیر دولت فرانسه رسید. مضمون آن که در باب عهد دولت فرانسه با دولت ایران و روانه ساختن عسکرخان که تأخیر رو داده، منوط به بعضی امور بوده و موسی ژوانن^{۸۴۰} ملتزم رکاب پادشاهی بود. عسکرخان هم مدتی مدید در پاریس معطل ماند. ناپلئون بکتار^{۸۴۱} اسامی ولایات ایران، متصرف فیه روس را از او گرفته که هنگام ملاقات ثانی پادشاه فرانسه با پادشاه روس این گفتگو را به میان آورد و از قراری که به وضوح پیوست، هنگام ملاقات این مقالات از میان رفت، اما آنچه لازمه مهمانداری و مهمان نوازی بود، ناپلیون درباره عسکر خان به عمل آورد و احترامی زایدالوصف از او کرد. جنرال غاردان خان به نحوی که سبق ذکر یافت، بعد از مراجعت از خدمت کیوان رفعت شاهی ملتزم رکاب نواب نایب السلطنه بود [۲۱۴] و در کمال عزت و اعتبار می زیست و هر روز به التفاتی تازه و مکرمتی بی اندازه مخصوص می گشت. و چون نواب نایب السلطنه را میلی به آموختن نظام حرب اروپا بود و موسی ویردی^{۸۴۲} نام که از همراهان جنرال غاردان خان بود، درین فن مهارتی تام داشت او را روانه حضور نایب السلطنه ساخت. الحق موسی ویردی هم درین کار جهدی بسیار به ظهور رسانید. نواب نایب السلطنه هم نظر به حسن

۸۳۹ ژان بانیت دو نومیر دو شامپانی، دوک دوکادور، از ۱۰ اوت ۱۸۰۷ تا ۱۸۱۱ منصب وزرات امور خارجه فرانسه در اوج قدرت ناپلئون را به عهده داشت.

۸۴۰ اصل: ژوانین / ژوزف ماری ژوانن، متولد ۱۷۸۳ در سن بریو، به عنوان مترجم اول هیأت ژنرال گاردان قبل از رسیدن آن هیأت وارد تهران شد. ژوانن پس از رسیدن گاردان به تهران و معرفی اعضای سفارت فرانسه به شاه، از فتحعلی شاه لقب میرزا را دریافت کرد. ژوانن در اول فوریه ۱۸۴۴ درگذشت. سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، (تهران: انتشارات بنیاد، ۱۳۶۸)، جلد اول، ص ۱۷۲ / تاریخ

۸۴۱ بناپارت

مؤسسات تملنی، جلد اول، ص ۷۲

۸۴۲ وردیه از افسران تپ شصت و یک پیاده فرانسه که همراه ژنرال گاردان به ایران آمد و مأمور به خدمت

در قشون عباس میرزا شد. تاریخ مؤسسات تملنی، جلد اول، ص ۶۹

نیت و صفای طوبیت او، نوعی زمام اختیار سرباز نظام را به کف کفایت او دادند که احدی از آن همه سپاه را بی اذن و رخصت او یارای حرکت نبود. شعر:

همه گشته با نقش دیوار جفت نه یارای جنبش نه یارای گفت

تا از جانب موسی و بردی، امر و اشارتی نمی شد، همگی آن‌ها گویا قالب بی روح بودند. و موسی لامی مهندس هم که از جانب جنرال غاردان خان مأمور به تفلیس بود وارد و بعد از ورود به تبریز رفتن او موقوف شد. حسب الامر نایب السلطنه مشغول تعلیم علم هندسه و آموختن رسوم مهندسی به قاعده فرانسو به چند نفر جوانان زیرک صاحب فراست و کیاست شد و الحق درین کار جهدی^{۸۴۳} بلیغ به عمل آوردند و در آن اثنا که فورتمثال گودویچ بر سر ایروان آمد و آغاز جنگ میان سپاه ایران و روس شد، نواب نایب السلطنه آماده کار و مهیای کارزار شد و به موسی و بردی و موسی لامی اشارت شد که با متعلمین ملتزم رکاب نصرت قرین و مشغول تهیه اسباب کین شوند، به عرض رسانیدند که از جانب جنرال غاردان خان که در دارالخلافه طهران می باشد، شرحی به ما رسیده، مضمون آنکه: چون فیما بین پادشاهان فرانسه و روس صلحی کلی واقع گشته است، باید شما پیرامون امری که اعانت سپاه ایران باشد، نرفته به رسم مهمان در آذربایجان متوقف باشند و ما از خدمت شما معاف و معذوریم، اما موسی لامی به رسم تماشای قلعه ایروان در همان هنگام به آنجا رفته، بعد از معاودت [۲۱۵] به عرض رسانیدند که به تماشای سپاه روسیه که در حوالی ایروان بود، رفته به رأی العین دیده‌ام. چنین می دانم که آن سپاه این قلعه را در هشت روز یا شانزده روز به حیطة تصرف درآوردند. نواب نایب السلطنه با آنکه اعتمادی کامل به صداقت او داشتند و حمل این سخن را به بدخواهی نمودند، باز نظر به توکل و اعتماد به خالق جزو کل، مطلقاً اندیشناک نشده، پروایی از دشمن نمودند.

الحاصل جنرال غاردان در آستان پادشاهی و موسی و بردی و موسی لامی در خدمت نایب السلطنه معزز و مکرم بودند، تا اینکه در دارالخلافه طهران به جنرال غاردان خان خبر رسید که سر هر فرد جنس برونت از دولت علیه انگریز مأمور به سفارت ایران و اینک وارد اصفهان گشته، عنقریب به دارالخلافه طهران خواهد رسید. جنرال غاردان خان از شنیدن این خبر برآشفته شد و به اولیای دولت اظهار نمود که باید در همین لحظه کس تعیین شده، سفیر انگریز را از مملکت ایران اخراج کنند، یا اجازت حاصل شود تا من معاودت به مملکت فرانسه بنمایم. و چندانکه چندین روز اعلیحضرت سلطانی

بالمشافهة العلیه و امنای دولت بیه به او گفتند که چنانکه در دولت عثمانیه چندین ایلچی از جانب پادشاهان فرنگ در ایام صلح و جنگ با یکدیگر متوقفند و هیچیک ازین مقوله سخن‌ها در میان ندارند؛ تو چرا باید چنین تکلیف کنی؟ این دولت هم همان حکم را دارد، از راه لجاجی که داشت مفید فایده نشده و موسی ژوانن را در آستان پادشاهی گذاشت تا حقیقت اخبار را یوماً فیوماً به او اظهار نماید و خود در کمال شتاب عازم گردیده،^{۸۴۴} با اولیای دولت قرار داد نمود که در تبریز متوقف؛ گزارش را به ناپلیون اظهار نموده، مترصد جواب خواهم بود. اعلیحضرت شاهنشاهی هم آنچه لازمه نوازش بود، درباره او به عمل آورده در اعزاز و احترام او نقص و قصوری واقع نشد. جنرال غاردان خان بعد از ورود به تبریز از قرار [۲۱۶] داد آستان پادشاهی عدول و از اراده توقف حضور نایب السلطنه نکول نموده، مصمم حرکت از آنجا و معادات به دولت فرانسه شد.^{۸۴۵}

۸۴۴. درباره خروج ژنرال گاردان و هیأت فرانسوی از تهران حقایق دیگری وجود دارد که مؤلف اشاره‌ای به آنها نکرده است. حقیقت آن است که پس از تغییر سیاست ناپلئون درباره ایران، علی رغم شکست‌هایی که فراوان شاه و عباس میرزا، گاردان نتوانست وعده‌های فرانسویان به ایران را عملی سازد. او که برای دریافت نامه‌های بی پاسخ مانده فتحعلی شاه تحت فشار قرار داشت حتی از جعل نامه به نام ناپلئون و تقدیم به فتحعلی شاه نیز خودداری نکرد. پس از نقض عهد ژنرال گودویچ، در شرایطی که گاردان متعهد وعده‌های روس‌ها شده بود، موقعیت هیأت فرانسوی در ایران هر چه بیشتر تضعیف گردید. گاردان که اخباری از فعالیت انگلیسی‌ها برای تجدید روابط با ایران را دریافت کرده بود، به ملاقات شاه شتافت و از او درخواست کرد تا مهلتی ۶۰ روزه به فرانسوی‌ها دهد تا وعده‌های ناپلئون را عملی کند. چون این مهلت نیز سپری گشت و هیچ خبری از توجه ناپلئون به ایران نشد، درباریان تهران برآن شدند تا ضمن فعال کردن تلاش‌های خود جهت برقراری روابط با انگلیسی‌ها، زمینه لازم را برای خروج هیأت فرانسوی از ایران مهیا کنند. تحریراتی که در همین زمان در میان مردم کوچه و بازار علیه فرانسویان انجام شد، همچنین رم دادن اسب‌های برخی از اعضای هیأت فرانسوی در خیابان‌های تهران، نشانه‌ای بود از همان تحریرات. گاردان که با شنیدن خبر ورود جونز به ایران همه کوشش‌های خود را برای اغفال شاه و عباس میرزا با وعده‌های بی اساس خاتمه یافته می‌دید، ناگزیر در تاریخ ۲۷ ذیحجه ۱۲۲۳ (۱۳ فوریه ۱۸۰۹) تهران را به سوی تبریز ترک کرد. او که فاصله تهران تا تبریز را با آهستگی طی می‌کرد هنوز امیدوار بود که عواطف شرقی شاه ایران غلبان یافته و پیکی را برای بازگرداندن او به تهران گسیل دارد. ژوانن مترجم هیأت گاردان متن مفصل آخرین شکوه‌های فتحعلی شاه و گفتگوی او با گاردان را گزارش کرده است. در بیانات شاه، حقایق بسیاری از عهد شکنی‌های فرانسویان و حداکثر اغماض در بار ایران در مقابل ایشان وجود دارد. بنگرید به: *خاطرات مأموریت ژنرال گاردان در ایران*، ص ۱۹۷ - ۱۸۷

۸۴۵. گاردان و همراهان وی که در تاریخ ۲۶ ذیحجه ۱۲۲۳ (۱۲ فوریه ۱۸۰۹) تهران را به قصد تبریز ترک کرده بودند، در ۲۲ محرم ۱۲۲۴ (۹ مارس ۱۸۰۹) وارد این شهر شدند. بنا به نوشته ترزول یکی از اعضای هیأت، پس از ملاقات گاردان با عباس میرزا میان او و نایب السلطنه مشاجراتی پدید آمد. این مشاجرات به دنبال درخواست گاردان از عباس میرزا برای اعزام فرستاده‌ای به تهران و درخواست از شاه برای ممانعت از ورود

(ادامه‌ها ورقی در صفحه بعد)

نایب السلطنه هم چه بالمشافهه و چه به توسط کارگزاران سرکار مبالغه نمودند که شاید برقرار داد دربار پادشاهی ثابت باشد یا توقف نماید تا گزارش به دربار خلافت عرض و جوابی حاصل شود، متقاعد نگشته عازم شد. نواب نایب السلطنه باز لوازم اعزاز درباره او به عمل آورده، فتحعلی خان نوری قوریساول باشی را به مهمانداری او تعیین و چون در آن هنگام خبری به او رسیده بود که میان دولتین عثمانیه و فرانسه خصومتی واقع است، به احتیاط اینکه به دستور موسی ژوبر که پیش ازین ذکر شد، مورد اهانتی در عرض راه از پاشایان دولت عثمانیه شود، از راه تفلیس عازم مقصد شد. تناقفورتتمثال گودویچ در آن اثنا احضار به دولت روس شده بود و اعتنایی که بایست از جانب او و از جانب طورمصوف که به جای او برقرار بود،^{۸۴۶} به جنرال غاردان خان رو نداده،^{۸۴۷} معهدا موسی لاژار را در آنجا گذاشته خود روانه پاریس شد. موسی لاژار بعد از چندی در تفلیس متوقف و شروح متوالیه به موسی ژوانن می نوشت که سپاه روس چنین و چنان وارد تفلیس شده، تو باید در عالم خیرخواهی به امنای دولت علیه ایران چگونگی را حالی کنی و بعد از آن روانه پترزبورغ^{۸۴۸} گشته از آنجا اخبار می شد که موسی لاژار به سفارت ایران تعیین شده و برای انجام امر ایران و روس و اتمام امر تمهدی ناپلیون عمأ قریب وارد ایران خواهد شد و جنرال غاردان خان بعد از ورود به پاریس به تقصیر اینکه چرا بدون اجازت ناپلیون و بی رخصت اعلیحضرت سلطانی و

(۱) *نامه پاورقی از صفحه قبل*) انگلیسی ها به پایتخت و همچنین درخواست مبالغی هنگفت از سری اعضای هیأت فرانسوی پدید آمد. گاردان و همراهان چون نتوانستند عباس میرزا و میرزا بزرگ را برای تلاش جهت تغییر سیاست دربار ایران در نزدیکی به انگلیسی ها با خود همراه سازند لاجرم در ۲ ربیع الاول ۱۲۲۴ (۱۷ آوریل ۱۸۰۹) تبریز را ترک کرده و از طریق خوی و ایروان وارد تفلیس شدند. در این شهر ژنرال تورموسوف به استقبال آنان شتافت و به عنوان قدردانی از تمام کوشش های ژنرال گاردان به نفع روس ها در دربار ایران، او و همراهانش را به مهمانی خویش فرا خواند و مورد احترام فوق العاده قرار داد. *یادداشت های ژنرال ترزه فرستاده ناپلئون به سمت هند، ص ۹۰ - ۸۴*

۸۴۶. خبر مغضوب شدن گودویچ و تعیین ژنرال انشف تورموسوف به فرماندهی کل قوای روسیه در گرجستان در صفر ۱۲۲۴ (مارس ۱۸۰۹) به دربار ایران رسید. *تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۰ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۳ ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۵۶ / گلستان ارم، ص ۱۹۲ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، گ ۳۲ الف / روضة الصقای ناصری، جلد نهم ص ۴۵۸ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۸۶ / اکسیر التواریخ، ص ۱۲۱ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۶۹۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۴ / فهرس التواریخ، ص ۳۵۷*

۸۴۷. چنانکه پیش از این اشاره شد، به خلاف گمان دنبلی، هیأت فرانسوی در تفلیس با گرمی استقبال شده و زحمات آنان برای روسیه در ایران، مورد قدردانی ژنرال تورموسوف قرار گرفت.

۸۴۸. اصل در سراسر متن پترزبورغ

نواب نایب السلطنه معاودت نموده، مورد غضب و چندی از پایه اول تنزل نمود.^{۸۴۹} و ناپلیون، عسگرخان را احضار نموده، شرایط عذرخواهی به عمل آورده به او گفته بود که اگر چه در ایفای به وعد [۲۱۷] و ایفای عهد تساهلی رو داد، اما به سبب گرفتاری کار اسپانیا و بعضی مشاغل دیگر چنین اتفاق افتاد و عن قریب تو را مقضی المرام مرخص و روانه خواهیم ساخت.

بالجمله بعد از چند روز ناپلیون عسگرخان را مرخص و بعد از آنکه وارد دربار شاهنشاهی شد، نامه ناپلیون را رسانید.^{۸۵۰} خلاصه مضمون آنکه عسگرخان مراسم سفارت را به نحوی که مرضی طبع ما بود به جا آورد و او را رخصت معاودت دادیم. دوستی من به سرحد کمال و انجام مرام آن دولت غایت آمال است. موسی اوتره نام هم با او آمده، جواب او مطابق همین مضمون بود.^{۸۵۱} چون موسی ژوانن فرانسه به نحوی که پیش از این محرر شد، چندی بعد از روانه شدن جنرال غاردان خان از دارالخلافت طهران در آنجا اقامت نموده بود، با وجود سر هر فرد جنس برونت، بودن خود را در آنجا مناسب نمی دید، حسب الامر شاهنشاهی روانه آذربایجان و بعد از نزول رایت

۸۴۹. در بهار ۱۸۰۹، در شرایطی که ناپلئون در آلمان اقامت داشت خیر بازگشت گاردان از ایران را شنید. امپراطور فرانسه پس از وقوف به علاقه فتحعلی شاه در ماندن گاردان در ایران و اصرار سفیر فرانسه در ترک ایران با دریافت خیر ورود سرهارفوردر جونز به ایران، سفیر خویش را مورد سرزنش شدید قرار داده و متذکر می شود که چرا گاردان علی رغم علاقه فتحعلی شاه به ماندن او در ایران راه نفوذ و غلبه کامل انگلیسی ها در دربار ایران را گشوده و این کشور را ترک کرده است. به دستور ناپلئون گاردان نیز همانند عسگرخان افشار به کناره گیری از مناصب نظامی و گوشه نشینی در املاک خود محکوم می شود. گاردان تا ۱۷ رجب ۱۲۲۴ (۲۸ اوت ۱۸۰۹) که با دریافت لقب کنت امپراطوری بخشیده شد، همچنان در انزوا به سر می برد. ایرج امینی، ناپلئون و ایران، ص ۲۷۹-۲۷۸

۸۵۰. به خلاف نوشته دنبلی، عسگرخان افشار چند روز بعد از ملاقات با ناپلئون به ایران بازنگشت. اساساً او در آستانه بازگشت با ناپلئون که در کومپینی اقامت داشت ملاقاتی انجام نداد. واقعیت این است که چون ناپلئون خبر یافت که ژوانن مترجم هیأت گاردان که پس از بازگشت گاردان و همراهانش در ایران باقی مانده بود، برای دومین بار از دربار ایران اخراج شده است، سخت خشمگین شد و به شامپانی وزیر خارجه فرانسه دستور داد تا عسگرخان افشار را هر چه زودتر با هزینه خویش روانه ایران کند. عسگرخان که تمایلی به ترک فرانسه نداشت، چون در فوریه ۱۸۱۰ با فرمان فتحعلی شاه مبنی بر بازگشت خویش به ایران نیز مواجه شد، لاجرم از فرانسه رخت سفر به سوی ایران بریست. پس از رسیدن عسگرخان به ایران، وی که به دلیل ناکامی در انجام مأموریت خویش به فرانسه، مورد غضب شاه قرار گرفته بود، موظف شد تا در املاک خود در ارومیه گوشه نشینی اختیار کند. بنگرید به: ایرج امینی، ناپلئون و ایران، ص ۲۸۷-۲۸۶

۸۵۱. اوتره که همراه عسگرخان افشار روانه ایران شده بود، پس از رسیدن به مرز ایران از طریق قسطنطنیه، با مخالفت فتحعلی شاه در ورودش به ایران مواجه شد و پس از شش هفته توقف در یکی از روستاهای مرزی، ناگزیر به پایتخت عثمانی مراجعت کرد و مأمور شد تا با توقف در این شهر، اوضاع ایران را مطالعه و به فرانسه گزارش کند. ایرج امینی، ناپلئون و ایران، ص ۲۸۷

شاهنشاهی به اوجان که موسی ژوانن شرفیاب حضور سلطانی گردید، از آنجا مأمور شد که روانه پاریس گشته مراتبی را که باید و شاید بالمشافهه حالی ناپلیون نماید.^{۸۵۲}

بیان توجه رایت خاقانی به چمن اوجان و رسیدن نواب نایب السلطنه والخلافه به عتبه بوسی خاقان کامران

در اوایل شهر جمادی الثانی [۱۲۲۴] خبر نهضت رایت عقاب پیکر خاقانی به ساحت دلگشای چمن اوجان آذربایجان متواتر گردید.^{۸۵۳} نواب نایب السلطنه که سالها گوهر آرزوی رکاب بوسی شهریار کامران را در مخزن خاطر نهفته داشت از وفور شوق و سرور ملتفت مأمور دیگر نگشته، قرار کار بدینسان دادند که تا ماهیچه رایت پادشاهی پرتو وصول به ساحات آذربایجان نیفکند و از جانب داور کامران اذن و اجازت حاصل نگردد، به کار پیکار اقدام فرموده، عنان عزیمت به سمتی نگشاید و تدارک پیاده و سواره و

۸۵۲. پس از خروج گاردان و هیأت همراه از تهران ژوانن و نرسیا در پایتخت ایران باقی ماندند. پس از ورود جونز به تهران و با ناکامی این دو فرانسوی از دریافت ۲۰۰ هزار پیاستری از دربار ایران (هولی که از فرانسه برای هیأت فرانسوی به استانبول فرستاده شده بود و از طریق یک بازرگان ایرانی به ایران رسیده بود)، ژوانن و نرسیا به حضور فتحعلی شاه بار یافته و پس از شنیدن سرزنش‌های وی علیه گاردان، خاصه عزیمت او به فرانسه از طریق روسیه، عازم تبریز شدند. آنان چندی پس از توقف در تبریز در تاریخ ۹ شعبان ۱۲۲۴ (۱۹ سپتامبر ۱۸۰۹) به همراه میرزا حسین خان فرستاده ایران به فرانسه، تبریز را به سوی فرانسه ترک می‌کنند. پس از رسیدن آنان به طرابوزان فرمانی از ناپلئون به ژوانن و نامه‌هایی از شامبانی خطاب به عباس میرزا و میرزا شفیع به دست او می‌رسد و موظف می‌گردد تا نامه‌ها را به ایران رسانده و با توجه به پیروزی ناپلئون در اتریش، تلاش خود را برای بهبود روابط ایران و فرانسه به کار گیرد. پس ژوانن راهی ایران شده و در تاریخ چهارشنبه ۲۸ رمضان ۱۲۲۴ (۶ دسامبر ۱۸۰۹) وارد تبریز می‌گردد. رسیدن این خبر به سرهارفورد جونز، وی را به شدت نگران می‌کند. سرانجام با تلاش او و بی‌اعتمادی فتحعلی شاه به فرانسویان و رسیدن نامه وی به عباس میرزا مبنی بر بی‌اعتمادی به وعده‌های ناپلئون، ژوانن ناگزیر می‌گردد تا بار دیگر تبریز را ترک کند. با خروج ژوانن از ایران، روابط ایران و فرانسه در عصر ناپلئون به پایان می‌رسد. *ناپلئون و ایران*، ص ۲۸۱-۲۷۶

Jones, An Account of...P.220.

۸۵۳. فتحعلی شاه در ۲۰ ربیع الثانی ۱۲۲۴ (۴ ژوئن ۱۸۰۹) از تهران به قصد عزیمت به سلطانیه و چمن اوجان حرکت کرد. شاه سپس در حالی که سرهارفورد جونز نیز او را همراهی می‌کرد، ابتدا وارد چمن کمال‌آباد شد. در همین زمان امیر قلیچ خان تیموری از طرف شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان، وارد چمن مذکور شد. امیر قلیچ خان، مصطفی قلی خان عرب پیش مست ترشیزی، حاکم ترشیز را که مدت‌ها بود به علت عدم اطاعت از حکومت مرکزی در شهر ترشیز متحصن شده و سرناسازگاری داشت، با دستان زنجیر بسته به حضور شاه قاجار آورده بود. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۰ / *زینة التواریخ*، خطی، گ ۴۷۴ ب / *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۲۵۲ / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۹۱ / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۴۵۹ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۱۸۷ / *اشرف التواریخ*، خطی، گ ۲۱۰ ب / *تاریخ منظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۴۹۴

توپخانه و زنبورک خانه و سایر اسباب حرب و جدال را که دو سه سال اوقات عمر [۲۱۸] گران مایه به استجماع آن‌ها صرف کرده بودند، به نحوی شایسته دیده به قصد اینکه به هیأت اجتماعی ملحوظ نظر کیمیا اثر خسروی گشته از برکت رد و قبول خاقانی انتظامی دیگر به هم رسانند. و به وضوح پیوسته بود که ساحت دلگشای چمن اوجان مقرالویه ظفر نشان خاقان کشورگشا خواهد بود. قبل از نزول موکب همایون، با تمامی لشکر ظفر نمون و تدارکات و سامان بی پایان و سرداران و بیگلربیگیان و حکام و فضلاء و اعیان آذربایجان، رحل اقامت در چمن اوجان افکندند، تا هنگام ورود موکب مسعود به آن حدود هر جا که اجازت یابند و مقربان حضور کیوان دستور خسروی مناسب دانند، شرایط استقبال به تقدیم رسانند. و اگر چه نواب نایب السلطنه متمنی بودند که تا قاپلان کوه که حد فاصل میان عراق و آذربایجان است، مأذون به استقبال شوند [ولی] ^{۸۵۴} چون رخصت زیاده بر یک فرسخ نیافتند، در آنجا متوقف و چشم انتظار در راه داشتند.

در مقدمه موکب همایون نواب شاهزاده محمد علی میرزا با فوجی لشکر جرار، از پیاده و سوار و توپخانه و اسباب و آلات کارزار وارد گردید. دو سه روزی به شادکامی و فیروزی یکدیگر را ملاقات فرمودند و در بیست و دوم شهر جمادی الثانی [۱۲۲۴] که روز ورود کوکبه حشمت خاقانی بود، صفوف انجم شکوه را از یمین و یسار باز داشته، ساحت اوجان از تلاقی آن دو سپاه گران، نمودار بحر قلزم و عمان شد. اشعه اسلحه ساطع شد و سنابک ^{۸۵۵} خیول صخره صماء ^{۸۵۶} را قالع ^{۸۵۷}، اسبان برق رفتار در سهیل ^{۸۵۸} آمد و شعله توپ‌ها و جنبش خیول از انگیختن گرد و دود، روز روشن را به شب تار تبدیل کرد. و چون آفتاب طلعت پادشاهی از دور به نظر آمد، نواب نایب السلطنه از اسب فرود آمده، سر از پا نشناخته خود را به رکاب همایون رسانید و آتش شوقش شعله‌ور گشته، بی اختیار اشک شادمانی از دیده‌اش جاری و این معنی باعث رقت همگی شد. اعلیحضرت ظل‌اللهی به نظر [۲۱۹] دقت ملاحظه صفوف سواره و پیاده و سرباز و جزایرچی و توپ و زنبورک و آلات و ادوات لشکرکشی فرموده، تحسینی بلیغ نمود. بعد از نزول به اردوی آسمان شکوه، سران و سروران و معارف سپاه و رعیت و اعزه و اعیان و ارباب عمایم و اهل فضل و کمال، فوج فوج تشریف به حضرت خلد مثال جسته، از قرب حضور باهرالنور شرف اعتبار و افتخار یافتند. ^{۸۵۹}

۸۵۵. پیش سَم اسب

۸۵۷. برکننده

۸۵۴. اصل: و

۸۵۶. سخت

۸۵۸. شبهه اسب

۸۵۹. پس از رسیدن شاه به چمن سلطانیه، محمد علی میرزا دولتشاه نیز از کرمانشاه به چمن سلطانیه وارد

ذکر توجه نایب السلطنه العلیه، به سمت گنجه به فرمان اعلیحضرت خاقانی و وقایع آن اوان فیروزی توأمان و ظهور خلاف مصطفی خان طالش

چون به عرض باریافتگان محفل خلد مشاکل رسید که طور مصوف سردار روس که بعد از غراف ایوان گودویچ سردار سپاه روسیه بود، در منزل سوغانلق یک فرسخی تفلیس متوقف و ینارال نبالسین را با افواج کثیره به صوب قراباغ تمیین نموده و فوجی از سپاه خود را نیز مأمور به محافظت حدود حماملو بیگ کندی و کمری، من محال پنبک و شوره گل ساخته و «دلی پولکونیک» را با فوجی دیگر به محافظت گنجه و ایلات قزاق و شمس الدینلو فرستاده،^{۸۶۰} رأی جهان آرا قرار یافت که از هر طرف سپاه ظفرپناه به مقابله و مقاتله آن‌ها پردازند.

مقارن آن حال، عرایض والیان آخسقه و باشاچق رسیده محقق گشت که آن‌ها و اهالی گرجستان که درین چند سال از نواب نایب السلطنه انواع نوازش و خاطر جمعی دیده و وصف چاکر نوازی و ادای حقوق خدمتگذاران و جان سپاران از نزدیک و دور شنیده اعتقادی کامل و اعتضادی شامل به هواخواهی و خدمتگزاری آن حضرت به هم رسانیده متمهز [فرصت‌اند]^{۸۶۱} که هر وقت سپاه خاقان جمجاه به آن طرف تاختن آرد، اخلاص باطنی خود را در اجرای خدمت ظاهر سازند.^{۸۶۲} بنا بر تمهید این مقدمات،

(ادامه پاروئی از صفحه قبل) شد. میرزا عیسی قائم مقام نیز از تبریز وارد گشت و چون دریافت که شاه قصد سفر به آذربایجان و استقرار در چمن اوجان را دارد، با شتاب به آذربایجان بازگشت. شاه نیز از چمن سلطانیه روانه چمن اوجان شد و در ۲۲ جمادی الاخری ۱۲۲۴ (۵ ژوئیه ۱۸۰۹) وارد آنجا گشت. فتحعلی شاه در چمن اوجان، با حضور عباس میرزا از بیست هزار سرباز که تعلیمات جدید دیده بودند، سان دید. شایان ذکر است که تاریخ ورود فتحعلی شاه به چمن اوجان، در منابع مختلف اختلاف و ناهماهنگی بسیار دارد. تاریخ جهان آرا، اول جمادی الاول / تاریخ صاحبقرانی، جمادی الاول / اشرف التواریخ، ۲۵ جمادی الاول و روضة الصفاى ناصری، ۲۲ جمادی الاول؛ تاریخ ذوالقرنین، خاطرات سرهارفورد جونز، ناسخ التواریخ و فارسنامه ناصری همان تاریخ ارائه شده توسط دنبلی را آورده‌اند. نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۱ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۲ الف / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۸۷ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۵۵ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۱ الف / اشرف التواریخ، خطی، گ ۲۲۸ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۰ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۲ ب / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۰۰ / اکسیر التواریخ، ص ۱۱۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۴

Jones, An Account Of..., Vol. 1, P. 245

۸۶۰ اصل: فرصت

۸۶۰ اصل: ورأی

۸۶۲ تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۱ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۲ ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۵۶ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۳ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۸۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۵ / فهرس التواریخ، ص ۳۵۹

اعلیحضرت شاهنشاهی، شاهزاده محمد علی میرزا را که از [نو سفران]^{۸۶۳} آذربایجان بودند، به این خدمت که اعظم خدمات بود، با سپاهی موفور و عدتی نامحصور تعیین [۲۲۰] فرمودند. و چون شاهزاده عالمیان چند سال بود که از فیض تقبیل عتبه علیه سپهر مرتبه حرمان داشتند، مقرر شد که چند روزی از سعادت دریافت حضور لازم العز و السرور شاهنشاهی که منتهای تمنای آن جناب و از طالع روز افروز در تیسیر^{۸۶۴} این مدعا، منتها داشتند، بهره یاب شوند. بعد از چند روز نواب نایب السلطنه را از راه چمن گوگچه بیلاق مأمور فرمودند که در آن حدود متوقف و از مجاری امور نواب محمد علی میرزا واقف باشند [و] نظر اهتمامی به کار ایلات گنجه پردازد و به هر طرف که لازم باشد با سپاه ظفر شعار حرکت کند. فرج الله خان نسقچی باشی هم به سرداری حدود موغان و سرحداری ولایات طوالش تعیین شد که در نواحی اردبیل اقامت کند، به نظم مختلات^{۸۶۵} آنجا پردازد. چه در سال گذشته هنگام محاصره ایروان، به واسطه خویشی که نظر علی خان شاهسون را با مصطفی خان طالش بود، اختلالی در امور ایلات شاهسون حادث شده بود که عدم التفات به آن، با رسوم حزم و ملک داری منافاتی داشت.^{۸۶۶}

ذکر گزارش کار سفر شاهزاده محمد علی میرزا با روسیه و تاختن بعضی از ایل بزچلو و معاودت به ایروان

نواب محمد علی میرزا با افواج قاهره از پیاده و سوار روانه ایروان گردیده، حسین خان سردار بیگلریگی ایروان را ملتزم رکاب ساخته در چمن آباران توقف و در مقدمه مقرب الحضرت اسماعیل بیک دامغانی را با فوجی لشکر گوشمال روسیه حماملو و بیک کندی مأمور و سردار مزبور حسب المقرر عازم گشته، رزمی دلیرانه تقدیم کرد که لشکر روس تحصن اختیار کرده هر بار قدم از حصار بیرون گذاشتند، شکستی دیدند و چهره امل بدریدند، تا جماعت بزچلو و رعایا و ایلاتی که در سوابق ازمان از ایروان به پنبک و شوره گل رفته بودند، از محافظت خود عاجز مانده، از بیم تطاول سپاه منصور روی امید به دربار دولت قاهره آوردند. سردار معزی الیه را شفیع زلات خود [۲۲۱] کرده

۸۶۳. اصل: نو سفر

۸۶۴. آسان کردن، توفیق دادن

۸۶۵. کارهای مختل شده

۸۶۶. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۱ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۵۶ و ۲۶۰ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۲ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۳۲ الف / اشرف التواریخ، خطی، گ ۲۲۹ ب و ۲۳۲ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۲ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۸۸ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۰۰ / اکسیر التواریخ، ص ۱۱۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۵ / فهرس التواریخ، ص ۲۵۸

تعهد خدمات چند نمودند که هم در آن اوان برخی از آن به ظهور رسید. و نقی بیگ بزچلو که یکی از رؤسای آن‌ها بود در محاربات روسیه و خرابی ولایات متوقفی آن‌ها و سد راه آذوقه و سیورسات بر ایشان، جوهر جلادت و حجت ارادت خود ظاهر و باهر ساخته بود، مورد تفقدهات گوناگون شد و درجه اعتبار و ترقی یافت.^{۸۶۷}

بالجمله نواب محمد علی میرزا به چپاول و تاخت ایل بزچلو پرداخته، غنائیم بسیار نصیب و کسبب غازیان ظفر شعار گردید و از راه قارص و چلار معاودت به ایروان کرد و در کنار قراسوی ایروان متوقف بود تا نواب نایب السلطنه نیز معاودت فرموده، برادران به دیدار همایون یکدیگر خرم و شادمان شدند^{۸۶۸} و از آنجا حرکت فرموده بعد از زیارت حضرت اعلی در سراب، روانه کرمانشاهان گردید.

بیان کیفیت سفر فرج الله خان

فرج الله خان بر حسب مقرر وارد اردبیل و چند روزی در آنجا رحل اقامت افکنده، در باره نظر علی خان شاهسون که در آن وقت به حکومت آنجا سرافراز بود، نظر التفات کرد و لوازم نوازش معمول داشت، تا سواره شاهسون که حسب الامر همایون بایست به موقف اردو حاضر و در سلک غازیان منصور منسلک گردد، در موعد مقرر حاضر نگشته، معلوم شد که بنای کار بر تعلل دارد و حرکات مصطفی خان طالش که با او مربوط و منسوب است با رسوم طاعت و اطاعت مربوط و منسوب نیست، چه در آن اثنا جمعی از معارف و سپاهی طالش را کوچانیده، احمال و اقبال خود را به قلعه جامیش وان که در کنار دریای خزر واقع و اتصالی به ساری پشت بندر روسیه دارد، کشیده، آرמיד و میرحسن خان ولد خود را با فوجی سپاه طالش به سر وقت حسین قلی خان باکویی و

۸۶۷. پس از عزیمت محمد علی میرزا به سری روس‌ها، او در محال حماملو سه منزلی ایروان به روس‌ها رسید و پس از هجوم بر آنان تعداد زیادی را مقتول ساخت. خاوری شیرازی نوشته است که: «صالدهات روسیه» تفنگ‌ها از دست ریختند و به دامن مروت شاهزاده خورشید لوا آویختند. نواب شاهزاده بر جان بقیه السیف رحمت آورد و رؤس منهورس ایشان را با گرفتاران به جانب اردوی ملاقا گسیل کرد و خود با همان جیوش برق خروش از معابر صعب المسالک راه تفلیس پیش گرفت...» محمد علی میرزا پس از غارت ایلات حدود گرجستان و از جمله، ایلات بزچلو و ارامنه و گرجی‌ها، سرانجام، از آن محال به ایروان بازگشت. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۳-۱۱۲/تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۲۵۹-۲۵۷/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۰ ب و ۴۷۴ الف/شرف التواریخ، خطی، گ ۲۲۹ و ۲۳۰ الف و ب و ۲۳۱ الف و ب/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۱ الف/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۲ ب/روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۲-۴۶۱/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۱-۱۸۹/گلستان ارم، ص ۱۹۲/فارسانامه ناصری، جلد اول، ص ۷۰۰/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۵/اکسیرالتواریخ، ص ۱۱۹

هاشم خان شیروانی و علی خان رودباری و محمد خان بیگدلی که در حدود اوجارود توقف داشتند، فرستاده، علی الغفله بر سر ایشان ریختند و غبار انواع فساد انگیزتند. [۲۲۲]

علی خان رودباری و محمد خان بیگدلی و برادر هاشم خان شیروانی را دستگیر ساختند و از آنجا رایت معاودت به سمت طالش افراختند. فرج الله خان که تا آن زمان به طریق مواسات و حسن سلوک با نظرعلی خان رفتار می‌کرد، چون از دربار کیوان مدار شاهنشاهی رخصت داشت که در امور محوله به خود، آنچه صلاح وقت باشد به عمل آورد، از مشاهده این حالت، تغییر سلوک به آن‌ها داده، نظرعلی خان و فرج الله خان شاهسون را گرفته، محبوس و روانه دربار پادشاهی ساخت^{۸۶۹} و از اطراف و جوانب، سپاه بر سر مصطفی خان فرستاده، خود نیز علی التعاقب روانه گردید. اختتام احوال او عنقریب رقم زد کلک بیان خواهد شد.

ذکر عزیمت نواب نایب السلطنه به صوب گوگچه و گنجه و وقایع آن سامان به نحوی که سابق سمت تحریر یافت، نواب نایب السلطنه روانه چمن گلنبر و چند روزی در آنجا توقف فرموده، ابوالفتح خان جوانشیر را با جمعی بر سر ایلات و رعایای قریباغ متصله به محال قیان و مقری که در تصرف او بود، مأمور فرمود که ایشان را مستمال و مشغول خدمتگزاری دولت ابدی الاتصال سازد. و ابوالفتح خان سرگرم خدمت مزبوره گردیده و معدودی از سواره شاهسون بیگدلی تعیین نمودند که به حدود باکوبه رفته، خبری از روسیه آن حدود و اوضاع آنجا معلوم کرده، به عرض رسانند. اتفاقاً در عرض راه، قبل از طلوع طلیمه نور، علی الغفله به فوجی از روسیه دچار گشته تا به خود پرداختند، خود را در ظلمت شب با ایشان دست و گریبان یافتند و با شمشیر و سر

۸۶۹. خاوری شیرازی و مورخان دیگر، درباره مأموریت فرج الله خان به مسائل بیشتری پرداخته‌اند و او می‌نویسد: «چون مصطفی خان طالش به هوای ولایت گیلان با روسیه مرادتی داشت و با طوایف شاهسون اردبیل و مشکین اظهار یگانگی می‌کرد و دختر خود را به نظرعلی خان بن نصیر خان شاهسون داده بود و نفاق آشکار می‌کرد، فرج الله خان افشار نسقچی باشی در غره رجب [۱۲۲۴] به سمت اردبیل روانه شد». فرج الله خان افشار چون به اردبیل رسید، نظرعلی خان و فرج الله خان عموی او را که حاکم و نایب اردبیل بود، اسیر کرد و مغلول به حضور فتحعلی شاه فرستاد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۲ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۲ ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۶۰ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۱ ب / اشرف التواریخ، خطی، گ ۳۳۲ الف و ب / روضة الصفاي ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۳-۴۶۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۸۸ و ۱۹۱ / گلستان ارم، ص ۱۹۲ / اکسیرالتسواریخ، ص ۱۱۹ / تساریخ مستنظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۵ / فهرس التواریخ، ص ۳۵۸

نیزه، جنگی مردانه کردند و تمامی روسیه را مقتول و سرهای آنها با دواب عراده به دربار سپهر مدار آوردند و از خاقان کشورستان انعام و احسان بی شمار یافتند.^{۸۷۰} و نایب السلطنه از چمن گلنبر حرکت فرموده، از راه اردوباد که به سبب صعوبت راه، عبور مشکل بود، عزیمت فرمود. با مشقت تمام توپخانه و بنه و اغروق و خیل سرباز و پیاده و سوار [۲۲۳] ظفر طراز را گذرانیده، در منزل نخجوان بود که پولکونیک بارون و بردی و اسیصور میخائیل، برادرزاده طورمصوف با نامه او شرفیاب حضور سعادت دستور گردید. خلاصه مضمون آن که: بعضی از ولایات مملکت ایران از طرف دولت قاهره به دولت روس مفوض شود تا در عوض مملکت ارزنة الروم و بغداد و سرحدات مملکت عثمانیه متصله به ایران، از موافقت دولت روس، منتقل به دولت ایران گردد. از ترتیب مقدمات این ترهات بی فروغ شمع مدعای ایشان در کاشانه دماغ، صبابخش عقل گشته می‌گفت. مصراع:

به دشت آهوی ناگرفته میبخش

در مطاوی این، تحریر یافته که اگر ایلچی از دولت علیه مأمور به دولت روسیه شود، کار به صلح اصلی اختتام خواهد یافت و اگر فرضاً امر مصالحه حسب المدعای امنای آن دولت فیصل نیابد، نقصانی به دولت علیه روی نخواهد داد. نایب السلطنه فرستادگان او را روانه دارالسلطنه تبریز و نامه به درگاه خاقان جمجاه فرستاد که به هر نحو که رأی عقده‌گشای پادشاهی قرار یابد، جواب داده شود.^{۸۷۱} و رایت نصرت شکوه از راه نخجوان که تا گنجه دوازده منزل بود، نهضت فرمود. چون گاهی در منازل، بالضروره از توقف ناچار می‌نمود و سیورسات و آذوقه در اردو نایاب [بود] و تدارک سیورسات و آذوقه چند روزه [را] در بلده نخجوان دیده، از راه شرور روانه چمن گوگچه [شدند]. و سختی و صعوبت سرما و برف، با وجود قلب الاسد تابستان موجود [بود] و زحمات بلانهایات سرما و برف آن راه را متحمل گشتند، تا نزول الویه منصور، در چمن گوگچه واقع شد. و در عین ورود به چمن گوگچه، پیرقلی خان قاجار و حاجی محمد خان قراگوزلو را با فوجی از سپاه مأمور به انتظام ایلات گنجه ساخته و در ضمن آن تأکیدات بلیغه فرمودند که از ایلات مزبوره، هر کس که سالک طریق اطاعت شود، بزرگان و

۸۷۰. شکست فرای روسیه از نیروهای شاهسون در اوایل رجب ۱۲۲۴ (اواسط اوت ۱۸۰۹) اتفاق افتاد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۲ / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۴۶۳ / تاریخ منتظم ناصرى، جلد سوم، ص ۱۴۹۵

۸۷۱. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۲ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۳ ب / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۴۶۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۳

کدخدایان آن طایفه را روانه رکاب مستطاب سازند و هر کس از [۲۲۴] ایشان تخلف و انحراف ورزد، به گوشمال و تأدیب آن‌ها پردازند. و موکب منصور از آنجا حرکت و از راه بیشه‌های سخت و معابر پردرخت، با لشکر سواره و پیاده عبور فرمودند.

ایلات آن حدود محض ورود پیرقلی خان و مأمورین و استماع مژده ورود نایب السلطنه، با شوقی تمام، مرحله پیمای وادی انقیاد شدند. کدخدایان ایشان و سپاه سواره و پیاده آن‌ها، از غایت شوق سر از پای نشناخته به خدمت شتافتند و مورد التفات و احسان بی‌تعداد گردیدند. دلی پولکونیک، محض استنباط خدمتگزاری آن‌ها، به دولت جاوید قرار، جمعیت خود را برداشته از میان ایل فرار برقرار اختیار کرد. و نواب نایب السلطنه، امیرخان قاجار را با فوجی از سپاه مأمور به شهر گنجه فرمودند. در حین ورود امیرخان به حوالی شهر گنجه، چند نفر از روسیه طعمه شمشیر غازیان [شده]، وضع و شریف آنجا به امیدواری تمام نزد امیرخان شتافته از آنجا عازم حضور باهرالنور و مشمول عواطف بی‌دریغ گشتند. و جمعی از آرامنه گنجه متعهد شدند که از کارگزاران دربار علیه اطمینانی یافته، قلعه گنجه را به تصرف سپاه منصور دهند. در آن اثنا، به عرض حجاب ولایت عهد رسید که از یک طرف طورمصوف از شنیدن معاودت محمد علی میرزا به جانب ایروان اطمینانی کامل یافته، با تمامی سالدات و لشکر پرشور و شر خود وارد زکن، من اعمال گنجه گردید و از یک طرف، ینارال نبالسین، فرج الله خان را معرض طالش از تطاول قراباغ مشغول دیده، با سپاه خود به طورمصوف ملحق گردیده است. دلی پولکونیک هم با جمعیت خود بدو پیوسته، ساز حرب و مصاف را آماده‌اند. و تمامی روسیه سوای مستحفظین قلاع، به هیأت اجتماع، محاربه را مصمم شده‌اند و طورمصوف از مواضع آرامنه گنجه مطلع گشته، کس نزد روسیه قلعه فرستاده آن‌ها نیز به موجب اشارت، رؤسای آرامنه را محبوس ساختند. هر چند سپاه نصرت پناه در عدد، ربع لشکر اعدا بود و آذوقه در اردو مانند وجود [۲۲۵] عنقا و کیمیا و سرما و بارش به مرتبه کمال و عبور و مرور سپاه منصور به ایروان و نخجوان غیر مقدور، لیکن نواب نایب السلطنه توکل به خالق انس و جان کرده، به هیچ وجه اندیشه به خاطر راه ندادند و بنه و اغروق را در همانجا گذاشته، مهدی قلی خان قوانلوی قاجار را به محارست مأمور داشتند و خود مانند تیغ آخته بر سر اعدا تاخته و آن روز تا شب هر دو لشکر به کین یکدیگر راه پیموده، همه جا قطع مسافت نمودند. تا هنگام شام که لشکر ظلمت بر نور، قصد شیخون کرد و هنگام آرمیدن هر دو سپاه آمد، طورمصوف به خیال آنکه چشم قراولان اردوی فیروز چون دیده روشن روز به خواب رفته، جمعی از افواج سالدات و سواره و توپخانه را به شیخون معسکر والا روانه داشت و آن‌ها نیز به امر او، تا حوالی

جنگلی در حوالی اردوی منصور [بود] و ابراهیم خان بیات با فوجی از غلامان خاصه شریفه به قراولی آنجا مأمور بود، آمده از صدای سم اسبان و صهیل تازی نژادان و مهمه مردان، در میان جنگل هراسی به قیاس، بر دل راه دادند و به تصور اینکه نواب نایب السلطنه، نیز عزم شبیخون ایشان فرموده باشد، بی نیل مرام به سرعت تمام معادوت کردند و ازین آمد و رفت بی حاصل به جز خجالت و زحمت کامل سودی ندیده، بیداری بخت مجاهدین [را] از همین نکته معلوم نمودند.

و علی الصباح طور مصوف از در صلح و صلاح درآمد، رسل و رسایل به دربار شوکت مدار فرستاد و زبان نرمی گشاد و متعهد گردید که به قدر امکان در شرایط خیرخواهی دولت قاهره ساعی بوده، چهره عهد به ناخن نقض نخراند و [اگر] از سواران لشکر فیروز نیز تعرضی به معسکر او نرسد، او نیز به ایلات و احشامی که به ظل رایت سپاه اسلام مقام جسته، به تجدید عهد خدمت و طاعت، کمر بسته اند، متعرض نشود. روز دیگر لشکر روس به فراغت مایوس گشته کوچ بر کوچ به راه گرجستان رفت^{۸۷۲} و ایلاتی که سالک طریق خدمت دولت قاهره [۲۲۶] بودند، پیش از حرکت موکب والا عازم ایروان شدند. شاهزاده کامران نیز به فرخی و فیروزی از آنجا مراجعت و به سمت ایروان نهضت فرمود. از آن طرف، نواب محمد علی میرزا را که از سفر چپاول به روشی که گزارش پذیرفت، مراجعت کرده وارد ایروان گردید. نظر به خبرهای اراجیف

۸۷۲. در شرایطی که بارون وردی در تبریز منتظر بازگشت عباس میرزا از حدود گنجه و دیدار با او بود، قوای نایب السلطنه توانستند ایلات حدود گنجه و ارامنه آنجا را به همراهی و همکاری با خود سوق دهند. چون این موفقیت به زودی اردوگاه روسی نزدیک گنجه را به خطر می انداخت، بنابراین دلی پولکونیک فرمانده آنجا راه فرار پیش گرفت. درست در همین زمان بود که تورموسوف با اندیشه نجات گنجه قوای خویش را از منزل سوغانلق به سوی زکن در نزدیکی گنجه انتقال داد. فرمانده قوای روسیه ابتدا دستور دستگیری بزرگان ارامنه را صادر کرد و سپس به اندیشه غافلگیر کردن قوای عباس میرزا و شبیخون به آنان افتاد. در همین زمان عباس میرزا نیز در تدارک شبیخون متقابل به قوای روسیه بود. با آگاهی تورموسوف از هوشیاری عباس میرزا و عقیم ماندن سیاست غافلگیری قوای ایران فرمانده نیروهای روسی که هرگونه رویارویی مستقیم را به زیان خویش می یافت، نماینده ای نزد عباس میرزا در کنار گنجه فرستاد و به او پیشنهاد کرد که در صورت انصراف از هجوم به گنجه، او نیز به سوی تفلیس روانه خواهد شد. جز عبدالرزاق دنبلی غالب مورخان دیگر عصر فتحعلی شاه و تاریخ نویسان بعدی که اطلاعات اصلی خود را از دنبلی گرفته اند، مأموریت بارون وردی به حضور عباس میرزا را که قبلاً ذکر آن رفت، با فرستاده دیگر تورموسوف به حضور نایب السلطنه، پس از عقیم ماندن شبیخون او به قوای عباس میرزا در منزل زکن، خلط کرده و تصور کرده اند که این دومین فرستاده همان بارون وردی بوده است. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۵۸ / زینة التواریخ، خطی، ص ۲۷۴ الف / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۲ / اشرف التواریخ، خطی، گ ۲۳۱ الف و ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، ۹۱ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۲ ب / اکسیر التواریخ، ص ۱۱۹ / اروضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۱ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۵

که از اردوی نایب السلطنه شنیده، عرق فتوت و مهر اخوت به جنبش درآمد و بی‌اختیار عزم رکوب فرموده، به کوچ افواج عساکر فرمان داد. نخست حسین خان قاجار سردار و بیگلریگی ایروان را با سپاهی چون سیل روان با کمال شتاب و تعجیل گسیل کرد و خود علی‌التعاقب در حرکت آمده، وقتی به معسگر والا رسید که ملتزمین رکاب از مضیق شهاب فراق، به صحرای با صفای گوگچه نقل و تحویل کرده، سرادقات شوکت و نصرت افراشته بود و حجاب کلفت از خاطرها برداشته، لاجرم روزی چند در آن ساحت دلگشا به دیدار یکدیگر مسرور و به معاشرت شاهد عشرت مشغول شدند.^{۸۷۳} نواب محمد علی میرزا از خدمت برادر رخصت یافته، مراجعت به ایروان نمود و موکب والا هم علی‌التعاقب عازم گردیده، بسیاری از اسرا که در دست سپاه منصور بودند، استرداد فرمود و در ازای آن انعامی زیاده مبذول داشت که طوق آن منت و حق آن نعمت تا دامن قیامت بر جان بنده و آزاد خواهد بود. و از آنجا فرستادگان طور مصوف را که درین مدت مأمور به تبریز بودند، احضار و قرین خلعت و نوازش [ساخته] روانه نزد او فرموده. پس از چندی، نواب محمد علی میرزا را با سپاه ابواب جمعی او، حسب الامر پادشاهی روانه درگاه سلطانی ساخت و خود برای انتظام امور حسین خان سردار و سرانجام تدارکات قورخانه و انبار قلعه، به قدری که لازم بود، در ایروان توقف فرمود و چون سورت لشکر سیف درگذشته، هنگام سردی هوا و وصول شتاء نزدیک گشت، از حضرت همایون استدعا نمود که موکب منصور را [۲۲۷] زیاده بر این در مشقت سفر نداشته وجود مبارک را که مایه رحمت است، رنجه به زحمت ندارند و خدمت این سرحد را که در مقابل همت اولیاء دولت، امری غیر قابل است، به محافظین همین سرحد محول و مرجوع سازند که: جمله را جان وقف طاعت است و سر در راه خدمت. اتفاقاً مقارن وصول عریضه، یرفی باریدن گرفت که تا آن روز دیده دوران ندیده بود و در عین شدت نزول برف و انقلاب هوا، لویای فلک فرسا به سمت دارالخلافة طهران شقه گشا گشت^{۸۷۴} و نایب السلطنه، ساحت تبریز را از گرد موکب انجم شکوه عبیربیز فرمودند.

۸۷۳. دلیل عزیمت محمد علی میرزا از کنار رود فراسوی ایروان به منزل گوگچه، شایعه غافلگیری عباس میرزا و قوای او در کنار گنجه بود. محمد علی میرزا در شرایطی به چمن مذکور رسید که توافق عباس میرزا و تورموسوف که ذکر آن گذشت انجام شده و قوای روسیه روانه گرجستان شده و عباس میرزا نیز از حدود گنجه به چمن گوگچه بازگشته بود تا روانه ایروان شود.

۸۷۴. فتحعلی شاه در ۱۰ رمضان (۱۲۲۴) (۱۹ اکتبر ۱۸۰۹)، از اردبیل عازم تهران گشت و در دهه آخر این ماه وارد تهران شد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۳ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۶۲ / زینة التواریخ، خطی، گ ۲۷۶ ب / اروضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۶ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۳ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۰۱

بیان کیفیت اطاعت مصطفی خان طالش و نگارش بعضی امور

چون مصطفی خان طالش، از سگالش^{۸۷۵} زیاده سران هرزه درای و وسوسه های نفس بد فرمای، در لنکران، از هر کران، خود را به سان آهن ربای آهن های گران [یافت] و نوک سیف و سنان را جالب [خود] دید، طالب مأمنی گشته، با اعوان طالش، آهنگ سنگر جامیش وان کرد و از لنکران که قرارگاه اصلی او بود، روی برتافت و در آن مکان، صبر و شکیب را، لنکران بحر بیکران، که غم و اندوه، عبارت از آن است، یافت. چون آن محل را برای خویش گزیده، از گزند روزگار مأمن خود دید، سقف و جدار عمارات لنکران را که از خاشاک و خار و صفحات اخشاب^{۸۷۶} بود، به دست لشکریان سلطانی، چون روز فراق سینه عاشقان خراب و هنگام وداع دل مهجوران بی تاب در اشتعال و التهاب آمده،^{۸۷۷} بعد از استقرار در آن مکان، در مقام استمداد از آشنا و بیگانه برآمده، فوجی از سالدات روسیه را با چند عراده توپ به امداد خود آورد؛ با آنکه، عمر سلطان که اعظم اعزه شیروان بود، هنگامی که برای [۲۲۸] تأسیس اساس اتحاد مصطفی خان طالش و مصطفی خان شیروانی و بردن ایل موغان و شیروانی که حسب الامر نایب السلطنه از شیروان کوچیده و سپرده مصطفی خان طالش بودند، وارد آنجا گردیدند. و از اتفاقات، مشاجرت و منازعتی میان او و میرحسن خان طالش، ولد مصطفی خان روی نمود؛ بنیان عمر سلطان انهدام یافته، در میان دو مصطفی خان خصومتی تمام حاصل شد. درین وقت، به واسطه اقتضای مقام مصطفی خان طالش از دشمنی و کاوش چشم پوشیده، میرهدایت ولد خود را به خانه مصطفی خان شیروانی فرستاده، از او استمداد کرد و مصطفی خان نیز از خصومت قتل عمر درگذشته، فوجی تفنگچی از سالیان به جامیش وان فرستاد.^{۸۷۸} مأمورین محاصره هم به مشاهده این حالت کسار را بر محصورین تنگتر از سابق کرده، هر روزه جمعی کثیر از اعوان و انصار و خویش و تبار او فرار کرده، به فرج الله خان افشار می پیوستند و داوطلب تسخیر آنجا می شدند. بسیاری از اناث و ذکور محصورین در میانه تلف و بدر عیش مصطفی خان از این رهگذر رأفت،

۸۷۵. خصومت، فکر و خیال، مشورت

۸۷۶. جمع خشب: چوب

۸۷۷. «جامیش وان مکانی است متصل به لنکران طالش که در کرانه بحر خزر واقع شده و اطراف آن را آب دریاى خزر و مرداب فرو گرفته، اما یک گوشه آن خشکی است که از آن راه به لنکران ذهاب و ایاب می شود.» توضیح مؤلف است در متن درباره جامیش وان که برای حفظ پیوستگی متن، به زیر نویس انتقال یافت. ضمناً در متن به جای خزر، خضر ثبت شده است. محمد صادق مروزی جامیش وان را جامیش بان نوشته است. تاریخ

۸۷۸. بنگرید به: گلستان ارم، ص ۱۹۳

جهان آرا، خطی، ص ۲۶۲

کلفت یافت و وحشتش صفت تزیید پذیرفت و لابد، کس نزد فرج الله خان فرستاده، طالب امان شد. وی مراتب استیمان او را به عتبه علیه سلطانی عرضه داشت، حسب الامر اعلیحضرت خاقانی، میرزا بزرگ وزیر نایب السلطنه تعیین و مأمور شد که اگر در مصطفی خان چون دیگر چاکران آثار صداقت و راستی مشاهده نماید، سپاه پر شدت و طیش را از تعرض ممنوع داشته، زلال نوید به مصطفی خان چشاند؛ والا به تخریب بنای هستی او سیل بی زنهار، یعنی لشکر جرار را مطلق العنان ساخته، گرد وجود او را از انگیختن غبار سنابک خیول به ذروه آسمان رساند.

بعد از وصول وزیر بی نظیر به لنکران، لشکر سیل شکوه اصرار در یورش جامیش وان به این نحو می نمودند که فدویان گیلان از سمت دریا با کشتی و کرجی، متعهد تسخیر آن، و جان نثاران استرآباد [۲۲۹] و مازندران، از راه خشکی تصرف آنجا را متقبل و اخلاص کیشان طالبش از طرف مرداب، چون مرغابی در آب، اتمام کار آنجا را مصمم شوند، اما چون امیرگونه بیک، بنی عم مصطفی خان که مردی آدمی وش و با تمیز و به راستی و صداقت معروف بود، تدارک کار را پیش از وقت استدراک کرده، وزیر نیک اندیش را از جانب مصطفی خان دریافت و از صداقت و ارادت و صفای ضمیرش، آن جناب را کماینغی و یلیق، مطمئن خاطر ساخت و حقیقت هلاک جمعی از سادات و اهالی آن مکان باز نمود. و یورش آنجا متضمن آن بود که جمعی از سادات بی‌گناه از تعرض سپاه تلف و عرض و ناموس سایر مسلمانان که به اجبار متوطن جامیش وان بودند، پیکان فضاحت و شناعت را هدف شود، لهذا، امتثالاً للامر الاعلی و اطلاع استحضار وزیر از رحم و سروت داور جهان آرا و رعایت جانب صالح و طالح سادات مأمورین را در مقام یکتا دلی از معارضه و معادات سادات و دیگران ممنوع داشته، مصطفی خان را ملاقات و او را به نوید سراسر امید گذشت خسروی قرین حیات تازه ساخت. مصطفی خان رقبه در ربقه اطاعت و فرمانبرداری نهاده، متصدی خدمت دولت ابد مدت گردید.^{۸۷۹} و فرج الله خان سردار نیز با سپاه ابواب جمعی خود به اشاره وزیر صلاح اندیش که به موجب امر سلطانی بود، منصرف گشته، راه دارالارشاد اردبیل پیش

۸۷۹. در منابع دیگر آمده است که چون مصطفی خان طالبی پس از هجوم فرج الله خان شاهسون به او، در منزل دریغ و سپس در قلعه لنکران و بالاخره در جامیش وان از فرای افشار و فاجار شکست خورد، ناچار به امان درآمد و در ۱ رمضان ۱۲۲۴ (۱۰ اکتبر ۱۸۰۹) با وساطت میرزا بزرگ فراهانی و عفو عباس میرزا تسلیم گردید. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۶۲ / زینه التواریخ، خطی، گ ۴۷۴ الف / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۳ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۱ ب / روضة الصفاي ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۱ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۵ / فهرس التواریخ، ص ۲۵۸

گرفتند.

نصب و تعیین اعلیحضرت خاقانی میرزا محمد حسن را به وزارت نایب السلطنة والخلافة و آمدن بارون ویردی به جهت متارکه

چون ماهچه رایت بیضا اضاعت پادشاهی بعد از اطمینان از کار آذربایجان از چمن اوجان به دارالخلافة طهران نورافشان شد، وزیر عدیم النظیر روانه دربار جهان مدار گردید. چون مرحمت پادشاهانه را نظر به سیادت و قدمت خدمت درباره خود به سرحد کمال یافت، و استدعا کرد که منصب وزارت او به خلف ارشد اکبرش [۲۳۰] سلالة الکرام والاطیاب، میرزا محمد حسن که به حسن سلوک و خلق حسن و صفات مستحسن و حلمی فایق^{۸۸۰} و تواضعی لایق و ادبی رایق^{۸۸۱} و ذهنی و نبق و لسانی ذلیق^{۸۸۲} و وجهی انیق^{۸۸۳} ممتاز و مستثنی است، مفوض و آن جناب خود معتکف آستان پادشاهی که مقام راستان است، گردد. و فی الحقیقة، خلف ارجمند آن جناب با وجود جوانی و قار پیران داشت و در اوایل تجربت اندوزی نقش صلاح آموزی امور بر صفحه خاطر پیر و جوان می نگاشت. از اول شباب به اخلاق حلم و تواضع مکرم و معظم و به شیوه بزرگی و بزرگ منشی و بزرگ زادگی مسلم بود. شعر:

او همه دل باشد بی حرص و بخل او همه جان باشد بی کبر و کین
خشم نبوده است بر اعداش هیچ چشم ندیدست در ابروش چین

چون وزیر زاده معظم نظر به استعداد و قابلیت فطری، منظور عنایت سلطانی بود و رعایت خاطر میرزا بزرگ نیز داور کشورستان را به سبب ظهور خدمات شایان فرض عین و عین فرض می نمود، ملتمس او در پیشگاه سربر گردون نظیر مقرون به قبول و خدمت وزارت نواب نایب السلطنة والخلافة، به میرزا محمد حسن موکول شد و بر دوشش مزین به خلایع آفتاب شعاع سلطانی و میرزا بزرگ هم به رتبه جلیل القدر قائم مقامی و نیابت وزارت دیوان اعلی سرافراز گشت^{۸۸۴} و به پوشیدن خلایع فاخره و

۸۸۰. شیرین، برگزیده

۸۸۱. زلال، لطیف

۸۸۲. تیز

۸۸۳. نیکو، زیبا همچنین به معنی عجیب و غریب

۸۸۴. پس از احضار میرزا بزرگ از تبریز به تهران و واگذاری منصب وزارت عباس میرزا به میرزا حسن پسر او، شاه در ۲۴ شوال ۱۲۲۴ (۲۱ دسامبر ۱۸۰۹) منصب قائم مقامی و نیابت وزارت دیوان اعلی را به میرزا بزرگ واگذار کرد و به میرزا شفیع مازندرانی نیز رسماً عنوان صدراعظم داد. خاوری در این باره می نویسد: « چون نواب ولیمهد نایب السلطنه جاوید ارکان بود، رأی عالم آرا بر آن شد که میرزا بزرگ فراهانی را نیز نایب مناب وزارت عظمی فرماید. با وجود دو سه نفر از اعظام و افاحم دربار دولت لقب دادن به میرزا بزرگ به تنهایی (ادامه پارسی در صفحه بعد)

نوشیدن کاسات^{۸۸۵} التفات و عنایات متکثره از امثال و اقران ممتاز و در همان اوقات مأمور به آذربایجان گردید، که خلف سعادت‌مند را در کار خود مستقل ساخته، به خاطر جمعی تمام، مقیم آستان کیوان مقام گردد.

از اتفاقات، مقارن ورود آن جناب به آذربایجان، پولکونیک بارون ویردی روس از جانب طور مصوف سردار سپاه روسیه وارد حضور نواب نایب السلطنه گردیده، عرضیه او را رسانید؛ مشتمل بر اینکه: از جانب پادشاه روس شرحی به من رسیده، واضح و روشن گردیده که پادشاه روس خواهان دوستی [۲۳۱] با دولت ایران است و من برای تمهید قواعد مصالحه مأمورم و از شیوهٔ مخاشنت^{۸۸۶} و مخاصمت دور و اگر رأی اولیای دولت ایران قرار بر متارکه یابد، در مدت متارکت از تردد سفرا و اجتماع آراء، آفتاب مصالحه اصلی بر اقطار امصار تابد و به واسطه این صلح و صلاح هر دو مملکت آسودگی یابند و تجار و ارباب معاملات طرفین، به فراغ بال و عدم تشویش به سوی سودا و سود خود شتابند. و به همین سبب، شروح مؤکده به هر یک از سرحدداران نوشته‌ام و بساط مجادلت از هر کران در نوشته، از شما نیز خواهش دارم که چون انجام کار متارکه موقوف بر آن است که در سرحد محال متصرفی خود شرفیاب حضور نایب السلطنه والخلافه شوم، با یک کدام از میرزا شفیح معتمدالدوله،^{۸۸۷} یا میرزا بزرگ نایب الوزاره ملاقات نمایم، بنابراین بارون ویردی را روانه ساخته، منتظر حصول مأمول خواهم بود. بارون ویردی هم بالمشافهه به عرض نایب السلطنه رسانید که اگر این مسئول مقرون به قبول گردد، اولیای دولت روسیه محال متصرفی را به اولیای دولت قاهره خواهند گذاشت که محض آمد و شد سفراء، روسیه از ولایت تصرفی خود دست کشیده، بدون

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) خلاف رویه و رفتار دارایی و آقایی بود، لهذا به قانون دولت عثمانی جناب میرزا محمد شفیح اعتمادالدوله ملقب به صدراعظم شد و حضرت میرزا بزرگ به خطاب قائم مقامی صدارت عظمی مفاخرت کنان بر اهل عالم. میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی منشی الممالک به معتمد الدوله ملقب و چون بستگی به دودمان رسالت داشت، شرافت این لقب را بر روی سعادت نسب گذاشت. بالجمله، قائم مقام صدارت عظمی روانه آذربایجان آمد و موکب معلی به عزم زیارت قم و تماشای [منتزهات] کاشان از دارالخلافه نهضت آرا و در اواخر شهر ذی الحجة الحرام، باز آن عرصه دلگشا از معاودت صاحبقران ظفر لواطنه زن روضه رضوان و رشک بخش عرصهٔ جنان شد. «تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۴. برای گزارش منابع دیگر در این باره بنگرید به: زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۴ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۱ ب / ابداغ نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۲ ب / روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۷ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۳ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۰۱

۸۸۶. خشونت

۸۸۵. جمع کاسه ها

۸۸۷. چنانکه در پانزشت قبلی ملاحظه می‌شود، خاوری شیرازی به خلاف دنبلی از میرزا شفیح با لقب

اعتمادالدوله یاد کرده است.

گفتگو و تکلیف شاق به ملاحظه مراسم وفاق پای استیلا بیرون خواهند نهاد و من بعد، امری که خلاف رویه دوستی باشد، از آن طایفه روی نخواهد داد. و چون عقلای روسیه به تجربت معلوم کرده‌اند که درین مدت از ولایات متصرفی مطلقاً صرفه نبرده و در آن امکانه و بلاد لمحہ جرعه آبی به آسایش نخورده‌اند و جمعی کثیر و مالی خطیر از دولت روس درین چند ساله بحاربه تلف کرده، سودی نبرده‌اند و نقد جان‌ها در سر این سود از کف داده‌اند، نایب السلطنه گمان راستی به تقریرات بارون ویردی کرد. و جای آن داشت؛ زیرا که ترتیب این مقدمات و اخذ نتایج آن موافق قاعده حکما و عقلا بود. و در جواب تحریرات طور مصوف، بعد از اذن از درگاه سپهر مثال، تحریر یافت که نزول [۲۳۲] موکب ما، قبل از استدراک هنگام سفر ظفر اثر که هر ساله مذهب است به سرحدات واقع نخواهد شد.^{۸۸۸} میرزا شفیع معتمدالدوله نیز چون عرض لازم جوهر، همواره ملتزم رکاب نصرت انتساب دارای دادگر است و درین اوان آمدن او به این سامان میسور و مقدور نیست، لیکن بعد از نورو، وزیر صائب تدبیر، میرزا بزرگ قائم مقام حسب الامر ما برای بنا و بنیاد کار قراجه داغ عازم آن حدود خواهد بود و تو را برای کار متارکه ملاقات خواهد نمود. و به امرای سرحد مقرر و مأمور فرمودند که تیغ ستیزه و خلاف را در غلاف نهاده، از فرموده انحراف نوزند.

بارون ویردی خود برای اتمام امری که منظورش بوده در تبریز توقف نمود و دیگری را با جواب نایب السلطنه روانه ساخته، به آگاهی طور مصوف پرداخت. اما در آن اوقات، علی الغفله فوجی از طرف شیروان به حدود موغان تاختن کرده، قریب بیست هزار رأس گوسفند ایل قراجه داغ را تاراج نمودند و ایل مزبور از بیم بازخواست نایب السلطنه، در مقام تلافی و کاوش برنیامد. گزارش را به واقفان حضور سعادت دستور معروض داشتند. بعد از اظهار کارگزاران درگاه، به بارون ویردی و استحضار او از این حرکت ناهنجار، در

۸۸۸. در این تاریخ و به هنگامی که میرزا بزرگ به مقام قائم مقامی صدارت عظمی رسیده و روانه تبریز شد، تور موسوف بار دیگر با اندیشه فریفتن دربار ایران، بارون ویردی را برای تقاضای صلح روانه تبریز کرد. تور موسوف خواستار ملاقات با میرزا شفیع صدراعظم و با قائم مقام او میرزا عیسی بود. عباس میرزا بی درنگ تقاضای فرمانده کل قوای روسیه را به تهران گزارش کرد. و برای نشان دادن حسن نیت خویش عملیات جنگی علیه روس ها را نیز متوقف ساخت. جونز و حیر چن های او بی درنگ از این موضوع آگاهی یافته و آن را برای مقامات انگلیسی هند گزارش کردند. منصوره اتحادیه، گوشه هایی از روابط خارجی ایران (۱۲۸۰ - ۱۲۰۰)، (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۵۵)، ص ۳۰ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۵ / الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۲ / الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۳ / الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۸ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۴ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۰۲

حال، کس نزد طور مصوف روانه و اظهار انفعال بسیار نمود. طور مصوف در جواب نوشت که این مقدمه برخلاف حکم من روی داده و جمعی اتراک بی باک، از برای بردن گوسفندان کمین گشاده‌اند و هنگام ملاقات نایب الوزراه، برو ظاهر خواهد شد که چگونه از عهده رفع این انفعال که چهره از گرمی آن عرق ریز است، بیرون خواهم آمد. باز در همان اوان، فوجی از روسیه علی الغفلة وارد مقری قره‌باغ که تا آن زمان از جانب شاهزاده کامران در تصرف ابوالفتح خان بود، گشتند. محض وصول این خبر و اطلاع بارون ویردی و کس فرستادن او نزد روسیه مزبور و اظهار خجالت های موفوره، بدون آنکه [۲۳۳] اهانتی به احدی رسانند، روسیه از مقری معاودت نمودند و معلوم نشد که مقصود ازین آمدن و برگشتن چه بود.^{۸۸۹} و چون نواب نایب السلطنه، همواره به خشنودی فرستادگان دوست و دشمن میل دارند، نوعی با بارون ویردی رفتار می فرمودند که خجالت آن الطاف، برای هر کس که فی الجمله از شعور بهره یاب بود، سرآمد هرگونه انفعالی می نمود؛ از آن جمله، او مأذون بود که به هر جا که خواهد رود و با هر کس که خواهد طریق اختلاط و آمیزش سپرد. تا در روز رخصت و هنگام رفتن، با انعام وافر و خلعت فاخر، فرمانی از پادشاه روس به پولکونیک غماندات^{۸۹۰} که از جانب روسیه حاکم گنجه بود و در سال پیش به دربار نایب السلطنه آمده، ابراز و اظهار نمود، مبنی بر اغوا و تحریک و اغرای^{۸۹۱} او و روسیه فراری از گنجه و گرجستان که سپرده او بودند و جهد بسیار هم در مایل ساختن آن‌ها به معاودت آن‌ها کرده بود و غماندات مزبور، این قضیه را مستور نداشته، در خدمت نواب اشرف به اظهار آن زبان گشاده و به راستی در طبق عرض نهاد.

۸۸۹. حمله قوای روسیه به مقری برای اولین بار در هنگام حضور بارون ویردی در تبریز اتفاق افتاد که به موجب اشاره دنبلی در متن با اعتراض عباس میرزا و اقدام بارون ویردی به تخلیه مقری منجر شد. قوای روسیه چنانکه دنبلی کمی بعد اشاره می کند، برای دومین بار در زمان عزیمت میرزا عیسی فراهانی به عسگران و هنگام مذاکره با تورموسوف اتفاق افتاد. منابع دیگر، جز مآثر سلطانیه و زینة التواریخ و ناسخ التواریخ، حمله روس ها به مقری را یک بار تصور کرده و فقط به حمله دوم قوای روسیه به مقری در هنگام گفتگوی عسگران اشاره کرده‌اند. آنچه در متن آمده است، گزارش دنبلی است از حمله نخست روس ها به مقری.

۸۹۰. کمتدانت: در روسی به معنی فرمانده قلعه

۸۹۱. برانگیختن

وقایع سنه هزار و دویست و بیست و پنج هجری و تعیین میرزا بزرگ قائم مقام به جهت بنای متارکه به خواهش طورمصوف و انجام نیافتن متارکه دیگر باره فصل اردیبهشت، ساحت چمن را تازه تر از بهشت ساخته، شکوه جشن همایون خسروی، جهان کهن را خلعت نوری داد و گنجور همت والا بدره های زر و گنج های گوهر، بر وضع و شریف بذل کرده، رشک ریش سحاب و بخشش مهر جهان تاب گردید. پس از طی بساط عیش، نظم مهام ملک پیش آمد. و هر چند از تاخت اغنام ایل قراجه داغ و ذهاب و ایاب روسیه به مقری قراباغ و سوسه بارون و پردی به غماندات علامات خدعه و حيله و افساد طورمصوف به ظهور می رسید و در همان اثنا نیز خبر رسید که روسیه با والی باش آچوق، نرد حیلتی باخته، طرح الفتی انداخته، خواهشمند ملاقات شدند و هنگام ملاقات او را دستگیر به [۲۳۴] تفلیس برده اند. ۸۹۲ نواب والا، تعیین قائم مقام را بدین اخبار و توهمات موقوف نداشت، خلف وعده کریمانه روا ندیدند و او را با چند تن از غلامان بهرام انتقام مأمور و مقرر داشتند که به هرجا طورمصوف معین کند، بی تمهیل و تسویف شتابند و لدی الورود خیام خود را به اندک فاصله با خیام او افراخته، خرگاه خجسته به اسم سامی دولت همایون برپا کند که هم در آن پرده، شاهد مقصود دولتین بی پرده شود و اسرار ملک از جلباب ۸۹۳ خاطر مقربان جلوه کند. و اگر بنای کار طورمصوف را بر خدعه و فریب بینند، بی اندیشه، در حال، آهنگ مراجعت کرده، معاودت گزینند. و اگر از اطوار او استنباط غدیری در قصد

۸۹۲. دنبلی در صفحات آینده به شرح ماجرای حيله نورموسوف برای دستگیری و انتقال سلیمان خان به تفلیس و بطرزبورگ پرداخته است. خاوری شیرازی در این باره نوشته است که: «طورمصوف سردار روسیه در میان حد شهر تفلیس و باش آچوق رفته سلیمان خان والی آنجا را به جهت حرف اصلاح نزد خود آورد و پس از آوردن محبوس نموده به ولایت تفلیس روانه کرد. می خواست به بطرپورغ گسیل سازد، سلیمان خان در بزم شراب این معنی را استنباط و همان شب به لطایف الحیل از دروازه بیرون تاخته و اسب و بلدی جسته روانه باش اچق شد. سلیمان بیک دیوان بیگی خویش مصلحت کیش خود را به درگاه عالم پناه خاقانی فرستاده، استدعا کرد که حکمی به عهده حسین خان سردار ایروان صادر گردد که در دفع روسیه، او را به لشکر و زرعانت نماید؛ برحسب تمنای او فرمان همایون صادر و حسین خان با خزانه و لشکر، اعانت او را حاضر آمد.» تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۷

۸۹۳. چادر

نگاهداشتن خود کنند، قائم مقام نیز مضایقه در ستیز ننماید. قائم مقام حسب المقرر روانه و طور مصوف در بادی امر سه مکان پی در پی برای ملاقات معین و اخبار کرده بود، فوراً پشیمان شده، بالاخره محل تلاقی را در آن طرف عسکران مشخص کرد و قائم مقام بدون اندیشه روانه آنجا و به آنچه مأمور بود عمل نمود. طور مصوف اگرچه به حسب ظاهر، شرایط استقبال و اعزاز و احترام را زیاده از آنچه مظنون بود، به آداب تواضع و فروتنی مقرون داشت و دقیقه‌ای از مراسم انسانیت فرو نگذاشت. فرمان پادشاهان دو دولت هم به وضعی شایان ابراز شده، حسب الصلاح جانبین، بنای نوشتن متارکه نامه گذاشته شد. فرق و توفیر در نوشتن آداب و انصاب^{۸۹۴} پادشاهان دو دولت قوی بنیاد در میانه واقع نگشت و امری که ظاهراً مخالف قاعده و قانون باشد، از طرفین رو نداد؛ و اما بالاخره، از تقریرات بارون و بردی و تحریرات خود در باب گوسفندان قراجه داغی نکول نموده، علاوه بر آن، در ایام توقف نایب‌الوزاره به عسکران، فوجی روسیه را باز به مقری تعیین نمود.^{۸۹۵} بعد از اطلاع نایب‌الوزاره از ادعای او به رخنه و تصرف مقری و اظهار این مدعا، جواب ناصواب و عذر ناموجه که شنید این بود که چون قبل ازین فوجی از روس [۲۳۵] به آنجا آمد و شدی دو روزه نموده و مقری از جمله بلوکات قراغ است و بالفعل، سالدات در آنجا متمکن اند، این ادعا و مدعا بی جا نیست. عمده برهم خوردن صلح این بود که تکلیف او آن بود که بعد از مصالحه به این دولت، از سمت آخسقه و قارص به سمت روم لشکر خواهم برد؛ می‌باید از طرف این دولت به هیچ وجه امداد نشود. نظر به اینکه میانه دولت علیه و دولت عثمانیه، شروط مؤکده شده بود که در صلح و جنگ متفق باشند و هیچیک بی دیگری طالب صلح نشوند، نظر به آن شرایط حفظ عهد و شرط، نواب نایب‌السلطنه مراعات فرموده، قبول صلح نکردند و قائم مقام را مأمور به مراجعت فرمودند و رضا به تقدیر داده، خلاف شرط را عار دولت دانستند.^{۸۹۶}

۸۹۴. نشانه‌ها

۸۹۵. اشاره متن به گزارشی است درباره حمله دوم روس‌ها به مقری. پس از غلبه قوای روسیه به این منطقه، و ناکامی ابوالفتح خان جوانشیر از بیرون راندن روس‌ها از آنجا، وی ناگزیر گشت تا تمام ایلات و اهالی مقری را فراهم آورده و آنان را به این سوی ارس کوچ دهد. پس از رسیدن ابوالفتح خان به حضور عباس میرزا، چنانکه کمی بعد دنبلی نیز اشاره می‌کند، نایب‌السلطنه به جای حکومت مقری، حکومت دزمار را به ابوالفتح خان واگذار کرد. زینة التواریخ، خطی، ۴۷۵ الف / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۱۵ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۶ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۷

۸۹۶. تورموسوف در حالی سیاست اغوای عباس میرزا و فتحعلی شاه را برای کشاندن آنان به مذاکرات بی

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

نایب الوزاره بنا به فرموده نایب السلطنه به همین سبب، ترک متارکه نموده برگ معاودت ساز کردند. طور مصوف باز به قاعده ظاهر سازی کوشیده، هنگام معاودت نایب الوزاره، زاید الوصف در آداب و احترام و بدرقه و اکرام افزوده و اگر اراده می کرد که با ایشان بر سلوک سلیمان خان والی باش آجوق مسلوک دارد، از دلیری غلامان و همراهان جلادت توأمان او صرفه نمی برد، بلکه قضیه برعکس نتیجه می بخشد.

بالجمله، اگر چه مقری با وصف زد و خورد بسیار و اتلاف مردان کار از طرفین در کارزار، به حکم قضا و اقتدار قدر، به تصرف روسیه درآمد، اما ابوالفتح خان تمامی اهالی آنجا و قباغات و بلوکات قرب و جوار آنجا را کوچانیده، به این طرف رود ارس آورد. به فرمان نایب السلطنه، حکومت دزمار^{۸۹۷} به ابوالفتح خان مفوض و مرجوع گردید و ایل و احشام قراباغ از تطاول پیر قلی خان قاجار که بارها به امر نواب نایب السلطنه چپاول گشاده بود، فوج فوج به سمت نخجوان و سایر ولایت محروسه کوچیده متفرق شدند.^{۸۹۸} ابراهیم خان قاجار از دربار کیوان مدار خاقانی به کنار گُر، مأمور به سرحدداری آنجا گردید و اغورلو خان گنجه [ای] چندین^{۸۹۹} دفعه، به تاخت حدود گنجه رفته، چندی از [۲۳۶] سالدات طعمه شمشیر نموده، ایل آیرملوی گنجه که از ایلات معتبر آنجا و به غایت متمول بودند، بالکلیه کوچیده به طرف شرور و نخجوان

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) نتیجه عسکران تعقیب می کرد که قوای روسیه با نیروهای عثمانی وارد نبرد شدیدی شده بودند. فرمانده کل قوای روسیه پس از چندین بار تغییر محل گفتگوی خود با میرزا بزرگ، سرانجام در ربیع الاول ۱۲۲۵ (آوریل ۱۸۱۰) با قائم مقام به مذاکره پرداخت. گرچه براساس نوشته دنیلی و تمام مورخین عصر فتحعلی شاه جز تعرض های پراکنده قوای روسیه به بخشی از مناطق مرزی متعلق به ایران، علت العلل عقیم ماندن مذاکرات عسکران درخواست تورموسوف از مقامات ایرانی برای مشارکت با قوای روسیه در حمله به عثمانی بود، اما به نظر می رسد که هدف اصلی تورموسوف از آن تعرض های پراکنده در هنگام مذاکره و همچنین درخواست نامعقول و غیر قابل قبول وی صرفاً بر بنیاد سیاست وقت کنشی جهت اخذ نتیجه مطلوب از هجوم قوای روس به عثمانی بود. شایان ذکر است که هجوم قوای روسیه به مرزهای عثمانی در اواخر سال گذشته آن هم در شرایطی که باب عالی با شورش ینی چری ها مواجه می شد، باعث شده بود تا مقامات عثمانی برای مقابله با تعرضات پیاپی روس ها، قوای مستقر در صربستان خویش را فرا خوانده و روانه مناطق نبرد با نیروهای ژنرال تورموسوف کنند. برای گزارش منابع دیگر قاجاری درباره مذاکرات صلح عسکران، نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۵ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۲ ب / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۷ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۸ / اکسیر التواریخ، ص ۱۲۱ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۰۲

۸۹۷ جایی در شمال تبریز که لاجورد و سرب آنجا شهرت داشته است.

۸۹۸ زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۵ ب ۴۷۶ الف / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۶ - ۱۱۵ /

روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۸ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۷

۸۹۹ اصل: بر چندین

نگارش بعضی حالات و توجه نواب شاهزاده علی خان به چپاول جمعی از ایلات قزاق و معاودت آن جناب

در اواخر فصل بهار که چمن اوجان از قدوم میمنت لزوم اعلیحضرت شاهنشاهی رشک گلزار جهان شده بود،^{۹۰۱} رایت عقاب پیکر در بوم و برش نشیمن اجلال ساخت. نایب السلطنه با آنکه در آن اوان در چمن دوکیجان تشریف داشتند، از غلبه شوق در کمال استعجال، خود را در عرض دوازده ساعت به استقبال داور جمشید خصال رسانیده، رکاب بوسی به عمل آمد. و چون هنگام ورود فلک فرسای سلطانی به چمن سلطانیه نواب شاهزاده علی خان^{۹۰۲} را با جمعی بی شمار، از پیاده و سوار مأمور به ایروان ساخته بودند،^{۹۰۳} آن جناب، به چمن قرا باغلر نخجوان رفته، منتظر ورود موکب مسعود نواب نایب السلطنه بود، اعلیحضرت ظل اللہی نایب السلطنه را رخصت انصراف از رکاب مستطاب فرمودند. آن جناب در اوان توقف شاهزاده نایب السلطنه در نخجوان دستورالعملی به شاهزاده کامران، علی خان داده، آن جناب را روانه چمن آباران ایروان ساختند. شاهزاده علی خان دو دفعه غازیان ظفر نشان را به سرداری اسماعیل بیک دامغانی، غلام پیشخدمت باشی سرکار پادشاهی و دیگر سرکردگان جلادت نشان به

۹۰۰. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۵ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۲ ب / اناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۷ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۸ / اکسیر التواریخ، ص ۱۲۱ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۰۲

۹۰۱. فتحعلی شاه پیش از ورود به چمن اوجان، در ۱۸ جمادی الاول ۱۲۲۵ (۲۱ ژوئن ۱۸۱۰)، از تهران وارد چمن سلطانیه شد و در همین مکان سرجان مالکم که برای سومین بار به سفارت آمده بود، به دیدار شاه نائل شد. دنبلی گزارش ورود سرجان مالکم را کمی بعد و به گونه‌ای خلاصه آورده است. زینة التواریخ، خطی، گ ۲۷۵ ب / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۶ - ۱۱۵ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۶۷ - ۲۶۶ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۳ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۸ - ۴۶۷ / اناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۸ - ۱۹۷ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۰۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۸

kaye, The Life and... Vol. 2, P. 22 / Jones, An Account Of..., Vol. 1, P. 364

۹۰۲. علی شاه ظل السلطان، برادر بطنی و صلیبی عباس میرزا بود.

۹۰۳. فتحعلی شاه پس از رسیدن به چمن سلطانیه و اطلاع از عقیم ماندن مذاکرات قائم مقام و تورموسوف، شاهزاده علی خان را با سپاه بزرگی مأمور دفع روس ها در پنبک و آباران نمود، در این مأموریت، اسماعیل خان دامغانی و برادرانش ذوالفقار خان و مطلب خان و جاننازان سنمانی و دامغانی و سواران مافی و خواجه وند و عبدالملکی، شاهزاده علی خان را همراهی می نمودند. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۶۷ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۶ / اشرف التواریخ، خطی، گ ۲۳۹ ب / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۵ ب / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۸ / اناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۷

حماملو مأمور ساخته و ایشان با پارت نگین محاربه نموده، جمعی از روسیه را مقتول ساختند. و از آنجا شاهزاده را برای گوشمال متمر دین شمس‌الدینلو و سایر ایالات گنجه و قزاق و ستیز و آویز با ینارال نبالسین که در آنجا اقامت داشت، روانه و خود به دولت و اقبال معاودت فرمودند.

شاهزاده آزاده بعد از ورود به گنجه و حوالی آن حدود با ایل قزاق دچار گشته، دو اب و اغنام زیاده از شمار و حساب تاخته، چون ینارال نبالسین با سپاه روس و سواره قزاق و شمس‌الدینلو همگی [۲۳۷] در اطراف و جوانب اموال منهوبه، فوج فوج، مجتمع و مهیا بودند، از هر طرف آغاز جنگ و جدال نمودند. آن شاهزاده آزاده به هر جانب فوجی از سپاه را به کار پیکار مشغول ساخته و شاهزاده جوان بخت کامکار و ملتزمین رکاب نصرت شعاری، با سر و اخترمه و اسیری بی شمار و غنیمت فراوان، از آن حدود عطف عنان کرده به ایروان آمدند. ۹۰۴ و چون در آن اثنا از قرار اخبار متوالیه به تحقیق پیوست که طور مصوف از جانب صدقلو به تفلیس معاودت نموده، نایب السلطنه شاهزاده علی خان را با غالب سپاه، روانه دربار پادشاهی و استدعا نمودند که نفس نفیس پادشاهی زیاده از این متحمل توقف چمن اوجان که ییلاق بسیار سرد است، نشده، رایت پادشاهی منصرف به دارالخلافه شود. ۹۰۵

تعهدات شیخ علی خان قبه و مصطفی خان شیروانی و مأمور شدن ابراهیم خان قاجار به کنار کر

سابقاً سمت ذکر یافت که ابراهیم خان قاجار مأمور به کنار کر شد؛ باعث بر آن این بود که سلیم خان شکی و حسین قلی خان باکوبه که مستظل ۹۰۶ به ظل مرحمت دولت قاهره‌اند، در چمن اوجان شرفیاب حضور پادشاهی شده، کسان شیخ علی خان هم با عرایض او وارد و استدعای همگی این بود که: سرداری با فوجی سپاه، به موغان تعیین

۹۰۴. اشرف‌التواریخ، خطی، گ ۲۳۹ ب / زینة‌التواریخ، خطی، گ ۴۷۵ ب / تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۲۶۷ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۶ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۳ الف / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۸ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۷

۹۰۵. فتحعلی شاه در ۱ شوال ۱۲۲۵ با شروع سرمای زمستان و کاهش عملیات جنگی چمن اوجان را به قصد تهران ترک کرد. زینة‌التواریخ، خطی، گ ۴۷۶ ب / تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۲۷۰ / اشرف‌التواریخ، خطی، گ ۲۴۲ الف / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۷ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۲ ب / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۷۰ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۲۰۱ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۷

شود و وجهی به شیخ علی خان از خزانه عامره رسد [تا] با مصطفی خان شیروانی که ندامت از سوائف^{۹۰۷} اعمال خود به هم رسانیده [و] با شیخ علی خان در خدمت دولت علیه و مخالفت از روسیه متحد گردیده است، مصدر استقلال سلیم خان در شکی شود. و حسین قلی خان هم نزد شیخ علی خان رفته بالاتفاق، هواخواهان لکزیه را در قبه مجتمع سازند و به هیأت اجتماع به محاربه روسیه آن سامان پردازند.^{۹۰۸}

۹۰۷. گذشته‌ها

۹۰۸. علی رغم همکاری‌های وسیعی که خوانین قبه و لژیگه در آغاز یورش روس‌ها به قفقاز با آنان انجام دادند، سرانجام برخی از آنان، نادم گشته و بر آن شدند تا قدرت محلی خویش را در مقابل سپاهیان روسی حفظ کنند. شیخ علی خان قبه‌ای از جمله این خوانین بود. او هر چند پس از وقوف به مطامع نهایی روس‌ها در برچیدن تمام حکام محلی و کنترل کامل منطقه، تلاش زیادی را برای حفظ قدرت خویش انجام داد، اما به دلیل شرایط مساعدی که او و امثال وی، قبل از دوره ندامت، برای تسهیل نفوذ روس‌ها به منطقه فراهم کرده بودند، تمام کوشش‌های او بی نتیجه ماند. متأسفانه منابع ایرانی از سیر کشاکش‌های خوانین محلی قفقاز با روس‌ها گزارشی ارائه ن داده‌اند. سرهنگ عباسقلی آقا باکیخانوف از جمله مورخان آن منطقه است که وابستگی به روس‌ها، در لابلای گزارش‌های او اطلاعاتی جسته و گریخته در باره مقاومت خوانین محلی قفقاز در برابر روس‌ها به چشم می‌خورد. او درباره شیخ علی خان و مقاومت برخی خوانین لژیگه می‌نویسد: «در سنه ۱۲۲۵ (۱۸۱۰) شیخ علی خان از طبرسران که زیاده بر یک سال و نیم در آنجا توقف داشت به ترغیب خان بوتان بیک شریف بیک بن حضره که اسلاف او از عصر صفویان متولی آستان شیخ جنید بودند، اکثر اهالی قبه را به خود منتفی ساخته چهارماد به تصرف مملکت و محاصره قلعه پرداخته بعضی اهالی را به قریض کوچانیده، شهر جدید طرح انداخته بود که پولکونیک لیسانویچ با لشکر روس و سواره شکی و شیروان، آمده شیخ علی خان را در قرب قریه چچی شکست داده از مملکت اخراج نمود و شیخ علی خان دوباره به آققوشه رفته سکنی گرفت و داماد او عبدالله بیک نیز مجال توقف در طبرسران ندیده به وی ملحق گشت. بعد از چندی شیخ علی خان با جمعیتی قریب به سه هزار از اهالی آققوشه و توابع خویش بی مانع از ملک اوسمی گذشته به طبرسران آمد. پولکونیک محمد قادی که بعد از برادر خود رستم قادی به حکومت بود، در نیم فرسخی قریه خوچنی، جایی را که انحصار به یک معبر داشت، سنگر بسته به مدافعه پرداخت. لژیگه در یورش توقف داشتند. شیخ علی خان با نوکران خویش حمله برده، سنگر را مسخر ساخت. محمد قادی فرار و عبدالله بیک در خوچنی به جای او منصوب گردید. دو ماه بعد از مراجعت شیخ علی خان، محمد قادی باز آمده، عبدالله بیک را اخراج و در جای خود تمکن یافت. خلاصه چندگاهی حدود روس و روم و ایران محل محاربات و به تخصیص مملکت قریباغ جای تردد سپاه و ایلات بود تا اینکه طورماسوف در سنه هزار و دویست و بیست و شش برای جنگ فرانسه به روسیه احضار و جنرال لیطنانظ مارکز پاعولوچی، به جای او صاحب اختیار گشت. شیخ علی خان به اعانت ابابکر قاضی آققوشه و به واسطه وجوهی که از ایران برای او مرسول می‌گشت، اهالی آققوشه را دوباره ترغیب به جنگ کرده با لشکری قریب به هشت هزار از آققوشه و مهدی ولی و طبرسران و غازی قموق، به اتفاق نوح بیک بن سرخای خان نانی بر سر قبه بیامد. لژیگه اسبان خود را از محرم کندی کوره کنار سمور به طبرسران برگردانیده به قریه جبر آمدند و جنرال مایور کوریوف روز دیگر بر سر ایشان آمده، راه طرف غربی را که خوب بود و بیکان قبه نشان به وی داده بودند، گذاشته از راه طرف شرقی حمله آورد و به سبب صعوبت مکان هزیمت یافته به زیخور مراجعت و شیخ علی خان به قریه رستاق رفته باز مملکت را به اطاعت خود آورد. همین قلعه قبه و قریه (داده پورقی در صفحه بعد)

با اینکه اعلیحضرت ظل‌اللهی، اعتمادی به این مقالات نداشتند، محض رعایت خاطر آن‌ها، قبول این مسئول فرموده، ابراهیم خان قاجار را با فوجی از لشکر جرار تعیین و وجهی که بایست عنایت فرموده، مقرر داشتند که اگر اثری از [۲۳۸] خدمتگزاری مصطفی خان به ظهور رسید، یا کار شیخ علی خان پا بر جا باشد و یک کدام، خواهشمند عبور او و سپاه منصور از رود کُر شوند، به آن طرف رفته، در معاونت و امداد آن‌ها به تقصیری از خود راضی نگردد، والا قراباغ را تاخته، حسین قلی خان را هم که اصرار در رفتن نژد شیخ علی خان دارد، با هر قدر سواره که خواسته باشد و وجه استدعایی به او رساند. ابراهیم خان نیز حسب‌المقرر معمول داشته، مدتی در اصلاندوز موغان متوقف، مطلقاً رایحه صدقاتی به مشام او نرسید؛ لابد به نهجی که مأمور بود به چپاول قراباغ پرداخته، نقد و جنس و ائقال و احمال و دواب و اغنام بسیار به دست آورده، از آنجا مراجعت نموده، باز در اصلاندوز متوقف گردید. با پیرقلی خان قاجار که ملتزم رکاب ظفر شعار نایب السلطنه بود، حسب الامر پادشاهی از ایروان احضار و مأمور به سرحداری موغان گردید. میرزا بزرگ نایب‌الوزاره نیز مأمور شد که فوجی سپاه پیاده و سوار را از اردوی پادشاهی برده، به پیرقلی خان سپارد و امور قراجه‌داغ و دزمار را رونقی داده، معاودت نماید.

قائم مقام، حسب الامر قدر قدر، عمل نمود. ابراهیم خان احضار به دربار سپهر نمون و وارد اردوی همایون شد. پیرقلی خان هم محض ورود به قراجه‌داغ، قشون نصرت نمون را برداشته، با حاجی محمد خان قراگوزلو حاکم قراجه‌داغ روانه قراباغ گردید. چون از آب ارس عبور نمودند، اولاً: خواستند که مهدی قلی خان قراباغی را که در قلعه عسکران به محافظت آنجا مشغول بود، گوشمال کامل دهند. وی پای به هامون نهاده، از رود ترتر به عزم تاخت ایل جبرئیلو عازم شدند. و ایل مزبور، خود را در سقناقی محکم کشیده بودند؛ سپاه منصور یورش برده، سقناق ایشان را گرفتند. آن‌ها را تاخته از آنجا رایت مراجعت به قراجه‌داغ افراختند. چون هنگام عزیمت سردار مزبور امر شده بود که جماعت چلییانلو که از رود ارس گذشته، در میانه طریق ناصواب [۲۳۹] تذبذب می‌پیمودند، کوچانیده به این طرف آب آوردند، سردار مزبور به موجب فرموده عمل نموده، آن‌ها را با طایفه یوسفانلو کوچانیده، به این طرف آب آوردند. چون نایب السلطنه، را کیفیت این قضیه معروض شد، پاس ناموس اسلام را ارقام محکمه صدور

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) زیخور در دست روسیه مانده بود، تقریباً بعد از دو ماه متجاوز، جنرال مایور خاتونصوف با لشکری تازه برسد و شیخ علی خان را در قریه رستاق هزیمت داده از مملکت اخراج نمود. لژیبه بسیار و خود ابابکر قاضی افقوشه در این معرکه به قتل رسیدند... گلستان ارم، ص ۱۹۲-۱۹۴

یافت که اسرای شیعه و سنی را حاجی محمد خان از سپاه ظفر پناه بازگرفته، به صاحبانش تسلیم نماید.^{۹۰۹}

گرفتن طور مصوف سلیمان خان والی باش آچوق را و شکست حسین خان سردار در آخسقه از روسیه و به صدد تلافی برآمدن سردار با روسیه و گرفتن سنگر حاجی قرا و قتل و تفریق جمعی روسیه که در آن سنگر بود

طور مصوف سردار روس با جمعی به سرحد تفلیس و باش آچوق رفته، به سلیمان خان والی باش آچوق پیغام کرد که آمده، یکدیگر را ملاقات دوستانه نماییم و ابواب فلاح و صلاح بر روی روزگار یکدیگر گشاییم. و از راه حيله و تزویر، در خفیه اسباب گرفتن او را آماده کرده، بعد از ملاقات و مقالات، به دستگیری چند نفر از ایل باش آچوق که ظاهراً برای خدمت او کمر بسته بودند و باطناً طور مصوف سازش نموده، بر مرصد^{۹۱۰} عذر و مکیدت^{۹۱۱} نشسته، سلیمان خان را دستگیر ساخت و به تفلیس برد. بعد از چندی، چند نفر رؤسای روس را تعیین نمود که سلیمان خان را به طریق حبس شب هنگام از تفلیس روانه پتربورغ نمایند. سلیمان خان شبی در مجلس شراب از این مقدمه آگاه شده، خود را با تدابیر بسیار از مجلس مستخلص و با چند تن فرار نموده، با لطائف الحیل بالباس مبدل، از دروازه شهر بیرون رفته و در خارج اسب و بلدی به دست آورده، به مسارعت^{۹۱۲} تمام روانه شد.^{۹۱۳}

منقول از قول حکماست که عاقل آن نیست که خود را از دام بلا و ورطه عناء^{۹۱۴} صیانت نماید، بلکه عاقل آن است که اگر در مهلکه افتد، به دستگیری فکر متین، گریبان خود را از چنگ بلا رها کند و کشتی تن را از غرقاب هلاک به پایمردی ناخدای تدبیر به ساحل نجات کشاند. [۲۴۰]

بالجمله، سلیمان خان خود را به ولایت آخسقه رسانید و سلیمان بیک دیوان بیگی را که از خویشان و خیراندیشان او بود، روانه درگاه جهان پناه سلطانی ساخته، استدعای صدور فرمان به افتخار حسین خان سردار و شریف پاشای والی آخسقه کرد و

۹۰۹. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۶ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۶ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۱۳۳ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۹

۹۱۰. کمیگاه

۹۱۱. حیلہ

۹۱۲. شتاب

۹۱۳. پیش از این گزارش خاوری شیرازی در این باره را آورده ایم. برای گزارش منابع دیگر در باب دستگیری

و فرار والی باش آچوق بنگرید به: زیرنویس شماره ۸۷۸

۹۱۴. اسارت

درخواست، که از درگاه آسمان جاه به معاونت او، عنایت اخراجات لشکرکشی حکم رود. و استدعای او مقرون به انجاح شده، حسین خان سردار با خزانه بسیار و لشکر جرار به فرمان سلطان عازم آخسقه و در اول ورود سردار چند نفر از تاوآدان^{۹۱۵} کارتیل و قراقل خان که از سوء سلوک روسیه به جان آمده بودند، وارد و خواهش تعیین لوآن میرزا^{۹۱۶} والی زاده گرجستان را به آن سامان نمودند. حسین خان سردار ملتسمی ایشان را مبذول داشته و او را با سامانی لایق به کارتیل گسیل کرد. و سلیمان خان بعد از ورود به باش آچوق، چندین دفعه زد و خورد با روسیه آنجا نموده، بعضی از آن گروه مقتول و بعضی منکوب و مخذول مراجعت کردند. در محل باش آچوق، سوای یک قلعه در دست روسیه نماند. لوآن میرزا بعد از ورود به کارتیل، اجتماع جمعی از اهالی کارتیل داوس و قراقلخان نموده، لازمه کوشش در ستیز و آویز با روسیه معمول داشت، اما شریف پاشا، والی آخسقه که تا آن هنگام از تعرض روسیه آرام نداشت و سلیم پاشا والی سابق آنجا با روسیه سازش کرده، ساعتی او را آسوده نمی گذاشت. و به سبب اعانت دولت قاهره و عزیمت حسین خان سردار را من جمیع الجهات، مرفه الحال گشت. بعد از ورود سردار مزبور به آخسقه، نظر به اطمینان سردار به انتظام و انتساق^{۹۱۷} امور، شریف پاشا و مظنه به سرحداری او، طریق حزم و احتیاط را مرعی نداشت؛ قراول در همه طرق و شوارع نگذاشت و به سبب عدم انتظام امور شریف پاشا، فوجی روسی،^{۹۱۸} شب هنگام، علی الغفلة، از راهی که قراول نبود، به سر وقت سردار رفته، در حوالی اردو شلیک توپ و تفنگ نمودند. سردار [۲۴۱] و سپاه همگی غافل از این کار ناصواب، بعضی بیدار و بعضی در خواب، از مشاهده این حال، اضطرابی به هم رسانیده، از اردو بیرون شدند و روسیه داخل کنار اردو و شروع به دست اندازی نمودند. در آن اثنا، میرزا علی نقی خان فندرسکی استرابادی با دسته خود بر سر آن‌ها ریخته و چون شعله سوزان باخضم^{۹۱۹} برآویخت و شکستی درست به آن‌ها داده، سر و اخترمه بسیار و اسلحه بی شمار از آن‌ها به دست آورده، روسیه مراجعت نمودند.^{۹۲۰}

۹۱۵. رؤسای قوم و شاهزادگان

۹۱۶. لئون پسر گرگین والی پیشین گرجستان و برادر الکساندر میرزا بود که نام وی در منابع فارسی، لوآن میرزا

و لیوان میرزا ثبت شده است.

۹۱۷. مرتب شدن، ترتیب دادن

۹۱۹. اصل: باخس

۹۱۸. اصل: روسیه

۹۲۰. خاوری شیرازی به خلاف دنبلی، از باده گساری‌های شبانه حسین خان سردار سخن گفته و نوشته است

که یکی از علل غفلت سردار و غافلگیر شدن او آن بود که «شبهها [را] به استراحت و خواب و استعمال شراب ناب به روز می آورد.» تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۷/ برای انعکاس واقعه در منابع دیگر بنگرید به:

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

حسین خان سردار دیگر اقامت و درنگ را در آن ولایت، صلاح حال خود ندیده، برای تدارک کار روسیه برگشت. بعد از معاودت شاهزاده علی خان و جیوش رکابی به او جان، وارد اردوی نایب السلطنه شد و استدعای تعیین فوجی سرباز و غلامان و تفنگچی با خود، برای تسخیر یک کدام از سنگرهای پنبک نمود. نایب السلطنه به حسب استدعای او محمد بیک قاجار افشار سرهنگ و قاسم بیک سرکرده غلام تفنگچی را با دسته آنها تعیین و به اتفاق سردار روانه نمودند. مأمورین در بیست و سیم ماه صیام [۱۲۲۵]، به جانب قراکلیسای پنبک، سمند ایلغار را تیز تک کردند. با اینکه برف و یخ راهها را مسدود کرده بود و از سردی هوا خونها در بدنها منجمد گشته، در یک روز و یک شب، بیست و هشت فرسخ راه را پیاده طی کرده، در هشت فرسخی پنبک به آیین و نظام تمام، صفوف را ترتیب داده، به راه افتادند. دو ساعت به صبح مانده، به حوالی سنگر حاجی قرا رسیدند. و در آنجا، ساعتی درنگ کرده و پنج نفر از مخبران سرباز را که سردار برای استخبار خبری و استعلام اثری، تا حوالی سنگر روسیه فرستاده بود که از کار و کردار و رأی و اراده و راه یورش و لوازم کار اطلاعی حاصل نماید، و ایشان در حوالی سنگر به دو نفر از قراولان روس که در خارج سنگر بودند، دچار گشته، آنها را زنده دستگیر کرده، نزد سردار آوردند. و سردار نیز با احتیاط اینکه مبادا گرفتاری قراولان روسیه، موجب اختلالی شود، [۲۴۲] همان دم که حوالی صبح بود، با سربازان به سر سنگر روانه [شد]. روسیه نیز چون در مقام حراست واقف بودند، مجرد رسیدن سپاه، در آن تیره شب آتش جدال را به اشتعال آورده، به محاربه و مجادله اشتغال نمودند. سربازان دشمن شکار، به یکبار از اطراف و جوانب یورش آورده، داخل سنگر [شدند] و بی آنکه راه به جایی برای روسیه گشاده شود، آنها را دایره وار در میان گرفته و سنگری سخت مستحکم را که متصل به چند سنگر افواج سالدات روسیه و چند قریه جمعیت تفنگچی ارمنی و بسیاری درایکون بود، مسخر و مفتوح کرده، به قتل تمامی روسیه سنگر و اسر و نهب همه عیال و اطفال و ائقال و احمال ارامنه قریه متصله به آن پرداختند. تا بعد از طلوع آفتاب، به کشتن و اسیر کردن و سوختن اشتغال داشتند. و چون جمعی از سالدات خود را در خانه‌های ارامنه پنهان کرده بودند، تمامی آنها را سوخته، آتش قهر در بنیاد وجود آنها فروختند. و توپ‌های آنها را شکسته، مال و دواب و اغنام از ارامنه یا اسرا گرفته، مظفر و منصور مراجعت کردند. روسیه سنگر متصله به حاجی

(۱) ماه پاورقی از صفحه قبل) زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۶ الف/ابدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۳ الف /روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۷۱-۴۷۰/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۶/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۸

قرا، به تصور آنکه شاید غازیان منصوره را از انگیختن غوغا، مضطر [ساخته] یا مالی به غارت برده، را توانند پس گرفت، تعاقب ایشان نموده، طی قدری مسافت نمودند، اما مجرد برگشتن چند نفر از غلامان تفنگچی و انداختن چند تیر تفنگ که منزل آن‌ها از منزل زنبورک زیاده‌تر است، چند نفر از روسیه مقتول و زخم‌دار گشته بی نیل مرام معاودت به مقام خود کردند. سردار که از تدارک عمل روسیه رفع انفعالی از خود نمود، سرها و اسرا و اموال را برگرفته به آیین شایسته وارد حضور نایب السلطنه گشت و نواب نایب السلطنه هر یک از خدمتگزاری علی قدر مراتبهم مورد نوازش فرمود.^{۹۲۱}

بیان ورود ملکم بهادر و آوردن توپخانه انگلیس به درگاه جهان پناه و تفویض توپخانه مزبوره به نایب السلطنه

از جمله تدارک سرحداری و اسباب بزرگ آتش بازی و صاعقه افشانی که هیچ وقت در ایران متداول نبود، [۲۲۳] توپخانه انگلیس است؛ با توپچیان ماهر و گلوله و اسباب وافر که از راه هندوستان و فارس، به همراهی ملکم بهادر وارد درگاه آسمان جاه شده.^{۹۲۲} مستر کرشط^{۹۲۳} و مسترلینزی توپچی که به صفت کاردانی و جوهر جلادت ذاتی موصوف و معروف بودند و چند نفر دیگر، از قرار صوابدید سفیر مزبور و حسب الامر پادشاهی، توپخانه مذکوره، به نواب نایب السلطنه مفوض گشته، مستر کرشط و مسترلینزی مزبور و چند نفر دیگر، هر یک در کاری و صنعتی ماهر بودند، مأمور به توقف تبریز. نایب السلطنه، نظام توپخانه سرکار را به مسترلینزی که به کمال قابلیت آراسته بود، محول داشته جمعی ایرانی را نیز مقرر فرمودند که نزد توپچیان مزبوره تائین^{۹۲۴} بوده قاعده و قانون توپ‌اندازی به طریق توپچیان انگلیس تعلیم گیرند. والحال، به سعی تمام و جهد مالاکلام مشق توپ‌اندازی می‌نمایند؛ در آن باب مهارت کلی حاصل کرده‌اند و در عرض یک دقیقه هفت بار توپ پرکرده خالی می‌گردد و دود به دود متصل می‌شود.

۹۲۱. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۶ الف / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۷ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۳ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۷۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۱۹۶ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۴۹۷
 ۹۲۲. دنبلی پیش از این، از سر مین سفر سرجان مالکم و مسائل مربوط به آن سخن گفته و در این قسمت، نیز به تکرار موضوع پرداخته است.
 ۹۲۳. باید مقصود کاپیتان چارلز کریستی باشد.

۹۲۴. زیر دست، سرباز، صاحب منصب جزء

تفویض فیصل دادن امور سرحدیه بغداد به نایب السلطنه به موافقت

شاهزاده محمد علی میرزا

درین سال، حالتی افندی رئیس الکتاب سابق دولت عثمانیه به دلجویی و استمالت عبدالرحمان پاشا که به اولیای این دولت ابد مدت متوسل شده بود و با هیچ یک از دو دولت رفتاری نداشت، مأمور گردید. اعلیحضرت سلطانی نظر به جهات عدیده اعانت او را منافی قانون و رویه دوستی با دولت عثمانیه دانسته، مقرر فرمودند که درین خصوص دوستی دولت عثمانیه ملحوظ شود؛ به طریقی که باعث نقص دولت عثمانیه و رنجش میانه دولتین واقع نشود. نایب السلطنه به موافقت شاهزاده محمد علی میرزا مهمات آنجا را فیصل دهند و تداخلی در آن مملکت روی ننماید. حالتی افندی به اعانت عبدالرحمان پاشا، سلیمان پاشا را معزول و عبدالرحمان پاشا با سلیمان پاشا محاربه نموده، او را دستگیر و مقتول و شغل وزارت را قبل [۲۴۴] از رسیدن فرمان از دولت عثمانیه، به عبدالله آقا نام گرجی که نزد او بود، موکول ساخته. ۹۲۵ حالتی افندی از

۹۲۵. از آنجا که پس از قتل علی پاشا وزیر پیشین بغداد، سلیمان پاشا خواهرزاده وی با همراهی دربار ایران به جای او منصوب شده بود، مقامات باب عالی در این زمان با اندیشه برانداختن او از بغداد، حالتی افندی رئیس الکتاب استانبول را مخفیانه به بغداد اعزام داشتند تا او از طریق جلب همراهی بزرگان شهر موجبات شورش مردم علیه سلیمان پاشا را فراهم کند. پس از ورود حالتی افندی به بغداد، چون تلاش او به نتیجه نرسید، لاجرم وی روانه شهر زور شد تا از آنجا عبدالرحمان پاشا بابان، والی سلیمانیه را برای هجوم به بغداد با خود همراه سازد. با فراهم شدن قوای بابان و رسیدن ابن خبیر به وزیر بغداد، وی بی درنگ از فتحعلی شاه که در این زمان در چمن اوجان استقرار داشت، استمداد جست. شاه نیز بی درنگ محمد صادق وقایع نگار مروزی را روانه عراق کرد تا از طریق وساطت و میانجی گری مانع بروز جنگ میان پاشای سلیمانیه و وزیر بغداد شود. وقایع نگار چون به کرمانشاه رسید، مطلع گردید که در اوائل رجب ۱۲۲۵ قوای عبدالرحمان پاشا بغداد را تصرف کرده و سلیمان پاشا را متواری ساخته‌اند. به موجب اطلاعات به دست آمده، سلیمان پاشا کمی پس از فرار به میان طایفه‌ای از اعراب، شبانه توسط میزبان به قتل می‌رسد و سر او برای حالتی افندی ارسال می‌گردد. پس از غلبه عبدالرحمان پاشا بر بغداد، وی عبدالله آقا نام گرجی از نوکران قدیمی خویش را به جای سلیمان پاشا به وزارت بغداد معین می‌کند. عبدالله آقا وزیر جدید بغداد که ظاهراً بر آن بوده است تا نظر مساعد دربار ایران را نسبت به وزارت خود جلب کند، احمد چلبی را همراه هدایایی روانه ایران می‌سازد. شایان ذکر است که برخی از منابع اعزام احمد چلبی را زائیده تصمیم مشترک عبدالله پاشا و حالتی افندی دانسته‌اند و برخی دیگر نوشته‌اند که پس از بروز اختلاف میان عبدالرحمان پاشا و حالتی افندی و تحقیر وی در ملاء عام توسط همان عبدالرحمان پاشا، احمد چلبی با تصمیم عبدالله پاشا روانه تهران شد. دنبلی چنانکه در متن آمده است مدعی است که پس از بروز اختلاف میان عبدالرحمان پاشا و حالتی افندی، شخص اخیر احمد چلبی را روانه ایران کرد. این ادعا ظاهراً نامعقول و با شرایط و موقعیت تزلزل یافته حالتی افندی در بغداد، هماهنگ نیست. برای گزارش‌های مختلف منابع دیگر در این باره بنگرید به: زینة‌التواریخ، خطی، گ ۴۷۶ الف - ب / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

ملاحظه خود رأیی و لایقیدی عبدالرحمان پاشا، تغییری به هم رسانیده، در مقام تغییر رفتار برآمد. عبدالرحمان پاشا هم متحمل نشده، او را در ملاء عام تخفیف نمود. و بعد از ظهور این امر، احمد آقا را که از معارف عراق عرب و سابقاً به احمد چلبی ملقب بود، روانه دربار سلطانی ساخته، به اظهار مراتب ارادت و وابستگی به این دولت ابد مدت پرداخت. و چون امور سرحدیه تمامت سرحدات دولت عثمانیه حسب الامر پادشاهی به نواب نایب السلطنه محول و یاسین چی زاده^{۹۲۶} عبدالوهاب افندی ایلچی دولت عثمانیه هم که ورود او به دربار کیوان مدار عنقریب رقم زده کلک بیان خواهد شد، مأمور به توقف خدمت نایب السلطنه گردیده. چون نواب نایب السلطنه همواره راغب به مزید التیام دولتین ایران و عثمانی و مسدد راه فتنه جوی مفسدین می باشند، مأمور شد که در امور سرحدیه بغداد دقتی کامل نموده، مهمات سرحدیه نواب محمد علی میرزا را به حسن رأی یکدیگر منتظم و مضبوط سازند.

زفتن طور مصوف به تسخیر آخسقه و شکست یافتن او از شریف پاشا

طور مصوف سردار روس بعد از معاودت موکب انجم شکوه از ایروان به مستقر جلال عرصه را خالی دیده، انتهاز فرصت نمود. سپاهی را که به تسخیر باش آچوق برانگیخته بود، طلبیده اطراف شهر و قلعه آخسقه را مضرب خیام عساکر خود ساخت. سلیم پاشا والی سابق باش آچوق که همواره در سر حکومت آخسقه با شریف پاشا رهسپار طریق عناد بود، از استماع این خبر، غیرت اسلام دامنگیرش گشته، ترک عناد و لجاج کرده پسر خود را با جمعیتی کامل به استمداد شریف پاشا فرستاده، خود نیز آماده قتال و جدال گردید.

طور مصوف و لشکر روسیه سه ساعت به صبح مانده، از اطراف و جوانب یورش بردند و به غلبه و قهر داخل شهر آخسقه گشته، اجاقلوویان و صولی بیک [۲۴۵] و سایر دلاوران و شریف پاشا والی آن مکان شروع به قتال و جدال نمودند. تا دو ساعت از روز گذشته، تنور حرب مشتعل و دست مجاهدان به مهره بازی تفنگ مشتغل بود. کار به استعمال سیف و سنان رسید و سپاه اسلام با لشکر روس دست و گریبان گردید. بالاخره

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) ۱۱۷ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۶۸ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۲ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۴ الف / اشرف التواریخ، خطی، گ ۲۶۶-۲۶۴ الف - ب / روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۶۸ / ناسخ التواریخ، جز، اول، ص ۲۰۰ / اکسیرالتواریخ، ص ۱۲۳ / اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)، جلد اول، ص ۲۱۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۹۲۶. اصل: در سراسر متن، یسن زاده

طور مصوف با سپاه روسیه منهزم گشته، رهسپار وادی ادبار شد و شریف پاشا و لشکر آخسقه ایشان را از شهر بیرون کرده، یک فرسنگ از شهر پس نشانیدند و علی التعاقب به سعی امین پاشای سرعسکر، از ولایت ارزنة الروم و حوالی و حواشی آن مرز و بوم مدد می‌رسید. روسیه بعد از دو سه روز شکست، خود را درست کرده به هیأت اجتماعی از اطراف و جوانب شهر آخسقه کار یورش را میان بستند [و] از دو جانب، سمندر وار در میان شعله نار نشستند.

بالجمله سپاه روم، از توارد^{۹۲۷} حسام و صدمات گلوله توپ و تفنگ سپاه روس را چنان از هم متفرق و پراکنده کردند که آن همه لشکر عدو شکن را سلسله نظام از هم گسیخته، هنگام انهزام لشکرگاه خویش را گم کردند و در چهار فرسخی آخسقه یکدیگر را یافته، شکسته مسلخ و گسسته عنان، زمام مراجعت به گرجستان تافتند.^{۹۲۸} و شریف پاشا کیفیت وقایع را به دربار نایب السلطنه معروض داشته، از مخزن خاص، خلاع فاخره به شریف پاشا و سایر دلیران و مجاهدان آن ولایت عنایت فرمود؛ به علاوه، خنجر مرصع به شریف پاشا مرحمت شد و از اصطبل خاص، اسب صرصر تک با ساخت زین زر نصیب یافت.

وفات وزیر معظم میرزا محمد حسن در دویم شهر محرم الحرام [۱۲۲۶] وزیر معظم و صاحب نیکوخواه مفخم، میرزا محمد حسن که درین سال به وزارت شاهزاده بی همال نایب السلطنه العلیه، بین الاقران و الامثال، شرف امتیاز و افتخار یافته بود، چند ماهی مریض گشته بر بستر ناتوانی افتاد و اطبا در علاجش بسی مداوا کردند، سودی نداد؛ بالاخره در دویم شهر محرم، احرام کعبه وصال بسته. مصراع:

لیک زنان لقای [۲۴۶] جانان دریافت

نواب نایب السلطنه را غره غرای سلطنت و خلافت ازین اندوه تغیر یافته، از جزع، جهان بین، لؤلؤ لالای اشک انگیخت. و جناب قائم مقام از مشاهده حالت ناگزیر فرزندان اشک حسرت از دیده افشاند و سپهر ستمکار ازین اندوه و ملال همگان را در آتش غصه و اندوه نشاند. پس روانش را به ختمات کلام ملک علام و اطعام طعام به فقرا و ایتم خشنود ساخت و حسب الامر نواب نایب السلطنه نعلش مطهرش را به همراهی نجفقلی

۹۲۷. وارد شدن

۹۲۸. گزارش دنیلی در باره شکست تور مصوف از قوای شریف پاشا در هیچ کدام از منابع قاجاری عصر فتحعلی شاه و منابع بعدی، منعکس نشده است. سپهر تنها مورخ از دوره ناصری است که به اخذ و نقل نوشته دنیلی پرداخته است. بنگرید به: ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۰۲

خان گروس که همواره در زمان حیات با مؤلف و مأنوس بود، با اثاثه شایان که نجفقلی خان مرتب ساخت و با جمعی از قرآ و حفاظ، به مشهد مقدس نجف، علیه من الله التحية والتحف، نقل کردند و ضمناً برخی مهمات خطیره هم به نجفقلی خان محول شد که در سفر مزبور به تقدیم رسانند و ذکر آن خارج از مدعا می شود.^{۹۲۹}

مأمور شدن جمعی از سرباز به روسیه شیخ آویز و استیصال جماعت

روسیه به دست سرباز

در اواسط زمستان به عرض واقفان حضور لامع النور رسید که جماعت روسیه، آذوقه و اسباب از قرا باغ و سایر امکنه متصرف فیه خویش آورده، در قریه شیخ آویز که محلی صعب بود، جمع نموده و از آنجا به مقری نقل و تحویل می نمایند. نواب نایب السلطنه دسته محمد بیگ قاجار افشار سرهنگ را با دسته احسان خان دنبلی و قلیلی از غلامان تفنگچی را به گرفتن محکمه شیخ آویز مقرر و مأمور فرمود. ایشان به استعجال تمام از رود ارس گذشته، وقتی که کوهها را برف گرفته بود، علی الغفلة شیخ آویز را احاطه کردند. ساکنان آنجا از روسیه و آرامنه وقتی خبردار شدند که خود را گرفتار دام بلا دیدند. پانزده نفر از آن جماعت فرصت یافته، اسلحه و اسباب برگرفته خود را به بام کلیسایی که در کنار شیخ آویز بود، رسانیدند و خود را صیانت نموده، دست به انداختن تفنگ گشودند و باقی ایشان، بالکلیه در دست سربازان جلادت شعار گرفتار؛ برخی [۲۴۷] به زخم گلوله مقتول و برخی را گریبان گرفته بیرون کشیدند و در میان قریه مانند گوسفند سربریدند. و جمعی از ایشان، از برابر سربازان گریخته، در خانه ای پنهان شدند و سربازان چند عدد نارنجک در میان ایشان افکنده، [آن خانه] بشکافت و همگی مجال درنگ نیافته بیرون دوییدند و سربازان ایشان را سربریدند. تمامت آن جماعت مقتول، سوای دو سه نفر که بر اسب سوار شده گریختند، کسی جان به در نبرد. و هر چه در شیخ آویز یافته غارت کردند و درین نوبت زیاده از سه چهار نفر از لشکر منصور زخمی و مقتول نشدند و سربازان سرهای آنها را بر سر نیزه تفنگ کرده به رکاب ظفر نصاب پیوستند و از نواب نایب السلطنه در ازاء این خدمات نمایان مورد انعام و احسان گشتند.^{۹۳۰}

۹۲۹. واقعه درگذشت میرزا محمد حسن نیز جز در ناسخ التواریخ در هیچ کدام از منابع قاجاریه منعکس

نشده است. بنگرید به: ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۰۵

۹۳۰. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۱۸ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۰۵

وقایع سال همایون فال قوی ثیل سنه هزار و دویست و بیست و شش و آمدن

یاسین زاده عبدالوهاب افندی ایلچی دولت علیه عثمانیه

از یمن مقدم نوروز فیروز، جهان پیر، جوانی از سرگرفت. هوا به اعتدال باز آمد و ساری و هزارستان بر شاخ گلبن در آواز. سلطان سرافراز، بعد از انقضاء جشن نوروزی به انجام مهمان نزدیک و دور پرداخته، رایت کامرانی به سپهر برین افراخت و مقارن آن حال، یاسین چی زاده،^{۹۳۱} عبدالوهاب افندی که از دربار دولت عثمانی مأمور به رسالت ایران بود، در اواخر شهر ذی حجة الحرام [۱۲۲۵] وارد دارالسلطنه تبریز گشته، به امر نواب نایب السلطنه، چند تن از اعیان استقبالش نمودند و بعد از عز بساط بوسی عازم دارالخلافة طهران [شد] و نامه ملوکانه و هدیه دوستانه ابلاغ نموده، مورد تقدات خدیوانه گردید و مقالات خوش و مکالمات دلکش که مورث مزید استحکام دولتین علیتین بود، به لفظ گوهر بار شنید. و چندی در آستان پادشاهی معتکف و مأمور به توقف حضور نواب نایب السلطنه گردید.^{۹۳۲}

۹۳۱. اصل: یسن چی زاده

۹۳۲. خاوری شیرازی درباره مأموریت یاسنچی زاده توضیحات بیشتری داده و می نویسد که پس از فتنه جویی عبدالرحمان پاشای بابان، «چون چندین دفعه بر حسب امر اولیای دولت خداداد داد، نواب محمد علی میرزا با سپاهی توانا روی به سامان بغداد نهاد و امنای دولت عثمانی از فرط عاقبت اندیشی از وخامت این غوایل اندیشمند گشته به جهت رفع مواد فتنه و فساد، یاسنچی زاده عبدالوهاب افندی را که از جمله معتبرین آن دولت علیه بود به همراهی شاکر افندی و حیرت افندی نام، از جانب سلطان محمود خان، خداوندگار روم که ولد عبدالحمید خان و برادر سلطان مصطفی است به سفارت ایران نامزد و با تحف فراوان روانه دربار سپهرمدار نمودند. سفیر مزبور به اتفاق همراهان مذکور با عزتی موفور، در عشر نانی ربیع الثانی وارد مستقر خلافت ابد دستور و در خانه جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم نزول نمود...مطالب سفارت او اینکه: چون پاشایان بابان همواره باعث مفسدت فیما بین دولتین علیتین روم و ایران و خاصه عبدالرحمان پاشا که سرآمد جمیع مفسدین آن مرز و بوم است، لهذا اولیای دولت علیه ایران از حمایت او کناره جویند؛ بلکه به سبب ظهور ازدیاد موافقت بین دولتین، گاهی که منشاء فساد می شود به راه تنبیه او پویند و همچنین، از اینکه سرحداران آن دولت را همواره در حدود آخسقه و قارص با جماعت روسیه حدیث مجادلت در میان است، کارگزاران این شوکت بهیه، حتی المقدور خود را از حمایت معاف ندارند و طایفه روسیه را فارغ بال نگذارند. از این طرف قرین الشرف، اجوبه شافی به او داده شد و بنیان قرار موافقت به این نوع نهاده آمد که: به سبب جهت جامعه (ادامه پاروئی در صفحه بعد)

تعیین شدن میرزا ابوالحسن خان به سفارت انگلیس و معاودت او و آمدن سرگور اوزلی ایلچی [۲۴۸] بزرگ به سفارت دربار کیوان مدار بعد از ورود ملکم بهادر،^{۹۳۳} نواب اعلیحضرت خاقانی میرزا ابوالحسن خان همشیره زاده حاجی ابراهیم خان معتمدالدوله سابق را که با امین‌الدوله حاجی محمد حسین خان بیگلریگی اصفهان نیز نسبت قرابت داشت، از دولت قاهره به دولت انگلیس تعیین. بعد از ورود میرزا ابوالحسن خان به آن دولت، اعزاز و اکرامی فوق‌الغایه یافته، قرین عزت و احترام اجازت معاودت دادند. سرگور اوزلی برونت را که مرتبه او در دولت انگلیس به چندین درجه از سر هر فرد جنس برونت برتری داشت، مأمور به توقف دولت ایران و امضای عهدنامه مرقومه، فیما بین اولیای دولت ایران مأمور و مقرر داشتند. آثار وفا، به عهد موافق قرار داد فیما بین، ظاهر ساختند و خبر آمدن او به اتفاق سفیر ایران به دربار پادشاهی رسید و میرزا زکی مستوفی دیوان اعلی به مهمانداری او تعیین شد. و او در بندر بوشهر به ایلچی مصادف شد. همه جا به انواع اعزاز و احترام او را به شیراز آورده، نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس، جمعی از اعزه و اعیان مقربان خود را به استقبال او فرستادند. بعد از چند روز مهمان نوازی و عزت و اکرام مالاکلام، از شیراز به اصفهان رسید. و حاجی محمد حسین خان امین‌الدوله، بیگلریگی اصفهان نیز مقدم او را گرمی شمرده، همه جا با احترام و اعزاز بیکران وارد دارالخلافه طهران ساختند. و سر هر فرد جنس برونت، ایلچی سابق، حسب المرام، بعد از نوازش بسیار با نامه پادشاهانه رخصت انصراف از دربار پادشاهی یافت و از راه

(ادامه پاروئی از صفحه قبل) اسلامی، کاربردان این دولت خداداد را در اعانت و حمایت مضایقتی نیست، ولی باید همواره اوقات تعیین پادشاهان شهر زور به اذن و صوابدید امنای این دولت ابد دستور باشد. وزیر دارالسلام بغداد نیز پس از این، مثل وزرای سابقه صداقت گزار این دولت جاوید قرار و با زوار و مجاورین آن اراض فیض شمار بیوسته، سلیم و بردبار بوده امری خلاف رویه سرحد داری از ایشان آشکار نگردد و هرگاه اختلافی در این عهد از ایشان ظاهر آید، تنبیه و آزار را حاضر باشند... بعد از اتمام این مهم سفیر مذکور مفتخر از انواع نوازشات آمده مأمور به توقف دارالسلطنه تبریز گردید. «تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۰/ برای گزارش منابع دیگر درباره مأموریت این سفیر عثمانی بنگرید به: زینةالتواریخ، خطی، گ ۴۷۵ ب/ تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۷۳/ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۲ ب/ روضةالصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۷۲/ ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۲۰۶/ اکسیرالتواریخ، ص ۶۱/ فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۰۴

۹۳۳. بر خلاف اتفاق نظر مورخان داخلی، بر اساس نوشته خود میرزا ابوالحسن خان شیرازی و گزارش منابع انگلیسی، سفر ایلچی و جیمز موریه به انگلستان، قبل از ورود سرجان مالکم به ایران انجام شد. نگاه کنید به

اسلامبول متوجه مقصد گردید. ۹۳۴ و سرگور اوزلی برونش شرفیاب حضور آستان سپهر ارکان پادشاهی گشته، به وضعی شایان نامه نامی دولت و یاد بود دوستانه شوکت را ابلاغ نموده و از طرف قرین الشرف پادشاهی، نوعی شرایط اعزاز و لوازم اکرام درباره او به عمل آمد که تا آن زمان دیگری را مقدور [۲۴۹] نگشته بود.

از جمله تفقدات خدیوانه آنکه: بعد از رسانیدن یادبود دولت علیه انگلیس که به غایت نفیس بود، اعلیحضرت پادشاهی به لفظ مبارک گهربار فرمودند که بهترین تحف و هدایای آن دولت، آورنده آن است که در بادی النظر، صورت اوصاف حمیده اش بر آیینۀ ضمیر منیر ما عکس پذیر و آثار خردمندی و آداب دانی و نکته یابی او از مشاهده اطوار و سکنات او در خاطر همایون جای گیر ۹۳۵ است. و ایلچی مشارالیه، بعد از شرفیابی حضور پادشاهی به مراسم دولتخواهی دولتین پرداخته، افکار صایبه ۹۳۶ برای بقای اتحاد دولت ابد بنیان و مزید نظام دولت علیه ایران نمود که ذکر آن درین کتاب مورث اطناب، بلکه افزون از خبر بیان و استکتابست. ۹۳۷ و تا آخر این سال و سال پیش گاهی در دارالخلافۀ طهران و گاهی در خدمت نایب السلطنه در تبریز توقف می نمود. عهدنامه مفصله را به امضای همایون رسانید. ۹۳۸ غالب اوقات در غیبت و حضور، از نوازش و عنایت اعلیحضرت خاقانی و شاهزادگان عظام، به تخصیص نواب نایب السلطنه والخلافه که شفقتی خاص درباره ایشان داشتند، مبتهج و مسرور بود. جوشش ها و خصوصیت های فراوان فیما بین او و همگی امنای دولت و ارکان حضرت حاصل گشت.

۹۳۴. سر هارفورد جونز کوتاه زمانی پس از آنکه سفیر جدید انگلیس از بوشهر وارد شیراز شد، در ۲۸ ربیع الثانی ۱۲۲۶ (۲۲ آوریل ۱۸۱۱) تهران را به سوی تبریز ترک کرد تا روانه لندن شود. در تبریز عباس میرزا از او خواست تا محمد کاظم پسر میرزا عباس، نقاش باشی عباس میرزا و حاجی بابا افشار را برای تحصیل در رشته های نقاشی و نقشه کشی و طب همراه خود به انگلستان ببرد. جونز با قبول درخواست عباس میرزا این دو محصل را با خود همراه کرد و سرپرستی آنان را به جیمز ساترلند نقشه بردار هیأت خود سپرد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۴ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۷۸ / لویی رابینو، دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳)، ص ۵۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۸ ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۸۳ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۴ الف / اناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۱۱ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۱ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۰۴ / ایرانیان در میان انگلیسیها، جلد اول، ص ۱۴۴ / Jones, An Account..... Vol.1, P432

۹۳۵. اصل: جایگر

۹۳۶. به خلاف نوشته دنبلی، اوزلی پس از رسیدن به تهران و عزیمت به تبریز و آگاهی از علاقه متحدین روسی برای سرق دادن عباس میرزا به قبول عهدنامه ای با ایران برای تصاحب سرزمین های اشغال شده در قفقاز، تمام تلاش و حتی تهدید خود را برای واداشتن عباس میرزا و فتحعلی شاه، جهت تسلیم به خواسته روس ها به کار گرفت. ۹۳۷. نوشتن

۹۳۸. برای متن سومین معاهده ایران و انگلیس نگاه کنید، به ضمیمه شماره ۷ در بخش ضمیمه.

نقل اوصاف حسنه‌اش نقل مجالس امرا و ذکر اخلاق مستحسنه‌اش زین محافل امانا و عظمای سلطانی است. در کمالات نکته سنجی و سخندانی و فارسی نویسی مهارتی تمام داشت و مطلب را بسیار مربوط و پخته می‌نوشت. در نظر اهل دانش و ارباب کمال واقعی تمام یافت و سلیقه نیکو و طبیعی مأنوس داشت. در عمارت محل سکنی و باغ جوار آن تصرفات شایان نموده منظری دلکش در آنجا ساخت که دیده‌نظارگیان از مشاهده آن روشن و خاطر تماشاگران از تماشای آن نمونه‌گلشن می‌شد و جاننش به غایت مکرم و محترم بود.

بیان جشن عروسی شاهزادگان در چمن سلطانیه

بعد از انقضای جشن [۲۵۰] و سرور نوروزی رایات کشورگیر پادشاهی هنگام سفر بهار عازم سلطانیه گردیده، ۹۳۹ قبل از حرکت از دارالخلافه طهران مقرب الحضرت اسماعیل بیک غلام پیشخدمت باشی را به سرداری تعیین و با افواج سپاه سواره و پیاده جانباز و تفتنگچی روانه آذربایجان و بعد از نزول رایات سلطانی به چمن سلطانیه، فوجی دیگر از سپاه نصرت پناه از عقب او مأمور ساخته، جمعی نیز به خراسان فرستاده، ابواب جمع شاهزاده محمد ولی میرزا کرد، وجهی که لازم بود از خزانه عامره برای مصارف لشکرکشی آذربایجان و خراسان علی قدر مراتبهم علاوه بر مواجب و مرسومات سپاه رکابی عنایت فرمودند. بعد از فراغت از این امور در ایام توقف چمن مزبور مقرر فرمودند که اساس کار خیر شاهزادگان عظام عبدالله میرزا، صاحب اختیار خمسه و شیخ علی میرزای صاحب اختیار ملایر و نهاوند مؤسس گشته، در آن چمن دلگشا که مکانی بهتر از آن برای عیش و عشرت نیست، تفریح خاطری به عمل آورده باشند و سران ایران ازین نعمت عظمی بهره‌مند و خاص و عام ازین فیض عام محظوظ آیند. اسباب عیش و عشرت برحسب مقرر نوعی انتظام یافت که دیده‌روزگار مثل آن ندیده بود و ذکر آتش بازی و سایر ملزومات و معمولات آن تطویل به لاطایل می‌نماید. لیکن چراغان آن جشن کمال تکلف و نهایت تازگی داشت، چه خیام اردوی پادشاهی بالتمام موافق نظام زده

۹۳۹. دیگر منابع قاجاری تاریخ حرکت شاه به سوی چمن سلطانیه را ۹ جمادی الاول و زمان رسیدن او به آنجا را اول جمادی الاخری نوشته‌اند. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۷۶ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۰ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۷ الف / اشرف التواریخ، خطی، گ ۱۵۷ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۳ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۳ ب / اکسیر التواریخ ص ۱۲۱ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۷۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۰۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۰

شده و ملاحظه قرینه و موزونی و موازی و مساوی ساختن صفوف خیام به عمل آمده بود که عقل حیران می شد. ده شب چراغان در اردوی پادشاهی و هر شب در هر یک از خیام به نهجی خاصه چراغان می شد که هر خیمه، خیمه آسمان و چراغان، کواکب آن به نظر می آمد. و تماشایی از قصر سلطانیه که از غایت ارتفاع سر بر آسمان افراشته، لذت عمر جاودانی می یافت.^{۹۴۰}

القصه برای نظام تمامت مملکت، رایت سلطانی در چمن مزبور رحل اقامت نداخته، [۲۵۱] نواب نایب السلطنه را مأمور ساختند که هر چه در باب حرب و جدال روسیه صلاح داند، موافق قاعده و قانون تقدیم نماید. نایب السلطنه هم بنای کار را به تدریج و مرور گذاشته، اشرف خان دماوندی و ابراهیم بیگ سرهنگ سرباز فوج تبریزی و علی بیگ یوزباشی غلامان و نظر علی خان کنگرلو، حاکم نخجوان را تعیین فرمودند که به صوب بلوک مغاویز قراباغ رفته، هر یک از طوایف سکنه آنجا را تکلیف به مهاجرت و کوچانیدن نموده، از رهگذر معیشت مطمئن سازند تا هر کس اطاعت نماید سالماً غانماً وارد نخجوان و مورد عنایت و احسان شود و هر کدام تمرد نمایند، مورد نهب و اسر شوند. مأمورین حسب المقرر عمل نموده، با آنکه در زمان نادر شاه افشار و عهد خاقان مغفور که همت بر استیصال و خرابی قراباغ گماشتند، احدی از سرداران و افواج سپاه دو پادشاه جلیل الشان را قدرت رخنه و راه یافتن مغاویز نشده بود، مأمورین به حکم شاهزاده با تمکین بی محابا به آنجا تاختند و بسیاری از ایلات آنجا را که قبول کوچیدن نمودند، روانه نخجوان نموده، قدری آرامنه را که تمرد و تخلف ورزیدند مورد نهب و اسر ساختند. و بعد از آنکه منهوین از کرده خود نادم و پشیمان گردیدند، به هیأت اجتماع وارد و ساکن نخجوان شدند. نواب نایب السلطنه اسرای آن‌ها را به قیمت معمول از آورندگان خریداری و محض ترحم و مروت، تسلیم آرامنه صاحبان آن‌ها فرمودند.

و چون در ابتدای بهار مقرر شده بود که در کوردشت^{۹۴۱} دزمار، قلعه ای که یک طرف آن رود ارس باشد، بنا شود، نظر به اتصال طرف دیگر قلعه به کوه که موهم سرکوب بود، مهندسان فرنگی و ایرانی تردید و تأملی در بنای قلعه مزبور داشتند. نواب نایب السلطنه خود ایلغار به آنجا فرموده، ملاحظه وضع قلعه را نمود و به طریقی خالی

۹۴۰. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۷۶ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ۱۲۰ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۷ الف / اشرف التواریخ، خطی، گ ۲۵۷ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۳ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۳ ب / اکسیر التواریخ، ص ۱۲۱ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۷۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۰۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۰

۹۴۱. از روستاهای ولایت دزمار واقع در شمال تبریز.

از هر گونه علت و نقص بنای قلعه را گذاشته، دستورالعملی به مهندسان عنایت فرموده، مراجعت [۲۵۲] به دارالسلطنه تبریز فرمودند. و در آن اثنا، مقرب الحضرت، اسماعیل بیک دامغانی که از دربار سلطانی به سرداری سپاه سواره و پیاده رکابی تعیین شده بود، وارد و نایب السلطنه آن‌ها را به جمعی روانه چمن گلنبر ساختند و رایت ظفر به تعاقب او در حرکت آمد و از چمن مزبور امیر خان قاجار دولو را با محمد بیک قاجار افشار سرهنگ دو فوج سرباز و فوجی سواره به ایلغار برکشاط^{۹۴۲} و تصرف قلعه و مأمن آنجا مأمور فرموده، مأمورین بعد از عبور از آب ارس، با آنکه غالب آن‌ها سرباز پیاده بود، بنابر وفور شوقی که به خدمتگزاری و جان نثاری داشتند در یک شبانه روز هشت فرسخ هنگام رفتن و هشت فرسخ هنگام برگشتن طی مسافت نموده، در ظرف بیست و چهار ساعت قلعه برکشاط را که موسوم به اله قیاست و مشتمل به زاغه های بسیار و جنگل و کوه و اهالی برکشاط بر سر تنگنای راه‌های آن چوب‌های جنگل را به یکدیگر بسته، انداخته بودند تا عبور و مرور از حول و حوش آن هم مقدور نباشد، به قهر و غلبه تسخیر و تصرف نموده بسیاری از رجال آن، در اثنای زد و خورد مقتول و اموال آن‌ها بالتمام منهب و اولاد و عیال آن‌ها اسیر سپاه شیرگیر شدند. و باز محض مرحمت جبلی و مروت فطری، اسرای آن‌ها را از سپاه منصوره خریداری نموده، رد فرمودند و انعام و احسان بسیار درباره هر یک از مأمورین که مصدر این گونه خدمتی دشوار شده بودند، به عمل آوردند. و اهالی آنجا از ظهور این گونه مرحمت وارد قراجه داغ مورد احسان زر و ریزش بی اندازه شدند.

و در همان اوان پیرقلی خان قاجار را هم با فوجی سواره و پیاده رکابی و سواره ایلات قراجه داغ مأمور فرمودند که به قراباغ رفته، ایل جبرئیل لورا تکلیف به کوچیدن نمایند و اگر آن‌ها در مقام تعلل برآیند، مورد تاخت و تاز سازند. پیرقلی خان را تهوری به خاطر رسیده چون راه چناقچی اصعب از جمیع راه‌های قراباغ است، برخلاف دستورالعمل [۲۵۳] نواب نایب السلطنه جسارت ورزیده از راه مزبور عازم و چون آرامنه و سکنه آن طرف‌ها کوچ و اموال خود را به محال دیگر برده، خود بر سر راه نشستند بودند و راه‌ها را از چوب‌ها که بر روی یکدیگر انداخته بودند، نوعی با چوب به هم

۹۴۲. برکشاط در ابتدای نواحی قراباغ بعد از پل خدا آفرین ارس قرار داشت. دنبلی در سطور بعدی از قلعه معروف آن به نام اله قیانام می‌برد. عباس قلی آقا باکیخانوف نیز ذیل شرح قلعه ترناوت و اشاره به گسترش قلمرو حکومت پناه بیگ جوانشیر می‌نویسد که او: «از پل خدا آفرین تا رود کرک و برکشاط تصرف و محالات مفری و گونی را به قراباغ و تاتیف و سیسیان را که به نخجوان و ترترکولانی را که به ایروان و زنگ زور و قیان را که به تبریز تعلق داشتند، مالک گشت. گلستان ارم، ص ۱۶۰»

بسته، مسدود ساخته و سنگری ترتیب داده بودند که عبور از آن راه به هیچ وجه مقدور نبود، پیر قلی خان تفنگچی استرآبادی را مأمور ساخته بود که بر سنگرهای مزبور یورش برده، هر یک را که تصرف می‌نمایند قدری تفنگچی در آنجا گذاشته به یورش سنگر دیگر پردازند. اتفاقاً در یکی از سنگرها دو نفر از معروفین استرآبادی به قتل رسیده با آنکه آرامنه را تاب توقف و قرار در آن حول و حوش نماند و بعد از اندک روزی روی امیدواری به این طرف آورده، بعضی در نخجوان و برخی در قراجه داغ متوطن شدند، باز آن تهور و بی حزمی پیر قلی خان برخلاف امر و فرموده ناملایم طبع نایب السلطنه گشته، پیر قلی خان و امرای سپاه را مغضوب و مخاطب ساختند. و چون در آن اثنا عریضه آقاییک، ریش سفید ایل کولانی به نظر نواب نایب السلطنه رسید، مبنی بر آنکه همگی ایلات سمت مغاویز قراباغ و آن حول و حوش که به نخجوان اتصال دارد به امید عنایت دولت قاهره و از بیم تاخت و تاز سپاه منصوره با من همداستان و مصمم کوچیدن به صوب نخجوان شده‌اند، اما چون ینارال خطاکوف و جمعیت سالدات روس و سواره مهدی قلی آقا حاکم قراباغ درین نزدیکی توقف دارند و هنگام کوچیدن ایل، اهانت کلی از آن‌ها خواهد رسید، استدعا آنکه: سردار کثیرالاقنادر با فوجی سوار و تفنگچی جرار به رسم ایلغار تعیین شود تا بدون آفت و مخافت همگی خود را به زیر سایه دولت ابد مدت رسانیم. نایب السلطنه هم مقرب الحضرت اسماعیل بیگ دامغانی را با سواره و پیاده رکابی ابواب جمعی او مأمور به خدمت مذکور ساختند. اتفاقاً هنگام ورود اسماعیل بیگ و سپاه به میان ایل، آقاییک برای اغفال و رفع مظنه، [۲۵۴] ینارال و مهدی قلی آقا به قلعه شوشی رفته، ضمناً می‌خواست که گرو خود را از آنجا مستخلص سازد و سایر رؤسای کولانی هم تصور کرده بودند که آن همه سواره و پیاده برای چپاول و تطاول آن‌ها وارد گردیده‌اند و از راه نادانی در مقام تمرد و عصیان برآمدند. چون قریب چهار فرسخ آن راه مشتمل بر جنگلی است که زیاده از یک نفر را عبور از عرض آن جنگل میسر نیست، تفنگچیان آن‌ها، سر راه و عقب سپاه را بسته، بنای جنگ و جدال گذاشته بودند. اسماعیل بیگ با وصف قدرت بر قتل و اسر و نهب آن‌ها را باز به ملاحظه آنکه آقاییک بلاشک و شبهه درصدد خدمتگزاری و اطاعت خواهد بود، حرکت ناهنجار دیگران منوط به نادانی دانست، مطلقاً به مقام دست اندازی بر نیامده به نوعی که مطلقاً آسیبی به احدی از سواره و پیاده ابواب جمعی او نرسید، دلیرانه همه جا جنگ کنان معاودت نمود. آقاییک و تمامی ایل کولانی، بعد از مشاهده این حالت زیاده از حد مستمال شده، به هیأت اجتماع کوچیده به ایروان و نخجوان آمدند و تتمه ایلات مغاویز به ملاحظه این

گذشت، مستمال شده وارد نخجوان و مورد عنایت بی پایان شدند. ۹۴۳

ذکر آمدن امین پاشا به قارص و آن حدود و معاودت او به تقدیر حی و دود چون در آن روزها به عرض نواب نایب السلطنه رسید که امین پاشای سرعسکر دولت عثمانیه که حسب الامر پادشاه ذی جاه آن دولت، مأمور به قارص و محکوم به اطاعت امر و فرمان نواب نایب السلطنه بود، از ارزنة الروم حرکت نموده، روانه قارص شده است، نایب السلطنه هم بنای ستیز و آویز با روس را از سمت قراجه داغ موقوف و با توپخانه سواره، به نظام انگریز که عقل از مشاهده نشانه زنی و چابکی آن حیران می شد و سربازان و سایر سپاه و اسباب و آلات حرب و جدال از چمن گلنبر حرکت و روانه ایروان شدند تا از آن سمت سپاه دولتین به معاضدت یکدیگر به محاربه روسیه تفلیس و باش آچوق کوشند و در آن حوالی به دفع [۲۵۵] آن‌ها پردازند. بعد از ورود به نخجوان معلوم والا شد که هنوز سرعسکر وارد قارص نشده و درین هنگام بنابر نرسیدن سرعسکر قارص، نایب السلطنه ایلغار چند روز از راه نخجوان به قراباغ فرمود تا در ظرف چند روز توقف هر یک از ایل و رعیت که مستظل به ظلال مرحمت دولت ابد مدت شود، از آفت صدمات سپاه نصرت همراه مصون گردیده، خاطر جمعانه وارد نخجوان و قراجه داغ گردد و هر یک تمرد بنمایند به سزای خود رسند. و محض ورود به آن حدود، صادق خان قاجار عزالدینلو به گوشمال اهالی محال موسومه به کوروس ۹۴۴ که در مقام تمرد و سرکشی بودند، تعیین و اشرف خان دماوندی و علی خان نوری را با غازیان پیاده رکابی تحت آن‌ها ابواب جمع صادق خان ساختند. مأمورین هم متمردین را گوشمالی به سزا داده، آوازه نزول موکب نواب نایب السلطنه رعب افکن قلوب روسیه و قراباغی گشت. از یک طرف فوج فوج ایلات قراباغی که از آن جمله کولانی و احشامات مغاویز بود، کوچیده عبور به صوب نخجوان نمودند. از یک طرف ینارال خطاکوف با جمعیت روس و قراباغی حرکت مذبوحی نموده، وارد کوروس و بعد از ورود به آنجا، چون خوف و دهشت بر او غالب و مستولی شد، چاره کار را منحصر همین دید که تکیه به زاغه های کوروس و قلعه و سنگر بسیار محکم در آنجا نموده، متحصن شود، قدری از سالدات های او هم فرار و وارد حضور فیض آثار شدند. نایب السلطنه هم بیست روز در

۹۴۳. گزارش دنبلی درباره مأموریت اشرف خان دماوندی و دیگر سردارانی که در متن آمده است، همچنین گزارش های او درباره بنای قلعه دزمار و تصرف قلعه برکشاط، جز در *تاریخ التواریخ*، جزء اول، ص ۲۱۵-۲۱۳، در سایر منابع تاریخی دوره فتحعلی شاه منعکس نشده است.
۹۴۴. از آبادی های بخش خداآفرین تبریز که کورزه نیز ثبت شده است.

آن طرفها اقامت نموده ایل و رعیت مطیع را که روی امیدواری به دولت قاهره آوردند، مورد نوازش و انعام و احسان و اعطای آذوقه سالیانه فرمودند و متمرّدین را گوشمالی بلیغ داده، قتل و اسر و حرق محصول و بیوتات آنها به عمل آمد و سه بار هم در آن اوان فوجی سواره را به صوب گنجه مأمور ساخته، مأمورین هر دفعه کوشش های دلیرانه نموده، سر و دیل روس و چپاول از متمرّدین گنجه آوردند؛ مراجعت به نخجوان فرمودند، [۲۵۶] از آنجا عازم ایروان و لشکر دو دولت را به کار گرجستان مشغول سازند. اتفاقاً در روز ورود به نخجوان، چاپاری از ایروان وارد، محقق گشت که سرعسکر دولت عثمانیه و سردار ایروان بنای ملاقات با یکدیگر در سرحد قارص و ایروان گذاشته. از آن طرف، سرعسکر و از این طرف، سردار به آیین شایسته روانه محل تلاقی شده بودند. و به طریقی که معمول ایران و روم است، در عرض راه، پیش روی صف جانبین، سواران خاص و چاپک آنهاست، تازی ۹۴۵ و تفنگ اندازی و جرید بازی آغاز نمودند. ناگاه، علی الفغله احدی از خاصان سرعسکر تفنگ انداخته بود که گلوله آن از بنا گوش سرعسکر بیرون رفته و دندان او را با خود برد. سرعسکر بیهوش شده، همراهان او را به قارص بردند. سردار هم با کمال تأسف، لابد معاودت به ایروان کرد و تیر قضا نگذاشت که ملاقات آنها میسر گردد.

بعد از بناگذاری امور، به نحوی که قرار داد بود، موکب والا روانه ایروان و سرعسکر شرفیاب حضور شود، نایب السلطنه محض استماع این خبر کس به پرسش حال سرعسکر تعیین و احکام رفیعه به هر یک کهیا و رؤسا اجاقلو و ینگگی چری و حکام قارص و غیره عساکر او مرقوم داشتند که مطلقاً ازین رهگذر اضطراب برای احدی رو نداده، هرگونه ضرورت را به عرض رسانند تا بنا بر اتحاد دولتین عنایت شود و مستر کمل ۹۴۶ جراح انگریز را هم که ملتزم رکاب بود، برای استعلاج او تعیین و انواع رأفت ملوکانه درباره سرعسکر کار فرموده، زخم سرعسکر اگرچه او را از کار بازداشت، اما کارگر نبوده و بعد از چندی که بهبودی یافت به ارزنة الروم مراجعت نمود. سپاه روس هم در هر جا که بود، آسایش گزین شد.

نایب السلطنه در همان اوان که در نخجوان توقف داشتند، [از] واقع نشدن جنگ

۹۴۵. ناخن

۹۴۶. دراموند کمل Campbell از اعضای سفارت سرهارفورد جونز به ایران بود که پس از بازگشت سفیر انگلستان در تبریز اقامت گزید و به عنوان پزشک عباس میرزا خدمت کرد. وی مورد اعتماد جدی نایب السلطنه و میرزا بزرگ قرار داشت. کمل در زمان وزیر مختاری هنری ویلاک بر اثر بیماری در قصر سلیمانیه کرج درگذشت. جنازه او را در قبرستان ارمنه تهران دفن کردند.

شایان و نزدیک شدن موسم زمستان که هنگام آسایش غازیان است، افسرده خاطر می‌بودند، میرزا احمد مستوفی، سرهنگ فوج سربازان [۲۵۷] خاصه که تمامت آن‌ها از سالدات روس می‌باشد، چه در اوقات جنگ دستگیر شده و چه از سپاه روس روگردان شده، دست توسل به دامان مرحمت نایب السلطنه العیله زده، تمامت آن‌ها را به شرف اسلام مشرف فرموده و همگی را صاحب خانه و کوچ و اهل و عیال نموده‌اند. و ثواب همین عمل در پیشگاه قرب احدیت که صفت سلبی «لم یلد و لم یولد»، برانزده ذات بی مانند اوست، بر همه اعمال راجع خواهد بود. و بهادران لقب آن‌هاست و سرهنگ ایشان میرزا احمد مستوفی کاشانی بود.^{۹۴۷}

و ابراهیم بیک باکویه سرهنگ فوج تبریزی را مأمور فرمودند که به مقری رفته، اگر چه تسخیر آنجا درین هنگام به بعضی جهات منظور نبود، لیکن از رهگذر ستیز و آویز با روسیه آنجا، فی‌الجمله رفع افسردگی خاطر خطیر والا می‌شد. مأمورین حسب المقرر روانه کوردشت و از آنجا مهدی خان هزار جریبی با قدری از تفنگچیان ساخلو [ی] قلعه کوردشت با آن‌ها همراهی کرده، از آب ارس عبور و مانند اجل ناگهان، با روسیه آنجا دست و گریبان شدند. به اندک ستیز و آویز، کار از استعمال توپ و تفنگ گذشته جنگ و جدال جانبین به سر نیزه تفنگ انحصار یافت؛ بلکه کار به کشتی رسید و تمامی سربازان اسلام و سالدات روس به یکدیگر درآویختند. بالاخره سپاه اسلام غالب و سالدات روس مغلوب گشته، سالدات که در دو برج موسوم به سیدومختر متحصن بودند، احدی از آن‌ها را رهایی و نجات از جنگ سپاه شیرگیر مقدور نشد و دهکده مقری را هم عالیها سافلها نمودند. میرزا احمد و ابراهیم بیک و سربازان سر و اخترمه روس را برداشته مظفر و منصور در نخجوان به آیین شایسته شرفیاب حضور باهرالنور و هر یگ از سرهنگان و سرکردگان علی قدر مراتبهم و خدمت‌هم، مورد نوازش موفور و تفقد غیر محصور گردیدند. و فوجی سربازان خوبی را به سرکردگی احسان خان سرهنگ با قدری از غلامان تفنگچی مأمور به گوشمال آرامنه [۲۵۸] اخبان قراباغ ساختند. و با آنکه آرامنه مزبوره، قیرقلعه را که از سقناق‌های مشهوره قراباغ است، مأمن ندانسته از همان جا در همان روزها حرکت و مکانی بسیار صعب را که از هر جانب مشتمل به دوازده فرسخ

۹۴۷. میرزا احمد مستوفی خاصه کاشانی، برادرزاده فتحعلی خان صبا بود. چون در اوایل سال ۱۲۲۷ گروه دیگری از قوای روسیه در نبرد سلطان بود به اسارت درآمدند و مسلمان شدند؛ عباس میرزا دستور داد تا از ترکیب آنان و فوج بهادران، فوج جدیدی به نام ینگلی مسلمان پدید آید. میرزا احمد مستوفی خاصه کاشانی برادرزاده فتحعلی خان صبا نیز به فرماندهی این فوج نو مسلمان منصوب شد. بعدها متذکر خواهیم شد که شماری از همین نو مسلمانان، نقش ستون پنجم روسیه در شیخون اصلاندوز را ایفا کردند.

جنگل انبوه بود، مسکن ساخته بودند، سربازان و غلامان تفنگچی بی پروا [خود را] از راه آزاد چیران به آن‌ها رسانیده، زد و خورد و ستیز و آویز نمودند. بالاخره عیال و اطفال آن‌ها را اسیر و اموال و احمال آن‌ها را غارت کرده، بسیاری از مردان آن‌ها را قتل و از راه پل خداآفرین به قراجه داغ معاودت و در عرض راه باز بقیه مردان ارامنه که خود را به جنگل‌ها کشیده از جنگ سپاه منصور رهایی یافته بودند، دو شبانه روز دسته دسته خود را به پناه اشجار جنگل کشیده مخفی می‌شدند و علی الغفلة شلنگی نموده، جنگی که در قوه داشتند می‌نمودند؛ تا آقاسی نام بزرگ آن‌ها مقتول گشته، دیگران لابد و ناچار دست از مال و عیال و اطفال شسته معاودت به همان مکان نمودند. و چون دانستند که سقناق و جنگل و کوه و کتل مانع این‌گونه اجل نمی‌تواند شد، بعد از چندی لابد و ناچار به قراجه داغ آمده، در زیر سایه دولت قاهره آسایش‌گزین شدند. و نایب السلطنه از فرط محبت، محصل تعیین و اسرای آن‌ها را گرفته به آن‌ها پس دادند و نقد و جنس بسیار هم برای مدار گذار^{۹۴۸} آن‌ها عنایت فرمودند.

و درین اثنا به مسامع علیه نواب نایب السلطنه رسید که روسیه از سمت کروس و هاتف می‌خواهند برای ساخلو[ی] مقری، جیره و آذوقه بیاورند، ولیکن اندیشه سپاه نصرت پناه دارند جنرال خود با یک فوج از سالدات خود برای محافظت قافله عزیمت مقری دارد، بناءً علیه، نواب نایب السلطنه، میرزا احمد مستوفی را با فوجی بهاداران و جعفر قلی خان مقدم و سربازان مقدم با یک صد سوار از غلامان جلادت نشان تعیین و مقرر داشتند که از راه اردویاد رفته در میان مقری و قبان سر راه بر آن‌ها گیرند و آنچه باید از مقاتله [۲۵۹] با جنرال و منع قافله به عمل آورند. مأمورین نیز به سرعت تمام روانه و محض ورود به اردویاد، جاسوسان خبر به جنرال رسانیده، جنرال مزبور از بیم سپاه منصور جرأت فرستادن قافله نکرده در گروس توقف نمود. بعد از یأس از آمدن جنرال و قافله، حکم محکم شرف نفاذ یافت که مأمورین به کوچانیدن ایلات قبان اقدام نمایند. مأمورین نیز برحسب فرمان قضا جریان روانه قبان گردیده، در اثنای راه خبر عزیمت آن‌ها به ایلات مزبوره رسیده، ایلات مزبور فی‌القور از بیم جان کوچیده، پناه به ظل عنایت نواب نایب السلطنه آوردند. و موکب نصرت نصاب، بعد از فراغ ازین امور عازم خوی گشته، بعد از ورود آنجا خبر رسید که ینارال مرکز به دولت روس اظهار نموده که ینارال پتروویچ طور مصوف، در کار لشکرکشی و محاربه با سپاه ایران تساهل می‌نماید و بیهوده آن همه مال و سالدات روس را تلف می‌سازد و اگر به جای او من تعیین و منصوب

شوم، مصدر فتوحات شایان خواهم شد. دولت روس هم او را به سرداری تعیین و روانه نمودند. و ینارال مزبور، محض ورود به تفلیس و استحضار از مراجعت موکب نواب نایب السلطنه و رخصت دادن سپاه به آسایش خانه و ولایت، ینارال پنبک را با هشت هزار نفر سواره و سالدات روانه ایروان و مأمور ساخت که اگر تواند ایل و رعیت از آنجا کوچاند و اگر این آرزو محصل نگردد، چپاولی به مال و دواب اهالی ایروان نماید؛ یا غله و شلتوکی از صحرا و نمکی از معدن بدست آورد. درین اثنا که عرصه ایروان از لشکر منصور خالی است، علی ای حال مصدر امری شود. نایب السلطنه، مجرد شنیدن این خبر، توپخانه رکاب را که به رسم انگریز منتظم گشته و عملهُ آن بالعام^{۹۴۹} سواره‌اند و مانند آن دیده روزگار ندیده است، با مستر لینزی انگریز که معلم و ناظم آن بود تعیین و افواج سواره و سرباز را که دسترس بود احضار و تعیین نموده، موکب والا هم به فاصله سه روز از خوی [۲۶۰] حرکت و به رسم ایلغار روانه ایروان شدند. در ورود موکب والا، به منزل قپان باسان ماکو که میانه خوی و ایروان است، اخبار صریحه به وضوح پیوست که بعد از ورود ینارال مزبور، هشت هزار نفر به اوچ کلیسا آمده، از این طرف هم حسن خان برادر حسین خان سردار با دو هزار و صد نفری که در نزد او از سواره و سرباز مجتمع شده بود و توپخانه انگریزی، به مقابله او پرداخته. آوازه ورود موکب مسعود نواب نایب السلطنه هم رعب افکن قلوب روسیه گردیده بود، لابد و ناچار شب هنگام از آنجا فرار و مرحله پیمای طریق معاودت گشتند. سردار تازه که داوطلب فتوحات تازه بود، محض ورود، نهایت چابکی در تعیین سپاه نمود. ابواب ندامت و پشیمانی به روی خود گشوده، ینارال پنبک و سپاه او هم ازین حرکت مذبح پشیمان، از برابر دو هزار نفر فرار و روانه مقام خود گردید. سپاه منصوره تعاقب آن‌ها نکردند. بسیاری از آن‌ها در عرض راه، نظر به سردی هوا و برف شدیدی که نازل شده بود تلف گشتند. نواب نایب السلطنه هم از منزل قپان باسان معاودت به دارالسلطنه تبریز فرمودند.^{۹۵۰}

۹۴۹. جملگی

۹۵۰. از میان منابع عصر فتحعلی شاه، گزارش دنبلی درباره امین پاشا و وقایع بعدی، یعنی گسیل سپاه به سوی قراباغ و مقری و قپان و غیره را فقط محمد نفی خان سپهر آورده است. *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص

ذکر ایلغار فتحعلی خان بیگلربیگی خوی و سلماس به وان و کیفیت آن سامان

درویش پاشا^{۹۵۱} که چند سال قبل ازین، ولایت وان و اموال خاکم سابق را متصرف گشته و از طرف قرین الشرف دولت علیه عثمانیه، منشور حکومت به اسم او صادر شده بود، از آن سال الی حال، مطلقاً خدمتی به دولت عثمانیه نکرده [بود]. هر وقت از آن دولت سرعسکری مأمور به قارص و جمعیت وان ابواب جمعی او [می شد]^{۹۵۲} احدی روانه نکرده، متمسک به عذر سرحدیت ایران [می گردید].^{۹۵۳} بعد از ۹۵۴ آن که سرکشی و تمرد او معلوم رأی اولیای دولت عثمانی گشت، او را معزول و حکومت وان را به عابد پاشا محول و موکول ساختند. عابد پاشا را مجاب و طغیان و تمرد آن دولت را زیاده از اندازه و حساب ظاهر نمود و از آن گذشته اموال تجار [۲۶۱] ایران و مترددین و آن را گاه به دست آویز مساعده و ابتیاع و گاه بدون دست آویز عنفاً از چنگ آن‌ها بیرون آورده با وصف نصایح عدیده و تأکیدات اکیده، چیزی از آن‌ها به صاحبان مال رد نکرده^{۹۵۵} و به این امور اکتفا ننموده، بنای دست انداز و تاخت و تاز بعضی از قرای ارومی و خوی و احشامات سکنه آن‌ها گذاشت و هر چه اطوار ناهنجار او به دولت عثمانیه اظهار شده فایده‌ای به ظهور نرسیده، سوء اعمال او زیادتر گردید؛ تا هنگامی که موکب نواب نایب السلطنه در بازار چالی قراباغ نزول اجلال داشت از راه بی خردی و بی فکری تصور اختلالی در امور لشکر ظفر دستور کرده، خبر زخم امین پاشای سرعسکر هم باعث یقین او بر اغتشاش سپاه عثمانی شده بود.

یحیی بیگ و همراهان محض ورود به آنجا، ایل تیمور آقا برادر اسماعیل آقا بزرگ شکاک ارومی را علی الغفله تاخت و تاز، و تیمور آقا و یک نفر برادر کوچک او و چند نفر دیگر را به قتل رسانید. بعد از عرض این حال به دربار شوکت مدار، نواب نایب السلطنه، فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی خوی و سلماس و عسکرخان افشار ایل بیگی اکراد ارومی را مأذون به تلافی این حرکت ناشایست و گوشمال درویش پاشا، در ازاء تمرد دو دولت ساختند. مشارالیهما نیز با جمعی اکراد ارومی و خوی به عزم قصاص روانه و به محال تصرفی یحیی بیگ وارد گشته؛ یحیی بیگ محض استحضار اموال خود و رعیت و عیال و اطفال، مسلمین آنجا را به امکانه دوردست و سخت فرستاده، فرصت نکرده بود

۹۵۱. اصل: چون درویش پاشا

۹۵۲. اصل: گردیده

۹۵۵. اصل: نکرد

۹۵۲. اصل: شده

۹۵۴. اصل: و بعد از

که عیال و اطفال آرامنه آنجا را هم از آن ورطه نجات دهد. جمعیت خود و درویش پاشا را که به قصد چپاولی تازه آماده ساخته بود، برداشته در محلی که صعب می دانست بر سر راه سیل بی زنهار سپاه جرار متوقف گردید. اما محض ورود جنود ظفر نمود، تاب مقاومت نیاورده، گریخت و شیرازه جمعیتش از یکدیگر گسیخت. سواره مزبوره هم به عیال و اطفال آرامنه که زیاده از حساب و شمار بود، رسید. [۲۶۲] همگی را اسیر ساختند و ازین رهگذر اسماعیل آقا برادر مقتول و سایر اکراد را عرق حمیت در حرکت و خون عصبیت ایلیت به جوش آمده بود، تسلی خاطری به هم رسید. و بعد از آن باز نواب نایب السلطنه حسب الاستدعای یاسین چی زاده، سید عبدالوهاب افندی، ایلچی دولت عثمانی وجوه خطیره در وجه آورندگان اسیر از صندوقخانه سرکار عنایت فرموده، اسرا را بالتمام خریداری و از فرط مرحمت جبلی به صاحبانش رد نمودند، اما قرار داد فرمودند که، اگر من بعد، از این نوع حرکت از درویش پاشا و اتباع او به ظهور رسد، بر او و عیال او همین ماجرا روداده، خال ننگ تمرد و نافرمانی او از چهره دولت علیه عثمانیه زایل و عابد پاشا یا دیگری که از جانب آن دولت مأمور به حکومت وان شود، به دستیاری مجاورت نواب نایب السلطنه، در ولایت مستقل گردد. و چون در هنگام توقف موکب والا در چمن گلنبر، فرمان همایون از دربار پادشاهی رسیده بود مضمون آنکه: عبدالرحمان پاشا بابان که همیشه مستظل ظلال دولت ابد اقران بود، و بی اذن و اجازت به بغداد رفته، سلیمان پاشا وزیر آنجا را مقتول و اموال بسیار و بسیاری از توپخانه بغداد را به کوی و حریر فرستاده بود، درین هنگام از آن طرف رئیس الکتاب سابق دولت عثمانیه غالب افندی را که در بغداد بود، خار و خفیف ساخته به طریقی که ذکر آن مناسب نیست، هتک حرمت او نموده و اغلب رؤسای بغداد را به قتل رسانیده است. از این طرف هم دست اندازی بسیار به ایلات کردستان و کرمانشاهان و غیره نموده، از راه نادانی به بعضی تصورات بی جا متمرد از دو دولت گشته است و نواب محمد علی میرزا از کرمانشاهان با سپاه رکابی و ولایتی از کرمانشاهان و کردستان و غیره به تأدیب او تعیین شده، باید از سمت آذربایجان هم احمد خان مقدم، بیگلریگی تبریز و مراغه و ابراهیم خان بیات قوللر آقاسی نواب نایب السلطنه [۲۶۳] با فوجی تعیین و از راه سردشت و نلیوش عازم تنبیه او و اتباع او شوند.

نواب نایب السلطنه نیز به فرمان پادشاهی، احمد خان مقدم را با ده هزار نفر سواره و پیاده و چند عراده توپ تعیین نمودند. بعد از ورود موکب والا به دارالسلطنه تبریز، اخبار متوالیه رسیده به وضوح پیوست که محض حرکت نواب محمد علی میرزا و عزیمت

[به] سلیمانیه موطن اصلی عبدالرحمان پاشا، خالد پاشا^{۹۵۶} که متصدی امر آنجا بود، شرفیاب حضور نواب شاهزاده گشته، مورد نوازش شده بود. عبدالرحمان پاشا وزیر بغداد هم محمد مصرف افندی را روانه حضور نواب محمد علی میرزا و از قرار عریضه ارادت فریضه، در مقام خشنودی و شکرگزاری از رهگذر گوشمال عبدالرحمان پاشا برآمده [بود]. از آنجا نواب شاهزاده، جانبازان عراقی و فوجی دیگر از سپاه منصور را بر سر عبدالرحمان پاشا تعیین و قدغن فرمودند که احدی از سپاه نصرت همراه پیرامون سرموی اهانت و اضرار به مال و حال و ایل و رعیت محال عرض راه نگردیده، ترمرد را مورد انواع سیاست دانند. و از طرف آذربایجان، احمدخان و ابراهیم خان بیات قولار آقاسی و سایر مأمورین بر سر ایل و اتباع عبدالرحمان پاشا رفته، نوعی آن‌ها را مورد قتل و نهب ساختند که شیرازه جمعیت عبدالرحمان پاشا از هم پاشیده چاره کار را جز اطاعت و انقیاد ندید. لابد از در عجز درآمده، ولدان خود را با کوچ آن‌ها و پیشکش شایان به حضور نواب شاهزاده فرستاد. نواب شاهزاده محمد علی میرزا کس روانه دربار پادشاهی و استدعای عفو تقصیرات او نموده، از طرف آذربایجان هم نواب نایب السلطنه، آصف الحضرت میرزا ابوالقاسم وزیر سرکار را روانه دربار پادشاهی ساخته همین استدعا را نمودند. اعلیحضرت ظل‌اللهی قصور سابقه او را از صفحه ضمیر مبارک محو و زلات سالفه او را مقرون به اغماض و عفو فرمودند.^{۹۵۷}

در خلال این احوال، شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان هم نظر به نافرمانی و که طغیان اعلیحضرت [۲۶۴] از فیروز میرزا والی هرات مشاهده نمودند، به اذن و رخصت پادشاهی با فوجی سپاه عزیمت به صوب هرات نموده، فیروز میرزا محض آگاهی از خواب غفلت بیدار و ولد خود را با پیشکش لایق فرستاده، حسب الاستدعای نواب محمد ولی میرزا، اعلیحضرت ظل‌اللهی جرایم او را بخشیدند و کماکان به حکومت ولایت هرات سرافراز شد.^{۹۵۸}

۹۵۶. اصل: و خالد پاشا

۹۵۷. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۸ الف و ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۸۳ - ۲۷۹ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ۱۲۲-۱۲۱ / اشرف التواریخ، خطی، گ ۲۶۸ - ۲۶۷ الف و ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۳ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۳ ب / اکسیر التواریخ، ص ۱۲۳ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۷۵-۴۷۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۱۹ - ۲۱۸ / تاریخ مستقیم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۱

۹۵۸. چون فیروزالدین میرزا حاکم هرات که در سال ۱۲۲۲ و پس از شکست در نبرد شکیبان متعهد پرداخت خراج سالانه شده بود، تا این زمان از انجام تمهدهات خود استنکاف ورزیده بود، بنابراین، محمد ولی میرزا حاکم (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

ذکر محاربات شیخ علی خان و لکزیه با روسیه و کیفیت آن

شیخ علی خان قبه همواره با اعوان و انصار خود مشغول ستیز و آویز و زد و خورد با روسیه بود. درین سال جمعیتی کامل از داغستان فراهم آورده، محمد بیک قاضی سابق تبرسران را که با روسیه سازش داشت، از آنجا به صدمات متوالیه، آواره و عبدالله بیک، خویش خود را در آنجا حاکم و قاضی ساخت و بعد از آن، به محاربه روسیه مجتمعه در قبه پرداخته، روسیه هم به مقابله او شتافتند. و هر چه از جانب گنجه و باکویه و شیروان، روسیه ضمیمه روسیه قبه شدند، چاره او را قدرت نیافته، هنوز در داغستان به حرب و پیکار اشتغال دارد. ۹۵۹

در بیان استخلاص عبدالله خان قاجار از گنجه و خواهش روسیه التیام میانه ایران و روس

سردار تازه سپاه روس از کار بینی در مملکت ایران مأیوس و گزارش تعیین هشت هزار نفر به ایروان در وقت خالی بودن آنجا از غازیان و فرار آن‌ها از مقابل دو هزار کس و قتلی که از روسیه در منزل و خانه های عرض راه و مترددین واقع گشته و فرار فوج فوج سالدات و آمدن به حضور باهرالنور والا و صدمات ۹۶۰ بلانهایاتی که از سپاه منصوره به ولایت تصرفی روسیه رسیده [که] ۹۶۱ ذکر تفصیل آن‌ها درین کتاب مرقوم و محرر نگردیده، و خرابی و قحط و غلابی که به همین سبب در ولایات مزبور به هم رسیده و محاربات و فتوحات متوالیه عالیجاه شیخ علی خان و لکزیه را علی سبیل التفصیل به دولت روس اظهار، و اظهار ندامت بسیار از رهگذر داوطلبی و اقدام به این کار

(ادامه پاروقی از صفحه قبل) خراسان، به دستور فتحعلی شاه، مرظف شد تا روانه هرات شده و حاکم طاعی آنجا را سرکوب کند. حاکم خراسان نیز در ۲۸ جمادی الاخری ۱۲۲۶ از مشهد روانه هرات شد. با رسیدن قوای شاهزاده به پل نقره در سه فرسنگی هرات، فیروزالدین میرزا بی درنگ ملک حسین میرزا پسر خود را همراه با هدایا و مالیات عقب افتاده به حضور محمد ولی میرزا فرستاد و مجدداً اظهار اطاعت و انقیاد کرد. حاکم خراسان نیز اطاعت او را پذیرفت و پس از بازگشت به مشهد ملک حسین میرزا و وجوه دریافتی را به حضور فتحعلی شاه فرستاد. اشرف التواریخ، خطی، گ ۲۵۶-۲۵۲ الف و ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۷۸ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ۱۲۱ / اسراج التواریخ، جلد اول، ص ۱۱۵ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۳ ب / اکسیرالتواریخ، ص ۱۲۳-۱۲۲ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۲۷۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۰۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۱

۹۵۹. برای کشاکش های شیخ علی خان و متحدین او با روسیه، نگاه کنید به: گلستان ارم، ص ۱۹۵-۱۹۴

دشوار [۲۶۵] نموده بود. پادشاه روس هم در جواب نوشت که چاره این کار به سازش است، نه به کاوش؛ و رفع این شورش به دوستی می‌تواند شد، نه به دشمنی. باید در باب التیام با دولت علیه ایران مساعی جمیله نموده، خودداری نکنی. سردار مزبور هم عبدالله خان قاجار را که پیرقلی خان قاجار، قبل از اطاعت ابراهیم خلیل خان جوانشیر به روسیه، برای استمالت روانه شوشی ساخته بود [و] ابراهیم خلیل خان او را دستگیر و به روسیه داده و تا این اوان در گنجه محبوس بود، از محبس مرخص و نزد خود برده، لازمه محبت و مهربانی و ریزش دربار او معمول و او را با نامه دوستانه روانه حضور نواب نایب السلطنه ساخته، به این وسیله در مقام افتتاح ابواب التیام بین آن الدولتین برآمده بود. مصطفی آقا قزاق را هم تعیین نمود که با حسین خان بیگلربیگی و سردار ایروان بنای امر التیام گذارد.^{۹۶۲}

ذکر بعضی خرابی‌ها که به قراباغ رسیده و برخی صدمات که به روسیه آنجا رو داده

مقرب الحضرت حاجی محمدخان مستوفی سرکار و حاکم قراجه داغ که در غیرت دین و خدمت دولت مثل و مانند ندارد و راحت و آرام را مانند سایر لذات دنیوی بر خود حرام ساخته، لذت دنیا و آخرت را منحصر به پیشرفت کار جهاد می‌داند و دور و نزدیک را به آموختن مسایل جهادیه تشویق و تحریض نموده، بر سر غیرت می‌آرد و نایب السلطنه هم اعتمادی تمام به امانت و دیانت او حاصل است، حکومت قراجه داغ را که سرحد ملک محروس و همسایه قراباغ تصرفی روس است، اختیار نموده، اوقات شبانه روز را صرف در اضمحلال روسیه و استیصال پیروان آن‌ها می‌نماید. شیرازه ولایت قراجه داغ را که از قدیم الایام از هم پاشیده بود، مجتمع ساخته، ایل و رعیت آنجا را عموماً و طایفه چلیپانلو را خصوصاً، همواره به کار ستیز و آویز [و] زد و خورد با روسیه و اتباع آن‌ها واداشته است، درین سال همایون فال، [۱۲۲۶] افکار مختلفه کرده، از یک طرف سر راه آمد و شد روسیه را به گنجه و بلوکات [۲۶۶] قراباغ گرفته، مترددین را دستگیر و کتابت‌های روسیه را که به یکدیگر می‌نوشتند به دست می‌آورد تا از خیالات باطله و جزئی و کلی امور آن‌ها آگاهی حاصل و از یک جانب اهالی قراباغ را تکلیف به مهاجرت و کوچیدن از آنجاها نموده و هر یک را که قبول تکلیف کردند و به قراجه داغ

۹۶۲. دیگر مورخان قاجاری ماجرای عبدالله خان قاجار و تلاش ژنرال مرکز برای مذاکرات صلح با ایران را پس از نبرد سلطان بود که به پیروزی قوای ایران انجامید و دنبلی در چند صفحه بعد به گزارش آن پرداخته نوشته‌اند.

آمدند، از رهگذر مدار گذار زندگانی و سایر جهات از مال دولت سرکار دیوان مرفه الحال و فارغ البال می ساخت و هر کدام را که ترمرد می نمودند، به قدر امکان مورد نهب و قتل و اسر نموده و بیوتات و محصولات آن‌ها را می سوزانید و زراعت زارعین را ممانع بود. بعد از گوشمال و تنبیه، باز هر یک تنبیه شده می آمدند، اسرای آن‌ها را از آورندگان از مال سرکار خریده به صاحبان رد می کرد و مدار گذار سالیانه آن‌ها را از مال سرکار نواب نایب السلطنه می داد. سالدات روس را به قدر قوه و توان ترغیب و تطمیع نموده، هر یک که فرار به این طرف می نمودند، مورد کمال نوازش و محبت می ساخت. از جمله افکار ابکار^{۹۶۳} او یکی آنکه، چند نفر از طایفه امیرلوی قراباغی که به تازگی کوچیده آمده بودند. بسوزانیدن قورخانه قلعه شوشی مأمور ساخته، مأمورین به طریق طراری شب هنگام داخل قلعه شده بودند و علی الغفله خود را به دروازه خلیفه لوی شوشی رسانیده، به تدابیر صابیه، قورخانه آنجا را آتش زده و به این کار اکتفا نکرده، علف انبوهی را که در خارج و داخل قلعه برای علیق دواب عراده روس منبر و موجود شده بود، آتش زده چندی از خانه های قلعه را هم سوخته بودند. روسیه این جرأت و جسارت را از جانب مهدی قلی آقا ولد ابراهیم خلیل خان که حاکم قراباغ است، دانسته گمان کرده بودند که اهل شهر به هیأت اجتماع یورش نموده اند. و به این سبب، توپ بسیاری از دروازه و برج به قلعه انداخته، چند نفر سالدات که برای مهمی در میان شهر بودند، فرار به بروج می نموده در عرض راه طراران امیرلو به آن‌ها رسیده، چند نفری از آن‌ها را هم مقتول [۲۶۷] ساخته بودند. مجملاً در آن شب، هنگامه [ای] در قلعه شوشی و خارج قلعه برپا شد که روز رستاخیز روسیه چنان خواهد بود.

و از جمله افکار حاجی محمد خان، یکی آن است که مدتی به فکر استمالت جعفر قلی آقا جوانشیر، ولد محمد حسن خان که پسر زاده ابراهیم خلیل خان باشد و اطمینان طایفه جبرئیل لو که متملق و خویش او بودند، افتاده، با آنکه اطمینان جعفر قلی آقا و ایل جبرئیل لو هر دو در نظرها امری محال می نمود، چرا که محمد حسن خان ولد جعفر قلی آقا به تشویش آنکه شاید اعلیحضرت ظل اللہی بعد از فوت ابراهیم خلیل خان ایالت قراباغ را به ابوالفتح خان برادر کهنتر او که همیشه معتکف آستان پادشاهی و مشمول عواطف غیر متناهی بود، محول سازند و از تهمت تصرف جواهر آلات خاقان سعید شهید، بعد از قضیه شهادت آن جناب در شوشی به این فکر که مبدا اعلیحضرت ظل اللہی به استرداد جواهر آلات موهومه پردازند، به سبب همین اندیشه، از اعلیحضرت

شاهی قلباً هراسان و از دولت جاوید مدت بالکلیه روگردان و به اجبار و اکراه، ابراهیم خلیل خان را به متابعت روس و مخالفت از دولت ابد مأموس مبتلا ساخته، جان خود را و او بر سر این کار گذاشت. و جعفر قلی آقا خود از راه نادانی و عدم تجربه، هنگام قصد ابراهیم خلیل خان به قتل روسیه شوشی، مایور و روسیه را از آن قصد و اراده آگاه ساخت. آن‌ها را از راه خانه خود علی الغفلة به سر وقت ابراهیم خلیل خان که در خارج شهر بود، رسانیده، باعث قتل او و پسر و دختر و زن او و جمعی دیگر که نزد او توقف داشتند، شده بود. ایل جبرئیل لو هم هنگام مراجعت موکب نواب نایب السلطنه از جنگ خانشین قراباغ، دو هزار تفنگچیان فراهانی و کزازی و سوادکوهی را به میان ایل بردند تا به دستیاری آن‌ها کوچیده، عازم قراجه داغ شوند. و کس فرستاده روسیه را غفلت آورده از یک طرف روسیه و از یک جانب جبرئیل لو دو هزار نفر را از اسب و اسباب عاری [۲۶۸] ساختند و ازین رهگذرها کمال وحشت از دولت علیه و نهایت میل و رغبت به روسیه داشتند. باز حاجی محمد خان آن‌ها را به تکرار تحریر و مواعظه دلپذیر از خواب غفلت بیدار ساخته، از روسیه منزجر و منادی و از این دولت مطمئن و مستمال ساخت و به فکر کوچیدن از قراباغ و خدمت دولت علیه انداخت. این راز نهان، آشکار و روسیه شوشی از این معنی خبردار گشته، جعفر قلی آقا و لطفعلی مین باشی جبرئیل لو را با لطایف الحیل محبوس ساختند و محمود آقا ریش سفید جبرئیل لو، محض اطلاع از گرفتاری آن‌ها فرار و ایل را در مکانی سخت و صعب که مشتمل بر جنگل بسیار بود، متوقف ساخته چگونگی را به حاجی محمد خان اظهار و وی مراتب را به عرض نواب نایب السلطنه رسانید. و چون روسیه قراباغ کثرتی داشتند و جمعی کثیر از آن‌ها در حوالی ایل جبرئیل لو متوقف گشته، اهتمامی کامل داشتند که ایل را مطیع ساخته، از هر ده خانوار یک خانوار را به رسم گرو بگیرند و به قلعه شوشی برده، جعفر قلی آقا را هم با فوجی سالدات و سواره روانه تفلیس و از آنجا روانه پتربورغ سازند. لهذا حاجی محمد خان الحاح و استدعای بسیار از دربار نواب نایب السلطنه کرد که حرکت به جانب قراباغ نموده، جعفر قلی آقا و ایل جبرئیل لو را از ورطه هلاک نجات دهد. ۹۶۴

۹۶۴. گزارش‌های مربوط به مأموریت حاجی محمد خان مستوفی و ایل جبرئیل لو و مهدی قلی آقا پسر ابراهیم خلیل خان جوانشیر نیز تنها در ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۲۰ انعکاس یافته است.

ذکر حرکت نواب نایب السلطنه از تبریز و عزیمت قراباغ

در آن اوان که عرایض متوالیه حاجی محمد خان می‌رسید، سردی هوای زمستان نهایت اشتداد داشت و مزاج مبارک نواب نایب‌السلطنه را هم مرض مزمنی عارض گردیده بود که مسترکمل حکیم فرنگی معالجه می‌کرد و اندک بی‌احتیاطی از سرما را متضمن ناخوشی غیرالعلاج می‌دانست و کمال مبالغه در منع از سفر زمستان می‌نمود. و اتفاقاً میرزا بزرگ قائم مقام و آصف‌الحضرت میرزا ابوالقاسم خلف ارجمنند او که کارگذار سرکاراند و بایست به تهیه اسباب سفر اقدام نمایند، هر دو مریض شده، پسری دیگر از قائم مقام که موسوم [۲۶۹] به میرزا حسین و کمالات صوری و معنوی و شایستگی و قابلیت او کمتر از میرزا حسن پسر او که در سال قبل تلف شده بود، نبود، با طفلی دیگر از مشارلیه وفات یافته داغ میرزا بزرگ و میرزا ابوالقاسم را تازه و درد و مصیبت آن‌ها را بی‌اندازه ساخت. و از نزول این مصایب متوالیه دستها از کار و زبانها از گفتار مانده، جمهور متصدیان که همگی یار دلسوز و مونس شب و روز آن‌ها بودند، ازین قضایا اندوهگین و با آه و ناله قرین بودند. و اغلب سپاه رکابی هم به دستور استمرار سنوات، قبل از رسیدن موسم زمستان رخصت یافته، روانه عراق و سایر اوطان خود شده بودند و قدری که باقی بود، مأمور به ایروان و محافظت آن سامان گشته.

چون قلعه آخلسکلک آخسقه، همسایه ایروان علی‌الغفله در همان روزها به حیطه تصرف روسیه درآمد، حسین خان سردار بیگلریگی ایروان را اندیشه دست انداز [ی] روسیه به ایل و رعیت تابعه خود بود و مستدعی فوجی سرباز و چند عراده توپ سواره انگریزی شده بود. سربازان فوج خوبی و ارومی و کنگرلو را هم ابواب جمعی او ساخته بودند^{۹۶۵} و چندان سپاهی ملتزم رکاب والا نبود، از آن گذشته، با آنکه درین سال

۹۶۵. عباس میرزا پس از خاتمه جنگ سلطان بود، طی گزارشی خطاب به احمد پاشا قائم مقام دولت عثمانی درباره تصرف قلعه آخلسکلک می‌نویسد: «...ما که در اواخر فصل پاییز عساکر منصوره ما را فراغی از جنگ و سنیز حاصل گشته موکب منصوره نزول دارالسلطنه تبریز نمود، چون از ثغور ایروان خبر رسید که کفره روسیه قلعه آخلکلک (آخلسکلک) را مسخر و به مقام رخنه جوئی و اختلال کار آخسقه می‌باشند و این معنی منافعی غیرت و حمیت ما بود که با اتحاد دو دولت و اجتهاد ما در کار آن‌ها رخنه حاصل و محلی از ولایات محروسه عثمانی به کفره بداختر منتقل گردد و حرکت سپاه از راه ایروان نیز برای محافظت آخسقه و سد رخنه روسیه به آنجا نظر به شدت برودت راهها غیر مقدور بود، علی‌هذا عزیمت قراباغ را که برودت هوا کمتر و تشویش روسیه از کار آنجا بیشتر بود، تصمیم خاطر نموده با آنکه سپاه از امتداد سفر گرفته و خسته و برف و سرما شدید و آذوقه و گاه از چند منزل از منازل راه مفقود و ناخوشی بر مزاج عارض و احتشاد همه لشکر منصور (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

متجاوز از صد هزار تومان زر نقد از خزانه عامره پادشاهی سوای مواجب غازیان رکابی و مالیات آذربایجان در وجه نایب السلطنه عنایت شده بود، باز نظر به وفور مخارج لشکرکشی و سرحداری، وجهی برای مصارف این سفر در صندوقخانه سرکار و ولایت موجود نبود و نواب شاهزاده عبدالله میرزا هم که محبت برادری او نسبت به نواب نایب السلطنه، دستورالعمل برادران روزگار و ابنای زمان می‌تواند بود، به رسم پرسش حال فرخنده مآل از خمسه به تبریز آمده، بعد از استحضار از عزم برادر مهتر به سفر زمستان با وصف ناخوشی مزمتی چنان اصرار و ابرام بسیار نمود که شاید خود مأمور به سفر گشته، نایب السلطنه فسخ عزیمت نمایند، باز به سایر وفور غیرت طبع [۲۷۰] غیور، محض اطلاع بر گرفتاری جعفر قلی آقا و اضطراب و پریشان حالی ایل جبرئیل لو و یقین بر آنکه اگر نایب السلطنه به نفس نفیس عازم نشوند، روسیه بی شبهه جعفر قلی آقا را به تفلیس برده از آنجا به ولایت سیبر که از آنجا بازگشت ممکن نیست، خواهند رسانید و ایل جبرئیل لو را مضمحل و مستأصل خواهند ساخت، نواب عبدالله میرزا و سایر موانع را برای سفر خجسته اثر مانع و عایق ندانسته، متوکلاً علی الله در دوازدهم شهر محرم الحرام [۱۲۲۷] ۹۶۶ از تبریز حرکت و منزل به منزل عازم مقصد شدند. ۹۶۷

در آن اوقات خبر فرار جعفر قلی آقا به عرض مقیمان دربار شوکت مدار رسید. و کیفیت آن گزارش چنین بود که، روسیه جعفر قلی آقا را گرفته بی آنکه بندی بر دست و پا

(ادامه‌پاورقی از صفحه قبل) نظر به تعجیل در حرکت غیر مقدور بود، ولی به ملاحظه کم و بیش محض غیرت اسلام و مسالمت دو دولت جاوید مقام با آنچه از توپخانه و سرباز که موجود بودند، روز دوازدهم محرم از تبریز حرکت و به صوب قزاق عازم گردیدیم که در آن طرف آتش جهاد و غزای شعله ور و روسیه را از هر طرف به آنجا مایل داریم تا والی و اهالی ولایت آخسفه را فراغی حاصل گشته بی شاعلی خارج قلعه آخلکلک را محصور و راه رسانیدن آذوقه را برای محصورین که آذوقه نداشتند مسدود و قلعه را به این واسطه مفتوح توانند نمود..... اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)، جلد اول، ص ۱۳۴

۹۶۶. چنانکه در متن ملاحظه می‌شود، با آغاز سال جدید قمری، دنبلی به ذکر شروع سال جدید نپرداخته و حوادث سال ۱۲۲۷ قمری را نیز ذیل رخدادهای سال ۱۲۲۶ آورده است. همین امر و بیان تغییر سال جدید قمری در هنگام رسیدن نوروز و خاتمه سال شمسی باعث شده است تا وی در صفحات آینده بدون آنکه بعد از عنوان مشخص خود برای حوادث سال ۱۲۲۶، جهت رخدادهای سال ۱۲۲۷ نیز عنوان مستقلی بیاورد، با فرارسیدن نوروز، یکسره به سراغ عنوانی برای حوادث سال ۱۲۲۸ رفته و ذیل این عنوان نادرست به گزارش حوادث سال ۱۲۲۷ بپردازد. در صفحات آینده به هنگام گزارش رخدادهای سال ۱۲۲۷ در ذیل عنوان حوادث سال ۱۲۲۸ باز هم به این موضوع توجه خواهیم داد. نکته قابل توجه در این قسمت این است که آنچه دنبلی از این پس آورده است، در واقع حوادث سال ۱۲۲۷ قمری است نه ادامه رخدادهای سال ۱۲۲۶.

۹۶۷. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۵ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۸۵ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۹ الف / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۷۸ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۲۱ / اشرف التواریخ، خطی، گ ۲۹۰ الف - ب / اکسیرالتواریخ، ص ۳۴۵ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۲

نهند، بر اسبی سوار ساختند و کاپیتانی را با پنجاه نفر سالدات روس به محافظت او باز داشتند که او را به قلعه گنجه رسانند، در حین عبور از رود ترتر، سالدات به کنار رودخانه متفرق می شوند که راه عبور پیدا کنند و از نزدیک و دور او را مراقب بودند. جعفر قلی آقا فرصت یافته، جلو اسب خود را که در دست یکی از سالدات بود، برید و دست بر یال اسب آورده سمندگریز را به مهمیز تیز کرد و از میان آب چون گرد بدر رفت. مستحفظین روسیه از عقب نگران و انگشت تأسف به دندان حسرت گزان شدند و او به شتاب تمام از عرصه خوف و خطر رسته، دل به قوت طالع خداداد بست و خود را به ایل جبرئیل لو رسانیده در ساعت ورود، کس به خدمت نایب السلطنه فرستاده کیفیت فرار خود را به عرض واقفان حضور رسانید و ایل را به سرعت تمام به کوچ کردن امر نمود و نایب السلطنه از خلاصی او که مقصد اصلی از مشقت سفر زحمت اثر شتا همان بود، مسرور و خوشوقت شدند.^{۹۶۸} او و کسان او مورد نوازشات و خلاع فاخره گشته، چهار هزار تومان موجب، به علاوه حکومت قراجه داغ به او مرحمت فرمودند. همان ساعت امر و مقرر گردید که بعد از عبور [۲۷۱] از رود ارس، کوچ بر کوچ روانه اصلاندوز و از آنجا بر سنگر روسیه در سلطان بود که میان شمکی و شیروان و شوشی و گنجه واقع بود، برانند. در کوچ سیم به سه فرسخی سنگر سلطان بود، منزل فرمود. امیرخان قاجار را با حاجی محمد خان و سواره چاردولی و افشار و مقدم و قراداغی را حکم فرمود که با ایل و اورماق جبرئیل لو ملحق شوند. آن‌ها و سایر ایلات قراباغ را از جنگل‌ها و بیشه‌ها کوچانیده، از ارس بگذرانند و متمرّد و متخلف را عرضه قتل و اسر سازند.^{۹۶۹}

۹۶۸. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۵/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۸۵/روضه الصغای ناصری، جلد نهم، ص ۴۷۸/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۲۱/اکسیرالتواریخ، ص ۳۴۵/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۲

۹۶۹. عباس میرزا در تاریخ ۲۸ محرم ۱۲۲۷ (۱۲ فوریه ۱۸۱۲) به سه فرسخی سلطان بود رسید. اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)، جلد اول، ص ۱۳۴/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۵/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۸۶/روضه الصغای ناصری، جلد نهم، ص ۴۷۸/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۲۱/گلستان ارم، ص ۱۹۵/فهرس التواریخ، ص ۳۶۲/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم ص ۱۵۰۲

بیان نهضت نواب نایب السلطنه بر سر سنگر سلطان بود و مجادله عظیمه با روسیه و ظفر یافتن لشکر منصور

سلطان بود، جایی بود در میان قراباغ و شکی و شیروان واقع و ینارال مرکز سردار روسیه سنگر آنجا را مستحکم داشته و قریب به دو سه هزار نفر از دلاوران روس در آنجا گذاشته بود و خود متوجه استمالت مصطفی خان شیروانی و مصطفی خان طالش شده. نایب السلطنه علی الصباح آن روز که اول طلوع آفتاب ظفر و هنگام افول کوکب اقبال دشمن بد اختر بود، با توپخانه و افواج قاهره، سرباز و بقیه سواره به مجادله عازم و مجرد وصول، اولاً: توپچیان آتشبار به صاعقه ریزی مشغول و از صدمات توپهای البرز کوب صف های روسیه که در خارج سنگر کشیده شده بود، متفرق و افواج پیاده که آماده و مہیای کار پیکار بودند، فوجاً بعد فوج، برایشان حمله ور و از دو طرف آتش بلا بالا کشید. به قدر چهار و پنج ساعت میان پیادگان دو طرف مجادله و محاربه واقع و از طرفین رشته جان ها به مقرض فنا بریده گشت و سینه ها از صدمت البرز شکافت گلوله توپ و تفنگ دریده؛ از غوغای پیکار، هول محشر بر همگنان باهر گردید. و در آن حال، نایب السلطنه، مسترلینزی توپچی باشی انگریز را با سردستگان و توپچیان تبریز مأمور فرمودند که از هر طرف عراده های آسمان هیکل، توپ های اژدها شکل برق شتاب را بر سر روسیه حرکت دهند، و توپچیان به موجب [۲۷۲] فرموده عمل نمودند. عراده توپ های ثعبان مہابت را به سنگر روسیه مشرف ساختند و دست به شرار انگیزی و البرز ریزی افراختند. در وهله اول، توپ ها و عراده های روسیه را به نشانه برداشته از صدمت گلوله توپ صخره کوب، آلات و اخشاب عراده روسیه را پاره پاره کرده، از پاره های چوب عراده، پنج نفر توپچیان آتش دست روس، از نعمت حیات مایوس و گلوله توپ به دهن یکی از توپ های اهرمن هیکل روسیه خورده دهانش برداشت که دیگر بر روی لشکر منصور نغرد و از سرعربده و مستی جوش و خروش بر نیارود.

بالجمله، ازین نشانه اندازی افسانه قدراندازی در افواه جهان یادگار گذاشتند. کار را به مرتبه [ای] به روسیه تنگ کردند که هر کس از میان سنگر سربر آوردی، از گلوله توپ، از پا در آمدی. و از طرف دیگر، اول فوج بہادران و بعد از آن ابراهیم بیگ با دو فوج سرباز تبریزی و جعفرقلی خان با سرباز مراغه و میرزا احمد و نظرعلی خان و مایور کرشط، با قدری از فوج های خود که در آنجا حاضر بودند، به سنگر حمله ور و به قانون فرنگ، بی اندیشه و درنگ، نیزه پیش کرده، داخل و فوجی کثیر از سالدات را با یک نفر از مایور

صاحب نشان بزرگ و چند کاپیتان و افيجال^{۹۷۰} و شررند^{۹۷۱} را معروض سرنیزه‌های افعی شکل داشته و یک نفر مایور دیگر در سلک اسرا منسلک و چند سرکرده دیگر مجروح و سر و زنده بسیار آوردند. روسیه چون درهای بلا بر روی خود مفتوح و سرکردگان بزرگ خود را مجروح و بی‌روح دیدند، خود را از بیم به یک طرف سنگر کشیدند. مهدی قلی خان جوانشیر، حاکم قراباغ با سواران خود تکیه به جنگل داده نگران معرکه هولناک بود. از مشاهده هلاک پردلان روسیه، فرصت یافته از سلطان بود فرار نمود و بعضی از همراهان او دستگیر سپاه شیرگیر گردید و چون معلوم رأی آفتاب ضیای نواب نایب السلطنه گردید که حرکت روسیه، حرکت مذبح است و عجز و فتور بر آن‌ها غلبه [۲۷۳] کرده است، حسب الامر اشرف، علم سفید را که مابین فرنگ نشان امان است، شقه گشا ساختند. توپچیان و سربازان قدر انداز را جابه جا، به توقف امر فرمود و یک نفر از اسرا را نزد آن‌ها روانه و بر آن جماعت معلوم فرمود که اگر توپ و اسلحه خود را داده متقبل اطاعت شوند، از آسیب لشکر جان شکر و شرار توپ‌های دوزخ اثر مصون و مأمون خواهند بود والا، مادام که بالتمام، طعمه توپهای شرار فشان و شقه سنان‌های تفنگ مرگ آهنگ نگردند، توپ‌ها از جهان سوزی و سربازان از یورش و شعله افروزی، دست باز نخواهند داشت.

جماعت روسیه چون مرگ را عیان و نجات را از آن ورطه هولناک محال دیده، یقین کردند که اگر بیش از این ترمرد و تغیر نمایند، تمامت در معرض تلف و گلوله توپ و تفنگ را هدف خواهند شد، حصول امان را نعمت بیکران دانسته، کاپیتان بزرگ وارد حضور مرحمت دستور و به ذیل امان متوسل گشت. نواب نایب السلطنه، قائم مقام صدر دولت را مأمور فرمودند که در میان سنگر آن‌ها رفته، آن‌ها را با تمامت اسلحه اسباب و علم و تفنگ و شمشیر و جبه خانه، برداشته به حضور آورد. قائم مقام با دو سه نفر در میان ایشان رفته، همگی از دیدن آن جناب شیوه تکریم و خدمت را پی سپر و جناب شریفش آن جماعت را به عفو و امان انواع احسان بیکران خدیو دوران و حضرت نایب السلطنه العلیه مظمئن و امیدوار ساخته، دو عراده توپ البرز کوب و دو شقه علم عقاب پرچم که نشان خاصه دولت روس است، با نشان مایور بزرگ و تمامت اسلحه سالدات، از تفنگ و شمشیر و جبه خانه و کاپیتان و مهندس و بر و جنگ و افيجال و شررند، با هشتصد و بیست نفر سالدات که زیاده از یکصد [و] هشتاد نفر آن‌ها مجروح بود، به خدمت کیوان

رفعت رسانیده از نظر گذرانید. ۹۷۲

شاهزاده جرم بخش خطاپوش آن جماعت را خلعت امن و امان پوشانیده و توید عفو و اطمینان کرامت فرمود و جراحان را حکم فرمودند که زخم‌های [۲۷۴] ایشان را متوجه شوند و تفاوت با چاکر منصوره نگذارند. و کشتگان را قدغن فرمودند که با آیین خود به خاک سپارند. و در ساعت، به دربار سپهر اقتدار اعلیحضرت شاهنشاهی روانه فرمود. ۹۷۳ اما از آن طرف امیرخان با عساکر منصور و راهنمایی جعفر قلی آقا، آیت سیاست و صیانت اعلیحضرت پادشاهی را بر ایشان خوانده، چون در آن هنگام آوای قیامت توپ و تفنگ جنگ اماکن ایلات را فروگرفته بود هر خانواری در بن خاری و هر سیاه خیمه در شکاف کوهساری از خوف در خزیده بودند و رعیت تمام برایشان غالب

۹۷۲. نیروهای فاجار به فرماندهی عباس میرزا، روز بعد از ورود به سه فرسنگی سلطان بود، در اواخر محرم ۱۲۲۷ (دهه سوم فوریه ۱۸۱۲) حمله‌ای همه جانبه را به همراهی برخی از افسران انگلیسی مانند لیندسی به سوی سنگرهای نیروهای روسیه آغاز کردند. عباس میرزا طی گزارشی که مدتی بعد برای احمد پاشا قائم مقام عثمانی ارسال داشته است، شرح این ماجرا را چنین بیان کرده است: «... روز بیست و هشتم محرم در سه فرسخی سنگر روسیه قریباً نزول و روز دیگر سواره سپاه را به کوچانیدن ایلات مأمور و با پیاده و توپخانه بر سر سنگر روسیه که به هر یک از ولایات شکی و شروان و گنجه و شیشی که روسیه در آنجا بودند، هفت هشت فرسخ مسافت داشت. رانده نظر به سختی و صعوبت سنگر مزبور پنج ساعت میانه مجاهدین اسلامی و کفره ظاله جنگ و جدال و حرب و قتال عظیم تقدیم و در میانه فتلی عظیم شده. چون روسیه در سنگر خزیده و ابقا بر آن‌ها منافی طبع غیور بود، خمپاره های دوزخ شرار و توپهای البرز کوب را از اطراف به سنگر مزبور بسته، بعد از آنکه مجدداً گروهی انبوه از کفره بداختر از ضرب صواعق توپ به سلاسل حجیم آویخت و گلوله های خمپاره آتش به اغلب قورخانه های آن‌ها ریخت، سربازان را به بورش مأمور، ایشان نیز چون بلای نازل و سیل منحدر به سنگر داخل و سینه های کفره را هدف سنان های قاتل دانسته و تمامی ایشان را به یک طرف سنگر گریزان داشتند. ایشان نیز چون اجل را عاجل و کار را فاسد و سیل بلا را سایل و مجال ثبات را محال و از کشته های خود پشسته ها نمایان دیده و مأموران ایشان هر که محل استظهار و اعتماد ایشان بودند با چند سرکرده دیگر مقتول گردیدند، از در استیمان درآمده متوسل امان گشتند، ما نیز آن‌ها را که زیاده از پانصد ششصد نفر و متجاوز از نصف آن‌ها مجروح بود، امان داده تمامی با توپها و علم ها و جبه خانه و قورخانه و عراده ها و اسلحه و اسباب آن‌ها دستگیر و اسیر شد...» *اشناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)*، جلد اول، ص ۱۳۴. برای گزارش منابع دیگر قاجاری نگاه کنید به: *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۲۵ / *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۲۸۶-۲۸۵ / *زینة التواریخ*، خطی، گ ۴۷۹ الف / *بدایع نگار، تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۳۴ الف / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۹۴ الف / *اشرف التواریخ*، خطی، گ ۲۹۱-۲۹۰ الف ب / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۴۷۹ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۲۲۲ / *اکسیرالتواریخ*، ص ۳۴۶ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۵۰۲

۹۷۳. نگاه کنید به باورفی ۹۹۸ همچنین: *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۲۵ / *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۲۸۶ / *زینة التواریخ*، خطی، گ ۴۷۹ الف / *بدایع نگار، تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۳۴ ب / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۹۴ ب / *روضه الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۴۷۹ / *اشرف التواریخ*، خطی، گ ۲۹۱ ب / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۲۲۲ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۵۰۳

گشته، شش هزار خانوار ایشان را بی جنگ و جدال کوچانیده به جانب قراداغ روان و امیر خان و جعفر قلی آقا با نیل مرام وارد رکاب ظفر نصاب و از انواع نوازش و احسان نایب السلطنه بهره یاب گردیدند.

چون روسیه قلعه پناه آباد نیز چهار صد نفر سالدات و یک عراده توپ به امداد محصورین و مقتولین و مأمورین روسیه سلطان بود، فرستاده بودند، قراولان لشکر ظفر اثر که در راه عسکران بودند، خبر آن‌ها رسانیدند. نایب السلطنه امیرخان را به صید آن‌ها مأمور و به مجرد ورود مشارالیه، روسیه صورت استیصال خود را در آینه خوف و هراس مشاهده کرده، خود را به قلعه ترناوت کشیدند و امیرخان به محاصره آن‌ها اشتغال و روز دیگر نایب السلطنه با جمعیت بر سر آن‌ها ایلغار فرمود. در همان شب روسیه در میان برف و باران و سرمای شدید از آنجا فرار و خود را به کوه جمرق کشیدند. سواره سپاه نصرت پناه به تعاقب ایشان پرداخته، تا دامن کوه تعاقب و چند نیزه سر به دست آورده، معاودت کردند. و ژنور مایور که یکی از شجاعان مشهور روسیه بود [و] در روز گذشته به ضرب گلوله توپ مقتول گردیده بود، زنی در سلطان بود داشت. با آنکه از سرخ ۹۷۴ و اموال بی شمار نزد زن او بود، به مقتضای رعایت ناموس، احدی تعیین شد که زن ژنور را با مال و زر مسکوک به قلعه [۲۷۵] شوشی رسانیده، معاودت نمود.

نایب السلطنه از آنجا حرکت و حوالی مغرب وارد حوالی ترناوت گشته، فوجی را برای یورش ترناوت معین فرمودند. هنوز مأمورین به کار یورش نپرداخته، معروض رأی ساطع الضیاء گردید که روسیه از ترناوت در تاریکی شب فرار و خود را به جنگل رسانیده، از راه جمرق که سختی و صعوبت آن بی نهایت است، آواره دیار ادبار شده‌اند. روز دیگر از آنجا حرکت و به عزم دفع روسیه پرداختند. روسیه آنجا را تاب مقاومت نمانده، کوه به کوه روانه شوشی و آرامنه سکنه آنجا کوچیده، عازم ساحل رود ارس گشتند. ۹۷۵ بعد از فرار آن‌ها خبر رسید که ینارال مرکز سردار روس که برای تسکین طغیان شیخ علی خان قبه و لکزیه داغستان و استمالت مصطفی خان شیروانی رفته بود، از قتل و اسر روسیه و وقایع سلطان بود آگاهی حاصل نموده کارهای مسطوره را معوق گذاشته، بی نیل مرام با یأس و اندیشه تمام از راهی که رفته بود مانند بخت خود برگشت و جمعیتی که در کنار کر گذاشته بود، برداشته، به سرعت بی نهایت از رود کر عبور و وارد قراباغ می‌شود. نواب نایب السلطنه را شوقی کامل به مجادله او حاصل گشته، مصمم

۹۷۴. سکه زر

۹۷۵. وقایع مربوط به تصرف قلعه ترناوت به جز در ناسخ التواریخ در سایر منابع قاجاری منعکس نشده

است. نگاه کنید به: ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۲۴-۲۲۳

مقابله او شدند. آنگاه خبری دیگر رسید که مرکز سردار روس، از بیم حرب و پیکار لشکر منصور در قراباغ توقف نیاورده، ینارال کتلاروسکی را مأمور به توقف در قلعه شوشی کرده، خود از آنجا به سرعت تمام روانه تفلیس شده است. چون از صدمات سپاه نصرت آیات در آن حوالی و ساحت فسحت رایت قراباغ، آبادی نمانده آذوقه سپاه در آن حدود یافت نمی شد. موکب والا از رود ارس عبور نموده، در اصلاندوز رحل اقامت انداختند و به انتظام مهمات جعفرقلی خان جوانشیر و ایل او پرداخته، بر دوش همگی اعیان را علی قدر مراتبهم، به خلاع فاخره مزین ساختند و به طریقی که حاجی محمد خان وعده کرده بود، حکومت قواجه داغ را به جعفرقلی [۲۷۶] خان مفوض داشته، چهار هزار تومان به صیغه مواجب سالیانه در وجه او برقرار فرمودند. و اگر چه این معنی بر رأی صواب نما ظاهر و هویدا بود که اگر بعد این فتح عظیم عازم قلع ماده فساد روسیه شکی و شیروان و غیر ذلک شوند، هیچ یک را طاقت پایداری نخواهد بود و ولایت مزبوره را در کمال سهولت مسخر خواهند فرمود، اما چون آن حول و حوش بالتمام به پایان و سرانجام آذوقه در آن سامان خارج از حیز امکان بود و قدری ذخیره که برای صرف سپاه ظفر فرجام در اصلاندوز سرانجام شده بود، بایست به مصرف قوت لایموت آن همه ایل و احشام رسیده، احیای آن همه نفوس به عمل آید، لهذا ذخیره مزبوره را در وجه ایل مذکوره عنایت کرده، از تصرف آن همه ولایت محض این رعایت نموده، از آنجا حرکت و عازم تبریز گردیدند.

موکب والا به فیروزی و میمنت، قرین فتح و نصرت وارد دارالسلطنه تبریز گشته، نواب نایب السلطنه وضیع و شریف سپاه و رعیت را مورد نوازش و رعایت ساخته هر یک از خدمتگزاران و جان نثاران را که در جنگ سلطان بود مصدر خدمتی شده بودند، مشمول کمال احسان و انعام فراخور خدمت ساختند. و عیال و اطفال و وراث مقتولین را موافق قاعده مستمره به مواجب و مرسوم آباء و اسلاف مقتولین آن‌ها موظف فرموده در ازای آن مرسوم خدمتی به هیچ یک مفوض نداشتند.

ذکر مأمور شدن احمد خان مقدم و عسکرخان افشار به تنبیه مفسدین بلباس

و چون به عرض والا رسید که طوایف بلباس، ابواب بی اعتدالی بر روی اهالی سلدوز باز و دست تطاول بر سکنه صاین قلعه^{۹۷۶} دراز نموده‌اند. احمد خان ریش سفید آذربایجان و عسکرخان افشار را به گوشمال آن‌ها مأمور ساخته، در آن اوان تنبیه و گوشمالی از آن‌ها به عمل آمد که باعث عبرت دیگران گشته، من بعد، احدی را از طوایف بلباس آسیب و اهانتی نخواهد رسید و همگی طایفه مزبوره سالک مسالک اطاعت خواهند بود.^{۹۷۷} [۲۷۷]

رسیدن اخبار مجادله الکسندر میرزای والی با روسیه و مخالفت اهالی قسق با روسیه و طالب صلح شدن مرکز سردار روس

در همان اوان چند نفر توادان گرجستان وارد نزد الکسندر میرزای والی که در ایروان توقف داشت گردیده، از قرار اخبار آن‌ها به وضوح پیوست که محض وصول خبر بهجت اثر فتح سلطان بود و قتل و اسر روسیه آنجا به گرجستان، اهالی قسق که از تعدیات روسیه به جان آمده بودند، جرأتی یافته با یکدیگر در تمرد دولت و قتل روسیه آنجا همداستان و بالاتفاق بر سر روسیه مستحفظین آنجا ریخته، تمامی را علی الغفلة مقتول ساخته، متمسک به دولت قاهره گردیده‌اند. حسین خان سردار ایروان هم در همان روزها به چپاول و تطاول پنبک و شوره گل و قتل و اسر کم و بیشی سالدات و سواره قزاق که در عرض راهها دچار شده پرداخته، سالدات روس به تنگ آمده، به تدریج فرار و وارد دربار مرحمت مدار می‌گردیدند. مرکز سردار سپاه روس از مشاهده این احوال سراسیمه گشته، چاره کار را منحصر به همین دید که به توسط ینارال لیسانویچ مستحفظ شوره گل و پنبک که از بدو ورود روسیه به حدود ایروان در سرحدات متوقف و با بعضی مردم فرومایه و تجاری رتبه و پایه مترددین قراباغ و تفلیس مربوط بود، در ظاهر بنای دوستی با اولیای دولت علیه گذاشت.^{۹۷۸} ینارال مزبور هم به وساطت حاجی ابوالحسن

۹۷۶. نام قدیمی صائین قلعه یا شاهین دژ که در پنج فرستگی سلطانه قرار دارد، قهرود یا قهرود بود. این روستا در شمال غربی ابهر قرار دارد و مغولان آنجا را صائین قلعه نام دادند.

۹۷۷. تاریخ افشار، ص ۳۵۳ - ۳۵۲ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۶ / روضة الصفاى ناصری،

جلد نهم، ص ۴۸۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۲۳

۹۷۸. اصل: گذاشته

تاجر ایروانی که در آن هنگام متوقف شوره گل و مشغول معامله تاجرانه خود [بود] راه آمد و شد و مکاتبات و فرستادگان گشود. سردار مزبور، خود نیز عبدالله خان قاجار را به نحوی که قبل ازین مرقوم شد، با مادر اغورلو خان ولد جواد خان قاجار حاکم گنجه را که بعد از قتل جواد خان در گنجه به عسرت می گذرانید، نیز روانه نزد اغورلو خان ساخته، به صحابت او هم عریضه صداقت آمیز ارسال داشت.

در آن اثنا سردار مزبور بنا بر احضار از جانب دولت روس روانه پترزبورغ گشته، ینارال [۲۷۸] روتیشچوف^{۹۷۹} که به حسب مرتبه تفوق و برتری کامل بر ینارال مرکز داشت، به جای او تعیین و وارد تفلیس گردید.^{۹۸۰} نایب السلطنه در آن اوان که آخر فصل زمستان بود به تهیه اسباب کار فصل بهار پرداخته، از آن جمله چند عراده توپ به طرح و نظام جدیدی که درین سنوات مشتمل بر بعضی تصرفات در دولت انگلیس منتظم شده بود، انتظام دادند و چون مصطفی خان طالش از راه تیره بختی فوجی روس به لنکران آورده ترمرد و عصیان را از دولت ابد توامان آشکار و عیان ساخت، سید کاظم را که به فضیلت و تقوی معروف و مشهور و ملتزم حضور مروت دستور و از جمله بنی اعمام او بود، برای استمالت و اتمام حجت بر او روانه لنکران ساختند. اتفاقاً قبل از ورود سید کاظم، ملا علی گیلانی هم که علم و صلاح او کمال اشتهار داشت، از طرف قرین الشرف شاهی به همین خدمت مأمور و از استمالت او مایوس گشته، معاودت نموده بود. سید کاظم هم بر همان منوال معاودت کرده، آن همه اتمام حجت، مطلقاً اثر به حال او نکرد.^{۹۸۱}

۹۷۹. در سراسر متن ردیشچوف.

۹۸۰. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۶ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۴ ب / اکسیرالتواریخ، ص ۳۴۸ / روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۸۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۲۵
 ۹۸۱. گزارش های دنبلی در باره الکساندر میرزا و حسین خان سردار و عبدالله خان و مصطفی خان طالش و مأموریت سید کاظم ملا علی گیلانی جز در ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۲۴-۲۲۵ در منابع دیگر قاجاری انعکاس نیافته است.

رسیدن نوروز فیروز سال فرخنده فال هزار و دویست و [بیست و هفت]

هجری ۹۸۲ و طالب صلح شدن روتیشچوف سردار تازه به توسط

سرگور اوزلی ایلچی دولت انگلیس

نوروز فیروز رسید ۹۸۳ و خلاع فاخره و انعامات وافره در ازای فتح سلطان بود از دربار شاهنشاهی برای نواب نایب السلطنه و جان نثاران واصل گردیده، اسرای سالدات هم که به انعام نایب السلطنه مقرر شده بود، وارد و در سلک فوج بهادران روس انسلاک یافتند. دویست هزار تومان وجه هم به انعام همه ساله نایب السلطنه مقرر گشته، حکم شد که چهار هزار نفر سرباز، علاوه سربازان سابق آذربایجانی نموده، ابواب جمع خود دانند. ۹۸۴ نایب السلطنه حسب المقرر معمول داشتند روتیشچوف ۹۸۵ سردار جدید روسیه پولکونیک فریگان ۹۸۶ نام را روانه نزد سرگور اوزلی برونت، ایلچی بزرگ

۹۸۲. اصل: بیست و هشت. پیش از این در زیر نویس شماره ۹۵۱ متذکر شدیم که دنبلی چگونه حوادث سال ۱۲۲۷ را در ذیل رخدادهای سال ۱۲۲۶ آورده و برای حوادث سال ۱۲۲۷ عنوان مستقلی ننوشته است. دنبلی با پیروی از خلط گاهشماری قمری و شمسی در میان مورخان پیشین و عنوان بندی سر فصل سنوات قمری با خاتمه سال شمسی و فرا رسیدن نوروز، در عنوان بالا به جای آنکه منتظر خاتمه سال قمری شود و سپس حوادث سال جدید قمری را گزارش کند، سال قمری را با فرا رسیدن نوروز تجدید کرده و در عنوان بالا به جای حوادث سال ۱۲۲۷ قمری، به خطا ۱۲۲۸ نوشته است. خطای دنبلی در عنوان بالا سبب شده است تا وی در صفحات آینده به سراغ عنوان سال ۱۲۲۹ رفته و حوادث سال ۱۲۲۸ و از جمله حادثه مهمی چون عهدنامه گلستان را که قطعاً مربوط به وقایع سال ۱۲۲۸ قمری است، در شمار حوادث سال ۱۲۲۹ ذکر کند.

۹۸۳. ۱ فروردین ۱۱۹۱، برابر بود با شب شنبه ۷ ربیع الاول ۱۲۲۷

۹۸۴. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۵/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۴ الف / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۴۷۹/کسیرالتواریخ، ص ۳۲۷/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۲۲ اتاریخ منتظم ناصرى، جلد سوم، ص ۱۵۰۳

۹۸۵. پس از ناکامی ژنرال مرکز در غلبه سریع بر نیروهای عباس میرزا و جبران ناکامی های ژنرال تورموسوف، امپراطور روسیه به جای وی ژنرال روتیشچوف را به فرماندهی کل نیروهای روسیه در قفقاز نصب کرد. این در حالی بود که انگلیسی ها نیز سرگور اوزلی را روانه ایران کرده بودند. روتیشچوف پس از شنیدن خبر حرکت سرگور اوزلی به سوی تبریز کلنل فریگان از افسران روسی را روانه تبریز کرد تا طی ملاقاتی با سفیر انگلستان، از وی خواستار تلاش برای متارکه جنگ میان ایران و روسیه شود.

۹۸۶. اصل: فریقان

دولت [۲۷۹] انگلیس ساخته، شرحی به او نوشت که اگر چه هنوز فیما بین دولتین روس وانگلیس عهد دوستی واتحاد محکم نگشته است، اما چون حال، دولت فرانسه با هنر دولت کمال خصومت دارد، بالضروره در همین اوان اساس التیام و وداد میانه این دو دولت استوار خواهد شد و به همین سبب از جانب دولت روس مأمور شده‌ام که به توسط شما بنای دوستی با کاربردان دولت ایران گذارم و درین باب برحسب امر پادشاه ما، ایلچی سجلیسا^{۹۸۷} که با هر دو دولت دوست است، شرحی از پترزبورغ به شما نوشته که ارسال گشته؛^{۹۸۸} توقع آن است که درین کار لوازم مردانگی و ایستادگی را ظاهر سازید. عریضه‌ای هم مصحوب او عرضه داشت حضور باهرالنور والا ساخته؛ علی التتعاقب، مایور پاپوف، ایشیک آقاسی و معتمد خود را به اتفاق حاجی ابوالحسن خان ایروانی که به رسم تجارت متوقف تفلیس [بود] و جواب دو طغرا عریضه سردار سابق، مصحوب عبدالله خان قاجار و همراهان مادر اغورلوخان مشارالیه ابلاغ نموده بود، روانه دربار سپهر مدار ساخته، عریضه‌ای مشتمل بر شوق به التیام فیما بین دولتین عرضه داشت و چگونگی مافی الضمیر را محول به تقریر آنها داشته بود، اما چون ایلچی بزرگ دولت انگلیس که از دارالخلافة طهران عازم دارالسلطنه تبریز و روانه حضور نایب السلطنه شده بود، هنوز وارد نشده بود،^{۹۸۹} فرستادگان سردار روس چند روزی به انتظار ورود او توقف نموده، بعد از آنکه ایلچی مشارالیه وارد تبریز و مورد التفات شد، به طریقی که شایسته و سزاوار بود، در خدمت آسمان رفعت قریبی تمام یافته؛ از قرار فرمان شاهنشاهی محقق گردید که درجه اعتبار او در سرکار کیوان اقتدار به سرحد کمال رسیده؛ از طرف قرین الشرف دولت علیه هم اذن و رخصت گفتگوی التیام میانه دولتین ایران و روس یافته است. شرح مسطورہ ینارال روتیشچوف سردار روس و ایلچی سجلیا را به نظر والا رسانیده، جواب [۲۸۰] گرفته معاودت نمود.^{۹۹۰}

۹۸۸. اصل: در سال گذشته

۹۸۷. در چند سطر بعد، سجلیا

۹۸۹. سرگور اوزلی و سایر اعضای سفارت انگلیس پس از امضای عهد نامه قطعی، در تاریخ ۱۳ جمادی الاول ۱۲۲۷ (۲۵ مه ۱۸۱۲) عازم تبریز شدند. سرگور اوزلی در فروین خبر رسیدن نمایندگان روتیشچوف به تبریز را دریافت کرد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۲۷ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۳۳

A Memoir of The Late Right Hon.sir Gore Ouesley Bart.P.IXXVii(77)/ Morier,A Second Journey....Vol.2,P.199

۹۹۰. پس از مراقبت دقیق از منافع منطقه‌ای انگلیس در ایران، یکی از وظایف عمده سرگور اوزلی در دربار قاجاریه تعیین تکلیف معاهده جونز - شفیع یا همان معاهده مقدماتی یا مجمل بود. او در همان حال وظیفه داشت تا با ملاحظه دقیق روابط نهایی الکساندر و ناپلئون به تنظیم روابط انگلستان و ایران در غالب عهدنامه (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

ذکر ورود رایات سلطانی به چمن سلطانیه و سایر حالات

هنگام بهار، لوای فلک فرسای سلطانی از دارالخلافه طهران حرکت و با سپاه نصرت آیت نزول اجلال به چمن سلطانیه فرموده،^{۹۹۱} تدارکات لشکرکشی و دستورالعمل کشورگشایی را به هر یک از شاهزادگان که در سرحد مملکتی فرمانفرما و حکمران

(ادامه پاروئی از صفحه قبل) مفصل و قطعی اقدام کند. اوزلی که پس از ورود به بوشهر به اندازه کافی به وقت کسی هوشیارانه برای دریافت اخبار مربوط به روند وخامت روابط میان روسیه و فرانسه پرداخته بود، سرانجام در شرایطی به تهران وارد شد که ناپلئون به تلافی اقدامات خصومت‌آمیز الکساندر علیه فرانسه، خصوصاً لغو فرمان محاصره بری و بحری انگلستان، به دوک نشین ادنبرگ حمله کرده و ابن سرزمین را که ملک شوهر خواهر امپراطور روسیه بود به تصرف خویش درآورده بود. در شرایط تشدید بحران روابط روسیه و فرانسه، اوزلی طبعاً خود را موظف می‌دید تا سیاست انگلستان در ایران را بر اساس دو احتمال تنظیم کند. نخست: احتمال شکست مجدد روسیه از قوای فرانسه و تجدید صلح و دوستی میان دو کشور مذکور؛ دوم: شکست ناپلئون از قوای روسیه و خاتمه دوره روابط دوستانه روسیه و فرانسه. اوزلی می‌دانست که در صورت تحقق احتمال اول، زمینه تجدید همکاری روسیه و فرانسه علیه منافع انگلستان در اروپا و آسیا و پی‌گیری سیاست تهدید هند فراهم خواهد شد. پس لازم می‌دید تا با عنایت به این احتمال، بخشی از کوشش خود در تهران را صرف اعطای امتیازاتی به دربار قاجاریه کند و با امضای عهدنامه مفصل و قطعی، معاهده مقدماتی و مجمل را از حالت بلا تکلیفی خارج سازد. او همچنین با عنایت به تحقق احتمال دوم خود را موظف می‌دانست تا همه مساعی خویش را برای مساعدت به قوای روسیه در قفقاز و آسوده کردن خیال روس‌ها از تهدیدات ایران به کار گیرد و با اتخاذ روش نصیحت و تهدید، فتحعلی شاه و عباس میرزا را به سوی سیاست مصالحه با روس‌ها سوق دهد. اوزلی پس از امضای معاهده مفصل و قطعی در ۲۹ صفر ۱۲۲۷ (۱۴ مارس ۱۸۱۲) بی‌درنگ با سفر به تبریز و دیدار با مازور باپرف و کلنل فریگان فرستادگان روتیشجوف به تبریز و برقراری روابط فعال با فرمانده کل قوای روسیه در قفقاز و گفتگوهای منصل با عباس میرزا و میرزا بزرگ قائم مقام، کوشش خود را برای آزاد کردن بخشی از توان نظامی روس‌ها در قفقاز و آسوده کردن خیال الکساندر از جنگ‌های ایران و روسیه آغاز کرد. او به وضوح می‌دانست که در صورت امضای معاهده صلح میان ایران و روسیه، بخش مهمی از قوای این کشور در قفقاز نیز فرصت خواهند یافت تا روانه نبرد با قوای فرانسه شوند. شایان ذکر است که اولین سفر اوزلی به تبریز برای برقراری روابط با روتیشجوف و آداستن عباس میرزا به صلح با روس‌ها در ۸ جمادای الاخری ۱۲۲۷ (۱۹ ژوئن ۱۸۱۲) آغاز شد. این در حالی بود که حدود یک ماه قبل یعنی در ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۲۷ روس‌ها با دادن اولتیماتوم به فرانسه، عملاً در تدارک رویارویی نظامی با فرانسه برآمده بودند و علاقه و افری برای برقراری عهدنامه صلح با ایران داشتند. شایان ذکر است که کوتاه زمانی قبل از تلاش روتیشجوف برای گفتگوهای صلح با ایران، قوای روسیه یک بار در سلطان بود و سپس در پتیک و شوره گل از نیروهای عباس میرزا شکست خورده و امید خود را برای پیروزی سریع بر قوای ایران از دست داده بودند. در صفحات بعدی از چگونگی تلاش سرگوراوزلی به نفع روس‌ها و علیه ایران بیشتر سخن خواهیم گفت.

۹۹۱. فتحعلی شاه در ۱۲ جمادای الاخری ۱۲۲۷ (۱۲ ژوئن ۱۸۱۲) وارد سلطانیه شد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳۳ / تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۳۱۱ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، گ ۹۶ ب / اکسیرالتواریخ، ص ۱۲۶ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۵ الف / روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۹۰ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۲۳۰ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۹ / فهرس‌التواریخ، ص ۳۶۶

بودند، رسانیدند. از آن جمله، نواب محمد ولی میرزا والی خراسان را مأمور فرمودند که در کار ترکستان اهتمامی کامل به عمل آورد. نواب مشارالیه، محمد خان قاجار را با فوجی از غازیان مأمور به آن سامان ساخته، ابراهیم خان هزاره و پلنگ پوش خان جمشیدی را با جمعی غفیر [از] سپاه ابواب جمعی آنها حکم فرمود که تا حدود میمند به احمد خان والی بخارا تکلیف اطاعت و ترک تمرد نمایند. محمد خان هم به نهج مقرر عمل نمود. احمد خان خیرگی کرده با دوازده هزار سپاه انتخابی خود معرکه آرای کارزار گشته؛ محمد خان و پلنگ پوش خان پای جلادت افشوده، در حین ستیز و آویز، احمد خان و ولد او و دو هزار نفر از دلیران سپاهش به قتل رسید و به حکم شاهزاده، برادر احمد خان، رستم خان که از او روگردان و ملتزم رکاب شاهزاده بود، در میمند به جای او منصوب گردید.^{۹۹۲}

و نواب محمد علی میرزا صاحب اختیار کرمانشاهان و لرستان و عربستان هم مأمور بودند که لازمه حسن سلوک با عبدالله پاشا وزیر بغداد مسلوک داشته، به طریقی که در سال گذشته با عبدالرحمان پاشا حاکم سلیمانیه عهد کرده بودند، رعایت جانب او را منظور دارند. بر همان نهج معمول می داشتند، اما عبدالله پاشا بنابر حکم خوندار، در اول فصل بهار بنای بی اندامی گذاشته، عبدالرحمان پاشا به دولت علیه تکیه کرده با لشکری انبوه عازم سلیمانیه و مشغول تنبیه عبدالله پاشا گردید. و نواب محمد علی میرزا به عبدالله پاشا اظهار نمودند که چون در سال گذشته با وصف اظهار متوالیه اولیای علیه دولت عثمانی تدبیری در کار [۲۸۱] عبدالرحمان پاشا نکرده، از این طرف هم اصرار در لشکرکشی و تدبیر او موهم مغایرت بین الدولتین بود، لهذا چاره کار را منحصر به استمالت او دانسته، مسؤل او که اطمینان از کاوش دو دولت بود، مقرون به حصول گشته با او عهد شده که بدون تقصیری تازه از عزل و سخط و سیاست و نقص آبرو و عزت مصون و محروس باشد. و این گونه کاوش و پیکار منافی آن عهد استوار و بر طبع غیور اولیای دولت ناگوار است. این مکالمات مطلقاً به وزیر تاثیر نکرده، به محاربه عبدالرحمان پاشا پرداخت و جمعی از طرفین خصوصاً برادر عبدالرحمان پاشا و چند نفر از معارف ایل او به قتل رسید و عبدالرحمان پاشا منهزم با ایل و اتباع خود به ظلال عاطفت دولت ابد مدت قاهره مستظل گردید و در کرمانشاهان به حضور محمد علی میرزا مشرف گشته، مورد تفقادات و قرین خاطر جمعی از استحکام عهد و پیمان

۹۹۲. ماجرای مذکور به غیر از مآثر سلطانه تنها در زینة التواریخ آمده است. زینة التواریخ، خطی، گ ۴۸۱ ب

شد. ۹۹۳ و گزارش به عرض واقفان عتبه علیه شاهنشاه رسیده، هم از طرف امنای دولت سلطانی به اولیای دولت عثمانی اظهار شد که بنابر عهد سال گذشته باید ولایت سلیمانیه به عبدالرحمان پاشا محول و موکول باشد و هم این مطلب به عبدالله پاشا وزیر بصره و بغداد اشعار شد. ۹۹۴

در آن اثنا، خبر رسید که گفتگوی سازش و التیام فیما بین دولتین روم و روس واقع گشته ۹۹۵ و هنوز کار سازش از هم نگذشته؛ درین باب هم به توسط ایلچی بزرگ

۹۹۳. پس از صلح روسیه و عثمانی و امضای عهدنامه بخارست میان دو کشور در تاریخ ۱۶ جمادی الاول ۱۲۲۷ (۴ مه ۱۸۱۲) و نادیده گرفتن مصالح ایران توسط عثمانی‌ها و حتی تسلیم باب عالی در نائید یکی از مواد سری عهدنامه مبنی بر مساعدت عثمانی‌ها با انتقال نیرو و تسلیحات روسی به قفقاز برای استفاده در جنگهای روسیه علیه ایران، در ۲۷ جمادی الاخری ۱۲۲۷ (۷ ژوئیه ۱۸۱۲) عبدالله پاشا وزیر بغداد، به اشاره باب عالی، جهت سرکوب عبدالرحمان پاشا حاکم شهر زور که با ایران سر همراهی و دوستی داشت، به این شهر حمله کرد. عبدالرحمان پاشا که توان مقاومت در برابر قوای مهاجم را نداشت به کرمانشاه عقب نشست و پس از این عقب نشینی، خالد پاشا از طرف عبدالله پاشا به حکومت زور گمارده شد. به نوشته خاوری شیرازی بهانه مقامات باب عالی برای تحریک عبدالله پاشا و حمله وی به عبدالرحمان پاشا آن بود که مبادا حاکم شهر زور که با ایرانی‌ها روابط حسنه دارد، موجبات حمله نیروهای ایران به کرکوک و موصل و شام و حلب را فراهم کند. تاریخ ذوالقصرین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۸ / تحفه ناصری، ص ۱۹۰ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۹۴ / اشرف التواریخ، خطی، گ ۲۹۳ الف - ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۴ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۵ الف / اروضه الصغای ناصری، جلد نهم، ص ۴۸۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۲۵ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۴ / فهرس التواریخ، ص ۳۶۳

۹۹۴. دنبلی از مأموریت اسماعیل آغا حاکم اربیل به ایران و ملاقات ناموفق با فتحملی شاه در چمن سلطانیه سخن نگفته است. بنا به گزارش منابع دیگر، پس از التجاه عبدالرحمان پاشا به ایران و استقرار در کرمانشاه، عبدالله آغا وزیر بغداد که از واکنش ایران نگران بود، با اعزام اسماعیل آغا کوشش کرد تا اقدام خود هجوم به شهر زور و متواری کردن عبدالرحمان پاشا را موجه جلوه دهد. بعید نیست که مقصود دنبلی در مطلب کوتاه بالا اشاره به مأموریت همین فرستاده وزیر بغداد باشد. میرزا صادق وقایع نگار مروزی در این باره می‌نویسد: «خلاصه تمنا و استدعا این بود که شاهنشاه جمجاه اگر به اقتضای مرحمت شاهانه ولایت شهر زور و سامان کوی و حریر را به خالد پاشای بابان واگذارند و به حمایت اعانت عبدالرحمان مجدداً لشکری برین حدود و سامان برنگمارند هر آینه به رسم موافقت با دولت روم اوفق و انطباق است و از این طرف نیز لوازم ارادت و چاکری مقرر و مرتب.» تاریخ ذوالقصرین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۸ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۶۹ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۴ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۵ ب / اروضه الصغای ناصری، جلد نهم، ص ۴۷۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۲۵

۹۹۵. اشاره است به عهدنامه بخارست که در ۱۶ جمادی الاول ۱۲۲۷ (۲۸ مه ۱۸۱۲) میان روسیه و عثمانی به امضاء رسید. علی رغم موفقیت ژنرال کونوزوف در شکست قوای اصلی عثمانی در روسجوک، حمایت ناپلئون از عثمانی‌ها در آستانه هجوم به روسیه و علاقه الکساندر به حل و فصل سریع منازعات با عثمانی‌ها برای به کارگیری تمام توانایی نظامی خویش علیه ناپلئون و سرانجام تلاش انگلیسی‌ها سبب شد تا علی رغم شکست عثمانی‌ها، به خلاف ایران در معاهده گلستان، باب عالی بتواند در معاهده بخارست از روس‌ها امتیازاتی را

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

انگلیس، اظهاری به اولیای دولت عثمانی شد که چون قبل ازین، از جانب دولت روس تکلیف سازش به این دولت رو داده [و] اولیای این دولت جواب صریح دادند که تا با دولت عثمانی صلح روس متحقق نشود، ازین طرف هم ابواب دوستی مسدود خواهد بود، لهذا اگر درین هنگام اولیای دولت عثمانی بدون استحضار و موافقت این دولت با روسیه سازش نمایند و اینگونه خلاف دولت رو دهد کار دوستی دیرینه میانه این دو دولت به خصومت منجر گشته، از طرف بغداد آنچه مقدر است روی [۲۸۲] خواهد داد. کارگذاران دولت عثمانی با اینکه نوشتجات معتبره به مهر علما و وزرا به این دولت سپرده بودند، عار و ننگ را قبول کرده، بالمره ترک عهد را کرده با روسیه سازش کردند و پاره‌ای عذرهای ناموجه آوردند.^{۹۹۶} اول کدورت همین بود. مع تلک المراتب، جواب هیچ یک ازین دو مطلب نرسید. نواب محمد علی میرزا را هم از رهگذر تعویق کار عبدالرحمان پاشا طاقت طاق گشته به الحاح و اصرار بسیار از دربار شاهنشاهی اجازت و اعانت یافته، عازم آن حدود و عبدالله پاشا را از خواب غفلت بیدار ساخته، وزیر مشارالیه کماکان حکومت سلیمانیه را به عبدالرحمان پاشا مفوض داشته، او را در آن ولایت حکمران کرد.^{۹۹۷} نواب محمد علی میرزا هم مقضی المرام معاودت به کرمانشاهان

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) گرفته و به متارکه جنگ تن در دهد.

جودت پاشا، تاریخ جودت، (استانبول: مطبعه عثمانیه، ۳۰۹ ه.ق.)، جلد دوم ص ۳۲/ لاموش، تاریخ ترکیه،

ص ۲۳۶/ تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید ۱۹۷۵-۱۸۰۸، جلد دوم، ص ۴۲

۹۹۶. عثمانی‌ها پس از مواجه شدن با اعتراض دولت ایران، مدعی شدند که دربار قاجار، نه تنها به سفارت عبدالوهاب افندی پاسخ مثبتی نداده، بلکه از عبدالرحمان پاشا هم حمایت کرده است. در این زمان ایرانی‌ها از ماده سری عهدنامه بخارست علیه ایران اطلاعی نداشتند. به همین دلیل نیز مقامات عثمانی با خیالی آسوده به طرح بهانه‌های بالا برای خلاص شدن از زیر بار اعتراضات دربار قاجار توسل می‌جستند.

۹۹۷. دنبلی از گزارش حمله قوای ایران به بغداد برای اعاده حکومت عبدالرحمان پاشا و تنبیه عبدالله پاشا وزیر بغداد اجتناب کرده است. پس از لشکرکشی عبدالله آقا به شهر زور و نصب خالد پاشا به جای عبدالرحمان پاشا در آنجا، چون نصایح محمد علی میرزا به وزیر بغداد با فرستادن مهدی خان کلهر اثری نبخشید، لاجرم سپاهیان ایران در ۱۴ شعبان ۱۲۲۷ (۲۳ اوت ۱۸۱۲) به قصد پیوستن به محمد علی میرزا در کرمانشاهان عازم آن ولایت شدند. محمد علی میرزا ابتدا، مهدی خان کلهر را به منظور اتمام حجت روانه بغداد کرد، اما چون عبدالله پاشا حاضر به قبول خواسته‌های وی نشد، لذا نیروهای قاجاری از سه جانب به بغداد هجوم بردند. عبدالله پاشا که تاب مقاومت نداشت به شیخ محمد جعفر نجفی، (کاشف الغطاء) متوسل شد و چون علی رغم میل خود، سرانجام حاضر به شناسایی و تجزید حکومت عبدالرحمان پاشا بر شهر زور گردید، لاجرم سپاه ایران نیز از راه بغداد بازگشت. گزارش خاوری شیرازی را برای تکمیل گزارش ناقص متن می‌آوریم:

«عبدالله پاشا ایالت ولایات بابان را به خالد پاشای عم او که با او مخالف بود، محول داشت و خود روی به سامان بغداد گذاشت. چون عبدالرحمان را متوسل به دولت خداداد دید، از عاقبت این کار اندیشید، و اسماعیل خان حاکم اربیل را با عریضه ارادت دلیل، به دربار اعلی گسیل گردانید. مشارالیه در چمن سلطانیه

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

نمود. و چون ایلچی بزرگ دولت انگلیس از دربار شاهنشاهی استدعا نمود که اولیای دولت عثمانی را از اقدام به صلح روس به عذر ضعف حال معذور داشته، تلافی و تدارک آگاه نساختن کار پردازان این دولت را موقوف دارند [و] خاطر خطیر شاهنشاهی هم به رعایت اتحاد مذهب مایل بود، از این حرکت ناهنجار درگذشته، مقرر فرمودند که از

(ادامه پاروقی از صفحه قبل) شرفیاب و مطالب وزیر را که تمویض ایالت شهر زور به خالد پاشا و عدم حمایت عبدالرحمان پاشا بود، عرضه داشت نموده و از فرط غیرت ملوکانه جوابی با صواب ننشوده بی نیل مرام مأمور به ایاب شد. چون در آمد و رفت سفرا فیما بین دولتین علیتین ایران و روم قرار این بود که هر یک خواهند با دولت روس حدیث مصالحه به میان آرند، به سبب جهت جامعه اسلامی، آن دولت دیگر را با خود شریک دارند، به کرات از سرداران روسیه تمنای مصالحه با این دولت علیه شد و از قراری که ابراه گردید چون دولت عثمانی شریک صلح نبود، مصالحه سر نگرفت. در این اوقات خبر رسید که امنای دولت عثمانی با دولت روس مصالحه کرده به هیچ وجه سخنی از شرکت این دولت [علیه] به میان نیاورده‌اند، ظهور این فقرات بر جسارت عبدالله پاشای وزیر افزود و حضرت صاحبقران ظهیرالدوله محمد قاسم خان قوانلوی قاجار و فرج الله خان نسقچی باشی افشار و یوسف خان گرجی سپهدار را با لشکری افزون از حوصله شمار. در روز پنجشنبه چهاردهم شهر شعبان المعظم به جهت تنبیه وزیر غوایت شیم و تعیین عبدالرحمان پاشا به ایالت ولایت متصرفی عم، نامزد و از چمن سلطانیه روانه فرمود. موکب اعلی به سبب طول توقف در چمن مزبور از آنجا [حرکت و] چمن سجاس رود خمه، شش فرسخی سلطانیه مضرب سزادقات فیروزی آیت شد. سرداران مزبوره وارد دارالدوله کرمانشاهان و نواب شاهزاده محمد علی میرزا اولاً: به جهت اتمام حجت، مهدی خان کلهر را به صوب بغداد روان و به جهت تنبیه وزیر بی تدبیر، بعضی فرمایشات مصلحت آمیز نمود. موکب والا با جمعیت زکابی از دارالدوله حرکت و چند روزی به جهت وصول جواب در منزل زهاب توقف دست داد و آدمی از مهدی خان در آن منزل وارد و مهر از گنجینه مخالفت وزیر و عدم قبول نصایح دلپذیر گشاد. نواب اشرف را عرق حمیت به حرکت آمد و قشون نصرت نمون را سه قسمت کرد: فوجی را از طرف قرانیه و گروهی را از سمت قزل رباط به قتل و نهب و اسر و غارت مأمور فرمود و خود با جمعی از جیوش بحر خروش از منزل زهاب نهضت را دامن زن و درکنار رودخانه خانقین عرب و عجم اقامت نمود. آن بلاهای ناگهان، مانند شعله‌های سوزان به هر طرف که روی آوردند. خشک و تر آنجا را از آتش قتل و اسر و نهب و غارت سوخته، اماکن [ساکنین] را چون خانه جفدان ویران کردند. وزیر بی تدبیر وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که اطراف بغداد را چون مدینه مداین خراب دید و از خون ساکنین آن سرزمین رودی دیگر در کنار رود دجله، مملو از خوناب سنجید. لاعلاج جناب مجتهد کامل شیخ محمد جعفر نجفی را به حضرت والا [به شفاعت] فرستاد و به عذر تقصیرات گذشته زبان ضراعت برگشاد. نواب شاهزاده به رعایت شرع شریف و امتثال امر شیخ منیف، سپاه ظفر پناه را از دستبرد منع کرد. عبدالرحمان باز به خواهش وزیر و میل شاهزاده گردون سربر، به ایالت ولایات بابان شتافت و عبدالله پاشا به عذر آن همه تقصیر، مبلغی زر مسکوک و مقداری از نفایس هر شهر و بلوک تسلیم نموده آبروئی تمام یافت. نواب والا به دارالدوله کرمانشاهان رجعت کنان و این خبر بهجت اثر در روز یکشنبه پنجم شهر رمضان المبارک، در سجاس رود خمه، مقروع سمع همایون شد. «تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۸. برای گزارش منابع دیگر درباره سرکوبی عبدالله پاشا بنگرید به: تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۲۹۶/زینة التواریخ، خطی، گ ۴۸۱ الف // اشرف التواریخ، خطی، گ ۲۹۳ الف - ب / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۴۸۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۲۶ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۴ ب / اکسیر التواریخ، ص ۱۲۵ / تاریخ منتظم ناصرى، جلد سوم، ص ۱۵۰۴ / فهرس التواریخ، ص ۳۶۳

طرف آذربایجان نواب نایب السلطنه و از حدود کرمانشاهان و حویزه نواب محمد علی میرزا آنچه لازمه حسن رفتار و رعایت است، درباره سرحدداران آن دولت به عمل آوردند.

و یرلیغ بلیغ به افتخار نواب نایب السلطنه شرف اصدار یافت که چون اصرار مصطفی خان طالب در عصیان دولت علیه و تشبث او به دولت روسیه و سوء سلوک او به رعایا و برایا از حد و نهایت گذشته است، لهذا باید بدون تعطیل و تأخیر به دفع ماده فساد او پرداخته، این امر را مقدم بر سایر امور دارد. و اسماعیل خان قاجار و میرزا محمد خان برادرزاده او را با فوجی کثیر سواره و جمعی غفیر پیاده و تدارکات شایان روانه آذربایجان [داشت] و جمعیت گیلان با گرجی های آن سامان برای پیشرفت کار طالبش، ابواب جمع [۲۸۳] نواب نایب السلطنه گردید.^{۹۹۸} نایب السلطنه هم برحسب حکم همایون به عزم اتمام کار طالبش از تبریز حرکت فرموده، در روز حرکت به خارج شهر تبریز، از قرار عریضه اشرف خان دماوندی به وضوح پیوست که اسد سلطان قراچورلو با بقیه ایلات معاویز قراباغ وارد نخجوان گشته، محض رسانیدن ایل خود، با سواره قراچورلو روانه کروس قراباغ [گشته] و گوشمال کامل به روسیه آن حدود داده، چپاولی فراوان آورده است. امامقلی خان افشار و غلامان دسته او و سهراب بیک یوزباشی غلامان با دسته خود و نظر علی خان کنگرلو و سواره او به اتفاق اشرف خان و دسته دماوندی و کرمانی [هم] لازمه کوشش در اتلاف محصولات و قتل و اسر روسیه و اتباع آنها به عمل آوردند. روز دیگر از ایروان هم خبر رسید که حسین خان سردار کار پنبک و شوره گل را چنانکه باید ساخته؛ روز دیگر امیرخان قاجار که با فوجی کثیر مأمور به گنجه شده بود و حاجی محمد خان قراگوزلو و علی خان نوری که با جمعی سواره و پیاده مأمور به اتلاف محصول خزیرک و حول و حوش قراباغ بودند، معاودت نموده، معلوم شد که هر یک به قدر مقدور در خسارت و خرابی کوتاهی نکرده اند.

و در منزل اهر قراجه داغ، مستر گوردن^{۹۹۹} که از جانب ایلچی بزرگ دولت انگلیس عازم تفلیس شده بود، با عریضه سردار روس وارد حضور باهرالنور گشته، از مضمون او

۹۹۸. تاریخ فوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۷ / زینة التواریخ، خطی، گ ۴۷۹ ب / تاریخ جهان آرا،

خطی، ص ۲۹۵ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۸۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۳۴

۹۹۹. اصل در سراسر کتاب: کاردان؛ رابرت گوردن Robert Gordon از اعضای سفارت سرگور اوزلی در

ایران و منشی مخصوص سفیر بود که اوزلی پس از رسیدن به تبریز و دریافت نامه روتیشجوف، او را برای رساندن پاسخ نامه های زنرال روسی روانه تفلیس کرد.

واضح شد که محض متارکه چند روزه و حصول اطمینان از تعرض غازیان، در هر جا، سوای تبریز که نواب والا معین فرمایند، شرفیاب حضور گشته، بنای صلح و التیام را استوار خواهد ساخت. نواب نایب السلطنه هم جوابی الثفات آمیز به او مرقوم و متارکهٔ چهل روزه را قبول فرموده، به سرحداران قدغن نمودند که درین مدت احدی پیرامون دست اندازی نگرده. نجفقلی خان حاکم گروس با دستهٔ خود برحسب استدعای ایلچی بزرگ دولت انگلیس به مهمانداری سردار روس تعیین و سرانجام [۲۸۲] اسباب مهمان نوازی به عهده او محول شد. اما صریحاً به سردار روس مرقوم داشتند که لشکرکشی طالش از متارکه موضوع و مستثنی است و نیز قید فرمودند که اگر تا دوازدهم ماه رجب که دوازدهم ایام متارکه است، خبر حرکت تو از تفلیس به ایروان رسد، متارکه موقوف و اوقات به دشمنی و خصومت مصروف خواهد بود.^{۱۰۰۰}

ذکر تصرف لنکران و ارکوان طالش و فرار مصطفی خان به گامیشوان

بعد از روانه ساختن چاپار به تفلیس موکب والا از اهر حرکت کرده،^{۱۰۰۱} منزل به منزل وارد دده بیگلر من قرای مشکین [شده] و امیرخان قاجار را با سربازان و توپخانه و سواره و پیاده روانه طالش ساختند. میرزا محمد علی مستوفی سرکار را نیز که محل اعتماد بود به مراقبت او تعیین فرمودند که به رأی صایب و فکر ثاقب، امور را قرین انجام سازد. و امیرخان با فوجی سرباز و بعضی از توپخانه از راه ارکوان روان و اسماعیل خان قاجار شام بیاتی و صادق خان قاجار عزالدینلو با تفنگچیان استرابادی و عجم بسطام و مازندرانی از راه دریغ و زوند و جمعیت گیلانی از راه آستارا تعیین و همگی به اطاعت امیرخان مأمور و امر نافذ، نافذ شد که همه سپاه پیاده قطع مراحل کرده، روز هفتم شعبان [۱۲۲۷]، اول امیرخان با توپخانه و سرباز و بلافاصله سایر مأمورین به لنکران^{۱۰۰۲} وارد گردند. اگر روسیه متوقف لنکران، اقبالی به اقبال^{۱۰۰۳} نمایند، توپخانه مبارکه حاضر و آماده باشد. و همچنین احکام رفیعه به همه سکنه طالش صادر و در مقدمه لشکر، چون مبشران رحمت و عذاب روان شد که هر یک از نزول بلا و ظهور غضب خدیو

۱۰۰۰. گزارش های مربوط به مأموریت کلنل فریگان و ژنرال باهوف و رابرت گوردن در منابع دیگر قاجاری با اختصار تمام و بر اساس نوشته دنبلی تنظیم شده است. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۹/ تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۲۹۷/ اکسیرالتواریخ، ص ۲۳۸/ روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۸۳/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۳۶. علیقلی اعتضاد السلطنه و محمد تقی خان سپهر به پیروی از خطای گاهشماری متأثر سلطانیه، وقایع متن را در ذیل حوادث سال ۱۲۲۸ آورده‌اند.

۱۰۰۱. عباس میرزا در اواخر دهه اول رجب ۱۲۲۷ از اهر به سوی مشکین شهر روانه شد.

۱۰۰۳. روی آوردن، هجوم کردن

۱۰۰۲. اصل: لنکرکنان

کشورگشا نسبت به مصطفی خان و حصول امن و فلاح خود در تولای دولت قاهره مستحضر سازند، احدی از مکان خود به مکان دیگر حرکت نکرد. از هر طرف راه‌های جنگل و بیسه و از ارکوان به لنکران که راه عبور توپخانه بود، همه جا مصطفی خان پل‌ها را شکسته و راه‌ها را با درختان قوی بسته و میرحسن ولد خود را [۲۸۴] با جمعیت گامیشوان به گذرها فرستاده بود که شاید از عبور سپاه مانع شود، مانند خاشاک برگذر سیل مؤثر اثری نشد. از هر بن درختی که طلیعه علم و ولولۀ طبل سربازان و جنبش عراده‌های توپ البرزکوب ظاهر شد، پیاده و تفنگچیان طالش چون گوزن در جنگل روی به فرار می‌نهادند و توپخانه و سرباز جای آن‌ها می‌گرفت. روز موعود، اولاً: امیرخان، و به اندک فاصله مأمورین دیگر وارد لنکران، [شدند]. روز پیش که توپخانه و سرباز از جنگل و بیسه عبور می‌کردند روسیه مجال توقف لنکران را با نزول بلای ناگهانی محال دانسته، به گامیشوان فرار نمودند و کشتی‌های بزرگ جنگی را در فرضه ۱۰۰۴ ساری از دیرگاه آماده داشتند. با لنگه ۱۰۰۵ بسیار که در هر کشتی شانزده توپ و در هر لنگه یک توپ و دو توپ می‌بود، به اطراف گامیشوان از دریا و مرداب و ساحل دریا تا مقابل معموره لنکران لنگر کرده، خود نیز از گامیشوان برآمده، پشت و یک پهلو به دریا، و کشتی‌ها و پهلوی دیگر به نیستان متعسرالعبور متصل به ساحل بحر داده بودند که سرباز و توپخانه را به آنجا کشیده، مگر در آن تنگنا از طرف دریا و خشکی آسیبی رسانند. امیرخان مجرد ورود از مشاهده این جسارت منتظر رسیدن تمامی مأمورین نشده، بی‌پروا فوجی سرباز را با چند عراده توپ به آن تنگنا رانده، به محاربه قیام، روسیه نیز از پیش رو و طرف دریا به صاعقه‌رزی و آتش افشانی توپ و تفنگ اقدام و تا دو ساعت جنگی عظیم تقدیم رفته؛ چون جمعی کثیر [از] سالدات آن‌ها طعمه دهان توپ و تفنگ گردید و یک فروند لنگه آن‌ها که از دیگر کشتی‌ها و لنگه‌ها نزدیکتر می‌آمد به ضرب گلوله توپ درهم شکسته، غریق و سُکان آن در آتش جهنم حریق شده، شکست به روسیه افتاده گوشمالی بلیغ دیدند.

مقارن این حال بقیه مأمورین نیز رسیده، سردار نامدار همان تنگنای کنار دریا را که به گامیشوان هزار زرع و به لنکرگاه کشتی‌ها هفتصد زرع راه و یک طرف آن گل [۲۸۵] و لای و همه خشکی آن، عرضاً هفتاد زرع و هدف گلوله آن همه خمپاره و توپ دریا و خشکی بود، برای سنگر سربازان مشخص [کرده] و تفنگچیان را نیز در محل مارشلوکه میان آنجا و گامیشوان مرداب و خشکی کم و نیزاری قلیل فاصله بود، متوقف داشته،

خود در کنار رودخانه متصل به لنکران نزول و راه خروج و دخول را چه از برابر دو سنگر و چه از معابر قزل آغاج، الی شلومار که شش فرسخ راه می‌شود، مسدود داشته در هر جا هر قدر تفنگچی که در کار بود، برای حفظ و حراست گذاشت. بر سواحل دریا نیز تا مرداب سیاه‌رود برج‌های مثلث احداث کرده، در هر برجی فوجی مستحفظ تعیین نمود که از راه خشکی و دریا، روسیه را مجال خروج ممکن نگردد. در ایام محاصره چندین بار محصورین گامیشوان شبها چه از طرف مارشلو و چه از طرف معابر یورش آورده، غیر ندامت حاصلی نیافتند و در هر بار جمعی از آنها مقتول و مجروح گردید. دو ماه ۱۰۰۶ متوالی لیلًا و نهارًا گلوله توپ و خمپاره مانند باران از دریا و خشکی به سنگر سربازان ریخته، با آنکه کمتر گلوله آن‌ها از سنگر رد می‌شد، محض فضل و مرحمت الهی با ده هزار گلوله توپ و خمپاره زیاده از چهار نفر سرباز مقتول نشد و در همه این مدت صدای خمپاره و توپ به گوش سربازان مجاهد با طنین ذباب مساوی می‌نمود و این‌گونه ثبات و پایداری و جلادت و نامداری آن‌ها حیرت دوست و دشمن و مایه تعجب سرکردگان انگلیس که چندی در آن‌گرودار حاضر و نظر به مصالحه انگلیس و روس هم در اوایل کار از مجادله تقاعد کرده، مراجعت نمودند، گردید. بزرگ روسیه چون چیرگی و خیرگی سپاه را به آن مرتبه دید، چند لنگه و کمی ۱۰۰۷ او نیز که برای آوردن آب شیرین و هیمه به کنار جنگل‌های الوف می‌رفت، دستگیر سپاه مظفر شده با الوف الوف حیرت و تأسف از خمپاره و توپ خود مأیوس، طریق سلوک و سکون پیش گرفت. خوف و هراس روسیه [۲۸۵] گامیشوان نیز به جایی رسید که شب هنگامی، چند [تن] از قراولان سرباز نظر به تاریکی شب از قراولگاه گذشته، علی‌الاتفاق به سنگر روسیه که پیش روی دروازه گامیشوان کشیده بودند، رسیده؛ سالدات مستحفظ، مجرد ملاقات ملاحظه کم و زیاد را نکرده، متفرق و همان چند نفر قراول، چند نفر آن‌ها را اسیر کرده مراجعت نمودند. اشتداد محاصره نیز کار را بر محصورین تنگ نموده از قحطی هیمه و علف و آب شیرین، مصطفی خان مادیان‌های خود را به اهالی سالیان به بهای ناقابل فروخت و برخی دیگر را به مصرف سیورسات و آذوقه روسیه رسانید و همه خانه و عیال موافقان خود را به ساری فرستاده از تنگی مکان، آن‌ها را به روسیه هم‌خانه و فضایی چند حاصل نمود که قلم را سرم می‌آید که زبان به تقریر و تحریر آن فرساید. چون بقیه خانوار گامیشوان نزدیک به چهار صد خانوار سادات و عجزه و ملهوفین طالش بود که همه آن‌ها را به قهر

و عنف برده بودند و با وجود آن‌ها اگر از طرف مرداب یا خشکی سپاه مظفر مأمور به یورش می‌شد، شب هنگامی که داخل گامیشوان می‌شدند منع آن‌ها از تعرض عرض و نفوس سادات و ملهوفین مسلمان بی‌گناه، ممتنع و محال می‌نمود. و مصطفی خان نیز این نکته را دریافت و آن‌ها را سپهر حفظ و امان خود کرده بود و همه ولایت طالش نیز به تمامت مسخر و مُدْمَر شده بود. حفظ ناموس و نفوس آن همه سادات و عجزه در نظر مبارک پادشاه زاده مظفر، بر یورش گامیشوان که متضمن ظهور شناع مزبوره بود راجح نموده، برای سد رخنه روسیه و حفظ سرحد طالش حکم محکم انشاء و احداث سه قلعه متین محکم، یکی در قصبه لنگران، محل نشیمن مصطفی خان متصل به دهنه دریا؛ یکی در ارکوان؛ یکی در آستارا صادر [گشت.] و عموم سپاه به کار گل مأمور و گل کار بسیاری نیز از ولایات، ضمیمه آن‌ها فرموده. به حسن کفایت و کفالت وزیر کافی الرأی، میرزا ابوالقاسم که هم در آن اوقات به نظم مسدودات امور طالش که از دیرگاه اختلالی [۲۸۷] کامل داشت، مأمور شده بود، از اوایل موسم زمستان تا اوایل فصل عقرب که عین شدت باران در ولایت مزبوره بود و زمین‌ها گل و کار گل کاری به غایت مشکل می‌نمود، هر سه قلعه مزبور به طرح و شکل قلاع فرنگ محکم و متین و از نفاذ امر نافذ و ثبات رأی مجازم و اهتمام تمام وزیر مشارالیه، مستحفظ و جبه خانه و توریخانه و تویخانه با توپ‌های بزرگ کشتی شکن و آذوقه سال مستحفظان و جزئی و کلی هرگونه تدارک و مایحتاجی که ضرور بود، با کسبه و ارباب حرفت و صنعت، آنچه در کار و سزاوار می‌نمود، در همان مدت قلیل و روزهای اندک مهیا و مرتب کردند؛ به نوعی که مایه حیرت رفتگان و آیندگان آمد. حاجی محمد خان قراگوزلو هم که در سرکار شوکت مدار به کار استیفاء و حفظ حدود قراجه داغ منصوب و بخصوص بود، به حکومت و ایالت آنجا و محارست قلاع مزبوره معین شد و برحسب حکم اعلیحضرت شاهنشاهی، جمعی از تفنگچیان رشت به محارست سمتی از قلعه ارکوان مأمور و از رشت حرکت کرده به سرکردگی میرزا رفیع خان رشتی در آن مقام به محافظت مشغول شدند. ۱۰۰۸

۱۰۰۸. گزارش‌های بالا را فقط اعتضاده السلطنه و محمد تقی خان سپهر به شکل کامل از دنبلی اخذ و در آثار خویش آورده‌اند. از مورخان عصر فتحعلی شاه، تنها وقایع نگار مروزی، با اشاره‌ای کوتاه به جنگ ارکوان پرداخته است.

تعیین میرزا رضا سفیر دولت ایران به صوب دولت عثمانیه^{۱۰۰۹} بعد از روانه شدن عبدالوهاب افندی^{۱۰۱۰} و جلال الدین افندی، دولت علیه عثمانیه، جلال الدین افندی را به سفارت تعیین و از راه بغداد روانه دربار سلطانی ساخته، بعد از ورود او به درگاه سپهر اشتباه خسروی، فراخور گنجایش و قابلیت مورد نوازش و عاطفت گشت.^{۱۰۱۱} یسنجی زاده سید عبدالوهاب افندی که متوقف دارالسلطنه تبریز بود، شرفیاب حضور باهرالنور پادشاهی گردید و به اتفاق جلال الدین افندی مطالب دولت علیه عثمانیه را به موجب یادداشت مصحوبی جلال الدین افندی به اولیای دولت علیه اظهار و گزارش به عرض واقفان دربار کیوان اقتدار رسیده، قرین انجام و حصول گشت. و چون از جانب دولت عثمانی سید عبدالوهاب [۲۸۸] افندی احضار به دولت شده بودند، از درگاه سلطانی اجازت یافته فراخور حسن ذات و نیکی صفات مشمول عنایات و قرین افتخار و مباحات عازم مقصد گشت. جلال الدین افندی که مأمور به توقف ایران بود، مدتی در اوجان و دارالسلطنه تبریز و در وان توقف نمود. نظر به جلافت^{۱۰۱۲} و تنگ مغزی، بدون آنکه از طرف دولت عثمانیه احضار شود و یا از جانب دولت ایران اجازت یابد، به دست آویز ملاقات احمدپاشا صدراعظم سابق دولت عثمانی که در آن اوقات به سر عسکری ارزنة الروم مأمور گشته بود، روانه ارزنة الروم و از آنجا، لاعن شعور، عازم اسلامبول و بی سبب و جهت، به افساد ذات البین مشغول گشت،^{۱۰۱۳} اما

۱۰۰۹. همه آنچه را که دنبلی ذیل عنوان بالا نوشته است مربوط به حوادث سال ۱۲۲۸ است که او آن‌ها را در ادامه وقایع سال ۱۲۲۷ ذکر می‌کند.

۱۰۱۰. سفیر عثمانی که در سال ۱۲۲۶ وارد تهران شده بود، پس از دیدار با شاه به تبریز بازگشت و قریب سه سال در رکاب عباس میرزا باقی ماند. در ایام توقف وی در تبریز جیمز موریه با او ملاقات کرده و وی را مردی بی‌اطلاع شمرده است. به نظر می‌رسد که مقصود دنبلی از روانه شدن جلال الدین افندی، عزیمت وی از تهران به تبریز بوده است. چرا که دنبلی بلافاصله نوشته است که وی پس از ورود سفیر جدید عثمانی به ایران، و به دنبال ملاقات مشترک آنان با فتحعلی شاه، در چمن اوجان، ایران را به قصد عثمانی ترک کرد. نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳۴

Morier, James, A Second Journey Through Persia, Vol.2, P.222-223

۱۰۱۱. وی که از طریق بغداد و همدان روانه تهران شده بود، در ایام توقف سرگور اوزلی در همدان، در جمادی الاخری ۱۲۲۸ با سفیر انگلیس دیدار و گفتگو کرد. اوزلی نوشته است که سفیر عثمانی با مشاهده احترام خاص حاکم همدان نسبت به وی به شدت خشمگین شده بود و به همین سبب چون به تهران رسید، در نزد وزیران شاه علیه اوزلی به بدگویی پرداخت.

A Memoir Of The Late Right Hon.Sir Gore Ouseley, Bart. P.88-89

۱۰۱۲. سبکی

۱۰۱۳. باب عالی پس از کشته شدن عبدالله پاشا وزیر بغداد و به دنبال اعتراض ایران، جلال الدین افندی را به

اولیای دولت عثمانی بنابر معرفت کامل که از بی‌مایگی او داشتند سخنان مفسدت انگیز او را نشنیده انگاشته، او را مورد ملامت و توبیخ بسیار ساخته بودند. از جانب دولت علیه ایران هم میرزا محمدرضای منشی که از جمله اختصاص یافتگان دربار سلطانی و قبل ازین هم سفارت دولتن فرانسه و عثمانیه نموده بود و مردی آرمیده و آگاه و زبان دادن و به اکثر کمالات آراسته، به سفارت دولت علیه عثمانیه تعیین و روانه گردید. ۱۰۱۴ و در

(ادامه پاروقی از صفحه قبل) منظور اعتراض به لشکرکشی نیروهای ایران به سوی عراق روانه تهران کرد. بدخوبی و رفتار متکبرانه و عروآمیز سفیر عثمانی باعث شد تا وی از مأموریت خود نتیجه‌ای مطلوب به دست نیارد. افندی پس از دیدار با شاه در چمن سلطانی به دستور فتحعلی شاه موظف به اقامت در تبریز گشت. به دنبال امضای عهدنامه گلستان، چند تن از مقامات ایرانی با دو سفیر عثمانی، یعنی عبدالوهاب افندی و جلال الدین افندی، در چمن سلطانی به گفتگو و مذاکره در باره مسائل مورد اختلاف ایران و عثمانی پرداختند. پس از پایان این مذاکرات شاه قاجار به عبدالوهاب افندی اجازه بازگشت به عثمانی را داد. در این حال، جلال الدین افندی مجدداً مأمور به توقف در تبریز گشت، اما چندی بعد بدون کسب اجازه و به سبانه دیدار با والی اروزنه لوزم خاک ایران را ترک کرد و به استانبول بازگشت. دینی مذاکرات مقامات ایرانی با سفیر عثمانی در چمن سلطانی به مسکوت گذاشته، ولی خاوری شپنازی درباره این مذاکرات مطالبی آورده است که قسمت‌هایی از آن را برای تکمیل گزارش‌های متن می‌آوریم. خاوری پس از گزارش رخدادهای مربوط به به میه‌نامه گلستان در سال ۱۲۲۸ می‌نویسد:

«... بر حسب امر اعلی، مقرر آمد که کار سفیر دولت روم را به تحقیق رسیده همه را مقضی المرام روانه گردانید باشند، یسین چی زاده سید عبدالوهاب و جلال الدین افندی ایلچیان روم در درگاه ابد ملزوم حاضر بودند دو سه شبانه روز مشاوره آراسته و خلافاً از میانه برخاسته شد. مطالب سفیر روم یکی استرداد اموال مشویه عراق عرب بود که [استرداد] اموال مشویه زوار عجم از دستبرد اعراب ضلالت توأم، جواب این مطلب را به واجبی ادا می‌نمود. دیگری موقوفی کاوش به عراق عرب و ترک جماعت بابان بود که به این سیاق [جواب] داده شد که: چون ایالت بابان را بیلاستی در حدود ولایات کردستان و ایالت کردستان را نیز قشلاقی در حدود ولایت بابان است، اولاً باید تعیین والی شهر زور با اطلاع امینان دولت جاوید دستور باشد و ثانیاً: هرگاه وزرای بغداد بخواهند تعرضی به باشایان بابان برسانند، باشایان از توسل به این دولت قاهره ناگزیرند و حمایت ایشان از جمله مفرجه‌مات این دولت مروت تأخیر [است]. کاوش در خاک بغداد هم سبب جاسارت وزرا در شهر زور است و راهی دیگر ندارد. چون در دفعه اخیر که نواب شاهزاده بهمن سریر، محمد علی میرزا به تدمیر عبدالقد باشای وزیر مأمور گردید و عبدالرحمان پاشا را بر مسند ایالت و ولایات بابان نشانید، عبدالرحمان به جز پیشکشی که نقد داد، حجت ده هزار تومان نیر به کارگزاران نواب اشرف سپرد که همه ساله به سیفه مالیات کارسازی نماید. عمده مطلب سفیر این فقره بود که عاقبت آن را در دولنداری درست نمی‌دیدند. امنای دولت قاهره نیز مریخی ایشان را برین تیل مرام نمی‌بستیدند، لهذا آن همه گفتگو را به رد کردن حجت مزبور مصالحه نمودند، سفیرین مزبورین بعد از شرفیابی حضور مرحمت دستور و ظهور تفقدات نام‌حضور مرخص... تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳۹-۱۳۸ / همچنین نگاه کنید به: تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۱۳-۳۱۱ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۶ ب / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۹۱-۴۹۰ / تاریخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۳۳-۲۳۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۶

۱۰۱۴. پس از بی نتیجه ماندن مذاکرات سفیرای دولت عثمانی با مقامات ایرانی، میرزا محمد رضا قزوینی که

(ادامه پاروقی در صفحه بعد)

ورود او به ارزنة الروم لازمه اعزاز و اکرام از جانب احمد پاشا سرعسکر درباره او معمول و در ورود او به اسلامبول نیز به انواع نوازش دولت علیه عثمانیه مشمول گشته بود. در آنجا متوقف و اساس دوستی دولتین علین کماهو حقه از او مستحکم و مضبوط بود و سفیر مزبور مراسم سفارت را کامیبتغی مرعی می داشت.

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) قبلاً سفارت ایران در فرانسه را عهده دار بود، از سوی فتحعلی شاه انتخاب و به منظور ادامه مذاکرات عازم استانبول شد. عباس میرزا طی نامه‌ای خطاب به خورشید پاشا، صدراعظم دولت عثمانی در ارتباط با سفارت میرزا رضا قزوینی می نویسد: «...بالجملة در فاتحه این سال مبارک اگر چه عزایم ملوکانه به تحریک مواکب و تجهیز عساکر و محاربه روسیه مقصود گشته، از هر طرف لشکرها به حرکت آمد و از مجاهدین دین در ساحات آذربایجان ازدحامی عظیم شده که دشت و کوه به ستوه آمد و به آن رسید که شمشیرها از غلاف برآید و از هر طرف غوغای محشر نماید، اما چون این مهم خود به وقت دیگر موقوف بود «والامور مرهونه لاوقاتها»، وسایط چند در میان انگیخت و سخنان مسالمت عایق آمده، خاتمه کار به وجهی دیگر استقرار یافت. در این اوان که عالیجاه رفیع جایگاه مجددت و نجدت دستگاه فخامت و مناعت انتباه... سفیر کامل الاختیار این دولت دائمه‌القرار، میرزا محمد رضا خان از دیوان همایون عزیز - ابدہ اللہ - به جهت ازدیاد مواد مسالمت در دولت پایدار و استحکام مبانی مطابقت دو شوکت ابد مدار مأمور به آن حدود گردیده و به اختیار کلی شارح فصول مودت و واضع اصول محبت خواهد گشت، مجاری امور روسیه و سایر مواد از تقریرات سفیر مشارالیه معلوم آن جناب خواهد گردید. و البته به حکم اتحاد از طرف اشرف آن دولت هر که اول مؤسس این مسالمة بوده‌اند مجاهد دوستانه در هر باب و هر مواد به عمل خواهد آمد. و رجاء و اتق است که در هر حال باطن اسلام بار بوده، خاتمه امور دو شوکت فی صرف الدهور مقرون به تأییدات خداوند ماه دهور باد. الخاتمه بالنسالة» اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)، جلد اول، ص ۱۶۶ در آستانه مأموریت میرزا رضای قزوینی، علاوه بر عباس میرزا، میرزا شفیع مازندرانی و میرزا بزرگ فراهانی نیز در نامه‌های جداگانه‌ای به خورشید پاشا و مصطفی افندی رئیس‌الکتاب عثمانی خواستار مساعدت آنان با سفیر ایران شدند. برای متن نامه‌های آنان نگاه کنید به: پیشین. جلد اول، ص ۱۶۸ و ۱۷۱ و ۱۷۳ و ۱۷۵ و ۱۷۷ / برای آگاهی از گزارش‌های دیگر منابع قاجاری درباره سفارت میرزا رضای قزوینی، نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳۹-۱۳۸ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۱۳-۳۱۱ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۶ ب / روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۲۹۱-۴۹۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۳۳-۲۳۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۶

بیان مکالماتی چند که امنای دولت را با سردار روسیه اتفاق افتاد در باب صلح و انجام نیافتن صلح

چون قبل از مجادله سلطان بود و شکست و قتل روسیه در آن حدود، ینارال روتیشچوف که از دولت روس به سرداری سپاه روسیه تعیین و وارد گرجستان گردید [و] ینارال مرکز سردار سابق را روانه مملکت روس ساخت، [۲۸۹] در صدد افتتاح ابواب دوستی با دولت ایران برآمد، عبدالله خان قاجار را که ابراهیم خلیل خان بعد از مطابقت روسیه در خانه خود گرفته به روسیه داده بود، روانه حضور نواب نایب السلطنه ساخته شرحی دوستی آمیز نوشته بود، لهذا نایب السلطنه شرحی در جواب، مشتمل بر خشنودی از او در باب روانه کردن عبدالله خان مرقوم و به صحابت حاجی ابوالحسن تاجر ایروانی که به رسم تجارت عازم تفلیس بود، مرقوم داشتند. اتفاقاً در آن اثنا شرحی از دولت روس به سردار مزبور مبنی بر تأسیس اساس دوستی با دولت ایران رسید و ایلچی سجلیا هم که در پایتخت دولت روس بود، شرحی به سرگور اوزلی برون، ایلچی دولت انگلیس مقیم پایتخت دولت ایران نوشته بود که نظر به آغاز خصومت روس و فرانسه^{۱۰۱۵} با یکدیگر و بنای دوستی انگلیس و روس با هم و عهد دوستی میانه دولتین ایران و انگلیس، اولیای دولت روس مناسب می‌دانند که تو واسطه التیام بین الدولتین شده، رفع خصومت نمایی. سردار روس فریگان^{۱۰۱۶} نام را روانه نزد ایلچی انگلیس و پاپوف نام به اتفاق حاجی ابوالحسن روانه حضور نواب نایب السلطنه ساخته، اظهار مطلب دوستی و اشعار اختیار کلی خرد درین کار نمود و متقبل شد که به هر یک از سرحدات که نایب السلطنه معین نماید، آمده عهد دوستی دولتین را محکم سازد. نظر به مراتب مذکوره و بنابر آنکه با دولت عثمانی شرط شده بود که به اتفاق هم در دوستی و دشمنی شریک باشند، لهذا نایب السلطنه، ایلچی انگلیس را مأذون به جواب مقرون به صواب ساختند. ایلچی انگلیس هم جوابی به همراهی مسترگوردن انگلیس نوشت که: اگر اختیار در مصالحه اصلیه و گرفتن و دادن ممالک داری، عازم قشلاقات قراجه داغ شو^{۱۰۱۷} و قبل از حرکت از تفلیس چگونگی را اعلام کن تا مدت چهل روز برای آمد و شد و ملاقات و گفتگوی دوستی، [۲۹۰] خصومت و ستیزه در میان نباشد، لکن کار طالش که درین طرف واقع است، دخلی به این متارکه نخواهد داشت. نایب السلطنه هم پاپوف را

۱۰۱۵. ناپلئون در این زمان مسکو را به محاصره قوای خویش در آورده بود.

۱۰۱۶. اصل: قراجه داغ شود قبل از...

۱۰۱۷. اصل: فریگان

به اتفاق حاج ابوالحسن روانه ساخته، جواب را به تحریر ایلچی محول ساختند. سردار روس بعد از وصول جواب و ورود فرستادگان چندی تأمل نموده، بعد از انقضای مدت چهل روز عازم و وارد قراباغ شد، لیکن نواب نایب السلطنه، معهدا کاوشی نفرمود؛ به همان کار طالش اوقاتی گذرانید و موسم کار را از دست داده، منتظر ورود سردار روس بودند. سردار روس کس فرستاده، اظهار اختیار کلی در گرفتن و دادن و اشعار آمدن خود به قراباغ و عزیمت حضور والا نموده، علی التعاقب وارد قراباغ شد. نایب السلطنه هم نجفقلی خان گروس را به مهمانداری او تعیین و روانه قراباغ ساختند. در آن اثنا الکسندر میرزا والی گرجستان که در ایروان بود از آنجا به عزم دیدن سلیم پاشا والی آخسقه به چلدر رفته بود، از آنجا حسب التکلیف توادان کاخت به گرجستان رفته، مصدر انقلاب آنجا شد.^{۱۰۱۸} سردار روس هم از این مقدمه متوحش گشته، از عزیمت به حضور نایب السلطنه راجل و متمسک به این عذر شد که در حوالی رود ارس باید ملاقات واقع شود و تا سلطان حصار می‌توانم آمد و همچنین در ملاقات تساوی جانین باید به عمل آید.^{۱۰۱۹} ازین مقوله تکالیف شاقه نمود که تحمل آن امکان نداشت و ینارال حق و یردوف نام را فرستاده از اختیار کلی نکول کرد و اظهار نمود که در باب بنای مصالحه مرا اختیاری نیست و همین قدر اذن دارم که متارکه نمایم تا آمد و شدی در میان دو دولت واقع شود. با اینکه سرگور اوزلی برونه ایلچی دولت انگلیس که به فطانت و ذکاوت و خیرخواهی دو دولت و نیک خویی مشهور و معروف بود، نظر به التفات نایب السلطنه که رأی صایب و فکر ثاقب او را پسندیده بود و سخنانش را مناط اعتبار [۲۹۱] می‌دانست، مستر موزیه نایب و امین خود را نزد سردار روس فرستاده، آنچه شایان شأن دانشمندی و توسط بود، به ظهور رسانید. برحسب اقتضای تقدیر آن همه تدابیر او درین باب مفید نیفتاد. نایب السلطنه هم نظر به نکول سردار روس از اختیار کلی و اینگونه تکالیف، عهد او را بی ثبات دانسته، صادق خان ولد نجفقلی خان گروس را با مسترلزی توپچی و مستر کامل حکیم انگلیس به اتفاق ینارال حق و یردوف نزد او روانه ساخته، دیگر بار تکلیف نمودند که برقرار سابق بوده نکول ننمایند. برای خاطر جمعی و اعزاز او، میرزا ابوالقاسم وزیر سرکار را به اصلاندوز که به رود ارس اتصال داشت،

۱۰۱۸. بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۹ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۴۸۳ /

ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۳۷

۱۰۱۹. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۹ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۰۰ / روضة الصفاى

ناصری، جلد نهم، ص ۴۸۳ / اکسیر التواریخ، ص ۳۵۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۳۷ / تاریخ منتظم

ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۵

مأمور ساختند تا به سردار مزبور دسترسی به هم رسانیده، او را از تشکیک دور و از بدگمانی و وحشت به راه آورد. و سردار مزبور ینارال حق و یردوف را نزد میرزا ابوالقاسم فرستاده و منظور خود را پیغام داد و به وضوح پیوست که جز بهانه سازی و حيله بازی ازین آمد و شد منظوری نبوده و امر التیام فیما بین صورت انجام نخواهد یافت. ۱۰۲۰ میرزا ابوالقاسم، ینارال حق و یردوف را مورد نوازش و محبت ساخته، بنا بدرقه روانه ساخت و خود گزارش را به عرض رسانید. ۱۰۲۱

۱۰۲۰. در تاریخ ۱۲ شوال ۱۲۲۷ (۱۹ اکتبر ۱۸۱۲) ناپلئون از ادامه محاصره مسکو چشم پوشید و با شتاب به پاریس بازگشت. این خبر طبعاً به ژنرال روتیشجوف رسیده و باعث قلت تمایل وی به ادامه سیاست صلح طلبی او شده بود.

۱۰۲۱. با خاتمه چهل روز مهلت معین شده برای منازکه جنگ و فراهم کردن زمینه گفتگوی عباس میرزا و روتیشجوف، ژنرال روسی گرچه از تفلیس عازم قزاق شد و کمی بعد از آنجا به سوی آق تپه روانه گردید، اما چون در میانه راه خبر انقلاب گرجستان را شنید با شتاب به قزاق مراجعت کرد. گمان ژنرال روسی آن بود که عباس میرزا در شورش گرجی‌ها علیه روسیه دست دارد. پس از خلف وعده روتیشجوف در آق تپه و مراجعت او به قزاق، طبعاً گفتگوهای عباس میرزا و روتیشجوف انجام نشد و معلق ماند. روتیشجوف که طبعاً بر آن بود تا برای خلف وعده خویش توجیهی ارائه کند پس از بازگشت به قزاق و به خلاف ادعاهای قبلی خویش برای تمایل به انجام صلح با ایران و داشتن اختیارات کافی در این زمینه مدعی شد که از سوی امپراتور روسیه برای انعقاد با ایران اختیاری ندارد. روتیشجوف افزوده بود که لازمه مصالحه، گفتگوی اولیه سفرای دو کشور و فراهم آوردن متن اولیه است که به تأیید امپراتور روسیه برسد. علاوه بر این روتیشجوف خواستار تغییر محل گفتگوها از آق تپه شده و تأکید کرده بود که باید محل ملاقات در جایی پایین‌تر از رودخانه ارس معین نگردد. با به بن‌بست رسیدن مذاکرات میان روتیشجوف و عباس میرزا، سرگور اوزلی بار دیگر تلاش خود را برای از میان برداشتن این بن‌بست آغاز کرد. پیش از این اشاره کردیم که به دستور وی و با موافقت عباس میرزا، موریه عازم اردوگاه روتیشجوف شد تا تلاش خود را برای جلب رضایت فرمانده قوای روسیه جهت رضایت به پیگیری مذاکرات صلح آغاز کند. از آنجا که سرگور اوزلی بر نگرانی روتیشجوف از حضور در آق تپه آگاه شده بود، موریه وظیفه داشت تا پس از دیدار با ژنرال روسی اعلام کند که وی می‌تواند به جای خویش نماینده‌ای به آق تپه اعزام دارد. علی‌رغم همراهی عباس میرزا با این پیشنهاد سرگور اوزلی، روتیشجوف همچنان بر تغییر محل مذاکره از آق تپه اصرار ورزید و حتی حاضر نشد تا نماینده خویش را نیز برای گفتگو با میرزا ابوالقاسم قائم مقام (نماینده ایران) روانه آق تپه سازد. استنکاف روتیشجوف از حضور مستقیم در مذاکرات صلح و سپس سماجت وی در تغییر محل گفتگوی نمایندگان طرفین، باعث شد تا سرگور اوزلی با جلب رضایت عباس میرزا باز هم تلاش خویش را پیگیری کند. به دنبال رفت و آمدهای مکرر موریه و فرستادگان روتیشجوف، سرانجام مقامات ایرانی حاضر شدند تا محل گفتگوها را از آق تپه به اصلاندوز تغییر دهند. به این ترتیب سرانجام در ۲ شوال ۱۲۲۷ (۹ اکتبر ۱۸۱۲) میرزا ابوالقاسم قائم مقام و بارون حق و یردوف در اصلاندوز مذاکرات خویش را برای حصول به شرایط صلح آغاز کردند. ادعاهای روس‌ها در این مذاکرات و خواسته‌های نامعقول آنان باعث شد تا قائم مقام به فراست بر نیات واقعی روس‌ها مبنی بر وقت‌کشی و عدم تمایل به انجام صلح با ایران واقف شده و پس از ناکام ماندن تلاش‌هایش برای سوق دادن روس‌ها به سوی اصولی مرضی‌الطرفین، به گفتگوهای خود با حق و یردوف خاتمه داده و نتیجه مذاکرات خود را برای عباس میرزا ارسال کند. روند حوادث و گواهی اسناد و

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

موکب والا از سلطان حصارى حرکت کرده وارد اصلاندوز شد. چون مطلب النیام

(ادامه پاروقی از صفحه قبل) شواهد فراوان حاکی است که در این زمان قصد واقعی روس‌ها و متحدین انگلیسی آنان، اغفال مقامات ایرانی برای مرخص کردن قوای خویش با اعتماد به مذاکرات صلح و درآهم ساختن فرصت مطلوبی بود جهت ششخون اصلاندوز.

گوشه‌ای از گزارش قائم مقام از مذاکرات خود با حق و بردوف به شرح زیر است: «به تاریخ روز جمعه دوم شوال المکرم مجمع گنگو منعقد و وکلاء جانبین مجتمع گردیده، عالیجاه بناارال فتح باب سخن نموده، شروط مصالحه دولتین و منافع آن را از جانب دولت بزرگ روس به نحوی که در ذیل نموده و مفصل است تفریر کرد. شروط مصالحه:

اول: آنکه هر یک از ولایات که بالفعل در تصرف عساکر هر یک از دو دولت است کماکان در تصرف خودشان باشد.

دویم: آنکه حدود مملکتین از هر جا که امروز در تصرف دارند معین و نوشته مهوره از جانبین یادداشت شود.

سیم: آنکه املاک و رعایانی که حال در تحت اختیار دولتین است در تصرف خودشان باشد، و بعد از این، گریخته در یکدیگر را نگاه ندارند.

چهارم: آنکه بعد از انجام امور صلح و انقیام، ایلچی دولتین به پایتخت برود.

مسافح دولت ایران از دوستی دولت روس:

اول: آنکه سلطنت همایون اعلیحضرت قبله عالم و عالمیان روحی فداه را تصدیق نماید.

دوم: آنکه ولایتمهد حضرت مالک رقابی را قبول کند.

سیم: آنکه هر وقت نواب شاهزاده اعظم را ضرورتی باشد در امر او و امداد مضایقه نموده، امر ولایتمهد ایران را در ممالک ایران دایم و قایم سازند.

چهارم: آنکه قوافل و تجار ایران و روس از طرفین، در ولایات روسیه و ملک محروس آمد و شد کنند.

بنده درگاه نیز شروط دوستی دولت علیه ایران را با دولت روس بدین وجه اظهار نمود:

شروط دوستی آن است که باید دشمنی از میانه برخیزد و مایه دشمنی در میانه دو دولت همین بود که عساکر روس بعد از زوال ملک جناب خاقان مغفور از حدود ملک خود تجاوز نمود قدری از ولایت ایران را متصرف شدند حال که کار مصالحه در میان است، باید سرحد مملکتین به هر جا که از قدیم الایام بوده قرار یابد. و هر یک از دولتین به قاعده انصاف ملک خود را مالک شده، تجاوز از حدود جایز ندارند تا بواعث نزاع از میانه برخیزد و توازم وفاق به میان آید.

اول: نفع دولت روس از دوستی دولت علیه ایران هم این است که حاصل ملک‌گیری و ملکداری از سه چیز بیرون نیست، بلندی نام، تحصیل مال و وفور عساکر، و حال که این حد ولایت که لایفیع به دولت ایران واگذار شود، منافع ثلاثه در ضمن آن متحقق است.

دوم: اعتبار تجار روس از همین گرفتن و دادن در تمام عالم یک هزار خواهد بود.

سوم: هر چه از ایران به تصرف این ولایت تا حال از آنجا به مشقت ضبط نموده‌اند، بی تحمل زحمتی به خوبی عاید آن‌ها می‌تواند شد و هر وقت هم ضرورتی حاصل شود در دوستی مضایقه از هیچ خدمت نیست... هر وقت که از حضرت امپراتور اعظم اظهاری شود سپاه فزلباش به امداد خواهد رفت و با دشمن دولت روس مجادله خواهد کرد. «دلیل السفراء، ص پنجاه و پنجاه و یک مقدمه / گرت واتسون، تاریخ ایران، ص ۱۵۹

Morier, A Scoand Juorney... Vol. 2, P. 242-249-250/ A Memoir Of The Late Right

Hon. Sir Gore Ouseley, Bart., P. IX, XiX (79)

انجام نیافت، سردار روس به تفلیس رفت و کتلاروسکی ینارال قراباغ را به حفظ و حراست آنجا تعیین و هر یک از پیادگان سالدات که جلادتی دیده بود برگزیده به او سپرد و او نیز سالداتی قلیل به قلعه شوشی فرستاده، خود در قلعه آق اغلان متوقف گردید. ۱۰۲۲

شرح قضیه اصلاندوز و وقایعی که روی نمود

حضرت حق جل و علا که جمیع موجودات به وحدت او گواه است، چگونه تواند شد که گردونی چنین بلند برکشد و فضای فسیح الارجاه او را به ثوابت و سیار و پرتو ماه و هور و ابراج ۱۰۲۳ و منازل برآراید و خیمه گردون را بی طناب و ستون ۱۰۲۴ بدارد، آن همه [۲۹۲] اجرام علوی در حرکات و سکناات و مقارنه و مقابله و غروب و طلوع و استقامت و رجوع، خالی از نفع و ضرر و عاری از سعود و نحوس باشد و حیرت زدگان عالم خاک که ناظر حرکات و اشکال افلاکند، آن‌ها را به یکبارگی در گذرگاه سنین و شهرور از تأثیر و تصرف مهجور دانند و حال اینکه درین سال مشاهده شد و معلوم گردید که به واسطه نظرات و علامات ردیه از ظهور ذوذابه ۱۰۲۵ و خسوف و کسوف لشکرکشی‌ها و خون‌ریزی‌ها و آشوب و فتن فتور و محن در دول متعدده پدیدار که باعث حیرت عقول و دهشت نفوس اولوالابصار گردید. ۱۰۲۶

از آن جمله: پادشاه روس به سبب دوستی و صداقت با پادشاه انگلیس در عداوت پادشاه فرانسه جازم گشت. تجار و اهل معاملات را از تردد و تجارت به ملک فرانسه و آمیزش آن‌ها منع نمود و بالاخره در میان ایشان اتفاق محارباتی چند افتاد و جمعی کثیر از دو طرف کشته شد که شرح آن وقایع طولی دارد و لایق به سیاق کتاب نیست. و نیز از تأثیرات ثوابت و سیار درین سال، مرض وبا و طاعون به اهالی اسلامبول راه یافت. از قرار اخبار، جمعی تجار که به سخن ایشان اعتماد بود، «والعهده علیهم»، ۱۰۲۷ قریب

۱۰۲۲. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۹/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۰۰/روضه الصفاى ناصری جلد نهم، ص ۲۸۳/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۳۷/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۵/فهرس التواریخ، ص ۳۶۴
۱۰۲۳. جمع برج

۱۰۲۴. اشاره است به آیه: «اللّٰهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اَسْتَوٰی عَلٰی الْعَرْشِ» رعد / ۲

۱۰۲۵. شهاب، ستاره دنباله دار، یکی از هفت ستاره منحوس.

۱۰۲۶. اعتقاد به تقدیر آسمانی و حاکمیت فضای الهی و تأثیر سعد و نحس ستارگان و بروز بلایا با پیدایش دنباله دارها، خاص عبدالرزاق دنبلی نیست. شمار زیادی از مورخان سلف بر همین باور بوده‌اند. به اعتقاد آنان سرنوشت انسان و فرزاد و فرود قدرتها و تحولات تاریخی یکسره در قبضه تقدیر آسمانی است. ۱۰۲۷. به گردن آنان

ششصد و پنجاه هزار نفس، ترک زندگانی کرده از حیات فانی دست شستند. آشوب و تزلزل فتنه و تناول فساد و تداخل در سرحدات آذربایجان نیز که متصرفه روسیه بود، اتفاق افتاد. روسیه در بساط خيله و تزوير، منصوبه ۱۰۲۸ ساختند و به غفلت رایتي در خودنمایی برافراختند. آری، اگر با دولت یاران، همواره دولت ظفر یار باشد، ایشان را مراتب تجریت اندوزی و قدردانی و عدل آموزی روی ننماید و اگر قرین صاحب قرانان، همیشه شاهد نصرت گردد، هیچگاه حلاوت غلبه بر دشمن بعد از انحطاط کار در مذاق تلاش و سعی ایشان لذت نبخشد، بلکه همواره کامکاری را عادتت دانند، مألوف و کامرانی را رسمی پندارند معهود و در طبیعت ملک داری ایشان، کامروبی چون [۲۹۳] طبیعت ثانیه باشد که گفته اند «العاده كالطبيعة الثانية». تا تشنگی غالب نگردد، قدر آب زلال ندانند و تا شام هجران پرده ظلام نگسترانند، آیت پرتوافروزی آفتاب وصال از اوراق لیل و نهار نخوانند. پاینده بر یک حال، ذات بی مثال خداوند ذوالجلال است. شعر:

خدایست آنکه ذاتش بی مثال است نگرردد هرگز از حالی به حالی

تغیر حالات که از نتایج ادوار چرخ دوار زاید و درک آن از بدیهیات اول است، مخصوص بنی نوع انسان است. به تخصیص ظاهر و آشکار، در کار فرماندهان و در عالم امکان که عالم صورت است و مبتنی بر حدود و جهات، چگونه ممکن باشد که چهره حسناى مکونات ۱۰۲۹ خالی از خال تغییرات و عاری از خدشه تبدلات ماند. هر که در عالم معنی و صورت درجه و رتبت بلندتر است، در مدارج و مسالک او نسبت نشیب و فراز بیشتر است. فرومایگان را از گزند حوادث چه غم و دون همتان را از گردش ناهموار چرخ پر آزار چه الم.

پادشاهان در غم گرفتن اقالیم باشند و گدایان را دل از غصه نیم نانی که به چنگ آرند، دو نیم. قامت همت هر بلند رتبتی که به خلعت ریاست عامه و سیاست مدن و کسب اخلاق فاضله که مهمی خطیر است، آراسته است، در صوادر احوال او کمال و نقصان و کاهش، افزایش و قبض و بسط و نفع و ضرر با هم آمیخته. شعر:

بر آسمان ستاره بود بی شمار لیک رنج و خسوف بر دل شمس و قمر بود

صاحب دولتان را غلبه در هزیمت ها و فزایش ها، در کاهش هاست. پادشاهان قوی مکتت امتحان بیشتر دیده اند و پیغمبران بلند رتبت، زهر بلیت بیشتر چشیده، صافی گهران شناسند که جزر و مد دریای طوفان زای راست و صاحب نظران دانند که ارتفاع و انحطاط در حرکات آفتاب و ماه پیداست.

خلاصه این تشییب و تبیین این مدعا آن است که: همت بلند نهمت نواب نایب السلطنه متصور بود که هم درین سال به عون ایزد بی همال کار روسیه به یکسو شود. [۲۹۴] و در آن روزها ورود جمعی از اکابر شکلی به رکاب والا و عرض تعدیات جعفرقلی خان دنبلی و استدعای آنها در تعیین سردار و سپاه و تعهداتی که در تصرف شکلی نمودند و الحاحی که سلیم خان در انجام مسئول ایشان کرد، معاون و ممد این معنی آمد.

با آنکه غالب سپاه به مهم طالش که اهم امور بود، مشغول و تعسر و تعذر آذوقه در مورغان مانع ازدحام همه سپاه آذربایجان در معسکر ظفر اثر بود، قلع مواد روسیه و استخلاص عجزه و ملهوفین شکلی مَهیج^{۱۰۳۰} ماده شوق و دامن زن آتش غیرت نایب السلطنه گشته، از موضع سلطان حصار، پیرقلی خان قاجار را با میرزا محمد خان قاجار و علیمردان خان خمسه و جمعی کثیر از مجاهدان شیرگیر از راه قراباغ به شکلی مأمور^{۱۰۳۱}، رایات فیروز از سلطان حصار با سه چهار فوج سرباز و توپخانه و چند دسته غلام و جمعی سواره عازم اصلاندوز و منظور نظر مهرگستران بود، که بعد از عبور مأمورین از رود ارس و کر و اتمام کار ولایت شکلی، از اصلاندوز عزیمت قراباغ فرمایند. و در بدایت ورود به اصلاندوز، سواران دشمن سوز به اطراف اردوی روسیه مأمور و لشکر منصور اطراف ایشان را احاطه کرده آن جماعت را عزم تقابل مقدور نبود از غلبه رعب و هراس در قلعه و سنگر خویش خزیدند و رایت مخاصمت به میدان مجادلت نکشیدند.

رفته رفته کار به جایی انجامید که آذوقه و علف برای سالدات ممتنع الحصول آمد. ینارال روسیه به فکر چاره جویی افتاد و دام حیلت نهاد و سرحقه تزویر گشاد و تنی چند از قراباغیان در لباس موافقان بفرستاد، به شیوه فراریان به معسکر اسلامیان و به ملاقات جعفرقلی خان قراباغی پیوستند و اظهار کردند که ما از طرف ایلات قراباغ آمده ایم که سپاهی از رکاب منصور بریم و ایل قراباغ را به تمامت از کنار رود ترتر کوچانیده به رکاب سعادت اثر آوریم. جعفرقلی خان از ساده لوحی به سخنان آنها فریفته، سپاهی [۲۹۵] به سرداری صادق خان قاجار از نواب نایب السلطنه بگرفت و از رود ارس عبور نمود و تنی دو از جاسوسان مزبور چون دزدان در بنگاه جعفرقلی خان مانده، از عدت سپاه و کم و کیف و کار و شمار پیاده و سوار اردو آگاه، به بهانه اینکه از پی مأمورین می رویم از

۱۰۳۰. برانگیزاننده

۱۰۳۱. خبر بالا را تنها سپهر گزارش کرده است. ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۳۷

ارس عبور و به اردوی ینارال پیوستند و او را از حقیقت هر کار خبردار داشتند. ۱۰۳۲ او نیز چون دریافت که جمعیت اردو منحصر به چند فوج سرباز نوآموز و چند دسته غلام و بنه مأمورین شکی و قراباغ است و معلمین انگلیس که متوجه تعلیم توپچیان و سربازان تازه مشق بودند، به مناسبت مسالمت انگلیس و روس از کار پیکار آسوده و اگر غفلتاً عزم رزم نمایند، صید مراد به دام و کار بر وفق مرام خواهد بود؛ و دریافت نمود که سواران اسلام نیز از ظهور عجز روسیه اطمینانی یافته‌اند و مانند زمان سابق اهمی در احاطت اردوی او به جا نمی‌آورند، ۱۰۳۳ شب هنگامی به رهنمونی مراد خان دلاغرده که غالب ایل او در اصلاندوز میان ایلات قراباغی بود، از آق‌اغلان رانده، نیم شب از معبری غیر معروف عبور و سواری چند از قراباغی از معبر دیگر به قراولان اسلام ملحق داشت که خود را کس جعفر قلی خان گفته، قراولان را تا رسیدن او معطل دارند و آن‌ها به موجب تمهید و مخادعه عمل نمودند. مقارن آن ینارال برسید و سواره قزاق دور قراولان را فرو گرفته، تمام را دستگیر کردند و به تعجیل رانده، ۱۰۳۴ صبحگاهی در کنار اردو سیاهی نمودند. ۱۰۳۵ سپاه اسلام چنان پنداشتند که صادق خان مراجعت نموده؛ چون نیک

۱۰۳۲. بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۵ ب / اکسیرالتواریخ، ص ۳۵۲ / ناسخ التواریخ، جزء

اول، ص ۲۳۸

۱۰۳۳. آگاهی‌هایی که از طریق منابع دیگر در دست داریم، ناظر بر آن است که عوامل سرگور اوزلی در درون قوای ایران، خاصه افسران و مأمورینی که در حال رفت و آمد دائمی به میان قوای روسیه بودند، اخبار وضعیت اردوی عباس میرزا را به روس‌ها می‌رسانده‌اند. به همین دلیل نیز چون پس از شبخون اصلاندوز، انگلیسی‌ها در میان مردم ایران، به همکاری با روس‌ها متهم شدند، سرگور اوزلی کوشید تا با متهم ساختن میرزا بزرگ در نزد مقامات وزارت خارجه کشور متبوعش، ساحت خود و همکاریانش را از خیانت به عباس میرزا میرا سازد. پس به همین دلیل نیز در ۱۹ ذیحجه ۱۲۲۷ (۲۴ دسامبر ۱۸۱۲)، خطاب به آقای کاسل ری، وزیر خارجه انگلستان که گویا از متهم شدن سفیر و همکاریانش ناخوشنود بوده است، نوشت: «... اکنون شهرت داده‌اند که واقعاً شکست اصلاندوز بر اثر دورویی و خیانت ما انگلیسی‌ها بوده است. از بخت خوش، شاه ایران به من هنوز اعتماد فراوان دارد. سخنان مرا گوش می‌گیرد و پایه‌های اعتقاد و ایمانش به ما سست نشده، میرزا شفیع صدراعظم هنوز دوست یکدل من است و میرزا ابوالحسن خان هنوز نسبت به انگلیسی‌ها وفادار باقیمانده است.» اوزلی اضافه می‌کند که با دشواری از شاه ملاقات خصوصی گرفته و به او قبولانده است که: «همه تقصیرها از میرزا بزرگ بوده است و آنچه درباره انگلیسی‌ها بر سر زبان‌ها انداخته‌اند، بهتان محض است. تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، جلد اول، ص ۴۶۹

۱۰۳۴. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳۰ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۵ ب /

روضه الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۴۸۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۳۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد

سوم، ص ۱۵۰۵

۱۰۳۵. نیروهای روسیه شبخون خود به قوای عباس میرزا در اصلاندوز را در تاریخ ۲۴ شوال ۱۲۲۷ (۱۳۱ اکتبر ۱۸۱۲) آغاز کردند. تمامی منابع قاجاری تاریخ شبخون را ۵ ذیحجه دانسته‌اند، اما جیمز موریه در

(ادامه پاروئی در صفحه بعد)

نگریستند رایت جماعت روس نمودار؛ مجال تسویه صفوف نیافته، اجتماع سپاه در نظر اندیشه محال آمد و ثبات و خودداری در چنین هنگام مشکل؛ نواب نایب السلطنه که خداوند بی مانندش یار و بخت بلند ظفرمندش در نواب مددکار، قدم ثبات و دوام افشوده فوراً به شلیک زنیورک خانه فرمان داد تا جمعی که دواب [۲۹۶] خود را به صحرا برده بودند، از آن شلیک بی هنگام دریافت وقوع حادثه کرده به اردو مراجعت نمایند. و آن حضرت خود از سراپرده جلالت میان فوج سرباز و توپخانه آمده طبل جنگ فرو کوفت صف های سربازان که متصل به خیام اردو بود راست شد.

چون میان دولشکر فاصله ای نمانده بود، حکم صادر شد که علی خان نسقچی باشی، اصحاب حرفت و صنعت و اهل اردو بازار و بنه سپاه مأمورین به شکمی را به استعجال تمام کوچانیده، از معرکه جنگ و غوغا دورتر برد. سواره قزاق از قلت سواره اسلام جرأت کرده، عنان گشادند. نواب نایب السلطنه با غلامان خاص تاختن آورد و به حمله اول آن ها را در هم شکست و داخل سالدات و توپخانه روس نمود، اما چه سود. پس روسیه را از مشاهده این حالت آتش توپ و تفنگ در اشتعال آمد، زیانه نوایر جدال و قتال سر به زیانه کشید. چون معلمین انگلیس خود را دور از کار داشته، توپچیان نوآموز آذربایجانی نیز استقلالی در آن کار نیافته، جنگ توپخانه برحسب دلخواه نایب السلطنه نبود، از سمند آسمان حرکت به زیر آمد و دامنی که اطلس فیروزه چرخش عطف او بود بر کمر استوار ساخته به دست دریا مثال از دهان توپ های دوزخ شرار دامن دامن شعله بر دامن سپهر دوار می افشاند. صواعق توپ و تفنگ از دو طرف چون ابر بهاری برق ریز

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) یادداشت های روزانه خود و همچنین برخی دیگر از منابع خارجی تاریخ شیخون را ۳۱ اکتبر برابر با ۲۴ شوال نوشته است. از طرفی عباسقلی خان باکیخانوف نیز تاریخ شیخون را ۲۰ تشرین اول، برابر با ۲۰ اکتبر ۱۳ شوال نوشته است که با توجه به ۱۱ روز اختلاف تقویم روسی با تقویم انگلیسی، با آنچه مروری و دیگران نوشته اند، تطابق دارد. گفتنی است که نبرد اصلاندوز دو روز به طول انجامید و در نهایت با خیانت فوج بهادران و کشته شدن گروه بسیاری از نیروهای قاجار و همچنین سروان کریستی افسر توپخانه انگلیسی به پایان رسید.

Morier, A Second Journey... Vol. 2, P. 258

گرانت واتسون، تاریخ ایران، ص ۱۶۰ / تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، جلد اول، ص ۴۶۷ / انگلیسیان در ایران، ص ۵۶ / گلستان ارم، ص ۱۹۶ / برای گزارش منابع فاجاری نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۲۹ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۰۱ / اشرف التواریخ، خطی، گ ۲۹۱ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۵ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۵ الف / اکسیرالتواریخ، ص ۳۵۳ / تاریخ قاجاریه، خطی، مرکزی، مجموعه ۲۰۱۸، ص ۱۰۹ / روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۸۳-۴۸۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۳۹-۲۳۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۵ / فهرس التواریخ، ص ۱۲۴

بود و هرصه کارزار چون هوای هاویه آتش انگیز. نایب السلطنه در روز چنین عافیت سوز، دلیری‌ها کرد که باعث حیرت دور و نزدیک گردید و از توپخانه به صفوف سرباز تاخته آن شیر مردان را به جنگ و جدال دلیر ساخت و بازوی تجلد و بسالت^{۱۰۳۶} برافراخت. فوج سرباز حاضر که به مراتب از سالدات روس در عدد کمتر بودند، کوشش‌های مردانه می‌نمودند. سه چهار ساعت سد دریای آتش شده تا اینکه اکثر دوآب اهل اردو رسید و جمعی عاری از فنون جنگ خود را از میان نار سوزان به کنار سلامت کشید. نایب السلطنه [۲۹۷] زیاده توقف را در آن مقام مقرون به صرفه ندید و از آنجا به پای تپه اصلاندوز که با روسیه زیاده از یک تیر پرتاب فاصله نبود، کشیدند. در آن روز آرام سوز، شیوه ثبات قدم از جعفر قلی خان مقدم که سرهنگ فوج مراغه بود ظاهر گشت و مصابرت^{۱۰۳۷} او مایه آرام سربازان نوآموز شقاقی و نخجوانی گردید. و در معرکه جدال از زبان نایب السلطنه تحسینات گوناگون شنید.

روسیه در جای اردو تسویه صفوف و تعبیه الوف کرده، لشکر اسلام متصل به پشته اصلاندوز، آن روز تا شب نفسی آسودگی نبود و جنگ‌های متوالی روی نمود. نه غیرت نایب السلطنه متحمل آن خسارت از روس و نه روسیه جز مدافعت چاره‌ای داشتند. هنگام عصر هنگامه جنگ گرم تر و مبارزان اسلام حمله‌های جان شکر می‌کردند. چون نقاب تیرگون بر روی گردون کشیده آمد، روسیه خود را به دامن تپه‌ای بلند که به مقام اردو متصل بود، کشیدند؛ با این آزاده که چون شب تیره‌تر گردد راه معاودت پیمایند.

پس برحسب حکم، سربازان مراغه بر سر پشته اصلاندوز متمکن و افواج دیگر و توپخانه در دامن پشته مقیم و قراولان تعیین شد که از حرکات روسیه خبر رسانند. اتفاقاً در آن شب شبه رنگ، جمعی سالدات از اسرای سلطان بود که در میانه فوج بهادران بودند فرصت یافته به روسیه ملحق [شدند]. وقتی که روسیه بار مراجعت بسته بودند، ایشان را از مراجعت ممانعت کرده، گفتند اگر از شما عزمی به ظهور رسد ما پیشرو شده اسم بعضی از سربازان شقاقی و نخجوانی می‌بریم و شما را به میان آن دو فوج می‌رسانیم. ینارال آن رأی را پسندیده، از قرار تمهید ایشان معمول داشت. سربازان شقاقی و نخجوانی وقتی به خود پرداختند که روسیه را در میان خود یافتند. جنگ درگرفت و دود تفنگ دامن چرخ و اختر؛ در شلیک اول مستر کرشطانگلیس سرهنگ فوج شقاقی و نخجوانی که از اشتغال جنگ و جدال و اشتعال نایره قتال فراغی

داشت، ۱۰۳۸ با چند نفر سرکرده [۲۹۸] مقتول و مجروح گشته، سربازان مزبور به مجال جنگ نیافته به جانب تپه اصلاندوز روان و توپخانه نیز پی ایشان گرفت. نایب السلطنه از مشاهده این حال از پی دفع این حادثه خود را به آن گیرودار در افکند. اتفاقاً سمند آسمان رفتارش در گودی ژرف افتاده، از صدر زین جدا ماند.

غلامان چنین پنداشتند که آسیبی به بیکر مبارکش رسیده، از هر طرف صدا بلند شد و هر کس شنیده خود را به کناری کشید. سربازان مراغه نیز چون سالدات روس و سربازان اسلام را دیدند که آمیخته به هم قاصد تپه شده‌اند و آن پشته جایی نبود که حفظ آن واجب باشد. بعد از کشتش و کوشش بی فایده، پی دیگران گرفتند. چون لطف پروردگار حافظ وجود مسمود نواب نایب السلطنه بود، خود را از آن حسیض پر خطر به اوج سلامت رسانیده سواری را دیدند که موکب انگلیخته و مرکبی دیگر می‌کشد. نواب اشرف به تصور اینکه او سواره دشمن است و اسبی به غنیمت می‌برد، پیاده با شمشیر برکشیده قصد او نمودند و نهیبی بر وی کردند و آن سوار [که] خود از جلوداران سرکار بود، صدای مبارکش بشناخت و خود را از اسب بر زمین انداخت. جنیبت ۱۰۳۹ پیش کشید و نایب السلطنه سوار گردید و مردم از سلامتی وجودش استبشار کردند. و آن جناب کوشش زیاده از آن را بی جا دانسته، سپاه را در محلی که موسوم به حاجی حمزه لو بود، مجتمع داشتند که اجتماعی نمایند و اختصاص فرمایند.

مقارن آن خبر رسید که روسیه در اصلاندوز به قدر اینکه تفنگ مقتولین را بگیرند

۱۰۳۸. دہلی تصریح نکرده است که به دستور سرگور اوزلی تمام افسران انگلیسی از هرگونه همکاری با فوای ایران علیه روس‌ها منع شده بودند. مدتی بعد چون مازور داری از جانب سرگور اوزلی مأمور بررسی قتل کریستی در اصلاندوز شد، در ۲۵ ذی‌قعدہ ۱۲۲۷ (۳۰ نوامبر ۱۸۱۲) خطاب به فرمانده محلی روس نامه‌ای نوشت و تأکید کرد که: «کریستی، لینزی و دکتر جان کورمیک، همه از اعضای مہسیون انگلیسی در تبریز بوده‌اند، حضورشان در میان سپاہیان ایرانی، صرفاً اتفاقی بوده و هیچگونه سر جنگ و ستیزی با روسیه، متحد بریتانیا نداشته‌اند. بنا بر این امید است که مقامات لشکری روس در نخستین فرصت ممکن اموال آن‌ها را یافته و تحویل مقامات انگلیسی دهند.» تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، جلد اول، ص ۴۶۸؛ برای گزارش منابع قاجاری در این باره نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۳۹. واتسون به خلاف واقعیت به جعل تاریخ پرداخته و از همکاری وسیع انگلیسی‌ها در نبرد اصلاندوز سخن گفته است. تاریخ ایران، ص ۱۶۲-۱۶۰. گاسپار دروویل افسر فرانسوی که در همین زمان ناظر وقایع بوده است، درباره لیندزی می‌نویسد: «چندی بعد مسالہ ی اصلاندوز و لنکران پیش آمد. در مورد اصلاندوز شاهزادہ فرماندہی یک آتشبار کامل را به یک افسر انگلیسی وابستہ به کمپانی ہند به نام لیندزی محول نمود... افسر نامبرده به جای اینکه از قشون کہ در حال عقب نشینی بود به وسیلہ توپخانہ حمایت کند، از روی حماقت توپہا را در قلعہ ی کوچکی مستقر نمودہ بود و در نتیجہ، عقب نشینی تبدیل بہ بی نظمی کامل و فرار گردید.» سفر در ایران، ص ۲۸۹

توقف جایز ندانسته مراجعت و به تعجیل از رود ارس عبور نمودند. ۱۰۴۰
 نایب السلطنه روز دیگر در همان محل توقف و کس تعیین فرمودند که اسبابی که در
 اردو مانده ضبط و شهیدان جهاد را دفن نمایند. پیرقلی خان نیز در همان منزل مراجعت
 نموده مشخص شد که بعد از عبور از گر که خبر شبیخون روسیه و مراجعت موکب والا به
 او رسیده بود، دیگر توقف در حدود [۲۹۹] شکی را بی حاصل دانسته، مراجعت و از
 رود گر و ارس بی جنگ و جدال گذشته به رکاب پیوست. متعاقب او صادق خان و جعفر
 قلی خان از طرف قراباغ و ابراهیم خان از طرف سالیان، مجرد شنیدن این اخبار به رکاب
 سعادت آثار رسیدند. ۱۰۴۱ چون هواها سرد شده و گیاه در کوه و دشت یافت نمی شد و
 از آن موضع تا آبادانی مسافتی بعید بود، عزیمت مشکین بر توقف راجح آمده، قاصد
 مشکین گشتند و چندی در آنجا متوقف بودند که اسباب اختصاصی فراهم آرند و همت
 در تلافی و انتقام گمارند. ۱۰۴۲ مقارن آن حال خبر دست انداز روسیه به ایلات مغاویز که
 ساکن دره ایلدکز نخجوان بودند رسید و این خبر عنان کش موکب سعادت اثر به جانب
 تبریز گردید و نظامی که بایست در کار ایلات آنجا داده شد. ۱۰۴۳

ذکر وقایع بعد از ورود به تبریز و موجبات حرکت رایات سعادت آیات و حوادث طالش

بعد از ورود موکب مسعود به تبریز خاطر خطیر در آن روزها به مهمی جز تدارک کار
 دشمن اقدام نمی کرد و به کاری جز تهیه کار انتقام میل نمی فرمود و همه همت بلندش به
 این مصروف بود که در همان اوقات زمستان تلافی به عمل آید. و در آن هنگام خبری
 رسید که روسیه با شیخ علی بیگ کنگرلو برادر نظرعلی خان حاکم نخجوان که در جنگ
 اصلاندوز گرفتار روسیه گشته بود، سازشی کرده او را می آورند که به دستگیری او رخنه

۱۰۴۰. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳۰ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص
 ۴۸۵ / اکسیرالتواریخ، ص ۳۵۳ / گلستان ارم، ص ۱۹۶ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۲۰ / تاریخ منتظم ناصری،
 جلد سوم، ص ۱۵۰۶

۱۰۴۱. اکسیرالتواریخ، ص ۳۵۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۴۰
 ۱۰۴۲. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳۰ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۵ ب /
 گلستان ارم، ص ۱۹۷ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۸۵ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۴۰ / تاریخ
 منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۶ / فهرس التواریخ، ص ۳۶۴

۱۰۴۳. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳۰ / گلستان ارم، ص ۱۹۸ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم،
 ص ۴۸۵ / اکسیرالتواریخ، ص ۳۵۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۴۰ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص
 ۱۵۰۶ / فهرس التواریخ، ص ۳۶۴

در حدود نخجوان افکنند. اگر چه گمان نمی‌رفت که شیخ علی بیک مصدر خطایی و خیانتی شود، اما نظر به ملاحظه حزم مملکت داری، نظر علی خان را به رکاب احضار و کریم خان کنگرلو را به حکومت برقرار داشتند و شیخ علی بیک هم تنها از دست روسیه جسته به رکاب همایون پیوست و کماکان در سلک غلام پیش خدمتان منسلک گردید. روسیه از فکر خام عزیمت نخجوان و ظاهرسازی شیخ علی بیک که مطلب از آن، خلاصی خود بود، عزم نخجوان را فسخ کردند و بنا [۳۰۰] بر وسوسه مصطفی خان طالش، روسیه به طرف موغان به قصد ایل والوسی که به قشلاقی رفته بودند، حرکت کردند. این خبر با خبر وصول اسماعیل بیک و سپاه مأموره اعلیحضرت شاهنشاهی به منزل میانج مقارن افتاد.

نواب نایب السلطنه فرج سرباز را که به نخجوان و مرند مأمور فرموده بودند به تبریز احضار و اسماعیل بیک را از راه اردبیل به موغان مأمور و بعد از ورود سرباز و توپخانه سپاه را برداشته، از راه قراجه داغ به موغان حرکت فرمودند. و از تأثیر سردی زمستان، هوا دم از زمهریر می‌زد. ۱۰۴۴ صحرا و بیابان را چنان برف گرفته بود که پیاده و سوار را به هیچ وجه تردد ممکن نبود.

بعد از حرکت از تبریز خبر رسید که ایل قراباغی روسیه را به میان خود راه داده، عطاخان و جعفر قلی خان نیز به فکر محافظت سایر ایلات افتاده آن‌ها را از مقام گزند و ضرر برکنار کشیده‌اند. روسیه، ایل قراباغی را از جایی که بودند حرکت دادند. علی الغفلة عازم ارکوان و علی خان نوری که مستحفظ ارکوان بود با چند تن از مأمورین، از استماع خبر ایل مضطرب گشته، بی جنگ و نزاع ارکوان را خالی و میرزا احمد مستوفی سرکار که نظام امور روسیه مسلمان در عهده اهتمام او بود، بعد از رفتن رفقا در میان مخمضه و فتن ایستاده در مقابله و مقاتله روس شربت شهادت چشید و عازم گلگشت جنان گردید.

روسیه از آنجا متوجه لنکران شده، موکب نایب السلطنه به ایلغار عازم طالش و در مشکین مشخص شد که اسماعیل بیک از آن طرف خود را به ارشق رسانیده به تحقیق پیوست که در شب عاشورا جماعت روسیه به قلعه لنکران یورش برده از دو طرف جنگی عظیم و کوششی پر نکال و بیم تقدیم رفته و تفنگچیان لاهیجانی که سرکرده ایشان در اول کار مقتول شده بود، برجی را که در عهده حراست ایشان بود، خالی کردند و روسیه به آن برج صعود نموده از انداختن توپ و تفنگ که مشرف به سربازان محمد

بیک قاجار افشار بود، دود به چرخ [۳۰۱] کبود رسانیدند. پنج شش ساعت جنگ در میان روسیه و مجاهدان اسلام قایم بود و در کنار بحر خزر کشتی اجسام روس و مسلمان از طوفان خون در گل نشست. صادق خان قاجار که در آن روز سردار سپاه لنکران بود با محمدبیک قاجار افشار که سرهنگی با فرهنگ و غیوری پلنگ آهنگ و دلیری تیز جنگ بود، در مقام ستیز و آویز و زد و خورد با روسیه چندان ایستادگی و کوشش کردند که به قتل رسیدند. روسیه اگر چه به قلعه لنکران راه یافتند، اما از آن همه سالدات ثلثی باقی نماند و عدد کشتگان روس زیاده از دو هزار و پانصد نفر آمد؛ آن هم که مانده بود مجروح و ینارال کتلا روسکی سه زخم منکر که عسیرالعلاج بود برداشت و جراحان ماهر سعی در معالجه او کردند. بعضی از اعضاء و جوارح او از کار بازمانده، معیوب گردید. نایب السلطنه آدم تعیین و سربازان و تفنگچیان مجروح را جمع و دلجویی و التفات فراوان فرموده، بالاپوش و لباس مرحمت کرد و از برای ورثه مقتولین مرسومات و وظایف همه ساله مقرر فرمودند. از این حسن مرحمت و قدردانی زندگان را هوس حیات جاودانی در سر افتاد و لذت زندگانی از نظر رفت. در خانه شهدا شادی بود و نصیب کسانی که از این سعادت محروم بودند، حزن و نامرادی؛ و چون توقف آن همه سپاه در شدت زمستان باعث زحمات شدید بود و بودن جمعیت در آنجا رعایا و زیردستان را به سبب تنگی جا و سردی چله دی مشکل می بود، اسماعیل بیک و سپاه ابواب جمعی او را در اردبیل امر به توقف فرمودند.

مقارن آن حال فرمانی از مصدر جاه و جلال خاقان فریدون خصال رسید، مشتمل بر دلجویی های نواب نایب السلطنه و موقوفی تلافی بعون الله تعالی، به رسیدن ایام بهار و اعتدال هوا. نایب السلطنه امتثال امر سلطانی کرده، به دارالسلطنه تبریز مراجعت فرمود. در تبریز نوشته سردار روس رسید و به ایلچی انگلیس نیز مرقوم داشته بود که ناپلیون پادشاه فرانسه بعد [۳۰۲] از فتح مسکو از اندیشه احتشاد روسیه تاب نیاورده، مراجعت کرد، اما چنین معلوم شد که به سبب شدت سرما برگشته بود. ۱۰۴۵

مأمور شدن شاهزادگان در مقدمه موکب انجم شکوه به آذربایجان و
نهضت رایت شاهی به چمن اوجان و بیان وقایع
سنه هزار و دویست و بیست و هشت هجری ۱۰۴۶

عزم جهان آرای خسروی در اول بهار ۱۰۴۷ طراوت آثار به سفر آذربایجان تصمیم یافت وقتی که باد نوروزی خاک مرده را خاصیت اعجاز عیسوی داد و ترشحات سحاب آزاری ابواب خضرت و نصارت بر چهره عالمیان گشاد، فرمان جهان مطاع شرف صدور یافت که شاهزادگان منوچهر لقا، نواب علی خان و شاهزاده محمد تقی میرزا هر یک با فوجی دریا موج و امرا و سرکردگان، چون یوسف خان سپهدار سردار افواج قاهره جانباز و فرج الله خان نسقچی باشی، در مقدمه الجیش اردوی گردون شکوه روان شوند و در عقب رایت بیضا اصانت ۱۰۴۸ شاهنشاهی در حرکت آید. مقارن انتشار این خبر از تأثیرات یمن مقدم شاهنشاهی و ظهور فیوضات نامتناهی، در اوقاتی که نواب نایب السلطنه، حسین خان سردار ایروان را به حضور طلبیده بود و در تبریز چند روزی در خدمت ساطع النور اشرف شرف اندوز بود، از ایروان خبر رسید که سردار روس به قدر دو هزار نفر به سرکردگی ینارالی پلنگ جوهر، از راه پنبک و شوره گل روان ساخته که از قراء حوالی و حواشی ایروان مالی برند و غله بدست آورند و از معادن آن حدود چند بار نمک بار کرده، برند. از آنجا نواب نایب السلطنه به محاربت و مقاتلت ایشان حسین خان سردار را رخصت انصراف دادند. سردار مزبور به استعجال تمام عازم شد، چون از رکاب ظفر مآب سپاهی ابواب جمع او نبود و در آن حال به قدر دو هزار نفر از اهل ایروان داوطلب شده به جهاد برخواسته بودند و خود را به سلاح جنگ آراسته، چند نفر از

۱۰۴۶. اصل: هزار و دویست و بیست و نه. چنانکه ملاحظه می‌شود، دنبلی باز هم با ذکر آغاز سال خورشیدی در نخستین سطر ذیل عنوان بالا، به تغییر و تجدید سال قمری پرداخته است. شگفت آنکه او در چند صفحه آینده نیز عنوانی دارد به شرح ذیل: وقایع سنه هزار و دویست و بیست و نه ذکر بواعث نهضت همایون به سمت خراسان و...

۱۰۴۷. آغاز فروردین ۱۱۹۲ برابر بود با ۱۸ ربیع الاول ۱۲۲۸

۱۰۴۸. نورانی، روشن

فضلا و ارباب عمايم ۱۰۴۹ و اهل زهد و تقوی کفن در گردن انداخته تیغ [۳۰۳] نصرت انداختند. حسین خان به همان جماعت اکتفا کرده، به مضمار جهاد تاخند. ینارال و سالدات روسیه از مشاهده این حالت ترتیب صفوف حرب داده، آماده کارزار شدند. جماعت جهادیه و سرباز و حسین خان سردار، مجرد ملاقات دشمن بی آنکه ترتیب تیپ نمایند. همگی از سرگذشته حمله آور و دست به تفنگ و شمشیر و خنجر برده از دو طرف برق بلا باریدن گرفت و ارواح از ابدان روسیه رمیدن. بعد از سه چهار ساعت تلاش در میدان جنگ و برخاش، شکست به ینارال و سالدات روسیه افتاد، فرار برقرار اختیار و خس و خوارادی از خون آن گروه بی شکوه لاله گون گردید. و درین دفعه سی و چهل نفر از مجاهدان اسلام شربت شهادت چشیدند و از جماعت روسیه قریب به چهار صد نفر به روایت ثقات که در آن معرکه حاضر بودند، مقتول و مجروح و اسیر آمدند. سردار و اهالی جهادیه ایروان، رایت ظفر افراخته رؤس روس را روانه دربار سعادت مدار نواب نایب السلطنه ساختند و شاهزاده سرهای روسیه را مصحوب عربضه عبودیت فریضه، روانه دربار جهان مدار شاهنشاهی داشتند و سرهای روسیه به وقتی که همای رایات جهانگشای از دارالخلافه طهران عزم بال افشانی داشت، رسید و اردوی کیهان پوی به فیروزی و اقبال وارد چمن سلطانیه ۱۰۵۰ و از آنجا به سمت آذربایجان در حرکت آمد و در پانزدهم شهر رجب المرجب [۱۲۲۸]، موکب محمدتقی میرزا و یوسف خان سپهدار و دوازده هزار نفر جانباز و فرج الله خان افشار و از عقب ایشان نواب شاهزاده علی خان با سپاه ظفر نشان در رسید ۱۰۵۱ و حضرت نایب السلطنه در دوازدهم شهر رجب از تبریز حرکت فرموده، برادران ارجمند در چمن اوجان به لقای مهرافزای

۱۰۴۹. حضور رو حانیون در جنگ، نشانه انتشار گسترده جهادیه‌ها در این زمان است.

۱۰۵۰. شاه که در ۱۹ جمادی الاول ۱۲۲۸ تهران را به سوی سلطانیه ترک کرده بود، در ۱۲ جمادی الاخری وارد

آنجا شد.

۱۰۵۱. منابع دیگر تاریخ ورود محمد تقی میرزا به سلطانیه را ۱۲ جمادی الاخری ۱۲۲۸ (۱۲ ژوئن ۱۸۱۳) نوشته‌اند. به خلاف دنبلی، تعدادی از همین منابع نوشته‌اند که قوای عراق و باجلان و بختیاری به هنگام رسیدن شاه از چمن سلطانیه به اوجان در ۴ رجب ۱۲۲۸ (۳ ژوئیه ۱۸۱۳) در چمن مزبور به حضور فتحعلی شاه رسیدند ندیبهی است اگر تاریخ دقیق ورود شاه به اوجان ۲۲ رجب باشد که در چند سطر بعد دنبلی آن را آورده است، تاریخ ۴ رجب برای ورود قوای مذکور به چمن اوجان نادرست است. برای گزارش ورود قوای عراق و باجلان و بختیاری به سلطانیه که گویا به فصد قدرت نمایی در مقابل روس‌ها و به عنوان عکس العمل شکست اصلاحاندوز انجام شده است، نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳۴-۱۳۳/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۷ ب/تاریخ روضةالصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۹۱/تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۳۰۹ و ۳۱۲/کسیرالتواریخ، ص ۱۲۶/ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۲۴۳/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۰۹/فهرس‌التواریخ، ص ۳۶۶

نایب السلطنه که شوق فراوان به ملاقات سعادت سمات ایشان داشتند، بهره‌مند و از دیدار یکدیگر خرم و شادمان گشتند. و افواج قاهره سرباز [۳۰۴] ظفر طراز از عقب رایت نصرت آیت نواب نایب السلطنه، وارد چمن اوجان و از بیرق‌های الوان مجاهدان، ساحت چمن اوجان غیرت افزای لاله‌زار جنان گردید. و چون سه چهار ماه قبل از این حالات فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافته بود که در آذربایجان به ازدیاد افواج سرباز و سواره نظام که به تعلیم مستر دروویل انگلیس^{۱۰۵۲} اهتمام می‌فرمودند، کوشند و در ارسال وجه نقد نیز از خزانه پادشاهی به قدر ضرورت در تدارک انجام کار به هیچ وجه مضایقه نمی‌شد، لهذا نواب نایب السلطنه درین دو سه ماه، قطع آرام از خود فرموده، پنج شش هزار از سرباز و سواره نظام به نوعی آراسته داشت که همگی در مشق و قدراندازی کامل و در فنون آداب حرب و قوفی زیاده از حد حاصل کردند. قریب به دوازده هزار سرباز از قدیم و جدید، از پی هم، چون موج دمان وارد چمن اوجان شده از خروش تفتنگشان گوش گردون کر و از برق شمشیرشان چشم آفتاب جهان تاب خیره گردید.

در روز بیست و دوم شهر رجب المرجب [۱۲۲۸] که موکب گردون سای شاهنشاهی ساحت افروز عمارت اوجان می‌گردید، نایب السلطنه با چند نفر از غلامان که در رکاب حاضر بودند به استقبال استعجال فرموده، در اردوی اعلیحضرت شاهی شرف عتبه بوسی دریافت و از خدمت سپهر رتبت مرخص شده، به ترتیب صفوف سرباز و جانباز و سواره نظام و توپخانه شتافت. اکابر و اعیان فضلا و قضات و امرا و سرکردگان مملکت آذربایجان به استقبال شتافته، شرف زمین بوسی و فیض حضور دریافتند. اعلیحضرت ظل‌اللهی همه جا از دو طرف به صفوف سپاه ظفر پناه از توپخانه و توپچیان و سرباز و جانباز و سواره نظام تفرج کنان تشریف می‌آوردند. نظام و استعداد و قواعد و ضوابط سواره و پیاده، پسند طبع مشکل پسند شاهی افتاده تحسینات بلیغ کردند و از آداب و فرزاندگی و سپهداری فرزندان [۳۰۵] جوان بخت جوان بیش از پیش شادمان شدند. خسرو کامران شرف افزای قصر اوجان و پیشکاران به لوازم قربانی و پیشکش و پای انداز تقدیم نمودند. وضع عمارت اوجان و آراستگی سپاه مریخ مهابت و نظام هر کار که از نواب نایب السلطنه ترتیب یافته بود، در نظر خورشید اثر سلطانی موقعی بلیغ یافت و بارها به زبان سلطنت تحسین‌ها فرمودند و اظهار الطاف و اشفاق بی‌پایان به نواب نایب السلطنه و اهالی و اعیان و فضلا و قضات تبریز و سایر اهالی آذربایجان نمودند و تمامت رعایا و

۱۰۵۲. گاسپار دروویل از افسران فرانسوی بود که سفرنامه او با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است.

گاسپار دروویل، سفر در ایران، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، (تهران: انتشارات شبانویز، ۱۳۷۰)

برایا، زبان به دعای دولت دوران عدت گشودند. از مقدم همایونش روحی تازه به ابدان پڑمرده و قوالب افسرده اهالی آذربایجان رسید و باعث خرمی و انبساط خاطر پیر و جوان گردید و سپاهی از پیاده و سوار در چمن اوجان ترتیب یافت و لشکری در مرغزار آنجا طناب به طناب یافت که چرخ پیر را عُدَّت سپاه سلیمان و جمشید هوشمند از یاد رفت و زمانه حشمت تیمور و اسکندر، بر طاق نسیان نهاد.

اطلاع یافتن سردار روس از ورود موکب شاهی به چمن اوجان به وساطت ایلچی انگلیس سرگور اوزلی برون و وسایل صلح انگلیختن

چون سردار روسی خیر ورود موکب انجم شکوه را به چمن اوجان و اجتماع و احتشاد سپاه بیکران که دشت و کوه از عدت ایشان به ستوه آمدی بشنید، متفکر و اندیشه مندگشته، به علاوه پادشاه فرانسه نیز بار دیگر ترتیب لشکر کرده با سپاهی وافر و شوکت متکائر عزم ممالک روس و داخل ولایات آن‌ها شده بود.^{۱۰۵۳} از دو طرف به اضطراب و پریشانی او افزود. و شرحی به ایلچی انگلیس که ملتزم رکاب گردون سای پادشاهی بود، نوشته به توسط او سازش با دولتین ایران و روس را طالب گشت. و ایلچی انگلیس حسب الاستدعای او سعی‌ها می‌کرد و مستحسنان در نظر پادشاهی جلوه می‌داد و صدراعظم میرزا محمد شفیع نیز به مقتضای صلاح [۳۰۶] اندیشی با او موافقت می‌نمودند و در حضور اقدس سخن‌ها به تحسین حسن رأی او می‌آراست، اما نواب

۱۰۵۳. مدتی پس از عقب نشینی ناپلئون از مسکو و رسیدن به پاریس امپراطور روسیه و پروس برآن شدند تا با هجوم به قوای فرانسه ضربه دیگری بر او وارد کنند. ناپلئون که در این زمان با تلاش فراوان به تدارک قشون جدیدی مرکب از ۳۰۰/۰۰۰ نفر از جوانان ۱۸ تا ۱۹ ساله که در حین حرکت به سوی جنگ تعلیم می‌دیدند، رهسپار مقابله با قوای روسیه و پروس گردید. امپراطور فرانسه در این نبرد توانست تا در روزهای اول و دوم مه در لوتزن به فتوحات درخشان نائل شود و سپاهیان شکست خورده روسیه و پروس در لوتزن را به ماوراء رودخانه الب متواری سازد. کمی بعد ناپلئون در نبرد بوتزن که در ۲۰ مه ۱۸۱۳ (۱۹ جمادی الاول ۱۲۲۸) درگرفت و یک روز بعد پایان یافت، بار دیگر بر قوای روسیه و پروس پیروز شد. غلبه قوای فرانسوی در در ۲۲ مه در گورلیتز بر عقبه سپاه متفقین پیروزی ناپلئون را در نبردهای لوتزن و بوتزن کامل کرد. علی‌رغم موفقیت‌های ناپلئون در این نبردها، وی که ظاهراً در این زمان توانایی ادامه نبردهای گسترده را نداشت و بر آن بود تا با به دست آوردن فرصت مناسب به تجدید قوا بپردازد، سرانجام در میانجیگری مترنخ صدراعظم اتریش را پذیرفت و در ۴ ژوئن ۱۸۱۳ (۴ جمادی الاخری ۱۲۲۸) معاهده آتش بس پلیس ویتز Pleiswitz را با روسیه و پروس امضا کرد. نگاه کنید به: تارله، ناپلئون، ص ۳۷۷/ ویل و آریل دوران، تاریخ تمدن (عصر ناپلئون)، مترجمان اسماعیل دولتشاهی، علی اصغر بهرام بیگی، (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵)، ص ۹۰۶-۹۰۵/ آبرماله/ زول ایزاک، تاریخ قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امپراطوری ناپلئون، جلد پنجم، ص ۶۶۰

نایب السلطنه و قائم مقام و امرا و سرکردگان سپاه که امور آذربایجان به ایشان محول بود، در پایه سریر آسمان ضمیر عرضه داشتند که سال گذشته روسیه حرکتی کردند، مادام که تلافی آن‌ها بر وجه اکمل به عمل نیاید، وقوع صلح و اصلاح و تمنای ایمنی و فلاح صورتی نخواهد داشت. و ایلچی در جواب عرایض ایشان عرض کرده، تعهدات نمود که اگر بنای کار به سازش قرار گیرد، بعد از تردد سفرا و آمد شد ایلچیان طرفین، خاتمه آن موافق خواهش دولت علیه خواهد شد. ۱۰۵۴ شروحي چند هم که مناط اعتبار و منوط از شروع مسطوره سردار روس به او بود، مشتمل بر تعهدات خود به خط خود سپرده ۱۰۵۵

۱۰۵۴. دنبلی در اینجا نیز ناگزیر به کتمان حقایق پرداخته است که بدون توجه به برخی از آن‌ها وقوف بر تحولات این مرحله میسر نخواهد بود. بر اساس آگاهی‌های دیگری که در دست داریم، پس از تجدید پیروزی‌های ناپلئون بر قوای روس، و علی‌رغم امضای معاهده آتش بس پلیس وینز که اندک آسودگی خیالی را برای انگلیسی‌ها به همراه داشت، آنان طبعاً همچنان از تجدید جنگ توسط ناپلئون بیمناک بودند و علاقه و آفری داشتند به مساعدت همه جانبه به روس‌ها و آسوده کردن خیال آنان از جبهه‌های جنگ ایران. سرگور اوزلی که بدون شک مجری خیالات انگلیسی‌ها در ایران بود، پس از وقوف بر تلاش عباس میرزا و میرزا بزرگ فراهانی، بر آن شد تا از طریق دیدار با فتحعلی شاه و جلب همراهی درباریان چون میرزا شفیع مازندرانی مانع هرگونه عمیاتی جنگی از سوی ایران علیه روس‌ها شود. سفیر انگلیس که پس از وقوف بر علاقه روس‌ها به واداشتن عباس میرزا و فتحعلی شاه به متارکه جنگ و امضای عهدنامه صلح، خود را با شتاب تمام از همدان به سلطانیه رسانده بود، چون وارد سلطانیه شد، بدون مراجعه به میرزا شفیع مازندرانی، مستقیماً از فتحعلی شاه وقت ملاقات خواست. شاه نیز به او پاسخ داد که در اردو بماند تا در فرصت مناسب با وی دیدار کند. اوزلی چنانکه خود نوشته است، به فتحعلی شاه پیغام داد که اگر بی‌درنگ به وی اجازه ملاقات با شاه داده نشود، او این عمل را اهانتی به پادشاه انگلستان دانسته و خود را موظف خواهد دید تا بی‌درنگ خیمه خود را از سلطانیه برچیند و آنجا را ترک کند. اوزلی می‌نویسد که عدم اجازه ملاقات فوری او یا شاه زائیده تلاش بدخواهان [میرزا بزرگ] بود. سفیر انگلیس افزوده است که در کنار تهدید ترک سلطانیه، اعلام داشته است که شاه تا صبح روز بعد برای اندیشیدن در باب درخواست او، فرصت خواهد داشت و صبح روز بعد اوزلی سلطانیه را ترک خواهد کرد. متأسفانه تهدیدهای اوزلی مؤثر واقع شد و شاه ناگزیر دستورات لازم را برای همراهی عباس میرزا با خواست انگلیسی‌ها در گفتگو با روس‌ها صادر کرد. شایان ذکر است که همزمان با تلاش اوزلی برای واداشتن فتحعلی شاه به قبول مصالحه با روس‌ها، وی طی گزارش‌هایی به لندن، میرزا بزرگ را بزرگترین دشمن انگلیس و مخالف جدی صلح معرفی می‌کرد. نگاه کنید به:

Morier, James, *A Second Journey Through Persia.....P.207/ A Memoir Of The Late Right Hon.Sir Gore Ouseley,Bart...P.90*

تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، جلد اول، ص ۲۷۱-۲۷۰

۱۰۵۵. به دنبال سیاست سرگور اوزلی برای واداشتن دربار ایران به قبول مصالحه با روسیه، عباس میرزا و میرزا بزرگ و حتی فتحعلی شاه اصرار فراوانی داشتند مبنی بر انجام صلح با تخلیه سرزمینهای اشغال شده توسط روس‌ها. سفیر انگلیس که نه علاقه‌ای به تحقق این خواسته داشت و نه روس‌ها را مستعد پذیرفتن این شرط می‌دانست، برای اغفال مقامات ایرانی چاره‌ای اندیشید و مدعی شد که روس‌ها قصد نگهداشتن دائمی سرزمینهای ایران را نداشته و آماده‌اند تا در فرصت مناسب آن‌ها را تخلیه کنند. او برای جلب رضایت شاه و (ادامه پاورتی در صفحه بعد)

و در سیاق آن حال، برخی امور از اغتشاش خراسان رو داد که به آن سبب و بنا بر قلع بقیه ماده فساد شیخ کاشغری^{۱۰۵۶} در میان ترکمانان و اجتماع ایشان در دشت و معارذت موکب همایون به دارالخلافه اولی و انسب بود، لهذا میرزا ابوالحسن خان از دربار گیتی مدار سلطانی مأمور و سردار روس نیز به ملاقات او مبادرت نموده، عهد سازش بستند^{۱۰۵۷} و قرار کار از طرفین به این مطلب اتمام پذیرفت که در بهار آینده ایلچیان به جناح فلاح در حرکت آیند و ابواب مصالحت و مسالمت بر چهره عالمیان گشایند و بنای امور مشخص شود که بر چه وضع خواهد بود،^{۱۰۵۸} رأی جهان آرا بر طبق این مصلحت

(ادامه پاروتی از صفحه قبل) عباس میرزا نهمینامه‌ای تنظیم کرد مبنی بر تلاش خویش جهت تخلیه سرزمین های ایران توسط روس ها بعد از امضای عهدنامه صلح. اشاره موجز دنبلی در متن، ناظر به همین نهمینامه سفیر انگلیس است.

۱۰۵۶. به خلاف نوشته دنبلی، ماجرای یوسف خان کاشغری تا به آن اندازه اهمیت نداشت تا موجب هراس دربار قاجار و تسلیم فتحعلی شاه و عباس میرزا به امضای قرار داد گلستان شود. در طی دوره سلطنت فتحعلی شاه او بارها با این گونه طفیان هائی که توسط حکام ایالات و ولایات، به سرعت سرکوب می شد، روبرو شده بود. بنابراین می توان گفت که دنبلی و دیگر مورخان عصر دومین شاه قاجار برای موجه ساختن صلح گلستان، ناچار شده اند تا شورش کاشغری را مهمتر از آنچه بوده است، توصیف کنند؛ در حالی که شورش وی بسی کم اهمیت تر از طفیان اسحاق خان قرائی بود که در همین زمان اتفاق افتاد و به غلبه او بر مشهد نیز منتهی گشت. شایان ذکر است که مذاکرات مربوط به قرارداد گلستان هم در حالی آغاز شد که با قتل کاشغری در ۱۵ رمضان ۱۲۲۸ (۱۱ سپتامبر ۱۸۱۳)، هرگونه نگرانی از سوی او نیز خاتمه یافته بود.

۱۰۵۷. برای متن کامل عهدنامه گلستان که در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۲۱ اکتبر ۱۸۱۳) امضا شد، بنگرید به: ضمیمه شماره ۸ / همچنین برای نهمینامه ژنرال روتیشچوف نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳۸-۱۳۵ / *تاسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۲۵۰ / فتح الله عبدالله، گوشه هایی از مناسبات روسیه و ایران و سیاست انگلستان در ایران در قرن نوزدهم، ترجمه غلامحسین منین، (تهران: نشر ستاره، ۱۳۵۶)، ص ۹۲ و ۹۸. ۱۰۵۸. پس از نهمینامه اوزلی مبنی بر استرداد سرزمین های اشغال شده توسط روس ها به ایران، چون متن قرارنامه گلستان فراهم گردید، ژنرال روتیشچوف نیز همان تمهیدات را در نوشته ای جداگانه مورد تأکید قرار داد. از آنجا که به موجب توافق طرفین مقرر شده بود تا پس از امضای معاهده، میرزا ابوالحسن خان ایلچی روانه روسیه شده و با مساعدت سرگوراولی گفتگوهای لازم برای تخلیه مناطق اشغالی ایران را انجام دهد، بنابراین ایلچی در ۴ رجب ۱۲۲۹ (۹ ژوئیه ۱۸۱۴) از تبریز عازم دربار روسیه شد. چون در همین زمان الکساندر اول پس از پیروزی او و متحدانش در پاریس به سر می برد، بنابراین میرزا ابوالحسن خان برای مدتی طولانی در روسیه به انتظار بازگشت امپراطور نشست. پس از مراجعت الکساندر اول به سن پترزبورگ، گرچه وی به ظاهر در استرداد قسمتی از مناطق اشغالی به ایران مساعدت کرد، اما سرانجام از عزم اولیه خویش بازگشت و مشخص شد که تمام وعده های ژنرال روتیشچوف و سرگوراولی صرفاً به قصد انزال دربار ایران انجام شده است. گفتنی است که فتحعلی شاه پس از نوید شدن از دربار روسیه، تا مدتهای مدید از طریق مکاتبات گاه و بیگاه با مقامات انگلیسی از تمهیدات سرگوراولی سخن می گفت و انتظار آن را داشت که دربار و دولت انگلستان در جهت انجام وعده سفیر خویش اقدام کنند!

راضی و عزم معاودت به تختگاه سلطنت فرمود. ۱۰۵۹

ورود موکب اعلیحضرت شاهی به دارالسلطنه تبریز و بیان التفات های شایان آن حضرت به اهالی آنجا

اهالی تبریز از صدق نیت و وفور ارادت در سالهای گذشته، عموماً و درین سال خصوصاً، خدمات شایسته کرده بودند و جان ها و مال ها در راه دین و دولت نهاده، از جمله اسدالله سلطان حاجی علی لو که نه نفر پسر او در جنگ های متعدده روسیه تلف شده بودند، ثانیاً دوازده نفر از فرزند و فرزند [۳۰۷] زادگان خود به عوض مقتولین برای جان نثاری آورد. و اهالی تبریز بعد از وقوع حوادث هول انگیز به گردآب تشویش و اضطراب افتاده، قرین غصه و اندوه گشتند و عوض هر چه در جنگ ها بر طرف شده بود به زودی سرانجام نمودند. و هفت هزار نفر مکمل و مسلح داوطلب جهاد، بی جیره و مواجب در نظر نواب نایب السلطنه گذرانیدند. و در رفع ضرر خصم و نقصان سفرهای پرخطر هرکس هر چه داشت بر طبق اخلاص نهاد. و چون از هر جانب تدارک می رسید، مسئول ایشان در خدمت نایب السلطنه مقرون به قبول نگردید و از استماع خبرهای پریشان که به آن حدود می رسید، تمامی اهالی ولایت، سلامتی ذات بی همال نواب والا را نذرها کردند. حتی پیر زنان از قیمت ریسمان چرخ رسی خود به فقرا زرها دادند و اعلیحضرت شاهی در روز استقبال از ناصیه حال ایشان اخلاص و ارادت بی پایان و شوق و شغفی بیکران مشاهده فرمود. لهذا برای سرافرازی بزرگ و کوچک آن ولایت در بیست و هفتم شهر شعبان اردوی کیوان شکوه را به نایب السلطنه سپرده، صدر اعظم میرزا محمد شفیع را در خدمت آن جناب گذاشتند و به تشریفات قدوم دولت لزوم دارالسلطنه تبریز را مزین و منور فرمودند. و هفت هزار تفنگچی از اهل شهر به استقبال استعجال کرد. آن روز از پیر و جوان کسی در خانه نماند. هر کس هر چه داشت نثار قدم خسرو یگانه نمود، ولیکن از هیچ کس پیشکش قبول نفرمود، خورد و بزرگ التفات ها دیدند. اگر چه طبع اشرف به سبب کثرت مشاغل جهانبانی و انتظام امور رعیت و سپاه زیاده التفاتی به لهو و لعب نداشت، لیکن اهل ولایت در میدان سرباز که وسعتی داشت تدارک آتش بازی دیده، به شلیک زنبورک خانه و توپخانه پرداختند. و از عمل آتشبازی شب تار را نمونه روز روشن ساختند و از پیکر پیلان جنگی و شرار شیران [۳۰۸] آتشین

۱۰۵۹. دنبلی در چند سطر بعد می نویسد که شاه پس از ورود به شهر تبریز و دیدار با مردم این شهر، در اول رمضان عازم تهران شد.

خجالت آتش به جان ثور و اسد افکندند و از فروغ قلعه‌های آتشبار و تیرهای شهاب کردار، شعله و شرار به فضای گنبد چرخ دوار برآکندند. اهل ولایت یکان به یکان به نوازش تحسین و استحسان مفتخر و مباهی گشتند. روز دیگر به دولت و اقبال سوار شد و به تفرج قورخانه و توپخانه و عمارت باروت خانه که در بیرون شهر به طرحی غریب و وضعی عجیب ساخته شده بود و به طرح و وضع باروت خانه فرنگستان اتفاق افتاده، پرداختند. و بعد از تفرج و تماشا به قصر آنجا چون مهر عالم آرا در برج اسد منزل ساختند و دست زرافشان گشاده، از بالا به وضع و شریف و قوی و ضعیف زرباشی و انعام و احسان فرمودند. و خلایق زرها را جمع کرده از برای تیمن و تبرک مایه همیان دولت و زینت کیسه عزت خود ساختند. از آن منزل حرکت فرموده، دوباره اردو را از یمین مقدم همایون رشک بهشت برین کردند و در غره رمضان المبارک به فیروزی و اقبال به دارالخلافت طهران حرکت فرمودند.

ذکر ظهور فتنه خواجه محمد کاشغری و اختتام کار او به اهتمام لشکر سلطانی خواجه محمد کاشغری از شاهزادگان چین بوده و به علت تقلب اوضاع زمان جلای وطن اختیار نمود و مدتی در مملکت هندوستان و بعضی از قرال فرنگ سیر کرده از آنجا به روم افتاد و در عالم سیاحت با درویشان ملاقات و از ایشان بسی نیرنگ و طامات اندوخت تا به مملکت مصر افتاد و در آنجا دکان تلیس و عوام فریبی گشاد. جمعی از درویشان دورش فرو گرفتند، دعوی ریاست کرد و به ایالت آنجا رسید. بعد از چندی پی به تلیس برده، قصد قتلش کردند. از مصر بگریخت و به دیار انطاکیه رفت و چندی در آن شهر دلکش فروکش کرد و از آنجا عزم سلیمانیه و شهر زور نمود. عبدالرحمان پاشا حاکم بابان^{۱۰۶۰} را به نیرنگ و افسون فریفته از جمله معتقدان خود ساخت و او را وسوسه کرده به بغداد برد [۳۰۹] و آنجا را بگرفتند و چند روزی در بغداد با عبدالرحمان پاشا بود. اهالی بغداد کیفیت فتنه انگیزی و فساد او و تطاول عبدالرحمان پاشا را به دربار سلطان روم عرضه داشتند. حسب فرمان، اهالی بغداد عبدالرحمان پاشا را از آنجا راندند. خواجه محمد با وی بود؛ به سلیمانیه برگشت و اتحاد و یگانگی که در میان دولت روم و ایران بود از فساد عبدالرحمان پاشا فی الجمله انکدار^{۱۰۶۱} یافت.

اعلیحضرت شاهنشاهی برای رفع نقار نواب شاهزاده محمد علی میرزا به تدمیر و استیصال عبدالرحمان پاشا تعیین فرمود. لشکر شاهزاده بر سر او تاختن کردند و او

بگریخت و ولایت او تا حدود ذهاب و حوالی بغداد به جاروب نهب و غارت رفته شد. از جمله، اموال خواجه محمد مزبور نیز به تاراج رفت و او به دارالخلافه طهران شتافت و حاجی محمد حسین خان مروی^{۱۰۶۲} را که با وی سابقه الفتی داشت دریافت و او را شفیع خود کرد و از وی عریضه‌ای به خدمت شاهزاده محمد علی میرزا گرفته به کرمانشاهان برگشت. و شاهزاده بنا بر رعایت حاجی محمد حسین خان، اموال خواجه را از لشکریان استرداد فرموده به وی داد و از آنجا به دارالخلافه منعطف و اراده وطن مألوف داشت و آهنگ دیار خود کرد. و در آن اوقات ترکمانیه استرآباد از سوء سلوک میرزا رضی مازندرانی وزیر شاهزاده محمد قلی میرزا، به جان آمده، انزجار کلی یافته بودند و از آنجا که ترکمانیه را اعتقادی به درویشان باشد، دست ارادت به وی دادند و پای شرارت و خونریزی به مملکت استرآباد و مازندران گشادند. میان آن گروه و لشکر داور سلیمان شکوه محاربات عظیمه اتفاق افتاد. ترکمانیه شکست یافته، فرار کردند و خواجه محمد مزبور در میان مقتول گردید^{۱۰۶۳} و فتنه ترکمانیه فرو نشست و آن جماعت از اعمال و افعال خویش نادم گشته با کمال انفعال از بیم سطوت شاهی ابواب نجات بر روی خویش مسدود یافتند و مدتی بر سر خدمت [۳۱۰] نشتافتند؛ سری به جیب گمنامی کشیده در زوایای ناکامی خزیدند. خدیو جم فرمان، محمد زمان خان قاجار را که حاکم سابق استرآباد بود و ترکمانیه از حسن سلوک او دلشاد، به حکومت استرآباد تعیین فرمودند.

۱۰۶۲. پس از بورش بیگ جان حکمران بخارا به مرو و کشته شدن بیرامعلی خان قاجار حاکم این شهر محمد حسین خان پسر حاکم مقتول به دربار ایران پناه آورد و مورد استقبال فتحعلی شاه قرار گرفت. شاه قاجار به منظور احترام به او، لقب فخرالدوله را به وی بخشید. محمد حسین خان تا پایان عمر در تهران زیست و مدرسه خان مروی یادگار او در این شهر است.

۱۰۶۳. یوسف خان پس از فرار از مقابل نیروهای اعزامی محمد ولی میرزابه مقابله او، به استرآباد، گریخت. او در این منطقه نیز با قوای قاجاری روبرو گشت و سرانجام در ۱۵ رمضان ۱۲۲۸ (۱۱ سپتامبر ۱۸۱۳) بر اثر اصابت گلوله‌ای کشته شد. خاوری شیرازی نوشته است که پس از شکست و قتل خواجه کاشغری در ۹ رجب ۱۲۲۸ (۸ ژوئیه ۱۸۱۳)، «ممش خان ولد امیرگونه خان کرد زعفرانلو از جانب نواب محمد ولی میرزا والی مملکت خراسان با یک هزار و پانصد نفر امیر ترکمان و سیصد و پنجاه نیزه سر از آن گروه بی‌ایمان وارد اردوی کیوان شان [در چمن سلطانیه شدند] و ظهور این لطیفه غیبی موجب انبساط خاطر پیر و جوان شد... شاهنشاه صاحبقران در آناه آن فتح نمایان یک قبضه شمشیر جواهرنشان به جهت زیب کمر نواب شاهزاده عنایت و خلاع آفتاب شمع و کمر خنجرهای مرصع به هریک از خوانین خراسان مرحمت و مصحوب علی مراد بیک افغان غلام پیشخدمت جراح‌باشی روانه آن ناحیت داشت» تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۳۹-۱۳۴ / تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۳۱۲ // اشرف‌التواریخ، خطی، گ ۳۲۸ الف / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۹۴ - ۴۹۱ / حقایق‌الآخبار، ص ۱۵ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۲۴۳-۲۳۱ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۹۷-۹۶ الف و ب // اکسیرالتواریخ، ص ۱۲۶ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۱ / فهرس‌التواریخ، ص ۳۶۶

بیان وضع بعضی از قواعد ملکی و نظام سپاه و عزم نواب نایب السلطنه به دارالخلافت طهران به بساط بوسی اعلیحضرت خاقانی و مراجعت آن جناب به مرکز دولت

نواب نایب السلطنه با هزار حرمان از رکاب خدیو دوران مرخص شده به مرکز دولت پیوستند و به تدارک انجام خدمات سلطانی و اجرای ضوابط نظام مشغول گشتند؛ قاعده های نیک اختراع فرمود و رسوم پسندیده ابداع نمود. از آن جمله حکم اشرف نفاذ یافت که در هر یک از ولایات آذربایجان دیوان خانه خاصه، بنا کنند و امیری صاحب فطانت با یکی از فضلا برای اجرای اوامر شرعیه به دیوان نشینند و امور سرباز و توپچی و زنبورکچی و سایر متعلقین نظام، موافق شرع شریف انجام دهند. و همچنین در رکاب والا مشورت خانه بنا کردند که عقلای اهل نظام در آنجا قرار یافته به تمشیت امور خود پردازند. عاقلان دانند که دیده سپهر بیر که بسی خسروان صافی ضمیر دیده، چنین شاهزاده هوشمند به دیده تجربت ندیده و گوش دهر فتنه آیین، تا گوش باز کرده و آوازه فرّ و آیین شاهان شنیده، قاعده ای چون رسوم و قواعد این ملک زاده با تمکین از هیچ صاحب تاج و نگین نشیند. بیت:

کو فریدون که بیند این آیین کو سکندر که بیند این آداب

چون شهر زبینه خوی در جمعیت و قابلیت طاق بود و دلنشین سیاحان آفاق، خواستند که آنجا را نیز مانند دارالسلطنه تبریز به مکانت^{۱۰۶۴} نفس نفیس، محکمه عدل و دولت و مسکن آسایش و امنیت کرده، از سرور و حبور^{۱۰۶۵} لبریز سازند، لهذا از تبریز حرکت فرموده، سایه دولت و حشمت بر سر ساکنان آن دیار افکنده و محل توقف و استقرار و پایگاه دولت پایدار آنجا [۳۱۱] را فرمود. و با زیادتی اشغال ملک داری و افزونی کار و با اینکه فرمان همایون شاهنشاهی مجدداً به اتمام سی هزار سرباز نافذ شده بود و بایستی که بزودی انجام پذیر گردد و تدارک سرباز و توپخانه و زنبورک خانه و سواره نظام که شغلی بزرگ و امری دشوار بود، باز از بس که شوق آستان بوسی حضرت اعلی در سرداشتند، سر از پا نشناخته عازم درگاه جهان پناه شدند. با اینکه، اعلیحضرت شاهنشاهی به تصور تعویق امور، به دریافت فیض حضور آن جناب راضی نبودند. و نواب نایب السلطنه، آذربایجان را به هلال افق سلطنت و نوباوه دوحه^{۱۰۶۶} مکرمت و

۱۰۶۵. جمع حبر: نعمت، شادمانی

۱۰۶۴. دارایی، ثروت

۱۰۶۶. درخت تناور، سایبان بزرگ

غنچه گلزار دولت، نواب شاهزاده محمد میرزا سپرده، قائم مقام را در خدمت تازه سرو گلزار احتشام، به ساختن امور و رتق و فتق مهام مقرر فرمود. و در غیبت آن حضرت اگر چه آثار عهد شکنی از جماعت روس ظاهر شده بود و از سر خطا، تخطی به مشکین را جایز دانسته؛ به سبب آگاهی سران سپاه و انضباط امور و سرحدات و نظام کار نزدیک و دور، جرأت زیاده روی نکردند. و دوازده هزار سرباز به اهتمام قائم مقام در ولایات آذربایجان سرانجام و به تهیه تمام مشغول مشق گشتند. به سبب سعی موفور، تمامت امور مضبوط و منسق^{۱۰۶۷} و کارها به اقصی الغایه با طراوت و رونق آمد. و اگر چه درین حدود سپاه و رعیت با هم آمیخته بودند، هرکس مشغول کار خود بود و فتنه و فسادی روی ننمود. چون نواب نایب السلطنه به درگاه پیوست و از دیدار همایون اعلیحضرت شاهنشاهی قرین سرور نامحصور گشتند، التفات های بیکران و انواع انعام و احسان از حضرت خاقانی دریافتند. از جمله نوازش ها زنار و بازو بند و اسب خاصه سواری خود را که بهترین اسبان برق شتاب بود، به نواب نایب السلطنه عنایت فرمود. و چون آن جناب به شیوه چاکری و عبودیت گسترگی سلوک می فرمایند از قبول آن ها امتناع نموده، به عجز و الحاح بسیار در به دریا و لعل رخشان [۳۱۲] به دامن کان باز گذاشت. اگر چه از قبول آن ها به طبع شاهنشاهی ناگوار بود، اما به واسطه پاس خاطر نواب نایب السلطنه قبول فرمود. و چون غالب اوقات، مداخل آذربایجان از کفایت کاری چنین که در پیش است قاصر است و کارگذاران سرکار وسعت مدار [را] از برای وجه نقد، زیاده معطلی حاصل می گردد و در حقیقت نفوذ رایجه پادشاهی برای همین مصارف مخزون است، لهذا مبلغی خطیر به علاوه مقرر می هر ساله از خزینه پادشاهی مرحمت و عنایت شد. از خدمت گردون رتبت مرخصی حاصل نموده، به دولت و اقبال در بیست و هفتم شهر جمادی الاولی [۱۲۲۹] در دارالسلطنه تبریز به مسند شوکت و اجلال پیوست.

مرخص شدن سرگور اوزلی برون ت ایلچی بزرگ دولت انگلیس از دربار سلطانی و روانه شدن او از تفلیس و پتربورغ برای گفتگوی مصالحه دولت ایران و روس و اظهار عنایات سلطانی و اشفاق نایب السلطنه نسبت به ایشان چون سرگور اوزلی برون ت، ایلچی دولت انگلیس اساس دوستی فیما بین دولتین روس و ایران را تأسیس نمود، از این مهم خطیر فراغت یافته، دل نگرانی برای او نماند و در امور سفارت نقص و ناتمامی نگذاشت و از جانب دولت علیه انگلیس اختیار کلی در

حرکت و سکون و سایر مواد داشت و بنا بر راستی قول و درستی عهد می خواست که ارکان این دوستی و سازش بین الدولتین خلل پذیر نگشته، موافق عهد محکم و قول ثابت او مقصود اصلی که دولت ایران را از سازش بود حاصل شود، لهذا با وصف آنکه الطاف پادشاه به حدی شامل حال او بود که در نظر او حرمان از فیض حضور سلطانی صعوبت داشت، باز محض صلاح اندیشی دولت در صدد استدعای اجازت برآمد و با آنکه اعلیحضرت پادشاهی از فرط التفات دوری او را از دربار سپهر مدار روا نمی داشتند،^{۱۰۶۸} باز قبول مسئول او را اولی دانسته، او را به اعزاز تمام مرخص و به اکرام [۳۱۳] ماکلام روانه مقصد فرمودند.^{۱۰۶۹}

از جمله نوازشات پادشاهی که کسی را میسر نشده بود، ظروف طلا برای بزم ضیافت ملوکانه او عنایت فرمودند و به دست مبارک به او بخشیدند^{۱۰۷۰} و نواب نایب السلطنه هم التفاتی که درباره هیچکس از نزدیکان و مقربان و امنای حضرت نکرده بود، درباره او مبذول فرمودند و آفتابه و لگن مینا به او عنایت فرمودند. از بس که امنای دولت را با او مراسم دوستی و محبت ملحوظ بود و در میانه ایشان و ایلچی رابطه خصوصیت بی حد

۱۰۶۸. چنین نگاه خوش بینانه و دور از نیات اصلی سفیر انگلیس را بزرگانی چون میرزا بزرگ به سرگور اوزلی نداشتند. آنان واقف بودند که تمام همت سفیر در ایران، تأمین منافع دولت متبوع خویش بود و در این زمینه به هیچ اصل و فاعده ای اخلاقی پای بند نبود. طبعاً اگر دنلی می دانست که نیات اوزلی در تحمیل صلح گلستان به عباس میرزا چیست، همچنین اگر او درمی یافت که سفیر انگلستان پس از ترک ایران، مردم این کشور را وحشی خواهد خواند، بعید بود که باز هم بتواند از راستی قول و درستی عهد اوزلی سخن گوید.
۱۰۶۹. اوزلی در ۲ جمادى الاول ۱۲۲۹ (۲۲ آوریل ۱۸۱۴) در حالی که جیمز موریه منشی خویش را به عنوان جانشین معین کرده بود ترک تهران را گفت.

A Memoir Of The Late Right Hon.Sir Gore Ouseley,Bart. P. 110-111

تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۴۵ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۳۰ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۰۱ الف / تاریخ روضةالصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۰۲ / تاریخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۵۱ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۱۱ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۱۸
۱۰۷۰. فتحعلی شاه علاوه بر این هدایا، طی فرمانی نشان شیر و خورشید را نیز به اوزلی اعطاء کرد و به او اجازه داد تا نقش شیر و خورشید را به عنوان جزئی از آرم خانوادگی خود قرار دهد. شاه در قسمتی از فرمان خود آورده بود که: «و نیز اذن و رخصت دادیم که با اجازت شاه با فر و فرهنگ، برادر فرخ سیر معدلت آهنگ، خسرو انگلستان، صورت تاج قدیم ایران را به نوعی که در حاشیه این همایون فرمان قدر نشان منقوش است بر بالای طمغای خود شرف افزا و صورت دو نفر مسلح زره پوش از چاکران رزم کوش را در دو جانب او زینت آرا سازد تا نسل بعد نسل در آن خاندان موجب عزت و شرافت بی کران باشد» تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، جلد اول، ص ۴۸۱

A Memoir Of The Late Right Hon.Sir Gore Ouseley,Bart.P. 102

اوزلی پس از رسیدن به روسیه، نشان شیر و خورشید را به میرزا ابوالحسن خان ایلچی پس داد. نگاه کنید به: دلیل السفر، ص ۱۲۹

و نهایت مستحکم شده؛ در مفارقت او زیاده از حد اندوهگین و ملول بودند.^{۱۰۷۱} اگر چه از مملکت ایران معاودت نمود، اما هوس ملاقات او را همواره طالب باشند و آرزوی دیدار او از دلها نرفت و فی الواقع، جای آن داشت که در مراتب انسانیت و آداب دانی نقصی نداشت و رأیت وفا و مردمی و حقوق در مضمار مصادقت می افراشت.

القصه، نامه دوستانه هم به دولت انگلیس مرقوم و مصحوب او ارسال داشتند. میرزا ابوالحسن خان شیرازی هم مأمور به سفارت روس ساخته، مقرر داشتند که به رهنمایی و استصواب ایلچی مشارالیه، در دولت روس آنچه باید و شاید و صلاح داند به ظهور رساند تا مطالب منظوره دولت ایران مقرون به حصول گردد. ایلچی مشارالیه هم مستر موریه را که نایب او بود، مأمور به توقف ایران ساخته، دستورالعملی مبسوط به او داد و خود عازم گردید که از راه پتربورغ روانه مقصد شود، تا در عرض راه، اول سردار روسیه را در تفلیس ملاقات نموده، تمهید مقدمه معهوده نموده،^{۱۰۷۲} ثانیاً در پتربورغ به اتمام مهام میرزا ابوالحسن خان و حصول مرام دولت ایران از دولت روس حسب التعهد خود

۱۰۷۱. دنبلی در این زمینه، با ظرافت تمام از مناسبات وثیق میرزا ابوالحسن خان شیرازی و او زلی سخن گفته است. دنبلی نیک واقف بود که چه بسا بزرگانی از دربار قاجار، مانند صدر اصفهانی و ایلچی، از بازگشت او زلی به انگلستان، خشنود نبودند، اما طبعاً، میرزا بزرگ و عباس میرزا و رجالی هم طراز ایشان، نه تنها از مراجعت سفیری که می رفت تا به خاطر خدماتش به روس ها از امپراطور روسیه و مقامات وزارت خارجه سن پترزبورگ نشان خدمت دریافت کند، ملول نبودند، بلکه شادمانی نیز می کردند.

۱۰۷۲. با رسیدن او زلی به تفلیس، ژنرال روتیشچوف که بر دقایق خدمات سفیر انگلستان به روس ها واقف بود به پذیرایی شایانی از وی مبادرت ورزید. خود وی نوشته است که در مرز گرجستان یک گروه از سواره نظام روسی به استقبال او آمده بودند. هنگام ورود سفیر به تفلیس، روتیشچوف وی را با افتخار پذیرفت. آنان به کمک یک مترجم با همدیگر به گفتگو پرداختند. ژنرال به افتخار سفیر انگلستان یک صبحانه روسی ترتیب داد و آنگاه او را برای چند روز بعد به یک شام فراخواند. پس از صرف صبحانه روسی بود که چند توپ به افتخار او زلی و برای سلامتی او شلیک شد و آنگاه دو طرف جامهای شراب را به سلامتی بالا کشیدند و تمام هنگ روسی برای او زلی هورا گفتند. او زلی و روتیشچوف، همچنین برای دوستی ابد مدت سوگند یاد کردند. به خلاف نوشته دنبلی، در این ملاقات هیچگونه گفتگویی از تعهد فرمانده قوای روسیه و او زلی مبنی بر تلاش برای استرداد سرزمین های ایران به عمل نیامد.

A Memoir Of The Late Right Hon.Sir Gore Ouseley,Bart.P. 110-111

او زلی پس از شرکت در جشن آتش بازی ژنرال روتیشچوف که برای قدردانی از زحمات سفیر انگلستان ترتیب یافته بود، طی نامه ای تلویحاً شاه قاجار را به ریشخند گرفت و به او نوشت که: «در شب دویم ورود دولتخواه ضیافتی نموده و اساس آتش بازی ترتیب داده و تصنعی که به کار برده بودند، این بود که از نوایر شعله آن، خطوطی مرقوم مشتمل می شد که این مضمون بود که خدا توفیق و طول عمری به سرگور او زلی ایلچی بزرگ دولت انگلیس کرامت فرماید که واسطه صلح فیما بین دولتین روس و ایران شد. چون مراتب مزبوره لازم بود، لهذا اقدام به عرض نمود. الباقی امره الاشراف تا آخر ...» تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، جلد

کوشیده،^{۱۰۷۳} بعد از حصول خاطر جمعی از این رهگذر، عازم مقصد خویش شود. و از دارالخلافه طهران الی آخر ولایت ایروان هم در عرض راه آنچه لازمه اعزاز و تعظیم و اکرام و تجلیل بود، از [۳۱۴] جانب بزرگ و کوچک اهالی ولایات نسبت به ایلچی مشارالیه معمول گشت و اتفاقاً در روز ورود نایب السلطنه به تبریز ایلچی مشارالیه نیز وارد و مورد التفات بی نهایت از آن حضرت گشته عازم مقصد گردید.

۱۰۷۳. در ۱۲ رمضان ۱۲۲۹ (۲۸ اوت ۱۸۱۴) سرگور اوزلی به همراه آقای کانینگ و دکتر کمبل و آقای والهول برای دیدار با امپراتور روسیه روانه کاخ او شدند. اوزلی درباره این ملاقات می‌نویسد: « امپراتور به نزدیک من آمد و با گرفتن دستم، مرا به کنار پنجره کاخ کشید و آنگاه به زبان فرانسه به من گفت: بی اندازه خوشحالم از اینکه با کسی آشنا می‌شوم که در مذاکرات صلح با ایران، خدمتی تا این اندازه پر اهمیت را برایم انجام داده است. این صلح امتیازات زیادی به همراه داشته و کاملاً مورد تائید من قرار دارد. برای من ممکن نیست تا بتوانم احساسم را نسبت به این صلح بیان نمایم. » اوزلی نیز به امپراتور پاسخ داد که « خدمات اندک و ناچیز من، ناشی از نیک بختی من بود. بخت نیکی که به من امکان داد تا در ایران چنین خدمتی را برای امپراتور انجام دهم. آنچه من برای شما انجام دادم، تنها قسمتی از وظیفه من بود... »

اوزلی در ادامه گزارش ملاقات خویش با امپراتور روسیه افزوده است که او پس از دیدار با امپراتور ملاقاتی نیز با کنت نسلرود وزیر خارجه روسیه انجام داد که در این ملاقات افتخار دریافت نشان الکساندر نویسکی را پیدا کرد.

وقایع سنه هزار و دویست و بیست و نه ذکر بواعث نهضت همایون به سمت
خراسان و تعیین اسماعیل خان دامغانی قولار آقاسی به سرداری آنجا و فتح
هرات و فراه

بعد از انقضای جشن نوروز فیروز^{۱۰۷۴} عزم سلطانی برای تسکین شورش امرای
خراسان تصمیم یافت. صوادر احوال آنجا بر سیل اجمال این است که: به واسطه
شورش خواجه کاشغری و جمعیت ترکمانان و بی‌اعتدالی آن گروه، فرامین مطاعه از
مصدر عزّ و جلال به خوانین خراسان صدور یافته بود که اجتماع و احتشاد نموده، به عزم
درست و همت وافی به دفع آن جماعت پردازند. خوانین ارادت قرین از کمال اخلاص و
خدمتگزاری به جمعیت لشکر پرداخته، دفع ترکمانان را وجهه همت ساختند و بعد از
قتل خواجه محمد کاشغری و شکست ترکمانان، نواب شاهزاده محمد ولی میرزا در
حوالی نیشابور به سان سپاه لشکر خراسان می‌پرداخت که ایشان را رخصت انصراف
داده، مرخص به اوطان خود نماید. و درین سفر خوانین خراسان لازمه غیرت و مردانگی
به عمل آورده، در آراستگی اسب و اسباب و اسلحه جنگ جد و جهدی بلیغ نموده
بودند. شاهزاده ملاحظه سان آن‌ها نموده، بعضی از نزدیکان حضرت و کارگذاران دربار
شاهزاده طمع در اسب و اسباب موجود لشکر خراسان کرده، از ایشان به اکراه بگرفتند و
در حقیقت طمعی بود خام و سده^{۱۰۷۵} سلطنت را زیان ناموس و نام؛

و خوانین در مقام ضراعت مستدعی شدند که یکران^{۱۰۷۶} برق شتاب و نضاید^{۱۰۷۷}
اسلحه و اسباب، وسیله تلاش در راه خدمت این درگاه و مایه امید و انتعاش^{۱۰۷۸} افراد
سپاه است. مرد بی اسباب به چه کار آید و از جلادت، پیاده بی اسب در برابر سواران
میدان کارزار [۳۱۵] چه گشاید. باز گرفتن اسباب از لشکریان که در میدان جنگ
سرافرازی و جان نثاری می‌نمایند، باعث یأس و دل شکستگی امرا و سپاه این سامان
می‌گردد، این استدعا در موقع قبول مقبول نیفتاد. شاهزاده با خاصان حضرت از نیشابور

۱۰۷۴. اول فروردین ۱۱۹۳ برابر بود با ۳۰ ربیع الاول ۱۲۲۹

۱۰۷۶. اسب اصیل

۱۰۷۵. درگاه، پیشگاه

۱۰۷۸. زندگانی، عیش و نشاط

۱۰۷۷. فراهم شده، گرد آمده

به مشهد مقدس حرکت فرمود. خوانین خراسان در غیبت شاهزاده اسب و اسباب خود را بازگرفتند و بنای شورش و طغیان نهادند و بر سر قلعه مشهد مقدس رضوی آمده، اعلان کلمه طغیان کردند. ۱۰۷۹ شاهزاده به رضاجویی ایشان پرداخت و انعام و احسان

۱۰۷۹. افزون بر آنچه دلیلی نوشته است، رفتارهای زشت و تحقیرآمیز محمد ولی میرزا در باره خوانین خراسان، از علل مهم شورش خوانین مذکور بود. این شورش که در ۲۷ شعبان ۱۲۲۸ (۲۵ اوت ۱۸۱۳) در چناران مشهد و با غارت ایلخیان نواب شاهزاده شروع شد، کمی بعد به غلبه یکی از مهمترین خوانین، یعنی اسحاق خان قرائنی به مشهد منتهی گشت. خاوری شیرازی در این زمینه گزارش روشن تری دارد، می‌نویسد: «خوانین اکراد دست از جان شستند و در روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم ایلخیان نواب شاهزاده را که در محل چناران بود، تاخت کرده و با جمعیت وافر روی به ارض اقدس آورده، در حوالی شهر، کمر به نهب و غارت بستند. نواب اشرف که در ارض فیض قرین توقف داشت، اسحاق خان قرائنی را بی خبر از این کار می‌پنداشت. فوراً مسرعی سریع به طلب او فرستاد و مشارائیه بعد از اطلاع از فرط حيله و تزویر کف افسوس و تشویر بر سر زده با جمعیتی وافر روی به آن دیار نهاد. و روز ورود او به حوالی شهر که یوم یکشنبه یازدهم شهر صیام بود، نواب شاهزاده غافل از مقصود و اراده، محمد خان قاجار نایب خراسان را با میرزا رضا قلی [نوائی] وزیر به استقبال آن پیرگرگ پر تزویر مأمور ساخت و آن نمک به حرام به سبب کسر صولت نواب شاهزاده، آن امیر و وزیر را گرفته در بند انداخت، به [سرکار] شاهزاده پیغام داد که مرا از سطوت فرمان قهر والا توهمات کامل در دل است و رفع این توهمات بی‌شمار و دفع خوانین غدار بدون اختیار قلعجات ازگ و شهر کاری مشکل. نواب اشرف اجباراً و اضطراراً به این معنی رضا داد و اسحاق خان در اول وحله، نقشچیان قرائنی را به برج و باروی قلعجات مزبوره برگماشت و پس از آن داخل شهر گردیده، در چهار باغ، بار اقامت بر زمین گذاشت. نواب اشرف در وثاقتی تنگتر از قلب مبارک، به حیرانی دیده بر شاهراه تقدیر آسمانی بریست. اسحاق خان سایر خوانین را که عبارت از رضا قلی خان کرد زعفرانلو ولد امیرگونه خان و نجفقلی خان شادلو حاکم یزونجرد و [اسفرائین] و بیگلر خان چابشلو حاکم دره جز و سعادت قلی خان بغایرلو، حاکم جهان ارغیان باشند، به شهر آورد و چون خیال خام خود سری در سر داشت، مجلس کنکاشی بر سر پا کرده جناب میرزا هدایت الله مشهدی خلف مرحوم میرزا محمد مهدی شهید ثالث که از حاضرین آن انجمن و در طغیان آن پیرگرگ قرائنی [همواره با وی] رأی زن بود، به خوانین مزبوره به این آئین خطاب فرمود که مخالفت سلاطین با تاج و نگین کاری است به غایت بزرگ، خاصه با چنین شاهنشاهی کشورستان مخاصمه و مجادله مهمی است بی‌نهایت سرگ الحمدالله دامان دولت [خدا داد] وسیع است و هر مرزی از ممالک ایران در ضبط اختیار ملکزاده‌ای منبع. فرداست که از اطراف ممانک لشکرهای وافر، چون دریاهاى موج به حرکت آیند و امکنه و اهالی این مملکت را مانند خس و خاشاک از جای برابند. تا زمام اختیار این ملک در قبضه اقتدار یک نفر امیر کارگزار نباشد، خودداری در برابر فزون شهریاری ممکن نیست. اکنون آنکه را در این کار سزاوار دانید کیست؟ خوانین غافل از حقیقت مدعا، از راه تعارف اظهار نمودند که امروز سردار قرائنی به سبب کثرت سن و دانائی از همگی بزرگتر و جمیع ما را به منزله پدر عالی‌گهر است. صلاح و صوابدید او را به جان و دل مطیع و متفادیم و راقبه هر یک سنه ربقه انقیاد. جناب میرزا از این سخن مطمئن گشته، گشت که در مراتب ملکداری هر یک از مهتر و کهنر را تکلیفی است جداگانه و مهتری و کهنتری را هزار نشانه، نشانه مهتری بر مسند عزت نشستن است و لازمه کهنتری به پای ایستادن و کمر خدمت بستن. اگر در این قول صادق هستید، بسم الله کلاً برخاسته در پیشگاه ایوان خان، صف آرای شوید. چون اسحاق خان در میان امرای خراسان از رهگذر زادگی شرافتی نداشت و در بدایت کار به حيله و تزویر نام خود را سردار و امیر گذاشت، لهذا جمیع خوانین از گفتگوی جناب میرزا دل

(ادامه پاروئی در صفحه بعد)

بیکران به آن جماعت مبذول ساخت. و ایشان، اصرار در عناد و استکبار داشتند و جانب بی‌اندامی فرو نمی‌گذاشتند. در خلال این احوال فرامین التفات آیین و خلایع فاخره از دربار گیتی مدار خاقانی به سرافرازی ایشان رسید و امرای خراسان خلایع را زیب بر و دوش افتخار و فرامین را زیب دستار اعتبار ساختند، اما باز نسبت به خدام شاهزاده بر سر خلاف بودند.

کیفیت این اخبار در دارالخلافة طهران به مسامع اقبال مقیمان دربار کیوان مدار خاقانی رسید و اسماعیل خان دامغانی به سرداری خراسان و گوشمال متمرمدین مأمور^{۱۰۸۰} و از عقب او رایت عقاب پیکر خاقان کشورستان از دارالخلافة طهران به سمت خراسان پال افشان گردید. بعد از وصول سردار مزبور به حوالی آن حدود و ثغور، داخل قلعه مشهد مقدس گشته از آنجا با جمعیت خود بر سر امرای خراسان ایلغار و

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) آزرده گشته از مجلس برخاستند و دامن‌ها بر این داستان افشاندند و فی‌الغور از شهر بیرون رفته، در اتفاق با یکدیگر هنگامه‌ها آراستند. اسحاق خان کار را نه بر وفق مرام دید و از مخالفت کل خوانین با خویش اندیشید، بنابراین از رفتار گذشته پشیمان شد و پیشدستی [به کار] خدمت شاهزاده را مایه ثبات جان یافته، در روز جمعه بیست و هشتم شهر رمضان المبارک به خدمت اشرف شتافت و اشک‌های ملحدانه از دیده جاری کرده و چندین دفعه زمین ادب را از بوسه دادن آبیاری کرده از کار مخالفت ظاهراً فراغتی یافت.

در روز عید فطر نواب والا را مجدداً بر مسند ایالت نشانید و کوس شادی را بلند آوا گردانید. چون از این تردستی‌ها مجدداً آبی به روی کار آورد، لهذا [به جهت] اثبات خیانت خوانین و اظهار خدمت خود را سرعان [سریع‌السریر] به دربار معدلت نشان گسیل کرد. پس از آن میرزا شمس‌الدین نام تفرشی الاصل خراسان مسکن، معتمد او که در مراحل شیطنت و فساد شریک بزرگ آن پیرگرگ فسوات بنیاد بود، به سبب اشتباه کاری به درگاه شهریاری روی آورد. «تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۴۱-۱۴۰ / اشرف‌التواریخ، خطی، گ ۳۳۱ الف و ۳۱۹ و ۳۳۷ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۶ الف / تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۳۱۹-۳۱۸ / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۴۹۶ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۲۵۱-۲۵۲ / اکسیرالتواریخ، ص ۱۲۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۱۷ / فهرس‌التواریخ، ص ۳۶۷

۱۰۸۰. فتحعلی شاه زمانی از شورش خوانین خراسان جداً بیمناک شده و تصمیم بر اعزام مقتدرترین سردار خویش به خراسان گردید که خبر استمداد آن خوانین از محمد رحیم خان ازبک، خان خیره و خوارزم را شنید. شایان توجه است که اسماعیل خان زمانی به خراسان رسید که محمد رحیم خان با لشگری به درگز تاخته، ولی در نهایت از این هجوم پشیمان شده و به خوارزم بازگشته بود. برخی از منابع قاجاری نوشته‌اند که محمد رحیم خان، چون به مارواه‌النهر بازگشت، نامه‌ای حاوی پوزش نوشت و آن را همراه کلبعلی نامی برای فتحعلی شاه فرستاد. برای گزارش‌های مربوط به عزیمت اسماعیل خان دامغانی به خراسان، در ۱۲ ربیع‌الاول ۱۲۲۹ (۴ مارس ۱۸۱۴) بنگرید به: اشرف‌التواریخ، خطی، گ ۳۵۲ ب و ۳۵۴ ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۶ الف / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۴۲ / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۰۳-۴۹۹ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۲۵۷-۲۵۶ / تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۲۲۴ و ۲۲۹ / فهرس‌التواریخ، ص ۳۶۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۱۷

ایشان نیز به قدم مقابلت و مقاتلت پیش آمده، حربی قوی دست داد^{۱۰۸۱} و خوانین خراسان بر سر توپخانه طرح انگلیس هجوم آورده، توپچیان آتش دست، به قاعده مشق و قدراندازی و دودهای پی در پی مساوی صد نفر از دلیران نام‌آور خراسانی پروانه آسا از شعله توپ رعد آوا سوخت و بقیه امرا و لشکریان خراسان از مشاهده این حالت متفرق شده، مراجعت به قلعه خود کردند و عریضه ضراعت آمیز امرای ۱۳۱۶ خراسان، مثل رضا قلی خان زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو^{۱۰۸۲} که سابقاً به بعضی حرکات جاهلانه جسارتی کرده بود، با فرستادگان معتبر ایشان به وساطت سردار خراسان که او را شفیع خود ساخته بود، در منزل چشمه علی^{۱۰۸۳} وارد دربار جهان مدار و استدعای عفو سوالف حرکات ناهنجار نمودند و کماکان متقبل خدمت گشتند.^{۱۰۸۴}

و از اتفاقات حسنه که طالع سلطانی در هر حال یار و تأییدات یزدانی هر وقت مددکار است، درین سفر فتح هرات و فراه که در شمار و حساب اولیای حضرت نبود به آسانی میسر گردید.

تیین این مقال آن است که: کامران میرزای افغان با سپاه افاغنه و لشکر گران از قندهار حرکت کرده، عزم هرات و فراه نموده و بلده طیبه هرات را محصور و همت به استخلاص شهر و دفع فیروز میرزا مقصور ساخت.^{۱۰۸۵} چون فیروز میرزا بلا را نازل و

۱۰۸۱. دنبلی نوشته است که پس از استقرار اسماعیل خان دامغانی در خواجه ربیع مشهد، رضاقلی خان زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو و بیگلر خان چاهشلو و سعادت قلی خان بغایرلو با قوای همراه خویش به سپاه قاجار در خواجه ربیع شیخون زدند. در این جنگ سرانجام بیست هزار نفر سپاهیان خوانین خراسان، به دلیل ناکار آزمودگی در نبرد، از پنج هزار سوار اسماعیل خان دامغانی که سپاهش مرکب از سواران خواجه‌وند و عبدالملکی و پیادگان بختیاری بودند، شکست یافته و هزیمت یافتند.

۱۰۸۲. از اکراد شادلو که به عنوان خان این طایفه بر بجنورد و اسفراین و توابع آنها تسلط داشت.

۱۰۸۳. مراد چشمه علی دامغان است که یکی از منازل توقف موقت و محل تفرج شاهان قاجار بود.

۱۰۸۴. دنبلی گزارش های مربوط به احضار محمد ولی میرزا به چمن بسطام توسط فتحعلی شاه برای عزل وی از حکومت خراسان و تعیین پسر دیگرش حسنعلی میرزا به جای او و انصراف نهائی شاه از این تصمیم را به دلیل آه و ناله و پوزش محمد ولی میرزا از خلافتکاری های گذشته اش را ثبت نکرده است. نگاه کنید به گزارش محمد تقی نوری، وقایع نگار محمد ولی میرزا در: *اشرف التواریخ*، خطی، گ ۴۹۲ ب ۴۹۳ الف

۱۰۸۵. دنبلی مقدمات شکل گرفتن ماجرا را نیاورده است. محمد تقی نوری در این باره گزارش بسیار مشروحی دارد که فشرده آن در اثر خاوری شیرازی به چشم می خورد. قسمت هایی از این گزارش را برای تکمیل آنچه در متن آمده است، می آوریم:

«ابراهیم خان هزاره که یکی از مفسده جوین خراسان بود، بعد از آنکه اسحاق خان قرانی بساط موافقت با خوانین بد آئین را برچیده از روی ملاحظه مصلحت وقت، به نواب شاهزاده محمد ولی میرزا خدمتگزار گردید، ابراهیم خان هزاره نیز مثل سایر خوانین از ارض اقدس بیرون آمده در قریه ابدال آباد جام منزل نمود و با حاجی (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

دفع حادثه را غیر مقدور دید، خود را به سایه حمایت خاقان کامکار کشیده، به اولیای دولت قاهره متوسل گردید که به یمن عنایات خسروی دفع حادثه و رفع نایبه نماید و خود را از آسیب سپاه افغان و لشکر کامران میرزا مستخلص سازد. طبع ضعیف پرور همایون که همواره به حفظ جانب ارادت کیشان مجبول^{۱۰۸۶} است، قبول استدعای فیروز میرزا کرده، فرمان قدر نشان به افتخار اسماعیل خان سردار عزّ اصدار یافت که به امداد فیروز میرزا کوشد و سردار مزبور با سپاه نامحصور از ارض اقدس حرکت و بی توقف به جانب هرات و فراه جلوریز^{۱۰۸۷} و پیش از وصول خود، محمد نظر خان مافی را با سایر سواره ایلات مأمور به خراسان، در مقدمه الجیش روانه [ساخت]. مجرد ورود و وصول او و سردار خراسان به هرات، کامران میرزا و سپاه افغان بنات النعش و ار متفرق گشته به

(ادامه پاروئی از صفحه قبل) فیروزالدین میرزای والی هرات ابواب مراوده برگشود. حاجی فیروزالدین را ترغیب به تسخیر غوریان کرد و به بهانه عدم استقلال نواب شاهزاده و فسدت جوئی خوانین را دلایل و براهین مسجّل در انتمام این کار به میان آورد و تعهد نمود که هرگاه لشکر افغان به محاصره غوریان آید، او نیز با جمعیت هزاره به امداد او آمده، هنگامه‌ها آراید. حاجی فیروزالدین، ملک قاسم میرزای ولد خود را با حاجی آقا خان هراتی وزیر و جمعی از سپاه بر سر غوریان فرستاد. محمد خان ولد اسحاق حان قرآنی در قلعه غوریان محصور افتاد. به مواضع پدر بدگهرش آدمی به قندهار نزد کامران میرزای ولد شاه محمود روانه و قرآنی نیز مهپور به مهر خود و پدر نزد، آن دیوانه گسیل و کامران را به فسانه سپردن ارض اقدس با جمعیتی کامل به محاصره هرات دلیل شد. حاجی فیروز بعد از وصول خبر کامران از کردار سابقه پشیمان و ملک قاسم ولد خویش را از دور غوریان برداشته، معتمدین چند نزد اسماعیل خان سردار روان ساخت و دست امید به دامان [توسل] دولت علیه زده، به تمنای حرکت سردار، با لشکری جزار، به دفع کامران میرزای غدار پرداخت. حجت های معتبر به مهر خویش و خوانین افغان [نوشته] ارسال داشت که هرگاه سردار با اقتدار عزم این دیار نماید و دفع شر کامران را به طوری که داند مباشر آید، علی المعجاله مبلغ پنجاه هزار تومان [نقد] به صیغه پیشکش داده و مالیات همه ساله را به گردن نهاد و سکه و خطبه به نام نامی شاهنشاه گرامی زنند و خوانند و بعد از این در میدان خلاف توسنی نرانند. سردار نامدار با برادران خویش ذوالفقارخان و مطلب خان و همان جمعیت رکابی که به همراه داشت، روی به صوب هرات گذاشت. بعد از ورود به منزل پل نقره، سه فرسخی هرات، معلوم آمد که کامران میرزا در منزل روضه باغ که سه منزل بالاتر از هرات است اقامت دارد، سردار به عزم تلافی آن بدکردار بنه و اغروق را در پل مالان نهاده، پرچم رایات ظفر را به جانب اردوی کامران میرزا تاب داد. پس از وصول سردار به منزل پل مالان که یک منزل فزاتر از هرات است، کامران آن سیل بلا را به آن جانب شتابان دید و به مشورت خوانین افغان مصلحت در درنگ ندیده به صوب قندهار برگردید. نصیر خان هزاره قوللر آقاسی را به معذرت نزد سردار فرستاد و عزیمت خود را محض دشمنی با حاجی فیروز به قلم داد و به توسط نامه دوستانه، زبان به عذرخواهی برگشاد. بالجمله، حاجی فیروز به عهد خویش وفا کرد و برادر سردار خان ذوالفقار را به شهر برده ادای تنخواه پیشکش را با سایر تعارفات و ملزومات با سردار و همراهان به عمل آورد. سردار با اقتدار در اواسط شهر رجب المرجب مظفراً منصوراً وارد ارض اقدس گردید و این خبر در اوایل شهر شعبان المعظم در چمن سلطان جوق به عرض [دارای دادگر] رسید و موجب خشنودی کامل گردید. «تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۷۳ / برای مشروح گزارش نگاه کنید به: اشرف التواریخ، خطی، گ ۳۹۵-۳۸۹ الف - ب

جانب قندهار فرار کردند. و سردار مشارالیه، اطراف ولایت مزبور را از رخنه و فتنه آن‌ها پاک و مصفا داشته، فیروز میرزا کلید قلعه را تسلیم و خود با کمال شکرگزاری [۳۱۷] ملاقات سردار را به قدم یک جهتی تقدیم کرد. باج و خراج را ملتزم گردید و از طرف اشرف همایون منشور ایالت هرات و فراه به نام او صادر و ولد او به ملازمت دربار همایون مفتخر گردید و سکه و خطبه به نام نامی خسروی زیب و زیور گرفت و ولایت مذکور که ملکی عریض و وسیع است، ضمیمه ممالک محروسه سلطانی گشت^{۱۰۸۸} و رقم عفو و صفح^{۱۰۸۹} بر جراید جرایم خطاکاران خراسان کشید.

کیفیت طغیان محمد زمان خان عزالدینلوی قاجار با جماعت ترکمان و یموت در استرآباد و گرفتاری او به دست اهالی و اعیان آنجا

در زمان توقف اردوی کیوان شکوه در فیروزکوه، خبر طغیان محمد زمان خان قاجار عزالدینلو حاکم استرآباد و داروغه ترکمانان به مسامع جلال رسید. توضیح این مقال به طریق اجمال آنکه: محمد زمان خان در حین حکومت استرآباد با طایفه ترکمانیه آنجا خذلهم الله، بنای سازش گذاشته، معارف و اعیان ایشان را با سی هزار سوار به سه فرسخی استرآباد آورد و با ایشان ملاقات کرده به شهر برگشت و طبل یاغیگری را بلند آوا نمود و در عمارت خاقان مغفور تکیه بر مسند جلالت کرده، بعضی از خوانین و امرای قاجار را که در استرآباد توقف داشتند، گرفته محبوس نمود و ایشان را مبلغی خطیر جریمه کرده بگرفت و به رؤسای ترکمانیه داد و کوچ آن‌ها را کوچانیده، برخی را به میر محله و جمعی از بزرگان قاجار را محبوس کرده، با کوچ به قلعه ماران روانه و دواب و اثاث البیت ایشان را غارت کرد. اهالی استرآباد کیفیت عصیان و طغیان او را در فیروزکوه به مسامع علیه خسروی عرضه داشتند و رأیت همایون از فیروزکوه حرکت فرموده، به چشمه علی نزول اجلال ارزانی داشت و حکم همایون به فدویان دارالمؤمنین استرآباد نافذ شد، که مشارالیه و موافقین او را از ترکمانیه هر که هست گرفته به دربار پادشاهی فرستند^{۱۰۹۱} و محمد زمان خان از خبر ورود اردوی همایون به چشمه علی، ترکمانان

۱۰۸۸. اسماعیل خان در ۲۴ شعبان ۱۲۲۹ (۱۱ اوت ۱۸۱۴) از هرات وارد مشهد شد و به مأموریت خویش پایان داد. برای گزارش مرفقیتهای او در هرات، بنگرید به: *اشرف التواریخ*، خطی، گ ۳۹۲/ *تاریخ جهان آرا*، خطی، ص ۳۶۱/ *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۴۹/ *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد اول، گ ۹۹ الف / *بدایع نگار، تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۳۷ ب / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۲۶۱ / *روضه الصفاى ناصری*، جلد نهم، ص ۵۰۷/ *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۵۱۸/ *فهرس التواریخ*، ص ۳۶۵

۱۰۸۹. چشم پوشیدن، در گذشتن از جرم

۱۰۹۰. محمد زمان خان جاسوسی در میان سپاه فتحعلی شاه داشت که اخبار اردوی شاه را به وی می‌رساند.

را [۳۱۸] در چهارباغ که یک فرسخی شهر واقع است، اخبار نمود و با یکدیگر چنین قرار دادند که ترکمانیه سپهر و قاحت و بی شرمی بز روی آورده، بر سر اردوی شهریار مظفر روند. و محمد زمان خان خود از عقب ایشان بعد از جمع آوردن پیاده و سوار استرآباد به ترکمانیه ملحق شود. بعد از رفتن ترکمانان اهالی و اعیان و کدخدایان استرآباد از استماع ورود موکب پادشاهی به چشمه علی و نهضت رایت خسروی به عزم استرآباد مستظهر و قوی دل گشته، جمعیت و ازدحام نمودند و محل نشیمن محمد زمان خان را احاطه کرده، از اول شب الی صبح نایره حرب و قتال مشتعل بود. اول طلوع آفتاب به دیوان خانه ریخته، محمد زمان خان با ده پانزده نفر از خوانین و بزرگان یموت، مثل آقا محمد حسین یخشی قوچاق و آدینه حسن خان تاتار و میر دولت ایشان، جعفر بای و نوروز خواجه و قوچاق صوفی القی و طغان نیازخان یخمر و پسر عم قربان قلیچ و یک نفر از منسوبان ولی کافر دوجی و جمعی دیگر از بزرگان ایشان در عمارت مبارکه به خودداری و قدراندازی مشغول گشته، سه نفر مقتول و خلیل آقای سپانلوی قاجار، به ضرب تفنگ محمد زمان خان مقتول شد. تا سرب و باروت داشتند، جنگ می کردند، بالاخره دستگیر و مقید شدند و جمعی از معارف قاجار به اتفاق محمد حسین بیک شام بیاتی، سی نفر از ترکمانان را در بیرون شهر گرفته از اسب و یراق عاری و مساوی دوست نفر از ترکمانان در بلده و بلوک دستگیر کردند. و دست آوردن این اشرار از اقصای دشت با افواج بی شمار مقدور نمی گشت. به تصور اندیشه باطل، به پای خود به دام آمده به قوت تایید یزدانی و نیروی طالع خاقانی، اسیر کمند تقدیر و گرفتار کردار ناهنجار خود گشتند. و محمد زمان خان در دست اهالی و اعیان استرآباد مقید و مغلول و از پادشاهی دوازده روزه خود ملول و سر فضول درگربیان خمول کشیده، [۳۱۹] دامنش از آب دیده خود مبلول شد^{۱۰۹۱} و باقی ترکمانان از استماع این قضیه متفرق گشته، سر خود گرفتند و روانه دیار ادبار شدند.

و کیفیت را اهالی استرآباد به پایه سریر اعلی عرضه داشتند و میرزا یوسف، نایب مستوفی الممالک از چشمه علی با فوجی از غلامان خاصه مأمور شد که به شهر استرآباد

(ادامه پاروئی از صفحه قبل) او سرانجام شناسائی شد و به دام افتاد. شاه به وعده تامین جانی، توسط وی برای سران استرآباد پیغامی از طریق آقا محسن نورمفیدی، از سادات نور مفیدیه فرستاد و آنان را تهدید کرد که در صورت عدم حل و فصل طغیان محمد زمان خان، به غارت و قتل تمام آنان اقدام خواهد کرد. جاسوس اسیر شده این پیغام را برای آقا محسن برد و او بزرگان استرآباد را فراهم ساخت و آنان متمهد دستگیری محمد زمان خان شدند. تاریخ فوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۴۷/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۳۷/شرف التواریخ، خطی، گ ۳۸۷ الف /روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۵۰۵/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۵۹

رفته، محمد زمان خان و سایر محبوسین را روانه دربار قهرمان زمان سازند. میرزا یوسف داخل استرآباد شده، اهل شهر محمد زمان خان را با ترکمانان تسلیم او کرده، وی ایشان را به دربار گردون وقار فرستاد. چون محمد زمان خان از نافرمانی می خواست که بر اسب خوشخرام دولت سوار آید، به فرمان خاقانی به درازگوشی کند رفتار سوار شد. بعد از تشهیر ۱۰۹۲ و تعمیر ۱۰۹۳ از برنا و پیر، با امیر خان برادرش و یک نفر دیگر از اقوام بی دولت، از حلیه بینایی عاری گشتند. ۱۰۹۴ و ترکمانان از دم تیغ یاسا جرعه فنا چشیده، فتنه ناگهانی فرو نشست.

۱۰۹۲. رسوا کردن، بر خر سوار کردن و در میان مردم گردانیدن.

۱۰۹۳. سرزنش

۱۰۹۴. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۴۸ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۳۸ / اشرف التواریخ، خطی، ک ۳۸۹ الف / روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۵۰۶ / تاریخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۵۹ / حقایق الاخبار، ص ۱۵ / فهرس التواریخ، ص ۳۶۹

وقایع سال خجسته فال هزار و دویست و سی مطابق تنگوزیل ترکی و ذکر

سفارت میرزا ابوالحسن خان به دولت روس

در بهار این سال ۱۰۹۵ به نحوی که سابقاً اشارتی رفته بود، میرزا ابوالحسن خان شیرازی با دو زنجیر پیل و برخی تحف و هدایا از دربار آسمان مدار به سفارت دولت روس مأمور گردید. اگر چه به قواعد و رسوم سفارت محلی بود، ولیکن بایستی که از بعض مطالب این حدود استحضار یابد. نواب نایب السلطنه بعضی از رسوم و آداب که شایان شأن دولت علیه بود به او القاء فرمود. چون به حوالی پتربورغ رسید، پادشاه روس مقدم او را گرامی شمرده، ۱۰۹۶ به نیت جمع آوری سپاه و نمودن کثرت پایتخت خود، میرزا ابوالحسن خان را در دو سه منزلی پتربورغ به تعیین مهماندار و اظهار احترام نگاه داشته، بعد از ازدحام و اجتماع سپاه و زینت و آراستگی مردم، او را به پایتخت خود طلبید. و در روز ورودش تا یک فرسنگ راه از دو طرف پنجاه هزار سالدات [۳۲۰] و ده هزار سوار روس و شصت عراده توپ به ترتیب باز داشته و صف کشیده بودند. ۱۰۹۷ اعزازی که از پادشاه روس نسبت به او اتفاق افتاد در هیچ عصر و زمان، سفیری را اتفاق نیفتاده بود و عن قریب کیفیت معاودت او رقم زد کلک بیان خواهد شد.

۱۰۹۵. اول فروردین این سال و آغاز بهار برابر بود با ۱۰ ربیع الثانی ۱۲۳۰

۱۰۹۶. دنبلی نوشته است که در زمان ورود ایلچی به روسیه، امپراطور در فرانسه بود و همراه متحدین اروپائی بقایای قدرت بناپارت را از این کشور بر می چید. به همین دلیل، میرزا ابوالحسن خان که در ۱۰ محرم ۱۲۳۰ (۲۳ دسامبر ۱۸۱۴) وارد مسکو شده بود، چندی در این شهر سرگردان ماند و در ۱۵ جمادی الاول ۱۲۳۰ (۲۵ مه ۱۸۱۵) وارد پترزبورگ گشت. او تا زمان بازگشت الکساندر اول از فرانسه در پایتخت روسیه متوقف ماند و سرانجام پس از مراجعت امپراطور، در ۲۲ محرم ۱۲۳۱ (۲۴ دسامبر ۱۸۱۵) اولین دیدار خویش را با الکساندر انجام داد. بنگرید به: *دلیل السفر*، ص ۲۳۴

۱۰۹۷. میرزا محمد هادی علوی شیرازی، *دلیل السفر* (سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی به روسیه)، به کوشش محمد گلین، (تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۵۷)، ص ۲۴۳-۲۴۲

وفات مصطفی خان طالش و احوال پسران او بعد از او و کیفیت احوال جعفر قلی خان و شورش اهالی شکلی و مآل حال ایشان

مصطفی خان طالش که در عدم اطاعت و لجاج یگانه و به واسطه لجاج او از مسلمان و روس خون‌ها در میانه ریخته گردید، درین سال مریض شده، درگذشت^{۱۰۹۸} و پسران او میرحسن و میرحسین و عباس بیک را با هم مخالفتی ظاهر گشته، مادر ایشان به واسطه گذر آن امور، خود هر روز یکی را در کار خود دخیل می‌سازد و دیگران به او به این سبب، معادات و عناد نمی‌ورزند؛ کارشان بدین منوال گذران.

شکوهی نماند در آن خاندان که بانک خروس آید از ماکیان

هنوز از وفات مصطفی خان دو ماه نگذشته بود که جعفر قلی خان در شکلی مریض شده، عمرش به سر آمد و او در آخر حال از افعال خود نادم و روی نیاز بر آستان ارادت می‌سود و در فکر تدارک مافات، کسان زبان دان به خدمت نایب السلطنه می‌فرستاد و زبان به رو سیاهی و عذرخواهی خود می‌گشاد که اجل امانش نداد. بعد از وی، اعیان و اهالی شکلی اطاعت اسماعیل خان پسر او نکرده، می‌خواستند که باز ماندگان او را از میان خود بیرون نمایند. سردار روس از این معنی اطلاع یافته اهالی شکلی را گرفته به سبیر فرستاد و مجدداً اسماعیل خان را در امور شکلی استقلال داد و برادر جعفر قلی خان، امیراصلان را که امیری است با وقار و زبان دان و ارادت کیش و صداقت اندیش و درین مدت، نه به اختیار، به بلای مرافقت برادر گرفتار بود، خلاصی یافته با جمعی از برادران و برادرزادگان و اقوام روی نیاز به درگاه آسمان جاه آورد و نوازش از اعلیحضرت شاهنشاهی [۳۲۱] دید و نواب نایب السلطنه به واسطه قابلیت فطری و کاردانی و قاعده شناسی او را از میان امثال و اقران برگزید. اکنون التفات کامل به او دارند و در سلام عام و خلوت و آشکارا به شرف خادمیت سرافراز و به علو مرتبت ممتاز است.

۱۰۹۸. متأسفانه اخبار مربوط به درگذشت وی و کشاکش فرزندانش بعد از مرگ پدر در هیچکدام از منابع موجود منعکس نشده است.

بیان هلاک اسحاق قرائی و پسرش، به حکم شاهزاده محمد ولی میرزا و شورش خوانین خراسان و آمدن رحیم خان اوزبک و معاودت او^{۱۰۹۹}

شاهزاده محمد ولی میرزا نقص امور خود را در حیات اسحاق خان تربتی پنداشت، لهذا اسحاق خان و پسرش را که در مشهد مقدس نزد او بود، از میان برداشت.^{۱۱۰۰} محمده خان و پسران دیگرش که در قلعه تربت حیدریه بودند، از استماع این خبر وحشت برداشت در بریستند و در پس دیوار مخالفت نشستند. شاهزاده لشکر بر سر ایشان تعیین کرده، کاری نساختند و بی مقصود رایت مراجعت برافراختند. خوانین خراسان نیز بر این کار انکار کرده، چون آهوی وحشی بر میدند و هر یک در محکمه خود پای در دامن اعتزال کشیده، به فراغت آر میدند و عرایض نیازمندان مشعر بر اطاعت و بندگی در حضرت اعلیحضرت شاهنشاهی و عدم رضا از سلوک شاهزاده محمد ولی میرزا، به درگاه آسمان جاه فرستادند و زبان به عجز و لابه گشادند. خاقان کشورگشا فرمان داد که شاهزاده عازم دارالخلافه گردد و اسماعیل خان سردار دامغانی با جمعیت شایان به سرداری خراسان مفتخر و مقرر شد که داخل قلعه مشهد مقدس گشته، استقرار یابد تا یکی از شاهزادگان به دارایی آنجا نامزد شود. و اسماعیل خان عازم مشهد مقدس، و مجرد ورود ارض اقدس، اگراد آن حدود جمعیتی کامل آراسته، با سردار به مخالفت و محاربت برخواستند. او نیز پای ثبات افشرده آن جماعت را شکست فاحش داد^{۱۱۰۱} و

۱۰۹۹. قتل اسحاق خان و آمدن رحیم خان که دنبلی آن‌ها را ذیل رخدادهای سال ۱۲۳۰ نقل کرده است، در سال ۱۲۳۱ اتفاق افتاد. به خلاف دنبلی سایر مورخان قاجاری به این معنی تصریح کرده‌اند. بررسی روند حوادث آن دوره نیز ناظر بر اشتباه دنبلی است.

۱۱۰۰. پس از تجدید حکومت محمد ولی میرزا بر خراسان و ادامه سیاست تحقیر و آزار او نسبت به خوانین خراسان، حسنعلی میرزا پسر اسحاق خان قرائی برای جلب عنایت فتحعلی شاه نسبت به پدر خویش، روانه تهران شد. شاه از جرایم اسحاق خان چشم پوشید و حکومت ترشیز را هم به همین پسر خان تربت داد. پس از بازگشت حسنعلی میرزا از تهران وی بدون اعتنا به محمد ولی میرزا به ترشیز رفت. شاهزاده که از این بی‌اعتنایی خشمگین شده بود، او و پدرش را به مشهد احضار کرد و چون از حسنعلی میرزا پاسخ‌های درشت شنید، دستور داد تا پدر و پسر را با طنابی خفه کردند و اجسادشان را در بیرون اربت انداختند. (اواسط جمادی‌الآخری ۱۲۳۱/ مه ۱۸۱۶). محمد ولی میرزا بعد از قتل اسحاق خان و پسرش ولایت ترشیز و اراضی سرجام خاف را تحت سلطه مستقیم خود درآورد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۶۲/ تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۶۸/ ابدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۸ الف/ روضة‌الصفای ناصر، جلد نهم، ص ۵۲۷/ ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۲۷۶/ تاریخ منتظم ناصر، جلد سوم، ص ۱۵۳. براساس منابع بالا، قتل اسحاق خان در سال ۱۲۳۱ اتفاق افتاده است و دنبلی آن را در حوادث سال ۱۲۳۰ آورده است.

۱۱۰۱. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۵۷/ اشرف‌التواریخ، خطی، گ ۴۱۳ الف/ ناسخ‌التواریخ، جزء (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

رحیم خان اوزبیک^{۱۱۰۲} در آن حالت عرصه خراسان را محل شور و شر دید، ترکتازی را غنیمت دانسته، [۳۲۲] با چهل هزار کس تا حوالی استرآباد آمد^{۱۱۰۳} و مهدی قلی خان قاجار دولو و ذوالفقار خان مأمور به تنبیه او شدند. در نزدیک سپرک جنگ عظیم کردند و رحیم خان شکست خورده، مخذول و منکوب به جانب خوارزم برگشت.

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) اول، ص ۲۷۱-۲۶۷ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۵۴ / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۵۱۶ / تاریخ منتظم ناصرى، جلد سوم، ص ۱۵۲۶ / فهرس التواریخ، ص ۳۷۱

۱۱۰۲. محمد صادق مروزی در باره او نوشته است که: ابن رحیم خان برادر التزر خان پسر عوض خان ایناق پسر محمد امین ایناق است. پدران ایشان را در ولایت خوارزم پایه ایناقی بوده و اصل ایشان از اوزبیکان قباچاقست. در ولایت ماورالنهر و خطه خوارزم رسم این بود که یکی از خانان چنگیزی نژاد را به خانی بردارند و در خطبه نام وی بر زبان آرند. بیگی جان پسر دانیال اتالیق خود را خان آورد و خان چنگیزی را از میان برداشت. التزر پسر عوض ایناق نیز به سنت وی عمل نموده خویش را خان برخواند و خان چنگیزی را به دشت براند. چون آن دو خان جام «کل من علیها فان» از دست ساقی اجل نوشیدند و رخت هستی به سرای نیستی کشیدند، حیدر توره و رحیم خان به جای آن دو در بخارا و خوارزم حکمران آمدند و به والی بودن در آن دو ولایت حکمران و کامران. خان بخارا به اقتضای فرهنگ همان به ولایت ماوراءالنهر قناعت ورزید و آرام گزید و خان خوارزم به هوای بنگ دست مجادلت به حول و حوش خویش دریا زید و سمند جلادت به دور و نزدیک درتازید. بنگرید به: تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۲۴

۱۱۰۳. محمد رحیم خان خوارزمی در جمادی الاول ۱۲۳۱ (آوریل ۱۸۱۶) به دعوت قربان قلیج بموت به گرگان و استرآباد هجرم آورده و درصدد بود «تا از ترکمانان گروگان گیرد و ایشان را مانند قبایل تکه ایل و الوس خویش دارد». تاریخ قوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۶۰ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۳۷ ب / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۶۲ / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۵۲۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۷۳ / تاریخ منتظم ناصرى، جلد سوم، ص ۱۵۲۹

بیان وقایع سنه هزار و دویست و سی و یک هجری موافق سچقان نیل ترکی و تعیین شاهزاده حسنعلی میرزا به خراسان و وقایع دیگر

برای تسکین شورش خراسان اعلیحضرت شاهنشاهی نواب شاهزاده حسنعلی میرزا^{۱۱۰۴} را تعیین فرمود^{۱۱۰۵} و شاهزاده بعد از ورود به مشهد مقدس رضویه روی همت به انضباط امور خراسان آورده به استمالت خوانین خراسان پرداخت. اسماعیل خان سردار در آن اوقات لشکری به تاخت جماعت هزاره برده، مال و غنایم بسیار آورد. در هنگام معاودت به واسطه غرور در دو سه فرسخی دشمن فرود آمده، بنای تقسیم اموال منهریه نهاد.^{۱۱۰۶} خصم در عقب تازان بود و از غارت اموال خود چون شمع گدازان، از پی هم چون گرگان خشمگین در رسیدند، سردار را شکست دادند. جمعی از لشکر منصور گرفتار شد. و از عقب او، جماعت هزاره متعاقب؛ و رأیت ظفر طراز شاهزاده در آن حوالی متوقف بود. هر کس از آن جماعت از عقب لشکر سلطانی

۱۱۰۴. اصل: حسنعلی میرزا

۱۱۰۵. در ذیحجه ۱۲۳۱ (اکتبر ۱۸۱۶) بعد از بازگشت فتحعلی شاه از چمن سلطانی به تهران و اطمینان از این که دیگر خوانین خراسان حاضر به اطاعت محمدولی میرزا نیستند، تصمیم گرفت تا حکومت خراسان را به پسر دیگرش حسنعلی میرزا که تا آن زمان عهده‌دار حکومت تهران بود، واگذار کند. پس به همین دلیل نیز او را به شجاع‌السلطنه ملقب کرده و اسماعیل خان دامغانی را با لشکری به همراهی معین کرد و به آنان دستور داد تا روانه خراسان شوند. *اشرف التواریخ*، خطی، گ ۴۱۱ ب ۴۱۲ الف و ب / *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۶۵ / *تاریخ جهان‌آرا*، خطی، ص ۳۷۵ / *تاریخ صاحبقرانی*، خطی، جلد، ص ۱۰۲ الف و ب / *بدایع‌نگار*، *تاریخ قاجاریه*، خطی، جلد اول، گ ۳۸ الف / *اکسیر التواریخ*، ص ۱۳۴ / *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۵۲۹ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۲۷۸ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۵۳۴ / *حقایق الاخبار*، ص ۱۵ / *فهرس التواریخ*، ص ۳۷۲

۱۱۰۶. ماجرای که دنبلی نقل می‌کند مربوط به مأموریت محمد خان قاجار دولر نایب خراسان به هرات در زمان حکومت محمد ولی میرزا در خراسان است، نه مربوط به دوره حکومت حسنعلی میرزا. بنابراین شکست مذکور در متن نیز به اسماعیل خان دامغانی ربطی ندارد. برای گزارش شکست محمد خان نایب در منابع دیگر نگاه کنید به: *تاریخ ذوالقرنین*، خطی، جلد اول، ص ۱۶۴ / *تاریخ جهان‌آرا*، خطی، ص ۳۷۴ / *سراج التواریخ*، جلد اول، ص ۱۲۴ / *روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، ص ۵۲۸ / *ناسخ التواریخ*، جزء اول، ص ۲۷۸ / *تاریخ منتظم ناصری*، جلد سوم، ص ۱۵۳۰

می‌رسید، شحنة قهر شاهزاده او را گرفتار کرده شکم می‌درید. ۱۱۰۷

بیان چپاول طایفه بلباس دو دفعه به سرداری امیرخان قاجار

درین سال چندین بار طایفه ضاله بلباس به اعمال ساوجبلاغ^{۱۱۰۸} تاختن کرده، چند نفر مقتول و قدری دواب و گوسفند بردند. بوداق خان مکرری کیفیت تطاول را به دربار شوکت مدار عرضه داشت. نایب السلطنه امیرخان سردار قاجار را با جمعی از لشکر جرار پیاده و سواره و سرباز جلادت آثار به استیصال آن طایفه مأمور فرمود. سردار مزبور با سپاه ابواب جمعی خود به خدمت مقرره پرداخته، جماعت بلباس، چون سیل بلا را در اماکن خود دیدند، از خوف جان کوچ کرده، [۳۲۳] بگریختند و سردار همه جا با سپاه تاخته، تا حوالی کرمان ایشان را دریافت و به اسر و نهب و غارت پرداخت. و جماعت منحوسه، در حوالی کوهی سه سقناق مستحکم ساخته بودند. مال و دواب و عیال و اطفال خود را در آن امکنه محکم کشیده و یوسف خان، سرهنگ طایفه بهادران که عبارت از روسیه مسلمان باشند، داوطلب گرفتن سقناقات بلباس شدند. و از سردار رخصت یافته، در اندک زمانی سقناقات را گرفته، قریب هشتصد نفر مقتول و هر چه داشتند غارت کرده، اسیر بسیار آوردند و مورد تحسین از سردار شدند. و سردار و سرهنگان بعد از اتمام کار ایشان رایت معاودت به دربار سپهر مدار برافراخت. و طایفه منحوسه، سال دیگر، بار دیگر، در اولکای ارومیه سر به خود سری و دست به غارتگری برآوردند.

نواب نایب السلطنه بار دیگر امیرخان سردار قاجار را با جمعیت بوداق خان و سرباز ابراهیم بیک سرتیب و جعفر قلی خان مراغه [ای] و لشکرگران از سواره و پیاده بر ایشان تعیین فرمودند. جماعت بلباس در حوالی کرمان که محل سقناق و جمعیت ایشان بود و قریب به شهر زور و سلیمانیه، جمعیت کرده با سپاه منصور به عزم مقابله و مقاتله صف برآراستند. سردار و سرکردگان سپاه پای جلادت و مردانگی استوار داشتند. چون به

۱۱۰۷. دلیلی به دلیل تقید به اختصار در گزارش رخدادهای این سالها، بسیاری از وقایع مربوط به کشاکش های خوانین خراسان و هرات و قندهار و غوریان با محمد ولی میرزا و حسنعلی میرزا را ذکر نکرده است. در یکی از عمده ترین این وقایع که در اواخر حکومت محمد ولی میرزا اتفاق افتاد، محمد صادق وقایع نگار مروزی نیز حضور داشت. او که برای مدتی به اسارت فیروزالدین میرزا افتاد، به شرح دقیق شورش های خوانین ایران شرقی این ایام پرداخته است. بنگرید به: تاریخ جهان آرا، خطی، ص: ۳۷۹-۳۶۵ / تاریخ قوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۶۴ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۵۲۹ / سراج التواریخ، جلد اول، ص ۱۲۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۷۸

۱۱۰۸. نام قبلی مهاباد

حملات صرصر تاب آوردند، سرهای بلباس گوی آسا به چوگان قوائم^{۱۱۰۹} باد پایان در میدان غلتان گردید و خون‌ها از دم شمشیر و سرنیزه‌های عدو تدمیر، جوی‌ها روان. بالاخره تاب صدمات دلیران نیاورده، دست از هم داده بگریختند و سپاه مظفر در کوه‌های کرمیان که انتهای محل نشیمن آن گمراهان بود، دست به کسب و غارت و قتل و اسر و نهب برآورده، آن قدر گوسفند و گاو و الوان اثواب^{۱۱۱۰} و اجناس گرانبها از زر و زیور و نقره و طلا نصیب غازیان طفر لواگردید که محاسبان وهم از تعداد آن به عجز و قصور اعتراف [۳۲۴] نمودند. گوشمالی چنان بر آن گمراهان دادند که بعد ازین، به سالها خیال مفسدت و خونریزی به خاطر نخواهند گذرانید و سر در گریبان خمول دزدیده در منازل خویش خواهند آرمید.^{۱۱۱۱}

۱۱۰۹. دست و پای چارپایان

۱۱۱۰. جمع ثوب: جامه‌ها

۱۱۱۱. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۶۶ / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۳۱ /

ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۲۷۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۳۴ / فهرس‌التواریخ، ص ۳۷۳

وقایع سال هزار و دویست و سی و دو مطابق اودئیل ترکی در بیان معاودت
میرزا ابوالحسن خان و آمدن اسکندر یرمولوف، ایلچی ۱۱۱۲ دولت روس
به جهت انجام صلح در میان دولت ایران و روس و رفتن به دارالخلافه
طهران و معاودت او

دیگر بار از تأثیر نو بهار، جهان پیر، جوانی از سرگرفت و گوش و گردن شاهدان
اشجار از شکوفه و برگ زیور. در بارگاه سلیمانی مجلس عید آراسته شد و غبار غم از
حاشیه خاطر پیر و جوان برخاسته. اعلیحضرت خاقانی بعد از انقضای جشن نوروز
سلطانی ۱۱۱۳ روی به ساختن مهمات ملک و ملت آورد و رایت بیضا اضانت، ساحت
افروز چمن سلطانیه گردید. و در منزل مزبور به عرض باریافتگان انجمن حضور رسید که
میرزا ابوالحسن خان از پادشاه روس رخصت انصراف یافت. اسکندر یرمولوف را
سردار عساکر روسیه و صاحب اختیار گرجستان ساخته، از عقب او به سفارت ایران
مأمور است.

کیفیت این گزارش آن است که یرمولوف ایلچی روس ۱۱۱۴ با نامه دوستانه و به
تحف و هدایا به گرجستان آمده، دو ماهی در آنجا متوقف و چون هواها اعتدالی یافت،

۱۱۱۲. اصل: و ایلچی

۱۱۱۳. اول فروردین ۱۱۹۶ برابر بود با ۳ جمادی الاول ۱۲۳۲

۱۱۱۴. خاوری شیرازی در باره سفیر روسیه اطلاعات قابل توجهی آورده و به برخی از جنبه های شخصیت و
رفتار او پرداخته است. برای ایضاح مطالب متن، گوشه هائی از آن اطلاعات را می آوریم:
«این الکسندر یرمولوف را رتبه از مرتبه ینارالی فراتر بود و از منصب صاحب اختیاری کل توپخانه روسیه
معتبر؛ خود را در نسب نبیره دختری جوجی خان بن چنگیز خان می دانست و در چمن سلطانیه اکثر اوقات به
مقبره اولجایتو سلطان معروف به شاه خداینده رفته، خطاب خالویی به وی می راند، با جمعیتی خلاف عادت
سرداران سابق، به سرداری مملکت قفقاز آمد و این جمعیت و تدارکات او باعث توهنات دور و دراز شد.
همواره با کمال خشونت و سختی سخن گفتی و در کاری که مستبد الرئی شدی، جواب حساب از احدی نشنفتی.
با جمعیتی تمام و ثروتی مالا کلام و تدارکی افزون از حوصله او هام، به سرداری ممالک قفقاز و حاجی ترخان و
غیره سرافراز و به سفارت دربار این دولت علیه نیز از همگنان ممتاز گشته، وارد تفلیس و پس از چندی از نظم
کارهای آنجا مطمئن گشته، عازم دربار فلک تأسیس گردید.» تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۷۹

از گرجستان عازم تبریز شد^{۱۱۱۵} و نواب نایب السلطنه عسکرخان افشار را که پیش از این سفیر دولت فراتسه شده بود و مردی آگاه است به مهمانداری او تعیین فرمود. وقت ورود او به تبریز بعضی از امرا و خوانین مملکت آذربایجان [که] در رکاب ظفر نصاب حاضر بودند، به استقبال ایلچی حاضر شدند. جماعت سواره و پیاده و توپچیان نظام و افواج سرباز و مجاهدین از حوالی قریه سهلان تا در دولتخانه نایب السلطنه پانزده هزار سرباز و بیست و پنج هزار سوار و از مجاهدین بیست [۳۲۵] هزار پیاده مجموع شصت هزار کس و چهل عراده توپ بازداشته به نظام و ترتیب آرمیدند و قریب چهل هزار کس از غریب و بومی اهل تبریز از اصناف و غیره به تماشا حاضر و به ورود ایلچی ناظر؛ و این همه مردم و اصناف و خلائق به ترتیبی و آیینی صف کشیده بودند که نه جنبشی از ایشان پدیدار بود و نه صدایی آشکار.^{۱۱۱۶} همگی چون نقش دیوار صف کشیده و گوش بر

۱۱۱۵. یرمولوف و هیأت همراه او. در ۳ رجب ۱۲۳۲ (۱۹ مه ۱۸۱۷) وارد تبریز شدند و در منزل میرزا عیسی قائم مقام مستقر گشتند. به دستور عباس میرزا در هنگام ورود هیأت، مراسم استقبال رسمی از یرمولوف به عمل آمد. در آستانه ورود یرمولوف به تبریز فتحعلی خان حاکم تبریز، از سوی عباس میرزا یک کمند اسب ممتاز با دهانه و اسار طلای جواهرنشان تقدیم کرد، ولی ژنرال از قبول آن معذرت خواست و گفت تا به حضور شاه مشرف نشده و تحف و هدایای سلطان خود را تقدیم ندارم، چیزی قبول نخواهم کرد. مورس کوزتوبوته، مسافرت به ایران دوران فتحعلی شاه، ترجمه محمود هدایت، (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۵)، ص ۱۵۷/ فصلی از خاطرات ژنرال یرمولوف... نخستین سالنامه دنیا، ص ۱۹۳

۱۱۱۶. آگاهی عباس میرزا از نیات ژنرال یرمولوف در عدم استرداد سرزمین های اشغال شده ایران و علاقه او به نشان دادن قدرت نظامی خویش به روس ها و تأکید بر اینکه او همچنان توانایی بسیج قشون کافی برای مقابله با قوای روس را دارد و مردم آذربایجان نیز در این مسیر وی را حمایت می کنند، اساس تدارک قشونی بود که عباس میرزا در هنگام ورود یرمولوف به تبریز آراست و به نمایش گذارد. سیاست عباس میرزا و میرزا بزرگ در قدرت نمایی در مقابل یرمولوف و تمهیدات لازم برای ادامه نبرد با روس ها را در نامه هایی از قائم مقام نیز می توان دید. مطالبی از یک نامه او را در این زمینه به عنوان نمونه می آوریم: قائم مقام در آستانه ورود یرمولوف به ایران، طی نامه بسیار مهم به یکی از والیان تأکید می کند که: «باید آن برادر در این مدت که هنوز ایلچی وارد نشده، اساسی بچینند و اسباب کار فراهم آورد و شوق جهادی در قلوب خواص و عوام بیندازد که هر کس از دشمن و دوست از آن راه بگذرد از وضع کار آنجا حیرت کند و قدر و مقدار کاردانی و اهتمام آن برادر بیش از پیش در نظر مهر اثر و الا جلوه کند. ولایت خلخال هم بر سر راه عراق است، هم سرحد طالش است، هم همسایه اردبیل و گیلان است. هرگاه در آنجا اسباب جهادی شایسته فراهم آید، هم مایه اعتضاد و استظهار سرحدداران اردبیل و گیلان خواهد شد، هم، همه وقت به کار دوستی و دشمنی طالش خواهد آمد، هم، در عبور و مرور در آنجا رعب و هراسی کلی در قلوب کفره خواهد افتاد... این صلح و سازشی که حالا در میان ما و روس است از کجا که نبالدهر بماند... احتمال می رود در همین سفر که ایلچی آن ها به دربار خلافت می رود، اگر در وا گذاشتن ولایات مغضوبه، فی الجمله اهمالی کند، غیرت سلطنت متحمل نشود و فوراً صلح و سازش به جنگ و کاوش مبدل گردد ... همینکه مثل شما کسی مردم را ترغیب و تشویق کند و هر کس فراخور استعداد خود یراقی و اسبابی و سرب و پارو طی بگیرد، جسته جسته مشقی نمایند، در اندک وقتی انشاء الله تعالی آن ولایت را استعدادی (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

فرمان ایستاده و ایلچی را به احترام تمام داخل منزل او نمودند. فردای آن روز شرف حضور لامع النور نواب نایب السلطنه دریافت و چون سخن صلح در زبان داشت و آن جناب میل چندان به صلح نداشتند،^{۱۱۱۷} ایلچی مزبور را محبت و دلگرمی کامل حاصل نشد^{۱۱۱۸} و شکفتگی و سروری که منظورش بود، اتفاق نیفتاد و بعد از چند روز توقف از

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) به هم خواهد رسید ... روزهای جمعه در هر شهر و هر ده و هر قصبه، بنای مشق و تیراندازی است و تمام ملاها مباشر این کارند. بحمدالله در ولایت خلخال امثال عالیجنابان میرفاضل و آقا سید رفیع و آقا میر علی اکبر و آقا میر شریف و ملا عبدالکریم و علمای خوچین تشریف دارند و هر یک از ایشان در غیرت دینداری و حمیت دولت خواهی بی عدیل و بی نظیر می باشند. جهانگیر قائم مقام فراهانی، نامه های پراکنده قائم مقام فراهانی، (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بی تا)، بخش یکم، ص ۳۶-۳۹

۱۱۱۷. برمولوف مطابق سنت سیاسی آن روزگار دربار ایران، در سرزمین روسیه در سفرنامه خود از سادگی و مهربانی عباس میرزا و پذیرایی او تعریف های بسیاری کرده است. عباس میرزا در این ملاقات تمایلی برای صحبت در مورد صلح از خود نشان نداد. به همین دلیل نیز برمولوف کینه عباس میرزا را به دل گرفت. «فصلی از خاطرات ژنرال برمولوف ...»، نخستین سالنامه دنیا، ص ۱۹۳ / مسافرت به ایران، ص ۱۶۰-۱۵۹ / تاریخ ذوالقرنین خطی، جلد اول، ص ۱۷۹ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۹۸ / تاریخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۸۹ / روضة الصفاي ناصری، جلد نهم، ص ۵۴۶

۱۱۱۸. عباس میرزا و فتحعلی شاه با این اندیشه به امضای قرارداد گلستان تن دادند که گمان می کردند وعده های سرگوراوزلی و ژنرال روتیشجوف در استرداد سرزمین های اشغال شده ایران، پس از مأموریت میرزا ابوالحسن خان شیرازی به روسیه و دیدار با امپراطور آن کشور تحقق خواهد یافت. پس از مراجعت ناموفق ایلچی شیرازی از روسیه و روشن شدن خدعه سرگوراوزلی و ژنرال روتیشجوف و بی اساس بودن وعده های آنان به دربار قاجار، طبعاً عباس میرزا بر آن بود تا با تجدید جنگ و قدرت نمایی در هنگام ورود برمولوف به ایران، از سوئی ناخشنودی خویش را از صلح گلستان نشان دهند و از سوئی دیگر روس ها را برای تن دادن به وعده های قبلی تحت فشار بگذارند. برمولوف علی رغم آنکه از سوی امپراطور روسیه وظیفه داشت تا در سفر خود به ایران مطالعاتی برای استرداد بخش های بی ارزش سرزمین های تصرف شده ایرانی به عمل آورد، افسری بود با تبار مغولی و رفتاری تحقیرآمیز نسبت به ایرانیان و خوش خدمتی برای روس ها. او که پس از رسیدن به تغلیس، طی گزارش هایی به امپراطور، مخالفت خویش را با هرگونه همراهی با ایرانیان اعلام داشته و عباس میرزا را شایق بر تجدید جنگ شمرده بود، پس از گفتگو با نایب السلطنه در تبریز و ملاحظه ناخشنودی وی از صلح گلستان، طبعاً رفتار بسیار متکبرانانه تر در پیش گرفت و همین امر بر کدورت نایب السلطنه از روس ها افزود. کمی بعد فتحعلی شاه نیز با تمرکز نیروهای نظامی خویش در چمن سلطانیه و ملاقات با برمولوف در آنجا، گمان فرستاده روسیه را مبنی بر علاقه ایرانی ها بر تجدید جنگ تقویت کرد. این در حالی بود که عباس میرزا و فتحعلی شاه، علی رغم تهدید های خویش، به تجدید جنگ با روسیه برای پس گرفتن سرزمین های اشغال شده، نه در این اندیشه، راسخ و هماهنگ بودند و نه امکانات عینی چنین نبردی را داشتند، حال آنکه در مقابل این مواضع تبلیغاتی نایب السلطنه و شاه، روس ها در پی آن بودند تا با فراهم ساختن شرایط استمرار استراتژی پیشروی بیشتر در درون سرزمین های ایرانی، هجوم های خویش به ایران را تجدید کنند. خواسته های تحقیرآمیزی که برمولوف در ملاقات با مقامات قاجاری مطرح ساخت، و به آن ها اشاره خواهیم کرد، چه بسا مقدمه ای بود برای بدست آوردن بهانه های سیاسی جهت تجدید هجوم های دیگری به ایران. طرح این

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

تبریز، روانه دارالخلافه طهران و از قائم مقام صدر دولت، به سبب بعضی مکالمات که ایلچی را صرفه نبود، دلگراان؟ و در آن اوقات اردوی همایون ساحت افروز چمن سلطانه بود. ۱۱۱۹

ایلچی وارد اردوی کیهان پوی گردید و شرف حضور همایون دریافت. تنسوقات و تحف که از آن جمله یک زنجیر پیل بود که به چرب دستی زرگران سامری صنعت روس از طلای احمر ساخته و به شکل بدیع پرداخته بودند و حوضی بلور و موازی دو جام آینه گیتی نمای که در طول دو زرع نیم بود؛ با سایر تحف و هدایا فرستاده و برای هر یک از ارکان دولت و مقربان حضرت، از صدراعظم و قائم مقام و اعتمادالدوله و وزیر، تحف و هدایا ارسال داشته بود. تحف و هدایا را با نامه دوستانه پادشاه روس از نظر همایون گذرانید. تمنای صلح داشت ۱۱۲۰ و استدعا می نمود که از طرفین تیغ خلاف در غلاف و دست کین در دشت کین در آستین باشد، ۱۱۲۱ لهدا اعلیحضرت خاقانی و نایب السلطنه والخلافه، فرمان دادند که نظر به خواهش پادشاه روس و تمنای ایلچی مزبور، تیغ ها نهفته در نیام و فتن ها آسوده در منام ۱۱۲۲ باشد. از طرفین [۳۲۶] تفنگ قضا آهنگ بر روی سالدات و سرهنگ نخر و شد و توپ صخره کوب به همدستی شرار عالم سوز و

(ادامه پاروئی از صفحه قبل) خواسته ها حتی در شرایط عادی روابط ایران و روسیه نامعقول بود تا چه رسد به شرایطی که روس ها برای عدم استرداد سرزمین های اشغال شده ایران، به خلف وعده و فریب کاری نیز مستهم بودند.

۱۱۱۹. برمولوف پیش از رسیدن فتحعلی شاه به سلطانه وارد آنجا شد و کوتاه زمانی بعد، شاه وارد آنجا شد. ۱۱۲۰. برمولوف مدتی بعد در برخی از نامه های خود به امپراطور روسیه پیشنهاد تجدید جنگ را نیز مطرح می کرد. برای نامه برمولوف به الکساندر اول در تاریخ ۱۶ محرم ۱۲۴۱ (۳۱ اوت ۱۸۲۵) و مخالفت امپراطور با پیشنهاد او نگاه کنید به: ژنرال باتوف، مقدمات جنگهای ایران و روسیه، ص ۷۷ - ۷۶

۱۱۲۱. پس از دیدار رسمی و تشریفاتی برمولوف با شاه، بزرگان دریاری در باب انجام وعده های قبلی مبنی بر استرداد سرزمین های اشغال شده ایران به گفتگو پرداختند. برمولوف که پیش از این در گزارشی به امپراطور، مخالفت خویش را در استرداد زمین ها به ایران اعلام داشته بود، پاسخ داد که: این اراضی به ضرب شمشیر امپراطور روس تصرف شده اند و واگذاری قسمتی از آنها هم هیچ موضوعیتی ندارد. برمولوف در باره این مذاکرات در خاطرات خود می نویسد: «... مقصود اصلی من این بود که نقاطی را که دولت ایران اصرار داشت، مسترد بداریم از دست ندهیم. ... در جلسه اول مذاکرات با صدراعظم من نظر خودم را به طور صریح و جدی بیان کردم. میرزا شفیق و میرزا عبدالوهاب گفتند که جرأت نمی کنند آنچه من می گویم به شاه عرض کنند. در جواب گفتم که من حاضر خودم به عرض برسانم. آنها گفتند که این اصرار در استرداد نقاطی که تصرف کرده ایم از طرف خود آنها است، نه از طرف شاه و چقدر خوب می شد که اگر تمام نقاط را نمی شود مسترد داشت، افلا بعضی از آنها را مسترد نمائید. من به طور صریح جواب دادم که حسب الامر امپراتور تمام سرحد را سرکنشی کردم و به عرض رساندم که هیچ قسمتی را نمی شود مسترد داشت». «فصلی از خاطرات ژنرال برمولوف»، نخستین سالنامه دنیا، ص ۱۹۷ / عبدالله یف، ص ۱۱۴

سرگوشی فتیله آتش افروز برای سوختن عمر دلاوران از خشم درون نجو شد. بالجمله اولیای دولت دوران عدت مطلب او را مقرون به انجام ساخته،^{۱۱۲۳} مقضی المرام و شادکامش بازگردانیدند.^{۱۱۲۴}

در خلال این احوال، احمد خان بیگلربیگی و ریش سفید آذربایجان که از قدیمی چاکران این درگاه و از محرمان بارگاه آسمان جاه بود، در مراغه مریض گشته جهان فانی را بدرود نمود و خاطر خطیر نواب نایب السلطنه از واقعه ناگزیر او دلگیر گشت. مایل اولاد و اخلاف و منسوبان او گشتند. از فقها و مجتهدین برای تقسیم اموال او به ورثه از انات و ذکور مقرر فرمودند و اموال ایشان در میان خودشان به آیین شرع نبوی تقسیم شد و محال دیزجرود را به پسر بزرگ او حسن آقا که مدتها در حیات پدر از او جدا گشته، ساکن دارالسلطنه تبریز و در آفتاب رأفت سایه نشین و در خدمت نایب السلطنه فراغت

۱۱۲۳. دنبلی از بیان درخواست های یرمولوف چشم پوشیده است. بنا به گزارش عبدالله یف، ص ۱۰۷ در گفتگوهای یرمولوف با مقامات ایرانی در چمن سلطانی، یرمولوف خواسته هایی را مطرح کرد که هیچکدام از آنان به استناد معاهده گلستان پذیرفته نشد. خلاصه این خواسته ها به شرح زیر بود:

۱- چون روسیه با عثمانی در حال جنگ است و با دولت ایران عقد اتحاد دارد، اگر روسیه نیار به حمایت داشت ایران، روسیه را یاری کند و یا در غیر اینصورت ایران در جنگ عثمانی با روسیه به امداد عثمانی اقدام نکند؛

۲- چون خوارزم به خاک روسیه پیوسته است و اهالی خوارزم به تجار روسیه متعرض می شوند و خوارزم جزء ایران است، یا ایران به تنبیه اشرار خوارزم مبادرت کند و یا ایران اجازه عبور قوای روسیه را از طریق خزر و استرپاد به خوارزم بدهد؛

۳- حدود مرزی ایران و روسیه در طائش معین شود و وکلای طرفین در سرحدین متوقف شوند؛

۴- روسیه اجازه تعیین کنسولی در ایران داشته باشد؛

۵- دولت ایران اجازه دهد تا صاحب منصبان روسیه قوای ایران را تعلیم دهند.

تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۸۲ / اروضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۵۵۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۹۱ / «فصلی از خاطرات ژنرال یرمولوف...»، «بیستمین سالنامه دنیا»، ص ۱۹۷ / گرنه واتسون، تاریخ ایران، ص ۱۷۷-۱۷۹

۱۱۲۴. یرمولوف در دوره اقامت خویش در ایران و مدتی پس از آن، به دلیل کینه ای که از عباس میرزا داشت توانست تا از طریق برقراری ارتباط پنهانی با محمد علی میرزا دولتشاه، او را به سوی همراهی و همگامی با سیاست روس ها سوق داده و به خیال خویش، به عنوان جانشینی شایسته به مقامات روسی معرفی کند. یرمولوف در گزارشی به نسلرود وزیر خارجه روسیه به شرح توافقی های خود با دولتشاه پرداخته و می نویسد که: «من وعده دادم که او را در جریان موقعیت های مناسبی که برای کمک به وی در اختیار من قرار خواهد گرفت، بگذارم. و برای این منظور با توافق یکدیگر علامتی قراردادی بین خود تعیین کردیم که به کمک آن رمز بتوانیم نامه های همدیگر را بشناسیم، زیرا طبق قراردادی که با هم گذاشتیم به منظور حفظ جان محمدعلی میرزا و بسیاری دیگر، می بایست در برنامه های خود از ذکر اسامی خاص خودداری کنیم» ژنرال باتوف، «مقدمات جنگ دوم ایران و روسیه»، مجله بررسی های تاریخی، ص ۶۶

گزین بود، مرحمت فرمود. و بعضی از خدمات دیوانی در تبریز نیز به او رجوع کردند و حکومت مراغه به پسر دیگر او نورالله خان مفوض شد. و منصب سرتیپی سرباز مراغه و مضافات را کماکان به جعفر قلی خان که در محاربات روسیه و بلباس آثار دلیری و ثبات قدم ظاهر ساخته بود، باز گذاشته؛ به علاوه، محال دهخوارقان را ضمیمه منصب مزبور ساختند و او کماکان مورد نوازش و التفات است و مفتخر به امثال و اقربان و سربلند در میان همگنان.

وقایع سال خجسته فال هزار و دویست و سی و سه موافق پارس نیل ترکی و حرکت رایت خورشید پیکر شاهنشاهی به عزم نظم امور خراسان و شکست فتح خان افغان و آشوب ممالک قندهار و هرات و گریختن رحیم خان و کور شدن فتح خان بر دست کامران میرزا

آفتاب جهان تاب به منزل حمل تحویل^{۱۱۲۵} و جهان را به خرمی تبدیل [۳۲۷] نمود. چکاوک و سار بر شاخ ارغوان ارغنون نواز و شاهد گل در عرصه چمن جلوه ساز شد. شاهنشاه سلیمان دستگاه بر تخت جهاننداری زرفشانی آغاز کرد و ابواب انعام و احسان بر چهره جهانیان باز فرمود. چون جشن نوروز انقضا پذیرفت و امور سرحد خراسان اختلال داشت، سلاله الاطیاب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب^{۱۱۲۶} را به آن حدود تعیین فرمود که در خدمت شاهزاده حسنعلی میرزا بوده، به استمالت خوانین خراسان پردازد.^{۱۱۲۷} محمد خان و ولد اسحاق خان تربتی نه چندان متوحش گشته بود که به وسیله رسل و رسایل به جان نثاری و خدمتگزاری مایل گردد. مع هذه الحالات، دست توسل به دامن دولت افغان زده بود و خوانین دیگر^{۱۱۲۸} از یک طرف محرک رحیم خان والی

۱۱۲۵. اول فروردین ۱۱۹۷ برابر بود با ۱۴ جمادی الاول ۱۲۳۳

۱۱۲۶. از منشیان و شاعران و دیوان سالاران دربار فتحعلی شاه قاجار بود که علاوه بر برخی مأموریت های سیاسی به مناطقی چون خراسان که نمونه ای از آن را دنبلی گزارش کرده است. مدتی منصب وزارت خارجه ایران را نیز عهده دار بود. عبدالوهاب خان، نشاط تخلص می کرد و مقتدای تمام منشیان عصر قاجار بود.

۱۱۲۷. فتحعلی شاه پس از آگاهی از حوادث خراسان، معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب خان را در ۱۵ جمادی الاخری ۱۲۳۳ (۲۲ آوریل ۱۸۱۸) به جهت یاری شاهزاده حسنعلی میرزا به خراسان اعزام کرد. شاه همچنین ذوالفقار خان دامغانی و برادرش مطلب خان و جانبازان دامغانی را نیز به عنوان مقدمه الجیش همراه معتمدالدوله روانه خراسان کرد. بنگرید به: تاریخ جهان آرا، خطی؛ ص ۴۱۱ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۸۷ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۰ الف / سراج التواریخ، جلد اول، ص ۱۳۲ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۰۷ الف / تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۸۰ / تاریخ سلطانی، ص ۱۹۹ / اکسیرالتواریخ، ص ۱۳۶ / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۵۵۷ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۹۶ / تاریخ منتظم ناصرى، جلد سوم، ص ۱۵۲۸ / فهرس التواریخ، ص ۳۷۷

۱۱۲۸. خاوری شیرازی نوشته است که رحیم خان خوارزمی به اغوای اکراد چمشگزک خراسان و اغوای فتح خان افغان به حدود سرخس و سامان درون و مهین هجوم آورده بود.

ارگنج گشته، او را به حدود تجن ۱۱۲۹ آوردند.

بالجمله، فتح خان افغان که وزیر محمود شاه بود، بی آنکه به او مصلحت و مشورت نماید از ولایت کشمیر و پیشاور و کابل و قندهار به همه طوایف افغان و زمین داور ۱۱۳۰ لشکر خواسته سی هزار سپاه نزد وی مجتمع و سایر تجملات و تدارکات او را ازین قیاس توان کرد؛ با اثاثه و اسباب سلطنت به عزم قتال و جدال به حوالی هرات آمد و رایت عقاب پیکر خاقانی به عزم دشمن شکاری و خصم اندازی به سمت ممالک خراسان بال گشاگردید. در مقدمه، شاهزاده حسنعلی میرزا را با سپاه ابواب جمعی خود به دفع فتح خان نامزد. شاهزاده در حوالی هرات صفوف قتال برآراست و فتح خان افغان نیز با گردان افغان پای در میدان دلیری نهاده، تیغ سرافشان مبارزان از طرفین آغاز سرافشانی و نیزه‌های افعی شکل خیران بیکران بنای جان ستانی نهاد. در میانه جنگ سلطانی تقدیم رفت. شاهزاده حسنعلی میرزا در میدان رزم آزمایی خود مباشر حرب گشته، تلاش می نمود. بالاخره نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم شاهزاده مظفر وزیده، رایت لشکر افغان نگون سار و سپاه ضلالت سپر که به عدت [۳۲۸] مور و مار بودند با فتح خان افغان و شیردل خان و بردارانش فرار بر قرار اختیار و ده و دوازده هزار کس از آن گروه اسیر و دستگیر و گریختگان آن قوم تا قلعه هرات عنان بیکران باز نکشیدند. و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله [که] به خلاف عادت، در معرکه قتال حاضر بود، به دست افغانه گرفتار گردید. ۱۱۳۱

۱۱۲۹. اصل: تزن

۱۱۳۰. ناحیه‌ای تاریخی و دره‌ای وسیع در میان سیستان و غورستان که رود هیرمند در میان آن جاری است.
 ۱۱۳۱. حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه در ۸ رجب ۱۲۳۳ (۱۴ مه ۱۸۱۸) مشهد را به قصد هرات و نبرد با فتح خان ترک کرد. وی پس از رسیدن به کافر قلعه، در حالی که معتمدالدوله نیز به او پیوسته بود، متوجه شد که فتح خان به همراه سی هزار سپاهی در اراضی کوسویه که تا اردوی وی بیشتر از دو فرسنگ راه نیست، مستقر شده است. حسنعلی میرزا بلافاصله بنه و آغروق خود را در کافر قلعه گذاشت و با ده هزار سوار و پیاده و زنبورک خانه به مقابله فتح خان در اراضی میان کافر قلعه و کوسویه شتافت. در میانه جنگ میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله که راه خود را گم کرده بود، سپاهیان بنیاد خان هزاره را از دور دیده و چون گمان کرد که آنان گروهی از نیروهای قاجار هستند به سوی آنان رفته و در نتیجه به دست بنیاد خان اسیر شده و به کوسویه انتقال یافت.
 تاریخ فوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۹۱-۱۸۹ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۲۰-۴۱۳ / ابدای نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۰ ب / اسراج‌التواریخ، جلد اول، ص ۱۳۳-۱۳۲ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۰۷ الف / اکسیرالتواریخ، ص ۱۳۷ / اروضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۶۳-۵۵۹ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۳۰۱-۲۹۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۳۹ / عین‌الوقایع، ص ۱۸ / فهرس‌التواریخ، ص ۳۷۷

پس از وصول مژده ظفر،^{۱۱۳۲} موکب همایون خسرو دادگر به عزم تنبیه و تأدیب رحیم خان والی اورگنج که از روی بی‌خردی و آشوب طلبی به قدم جسارت را حدود تاجن اقدامی نموده بود، از چمن میدان نهضت پیراگردید. اولاً: شاهزاده محمد تقی میرزا با لشکر عدو فرسا در منقلای موکب بحر خروش از راه کالپوش مأمور فرمودند و رأیات ظفر آیات علی‌التعاقب از راه جاجرم و اسفراین در حرکت آمد. پس از وصول به حدود بام^{۱۱۳۳} که معبر معسکر نصرت فرجام و سعادت قلی خان و سران بغایری را مأمون و مقام بود، سربازان لشکر اطراف قلعه بام را فروگرفتند. توپچیان نیز با توپ‌های ثعبان نشان بر قلعه‌گیان آتش افشان و در عرض دو ساعت باره قلعه بام را با خاک راه یکسان و شورش محشر عیان ساختند. اهالی قلعه طالب امان و سعادت قلی خان برادر و پسر و علما و سادات را با کلام الله به شفاعت برانگیخته، خود را به پناه اصطبل آسمان آثار سرکار شاهنشاهی کشیدند و سعادت قلی خان خود نیز شمشیر عجز و استکانت بر گردن انداخته، به توسط مجید قاسم خان داماد، روی التجا به درگاه آسمان جاه نهاد. از مراحم بی‌دریغ خسروانه مشمول عفو و تفقد شاهانه گردیده با اولاد و احفاد خویش در موکب ظفر طراز به لوازم جان‌فشانی قیام و اقدام می‌نماید.^{۱۱۳۴}

و در خلال این احوال معروض مقربان درگاه جلال افتاد که رحیم خان پس از وصول شاهزاده محمد تقی میرزا^{۱۱۳۵} از آن سامان، خود را به حدود دره گز انداخته بنای خرابی و آشوب در آن حدود نهاد. چون منظور از این رکضت میمون تدمیر و تنبیه آن

۱۱۳۲. بنا به نوشته تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۴۲۱/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۰۸ الف/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۰۱، خبر فتح کافر قلعه در فیروزکوه و در ۲۷ رجب ۱۲۳۳ (۲ ژوئن ۱۸۱۸) به فتحعلی شاه رسید. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۹۲ و روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۶۵ نیز آورده‌اند که خبر پیروزی کافر قلعه در میان آباد اسفراین و در هنگام ورود شاه به خراسان به او رسید.

۱۱۳۳. فتحعلی شاه در ۳ رمضان ۱۲۳۳ (۷ ژوئیه ۱۸۱۸) وارد منزل بام در جهان ارغیان شد و دستور محاصره قلعه را صادر کرد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۹۲/تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۴۲۴/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۰ ب/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۰۸ الف/اکسیرالتواریخ، ص ۱۳۸/روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۶۵/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۰۲/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۳۹/فهرس التواریخ، ص ۳۷۸

۱۱۳۴. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۹۳/تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۴۲۴/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۰ ب/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۰۸ الف - ب/اکسیرالتواریخ، ص ۱۳۸/روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۶۶-۵۶۵/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۰۲ - ۳۰۱/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۳۹/فهرس التواریخ، ص ۳۷۸

۱۱۳۵. فتحعلی شاه پس از آنکه در ۱۰ رمضان ۱۲۳۳ (۱۴ ژوئیه ۱۸۱۸) از منزل بام وارد منزل پیر شهباز شد، خبر فرار خان خوارزم را دریافت و شاهزاده محمد تقی میرزا را مأمور محاصره بزنجر (بجنورد) کرد. تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۴۲۶-۴۲۵/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۹۳/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۰۳

برگشته بخت بود، [۳۲۹] اعلیحضرت خاقانی با منتخب سپاه جرار ایلغار فرمودند. در هشت فرسخی دره گز به وضوح پیوست که رحیم خان از عزایم قهرمانی خبردار، تاب ثبات و قرار در خود ندیده، بنه و اغروق خود را با چند عراده توپ گذاشته، از راه بیابان بی آب راه فرار برداشته، اکثری از همراهان او از تشنگی و حرارت آفتاب هلاک و بنه و اغروق او را جماعت تکه و فوجی از عساکر منصوره که به معاونت آن‌ها مأمور بودند، غارت کردند. و نجفقلی خان شادلو چون از اعمال سابقه خود متوحش و در قلعه خود متحصن بود، شاهزاده محمد تقی میرزا با لشکر ظفرلو اطراف قلعه را پرگار آسا فرو گرفته به لوازم قتل و غارت پرداختند. نجفقلی خان عرصه را بر خود تنگ دیده از در استیمان درآمد و به وساطت شاهزاده محمد تقی میرزا طالب عفو تقصیرات و ملتمس شاهزاده مقرون به اجابت گردید. و آقا خان ولد خود و محراب بیک و شرف خان بیک برادران خویش با بیست نفر از معارف کدخدایان و ریش سفیدان طایفه شادلو را گرو داده، متقبل دادن نوکر و هرگونه خدمات دیوانی گردید. ۱۱۳۶

و شاهزاده حسنعلی میرزا که پس از شکست فتح خان مأمور به تنبیه محمد خان قرایی و انتظام ولایت حیدریه بود، با عساکر خصم شکر عازم آن بوم و بر. اولاً: قلعه بوریا آباد را که حصن حصین و حصارى متین بود، به صدمه توپ‌های قلعه کوب با زمین یکسان و به یورش اقدام نموده، لشکر ظفر فرجام، باره بوریا را مسخر و متحصنین آنجا را مدمر ساخته، پس از آن به تسخیر قلعه تربت حیدریه پرداختند. محمدخان قرایی خود را در ورطه هلاکت گرفتار دید، شمشیر ضراعت به گردن انداخته و با برادران و اتباع روی به موکب شاهزاده آورد و طالب امان گردیدند. مراحم بیکران شاهنشاهی شامل حال او آمده او را به عفو شامل امیدوار فرمودند. ۱۱۳۷

در مجاری این اوضاع، جان ملاخان، ملاباشی شاه محمود افغان به عذر جسارت [۳۳۰] و اقدام فتح خان و تمنای مصالحت و مسالمت از جانب کارگذاران شوکت ابد اقتران به خدمت شاهزاده حسنعلی میرزا وارد و اراده ورود به اردوی همایون داشت. شاهزاده خبر ورود او را عرضه داشتند و اعلیحضرت شاهنشاهی فرمودند که

۱۱۳۶. تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۲۲۶/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۹۳/روضه‌الصفای ناصری،

جلد نهم، ص ۵۶۶/ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۳۰۳/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۴۰

۱۱۳۷. محمد خان قرایی پس از محاصره قلعه تربت توسط حسنعلی میرزا، در حدود ۱۶ رمضان ۱۲۳۳ (۲۰

زویه ۱۸۱۸) از فتحعلی شاه تقاضای عفو کرد. بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۹۴/تاریخ

جهان‌آرا، خطی، ص ۴۲۹-۴۲۰/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۰۸ ب/روضه‌الصفای ناصری، جلد

نهم، ص ۵۶۷-۵۶۴/ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۳۰۴

مشارالیه را به اردوی کیهان پوی باز ندهند. و شاهزاده به کارکنان شاه محمود اعلام دارد که هرگاه فتح خان را به سزای جسارتی که ورزیده مقید و محبوس روانه آستان معدلت بنیان نماید، کماکان ابواب رحمت و رأفت بر چهره آمال ایشان باز خواهیم داشت، والا آماده باشند که انشاءالله الرحمن، برای فتح قندهار و کابل جنود جرار آماده کارزارند. ملبوس خان برادر مهتر سید محمد، حاکم کلات با زعما و عظمای جلایر و ریش سفید طایفه تکه و سالور و ساروق و اهالی ولایت سرخس و مهین و درون و ابیورد و نسا، جمله به قدم اطاعت و خدمتگزاری وارد حضور همایون گشته، مورد تفقدات شاهانه و انعامات و تشریفات خسروانه آمدند. و بدر خان برادر بنیاد خان هزاره نیز با اعیان و ریش سفیدان هزاره شرف اندوز و مشمول مراحم نامحصور گردیدند. ۱۱۳۸

درین رکضت میمون، همه مهمات خراسان و ثغور و سرحدات آن قرین انتظام و همه امرا و خوانین و حکام را تشریفات و انعامات پادشاهی حاصل و در هشتم شهر شوال [۱۲۳۳] موکب ظفر طراز به عزم زیارت و تقییل عتبه علیه عرش مرتبه روضه رضیه رضویه، روانه مشهد مقدس معلی؛ و بعد از حصول زیارت، معاودت به دارالخلافة فرمودند و بنیاد خان هزاره، معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب را با معارف و کدخدایان هزاره به خدمت شاهزاده حسنعلی میرزا روانه نمود و شاهزاده را وسیله جرایم خود ساخته و با کمال ندامت از روگردانی سابق، متعهد خدمتگزاری و مستدعی گذشت و احسان شهریاری گردید. و معتمدالدوله از خراسان به [۳۳۱] دارالخلافة طهران پیوست. ۱۱۳۹

پس از این حالات شاهزاده محمود به قندهار شتافت و کامران میرزا به هرات آمد و فتح خان وزیر و شیردل خان برادر او را محبوس کرد و دو چشم جهان بین فتح خان را به گزلك قهر کند. ۱۱۴۰ شیردل خان از شهر هرات گریخته، روانه قلعه نادعلی شد و در آنجا

۱۱۳۸. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۹۳ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۲۵ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۰۸ ب / اکسیرالتواریخ، ص ۱۳۷ / روضةالصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۶۶ / سراج التواریخ، جلد اول، ص ۱۳۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۰۳ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۰ ب / فهرس التواریخ، ص ۳۷۹

۱۱۳۹. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۹۳ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۲۵ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۰۸ ب / اکسیرالتواریخ، ص ۱۳۸ / روضةالصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۶۶ / سراج التواریخ، جلد اول، ص ۱۳۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۰۳ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۰ ب / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۱۷ / فهرس التواریخ، ص ۳۷۹

۱۱۴۰. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۹۷ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۳۴ / بدایع نگار، تاریخ (ادامه پاروقی در صفحه بعد)

طایفه بارکزیایی و غلیجایی، عمله جات خود را جمع نمود، به اراده اینکه: هرگاه کامران میرزا از هرات بیرون آمد، سر راه او را گرفته با او برآویزد و برادران خود، فتح خان کور و شیردل خان را از حبس خلاص نماید. کامران میرزا از شنیدن این خبر با شیردل خان بنای صلح و سازش نهاده به رسیدن قندهار، پردل خان را مرخص نمود. از قرار عریضه‌ای که شیردل خان به دربار شوکت مدار ارسال داشته بود، در وی این مطلب نگاشته، که چون خبر کور کردن فتح خان به اطراف ممالک قندهار و کابل و کشمیر می‌رسد، در هر جا از برادران فتح خان صاحب مملکت و اختیار بوده، از این کار سر تافته، هر یک به دست آویز پادشاه‌زاده [ای] از اولاد تیمور شاه و غیره، سر به طغیان و عصیان برآورده‌اند. محمد عظیم خان صوبه دار کشمیر، دوست محمد خان و یار محمد خان برادران فتح خان را در پیشاور، شاهزاده ایوب را بر تخت نشانیده‌اند. پیشاور و الکای او را متصرف شده و با شاهزاده محمود دعوا کرده و شکست داده‌اند و کوهات و یوسف زالی را تا جلال آباد متصرف شده‌اند. و در ثانی، باز محمد عظیم خان صوبه دار، عبدالجبار خان برادر فتح خان را با جمعیت و اخراجات بسیار از کشمیر به پیشاور فرستاده که مصحوب دوست محمد خان به تسخیر کابل پردازد و نیز محمد عظیم خان و برادران فتح خان، محمد زمان خان برادر خود را فرستاده، شجاع الملک شاه را که در میان فرنگی^{۱۱۴۱} بوده، آورده با سمندر خان حاکم دره مقاتله و او را شکست داد و دو

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۰ ب/ تاریخ سلطانی، ص ۲۰۰ / سراج‌التواریخ، جلد اول، ص ۱۳۴ / تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۸۱ / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۷۳ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۳۰۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۴۱

۱۱۴۱. پس از خلع زمانشاه از قدرت توسط برادرش محمود میرزا، اختلاف و نفاق میان خاندان‌های بزرگ افغان شدت یافت. خاندان‌های مخالف محمود میرزا در این زمان به بهانه عدم کفایت محمود به حمایت از شجاع الملک برادر تنی زمانشاه برخاستند. شجاع الملک که پس از آگاهی از چگونگی خلع برادرش توسط محمود میرزا در ۲ جمادی‌الاول ۱۲۱۶ (۱۰ سپتامبر ۱۸۰۱)، عازم کابل شده بود، پس از غلبه بر قوای وزیر فتح خان، متحد و یاور بزرگ محمود میرزا، وارد کابل شد و پس از دستگیری و زندانی کردن محمود میرزا در بالاحصار، در ربیع‌الثانی ۱۲۱۸ (ژوئیه ۱۸۰۳) برای نخستین بار، بر تخت سلطنت جلوس کرد. دوران حکومت هفت ساله شجاع الملک که از این زمان شاه شجاع نامیده می‌شود، مقارن بود با آغاز درگیری‌های نظامی و سیاسی ایران و روسیه از یک سو و نزدیکی روابط ایران و فرانسه از سوی دیگر و شدت یافتن نگرانی‌های دولت انگلیس از تهاجم فرانسه به هندوستان از طریق ایران. حمایت آشکار ایران از حکومت محمود میرزا و فیروزالدین میرزا، پسران دیگر تیمور شاه که رقبای اصلی شاه شجاع به شمار می‌آمدند، باعث شد تا دولت انگلستان به فکر ایجاد روابط با افغان‌ها و حمایت از شاه شجاع بيفند. مقامات انگلیسی، با همین اندیشه بود که همزمان با گسیل سرهارفورد جونز به ایران و عقد معاهده مجمل (۲۵ محرم ۱۲۲۴/۱۲ مارس ۱۸۰۹)، مونت استوارت الفینستون را نیز به دربار شاه شجاع اعزام کردند. الفینستون به منظور مذاکره و امضای معاهده با امیر

(ادامه پاورقی در صفحه بعد)

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) کابل در ۱۰ ربیع الاول ۱۲۲۴ (۲۵ آوریل ۱۸۰۹) وارد پیشاور شد. فرستاده کمپانی هند شرقی انگلیس موظف بود تا عهدنامه‌ای علیه فرانسه و ایران با حکومت کابل منعقد کند و ضمن بستن راه اتحاد شاه شجاع با هر کشوری غیر از انگلیس، دیوار دفاعی محکمی در مقابل هجوم به هند پدید آورد. این عهدنامه در ۴ جمادی الاول ۱۲۲۴ (۱۷ ژوئن ۱۸۰۹) بدون آگاهی دربار ایران با شاه شجاع به امضا رسید. به موجب این عهدنامه، انگلستان متعهد شده بود که در صورت تهدید کابل از سوی ایران، مساعدت‌های نظامی لازم را با شاه شجاع به عمل آورد و کمک‌های مالی مورد نیاز را نیز در اختیار وی بگذارد. این دوره از حکومت شاه شجاع پس از هفت سال، با طغیان دوباره محمود میرزا و دسایس خوانین افغان به پایان رسید. شاه شجاع پس از غلبه برادرش محمود و از دست دادن قدرت، ناگزیر روانه هند شد و به مدت ۲۹ سال تحت حمایت انگلیسی‌ها در لودیانا به سر برد. در سال ۱۸۳۸/۱۲۵۴ انگلیسی‌ها که اندیشه برانداختن دوست محمد خان بارکزی را از قدرت داشتند بر آن شدند تا بار دیگر با حمایت از شاه شجاع او را در کابل به قدرت رسانند. مقامات انگلیسی هند به این منظور مکناتن را نزد شاه شجاع فرستادند و توانستند تا در ۲۳ ربیع الثانی ۱۲۵۴ (۲۶ ژوئن ۱۸۳۸)، در کلکته معاهده سه جانبه‌ای با او و امیر پنجاب به امضا رسانند. به موجب این معاهده مقرر شده بود که امیر پنجاب با قوای خویش و عده‌ای از نیروهای انگلیسی روانه کابل گردند و سایر قوای انگلیس نیز در ساحل سند متوقف بمانند تا در موقع لزوم امیر پنجاب را تقویت کنند. نیروهای مزبور به فرماندهی سر چارلز نیپه در ۲۳ رمضان ۱۲۵۴ (۱۰ دسامبر ۱۸۳۸) به سوی کابل حرکت کردند و کمی بعد با شکست قوای دوست محمد خان و فرار او به سوی ماوراءالنهر بر کابل دست یافتند. بدین ترتیب شاه شجاع در ۱۳ صفر ۱۲۵۵ در جمع افسران انگلیسی و در حالی که مردم او را نفرین می‌کردند و نوکر بیگانه می‌شمردند، در میدان عیدگاه قندهار برای بار دوم بر اریکه قدرت نشست. پس از تجدید حکومت شاه شجاع، عهدنامه دیگری در تاریخ ۲۲ صفر ۱۲۵۵ (۷ مه ۱۸۳۹) میان وی و سر ویلیام جی مکناتن به امضا رسید. خلاصه معاهده مزبور به قرار ذیل بود:

- ۱- عهد نامه انگلستان، رنجیت سینک و شاه شجاع که در ۶ ژوئن ۱۸۳۹ منعقد شده به فوت خود باقی خواهد ماند؛
- ۲- یک صاحب منصب ایلچی انگلیس همواره در کنار شاه شجاع خواهد بود و در صورت لزوم شاه شجاع نیز سفیر به حضور ژنرال گورنر و فرمانفرمای هند خواهد فرستاد؛
- ۳- نظر به معاهده شاه شجاع با انگلیسی‌ها، او به احدی از اهل فرنگ اجازه ورود به افغانستان را بدون جلب رضایت انگلستان نخواهد داد؛
- ۴- فوج منتظم و مرتبی که صاحب‌منصبان انگلیسی فرماندهی آن را خواهند داشت، همواره در افغانستان باقی خواهند ماند؛
- ۵- مخارج فوج مذکور به همین ترتیب کنونی خواهد ماند و تعداد افسران انگلیسی در فرماندهی آن از پنجاه نفر بیشتر نخواهد شد، مگر آنکه شاه شجاع تقاضای افزایش آنان را نکند؛
- ۶- پرداخت مخارج سپاه و فوج انگلیسی به عهده شاه شجاع است؛
- ۷- در باب فعالیت تجاری انگلیسی‌ها شاه شجاع هیچ ممانعتی به عمل نخواهد آورد و به صلاح و صوابدید انگلیس عمل خواهد کرد؛

۸- عهدنامه موجود با بقای سلطنت خاندان سدوزایی باقی و پایدار خواهد ماند. علی‌رغم تمام این حمایت‌ها، شاه شجاع پس از دستیابی دوباره به قدرت، تنها سه سال در مسند قدرت باقی ماند. او در ۲۲ صفر ۱۲۵۸ در حالی که خود را آماده عزیمت به جلال‌آباد می‌کرد، در بالا حصار مورد حمله (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

نفر شاهزاده، محمد هاشم و سلطان اسد نام از پیش شاه محمود گریخته، [۳۳۲] نزد شیردل خان و برادران او رفتند. پردل خان با جمعیت در رکاب محمد هاشم به طرف بلوچستان رفته، که مالیات دیوانی آنجا و شکار پور را جمع نماید. شجاع الملک و محمد زمان خان و شاهزاده محمد هاشم و پردل خان در بلوچستان جمعیت منعقد ساخته، با لشکر آراسته حاضر و آماده و از کابل نیز عبدالجبار خان و دوست محمد خان و برادران در رکاب شاه ایوب و شیردل خان نیز با سلطان اسد و جمعیت خود، همگی متفق اللفظ و الاراده، عزم خود را جزم کرده‌اند که در اول نوروز بر سر قندهار روند و کین خواهی از شاهزاده محمود و کامران نمایند. و شیردل خان در عریضه نگاشته بود که به غیر از هرات و نصف قندهار، جایی در تصرف محمود شاه نمانده و نصف قندهار با ایل و الوس و طایفه غلیجایی و مهمند و یوسف زایی و نصف درانی، در تصرف شیردل خان است. و میرافضل خان اسحاق زایی اراده داشته است که به اولاد تیمور شاه خدمت نماید و او را تطمیع و تحریص کرده، رأی او را منحرف ساخته‌اند و با پردل خان روانه بلوچستان شده. بالجمله، در آن حدود فتنه‌ای عظیم برپا گشته تا از ورای پرده غیب چه رو نماید. و وقوع این امور به مقامی از نیروی طالع شاهنشاهی است. ۱۱۴۲

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) شجاع الدوله پسر محمد زمان خان قرار گرفته و به قتل رسید. جسد شاه شجاع در روز بعد در چار باغ کابل، در مقبره تیمور شاه مدفون شد.

برای آگاهی بیشتر بنگرید به: تاریخ سلطانی، ۲۴۱/درةالزمان فی تاریخ شاه زمان، ۲۱۷-۲۰۰/الفینستون، افغانان، ص ۵۱۸-۲۵۶/سید حسین صدرالممالی، تاریخ احمد شاه درانی، خطی، کتابخانه آستان قدس رضوی، ص ۲۳۳/سراج التواریخ، جلد اول، ص ۲۰۵-۹۳/تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی، جلد دوم، ۱۹۱-۶۹/محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، (قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۱)، ص ۲۰۵/تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۶۱/سایکس، تاریخ ایران، جلد دوم، ص ۴۴۴/محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، جلد اول، ص ۱۲۳ و ۳۸۰

Kaye, The War in Afghanistan, P.25-27&83-84/ Fraser_Tytler, Afghanistan, 67-69/Sykes, History Of Afghanistan, Vol.1, P.384-385/The Chronology Of Modern India, P.294/ Kelly, Britain and The Persian Gulf, P.94

۱۱۴۲. برای گزارش های مفصل تر، بنگرید به: تاریخ سلطانی، ص ۲۰۲-۲۰۰/سراج التواریخ، جلد اول، ص ۱۳۴-۱۳۲/تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۸۱/عین الوقایع، ص ۱۸/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۹۸/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۱۸-۴۱۷/روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۷۳/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۰۸-۳۰۹

از جمله وقایع غم افزا در آخر این سال سه روز به عید سعید مانده وفات حاجی محمد حسین خان قاجاری مروی اتفاق افتاد

و او از اکابر امرای دربار کیوان مدار، صاحب فضل و ادراک و معروف به لطافت لسان و مشهور به فصاحت بیان؛ ادیبی کامل و امیری خوش عقیده و صاحب دل و مردی آرمیده و فصیحی کامل عیار و سنجیده و همواره در خلوات و جلوات منظور نظر شاهنشاه کامران و مورد مخاطبات و مکالمات داور جمشید شأن؛ و قریب به وفات خویش، مدرسه‌ای در نفس الخلافه طهران ساخته و در بنای او نهایت سلیقه و نظافت و رونق به کار برده، مدرسی فاضل گماشته و رواتب [۳۳۳] و وظایف طلاب را از مداخل و اموال خود مقرر داشته و حجرات مدرسه را به وجود طلاب صاحب ذهن مُجدد و ساعی آراسته و بعد از معاودت از حضور فیض گنجور سلطانی، تغییر لباس می‌کرده با محاسن سفید و بخت سعید در حجره‌ای از حجرات آنجا که مخصوص خود بود، قرار می‌گرفت و به عبادت و مذاکره و مقاله و صحبت علماء و امرا و آشنایان و کبرا و عظاما مشغول بود و نهایت عزت و اعتبار در خدمت پادشاه کامکار و شاهزادگان بلند مقدار داشت. معزز و مکرم می‌زیست و بعضی اوقات شاه و شاهزادگان به یمن قدوم سعادت لزوم سر منزل او را محسود کاخ بهشت برین می‌فرمودند. چنین بود تا به مرض قولنج که بر مزاجش طاری شده بود، رخت از جهان برداشت و جهان بر جهانیان گذاشت. «عاش سعیدا و مات حمیدا» ۱۱۴۳

بعد از وقوع واقعه ممات او خاطر خطیر سلطانی از کمال چاکر نوازی و قدردانی تغییر یافت و تمامی شاهزادگان ملول گشتند و جای آن بود، چه می‌بایست که آسمان خمیده پشت مدتها امیری چنین صاحب فضل و تمکین پرورش دهد. بالجمله به فرمان اعلیحضرت خاقانی کارگزاران درباره سلطانی، نعلش او را با تدارک و سامانی لایق نقل و تحویل به نجف اشرف کردند. ۱۱۴۴

۱۱۴۳. سعادت‌مند زیست و پسندیده درگذشت.

۱۱۴۴. حادثه درگذشت حاجی محمد حسین خان مروزی در ۲۳ جمادی‌الاول ۱۲۳۴ (۲۱ مارس ۱۸۱۹) اتفاق افتاد. از آنجایی که دنبلی باز هم چون نوروز را مبداء تغییر تاریخ قمری قرار داده است، بنابراین درگذشت امیرکبیر حاجی محمد حسین خان مروزی را نیز که سه روز قبل از نوروز (اول فروردین ۱۱۹۷ برابر ۲۵ جمادی‌الاول ۱۲۳۴) اتفاق افتاده است، جزو وقایع سال ۱۲۳۳ ذکر می‌کند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۹۸ / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۷۴ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۳۰۹ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۴۲

بیان وقایع سال همایون فال هزار و دویست و سی و چهار هجری و وفات

میرزا محمد شفیع صدراعظم

جهان را از فرّ ورود موکب بهار رونقی دیگر افزود و چکاوک و سار بر شاخسار بنای نغمه سازی و ترمّم نمود. جهان جوان شد و مرغزار زمین از طراوت فروردین رشک نسترن زار آسمان گردید. و نواب اعلیحضرت سلطانی بعد از انقضای جشن نوروزی ۱۱۴۵ روی به ساختن مهمات ملک و ملت نهاد و دست دریا مثال، به گوهر پاشی گشاد. و در هنگام کوچ از دارالخلافه طهران به چمن سلطانی، صدراعظم میرزا محمد شفیع را مرضی طاری گشته، قدرت به مراقبت اردوی کیوان شکوه نیافت [۳۳۴] و به موجب فرمان قضا جریان از رکاب جوزا مماثل تخلف جسته، به دارالسلطنه قزوین نقل و تحویل نمود که شاید در آن خطّه به مداوای اطبای حاذق صحت یابد و به خدمت آسمان رتبت شتابد. بعد از ورود به قزوین مرض او روز به روز اشتداد یافته، روی به عالم عقبی ۱۱۴۶ نهاد و عمرش زیاده از هفتاد بود و او از اعظم مقربان حضرت سپهر رتبت و از اول دولت خاقان مغفور از چاکران معتمد دولت ابد دستور. وزیر غیور و صدری به فطانت و کارگذاری و کاردانی مشهور و در آستان آسمان تمکین، سال ها در حضر و سفر به جلال خدمات سلطانی، مراحل جوانی طی کرده و در خدمت و جانفشانی موی سفید

۱۱۴۵. اول فروردین ۱۱۹۸ برابر ۲۵ جمادی الاول ۱۲۳۴

۱۱۴۶. فتحملی شاه پس از ترک میرزا شفیع در قزوین و رسیدن به سلطانیه چون از وخامت حال صدراعظم خویش اطلاع یافت، از همان جا میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی و حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلانی و محمود خان قوریساوول باشی دنبلی را برای معالجه و مصاحبت او مأمور داشت، اما تلاش آنان فایده‌ای نبخشید و دومین صدر اعظم دربار قاجار در ۱۹ رمضان ۱۲۳۴ (۱۲ ژوئیه ۱۸۱۹) درگذشت. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۰۱/ تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۴۱/ بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۱ الف / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱۰ الف / صدراالتواریخ، ص ۸۶-۶۶/ اکسیرالتواریخ، ص ۲۴۴/ زنبیل، ص ۳۵۶-۳۵۵/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۱۰/ روضة الصفاى ناصری، جلد نهم. ص ۵۷۶/ فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۱۸/ تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۲۳/ فهرس التواریخ، ص ۳۸۰ اعتمادالسلطنه، تصویری نسبتاً واقع بینانه از موقعیت و شخصیت میرزا شفیع ارائه کرده است. محمد حسن اعتمادالسلطنه، خلسه مشهور به خوابنامه، (تهران: توکا، ۱۳۵۷)، ص ۵۳

نموده. نعلش او را نیز با کمال اعزاز و احترام و قزّا و حَقّاط و امینان کاردان روانه نجف اشرف فرمودند. بعد از چندی منصب صدارت اعظم به حاجی محمد حسین خان اصفهانی تفویض رفت. ۱۱۴۷ و این منصب [را] که عمده مناصب بود و مایه افتخار و اعتبار او می نمود بر دیگر مناصب او افزود.

بیان جشن عروسی نواب امیرزاده اعظم افخم محمد میرزا

عزم والا نهمت نواب نایب السلطنه تقاضای آن می نمود که درّی از دراری سلطنت و گوهری گرانمایه از مخزن دارایی و شوکت، برای نواب امیرزاده اعظم خواستگاری نماید. اعلیحضرت شاهنشاهی در دلفروز صدف امارت و شوکت، مهد علیا و ستر کبرای حرم مجد و جلالت، صبیّه مرضیه فخرالامراء الکبار، محمد قاسم خان قاجار را که هم از گوهر دریای سلطنت به وجود آمده بود، مناسب دانسته، رخصت جشن و سرور دادند. بناءً علی هذا، نواب نایب السلطنه العلیه فرزند دلّبند را با تدارکی شایان و

۱۱۴۷. متأسفانه صدراعظم جدید شاه قاجار و پسرش عبدالله خان که او نیز در کنار پدرش، منصب منشی الممالکی را یافت، از عوامل و خیرچین های دیرینه انگلیسی ها بودند. سه گزارش را به عنوان نمونه ای از اسناد جاسوسی او می آوریم: مالکم در جریان نخستین مأموریتش به ایران، پس از ورود به اصفهان و ملاقات با حاجی محمدحسین خان که در آن زمان بیگلربیگی اصفهان بود، طی گزارشی به هنری دنداس رئیس سازمان نظارت کمپانی هند شرقی بمبئی، به نکات مهمی در باره صدر اصفهانی اشاره می کند که خلاصه آن ها به قرار زیرند:

۱- ثروت صدراصفهانی و درخواست او از مالکم مبنی بر دادن جواهراتی به وی و تقدیم یک گل سینه زمرد به بیگلربیگی، توسط سفیر انگلستان؛

۲- درخواست صدراصفهانی در برقراری مقرری قابل ملاحظه ای برای او از سوی کمپانی هند شرقی؛

۳- پیشنهاد مالکم به صدراصفهانی در ارسال اخبار و اطلاعات مورد نیاز توسط پیک های مخصوص به هند و فراهم آوردن تسهیلات جهت قافله های تجاری انگلیس به سوی تهران، در مقابل دریافت مقرری،

۴- برقرار کردن سالی یک هزار و پانصد روبه مقرری برای صدراصفهانی توسط مالکم و تمهید پرداخت مقرری سالانه به شرط ارائه خدمات مهم به کمپانی. اسماعیل راثین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶)، ص ۸۲

ژنرال گاردان در ۱۵ ذیحجه ۱۲۲۳ (۱ فوریه ۱۸۰۹)، درباره حاجی محمدحسین خان صدراصفهانی، خطاب به شامبانی وزیر خارجه فرانسه می نویسد « طمع و انتریک، اساس اخلاق او را تشکیل می دهد و او سردسته طرفداران انگلستان است. او از مقام خود استفاده می کند و تجارت با هندوستان را منحصر به عده ای نموده که همگی از طرفداران دولت انگلستان می باشند» منصوره اتحادیه، گوشه هایی از روابط خارجی ایران، ص ۴۵

در ۲۲ صفر ۱۲۲۶ (۱۸ مارس ۱۸۱۱) سرگور اوزلی درباره مقرری سال ۱۸۱۱ صدراصفهانی می نویسد که حاج محمد حسین خان حاکم و بیگلربیگی اصفهان به ملاقات او آمده و طی روزهای توقف وی در بوشهر، آنچه درباره اوضاع کشور لازم بوده به اوزلی گفته است. اوزلی نیز به نوکرهاى همراه او هر یک ده پوند داده و مقرری سال ۱۸۱۱ او را نیز که از کمپانی هند شرقی حواله شده بود به وی پرداخته است. حقوق بگیران انگلیس در

معتمدان کاردان و حسین خان سردار بیگلربیگی ایروان به دارالخلافة طهران فرستادند و در آن خطه در ظل سلطنت و سایه رأفت خاقان جمجاه، بنای جشن عروسی برحسب دلخواه نهاده شد و صغیر و کبیر و امیر و وزیر به جشن سور و سرور [۳۳۵] برخاستند^{۱۱۴۸} و مجالس و محافل عیش را چون روی حورا آراستند. و بعد از اتصال ماه و خورشید، پیشکش ها از امرا و وزرا، از پیشگاه حضور خاقانی گذشت و سر و بر هر یک از خدمتگزاران به خلّاع آفتاب شعاع مُحَلّی و مزین گشت. و بعد از چند ماه توقف، امیرزاده از دربار سلطانی مرخص گشته، با حرم محترم و جمعی از خاصان و جواری حرم عازم دارالسلطنة تبریز و درین خطه نیز مراسم چراغان و جشن و سرور و عیش و حبور از سر گرفتند.^{۱۱۴۹} بیت:

تا جهان باد جهان جمله به کام شه باد	حضرش مامن احرار و دل آگه باد
لشکرش را که به تدمیر عدو روی نهند	مدد از لطف الهی و رجال الله باد
ظفر و نصرت و اقبال و خداوندی و جاه	هرکجا رایت شه روی نهد همره باد

۱۱۴۸. اصل: برخواستند

۱۱۴۹. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۰۲ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۴۵ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۱ الف / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۵۷۸ / کسیرالتواریخ، ص ۲۱۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۱۲ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۴۴ / فهرس التواریخ، ص ۲۸۱

بیان وقایع سال خجسته فال هزار و دویست و سی و پنج هجری
دیگر بار جهان به رسم دیرین خرمی تازه کرد و مشاطه ابزار آرای چهره شاهد گل را
غازه و صوت بلبل را در حریم چمن بلند آوازه ساخت. شاهنشاه اعظم ملک الملوک
عالم برای جشن نوروزی^{۱۱۵۰} بر فراز تخت جم نشست و کارگزاران دربار آسمان مدار،
مجلس عید را زیور دیگر بستند. دست کان یمین بحر یسار سلطانی بر دست کامرانی
آغاز زرافشانی نمود.

چون جشن عید انقضاء یافت، سلطان کامکار روی به ساختن مهمات مملکت آورد.
و خلایق در مهد امن و امان آسوده بودند. و درین سال چیزی که لایق سیاق تاریخ باشد،
از وراء پرده خفا به عرصه ظهور جلوه نمود،^{۱۱۵۱} مگر اینکه جماعت روسیه در ولایات
متصرف فیه خویش بنای بد سلوکی با سرخای خان لگزی و مصطفی خان شیروانی و
مهدی خان قراباغی نهادند و ایشان را از وطن مألوف دل کنده، روی امید به دربار رأفت
مدار نایب السلطنه آوردند و مورد نوازش و التفات از شاهنشاه عالم پناه و حضرت نایب

۱۱۵۰. اول فروردین ۱۱۹۹ برابر بود با ۶ جمادی الاخری ۱۲۳۵.

۱۱۵۱. بالجمله در روز پنجشنبه بیست و ششم شهر شعبان المعظم [۱۲۳۵] از دارالخلافه طهران موکب ظفر
عنان را حرکت واقع شد و بعد از نزول اجلاں به عمارت مبارکه سلیمانیه کرج، فرستادگان ایمبراطور روسیه با
انواع تحف و طرایف وارد آن منزل پر بدایع گشتند. «تبیین این مفاک آنکه: ایمبراطور مزبور از آمد و رفت
فرستادگان موفور میل شاهنشاه عدالت دستور را به تحف ممالک فرنگ زیاده از حد فهمیده و از فرط مواحدت
و موافقت به انفاذ تحفه تازه مبادرت می‌ورزید. از جمله تحفی که درین اوقات ارسال داشت یک قطعه مصنع
کوثر منبعی است که از قطعات بلور الماس تراش، مشتمل بر دو زرع طول و یک زرع عمق به ترکیب مثنی ترتیب
یافته و یک عدد فواره از یک پارچه بلور الماس تراش به اندازه یک زرع ارتفاع، مانند خط شعاعی مهر از وسط
آن تافته بود. هدایای دیگر از قبیل آئینه های دو زرعی و سه زرعی و چهل چراغهای بلور فروزان و قنادیل
رخشان و غیر آن بدان منظم ساخته، به تشبید ارکان دوستی و یک جهتی پرداخته بود. حضرت اعلی فرستادگان
را نوازش فراوان نمود و هدایای مزبور را به دارالخلافه طهران گسیل فرمود. حوض بلور را در وسط تالار ارسی
دار آئینه، مسمی به عمارت بلور که در باغ مبارکه گلستان واقع است نصب کردند و چهل چراغهای مرسله و
قنادیل با سلسله را نیز در همان عمارت بر پای آوردند. تا همواره اوقات شاهنشاه آگاه را منظور نظر انور باشد و
این معنی موجب ازدیاد میل خاطر همایون به موافقت آن دولت خورشید شرر گردد.» تاریخ ذوالقرنین، خطی،
جند اول، ص ۲۰۳

السلطنه گردیدند. ۱۱۵۲ و بزرگ روس جماعت [۳۳۶] شیروانی را از کوه فت کوچانیده، در شهر قدیم شماخی مسکن داده، بنای آبادی نهادند. ۱۱۵۳
 و در آخر این سال قاسم آقای حیدرانلو از حوالی چالدران و محلات خوی با جمعی از طایفه بی عاقبت خویش روی گردان شده، به روم رفت و در مملکت روم منشاء فتنه و فساد گشته، مزید علت بد سلوکی های پاشایان و باعث خرابی و قتال دولت ایران و روم شد. ۱۱۵۴ چنانکه نگاشته قلم تقریر و تحریر می گردد. انشاء الله تعالی.

-
۱۱۵۲. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۰۵ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۱ ب / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۵۸۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۱۵
۱۱۵۳. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۰۵ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۱ ب / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۵۸۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۱۵
۱۱۵۴. خاوری و هدایت ماجرای کوچ قاسم آقای حیدرانلو و ایل او را جزو وقایع سال ۱۲۳۶ ذکر کرده اند. این در حالی است که در تاریخ ذیقعدہ ۱۲۳۵ فرمانی از سوی محمد علی میرزا خطاب به قاسم خان مینی بر بازگرداندن ایل مزبور به محل اصلی خود در خاک ایران، صادر شد. همین فرمان مشخص می کند که کوچ ایل حیدرانلو قبل از ذیقعدہ ۱۲۳۵ و چنانچه دنبلی نوشته مربوط به حوادث سال ۱۲۳۵ است. اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)، جلد اول، ص ۲۳۴ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۰۵ / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۵۸۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۱۷

بیان وقایع سنهٔ نیلان ایل مطابق سنهٔ هزار و دویست و سی و شش هجری و
توجه رایات همایون شاهنشاهی به سمت خراسان و اطاعت تمامت
خوانین خراسان

سلطان بهار، دیگر بار جهان را خوشتر از عهد شباب ساخت و سرو صنوبر با لباس
اخضر قد دلارا، به خود نمایی و جلوه‌سازی برافراخت. ۱۱۵۵ شاهنشاه عالم پناه برای
جشن نوروز فیروز بر تخت مرصع نشست و از فروغ تاج وهاج، شکوه تاج سلطان انجم
شکست و دست جود و احسان برگشاده، درهای فتنه بر روی جهانیان فرو بست.

بعد از انقضای جشن نوروزی، به فرخی و فیروزی همت همایون به ساختن مهمات
مملکت و نظم امور دین و دولت پرداخت. چون چند سال بود که کار ممالک خراسان
اختلالی داشت، همای رایت همایون به سمت آن مملکت در پرواز آمد و خوانین آن
حدود نقد ارادت و جان نثاری بر کف نهاده، در پیشگاه عجز و نیاز آمدند و سرکشان آن
سامان که به بهانه جویی و معاذیر نادلپذیر دورگرد بساط صداقت و خدمت بودند، از
انتشار اخبار عزایم برق آثار و استماع حرکت رایات نصرت شعار از افعال و اعمال سابقه
نادم و پشیمان و از رعب و هراس به ذیل عفو اغماض خسروانی متمسک گشته، بعد از
وصول موکب انجم شکوه به چمن نمکه، رضافلی خان ایلخانی حاکم خبوشان و
بیگلر خان حاکم دره جز و نجفقلی خان شادلو پسران و برادران خود را به رسم گرو با
اعیان ولایات ابواب جمعی خود [۳۳۷] و پیشکش های شایسته، روانه درگاه جهان پناه
نمودند و در چمن مزبور وارد رکاب منصور و شرف اندوز و خاکبوس حضور شوکت
دستور شدند. چون موکب ظفر لزوم سلطان آفاق، ساحت آرای چمن خوش ییلاق
گردید. پسران خوانین اعراب و قرایی و غیرهم که عبارت بودند از [امیر علی نقی خان
حاکم تون و طبس و امیر علی خان حاکم قاین و محمد خان حاکم تربت حیدریه، شرف
تقییل آستان آسمان بنیان دریافتند و ملتزم رکاب و متوقف دارالخلافة طهران [گشتند] و
کوچ و اطفال خود را نیز روانهٔ ارض اقدس نموده، قبوض رسیدگی از کارگزاران آنجا به

نظر اولیای دولت قاهره رسانیدند و همگی از روی ضراعت متقبل هرگونه خدمت و متکفل بندگی و اطاعت گشتند. ۱۱۵۶

مأمور شدن شاهزاده حسن علی میرزا به تنبیه بنیاد خان و شکست سپاه هزاره به رکضت غازیان ظفر نشان

چون بنیاد خان هزاره به اعانت والی میمنه و بالا مرغاب و به اغوا و اعانت جماعت هزاره و ایلات نواحی هرات فریفته شده، کمند سرکشی را تاب و تیغ غرور را به هوس غلبه بر لشکر منصور آب داد و به استظهار شش و هفت هزار خانوار از هزاره شراره شرارت برافروخت و در حدود باخزر و شهرنو رایت مفسدت و خودنمایی برافراخت؛ به خیال اینکه هنوز عساکر منصوره به شاهزاده حسنعلی میرزا نیپوسته‌اند در میانه انتهاز فرصتی نماید و گوی ظفر رباید. شاهزاده را اگر چه اکثری از نوکر ولایات دوردست خراسان که مأمور به دیگر سرحدات بودند، به رکاب نیپوسته با همان چهار پنج هزار سوار و پیاده که از مشهد مقدس و حوالی آن حدود فراهم داشت، ۱۱۵۷ به فرمان خدیو دادگر همت به دفع بنیاد خان گماشت.

بنیاد خان با غرور و استکبار بی شمار، در چمن باخزر با شاهزاده آزاده صفوف کارزار بر آراست و در میانه محاربتی شدید روی نموده، بعد از کشتش و کوشش، شکست به بنیاد ارکان بنیاد [۳۳۸] خان افتاد. جمعی کثیر مقتول و جمعی غفیر اسیر و دستگیر و بقیه السیف، رهنورد به وادی فرار و ادبار گشتند و غنیمت و کسب بی حساب نصیب غازیان ظفر نصاب خراسانی گردید و قلعه های آن طرف باخزر که در تصرف بنیاد خان بود، به تصرف اولیای دولت جاوید بنیاد درآمد و اعیان هزاره که در آن حدود مقام داشتند، از روی عبودیت و ابتهال به دولت بی‌زوال، به خدمت شاهزاده آمده متعهد

۱۱۵۶. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۰۵/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۵۲/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱۲ الف / اکسیرالتواریخ، ص ۱۴۲/روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۵۸۷/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۱۹/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۴۷

۱۱۵۷. حسنعلی میرزا چون از لشکرکشی به باخزر و نوا و نصب امیر قلیچ خان تیموری در آن مناطق به خراسان بازگشت و دریافت که بنیاد خان بار دیگر، شهر نو را محاصره و نواحی باخزر را غارت کرده است، دو تن از پسران خود یعنی هلاکو میرزا و ارغون میرزا را ملازم رکاب خود کرد و در رمضان ۱۲۳۶ برای جنگ با بنیاد خان هزاره‌ای از طریق تربت حیدریه روانه باخزر و شهر نو شد. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۵۲-۴۵۳/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۰۹/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱۲ الف - ب / اکسیرالتواریخ، ص ۱۴۲/روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۵۸۷/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۲۰/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۴۷

خدمتگزاری شدند. شاهزاده اعیان هزاره را به ابراهیم خان بیگلربیگی هزاره که در سالک خدمتگزاران منسلک بود، سپرد و فتنه بنیاد خان در آن حدود فرو نشست. ۱۱۵۸

مأمور شدن شاهزاده محمد قلی میرزا به تنبیه ترکمانان تکه و استیصال آن جماعت به نهضت راییت ظفر آیت

در آن اوقات ترکمانان تکه به اغرای رحیم خان والی خوارزم به تطاول و چپاول که عادت ایشان است، جسارتی کرده و خسارتی به اهالی جوین و سبزوار رسانیده بودند. اگر چه علی مراد خان قلیچی حاکم جوین، هنگام معاودت آن جماعت سر راه بر ایشان گرفته، اسرا و اموال منوبه را استرداد و قریب به چهل نفر نیز از آن گروه فتنه‌انگیز به قتل رسانیده بود و قریب یکصد نفر هم زنده دستگیر و رؤس مقتولین را با اسرا، روانه درگاه آسمان جاه ساخته، ولیکن جسارتی چنین مستلزم تنبیه کامل بود. شاهنشاه اسلام پناه شاهزاده محمد قلی میرزا والی استرآباد و مازندران را با جمعیتی از عساکر ظفر نشان به تنبیه طایفه تکه مأمور و شاهزاده بعد از عبور از سند و چندر، ذوالفقار خان دامغانی را با جمعی از سواره رکابی و تفنگچیان جلادت بنیاد استرآباد و مازندران از پیش روانه و به قتل و اسیر و چپاول جماعت تکه ساکن بام و بورمه که از معتبرین آن طایفه بودند، تعیین فرمود، و مأمورین در طلوع عید سعید فطر که شام حیات و صبح ممات آن زمره خبثات آیات بود، ناگهان تاختن [۳۳۹] آوردند و در صدمت اول جمعی کثیر از مردان ایشان طعمه شمشیر و دو هزار نفر از صبیان و رجال و نسوان مشکین خال به کمند اسر و استیصال گرفتار ساختند. زیاده از پنجاه هزار شتر و گاو و گوسفند و اسب و مادیان و اموال و اسلحه غنیمت گرفته، راییت معاودت برافراختند. و اسیری چند از زوار مشهد مقدس و تجار و معامل و غیره که در سنوات سابقه هنگام دزدی و تاخت به دست آن گروه خذلان پژوه افتاده بود و گرفتار مشقت و شداید بی‌نهایت آن زمره بی‌عاقبت بودند، ازین دستبرد مستخلص گشته، پای خلاصی به راه اوطان مألوفه نهادند و زبان به

۱۱۵۸. چون بنیاد خان هزاره با شنیدن خبر حرکت قوای قاجار به سوی او، محاصره شهر نو را رها کرد و به قریه کاریز از محال باخزر رفت، حسن علی میرزا نیز به سوی کاریز روان شد. در ۲۴ رمضان ۱۲۳۶ (۲۵ ژوئن ۱۸۲۱)، سرانجام سپاه قاجار و بنیاد خان با یکدیگر روبرو شده و به مصاف پرداختند. در این نبرد، با رشادت هلاکو میرزا، بنیاد خان شکست خورد و متواری گردید. او ابتدا به کوسویه رفت و چون دید که در آنجا نیز نمی‌تواند ایستاد به سوی میان ارباع جمشیدی گریخت. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۵۴-۴۵۳/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۰۹/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱۲ الف - ب/اکسیرالتواریخ، ص ۱۴۲/روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۸۷/ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۳۲۰/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۴۷/سراج‌التواریخ، جلد اول، ص ۱۴۵/عین‌الوقایع، ص ۲۰

شکرگویی و دعاخوانی و ثناجویی دولت روزافزون گشادند. و از تاییدات اقبال بی‌زوال آنکه، فرستادگان شاهزادگان که مبشر اخبار نصرت و منتشر آثار رحمت بودند، هر دو در یک روز، دو ساعت از یکدیگر فاصله به اردوی کیهان پوی رسیدند. ۱۱۵۹

شرح بعضی سوء سلوک سرحدداران ممالک روم با اولیای دولت قاهره و بواعث حرکت رایت نصرت طراز نایب السلطنة العلیه به آن مرز و بوم از جمله اطوار ناهنجار و خلاف قاعده دوستی دو دولت، یکی این بود که با حجاج و زوار که هر ساله عازم بیت الله الحرام بودند، هر سال نسبت به سال سابق بد سلوکی پاشایان در تزیید بود. با اینکه بارها به اولیای آن دولت اظهار و هر ساله احکام متعدده اصدار گردید که پاشایان در هر یک از ولایات عثمانی لازمه حسن سلوک و مهربانی با حجاج و تجار مسلوک دارند، بعد از صدور آن همه احکام، شدت عمل حکام به حدی رسید که در سال گذشته جمعی از خادمان حرم پادشاهی که رهسپار طریق حجاز بودند، در ولایت ارزنة الروم و حلب، جمعی از عملة گمرکچیان مصمم شده بودند که به سراپرده خادمان حرم درآیند و اگر مالی در آنجا ببینند، گمرک آن باز یافت شود و اصلاً اعتنایی به احکام دولت که در دست [۳۴۰] همراهان حرم حرمت بود، نکردند و احترامی از مقرب الحضرت، میرزا علیرضا که از اولاد معتمدالدوله سابق حاجی ابراهیم خان شیرازی است،^{۱۱۶۰} ننمودند. بعد از آنکه این مقدمه گوشزد اولیای آن دولت شد، به هیچ وجه در آن باب اظهار اعتذاری نشد تا به سیاست مرتکبین چه رسد. و هم در آن اوقات مالی از تجار این حدود در حوالی ارزنة الروم به دست بی‌پروایی دزدان آن مرز و بوم به یغما رفته بود. خسرو محمد پاشا اصلاً غور رسی ننموده، چون در مقام گرفتن اموال از مرتکبین برآمده، هر چه استرداد نموده بود، تمامی را برای خود ضبط نمود و به صاحبان مال چیزی نداد. دیگر آنکه حافظ علی پاشا علاوه بر سوء سلوک و لجالیج با

۱۱۵۹. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۵۶/تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۱۰/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱۲ ب // اکسیرالتواریخ، ص ۱۴۲/روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۹۰/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۲۱

۱۱۶۰. میرزا علیرضا یکی از پسران کلانتر شیرازی بود که به فرمان فتحعلی شاه مقطوع النسل گردید. میرزا اسدالله قوامی که پس از عزل پدرش حاج ابراهیم خان در بروجود دستگیر و کور شد درباره او نوشته است که: «برادر کهنترم میرزا علیرضا که با بنی عم دیگر به دارالخلافه اش آورده بودند، از حلیه عضوی از اعضای رئیسه که مایه بقای نوع بشر است، عاری و به جهت قطع نسل جهان را از چشم او تاری نمودند و در بیست و پنجم ذیحجه، برحسب حکم محکم و یرلیغ بلیغ قدر توام این علیل کلیل را به قصر سلطنت بردند» تاریخ قوامی، خطی، ص ۲۵/فارسانامه ناصری، جلد اول، ص ۶۸۱

حجاج که از حد تقریر و تحریر افزون بود، سلیم پاشا، متصرف میرزا[از] مشغول اغوا و تحریک اکراد سبکی و حیدرانلو ساخت و شرحی چند به سلیم پاشا نوشته، اسناد کفر و زندقه و بدعت به مسلمانان این ولایت داد. آن تحریرات که عندالحاجه حجت است، الحال در دست اولیای دولت موجود است. و سلیم پاشا نیز حسب اشاره او در تحریک و اغوا کوتاهی نکرده، تمامت طایفه حیدرانلو و بسیاری از سبکی را فریب داده به آن طرف برد و به خلاف عهد و شرط فیما بین دولتین، آن‌ها را تصاحب نمود. بعد از آنکه شکایت‌ها و اظهارهای پی در پی به اولیای دولت و سرعسکران روی داد، مفید نیفتاد و حسن خان قاجار به حکم نایب السلطنة العلیه با جمعی از پیاده و سوار برای آوردن طایفه حیدرانلو از ایروان، به آن سمت روان و از قرار حکم اشرف، لازمه اهتمام به عمل آورده بود که در اثنای عبور به قدر سرمویی ضرر و آسیب به مال و حال و غله و حبوبات عرض راه نرسد. و در حقیقت، حسن خان رفتاری در آن حدود نموده بود که در قوه هیچ قافله و کاروان نبود. و چون منظورش کوچانیدن ایل بود به ملایمت و اطمینان، لهذا او و جمعیت او در خیام و چادرهای خود آسوده [بودند که] سلیم پاشا علی الغفله با تمامی [۳۴۱] جمعیت خود بر سر او آمده، حسن خان نیز لابد و ناچار به مدافعت ایشان پرداخت. اگر چه سلیم پاشا از این سودا سودی ندید، اما مصدر فتنه و فساد گردید و در تصاحب ایل حیدرانلو این همه ثبات قدم ورزید و از رهگذر این خلاف عهد فیما بین دولتین، مشمول نوازش سرعسکر و اولیای آن دولت شد.

بعد از آنکه خسرو محمد پاشا به سرعسکری ارزنة الروم منصوب گشت، به این گمان که شاید رفتار او از حافظ علی پاشا بهتر باشد و به اینگونه خلاف حساب راضی نشود، اولیای این دولت چگونگی امور را به سرعسکر و اولیای آن دولت مرقوم داشته؛ کار گزاران این دولت منتظر بودند که رعایت عهد فیما بین به ظهور رسد.^{۱۱۶۱} از آن طرف گاه اظهار شد که حیدرانلو از جمله ایلات ولایت عثمانی است و گاه جواب این بود که طایفه مزبور خوش نشین ولایت و مطلق العنانند و حال آنکه اطلاق عنان اینگونه اشرار، سوای اذیت و اضرار و افساد ذات البین، مضر ثمری و منشاء اثری نبوده و منافات این دو

۱۱۶۱. متأسفانه دیگر منابع قاجار درباره این گزارش‌ها اطلاعاتی جز آنچه دنبلی آورده است ارائه نکرده‌اند. به همین دلیل نیز تا زمانی که اسناد و مدارک بیشتری در دست نداشته باشیم، طبعاً نمی‌توانیم از کم و کیف این کشاکش‌ها و ریشه‌های آن‌ها آگاه گردیم. برای انعکاس گزارش‌های دنبلی در منابع قاجاری بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۱۱/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۵۹-۴۵۸/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۲ الف/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱۲ ب // اکسیرالتواریخ، ص ۱۴۲ و ۳۶۱/روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۹۲/ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۳۲۳/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۴۷

سخن کمال وضوح و ظهور دارد. و مزید بر آن، طایفه مزبوره چند سال پیش ازین، به اتفاق جعفرقلی خان جنگ و جدال با نایب السلطنه نمودند و اگر به مملکت عثمانی متعلق بودند، این جنگ و قتال آن‌ها با دوستی و التیام بین الدولتین منافات داشت و نقض عهدی بود که ابتدا از آن طرف روی داد. دیگر: حافظ علی پاشا تحریک اکراد برای بردن مال اهالی سلماس نمود. به امرا و یکی از امکنه سلماس که موسوم به چهری بود برای دزدان و سارقین اکراد مأمون و مکمن شد و دزدان در آنجا قرار یافته به قتل نفوس سلماسی و نهب و غارت اموال آن‌ها و سایر مسلمین می‌پرداختند.

بعد از آنکه خسرو محمد پاشا به سرعسکری ارزنة الروم منصوب شد، معتمدی از خود روانه دارالسلطنه تبریز ساخت و درصدد ادعای چهری برآمد. و از این طرف به رعایت اعزاز سرعسکر، حاجی علی بیک که از [۳۴۲] جمله معارف کدخدایان بود، به مرافقت فرستاده او مأمور به ارزنة الروم و مقرر شد که در امر چهری گفت و شنودی موافق حق و حساب نماید، تا بعد از معاودت او درین باب موافق صلاح و صواب معمول و مرتب گردد. و سرعسکر مزبور، رویه صلاح را منحصر به همین دانست که حاجی علی بیک را محبوس و تکلیف تفویض چهری به خود او نماید. و دیگر: حافظ علی پاشا بعد از عزل از سرعسکری ارزنة الروم به قارص منصوب شد و جمعیتی به حدود ایروان فرستاده، جمعی از سکنه دهات ایروان و اکراد آنجا را قتل و غارت نمود. دیگر: صادق پاشا ولد سلیمان پاشای سابق که وزیر بصره و بغداد و مشهور عرب و عجم آن دیار و این بلاد است، به این حدود آمده اراده داشت که در سرحد ولایت متمکن شود. اولیای این دولت در جواب او نمودند که تصاحب تو ممکن نیست و توسط تو به آن دولت مقرون به صلاح حال و فراغ بال تو خواهد بود و مشارالیه با مهماننداری از معارف این ولایت و نامه وساطت آمیز به کمال امیدواری روانه آن دولت شد. چهار ماه او را با مهماندار در ارزنة الروم به اقبیح و جهی محبوس؛ بعد از آن مهماندار را بدون جواب روانه و صادق پاشا را با همگی همراهان که تخمیناً بیست نفر بودند گوسفند وار در میدان ارزنة الروم سربریده، سرهای ایشان را به اسلامبول فرستادند.

و درین چند سال، سلوک پاشایان سرحدات از این گونه بود که بی ملاحظه اتحاد دو دولت، در میانه به آشوب جویی و تصاحب و فتنه و فساد می‌پرداختند. با اینکه سرعسکران دو روزی در ولایات ابواب جمعی خود گمان تمکن نداشتند، هنوز ننشسته بر مسند حکومت حکم بر خواستن می‌رسید و هنوز استقلال نیافته، فرمان عزل و قتل از دربار قیصری صادر می‌گردید. اگر چه بارها از جانب دولت علیه بر آن مغروران، نصایح مشفقانه و مواظب عاقلانه اخبار و اعلام می‌شد، منشاء اثری [۳۴۳] و مفید فایده نبود و

همانا چنین می نمود که ازین حرکات ناملایم، کارهای پخته دولت عثمانی خام و رجال دولت ایشان تمام گشته و گرنه چه معنی داشت که کار گزاران آن دولت نسبت به خدام حضرت نایب السلطنه که صورت رأفت و رحمت و مایه امن و راحت است، به فتنه گری و درشت خوئی و کینه ورزی و ستیزه جویی برخیزند. و مع هذا از اخبار و اعلام، منع پذیر نگشته، کار به جایی برسد که لشکر سلطانی به جنگ و جدال برخیزند و غبار نهب و قتال انگیزند و رشته اتحاد دو دولت بگسیخته گردد و خون جمعی در میانه ریخته شود.

بالجمله نواب نایب السلطنه که دریای حلم و کوه وقار بودند، حرکات ناصواب ایشان را بر نتافته، بعد از عرض و استشاره به درگاه عالمیان پناه، به رکوب لشکر جهان آشوب و اجتماع پیاده و سوار سرباز نظام و توپخانه فرمان داد و به یک رکضت و نهضت، فتوحات عدیده میسر گردید. و کیفیت آن این است که: نواب نایب السلطنه العلیه، در دوازدهم شهر ذیحجه الحرام [۱۲۳۶] از تبریز کوچ فرموده، بلده خوی را مضراب خیام ظفر فرجام ساختند و در حین توقف در بلده خوی، احمد افندی دواتی از جانب سرعسکر به عجز و ضراعت و پوزش و شفاعت آمد. چون تقریرات او در میان دو دولت مبنی بر تسویف و ماطلت بود، نه رفع مواد عناد و تسکین نایره فساد، بناء علی هذا، نواب نایب السلطنه، حسن خان قاجار را در مقدمه تعیین و موکب منصور علی التعاقب در حرکت آمد. ۱۱۶۲ در منزل چالدران، مبشر اقبال مژده رسان این اخبار مسرت آثار شد که حسن خان سپاه روم را شکسته ۱۱۶۳ و سر و احترامه و توپخانه و جبه خانه آنها را متصرف و از آنجا به طرف توپراق قلعه که از جمله حصون محکمه آن دیار است شتافته، به فر بخت خجسته، قلعه آنجا را مسخر و مفتوح نمود. ۱۱۶۴

بعد از وصول این خبر، همای رایت ظفر نشان به حدود بایزید و وان در طیران آمد. قبل از آنکه افواج سپاه به منزلگاه [۳۴۴] فرود آیند، در جانب غربی بایزید مقام زنگ زور که همدوش ماه و هور بود، محض ورود قراولان مظفر مفتوح و مسخر شد و عموم اهالی شهر بایزید از بیم صدمت غازیان به ذیل امان توسل جسته، ائمه و قضات علما و سادات

۱۱۶۲. عباس میرزا پس از گسیل حسن خان سردار به سوی عثمانی ها، در ۲۵ ذیحجه ۱۲۳۶ از خوی عازم چالدران شد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۱۱/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۵۹-۴۵۸/ابدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۲/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱۲ ب / اکسیرالتواریخ، ص ۱۴۲ و ۳۶۱ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۵۹۲ / تاسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۲۳/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۴۷

۱۱۶۳. برای کشاکش های میان حسن خان و سلیم پاشا بر سر قلعه موش، نگاه کنید به: تاریخ افشار، ص

۱۱۶۴. تاریخ افشار، ص ۳۸۵-۳۸۲

وارد اردوی کیوان مدار و از نواب نایب السلطنه زنهار خواستند. و حضرت نایب السلطنه مسئول آن‌ها را به اجابت مقرون و تمامت سپاه را از مداخل و مزاحم شهر و بلوک ممنوع و به قواعد حسن سلوک مأمور [و] داعیان ملک و وجوه شهر را به اطمینان مستظهر ساختند.

و از اتفاقات، بهلول پاشا متصرف سابق بایزید که مدتی مدید در ارزنة الروم محبوس و از منصب و ایالت و فتوح امور خویش مایوس بود، به اشاره سرعسکر از حبس رسته و به قلعه آق سرای پیوست و پاسی از شب گذشته، بر مرصد ستیز و آویز نشست و به جانب زنگ زور که موقف قدری از سپاه منصور بود، توپ و تفنگ بست. و قلعه آق سرای یرفراز تپه شامخ واقع است و از بلندی و رفعت سر از گریبان چرخ گردان برآورده و از نظاره آن کلاه نظاره گیان از سرافتاده. علی الصباح نایب السلطنه از ورود بهلول پاشا با خبر و از فتنه سرعسکر مستحضر شدند. فوج بهادران و تیب یوسف خان را به سرکردگی امیر اصلان خان دنبلی بر سر شهر و قلعه مأمور و بهلول پاشا را به حضور خواستند. بهلول پاشا بعد از آنکه یک برادر خود را به سرعسکر گرو داده بود، برادر دیگر خود را با یوسف خان به اردوی منصور فرستاد. نایب السلطنه عذر ناموجه او را قبول نفرموده، در باب احضار او تأکید و تهدید کامل فرمودند. آرامنه شهر و اکثر اعیان اسلامی را به مرحمت و رأفت شامل مستمال فرموده، روز دیگر بهلول پاشا را از شهر و قلعه به بساط بوسی آوردند. غازیان منصور از اطراف به یکبار بر بروج و حصار هجوم نموده، از هنگام ظهر تا وقت عصر، تمامت بروج شهر و حصار را متصرف و قلعه [۱۳۴۵] آق سرای را که تصرف آن در عرض یک سال کمال اشکال داشت، به قوت طالع شاهنشاه بلند اقبال، در دو ساعت مفتوح ساخته بی غایله بر قلعه آن متمکن و متوقف شدند. روز دیگر، فوج فوج، خواص و عوام و اهل ذمه و اسلام به رکاب ظفر فرجام پیوسته، طالب امان گشتند. نایب السلطنه غازیان نصرت آیت را از قتل و غارت منع فرمودند. حکومت بایزید را به بهلول پاشا و ضبط الشکر را به عبدالحمید پاشا که از اقوام او بود، تفویض فرمودند. و به هر یک از آن دو نفر پنج بلوک دیگر از توابع بایزید واگذار و حسین خان قاجار سردار را با پاشای منصوب و تمامی آقایان و کدخدایان به شهر فرستادند و به فال نیک و ساعت مسعود، خطبه فتح و نصرت و جاه و شوکت به نام نامی شاهنشاه اسلام پناه در جامع بایزید خواندند. انعام و احسان از نفوذ و اقمشه و خلعت و غیره درباره پاشایان و آقایان و سرخیلان و کدخدایان و جمیع ارمنی و مسلمان، حتی فقرا و درویشان و واسط الناس آن سامان، به وضعی شایان مبذول داشتند که هیچ دیده ندیده بود و هیچ گوش نشنیده. و از آن زرفشانی، صیت دولت سلطانی در جمیع ممالک عثمانی از دو جنبه جمالی و جلالی

مشهور و مایه رعب و هراس و باعث امن و استیناس نزدیک و دور گردید. ۱۱۶۵
 بالجمله، به یمن فضل و عون الهی در عرض یک هفته، ملکی چنین که طول آن یکی
 هفته راه است با پنج قلعه محکم و متین که هر یک را در حصانت و رضانت ثانی نبود، به
 یک رکضت مسخر و شانزده عراده توپ صخره کوب و سایر آلات و اسباب جنگ در
 حیظه ضبط آمد و حاجی حسن پاشای چچن اوغلی که با سپاه وافر به سرحداری آن
 حدود مأمور بود، بعد از فتح بایزید تاب نیاورده، سپاهش متفرق و پریشان شدند و خود
 با چند تن از اتباع و اجناد به قلعه سنگ که در قله کوهی عظیم واقع است و محکمه
 ایست محکم بنیاد، پناه برد و حضرت نایب السلطنه، امیراصلان خان و توپچیان و
 فوج [۳۴۶] بهادران مأمور بایزید را به تسخیر آنجا و ضبط قلعه مزبور مأمور و حاجی
 حسن پاشا بعد از مقاتله و محاربه مغلوب و قلعه را سپرده، راه ارزنة الروم پیش گرفت. و
 نواب نایب السلطنة العلیه متوکلاً علی الله، به عزم تأدیب سرعسکر و تسخیر ارزنة الروم،
 قطع مراحل می فرمود تا در حدود محال الشکرود به تحقیق پیوست که جمعیت سپاه
 عثمانلو و توپخانه و استعداد آنها که در حسن قلعه متوقف بوده‌اند، از استماع فتح
 بایزید بی جدال و نزاع متفرق و پریشان و از بیم جان سراسیمه و هراسان عازم قراحصار
 و معدن و نریمان که آن طرف ارزنة الروم است، گردیده‌اند. قرا و قصبات و الکا و محلات
 این طرف از رعیت و سپاه خالی، و از حلیه عمارت و آبادانی عاری مانده است.

نواب نایب السلطنه محمد زمان خان قاجار و حسن خان و عبدالله خان دماوندی و
 رحمت الله خان را با هزار نفر سرباز و هزار نفر تفنگچی قدرانداز و هشت هزار نفر
 سواره کرد و عجم به تعاقب آن گروه تعیین و رأیت ظفر مانوس از راه محال ملازگرد که
 غله و آذوقه و آب و علفی فراوان داشت در حرکت آمد و در منزل خامور، صدقی
 افندی، مدرس ارزنة الروم با جمعی از صلحا و علما و زهاد آنجا از جانب اجاقلویان شهر
 و سوباشیان محالات و سرخیلان ایلات با عجز و ابتهال، وارد اردوی ظفر همال گشتند و
 سرعسکر، خود به نارین قلعه متحصن؛ عریضه مشتمل بر معاذیر به استدعای عفو
 تقصیر به درگاه پوزش پذیر فرستاده متقبل پیشکش و ملتزم انجام خدمت دو دولت شد.
 ولکن مقارن این حال خبر رسید که سلیم پاشا والی ارمنیه قبل از وقوع این امور به اشارت
 سرعسکر سد راه سپاه منصور گشته، با مساوی بیست هزار پیاده و سوار و توپخانه و جبه

۱۱۶۵. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۱۱/ تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۶۱/ تاریخ صاحبقرانی،
 خطی، جلد اول، گ ۱۱۲ ب/ ابدای نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۲ الف / اکسیرالتواریخ، ص ۳۶۰/
 روضةالصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۹۶-۵۹۲/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۲۳/ تاریخ منتظم ناصری،

خانه بی شمار که در حدود بولانلوق متوقف بودند. علی الغفلة به تعاقب محمد زمان خان و حسن خان و سایر مأمورین رفته است، سپاه ظفر لزوم را که در جنب سپاه [۳۴۷] روم شردمه قلیل بودند، دو سپاه از دو جانب در میان گرفته‌اند. نواب نایب السلطنه از استماع این خبر، صدقی افندی را با حاجی ملاباقر قاضی عسکر روانه ارزنة الروم و جواب های تند و درشت به سرعسکر مرقوم فرمودند و رعایا و ایلات را به عفو استمالت تسکین داده، با لشکر فیروز چنگ، به عزم جنگ آن گروه آهنگ و تا حدود بولانلوق در هیچ مقام قرار و درنگ نفرمودند. محض ورود موکب مسعود با غازیان ظفر نمود، شیرازه کر و فر لشکر کینه ور از هم ریخته از سطوت این عزیمت راه هزیمت پیش گرفتند. حسن خان و سایر همراهان تا حدود کلی سولمز که سه فرسنگی ارزنة الروم است، به تعاقب آن‌ها پرداختند و در آن مقام مساوی ده هزار سوار و پیاده و دو عراده توپ قلعه کوب، به تعاقب سپاه ارمنیه و به دست آوردن ایل حیدرانلو که به سمت دیار بکر گریخته بودند، تعیین فرمودند. و غازیان مظفر چون سیل زنهار و آتش شعله افروز تا جنحبشور و شرشور و ترجان که چهار فرسنگی دیار بکر است، شتافته ایل حیدرانلو از میان بیرون رفته بود. لشکر برقی اثر بر قرا و قصبات و ایلات و سقناقات تسلط و اقتدار یافتند. هر جا رسیدند، مانند برق سوزان و آتش فروزان و سیل بنیاد افکن و صاعقه خانه کن سوختند و آفروختند و تاختند و به هر جا دچار گشته، ویران و پریشان ساختند. جمعی کثیر طعمه شمشیر و هفده عراده توپ و چهار پنج هزار اسیر خورشید نظیر و متجاوز از دوست هزار اغنام و دواب غنیمت گرفتند و چندان مال و منال به دست دلیران دشمن مال افتاد که در حمل و نقل آن فرومانده، بسیاری از امتعه و اسباب را برای سبکباری دواب به رود قرات و مراد ریختند. و سلیم پاشا با معدودی از خواص جولگای میژ را مناص^{۱۱۶۶} خود کرده، تمامی شهر و محالات را از بیم صدمت سپاه ظفر پناه به کوههای صعب المسالک و درهای سخت و معابر [۳۴۸] سنگلاخ و جنگل های پردرخت کشیده، خود نیز به قلعه میز رخت برد و به متانت و رصانت حصار استظهار جسته، پای اقامت افشرد. نواب نایب السلطنه، حسین خان سردار را با شش هزار پیاده و سوار به مدافعه او تعیین و اسماعیل خان بیات را به فتح قلعه ملازگرد مأمور و مشارالیه قلعه مزبور را که سه زرع عرض باره داشت و از بلندی سر به ستاره می سود، به زور غازیان نصرت اندوز و غلام تفنگچیان آتش افروز گرفته با خاک یکسان نمود و چند عراده توپ و جبه خانه و استعداد و اسبابی که در قلعه مزبور بود به حیطة ضبط و تصرف آورده، به

سردار پیوست. و تاکنار قراسو دیاری از رعیت و سپاهی در هیچ سو نمانده بود. از اتفاقات، روزی که ساحل قراسو موقف سپاه سردار بود و سواری سپاه به تاخت و تاز اطراف و نواحی در کار، فوجی از اکراد حسنانلو و یزیدی در یکی از دهات عاطله کمین کرده، بی خبر به چند نفر از سواری چهاردولی و بزچلو تاخته، چند نفر را مجروح و بی روح ساختند. سردار از این معنی خبردار و اسماعیل خان بیات و کریم خان کنگرلو و عسکر خان افشار را فوج فوج با هر قدر از سواری که در اردو بودند و به چپاول نرفته به امداد فرستاد و از آن طرف نیز سلیم پاشا با تمامی سواری و پیاده که در شهر و قلعه حاضر بودند، به امداد یزیدی و اکراد بیرون آمدند. و آن روز تا چهار ساعت از شب گذشته از دو جانب غوغای گیرودار و اشتغال آتش کارزار بود. بالاخره کار از توپ و تفنگ در گذشته، قریب هفت ساعت با شمشیر و خنجر نایره جنگ شعله‌ور و سردار در همان شب، فوجی از سربازان مقدم را با سهراب بیک سرهنگ به ترک سواران قریباغی نشانیده از آب گذرانیده و به مدد لشکر منصور رسانید. مجرد ورود سربازان پلنگ آهنگ زلزله و آشوب در بنیاد قرار دشمنان افکندند و آن همه لشکر از هول شلیک تفنگ و خروش طبل جنگ تا قلعه، هیچ جا مجال درنگ [۳۴۹] ندیدند. روز دیگر این خبر به نواب نایب السلطنه رسید، از منزل حسن کهل کوچ کرده، از راه صعبی که عبور آن از نشیب و فراز جبال شامخه و اطواد^{۱۱۶۷} باذخه^{۱۱۶۸} و جنگل‌های سخت ورود پر درخت بود، گذشته هنگام عصر به کنار قراسو رسیدند و توپخانه و سرباز را که به زحمت راه دور و دراز گرفتار بودند و خسته و کوفته گشته، بر لب آب اقامت دادند و به نفس نفیس با غازیان سواری در حین ورود از پهنای رود عبور فرمود و تاکنار قلعه شهر به سطوت و قهر راندند و با غازیان منصور اهالی شهر را از سه جانب محصور ساختند. و از بیم جنود مسعود، اشراف و قضات و سادات و معارف، نان و نمک و مصاحف برگرفته به اردو آمدند [و] زنه‌ار خواستند. و نواب نایب السلطنه به واسطه عجز و نیاز آن جماعت، جنگ و یورش را تا چهارده ساعت مهلت دادند. و محمد حسین خان نایب ایشیک آقاسی سرکار به قلعه مأمور و او سلیم پاشا را بی تأخیر و تعویق با شمشیر و مصحف در پیشگاه حضور حاضر نموده و او به شرف بساط بوسی مشرف شد. و درازاء این خدمت، محمد حسین خان را به منصب ایشیک آقاسی گری دربار شوکت مدار سرفراز فرمودند. روز دیگر وزیر بی نظیر، سلالة السادات العظام، میرزا ابوالقاسم به خواندن خطبه فتح در جامع

شهر بتلیس^{۱۱۶۹} و میث، به نام نامی دارای جهانگشای مأمور گردید و در آن مقام هفده عراده توپ ضمیمه غنائیم موفوره آمد.

رایت فتح آیت چند روز در آنجا اقامت فرمود. محمد زمان خان و حسن خان که به فتح قلعه خنوس مشغول بودند، بعد از فتح و استیلاء بر محل مزبور، با تمامی قشون و سپاه که در اطراف و اکناف بودند، احضار فرمود و هر چه اسیر از هر جا آورده بودند تمامی را به صاحبان رد نمودند. رعایا و ایلات را به مراجع و مکارم شاهنشاهی اطمینان و استمالت داده، ممالک ارمنیه را کماکان به سلیم پاشا مفوض و مساوی ده هزار نفر از پیاده [۳۵۰] و سوار از الکا و ایلاتی که تاخته و سوخته نشده بودند، در سلک ملازمان درگاه منسلک فرمودند. و محمد بیک برادر سلیم پاشا به لقب خانی سربلند و به سرکردگی آن‌ها سرافراز و ارجمند و ملتزم رکاب نصرت نصاب فرمود. و چون ازدحام پیاده و سوار اکراد و اعجام و سپاه نظام و سرباز خون آشام، پهناوی کوه و دشت را فرو گرفته، از یک راه مجال عبور و تهیه سیورسات سپاه منصور مقدور نبود، هفت^{۱۱۷۰} هزار سپاه سردار به راه خامور با اغنام و اموال موفور به جانب ایروان مرخص و روانه و چهار هزار سواره شقاقی و شاهسون و قراداغی و قراباغی را از راه کوه سپان با کسب و غنیمت فراوان روانه خوی و محمد خان را از راه بتلیس و محمد باقر خان قاجار و حسن خان را از راه اخلاط،^{۱۱۷۱} به محاصره وان روان و رأیت ظفر طراز از راه اردیش در اهتزاز آمد و در دوازدهم شهر صفر [۱۲۳۷] قلعه ارجیش مفتوح و دوازده عراده توپ ضمیمه توپ‌های رکابی گردید. و قلعه ارجیش مکانی، است بسیار صعب که سه طرف او دریاست و طرف دیگرش باتلاق. و آن را نیز به تفنگچیان برق دست آتش شرار مضبوط ساخته و باره او عرضی عریض دارد و با سنگ و آهک برافراشته‌اند و گرفتن او ممکن نبود و به زور تأیید الهی و طالع شاهنشاهی به اسهل و جوه به دست آمد و محالات بکری و بند ماهی و محمودی، ضمیمه محالات خوی گشته، به فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی خوی سپرده شد.

مقارن این حالات خبر رسید که اولیای دولت روم سرعسکر را معزول و سه نفر

^{۱۱۶۹} بتلیس یا بدلیس شهری است در کردستان ترکیه و نزدیک دریاچه وان. مهمترین سنجاق‌های آن عبارت بودند از: اخلاط، خیزان، موطیکی، موش، بولاغ، ملازگرد، وارنو، صاسون، سمرد، رضوان، شروان، اوره، غزان، پروازی، کنج، قلب، جیافجور. بتلیس جای، رود معروفی است که پس از کوهستان‌های غرب دریاچه وان سرچشمه گرفته و پس از عبور از بتلیس، در نهایت به رود دجله می‌پیوندد.

^{۱۱۷۰} اصل: و هفت هزار

^{۱۱۷۱} شهری کوچک در کنار دریاچه وان و از توابع بدلیس

قاضی و مفتی و افندی که وجه حسین خان سردار و حسین آقای زیلان را از میان برده و خورده و از اول کار مصدر این گونه فساد برای پاشای بایزید شده‌اند، مقتول و کمال اختلال در ولایت ارزنة الروم واقع است. و هنوز معلوم نیست که سرعسکر کیست و بنای امر آن دولت بر چیست. ۱۱۷۲

بالجمله در عرض دو ماه که ابتدای [۳۵۱] حرکت رأیت ظفر طراز از بلده خوی و انتهای سفر در دوازدهم شهر صفر [۱۲۳۷] بود، شهرها و قصبه‌ها مفتوح و افواج دشمنان مجروح و بی‌روح و اقسام فتوح دست داد. شهر و قصبات بایزید و الشکرد و دیادین و ملازگرد و بتلیس و میژ و اخلاط و عادلجواز و ارجیش و خنوس، با جمیع توابع و ایلات و بلوکات و رعایا در حوزه تسخیر و تصرف درآمد. جایی که ماند همان قلعه وان بود که آن مکان نیز از قرار تعهد سلیم پاشا، به طوری، مضبوط خواهد شد. سوای غنایم و اموال فراوان که بدست لشکریان افتاد از همه جهت، موازی چهل و هشت عراده توپ ضمیمه توپ های رکابی گردید و جمعی از سپاه ظفر پناه که قبل ازین به دست آوردن همجده سنجاق ۱۱۷۳ حکاری ۱۱۷۴ مأمور بودند، درین اوقات خدمت خود را به انجام رسانیده. سنجاقات مزبوره نیز ضمیمه ممالک محروسه سلطانی گردید. در وقتی به سعادت مقرون که به تأیید طالع روزافزون نواب نایب السلطنة العلیه عزم این سفر جزم فرمودند، وقت لشکرکشی و لشکرآرایی گذشته و صحاب مهرگانی نقاب‌ها بر چهره سپهر دखانی بسته بود و خورشید جهان تاب در کفه ترازوی میزان چون یوسف کنعانی نشسته و در ممالک آذربایجان و سرحدات روم ابتدای برودت هوا و زمان ظهور صولت سرما، خصوصاً ولایات مزبوره به حدی بیلاقیت دارد که در قلب الاسد ۱۱۷۵ تابستان، سرمای آنجا از مسافرن، تاب ستان است و بی بالاپوش و آتش، زندگانی نمی‌توان کرد. اکثر اوقات در ثور و جوزا تا عقرب و قوس ساحت آن ولایت بی برف و دمه نبوده. و به علاوه ساحت آن مملکت که سپاه مور عُدّت مار عادت، تاختن بردند و اطراف ولایاتی را که به اقدام افتحام سپردند و قلعه‌ها گشودند و گوی ظفر از دشمنان ربودند و از اظهار جلادت

۱۱۷۲. برای چگونگی انعکاس گزارش های مربوط به کشاکش های عباس میرزا با عثمانی هادر سال ۱۲۳۷، بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۱۷-۲۱۳ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۶۹-۴۶۷ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱۵ الف - ب / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۲ ب / اکسیرالتواریخ، ص ۳۶۳-۳۶۱ / روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۶۰۶-۵۹۶ / تاریخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۳۱-۳۲۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۵۲-۱۵۵۱

۱۱۷۳. ایالت، یکی از تقسیمات کشوری در عثمانی

۱۱۷۴. ایالتی در کردستان ترکیه در نزدیکی بدلیس.

۱۱۷۵. میان تابستان، در میانه ماه مرداد

به نام و آوازه افزودند، اکثر در سمت جبال آخسقه و لاز افتاده است و مشحون به دریای سیاه است و به محالات [۳۵۲] متصرفه روس و اصل ممالک آن طایفه اتصال دارد و در حقیقت سرحدی است که وسط ممالک روم شمرده می‌شود و محل اقتدار و تسلط دولت عثمانی و مشتمل بر ایلات کرد و عجم. و در سواری و رشادت و نیزه‌وری و حمله بردن و استعمال توپ و تفنگ مشهور عالم و به اسلامبول و سپاه روم ایلی نزدیک، تیغشان تیز و نیزه‌شان باریک و چشم ترک و تاجیک از حملات دلیرانه آن گروه تاریک. و از اول خاک بایزید تا هرجا که سم اسب دلاوران ایران و سربازان و توپچیان آتش فشان نظام رسید، منزل به منزل مشحون به قلعه‌های محکم و محکمه صخره‌بنیان بود که در هر یک از آن‌ها توپ و جبه‌خانه و استعداد قدیم و جدید زیاده از حد و نهایت موجود و گرفتن آن‌ها مدت‌ها منحصر به محاصره و تنگی و قحط و غلا و جنگ و جدال بود. و هر یک از آن قلعه‌های سخت که به سنگ و سرب و ساروج سر به فلک البروج برآورده‌اند، فی المثل اگر توپچیان لشکر مظفر، چندین توپ صخره‌کوب به برجی از بروج آن بر روی هم می‌زدند، تراشی و خراشی نمی‌انداخت و ارکان او را متزلزل و متحرک نمی‌ساخت. و از سرحداران و پاشایان آنجا یکی سلیم پاشا بود که از دفتر مسالمت و حسن رفتار حرفی جز جنگ و پیکار نمی‌خواند و از سبق صلاح و فلاح، جز درس فتنه و کارزار تکرار نمی‌کرد. و زیاده از بیست هزار پیاده و سوار مستعد و آراسته در ظل رایت اختیار و اقتدار داشت و همچنین پاشایان و سرعسکران دیگر از غرور، به خود سری و لجاجت و عدم اطاعت سر برآورده، آن مقدار لشکر جرار و استعداد و عُدت کارزار داشتند که تمامت اردو و خیل و حشم نواب نایب السلطنه که به عزم این فتوحات حرکت کرده بودند و تمنای این دستبرد نموده، در جنب استعداد آن‌ها من حیث العدة و العدد، عسری از صد نمی‌نمود و حضرت نایب السلطنه به قوت تأیید الهی و یمن طالع فیروزی مظالم شاهنشاهی، روی [۳۵۳] همت به هر طرف که نهادند، غازیان مظفر و منصور، و عنان عزم به هر جانب که گشادند دشمنان مدمر^{۱۱۷۶} و مقهور گردید. و در عرض دو ماه، در نزول برف و باران و استیلای سرمای شدید بی فکر خوف و خطر هر سو از بلاد روم در زیر نعل مراکب پست شد و به اقتحام مراکب، فتحی چنین دست داد. بیست روزه راه ملک بیگانه تاخته و سوخته و اهالی بلاد دوردست آن‌ها به آتش نهب و غارت آفرودخته، قلعه‌های محکم که بعضی از آن‌ها بیست هزار و ده هزار خانه وار و سکنه داشت، ضمیمه دیگر ولایات و بر روی ممالک محروسه انداخته و چندین بلوک و محال و عشایر

و ایلات در ظل رایات جلال مستظل و هر یک از بزرگان و پاشایان آن حدود به کار اطاعت و خدمتگزاری مشتغل گردید. و از ایلاتی که در یکی از آن محلات آن حدود متمکن بودند، ده هزار سوار خدمتگزار برای نوکری انتخاب شد که هر نفری از آن بر روی هم، تخمیناً معادل صد تومان اسب و اسباب و لباس و یراق داشت، با لشکر قلیل سپاه کثیر شکسته شد و هر کمتر تابینی، از مال آن‌ها صاحب مال و حشم گردید. از دو منزلی الشکر تا سه فرسنگی دیاربکر کوفته و روفته و آتش نهب و غارت افروخته و به همه جهت دو عراده توپ و ده هزار سوار و سرباز به آن حدود تعیین شده بود. و بی شک در هر یک از بلوکات آن دیار بیست هزار پیاده و سوار جرار نیزه گذار و توپخانه آتش بار و سایر اسباب جنگ و پیکار موجود بود. توپچانش مشاق و در توپ اندازی برق آثار و سواران عربی سوار ماهر در کارزار و غازیان اکراد و الوار که یکه تازان مضمار افتخاراند و چشم و چراغ سواران ایران، آن‌ها را پسندیدند و شکستن صد سوار آن‌ها را با دویست سوار در میدان گیر و دار دشوار می دانستند. مع ذلک، به تأیید رب مجید و به نیروی بخت سعید، لشکر قلیل از سپاه کثیر صاحب اوضاع شدند و آنقدر [۳۵۴] اسیر آوردند که عدد اسرای محبوس بر عدد سپاه نصرت مأنوس افزون آمد و اگر به قاعده سپاه مغول حکم به قتل عام می شد، مثل حشر مرو و نیشابور به یک نفر از سپاه منصور بیست نفر رسد می رسیده، ولیکن نواب نایب السلطنه که درین سفر بر آن ممالک استیلا یافتند، تخم ارادتی در دلها کاشتند و جلب قلبی از وضع و شریف نمودند که تمامت اهالی روم و عقلای آن مرز و بوم تسلط و اقتدار دولت جاوید مدار را برای خود نوعی از نعمت‌ها و رحمت‌های پروردگار دانستند و اقرار و اعتراف نمودند که هرگز از دولت عثمانی اینگونه احسان و نوازش و فراغت و آسایش ندیده بودیم. و هر یک از غازیان مظفر، درین سفر مصدر خدمتی شدند که هرگز در هیچ سفر میسر نشده بود. و به مال و ثروتی رسیدند که به هیچ خاطری خطور نمی کرد و هیچیک از چاکران دولتخواه و بندگان ارادت آگاه درین فصل خزان و باد وزان و سرما و برف به تحریک رایات ظفر راضی نمی شد و در نفس الامر نیز چنین بود و به مصلحت راست نمی نمود. «وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»^{۱۱۷۷} و لیکن الطاف خفیه خدایی و عطیه کبرای کبریایی و قوت اقبال کشورگشایی، امری است جداگانه که فهم انسانی به کنه آن نرسد و در ظرف اوهام خلائق نگنجد. کاری است موقوف به عون و فضل و طوری است و رای طور عقل و نقل. دیری است که گفته اند:

چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد رود به دیده دشمن به جستن پیکار
نه رهنمای به کار آیدش نه اخترگر نه فال گیر به کار آیدش نه فال گذار

بالجمله، نایب السلطنه العلیه، به اهالی هر شهری بهری از انعام و احسان ملوکانه می‌رسانید که مایه حیرت همگان و باعث رغبت رعیت و خشنودی صغیر و کبیر آن ولایت می‌گردید. خصوصاً در اوقات خواندن خطبه که نام همایون اعلیحضرت شاهنشاهی مذکور می‌شد، بر خود واجب کرده بودند که سامع و حاضر از برکت آن نام فرخنده فرجام [۳۵۵] مخلع و شیرین کام گردد. در آن روز جمیع معارف و اشراف و نجبا و خطبا و فضلا و سرخیلان و کدخدایان و فقرا، حتی خدام مساجد مورد خلعت و انعام و تصدیق و شیلان و خیرات شدند. حکم محکم صدور یافت که هر چه از امرا و خوانین و سپاه منصور افراد اسیر آورده بودند، بالکلیه از ایشان باز پس گرفته به صاحبانش رد شود. کسی را یارای اسیر نگاه داشتن نماند. مال و دواب را به سواره سپاه و خمس غنایم را به سرباز و توپچی که به چپاول نرفته بودند، تقسیم فرمودند. و از این همه غنیمت و کسب بی حساب، برای خود چیزی بر نگرفتند. حتی اسب توپخانه که در میان تلف شده به قیمت اعلاء خریداری می‌نمودند و در وضع سپاه داری و گردانیدن لشکر و نوازش هر میر و صفدر، درین سفر قرار می‌دادند که با جمیع خلائق بالمساوات سلوک می‌فرمودند. بالمثل، در برف و باران، تمامت تواین و آحاد لشکر ظفر قرین در چادر بی‌بوش به سر می‌بردند. نایب السلطنه نیز چادر پوشدار و مشمع و تخت خوابگاه برای خواب و آرام بر خود حرام فرموده، در چادر یکسر طبل می‌نشستند و مانند سایر لشکریان بر فرش زمین می‌خوابیدند. چون به شهر بزرگ می‌رسیدند، اگر برنجی موجود می‌شد یا میوه‌ای از بارخانه و غیره به دست می‌آمد، موافق بنبچه، نفری بر کل ملتزمین رکاب تقسیم می‌شد و برای خاصه سرکار اشرف مثل یک نفر از آحاد سرباز رسد می‌رسانید و در فکر فردا نبودند. و چیزی که مقدور همه کس نبود از قند و شکر و سایر تنعمات نگاه نمی‌داشتند. الحق این قدردانی و خصایل حمیده و چاکرنوازی و اخلاق پسندیده محاسن اطوار سلاطین قدیم را از صفحه روزگار محو کرد و حکایتی که وصاف شیرازی از چنگیزخان آورده بر طاق نسیان ماند و آن حکایت چنان بود که روزی با اقوام و مقربان به شکار رفت. آن روز همه روز به جز گنجشکی صید نشد. آن مرغ ضعیف را [۳۵۶] کباب کرده ذره ذره به ملتزمین رکاب تقسیم کرد و ذره‌ای از آن نیز که در شمار جزء لایتجزی و قابل نوک خلال و در خور بن دندان لقمه خای نبود، با ایشان حصه برداشت. و این حاضران حضور، همان امرا و نوینیان بودند که در شدت و رخا و صلح و جنگ از رکابش دور نبودند و چون ممالک عالم مسخر و گردنکشان اطرافش مدمر

گردید، هر یک از ایشان را که به اسم و صفت می‌شناخت و سالها در خدمتش همراه و هم قدم و مدتها در رکابش زحمتکش و در مصلحت ملکی و اقدام و اقتحامش محرم بودند، همه را مکرم کرد و صاحب ولایت و ایالت و خیل و خدم. و از آن است که تا کتب تواریخ مشهود دیده صاحب‌نظران است، تا دامن آخر زمان از مآثر و مفاخر شهریان باز گویند و تا در جهان نام و نشان باقی است، حسن اخلاق خسروان آفاق از صفحات اوراق باز جویند.

امروز الحمدلله والمنه نواب نایب السلطنة العلیه با شوکت سلطنت و کامکاری بزرگ منش و کوچک دل و در بهشت مکرمت و بزرگواری همچو طوبی بر سر آزادگان افکنده ظل دفاتر مآثر سلاطین گذشته در نظر است و داستان ملوک باستان مخزون حافظه اهل تاریخ و سیر. هر که مانند این ملک زاده آزاده دیده است بیارد و یا مثل این شهیار دولت یار در کتابی شنیده است، اینک خامه و دفتر، در صفحه نامه بنگارد. در رزم بدست آرد و در بزم بیخشد. ملکی به سواری و جهانی به ستوالی. خدایش خواسته است که آن حضرت را از همه سروران برگزیده است و خداوندش پسندیده است که آن جناب را به تفویض نیابت سلطنت و عطیه این مکرمت لایق و سزاوار دید است. چنین بود پدری کش چنین بود فرزند. امید که تا جهان را بقاست جهانیان را از این دولت برگ و نوا باد و چهره حسناى اقبال را «آفت عین الکمال مرصاد؛ بالنشی و آلہ الامجاد».

وقایع سال خجسته فال مطابق سنه هزار و دویست سی و هفت^{۱۱۷۸} [۳۵۷] و کیفیت محاربه پاشایان روم با نایب السلطنه العلیه در توپراق قلعه و شکست آن طایفه به یاری باری به نحوی که در وقایع سال گذشته گذشت

حرکت نواب نایب السلطنه به روم و تنبیه جزئی به سرحداران آن مرز و بوم، بنا بر آن بود که از زیاده سری و زیاده روی و تصاحب و سوء سلوک خود نادم شوند. بعد از وقوع این حالات بیشتر از پیشتر به لجاجت و عناد افزودند. تجار و ارباب معاملات اهالی ایران را در اسلامبول و سایر بلاد روم محبوس و اموال آنها را در خانات و کاروانسراها مضبوط و محروس داشتند و حجاج را در مراجعت از سرلجاج در شام قرین محنت ایام کرده، اموال ایشان را به حیطة ضبط آوردند. بعد از یک دو ماه بعضی در زندان مردند و قلیلی خلاصی یافته، بی مایه منفرداً رها گشته در راه جان سپردند. و قلیلی از قلیل، بی زاد و دلیل خوار و ذلیل به وطن پیوستند. محمد رؤف پاشا از دربار قیصری به ارزنة الروم به سرعسکری آن حدود تعیین و تا اواسط بهار به استجماع تدارک و اسباب حرب و آذوقه و لشکر و توپخانه و جبه خانه و باروت و گلوله و سایر مایحتاج مشغول گشتند. و نواب نایب السلطنه در اواخر شعبان [۱۲۳۷] از دارالسلطنه تبریز حرکت فرمود. در حین ورود به بلده خوی، از اتفاقات، حسن خان قاجار با جمعی از سواران ایروان به تاخت قارص و نریمان و گرفتن قلعه مغازبرد که از قلاع مشهوره آن حدود بود رفته و سپاه روم به مقابلهت و مقاتلهت پرداختند. حسن خان قاجار سعید آقا نام سیواسی، سرکرده آن جماعت را با قریب هزار نفر اسیر و در آن دستبرد دستگیر و بقیة السیف راه فرار پیمودند. حسن خان، سعید آقا را با اسیران روانه دربار شکوت مدار و آن جماعت در خوی به رکاب مستطاب رسیدند.

نایب السلطنه العلیه سعید آقای سیواسی را که مرد زبان فهم بود به حضور طلبیدند و با او بعضی نصایح سودمند به پاشایان و سرعسکر ارزنة الروم [۳۵۸] در ترک معادات و سوء سلوک و وخامت عاقبت لججاج و اصلاح میان دولتین علیتین ایران و روم القا فرمودند

و اسیران را به تمامی اذن مرخصی به اوطان دادند. بعد از رفتن آن جماعت، پاشایان باز دست از عناد برداشته، به تصور اینکه شاید درین دفعه شاهد مراد در آیینۀ مدعای ایشان جلوه گر آید، به تدارک حرب و قتال مشغول شدند. نواب نایب السلطنه تسکین ماده نزع و جدال پاشایان مغرور را منحصر به سرافشانی تیغ خون افشان و شراره ریزی توپ و تفنگ اژدر دهان دانسته به اجتماع سواره و پیاده نظام و لشکر آذربایجان فرمان دادند. و در اواسط ماه صیام، رایت ظفر طراز از بلده خوی جلوه ساز آمد. منظور نظر آن بود که افتتاح کار از طرف وان کرده شود. اکثر سپاه را به سمت الباق و سلماس مأمور؛ و در ثانی خبر رسید که پاشایان روم، جلال الدین محمد پاشا و حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا با پیاده و سوار لشکر روم در حوالی توپراق قلعه خیمه اقامت و توقف برپا داشته اند. و هم در آن میانه در گرفتن آنجا اهتمام تمام می نمایند و در توپراق قلعه مساوی صد نفر سرباز و نوزده نفر تفنگچی خلیج به محافظت مأمور و در مدت محاصره هر چه به آن معدود قلیل، دلیل شده، پیغام کردند که از قلعه بیرون آمده، سالمأ غانماً راه دیار خویش پیش گیرند و قلعه را بی ترس و بیم تسلیم نمایند، آن فیۀ قلیله در جواب باز نمودند که ما را تا جان در تن و رمق در بدن باشد، خواهیم کوشید و قلعه را از دست نخواهیم داد. نایب السلطنه از استماع این اخبار و استعداد پاشایان در امر کارزار افواج قاهره را از حوالی وان احضار فرمود و موکب والا از چالدران حرکت و به عزم الشکرورد وارد اواجق^{۱۱۷۹} شد. افواج سرباز و سواری که نزد فتحعلی خان بیگلربیگی خوی به محافظت ایل مأمور بودند، به رکاب پیوستند و جماعت اکراد و سکنه وان را که سکنه خوف و هراس دامنگیر گشته بود، یقین حاصل [۳۵۹] کردند که از عساکر منصوره پیاده و سواری در آن دیار نمانده؛ بال چپاول باز و یال تطاول دراز کرده، علی الصباح با سه چهار هزار پیاده و سوار اکراد رومی و دلی باش و هیطاب بر سر ایلات خضرلو و تکوری که در توره و حاجی بیک مقام داشتند ریخته، قدری گوسفند از آن جماعت پیش انداخته، طایفه تکوری با اکراد و لشکر وان همداستان و محض ورود آنها با ایل و احشام و دواب و اغنام به مرافقت آنها به راه افتادند. از اتفاقات حسنه که پیش آمد، کار و ظهور کوکبه اقبال، جز آن بیست فوج سرباز و سواره مقدم که سرکرده آنها در آن وقت سهراب خان غلام خاصه شریفه بود، از غازیان مأمور به سلماس جدا شده از عقب طی مسافت می نمود، به سپاه وان و اکراد دچار گشته، از سه ساعتی روز تا وقت غروب آفتاب در ملک دشمن و صحرای بی آب به قتال مشغول؛ حرارت تابستان علاوه گرمی جنگ شده

۱۱۷۹. از بلوکات ماکو در غرب چالدران و نزدیک مرز ایران و ترکیه که کلیساکندی در مرکز آن قرار دارد.

شیرازة جمعیت آن گروه از هم ریخته، جمعی قتیل و اسیر گشتند. ایل را برگردانیدند و اغنام و دواب از دست رفته را دوباره به دست آوردند. و این خیر وقتی به عرض نایب السلطنه رسید که محمدزمان خان قاجار را با فتحعلی خان بیگلریگی خوی که به تاخت سکنه وان مأمور فرموده بود، با غنیمت و اغنام و دواب به رکاب پیوستند و در منزل اواجق خبر کارگزاران دربار رسید که حافظ علی پاشا متوجه محاصره و تسخیر توپراق قلعه گشته، سیبه و سنگر را پیش برده‌اند و کار به مستحفظین آنجا تنگ کرده، از سه طرف توپ و خمپاره به قلعه بسته‌اند و نقب را به قلعه برده در کار انباشتن باروت‌اند و نزدیک است که کار قلعه را تمام نمایند. و آرامنه آن حدود نیز به استظهار جماعت عثمانی پای در دایره نافرمانی نهاده، قریب به دو هزار خانوار تفنگدار در قراکلیسا که در هشت فرسخی توپراق قلعه و بر سر راه بایزید واقع است، مجتمع گشته، کلیسا را سنگر کرده، نشسته‌اند. نواب نایب [۳۶۰] السلطنه با همان جمعیت حاضر که اکثر آنها تازه از وان و حکاری و الباقی ۱۱۸۰ برگشته و دشمن شکسته و مال و دواب تاخته، خود و اسب و اسباب از کار انداخته از اواجق حرکت فرمودند. بدون تأمل کوچ بر کوچ روانه و در حین عبور از کلیسا، جماعت آرامنه طوعاً او کرهاً، خاج ۱۱۸۱ و انجیل و کشیش پیش انداخته به استقبال استعجال نمودند. نایب السلطنه اجتماع آن جماعت را در یک جا مصلحت ندیده، امر فرمودند که در دیادین و محالات متصرفه جا به جا شوند. آن شب اردوی ظفرپژوه در آن مقام متوقف و روز دیگر از آنجا حرکت فرمودند. و منظور نظر اشرف آن بود که شب سپاه ظفر پناه را در اردوی حسن خان قاجار متوقف گشته، از رنج راه برآسایند و با آسودگی به جنگ قیام و اقدام نمایند. اتفاقاً در راه خبر رسید که پاشایان عثمانی از ورود موکب مسعود اوقات خود را صرف گرفتن قلعه و استیصال مستحفظین آنجا می‌نمایند و تعجیل دارند که امر قلعه را پیش از وصول رایت ظفر آیت تمام نمایند. و درین حال، جان نثاران قلعه پیغامی چند به حسن خان نموده بودند. نایب السلطنه را از استماع آن کلمات طاقت سکون نمانده، فی الفور با حسین خان سردار و حسن خان و قلیلی از ملتزمین رکاب سوار گشته، به ملاحظه میدان حرب و تشخیص جای تیپ و تدبیر کشیدن توپ بر سر تل‌های سرکوب و تسهیل یورش سربازان و طرح میدان جنگ و استعمال توپ و تفنگ به حدی به حوالی سنگر و معسکر عثمانی راندند که میان چادرها رنگ لباس آنها پیدا و نمایان بود. پاشایان لشکر عثمانی از مشاهده آن حال به هم برآمده با جهان جهان سپاه که دشت و کوه از انبوهی آنها به ستوه بود، مهیای جنگ و آماده طعن

و ضرب گشتند. چهار عرداد توپ با چهار هزار سپاه از دلی باش و هیطا و دلیران رزم آزما را از پناه دره‌ای که در آنجا واقع بود، به بالای پشته درآوردند. به تلاش آنکه بالای بلندی را گرفته بر سر لشکر منصور [۳۶۱] سرکوب باشند و اگر توانند از بلندی، شکستی در پستی به لشکر اسلام دهند. نایب السلطنه با معدودی از امرا و غلامان و غلام تفنگچیان و غلامان پیشخدمت جنگ در پیوستند. ملتزمین رکاب در خدمت نایب السلطنه چون کوه، پای ثبات در دامنه کوه افشرد، جواب گلوله‌های توپ پی در پی ایشان را به گلوله غلامان تفنگچیان دسته قاسم خان می‌دادند. تا افواج قاهره از سواره و پیاده و سرباز و توپخانه نظام که به مسافت یک فرسنگ راه در عقب بودند، به سرعت استعجال تمام رسیدند. از آن طرف نیز تیپ‌های پاشایان عثمانی پیش از ورود سپاه منصور تله‌ها و پشته‌ها و سرکوب‌ها را گرفته، همه جا توپ کشیده و پیاده گذاشته آماده جنگ و جدال و منتظر آشوب و قتال ایستاده. منظور نظر نایب السلطنه آن بود که از مابین دره برفراز کوه، امر به یورش فرمایند و این کار با خستگی و تشنگی سربازان و ماندگی اسبان توپخانه بسیار مشکل بود، چرا که آن روز هشت فرسنگ راه در شدت گرما و بی طاقتی در بی آبی، همه راه را پیاده طی کرده، و به قدر یک فرسنگ در راندن و دویدن شتاب آورده. نایب السلطنه با این حالات توکل به خالق جزوکل و تکیه به طالع شاهنشاه کامران آورده، حسن خان قاجار را با افواج سرباز و سوار ایروان و نخجوان و خوی به یورش آن پشته مأمور فرمود. دلیران ایران مانند دعای مستجاب به بالا روی شتاب آوردند و در حمله اول توپ‌های رومی را متصرف شده، جنگ درگرفتند و از گرد ناوردگاه چهره خورشید و ماه را در زیور گرفتند. متهوران دلی باش و هیطا از مشاهده جلادت لشکر جرار، دلیرانه به جنگ و پیکار تاختند و از آتش توپ و تفنگ شعله‌ها به جان یکدیگر انداختند. گلوله ساچمه و نارنجک از بالا و زیر، مانند شهاب آتشیار ریزان و جان‌ها از بدن‌های دلیران گریزان شد. لشکر روم از مشاهده خیرگی و چیرگی سرباز، خشم آورده با کمال تهور و بی باکی از سه [۳۶۲] طرف به میان سپاه ایران ریخته با یکدیگر آمیختند و با دلیران ایران دست و گریبان شده کار به کارد و خنجر کشید. و بیدق‌ها در میان سرباز زده، سرها از بدن‌ها برداشتند. والحق رایت ظفر در مضمار هنر افراشتند. دلیران سپاه روم به سربازان فائق آمده، دست جلادت آنها برتافتند. لشکر جرار را مانند سنگ‌های گران از هجوم سیل دمان از بلندی به نشیب سرازیر نموده، توپ‌های خود را باز پس گرفتند. نواب نایب السلطنه از مشاهده این حال چین غضب جبین دریا مثال آورده، دو فوج سرباز تبریز و مرند را به سرهنگی جعفر قلی خان مرندی و قاسم خان ترکمان و محمد رضا خان باکوبی برادر ابراهیم خان سرتیپ، به مدد حسن

خان قاجار و سرباز منهزم تعیین فرمود. و دلیران جلادت آیین دوباره با حسن خان قاجار چون شیران تر عزم بلندی کرده، یورش آوردند و حمله بردند. هنگام غیرت و مردانگی بود و زمان ثبات قدم و فرزانگی؛ آتش افشان گشته، برق انگیختند. در هم آمیخته، آتش ریختند و با هم برآمیختند. در اول یورش شش عراده توپ و یک عراده خمپاره رومی را تصرف کرده، همه را از جا کنده از بلندی کوه به زیر افکندند. درین حالات صف های سپاه روم تیپ تیپ ایستاده و پاشایان جلیل الشان چون مردم نظاره و انجم سیاره، دیده تماشا به دلیری های دلاوران ایران نهاده و تیپ سلیم پاشا در دست چپ با ده هزار پیاده و سوار اکراد رومی چون سد اسکندر ایستاده بودند. و امیر خان قاجار سردار با سپاه ابواب جمعی خود در مقابل او قرار داشت. و سلیم پاشا گلوله های توپ جهان آشوب بر صفوف امیرخان گشاده، نواب نایب السلطنه با تیپ بزرگ چون آفتاب تابان در قلب قرار گرفته و پرچم علم ازدها پیکر از جنبش نسیم ظفر در اهتزاز بود. نسقچیان مریخ نهب بهرام شکوه را امر فرمود که به شتاب در تاخته، به امر قدر نمون، امیرخان سردار را بر سرتیپ سلیم پاشا حرکت دهند. و حضرت [۳۶۳] نایب السلطنه به عزم جنگ سلطانی امر و اشارت فرمود که پیاده و سوار تیپ بزرگ با امرا و سرداران و سرهنگان و پیاده و سوار لشکر کوه توان از قلب و جناح و ساقه و کمین گاه و یمین و یسار به یکبار بر سر صفوف پاشایان روم حمله برند.

بجنید جنیدنی با شکوه چو از زلزله کالبد های کوه

سرباز و سوار نظام و آحاد لشکر و میران صفدر از هر جانب در حرکت آمده، دست به خصم افکنی و شیراوزنی گشادند و بر سرتیپ های سپاه روم عنان دادند. دلیران دست تطاول به خونریزی گشاده و لشکر روم جان در هلاک و فرار و گردانگیزی نهاد. لشکر شه در ستیز و فوج رومی در گریز

حمله آری خوش بود از شیر و از روبه فرار

در اول حرکت تیپ محشر نهب سلطانی، لطفعلی خان کتول به عزم گرفتن توپخانه رومی با چند تن از غلامان پیشخدمت اسب انداختند. توپخانه را تصرف کرده، بعد از آنکه دو نفر از دلیران رومی را به گلوله طپانچه بر خاک هلاک افکنده بود، از گلوله ای که بر دهان او آمد بر جای خود سرد گردید و او مردی شجاع و دلیر بود. به فرمان نایب السلطنه توپچیان آتش دست که امیر آنها اسکندر خان قاجار بود، اسبان کوه توان برق شتاب عرادگان را به شتاب تمام انگیخته، شعله های نیران به جان رومیان ریختند.

شد سراسیمه سپهر و گفت این صیحه ز چیست

فالباً صور قیامت در جهان شد آشکار

از گلوله‌های گردون فرسای قلعه گشای، یکی سواری را از زین بر می‌داشت و یکی را از کمر ریوده پای‌ها در رکاب می‌گذاشت. و سرنیزه‌های افعی شکل سربازان سینه شکاف شد و سرها بی‌تن و تن‌ها بی‌سر ماند. از هجوم لشکر منصور پای ثبات و قرار پاشایان مغرور از جای رفته، تمامی به یکبارگی روی به وادی فرار و آوارگی آوردند و تیپ جلال‌الدین محمدپاشا که متجاوز از بیست هزار پیاده و سوار و بیست عراده توپ آتشبار بود، در یورش سرباز و آتش [۳۶۴] افشانی افواج خصم سوز به سمت سنگر خود فرار کردند. و جمعیت حافظ علی پاشا که قریب ده هزار نفر و به عزم گرفتن توپراق قلعه، حوالی قلعه را احاطه کرده بودند، روی به هزیمت گذاشتند. اردوی ایشان مایه کسب سواران نظام و غلامان پیشخدمت شد و وقت فرار از کنار قلعه، مستحفظین آنجا از اندرون و سپاه منصور از بیرون بر ایشان گلوله‌های آتش ریز نثار کردند. و تیپ ابراهیم پاشا که هفت هشت هزار پیاده و سوار و مستحفظ سنگر جلال‌الدین محمد پاشا بودند، همه را از پیش برداشته به سنگر گریزانیدند. و سوار بی‌نظام لشکر منصور از پی آنها روان شد و نایب السلطنه به احتیاط اینکه مبادا تفنگچیان و توپچیان ابراهیم پاشا چشم زخمی به سوار بی‌نظام رسانند و لشکر جلال‌الدین محمد پاشا در سنگر پای ثبات محکم کرده گوی ظفر از همگنان ربایند، از توپخانه و سرباز هر چه در رکاب حاضر بود، برداشته با حسین خان سردار بر سر سنگر راندند. و سربازان مظفر مانند برق پر شرر از چهار طرف داخل سنگر شدند و بیست و یک عراده توپ و خمپاره و چهارده برکاله علم ازدها پیکر با تمامی جبه خانه و قورخانه و اسلحه و اسباب و اموال و خیمه و دوآب به تصرف آوردند. و جلال‌الدین در سنگر نیز تاب مقاومت نیاورده، شیرازه جمعیت او از هم ریخت و سپاهش دست از هم داده گریختند. و امیرخان سردار قاجار نیز به امر و اشارت نواب نایب السلطنه با سپاه ابواب جمعی خود که در زیر رایت داشت، بر سر سلیم پاشا حرکت کرده سلیم پاشا و اکراد رومی از شومی روی بر تافته به صحرای هزیمت شتافتند. امیرخان آن جماعت را تا کدوک خنث تعاقب کرده، سر و اخترمه و اسب و اسباب بی حساب گرفتند و توپ‌های آنها را نیز با قورخانه کلاً به تصرف آوردند. ۱۱۸۲

بالجمله در آن غوغای پر آشوب که هنگامه محشر از او نمونه بود، آنقدر اسب و اخترمه و سر و زنده به دست آمد که شمار آنها مقدور [۳۶۵] و محاسب آن نبود. و کار

۱۱۸۲. نایب السلطنه توپراق قلعه را در ۱ شوال ۱۲۳۷ (۶ ژوئیه ۱۸۲۲) تصرف کرد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۱۷ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۶۸ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۲۳ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱۵ ب / اکسیرالتواریخ، ص ۳۶۴-۳۶۵ / روضة الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۶۰۷، ۶۱۱ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۳۲-۳۳۳ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۵۱-۱۵۵۲

لشکر روم را ازین قیاس می‌توان کرد که حساب روزنامه و دفتر ایشان به دست سپاه مظفر افتاد. پنجاه و یک هزار پیاده و سوار جیره خوار داشتند. و مشکل باور توان کرد که مساوی ده هزار نفر از آن لشکر صحیح و سالم بی زخم و جراحت با اسب یراق از معركة کارزار جسته به وطن اصلی خود پیوسته باشد. و این سپاهی بود که دولت آرمیده روم از ولایات بعیده مثل شام و حلب و طرابوزان^{۱۱۸۳} و این طرف روم ایلی، از ارزنة الروم و ارزنگان و سیواس و ملاطیه و عنتاب و حما و حمص و سایر ولایات دور دست با هزار جد و جهد و سعی و کد در مدت نه ماه جمع آورده به میدان کارزار آورده بودند. و از قرار تخمین آگاهان، قیمت قورخانه و بهای گلوله توپ و قیمت باروت و جبه خانه سوای توپ ها و علم ها به شصت هزار تومان می‌رسید. آن همه تدارک و اسباب در سه ساعت دست فرسود غارت و انتهاب شد. و یک نفر از لشکر عراق به اردوی ملک زاده مظفر نیفروده بود و سپاهی سپاه نصرت پناه و سواد سوار و پیاده نظام و عمله توپخانه و غلام با جمعیت سردار ایروان، از همه جهت با بنه و اغروق، کمتر از سی هزار به نظر می‌آمد. و پاشایان روم با غرور و جهالت و استعلا و استکباری پای در میدان کارزار نهاده بودند که در وصف نمی‌گنجد و نواب نایب السلطنه و سپاه ظفر پناه را دست توصل به حبل المتین دین مبین و پیغمبر راستین و ولای امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین بود، نه استظهار به گنج و لشکر و جلادت سرباز و سوار مظفر. و فرامینی که در تطاول و کسب به دست غازیان نصرت نصیب افتاد، کارگزاران دربار قیصری برای دلگرمی پاشایان و نوید در اطمینان ایشان بلاد ناگرفته آذربایجان را چون بلاد گرفته، تقسیم پاشایان نموده بودند و لشکر روم را قلاده رحم از گردن گرفته، رخصت قتل و اسر و تاراج و خونریزی و بی‌پرهیزی داده، اما گرداننده این کار [۳۶۶] خانه، خداوند یگانه است و عطای دولت فتح و ظفر در ید قدرت داور دادگر است. باری نواب نایب السلطنه بعد از ظهور فتحی چنین نامدار که کارنامه خسروان جمشید اقتدار تواند بود، یک روز در آن مقام توقف فرموده، هر یک از سران سپاه را به قدر قابلیت و خدمت مورد نوازش و خلعت و انعام و مرحمت فرموده، علی الصباح کوچیده در منزل خالیاز که بهترین ییلاقات ایشان است توقف فرمودند. و همه عقلا و خردمندان دیدند و دانستند که از اول این کار، تا آخر، منظور نظر نایب السلطنه این بود که گوشمالی بلیغ و تنبیهی شایسته به پاشایانی مغرور کرده شود و پس از آن باز بنای مواحدت و مسالمت میان دو دولت دوران عدت نهاده گردد. و اساس مودت و محبت بیش از پیش استحکام گیرد و بدین اراده نواب نایب السلطنه در اثبات مدعای

ملوکانه، میرزا محمد تقی مستوفی را با نصایح مشفقانه و فرمایشات بلیغه تعیین و روانه ارزنة الروم فرمودند. محمد رؤف پاشا سرعسکر جانب شرق که مردی آرمیده و کارآگاه و زبان دان و مصلحت جوی خیرخواه بود، عرض و استدعا نمود که با هجوم و ازدحام لشکر منصور درین حوالی صلح و اصلاح صورتی نخواهد داشت. و نایب السلطنه امر به کوچ فرمایند و امرا و لشکر طرفین به مقام خود معاودت کرده چند روزی برآسایند، بعد از آن امنای طرفین در میانه تمهید بساط آشتی سازند و تعیین و کیلی صاحب اختیار از دو طرف کرده تا کار ساخته شود. میرزا محمد تقی را تا وصول اخبار توقف در آن دیار مناسب حال و کار نبود، بدین مصلحت مراجعت به دربار کیوان مدار نمود. و چنانکه بعد از این انشاءالله تعالی رقم زده کلک وقایع نگار گردد، در بهار سال آینده از طرفین و کیلی نبیل تعیین و امر مسالمت تیسیرپذیر آمد. و حضرت نایب السلطنه کیفیت فتح را عریضه به دربار همایون ارسال [۳۶۷] و جان نثاران را که ثبات قدم در معرکه کارزار ورزیده بودند، رقم خانی و خلعت رسیده. حسن خان قاجار که بیش از همه تلاش کرده بود و آثار جلادت و مردانگی ظاهر ساخته در محفل سلطنت و کامکاری از زبان مبارک ملقب به سارواصلان^{۱۱۸۴} گردید و مقرر شد که در فرامین فضا آیین شاهنشاهی به این لقب سرافراز آید. نواب نایب السلطنه به معنای فتح و نصرت رأیت معاودت به بلده خوی برافراشتند و از آنجا به دارالسلطنه تبریز که مرکز دولت بود پیوست.^{۱۱۸۵}

۱۱۸۴. در توکی، شیرزد

۱۱۸۵. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۱۷ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۶۸ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۳ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱۵ ب / اکسیرالتواریخ، ص ۳۶۵-۳۶۴ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۶۱۱-۶۰۷ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۳۳-۳۳۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۵۲-۱۵۵۱

قضیه وفات ناگزیر شاهزاده جم نشان محمد علی میرزا

محمد علی میرزا در سن از شاهزادگان بزرگتر^{۱۱۸۶} و به رشادت و شهامت و عقل و ذکا موصوف و به کاردانی و قدرشناسی و به بطش و جلادت مشهور و معروف بود. شاهنشاه اعظم مملکت کرمانشاهان و لرستان و فیلی و شوشتر و دزفول تا حدود بصره و بغداد را به او تفویض فرموده بود. عزمی ثاقب و فکری صایب داشت. و در تابستان این سال پر ملال، محمود پاشای بابان از اطاعت او سرباز زده، به اولیای دولت عثمانی پیوست. داود پاشای وزیر بغداد به عزم تقویت و استمداد او علی پاشا والی دیار بکر را با قریب سی هزار نفر در هم پیوسته، به طلب سلیمانیه فرستاد و عم او عبدالله پاشا متوسل به نواب محمد علی میرزا بود و شاهزاده از استماع خیر، جمعیت آن حدود با پانزده هزار نفر از کرمانشاهان بیرون آمده، لشکر رومی را بشکست و عبدالله پاشا را حاکم سلیمانیه کرده^{۱۱۸۷} تا کنار قلعه بغداد تاختن آورد و در آن حدود مرضی قوی بر مزاج شریفش طاری گشته،^{۱۱۸۸} در شهر صفر در عین جوانی وداع عالم فانی نمود.^{۱۱۸۹}

۱۱۸۶. علی رغم آنکه محمد علی میرزا بزرگترین پسر فتحعلی شاه بود، چون مادرش تبارگچی داشت، به جانشینی فتحعلی شاه انتخاب نشد. او به همین دلیل همواره نسبت به عباس میرزا کینه داشت و خود را در همه امور از برادرش شایسته تر می شمرد. وی در سال یک هزار و دویست و سه در قصبه نوا متولد شده بود. محمد علی میرزا در دوازده سالگی به ایالت مملکت فارس رسید و پس از مدت پنج سال به حکمرانی دارالسلطنه قزوین نامزد گردید. بعد از دو سال دیگر، صاحب اختیاری ولایات خوزستان و کرمانشاهان و بختیاری و بابان و جاف به او محول گشت. بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد دوم، ص ۱۲۴

۱۱۸۷. برای گزارشی از نویسندگان عراقی در این باره، نگاه کنید به: تاریخ العراق بین الاحتلالین، ص

۲۷۹-۲۸۲

۱۱۸۸. چون دولتشاه در لشکر کشی به سوی بغداد به منزل داود عباس رسید بیمار شد و در همین جا بود که شیخ موسی پسر کاشف الغطاء برای شفاعت از پاشای بغدادی به حضور وی آمد. محمد علی میرزا که در این هنگام به بیماری اسهال مبتلا شده بود، شفاعت کاشف الغطاء را پذیرفت به اندیشه مراجعت به کرمانشاه افتاد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۱۴/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۲۹/روضه الصقای ناصری، جلد نهم، ص ۶۰۰/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۵۰

۱۱۸۹. چون محمد علی میرزا از نزدیک بغداد به طاق کسری رسید، بیماری اسهال او شدت یافت و او را به کام مرگ کشاند. تلاش پزشک انگلیسی نیز که از بغداد در رسید، نتیجه‌ای نداد. مرگ او در ۲۶ صفر ۱۲۳۷ (۲۲ نوامبر ۱۸۲۱) اتفاق افتاد. جنازه او را از طاق کسری به کرمانشاه برده و در همان شهر دفن کردند. سن او در هنگام مرگ، سی و سه سال و ده ماه و نوزده روز بود. ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۱۴/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۶۴-۴۵۹/بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۲ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱۴ الف - ب / اکسیرالتواریخ، ص ۱۲۳ و ۱۸۵/روضه الصقای ناصری، جلد نهم، ص ۶۰۵-۵۸۹/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۲۹-۳۲۸/حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۷/زنبیل، ص ۳۵۳/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۵۵/جام جم، ص ۴۶۶

اعلیحضرت شاهنشاهی را غبار اندوه بیکران از فوت فرزند جوان بر صفحه خاطر خورشید مأثر نشست و پرده‌نشینان حریم سلطنت و اجلال، ناله و آه بیقراری به اوج سپهر زنگاری رسانیدند. و شاهزادگان خورشید جاه که فرمانفرمای ممالک بودند [۳۶۸] از استماع این قضیه جانسوز به اندوه و غم قرین و به سوگواری و ماتم همنشین آمدند و اقربا و خویشان را خار غم بر دل خلید و تمامی امرا و سرکردگان و افراد لشکر و آحاد چاکران را آب دیده به دامان جاری گردید و اعلیحضرت شاهنشاهی مملکت او را کماکان به محمد حسین میرزا خلف ارجمند آن فردوس اشبان تفویض فرمود. ۱۱۹۰

بیان کیفیت امراض مهلکه که در این دو سه سال در بعضی از ممالک چین و هند و ایران روی نمود و بیان ارتحال قائم مقام صدر دولت پایدار از دار ملال

درین دو سه سال از تأثیر حرکات اجرام علویه و قرانات کواکب، امراض مهلکه در بعضی از بلاد چین و هندوستان اتفاق افتاده، جمعی کثیر از زندگانی سیرآمدند. و از آن حدود به بعضی از بلاد ایران سرایت کرده، در شیراز و اصفهان و یزد و کاشان و قزوین و عراق عجم و از آنجا به بعضی از ولایات آذربایجان، مثل مراغه و تبریز و خوی و قراجه داغ و نخجوان افتاده، در همه این ولایات گروهی انبوه رخت هستی به کاخ نیستی کشیدند. همانا که هوا عفوئی پیدا کرده بود، هر که را این ناخوشی می‌گرفت، در سال اول یخ و آب سرد بر وی ریخته می‌مالیدند و اکثری را قی و استفراغ و اسهال دست می‌داد و مدت بیست و چهار ساعت طول می‌کشید. و درین زمان اندک چنان می‌گذاخت که گویا دو ماه آزار کشیده بود. هالک بیش از ناجی بود و معلوم نمی‌شد که این مرض سرایتی داشت. یکی را می‌گرفت و یکی را می‌گذاشت. و اکثر پیران را گریبان می‌گرفت و کمتر متعرض جوانان می‌شد. و احیاناً سمیت هوا را قوت طبیعت جوانان دافع بود. و سر این امراض مهلکه بر کسی ظاهر نشد و نه کسی او را فجا^{۱۱۹۱} و وبا می‌توانست گفتن و نه غیر فجا و وبا احتمال می‌رفت.

بالجمله، قائم مقام صدر دولت پایدار، در دارالسلطنه تبریز نظام کار و انتظام امور

۱۱۹۰. ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۱۴ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۶۴-۴۵۹ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۲ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱۴ الف - ب / اکسیرالتواریخ، ص ۱۴۳ و ۱۸۵ / روضةالصفای ناصری، جلد نهم، ص ۶۰۵-۵۸۹ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۲۹-۳۲۸ / حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۵۵
۱۱۹۱. مرگ ناگهانی

دولت قرار داشت و به تدابیر و دوا، جوان و پیر این خطهٔ دلپذیر را پرستار بود. [۳۶۹] و در همهٔ امور مساعی جمیله که عادت آن جناب بود به ظهور می‌رسانید. و بعد از فتح سپاه روم و شکست آن جماعت، ناخوشی در اردوی معلی نیز افتاده و در زمان مراجعت نواب نایب السلطنه به دارالسلطنه تبریز، جمعی از بهادران نومسلمان و سربازان جلادت نشان، در راه وداع زندگانی نمودند. و در تبریز نیز بازار جان دادن گرم بود. و ضعیف و شریف آن دیار به صوابدید ارکان دولت، به حوالی و حواشی فرار کردند. و قائم مقام از مقام خود حرکت نکرد و سرگرم انجام خدمات دیوانی و مشغول حراست و حمایت ملک و ملت بود، تا در بیست و پنجم شهر ذی‌قعدة الحرام [۱۲۳۷] مرخص شده، روح پر فتوحش با روحانیان در خطایر قدس مأوی گرفت و در جوار سید حمزه مدفون گردید. ۱۱۹۲

از استماع واقعهٔ ناگزیر مماتش خاطر خطیر نواب نایب السلطنه بی‌نهایت دلگیر شد. و آن جناب، از قدیمی خدمتان دولت جاوید بنیان؛ خاطر آئینه‌گردارش جام جهان‌نمای مملکت و ضمیر منیرش، عکس‌پذیر صور تدابیر دولت بود. غفلتی از امورات جزئیة دین و دولت نداشت تا به کلیات امور چه رسد. مؤسس اساس و پایهٔ ایوان سلطنت سپهر مماس بود. از خیر جانسوز وفاتش شاهنشاه بلند اقبال را ملال بیکران دریافته به اصدار فرمان جهان مطاع دلجویی بازماندگانش فرمود و منصب قائم مقامی را به خلف ارجمندش، ادیب اریب نکته‌دان، سلالة الاطیاب، میرزا ابوالقاسم تفویض و منصب جلیل‌القدر وزارت نایب السلطنه را به میرزا موسی خان، خلف دیگرش عنایت و بر و دوش افتخارش را به خلاع آفتاب شعاع مزین ساخت و به مکارم بیکران بنواخت. و اکنون در راه خدمت ساعی و جاهد و سرگرم خدمات دیوانند.

۱۱۹۲. تذکره نگارستان دارا، ص ۱۱۵ / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۶۱۳ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۳۳۵ / رضا قلی خان هدایت، مجمع‌الفصحا، جلد ششم، تصحیح مظاهر مصفا، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶)، ص ۸۹۱ / صدرالتواریخ، ص ۱۱۵

بیان تطاول اکراد به سمت سلماس و تعیین یوسف خان گرجی غلام خاصه شریفه با دسته بهادران و گرفتن قلعه باشقلان و همکاری و آمدن مصطفی خان و مخّلع شدن و معاودت او به حکاری [۳۷۰]

در غیبت رایت منصور متمرّدین وان به مراققت اکراد بدنژاد جمعیت کرده غفلتاً بر سر سلماس ریختند و جمعی از اناث و ذکور آن حدود را از تیغ بیرحمی گذارنیده، بعد از تاخت و خونریزی از ترس تلافی امواج زاخره^{۱۱۹۳} و خوف تلافی افواج قاهره، برگشته در مکامن خویش سرتشویش دزدیده در خزیدند. نواب نایب السلطنه، یوسف خان غلام خاصه شریفه را با دسته بهادران و جماعت نومسلمان به قلع اماکن و تخریب مساکن و دفع شرارت اکراد بدنژاد تعیین فرمود. یوسف خان از سلماس حرکت کرده، عثمان بیک هرتوشی، با نصیرخان بیک که ولد مصطفی خان حکاری بود و نسبت به پدر خویش عقوق و عصیان ظاهر می ساخت و در اضرار پدر اصرار داشت، از اکراد آن حدود سه هزار نفر گرد آورده، به مقاتله یوسف خان شتافتند. یوسف خان با دوست نفر نومسلمان در برابر آن گروه صف قتال برآراست. بعد از تلاش و جد و جهد تمام شکست بر سپاه اکراد افتاده، عثمان بیک با پسر مصطفی خان رهنورد وادی فرار و یوسف خان از گرد راه متوجه تسخیر باشقلان گشته، اول به محاذات^{۱۱۹۴} برجی که کمند اندیشه مردان بلند همت به کنار بام او نرسیدی و اندرون او مشحون به وجود تفنگچیان بود، در بیرون قلعه باشقلان در روی پشته صعبی اتفاق افتاده، مجرد ورود، از هر طرف بهادران بر فرازش صعود نمودند و دو سه ساعت از طرفین دود توپ و تفنگ بر فلک دخانی صاعد بود و بخت بهادران مساعد. پس آن مکان سخت را به حیطة ضبط آورده، تیغ بی دریغ به اهالی آنجا نهادند و جوی خون از گلوی اکراد بی بنیاد گشادند. بعد از اتمام کار آنجا، متوجه تسخیر قلعه باشقلان شد و آن مکان صبع المسالک را مالک شده، مستحفظینش به تیغ بی دریغ هالک گردید. درین حال عسکرخان افشار با جمعی از ابواب جمعی خود به حکم نایب السلطنه مأمور به آن دیار بود. یوسف خان، ابراهیم خان حاکم باشقلان را مصحوب عسکر [۳۷۱] خان نموده، به دربار سعادت مدار فرستاد و خود با بهادران و سایر سپاه ابواب جمعی خود از پیاده و سوار در آن حدود متوقف؛ رعایا و اکراد آن حدود را که از باس و سطوت کیوان مهابت نایب السلطنه العلیه خاطر جمع نموده، از هر طرف کوچانیده در اماکن و مساکن خویش جا به جا کرده به نوید

اشفاق و الطاف نواب نایب السلطنه مطمئن و آسوده خاطر ساخت. و مصطفی خان حکاری که از اولاد بنی عباس و به دربار هیچ یک از سلاطین سپهر کریاس قدم نهاده بود، بعد از تسلیم قلعه و سپاه، بر سمنند خدمت و متابعت برنشسته به شتاب تمام خود را به دربار شوکت مدار نواب نایب السلطنه رسانید و طوق عبودیت و فرمانبرداری برگردن نهاده، ملتزم خدمات و متقبل ارسال پیشکش و اظهار جان نثاری کرد. بر و دوشش به خلاع گرانیامه پیرایه گرفت؛ مقضی المرام و شادکام به حکاری برگشت. و هم در آن اوقات پسرش نصیرخان بیک که با پدر اظهار عداوت می نمود، از جهان رخت بریست و پدرش از خار آزار او رست. و یوسف خان بعد از اتمام امور و گوشمال اشرار نزدیک دور، به سده سنیه جلال پیوست. و به امر نواب نایب السلطنه، دوست نفر از بهادران به محافظت قلعه باشقلان مأمور و امسال که امیرخان سردار قاجار به امر نایب السلطنه به محافظت و سرداری بیگلریگی خوی و مضافات آن حدود سرافراز گردید، اختیار امور آن صفحات را تا حکاری و باشقلان و کردستان به قبضه اقتدار او گذاشتند. اکنون همه میران و سرخیلان اکراد و ایلات آن حدود سر بر خط فرمان او دارند و جرأت رد فرمان و تمرد خاطر نیارند. ۱۱۹۵

بیان متوسل شدن محمود پاشای بابان به نواب نایب السلطنه و تعیین ابراهیم خان باکویی به آن حدود و نصب محمود پاشا در سلیمانیه و گرفتن کرکوک و کوی و غارت و دستبرد سپاه تاکنار موصل و پیوستن محمود پاشا به دربار کیوان مدار [۳۷۲] نایب السلطنه و خلعت نوازش یافتن و مراجعت نمودن او

محمد حسین میرزا حکومت سلیمانیه و بابان را چنانکه بود باز به عبدالله پاشا باز گذاشته محمود پاشا دوباره با علی پاشا والی دیاربکر بر سلیمانیه رفته، عبدالله پاشا را شکست داد و سپاه ساخلوی را که محمد حسین میرزا در آنجا بازداشته بود متفرق و پریشان نمود و خود به حکومت سلیمانیه بنشست. این اخبار پریشان به مسامع اولیای دولت علیه رسیده شاهزاده عبدالله میرزا از زنجان به آن حدود تعیین و عبدالله میرزا بعد از خرابی آن حدود به سبب طغیان ناخوشی که متداول بود، به زنجان مراجعت نمود. محمود پاشا هم از انتشار مرض معهود تاب نیاورده به سمت کرکوک گریخت و عبدالله پاشا در سلیمانیه متمکن و مجدداً محمود پاشا جمعیت فراهم آورده، عزم سلیمانیه

نمود. خبر عزیمت او به مسامع اولیای دولت قاهره رسید. اعلیحضرت شاهنشاهی نواب نایب السلطنه را امر و مقرر فرمودند که امور صفحات کردستان و عراق عرب را در عهده اهتمام خود دانسته، نظامی و انتظامی دهند که من بعد به هیچ وجه من الوجوه عیبی و نقصی به هم نرساند.

حضرت نایب السلطنه العلیه از جمله ملتزمین دربار شوکت مدار محمد حسین خان ایشیک آقاسی را که مردی قابل و کارگزار بود با رقمی خشونت آمیز به آن حدود تعیین فرموده، امر و مقرر ساختند که محمود پاشا عازم حضور باهرالنور شود؛ یا از ممالک محروسه سلطانی بیرون رود. محمد حسین خان او را در کرکوک ملاقات کرده، پیغام سرا پا تهدید بگذرانید و رقم ارقم^{۱۱۹۶} شیم را به او نموده. محمود پاشا از اعمال سراسر نکال خود نادم و پشیمان و دست توسل به جبل‌المتین دولت ابد بنیان زده، خدمت و بندگی را متقبل و عثمان بیک برادر کهنتر خود را که مردی رشید و کاردان و از جانب برادرش صاحب اختیار آن سامان بود، به صحبت محمد حسین خان روانه دربار شوکت مدار نواب نایب [۳۷۳] السلطنه نمود. رأفت و رحمت ولیعهد شاهنشاه شامل حال و کافل احوال او شده، مورد نوازشات شایان گردید.^{۱۱۹۷}

مقارن این حالات عبدالله پاشا عم او متوسل به دولت علیّه عثمانیه گشته، خلعت از داود پاشا یافته، بار دیگر آماده شور و شر شد. حضرت نایب السلطنه العلیه، خلعت از حکومت سلیمانیه و بابان را به محمود پاشا مرحمت فرموده، ابراهیم خان سرتیپ باکویی را با دو فوج تبریز و مراغه که سرهنگ او جعفرقلی خان پسر احمدخان مقدم بود، مصحوب عثمان بیک بر سر عبدالله پاشا تعیین و ابراهیم خان هنگام ورود به سلیمانیه راهها را به او مسدود نمود و عبدالله پاشا سوای دربار شوکت مدار ملجایی و مناصبی نیافته به درگاه خلایق پناه شتافت و ابراهیم خان خلعت و حکومت محمود پاشا را مابین کوی و سلیمانیه بروی پوشانیده در سلیمانیه متمکن ساختند. مقارن این حالات داود پاشای وزیر بغدادی محمد پاشای حاکم کوی را جمعیتی داده، به اربیل فرستاد. محمد پاشا کوچ و بنه محمود پاشا را که در اربیل بود کوچانیده به موصل فرستاد که از آنجا روانه بغداد نماید. مادر محمود پاشا کیفیت احوال را عرضیه به دربار نواب ولیعهد ارسال و حضرت نایب السلطنه را نایره غضب در التهاب آمده، رقمی سرا پا تهدید به ابراهیم خان

۱۱۹۶. کنایه از فرمان تند و پرخاشگرانه

۱۱۹۷. ندامت محمود پاشا و نصب او به حکومت سلیمانیه در حدود صفر ۱۲۳۸ (نوامبر ۱۸۲۲) اتفاق افتاد. با توجه به اینکه نوروز سال ۱۲۰۲ شمسی برابر با ۹ رجب ۱۲۳۸ بوده است، دنبلی باز هم این واقعه و وقایع پس از آن را که در ابتدای سال ۱۲۳۸ رخ داده است، در ذیل وقایع ۱۲۳۷ آورده است. ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۳۸

سرتیپ فرستادند که اگر چنانچه کوچ و بنه و مادر محمودپاشا را به اسلامبول برده باشند، برگردانیدن آنها در اهتمام توست؛ باید که تعاقب نموده از آن جماعت بازگیرند و اگر درین خدمت تهاون و سستی جایز دارند، همگی سردار و سپاه خود را مورد سیاست و سخط دانند.

به وصول رقم قضا شمیم ابراهیم خان سرتیپ از سلیمانیه کوچ بر کوچ روانه کرکوک شد. مجرد ورود سپاه قلعه کرکوک را محاصره کرده، آماجگاه توپ و تفنگ و خروش و غوغا، جنگ را از ایوان کیوان در گذرانیدند. و هر روز از طرفین کشش و کوشش تقدیم می افتاد. بکرپاشا حاکم آنجا تاب صدمات لشکر منصور برتافته [۳۷۴] از در عجز و استیمان درآمد و پیشکشی لایق روانه دربار شوکت مدار؛ و ابراهیم خان از آنجا کوچ کرده، روانه اربیل شد. و به ورود سپاه منصور راهها را مسدود کرده، قلعه اربیل را محاصره نمودند. ابراهیم خان و سایر سرهنگان یورش را مناسب ندانسته به احتیاط اینکه مبادا به کوچ و بنه برادر و اشیاع و اتباع محمود پاشا که در قلعه بودند آسیبی رسد و در میانه کسی از آنها تلف شود، پس به شدت و شکیمت^{۱۱۹۸} تمام کوچ برادر و اتباع و اشیاع محمود پاشا را از آنجا بیرون آورده به اردو رسانیدند. و از آنجا کوچ کرده در کنار آب موصل افتادند و به شدت هر چه تمامتر اطراف موصل را محاصره کرده، کوچ و بنه و مادر محمود پاشا را طلبیدند. چه امکان مضایقه بود؛ پاشای موصل مادر و عیال و اطفال محمود پاشا را با سایرین هر که بود و هر چه بود با کمال عزت و احترام بیرون فرستادند و روانه اردوی نصرت شکوه ساختند. ابراهیم خان بعد از اتمام این خدمات بر سر کوی رفتند. محمد پاشا حاکم کوی محصور، طرق و شوارع از هر طرف مسدود آمد و زمان محاصره چهل و پنج روز امتداد یافت. هر روز از طرفین پای به میدان جلادت می نهادند، محمد پاشا حاکم کوی سطوت و صلابت لشکر منصور را دیده به عجز و قصور خود قایل گشته، رخصت بیرون آمدن خواسته، قلعه را تسلیم و کسی متعرض او نگشته روانه بغداد گردید. و لشکر منصور داخل کوی گشته، چهارده قبضه توپ با قورخانه به حیطة ضبط آورده، توپ ها را شکستند و قورخانه را بر گرفته و عثمان بیک را در کوی حاکم به استقلال نموده، بعد از انتظام امور آن حدود عازم دربار سعادت مدار. و از عقب ایشان محمود پاشا عازم درگاه کیوان پایگاه، و از نواب نایب السلطنه انواع رأفت و عطف و انعام و احسان دیده مراجعت به سلیمانیه کرده در کمال استقلال مشغول حکمرانی

وقایع سال خجسته فال مطابق سنه هزار و [۳۷۵] دوست و سی و هشت

هجری و کیفیت وقوع مصالحه عام فیما بین دولت ایران و روم

در اول بهار ۱۲۰۰ این سال فرخنده فال که هزار دستان با هزار داستان برفراز گلبن بال افشان و نغمه خوان بود و تَدْرُو ۱۲۰۱ بر شاخ سرو فصول محبت و مراودت می سرود، فرمانی از پادشاه و الا جاه روم به محمد رؤف پاشای سرعسکر شرق و والی ارزنة الروم در باب اختیار مصالحت عام و مصادقت دو دولت ابد فرجام رسید. و پاشای مشارالیه مردی آرمیده و صاحب حال و کمال و کار آزموده و گرم و سرد روزگار دیده بود. و معزی الیه، مراتب مزبوره را به کارگزاران دولت جاوید قرار، نایب السلطنة العیه اظهار و با اینکه در زمان تنبیه و گوشمال و زیاده سری پاشایان مغرور که مطلب اصلی آن بود، چند ملک وسیع الانحا بر ممالک محروسه سلطانی افزود، اما باز رأی جهان آرای حضرت ولیعهد که مسند آرای دولت این فیروزه مهد است به رعایت جهت جامعه اسلامی و اتحاد دو دولت جاوید طراز، هیجان غبار خصومت و لجاج و ریختن خون های بی گناهان و وقوع تشویش و ناامنی طرق و مسالک و معابر را مناسب ندانستند و کیفیت مکنون ضمیر پادشاه و الا جاه روم را به پایه سریر سلطنت مصیر اعلیحضرت شاهنشاه کیوان پایگاه عرضه داشته، قبله عالم و عالمیان، حضرت ولیعهد را صاحب اختیار کل فرموده رخصت دادند و مأذون فرمودند که در هر حال و مقال به هر چه صلاح و فلاح دانند از آن قرار معمول فرمایند. پس نواب نایب السلطنة العلیه بعد از اجازت از دربار آسمان جاه، مقرب الحضرت العلیه، میرزا محمد علی مستوفی آشتیانی را برای اتمام این کار و انجام صلح پایدار روانه ارزنة الروم و به وکالت تعیین که با پاشای مشارالیه در محفل مصادقت و مواحدت و کارگزاری و کارآگاهی نشسته در صلح و جنگ سخن رانند و آنچه خیر و صلاح مسلمین و باعث سرفرازی ملک و دین و صرفه [۳۷۶] و صلاح و خیر و فلاح دو دولت ابد قرین است، از دفتر خردمندی و رأی رزین و فکر دورین خوانند. بعد از ورود

مشارالیه به ارزنة الروم با محمد رؤف پاشا در خلوات اجلاس کرده، سخن انس و استیناس میان دو دولت جاوید اساس در میان آوردند. بالاخره قرار گفتگو به صلح استقرار یافته ختم کلام به خیر خواهی نام و رضای ملک علا گردید. ۱۲۰۲

و صورت صلح نامه میان دولتین بهیتین از فواید اقلام سلالة الوزراء الکرام، نتیجه السادات العظام میرزا ابوالقاسم قائم مقام این است:

غرض از تحریر این کتاب مستطاب اینکه درین چند سال به سبب وقوع بعضی حوادث میان دولتین علیتین اسلام، روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدل به تقار و خصومت و مؤدی به حرب و کدورت گشته بود. به مقتضای جهت جامعه اسلام و عدم رضای طرفین به سفک دماء و وقوع این گونه حوادث و غوغا، اعادات سلم و مودت و تجدید دوستی و محبت از جانب دولتین فحیمتین اظهار رغبت و موافقت شده، به موجب فرمان همایون اعلیحضرت کیهان حشمت، ملک بخش ملک گیر، آرایش تاج و سریر، خدیو زمین و زمان، جمال الاسلام والمسلمین، جلال الدنیا والدین، غیاث الحق والیقین، قهرمان الماء والطين، ظل الله الممدود فی الارضین، حافظ حوزه سلیمانی، باسط بساط جهانبانی، داور جمجاه سلیمان دستگاه، انجم سپاه اسلام پناه، زینت بخش تخت کیان، ملک ملوک جهان، تاج بخش کامران، شاهنشاه ممالک ایران، الخاقان بن الخاقان الغازی، فتحعلی شاه خلدالله ملکه و اقباله و حکم مأموریت تامه رفیعہ غره غرای دولت و شهریاری و دوحه علیای شوکت و جهانداری مالک رقاب گردون، جناب کیوان همت برجیس ۱۲۰۳ فطنت، رکن رکین جلال، غصن ۱۲۰۴

۱۲۰۲. عهدنامه ارزنة الروم اول در ۱۹ ذیقعدہ ۱۲۳۸ (۲۸ ژوئیه ۱۸۲۳) به امضای محمدامین رثوف سرعکر ارزنة الروم و میرزا محمد علی مستوفی نماینده ایران رسید. این عهدنامه دارای یک مقدمه، هفت ماده و یک خاتمه است. برای چگونگی انعکاس مأموریت مستوفی آشتیانی در دیگر منابع فاجاری، بنگرید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۲۸/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۷۳/ بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۳/ تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱۶ الف/ اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی، جلد اول، ص ۲۷۶ - ۲۷۰/ اکسیرالتواریخ، ص ۳۶۸/ پیرنیا، مجموعه معاهدات دولت علیه ایران با دول خارجه، ص ۱۹۶/ گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، جلد اول، ص ۲۹۴/ روضه الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۶۲۹ - ۶۲۴/ ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۴۵ - ۳۴۰/ حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۷ / محمد امین ریاحی، سفارتنامه های ایران، (تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۸)، ص ۳۵۵ - ۳۳۴/ تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۶۴ - ۱۵۵۹

۱۲۰۳. سیاره مشتری ششمین سیاره منظومه شمسی است که در باور نجومی قدیم، در فلک ششم قرار داشت و سیاره ای سعد محبوب می شد. این سیاره را قاضی فلک تصور می کردند.

رطیب^{۱۲۰۵} اقبال، پادشاه زاده آزاده، ولیعهد دولت علیه ایران، عباس میرزا عز نصره، این عبد مملوک و چاکر جان نثار به وکالت نامه مباهی و مخصوص گشته، از [۳۷۷] جانب دولت علیه عثمانی نیز به امر و فرمان اعلیحضرت کیوان منزلت، شمس فلک شهر یاری، بدر افق تاجداری، پادشاه اسلام پناه، سلطان البرین و البحرین، خادم الحرمین الشریفین، ذوالشوکة والشهامة، السلطان بن السلطان بن الغازی محمود خان، ایدالله ملکه و اقباله، وکالت نامه به جناب عزت نصاب نبالت^{۱۲۰۶} انتساب جلالت اکتساب، متمم امورالجمهور بالفکر الثاقب، ممهّد قواعد الامور، بالرأی الصایب، صدر اسبق اکرم والی ولایت ارزنة الروم، سرعسکر جانب شرق، محمد امین رؤف پاشا دام مجده، عطا و عنایت شده بود. این عبد مملوک در مدینه مزبوره با جناب سرعسکر مشارالیه بعد از مناوئه وکالت نامه های مبارکه، عقد مجلس مکالمه کرده، مصالحه مبارکه به این آیین ترتیب و تعیین یافت:

اساس: که در تاریخ هزار و صد و پنجاه و نه، به موجب مصالحه و عهدنامه که واقع گشته، حدود و سنور قدیمه و شرایط سابقه از امر حجاج و تجار و رد فزاری و تخلیه سبیل اسرا و اقامت شخص معین در دولتین علیتین باشد، تماماً و کمالاً بین الدولتین باقی و مرعی و معتبر بوده، به ارکان آن و جهأمن الوجوه خللی عارض نشده، در مابین دولتین علیتین شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت ابداً در کار باشد. بعد ازین شمشیر خلاف در غلاف بوده، در میان دو دولت معامله ای [که مؤدی کدورت و برودت و منافی سلم و صفوت باشد وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه دولت علیه عثمانی می باشد، در اثنای حرب و قتال به دست دولت فخمیه ایران آمده، از جمله قلاع و اراضی و فضا و قصبه و قرا، حال تحریر مصالحه، از تاریخ این تمسک معتبره الی مدت شصت روز به طرف دولت عثمانی تماماً تسلیم شود. و به مراعات حرمت این مصالحه خیریه، گرفتاران طرفین را بلاکتم و اخفا تخلیه سبیل کرده، آنچه در اثنای راه محتاج الیه آنها باشد، از مأكولات و غیرها عطا شود و به سرحدات [۳۷۸] طرفین ایصال نمایند.

ماده اول: دولتین علیتین را در امور داخله یکدیگر مداخله جایز نیست؛ فیما بعد، از جانب بغداد و کردستان مداخله جایز ندانسته. از جمله محالی که از توجیحات^{۱۲۰۷} سنجاق و کردستان داخل حدود می باشد، سبباً من الاسباب و وجهاً من الوجوه، از طرف دولت علیه ایران مداخله و تجاوز و تعرض در متصرفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در

حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین به ییلاق و قشلاق عبور نمایند، در باب رسومات عادی و ییلاقی و قشلاقی و سایر دعاوی که وقوع یابد مابین وکلاء نواب ولیعهد دولت ایران و وزیر بغداد مخابره شده، رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت نگردد. ماده ثانیه: و از اهالی ایران کسانی که به کعبه مکرمه و مدینه منوره و سایر بلاد اسلامیة آمد و شد می نمایند، مثل حجاج و زوار و تجار و مترددین، اهالی بلاد اسلامیة رومیه با آن جماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان دورمه ۱۲۰۸ و سایر وجوه خلاف قانون شرعیة اصلاً چیزی مطالبه نشود. و کذلک از زوار عتبات عالیات مادامی که مال التجاره نداشته باشند، از ایشان مطالبه باج و غیره نشود. و اگر مال التجاره داشته باشند، بر وفق حساب گمرک مطالبه شده، زیاد طلب ننمایند. و از طرف دولت ایران نیز با تجار طرف دولت عثمانی و اهالی ایشان بر این وجه معامله نمایند. و به مقتضای شرایط سابقه، فیما بعد، در حق حجاج و تجار دولت علیه ایران تنفیذ و اجرای شرایط قدیم از جانب وزاری عظام امیر حاج و میرمیران گرام و سایر ظابطان و حکام دولت علیه عثمانی کمال دقت و رعایت شود و از شام شریف الی حرمین محترمین و از آنجا الی شام شریف، از جانب امین صرة همایون نیز نظارت حال ایشان شود و خلاف شرایط به هیچ وجه واقع نگردد. و در حمایت ایشان همت نمایند و اگر در میان ایشان نزاع روی دهد، امین صرة همایون به معرفت [۳۷۹] معتمدی متعین که در میان آنهاست، نظارت نماید و از مخدرات حرم شاهنشاهی و حرم های شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیه ایران که به مکه معظمه و عتبات عالیات می روند، فراخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود. و کذلک در خصوص رسومات گمرک تجار و اهالی دولت بهیه ایران، مانند دولت علیه عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان یک دفعه به قرار یکصد قروش، چهار قروش گمرک گرفته و به دست ایشان تذکره داده مادامیکه از دست ایشان به دست دیگری منتقل نشده است مکرر از ایشان گمرک نگیرند. و تجار ایران، لاجل التجاره چوبوق شیراز که به دارالسعاده می آورند، در بیع و شری آن انحصار باشد و به هرکس که خواهند بیع نمایند. و با تجار و تبعه و اهالی دولتین علیتین که به ممالک جانین آمد و شد می نمایند، به مقتضای جهت جامعه اسلامیة، معامله دوستانه شده همه از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند.

ماده ثالثه: آنچه از عشیره حیدرانلو و سبکی متنازع فیها بوده و امروز در خاک دولت علیه عثمانی ساکن می باشند، مادامی که در سمت آنهاست، اگر به حدود ممالک ایران

تجاوز کرده خسارت رسانند، سرحدداران در منع و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و از جانب سرحدات منع ایشان نشود، از تصاحب ایشان دولت علیه عثمانی کف ید نماید. و اگر ایشان به رضا و اختیار خود به جانب ایران بگذرند، دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکند. و بعد از آنکه به طرف دولت بهیه ایران گذرند، بعد اگر به خاک عثمانی بیایند، قطعاً تصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتی که ایشان به طرف ایران بگذرند، آن وقت از حدود دولت علیه عثمانی تجاوز کرده، خسارت بزنند، سرحدنشینان دولت علیه ایران، در منع و تجاوز ایشان دقت نمایند.

مادهٔ رابعه: به موجب شرط قدیم، فراری دولتمین از طرفین تصاحب نشود و کذلک [۳۸۰] از جملهٔ عشایر و ایلات هر کسی که بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی به دولت فحیمه ایران و از دولت بهیه ایران به دولت علیه عثمانی بگذرد، باید آن گذشتگان تصاحب نشوند.

مادهٔ خامسه: آنچه در دارالسلطنه و سایر ممالک دولت علیه عثمانی اموال تجار ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است، از تاریخ این تمسک در ظرف شصت روز در هر محلی که باشد به موجب دفاتیر مرقومه و معرفت شرع و معتمد دولت ایران به صاحبان آنها تسلیم شود و سوای اموال محفوظه، آنچه در اثنای وقوع عداوت از حجاج و تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بعضی ضابطان جبراً از بعضی گرفته باشند، بعد از افاده و اظهار دولت علیه ایران و از دولت عثمانی فرمان بر طبق همان به عهدهٔ وکیل آنها در هر محل صادر شود و بعد از اثبات شرعی، گرفته تسلیم نمایند.

مادهٔ سادسه: در ممالک دولت علیه عثمانی از اهالی ممالک طرفین کسانی که فوت می شود، اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشد، مأمورین بیت المال ترکهٔ همان متوفی را به معرفت شرع دفتر کرده، به ثبت و سجل شرعی رسانیده و آن مال را به عینه در محل مأمن، تا مدت یک سال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده، به موجب ثبت و سجل شرعی، اشیاء متروکه تسلیم شود. و رسوم عادیه و کرایهٔ محل آن اشیاء را گرفته باشد. و آن اشیاء اگر در مدت مذکوره حریق و تلف شود، ادعای آن نشود و اگر در مدت مزبوره، وارث و وصی نرسد ترکهٔ محفوظه را مأمورین بیت المال به اطلاع معتمد دولت علیه ایران فروخته، ثمن آن را حفظ نمایند.

مادهٔ سابعه: به موجب شرط سابقه برای تأیید و تأیید ۱۲۰۹ دوستی و موادت، در هر سه

سال، یک نفر از دولتین در طرفین علیتین مقیم و معتکف باشند و از تبعه دولتین علیتین، در اثنای حرف که به طرفین گذشته‌اند در حق ایشان بنابه حرمت این مصالحه خیریه سیاست این اسائن^{۱۲۱۱} نشود.

خاتمه: آنچه از [۳۸۱] اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد بر منوال محرره که بالمذاکره قرار داد شد و از طرفین قبول گشته، ادعای اموال منهوبه الضیعات^{۱۲۱۱} و تضمین مصارف جزئی از جانبین مضمی مامضی^{۱۲۱۲} گفته، صرف نظر شود و از جانبین دولتین علیتین بر وفق عادت، تصدیق نامه‌ها مبادله شده، به واسطه سفیر و سبط^{۱۲۱۳} از تاریخ این تمسک الی مدت شصت روز، در رأس حدود دولتین به یکدیگر ملاقات کرده، به آستانه طرفین ایصال و تسلیم شود و به این وجه عقد و تجدید این مصالحه خیریه به مسالمة حقیقه، از تاریخ تمسک معتبره، مرعی و معتبر گشته و از هر جهت نایره کدورت و خصومت منطقی بوده و منافعی دوستی و خلاف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معامله جایز نداند و از جانب جناب وکیل مشارالیه، نظر به رخصت کامله، از جانب دولت عثمانی، درین تاریخ هزار و دوست و سی و هشت، یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذیقعد شریفه، این تمسک مهور و ممضی^{۱۲۱۴} شد. الخاتمة بالخیر و السعادة، الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً؛ تحریراً فی شهر محرم الحرام سنه هزار و دوست و سی و نه.^{۱۲۱۵}

۱۲۱۱. جمع ضیعه: زمین و آب و درخت

۱۲۱۳. میانجی، واسطه

۱۲۱۰. بدی

۱۲۱۲. گذشت آنچه گذشت

۱۲۱۴. پذیرفته شده، امضاء شده

۱۲۱۵. متن عهدنامه‌ای که دنبلی ارائه کرده است، نه در تاریخ امضا و نه در محتوا با عهدنامه‌ای که در دو مجموعه عهدنامه‌های جمع آوری شده توسط مؤتمن الملک و وحید مازندرانی آمده است، تطبیق نمی‌کند. گزارش‌های منابع تاریخی حاکی از آن است که پس از تنظیم عهدنامه در ارزنة الروم و امضای آن توسط محمد امین رؤف پاشا و میرزا محمد علی مستوفی آشتیانی، نماینده عثمانی متن امضا شده را به استانبول برد و پس از امضای سلطان عثمانی آن را در اواخر سال ۱۲۳۸ برای امضای فتحملی شاه به تهران آورد. شاه قاجار پس از ملاحظه عهدنامه خواستار تغییراتی در آن گشت و میرزا ابوالقاسم قائم مقام و رؤف پاشا را موظف کرد تا به اعمال تغییرات مورد نظر شاه پرداخته و متن جدیدی فراهم سازند. پس از آماده شدن این متن شاه آن را امضا کرد و رؤف پاشا نیز روانه استانبول گردید و متن جدید را به امضای سلطان عثمانی رساند. دنبلی در گزارش خویش به این نکات اشاره نکرده است، اما دیگر مورخان به مسائل بالا پرداخته‌اند. از جمله خاوری شیرازی می‌نویسد:

«نجیب افندی نامی از اعظام دولت عثمانی به سفارت این شوکت ابد مبانی رسید و مستوفی الشانی، میرزا ابوالقاسم کاشانی وزیر خراسان که تازه از آن مملکت مراجعت کرده بود، به استقبال او شتافته و مشارالیه را با احترامی تمام دریافته در سرای جناب امین الدولة [العلیه]، عبدالله خان مستوفی الممالک وارد گردانید. بعد از (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

بیان وقایع سال همایون فال هزار و دویست و سی و نه هجری ۱۲۱۶ مطابق

سال پیچی ایل ترکی

در غره شهر ذیقعدة الحرام [۱۲۳۹] رایات جلال شاهنشاه بی همال ساحت افروز

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) رجعت موکب اعلی از دارالایمان قم، در عمارت مبارکه گلستان به دلالت امیرکبیر محمود خان دنبلی فورساول باشی، شرفیاب انجمن حضور رأفت دستور شد و از وفور تفقدات شاهانه قرین افتخاری نامحصور آمد. نامه موافقت علامه سلطان محمود خان خداوندگار روم را به آدابی شایسته تسلیم ساخت و امضای وثیقه‌ای که فیما بین جناب محمد امین رؤف پاشای سرعسگر ارزنة الروم و مستوفی الشانی میرزا محمد علی آشتیانی ترقیم یافته و به دستخط شریف حضرت قیصری رسیده بود، نیز داده، بعد از عرض پیغامات دوستانه به رجعت دارالوزاره پرداخت. چون بعضی فقرات در آن وثیقه [مخالص مصلحت] بود، لهذا حضرت اعلی اعتنائی به آن نکرده. میرزا ابوالقاسم قائم مقام، صدارت عظمی در مجالس متعدده با سفیر مذکور مکالمات کرده در ثانی برحسب امر صاحبقرانی، عهدنامه‌ای مقرون به صلاح دو دولت ابد مبانی، به اسم میرزا محمد علی آشتیانی و محمد امین روف پاشای صدراعظم سابق آن شوکت جاودانی به تحریر درآورد. بعد از اتمام، مهمور به مهر شاهنشاه اسلام و در هنگام مرخصی سفیر مزبور از دربار فلک احتشام، قاسم خان، سرهنگ فوج خاصه تبریزی به سفارت روم مأمور و عهدنامه مبارکه نیز به او سپرده گشته، به مرافقت نجیب افندی مذکور، روانه آن حدود و ثنور شد. امضای این عهدنامه همایون را نیز [به مهر سلطان روم]، قاسم خان مزبور در حین مراجعت آورد و این بنده صورت آن را در این روزنامه همایون ثبت و ضبط کرد. ثبت عهدنامه‌جات بر ذمت تاریخ نگار واجب است تا حقیقت قرار و مدار دولت با سایر دول معلوم شود. بعضی از ارباب تواریخ مطالب دولتی را رجوع به عهدنامه‌جات کرده، مطلقاً ذکری از مطالب به میان نیاورده‌اند، مثل جناب میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی که تاریخ مسمی به جهانگشایش از مطالب جزئی و کلی خالی است، و این معنی بینندگان را از ملاحظه آن کتاب خالی. خاوری به دنبال مطالب بالا به ارائه متن عهدنامه مطابق آنچه دنبلی آورده است می‌پردازد. جز تفاوت متن عهدنامه‌ای که دنبلی، خاوری شیرازی، اعتضادالسلطنه، محمد تقی خان سپهر و هدایت با متن عهدنامه در مجموعه عهدنامه‌های تاریخی ایران، تفاوت قابل توجه دیگر در تاریخ امضای این عهدنامه است. دنبلی امضای نهایی متن ارائه شده در کتاب خویش را محرم ۱۲۳۹ نوشته است، حال آنکه سپهر ضمن تصریح به امضای متن اولیه در ارزنة الروم به تاریخ ۱۹ ذیقعدة ۱۲۳۸، و علی رغم گزارش دستور شاه مبنی بر تغییر متن آن در تهران، تاریخ ذیل آن را همان یکشنبه ۱۹ ذیقعدة ۱۲۳۸ (تاریخ امضای متن اولیه عهدنامه در ارزنة الروم) آورده و سپس افزوده است که: الخاتمة بالخیر و السعادة و الحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً؛ تحریراً فی اواخر شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و نه در دارالخلافه طهران این عهدنامه مبارکه در حضور نجیب افندی سفیر دولت عثمانی تصحیح شد. برای گزارش متن عهدنامه دنبلی و تغییر عهدنامه در تهران نگاه کنید به: تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۷۳ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۲۸ / اکسیرالتواریخ، ص ۳۶۹-۳۶۷ / روضة الصفاي ناصری، جلد نهم، ص ۶۲۰-۶۱۶ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۴۵-۳۴۰ / آئینه اسناد سیاسی ایران و عثمانی، جلد اول، ص ۲۹۴ / اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران، انگلیس، روسیه و عثمانی، جلد اول، ص ۲۷۶

برای متن دیگری از عهدنامه بنگرید به ضمیمه شماره ۸ در بخش ضمائم.

۱۲۱۶. اول فروردین ۱۲۰۳ برابر با ۱۹ رجب ۱۲۳۹. دنبلی به جای تجدید عنوان خویش با آغاز سال جدید در ۱۹ رجب، در آغاز ذیقعدة و در آخر سال ۱۲۳۹ به شرح حوادث این سال می‌پردازد و بدیهی است که عملاً ناگزیر می‌شود تا قسمتی از حوادث سال ۱۲۴۰ را نیز در ذیل حوادث همین سال ذکر کند.

چمن سلطانه گردید و به جهت مشورت بعضی امور، حضرت ولیعهد را به رکاب همایون احضار فرمودند. مقارن ورود نایب السلطنه العلیه به رکاب جهانگشای، فرمان لازم الاذعان به احضار بعضی از شاهزادگان اطراف شرف نفاذ یافته بود؛ در آن اوقات به رکاب سعادت سمات پیوستند، اما نواب ولیعهد را در منزل آق کند خلخال، ناخوشی صعبی بر مزاج مبارک طاری گشته به حدی که حرکت و سواری مقدور نگردید. به تخت روان نشستند و ملتزمین رکاب ظفر نصاب به نهایت تشویش و اضطراب پیوستند. اطبایی که در خدمت حاضر [۳۸۲] بودند به مداوا و معالجه مشغول شده، هنگام طلوع صبح صادق افاقتی حاصل شد و نقاهت و ضعف کلی باقی بود. چون نایب السلطنه وارد زنجان شدند، خبر عارضه آن حضرت به سمع مقیمان حضرت شاهنشاهی رسیده، صبر و سکون از ساحت خاطر ستون امن و امان و عماد اسلام و اسلامیان کناره گزید. و به موجب فرمان، میرزا محمد حسین حکیم باشی خاصه سرکار و تخت روان خاص به زنجان روانه شدند. چون منجمان و اخترشناسان پایه بخت کیوان رفعت، ورود ولیعهد را به سلطانه یک ساعت به غروب مانده تشخیص داده بودند، به موجب فرمان در محل موسوم به سامان ارخی، سرپرده اجلال برای ورود ولیعهد بی همال افراشته گردید و نایب السلطنه در آن مقام نزول اجلال فرمودند و شوق ملاقات و تشویش ناخوشی ولیعهد، خاطر خدیو دوران و مایه امن و امان جهانیان را مشوش می داشت و در چمن سلطانه انتظار ورود مقدم مسعود فرزند بی مانند می کشیدند و حضرت سلطان، ظلی سلطان، شاهزاده علی خان را پیشتر برای تفحص احوال نایب السلطنه ایران، به سامان ارخی روان فرمودند که کیفیت حالات را آنأ فأنأ نویسند و با برادر والاگهر به اردوی همایون پیوندند. نزدیک به غروب که وعده ورود حضرت ولیعهد بود، سپهدار نظام با توپخانه و کل سپاه نظام به استقبال مأمور گشته از یک طرف راه، علمها افراخته، ایستادند و از جانب دیگر وزرا و امرا و تمامی خوانین سواره را با دسته های ابواب جمعی خود باز داشته، صف کشیدند. نزدیک به قصر همایون، شاهزادگان عظام و امرای قاجار صفها کشیده، آرمیدند. حضرت ولیعهد به سلامتی وارد شدند و در خلوت خاصه شاهنشاهی به شرف حضور مباهی گشته، پادشاه عالم پناه از روی کمال عطوفت فرزند سعادتمند را در آغوش مهربانی کشیدند و از نعمت سلامتی آن حضرت آرامش و آسایش تازه یافتند. و حضرت ولیعهد در [۳۸۳] خدمت شاهنشاه از خلوت خاص به قصر آسمان مناص شتافتند. فردای آن روز برای رفع کسالت و دفع نقاهت، نایب السلطنه را در موضع خاص مأمور به توقف و استراحت نموده، جمعی از حجاب سپهر قیاب را برای خدمت و پرستاری آن جناب مقرر داشتند. روز دیگر سرپرده خاص همایون خاقانی را در جنب

قصر سلیمانی برپا کرده، برای آسایش ولیعهد مشخص فرمودند و نایب السلطنه در آن مقام آرام یافته، تمامی شاهزادگان عظام و وزرا و مستوفیان و مقربان حضرت سپهر بسطت و عملۀ درخانه و امنای دولت با احترام و اولیای شوکت بلند نام، به سلام ولیعهد مشرف شده نسبت به هر یک از چاکران التفاتی شایان و مکرمتی بی‌پایان تقدیم فرمود؛ و جای آن بود. چون پیش از ورود مقدم مسعود ولیعهد، حضرت خدیو مهد عهد به همه شاهزادگان امر و مقرر فرموده بود که طریق خدمت و بندگی سپارند و رویۀ اطاعت و کوچکی را نسبت به ولیعهد چنانکه باید و شاید مرعی و منظور دارند، تمامت شاهزادگان و اولاد خاقان کامران به قدم اخلاص و چاکری و ارادت پیش آمده، بیشتر از بیشتر، سالک شاهراه تواضع و فروتنی شدند. هر چند نایب السلطنه العلیه برادران را امر به جلوس فرمودند، در بساط ادب نشستند و کمر به خدمت آن حضرت بستند. و شاهزاده حسنعلی میرزا نیز که در آن روزها احضار شده بود، مانند دیگر شاهزادگان رعایت ادب را از دست نمی‌داد و شاه عالم پناه هر روز به انعام تازه و احسان بی‌اندازه و اعطای خلاع فاخره و عنایات وافره و به عطیه اسب و شمشیر، زنگ زدای خاطر ولیعهد بود و به تقریبات حسنه، رعایت ضعف و نقاهت آن حضرت می‌نمود. و سه نفر از امیرزادگان عظام که در رکاب حضرت ولیعهد شرف اندوز حضور خاقانی بودند، نواب امیرزاده محمد میرزا و سیف الملوک میرزا و خسرو میرزا^{۱۲۱۷} هر یک به عطایای اسب و شمشیر سربلند [۳۸۴] و هر روز که وقت مشق سپاه نظام می‌شد به تعلیم افواج خاصه همایون شاهنشاهی می‌پرداختند [و] وقوف و مهارت خود را در قاعده نظام جدید کمابینغی و یلیق، ظاهر می‌ساختند.

در اندک روزی افواج خاصه از تعلیم نواب محمد میرزا و سیف الملوک میرزا تفاوت بسیاری در قاعده مشق ایشان پدید آمد و اعلیحضرت خاقانی در ازاء این هنرنمایی آن دو امیرزاده را مرحمت‌های موفوره مبذول فرمود. و امیرزادگان هر روز هنگام سواری جوهر ذاتی خود را در قدراندازی و جریدبازی و سایر فنون سپاهی‌گری در خدمت حضرت سلطنت ظاهر می‌کردند. در آن اوقات که نایب السلطنه در اردوی همایون بود، چند روزی برای جشن سرتراشی نواب سلطان محمد میرزا اسباب جشن و سرور و عیش و حبور مهیا بود. بعد از آنکه لزوم اطعام عام و ضیافت سرکردگان و افراد سپاه سواره و پیاده نظام به عمل آمده، نایب السلطنه به امر همایون در خلوت خاص نشسته، همگی امرا و وزراء و اولیای دولت دوران عدت و ارکان حضرت گردون رتبت در خدمت

حضرت ولیعهد حاضر گشته، دست جود و بخشش گشادند. سیم وزر و خلعت زر تار آفتاب پیکر به میران صفدر و وزرای نیک محضر مرحمت فرمودند و در هنگام حرکت رایات سلطنت به مستقر دولت، فرمان حکومت ایل قراگوزلو و خلعت امارت آن حدود را به امیرزاده محمد میرزا عنایت کردند. و شب شانزدهم ذیحجه، [۱۲۳۹] اعلیحضرت شاهنشاهی به دارالخلافه طهران و نواب نایب السلطنه به سمت آذربایجان مراجعت فرمودند. ۱۲۱۸

از جمله سوانح در این سال وفات صدراعظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی بود

و او به سبب جوهر ذاتی و کاردانی و کارشناسی در امور ملک و مال، از بدایت حال تا زمان ارتحال، ترقیات عظیمه کرد و ابواب عطوفت بی نهایت بر چهره حال خود گشوده یافت. در آخر این سال در دارالسلطنه طهران [۳۸۵] مریض گشته، در گذشت و پسر او نظام الدوله عبدالله خان در خدمت شاهنشاه از جمیع امثال و اقران در پیش است و امیری است در کارگزاری و کارشناسی فطانت اندیش و ذکاوت کیش. ۱۲۱۹

۱۲۱۸. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۲۹-۲۲۸ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۸۴ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۶۳۰ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۴۸ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۶۴ / ۱۲۱۹. حاجی محمد حسین اصفهانی معروف به صدر اصفهانی در تاریخ ۱۳ صفر ۱۲۳۹ (۱۹ اکتبر ۱۸۲۳) درگذشت. پسرش عبدالله خان نیز همانند پدر با بیگانگان ارتباط وثیقی داشت. دنبلی کمی بعد به چپاولگری عوامل او در اصفهان اشاره می‌کند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۲۴ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۸۱ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۱۹ ب / اکسیر التواریخ، ص ۲۴۳ / صدر التواریخ، ص ۹۱-۸۲ / رستم التواریخ، ص ۲۱۲ / زنبیل، ص ۳۵۶ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۲۳ / حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۷ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۵۹ / حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۹۶-۸۰ و ۲۱۷-۲۰۰

بیان وقایع سال خجسته فال هزار و دویست و چهل مطابق ترکی
بعد از انقضای شهر محرم الحرام [۱۲۴۰] این سال، رایات اقبال خاقان بی‌همال به
عزم تفرج و شکار از دارالخلافة طهران به سلطان آباد کزاز ۱۲۲۰ نهضت فرمود و شهر
مزبور حصنی است، حصین و بنایی است متین که حسب الامر خاقان کامران، یوسف
خان سپهدار عراق بنا کرده است. و مکان شهر سلطان آباد مشهور به قریه دستگرد از
بلوک سده کزاز و در محل مزبوره و حوالی او هفت قنات بزرگ دارد که همه به شهر
سلطان آباد جاری است و کوچه‌ها و راسته‌های آنجا همه مقابل هم به نظافت و پاکیزگی
تمام ساخته و پرداخته گشته و بازارها و دکانین از اهل حرفت معاین و مشهود و برج و
باره قلعه او افزایسته. در اصل شهر، چهار خیابان طرح انداخته و به کمال استحکام
ساخته. سپهدار به قدم جان‌نثاری و خدمتگزاری پیش آمده، ضیافت‌ها کرد و پیشکش‌ها
گذرانید.

بیان عروسی امیرزاده جهانگیر میرزا و بدیع الزمان میرزا ۱۲۲۱

شاهزادگان مجره عنان که سمند گردون خرام ایشان را فضای جهان میدان جولان سزد، درین سال همایون فال بیشتر از بیشتر با یکدیگر رسم یاری و محبت و شیوه دوستی و الفت پیش آوردند؛ با هم وصلتی به تازگی نمودند. بلی دولت به دولت و شوکت به شوکت و محبت به محبت و مضاشرت به مضاشرت افزود و ازین حسن وفاق و رسم اتفاق، خداوند جهان و شاهنشاه کامران را از خود راضی و خشنود نمودند. حضرت ولیعهد از محبوبه جلالت شاهزاده محمد قلی میرزا فرمانفرمای ممالک طبرستان طبرزدستان، و صبیّه محترمه آن جناب را برای امیرزاده جهانگیر میرزا خطبه فرمودند. و نواب [۳۸۶] شاهزاده علی نقی میرزا سترکبری و مهد علیای نواب ولیعهد را برای فرزندگرامی خود، بدیع الزمان میرزا خواستگار شد و طوی ها ترتیب دادند و ابواب شادمانی ها بر چهره حال جهانیان گشادند. ۱۲۲۲

از سوانح عبرت افزای این سال

حاجی هاشم خان نامی از اقران نظام الدوله عبدالله خان در اصفهان، جمعی از طایفه بختیاری را نوکر خود ساخته با اینکه او را دولت و ثروتی بود که احتیاج به مال کسی نداشت، از نهایت طمع و بدآموزی اشرار بختیاری از سر نانصافی و اجحاف و طمع در مال رعایا و اعیان و اشراف، شب نوکران بختیاری خود را برداشته در کوجه های اصفهان می گردیده است؛ به خانه متمولین و تجار و خواجهگان مالدار درمی آمده اند. اگر شب دق

۱۲۲۱. خاوری شیرازی که در انتهای اثر خویش به شرح فرزندان فتحعلی شاه و عباس میرزا و سایر شاهزادگان پرداخته است، درباره این دو شاهزاده که به ترتیب پسران عباس میرزا و محمد قلی میرزا ملک آرا بودند، می نویسد: «نواب جهانگیر میرزا است که در ایام حیات والد بزرگوار حکومت ولایات ارومی و خوی و اردبیلش ضمیمه یکدیگر نصیب بود و با اهالی آن ولایت رفتاری بر وجه احسن می نمود. از فراری که مشهور است فقرا و مساکین غریب و بومی را بسیار رعایت می کرده و شبها به دوش خویش آذوقه به منزل ایشان می برده. بعد از رحلت خاقان مغفور نایبانی دیدگان بر حبس اردبیلش افزود و پس از آن حسب الامر در محال تویسرکان به استراحت غنود.» «نواب بدیع الزمان میرزا الملقب به صاحب اختیار از بطن یکی از مخدرات خاندان شاهرخ شاه افشار و در دارالایمان استرآباد و دشت ترکمان پیوسته حکم گزار بود. الحق در دشت گرگان شیری و در نبرد دلبران توران دلیری چون او به عرصه وجود نیامده و در مدت صاحب اختیاری خویش هرگز مغلوب ترکمانان کافر کیش نشده، کیفیت احوالش در اصل تاریخ ایراد گشته و صیت مردانگی او در آن صفحات از صفحه توران درگذشته است. بعد از وفات خاقان مغفور با برخی از اعمام و بنی اعمام در دارالارشاد اردبیل محبوس بود و در محبوس با هر یک مانوس.» تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد دوم، ص ۱۵۲ و ۱۵۸

الباب کرده در باز می‌کردند به اندرون خانه می‌رفته‌اند و اگر کسی در باز نمی‌کرده از دیوار و اطراف خانه رخنه می‌جسته به خانه در می‌آمدند. اول صاحب خانه را به ملایمت و چرب‌زبانی می‌گفته‌اند که هر چه داری بیاور و دیگر تشویش مدار و اگر صاحب خانه هر چه داشته می‌آورد از زجر و نکایت ایشان خلاص شده، در گوشه‌ای می‌خزید و تالان^{۱۲۲۳} و یغما را از خوف جان به جان می‌خرید. و اگر از صاحب خانه ممانعتی می‌دیدند و مضایقتی تصور می‌گردید، دست و پای او را محکم بسته، هر چه در خانه او بود جمع کرده می‌بردند. شب به خانه یکی از اعیان رفته بودند که صاحب خانه در سفر حج بود. هر چه در کوفتند کسی در باز نکرده، از دیوار بالا رفته به خانه در آمدند و در گشودند و به اندرون رفته در بستند و زوجه این شخص از جمله سادات عالی درجات اصفهان بود و صاحب خانه به خاطر جمعی تمام عیال و زوجه خود را در شهر مسلمانان، در خانه خود گذاشته، به زیارت حج شتافته. زن سیده را حاضر کردند و گفتند هر چه داری از طلا و آلات و زینت زنانه بیاور و عذر میار. گفته بود از برای چه؟ و شما را درین خانه چه حقی است و در اموال و اسباب من چه شراکتی است؟ [۳۸۷] ضعیفه سیده را گرفته محکم بسته بودند و صندوق او را در برابر چشم او باز کرده، هر چه اسباب زنانه و رخت و طلاآلات او بوده برداشته و به علاوه دو هزار تومان نقد در صندوق داشته، برگرفتند و ضعیفه سیده از ترس اذیت ایشان به ناچار لب از فریاد و افغان بسته تالان و گریبان در گوشه‌ای افتاده، در پیش چشمش مال او را جمع کرده بردند. ضعیفه سیده فردای آن روز عریضه از اصفهان به درگاه عالمیان پناه خاقان جمجاه نوشته، به دارالخلافه ارسال داشت و به دست یکی از مقربان درگاه به نظر اشرف رسانید. عبدالله خان نظام الدوله ازین حال خبر یافته به نیت پیشدستی که مرا از این حالات و سمت‌های بی‌نهایت خبر نبوده و نیست، به درگاه قبله عالم شتافته، کیفیت حالات و یغما و تالان حاجی هاشم خانه زاد [را] در اصفهان به عرض واقفان حضور می‌رساند. حضرت اعلی می‌فرمایند که هرگاه تو به اعمال زشت و افعال نادرست خویشاوند خود راضی نبودی و قدرت دفع و ممانعت او را نمی‌داشتی، چرا پیش از آنکه بر رأی عالم آرای ما واضح و لایح شود، کیفیت این چنین بی‌حسابی را در سواد اعظمی چنان که به تو سپرده‌ایم در پایه سریر اعلی عرض نکردی و اکنون دیدی که کاری چنین، بخیه پذیر نیست و به عرض ما رسیده، و رأی عالم آرای ما بر این کار ناهموار مطلع گردیده است، به عرض و اظهار آن می‌پردازی؟ شاهنشاه عالم پناه به ملاحظه اینکه پدر او حاج محمد حسین خان صدر

در پایه سریر آسمان نظیر خدمت بسیار کرده بود، پیش از این هتک حرمت او نفرموده، به همین اکتفا فرمودند.

روز دیگر جهان آرا اقتضای آن فرمود، با چند تن از مقربان حضرت و ملتزمین رکاب سعادت نصاب شهر اصفهان را از قدوم میمنت لزوم شاهنشاهی زینت دهند و به نفس نفیس غوررسی این ظلم بی حساب نمایند. در حوالی اصفهان حاجی هاشم خان با جمعی از اشراف و اعیان [۳۸۸] اصفهان به خدمت مبادرت نموده، پیشکش ها گذرانیدند و مورد نوازش شده. موکب همایون زینت افزای شهر اصفهان و به حکم قدر نمون، حاجی هاشم خان گرفتار پنجه قهر و سیاست گشته، نوکران بختیاری او که قوت بازو و اسباب غارت و تاراج رعایای شاهنشاهی بودند، چون سیماب در زمین نایاب گشتند و به فرمان حضرت اعلی ریش حشیش آسای او را که مایه ابروی او بود، به دست فراشان به دست عدل بریده و چشم های او که در چشم خانه می گردید و در کار خود و عواقب امور بینا نبود، به گزلك دادرسی و عدالت کدندند و به ضرب چوب و شکنجه هر چه داشت ضبط سرکار دیوان اعلی؛ و او را جان بخشی فرموده، رها کردند و ولایت اصفهان را به نواب شاهزاده سلطان محمد میرزا عنایت کرده. یوسف خان سپهدار عراق [که] در خدمت شاهزاده وزیر و مشیر و کارگزار بود، به ورود اصفهان بعد از یک دو ماه در اصفهان وفات یافته، غلام حسین خان پسر او که به مصاهرت خاقانی مفتخر بود، به جای او در عراق سپهدار و پس از وفات او خسرو خان را به کارگزاری در خدمت نواب سلطان محمد میرزا به اصفهان تعیین فرمودند. و علما و فضلالی اصفهان را نوازش بی نهایت کرده، اشارت رفت که از امور ولایت با خبر بوده، کاری که نه بر قانون عدالت باشد، بر پایه سریر همایون عرضه دارند. و به واسطه این گونه دادرسی و مرحمت و عطوفت، اهل عالم از صغیر و کبیر به دعای دولت روزافزون پرداختند و ثنای حضرت اعلی را در صباح و مساء ورد زبان خود ساختند. و نظام الدوله به تقصیر این بی نظامی و تهاون و غفلت در دارالخلافة خانه نشین آمد. ۱۲۲۴

تفویض منصب صدارت اعظم به اللهیار خان قاجار

اعلی حضرت شاهنشاهی نظر به قابلیت و استعداد فطری فخر الامراء الکرام، اللهیار خان قاجار خلف الصدق مرحوم میرزا محمد خان بیگلریگی را که ترتیب یافته عین

۱۲۲۴. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۳۰/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۸۵/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۲۱ الف / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۴ الف / اکسیرالتواریخ، ص ۱۴۹ / روضةالصفای ناصری، جلد نهم، ص ۶۳۲/تاسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۵۰-۳۴۹/فارسانامه ناصری، جلد اول، ص ۷۲۶/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۶۶

عنایت [۳۸۹] خاقانی و به شرف مصاهرت حضرت اعلى ممتاز و سرافراز بود، به تفویض منصب صدارت اعظم مفتخر و مکرم داشته، فرق مباحاتش را از ایوان کیوان درگذرانیدند. و امروز بالاستقلال بر صدر و دیوان صدارت متمکن است و به رأی رزین و فکر دوربین انجام مهام انام را متکفل و نظر به حسن سلوک و مایه دانش و ادراک جمیع وزرا و امنا و امرای دربار کیهان مدار از طرز رفتار و حسن گفتار آن جناب راضی و خوشدل می‌باشند. ۱۲۲۵ هر کس را فراخور مایه و پایه شناسد و داند و عرض و اظهار هیچ یک از امور رعیت و سپاهی در پیشگاه دربار سپهر حشمت پادشاهی معوق و معطل نیست و هر مرام بر وفق مراد پرداخته و نام نیک ذخیره روزگار حضرت جهاندار ساخته می‌گردد. ۱۲۲۶

۱۲۲۵. عمر عبدالرزاق دنبلی چندان دوام نیاورد تا در مرحله دوم جنگهای ایران و روسیه خیانت او به عباس میرزا و شلاق خوردنش را ملاحظه کرده و نظر نهایی دربار قاجار درباره او را بنویسد. آصف الدوله پس از خیانت در واگذاشتن قلعه عباس آباد به قوای روس و گشودن راه نفوذ آنها به تبریز، گرچه برای مدتی مورد بی‌اعتنایی عباس میرزا قرار گرفت، اما پس از درگذشت نایب السلطنه و به روزگار سلطنت محمد شاه روابط وسیع‌تری با انگلیسی‌ها برقرار کرد. پسرش سالار نیز در زمان صدارت امیرکبیر، با تحریک پدر، فتنه مشهوری را در خراسان پدید آورد که به فتنه سالار اشتهار دارد. اعتماد السلطنه که در صدرا لتواریخ به معرفی صدراعظم‌های دوره قاجار پرداخته، با وقوف به شخصیت پشت پرده آصف الدوله و به دلیل ملاحظه جایگاه او در میان قاجارها، ترجیح داده است تا درباره او سخن نگفته و با این بهانه که شرح حال آصف الدوله نیاز به کتابی مستقل دارد، خوانندگان هوشیار خویش را به وابستگی‌های او دلالت کند. صدرا لتواریخ، ص ۱۰۴ / درباره آصف الدوله بنگرید به: حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۴۷-۱۳۰

۱۲۲۶. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۳۰ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۸۶ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۲۱ الف / اکسیرالتواریخ، ص ۲۴۵ / روضة الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۶۳۲ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۵۰ / فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۲۶ / صدرا لتواریخ، ص ۱۰۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۶۶

بیان وقایع سال همایون فال تخاقوی ٹیل ترکی موافق سنه هزار و دویست و چهل و یک هجری ۱۲۲۷

کارگزاران دربار پادشاه روس به فکر نقض عهد و برهم زدن شروط مصالحه و متارکه افتاده، به بهانه اینکه قدری از گوگچه ایروان داخل بنای مصالحه ماست، آغاز گفتگو نمودند. تردد و گفت و شنید ایشان به درازا ۱۲۲۸ کشید، کارگزاران دولت ایران گفتند، شروط مصالحه بر این قرار یافته که در بین مصالحه هر جا که در دست هر کس بوده است، ۱۲۲۹ باز کماکان چنان بوده، طرفین از حدود خود تخطی و تجاوز ننمایند. آن جماعت گاهی معاذیر ناموجه می گفتند و گاهی می گفتند که سلوک ما با نواب نایب السلطنه نمی شود و گاهی می نمودند که پادشاه ایران آنجا را که خاطر خواه ماست به ما بخشش نماید و درگذرد. از این طرف نیز کارگزاران دولت دوران عدت ایشان را مجاب می نمودند. و آن حدود، مشهور به بالغ لو و گونی و گوگچه دنگیز ۱۲۳۰ بود که همیشه در دست کارگزاران این طرف است. ۱۲۳۱

درین سال همایون فال که چمن سلطانیه مضرخیم انجمن شکوه خاقان کامران گردید، نواب ولیعهد را به حضور طلبیدند. چون [۳۹۰] نایب السلطنه شرف آستان بوسی حضرت اعلی دریافت، کیفیت گفتگو و بهانه جویی کارگزاران دولت روس در عهد شکنی و آشوب طلبی به عرض اقدس رسید. حضرت شاهنشاه مقرر فرمودند که میرزا محمد صادق مروی وقایع نگار، داروغه دفتر خانه همایون که مردی قاعده دان و سخن شناس و به مراسم سفارت و کاردانی و کارگزاری آراسته و محل اعتماد خاقان جمجاه

۱۲۲۷. اول فروردین ۱۲۰۵ برابر ۱۲ شعبان ۱۲۴۱

۱۲۲۸. اصل: درازی

۱۲۲۹. در قرار داد گلستان مبنای مصالحه بر قاعده «اسطاطسکواوبرزندیم» استوار شد. به موجب این اصل طرفین درگیر در جنگ در هر موضع و جایی که در زمان عقد عهدنامه قرار داشتند، باقی مانده و از موضع خود حرکت نمی کنند. ۱۲۳۰. اصل: دیگر

۱۲۳۱. علی رغم تعلق بالغ لو به ایران، روس ها در صفر ۱۲۴۱ (سپتامبر ۱۸۲۵) آنجا را به تصرف خویش درآوردند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۳۱/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۸۸/روضه الصغای ناصری، جلد نهم، ص ۶۳۴/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۵۲/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۶۷

بود و بارها به سفارت بغداد و خراسان تعیین گشته و امور را بی نقص و عیب گذارنیده، از دربار کیوان مدار عازم آن حدود شود و بعد از ورود به گرجستان به مراقبت کارگزاران دولت روس، ملاحظه حدود نماید^{۱۲۳۲} و به نظر امعان و تفکر ماباهالنزاع و باعث مشاجره و منازعه فیما بین را معلوم نموده، به خدمت سپهر رفعت، عرضه دارد تا معلوم شود که مایه نزع چیست و گفتگو با کیست. میرزای مشارالیه از تبریز روانه ایروان و از آنجا به گرجستان عازم گردید.

نواب نایب السلطنه در اوایل زمستان به احتیاط اینکه لشکر روس بر سرپاست شاید که از کم فرصتی و فتنه جوئی اراده طرفی نمایند و خود را در عهد شکنی آزمایند، به بهانه شکار از دارالسلطنه تبریز روانه کردشت و از آنجا شکار کنان عازم نخجوان و ایروان گردیدند.

بیان وفات الکسندر پاولیچ امپراطور روس و شمه‌ای از حالات و اخلاق او

در بیست و یکم شهر ربیع الاول [۱۲۴۱] این سال، امپراطور روس الکسندر پاولیچ از این دیر پر فسوس رخت رحلت بریست.^{۱۲۳۳} و او پادشاهی عادل و رعیت پرور بود؛

۱۲۳۲. شاه حدود دو ماه پس از عزیمت وقایع نگار به سوی تفلیس در ربیع الاول ۱۲۴۱ (اکتبر ۱۸۲۵) دستورالعمل زیر را به عنوان وظیفه او در تفلیس به وی ابلاغ کرد. « آنچه از مکالمه طرفین و ملاحظه مضامین عهدنامه بر ما حالی گردیده سرحدداران ما از قاعده اسطاطوسکوا پرزندیم که وکلای ما و دولت روس هنگام معاهده گلستان به مضمون همین لفظ رضا داده، تجاوز نکرده و از حدود و خطوطی که در هنگام مصالحه فیما بین ولایات منصرفی جانبین بوده نگذاشته‌اند و مایه اختلاف همین است که نو چند قطعه زمین از زمین هایی که قبل از مصالحه و بعد الی یومنا هذا در تصرف سرحدداران ما بوده، خواهش داری که متعلق به دولت روس باشد لذا ما قرار بر این دادیم که به هر یک از سه شق که تو صلاح دانی رفتار شود:

شق اول: آنکه به هیچوجه تغییر در رفتار این چهارده سال که بعد از مصالحه بوده نشود. هر یک از سرحدداران همانچه هنگام مصالحه داشته و تا حال دارند باز کماکان داشته باشند و هیچیک از طرفین، خواهش در باب واگذاشتن خاک و زمین به یکدیگر ننمایند.

شق ثانی: هرگاه تو خواهش یکپارچه زمین داشته باشی، چون نوکر بزرگ امپراطور هستی و مورد مرحمت ما می باشی بسیار سهل است و پذیرفتن هر گونه خواهش در ایام سازش خلاف رسم قانون دولتهایی که با یکدیگر عهد موافقت دارند نیست، بلکه موافق انصاف این است که به وضعی که از این طرف بی مضایفگی می شود، از آن طرف هم بشود و خواهشی که نوکرهای بزرگ سرحدنشین ما در حالت ضرورت از تو نمایند بپذیری و در دولت روس و حضرت امپراطور مجری بداری.

شق ثالث: هرگاه به این دو شق راضی نشوی به ثالثی که خارج از این هر دو دولت باشد و بی خیر از اوضاع این مصالحه نباشد راضی شدی که در میانه بر وفق انصاف رفع اختلاف نماید. تا آدم ما برود و جواب با صواب از دولت امپراطوری بیاورد. *روضه الصغای ناصری*، جلد نهم، ص ۶۳۳

۱۲۳۳. الکساندر اول امپراطور روسیه در حالی که عازم سفر به کریمه بود، بر اثر عارضه تب در ۱۹ ربیع الثانی

۱۲۴۱ (۱ دسامبر ۱۸۲۵) در تاگانروگ درگذشت. کلنل والتر، تاریخ روسیه، ص ۴۰۴

اهالی مسقور را که قلیل الفهم و کند ذهن می‌باشند، همگی را به راه و رسم عیسوی که مذهب ایشان است، باز داشته، معلمان زیرک و دانا از ممالک انگلیس و فرانسه آورده در هر آداب و صنعت ماهر ساخت. و شمه از حالات او در اول کتاب در احوال دولت روس گذشته، معلوم مطالعه کنندگان خواهد شد. بعد [۳۹۱] از وفات او قسطنطین برادر او در هوس تاج و تخت افتاده نظر به شدت و طیش و بی‌پروایی و حدت او وزرای پایتخت روس او را ممنوع و معزول داشته، برادر دیگر او را که نیکولایی پاولیچ نام داشت ۱۲۳۴ به پادشاهی و فرمانروایی بر تخت نشانیدند.

بیان مجادله نواب شاهزاده حسنعلی میرزا حکمفرمای مرزبانان خراسان با لشکر خوارزم و شکست آنها به تایید یزدان و یمن طالع شاهنشاه گیتی‌ستان

رحمان قلی طوره، ولد محمد رحیم خان والی خوارزم با جمعیتی از ازبیکه قنقرات و یموت ساکن خوارزم به عزم اخذ زکات سالور ۱۲۳۵ و تکه، به سرحدات این سمت آمده، چون از طوایف ترکمانیه دشت قبچاق از تکه و آخال و خرمند و غیره، با او درین سفر موافقت داشتند، به جمعیت موفور خود مغرور شده، جمعی را روانه آق دریند و جمعی را بر سر مزدوران فرستاده، مستحفظین هر دو جا در مقام مدافعت و ممانعت برآمده لشکر خوارزم مقتول شدند و شکسته برگشتند. رحمان قلی مزبور به خود سازی و استعداد پرداخته با جمعیتی کامل و توپخانه [ای] که همراه داشته تا کوشک مهدی که دو فرسخی مشهد مقدس رضوی است رفته، نواب حسنعلی میرزا بعد از استحضار ازین اخبار، قلیل جمعیتی را که در خدمتش حاضر بودند به استقبال آنها فرستاده، جمعی را مقتول و به قدر هشتاد نفر دستگیر نموده، مراجعت می‌نمایند. بعد از تحقیقات لازمه شب نیز بر سر آن لشکر فتنه انگیز شیخون انگیزخته در اطراف اردوی لشکر خوارزم دستبرد می‌زنند. درین بین، سید محمد خان حاکم کلات و جمعی از خوانین خراسان از استماع این اخبار وارد رکاب شاهزاده می‌شوند و نواب حسنعلی میرزا با توپخانه و زنبورک خانه و انعقاد هفت هشت هزار نفر در کوشک مهدی بر سر او رانده، بعد از تلاقی فریقین و تقابل عسکرین، از دو طرف حملات کوه ربای به یکدیگر می‌آورند. به عون عنایت الهی و نیروی اقبال [۳۹۲] مصون از زوال پادشاهی، بر سپاه

۱۲۳۴. تزار نیکلای اول در ۱۴ دسامبر ۱۸۲۵ پس از درگذشت برادرش الکساندر اول، حکومت روسیه را به

دست گرفت. تاریخ روسیه، ص ۴۰۴

۱۲۳۵. اصل: ساپور

مخالف شکستی عظیم روی نموده، جمعی کثیر مقتول و جمعی دستگیر گشته، بقیة السیف رهسپار طریق فرار و مرحله پیمای به وادی دارالبوار گشته، نواب شاهزاده سپاه را به تعاقب آن گروه مخذول مأمور و چون هوا نهایت برودت را داشته و معابر و منازل به برف و گل انباشته، بیشتر آن طایفه دستگیر و سپاه ظفر پناه و قلیلی با حال تباہ و روز سیاه، راه خوارزم پیش می‌گیرند. و معلوم نگردید که رحمان قلی در میان کدام دسته بوده و از کدام طرف رفته. و استماع این گونه نصرت و ظفر که از فیض فضل ایزد داور روی نمود، چاکران آستان شاهی را سرور نامحصور عاید گردید. ۱۲۳۶

از سوانح این سال

قضیه ملال انگیز وفات عم زاده بهمن شأن ابراهیم خان بود و او جوانی خلیق و خوش خوی و مهربان و والی کرمان و به مصاهرت خاقان گیتی ستان سرافراز، از اول صباح عهد همایون تا اکنون دارایی آن ملک جنت قرین و انتظام امور کهن و مهین آن ولایت در عهده او بود. و درین سال به اقتضای قضای الهی مرخص شده، درگذشت و حادثه ممات جانگزی او باعث کلال و ملال خاقان بلند اقبال و شاهزادگان جمشید جلال گردید. ۱۲۳۷

۱۲۳۶. رحمان قلی توره پسر محمد رحیم خان والی خوارزم، پس از هجوم به خراسان و روبرو شدن با نیروهای حسنعلی میرزا، به علت گرفتار شدن سپاهیان در سرما و برف، ناگزیر راه فرار پیش گرفته و به سرخس عقب نشست. پس از فرار رحمان قلی توره به سرخس، شجاع السلطنه پسرش ارغون میرزا را از سبزواری خوانده و به جنگ رحمان قلی توره فرستاد. ارغون میرزا در منزل شریف‌آباد با بخشی از سپاه خوارزم روبرو شد و آنان را شکست داد. بخشی دیگر از سپاه خوارزم نیز در حدود جام از نصرالله خان تیموری شکست خوردند و منهزم شدند. با وجود این رحمان قلی توره به تلافی شکست نیروهایش مجدداً به مشهد حمله کرد. این بار شجاع السلطنه خود به مقابله وی پرداخته و توانست در ۱۴ رجب ۱۲۴۱ (۲۲ فوریه ۱۸۲۶) با شکست کامل خوارزمیان، هزار اسیر و پانصد نیزه سر به دست آورد، اما والی خوارزم موفق شد از مهلکه گریخته و جان سالم به در برد. شجاع السلطنه دستور داد تا از سرهای کشته‌ها کله منار ساختند. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۳۳ / تاریخ جهان‌آرا، خطی، ص ۴۹۱ - ۴۹۰ / بدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۴ ب / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۲۶ الف / اکسیرالتواریخ، ص ۱۵۰ / روضةالصفای ناصری، جلد نهم، ص ۶۳۸ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۳۵۶ - ۳۵۵ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۶۷

۱۲۳۷. ابراهیم خان ظهیرالدوله، داماد و پسر عموی فتحعلی شاه و حاکم کرمان بود. پس از درگذشت وی، بنا به فرمان شاه، حکومت کرمان به پسرش عباس قلی خان واگذار شد. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۳۲ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۲۶ الف - ب / اکسیرالتواریخ، ص ۱۵۶ / روضةالصفای ناصری، جلد نهم، ص ۶۴۵ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۳۵۴ / تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۶۷

اختتام کتاب بعون الملک الوهاب

از یمن تأییدات الهی و فیض فضل نامتناهی، در زمان دولت ابدی شاهنشاهی نواب ولیعهد شهریار تاجدار، جمیع تصنعات بلاد فرنگ را در ایران متداول ساخته، گنج‌ها ریخت و صنعت‌های غریبه و فنون عجیبه برانگیخت. از جمله مهندس و مهندس‌خانه و توپ و توپخانه و باروت‌خانه و ماهوت‌خانه و نظم نظام جدید و ساختن اسلحه [۳۹۳] و اسباب حرب به ترکیب و شیوه استادان فرنگ و ایران؛ تمامی این تصنعات را بهتر از استادان این فنون، در هر فن ساختند. از جمله تصنعات غریبه، عمل انطباق بود که او را باسمه گویند و این نسخه جدید که موسوم به مآثر سلطانی است، در دارالانطباق دارالسلطنه تبریز به اهتمام کارگزاران سرکار حضرت ولیعهد به سعی و استادی جناب ملا محمد باقر تبریزی که از معارف این ولایت است، به تاریخ اواخر شهر رجب المرجب سنه هزار و دویست و چهل و یک هجری، شرف اتمام و اختتام پذیرفت. و انشاءالله تعالی، صوادر احوال خاقان بی‌همال را بعد ازین تاریخ، در جلد دیگر محرر و در باسمه‌خانه رفته، مطالعه کنندگان از او بهره‌یاب خواهند شد. و سوای این کتاب مستطاب در دارالخلافه طهران، میرزا زین العابدین تبریزی به یمن اشفاق و الطاف سلطان آفاق، خلد الله ملکه و سلطانه و اهتمام منوچهرخان، مجلدات از کتب حدیث باسمه کرده، تجار و اهل معاملات به اطراف ولایات می‌برند و خرید و فروخت می‌شود و اینها از دولت پادشاه عادل باذل و همت بلند شاهنشاه عالم پناه است و گرنه که را آن همت و قدرت می‌بود که خزانه‌ها خالی کند و این تصنعات را از شش ماهه راه و یک ساله راه به ایران آورد و در میان خلائق متداول سازد. امید که تا آسمان برجا و مهر و ماه را ضیاست، سایه دولت اعلیحضرت قدر قدرت و ظل حشمت نواب نایب السلطنه ایران از سر صغیر و کبیر و رعایا و برایا و چاکران و دولتخواهان این آستان گسترده و پاینده باد. به حق محمد و آله الامجاد.

ضمائم:

رخدادهای سالهای ۱۲۴۱ تا معاهده ترکمنچای از اثر خاوری شیرازی

درآمد:

پیش از این اشاره کردیم که پافشاری سرگور اوزلی برای امضای معاهده صلح میان ایران و روسیه و وعده‌های او و ژنرال روتیشچوف در یاری ایران، برای بازپس‌گیری اراضی اشغال شده از روس‌ها، باعث شد تا اولیای دربار ایران به عهدنامه گلستان به عنوان سندی برای خاتمه جنگ نگرسته و به مفاد آن و خطوط دقیق مرزی دو کشور توجهی جدی نشان ندهند. از نظر آنان قرار نبود تا به راستی و مطابق آنچه در متن معاهده آمده است، سرزمین‌های ایران برای همیشه در دست روس‌ها باقی بماند. به عبارت روشنتر آنان تصور می‌کردند که پس از سفر میرزا ابوالحسن خان ایلچی به روسیه و ملاقات با امپراطور این کشور، سرزمین‌های تصرف شده به ایران مسترد خواهد شد. به همین دلیل نیز پس از امضای معاهده، اولین اقدام دولت ایران برای بازگرداندن اراضی از دست رفته خود، اعزام میرزا ابوالحسن خان ایلچی به روسیه در ۴ رجب ۱۲۲۹ (۹ ژوئیه ۱۸۱۴) بود.^{۱۲۳۸} ایلچی طی ملاقات‌هایی که با امپراطور روسیه و لرد نسلرود وزیر خارجه روسیه و سایر مقامات روسی انجام داد، بارها تقاضای تجدید نظر در عهدنامه و استرداد اراضی ایران را مطرح ساخت، اما علی‌رغم همراهی اولیه الکساندر اول با سفیر ایران، در نهایت، مقامات روسیه به ایلچی پاسخ‌های بسیار مبهم و غیر منطقی ارائه کردند. روس‌ها مدعی بودند که به جز گنجه که نیروهای روسیه با جنگ آن را تصرف کرده‌اند، سایر نواحی با میل خود، حکومت روس‌ها را پذیرفته‌اند. با وجود این پاسخ‌ها، دولت روسیه در همان زمان توقف ایلچی در آن کشور حاضر شد تا برخی از اراضی ایران را که استرداد آنها به منافعش لطمه‌ای وارد نمی‌کرد، به ایران برگرداند. تصمیم نهایی در همین مورد نیز به عهده ژنرال یرمولوف که به عنوان سفیر تام‌الاختیار

۱۲۳۸. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۴۵/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۳۳۰/تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۰۱ الف / تاریخ روضةالصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۰۲/ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۲۵۱/فارسنامه ناصری، جلد اول، ص ۷۱۱/تاریخ مستنظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۱۸

روسیه به ایران اعزام می‌شد، واگذار گردید. ۱۲۳۹ به موجب همین تصمیم، قرار شد تا اعلام نظر امپراطور در باره سایر اراضی اشغالی ایران هم منوط به دریافت اطلاعاتی باشد که یرمولوف خواهد فرستاد.

یرمولوف در تاریخ ۱۳ جمادی الاخری ۱۲۳۲ (۳ مه ۱۸۱۷) وارد ایروان شد و مورد استقبال حسین خان سردار قرار گرفت. ۱۲۴۰ مأموریت اصلی یرمولوف این بود تا با مطالعه و بررسی وضعیت خان نشین های طالش و قراباغ، در قبال دادن برخی امتیازات کوچک به دربار قاجار راهی برای راضی کردن ایران به تعیین خط مرزی جدید، بیابد. در دستور العمل سفارت یرمولوف به تاریخ ۴ رمضان ۱۲۳۱ (۲۹ ژوئیه ۱۸۱۶) از سوی امپراطور روسیه آمده بود که: «باید مطمئن شود آیا ممکن است در خان نشین های طالش و قراباغ وسیله‌ای به دست آورد که دولت ایران را راضی کند و خط مرزی تازه‌ای رسم کند و در برابر آن مزایای دیگری به دست آورد.» امپراطور روسیه که طبعاً می‌دانست به راحتی نخواهد توانست، تا ایران را وارد به قبول خواسته های خود کند، در ادامه دستورات بالا، به یرمولوف تأکید کرده بود که: «تردید نیست که مفیدتر از همه آن خواهد بود که به جای نواحی که در آن سوی رود ارس واقع است، ولایات ایروان و نخجوان را گرفت ولی چون می‌دانم با چه لجباجتی همیشه دولت ایران هرگونه واگذاری را رد کرده است، شک دارم که امروز هم بدان رضایت بدهد.» ۱۲۴۱

امپراطور روسیه سپس تأسیس تجارت خانه هایی را در انزلی و استراباد مفید دانسته و این کار را برای رونق بازرگانی روس ها در حاجی ترخان موثر قلمداد کرده بود.

اختلافات موجود میان عباس میرزا و یرمولوف خود عامل مهم دیگری بود در عدم موفقیت ایران در بازپس‌گیری اراضی مزبور. یرمولوف به هیچ عنوان حاضر به قبول ولیعهدی عباس میرزا بر اساس مفاد عهدنامه گلستان نبود. او در همین رابطه به دربار روسیه، نوشت: «گرچه در دستوری که به من داده‌اند این اختیار را هم داده‌اند، ممکن نبوده است این حق را برای وی بشناسم، زیرا که در برابر این مساعدت هیچ مزیتی به دست نیآورده‌ام و تنها شاه ممکن بود این مزیت را به من بدهد. وانگهی نه تنها در عباس میرزا هیچ آمادگی که مساعد به حال ما باشد نمی‌بینم، بلکه بر عکس ناخشنودی آشکاری در او هست که نمی‌تواند پنهان کند. چرا که ایالاتی که شاه تا این اندازه در آرزوی آنهاست، به دست ماست و پس دادن آنها بر آبروی عباس میرزا می‌افزاید و آن

۱۲۳۹. گوشه هایی از مناسبات روسیه و ایران و سیاست انگلستان در ایران در قرن نوزدهم، عبدالله یف، ص

۱۲۴۰. مسافرت به ایران، ص ۱۰۶

۱۰۱-۱۰۰

۱۲۴۱. عبدالله یف، ص ۱۰۷

هم نزدیک به زمانی که نمی‌تواند از جنگ با برادر مهترش خودداری کند و حق خود را در جانشینی به تاج و تخت مسلم سازد.^{۱۲۴۲} یرمولوف در دشمنی با عباس میرزا تا آنجا پیش رفت که پس از ورود به ایران و ملاقات با شاه در چمن سلطانی، به دیدار محمد علی میرزا رفته و چنانکه خود گزارش کرده است، توافق‌هایی میان او و محمد علی میرزا بر سر ولیعهدی او به جای عباس میرزا انجام شد.^{۱۲۴۳} یرمولوف پس از بازدید از مناطق مرزی و بررسی این خطوط، ضمن مذاکره با مقامات ایرانی صریحاً اعلام کرد که به هیچ عنوان با استرداد اراضی ایران به این کشور موافق نیست. یرمولوف در این باره نوشت که: «در جلسه اول مذاکرات با صدراعظم من نظر خودم را به طور صریح و جدی بیان کردم. میرزا شفیع و میرزا عبدالوهاب خان گفتند که جرأت نمی‌کنند آنچه من می‌گویم را به شاه عرض کنند. در جواب آنها گفتم که من حاضرم خودم به عرض برسانم، آنها گفتند که این اصرار در استرداد نقاطی که تصرف کرده‌ایم از طرف خود آنها است، نه از طرف شاه و چقدر خوب می‌شد که اگر تمام نقاط را نمی‌شود مسترد داشت، اقلاباً بعضی از آنها را مسترد نمایند. من به طور صریح جواب دادم که حسب الامر امپراطور تمام سرحد را سرکشی کردم و به عرض رساندم که هیچ قسمت را نمی‌شود مسترد داشت.»^{۱۲۴۴} در همین حال یرمولوف اعلامیه‌ای نیز خطاب به خوانین داغستان، شکلی، شیروان و قره باغ صادر کرده و آنان را به آرامش و عدم قبول شایعاتی درباره استرداد اراضی اشغالی دعوت کرد. وی در همین اعلامیه به آنان اطمینان داد که دولت روسیه قصد ندارد سرزمین‌های ملحق شده به خود را به ایران بازگرداند.^{۱۲۴۵} یرمولوف در راه بازگشت به روسیه، مجدداً به تبریز رفت و این بار در حالی که از موضعی بسیار مغرورانه و به عنوان نماینده دولت فاتح با مقامات دارالسلطنه تبریز رفتار می‌کرد و با اصرار در بی‌اعتنایی به رسوم دربار ایران، با عباس میرزا و میرزا بزرگ قائم‌مقام در مورد استرداد اسرای روسیه و پناهندگان نواحی تصرف شده، به روس‌ها پرداخت. یرمولوف درباره این مذاکره خویش با عباس میرزا می‌نویسد: «... من تقاضا کردم اسرای روسی را که در ایران هستند با فراری‌ها به ما مسترد دارند. به من گفته شد که اگر بعضی از آنها نخواهند به روسیه مراجعت کنند، نباید اسباب رنجش شود. همان طور که خیلی از اراضی متعلق به ایران در دست روسیه است و ما شکایت نمی‌کنیم. در جواب گفتم، وقتی اعلیحضرت دیگر

۱۲۴۲. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، جلد اول، ص ۸۲

۱۲۴۳. مسافرت به ایران، ص ۲۸۰

۱۲۴۴. «فصلی از خاطرات یرمولوف...»، نخستین سالنامه دنیا، ص ۱۹۷/ عبدالله یف، ص ۱۱۴

۱۲۴۵. عبدالله یف، ص ۱۱۴

بنابر احترام به دوستی و حفظ روابط با اعلیحضرت امپراطور ترجیح داده‌اند که این نقاط را دیگر مطالبه نکنند، ما دیگر حق گفتگو در این باب را نداریم. به خصوص که این نقاط خود را متعلق به ایران نمی‌دانستند... به من جواب داده شد که فرامین و اسناد بسیار وجود دارد که قره‌باغ متعلق به ایران است و پول آنجا هم مسکوک ایرانی است. جواب دادم پس شما افغانستان و هندوستان را هم که نادر شاه فتح کرده بود، متعلق به ایران می‌دانید... عباس میرزا ناراضی بود و در حالی که عصبانی شده بود، سعی می‌کرد به من ثابت کند که حق با اوست. در نتیجه ما ناراضی از هم جدا شدیم...» یرمولوف که بیش از آنکه از عباس میرزا ناخشنود باشد، از قائم مقام ناراضی بود، درباره ملاقات خود با وی می‌نویسد: «... در جواب خواهش او که من یک نفر مأمور را از طرف خود بگذارم تا راجع به اسرا تحقیقات نماید که آیا می‌خواهند به روسیه بازگردند یا خیر؟ من این خواسته او را رد کردم، چرا که به من اطلاع داده بودند که از ترس اینکه اسرا اطلاع پیدا کنند که کی ما حرکت می‌کنیم، آنان را حبس کرده بودند... من آنطور که باید به قائم مقام بدگفتم»^{۱۲۴۶} به هر تقدیر مأموریت یرمولوف بدون آنکه برای ایران نتیجه مثبتی داشته باشد به پایان رسید و او بدون آنکه از عباس میرزا خداحافظی کند، تبریز را ترک کرد. یرمولوف پس از ترک تبریز و بازگشت به تفلیس، مزارویچ را به همراه مترجم خود شاهمیرخان ارمنی برای ادامه مذاکرات درباره مناطق مرزی و به عنوان سفیر راهی تهران کرد.^{۱۲۴۷} مزارویچ پس از ملاقات با شاه در تهران به تبریز رفته و درباره مسائل مرزی و تجاری با عباس میرزا به گفتگو نشست. پس از این ملاقات بود که عباس میرزا، میرزا محمد علی آشتیانی را به عنوان نماینده ایران برای تعیین حدود طالبش تعیین کرد، اما این اقدام هیچ نتیجه‌ای نداشت و مزارویچ به تفلیس بازگشت.^{۱۲۴۸} مزارویچ در سال بعد مجدداً راهی ایران شد و مذاکرات خود را برای مسائل مرزی از سر گرفت. در این دوره از مذاکرات که مزارویچ با تعدادی از نمایندگان ایران و انگلیس به گفتگو پرداخت، باز هم هیچ تصمیمی در ارتباط با خط مرزی و مسائل مورد اختلاف دو کشور گرفته نشد.

۱۲۴۶. فصلی از خاطرات یرمولوف، ص ۲۰۱-۱۹۹.

۱۲۴۷. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۹۸/تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۸۷/تاریخ صاحبقرنی، خطی، جلد اول، گ ۱۲۱ ب / روضةالصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۷۵/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۰۹/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۴۲/تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، جلد دوم، ص ۲۷/نامه‌های الکساندر گریبایدوف، مقدمه، ص ۴

۱۲۴۸. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۱۹۹/تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، جلد دوم، ص ۲۷/روضه‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۵۷۵/ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۰۹/تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، ص ۱۵۴۲

رفتار زشت و دور از ادب مزاروویچ با عباس میرزا و دیگر اولیای دولت ایران باعث شد تا در مدت سه ماه، مقامات ایرانی دو بار از یرمولوف تقاضای تعویض او را بکنند. ۱۲۴۹ پس از احضار مزاروویچ به تفلیس، مقامات ایرانی و خصوصاً عباس میرزا که سعی داشتند هر طور شده است تا وضعیت خط مرزی را مشخص کنند و حتی المقدور مقداری از اراضی از دست رفته را به ایران بازگردانند، دست از تلاش برنداشته و این بار، فتحعلی خان حاکم تبریز را در حدود شعبان ۱۲۴۰ روانه تفلیس ساختند تا در آنجا با یرمولوف ملاقات کند. گفتگو و ملاقات فرستاده نایب السلطنه به تفلیس در تاریخ ۸ شعبان ۱۲۴۰ (۲۸ مارس ۱۸۲۵) منجر به امضای قرارنامه مرزی شد. ۱۲۵۰ مدت زمانی از امضای قرارنامه مزبور توسط نمایندگان ایران و روسیه نگذشته بود که حيله و خدعه روس ها در تنظیم آن قرارنامه آشکار شد. ایرانی ها خیلی زود متوجه شدند که مقامات روسی با تردستی خاصی ناحیه گوگچه را که بر طبق عهدنامه گلستان متعلق به ایران بود، جزو سرزمین های متصرفی روسیه قرار داده اند و در عوض حاکمیت ایران را بر قپان که در اصل جزو خاک ایران بود، به رسمیت شناخته اند. بلافاصله اعتراضات مقامات ایرانی آغاز شد، اما در حالی که هنوز وضعیت قرارنامه مشخص نشده بود، یرمولوف نیروهای خود را جهت تصرف گوگچه به آن منطقه اعزام کرد. دریافت این خبر ضربه سختی به عباس میرزا و دربار ایران وارد ساخت. شاه پس از آگاهی از این تجاوز آشکار، فوراً دستور داد تا میرزا صادق وقایع نگار به همراه مزاروویچ برای گفتگو با یرمولوف اعزام تفلیس شود. مزاروویچ که سعی داشت قبل از نماینده ایران به تفلیس بازگردد و یرمولوف را در جریان واکشش ایران قرار دهد، وقایع نگار را در تبریز رها کرده و به تنهایی اعزام تفلیس شد. ۱۲۵۱ هنوز نماینده اعزامی فتحعلی شاه در تبریز متوقف بود که روس ها دومین حرکت نظامی خود را انجام داده و بالغ لور را نیز به تصرف درآورده و مقامات ایرانی را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند. وقایع نگار در ۲۵ ربیع الاول ۱۲۴۱ (۷ نوامبر ۱۸۲۵) وارد تفلیس گردید، ۱۲۵۲ اما چون یرمولوف در تفلیس نبود، وی ناگزیر

۱۲۴۹. عبدالله یف، ص ۴۸

۱۲۵۰. تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، جلد دوم، ص ۲۸

۱۲۵۱. برخی از منابع ایرانی نوشته اند که مازاروویچ به این دلیل در حرکت به تفلیس بر وقایع نگار سبقت جست، که یرمولوف را به تصرف بالغ لور تحریص کند و ایرانیها را در مقابل کاری انجام شده قرار دهد. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۴۸۸ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۳۱ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، جلد اول، گ ۱۲۱ ب / ابدای نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۴ ب / روضه الصفاى ناصری، جلد نهم، ص ۶۳۳ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۲۵۱

۱۲۵۲. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۶۸۹ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۳۱ / تاریخ صاحبقرانی،

شد تا با ژنرال ویلهمینوف نایب او به مکاتبه پردازد. درگذشت الکساندر اول و جانشینی نیکلای، بهانه خوبی را در اختیار روس ها قرار داد. ویلهمینوف در پاسخ به درخواست وقایع نگار، طی یادداشتی به وی جواب داد که بدون اجازه دربار روسیه و فرمانده کل قوای روسیه در گرجستان نمی تواند نواحی تصرف شده و از جمله گوگچه و بالغ لوزا به ایران بازگرداند. بدین ترتیب این بار هم تلاش ایران برای استرداد گوگچه و بالغ لو و مشخص شدن حدود مرزی ایران و روسیه به جایی نرسید و وقایع نگار در رمضان ۱۱۲۴۱ (مارس ۱۸۲۶) به تهران بازگشت.^{۱۲۵۳} در این زمان برای مقامات ایرانی بیش از پیش روشن شده بود که تمام ادعاهای صلح طلبانه روسیه تنها خدعه و نیرنگی سیاسی بوده و آنان با سرگرم کردن ایران به مذاکرات بی نتیجه در نظر داشته اند تا مانع از تجهیز نیرو و تجدید قوای نظامی در ایران شوند. نیکلای اول که به جای الکساندر حکومت روسیه را به دست گرفته بود، در ادامه سیاستهای برادرش، پیش از آنکه وقایع نگار به تهران برسد، پرنس منچیکوف را به عنوان سفیر فوق العاده راهی دربار ایران کرد.^{۱۲۵۴} منچیکوف گذشته از آنکه مأمور اعلام جلوس رسمی نیکلای اول بود، وظیفه داشت تا درباره مسأله سرحدی و همچنین اتحاد ایران با روسیه علیه عثمانی، با مقامات ایران وارد مذاکره شود. منچیکوف پس از ملاقات با عباس میرزا و میرزا بزرگ قائم مقام در تبریز، در ۴ ذیحجه ۱۲۴۱ (۹ ژوئیه ۱۸۲۶) جهت مذاکره با فتحعلی شاه وارد چمن سلطانیه شد. جلسات مذاکره با حضور سفیر روسیه و هنری ویلوک، کاردار سفارت انگلیس، عباس میرزا و برخی از بزرگان قاجار مانند آصف الدوله، امین الدوله و معتمدالدوله و میرزا بزرگ در چندین نوبت برگزار شد.^{۱۲۵۵} منچیکوف در تمامی این جلسات صریحاً اعلام می کرد که فقط حاضر به قبول قرارنامه مرزی است که در تفلیس به امضاء رسیده است و گوگچه را نیز حق روسیه می داند. مذاکرات میان پرنس منچیکوف و مقامات ایرانی با حضور فعال هنری ویلوک سفیر انگلستان در حالی جریان داشت که فرماندهان روسی ضمن تحرکات نظامی پیاپی خود را آماده یورش تازه ای به

(ادامه پاورقی از صفحه قبل) خطی، جلد اول، گ ۱۲۱ ب / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۶۴۵ / ناسخ

التواریخ، جزء اول، ص ۳۵۲

۱۲۵۳. تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، جلد دوم، ص ۲۸

۱۲۵۴. تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۵۰۰ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۳۶ / بدایع نگار، تاریخ

قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۴ ب / اکسیرالتواریخ، ص ۳۷۲ / روضة الصفاى ناصرى، جلد نهم ص ۶۴۴ /

گرت واتسون، تاریخ ایران، ص ۱۹۹ / تاریخ نو، ص ۱۵ / ناسخ التواریخ، جزء اول ص ۳۵۸

۱۲۵۵. تاریخ جهان آرا، خطی، جلد اول، ص ۵۰۰ / تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۳۶ /

روضه الصفاى ناصرى، جلد نهم، ص ۶۴۴ / ناسخ التواریخ، جزء اول، ص ۳۵۸

ایران می‌کردند. گفتنی است که درست پس از آشکار شدن سیاست روس‌ها درباره سرزمین‌های اشغالی و یقین عباس میرزا در این زمینه، وی نیز کمی پس از بازگشت یرمولوف از ایران، دست به اقدامات لازم برای تجدید جنگ با روس‌ها و مقابله با هجوم مجدد آنان زده بود. در جریان مذاکرات عباس میرزا با منچیکوف، نایب السلطنه که پیش از هر زمان دیگر، وقوع جنگ را نزدیک می‌دید، و ضمن اعزام نمایندگانی به عتبات برای درخواست اقدامات جهادی از سوی آقا سید محمد مجاهد،^{۱۲۵۶} قوای خویش را آماده برخورد با نیروهای روسیه کرد، اما به هیچ اقدام نظامی که بهانه آغاز جنگ از سوی ایران باشد مبادرت نورزید. این در حالی بود که نیروهای روسی درست در زمانی که هنوز گفتگوهای منچیکوف در ایران ادامه داشت، در اواخر سال ۱۲۴۱ رسماً به ناحیه باش آباران در ایروان تاخته و دومین مرحله از هجوم قوای روسیه به ایران را آغاز کردند.^{۱۲۵۷} رسیدن خبر این حمله از یک سو پایانی بود بر تمام مذاکرات بی‌نتیجه‌ای که تا این زمان انجام گرفته بود و از سوی دیگر آغازی مجدد بود بر تجدید جنگ‌های ایران و روسیه پس از ۱۳ سال آرامش ظاهری در مرزهای دو کشور. منچیکوف با آگاهی از این هجوم قوای روس، در ۲۴ ذی‌قعدة ۱۲۴۱ (۳۰ ژوئن ۱۸۲۶) سلطانیه را ترک کرد و به تفلیس بازگشت.^{۱۲۵۸} از آنجا که متأسفانه عبدالرزاق دنبلی در سال ۱۲۴۲، کمی پس از بازگشت از سفر مکه و در حالی که قریب یک سال از شروع دومین مرحله هجوم روس‌ها به ایران می‌گذشت، در کام مرگ افتاد و نتوانست تاریخ این جنگ‌ها را نیز بنگارد، برای تکمیل نوشته او حوادث این دوران را از اثر خاوری شیرازی می‌آوریم تا کتابی که در پیش روی

۲۲۵۶. خاوری شیرازی و دیگر مورخان نوشته اند که عباس میرزا برای همراه کردن آقا سید محمد کسانی را به عتبات فرستاد و از آنان درخواست فتوای جهاد کرد. آقا سید محمد نیز چون با درخواست نایب السلطنه مواجه شد قبل از هر اقدامی بر آن شد تا کسی را به حضور فتح‌ملی شاه فرستاده و درخواست عباس میرزا را با او در میان گذارد. پس از موافقت شاه قاجار که گویا با نگرانی از واکنش علما اعلام گردید، آقا سید محمد و علمای دیگر بر عزیمت به ایران مصمم شدند. نگاه کنید به: تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۳۷ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۵۰۳ / تاریخ صاحبقرانی، خطی، گ ۱۲۴ ب / اکسیرالتواریخ، ص ۳۷۳ / ابدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۵ الف / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۶۴۲-۶۴۱ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۳۵۷

۱۲۵۷. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۳۷ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۵۰۱ / اکسیرالتواریخ، ص ۳۷۲ / ابدایع نگار، تاریخ قاجاریه، خطی، جلد اول، گ ۴۴ ب / روضة‌الصفای ناصری، جلد نهم، ص ۶۴۶ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۳۵۹ / گرت و اتسون، تاریخ ایران، ص ۲۰۳ / تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، جلد دوم ص ۲۹

۱۲۵۸. تاریخ ذوالقرنین، خطی، جلد اول، ص ۲۳۷ / تاریخ جهان آرا، خطی، ص ۵۰۳ / روضة‌الصفای

ناصری، جلد نهم، ص ۶۴۶ / ناسخ‌التواریخ، جزء اول، ص ۳۶۰

خوانندگان محترم قرار دارد، حاوی گزارش کاملی از دو دوره جنگ‌های ایران و روس باشد.

ضمیمه ۱

مستن قسمتی از تاریخ ذوالقرنین در وقایع سال‌های ۱۲۴۱ تا معاهده
ترکمنچای

بهاریه سال فرخ فال ایت ٹیل مطابق با سنهٔ یک هزار و دویست و چهل و
یک هجری که سال آخر از قرن اول دولت جاوید محل است و حکم سکه
صاحبقرانی و بروز دفاین قدیمه به آسانی

خسرو صاحبقران چهارم اورنگ سپهر و دارای اولوالامر مهر، درین سال فرخنده
چهر، بعد از انقضای دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه از روز سه شنبه دوازدهم شهر
شعبان المعظم سنهٔ یک هزار و دویست و چهل و یک، مطابق ایت ایل ترکی از شهر بند
حوت به بیت الشرف حمل خرامید و سکهٔ صاحبقرانی دارای بهار، در دارالضرب گلزار
بر سیایک زرین و سیمین رعنا و ازهار سکه به زر گردید. دفاین قدیمه که در خزاین
گلشن مخزون بود، از قوت قوای نامیه [۴۲۲] جلوه‌گری نمود و خسرو بهارش به
معیرالممالک ابر آزار علی الامانه تسلیم فرمود. مغنیان عنادل و قماری بر منابر شاخسار
جنود نامعدود سبزه و ازهار را به جهاد با لشکر روسی نژاد دی ترغیب نمودند و سفیران
شمال و صبا با تحف گرانبهای ریاحین در تختگاه چمن، پای آمد و رفت گشودند. موکب
سلطان فروردین به تدمیر روسی نژادان دی و بهمن عزیمت کرد و نخست از فرّیاری
بخت پایدار و سعی نوباوگان سروهای جویبار و اهتمام سرداران صنوبر و چنار، قلاع
محکمهٔ باغ و گلزار را که در تصرف جنود کافر شعار شتا بود، مفتوح آورد. ابر آزار ازین
گنبد آبنوسی چون سردار روسی، توپ‌های صاعقه فشان تندر را بر خیول سبزهٔ سرافراز
بست و شکوه مرغزار که نایب سلطان بهار است، از شکست خیول سبزهٔ سرافراز
شکست. دارای بهار ولیعهد مرغزار را در آن سرافکنندگی یاری کرد و از فرّیاری او، باز
سر به سرافرازی برآورد. باد نوروزی که والی خاور زمین مرغزار است، به دخول
شهر بند گلزار روی نمود و شاهزادهٔ افغان شعار، تندر خزاین قوای نامیه را به پاریج او در
گشود. خوارزمیان زاغ و زغن که در خاور زمین گلشن سرگرم آشوب و فتن بودند، از
غوغای توسنان صرصر نوروزی رم نمودند. سلطان خرداد ماه به دارالخلافهٔ گلشن
برگشت و حضرت صاحبقران معظم را از جلوس بر تخت جم درین سال صاحبقرانی سر
از سپهر اخضر برگذشت.

در محفل تحویل و شیلان [بهجت دلیل]، خطبه صاحبقرانی به نام نامی ذوالقرنین ثانی خوانده شد و بدره‌های سیم و زر به شکرانه این لقب همایون فرّ بر فرق مهتر و کهتر افشانده آمد. در دارالضرب همایون، به حکم شاهنشاه معدلت مقرون، سکه صاحبقرانی بر سبایک سیم و زر زدند و رخسار سیم و زر از این مصراع موزون تر از سرو کشمیر. مصراع: «سکه فتحعلی شه خسرو صاحبقران» مفتخر شدند. در اشرفی لفظ کشورستان در عوض صاحبقران زده، ریال را صاحبقرانی نام نهادند و اشرفی را کشور ستانی لقب دادند. وزن ریال یک مثقال و نیم نقره و قیمت آن، یک هزار دینار؛ و وزن اشرفی هیجده نخود طلا، و قیمت نه هزار دینار شد. در خلال این احوال، در بلوک ورامین ری و کوهستانات سمنان و دامغان، قدری زر و سیم مسکوک از زیر خاک پیدا شد. یک دانه اشرفی در آن میان، سکه شاپور ذوالاکتاف بود و صورت این مدعا از پرده خفا چنین جلوه‌گری نمود که صورت شاپور را در بعضی از امکنه فارس و خوزستان بر سنگ نقش بسته‌اند و از سحر پردازى و نیرنگ سازی لوح نقوش مانوی را در هم شکسته‌اند. چون صورتی در یک طرف اشرفی به همان هیأت نقش [بود]، لهذا هر کس که دید، بلا تأمل همین مظنه را نمود. بقیه آن، بعضی سکه خلفای اربعه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و بعضی دیگر از سلاطین اتراک چنگیزی و تیموری و صفویه حق شناس بود. کلاً به رسم امانت به مقرب بارگاه خلافت [۴۲۳] حسینعلی میرزا خان معیرالممالک سپرده شد و در سلک سایر گنج‌های مخزون شمرده آمد. پس از انجام این مهم، فرامین واجب الاحترام از مصدر خلافت و حکمرانی به احضار جیوش بحر خروش صادر شد و نسقچیان پلنگ صولت، به جهت قوروق ارباع خمسه و آذربایجان پی در پی سایر و دایر آمد. بمنه وجوده و احسانه...

ذکر موجبات نقار دولتین ایران و روس و اجماع مجتهدین به جهت عزیمت

جهاد و اوضاعی که دست داد

در وقایع سال قبل، کیفیت تصرف روسیه و سیه در قریه بالغ لوی ایروان بدون اذن امنای دولت علیه نگارش یافت. و کلک وقایع نگار، شرحی از آن قضیه را نگاشت. درین مدت که ولایات قراباغ و گنجه و شیروانات [و غیره]، در تصرف دولت روس بود، بعد از وفور استیلا و تسلط، بنای تعرض به عرض و ناموس مسلمانان گذاشتند و در باب دین و مذهب و ملت نیز، خاطر قاصر بر ایذا و اضرار گماشتند. این مطلب به توسط علما و فضیای آن دیار و تحریک کارپردازان دربار ولیعهدی، که راضی به مصالحه نبودند، و قوام عزت خود را در مخاصمه با دولت روس تصور می نمودند به عرض جناب

مجتهد الزمان حضرت آقا سید محمد ولد آقا سید علی اصفهانی، ساکن عتبات عالیات رسید و معزی الیه، تکلیف شرعی خود [۴۲۴] و مسلمانان را در جهاد با کفره روس دید. چون مظنه داشت که شاید شاهنشاه صاحبقران را بر هم زدن عهد مصالحه روسیه بی‌ایمان، صلاح دولت ابد ارکان نباشد، در ابتدا، آخوند ملا محمد رضا نام خوبی آذربایجانی معتمد خود را که مردی جسور و بی‌مبالا بود، با صورت حکم جهاد به درگاه عالمیان معاد روان ساخت و به استمزاج از خاطر خطیر اعلیٰ پرداخت. حضرت صاحبقران شریعت پرور، از واهمه تکفیر منکر به حکم شرع مطهر رضا داد. ملا رضا را با مراتب رضای خاطر به خدمت جناب مجتهد الزمان فرستاد و معزی الیه نیز جمعی از معارف مجاورین و مروجین دین مبین را، از آن ارض فیض قرین برداشت و روی به آستان معدلت ارکان حضرت صاحبقران گذاشت. در اوایل شهر شوال المکرم وارد دارالخلافت طهران گردید و کمال توقیر و احترام از شاهنشاه اسلام و شاهزادگان عظام و امرای گرام، درباره خود دید. مراسلات متعدده به عموم مجتهدین و فضلا بلاد اسلام به تحریر درآورد و عامه مسلمانان را به اقدام در جهاد دعوت کرد. شاهنشاه اسلام، مبلغ سیصد هزار تومان به علاوه مواجب و علوفه سپاه ظفر پناه به جهت صرف جهاد معین فرمود و به حمل دواب توانا، از خزانه عامره به اردوی قاهره حمل و نقل نمود. چون در آن اوان، خبر ورود جان مکداندلد کنیر انگریز، ایلچی سرکار کمپنی به بندر ابوشهر رسیده بود، لهذا میرزا ابوالقاسم مستوفی اصفهانی، حسب الامر حضرت صاحبقرانی، به مهمانداری او عزیمت نمود.

تیین این مقال آنکه: هنری ولک وکیل دولت بهیه انگریز که کیفیت احوالش قبل ازین ایراد شده، از جانب اصل دولت، در دربار این دولت جاوید آیت مقیم بود و نواب ولیعهد زمان، به جهات مختلفه از او ناراضی و اعتنائی زیاده به قول و فعلش نمی نمود. میرزا صالح شیرازی مهندس را به دارالملک لندن سفیر ساخت و مشارالیه به معزولی هنری ولک از خدمت وکالت پرداخت. ارباب مشاوره دولت بهیه انگریز قرار دادند که بعد از عزل وکیل دولت، ایلچی سرکار کمپنی در دارالملک ایران وکیل باشد. بنابراین، فرمانفرمای هندوستان، ایلچی مشارالیه را به سفارت فرستاد. چون بریدن از اصل دولت و پیوستن به فرع آن، خلاف رأی امنای دولت جاوید ارکان بود؛ لهذا جان مکداندلد کنیر به سبب عدم اذن، مدت یک سال تمام در بندر بمبئی توقف نمود. بالاخره از استدعای متوالیه حضرت ولیعهد دوران، شاهنشاه صاحبقران به این معنی رضا داد و قاسم خان سرهنگ فوج خاصه تبریزی، به جهت آوردن ایلچی مزبور با فرمان قضا دستور، روی به بندر بمبئی نهاد. بعد از ورود ایشان به بندر ابوشهر، از قراری که ذکر شد، میرزا ابوالقاسم

مستوفی مهماندار گردید، تا از قراری که انشاءالله تعالی نگاشته خواهد شد، وارد دربار آسمان مدار آمد.

بالجمله، در همان [۴۲۵] اوقات نواب شاهزاده محمود میرزا به ایالت ولایت لرستان فیلی مأمور و نواب همایون میرزای برادرش به حکومت ولایت نهاوند مسرور شد. بنده مدحتگزار را شاهنشاه اعلیٰ مقدار به اسم وزارت آن ناحیت فرستادند. تا بالاخره مایه عمر گرانمایه ام راه، آن حق شناسان بر باد غارت دادند. خلاصه، جناب امین الدوله عبدالله خان که در آن اوقات از عمل معزول و در کنج عزلت به خدمت دعاگوئی مشغول بود، به مهمانداری جناب آقا سید محمد و عموم فضلا مأمور شد و روز شنبه بیست و ششم شهر شوال المکرم موکب معظم از دارالخلافة طهران حرکت کرده، وارد عمارت مبارکه سلیمانیه بهجت دستور گردید. پس از چهار روز توقف موکب فیروز، از آنجا به فیروزی حرکت کرد و روز دوشنبه ششم شهر ذی قعدة الحرام چمن سلطانیه از فیض ورود شاهنشاه اسلام سر بر اوج ثریا برآورد. خبر مأموریت ایلچی روس از جانب ایمپراطور جدید رسید و فرمان همایون به افتخار ولیعهد دوران، در باب لوازم ورود او از مصدر خلافت صادر گردید.

ذکر کیفیات ورود نواب نایب السلطنة العلیه و ایلچی دولت روسیه و جناب آقا سید محمد و سایر پیشوایان امامیه به چمن سلطانیه و مشاورات در صلح و جنگ و مراجعت ایلچی از دربار فلک اورنگ

نواب نایب السلطنة العلیه، روز جمعه دهم شهر ذی القعدة الحرام بر حسب احضار شاهنشاه بهرام غلام در چمن سلطانیه شرفیاب درگاه کیوان مقام گردید. کنیاز بخشکوف نام ایلچی دولت روسیه نیز به احترامی تمام در همان اوقات وارد دارالسلطنة تبریز و بعد از اذن از سرکار خلافت، عازم درگاه معدلت انگیز شد. سبب مأموریت اینکه: الکسندر پاولیچ پادشاه روسیه، در زمستان سنه ماضیه به جهت سرکشی ولایات خویش از پترزبورغ حرکت و در عرض راه به علت عارضه ذات الجنب به تاریخ نوزدهم شهر ربیع الثانی وداع عالم فانی نمود. قسطنطین برادر کهرش که سرحددار مملکت له بود، به حکم وراثت و ولیعهدی و تصدیق رؤسای روس، بر تخت سلطنت نشست و پس از قلیل زمانی به سبب انکار جمعی دیگر که وحشت کامل از بطش و سیاست او داشتند، رشته امید از پادشاهی بگسست، با برادر دیگرش نیکولای پاولیچ عهد سلطنت بسته شد و قسطنطین در کنجی نشسته آمد. ظهور این دو سبب باعث اختلاف امت و جماعت گردید. تا در نفس پترزبورغ کار به محاربت رسید. جمعی کثیر از هواخواهان قسطنطین

تلف گردیدند و بسیاری از نیارالان و بزرگان روس را گرفته در محبس نیکلای محبوس گردانیدند. تا بالاخره از ظهور این قتل و قید، شورش تسکین یافت و نیکلای پاولیچ مستقلاً بر مسند سلطنت شتافت. بالجمله، الکسندر پاولیچ در ایام حیات، تختی بلور به جهت جلوس صاحبقران عدالت دستور تمام کرده، اجل موعود مهلتش نداد که از اهدای تخت مزبور، مراتب دوستی باطنی را منظور [۴۲۶] دارد. درین اوقات که نیکولای پاولیچ بر اورنگ ایمپراطوری جلوس نمود، سنت سنیه برادر را ممضی و قبل از آنکه ایلچی به تعزیت و تهنیت ازین دولت مأمور شود تخت مزبور را با بعضی از هدایای دیگر، مصحوب نیارال کنیاز بخشکوف به دربار دارای مظفر برگماشت. صفت آن اورنگ فلک رنگ اینک: قطعات بلور الماس تراش ایض و فیروزجی [را] به هم متصل و به اندازه سه زرع طول و دو زرع عرض، تختی حاصل آورده بودند. بلور فیروزجی منحصر بر پله و نشیمن بود و بقیه از بلور الماس تراش ایض، مانند جوهر بیضا جلوه‌گری می نمود. از هر طرف نشیمن صورت سه شیر به جهت فوران آب ساخته بودند و در پشت سر آن که محل تکیه گاه است، خورشیدی از یک قطعه بلور الماس تراش پرداخته؛ این روایت را درایت ضرور است و ادراک کیفیت آن جوهر صرف، بدون درایت نامقدور.

خلاصه در روز سه شنبه چهاردهم شهر ذی حجة الحرام، خسرو خان اردلانی والی ولایت کردستان و فج الله خان آرخلوی افشار، برحسب امر شاهنشاه تاجدار، او را استقبال کردند و بعد از ورود، در منزل جناب اللهیار خان قاجار وزیراعظم، بار اقامت آوردند. روز دیگر میرزا ابوالقاسم قائم مقام و حاجی میرزا محمد رحیم شیرازی طبیب خاصه، که در آن سفر، خطاب مستطاب منشی الممالکی یافته بود و میرزا محمد تقی علی آبادی مازندرانی، منشی دیوان اعلی، به اذن حضرت صاحبقران از جانب جناب آصف الدوله ملاقات ایلچی را به احترام تمام دریافتند. و در روز پنجشنبه شانزدهم شهر مزبور، پیشکاران پیشگاه خلافت، به احضار وی شتافتند. به همان سبک و سیاق که سابق، الکسندر یرمولوف را بار دادند، ایلچی مزبور را نیز با هشت نفر از کرسی نشینان و شاه میرخان ترجمان، در سراپرده همایون پای برگشادند. نامه دوستی ختامه ایمپراطوری را داد و زبان به عرض نیاز گشاد و از طرف قرین الشرف شاهنشاهی، نوازشات دید و پس از ظهور نوازشات، به آدابی که آمده بود، برگردید.

روز جمعه هفدهم، جناب مجتهدالزمانی آقا سید محمد اصفهانی و حضرات عالیه درجات، حاجی ملا محمد جعفر استرابادی و آقا سید نصرالله ایضاً و جناب حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیز الله طالبش، با سایر علما و فضیلا هر بلد، وارد اردوی کیوان پوی شدند و نواب شاهزادگان و جمیع امرا و خوانین و توابع لشکر ظفر قرین، به

استقبال ایشان سبک عنان آمدند. مجتهدین انام با انواع احترام و اقسام تکبیرات و درود و سلام، وارد خلوت سرای با احتشام کردند و از ازدحام خواص و عوام، ایلچی و همراهانش حسابها بردند. روز دیگر، به همین سیاق جناب مجتهد انام، حاجی ملا احمد نراقی و مرجع الایام، [۴۲۷] حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی وارد گشتند و از اجماع مجتهدین عظام در اردوی ظفر فرجام و تحریص جهاد با کفره ظلام، عموم لشکر اسلام به طیب خاطر از جان و سرگذشتند. مجتهدین را کلاً صورت فتوی اینکه: جهاد با کفره روسیه واجب است و متکر این عمل متابعت شیطان و خلود در نار نیران را طالب؛ شاهنشاه آگاه به سبب رعایت شریعت غرا، این معنی را مصدق می بود و نواب نایب السلطنه نیز به جهات مختلفه تصدیق می نمود. جمیع امرا و وزرا، اقدام در جنگ را راغب بودند، مگر جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر امور دول خارجه که به جهت ملاحظه عواقب کار، این معنی را انکار می نمودند. جناب آقا سید محمد و سایر مجتهدین، آن دو نفر را پیغامات واهمه انگیز دادند و پس از آن پیغامات از واهمه تکفیر، دیگر لب نگشادند. ایلچی دولت روسیه با امنای شوکت علیه هر چه سخن از صلح گفت به جز انکار از آن و اصرار در جنگ جوابی نشنفت. چون از قانون ملت داری بی وقوف بود، سخن از قاعده دولتداری ادا نمود که در این اوقات لازم چنین بود که به جهت ادای آداب تعزیت و تهنیت، ازین دولت ابد آیت، در فرستادن سفیر مبادرت شود. حال که از طرف ایمبراطور جدید اقدام در تشیید بنیان موافقت شدید شده، اصرار در جنگ دور از انصاف است و مهجور از رسوم انصاف. اگر چه موافق قاعده دولتداری این معنی حقیقت داشت، ولی از باطن ملت حنیف امری تازه واقع شد که اولیای دولت منیف را در جواب این فقره نیز عاجز نگذاشت. کینیا و سرحداران پنبیک و قراکلیسا از حد خود تجاوز کردند و به آباران ایروان آمده، رفتاری خلاف طریقه مسالمت به عمل آوردند؛ بالاخره ایلچی استدعای ملاقات مجتهدین عظام را نمود که خود از تعهد رد ولایات و اخراج روسیه از سرحدات، ایشان را راضی دارد و همت بر انجام تعهدات خویش گمارد و مجتهدین در جواب فرمودند که: مهربانی با کفار بنا بر نص کلام ایزد جبار، حرام است و این معنی خلاف رسول انام و در صورت رد ولایات، باز جهاد با ایشان واجب تر از روزه ماه صیام است. شاهنشاه شریعت پرور بالمشافهه العلیه، به ایلچی فرمایش فرمود که اکنون امر دایر فیما بین قوام ملت و صلاح دولت است و اختیار قوام ملت، مرجع بر صلاح دولت. در جایی که پای ملت در میان است دولت را منزل بر طاق نسیان. کوتاهی سخن، بعد از مکالمات بسیار، عموم مجتهدین ملت و ملتزمین حضرت، جنگ را بر صلح ترجیح دادند و شقه ریایات ظفر

آیات را به عزم جهاد با آن طایفه کفر علامات برگشادند. ایلچی بعد از یأس فراوان، تخت بلور و هدایای دیگر را داد و پای عزیمت به مراجعت برگشاد. مبلغ یک هزار تومان زر نقد و چهار طاقه شال کشمیر، سوای انعام همراهان، به انعام ایلچی به تنهایی عنایت شد و روز جمعه بیست و چهارم شهر [۴۲۸] ذی قعدة الحرام، به مهماننداری میرزا محمد اسمعیل فراهانی انجدانی، منشی مدبر امور غربا روانه آذربایجان، و آن ناحیت گردید و از آنجا نیز عازم تفلیس گشت و کار دولتین بهیتین از مصالحت درگذشت. شعر:

قضا چون به گردون فرو هشت پر همه عاقلان کورگردند و کور

ذکر مأموریت نواب شاهزادگان و امرا به اطراف ولایات متصرفی روسیه و فتوحات قری و قصبات و ولایات قراباغ و گنجه و شیروان و طالش و غیره و ورود ایلچی دولت بهیئه انگریز

بعد از روانه شدن ایلچی دولت روس به اقتضای مصلحت این شوکت ابد مانوس، نواب شاهزاده اسماعیل میرزا و قادر اندازان استرابادی و هزارجریبی و فندرسکی به منقلای موکب فیروزی کوکب در روز دوشنبه چهارم شهر ذی حجة الحرام از چمن سلطانیه روانه آذربایجان و پس از آن محمد قلی خان دولوی قاجار خلف ارجمند جناب آصف الدوله اللهیار خان با دستجات خواجه وند و عبدالملکی و مافی در روز جمعه هشتم عازم آن سامان و نواب نایب السلطنة العلیه در روز دوشنبه یازدهم به صوب دارالسلطنة تبریز برزده دامان و جناب آقا سید محمد و سایر مجتهدین و فضلا به جهت تحریرص مجاهدین در روز پنجشنبه چهاردهم، عزیمت را سبک عنان و حاجی محمد خان دولوی قاجار با دسته توابعی به جانب ولایت طالش شتابان آمد. احکام عدیده به عهده حسین خان سردار ایروان و برادرش حسن خان سارواصلان صادر شد که در اخراج طایفه روسیه از قریه بالغ لو و حدود گوگچه دنگیز، ۱۲۵۹ حاضر و آماده شوند. موکب فیروز در روز پنجشنبه بیست و یکم شهر مزبور از راه ارمغان چای نهضت آرا و روز سه شنبه بیست و ششم، ساحات اردبیل مضرب خیام فیروزی لوا گردید. در همان روز ورود، از جانب حاجی محمد خان دولوی قاجار که مأمور به حدود طالش بود، موازی سی نیزه سر و بیست نفر زنده از روسیه بداختر و دو عراده توپ البرز پیکر، در نظر فیروزی اثر جلوه نمود.

تبیین این مقال آنکه: بعد از ورود حاجی محمد خان به محال اوجارود، قریه کرمی که

در تصرف جمعی از سالدات روسیه بود، تاختن آورد و از یمن طالع خسروی، آن محل را به قهر و غلبه گرفته، سرها و اسرا و دو توپ معروضه را به اردوی اعلی گسیل کرد. روز دیگر مسرعان بشارت رسان از جانب حسین خان سردار ایروان رسیدند و از مؤذنه فتوحات سردار بهجت افزای خاطر شاهنشاه تاجدار گردیدند. تفصیل این اجمال آنکه: حسین خان در یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذی حجة الحرام، از کیفیت احکام آگاه و با استعدادی تمام در شب جمعه بیست و دویم شهر مزبور، بر سر سنگر باش آباران که مشحون از یک هزار سالدات روسیه بی ایمان بود، تاخت و بعد از فتح سنگر، اکثری از آن جماعت را روانه دار بوار ساخت. کینیا از آنجا با بقیه السیف به جنگل گریختند و خاک بر فرق نام و ننگ بیختند. سبحان قلی خان قاجار قزوینی نیز در همان شب جمعه بر سنگر بالغ لو یورش برد و [۴۲۹] بعد از فتح آنجا، ده عراده توپ گرفته جمیع مستحفظین آن سنگر را به دست شحنه اجل سپرد. حسن خان سارواصلان، از طرف کمری بر سر قراکلیسا رانده و چهار هزار سالدات روسیه و مردان ارامنه را آیه: «فاقتلوا المشرکین كافة» به گوش هوش بر خواندند. دو عراده توپ گرفته و جمعی از نسوان ارامنه را نیز اسیر کرده، محال شوره گل را یک باره از لوٹ وجود آن ناپاکان پاک کرده، بوداق سلطان آبروملو را با سایر مسلمانان به چخور سعد ایروان آورد. نقی خان بزچلوی، ساکن گوگچه دنگیز، از طرف درهٔ مچک بر سر اسبان توپخانه کینیا که در حمزه چمنی بود، تاختن نمود و مستحفظین را یک جا از تیغ گذرانیده و اسبان را گرفته، کینیا، پای قرار به قراکلیسای پنبک برگشود.

این فتوحات متعدده در یک شب، از فرط طالع خسروی نقاب از چهره برگشوده، سرها و اسرا در پیشگاه حضور انور جلوه نمود. نواب نایب السلطنه، بعد از ورود به تبریز، اولاً: الکسندر میرزای والی تفلیس و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکاوی را با تدارکات لازمه، از نقد و غیره، به صوب گرجستان و شیروان و شکی روان فرمود و حاجی محمد خان قراگوزلوی کبوترآهنگی را با فوجی از غازیان، به اتفاق مصطفی خان شیروانی نامزد نمود. پس از آن امیرخان قوانلوی قاجار سردار را با مهدی قلی خان جوانشیر از راه مقری و محال برکشاط، روانه کرد و هر یک از مأمورین را فرمایشات، در باب اجماع ایلات و اجتماع اهالی ولایات به عمل آورد و خود متوکلاً علی الله به آراستگی تمام، در روز سه شنبه بیست و ششم شهر ذی حجة الحرام، روانه قراباغ شد و روز جمعه بیست و نهم شهر مزبور، از بادهٔ فتوحات نمایان تر دماغ آمد.

تفصیل ماجرا آنکه: طایفهٔ روسیه از عزایم ملوکانه آگاه شدند و دو هزار نفر سالدات مستحفظین محال گروس و خنزیرک و چناقچی را به قلعهٔ شوشی خواسته مهیای کارزار

آمدند. سالدات مزبور در عرض راه، با نواب شاهزاده اسمعیل میرزا تلاقی کردند و از طرفین، آتش حرب شعله کشید. حاجی آقارئیک قراباغی هم با فوجی از اهل قراباغ از عقب روسیه درآمدند و مجاهدین اسلام به شوق جان فشانی و جان ستانی بر آن جنود شیطانی حمله ور شدند. نواب ولیعهد زمان نیز در هنگام گیرودار در زسید و خیول مجاهدین را یاور گردید. از هنگام زوال تا وقت غروب، جنگ پیوسته بود تا بالاخره از فیض بخت شاهنشاه با احتشام و برکت تکبیرات مجاهدین اسلام، رشته قرار آن کفره ظلام گسسته آمد. موازی پانصد هزار سر و یک هزار نفر زنده از آن قوم بداختر و چهار عراده توپ و سایر اسباب دیگر به دست آمد و سرها و اسرا در روز چهارشنبه یازدهم شهر محرم الحرام، سنه یک هزار و دوست و چهل و دو، در خارج اردبیل منظور نظر شهریار حق پرست شد. در قلعجات گروس و خنزیرک و چناقچی، مستحفظین امین نهادند و آنچه لوازم مایحتاج بود به ایشان دادند. بالجمله، حاجی محمد خان قاجار دولو بعد از تصرف قلعه کرمی به همراهی میر حسن خان [۴۳۰] ولد مصطفی خان طالش و آقا سلیمان گیلانی سرهنگ فوج شقاقی، بر سر قلعه لنگران رفتند و از باطن اسلام و یمن بخت شاهنشاه با احتشام، آن محکمه را به اندک کوششی گرفتند. از غرایب اتفاقات آنکه: در چهارده سال قبل از آن، از قراری که ذکر شد، جماعت روسیه بی ایمان قلعه لنگران را در شب تاسوعا برگشادند و باز در همان شب، از تصرف دادند. اموال اندوخته در آن قلعه کلاً غازیان مظفر را کسب شد و مژده این فتح غریب در روز پنجشنبه، دوازدهم شهر محرم الحرام، سامعه افروز اولیای دولت جاوید نصیب آمد. دوست نفر اسیر با سه عراده توپ در همان روز منظور نظر اولیای شوکت همایون گردید و فرمان اعلی به تخریب قلعه لنگران به شرف صدور رسید. در نهضتی از مجاهدین اسلام، قلعه سالیان نیز مفتوح شد و پیکر مخالفین از ضرب تیغ مؤلفین مجروح آمد. از جمله اجناس منیره در قلعه سالیان، یک صد هزار خروار آرد بود که مجاهدین را بر کسب افزوده؛ باقی غنایم را، بر این فقره قیاس می توان نمود. حکومت ولایت طالش با لقب اسبق المجاهدین، به میر حسن خان ولد مصطفی خان داده شد و ابواب مراحم بی کران بر چهره او گشاده آمد. معادل پنج کله منار در برابر معابر شرقی اردبیل، از رؤس منحوس روس افراشته گشت و در امتداد زمان، این آثار شگرف در روزگار به یادگار گذاشته، موازی چهار صد نفر از اسرای آن قوم بداختر با ده عراده توپ به انعام سرکار شاهزاده سیف الدوله العلیه، سلطان محمد میرزا به اصفهان فرستاده و بقیه اسرا برحسب امر اعلی، عزیمت دارالخلافه را آماده آمدند.

بالجمله، نواب نایب السلطنه، اغورلو خان پسر جواد خان زیادلوی قاجار، حاکم

گنجه را خواسته و او را به اتفاق محمد ولی خان افشار ارومی، با نوشتجات متعدده، مشعر بر تحریک علما و فضلا و ایلات، روانه گنجه نمود و علی قلی آقای برادر اغورلو خان را که در ایروان بود، از راه روم، بر سر ایلات قاجار و آیروملو و قزاق و شمس الدینلو روان فرمود. پس از ورود اغورلو خان به حوالی گنجه، مردم شهر و ایلات هجوم کرده سر به شورش برآوردند و ایلات قزاق و شمس الدینلو مورد خود را که عبارت از ایل بیگی معروف است، مقتول کردند. روسیه ساکن گنجه و زور آباد به فکر کار افتادند و روی به شهر گنجه نهادند. اهالی شهر و ایلات را در خان باغی گنجه با روسیه مقاتله خشنا دست داد و باطن ائمه اطهار و طالع شاهنشاه تاجدار، یاری کرده جمعی از [۴۳۱] روسیه قتل و فوجی دستگیر و موازی هشت عراده توپ، به دست غازیان شیرگیر افتاد. معدودی از آن طایفه با یک عراده توپ به جانب شمکور پای فرار گشودند و اغورلو خان جمعی از سواره ایلات را به تعاقب فرستاده، در خرابه شمکور آنها را کلاً اسیر نمودند. قلیلی از ایشان در ظلمت شب فراراً به جانب تفلیس تاختند و احوال و اقبال خود را تماماً انداختند. اغورلو خان از فیض همت دارای زمان وارد گنجه گشته، در مکان اصلی آبا و اجداد برقرار گردید و صورت این ماجرا در روز یکشنبه یازدهم شهر محرم الحرام به عرض شاهنشاه تاجدار رسید. سرها و اسرا نیز از نظر انور گذشتند و برحسب امر ولیعهد دوران عبدالله خان دماوندی و نوروز خان سرکرده دسته سمنانی مأمور به محافظت قلعه گنجه گشتند، امیرخان دولوی قاجار سردار نیز با فوجی از سواران جلادت آمیز مأمور به توقف آن ولایت شد و خاطر هواخواهان آسوده از فتنه روسیه ظلالیت آیت آمد. خلاصه، مصطفی خان شیروانی هم تا حوالی شیروان رفت و از اردوی معلی، ابراهیم خان قاجار دولو با دو عراده توپ و جمعی از غازیان کینه جوی از طرف سالیان و حاجی محمد خان قاجار نیز با سواران و پیادگان جزار، به عزم حمایت مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکاوی، روانه منزل جواد شدند. روسیه شیروان و شکی کار را دیگرگون دیدند و هر دو ولایت را بدون منازعه خالی کرده، خود را به محل برمک که در آنجا سقناتی محکم بود، کشیدند. مصطفی خان در شیروان و محمد حسین خان در شکی پای به حکمرانی افشردند و از بخت فیروز خسروی، گوی افتخار از میدان بیرون بردند. کینیاز قراکلیسا از عزیمت حسن خان سارواصلان، خانه و عمارت و انبار و مایملک خود را یک جا آتش زد و نیم شبی به قلعه لری شتافته و در آنجا محصور شد. مختصر کلام: از روز جمعه بیست و دویم شهر ذی حجة الحرام، تا روز جمعه بیستم شهر محرم الحرام، ولایتی به آن طول و عرض از باطن ائمه انام و بخت فیروز شاهنشاه اسلام، ضمیمه ممالک سلطانی شد و قریب به چهار هزار صالحات، قتل

و اسیر سپاه حضرت صاحبقرانی آمد و آذوقه و اندوخته چهارده ساله سنوات مصالحه، کسبب غازیان ظفر مبانی. نواب شیخ علی میرزا صاحب اختیار ولایات ملایر و تویسرکان از منزل اردبیل با فوجی از غازیان ظفر دلیل به عزم استخلاص قلاع قبه و بادکوبه مأمور و روان گردید و موکب ظفر کوکب، به عزیمت قلعه شوشی در روز شنبه بیست و یکم شهر محرم الحرام از خارج دارالارشاد اردبیل حرکت کرده، روز سه شنبه [۴۳۲] بیست و چهارم در کنار رودخانه طویله شامی، یک فرسنگی اهر، قبه خرگاه آسمان جاه به ذروه ماه رسید. جناب آصف الدولة العلیه اللهیارخان وزیر اعظم با بیست هزار نفر لشکر جزار و ده عراده توپ صاعقه بار، به التزام رکاب نواب ولیعهد دولت پایدار مأمور شد و از اعطای مبلغ یک صد هزار تومان زر نقد که در مصارف غازیان همراه صرف شود، بی نهایت مسرور آمد. حکم محکم چنین شرف صدور یافت که بعد از فتح قلعه شوشی به استخلاص ولایت گرجستان و ولایت تفلیس روند و برهمزن بنیان روسیه پر تلبیس شوند. در صبح جمعه بیست و هفتم، از خارج اردوی انجم تحشم حرکت کرده، روز چهارشنبه دهم شهر صفر المظفر در خارج قلعه شوشی وارد معسکر ولیعهد مظفر آمد. در خلال این احوال جان مکدانلد، ایلچی جدید دولت بهیه انگریز به مهمانداری میرزا ابوالقاسم مستوفی، روز یکشنبه بیست و نهم شهر محرم الحرام وارد اردوی کیوان مقام شد و برحسب امر اعلی، محمد حسن خان قاجار نسقچی باشی و محمد ولی خان قاسملوی افشار به استقبال او شتافتند، و مشارالیه و همراهان او را با احترامی تمام دریافتند. فردای روز ورود میرزا محمد صادق وقایع نگار و داروغه دفترخانه عطارد قرار و میرزا فضل الله علی آبادی مازندرانی مستوفی دیوان معادت آثار حسب الامر دارای تاجدار، او را دیدن کردند و در روز پنجشنبه چهارم شهر صفر المظفر، پیشکاران پیشگاه انور، مشارالیه را به قانون معروفیه مکرر و آدابی در خور به حضور حضرت صاحبقران معدلت پرور آوردند.

ذکر مجادله فیما بین نواب نایب السلطنه العلیه و نیارال مددوف

سردار دولت بهیه روسیه در خارج گنجه و وقایع قضایای اتفاقیه از حکم

تقدیرات ازلیه و تدبیرات لم یزلیه

پس از آنکه محال گروس و خنزیرک و غیره که از معظمت ولایت قراباغ است، به دست آمد و عموم اهالی آن ولایت از مسلمان و ارمنی تابع دولت ابد آیت پادشاه حق پرست شدند، نواب نایب السلطنه با کمال اطمینان در تسخیر قلعه شوشی پای جلادت افشرد و از هر طرف سنگرها و سیبه ها پیش برد. مستحفظین آن قلعه محکم بنیان، بنا را

به خدعه و تزوير گذاشتند و از پيغامات نرم نرم، مجاهدين اسلام را از شدت در محاصره، غافل داشتند. نواب نايب السلطنة العليه حضرت وليعهد ثاني محمد ميرزا و محمد قلی خان قاجار را با دستجات خواجه وند و عبدالملکی و نظر علی خان مرندی را با فوج مرندی، به جهت حراست شهر و قلعه گنجه روان فرمود و تأکيدات اکيده در باب قلعه داری و عدم مجادله با روسیه بی ایمان به ایشان نمود، ولی از کار قضا غافل بود؛ خود به محاصره قلعه شوشی اقدام ورزید و جناب آصف الدوله نیز درین باب با او همدستان گردید که اول باید قلعه شوشی را به دست آریم و پس از آن همت به تسخیر ولایت تفلیس صرف بریم. [۴۳۳] از آن طرف نیارال مددوف نام که از جمله نیارالان با اعتبار روسیه بدفرجام بود، جمعیتی از پیاده و سوار قزاق و ارامنه و سالدات روسیه جمع نمود و مساوی بیست عراده توپ البرزکوب برداشت و روی زشت به استرداد شهر و قلعه گنجه گذاشت. امیر خان سردار قاجار را هوای جان فشانی بر سر افتاد و قلعه گنجه را به نظر علی خان مرندی علی خان سپرده، روز یکشنبه چهارم شهر صفر المظفر در رکاب نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا به جانب شمکور روی نهاد. در خرابی های شمکور، فیما بین جنود منصور و مددوف مغرور، مقابله واقع شد و امیرخان سردار را از ضرب گلوله های آتشین تفنگ، شربت شهادت نافع آمد. تاریخ قتل امیر خان از کلک مؤلف تراوید و یادگار را درین رساله ثبت گردید. لمؤلفه:

تسیغ بییداد روس بسدبنیاد	بند جان امیرخان بسبرید
خاوری بهر آن امیر دلیر	زد گریبان خویشان بدرید
با سر آه گفت تاریخش	آه آه از امیرخان شهید (۱۲۴۲)

بالجمله بعد از قتل سردار با احتشام مجاهدين اسلام، از مجادله دست کشیدند و مددوف و همراهان همه جا توپ زنان عازم گنجه گردیدند. نظر علی خان مرندی را قوه واهمه طغیان کرد و قلعه و شهر را گذاشته جان خود را از آن غوغا بیرون آورد. مددوف قلعه و شهر گنجه را تصرف نمود و این اول زهر جان گزائی بود که در کام نصرت و ظفر آلود در هنگامی که نواب نايب السلطنة در استخلاص قلعه شوشی گیر و داری گرم داشت، شاهد زشت سیمای این خبر وحشت اثر پرده از رخ فرو گذاشت. فی الفور مهدی قلی خان جوانشیر را به خدمت کوچانیدن ایلات قراباغ به سمت قراجه داغ مأمور ساخت و خود از محاصره قلعه شوشی دست کشیده، با آنچه قشون به همراه داشت، به مدافعه مددوف و حفظ ولایت گنجه پرداخت. وقتی به حوالی گنجه رسید که کار از کار گذشته و تیر از کمان جدا گشته بود. حضرت ولیعهد زمان قرار کار دعوا را به فردا داد و مددوف از شهر و قلعه بیرون رانده با جمعیت و توپخانه خود پشت به شهر بیفتاد. در

همان شب نیارال بسقاویج با چهار هزار سالدات دیگر، از تفلیس به او ملحق شد و شکوه لشکر مددوف باروتق گردید؛ نواب اشرف در همان شب قرار دعوا را داد و علی الصباح، روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر المظفر، صفوف اسلام و کفر در برابر هم ایستاد. حضرت ولیعهد بعضی از سواران رکابی را از قبیل دستجات خواجه وند و عبدالملکی و جانبازان عراقی و بختیاری در میمنه بازداشت و سواران دیگر را با قادراندازان استرآباد و مازندران، در جانب میسره گماشت. سواره سرباز آذربایجانی را با کل توپخانه در قلب برپا نمود و نواب امیرزاده جهانگیر میرزا و دو نفر از امیرزادگان دیگر را در میان ایشان سرتیپ فرمود. خود به نیت کمین با معدودی جلادت قرین، در پناه دره جای ساخت و مددوف نیز [۴۳۴] به طرح سپاه خویش پرداخت. کل سالدات و توپخانه را در مقابل قشون آذربایجانی که مشحون از توپخانه صاعقه مبنایی بود، بازداشت و جمیع سواره قزاق و غیره را از دو طرف دره در برابر جانبازان و قادراندازان عراقی و مازندرانی و سواره رکابی برگماشت. افواج آذربایجانی در ابتدا پشته‌ای را که جمعی از سالدات و سوار روسی قبل از وقت گرفته بودند، به نظر درآورده یورش بردند و به اندک کوششی آنجا را متصرف گشته. روسیه پشته فراراً روی به سایر افواج خود کردند. از دو طرف، خیل اسلام سواران جلادت فرجام و پیادگان آتش اندام، دلیری ها کردند و به سواران قزاق و غیره که در برابر ایشان بود، غلبه بردند. به یک حمله از طالع فیروز خسروی، آن جمع پریش را از پیش برداشتند و تا باغات شهر برده، همت بر دفع سایرین گماشتند. مددوف چون امر را چنین دید و سوار خویش را مغلوب لشکر ظفر قرین فهمید، به کار ایشان پرداخت و توپخانه خویش را بر سر پشته برده، به جانب خیل آذربایجانی شعله ور ساخت. نواب نایب السلطنه به توهم اینکه در آن مغلوبه مبادا به سرکار امیر زادگان آسیبی برسد، سواری را به تعجیل فرستاد که امیرزادگان را لله های ایشان به کناری برند و از میان مغلوبه بیرون آوردند. لله های دله، بی احتیاطی کردند و نواب امیرزادگان را علی رؤس الاشهاد بیرون آوردند. سرهنگان سرباز هم که سرتیپ خود را رفته دیدند، شیپور رجعت نواخته خیول آذربایجانی بدون اقدامی در دعوا برگردیدند. نواب والا را آتش غضب شعله کشید، ولی سودی نبخشید. خیول آذربایجانی بر اسبان عراقی و مازندرانی که مشغول دعوا بودند، سوار گشته، فرار نمودند. مازندرانی و عراقی از سواره و پیاده، پس از فرار آذربایجانی، دست از جنگ کشیدند و دو هزار و پانصد نفر عراقی و مازندرانی که بی اسب مانده بودند، در کوی متحصن گردیدند. سه توپ از نواب نایب السلطنه و یک توپ رکابی به دست روسیان افتاد و قشون فراری از حوالی گنجه تا کنار رود ارس در یک روز و یک شب رانده، در

جائی نایستاد. حضرات مجتهدین و علما که این فتنه را برپا نموده، در آن دعوا از روی کمال طیش و عریده حضور داشتند، پیشتر و پیشتر از همه، رو به فرار گذاشتند. خیل روسیه جماعت عراقی و بختیاری را که در کوه متحصن بودند، محصور ساختند و پس از یک روز و یک شب خود داری به اسر جمیع ایشان پرداختند. نواب ولیعهد زمان و جناب آصف الدوله دوران، بعد از اجتماع لشکر رکابی و آذربایجانی در کنار رودخانه ارس ماندند و آیت ندامت از مصحف شرمساری خواندند. شاهنشاه دریا دل، از مقدمه شکست و توقف ایشان در کنار ارس آگاه گردید و معتمدین چرب زبان فرستاده، از پیغامات [۴۳۵] مرحمت آمیز، غبار کدورت از صفحه خاطر ایشان دور کرده، به اردوی اعلیٰ طلبید.

در یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر المظفر شرفیاب درگاه آسمان جاه شدند و قصور در آن مقدمه را با زبان بی زبانی عذر خواه آمدند. پس از روزی سه چار، از همت شهریار تاجدار لشکرها آراسته گردید و دلیران رزمخواه از هر طرف به خیال تلافی و انتقام، از جای برخاسته، نواب نایب السلطنه به توقف کنار رود ارس مأمور شد و قلوب لشکریان از مرمت بی کران شهریار زمان معمور. مصرع:

«تا چه باشد قرار کار جهان»

ذکر وقایعی که بعد از قضیه مددوف اتفاق افتاد اعم از رجعت موکب اعلیٰ و اوضاعی که بعد از آن روی داد

در شب جمعه غره شهر ربیع الاول برفی شدید در طویله شامی بارید که امکان زیست در آن مکان نبود، لهذا به ناچار موکب اعلیٰ از آنجا حرکت و در چمن اهر که یک فرسخی طویله شامی است، نزول اجلال نمود. روز دیگر به دارالسلطنه تبریز شتافت و در خارج آن شهر طرب انگیز، موکب نصرت آمیز اقامت یافت. جناب آقا سید محمد و سایر فضلا درین مدت در دارالسلطنه تبریز بودند و عوام تبریز، به جهات مختلفه با ایشان بی اندامی می نمودند. یکی از جمله جهات اینکه سیدی جلیل القدر از خطبای تبریز در دعوا کشته گشته، و جمعی دیگر نیز از مجاهدین آنجا از جان گذشته بودند. عوام تبریز چون جناب سید را مباشر و محرک مجادله و شکست عهد معامله می دانستند، آزار او می خواستند و نمی توانستند. جناب امین الدوله عبدالله خان که مهماندار مجتهدین بود، حقیقت این مراتب را به خاک پای مبارک اقدس عرض نمود. شاهنشاه شریعت پرور، به جهت رعایت جانب شرع مطهر، روزی به دیدن جناب سید و سایر فضلا تشریف فرما و از صیقل توجهات خاطر همایون، از آئینه ضمیر کدورت تاثیر

ایشان زنگ زدا شدند. اهالی تبریز که این نوع التفات را دیدند، از نیت آزار و اذیت برگردیدند. بعد از سه روز موکب فیروز از خارج تبریز حرکت و در قشلاق دهخوارقان که شش فرسخی مراغه است اقامت دست داد و رؤسای محال چچن و معارف داغستان را در آن منزل، شرفیابی آستان عدالت ارکان اتفاق افتاد. نواب شیخ علی میرزا نیز با حاجی محمد خان و ابراهیم خان دولو از صوب قبه مراجعت کردند و عظمای داغستان و چچن بعد از بروز توجهات خاطر شهریاری و تعهدات در خدمتگزاری، روی به اوطان خویش آوردند. مهدی قلی خان جوانشیر که از قرار نگارش به کوچانیدن ایلات قراباغ مأمور بود، با شش هزار خانوار وارد و نواب نایب السلطنه که در کنار رود ارس توقف داشت، ایالات مزبور را روانه حدود مغان و قراجه داغ کرده، ییلاق و قشلاق ایشان را معین فرمود و سپاه جزار را به تاخت ولایت قراباغ مأمور نمود. حسن خان سارواصلان [۴۳۶] و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکاوی نیز از ایروان و شیروان و شکلی دست به غارت اطراف برگشودند و در اندک زمانی حول و حوش آن ولایت را تا دو فرسخی بلده تفلیس ویران نمودند. امیر حسن خان طالش به نظم کامل در حکومت محال طولش مستقل شد و حضرت ولیعهد دوران را در کنار رود ارس، تا اوایل زمستان حسب الامر دارای زمان منزل آمده، دو هزار نفر از پیادگان هزار جریبی و انزانی، به علاوه یک هزار نفر سواد کوهی، به محافظت ایروان تعیین و موکب اعلی، روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاول حرکت و از راه مراغه روانه و روز جمعه، بیست و پنجم ربیع الثانی وارد دارالخلافه جنت قرین آمد.

بعد از مراجعت موکب اعلی، مددوف حاکم قراباغ عرصه را خالی یافت و با چند نفر از مایوران معروف و صالحاتی، به شهادت موصوف، در اوایل شهر جمادی الاخری به جهت برگردانیدن ایلات از آب ارس عبور نموده به حدود مشکین شتافت و بعد از ورود به محال کنگرلو از آنجا به احمد بیگلو و از آنجا به میزان آمده، در محل کرمو اقامت گزید و نواب والا قاسم خان و حسین پاشا خان یوزباشی را به اتفاق رحمت الله خان فراهانی سرتیپ دو فوج قراجه داغی و محمد رضا خان سرهنگ فوج دوم تبریزی، به مقابله او روانه گردانید. نواب عبدالله میرزا صاحب اختیار ولایت خمسه نیز در روز جمعه سیزدهم جمادی الاخری برحسب امر قاهره، روانه اردبیل گشت و هجوم لشکریان اطراف از خیل نجوم درگذشت. مددوف را در آن میانه محصور آوردند و او را به شدت مستاصل کردند. چون حریف را سخت دید، تاب درنگ نیاورده، چون بخت خویش وارون برگردید. اسبان توپخانه او با سایر عراده های آذوقه، غازیان نصرت نصیب را کسب شد و روز جمعه بیست و ششم شهر جمادی الاخری این خبر بهجت اثر

معروض رأی شهریار فیروزی نصیب آمد. جناب مجتهدالزمانی آقا سید محمد اصفهانی در تبریز مریض گشته و از آنجا حرکت نموده، در عرض راه به مرض اسهال درگذشت. و این قطعه از طبع مؤلف در تاریخ وفات او تراویده و به عنوان یادگار درین صحیفه ثبت گشت. ۱۲۶۰

[۴۳۸] ذکر عزیمت شجاع السلطنه به هرات و آمدن الله قلی خان خوارزمی

به ولایت جام و فرار از آن صفحات

شاه محمود افغان از ولد خود کامران وحشتی به هم رسانید و از بلده هرات بیرون تاخته با افغانه فراه و سبزار در دفع پسر همدستان گردید. کامران میرزا به نواب شجاع السلطنه متوسل آمد و محمد امین خان پازوکی گرد، امین آن سرکار با پانصد نفر سوار جرار به هرات رفته کامران میرزا را مایه اطمینان کامل شد. شاه محمود به طلب اعانت روی به طرف میمنه و مرغاب و بادغیسات و غرجستانات بنهاد و از اوزبکیه و اویماقات آن حوالی، معادل چهار هزار لشکر ترتیب داد. کامران میرزا ولد خود جهانگیر میرزا را با جماعت افغانه به دفع پدر نامزد کرد و شاه محمود این خبر را شنیده از منزل سرچشمه بادغیس ایلغار کرده، از دامنه معروف به کمرکلاغ، به خارج بلده هرات بار نزول آورد. اولاً: جمعی را بر سر محمد امین خان و سواره خراسانی که در باغ شاه منزل داشتند، تعیین نمود و بعد از دعوا، کوشش ایشان سودی نبخشود. بالاخره بر سر جهانگیر تاخت و کار او را به یک حمله بساخت. کامران میرزا در قلعه محصور آمد و محمد امین خان نیز در ارک، قلعه و خزانه را گنجهور شد. کامران میرزا از ترس شورش اهالی شهر، مراتب را به خدمت نواب شجاع السلطنه معروض داشت و معزی الیه در اوایل شهر ذی حجة الحرام سنه یک هزار و دوست و چهل و یک از نیشابور ایلغار کرده و در روز پنجم، در چمن پرئی تاز، غوریان بار اقامت گذاشت. کامران میرزا قوی دل گشته به این استظهار در خارج هرات با پدر در آویخت. شاه محمود فرار نمود و نواب شجاع السلطنه در چمن معروف به سنگ بست نزول اجلال فرمود. کامران میرزا با امرا و عظمای افغان در منزل مزبور شرفیاب رکاب ظفر مآب شدند و از ظهور نوازشات بی حساب کامران و کامیاب آمد. نواب والا بر طبق استدعای کامران میرزا به شهر هرات نازل گشت و کامران را فرق مباحات از اوج سماوات درگذشت. کلید شهر و حصار را با خزاین زر و گوهر شاهوار آورده، پیشکش نمود و نواب والا از همت اعلی به آنها هیچ اعتنایی نفرمود. یک حلقه

انگشتر عقیق از میان آن همه جواهر آبدار برداشت و بقیه را به کامران گذاشت. به استدعای کامران میرزا نواب امیرزاده [۴۳۸] ارغون میرزا را با پنج هزار سواره و سه عراده توپ آتشبار در هرات نهاد و خود در اوایل شهر محرم الحرام سنه یک هزار و دو یست و چهل و دو، به عزیمت ارض اقدس صلاهی رجعت درداد. مژده این اخبار در روز ورود به طویله شامی اهر معروض رأی شاهنشاه دادگر شد و طبع همایون قرین بهجت و شادمانی بیمر آمد.

بالجمله، در همین سال الله قلی توره برادر رحمان قلی توره، ولد محمد رحیم خان اوزبک، به اغوای محمد خان قرائی با جمعیتی وافر، در اوایل شهر رجب المرجب از راه مرو و سرخس به ولایت جام راند و در اطراف قلعه محمود آباد اقامت گزیده، در آن ولایت مباشر کار یغما و غارت گردید. خوانین ترک و کرد هم به استظهار او در خارج ارض اقدس احتشادی کرده، منتظر فسادی بودند. ناگاه از طالع فیروز خسروی، شبی در ثلث آخر شب، در اردوی خان خوارزم چند سراسب به هم افتاده، غوغائی آراسته شد و از غوغای اسبان شورشی که عین صلاح بود، از هر طرف برخاسته آمد. خوارزمیان که مدهوش از دود حشیش و ورق الخیال کافر کیش بودند، تصور شبیخون نواب شجاع السلطنه را نمودند. توهم خیالات بنگ، اردویی به آن عظمت را متفرق کرد و هر تنی به طرفی روی آورد. الله قلی توره از بیم جان تا حدود سرخس راند و از آنجا نیز به عزم خوارزم دامن تعجیل برافشاند. روز دیگر علی الصباح اهالی جام به اردوی خوارزمیان بدفرجام درآمدند و از غارت اموال ایشان، از صامت و ناطق توانگر شدند. مژده این خبر در اواخر شهر شعبان المعظم در دارالخلافه ارم توأم به عرض شهریار اعظم رسید و طبع همایون از توجه بخت میمون بی نهایت مسرور گردید. ۱۲۶۱

بهاریه سال نیکو مآل تنگوزئیل ترکی، مطابق با سنه یک هزار و دو یست و چهل و دو هجری که اول سال از قرن ثانی است و ذکر تنبیه طایفه ضاله ترکمان و نظم ولایت گیلان

زننده سازنده پیکر خاک و طرازنده طارم افلاک، اعنی: مهر تابناک، درین سال فرحناک، بعد از انقضای هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه، از روز چهارشنبه بیست و دویم شهر شعبان المعظم، مطابق سال تنگوزئیل ترکی به بیت الشرف حمل نزول اجلال

یافت و امین الدوله ابر آزار، به حکم دارای بهار به نظم مملکت گلزار شتافت. جنود تنگ چشم زاغ و زغن که با روسی نژادان دی و بهمن سرفتنه و سازش داشتند، از یورش سبزه بدیع که نبیره سلطان ربیع است، روی به هزیمت گذاشتند. قنديل زرین مرصع گلبن صفرا رنگ بر روضه مطهره گلزار وقف گردید و موکب فیروز خسرو فروردین را هنگام حرکت به عرصه چمن رسید. ابر آزار که نایب سلطان بهار است، با روسی نژادان دی و بهمن مقابله کرد و از مدد توبه‌های صاعقه فشان، تندر و باریدن مهره‌های آتش فعل، مکرر بنیان ایشان را از ریشه برآورد. بالاخره قلاع محکمه باغ و بستان و شهر بند معظم گلستان حشر روسی اثر، شکوفه را مسخر شد و وزیر اعظم شاخسار، اسیر آن قوم خیره سر آمد. نوبادگان نهال با افواج پر امواج سبزه دریا مثال، از اطراف مملکت گلزار هجوم کردند تا از اهتمام ولیعهد ابر آزار، سردار روسی نژاد چنار را بر سر صلح آوردند. ابواب خزاین زرین و سیمین خاک از ریاحین ایض و احمر شکسته شد و عهد مودت سلاطین باغ و بهار، به هم پیوسته آمد. روسی نژادان از هار قلعه و شهر بند گلزار و مرغزار را به ترکان گلگون چهر سوری سپردند و رخت اقامت خویش از آن بلدان طراوت کیش بیرون بردند. در سرحدات ایران زمین، گلشن از هجوم فتنه جویان زاغ و زغن شورشی دست داده بود. نوبادو [۴۴۱] نهال به حکم دارای بهار، دفع آن فتنه را پای همت برگشود. اورنگ خلافت از فرّ ذات کامل الصفات شاهنشاه کیوان شأن و کنارتنگ جهان، اعنی: خسرو صاحبقران کشور ستان، خلد الله سلطانه آرایشی تازه یافت و نوبت خانه سلطنت به مبارکباد نخستین سال از قرن ثانی دولت جاوید مبانی، بلند آوازه شد. شاهزادگان اطراف و امنای اکناف رخ‌ها بر خاک بارگاه سوئند و ازین خاکساری بر آبروی خویش افزودند. بر و دوش میران درگاه و خاصان خرگاه، از خلایق زر تار همدوش اعتبار گردید و از زر پاشی دست دریا مثال، مایه داران و بی‌مایگان را مایه افتخار در رسید.

پس از نظم بزم شیلان، خیال تلافی با طایفه روسیه بی ایمان، خورشید وار از مطلع خاطر شاهنشاه تاجدار سر برزد و فرامین قدر آئین به احضار جنود ظفر قرین، از بر و بحر عالم درگذشت. پس از اندک زمانی خارج دارالخلافت از هجوم لشکر، چون عرصه سپهر اخضر گشت. تیغ‌های دلاوران از شوق مکافات با خصمان بی مدد، تیغ زنان از غلاف بیرون و دامان خیال از خون دشمنان مالمال مشحون آمد. در خلال این احوال، خبر بهجت اثر تدمیر جماعت جعفر بایلی ترکمان یموت رسید و در افتتاح کار، به فال میمون گردید.

تبیین این مقال آن‌که: طایفه روسیه رو سیه، بعد از ظهور قضیه سال قبل، به فکر کار افتادند و از طرف دریای خزر نیز در سرحدات استرآباد و مازندران، بنای شورش

نهادند. دو فروند کشتی جنگ به قرضه جات آن دو ولایت راندند و از ابلاغ سیم و زر بیمر، آیت فریب به گوش ترکمانان یموت ساکن دشت خزر خواندند. قیات نامی از ایل یموت که شیطانی فتنه انگیز بود، فریب خورد و ایل مزبور را مباشر فتنه و فساد کرده، بالمره از جاده اطاعت بیرون برد. نواب محمد قلی میرزای ملک آرای طبرستان، شرفیاب درگاه خاقانی بود و ولد ارجمندش، نواب بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار ولایت استراباد که در دشت گرگان شیری جلادت بنیاد بود، بدون اعلام این خبر به امنای دولت جاوید اثر، پای جلادت برگشود. مهدی خان و محمد تقی خان هزار جریبی و اسماعیل خان فندرسکی و نقد علی خان کنول را با قادر اندازان استراباد و مازندران و یک هزار نفر از سواران کولان ترکمان برداشت و روی همت به تاخت ایل جعفر بایلی گذاشت. در شب پنجشنبه نوزدهم شهر شعبان المعظم، قبل از طلوع صبح صادق در اوبه آن قوم کاذب ریختند و خون مردان ایشان را از صغیر و کبیر، با خاک راه آمیختند و زنان و دختران را کلاً اسیر کردند و با احوال و ائصال آن طایفه، به صوب استراباد آوردند. [۴۴۲] از ظهور این فتح نمایان، روسیه دریا، حسابها برداشتند و بادبان هزیمت کشیده، روی زشت به دیار ادبار گذاشتند. حضرت صاحبقران نامدار پس از استماع این اخبار بهجت آثار، به احتیاط کار منوچهر خان ایچ آقاسی دربار فلک مدار را به نظم ولایت گیلان و محافظت فرضه انزلی فرستاد و جناب عبدالله خان امین الدوله که از عمل معزول بود، به التزام امر دارالسلطنه اصفهان و انتظام امور نواب سیف الدوله، سلطان محمد میرزا حکمروای آن سامان پای برگشاد.

ذکر عزل و نصب سرداران گرجستان و عزیمت طایفه روسیه بی ایمان به تسخیر ولایات قراجه داغ و ایروان و مخدولی آن جماعت پر خذلان و حرکت موکب اعلی به آذربایجان و فتوحات سارواصلان

چون از قراری که در آخرین سنه قرن اول، در جلد مسمی به نامه خاقان نگارش یافت، تدارک چهارده ساله ایام مصالحه را الکسندر یرمولوف سردار گرجستان به سبب مخالفت با کار پردازان دولت ابد بنیان به باد فنا داد و قلعجات متصرفی روسیه کلاً به دست غازیان رکاب سنیه افتاد، لهذا مشارالیه در دولت روس به خیانت منسوب و نیارال بسقاویچ، به سرداری گرجستان منصوب آمد. کنیاز مددوف حاکم قراباغ و شیروان و شکی نیز از عمل معزول گردید و نوبت حکومت به ایخسوف نام رسید. نیارال بسقاویچ به تدارک و تلافی خسارت سال قبل نیارال دویچ نام را با ده هزار سالدات و بیست عراده توپ، قبل از حرکت خویش، به تسخیر قلعه ایروان روان کرد و ایخسوف نیز با شش هزار

نفر سالدات و ده عراده توپ، به عزیمت قراجه داغ روی آورد. دویج گیج، در غزه شهر شوال المکرم وارد اوچ کلیسا و ایخسوف نامعروف در کنار پل خدا آفرین اقامت آرا گشت. حسین خان سردار خود را با استعدادی بی شمار در قلعه ایروان نشست و برادرش حسن خان سارواصلان با پنج هزار سوار جزار و یک فوج سرباز آتشبار، در خارج قلعه، همت بر دفع خصمان بست از طرف قراجه داغ، نواب امیرزاده اعظم، محمد میرزا با شش هزار سوار و چهار فوج سرباز صاعقه بار و پنج عراده توپ دوزخ شرار، در کنار رود ارس رایت جلالت برافراشت و نیارال دویج، با سه بطالیان سرباز و یک هزار نفر سوارة قزاق و چهار عراده توپ، از اوچ کلیسا به عزم استخلاص قلعه سردار آبادایروان پرداخت. سردار آباد مزبور از مستحدثات سردار مزبور حسین خان است و فیما بین اوچ کلیسا و قلعه تالین واقع و در شش فرسخی ایروان و آبش از رودخانه ارس روان. متانت آن قلعه از درک خیال افزون بود و از [۴۴۳] ذخیره و آذوقه فراوان مشحون. حسن خان سارواصلان در کنار قراسو که فیما بین سردار آباد و اوچ کلیسا است، خود را به خیل دویج گیج زد، و از طالع فیروز خسروی دوست نفرزنده دستگیر و یکصد و سی نفر از آن قوم بی تدبیر، قتل شمشیر غازیان شیرگیر شد. باز به هر طور که ممکن بود، روسیه خود را به قلعه سردار آباد رسانیدند و شب هنگام یورش برده و از اتمام جان فشانان اسلام، کاری نکرده، چون بخت خود برگردیدند. لاعلاج روی به تسخیر قلعه تالین گذاشتند و در آنجا نیز سودی نبرده، راه مراجعت برداشتند. سارواصلان در کنار رود زنگی قرار یافت و نیارال دویج از اوچ کلیسا به جانب ایروان شتافت. روسیه متوقفین در کنار پل خدا آفرین نیز خواستند از آب ارس عبور نمایند و دست تطاول به تسخیر قراجه داغ برگشایند. نواب ولیعهد ثانی، محمد میرزا از کمین کین برجست و در وسط رودخانه، رشته قرار روسیان را از هم بگسست. پاره‌ای در آب فنا غریق شدند و اکثری از شعله سوزان توپ فروزان قرین حریق آمدند. مصرع:

«پاره‌ای را سوخت آتش پاره‌ای را برد آب»

بقیه السیف لاعلاج بنه و اسباب خود را ریختند و به صوب دیار ادبارگریختند. مژده این فتوحات در اواخر شهر شوال المکرم در دارالخلافة ارم توام، به عرض صاحبقران معظم رسید و قلب مبارک الی غیر النهایه مبتهج و مسرور گردید. به شکرانه این فتح نمایان و نذری که در سال قبل، مرکوز خاطر معدلت بنیان بود، موازی یک عدد قندیل طلای مینا که وزنش یک هزار و دوست مثقال و مشحون از انواع جواهر و لآل گردیده و قیمتش به مبلغ پنج هزار تومان رسیده بود، وقف روضه مطهره بضعه احمدی صلوات الله علیها فرمود و به دارالایمان قم گسیل نمود. پس از آن در یوم سه شنبه هشتم

شهر ذی حجة الحرام، سنهٔ یک هزار و دویست و چهل و دو با عزمی عدو شکن و لشکری اهریمن فکن از دارالخلافة مینوون حرکت و سه روز در عمارت مبارکهٔ سلیمانیه متوقف و روز جمعه یازدهم، رایات ظفر آیات به عزم مملکت آذربایجان شقه گشا آمد. در منزل میانج، معادل پانصد نیزه سر از رؤس منحوس روس، از نظر مرحمت مأنوس گذشت و کیفیت ماجرا به این سیاق معروض گشت که روسیهٔ اوچ کلیسا، بعد از آن صدمه که از حسن خان سارواصلان دیدند، به تلافی کار، عازم شبیخون به اردوی او گردیدند. نیارال منکروف، با کنیاز سوار یمیز نام و چهار هزار سالدات و یک هزار سوار قزاق و چهار عراده توپ، شب هنگام از آب ارس عبور نمودند و قراولان اردوی سارواصلان به تعجیل شتافته. مهر از گنجینه این راز سر بسته گشودند. سارواصلان بنه و اغروق را به جا [۴۴۴] گذاشت و خود با چهار هزار سوار، در خارج سنگر رایت کمین برافراشت. روسیه، غافل از حقیقت کار به اردوی او ریختند و سواران سارواصلان، از عقب ایشان به سنگرها در آمده، خون آن بی دینان را با خاک راه آمیختند. نیارال منکروف، توپخانهٔ خود را گذاشت و با بقیهٔ السیف راه فرار برداشت. سواران جرّار از عقب او پی سپار شدند و آن گمراهان در آن شب تار، در رود ارس غریق آمدند. سارواصلان اسیران را کلاً سر برید و رؤس منحوس را روانه دربار همایون گردانید. حسب الامر دارای جهان، سرهای آن بی دینان، به دارالخلافة طهران فرستاده شد و اطفال ری را، از همت کی، اسباب لهو و لعیب آماده آمد. پس از ورود موکب اعلی، به دارالسلطنهٔ تبریز، مژده فتحی دیگر، سامعهٔ افروز شاهنشاه نصرت انگیز گردید. تبیین این مقال آنکه: موازی پانصد عراده آذوقه از تفلیس به جهت حاضرین قلعهٔ ایروان می بردند. حسن خان سارواصلان از حقیقت کار آگاه و شب هنگام آن قوم روسیاه را بر سر راه تاخت و مستحفظین آذوقه را کلاً، قتیل تیغ بی دریغ ساخت. عراده های آذوقه را به قلعه سردار آباد روان کرد و وقایع را به دربار اقدس عرضه آورد. پس از وصول این اخبار، سارهٔ موکب ظفر کوکب، از دارالسلطنهٔ تبریز حرکت نمود و در غرهٔ شهر ذی حجة الحرام، در چمن قبله من محال ارونق تبریز، نصب سرادقات جلال فرمود. ۱۲۶۲

[۴۴۶] ذکر تسخیر قلعه عباس آباد نخجوان و خیانت احسان خان نادان و سایر اوضاع اتفاقیه در آن اوان، تا زمان نزول موکب نصرت نشان به چمن مهربان و ایراد هر گونه داستان

عباس آباد، از مستحدثات نواب ولیعهد زمان، و واقع در دو فرسخی قصبه نخجوان و قریب به رودخانه ارس به فاصله دو میدان است. درین اوقات که موکب اعلی به دیار آذربایجان نهضت آرا شد، جماعت روسیه به مصلحت وقت، دست از محاصره ایروان کشیدند و به سبب مجادله با سپاه ظفر پناه قاصد نخجوان گردیدند. نواب نایب السلطنه نیز که در بلده خوی بود، از آنجا حرکت و در محال چورس اقامت فرمود و احسان خان ولد شیخ علی حاکم سابق نخجوان را با فوج نخجوانی مأمور به حراست قلعه عباس آباد نمود. محمد امین خان دولوی قاجار را که شرف از مصاهرت حضرت خلافت داشت، به شراکت احسان خان و جمعی از قادراندازان و جانبازان بختیاری، با خواجه عباس خان سرکرده ایشان، به محافظت آن قلعه برگماشت. احسان خان حرام زاده، نمک خوان احسان آن دودمان را فراموش کرد و به بیگامات نرم نرم، نیارال بسقاویچ را به محاصره قلعه عباس آباد آورد. شاهنشاه اسلام پناه، نواب رکن الدوله علی نقی میرزا را با پنج هزار سوار جرّار و پنج هزار پیاده آتشبار، روانه محال چورس فرمود. نواب نایب السلطنه العلیه را به جهت اعلام فرمایشات به رکاب سینه احضار نمود. رایات ظفر آیات از چمن قبله شقه گشا و خارج بلده خوی مضرب خیام فیروزی لوا گردید. در همان روز نواب ولیعهد زمان، با معدودی از خاصان به شرف عتبه بوسی رسید. چهار روز در اردوی همایون توقف کرد و پس از اطلاع از مکنونات خاطر اعلی، مجدداً روی به محال چورس آورد. جناب آصف الدوله العلیه، اللهیار خان [۴۴۶] وزیر اعظم، با مساوی پنج هزار سواره و پیاده رکابی در رکاب ولیعهدی، حسب الامر روان و ولد ارجمندش محمد حسن خان سالاربار و نبیره شاهنشاه تاجدار از جانب پدر عالی مقدار نایب دیوان و کار شد و خبر شدت روسیه در محاصره قلعه عباس آباد، گوشزد حضرت ولیعهد نامدار آمد.

نواب نایب السلطنه و حضرت رکن الدوله و جناب آصف الحضرت با معادل شش هزار سوار جرّار و دو عراده توپ آتشبار از محال چورس به عزم مجادله با روسیه غدار حرکت نمودند و از طرفی دیگر حسن خان سارواصلان را نیز با فوجی از سواران گرد انگیز، پای جلادت برگشودند. منظور آنکه موکب حضرت ولیعهد نامدار در گوشه‌ای کمین کرده، حسن خان علی رؤس الاشهاد، سواران معدود خود را به جولان آورده باشد تا سردار روسیه، مجادله با آن قوم قلیل را غنیمت شمارد و دست از تسخیر قلعه عباس

آباد بردارد، در هنگام عبور روسیه از آب ارس، از کمین کین برآیند و دست جلادت به استیصال آن قوم بی دین برگشایند. تدبیر درست بود، ولی تقدیر کار خود را نمود. یک نفر از ارامنه ایروان که در اردوی سارواصلان بود، شب هنگام اسبی از اصطبل او سوار گشته به جهت اعلام خبر، روی به اردوی بسقاویچ نمود. علی الصباح حضرت ولیعهد زمان، غافل از ماجرای جاسوسی ارمنی ایروان، از منزلی که بودند با همراهان عزم راه نمودند. روسیه چون از حقیقت کار آگاه گشتند، با کمال آراستگی و احتیاط از رود ارس گذشتند. ولیعهد نامور، کار را نه بر وفق مرام دید، لهذا لاعلاج در برابر آن قوم غدار صف کشید. پس از کَر و فَرّی چند، از تأثیر قضای ناپسند، کار دیگرگون شد و عنان حوصله از تصرف سپاه ظفر پناه بیرون. چهار نفر از دلاوران روسیه قاصد رزم نواب نایب السلطنة العلیه شدند و هر چهار، از صدمه تیغ ابدار و تفنگ پر شرار آن شیر بیشه کارزار، بی جان آمدند. فضل علی خان قوانلوی قاجار، در آن روز عافیت سوز مردانگی ها نمود و چون خنگش به غایت مجروح بود، پیاده شده، دست به مجادلت برگشود. از زخم های متوالی که دید، از پای در غلطید. ولی از یمن طالع خسروانی، آسیبی به جانش نرسید. پرستارانش از میان کشتگان جستند و همت بر التیام جراحاتش بستند. به سبب ظهور این جلادت، جان نثار دولت لقب یافت و نسل بعد نسل، از بروز این موهبت به وادی مفاخرت شتافت.

بالجملة: قشون فراری و قراری، کلاً به محال چورس برگشتند و از مجادله با روسیه در گذشتند. بسقاویچ علمی را که نشان دولت ایران داشت، برافراشت و از رود ارس گذشته، به این حيله همت به تسخیر قلعه عباس آباد گماشت. احسان خان نمک به حرام که سابقاً با او مراود بود، در روز بیست و هفتم شهر ذی حجة الحرام سنه یک هزار و دوست و چهل و دو، حرسه قلعه را بند بر پا نهاد، باب مراد بر چهره روسیان، [۴۴۷] بد نهاد برگشود. نیارال بسقاویچ، سردار محمد امین خان دولوی قاجار و خواجه عباس خان سرکرده جانباز بختیاری و برخی از خوانین آن طایفه را محبوساً روانه نفلیس کرد و احسان خان حرامزاده در اجر آن خدمت، از حکومت محال نخجوان نام برآورد. سبحان الله پدر بدگهرش، در ایام دولت سلطان شهید، خیانت ها نمود، تا بالاخره از دو دیده نابینا گشته، در زاویه گمنامی غنود. این ولد الزنا کفر را بر اسلام ترجیح داد و باب بلائی چنین بر چهره اسلامیان برگشاد. مصرع:

«از کوزه همان برون تراود که در اوست»

خلاصه، بعد از اطلاع امنای دولت علیه ازین قضیه، برحسب امر صاحبقران بهیه، حاجی محمد خان دولوی قاجار و اسفندیار خان غلام گرجی، نایب و داماد سپهدار به

انضمام جانبازان اخراج ساوه و قم به محافظت قلعه خوی مأمور شدند. و عبدالله خان فیروز کوهی با دسته ابواب جمعی، به محارست قلعه تبریز دامن زنان آمدند و موکب اعلی از خارج بلده خوی حرکت کرد و چمن مرنند مضرب خیام ظفر پیوند شد و تاخت ولایت قراباغ به عهده نواب محمد میرزا امیرزاده بی مانند، امیرزاده جهانگیر میرزا نیز به صوب سالیان سبک عنان و حضرت رکن الدوله علی نقی میرزا مأمور به توقف محال چورس و آن سامان و نواب ولیعهد دوران به صوب ولایت ایروان روان گردید. پس از انجام این مهم، اردوی ظفر فرجام را از منزل مرنند، مکان در قریه النجق گشت و پس از روزی چند در چمن مهربان که من جمله توابع بلوک آلان برآغوش تبریز است، قبه بارگاه از گنبد مهر و ماه درگذشت.

ذکر وقایع اتفاقیه در توقف چمن مهربان و ظهور بلائی و با در اردوی روسیه بی ایمان و طالب صلح شدن ایشان

بسقاویچ بدنهاده بعد از تسخیر قلعه عباس آباد، روزی چند در آنجا توقف کرد و از طالع فیروز خسروی، بلائی و با در اردوی او روی آورد. هر روز معادل سیصد نفر ازین بلا می مردند و بقیه از الم فوات ایشان و بیم از حیات خویش، حسرت ها می خوردند تا بالاخره، راه بیلاقات قرابابای قراباغ را سپردند. بسقاویچ به توهم تلافی عباس آباد، میرزا گریبایدوف^{۱۲۶۳} نام را که از اعظم آن دولت و همشیره زاده او بود، به خدمت نواب نایب السلطنه، به جهت طلب صلح روان نمود. بعد از عرض این خبر، بر پیشگاه رأی دارای دادگر، به لفظ پرگوهر مکرر فرمود که مقصود بسقاویچ از فرستادن گریبایدوف حيله بازی است نه صلح سازی. به سبب شدت و با ترسیده و تالشکر متفرقه خود را بی آسیبی جمع نماید، به این حيله [۴۴۸] متمسک گردیده است. بالجمله، این استدعا مقبول نیفتاد و گریبایدوف مزبور بدون شرفیابی حضور پرنور از اردوی ولیعهد جلادت ظهور، به معسکر بسقاویچ مغرور روی نهاد. در خلال این احوال، به عرض عاکفان سده جلال رسید که شیخ علی خان برادر احسان خان کنگرلو که حاکم اردوباد نخجوان بود، در عین حرامزادگی، حلال زادگی کرده و برادری خود را با آن حرامزاده دیگر به سرحد ثبوت آورده است. قلعه نظاره من اعمال اردوباد نخجوان را به روسیه داده و خود نیز چون کلب عقور، قلاده خدمت سگی دیگر را به گردن نهاده است. از موقف خلافت مقرر شد که ابراهیم خان قاجار دولو با دلاوران مقدم و قراگوزلو، به

سمت اردوباد رو آرند و همت بر استرداد قلعه نظاره گمارند. برحسب امر اعلی، مأمورین به سرعت باد شتافتند و در همان ساعت ورود از طالع خسرو مسعود، قلعه را به غلبه گرفته در آنجا توقف یافتند. سرهای مستحفظین را کلاً از تن بریدند و ابدان خبیثه ایشان را از فراز برج و باره سرازیر گردانیدند. خلاصه نواب امیر زادگان اعظم، محمد میرزا و جهانگیر میرزا، که از قرار نگارش به تاخت قراباغ و سالیان رفته بودند، شور روز رستاخیز در آن بلاد برپا نمودند. آن یک ولایات قراباغ را زیر و زیر ساخت و این یک، حارسین سالیان را اسیر کرده و توپخانه و آلات حرب ایشان را به سبب تعسر حمل و نقل، به دریا انداخت. مؤده این اخبار بهجت آثار، در روز جمعه هفدهم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دوست و چهل و سه، در چمن مهربان به عرض حضرت صاحبقران رسید و خاطر خطیر اعلی، به غایت مبتهج و مسرور گردید.

ذکر شکست طایفه روسیه در قریه اشترک ایروان و قریه خوک نخجوان و حرکت موکب اعلی از چمن مهربان به سراب و اوضاع اتفاقیه در هر موارد و باب تا ورود به دارالخلافة جاوید انتناب

چون از قراری که نگارش یافت، نواب نایب السلطنة العلیه مأمور به صوب ایروان بود، لهذا بعد از انقضای ایام عاشورا، نواب رکن الدوله علی نقی میرزا را با الوار مافی و غیره و اتراک شاهسون در محال چورس گذاشته، خود با استعدادی شایان، راه آن سامان برداشت. پس از ورود مایحتاجی وافر و توپخانه و قورخانه و اوضاعی متکثر بر تدارک قلعه داری ایروان افزوده شد. قاسم خان تبریزی سرهنگ فوج خاصه، با جعفر قلی خان مقدم، سرهنگ فوج مراغه و حاجی میرزا محمد خان مقصودلوی استرابادی و لطفعلی خان ملایری را ضمیمه مستحفظین آن قلعه فرموده، حسین خان سردار را ملتزم رکاب ظفر مآب ساخت و به محاصره قلعه اوچ کلیسا پرداخت. حارسین قلعه اوچ کلیسا، از روسیه آباران امداد خواسته بودند و ایشان نیز با استعدادی شایان، به نیت امداد، از جای برخاستند. حضرت نایب السلطنة ازین داستان آگاه و یوسف خان گرجی، سرهنگ توپخانه و سهراب خان گرجی، [۴۴۹] غلام پیشخدمت باشی را با چهار هزار نفر جمعیت به محاصره اوچ کلیسا گماشت و خود با استعدادی نمایان، راه آباران برداشت. روسیه آباران غافل از حقیقت کار، اعانت محصورین قلعه اوچ کلیسا را روان شدند و از کمال شکستگی بخت، در قریه اشترک من اعمال ایروان با غازیان رکاب حضرت ولیعهد کامیاب، دست و گریبان آمدند. از دو طرف نایره حرب افروخته شد و تنهای مخالفین از آتش افشانی مجاهدین، چون بوته خار از شعله نار افروخته آمد. از هنگام طلوع مهر

فروزان، تا وقتی که از جانب سمت الرأس به سمت مغرب روان گشت، ابواب مجادله باز بود و دست مجاهدین اسلام به سرافشانی آن کفره ظلام دراز. بالاخره از طالع فیروز خسروی، نور بر ظلمت و اسلام بر کفر غلبه کرد و جنود روسیه از شهاب ثاقب، چون جنود ابلیس روی به هزیمت آورد. توپخانه و اسباب خود را کلاً ریختند و بقیه السیف به اوچ کلیسا گریختند. از عقب ایشان سواران جلادت اتما و از پیش رو، سربازان متوقف در خارج اوچ کلیسا درآمدند و آن جمع پریشان بی نهایت مضطر شدند. به علامت امان تفنگ ها از سر دست انداختند و غازیان مظفر، کلاً دستگیر ساختند. احدی از آن قوم بدبخت رهائی ندید، مگر قلیلی مجروح که به حکم نواب اشرف، خود را به قلعه کشید. حضرت والا یک روز در معسکر فیروز متوقف و یحیی خان امیر آخور باشی و قوللر آقاسی خود را با سرها و اسرا به دربار اعلی فرستاد موکب فیروز، به صوب ایروان مصرف گردید. نیارال بسقاویچ سردار روسیه، بعد از اطلاع از این شکست، نیارال ارستوف گرجی را به حراست قلعه عباس آباد گذاشت و از منزل قرابابای نخجوان، حرکت کرده راه ایروان برداشت. نواب رکن الدوله علی نقی میرزا و حسن خان سارواصلان نیز از محال چورس حرکت و به جانب ایروان راندند و ایلات و احشامات سامان ایروان را که در کنار رود ارس توقف داشتند، به سبب ایمنی از تطاول جماعت روسیه حرکت داده در سقناقات محکم نشانند و فوجی از سپاه ظفر پناه به محافظت ایشان دامان پردلی افشاندند.

نواب نایب السلطنه حضرت رکن الدوله را در ایروان ملاقات نمود و به احتیاط اینکه روسیه قاصد ایروان شده اند، از آنجا حرکت کرده، در دامنه آقری داغ که قریب به قریه آبخوره است، اقامت فرمود. بسقاویچ بعد از آگاهی از توقف نواب ولیعهد زمان در آبخوره، روی به قلعه اوچ کلیسا نهاد و چند روزی [۴۵۰] توقف کرده زخم داران سپاه را به تفلیس فرستاد و پس از آن، به محاصره قلعه سردار آباد پای برگشاد. نواب اشرف، حسن خان سارواصلان را به محافظت سردار آباد روان کرد و به جهت اضطراب، بسقاویچ خود به تاخت حول و حوش قریه عباس آباد، روی آورد. نیارال ارستوف از قلعه عباس آباد با استعدادی زیاد برآمده، در حوالی قریه خوک نخجوان به مقابله پرداخت و حضرت ولیعهد مظفر در برابر، پای ثبات افشوده از دستبرد غازیان ظفر نشان، سلسله آن جمع را پریشان ساخت. نیارال ارستوف مخذولاً منکوباً، به جانب عباس آباد برگشت و حضرت والا به منزل چشمه شاهی خوی نزول نموده، قبه خرگاه فلک جاه از دروه ماه درگذشت.

بالجمله، صاحبقران نامدار که در چمن مهربان توقف داشت، بعد از آگاهی از مزده

فتوحات، شایان همت ملوکانه بر نظم کار ولایات گماشت. جناب آصف الدوله را به حراست قلعه تبریز مأمور فرمود و خوانین ذی شأن، عبدالله خان ارجمندی فیروزکوهی و طهماسب قلی خان لاریجانی و ولی خان تنکابنی و حاجی حسن خان دامغانی و علی نقی خان قراگوزلو، سرهنگ فوج همدانی و عبدالله خان دماوندی را با دستجات ابواب جمعی خود، به همراهی جناب آصف الدوله حکم نمود. مبلغ ده هزار تومان زر نقد به انعام نواب نایب السلطنه از خزانه عامره داده شد و موکب اعلی به جهت وصول اسرا و رؤس روس، از چمن مهربان به منزل سراب، روی سعادت نهاد، در اواخر شهر صفر المظفر، یحیی خان امیر آخور باشی با سرهای روس وارد اردوی ظفر مأنوس گردید و در روز بار، موازی دو هزار و سیصد نیزه سر و یک هزار و پانصد نفر زنده از آن قوم بد اختر و پنج عراده توپ دشمن شکن، به نظر دارای بحر و بر رسید. یکصد و پنجاه نفر از اسرا، از جمله معارف نیارالان و افسران بودند که رخها در حضور اعلی، بر خاک عجز و انکسار سودند. سایر آلات حرب از تفنگ و شمشیر و غیره و نشانهای مرصع از حساب بیرون بود. یک فوج از اسرا به انضمام ده عراده توپ به انعام نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا روانه اصفهان شد و بقیه گسیل به دارالخلافت طهران. خلاصه پس از انجام این مهام گیسوی لیلای رایات ظفر را تاب دادند. با یک جهان فتح و فیروزی، از منزل سراب حرکت کرده، روی به سعادت دارالخلافت طهران نهادند. روز شنبه دوازدهم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و دویست و چهل و سه، عرصه ری از ورود کی، طعنه بر اختر جدی زد و گند آوران میدان رزم را در ایوان بزم، نوبت استماع آواز رود و نی شد. سعدی:

روز بازار گل و ریحانست

وقت عیش و طرب بستانست

ذکر وقوع حوادث دهر فتنه ارکان و تصرف روسیه در قلعه سردار آباد و

ایروان و سایر وقایع حسرت افزای آن زمان

تا موکب همایون اعلی در ارباع ولایات آذربایجان اقامت آرا بود، بستقوایچ سردار روسیه جرأت اقدام در کاری نمی نمود. بعد از آنکه [۴۵۱] عرصه را از وجود خسرو دشمن شکن خالی یافت، بیباکانه به وادی طغیان شتافت. نواب نایب السلطنه نیز گاهی در ایروان و وقتی در نخجوان به سر می برد، به سبب عدم آذوقه، از رود ارس گذشته رو به محال چورس آورد. جناب آصف الدوله پس از محرومی از خاکپای خسروی، دستجات مازندرانی و غیره را روانه تبریز ساخت و به اتفاق میرزا ابوالقاسم قائم مقام و فوجی از سپاه ظفر فرجام از آب ارس گذشته، به نظم قریه النجق پرداخت. نواب نایب

السلطنه پس از چند روز توقف، از محال چورس به ولایت خوی گرائید و جناب آصف الدوله و قائم مقام را به حضور پر نور طلبید. نیارال بسقاویج بعد از گذشتن نواب نایب السلطنه و آصف الدوله از رود ارس، به اطمینان کامل، در محاصره سردار آباد رایت شدت برافراشت. و حسن خان سارواصلان که همواره اصرار در جنگ و انکار از صلح داشت و شب و روز همت بر محارست آن قلعه می‌گماشت، از بیم جان، دیوار قلعه را شکافت و فرار را به جانب ایروان شتافت. علی الصباح که آرامنه ساکن سردار آباد از قضیه روباه بازی سارواصلان آگاه شدند، ابواب قلعه را گشوده روسیه را به دخول رهنما شدند. بسقاویج در روز شنبه نهم شهر ربیع الاول وارد سردار آباد گردید و صاحب اندوخته و اوضاع زیاد شد. پس از آنکه آذوقه سپاه خود را از آن قلعه فراهم آورد، بلا توقف و درنگ به تسخیر قلعه ایروان رو کرد. در اول بار جعفر قلی خان مقدم که با افواج مراغه از جمله مستحفظین عمده بود، یا از بیم جان یا به سبب اغرای احسان خان نادان فرار نمود. ثانیاً: حسن خان سارواصلان که به سبب سوء رفتار، از اهالی قلعه نامطمئن بود، دست اهتمام در قلعه داری نگشود. در ده شبانه روز روسیه در اطراف قلعه ایروان سنگرها بستند و از شدت باریدن مهرهای آتشین تفنگ، بنیان قرار اهل قلعه را در هم شکستند. بالاخره در شب جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و دوست و چهل و سه، در هنگام طلوع صبح صادق، روسیه کاذب پای جلادت پیش نهادند و از سمت جامع ایروان، دست قدرت به آتش فشانی برگشادند. حارسین قلعه را از تردگلوله های پی در پی از پشت دیوار باره، یارای سر بر آوردن نبود و سارواصلان نیز دست از قلعه داری کشیده، در مسجدی که در درون قلعه، از مستحذات اوست رفته، اقامت نمود. باب قلعه به آن استحکام را بر چهره روسیان بد فرجام گشادند و کلید آن حصار استوار را به دست آن قوم بد کردار دادند. حضرت سارواصلان را با دست بسته در حضور بسقاویج آوردند و مشارالیه را با حاجی میرزا محمد خان مقصودلو [۴۵۲] و حمزه خان انزانی و سایر تبعه و لحقه، محبوساً روانه تفلیس کردند. جماعت روسیه به شکرانه این فتح سنیه، به عیش و عشرت پرداختند و مسرعان سریع، این خبر وحشت اثر را در بلده خوی، معروض رأی نواب نایب السلطنه ساختند. نواب رکن الدوله علی نقی میرزا و جناب آصف الدوله، اللهیار خان احتیاط کار را به دارالسلطنه تبریز شتافتند. و خوانین مازندرانی و غیره از ورود ایشان اطمینانی زیاده یافتند. رحمت الله خان فراهانی با فوجی از سربازان صاعقه مبانی، از بلده خوی به حفظ دره گرگر که معبر روسیه به صوب تبریز بود، شتافت و نواب نایب السلطنه به جانب محال مرنند با همراهان از آنجا روی برتافتند. پس از ورود به آن حدود معلوم شد که مستحفظین دره گرگر را غفلتی دست داده و

ارستوف گرجی نیارال نخجوان، با سالدات و توپخانه فراوان از آن معبر گذشته و چندی در مرند توقف کرده روی زشت به تبریز نهاده است. نواب اشرف، فتحعلی خان ولد هدایت الله خان رشتی را که بیگلربیگی تبریز بود، روانه نزد بسقاویچ ساخت و از مراتب بیم و امید داستان‌ها پرداخت. خود لاعلاج به بلده خوی معاودت فرمود و انتظام آن ولایت را کماکان به نواب امیرزاده بهرام میرزا و حاجی محمد خان قاجار و اسفندیار خان نایب و داماد سپهدار، محول نمود.

پس از انجام این مهم روانه دارالسلطنه تبریز گردید و در منزل طسوج، چنین به عرض رسید که نیارال ارستوف در قریه صوفیان، به جهت اطمینان حرکت بسقاویچ از ایروان و جذب قلوب تبریزیان، توقف دارد و در همین دو روزه همت به تسخیر شهر می‌گمارد. حضرت والا را آتش غضب زبانه کشید و معجلاً سوار گشته به دو فرسخی تبریز رسید و در آنجا شنید که از تأثیرات قضا، امر دیگرگون گشته و تیر تدبیر از کمان تیرانداز قدر گذشته است. از فرط الجاء و اضطرار جناب قائم مقام را روانه تبریز فرمود و خود ناچار به صوب سلماس عزیمت نمود. شعر:

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنان که در آینه تصور ماست

ذکر بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریز و سایر اوضاع ملالت افزای کدورت انگیز

بواعث تصرف روسیه در ولایت تبریزی آنکه: نظر علی خان یگانلوی حاکم مرند، از قراری که نگارش یافت، در سال قبل قلعه گنجه را به روسیان گذاشت و خود راه فرار برداشت. درین سال به جرم این خیانت از تیغ قهر نواب ولیعهد زمان کشته شد. و طایفه یگانلوی ساکن محال مرند به سبب همین مرحله، از خدمتکاری دولت قاهره برگشته، کفره فجره روسیه را طوغاً ام کرها آوردند و باب بلائی چنین بر چهره اسلامیان مفتوح کردند. یکی دیگر آنکه: احسان خان حرام زاده که قلعه محکمه عباس آباد را [۱۴۵۳] به باد داده بود، تا دیگران را نیز با خود شریک سازد، اهالی ولایات آذربایجان را کلاً در اطاعت روسیه تحریک و تحریص نمود. نیارال ارستوف هم چندی که در مرند و صوفیان توقف داشت همت بر جذب قلوب تبریزیان گماشت. میرفتاح نام خلف ناخلف جناب مجتهدالزمانی، حاجی میرزا یوسف تبریزی که جوانی لایالی و کبوتر باز و در سلک رنود حیلت ساز و عاق والد سعادت انباز و بعد از پدر به جای او پیش نماز بود، مردم شهر را به اطاعت روسیه اغوا نمود و بر رؤس منابر زبان به دعای دوام دولت ایمپراطور روس برگشود. اوپاش و الواش شهر را برداشت و در روز ورود روسیه به صوفیان به

اخراج حفظه قلعه جری کرده با همان جمعیت روی به استقبال روسیه گذاشت. نواب رکن الدوله که بر حسب امر اعلی، احضار به رکاب شده بود، از شهر تبریز بیرون تاخت و جناب آصف الدوله در شدت غوغای تبریزیان، حرم محترم نواب ولیعهد زمان را از شهر بیرون کرده و در قریه باسماج به نواب رکن الدوله ملحق ساخت. خود هر قدر کوشید که این فتنه را ساکن سازد و به اسبکات خیل شهر پردازد، مفید نیفتاد و احدی تن به تمکین نداد. بیشمرمی اهل شهر به جائی رسید که یک نفر از توپچیان را که بر فرار باره به حکم جناب آصف الدوله به انداختن توپ مشغول بود، در حضور او از دیوار قلعه به زیر انداختند و اعضاء و جوارح او را مجروح ساختند. جناب آصف الدوله عار فرار را بر خود روا نداشت و با وجود عدم استعداد، همت به مدافعه گماشت. بعد از آنکه توپ های روسیه از محل آچی چای، صدا کرد، از قراری که ذکر شد، میرفتح علمی برپا نموده، به اتفاق معارف و کدخدایان و عامه تبریزیان، روی به استقبال آورد.

در روز جمعه بیستم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و دوست و چهل و سه، روسیه، توپ زنان و آتش افشان شدند و در ورود به ارگ خارج شهر گشاده میان آمدند. جناب آصف الدوله را که در راه خدمت دولت قاهره تن به قتل داده و رشته عار فرار برگردن نهاده بود، به ارگ بردند و در نهایت احترام محبوس کردند. میرفتح فضاخ را علی الحساب در شهر آمر و ناهی ساختند و به اعلام نیارال بسقاویچ، سردار پرداختند. مشارالیه بعد از آگاهی، سرعت از باد استعاره کرده، و به صوب تبریز از ایروان پای برگشود. فتحعلی خان رشتی که از جانب نواب ولیعهدی نزد او می شتافت در محال نخجوان، ملاقات سردار را دریافت. پیغامات [۴۵۴] را کلاً رسانید و جوابی که می بایست، شنید. چون بسقاویچ از فرط مآل بینی تصرف در ولایت تبریز را به عقل خود درست نمی دید و از هجوم عام اهل ایران و پایداری ایشان در خدمت دولت ابد ارکان بی نهایت می اندیشید، لهذا، فتحعلی خان را با خود به صوب تبریز برد و با جناب آصف الدوله ملاقاتی دوستانه کرده به اعتقاد خود راه موافقت و مصالحت سپرد. علی العجاله، از حقیقت مکتونات خاطر اهل تبریز اطلاعی به هم رساند. ایالت آن ولایت را کماکان به عهده فتحعلی خان محول نمود و با شمارالیه راه سخن از مسالمت و وفاق برگشود. پس از وقوع این واقعات، ولایات و محالات مأخوذه را از فرستادن مباشرین کاردان نظمی کامل داد و جمعی را به تسخیر ولایت خوی فرستاد. نواب نایب السلطنه با معدودی از غلامان در سلماس توقف داشت، و مخالفت با بسقاویچ را در چنین هنگام خلاف رویه عقل می پنداشت، مستحفظین خوی را با توپخانه و آلات حرب کلاً به سلماس طلبد و ایالت آن ولایت را به امیر اصلان خان دنبلی که با روسیه در نهانی متفق بود، محول

گردانید. روسیه بلامانعی به شهر خوی داخل شدند و از تصرف برج و باره به کام دل متواصل آمدند.

در خلال آن احوال، جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام که از دو فرسخی تبریز مأمور نزد روسیه فتنه انگیز شده بود، مراجعت نمود و نواب اشرف از سلماس به صوب ارومیه عزیمت فرمود. حاج بیژن خان گرجی، غلام پیشخدمت خود را مجدداً نزد بسقاویج روانه داشت و فقرات چند از مراتب غیرت و حمیت ملوکانه و اجماع اهل عالم از آشنا و بیگانه و تسلط دولت علیه ایران و شورش عام ایرانی و وفور اولاد و احفاد و خزاین حضرت صاحبقرانی، از روی شدت و غضب به او برنگاشت.

پس از ورود موکب اشرف به خارج ارومیه حاجی بیژن خان از نزد بسقاویج برگشت و از قرار تحریرات و تقریرات، این مطلب از حد تحقیق درگذشت که بسقاویج از چنین دولتی بزرگ اندیشه مند است و از تصرف تبریز همواره منتظر گزند. در نزد حاجی بیژن خان همواره سخن از صلح گفته و به مثغب ملایمت، گوهر خصوصیت سفته است. ملاقات با حضرت ولیعهد دولت را استدعا کرده و منزل دهخوارقان، هشت فرسخی مراغه را به جهت ملاقات معین آورده است. نواب نایب السلطنه تن به قضای الهی و مصلحت دولت شاهنشاهی در داد و بنه و اغروق را با نواب امیرزاده بهرام میرزا و امرای قاجار و افواج پیاده و سوار، از راه ارومی و سلدوز به میان دو آب مراغه که اکنون معروف به رحمت آباد و سابقاً موصوف به جفتو بود، فرستاد و خود متوکلاً علی الله با معدودی از خواص درگاه، به اردوی روسیه روسیاه روی نهاد. خلاصه، نواب رکن الدوله علی نقی میرزا پس از رسیدن حرم محترم نواب ولیعهد معظم به قریه باسمنج، [۴۵۵] به راه عراق روان شد، و نمک به حرامان قبایل یگانلو و شقاقی به عزم دستبرد، در عقب ایشان شتابان تا ورود به قصبه زنجان حضرت رکن الدوله با آن طایفه بی حیا، با معدودی از سواره که در رکاب داشت، بنای زد خورد گذاشت. بعد از ورود به زنجان، اهالی حرم محترم را با عمده الخواص، حاجی علی اصغر مازندرانی خواجه باشی و عبدالله خان دماوندی، روانه همدان ساخت و خود به عزیمت دارالسلطنه قزوین پرداخت. مصرع:

«تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون»

ذکر عرض سوانح اتفاقیه به درگاه اعلی و اجماع ملکزادگان و قشون های آراسته از هر ولایت و مکان و تکالیف شاقه روسیه بی ایمان، در باب موافقت با دولت ابد ارکان و سایر قرار و مدار و بنیان

در روز جمعه دهم شهر ربیع الثانی یک هزار و دوست چهل و سه، فقرات قضایای اتفاقیه و افتادن ولایات ایروان و غیره به دست جماعت روسیه، به عرض امنای دولت بهیه رسید و دریای غضب نامتناهی اعلیحضرت شاهنشاهی را نوبت تلاطم گردید. تا محرمان دور و نزدیک و عموم نوکر و رعیت از ترک و تاجیک، مظنه اضطرابی نکنند، با کمال حلم و وقار که سرشته با ذات فرشته شعار است، روی به نظم مهمات آورده مباشرین دربار علیه را به نظم امور توپخانه و قورخانه و غیره امر فرمود و جناب معتمدالدوله العلیه، میرزا عبدالوهاب را که در آن اوقات با منصب منشی الممالکی مباشر امور وزارت بود، به احضار نواب شاهزادگان با قشون های آراسته ممالک ایران، در آن فصل زمستان فرمان داد و از کلک معجز نگار او فرامین قضا آئین، مشعر بر عبارات رنگین و حاکی از اشارات سنگین ترقیم یافته، به هر ولایتی، بریدی روی نهاد و چون نیارال بسقاویچ سردار روسیه، نیارال رازن را که از معتمدین آن دولت بهیه بود، با استعدادی تمام مأمور به توقف میانجی گرمروود نمود و مظنون اینکه: نیارال رازن اهالی ولایات خمسه و خلخال و اویماقات شقاقی و غیره را راهزن آید و ابواب فریب و تحریک بر چهره ترک و تاجیک گشاید، لهذا به چاره این کار، برحسب حکم صاحبقران تاجدار، میرزا محمد تقی علی آبادی مازندرانی، معروف به آقا را که چندی به وزارت نواب عبدالله میرزا و مباشری ولایت خمسه سرافراز بود و با استحضار کامل، در مدت وزارت با اهالی آن ولایت رفتاری به سزا نمود، مأمور به رتق و فتق مهام خمسه و جذب قلوب رعایای آن ناحیه فرمود و در غزه شهر جمادی الاول، با احکام ستاره محل، به عزیمت آن ناحیه گرائید.

نواب شیخ علی میرزا صاحب اختیار ولایات ملایر و توسرکان بر حسب امر شاهنشاه معدلت ارکان، با جمعیتی فراوان از محل اختیار خود به صوب زنجان شتافت و دفع فتنه جوئی نیارال رازن را که در میانج بود، در آن ولایت [۴۵۶] مسکن یافت.

خلاصه کلام: در اندک زمانی عرصه دارالخلافه از هجوم لشکریان از حد افزون، چون سپهر بوقلمون آراسته شد و خاطر الهام مظاسر شهریار زمان به کینه خواهی از روسیه بی ایمان برخاسته، غلامحسین خان سپهدار عراق، بر حسب امر خسرو آفاق، با معادل دو هزار پیاده آتشبار و دو عراده توپ صاعقه شرار، به انضمام تدارک و آذوقه

ماهی چهار، در روز، پنجشنبه یازدهم شهر جمادی الثانی وارد قصبه ساوه گردید و حسب الامر الاعلی تا قشون های دیگر در رسد، در آن سامان اقامت گزید. نواب محمد قلی میرزای ملک آرای دارالمرز طبرستان در اوایل شهر رجب المرجب، با مساوی دو هزار نفر از سواره گرایلی و اصانلو و افغان و پیاده استرآبادی و هزار جریبی وارد گشت و نواب محمد تقی میرزا حکمروای ساحات خوزستان و لرستان و بروجرد که در همان سنه ملقب به حسام السلطنه شده بود، با شش هزار نفر از سواران جرّار باجلان و بیرانوند و پیاده بختیاری و سیلاخوری و پنج عراده توپ، در اواخر شهر مزبور، از دخول به خاک ری و زیارت آستان کی، فرق اعتبارش از فرق فرقد درگذشت. نواب شجاع السلطنه، حسنعلی میرزا والی مملکت خراسان، با جمعیتی از سواره اکراد و اتراک خراسانی و علم مبارک جناب رضوی در رسید و هر یک از شاهزادگان دیگر و حکام هر بوم و بر، جمعیت ولایت خود را مهیا داشته، احکام قضا نظام را منتظر گردید.

بالجمله، موافق قراردادی که نگارش یافت، نواب ولیعهد زمان و بسقاویچ سردار روسیه بی ایمان، به عزم ملاقات یکدیگر از بلده ارومی و دارالسلطنه تبریز روانه دهخوارقان شدند و روسیه قبل از ورود موکب مسعود نواب نایب السلطنه با جمعیتی گران و توپخانه آتش فشان، به آن سامان وارد آمدند. در روز ورود نواب نایب السلطنه به دهخوارقان بسقاویچ سردار و جمیع نیارالان با اعتبار، به آدابی سزاوار به استقبال شتافتند و با احترام تمام به آداب خویش کلاه از سرگرفته و تعظیمات به جای آورده، هر یک علی قدر مراتبهم، از حضرت ولیعهدی التفاتی زیاد یافتند. به خدمتی که لازم مهمانی چنان بود، اقدام نمودند و هر یک از نیارالان و صاحب منصبان، خدمتی را نامزد گشته، روز به روز بر مراتب مهمان نوازی می افزودند. جناب آصف الدوله اللهیارخان را نیز از تبریز آوردند و روزی سه چار، مجالس مشاوره و گفتگو آراسته کردند. بسقاویچ را در باب رد ولایات، سخن این بود که دولت روس را کوررات در راه تصرف این ولایات صرف گشته و از قرار سر رشته دفتر ایمپراطوری، جمع آن از پانزده و بیست در گذشته است. در سال قبل، اندوخته چهارده ساله ایام موافقت در ولایات قرباغ و گنجه و شیروانات و طولش، کلاً کسبب غازیان ایرانی شد و باز به جهت استرداد ولایات مزبوره، ضررها عاید دولت روسیه، از صرف گنج های شایگانی آمد. [۴۵۷] یا مملکت آذربایجان را چندی به تصرف دولت روس واگذارند که بعد از تلافی خسارت باز به اولیای دولت ابد آیت بسپارند، یا مساوی پانزده کروور وجه نقد در عوض خسارت دولت روس داده، تا به تخلیه ولایات همت برگمارند. چون قبول این تکالیف بدون اذن شهاریار تاجدار، خلاف قرار بود، لهذا حضرت ولیعهد فطانت مهد، فتحعلی خان رشتی را به

جهت عرض فقرات معلومه، روانه دربار آسمان مدار نمود. مشارالیه، در اوایل شهر جمادی الاول به دارالخلافه وارد گشت و بعد از اطلاع از مراتب، شعله غضب قیامت لهب شهریاری، از کره اثیر درگذشت. به نواب نایب السلطنه حکم محکم صادر شد که دریای طمع روسیه از بحر همت خاقان کان مظاهر افزون است و قبول تکالیف شاقه ایشان از حوصله اندیشه بیرون. اینک شیران بیشه هیجا را قلاده از گردن برداشته‌ایم و دریا دریا لشکر را به عزیمت آن کشور و استرداد آن ولایات از تصرف روسیه بداختر گماشته‌ایم. ربع این تنخواه را به مصارف سپاه ظفر پناه خرج آریم و همت خسروانه را به دفع خصمان کینه خواه برگماریم. نواب شاهزادگان، حسینعلی میرزا و محمد تقی میرزا و غلامحسین خان سپهدار با قشون‌های آراسته به مملکت آذربایجان مأمور شدند و در اواسط شهر رجب المرجب، در دارالسلطنه قزوین جمع آمدند. اطراف کوه و دشت، از هجوم آن سپاه، چون صفحه از خیل نجوم مالا مال گشت و صیت شورش و غوغای مجاهدین اسلام از فلک دوار برگذشت. بسقویچ سردار روسیه از کیفیت اجتماع ایرانیان و آگاه گشت و از آن سخت گیری‌ها قاید ندامت را همراه آمد، اختیار قرار کار را به اولیای دولت قاهره تسلیم کرد و دالخسکی، نام معتمد خویش را به جهت اظهار ارادت و انجام کار موافقت به دربار همایون گسیل آورد. نواب نایب السلطنه نیز جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام را به جهت اطفاء نایره غضب شهریاری فرستاد و مشارالیه بعد از ورود، به زلال عرایض ضراعت آمد، شعله قهر قهرمانی را تسکین داد. بعد از گفتگوی بسیار، وجه مصالحه به ده کرور قرار یافت که هشت کرور را از خزانه عامره نقد تسلیم نمایند و در باب دو کرور دیگر، امنای دولت روسیه به مهلت و مدارا گرایند. حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی، وزیر امور دول خارجه به سبب قرار کار دوستی و بستن عهدنامه، روانه دهخوارقان شد و افراط خنکی دالخسکی روس، از تحریر نوشتجات نامأنوس، مایه سردی هنگامه آمد.

تبیین این مقال آن‌که: درین سفر که نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا برحسب امر اعلی با جمعیت خراسانی به دارالخلافه جاوید مبانی آمد، عامه مردم به جهات چند، او را دوستدار شدند و لاین شعورانه، درباره او تفاللات بی شمار می زدند. یکی از جمله تفاللات، تفویض منصب ولیعهدی بود که هر تن این فقره را در نزد خود خیال می نمود. (۴۵۸)

دالخسکی مزبور، از راه خنکی موفور این کیفیت نامعلوم نامقدور را از روی عدم شعور به بسقویچ مرقوم داشت و مشارالیه نیز بنای سردی گذاشت، زیرا که از قرار نوشتجات معتبره دولت روس، به کرات ولیعهدی نواب نایب السلطنه عباس میرزا را

تصدیق نموده بودند و به قانون نظام، نقض عهد نمی نمودند. بالجمله حاجی میرزا ابوالحسن خان وقتی وارد دهخوارقان گشت که بسقاویچ به سبب تحریرات پوچ دالخسکی گیج، بنای خنکی گذاشته از سر صلح درگذشت. جناب آصف الدوله را به طریقی که آورده بود، برداشت و روی به سوی تبریز گذاشت. نواب ولیعهد زمان هم از راه صاین قلعه افشار و سامان مکرری به جانب ولایت گروس گرائید. و نواب امیرزاده بهرام میرزا که با بنه و اغروق در میان دو آب مراغه متوقف بود، به او ملحق گردید. حاجی میرزا ابوالحسن خان برحسب قرارداد حضرت ولیعهد زمان، در قصبه زنجان توقف نمود و مسرع سریع السیر به جهت عرض این خبر به دارای دادگر، پای استعجال برگشود. حضرت اعلی را بعد از اطلاع ازین اوضاع مجدداً کانون غضب مشتعل گردید و از ادای وجه مصالحه انکار ورزید؛ تا از قراری که انشاء الله زبان زد کلک بیان خواهد شد، به سعی امنای دولت انگریز نایره قهر شهریاری فرو نشست و پس از ارسال تنخواه، عهد موافقت دولتین ایران و روس به هم پیوست.

ذکر توسط امنای دولت انگریز و ظهور مصالحه فیما بین دولتین مخاصمت آمیز و آمدن نیارال رازن از جانب سردار روسیه به جهت امضای عهدنامه و سایر اوضاع اتفاقیه

دولت بهیه انگریز را قانونی است که تا در قوه دارند دولت های بزرگ را با هم به مخاصمه نمی گذارند با هر دولتی از قریب و بعید، بنای خصوصیت گذاشته اند؛ خاصه با این دولت پایدار که از بدایت کار، رسم موافقت مرعی داشته اند سرگور اوزلی برونیت ایلچی آن دولت بهیه، از قراری که در جلد اول این کتاب مستطاب تحریر شد، واسطه صلح فیما بین دولتین ایران و روس گردید و پس از انقضای چهارده سال از ایام موافقت، باز به سبب لجاجت سرحداران طرفین، کار موافقت به مخاصمت رسید. بالجمله: بعد از آنکه در منزل دهخوارقان، به علت خنکی دالخسکی نادان، از قراری که نگارش یافت، اوضاع در چیده، برچیده شد و نواب نایب السلطنه العلیه و نیارال بسقاویچ سردار دولت روسیه، هر یک [۴۵۹] به طرفی گرائیده، سر جان مکدانلد، ایلچی مختار دولت بهیه انگریز که در سال قبل از قراری که اشاره شد، به سفارت دولت علیه آمده، در دارالسلطنه تبریز متوقف بود، بنا بر رسوم خیر خواهی و مصلحت جوئی، اقدامی ارادتمندانه در کار موافقت دولتین ایران و روس نمود.

اولاً: نیارال بسقاویچ را ملاقات کرد و به این سیاق حدیثی با او به میان آورد که بعد از قلع ماده ناپلئون ایمپراطور فرانسه، قرار دولت های بزرگ بر این شد که بدون جهت، پایی

ممالک یکدیگر نشوند و بدون دست آویزی صحیح، بر سر مخاصمت نروند. این اقدامی که دولت روس با شوکت ابد مانوس، در مخاصمه کرده‌اند، موافق تصدیق جمیع اهالی دول، نقض عهد به عمل آورده‌اند. هرگاه عنقریب رفع آن نشود، دولت بهیه انگریز ناچار است که کل دولت های قریب و بعید را با خود یار نموده، زنگ مداخلت دولت روس را از صفحه آذربایجان زدوده باشد. بعد از آن که بسقاویچ را از تکرار این گونه مکالمات، به کار موافقت راضی ساخت، به اطفاء نایره غضب شهریاری پرداخت. حکیم مکنیل صاحب انگریز را روانه خاکپای شاهنشاه صاحبقران نمود و از فقرات خیرخواهی و مصلحت جوئی آنچه می‌دانست، به امنای دولت جاوید ارکان تحریر و ابواب نصایح دوستانه بر چهره ایشان گشود.

مؤلف را با خصوصیت حکیم صاحب مودت فرجام و مناسبت مقام از ایراد تفصیل احوال او گریزی نیست، تا آیندگان و خوانندگان دانند که مراتب دانش و بینش او چیست. اسمش جان است و لقب طایفه او مکنیل و لفظ جان مکنیل اسم و طایفه او را دلیل است. اصلش از مملکت اسکاتلند^{۱۲۶۴} است و در مراتب حسن وفا و ظهور ذکا، بی‌مانند. در اوقاتی که هنری ولک به وکالت و توقف دولت علیه مأمور شد، حکیم صاحب مزبور به همراهی او مأمور به اقامت دربار دولت جاوید دستور آمد. در بدایت کار، خدمت طبابت داشت و به سبب وفور حذاقت، اوقات به معالجه نواب ملک زادگان و معارف دربار دولت و سایر امت می‌گذاشت. درین وقت، به لوازم مرتبه نیابت در کار است که پس از آن مرتبه، وزارت مختار است که بالاخره این مرتبه را نیز دریافت و به اعلی مدارج عزت شتافت. زبان فارسی و انگریزی و فرانسوی و قدری از یونانی را نیکو داند و خطوط این السنه را نوشتن تواند. در علم نجوم به قاعده حکمای فرنگ و سایر علوم حساب و هندسه و هیأت و طب بی‌عدیل است و در زبان لاتینه که در میان قرالات فرنگ، به منزله زبان عربی و درس آن از جمله لوازم است، بی‌بدیل. از تواریخ کل جهان با اطلاع کامل است و در علم طبیعیات با [۴۶۰] مهارتی شامل. مؤلف را در علوم تاریخ و طبیعی و نجوم استاد است و در حسن وفا و وفاق دوستی، صداقت بنیاد.

خلاصه، بعد از ورود به دارالخلافه طهران و شرفیابی حضور معدلت ارکان، آنچه دانست و توانست عرض کرد تا حضرت اعلی را از اعلی مدارج غیظ و غضب فرود آورد. از جمله تشبیهات او در ادای وجه مصالحه، یکی آنکه: همواره اوقات، این معاملات در میان دول بزرگ متداول است و از ادای تنخواه ایام دشمنی، در عوض خسارت نوکر و

رعیت فراغتی کامل. حاصل: دولت روم را همواره اوقات با شوکت روس، مخاصمات اتفاق افتاده و به جهت استرداد ولایات متصرفی اروسیه، بیست کرور و سی کرور داده‌اند. به خواست خداوند و دود، مملکت وسیع است و بنیان دولت رفیع. لشکر بسیار است و اوضاع لشکرکشی بی شمار. نواب شاهزادگان اطراف را تیغ‌ها در قلع ماده دشمنان از نیام آخته است و به اندک اشارتی و قلیل عزیمتی، کار اعدا ساخته. نه در کارهای لشکرکشی قصوری است و نه در امر دشمن‌کشی فتوری؛ ولی به قانون هر ملت صلح بهتر از جنگ است و به قاعده هر دولت، فراغت خوشتر از آهنگ. هرگاه غیرت سلطنت مانع ادای این تنخواه است، دولت انگریز به جهت ظهور دوستی و موافقت در ادای آن، بی‌اکراه از امنای دولت علیه فی‌الجمله اشارتی رود تا کل وجه مصالحه در هر جا خواسته باشند، فی الفور تسلیم شود. حضرت صاحبقران نامدار عرایض صادقانه حکیم مصلحت‌گزار را تصدیق نمود و محض از جهت رعایت جان و مال و ناموس مسلمانان و حفظ شریعت غزای رسول عالمیان و خلاصی اهالی آذربایجان از چنگ عدوان روسیه بی‌ایمان، مبلغ هشت کرور زر نقد، که عبارت از هشت پانصد هزار تومان است، از خزانه عامره اندرونی عنایت فرمود. در حقیقت جمیع اناث و ذکور اهالی اسلام را از آن کفره ظلام به زر نقد خریده و کل اهل ایران را به علاوه حلقه به‌گوشی، زر خرید ساخته، آزادگردانید حکیم صاحب، به جهت اعلام این خبر بهجت اثر روانه آذربایجان شد و جناب منوچهر خان ایچ آقاسی باشی عامل وجه مصالحه دو دولت ابد ارکان آمد. جناب قائم مقام از دارالخلافه طهران و حضرت حاجی میرزا ابوالحسن خان از قصبه زنجان و بسقاویچ با جناب آصف الدوله از دارالسلطنه تبریز و نواب ولیعهد دوران از حدود گروس، العمود و احمد گویان روان شدند و امنا و وزرا و وکلاء دو دولت علیه، در قریه ترکمنچای، من اعمال دارالسلطنه تبریز [۴۶۱] جمع آمدند. نواب نایب السلطنه العلیه و بسقاویچ سردار دولت روسیه، فرامین وکالت خود را به یکدیگر سپردند و در شب پنجشنبه ششم شهر شعبان المعظم سنه یک هزار و دوست و چهل و سه، مطابق سال فرخ فال تنگوزئیل ترکی، عهدنامه مبارکه را به انجام آوردند. یک نسخه به مهر مبارک، حضرت ولیعهد زمان، عباس میرزا و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه مختوم و به نیارال بسقاویچ داده شد و نسخه دیگر، به مهر نیارال مذکور به دربار معدلت دستور فرستاده و روسیه به شادمانی توپ‌ها انداختند و دو روز و دو شب، به عیش و عشرت پرداختند. بسقاویچ به جهت تخلیه ولایت تبریز شتافت و نواب ولیعهد به سبب ساعت ورود به مقر ایالت، به جانب سراسکند هشت رود رفته، اقامت یافت. جناب آصف الدوله و حضرت منوچهر خان شرفیاب دربار معدلت مدار شدند و حاجی

میرزا ابوالحسن خان به مرافقت نیارال رازن، که سردار سوار نظام دولت روس بود، با پنج نفر دیگر از معتبرین به جهت رسانیدن صلح نامه، به جانب دارالخلافة سبکی عنان آمدند.

در اواخر شهر شعبان المعظم نیارال مزبور وارد گردید و پس از سه روز دیگر، به آئینی که معهود بود، از شرف حضور شهریار صاحبقران به مفاخرتی بی نهایت رسید. عریضه نیارال بسقاویچ با پیشکش مرسله از نظر همایون گذشت و مشارالیه، پس از صدور امضای عهد نامه میمونه و ظهور نوازشات معلومه با جواب عریضه بسقاویچ، به صوب مقصد راجع گشت. لشکرهای آراسته از سرحدات دو دولت برخاسته شد و گلزار مملکت از خس و خار فتنه و آشوب پیراسته آمد. ۱۲۶۵ [۴۶۳] بالجمله چون عهد نامه مبارکه به سبب طولی که داشت، مناسب ثبت در کتاب نبود، لهذا مؤلف مختصری از هر فصل را به جهت اطلاع خوانندگان ایراد نمود. اصل عباراتی که مطالب از آن دریافت می‌گردد معاینه، نوشته شده و عبارات دیگر که دخلی به مطلب ندارد و از جمله زواید و عوارض است، هشته آمد. ۱۲۶۶

۱۲۶۵. بیت شعر حذف شده است.

۱۲۶۶. چون متن کامل عهدنامه ترکمن چای و ملحقات آن را در ضمیمه شماره ۹ آورده‌ایم، بنابراین گزارش خاوری از متن مختصر شده آن معاهده را حذف کردیم.

ضمیمه ۲

«صورت عهدنامه که در ۲۳ شعبان سنه ۱۱۹۷ هجری مابین پادشاه گرجستان، هراکلیوس و اعلیحضرت ملکه روسیه کاترین دوم بسته شد

ماده اول: در آتیه هراکلیوس عنوان «والی گرجستان» را رها کرده و تابع ایران نخواهد بود. اما به سبب مسیحیت و متحد دولت روسیه بودن ملقب به (تسار) (یعنی شاه) گرجستان خواهد بود. القاب و اختیارات مزبور را دولت روسیه در آتیه نیز در حق جانشینان او الی الابد تا آخر قرون و ادوار برقرار می‌دارد.

ماده دوم: تمام نواحی و ولایاتی که در قدیم متعلق به گرجستان و حالا در دست ایرانی‌ها و ترک‌ها و لزگی‌هاست مثل ساتاباگو، رانی، موواکانی، آخالزیخه، جواختی، لیوانا، آچارا، نوخا یا شکلی، و شیروان و جاهای دیگر در موقع، پس گرفته خواهد شد و همه آنها قطعات متمم گرجستان خواهند بود.

ماده سوم: در وفات تسار حق منصوب نمودن جانشین آن به روسیه تعلق دارد که او هم پسر ارشد او را تعیین می‌کند.

ماده چهارم: اگر به دربار تفلیس از جانب ایران و عثمانی مراسلاتی یا نماینده سری یا علنی برسد تسار مجبور است که دولت روسیه را مستحضر بدارد و قبل از رأی او جوابی نمی‌تواند بدهد.

ماده پنجم: نماینده تسار هراکلیوس در دربار روسیه یک نفر نماینده دائمی است در پترسبورگ. وجود یک نماینده روسی در گرجستان ملاحظه شد که لازم نیست.

ماده ششم: تمام مالیات و عایدات گرجستان نقدی و جنسی (پول و نان و شراب و غیره) مثل معمول به تسار گرجستان متعلق است بدون اینکه دولت روسیه به هیچ وجه حق مداخله و اشتراک داشته باشد.

ماده هفتم: هر وقت که تسار به مناصب عالی مملکتی مأموری تعیین کند مثل مقام سرداری (رئیس قشون) یا غیر آن باید انتخاب خود را به دولت روس اعلام نماید بدون اینکه دولت روسیه حق تغییر داشته باشد. این فقط برای ملاحظه رسوم است.

ماده هشتم: خلیفه یا «کاتولیکوس» گرجستان رتبه هشتم میان اساقفه روسیه خواهد داشت و به سایر القاب او اضافه می‌شود لقب خلیفه توبولسک (شهری از شهرهای سبیری است) کلیسای عالی اورتودوکس روسیه به هیچ قسم مداخله در امور کلیسای

گیرک گرجستان نخواهد نمود.

ماده نهم: تاوادی‌ها (روسای قوم و شاهزاده‌ها) و آزنآوری‌ها (آزادها و نجبا) یا اشخاصی که در روسیه همان القاب و مناصب و رتبه شاهزادگی و نجابت دارند هم قدم و مساوی خواهند بود.

ماده دهم: آنهایی که از تبعه گرجستان مایل به سکونت در روسیه باشند آزادانه می‌توانند و همچنین بر عکس روس‌ها می‌توانند در گرجستان سکنی کنند. و ایضاً آنهایی که راضی نیستند و می‌خواهند به اوطان خود مراجعت کنند بدون عایقی می‌توانند. هر یک از تبعه یا نظامیان دو دولت مزبور که فرار کرده باشند مسترد خواهند شد. حتی در موقع جنگ با عثمانی‌ها گرجی‌هایی که در صف دشمن هستند و در صف قتال اسیر شوند به تسار گرجستان مسترد خواهند شد.

ماده یازدهم: تاجار روس که به گرجستان می‌رسند از همان حقوق بهره‌مند خواهند شد که در روسیه دارند و همچنین بر عکس. هرگونه دعاوی طرفین از روی قوانین جاریه محاکمه خواهد شد.

ماده دوازدهم: نکات فوق‌الذکر را می‌توان تغییر داد هرگاه از هر دو طرف متعاهدین لزوم آن ملاحظه شود.

ماده سیزدهم: بعد از ۶ ماه امتحان از طرفین مواد فوق به امضا خواهد رسید. به تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۷۸۳ میلادی امضاء از طرف امپراتریس: پول پوتمکین از طرف تسار گرجستان: ژان باگراتیون گارسوان چاوادزه. «۱۲۶۷»

ضمیمه ۳

صورت عهدنامه ایست که در تفلیس در ۲۵ جمادی الاخری سنه ۱۲۱۴ مابین
اعلیحضرت امپراطور روسیه پل اول و تسار گرجستان ژورژ پسر هراکلیوس
بسته شد

ماده اول: اعلیحضرت امپراطور تمام روسیه لقب «تسار گرجستان» را خواهد داشت و
همچنین اعقاب او.

ماده دوم: داود پسر ارشد تسار گرجستان که فعلاً سلطنت می‌کند، نایب السلطنه
گرجستان می‌شود و این رتبه و منصب منتقل خواهد شد به اعقاب او از ارشد به ارشد.
ماده سوم: اهالی گرجستان تا دوازده سال هیچ مالیاتی ادا نخواهند کرد تا اینکه جای
خرابی این همه جنگ‌ها را اصلاح کنند و نایب السلطنه در مدت این دوازده سال برای
خود و خانواده سلطنتی مبلغ بیست هزار تومان گرجی (که تخمیناً هشتصد و بیست هزار
فرانک است) از دولت روسیه دریافت خواهد کرد.

ماده چهارم: معادن طلا و نقره (آقتالا) و معادن مس «میسقانا» را روس‌ها به کار
خواهند انداخت و عایدات آن مصروف خواهد شد به ادای وجهی که در ماده قبل ذکر
شد.

ماده پنجم: یک عده قشون مرکب از شش هزار سرباز روس حاضر و آماده همیشه در
گرجستان ساخلو خواهد کرد. دسته سواره این عده از گرجی‌ها تشکیل خواهد شد.
ماده ششم: به قدر لزوم دستجاتی دیگر جمع کرده خواهد شد برای حفظ سرحدات.
ماده هفتم: روسیه عده از مهندسین نامزد خواهد کرد. برای آنکه قلاع نظامی در هر
جا که لازم است مرمت یا بنا کنند.

ماده هشتم: سکه [ای] که من بعد در تفلیس زده خواهد شد در طرفی نشان روسیه و در
طرف دیگر نشان گرجستان را خواهد داشت.

ماده نهم: آذوقه که دستجات نظامی روسی در گرجستان لازم دارند به همان قیمتی که
به اهالی آنجا فروخته می‌شود به آنها نیز محسوب باید بشود.

ماده دهم: وقتی که فرمان یک احصائیه صادر بشود به طریق خانه شماری اجرا خواهد
شد نه سرشماری.

امضا از جانب روسیه: کونت روستوپچین، از جانب گرجستان: آوالوف

ضمائم

۵۶۲

پالائواندوف ۱۲۶۸

ضمیمه ۴

متن نخستین عهدنامه ایران و انگلستان، منعقدہ میان حاج ابراهیم خان کلاتر شیرازی و سروان جان مالکم

فصل اول: تا روزی که خورشید بر پهنای قلمرو دولتین معظمین متعاهدتین تابناک و در سرزمین آنها و سراسر جهان تابان است طلعت زیبای این اتحاد فرخنده بر آئینه زمان باقی و برقرار خواهد بود و رشته خصومت ناروا و نفاق مقطوع و موجبات معاضدت متقابل بین دو دولت فراهم و تمام اسباب کینه و دشمنی معدوم باشد.

فصل دوم: هرگاه پادشاه افغانستان در صدد بر آید به خاک هند که قلمرو پادشاه عالیجاه انگلستان است حمله ور شود سپاه کوه افکنی که با تمام وسایل جنگی مجهز باشد از طرف پادشاه قدر قدرت ایران بسیج خواهد گردید تا سرزمین افغانستان را منهدم و نابود کند و همه جهد و اهتمام معمول خواهد شد که آن دولت را گرفتار و متبه سازد.

فصل سوم: هرگاه پادشاهان افغانستان به نحوی از انحاء بخواهد ابواب صلح و دوستی را با دولت پادشاه ایران که از لحاظ منزلت چون سلیمان و از جهت برازندگی مانند جمشید جم است مفتوح سازد و ظل الله بخواهد مذاکراتی برای تسویه دوستانه اختلافات شروع نماید باید که در هر گونه عهد نامه و قراردادی که منعقد می شود پیش بینی کند که فرمانروای افغانستان با لشکریانش از هر نوع حمله و سرزمین قلمرو پادشاه عالیجاه انگلستان احتراز جوید.

فصل چهارم: هرگاه پادشاه افغانستان یا کسی از مردم فرانسه به مملکت ابد مدت پادشاه ایران لشگرکشی کند دولت انگلستان که در گاهی رفیع دارد تا سر حد امکان توپ و وسایل نظامی و نفرات و بازرسان برای دولت ایران خواهد فرستاد و این اسباب جنگی در هر بندر ایران که مأموران دولت علیه تعیین نمایند تحویل خواهد گردید.

فصل پنجم: هرگاه لشکریان فرانسه از روی نیرنگ در صدد بر آیند که در یکی از جزایر یا سواحل ایران خود را مستقر سازند قدرت مشترک دو دولت متعاهد به اخراج آنها خواهد پرداخت و ریشه تبهکاری ایشان را قلع و قمع خواهد کرد و در صورت چنین واقعه ای لشکریان فاتح ایران اقدام خواهند کرد و چنانکه اشاره شده است مأموران دولت انگلیس آنچه از وسایل و لوازم نظامی که ضرور باشد فراهم و حمل و نقل و

تحويل خواهند نمود و هر گاه یکی از اعظام کشور فرانسه در خواست استقرار یا اقامت در قسمتی از جزایر یا سرزمین ایران کند و بر آن سر باشد که در آنجا مستقر شود دولت شهریاری با چنین در خواستی موافقت نخواهد کرد و اجازه اقامت نخواهد داد. تا جهان باقی است و زمانه پایدار مفاد این معاهده مبارکه نیز برقرار و آثار آن بر صفحه روزگار جاویدان بماند.

مهر حاجی ابراهیم خان / امضاء جان مالکم

عهدنامه تجارتي ایران و انگلیس

بعد از مقدمه ...

ماده اول: تجار دولت های متعاهدین اختیار مسافرت و انجام دادن امور تجارتي خود را در سرزمین هر دو کشور با اطمینان و امنیت کامل خواهند داشت و فرمانروایان و حکام همه شهرها بر عهده دارند که از بازرگان ها و کالاهای ایشان حمایت کنند.

ماده دوم: تجار و سوداگران مملکت پادشاهی انگلستان یا هندوستان که در دستگاه دولت انگلیس مأمورند، مجاز خواهند بود که در هر یک از بنادر یا شهرهای ممالک محروسه ایران که مایل باشند اقامت نمایند و هیچ گونه مالیات یا عوارض دولتی یا هر قسم وجهی از کالاهای متعلق به هر یک از دو کشور دریافت نخواهد شد و عوارض معمول این گونه اجناس از خریدار دریافت خواهد گردید.

ماده سوم: هرگاه به یکی از افراد یا کالای بازرگان ها خسارت وارد و یا به وسیله دزدان مورد دستبرد واقع شود، سعی کامل خواهد شد که خطاکاران مجازات و اموال کشف و مسترد شود و هرگاه تجار یا سوداگران ایرانی از پرداخت وام خود به دولت انگلیس خودداری نمایند یا راه طفره برونند این دولت مجاز خواهد بود که برای دریافت مطالبات خود به هر وسیله ای اقدام کند و این اقدام را با اطلاع و همکاری حاکم محل که مکلف به ابراز همه گونه مساعدت خواهد بود، انجام دهد. تجار ایران که در هندوستان مقیم اند و به کسب و کار مشغول، مأموران دولت انگلیس نباید مانع کسب و تجارت آنها شوند بلکه باید ایشان را همراهی نمایند و این تجار مطالبات خود را بنابر مقررات دولت انگلیس دریافت خواهند کرد.

ماده چهارم: هرگاه شخصی که به دولت انگلیس مقروض است در ایران وفات کند حاکم محل باید سعی نماید که این طلب قبل از هر گونه مطالبات دیگر پرداخت شود. مأموران دولت انگلیس مقیم ایران مجاز خواهند بود که هر تعداد نوکر و مستخدم که برای کارهای خود لازم دارند در ایران استخدام کنند و اختیار دارند که در مورد خلاف و

تخلف آنها را به نحو مقتضی مجازات نمایند مشروط بر اینکه این قبیل مجازات ها منجر به قتل یا جرح نشود و درین صورت مجازات به وسیله والی یا حاکم محل معمول خواهد شد.

ماده پنجم: افراد انگلیسی اختیار دارند در هر بندر یا شهر ایران که خود مایل باشند، خانه و اقامتگاه بسازند و مجازند که این خانه ها و اقامتگاه را به هر نحوی که بخواهند فروخته یا اجاره بدهند. هرگاه کشتی متعلق به دولت انگلیس در هر یک از بنادر ایران صدمه دیده باشد و یا کشتی ایران در بنادر دچار چنین وضعی شود مأموران و حکام آن بندر و لنگرگاه های دو دولت مکلف اند همه گونه کمک و یاری برای تعمیر و امداد به کشتی های مزبور نمایند و اگر کشتی یکی از اتباع دو کشور در کرانه مجاور قلمرو هر دولت غرق یا دچار شکست شود در چنین مواردی آنچه از اموال محفوظ مانده باشد به ورثه یا نماینده آنها تسلیم و حق الزحمه عادلانه از طرف مالک به کسانی که در نجات دادن آن اموال خدمت کرده اند پرداخت می گردد.

ماده نهم: اتباع انگلستان یا هندوستان که در خدمت دولت انگلیس اند و بخواهند ایران را ترک کنند کسی نباید مانع بشود بلکه چنین کسی اختیار کامل دارد و می تواند مال خود را نیز همراه ببرد. مواد این عهدنامه بین دو دولت توافق و امضاء شده است.

ماده الحاقی: به علاوه با کمال صمیمیت مقرر می شود که بر آهن و فولاد و مس و ماهوت که تجارت آنها در انحصار دولت انگلیس است هیچگونه عوارض از فروشندگان وصول نشود و عوارض که مبلغ آن بیشتر از یک درصد نباشد از خریدار دریافت گردد و مقررات گمرکی واردات و عوارض که در حال حاضر در هند و ایران بر سایر اجناس مقرر است به وضع فعلی باقی بماند و افزایش نیابد. حاجی خلیل خان ملک التجار مأمور و موظف است که در محل به امور و مسائل دیگر رسیدگی کند و ترتیبات کارها را بدهد.

مهر حاجی ابراهیم خان / امضاء جان ملکم ۱۲۶۹

ضمیمه ۵

معاهده اتحادی است که مابین ناپلئون و فتحعلی شاه در فینکن اشتاین (لهستان) به تاریخ چهارم ماه مه ۱۸۰۷ (۱۲۲۲ هـ ق) بسته شده است

اعلیحضرت امپراطور ایران و اعلیحضرت امپراطور فرانسه پادشاه ایتالیا چون طالبند که به موجب معاهده اتحاد روابط مودت خود را محکم نمایند بنابراین محض این کار سفرای مختار خود را به موجب تفصیل ذیل معین نموده‌اند.

اعلیحضرت امپراطور فرانسه پادشاه ایتالیا مسیو حوک برنار ماره وزیر خود را که صاحب حمایل لژیون دنر و نشان سنت حوبر دولت باویر و نشان فیدلیته دولت باد می باشد، معین فرموده است و اعلیحضرت امپراطور ایران، میرزا محمد رضا خان را که حاکم شهر و ولایت قزوین و وزیر اول شاهزاده محمد علی میرزا است و خیلی نجیب و از تربیت یافتگان دولت علیه ایران است به سمت سفارت معین فرموده است. این دو نفر سفیر بعد از اینکه اختیار نامه خود را مبادله نمودند شرایط ذیل را قرار دادند:

فصل اول: مابین اعلیحضرت امپراطور فرانسه پادشاه ایتالیا و اعلیحضرت امپراطور ایران صلح و مودت و اتحاد دائمی برقرار خواهد بود.

فصل دوم: اعلیحضرت امپراطور فرانسه پادشاه ایتالیا برقرار ماندن خاک حالیه ایران را به جهت اعلیحضرت امپراطور ایران ضمانت می نماید.

فصل سیم: اعلیحضرت امپراطور فرانسه پادشاه ایتالیا اعتراف می نماید که گرجستان بطور استحقاق تعلق به اعلیحضرت امپراطور ایران دارد.

فصل چهارم: اعلیحضرت امپراطور فرانسه متعهد می شود آنچه لازمه اهتمام است به عمل آورد که دولت روس را در تخلیه گرجستان و خاک ایران مجبور کند و این فقره به موجب معاهده باشد. این تخلیه همواره مطمح پلئیک و لازمه اهتمامات امپراطور خواهد بود.

فصل پنجم: اعلیحضرت امپراطور فرانسه پادشاه ایتالیا یکنفر ایلچی مخصوص و اجزاء سفارت در دربار دولت ایران خواهد داشت.

فصل ششم: چون اعلیحضرت امپراطور ایران مایل است عساکر پیاده نظام و توپخانه و قلعجات خود را موافق وضع اروپا قرار بدهد لهذا اعلیحضرت امپراطور فرانسه پادشاه ایتالیا متعهد می شود که هر قدر اعلیحضرت امپراطور ایران توپ صحرائی و تفنگ با

سر نیزه لازم داشته باشد تهیه نماید و قیمت اسلحه مذکور موافق قیمتی که در اروپا معمول است پرداخت خواهد شد.

فصل هفتم: اعلیحضرت امپراطور فرانسه پادشاه ایتالیا متعهد می شود که هر قدر اعلیحضرت امپراطور ایران صاحب منصب توپخانه و مهندس پیاده نظام به جهت استحکام قلعات و ترتیب و انتظام قشون توپخانه و پیاده نظام خود موافق قواعد علم نظامی اروپا لازم داشته باشد بدهد.

فصل هشتم: اعلیحضرت امپراطور ایران از طرف خود متعهد می شود که جمیع روابط پلتیکی و تجارتي خود را با دولت انگلیس مقطوع نموده و فوراً با دولت مشارالیها اعلان جنگ کرده و بلادرننگ به وضع عداوت رفتار نماید و بنابر این سفیر خود را ۱۲۷۰ که به بمبئی فرستاده است احضار خواهد نمود. قنسول ها و سایر کارگزاران کمپانی انگلیسی که در ایران و در بنادر خلیج ایران اقامت دارند باید فوراً بروند. اعلیحضرت امپراطور ایران مقرر خواهد فرمود که جمیع مال التجاره انگلیس را ضبط نموده و در ممالک خود جمیع روابط را با انگلیسی ها هم در دریا و هم در خشکی موقوف خواهد داشت و اجازه نخواهد داد که در وقت جنگ از سفیر یا کارگذار دولت انگلیس پذیرائی شود.

فصل نهم: در هر جنگی که دولتین انگلیس و روس بر ضد دولتین ایران و فرانسه اتفاق نمایند دولتین فرانسه و ایران نیز با یکدیگر اتفاق خواهند داشت. اتفاق در جنگ بر ضد دشمن به محضی خواهد شد که یکی از دولتین متعاهدین یورش ببرد یا آنکه بر آن یورش برده شده باشد اعلان جنگ بنماید و آنوقت قطع روابط دولتی و تجارتي چنانچه در فصل قبل مذکور گردید به عمل آورده خواهد شد.

فصل دهم: اعلیحضرت امپراطور ایران نهایت اهتمام را به عمل خواهد آورد که افاغنه و سایر ملل قندهار را بر این وا دارد که قشون خود را با قشون او در جنگ با انگلیس ملحق نمایند و بعد از اینکه اجازه حاصل نمود که قشون خود را از میان خاک افاغنه و سایر ملل قندهار عبور دهد قشونی به طرف متصرفات انگلیس بفرستد.

فصل یازدهم: در صورتی که یکدست کشتی جنگی دولت فرانسه به خلیج ایران و به بنادر اعلیحضرت امپراطور ایران بیاید جمیع اسباب سهولت و هر گونه کمکی که به جهت کشتی ها لازم باشد داده شود.

فصل دوازدهم: هرگاه اعلیحضرت امپراطور فرانسه قصد نماید که از خشکی قشونی به جهت یورش به طرف تصرفات انگلیس واقع در هندوستان بفرستد اعلیحضرت

امپراطور ایران که دولت متحده و با وفای او می باشد، در خاک خود به قشون او راه خواهد داد. در چنین صورت قبل از وقت ما بین دولتین فرانسه و ایران معاهده مخصوصی خواهد شد که به موجب آن معبری که قشون داشته باشد و آذوقه که باید به آن داده شود و وسایل حمل و نقلی که باید از جانب ایران فراهم آید و همچنین قشون کمکی که لازم است اعلیحضرت امپراطور ایران به قشون فرانسه کمک نماید مشروط خواهد گردید.

فصل سیزدهم: آنچه که موافق فصل قبل به کشتی ها و به قشون فرانسه داده می شود باید قیمت آنها موافق قیمتی باشد که به خود اهل ایران داده می شود.

فصل چهاردهم: شرایطی که در فصل دوازدهم مقرر است فقط اختصاص به دولت فرانسه دارد بنابراین به موجب معاهداتی که بعد ها بسته شود دولتین انگلیس و روس هیچ کدام به شرایط مزبوره حق نخواهند داشت.

فصل پانزدهم: محض صرفه و فواید دولتین ایران و فرانسه یک معاهده تجارتي مابین طرفین بسته خواهد شد که قرار آنرا در طهران خواهند گذاشت.

فصل شانزدهم: تصدیق معاهده و مبادله آن در طهران به فاصله چهار ماه از تاریخ امروز خواهد شد این معاهده در اردوی امپراطوری در فین کن اشتاین به تاریخ چهارم ماه مه ۱۸۰۷ نوشته و امضا شده است. هوگ برنار ماره سفیر فرانسه و همچنین سفیر ایران آنرا امضا نموده اند. شوالیه تالی ران پرنس دوینه وان وزیر امور خارجه ، سواد را مطابق اصل برداشته است. ۱۲۷۱

ضمیمه ۶

عهدنامه سال ۱۲۲۴ هجری قمری (۱۸۰۹ م) ایران و انگلیس ۱۲۷۲

«چون درین اوان سعادت نشان سفیر بی نظیر روشن ضمیر صایب تدبیر صاحب نشان همایون هلالیه عثمانیه عالی جاه عمدة الاعاظم المسیحیه سرهار فرد جانس برونه از جانب سعادت جوانب شهریار نامدار کامکار خسرو عدل گستر مکارم شعرا نظم آرای مناظم کشورستانی صدر نشین ارایک سلطنت و جهانداری اشرف افزای سپهر جلالت و بختیاری خدیو باذل عادل دارای ابر کف دریا دل پادشاه والجاه فلک دستگاه ممالک فسیح المسالک انگلستان و هندوستان ادام الله تعالی ایام سلطنته الباهره به رسم سفارت با نامه همایون پادشاهی وارد آستان سپهر نشان و شرف اندوز تقبیل عتبه علیه اعلی حضرت قدر قدرت قضا همت گردون حشمت جهان داور خدیو مکرم فلک یاور خسرو اعظم بلند اختر داور انجم خدم، مالک رقاب الامم غوث الاسلام والمسلمین عوذالملة والدین قهرمان الماء والطين شهریار جم اقتدار کشور خجسته ایران و توران لازالت مشارق اقباله به مطالع کواکب الاجلال گردیده و موافق وکالت نامچه معتبره میمونه مهموره به مهر مهر آثار پادشاه والجاه معظم الیه درتشید مبانى یک جهتی و الفت دولتین علیتین وکیل مطلق و معتمد و مختار بوده و از طرف بهی اشرف شاهنشاه سپهر بارگاه ایران نیز به عالی جاهان نبالت و جلالت پناهان عزت و دولت دستگاهان مجددت و حشمت همراهان مقربى الخاقان صدرالوزراء الفخام معتمدالدولة العلیة الباهره میرزا محمد شفیع وزیر و امیرالامراء العظام امین الحضرة البهية القاهرة حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان همایون اعلی از قرار فرمان اشرف جداگانه وکالت مطلقه تفویض رفته که با عالیجاه ایلچی مشارالیه به تمهید شرایط مودت و یک جهتی و وفاق دولتین پرداخته ارکان اتحاد حضرتین را به نحوی که متضمن صلاح طرفین باشد مستحکم و مشید ساخته باشند. لهذا عالیجاهان مشارالیه بعد از انعقاد مجالس عدیده و طی مقالات و مکالمات لازمه به استصواب و رضای یکدیگر بنای عهد و میثاق و ادای شروط یگانگی و وفاق فیما بین دولتین به، اصول مفصله هشت گانه

۱۲۷۲. متن انگلیسی این معاهدات در صفحات ۵۳-۵۵ مجموعه اسناد و عهد اجسین درج شده است و در مقام تطبیق و منایسه، تفاوت میان اصطلاحات و تعارفات بیش از اندازه طرز نگارش فارسی آن زمان با عبارات ساده نسخه انگلیسی به وجه بارزی دیده می شود.

گذاشته بر اولیای هر دولت لازم و ثابت داشتند که از این پس هر یک به نهج مسطور عمل و شرطی را از شروط متروک و مهمل نگذارند.

فصل اول: چون تفصیل شروط و توضیح و تعیین مقاصد جانبین موقوف می بود و مکالمات گوناگون و مجالس متعدده عجاله الوقت این وثیقه میمونه که عهد نامه مجملست مرقوم می گردد تا کاخ دوستی و اتحاد را بنیادی متین باشد و مکنونات ضمائر جانبین گردد و قرار این که من بعد عهد نامه مفصلی مشتمل بر جمیع مقاصد و حاکی تمامی شرایط و ضوابط مرقوم و به خط و مهر و کلای اجلای ثلاثه مختوم گردد و مدار یک جهتی دولتین بر آن باشد.

فصل دوم: باید که این عهد نامه خجسته که در میان دو دولت جاوید مدت بدست صدق و راستی بسته اند از هر گونه تغییر و تبدیل مصون و روز بروز ملزومات و مقتضیات یک جهتی و یگانگی در میان افزون باشد و پیوند مواحدت و موافقت میان این دو پادشاه جم جاه زادهما ملکا و سلطانا و ولیعهد و فرزندان و احفاد امجاد ایشان وزرا و امرا و ولات و حکام ولایات و سرحدات مملکتین ابدالاباد استوار ماناد.

فصل سیم: اولیای دولت علیه ایران بر خود لازم دانستند که از تاریخ این عهد نامه میمونه هر عهد و شرطی که با هر یک از دولت های فرنگ بسته اند باطل سازند و لشکر فرنگ را از حدود متعلقه به خاک ایران راه عبور به طرف ممالک هندوستان و سمت بنادر هندوستان نخواهند داد.

فصل چهارم: درین صورت که لشگری از طوایف فرنگ به مملکت ایران آمده باشد و یا در صورتی که بیاید پادشاه و الاجاه انگلستان قشون و تدارک و اسباب و یا در عوض آن وجه نقد و توپ و تفنگ و معلم و عمله به قدری که صلاح دولتین باشد به خدمت شهریار سپهر اقتدار ایران بفرستند و در دفع و رفع ایشان با پول کمال اعانت و امداد نمایند. بعد از این قشون با مبلغ وجه و مقدار تدارکات و اسباب به قراری است که در عهد نامه مفصل مشخص و معین خواهد شد و اگر احیاناً بنای مصالحه فیما بین آن طایفه فرنگ که با دولت ایران نزاع و جنگ دارند و اولیای دولت انگلیس اتفاق افتد پادشاه و الاجاه ممالک انگلستان کمال سعی و دقت و اهتمام نماید که فیما بین ایران و آن طایفه نیز رفع نزاع و دشمنی شده و صلح واقع شود و اگر خدای نخواست این سعی به جایی نرسد، شاه و الاجاه انگلستان به طریقی که مرقوم شده و در عهد نامه مفصل تشخیص و تعیین داده خواهد شد قشون و لشکر و یا وجه نقد و اسباب به کمک ایران بدهد و این اعانت و کمک را مادام که جنگ فیما بین ایران و آن طایفه باشد داده تا هنگامی که رفع جدال شود و آن طایفه با اولیای دولت ایران صلح نمایند مضایقه در دادن کمک ننمایند و

هر گاه افاغنه هندوستان را با اولیای دولت انگلیس نزاع و جدالی باشد اولیای دولت ایران ازین طرف لشکر تعیین کرده به قسمی که مصلحت دولتین باشد به دولت انگلیس اعانت و امداد نماید از قراری که در عهد نامه مشخص و معین خواهد شد.

فصل پنجم: اگر از سواحل هندوستان قشون و لشگر وارد بحرالعمجم (خلیج فارس) شده باشد و قبل از اذن و رخصت اولیای دولت علیه ایران در جزیره خارک یا جای دیگر از سواحل عمان نزول کرده باشند به هیچ وجه من الوجوه دخل و تصرفی در آنجا نکرده و از تاریخ عهد نامه میمونه قشون مذکوره در تحت اختیار اولیای دولت ایران باشد اگر عالی جاه رفیع جایگاه جلالت و نبالت پناه حشمت و شوکت دستگاه فرمانفرمای هندوستان قشون مزبوره را برای حراست حدود هندوستان ضرور نداشته باشد و اولیای دولت ایران خواهند برای امداد خود همان قشون را نگاه دارند و اگر نخواهند روانه هندوستان نمایند و در عوض قشون به طریقی که سبق ذکر یافت و در عهد نامه مفصل مشخص خواهد شد وجه نقد برای اخراجات و تدارکات باز یافت نمایند.

فصل ششم: اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت ایران و افغانستان اتفاق افتد اولیای دولت انگلیس را در آن میانه کاری نیست و به هیچ طرف اعانت و امداد نخواهد کرد مگر آنکه به خواهش طرفین واسطه صلح گردد.

فصل هفتم: این عهد نامه چه میمونه برسم و معنی عهد محافظت مرقوم و در ضمن العهد شرط رفت که مادامی که این عهد جاوید به رسوم و شروط مقرر مفصله بین الدولتین برقرار است اولیای دولت دوران مدت ایران عهد و شروطی که مخالف دوستی دولت انگلیس و باعث اهانت و اضرار ایشان در حدود هندوستان بشود با هیچ یک از طوایف فرنگ ننمایند امید که این عهد همایون خجسته تا ابد پایدار باد و این پیوند میمون به اولیای هر دو دولت محاسن و فواید آثار گردد. ما که وکلا می باشیم براستی و استحکام این عهد نامه مبارکه را دستخط و مهر گذاشته ایم. به تاریخ نوزدهم ماه مارچ سنه یک هزار و هشتصد و نه ۱۸۰۹ عیسوی مطابق بیست و پنجم شهر محرم الحرام سنه هزار و دو بیست و بیست و چهار ۱۲۲۴ هجری.

سواد دستخط و امضای اعلیحضرت قدر قدرت امپراتور انگلستان است:

«ما که این عهد نامه مجمل را دیده ایم همه فصلها و شروط آنرا مقبول و منظور داشته ایم و داریم برای خودمان و هم برای وراث ما و ولیعهدهای ما و نیز قول شاهانه را می دهیم که همیشه موافق شروط این عهد نامه عمل و حسب المقدور ما کسی را اذن خلاف کردن آن نخواهیم داد. برای مربوطی این امر مهر بزرگ دولت خود را بر این عهدنامه مجمل چسبانده ایم و آنرا با دست مبارک خود دستخط کرده ایم در قصر شاهانه

ویلز به تاریخ هفتم جولای سنه ۱۸۱۰ عیسویه جلوس ما جارج (جورج) شاه» ۱۲۷۳

ضمیمه ۷

صورت عهد نامه که وکلای دولت ابد مدت علیه ایران با سرگور اوزلی
ایلچی دولت بهیه انگلیس بسته‌اند ۱۲۷۴

الحمد لله الوافی الکافی اما بعد این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بی خار
وفاق رسته و بدست وکلای حضرتین علیتین برسم عهد نامه مفصل بر طبق صدق خلود
پیوسته می‌گردد.

چون عالیجاه زبده السفرا سر هر فرد جنس برون (بریز) از جانب دولت علیه
انگلیس به جهت تمهید مقدمات یک جهتی دولتین وارد دربار شهریار شده بود،
عهدنامه‌ی مجملی فیما بین وکلای دولت علیه ایران اجل الکفات الفخام
صدرالوزراء العظام مخرالصدارة والوازاره والاحتشام میرزا محمد شفیع صدراعظم و
امیرالامراء الکرام المؤمنت الحضرت العلیه العالیه امین الدوله البیهه النبیه قواماً للجلالة و
النبالة حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان معظم با مشارالیه که وکیل
سفیر دولت بهیه انگلیس بود به شروط چند که تبیین و تعیین این به عهد نامه مفصل
رجوع شده مرقوم گردیده بود حال عالیجاه رفیع جایگاه عزت و فخامت همراه شہامت
و صداقت اکتناه فطانت و درایت آگاه دولتمخواه بلا اشتباه سرگور اوزلی برون ایلچی
بزرگ دولت مزبور برای اتمام عهود و انجام مقاصد حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلایق
پناه پادشاهی می‌باشند و از جانب آن فرخنده دولت وکیل و کفیل مهمات یک جهتی
است وکلای این همایون حضرت قاهره بصلاح و صوابدید مشارالیه شروع تفصیل عهود
کرد و تفصیل مقاصد از قراری است که در فصول لاحقہ دوازده گانه شرح داده خواهد
شد و امور متعلقه به تجارات و معاملات ممکن از قراری است که در عهد نامه تجارتنی
جداگانه معین و مفصل خواهد گشت.

فصل اول: اولیای دولت ایران بر خود لازم دانستند که از تاریخ این عهد نامه فیروز هر
عهد و شرطی که به هر یک از دولت های فرنگ بسته‌اند باطل و ساقط سازند و لشکر
سایر طوایف فرنگیان را از حدود متعلقه به خاک ایران راه عبور به طرف هندوستان و
سمت بنادر ندهند و احدی ازین طوایف را نگذارند که داخل مملکت ایران شوند و اگر

طوایف مزبور بخواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور به مملکت هند نمایند، شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والی‌ها و اعیان آن مسالک را مانع شوند و از راه طوایف مزبور را باز دارند خواه از راه تهدید و تخویف و خواه از رفق و مدارا.

فصل دوم: اگر دشمنی از طوایف فرنگ به مملکت ایران آمده باشد یا بیاید و اولیای دولت علیه ایران از دولت بهیه انگلیس خواهش اعانت و امداد نمایند فرمانفرمای مملکت هند از جانب دولت بهیه انگلیس هر گاه امکان و قدرت داشته به قدری که خواهش اولیای دولت علیه ایران باشد عسکر و سپاه از مملکت هندوستان روانه سمت ایران نماید و اگر به علت بعضی گرفتاری‌ها فرستادن عسکر امکان نداشته باشد هر ساله مبلغ دوست هزار تومان به جهت اخراجات سپاه به سرکار دولت علیه ایران بدهند مادام که جنگ و جدال با طوایف مزبوره در میان باشد وجوه مزبور بر قرار کار سازی شود و چون وجوه نقد مزبور برای نگاهداشتن قشون است ایلچی دولت بهیه انگلیس را لازم است که از رسیدن آن به قشون مستحضر و خاطر جمع شود و بدانند که در خدمات مرجوعه صرف می‌شود.

فصل سوم: اگر احیاناً طایفه فرنگ را که با دولت ایران نزاع و جدال دارند با دولت بهیه انگلیس مصالحتی اتفاق افتد پادشاه و الاجاه انگلستان کمال سعی و دقت نماید که فیما بین آن طایفه نیز رفع دشمنی و نزاع شده صلح واقع گردد و اگر این سعی بجا نیفتد پادشاه ذیجاه انگلستان به طرفی که مرقوم شد از مملکت هند عسکر و سپاه به کمک ایران مأمور کند یا آنکه دوست هزار تومان مقرر را برای خرج عسکر و ثمره کارسازی اولیای دولت علیه ایران نماید و این اعانت و امداد را مادام که جنگ فیما بین دولت علیه ایران و آنطایفه باشد و رفع جدال نشود و آن طایفه با دولت علیه ایران صلح ننمایند مضایقه نمایند و به شروط مفصله درین امداد کوتاهی ننماید و در صورتی که صلح فیما بین آن طایفه و دولت بهیه انگلیس اتفاق افتد باز هر وقت اولیای دولت علیه ایران بخواهند و جنگ و جدال با آن طایفه و دولت انگلیس اتفاق افتد باز هر وقت اولیای دولت علیه ایران بخواهند اولیای دولت انگلیس به شرط فراغت وقت به قدر مقدور البته مضایقه نمایند.

فصل چهارم: چون قرار مملکت ایران این است که موجب قشون ششماه به ششماه پیش داده می‌شود، قرارداد تنخواهی که به عوض عساکر از دولت بهیه انگلیس داده شده چنین باشد که تنخواه مزبور را ایلچی آن دولت تهیه هر چه ممکن شود زودتر و بیشتر مهم سازی شود.

فصل پنجم: هر گاه طایفه افاعنه را با اولیای بهیه انگلیس نزاع و جدالی باشد، اولیای دولت علیه ایران لشگرکشی تعیین نموده و به قسمی که مصلحت دولتین باشد به دولت انگلیس اعانت و امداد نمایند و وجه اخراجات آن را از اولیای دولت بهیه انگلیس بگیرند از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل خواهند کرد. اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیه انگلیس را در آن میان کاری نیست و به هیچ طرف کوک و امداد نخواهد کرد مگر اینکه به خواهش طرفین واسطه صلح گردند.

فصل ششم: در صورتی که در سواحل دریای قلمز چوب و اسباب مهیا شود و شاهنشاه ایران خواهش فرماید که در خورهای مزبور کشتی های جنگی بسازند پادشاه ذیجاء انگلستان اجازت به معلم و عمله کشتی ساز و غیر هم از دارالسلطنه لندن و هم از بندر بمبئی فراهم نمایند که به خدمت شاهنشاه ایران حاضر و به خدمت مرجوعه مأمور شوند و مواجب و اخراجات آن با سرکار پادشاه جمجاه دولت علیه ایران باشد به موافق قراری که با ایلچی دولت بهیه انگلیس داده خواهد شد.

فصل هفتم: اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار به ولایت انگلیس نماید به محض اشارت امنای دولت علیه ایران آن کس را از ولایت مزبور بیرون کنند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه ایران نمایند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایات مزبور اشارتی از امنای دولت علیه ایران در باره او به حاکم آن حدود رسد آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت آن کس فرود آید او را گرفته روانه ایران نمایند.

فصل هشتم: اگر در بحرالعمم^{۱۲۷۵} اولیای دولت علیه ایران را امدادی ضرور شود، اولیای دولت بهیه انگلیس به شرط امکان و فراغ بال در آن وقت کشتی جنگی و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل نموده مراجعت نمایند و کشتی های مزبور بر آن خورها و لنگرگاه ها عبور کند که امنای دولت علیه ایران نشان بدهند و از جای دیگر بی رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

فصل نهم: مواجب حاجیان و معلم و عمله و غیره را امنای دولت بهیه انگلیس خواهند داد. ولیکن چون شاهنشاه جمجاه ایران نخواستند که کسی که به خدمت ایشان مشغول باشد از عنایت خسروانی بی بهره نباشد، لهذا از وفور عنایت تفصیل صاحبان و معلمان و عمله که اکنون در رکاب ظفر انثاب شاهنشاه جمجاه ایران حاضر و مشغول خدمت می باشند و هر یک از صاحبان مرتبه های مفصله حشو که بعد از این حاضر شوند از

قراری که در حشو مشخص شده است، موافقت مرتبه به هر یک انعام داده خواهد شد از ایشان بر سایر ملتزمین و حاضرین بزرگتر و حکمران باشد نصف آنچه موافقت مرتبه برای او مقرر و مشخص شده است، علاوه انعام داده خواهد شد و اگر خدا نخواسته یکی از ایشان در خدمت مرجوعه کوتاهی کند به مجرد اظهار آن به ایلچی از خدمت شاهنشاه رانده خواهد شد.

فصل دهم: و چون منظور پادشاه آن است که این عهد جاوید ابدالاباد ما بین اولاد و احفاد امجاد پایدار و برقرار بماند از هر طرف بهی الشرف قرارداد چنین باشد که هر یک از کواکب فروزان سپهر پادشاهی که ولیعهد دولت و زینت بخش سریر سلطنت باشد با دولت دیگر عهد یک جهتی و دولتی را پایدار نداشته این طریقه را ممضی و معمول دارند و هر گاه ولیعهد یکی از دولتین علیتین محتاج به اعانت جدیدی از دولت دیگر گردد، به طریقی که پیشرفت و صلاح دولتین و مملکتین و مقدور طرفین باشد مضایقه و کوتاهی در امداد و اعانت نمایند و اعانت و امدادی که الحال از قرار تفصیل فصول سابقه درین عهد نامه میمونه مشخص شده است باید با ولیعهد نیز مستمر و برقرار باشد.

فصل یازدهم: چون از قراری که بر اولیای هر دو دولت واضح و از مکنون دل و ضمیر یکدیگر واقف شده‌اند، منظور از این عهد دوستی ازدیاد قوت هر دو دولت و وسعت هر دو مملکت است و هر یک را پیشنهاد خاطر این است که تقویت به یکدیگر به امداد یکدیگر بر مملکت طرفین افزوده باشند و مطلب و خواهش امنای دولت بهیه انگلیس این است که دولت علیه ایران روز بروز زیاد قوی و مستحکم گردد و از خارج کسی نتواند دخل در مملکت مزبور نماید و به امداد دولت بهیه انگلیس دولت و مملکت علیه ایران قوی و فسیح تر گردد. اگر بر سر امور داخله مملکت ایران فیما بین شاهزادگان و یا امراء و سردارها مناقشتی روی دهد دولت بهیه انگلیس را در آن میانه کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید و اگر احیاناً احدی از مشارالیهم ولایتی و جایی از خاک متعلقه به ایران را به آن دولت هدیه بدهند که به ازای آن کمک و اعانتی نمایند، هرگز اولیای دولت بهیه انگلیس به این امر اقبال نکرده پیرامون آن نخواهد گشت و دخل و تصرف متعلقه در ممالک متعلقه به ایران هرگز نخواهند نمود. تمت الفصول باليمن و السعادت امید که این عهد میمون خجسته با فواید و نتایج نیک تا ابد منعقد و پیوسته ماند. این عهد نامه میمون را که وکلای حضرتین علیتین می‌باشیم به صداقت و راستی مشحون به فصول دوازده

گانه^{۱۲۷۶} مستحکم و منعقد داشته، دستخط و مهر گذاشته ایم. به تاریخ چهاردهم ماه مارچ هزار و هشتصد و دوازده عیسوی، مطابق بیست و نهم شهر صفرالمظفر سنه ۱۲۲۷ هجریه مصطفویه علی هاجرها و السلام والتحیه التحریر فی دارالخلافة طهران صانهما الله عن الحدثان. ۱۲۷۷

ضمیمه ۸

عهدنامه گلستان (۱۸۱۳ میلادی) ۱۲۲۸ هجری

اعلیحضرت قضا قدرت خورشید رایت پادشاه جمجاه و امپراطور عالی دستگاه مالک بالاستقلال کل ممالک امپراطوریه روسیه و اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت پادشاه اعظم سلیمان جاه مالک بالاستقلال کل ممالک شاهان ایران به ملاحظه کمال مهربانی و اشتیاق علیتین که در ماده اهالی و رعایای متعلقین دارند رفع و دفع عداوت و دشمنی که بر عکس رای شوکت آرای ایشان است طالب و بد استقرار مرتب مصالحه میمونه و دوستی حواریت سابقه موکده را در بین الطرفین راغب می باشند با حسن الوجه رأی علیتین قرار گرفته در انجام این امور نیک و متصوبه از طرف اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم امپراطور بالاستقلال کل ممالک روسیه به عالیجاه معلی جایگاه جنرال لندنینانه روسیه سپهسالار و مدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازانیه و گرجستان ناظم امور و مصالح شهریه ولایات غوبرنای و گرجستان و قفقازانیه و حاجی ترخان و کارهای تمامی ثغور و سرحدات این حدودات و سامان امر فرمای عساکر سفاین بحر خزر صاحب حمایل الکسندرنوی و حمایل مرتبه اولین انای مرتبه دار رابع عسکریه مقتدره حضرت گیورکی صاحب نشانه شمشیر طلا المرقوم به جهت رشادت و بهادری نیکولای رانشخوف اختیار کلی اعطا شده و اعلیحضرت قدر قدرت والارتبت پادشاه اعظم مالک بالاستقلال کل ممالک ایران هم عالی معلی جایگاه ایلچی بزرگ دولت ایران که مأمور دولتین روم و انگلیس بودند عمده الامراء و الاعیان مقرب درگاه ذیشان و محرم اسرار نهان و مشیر اکثر امور دولت علیه ایران از خانواده دودمان وزارت و از امرای وافقان حضور در مرتبه دویم آن صاحب شوکت عطایای خاص پادشاهی خود از خنجر و شمشیر و کارد مرصع و استعمال ملبوس ترمه و اسب یراق مرصع میرزا ابوالحسن خان را که در اینکار مختار بالکل نموده اند، حال در معسکر روسیه در رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه ولایت قراباغ ملاقات و جمعیت نموده، بعد از ابراز و مبادله مستمسک مأموریت و اختیار کلی خود بیکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق به مصالحه مبارکه به نام نامی پادشاهان عظام قرار و به موجب اختیار نامجات طرفین قیود و فصول شروط مرقومه را الی الابد مقبول و منصوب و استمرار می داریم.

فصل اول: بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا حال در بین دولتین علیتین

روسیه و ایران بود، به موجب این عهد نامه الی الابد مقطوع و متروک و مراتب مصالحه اکید و دوستی و وفاق شدید در بین اعلیحضرت قضا قدرت پادشاه اعظم امپراطور مالک بالاستقلال کل ممالک روسیه و اعلیحضرت خورشید رایت پادشاه دارالشوکت ممالک ایران و ولیعهد عظام و سایه دولتین و وراث علیتین ایشان پایدار و مسلوک خواهد بود.

فصل دویم: چون بیشتر بموجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول و رضا از جانبین دولتین علیتین شده است که مراتب مصالحه در بنای اسطاطسکو اوپرزندیم یعنی طرفین در هر وضع و حالی که الی قرارداد مصالحه الحالیه بوده است از آن قرار باقی و تمامی الکای و ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت ضبط و تصرف هر یک از دولتین بوده، کماکان در ضبط و اختیار ایشان بماند. لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران به موجب خط مرقومه ذیل سنور و سرحدات مستقر و تعیین گردید. از ابتدای اراضی آدینه بازار به خط مستقیم از راه صحرای مغان تا به معبریری بلوک رود ارس و از بالای کنار رود ارس تا اتصال والحاق رودخانه کپنک چای به پشت کوه مقری و از آنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان از بالای کوههای الکز بدرلکز مری و از آنجا به سرحدات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور گنجه جمع و متصل گردیده، بعد از آن حدود مزبور که ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدینلو را تا به مکان ایشک میدان تشخیص و منفصل میانرود از ایشک میدان نیز از بالای سرکوههای طرف راست طرق و رودخانه های حمزه چمن و از سرکوههای پلنگ الی گوشه حدود و محال شوره گل از گوشه شوره گل از بالای کوه برفدار الکز گذشته از سرحد محال شوره گل و میانه حدود قریه مسدره و ارتیک به رودخانه اریه چای ملحق و متصل شده، معلوم و مشخص می گردد. و چون ولایات خان نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست به دست افتاد، لهذا به جهت زیاد صدق و راستی حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلح نامه از پادشاهان عظام معتمد و مهندسان مأموره که به موجب قبول و وفاق یکدیگر و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه ها و دریاچه و امکنه و مزارع طرفین تفصیلاً تحدید و تمیز و تشخیص می سازد آن را نیز معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال تحریر این صلحنامه درست در تحت تصرف جانبین باشد، معلوم نموده در سرحدات مزبورهای فوق اگر چندی از خط طرفین بیرون رفته بین معتمدان و مهندسان مأموره طرفین هر یک طرف موافق السطاطسکو اوپرزندیم رضا خواهد باد.

فصل سیم: اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم مالک بالاستقلال ممالک ایران به جهت ثبوت دوستی و وفاقی که با اعلیحضرت خورشید زتبت پادشاه اعظم امپراطور کل

ممالک روسیه دارند، با این صلح نامه به عوض خود ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران و ولایات قراباغ و گنجه که الان موسوم به ایلی سابط بولست و الکای خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه و هر جا از ولایات طالش را با خاکی که الان در تحت تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و آچوق باش و کوریه و منکربل و انچاز و تمامی الکاء و اراضی که در میانه قفقازانیه و سرحدات معینه الحاله بوده و نیز آنچه از ارضی و اربابی قفقازانیه الی کنار دریای خزر متصل است و خصوص و متعلق به ممالک ایمپریه روسیه می دانند.

فصل چهارم: اعلیحضرت خورشید رایت امپراطور والا شوکت ممالک روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد نسبت به اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران و به جهت اثبات این معنی که بنابر هم جواریت طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهان در بنای اکید مشاهده و ملاحظه نمایند، لهذا از خود عوض ولیعهدان عظام اقرار می نمایند که هر یک از فرزندان عظام ایشان که به ولیعهدی دولت ایران تعیین می گردد، هرگاه محتاج به اعانت و امداد روسیه باشد مضایقه ننمایند تا از خارج نتواند کسی دخل در مملکت ایران نماید و به امداد و اعانت روسی دولت ایران مستقر و محکم گردد و اگر در سر امور داخله مملکت ایران فیما بین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت روس را در آن میانه کاری نیست. تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم: کشتی های دولت روسیه که برای معاملات بر روی دریای خزر تردد می نمایند، به دستور سابق مأذون خواهند بود که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به آنها شود و کشتی های جانب ایران هم به دستور سابق مأذون خواهند بود برای معامله روانه سواحل روسیه شوند و به همین نحو در هنگام شکست و طوفان از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه در باره ایشان معمول گردد. و در خصوص کشتی های عسکریه جنگی روسیه به طریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتی های جنگی دولت روسیه با علم در دریای خزر بوده اند حال نیز محض دوستی اذن داده می شود که به دستور سابق معمول کرده اند و احدی از دولت های دیگر سوای دولت روس کشتی های جنگی در دریای خزر نداشته باشد.

فصل ششم: تمامی اسرانی که در جنگ ها گرفتار شده اند یا آنکه اهالی طرفین اسیر شده از کریستیان و هر مذهب دیگر باشند، می باید الی وعده سه ماه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن درین عهد نامه از طرفین مرخصی و رد گردیده، هر یک را از

جانین خرج و احتیاج به اسرای مزبوره ماله به قراء کلیسا رسانند و وکلای سرحدات طرفین به موجب بیشتر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها به جای معین بیکدیگر می نمایند، اسرای جانین را بازیافت خواهند کرد و آنانی که به سبب تقصیر یا خواهش خود از مملکتین فرار نموده اند، اذن به آن کسانی که به رضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند، داده شود که به وطن خود مراجعت نمایند و هر کس از هر قومی چه اسیر و چه فراری که نخواستہ باشد بیاید، کسی را با او کاری نیست و عفو و تقصیرات از طرفین نسبت به فراریان عطا خواهد شد.

فصل هفتم: علاوه از قرار و اظهار مزبوره بالا رأی بیضا ضیای اعلیحضرت کیوان رفعت امپراطور اعظم روسیه و اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور و روانه دارالسلطنه جانین می شوئند، بر وفق لیاقت رتبه امور کلیه مرجوعیه ایشان را حاصل و برداشت و محبت نمایند و به دستور سابق وکلانی که از دولتین به خصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسه طرفین تعیین و تسکین گردیده زیاده از ده نفر عمه نخواهند داشت و ایشان با اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده و به احوال ایشان هیچ گونه زحمت نرسیده، بل زحمتی که به رعایای طرفین عاید گردد به موجب عرض و اظهار وکلای مزبور رضای ستمدیگان جانین داده شود.

فصل هشتم: در باب آمد و شد قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین اذن داده می شود که هر کس از اهالی تجار به خصوص به قوت اینکه در دست رعایا و ارباب معاملات متعلقه دولت بهیه روسیه و با تجار متعلق به دولت علیه ایران می باشند از دولت خود یا از طریق سرحدداران تذکره بحر و بر به جانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هر کس هر قدر خواهد ساکن و متوقف گشته و به امور معامله و تجارت اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها به اوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند آنچه مال و تنخواه از امکانه ممالک روسیه به ولایات ایران و نیز از طرف ایران به ممالک روسیه برند و به معرض بیع برسانند و یا معاوضه به مال و اشیاء دیگر نمایند. اگر در میانه ارباب معاملات طرفین بخصوص طلب و غیر شکوه و ادعائی باشد، موجب عادت مألوفه نزد وکلای طرفین یا اگر وکیل باشد نزد حاکم آنجا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را مشخص و معلوم کرده خود یا به معرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته، نگذارند تعرضی و زحمتی به جانب ممالک پادشاهانه دیگر که دوست ایران می باشند، بروند طرف دولت ایران بی مضایقه تذکرات راه به ایشان بدهند و همچنین از طرف اهالی دولت روس در باره تجارت دولت و

همچنین از طرف اهالی دولت روس در باره تجارت دولت ایران که از خاک ممالک روسیه به جانب سایر ممالک پادشاهانه دو دولت روسیه باشند، می‌روند معمول خواهد شد وقتی که از رعایای دولت روسیه در زمان توقف و تجارت در ممالک ایران فوق شده اموال و املاک او در ایران بماند. چون مایعرف او از مال رعایای دولت دوست است، لهذا می‌باید اموال مفوت به موجب قبض الوصول شرعی رد و تسلیم ورثه مفوت گردد و نیز اذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند، چنانکه این معنی در میان ممالک روسیه و پادشاهان دیگر دستور و عادت بوده و متعلق به هر دولت باشد مضایقه نمی‌نمایند.

فصل نهم: باج و گمرک اموال تجار طرف دولت بهیه روسیه که به بنادر و بلاد ایران می‌آورند از یک تومان پانصد دینار در یک بلده گرفته از آنجا با اموال مزبور به هر ولایات ایران بروند، چیزی مطالبه نکرده و همچنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون می‌آورند، آن قدر گرفته زاید به عنوان خرج و توجیه و تحمیل و اختراعات چیزی از تجار روسیه با شروشلناق مطالبه نشود و بهمین نحو در یک بلده باج و گمرک تجار ایران که به بنادر ممالک روسیه می‌آورند و یا بیرون می‌برند و به دستور گرفته اختلافی به هیچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم: بعد از نقل اموال تجار به جهت بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدات دولتین، اذن و اختیار به تجار و ارباب معاملات طرفین داده شده که اموال خودشان را فروخته اموال دیگر خریده و یا معاوضه کرده. دیگر از امنای گمرک و مستاجرین لازم است که ملاحظه نمایند تا معطلی و تأخیر در کار ارباب معاملات وقوع نیافته باج خزانه را از بایع یا از مبیع هر نحو با هم سازش می‌نمایند، باز یافت دارند.

فصل یازدهم: بعد از تصدیق و خط‌گذاردن درین شروط نامه وکلای مختار دولتین علیتین بلا تأخیر به اطراف جانبین اعلام و اخبار نمایند و امر اُکید به خصوص بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی به هر جا ارسال خواهند کرد. شرط این شروط مام‌الحاله که به خصوص استدامت مصالحه دائمه طرفین مستقر و دو قطعه مشروحه با ترجمان خط فارسی مرقوم و محرر و از وکلای مختار مأمورین دولتین علیتین مزبور ها بالا تصدیق و باخط و مهر مختم گردیده مبادله با یکدیگر شده است، می‌باید از طرف اعلیحضرت خورشید رتبت شاه اعظم امپراطور اکرم مالک کل روسیه و از جانب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه و الاجاه ممالک ایران به امضای خط شریف ایشان تصدیق کرده و چون این صلحنامه مشروطه مصدقه می‌باید از هر دو دولت پایدار بوکلای مختار برسد، لهذا از دولتین علیتین در مدت سه ماه هلالی وصولی گردد. تحریراً

فی معسکر روسیه در رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه ولایات قراباغ به تاریخ بیست و نهم شهر شوال سنه ۱۲۲۸ هجری و بیست و یکم ماه اکتبر سنه ۱۸۱۳ عیسوی سواد دستخط ایلچی روس جنرال لندنیانه نیکولای ردیشخوف سپاروئی که چون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافته، بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشته برای استقرار دوستی و اتحاد سفرا آمد و شد نمایند، لهذا ایلچی که از دولت بهیه ایران برای مبارک باد به دولت علیه روس می رود مطالبی که از شاه خود مأمور است بر رأی حضرت قضا قدرت امپراطور اعظم عرض و اظهار سازد. سردار دولت علیه روس تعهد نمود که در مطالب ایران به قدر مقدور کوشش و سعی نماید به جهت اعتماد خط گذاشته و مهر نمودم. در معسکر روسیه، در رودخانه زیوه، من محال گلستان، متعلقه ولایات قراباغ به تاریخ سیزدهم ماه اکتبر ۱۸۱۳ مهر وکیل و مختار دولت علیه ایران (میرزا ابوالحسن خان) مهر ژنرال (لندینانت نیکولای ردیشخوف) سردار دولت روسیه. ۱۲۷۸

ضمیمه ۹

عهدنامه مابین خاقان مغفور و سلطان محمود خان ثانی به توسط میرزا علی وکیل ایران و محمد امین رؤف پاشا سرعسکر و مأمور عثمانی به تاریخ ۱۹ ذی قعدة ۱۲۳۸ در ارض روم منعقد شده است

مقدمه: در باب حدود بین الدولتین و حجاج و تجار و رد فراری و سفراء طرفین. شرط: در باب اینکه دولت ایران نقاطی را که در اثنای جنگ از عثمانی گرفته بود به دولت مشارالیهما واگذار می‌کند - رد اسراء طرفین. فصل اول: عدم مداخله دولت علیه به طرف کردستان - عشایر و طوایف سرحدی و رسومی که باید تأدیه کنند و منازعاتی که مابین آنها به وقوع می‌رسد. فصل دوم: در باب حجاج و زوار و سایر مسافرین به مملکت عثمانی و رفتاری که باید در حق مومی الیهم منظور شود - معامله متقابلۀ ایران در مورد اتباع عثمانی مال التجاره ایران و حقوق گمرکی.

فصل سوم: در باب عشایر حیدرانلو و سیبکی.

فصل چهارم: شروط راجعه به فراری و عشایر دولتین.

فصل پنجم: استرداد اموال توقیف شده رعایای ایران.

فصل ششم: ترتیبات راجعه به ترکۀ متوفی رعایای دولتین.

فصل هفتم: در باب سفراء و فراری های دولتین.

عهدنامه و مصالحه که به تاریخ هزار و یکصد و پنجاه و نه در باب حدود و سنور قدیمه و نیز شرایطی که سابقاً در باب حجاج و تجار و رد فراری و رهائی اسراء و اقامت شخص معین در دربار طرفین انعقاد یافته است، تماماً و کاملاً بین الدولتین مرعی و برقرار و معتبر بوده به ارکان آن، وجهاً من الوجوه خللی عارض نشده و مابین دولتین علیتین شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت همیشه معمول باشد.

شرط: من بعد صمصام آشوب و خصام در نیام بوده و مابین دولتین علیتین معامله که مؤدی کدورت و منافی سلم و صفوت باشد وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه دولت عثمانی بوده و در اثنای جنگ یا قبل از آن به دست دولت ایران درآمده، بالجمله قلاع و اراضی و فضاء و قصبه و قراء به حالت حالیه در ظرف مدت شصت روز از تاریخ امضای عهدنامه به دولت عثمانی تماماً تسلیم شود و محض حرمت این مصالحه خیریه گرفتاران

طرفین را بلاکتیم و اخفا، رها کرده و مأکولاتی که در اثنای راه برای آنها لازم می‌شود داده، مومی الیهم را به سرحد دولتین برسانند.

فصل اول: چون هیچ دولتی نباید در امور داخله دولت دیگری مداخله نماید. من بعد خواه به اطراف کردستان که جانب بغداد واقع است و خواه به کلیه محالی که در داخل حدود می‌باشد و نیز به نواحی سنجاقلی سنجاقلی های کردستان سبباً من الاسباب و وجهاً من الوجوه از طرف دولت ایران مداخله و تجاوز و تعرض نشده و از متصرفین سابق و لاحق سنجاقلی های مزبوره حمایت نشود و اگر از حوالی مزبوره به بیلاق و قشلاق های طرفین بیایند، در باب رسومات عادیه بیلاقی و قشلاقی و سایر دعاوی که به قوع می‌رسد مابین شاهزاده عباس میرزا ولیعهد دولت ایران و والی بغداد مذاکره شده و دفع گردد که باعث کدورت بین الدولتین نشود.

فصل دوم: چون این مسأله از شرایط سابقه است که با اهالی ایران که به کعبه مکرمه و مدینه منوره و سایر بلاد اسلامیة رفت و آمد می‌نمایند، مانند حجاج و زوار و سایر اهالی بلاد اسلامیة رفتار شود و از ایشان به اسم دورمه و به اسم دیگری که خلاف شرع و قانون باشد چیزی مطالبه نشود. همچنین از زوار عتبات عالیات مادامی که مال التجاره در دست ندارند مطالبه باج نشود و اگر مال التجاره داشته باشند حقوق گمرکی موافق قاعده معموله گرفته شده و زیاده چیزی مطالبه نشود و از طرف ایران نیز با تجار عثمانی همین رفتار شود.

لهذا من بعد از طرف وزراء عظام و میرالحاج و میرمیران گرام و سائر ضابطان و حکام عثمانی برای اجرای این شرط قدیمی که در حق حجاج و تجار ایران قید شده است باید دقت و رعایت به عمل آید و از شام شریف الی حرمین محترمین و از آنجا الی شام شریف و از طرف امین ضره^{۱۲۷۹} همایون مواظبت شود که خلاف شرط چیزی گرفته نشده و از مومی الیهم حمایت شود و اگر مابین آنها نزاعی روی دهد با نظارت امین ضره همایون و به توسط معتمدی از ایشان رسیدگی شود و مخدرات حرم شاهنشاهی و حرم های شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت ایران که به حج شریف و عتبات عالیات می‌روند به فرا خور مرتبه مورد احترام گردند و همچنین درباره حقوق گمرکی تجار ایران از همان قرار رفتار شود که با تجار اهل اسلام تبعه عثمانی رفتار می‌شود و از مال التجاره ایشان فقط یک دفعه از قرار چهار قروش درصد گمرک گرفته شده و برخلاف قبض تأدیه

۱۲۷۹. چنانکه ملاحظه شد عبدالرزاق دنبلی در ذیل ماده ثانیه عهدنامه که در متن اثر خود آورده است، «امین

صره»، نوشته است. مصحح

که به آنها داده می شود و مادامی که مال التجاره مذکور به دست دیگری منتقل نشده است در محل دیگر مجدداً حقوق گمرکی مطالبه نشده است و تجار ایران که چوب گیلان را ۱۲۸۰ برای تجارت به اسلامبول می آورند. چون در دولت عثمانی اتحصار بیع و شری ممنوع است به هر کس که بخواهند بفروشند و با تجار و اهالی دولتین که به مملکت جانبین آمد و شد می نمایند به مقتضای جهت جامعه اسلامی به طور دوستانه رفتار خواهد شد که از ایداء اضرار محفوظ باشند.

فصل سوم: عشریت حیدرانلو و سیبکی که بین الدولتین متنازع فیها بود و الیوم در خاک دولت عثمانی ساکن هستند مادامی که درین طرف هستند اگر به حدود ایران تجاوز کرده و خسارات وارد آورند سرحدداران عثمانی در منع و تربیت آنها دقت نمایند اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و سرحدداران بتوانند از آنها ممانعت نمایند، دولت عثمانی از آنان حمایت نکند چنانچه آنها به رضا و رعبت خود به طرف ایران بگذرند دولت عثمانی مانع نشود و بعد از آنکه به طرف ایران آمدند اگر مجدداً به خاک عثمانی روند قبول نشده و از آنها حمایت نشود و اگر به طرف ایران آمده و بعد به حدود عثمانی تجاوز کرده و خسارت زنند، مأمورین سرحدی دولت ایران در منع تجاوز دقت نمایند.

فصل چهارم: به موجب شرط قدیم فراری های دولتین قبول نشده و از آنها نباید حمایت شود و کذالک عشایر و ایلاتی که از عثمانی به ایران و از ایران به عثمانی می گذرند قبول نشده و از آنها حمایت نشود.

فصل پنجم: آنچه در اسلامبول و سایر ممالک دولت عثمانی اموال تجار ایران به واسطه حکومت شرع به ثبت دفتر درآمده و حفظ و توقیف شده است از تاریخ این تمسک الی مدت شصت روز در هر محلی که باشد از روی دفتر به توسط شرع و ایلچی ایران به صاحبان آنها تسلیم شود و سواى اموال محفوظه مزبوره اگر در اثنای خصومت از اموال تجار و زوار و اهالی ایران که در خاک عثمانی بودند از طرف بعضی وزراء و سایر ضابطان چیزی جبراً گرفته شده باشد لدی الافاده فرمان عالی صادر می شود که به توسط وکلای که مومی الیهم معین می کنند بعد از ثبوت شرعی در محل اموال مذکوره گرفته شود.

فصل ششم: در صورتی که در ممالک عثمانی شخصی بلا ولد فوت شده و وصی شرعی نداشته باشد مأمورین بیت المال ترکه متوفی را به توسط حکومت شرع و پس از

۱۲۸۰. معلوم نیست که چپق چوب گیلان است یا فقط چوب گیلان، زیرا که در زبان ترکی لفظ چپوغ دو معنی

دارد یکی به معنی چوب و دیگری به معنی چپق است. مؤتمن الملک

ثبت سجل عیناً در محل امنی یک سال حفظ نمایند و وقتی که وارث و یا وکیل شرعی پیدا شد به موجب ثبت دفتر اشیاء مذکوره به توسط حکومت شرعی به آنها تسلیم شود و رسوم عادیه و کرایه محلی که اشیاء محفوظه به واسطه حریق یا این قبیل حوادث تلف گردد ادعائی نشود اگر در مدت یک سال وارث و وصی یا وکیل پیدا نشود ترکه محفوظ از طرف بیت المال به فروش رسیده قیمت آن حفظ شود. در صورت فوت تبعه عثمانی در ایران از همین قرار رفتار شود.

فصل هفتم: به موجب شرط سابق و محض تأیید دوستی مابین دولتین در هر سال شخصی از طرف دولت ایران و شخصی از طرف دولت عثمانی در ایران مقیم شود و از تبعه دولتین علیتین که در اثنای محاربه به طرفین گذشته و عمل بدی از آنها بروز کرده باشد محض حرمت این عهدنامه در حق این قبیل اشخاص به واسطه این اسائن سیاست نشود. ۱۲۸۱

ضمیمه ۱۰

عهدنامه صلح بین ایران و روسیه، ترکمنچای به تاریخ ۲۲/۱۰ فوریه ۱۸۲۸ مطابق
پنجم شعبان ۱۲۴۳

- فصل اول: صلح و مودت ؛
- فصل دوم: فسخ عهد نامه گلستان به واسطه وقوع جنگ ؛
- فصل سوم: ایالاتی که به روسیه داده شده است ؛
- فصل چهارم: فصل جدید سرحدی ؛
- فصل پنجم: اراضی و نواحی جدیدی که به روسیه تعلق یافته است ؛
- فصل ششم: وجه خسارت جنگ - تضمین و اقساط و ترتیب تأدیه آن ؛
- فصل هفتم: در باب عباس میرزا نایب السلطنه ؛
- فصل هشتم: سیر سفاین تجارتنی مملکتین در بحر خزر و شکست و غرق کشتی ؛
- فصل نهم: شرایطی که راجع به سفاین جنگی است ؛
- فصل دهم: حفظ مناسبات تجارتنی و حمایت اتباع طرفین - قونسول و وکلای تجارتنی - در باب شکایت دولت علیه از قنسول یا مأمور روسیه ؛
- فصل یازدهم: تسویه و دعاوی معوقه - وصول و ایصال مطالبات ؛
- فصل دوازدهم: اشخاصی که در دو طرف رود ارس دارای اموال غیر منقوله هستند و مهلتی که به جهت انتقال آن به مومی الیهم داده شده است. کسانی که استثنائاً از انتفاع این مهلت محروم هستند ؛
- فصل سیزدهم: اسرای جنگی ؛
- فصل چهاردهم: شرایطی که راجع به فراریان است ؛
- فصل پانزدهم: عفو و بخشش در باره اشخاصی که در مدت جنگ و بعد از آن مرتکب به بعضی اعمال شده‌اند اموال منقوله و غیر منقوله معفوین و مهلتی که از این بابت به مومی الیهم داده شده است ؛
- کسانی که از عفو و اغماض محروم هستند
- فصل شانزدهم: ترک مخاصمات - تصدیق عهد نامه ؛

بنام خداوند متعال

چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت قویشوکت معظم نامدار امپراطور و صاحب اختیار کل ممالک روسیه بالسویه و از صمیم قلب مایل هستند که بر صدمات محاربه [ای] که مخالف میل طرفین است نهایی داده و مجدداً روابط قدیمه حسن همجواری و مودت را ما بین مملکتین به وسیله صلحی که فی حد ذاته متضمن اساس امتداد و دافع مبانی اختلافات و پروت آتیه بوده باشد بر پایه و بنائی محکم و استوار دارند، لهذا وزیران مختار خود را که برای این امر سودمند مأمور هستند از این قرار معین داشتند:

از طرف اعلیحضرت امپراطور روسیه، ژان پاسکیه ویچ آجودان جنرال و سرتیپ پیاده نظام فرمانده اردوی قفقاز کفیل امور غیر نظامی گرجستان و حاجی ترخان و قفقاز و رئیس قوه بحریه دریای خزر دارای نشان الکساندر نوسکی مکمل به الماس و نشان سنت آن از درجه اول مکمل به الماس و سن ولادیمیر از درجه اول و سن ژرژ از درجه دوم و دو شمشیر افتخاری که یکی مرصع و دیگری طلا که روی آن این طور نوشته شده (برای شجاعت) و دارای نشان عقاب قرمز از درجه اول و نشان هلال عثمانی و غیره و الکساندر رابروسکوف کونسیه دتا و پیشخدمت اعلیحضرت امپراطور دارای نشان سن ولادیمیر از درجه سوم و سن استانیلاس لهستان از درجه دوم و سن ژان بیت المقدس. و از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ایران حضرت اشرف شاهزاده عباس میرزا. وزاری مختار طرفین پس از آنکه در ترکمان چای اجلاس کرده و اختیار نامه های خود را مبادله و آنرا موافق قاعده و مرتب به ترتیبات شایسته یافتند فصول ذیل را منعقد و برقرار داشتند:

فصل اول: از امروز به بعد مابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور روسیه و نیز مابین ممالک و وارث و اخلاف و اتباع اعلیحضرتین صلح و وداد و مودت کامله علی الدوام برقرار خواهد بود.

فصل دوم: چون مخاصمه طرفین معظمتین که به سعادت امروز به اختتام رسید تعهدات عهد نامه گلستان را باطل می دارد، لهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور روسیه چنین صلاح دیدند که به جای عهد نامه مزبور مواد و شرایط ذیل را که مبنی بر ازدیاد و استحکام روابط آتیه مودت و صلح مابین روسیه و ایران است برقرار نمایند.

فصل سوم: اعلیحضرت شاهنشاه ایران از طرف خود و اخلاف و وارث خود خانان ایروان را که در دو طرف رود ارس واقع است و نیز خانان نخجوان را به ملکیت مطلقه به

دولت روس واگذار می کند بناءً علیهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می شوند که دفاتر و اسنادی را که راجع به حکومت و اداره خانات فوق الذکر است منتها در ظرف شش ماه از امضای این عهدنامه به مأمورین روس تسلیم نمایند.

فصل چهارم: دولتین معظمتین معاهدتین قبول نمودند که خط سرحدی مابین دولتین از این قرار ترسیم شود.

این خط از نقطه سرحد دولت عثمانی که به خط مستقیم نزدیک ترین راه به قله کوه آغری کوچک است شروع شده به قله مزبور رسیده و از آنجا به سرچشمه رود قراسوی سفلی که از دامنه جنوبی آغری کوچک جاری است فرود می آید. پس از آن خط سرحدی، طول مجرای این رود را الی محل التقای آن با رود ارس که محاذی شرور است طی نموده و از اینجا مجرای رود ارس را متابعت کرده و به قلعه عباس آباد می رسد. از استحکامات خارجی این قلعه که در ساحل راست ارس است خطی که طول آن نیم آقاج یعنی سه ورست و نیم روس بوده باشد به تمام جهات کشیده خواهد شد و تمام اراضی که در حدود این خط واقع می شود منحصر به دولت روس بوده و در ظرف دو ماه از تاریخ امروز به طور دقت تخیط خواهد شد از طرفی که محل شرقی این خط متصل به رود ارس می شود خط حدی مجرای رود مزبور را الی کداریدی بلوک متابعت می کند و خاک ایران از این نقطه اخیر الی سه آقاج یعنی بیست و یک ورست در طول مجرای ارس امتداد می یابد. بعد از وصول به این محل خط سرحدی جلگه مغان را به طور مستقیم گذشته به محلی از مجرای بالها رود خواهد آمد که در سه آقاجی یعنی بیست و یک ورست پائین تر از ملتقای دو رود آدینه بازار و ساری قمیش واقع است پس از آن خط سرحدی از ساحل چپ بالها رود الی ملتقای دو رود مزبور آدینه بازار و ساری قمیش صعود و از آنجا در ساحل راست رودخانه آدینه بازار شرقی الی سرچشمه آن ممتد و از سرچشمه مزبور الی قله تپه های جگیر می رسد، به طوری که تمام آب هائی که به طرف دریای خزر جاری است متعلق به روسیه بوده و تمام آب هائی که جریانشان به طرف ایران است تعلق به دولت علیه خواهد گرفت.

چون در اینجا (یعنی از سرچشمه رود آدینه بازار الی قله تپه های جگیر) حدود دولتین به واسطه تیزه کوه ها محدود می شود، لهذا مقرر است که دامنه این کوه ها که به سمت دریای خزر تمایل دارد متعلق به دولت روس بوده و دامنه آن طرف کوه ها اختصاص به ایران خواهد داشت.

از تیزه تپه های جگیر سرحد کوه هائی را که فاصل بین طالش و ارشق است متابعت نموده و به قله کمرقوئی می رسد و قللی که فاصل دامنه دو طرف کوه های مزبور است در

اینجا تحدید می‌نماید که در باب مسافت مابین سرچشمه آدینه بازار و قله‌های جگیر ذکر شد.

پس از آن خط سرحد از قله کمرقوئی تیزه کوه هائی که بلوک زوند را از ارشق جدا می‌نماید متابعت نموده و به محلی که حدود بلوک ولکیج است می‌رسد و ترتیبی که در باب جریان آب ذکر شده است مراعات خواهد شد و از این قرار بلوک زوند به استثنای قسمتی که در آن طرف قله کوه‌های مزبور است متعلق به روسیه خواهد بود.

از محلی که حدود بلوک ولکیج است خط بین‌الدولتین قتل کوه کلوبوتی و قتل سلسله عمده کوه هائی که از بلوک ولکیج می‌گذرد متابعت نموده و به سرچشمه شمالی رودخانه موسوم به آستارا می‌رسد و اینجا هم مسأله جریان آب چنانچه در فوق ذکر شده است مرعی می‌باشد.

از آنجا خط سرحدی مجرای آستارا را الی مصب آن در دریای خزر طی نموده و حدود خاک دولتین را به اتمام می‌رساند.

فصل پنجم: اعلیحضرت شاهنشاه ایران محض اثبات دوستی خالصانه که نسبت به اعلیحضرت امپراطور کل روسیه دارند به موجب همین فصل از طرف خود و از طرف دولت و اخلاف خود واضحاً «و علناً» تصدیق می‌نمایند که ممالک و جزایری که مابین خط تحدیدی فصل اخیر و تیزه جبال قفقاز و دریای خزر است و همچنین اهالی بدوی و غیره این نواحی متعلق به دولت روسیه می‌باشند.

فصل ششم: محض تلافی مصارف کثیره که از این جنگ بین دولتین برای مملکت روسیه حاصل شده و در عوض خسارات و ضررهائی که بدین جهت به اتباع روس رسیده است اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که وجه خسارتی تأدیه کرده مصارف و ضررهائی مزبور را جبران نمایند.

طرفین معظمین معاهدتین این وجه خسارت را به ده کرور تومان رایج یا بیست میلیون مناط نقره معین کرده و مقرر می‌دارند که ترتیب اقساط و تضمین تأدیه آن در قرار داد مخصوصی مرتب شود. اعتبار و استحکام قرار داد مزبور به حدی خواهد بود که گأنه لفظ به لفظ در همین عهد نامه درج شده باشد.

فصل هفتم: چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران چنین صلاح دیدند که حضرت اشرف عباس میرزا همایون فرزند خود را وارث و ولیعهد فرمایند، لهذا اعلیحضرت امپراطور کل روسیه محض اینکه نیات دوستانه خود را مکشوف و میلی را که در مساعدت به استحکام این نوع وراثت دارد مشهود خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران نمایند متعهد می‌شود که از امروز شخص حضرت عباس میرزا را وارث و ولیعهد دولت ایران شناخته

و ایشان را از حین جلوس به تخت سلطنت سلطان حقه این مملکت بدانند.

فصل هشتم: سفاین تجارتی روس مثل سابق حق خواهند داشت که بطور آزادی در دریای خزر و در امتداد سواحل آن سیر کرده و به کنارهای آن فرود آیند و در موقع شکست و غرق در ایران معاونت و امداد خواهند یافت. و سفاین تجارتی ایران هم حق خواهند داشت که به قرار سابق در بحر خزر سیر نموده و به سواحل روس بروند و در صورت غرق و شکست هم به آنها کمک و امداد خواهد شد.

اما در باب کشتی های جنگی چون آنهایی که بیدق نظامی روس دارند از قدیم الایام بالانفراد حق سیر در بحر خزر را داشته اند حال هم بدین سبب این امتیاز منحصر به همان کشتی ها خواهد بود. بطوری که به غیر از دولت روسیه دولت دیگری حق نخواهد داشت که سفاین جنگی در دریای خزر داشته باشد.

فصل نهم: چون مکنون خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه این است که در استحکام روابطی که به سعادت و میمنت، مجدداً مابین دولتین استقرار یافته است سعی و کوشش نمایند مقرر می دارند که سفراء کبار و وزراء مختار و شارژ دافرهائی که خواه برای انجام مأموریت موقتی و خواه به جهت اقامت دائمی به دربار یکدیگر فرستاده می شوند به فراخور مقام و موافق شأن و حیثیت طرفین و مطابق مودت و اتحاد بین الدولتین و نیز بر حسب عادات مملکتی مورد اعزاز و احترام شوند، علیهذا در باب تشریفات که باید از طرفین ملحوظ و منظور شود دستورالعملی مخصوص مقرر خواهد شد.

فصل دهم: چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه استقرار و توسعه روابط تجارتی مابین دو دولت را از نخستین فواید اعاده صلح می دانند چنین صلاح دیدند که ترتیباتی که راجع به حفظ تجارت و امنیت اتباع دولتین است در یک مقاوله نامه علیحده بطور مرضی الطرفین نگارش یابد و این مقاوله نامه که ما بین وزرای مختار طرفین انعقاد و به این عهد نامه انضمام خواهد یافت مثل این است که جزو متمم همین عهد نامه صلح بوده باشد.

اعلیحضرت پادشاه ایران به دولت روس حق می دهد که کمافی السابق هر جا که به جهت منافع تجارتی لازم باشد به آنجا قونسول و وکیل تجارتی بفرستد و متعهد می شوند که این قونسول و وکلای تجارتی را که مَنْ تَبِعْ هر یک زیاده از ده نفر نخواهد بود از حمایت و احترامات و امتیازاتی که لازمه سمت رسمیت آنهاست بهره مند سازند. اعلیحضرت امپراطور روسیه هم وعده می دهد که رفتار بمثل را در ماده قونسول و وکلای تجارتی اعلیحضرت شاهنشاهی منظور دارد.

در صورت شکایت حقه دولت ایران از یکی از مأمورین یا قونسول های روس وزیر مختار یا شارژدافری که در دربار دولت علیه ایران اقامت و به این اشخاص ریاست بلافاصله دارد، مشارالیه را از مأموریت خود خلع کرده و موقتاً کفالت کار او را به هر کس که صلاح بدانند واگذار خواهد کرد.

فصل یازدهم: پس از حصول صلح به امور و دعاوی اتباع طرفین که به واسطه وقوع جنگ در عهده تعویق مانده بود مراجعه شده و از روی عدالت قطع و فصل خواهد شد و مطالباتی که اتباع طرفین از یکدیگر یا از خزانه جانیینی دارند، بایتمام عاجلاً تأدیه خواهد شد.

فصل دوازدهم: طرفین معظمین معاهدتین نظر به منافع اتباع خود متفق الرای شدند که برای اشخاصی که دو طرف رود ارس دارای اموال غیر منقوله هستند مهلتی سه ساله قرار دهند که مومی الیهم بتوانند آنرا بطور دلخواه به مبیاعه و معاوضه برسانند ولی اعلیحضرت امپراطور روسیه تا حدی که این شرط راجع به خود اوست حسین خان سردار سابق ایروان و برادرش حسن خان و کریم خان حاکم سابق نخجوان را از انتفاع مدلول شرط مزبور مستثنی می دارد.

فصل سیزدهم: تمام اسرای جنگی را که طرفین در هنگام محاربه اخیره و یا قبل از آن دستگیر کرده اند و همچنین اتباع دولتین که در اوقات سایره اسیراً گرفتار شده باشند در ظرف چهار ماه مسترد خواهند شد. بعد از آنکه به این اشخاص ارزاق و اشیاء لازمه داده شد مومی الیهم را به طرف عباس آباد حرکت داده و در آنجا به کمیسرهائی که از طرفین برای استرداد و تهیه اعزام به اوطان ایشان مأمور شده اند تسلیم خواهند کرد.

درباره اسراء جنگی و اتباع دولتین که به اسیری گرفتار شده و به سبب بعد مکان آنها و یا به علت دیگری در ظرف مدت فوق مسترد نشده اند طرفین معاهدتین همین ترتیبات را مرعی و مجری خواهند داشت. دولتین ایران و روس مخصوصاً این حق را برای خود قرار می دهند که ایّ وقتِ کان، این قبیل اشخاص را مطالبه نمایند و ملتزم می شوند که هر وقت خود اسراء اظهار کرده یا از طرفین مطالبه شدند مومی الیهم را مسترد سازند.

فصل چهاردهم: دولتین معظمین معاهدتین اخراج فراری ها و ترانسفورهای (کسی که از اردوی خود به اردوی خصم رفته باشد) را که قبل از جنگ یا در مدت آن به تحت اطاعت و حکومت طرفین آمده باشند مطالبه نخواهند کرد.

ولی چون مناسبات خفیه بعضی از ترانسفورها یا تابعین و هم وطنان سابق موجب حصول نتایج مضره می شود، لهذا محض دفع و جلوگیری این نتایج دولت علیه ایران متعهد می شود که در متصرفات خود که ما بین حدود ذیل واقع است حضور و توقف

اشخاصی که الحال یا بعدها باسمه مشخص خواهد شد روا ندارد و مقصود از حدود از طرف رود ارس و از طرف دیگر خطی است که به واسطه رود جهریق و دریاچه ارومی و رود جقتور و رود غزل اوزن الی مصب آن در دریای خزر ترسیم می‌شود.

اعلیحضرت امپراطور کل روسیه نیز وعده می‌دهد که در خانات قراباغ و نخجوان و در قسمت خانات ایروان که در سمت راست ارس واقع است ترانسفوژهای ایرانی را نگذارد توطن و سکنی نمایند ولیکن مقرر است که این ماده صورت لزوم نخواهد یافت مگر در باره اشخاصی که طرف رجوع عامه یا دارای بعضی مقامات دیگر هستند از قبیل خوانین و بیگ‌ها و روسای روحانی یعنی ملاها که اعمال شخصی و تحریک و مناسبات خفیه ایشان باعث سوء اثر در باره هموطنان و تابعین قدیم آنها می‌شود و اما در خصوص نفوس عامه مملکتین مقرر است که اتباع دولتین که به مملکت یکدیگر رفته یا در آتیه بروند آزاد هستند که در هر جایی که آن دولت یعنی دولتی که این اشخاص در حیث حکومت و اقتدار آن در آمده‌اند صلاح داند، توطن و سکنا نمایند.

فصل پانزدهم: چون قصد سلیم و نیت خیریت عمیم اعلیحضرت شاهنشاه ایران است که ممالک خود را مرفه الحال و اتباع دولت علیه را از تشدید مصائب و صدمات حاصله این جنگ که به سلم و سعادت ختم شده است مصون و محفوظ دارد، لهذا در باره تمام اهالی و کارگزاران آذربایجان عفو کامل و رحمتی شامل مبذول می‌دارند به طوریکه هیچ یک از این اشخاص چه به جهت عقاید و نیات و چه از حیث رفتار و کرداری که در موقع جنگ با در مدت تصرف ایالت مزبور از ایشان به ظهور رسیده مورد تعرض و اذیت واقع نخواهد شد و علاوه براین از امروز مهلتی یکساله به آنها داده می‌شود تا اینکه بطور آزادی از ممالک ایران با کسان خود به ممالک روسیه بروند و اموال منقوله خود را به خارج حمل نموده و به فروش برسانند بدون اینکه دولت علیه ایران یا کارگزاران محلی اندک ممانعتی نموده و از اموال و اشیائی که فروخته یا به خارج حمل می‌شود حقوق و مرسومی دریافت یا تکالیفی در مورد آن بگذارند اما در باب اموال غیر منقوله به مومی الیهم پنج ساله مهلت داده می‌شود که اموال مزبور را به فروش برسانند یا بطور دلخواه انتقال و انتزاع نمایند.

کسانی که درین مدت یکساله مجرم به جنحه و جنایت (کریم) و مستوجب سیاست معموله دیوانخانه شوند از این عفو مستثنی خواهند بود.

فصل شانزدهم: وزرای مختار طرفین به مجرد امضای این عهد نامه صلح عاجلاً به تمام نقاط اعلام و احکام لازمه خواهند فرستاد که مخاصمه را بلا تأخیر ترک نمایند. این عهد نامه که به نسختین و به یک مدلول نوشته شده و به امضاء و مهر وزرای

مختار طرفین رسیده است به تصویب و تصدیق اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه خواهد رسید و تصدیقنامهجات معتبره که دارای امضای ایشان بوده باشد در ظرف چهار ماه و در صورت امکان زودتر به توسط وزرای مختار طرفین مبادله خواهد شد.

به تاریخ دهم ماه فوریه سال خجسته فال ۱۸۲۸ پنجم شعبان ۱۲۴۳ هجری در ترکمان چای تحریر شد.

عهدنامه تجارتي بين ايران و روسيه

ترکمان چای به تاریخ ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ مطابق ۵ شعبان ۱۲۴۳

فصل اول: تذکره - تجارت اتباع دولتین - ترتیبات راجعه به متروکات تبعه روس.

فصل دوم: کنترات و سایر قرارداد های کتبی تبعه دولتین و ترتیباتی که به آن راجع است در باب تعهداتی که ما بین طرفین بوقوع می رسد - افلاس و ورشکستگی .

فصل سوم: مال التجاره دولتین و حقوقی که به آن تعلق می گیرد.

فصل چهارم: آزادی تجارت در صورت جنگ یکی از دولتین با دولت ثالث.

فصل پنجم: حقی که در تملیک بعضی مستغلات به اتباع روس داده شده است - مصونیت خانه و ماوای تبعه روس و ترتیباتی که در صورت تفحص باید معمول شود.

فصل ششم: بعضی اشیاء مأمورین روس که از حقوق گمرکی معاف است - در باب اتباع ایران که در خدمت مأمورین روس هستند.

فصل هفتم: محاکمات - مرافعه ما بین اتباع روس و اتباع خارجه مرافعه اتباع ایران و روس - ترتیباتی که در صورت تجدید رسیدگی به مرافعه باید منظور شود.

فصل هشتم: محاکمه امور جنایتی اتباع روس در ایران.

فصل نهم: مسئولیت کارگذاران دولتی در صورت تخلف از مدلول عهد نامه.

فصل اول: چون طرفین معظمین معاهدین مایل هستند که اتباع خود را از کلیه فواید و منافعی که از آزادی تجارت حاصل می شود بهره مند سازند لذا تفصیل ذیل را مقرر داشتند. اتباع روس که دارای تذکره صحیح بوده باشند می توانند در تمام نقاط خاک ایران به تجارت اشتغال ورزند و نیز به دول همجوار آن مملکت بروند.

در ازای آن رعایای ایران هم می توانند که از دریای خزر و با از سر حد خشکی که فاصل بین دولتین است مال التجاره خود را وارد کرده و به معاوضه رسانند و نیز در روسیه متاع دیگر خرید کرده و به خارج حمل کنند.

مومی الیهم در ممالک اعلیحضرت امپراطوری روس از تمام حقوق و امتیازاتی که به

رعایای دول کامله الوداد داده شده است بهره مند خواهند بود. در صورت وفات یکی از اتباع روس در ایران اموال منقوله و غیر منقوله او نظر به تعلق به رعیت دولت دوست بالتمام به اقوام یا شرکاء او داده می شود و مشارالیهم در صورتی که صلاح بدانند حق خواهند داشت که اموال مزبوره را انتقال و انتزاع دهند.

در صورت فقدان اقوام یا شرکاء اختیار اموال مذکوره به سفارت یا قونسول روس مقیم ایران واگذار خواهد گردید بدون اینکه از طرف کارگذاران محل ممانعتی به ظهور رسد.

فصل دوم: کتترات و بروات و ضمانت نامه و سایر قراردادهای کتبی که راجع به امور تجارتهای است و مابین رعایای طرفین منعقد می شود از نزد حاکم (قاضی عرف) و قونسول روس و در جائی که قونسول نباشد فقط در نزد حاکم ثبت خواهد شد تا اینکه در صورت وقوع منازعه مابین طرفین بتوان تحقیقات لازمه را به عمل آورده و عدم رفع اختلاف نمود.

اسنادی که بطور فوق الذکر تصدیق و نگاشته شده باشد در هر محکمه عدلیه معتبر خواهد بود و اگر شخصی بدون اسناد مزبور با طرف مقابل ترافع نماید و به غیر از شهود دلیل دیگری اقامه نکند مسموع نخواهد شد مگر اینکه مدعی علیه اقامه شهود او را قبول کند. تعهداتی که به ترتیب فوق الذکر مابین رعایای دولتین وقوع می یابد بدون کم و کسری مرعی و معمول خواهد گردید و اگر یکی از طرفین از اجرای مدلول آن امتناع کرده و باعث ضرر طرف مقابل شود باید خسارت وارده را عهده نماید.

در صورت ورشکستگی یکی از تجار روس در ایران حقوق در باب طلب از اموال و اشیاء شخص ورشکست داده می شود ولی اگر از وزیر مختار و شارژ دافر یا قونسول روس خواهش شود که تحقیق کرده و معلوم نمایند آیا شخص ورشکست در روسیه بعضی اموال دارد که طلبکاران بتوانند از آن استیفای حق نمایند مشارالیهم نباید در تحقیق این مسأله مساعی جمیله خود را مضایقه دارند.

ترتیبات مقرر درین فصل بالمقابله در مورد رعایای ایران که در روسیه تحت حمایت قوانین آن مملکت تجارت می نمایند مرعی و معمول خواهد بود.

فصل سوم: بمحض اینکه تجارت اتباع مملکتین از منافع می که موضوع شروط سابق الذکر است بطور محکم بهره مند شوند مقرر می شود که از مال التجاره که اتباع روس به ایران وارد و از آن مملکت خارج می کنند و نیز از امتعه ایران که اتباع دولت علیه از راه بحر خزر و یا از سر حد خشکی بین الدولتین به مملکت روسیه حمل می نمایند و هکذا مال التجاره روس که اتباع ایران از مملکت روسیه و از طریق فوق الذکر خارج می کنند

کمافی السابق حقوق صدی پنج فقط یک دفعه در مواقع ورود یا خروج دریافت شده و علاوه به آن هیچگونه حقوق گمرکی مطالبه نشود.

دولت روس تعهد می نماید که در صورتی که لازم دانست دستورالعمل گمرکی و تعرفه جدید بر قرار نماید معهدا بر حقوق صد پنج فوق الذکر چیزی نیفزاید.

فصل چهارم: اگر دولت ایران یا روس با دولت دیگری در مقام جنگ بوده باشد رعایای مملکتین ممنوع نخواهند بود از اینکه با مال التجاره خود از خاک یکدیگر عبور کرده و به مملکت محارب روند.

فصل پنجم: چون موافق رسوم جاریه مملکت ایران اتباع خارجه به اشکال خانه و مغازه و امکنه وضع مال التجاره برای اجاره پیدا می نمایند لهذا اتباع روس علاوه بر حق اجاره مجاز می باشند که خانه برای سکونت و مغازه و امکنه برای وضع مال التجاره به حیظه ملکیت در آورند. کارگذاران دولت علیه ایران ماذون نیستند که عنفاً داخل خانه و مغازه و امکنه مزبوره شوند. در صورت لزوم باید به استیذان وزیر مختار یا شارژدافر یا قونسول روس مراجعه کنند و مشارالیهم دروگمان (مترجم) یا یکی از اجزای خود را مأمور خواهند کرد که در موقع معاینه خانه یا مال التجاره حضور بهم رسانند.

فصل ششم: چون وزیر مختار و شارژدافر افراد اعلیحضرت امپراطوری روس و نیز اجزاء سفارت و قونسولها و دروگمانها اشیائی که متعلق به ملبوس است و همچنین ضروریاتی که به جهت معیشت آنها لازم است در ایران پیدا نمی کنند علیهذا ماذون هستند که بدون ادای حقوق و سایر تکالیف اشیائی که فقط مخصوص مصارف خودشان است وارد نمایند.

در باره مأمورین رسمی اعلیحضرت شاهنشاه ایران مقیمین ممالک روسیه رفتار بمثل از این حیث کاملاً منظور خواهد بود. اتباع ایران که جزو من تبع وزیر مختار و شارژدافر یا قونسول بوده و به جهت خدمت مشارالیهم لازمند مادامی که در نزد ایشان هستند مانند اتباع روس و بالسویه از حمایت آنها بهره مند خواهد بود.

ولی اگر یکی از این اشخاص مرتکب جنحه و بدین سبب مورد سیاست قوانین جاریه می شود وزیر ایران یا حاکم و در صورت فقدان او کارگذاران محلی که حق این اقدام را داشته باشند فوراً وزیر مختار یا شارژدافر یا قونسولی که شخص مظنون در خدمت اوست تسلیم مومی الیه را خواهند خواست و اگر این عنوان مبنی بر دلایلی است که تقصیر شخص متهم را ثابت می نماید وزیر مختار یا شارژدافر یا قونسول در قبول این خواهش نباید هیچگونه اشکالی نمایند.

فصل هفتم: تمام امور متنازع و مرافعاتی که مابین اتباع روس به وقوع میرسد موافق

قوانین و رسم دولت روسیه فقط به رسیدگی و حکم سفارت یا قونسولهای اعلیحضرت امپراطوری روس رجوع خواهد شد^{۱۲۸۲} و همچنین است اختلافات و دعاوی واقعه بین اتباع روس و اتباع مملکت دیگری در صورتی که طرفین به حکومت مشارالیهم تراضی نمایند.

اختلافات و مرافعاتی که مابین اتباع ایران و روسیه به ظهور می‌رسد مراجعه به حاکم شده رسیدگی و حکم آن باید در حضور دروگمان (مترجم) سفارت یا قونسولگری بعمل آید. به این قبیل دعاوی که بر وفق قانون عدالت ختم شده است مجدداً رسیدگی نمی‌شود و اگر تجدید رسیدگی لزوماً اقتضا نمود باید به استحضار وزیر مختار یا شارژدافر یا قونسول روس در حضور دروگمان یا سفارت یا قونسولگری در یکی از دفترخانه‌های اعلیحضرت شاهنشاه ایران که در تبریز و در طهران منعقد است تجدید رسیدگی بعمل آمده و حکم داده شود.

فصل هشتم: چون وزیر مختار و شارژدافر قونسول حق قضاوت در باره هموطنان خود دارند در صورتی که مابین اتباع روس قتل و جنایتی به وقوع رسد رسیدگی و محاکمه آن راجع به مشارالیهم خواهد بود. اگر شخصی از اتباع روس یا اتباع مملکت دیگری متهم به جنایتی گردید مورد هیچگونه تعرض و مزاحمت نخواهد بود مگر در صورتی که شراکت او در جنایت بدلیل ثابت شود. درین صورت و نیز در صورتی که تبعه روس به شخصه منسوب به مجرمیت شده باشد محاکمات مملکتی بدون حضور مأموری از طرف سفارت یا قونسول روس نباید به مسأله جنایت رسیدگی کرده و حکم دهند و اگر در محل وقوع جنحه سفارت یا قونسولگری وجود ندارد کارگذاران آنجا مجرم را به محلی اعزام خواهد داد که در آنجا قونسول یا مأموری از طرف روسیه برقرار شده باشد. حاکم و قاضی محل استشاداتی را که بر علیه شخص مظنون است تحصیل کرده و امضا می‌نماید و این دو قسم استشهاد که بدین ترتیب نوشته شده و به محل محاکمه فرستاده می‌شود سند و نوشته معتبر دعوی محسوب خواهد شد مگر اینکه شخص مقصر خلاف و عدم صحت آنرا واضح ثابت نماید.

پس از آنکه کماهو حقه تقصیر شخص مجرم به ثبوت رسیده و حکم صادر شد مومی الیه به وزیر مختار یا شارژدافر یا قونسول روس تسلیم خواهد شد که به روسیه فرستاده شده و در آنجا موافق قوانین سیاست شود.

۱۲۸۲. مقصود این است که مرافعات مابین تبعه روس باید رجوع به سفارت یا قونسول شود و مشارالیهم موافق قوانین روسیه رسیدگی کرده و حکم دهد.

فصل نهم: طرفین معظمین معاهدتین اهتمام خواهند داشت که شرایط این عهد نامه مطابق النعل بالنعل معمول و مجری گردد. حکام ولایات و روسا و سایر مأمورین دولتین در هیچ موقع از مفاد آن تمرد نخواهند نمود والا جداً مسئول و در صورتیکه از مفاد آن تخلف کرده و کما هو حقّه خلاف ایشان محقق گردید مستلزم عزل خواهند بود. علیهذا ما امضا کنندگان ذیل وزرای مختار اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطوری روس شرایط مندرجه این عهدنامه را منعقد و مقرر داشتیم و این شرایط که متمم فصل دهم عهد نامه عمده است که امروز در ترکمانچای منعقد شده است همان اعتبار و استحکام را خواهد داشت کأنه لفظ به لفظ در همانجا درج شده باشد. بناءً علیهذا این قرار داد جداگانه به نسختین نوشته شده به امضا و مهر ما رسیده و مبادله گردید. در ترکمانچای به تاریخ دهم فوریه سال نیکوفال ۱۸۲۸ مطابق پنجم شهر شعبان سنه ۱۲۴۳ هجری

صورت مجلس در باب تشریفات پذیرائی سفراء کبار و مأمورین سیاسی

در ترکمانچای بتاريخ ۲۴/۱۰ فوریه ۱۸۲۸ امضا شده است

وزرای مختار ایران و روس بر طبق فصل نهم عهد نامه عمده امروز اجلاس کردند که برای پذیرائی سفرای کبار و وزرای مختار و شارژ دافرهائی که از طرفین به دربار یکدیگر فرستاده می شوند تشریفات مناسبی مرتب دارند و بالاتفاق تفصیل ذیل را مقرر داشتند: به محض اینکه وزیر ایران از ورود سفیر کبیر روس به تفلیس رسماً مطلع گردید بدون اتلاف وقت شخصی که رتبه او مناسب شان سفیر بوده باشد منتخب نموده تا سرحد به استقبال مشارالیه خواهد فرستاد و درین ضمن وزیر ایران سرکرده کل گرجستان را از عزیمت مهماندار یعنی شخصی که برای همراهی سفیر کبیر معین شده است مطلع داشته و روز ورود او را به سرحد تخمیناً معین می نماید سفیر کبیر هم اهتمام کرده و مسافرت خود را بطوری ترتیب خواهد داد که مقارن ورود مهماندار به سرحد برسد. از وقتی که مهماندار سفیر کبیر را ملاقات می نماید مسئول حفظ امنیت و عزت و احترام مقتضیه جناب معزی الیه خواهد بود.

اگر سفیر کبیر در حاکم نشین ایالتی مکث نماید هیأت مذکوره در تحت ریاست خود حاکم خواهد بود و مشارالیه به جناب سفیر کبیر تهنیت و تبریک گفته و معزی الیه را الی منزلی که برای او تهیه شده است مشایعت می نماید. در صورتی که سفیر کبیر در یک شهری مکث نماید که حاکم آنجا فرزند اعلیحضرت همایونی است حضرت معظم الیه وزیر خود را برای تبریک و خوش آمد به استقبال معزی الیه می فرستد. اگر سفیر کبیر به

دیدن حضرت معظم الیه آید مشارالیه و تمام اشخاصی که جزو سفارت هستند دعوت به جلوس شده و به جناب سفیر صندلی داده خواهد شد.

در رهگذر جناب سفیر هرجائی که قشون موجود است باید تحت السلاح بوده احترامات نظامی معموله را در باره معزی الیه مرعی دارند. مهماندار اهتمام کرده و وزارت را به موقع از ورود سفیر کبیر مطلع خواهد ساخت تا اینکه وزارت بتواند تدارکات لازمه ورود و پذیرائی رسمی مشارالیه را بعمل آورد.

وقتی که سفیر کبیر به آخرین منزل پایتخت یا به آخرین منزل اردوی همایونی رسید شخص معتبری مشارالیه را از طرف اعلیحضرت شاهنشاهی ریاست یکی از رجال دربار به استقبال جناب معزی الیه خواهد آمد. و عساکر ساخلوی شهر یا عساکر اردو به جناب معزی الیه پیش فنگ زده و احترامات نظامی لازمه را معمول خواهند داشت و رئیس مستقبلین همایونی فی الفور سفیر کبیر را به منزلی که برای مشارالیه مهیا شده و در آنجا گارد دونور (قراول احترام) گذارده شده است راهنمایی خواهد نمود فردای ورود سفیر کبیر وزرای اعلیحضرت همایونی و رجال سلطنتی بدیدن جناب معزی الیه خواهد آمد و پس فردای آن جناب سفیر کبیر رسماً بحضور همایونی مشرف خواهد شد.

ایشک آقاسی باشی (رئیس تشریفات) در ساعت مقرر آمده و به جناب معزی الیه اطلاع خواهد داد که برای پذیرائی او همه چیز مهیاست پس از آن جناب سفیر کبیر به ترتیب ذیل حرکت خواهد کرد.

فراشان شاهی در جلو و از عقب آنها یک قسمتی از گارد یا از پیشخدمتان خود سفیر کبیر ملتزم بوده پس از آن جناب سفیر کبیر در حالتی که اسبی که از طرف همایونی فرستاده شده یا اسب خود را سوار می‌باشد یک نفر از میرآخوران همایونی در جلوی معزالیه و هیأت سفارت در طرف راست و ایشک آقاسی باشی در طرف دست چپ و شاطران سرکاری در جنبین حرکت می‌نمایند بلافاصله قسمتی از گارد یا از پیشخدمتان خود جناب معزی الیه و در عقب آنها فراشان همایونی می‌آیند.

عساکری که در درون قصر یا اردوی همایونی الی محل دخول به حیاط های خلوت یا سراپرده گذارده می‌شوند به سفیر کبیر پیش فنگ خواهند زد و ایشک آقاسی باشی که در جلو سفیر کبیر می‌رود سعی خواهد کرد که تمام اشخاصی که در محل گذر جناب معزی الیه هستند سرپا ایستند.

سفیر کبیر در محل دخول به حیاط های خلوت یا سراپرده پیاده شده به منزل وزیر اول یا به چادر سپهسالار راهنمایی شده و در آنجا مدت قلیلی تا بیرون آمدن اعلیحضرت همایونی منتظر می‌شود. پس از آن ایشک آقاسی باشی جلو افتاده و جناب

سفیر کبیر با مَنْ تَبِعَ، خود به حیاط های خلوت یا سرپرده داخل می شود. گارد یا پیشخدمتان جناب سفیر کبیر در محوطه خارجی مانده و ایشک آقاسی باشی ورود سفیر کبیر را به عرض رسانیده و از طرف اعلیحضرت همایونی معزی الیه را تکلیف به جایگاه مخصوص یا چادر می نماید.

جناب سفیر با تمام مَنْ تَبِعَ، مجاز به دخول خواهد بود و در هیچ مورد نه به سفیر کبیر و نه به اتباع معزی الیه تکلیف نخواهد شد که لباس را که در بردارند تغییر دهند لیکن جناب معزی الیه و مَنْ تَبِعَ او سعی کرده و گالشی برای خود تحصیل خواهند نمود که در محل دخول به جایگاه مخصوص یا چادر بیرون آورند.

اعلیحضرت همایونی بعد از نطق سفیر کبیر ایشان را دعوت به جلوس فرموده و صندلی به جناب معزی الیه داده می شود. بعد از ختم مجلس سفیر کبیر به همان ترتیبی که آمده است مراجعت خواهند نمود بدون اینکه به منزل وزیر اعظم یا سپهسالار داخل شود. پس از این شرفیابی از کسانی که بدیدن او آمده اند بازدید خواهد کرد.

برای وزیر مختار یا شارژدافر روس هم همین تشریفات برقرار خواهد بود الا اینکه صاحبمنصبانی که به استقبال ایشان فرستاده می شوند در رتبه پست تر و اجزاء آنها در عده کمتر خواهد بود و تمام ساخلو برای مشارالیهم بیرون نخواهد آمد فقط عساگر قراولخانه ها به مشارالیهم پیش فنگ می زنند.

وزیر اول اعلیحضرت همایونی در ملاقات سبقت نمی کند ولی بدون تأخیر در روز بعد به بازدید ایشان خواهد رفت - اگر سفیر کبیر یا وزیر مختار و شارژدافر حامل نامه از طرف سلطان خود بوده باشد اعلیحضرت همایونی آن را بدست خودشان از او خواهند گرفت. همین تشریفات نیز در روسیه در باره سفرای کبار و وزرای مختار و شارژدافر های ایران که به سمت مأموریت به دربار پطرسبورغ می روند مرعی و مجری می شود لیکن تفاوت رسومات جاریه مملکتین هم منظور خواهد بود. این صورت که به نسختین نوشته شده و به امضا و مهر وزرای مختار طرفین رسیده است همان حکم و اهمیت را خواهد داشت کأنه لفظ به لفظ در عهدنامه عمده امروز مندرج شده باشد. در ترکمانچای دهم فوریه سال نیکو فال ۱۸۲۸ مطابق پنجم شعبان ۱۲۴۳ هجری، ۱۲۸۳

نمايه:

۵۵۷،۵۵۶،۵۵۴	(آ)
آذریایجانی: (آخوند ملا محمد رضا) ۵۲۳	آباران: (چمن) ۳۱۲، ۳۲۹، ۵۲۶، ۵۴۵
آذریگدلی: ۱۵	آبخوره: (قریه) ۵۴۶
آذری: (محمد) ۱۷۲	آچارا: (قریه) ۵۵۹
آراکلی --- آراکلی خان	آچوق باش: (قریه) ۵۸۳
آرپاچای: (دشت) ۲۷۲	آچی چای: (قریه) ۵۵۰
آرتق: (ترکمان) ۴۷	آخال: (قریه) ۵۰۷
آزادخان: ۴۵	آخالزیخه: (قریه) ۵۵۹
آزناووری: (نجبا) ۵۶۰	آخرکلک: (قلعه) ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱
آستارا: ۳۸۱، ۳۸۴، ۵۹۴	آخسقه: ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۲، ۳۱۲
آسیای صغیر: ۹	۳۲۴، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۶۲
آصف الدوله: (اللهیارخان قاجار) ۱۵۴، ۵۰۲	۴۶۸، ۳۸۹
۵۰۳، ۵۱۸، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۴۲	آخلسکلک: (قلعه) ۳۶۲
۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۷	آدینه بازار: ۷۱، ۷۳، ۵۸۲، ۵۹۳، ۵۹۴
آصف الحضرت --- میرزا محمد شفیع	آدینه حسن خان تاتار: ۴۲۳
آقا ابراهیم خوبی: (شیخ الاسلام) ۱۰۲،	آذریایجان: ۶، ۷، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵،
۲۷۹، ۲۹۷	۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۸۲، ۳۸، ۳۹، ۴۱،
آقاییک: ۳۴۹	۴۵، ۴۶، ۴۹، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۹،
آقاخان قاجار: ۱۳۲، ۱۴۴، ۴۴۲	۸۰، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۶،
آقا سلیمان گیلانی: ۵۲۹	۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۶۵،
آقا سید رفیع: ۴۳۴	۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۰،
آقا سید علی: (مجتهد) ۲۲۲، ۵۲۳	۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲،
آقا سید محمد اصفهانی: (مجاهد)	۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴،
مجتهد الزمانی) ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۳۴، ۵۳۶	۲۲۵، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۶۵، ۲۸۳،
آق اغلان: (قریه) ۲۲۶، ۲۵۰، ۳۹۲	۲۸۶، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱،
آقا محمد اسماعیل: ۱۲۰	۳۱۳، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۳،
آقا محمد خان قاجار: ۵، ۶، ۱۴، ۱۵،	۳۷۰، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۳،
۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۳۸، ۶۲، ۷۳، ۱۳۸،	۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۳۴،
۱۳۹، ۱۷۷	۴۳۷، ۴۶۷، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۲۲،
آقامیر شریف: ۴۳۴	۵۲۷، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۳،

۳۸۴،۲۰	آقامیر علی اکبر: ۴۳۴
ابراهیم خان اعتمادالدوله --- کلانتر	آق تپه: (قریه) ۳۹۰
شیرازی	آق دربند: (قریه) ۵۰۷
ابراهیم خان بغایری: ۴۴	آق دره: (قریه) ۲۳۱
ابراهیم خان بیات: (قولارآقاسی)	آقری داغ: (قریه) ۵۴۶
۳۵۷،۳۵۶،۳۱۸	آق سرای: (قلعه) ۴۶۲
ابراهیم خان: (بیگلربیگی هزاره)	آق سو: ۲۶۰،۲۵۹،۲۵۸،۲۵۷
۴۵۷،۴۲۰،۳۷۶	آققوشه: (قریه) ۳۳۲
ابراهیم خان سرتیپ باکویی:	آق قوینلو: (طایفه) ۱۱،۱۰،۹
۴۸۶،۴۸۷،۴۷۶،۳۴۷،۴۳۰،۳۵۲،۲۳۸	آل محبویه: (جعفر) ۱۵۲
ابراهیم خان شادلو: ۱۳۲،۱۳۰،۱۱۱	آلان برآغوش: (قریه) ۵۴۴
۱۵۴،۱۳۷	آن: (ملکه روسیه) ۱۷۴،۱۷۳
ابراهیم خان شامبیاتی: ۲۴۵	آیروملو: (طایفه) ۵۳۰
ابراهیم خان: (ظهیرالدوله) ۱۳۰	
۵۰۸،۲۰۰،۱۴۶،۱۴۴،۱۳۳	(الف)
ابراهیم خان: (عرب بسطامی) ۱۳۲	اباقاخان: ۳۲،۳۱
ابراهیم خان: (عزالدینلو قاجار) ۷۹	ابدال آباد: (قریه) ۴۲۰
۵۴۴،۵۳۵،۱۱۴،۱۱۱،۱۰۰،۹۹،۸۰	ابدال آقا: (گُرد سبکی) ۱۱۳
ابراهیم خان هزاره --- ابراهیم خان	ابدال خان: (گُرد جهان بیگلر) ۲۴۵،۴۹
بیگلربیگی هزاره	ابراهیم آباد: (قریه) ۳۸،۳۷
ابراهیم خان یوزباشی: ۲۹۰	ابراهیم آقای قاجار: ۶۷
ابراهیم شاه: ۴۲	ابراهیم بیک باکویه --- ابراهیم خان
ابن عبدالکریم: ۱۳۶،۵۶	سرتیپ باکویی
ابوالفتح خان: (جوانشیر) ۵۵	ابراهیم بیک سرتیپ --- ابراهیم خان
۲۶۴،۲۵۵،۲۵۰،۲۴۹،۱۹۲،۹۴	سرتیپ باکویی
۳۶۰،۳۲۸،۳۱۵	ابراهیم پاشا: ۴۷۸،۴۷۴،۲۵۳،۲۴۰
ابراهیم خلیل خان: (جوانشیر) ۱۷،۱۶	ابراهیم خان: (حاج / مفتی عثمانی) ۲۱۰
۲۲۵،۲۲۴،۲۱۹،۲۰۱،۹۴،۷۱،۶۹،۱۸	ابراهیم خان: (اعتضادالدوله) ۱۰۰
۳۸۸،۳۶۱،۳۶۰،۳۵۹،۲۴۸،۲۲۷،۲۲۶	۳۳۱،۳۲۹،۱۹۹،۱۱۳،۱۰۶
ابرج: (قریه) ۶۶	ابراهیم خان: (اعتضادالسلطنه قاجار) ۱۹

- احمد خان: (دنبلی) ۱۹، ۱۸، ۱۶، ۲۵۰، ۲۴۰، ۱۰۹، ۴۲،
 احمد خان: (مقدم، بیگلریگی) ۱۹، ۳۲۱، ۳۱۹، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۷۱،
 ۲۴۱، ۲۳۸، ۱۸۴، ۱۱۴، ۱۱۳، ۹۱، ۲۰، ۴۳۰، ۴۰۱، ۳۷۶، ۳۶۲، ۳۵۵، ۳۴۹،
 ۲۹۵، ۲۸۷، ۲۶۴، ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۵۰، ۴۸۴، ۴۷۸، ۴۷۷، ۴۶۰، ۴۵۵، ۴۴۰،
 ۴۸۶، ۴۳۷، ۳۷۰، ۳۵۶ ۵۴۷، ۵۴۴، ۴۹۶
 احمدی کرمانی: (شیخ یحیی) ۶۷، ۱۹۷،
 اخترمه: ۲۹۶، ۲۷۰، ۲۱۳، ۱۹۱، ۳۶، ۱۴۸،
 ۴۷۸، ۴۶۱، ۳۵۲، ۳۳۵، ۳۳۱، ۱۴۸،
 اخراجات: ۱۷۸، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۰۲، ۳۷۰،
 ۵۷۷، ۵۷۶، ۵۷۳، ۴۴۴، ۳۳۵، ۲۱۵،
 اخلاط: (قریه) ۴۶۷، ۴۶۶، ۳۱،
 اراکلی خان: (ایراکلی حاکم گرجستان) ۵، ۱۹۷،
 ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۶، ۱۷۵، ۶۹، ۱۶، ۷، ۶، ۱۹۷،
 ۵۶۱، ۵۵۹، ۱۸۱، ۳۲۴،
 ازان: ۷، ۶، ۱۹۷،
 ارامنه: ۱۸۹، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۱۳، ۷۱، ۳۲۵،
 ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۴، ۲۵۰، ۲۲۹، ۲۲۶، ۱۵۵، ۴۲، ۴۱، ۳۱،
 ۳۵۱، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۱، ۳۳۶، ۵۵۳، ۵۴۵، ۵۲۲،
 ۲۱۵، ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۹، ۴۱،
 ۴۶۳، ۳۵۱، ۳۳۹، ۴۱،
 ارجیل: ۴۷۵، ۴۶۲، ۳۶۸، ۳۵۶، ۳۵۳، ۳۵۲، ۵۴۳، ۳۴۱،
 ۵۴۸، ۵۴۳، ۵۳۲، ۵۲۸، ۵۴۹، ۵۴۸،
 اریبیل: ۴۸۷، ۴۸۶، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۵۲،
 ارپه چای: (رودخانه) ۵۸۲، ۳۵۲،
 ارتیک: (قریه) ۵۸۲، ۳۵۲،
 ارجیش: (قلعه) ۴۶۷، ۴۶۶، ۳۵۲،
 ۴۶۷، ۴۶۶، ۳۸، ۲۱،
 اردبیل: ۱۷۷، ۷۴، ۷۳، ۷۱، ۳۸، ۲۱،
 ۲۵۴، ۲۴۹، ۲۴۱، ۲۳۸، ۲۱۲، ۲۰۴، ۱۲،
 ۳۱۴، ۳۱۳، ۲۹۱، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۶۳، ۳۸۷،
 ۴۳۴، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۱۵، ۳۶۷،
 ۵۸۲، ۵۳۵، ۵۳۱، ۵۲۹، ۵۲۷، ۵۰۰، ۳۶۲،
 ۵۴۴، ۳۵۳، ۳۱۶، ۱۷۳،
 اردویاد: ۵۴۴، ۳۵۳، ۳۱۶، ۳۳۸،
 ۳۳۸، ۲۴۳، ۳۳۸،
 احمد خان درانی: (احمدشاه افغان) ۱۹۹،
 ۸۴، ۴۴

۵۵۱،۴۳۰،۳۵۵،۳۰۹،۲۳۹،۹۲	ارزمین: (چمن) ۹۲
ازبکیه قنقرات: ۵۰۷	ارزنگان: (ناحیه) ۴۷۹
اساقفه: ۵۵۹	ارزنة الروم: ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۶۷، ۲۵۴، ۲۴۷،
اسپانیا: ۳۰۹	،۴۵۹، ۴۵۸، ۳۸۷، ۳۸۵، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۰، ۳۱۶
اسپنز: (کاپیتان) ۱۹۳	،۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۳، ۴۶۷، ۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۶۰
استپانوف: (افسر روسی) ۲۶۸، ۲۶۵	۴۹۴، ۴۹۱، ۴۹۰، ۴۸۹
استریاد: ۴۱، ۳۸، ۳۶، ۳۵، ۳۳، ۳۲	ارسی: (رودخانه) ۱۸۸، ۱۸۳، ۱۷۷، ۷۴، ۷۱
،۵۴، ۵۳، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۶، ۴۴، ۴۳، ۴۲	،۲۵۶، ۲۵۵، ۲۴۹، ۲۳۵، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۱۲، ۲۱۱
،۱۶۱، ۱۳۰، ۹۴، ۶۷، ۶۶، ۵۷، ۵۶، ۵۵	،۳۴۱، ۳۳۳، ۳۲۹، ۳۲۸، ۲۹۵، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۷
،۴۲۲، ۴۱۱، ۳۴۹، ۳۲۱، ۲۸۶، ۱۷۶، ۱۶۲	،۳۹۰، ۳۸۹، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۴، ۳۵۲، ۳۴۸، ۳۴۷
،۵۱۴، ۵۰۰، ۴۵۷، ۴۳۷، ۴۲۸، ۴۲۴، ۴۲۳	،۵۴۰، ۵۳۵، ۵۳۴، ۵۳۳، ۵۱۴، ۳۹۹، ۳۹۵، ۳۹۴
۵۵۳، ۵۳۹، ۵۳۸، ۵۳۳، ۵۲۷، ۵۲۵	۵۸۲، ۵۴۸، ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۴۳، ۵۴۲، ۵۴۱
استراچی: (ریچارد) ۱۲۷	ارستوف: (نیارال گرجی) ۵۴۹، ۵۴۶
اسحاق خان: (تربتی / کرد قرائی) ۱۵۳،	ارض اقدس: ۱۱۷، ۱۰۷، ۱۰۵، ۴۴، ۳۹، ۳۸
۴۳۹، ۴۲۷، ۴۲۰، ۴۱۸، ۲۷۴، ۱۵۵، ۱۵۴	۵۳۷، ۴۵۵، ۴۲۷، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۱۸، ۱۵۴
اسدالله سلطان: (حاجی علی لو) ۴۰۹	اغروق: ۱۱۱، ۹۷، ۹۶، ۹۳، ۷۳، ۷۱، ۴۳
اسد سلطان: (قراچورلو) ۳۸۰	،۳۱۶، ۲۵۱، ۲۴۵، ۲۳۳، ۱۸۷، ۱۸۴، ۱۱۴
اسطاطسکواو پیرزندیم: ۵۸۲، ۵۰۵	۵۵۵، ۵۵۱، ۵۴۱، ۴۷۹، ۴۴۲، ۴۲۰، ۳۱۷
اسفراز: (قریه) ۲۷۳، ۱۱۶	ارغون خان: ۳۲، ۳۱
اسفراین: ۱۵۴، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۱۱، ۱۰۷	ارغون میرزا: (پسر حسن علی میرزا) ۴۵۶،
۴۴۱، ۴۲۰، ۴۱۸	۵۳۷، ۵۰۸
اسفندیار خان: (غلام گرجی) ۵۴۳	ارکوان: (قریه) ۴۰۰، ۳۸۴، ۳۸۲، ۳۸۱
اسفندیار خان: (نایب سپهدار) ۵۴۹	ارگنج: ۴۴۰
اسکات: (زایرت) ۱۹۵	ارمنستان: ۶
اسکاتلند: ۵۵۶	اروپا: ۲۸۱، ۲۰۷، ۲۰۶، ۱۷۰
اسکالون: (وابسته هیأت گاردان) ۲۷۷	،۴۲۵، ۳۷۴، ۳۰۵، ۳۰۲، ۲۹۱
اسکندر خان قاجار: ۴۷۷	۵۶۸، ۵۶۷
اسلامبول: (استانبول) ۲۷۰، ۲۵۴، ۲۱۷، ۲۱۰	اروق: (پسر کلای) ۳۲
،۳۸۷، ۳۸۵، ۳۴۵، ۳۳۸، ۳۱۰، ۲۷۹، ۲۷۶، ۲۷۲	ارومی: ۳۵۲، ۹۰، ۸۸
۴۹۴، ۴۸۷، ۴۷۳، ۴۶۸، ۴۶۰، ۳۹۲	ارومیه: ۹۱، ۹۰، ۷۴، ۶۴، ۴۵، ۱۱

۱۳۳، ۱۱۷، ۹۸، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۸۶
 ۱۴۸، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۳۸، ۱۳۴
 ۳۰۶، ۳۰۱، ۲۲۳، ۲۲۲، ۱۹۹، ۱۷۳
 ۵۰۱، ۵۰۰، ۴۹۸، ۴۸۲، ۴۵۰، ۳۴۴
 ۵۴۷، ۵۳۹، ۵۲۹، ۵۰۲
 اصلمش بک قاجار: (سرکشیک پرناک) ۳۵
 اصلاندوز: ۷، ۲۱۹، ۲۰، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۵۵،
 ۳۸۹، ۳۶۹، ۳۶۴، ۳۵۲، ۳۳۳، ۲۵۶
 ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰
 ۴۰۴، ۳۹۹، ۳۹۸
 اسیصور میخائیل: ۳۱۶
 اظهاری: (محمد رضا) ۲۴۶
 اعتضاد السلطنه: (علی قلی میرزا) ۱۵،
 ۳۸۱، ۸۴
 اعتماد السلطنه: (محمد حسن خان) ۳۷، ۳۵
 اعظم خان افغان: ۱۹۹
 اغور لور خان: (گنجی ای) ۳۲۹،
 ۵۳۰، ۵۲۹، ۳۷۴، ۳۷۱
 افغانه: ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۴، ۴۵،
 ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۵، ۸۶، ۶۸
 ۴۲۰، ۲۷۳، ۲۴۴، ۲۰۰، ۱۷۳، ۱۵۹
 ۵۷۳، ۵۶۸، ۵۳۶، ۴۴۰
 افغان: ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۷۰،
 ۱۳۱، ۱۱۸، ۱۰۹، ۹۰، ۸۶، ۸۵، ۸۴
 ۱۹۹، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۵
 ۴۲۱، ۴۲۰، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۰۹، ۲۰۰
 ۵۲۱، ۵۰۱، ۴۴۴، ۴۴۲، ۴۴۰، ۴۳۹
 ۵۷۷، ۵۵۳، ۵۳۶
 افغانستان: ۸۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸،
 ۵۷۳، ۵۶۳، ۴۴۴، ۲۷۳، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۲۰

اسماعیل آغا: (فرستاده عثمانی) ۳۷۷
 اسماعیل آقا: (شکاک ارومی) ۳۵۶، ۳۵۵
 اسماعیل آقای مگری: ۸۵
 اسماعیل بیک بیات: اسماعیل خان بیات
 اسماعیل خان بیات: ۱۵۱، ۲۵۲، ۴۶۴، ۴۶۵
 اسماعیل خان دامغانی: (غلام پیشخدمت باشی
 / سردار) ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱،
 ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۹۸، ۳۱۳، ۳۳۰، ۳۴۶،
 ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۶،
 ۴۲۹
 اسماعیل خان عرب: (عامری) ۶۱، ۲۰۰
 اسماعیل خان فیلی: ۵۸
 اسماعیل خان قاجار: (شام بیاتی) ۸۰،
 ۲۰۲، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۹۴، ۳۸۰، ۳۸۱
 اسماعیل: (شاه صفوی) ۳۳، ۲۰۶
 اسماعیل خان فندرسکی: ۵۳۵
 اشترک: (قریه) ۵۴۵
 اشتهار: ۱۴۷
 اشتهاردی: (میرزا عبدالکریم) ۹، ۲۰، ۱۰
 اشرف: (بهشهر) ۳۸
 اشرف افغان: ۱۷، ۳۷، ۳۸، ۱۷۳
 اشرف خان دماوندی: ۹۲، ۲۳۰
 ۲۳۴، ۲۹۳، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۸۰
 اشکنبر: (چمن) ۲۷۶
 اشنو: (قریه) ۶۴
 اشنویه: ۱۱، ۸۹
 اصغرزاده: (اژدر علی) ۱۷۲
 اصفهان: ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۳۶،
 ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۱،
 ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۸۵

٢٩٥،٢٩٤،٢٩٢،٢٩٠،٢٨٩،٢٨٨،٢٨٧	افواج قاهره: ٣١٣،٣٦٥،٤٠٣،٤٠٥،٤٧٦،٤٨٤
املاک خالصات: ٢١٤	التزر خان: ٢٢٨
اموال منهبوة الضيعات: ٤٩٤	السكندر ياوليج == السكندر اول / امپراطور
امير آخور ياشى: ٥٤٦	روسيه
امير اصلان خان: (دنبلى) ٤٤٣، ٤٦٢، ٥٥١	الفيستون: (مونت استوارت) ٨٤، ١١٦، ١١٧، ٤٤٤
امير الامرا: ٣٢، ١١٦، ٥٧١، ٥٧٥	الباق: (ناحيه) ٤٧٤، ٤٧٥
امير المؤمنين: ١٤٨، ٢٢٢، ٢٧٩	الدنبورگ: (دوك نشين) ٣٧٤
امير تيمور گوركان: ١٦٨	الشكرود: ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٦٧، ٤٦٩، ٤٧٤
امير حاج: ٤٩٢	الكزيدر لکزمري: (كوه) ٥٨٢
امير حسن خان طبسى: ١١٥	النجق: (قريه) ٥٤٤، ٥٤٧
امير حيدر: (توره) ١٩٧، ١٩٨، ٢٢٨	السكندر اول: (امپراطور روسيه) ١٦٩، ١٧٨،
امير خان دولوى قاجار: (سردار) ٢٨٧، ٢٩١،	١٧٩، ١٨٠، ١٩٤، ٣٧٤، ٤٠٨، ٤٢٥، ٤٣٦، ٥٠٦،
٢٩٧، ٣١٧، ٣٤٤، ٣٦٨، ٣٨٠، ٣٨١،	٥١٣، ٥١٨، ٥٢٤
٥٣٠، ٥٣٢، ٤٣٠، ٣٤٨، ٤٧٧، ٤٧٨،	السكندر ميرزا: ١٧٩، ١٨٠، ٢٥٠،
امير على خان عرب خزيمة: (قايينى) ١١٥، ١١٦،	٣٧٠، ٣٧١، ٣٨٩، ٥٢٨
امير على نقى خان: (حاكم تون) ٤٥٥	السكندر ميرزا == السكندر ميرزا
امير قليج خان: (تيمورى) ٢٧٤، ٣١٠، ٤٥٦،	الكسيس: ١٧٢
اميرگونه خان: (كردز عفرانلو) ١٠٥،	الكسيه: ١٦٩
١١٠، ١١٩، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٧، ١٥٤،	الله قلى توره: ٥٣٧
٤١١، ٤١٨	اللهوردى خان: (عزالدينلو قاجار) ٨٤، ١٦٦، ٢٢٨،
امير لوى قرا باغى: (طايفه) ٣٦٠	اللهيار خان: (قليجى) ١٠٥، ١١١،
امين الدوله: (عبدالله خان) ٣٤٤،	١٢١، ١٢٩، ١٣٠، ١٣٦، ١٣٧، ١٤٧، ١٤٨،
٥١٨، ٥٢٤، ٥٣٤، ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٧٥،	اليزابت: (ملكه روسيه) ١٧٤
امين پاشا: ٣٤٠، ٣٥٠، ٣٥٤، ٣٥٥،	امارت: ٣٥، ٣٦، ١٢٢، ١٣٩، ٤٥٠، ٤٩٨،
امين صرة همايون: ٤٩٢	امام جعفر (ع): ١٤٨
امينى: (ايرج) ٢٥٣، ٣٠٩،	امام حسن عسكرى (ع): ١٢٢
انزلى: ٥٨، ٦٠، ٢٣٥، ٢٣٥، ٥١٤، ٥٣٩، ٥٨٢،	امام قلى خان افشار: ٣٨٠
انگريز == انگليس	امام قلى ميرزا: ٣٥، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٤،
انگليس: ٧، ٢٢، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٦،	امان الله خان: (اردلان) ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٥٢، ٢٦٠،
١٢٧، ١٢٩، ١٥٥، ١٧٠، ١٩٣، ١٩٤، ٢٠٧،	امان الله خان: (افشار) ٢٥٨، ٢٨٦،

اوزلی: (سرگور) ۷، ۸، ۳۰۲، ۳۴۴،
۳۸۸، ۳۸۵، ۳۸۰، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۴۵
۴۰۷، ۴۰۶، ۳۹۸، ۳۹۵، ۳۹۰، ۳۸۹
۵۵۵، ۴۵۰، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۳
۵۷۵

اوزلی: (ویلیم) ۲، ۳۰۲
اوکتای قآن: ۳۱
اولجایتو: ۴۲۹
اولیویه: ۲۵۲

اونگ خان: (سابانویان) ۳۱، ۳۲

اهر: ۲۲۵، ۳۸۰، ۳۸۱، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۷
ایالت: ۳۵، ۷۵، ۸۴، ۸۹، ۹۳، ۹۹، ۱۲۰
۱۳۹، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۷۱، ۲۰۲، ۲۳۴، ۲۶۴
۳۶۰، ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۱۰، ۴۱۸، ۴۲۲،
۴۶۲، ۴۷۱، ۵۲۴، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۷

ایتالیا: ۱۷۲، ۲۸۱، ۵۶۷، ۵۶۸

ایخسوف: (حاکم روسی قراباغ) ۳۹، ۵۳۹، ۵۴۰

ایراکلی ← اراکلی

ایران: ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳،

۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۱،

۳۲، ۳۳، ۳۵، ۵۶، ۷۴، ۱۰۶، ۱۱۸،

۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۹،

۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۷۲،

۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹،

۱۸۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶،

۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰،

۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸،

۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۳،

۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰،

۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۱،

۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۷۸،

۲۸۱، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲،

۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۰،

۳۵۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴،

۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۸،

۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱،

۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۰،

ب ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۹۰، ۴۹۸، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۱۶،

۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۵۵، ۵۵۶،

۵۵۷، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۱،

۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۱،

انگلستان: ۸، ۱۲۰، ۱۷۸، ۲۰۷، ۲۰۹،

۲۱۸، ۲۷۷، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۷۳،

۳۷۴، ۳۹۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۴۴،

۴۵۰، ۵۱۴، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۱، ۵۷۲،

۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۷

انوار: (عبدالله) ۳۷

اواجق: (قریه) ۴۷۴، ۴۷۵

اوتوه: (موسی) ۳۰۹

اوجارود: (قریه) ۳۱۵، ۵۲۷

اوجان: (چمن) ۱۵، ۱۴۶، ۲۰۱،

۲۱۴، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۱،

۳۳۶، ۳۳۸، ۳۸۵، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶،

اوج کلیسا: (قریه) ۱۸۵، ۱۸۴، ۳۵۴، ۵۴۰،

۵۴۶، ۵۴۵

اورگنج: ۴۴۱

اورتق: (قریه) ۸۹

اوره: (قریه) ۴۶۳

اوزیک: (طایفه) ۳۳، ۴۵، ۴۲۷، ۵۳۶،

اوزیک خان: ۱۹۷

۳۰۷،۳۰۶،۲۹۴،۲۹۲،۲۹۱،۲۹۰
،۳۲۷،۳۱۹،۳۱۸،۳۱۷،۳۱۴،۳۱۳
،۳۴۹،۳۴۸،۳۳۹،۳۳۳،۳۳۱،۳۳۰
،۳۶۲،۳۵۹،۳۵۸،۳۵۴،۳۵۱،۳۵۰
،۴۰۴،۴۰۳،۳۸۹،۳۸۱،۳۸۰،۳۷۰
،۴۷۳،۴۶۶،۴۶۰،۴۵۹،۴۵۱،۴۱۶
،۵۱۹،۵۱۴،۵۰۶،۵۰۵،۴۷۹،۴۷۶
،۵۳۵،۵۳۰،۵۲۸،۵۲۷،۵۲۶،۵۲۲
،۵۴۴،۵۴۳،۵۴۲،۵۴۱،۵۴۰،۵۳۹
،۵۵۰،۵۴۹،۵۴۸،۵۴۷،۵۴۶،۵۴۵
۵۸۲،۵۵۲

ایرلاند: (ایرلند) ۱۲۷

ایشیک میدان: ۵۸۲

ایشیخدر: ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰

، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۴

، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۵، ۲۱۹

، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۳۲

۲۸۹، ۲۶۳، ۲۴۸

ایشیک آقاسی: ۱۳۸، ۱۲۸، ۲۴۵،

۴۸۶، ۴۶۵، ۳۷۴، ۲۶۵، ۲۴۸

ایل بیگی: ۵۳۰، ۳۵۵

ایلدکوز: (دره) ۳۹۹

ایلچی: ۲۵۲، ۲۱۲، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۷۰

، ۳۱۶، ۳۰۷، ۳۰۲، ۲۹۷، ۲۸۱، ۲۷۸، ۲۵۳

، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۵۶، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۳۹

، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۷

، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۱

، ۴۴۴، ۴۳۶، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۲۵، ۴۱۶

، ۵۳۱، ۵۲۷، ۵۲۶، ۵۲۵، ۵۲۴، ۵۲۳، ۵۱۳

، ۵۷۸، ۵۷۷، ۵۷۶، ۵۷۵، ۵۷۱، ۵۶۷، ۵۵۵

، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۸، ۲۶۷
، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۵
، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۱، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳
، ۳۰۴، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸
، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵
، ۳۳۲، ۳۲۸، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۱۸، ۳۱۶
، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷
، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۵، ۳۵۳، ۳۵۱، ۳۴۶
، ۳۷۶، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۶۷، ۳۶۴، ۳۶۲
، ۳۸۸، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۰، ۳۷۸، ۳۷۷
، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۳۹۸، ۳۹۵، ۳۹۰
، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۱، ۴۱۰
، ۴۳۶، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۰، ۴۱۸
، ۴۶۸، ۴۵۴، ۴۵۰، ۴۴۴، ۴۳۹، ۴۳۷
، ۴۸۲، ۴۷۷، ۴۷۶، ۴۷۴، ۴۷۳، ۴۶۹
، ۴۹۶، ۴۹۳، ۴۹۲، ۴۹۱، ۴۹۰، ۴۸۹
، ۵۱۴، ۵۱۳، ۵۰۹، ۵۰۵، ۵۰۳، ۴۹۸
، ۵۲۲، ۵۱۹، ۵۱۸، ۵۱۷، ۵۱۶، ۵۱۵
، ۵۵۲، ۵۵۱، ۵۵۰، ۵۴۳، ۵۳۸، ۵۲۳
، ۵۶۵، ۵۶۴، ۵۶۳، ۵۵۹، ۵۵۷، ۵۵۵
، ۵۷۳، ۵۷۲، ۵۷۱، ۵۶۹، ۵۶۸، ۵۶۷
، ۵۸۲، ۵۸۱، ۵۷۸، ۵۷۷، ۵۷۶، ۵۷۵
۵۸۶، ۵۸۵، ۵۸۴، ۵۸۳

ایروان: ۱۲۹، ۱۱۲، ۸۰، ۷۴، ۳۳

، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵

، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶

، ۲۳۰، ۲۱۹، ۲۱۳، ۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۲

، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲

، ۲۸۱، ۲۷۱، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۹، ۲۵۰

، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳

باکو: ۲۳۸	۵۸۶،۵۸۱
باکویه: (ولایت) ۲۸۹،۲۳۶،۶۰	ایلغار: ۲۳۷،۱۸۱،۱۵۰،۶۵،۶۳،۳۸
بالاحصار: (قلعه) ۴۴۴،۸۴	۳۴۹،۳۴۸،۳۴۷،۳۳۶،۲۹۴،۲۵۶،۲۴۵
بالامرغاب: (ناحیه) ۴۵۶،۴۵،۱۰	۴۴۲،۴۱۹،۴۰۰،۳۶۸،۳۵۵،۳۵۴،۳۵۰
بالتیک: (دریا) ۱۷۰	۵۳۶
بالغلو: (ولایت) ۵۲۸،۵۲۷،۵۲۲،۵۱۸،۵۱۷،۵۰۵	ایلوکه: (بزرگ جلایر) ۳۱
بام: (ناحیه) ۴۵۷،۴۴۱،۱۰۷	ایوان: (پسرالکسیه) ۱۷۳،۱۶۹
باویر: (دولت) ۵۶۷	ایوان وسلویچ: ۱۶۸
بایزید: (ناحیه) ۲۵۳،۲۴۰،۱۶۷،۹۹	ایوب: (شاهزاده افغان) ۴۴۴
۴۶۷،۴۶۳،۴۶۲،۴۶۱،۲۶۸،۲۶۴	
۴۷۵،۴۶۸	(ب)
بایندرلو: (ناحیه) ۲۷۲	بابان: (طایفه) ۳۴۳،۳۳۸،۲۸۶،۲۴۴
بتلیس جای: (رودخانه) ۴۶۶	۴۸۶،۴۸۵،۴۱۰،۳۸۵،۳۷۸،۳۷۷،۳۵۶
بجنورد: ۴۴۱،۴۲۰	بابا یوسف شاطر: ۷۴
بخارا: ۵۷۶،۴۲۸،۴۱۱،۳۷۶،۱۹۸،۱۹۷،۱۱۷	بابایف: (فاضل) ۱۷۲
بخارست: ۳۷۸،۳۷۷،۸	باب عالی: ۳۸۵،۳۷۶
بختیاری: ۴۲۰،۴۰۴،۶۰،۵۷،۴۳	باتوف: (ژنرال) ۴۳۷،۴۳۶
۵۴۳،۵۴۲،۵۳۴،۵۳۳،۵۰۲،۵۰۰	باجلان: (طایفه) ۵۵۳،۴۰۴،۱۴۴،۹۴،۸۷
بارو: ۱۸۹	باخزر: (ناحیه) ۴۵۷،۴۵۶
باروت خانه: ۵۰۹،۴۱۰،۲۰۷	بادغیس: ۵۳۶،۲۷۳
باسمه: ۵۰۹،۲۱۸	بادغیسات: ۵۳۶
باکیخانوف: (عباس قلی آقا) ۱۷۲،	بادکویه: ۵۸۳،۵۳۱،۲۳۸،۲۳۶،۶۲
۳۹۵،۳۴۸،۲۶۰،۲۲۰،۱۹۱	بارفروش: (بابل) ۷۷،۵۲،۵۰
بالیوز: ۱۹۶،۱۹۴،۱۹۳	بازار چالی: (محلّه) ۳۵۵
بایدز: (بایدوف / پسرگودویچ) ۲۶۹	باسمنج: ۵۵۱،۵۵۰
بخت النصر: ۱۴۹	باش آباران: (ناحیه) ۵۱۹
بخشکوف: (سفیر روسیه) ۵۲۵،۵۲۴	باش آچوق: (ولایت) ۳۲۷،۳۱۲
بدرخان هزاره: ۴۴۳	۳۵۰،۳۳۹،۳۳۵،۳۳۴،۳۲۹
بدل خان فوفلزایی: ۲۷۳	باشقلان: (قلعه) ۴۸۵،۴۸۴
بدلیسی: ۱۲،۱۰،۹	باغ شاه: (محلّه) ۵۳۶

بمبئی: ۱۲۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵،
 ۱۹۶، ۴۵۰، ۵۲۳، ۵۶۸، ۵۷۷
 بتتینک: (ویلیام کوندیش / دوک
 پورتلند) ۲۹۹
 بندپی: (قریہ) ۵۲
 بندماہی: (قریہ) ۴۶۶
 بنگالہ: ۱۹۶، ۱۲۷
 بنہ: ۳۶، ۴۳، ۷۱، ۷۳، ۹۳
 ۹۶، ۹۷، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۴۲
 ۱۴۴، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۳۳، ۲۴۵
 ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۱۶
 ۳۱۷، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۲۰، ۴۴۰
 ۴۴۲، ۴۷۹، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۴۰
 ۵۴۱، ۵۵۱، ۵۵۵
 بنیادخان ہزارہ: ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۵۶، ۴۵۷
 بنی امیہ: ۵۲۲
 بنی عباس: ۵۲۲
 بو الفاکف: (سردار روسی) ۲۶۲
 بوتزن: (جنگ) ۴۰۶
 بوداق خان مکری: ۴۳۰
 بورمہ: ۴۵۷
 بوریا آباد: (قریہ) ۴۴۲
 بوغال کویانک: ۳۱
 بوسفور: (قلعہ) ۲۱۰
 بوشہر: ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۶۰، ۱۹۳
 ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۹۸، ۳۰۲
 ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۷۴، ۵۲۳
 بوقا: (پسرکلا) ۳۲
 بولاغ: (ناحیہ) ۴۶۶
 بولانلوک: (ناحیہ) ۴۶۴

بدیع الزمان میرزا: (صاحب اختیار) ۵۳۹، ۵۰۰
 برخوردارخان: (اسحاق زایی) ۲۷۴، ۱۳۸
 برژرہ: ۲۷۷
 برکالہ: ۴۷۸
 برنار: (مهندس فرانسوی) ۲۷۷
 بروجرد: ۵۸، ۶۰، ۸۷، ۹۵، ۱۴۴، ۴۵۸، ۵۵۳
 بروجردی: (تراب خان) ۱۰۹
 بریگز: (گیلبرت) ۱۲۷
 بزچلو: (طایفہ) ۳۱۳، ۳۱۴، ۴۶۵، ۵۲۸
 بسطام: ۴۷، ۵۳، ۶۲، ۱۱۱، ۲۵۱، ۳۸۱، ۴۲۰
 بصرہ: ۸۶، ۹۴، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۳۷۷
 ۴۸۱، ۴۶۰
 بغداد: ۳۱، ۸۰، ۸۶، ۱۰۶، ۱۴۴، ۱۴۵
 ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷
 ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۶
 ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۵۶، ۳۵۷
 ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۵، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۶۰
 ۴۸۱، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۰۶
 بسقاویج: (نیارال روسی) ۵۳۳، ۵۳۹
 ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹
 ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶
 ۵۵۷، ۵۵۸
 بطالیان: ۵۴۰
 بکری: (قریہ) ۴۶۶
 بکنج خان ترکمان: ۴۲
 بلوچستان: ۸۴، ۲۰۰، ۳۰۴، ۴۴۶
 بلوک سدہ: ۴۹۹
 بلاد جزیرہ: ۹
 بلباس: (طایفہ) ۸۹، ۲۰۷، ۳۷۰، ۴۳۰، ۴۳۸
 بم: ۶۷، ۶۸، ۲۰۰

پاسلی: (ستوان چارلز) ۲۹۸، ۱۲۷	بویوک دره: (ناحیه) ۲۱۰
پال: پل اول	بهادران: ۳۵۳، ۳۵۲، ۲۱۶
پالا واندوف: (آوالوف) ۵۶۲	۴۳۰، ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۷۳، ۳۶۵
پالمر: (رابرت روزول) ۱۷۸	۴۸۵، ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۶۳، ۴۶۲
پین: (سروان) ۲۷۷	بهادر حشمت جنگ: ۱۱۸
پتربورغ: ۴۲۱، ۴۱۱، ۳۷۰، ۳۶۸، ۳۵۸، ۳۳۲	بهبهان: ۹۸، ۸۶، ۵۸
پرتو: (میشل فرانسوا) ۲۷۷	بهبود خان: ۴۲، ۴۱
پردل خان: ۴۴۶، ۴۴۴	بهرام میرزا: ۵۵۵، ۵۵۱، ۵۴۹
پرنی تاز: (چمن) ۵۳۶	بهلول پاشا: ۴۶۲
پروراری: (ناحیه) ۴۶۶	بیت الله الحرام: ۱۱۷
پروس: ۴۰۶، ۸	بیرامعلی خان قاجار: ۴۱۱، ۱۹۷
پسک: (قلعه) ۱۱	بیت المال، ۴۹۳
پشته: ۴۷۶	بیراتوند: (طایفه) ۵۵۳، ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۴۱، ۸۷
پطر: (امپراطور روسیه) ۱۶۹، ۱۶۸، ۵	بیژن خان گرجی: ۵۵۱
۳۲۷، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰	بیک کندی: ۳۱۳، ۳۱۲
۴۲۵، ۴۰۸	بیگ جان: ۱۹۷، ۱۱۷
پل اول: (امپراطور روسیه) ۱۸۰، ۱۷۸	بیگلربیگی: ۳۱۰، ۲۶۹، ۱۸۴، ۱۶۳
۵۶۱، ۱۹۴	۵۴۵، ۳۴۱، ۳۱۷
پل مالان: (قریه) ۴۲۰	بیگلرخان چاپشلو: ۴۱۸
پل نقره: (قریه) ۴۲۰	بیلقان: (ناحیه) ۱۸۱
پلنگ پوش خان جمشیدی: ۳۷۶، ۲۷۴	بینا: (علی اکبر) ۱۸۰
پلنگ جوهر: ۴۰۳	بین النهرین: ۱۵۲
پلیس ویتز: (معاهده) ۴۰۶	
پلیموت: ۳۰۲	(پ)
پناه آباد: ۳۶۸، ۲۶۴، ۲۵۵، ۲۴۹، ۲۲۹، ۲۲۷، ۶۹	پاپوف: (ژنرال) ۳۸۸، ۳۸۱، ۳۷۴
پناه بیگ جوانشیر: ۳۴۸، ۲۲۹	پاتینجر: (هنری) ۳۰۴
پنیک: ۲۴۰، ۲۳۹، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۴	پارت نگین: (سماندرویچ) ۲۸۷
۳۱۳، ۳۱۲، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۶۰	۳۳۱، ۲۹۲، ۲۸۸
۳۸۰، ۳۷۴، ۳۷۰، ۳۵۴، ۳۳۶، ۳۳۰	پاریس: ۳۰۸، ۳۰۵، ۲۹۸، ۲۸۳، ۲۵۳، ۱۷۱، ۵۸
۵۲۸، ۵۲۶، ۴۰۳	۴۰۸، ۳۹۰، ۳۱۰

پوتمکین: (پول) ۵۶۰

پولکونیک: (گرگین) ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۱۹

۳۱۸، ۳۱۷، ۲۹۳، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۲۹، ۲۲۸

۳۷۳، ۳۲۵، ۳۲۳

پولکونیک: (محمد قادی) ۳۳۲

پیر بازار: (محلہ) ۱۷۳، ۲۳۵، ۲۳۶

پیر شہباز: ۴۴۱

پیوقلی خان: (قاجار شامبیاتی) ۱۱۴، ۷۳

۱۳۷، ۱۶۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹

۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱

۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۳۳، ۳۴۸

۳۴۹، ۳۵۹، ۳۹۴

پیرنیا: (مشیر الدولہ) ۴۹۰

پیسلی: (ستوان) ۱۹۴

پیشاور: ۸۴، ۱۵۷، ۴۴۰، ۴۴۴

(ت)

تابین: ۳۳۷

تاتار: ۱۵۸، ۱۶۸

تاتارستان: ۵۷۶

تاتف: (ناحیہ) ۲۶۴

تاج ماہ: (الماس) ۶۹

تاجیک: ۷۶، ۲۰۶، ۴۶۸، ۵۵۲

تارلہ: ۱۷۸

تاگانروگ: (شہر) ۵۰۶

تالیران: (شوالیہ) ۲۷۷، ۵۶۹

تالین: (قلعہ/قریہ) ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۴۰

تانکوآینی: (وابستہ هیأت گاردان) ۲۷۷

تاوادان: ۳۳۵

تاوادی: ۵۶۰

تایجو: ۳۱

تیرسران: ۳۵۸

تیریز: ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸

۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۳۸، ۶۴، ۷۴، ۷۵

۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۶

۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۶۶، ۱۸۳، ۱۸۴

۱۹۲، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴

۲۱۸، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸

۲۴۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۷

۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹

۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۶

۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶

۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹

۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۴۳

۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴

۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۳

۳۷۴، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۹۸، ۳۹۹

۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۸

۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۳۴، ۴۳۵

۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۵۱، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۳

۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۸۹، ۵۰۶

۵۰۹، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۴

۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۴۱

۵۴۴، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱

۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۷

تیریزی: (حاجی میرزا یوسف) ۵۴۹

تیریزی: (صدرالدین محمد) ۲۲۲

تجن: (رودخانه) ۴۴۰، ۴۴۱

تخت طاووس: (ناحیہ) ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱

ترت حیدزیہ: ۴۲۷، ۴۴۲، ۴۵۶

،۳۳۷،۳۵۰،۳۵۴،۳۵۶،۳۶۲،۳۶۵
،۳۶۷،۳۸۱،۳۸۴،۳۹۴،۳۹۵
،۳۹۶،۳۹۷،۳۹۸،۴۰۰،۴۰۵،۴۰۹
،۴۱۰،۴۱۲،۴۲۰،۴۳۳،۴۶۱،۴۶۳
،۴۶۵،۴۶۹،۴۷۰،۴۷۳،۴۷۶،۴۷۷
،۴۷۸،۴۷۹،۴۹۶،۵۰۷،۵۰۹،۵۲۸
،۵۳۲،۵۳۳،۵۳۵،۵۴۱،۵۴۵،۵۴۶
،۵۴۹،۵۵۰،۵۵۲،۵۵۳،۵۶۷،۵۶۸
توجیهات: ۴۹۱
تومان: ۱۷۳،۱۱۹،۱۰۱،۶۹،۴۳،۳۱
،۱۹۲،۱۹۶،۲۰۶،۲۷۴،۳۰۱،۳۶۳،۳۶۴
،۳۶۹،۳۷۳،۳۸۵،۴۲۰،۴۶۹،۴۷۹،۵۰۱
،۵۲۳،۵۲۷،۵۳۱،۵۴۰،۵۴۷،۵۵۷،۵۶۱
۵۷۶
تورموسوف: (انشف) ۳۰۸،۳۰۷
۳۱۸،۳۲۴،۳۴۰،۳۷۳
توکل خان: ۹۹
تولی خان: ۱۶۶
تهران: (طهران) ۶،۷،۸،۲۰،۳۸،۳۷
،۴۶،۴۹،۵۱،۵۴،۵۵،۵۶،۶۱،۶۶،۶۸
،۷۰،۷۳،۷۴،۷۶،۷۷،۸۰،۸۶،۹۳،۹۸
،۱۰۱،۱۱۰،۱۱۲،۱۱۵،۱۱۷،۱۲۲،۱۲۸
،۱۳۳،۱۴۳،۱۴۶،۱۴۷،۱۵۵،۱۵۸،۱۶۰
،۱۶۲،۱۶۵،۱۶۶،۱۹۲،۲۰۰،۲۰۱،۲۲۵
،۲۳۴،۲۳۵،۲۵۲،۲۵۳،۲۶۵،۲۷۸،۲۷۹
،۳۰۰،۳۰۶،۳۰۹،۳۱۹،۳۲۲،۳۴۳،۳۴۴
،۳۴۵،۳۴۶،۳۷۳،۳۷۵،۴۰۴،۴۱۱
،۴۱۲،۴۱۶،۴۱۹،۴۳۶،۴۴۳،۴۴۷،۴۴۹
،۴۵۱،۴۵۳،۴۵۵،۴۹۸،۴۹۹،۵۰۹،۵۲۳
،۵۲۴،۵۴۱،۵۴۷،۵۵۶،۵۵۷،۵۶۹،۵۷۹

ترتر: (رودخانه) ۲۳۱،۲۲۹
۳۳۳،۳۴۸،۳۶۴،۳۹۴
ترجان: (قریه) ۴۶۴
ترزهل: (کامیل آلفونس) ۲۷۷،۳۰۷
ترشیز: ۳۱۰،۴۲۷
ترکمان: ۳۵،۴۱،۴۲،۱۴۶،۴۱۱
،۴۲۲،۵۰۰،۵۳۷،۵۳۸،۵۳۹،۵۵۷
ترکمانان: ۱۰،۳۳،۴۷،۴۰۸،۴۱۷
،۴۲۲،۴۲۳،۴۲۴،۴۲۸،۴۵۷،۵۳۹
ترناوت: (قلعه) ۲۲۹،۳۴۸،۳۶۸
تفلیس: ۵،۶،۴۵،۶۰،۶۹،۷۰،۱۶۵،۱۶۷
،۱۷۶،۱۷۹،۱۸۰،۱۸۱،۱۸۷،۱۹۰،۱۹۱
،۱۹۲،۲۳۳،۲۴۰،۲۵۰،۲۶۴،۲۸۲
،۲۹۶،۳۰۶،۳۰۷،۳۰۸،۳۱۲،۳۱۸
،۳۲۷،۳۳۱،۳۳۴،۳۵۰،۳۵۴،۳۶۱،۳۶۳
،۳۶۹،۳۷۰،۳۷۱،۳۷۴،۳۸۰،۳۸۸
،۳۹۰،۳۹۲،۴۱۳،۴۱۵،۴۳۳،۴۳۵،۴۵۰
،۵۱۶،۵۱۷،۵۱۸،۵۱۹،۵۲۷،۵۲۸،۵۳۰
،۵۳۱،۵۳۲،۵۳۳،۵۳۵،۵۴۱،۵۴۶،۵۴۸
،۵۵۹،۵۶۱
تکه: (ترکمانان) ۴۴۳،۴۵۷،۵۰۷
تناقا: ۳۰۸
تنخواه: ۴۲۰،۵۵۴،۵۵۵،۵۵۶
،۵۵۷،۵۷۶،۵۸۴
تنکابنی: (محمد بن سلیمان) ۲۴۶
تنکابنی: (میرزا محمد) ۲۴۶
توپخانه: ۴۳،۱۱۳،۱۱۴،۱۷۶
،۱۹۶،۲۰۶،۲۰۹،۲۱۰،۲۲۷،۲۲۸
،۲۳۲،۲۳۸،۲۴۴،۲۶۲،۲۷۷،۲۸۲
،۲۸۳،۲۸۷،۳۰۱،۳۱۱،۳۱۶،۳۱۷

جعفرخان: (بیات) ۱۰۸، ۱۰۹،
 ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۳
 جعفرخان زند: ۵۶، ۵۷، ۶۰،
 جعفرخان شقاقی: ۷۵
 جعفرخان نیشابوری: ۱۰۷
 جعفرقلی خان جوانشیر: (قرباباغی)
 ۲۴۹، ۲۵۵، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۹
 جعفرقلی خان: (برادر آقا محمد خان)
 ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۰، ۶۱، ۶۲،
 جعفرقلی خان دنبلی (باتمانقلیچ)
 ۸۰، ۸۹، ۹۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۲،
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۶۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۹۴،
 ۳۶۹، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۲۶، ۴۶۰
 جعفرقلی خان: (شقاقی) ۷۵، ۷۸
 جعفرقلی خان مرندی: ۴۷۶
 جعفرقلی خان مقدم: ۳۹۷، ۴۸۸، ۴۵۳، ۴۸۶
 جعفرقلی خان مراغهای: ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۰۲،
 ۳۶۵
 جفتو: (رحمت آباد) ۵۵۱
 جلال آباد: ۴۴۴
 جلال الدین افندی: ۳۸۵
 جلال الدین محمد پاشا: ۴۷۴، ۴۷۸
 جلوریز: ۴۹، ۴۲۱
 جمرق: (کوه) ۲۲۹، ۳۶۸
 جنبشسور: (قریه) ۴۶۴
 جندق: ۲۰۰
 جنس: (سرهر فرد) = جوجوز، سرهار فرد
 جواختی: (قریه) ۵۵۹
 جواد: (قریه) ۲۶۰، ۲۶۲
 جوادخان قاجار (زیادلوی) ۱۸۱، ۱۸۲، ۳۷۱،

تیمورسلطان: (صاحب) ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۶
 تیمورآقا: (ایل) ۳۵۵
 تیمورخان تیموری: ۱۱۵
 تیمورشاه: (درانی) ۷۰، ۸۴
 ۱۱۷، ۴۴۴، ۴۴۶
 (ج)
 جابلقی: (میرزا ابوالقاسم) ۲۲۲
 جاجرم: ۱۰۷، ۴۴۱
 جاجرود: ۱۳۴
 جاروتله: (ناحیه) ۱۸۱، ۲۶۲، ۲۶۴
 جام: (ولایت) ۵۰۸، ۵۳۷
 جامه خانه: ۱۰۰
 جامیش وان: (قلعه) ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۱
 جانبازان دامغانی: ۳۳۰، ۴۳۹
 جانبازان سمنانی: ۳۳۰
 جانبازان عراقی: ۳۵۷، ۵۳۳
 جان کنای: ۲۶۴
 جان محمدخان: (دولوقاجان) ۹۳، ۹۶، ۱۰۶
 ۱۰۹، ۱۴۳
 جان ملاخان: ۴۴۲
 جبر: (قریه) ۳۳۲
 جباقجور: (ناحیه) ۴۶۶
 جبرئیل لو: (طایفه) ۲۵۵، ۳۳۳، ۳۶۰، ۳۶۱
 ۳۶۳، ۳۶۴
 جبه خانه: ۲۰۷، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۸۴، ۴۶۱، ۴۶۳،
 ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۷۸، ۴۷۹
 جرجان: ۳۱
 جرید بازی: ۳۵۱، ۴۹۷
 جشن سرتراشی: ۴۹۷

چرخچی: ۲۲۷	۵۲۹
چرخچی باشی: ۱۳	جو جی خان: ۱۹۷، ۱۶۸، ۳۲
چریک: ۲۰۶، ۷۶	جودت پاشا: ۳۷۷
چشمه شاهی: (ناحیه) ۵۴۶	جونز: (سرها رفورده) ۲۱۲، ۲۰۷، ۲۲، ۲۱
چشمه علی: ۱۱۱، ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۶۲، ۴۲۰	۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۹
۴۲۳، ۴۲۲	۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۱، ۴۴۴، ۵۷۱، ۵۷۵
چلار: (قریه) ۳۱۴	جوین: ۴۵۷
چلدر: (قریه) ۳۸۹	جهاد: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۵
چلبیانلو: (طایفه) ۳۵۹، ۳۳۳	۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴
چناران: (قریه) ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۵۴، ۱۶۳، ۴۱۸	۲۲۷، ۲۴۶، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۹۹
چناقچی: (ناحیه) ۲۲۶، ۲۴۹، ۳۴۸، ۵۲۸، ۵۲۹	۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۳۴، ۵۱۹
چندا اولی: ۲۶۰	۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷
چنگیز خان: ۳۱، ۳۲، ۱۶۶، ۱۶۸، ۴۳۳، ۴۷۰	جهان ارغیان: ۱۱۰، ۴۱۸، ۴۴۱
چوبوق: ۴۹۲	جهانگیر میرزا: (پسر عباس
چورس: (قریه) ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۴	میرزا) ۵۰۰، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۴۴، ۵۴۵
۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸	جیجکتو: (طایفه) ۲۷۳
چهری: (قریه) ۴۶۰	جیحون: (رودخانه) ۳۱
چهل ستون: ۱۳۴	جیره: ۲۰۶، ۲۰۷، ۳۵۳، ۴۰۹، ۴۷۹
چین: ۱۳۲، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۰۴، ۳۲۴، ۴۱۰، ۴۵۰، ۴۸۲	جیرفت: ۶۶
	جیوش رکابی: ۳۳۶

(ح)

حاتم خان بیک دنبلی: ۲۹۰
 حاجب بزرگ: ۲۰۰
 حاجی آقار بیک قراباغی: ۵۲۹
 حاجی ابراهیم نظامی: ۲۷۰
 حاجی ابوالحسن خان: (تاجرایروانی) ۳۷۱
 ۳۷۴، ۳۸۸
 حاجی بابا: ۲۰۷
 حاجی ترخان: (قریه) ۵۶، ۴۳۳، ۵۱۴، ۵۸۱
 حاجی حمزه لوی: (قریه) ۳۹۸

(چ)

چاپار: ۱۸۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۹، ۳۵۱، ۳۸۱
 چالدران: ۱۳، ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۷۴
 چاله سیاه: (ناحیه) ۹۵
 چاوادزه: (ژان باگراتیون گارسوان) ۵۶۰
 چچن: (ولایت) ۵۳۵
 چچی: (قریه) ۳۳۲
 چخور ساعد: (ولایت) ۸۰، ۱۱۴، ۱۶۷، ۵۲۸
 چراغ علی خان نوایی: ۱۸۵، ۱۰۱، ۱۲۲

۲۵۱،۲۱۹،۲۱۳،۱۶۳،۱۶۲،۱۴۴،۱۳۰،۷۷
 ۲۸۷،۲۸۶،۲۸۵،۲۷۱،۲۶۹،۲۶۴،۲۵۶،۲۵۵
 ۳۲۷،۳۱۹،۳۱۳،۲۹۴،۲۹۲،۲۹۰،۲۸۹،۲۸۸
 ۳۷۰،۳۶۲،۳۵۹،۳۵۴،۳۴۴،۳۳۶،۳۳۵،۳۳۴
 ۴۱۰،۴۷۵،۴۶۷،۴۶۴،۴۰۴،۴۰۳،۳۸۰،۳۷۱
 ۵۴۵،۵۴۰،۵۲۸،۵۲۷،۵۱۴
 حسین خان قاجار قزوینی: (قوللر آقاسی) ۷۷،
 ۱۵۵،۱۵۴،۱۰۷،۸۶
 حسین علی خان بسطامی: ۴۲
 حسینعلی میرزا: (فرمانفرمای فارس) ۱۰۶،
 ۳۴۴،۲۹۸،۱۲۲،۱۲۱،۱۱۹،۱۱۸،۱۱۰
 حسین علی میرزا خان: (معیر الممالک) ۵۲۲،۵۲۱
 حسین قلی بیگ: ۱۰۸
 حسین قلی خان افشار: ۹۱،۹۲،۲۵۰،۲۶۰
 حسین قلی خان باکویه: (باکویی) ۳۳۱،
 ۲۳۶،۳۱۴،۲۳۸
 حسین قلی خان بیات: ۱۰۹
 حسین قلی خان دنبلی: ۱۷،۱۸،
 ۷۶،۶۴،۱۹
 حسین قلی خان: (عزالدینلوی قاجار) ۴۶،
 ۹۲،۹۱،۹۰،۸۶،۸۰،۷۶،۷۳،۷۲،۷۱،۴۷
 ۱۰۹،۱۰۷،۱۰۲،۹۹،۹۸،۹۷،۹۶،۹۵،۹۳
 ۱۱۱،۱۳۰،۱۳۲،۱۴۰،۱۴۱،۱۴۲،۱۴۳،۱۴۴،
 ۱۴۵،۱۴۶،۲۲۸،۲۳۶،۲۳۷،۲۳۸،۲۳۹،۲۴۰،
 ۲۵۶،۲۵۷،۲۵۸،۲۶۱،۲۸۹،۳۳۳
 حسین قلی خان قوینلو: ۹۸
 حسینی فسایی: (میرزا حسن) ۳۷
 حضرت معصومه (ع): ۱۲۲،۱۳۳،۱۴۵
 حق ویردوف: ۳۸۹،۳۹۰
 حکاری: (ایالت) ۱۰،۴۶۷،۴۷۵،۴۸۴،۴۸۵

حاجی روح الامین: ۱۰۹
 حاجی علی بیگ: ۴۶۰
 حافظ علی پاشا: ۴۵۸،۴۵۹،۴۶۰،۴۷۴،۴۷۵
 حالتی افندی: ۳۳۸
 حجاز: ۴۵۸
 حریر: (قریه) ۳۵۶
 حسام السلطنه: (محمد تقی میرزا) ۴۰۳،۴۰۴،
 ۴۴۱،۴۴۲،۵۵۳،۵۵۴
 حسن پاشا: (چچن اوغلی) ۴۶۳،۴۶۳
 حسن خان سارواصلان: ۵۲۷،۵۳۰،۵۳۵،
 ۵۴۰،۵۴۱،۵۴۲،۵۴۶،۴۸۰،۴۸۰
 حسن خان فیلی: ۸۷،۹۴
 حسن خان قاجار (سردار ایروانی)
 ۹۴،۲۱۳،۲۵۱،۲۵۵،۲۸۶،۲۹۳،
 ۳۵۴،۳۵۹،۴۶۱،۴۶۴،۴۷۳،۴۷۵،
 ۴۷۶،۴۸۰
 حسن خان یوزباشی غلام: ۱۸۹
 حسنعلی خان معیر الممالک: ۴۲
 حسنعلی میرزا: (شجاع السلطنه) ۷۱،
 ۱۱۰،۱۱۸،۱۶۵،۴۲۷،۴۲۹،۴۳۹،۴۴۰،
 ۴۴۲،۴۴۳،۴۵۶،۴۹۷،۵۰۷،۵۰۸،۵۳۶،
 ۵۳۷،۵۵۳،۵۵۴
 حسن قلعه: (ناحیه) ۴۶۳
 حسن کهل: (ناحیه) ۴۶۵
 حسن و حسین: (ناحیه) ۲۵۱،۲۵۵
 حسین آقای زیلان: ۴۶۷
 حسین پاشا خان یوزباشی: ۵۳۵
 حسین خان دنبلی: ۷۸،۹۹،۱۰۰،۱۰۲،۱۱۲
 حسین خان سردار قاجار: (بیگلربیگی ایروان)

۳۴۷،۳۱۶،۳۱۲،۳۱۱،۳۱۰،۲۸۶
 ۴۲۲،۴۲۱،۴۱۹،۴۰۱،۳۹۰،۳۶۰
 ۵۰۰،۴۹۹،۴۹۷،۴۵۱،۴۴۹،۴۲۷
 ۵۵۴،۵۳۹،۵۰۹،۵۰۸،۵۰۵،۵۰۱
 خالد پاشا: ۳۷۸،۳۷۷،۳۷۶،۳۵۷،۲۴۳
 خامور: (ناحیه) ۴۶۶،۴۶۳
 خان باباخان: (نانکلی) ۹۹،۹۸،۹۴
 خان بوتان بیک: ۳۳۲
 خان محمد خان قاجار: ۵۳
 خاوری شیرازی: (فضل الله) ۲۳،۲۱
 ۳۱۴،۲۸۲،۲۷۵،۲۴۰،۱۹۲،۱۰۵،۹۱
 ۳۸۵،۳۷۶،۳۴۳،۳۳۵،۳۳۴،۳۱۵
 ۴۹۴،۴۵۴،۴۳۹،۴۳۳،۴۲۰،۴۱۱
 ۵۱۹،۵۱۳
 خبوشان: ۴۵۵،۱۵۴،۱۳۰،۱۱۹،۱۰۵،۱۰۴
 خارک: ۵۷۳
 خامور: (ناحیه) ۴۶۲،۴۵۹
 خان باغی: (ناحیه) ۵۳۰
 خانشین: (ولایت) ۳۶۱،۲۵۱،۲۵۰،۲۱۹
 خانقین: ۳۷۸
 خبوشان: ۴۵۱،۱۵۰،۱۲۶،۱۱۷،۱۰۳
 ختلان: (طایفه) ۲۷۳
 خداآفرین: (پل) ۲۵۱،۲۴۹،۲۲۶،۲۲۵
 ۵۴۰،۳۵۳،۳۵۰
 خراج دیوانی: ۱۷۲
 خراسان: ۶۷،۵۲،۴۴،۴۱،۳۸،۳۲
 ۱۱۲،۱۱۰،۱۰۷،۱۰۵،۱۰۲،۹۹،۷۰
 ۱۲۶،۱۲۵،۱۲۰،۱۱۸،۱۱۷،۱۱۵
 ۱۵۳،۱۴۳،۱۳۷،۱۳۲،۱۳۰،۱۲۹
 ۱۸۲،۱۷۴،۱۶۲،۱۵۷،۱۵۵،۱۵۴

حلب: ۴۷۹،۴۵۸،۳۷۶
 حلّه: ۲۴۶
 حما: (ولایت) ۴۷۹
 حماملو: (ولایت) ۳۳۱،۳۱۳،۳۱۲
 حمزه چمن: (رودخانه) ۵۸۲،۵۲۸
 حمزه خان انزلی: ۵۴۸
 حمص: (ولایت) ۴۷۹
 حویزه: (ولایت) ۳۷۹
 حیدرانلو: (اکراد) ۴۹۲،۴۶۴،۴۵۹
 حیرت افندی: ۳۴۳
 (خ)
 خادم ذوالمفاخر: ۲۷
 خادمان حرم: ۴۵۸
 خاقان: ۵۲،۵۱،۵۰،۴۹،۴۱،۳۵
 ۶۲،۶۱،۶۰،۵۷،۵۶،۵۵،۵۴،۵۳
 ۷۳،۷۰،۶۹،۶۸،۶۶،۶۵،۶۴،۶۳
 ۸۴،۸۳،۸۰،۷۹،۷۷،۷۶،۷۵،۷۴
 ۹۶،۹۵،۹۴،۹۳،۹۲،۹۰،۸۶،۸۵
 ۱۰۷،۱۰۶،۱۰۵،۱۰۲،۱۰۰،۹۷
 ۱۱۸،۱۱۷،۱۱۶،۱۱۵،۱۱۱،۱۰۸
 ۱۴۱،۱۳۹،۱۳۸،۱۲۵،۱۲۱،۱۱۹
 ۱۵۶،۱۵۴،۱۵۳،۱۴۷،۱۴۵،۱۴۴
 ۱۷۶،۱۶۷،۱۶۶،۱۶۳،۱۶۲،۱۵۸
 ۱۹۶،۱۹۲،۱۸۹،۱۸۸،۱۷۹،۱۷۷
 ۲۲۲،۲۱۳،۲۰۱،۲۰۰،۱۹۹،۱۹۷
 ۲۴۳،۲۴۱،۲۳۶،۲۳۴،۲۳۳،۲۳۰
 ۲۵۴،۲۵۲،۲۵۰،۲۴۷،۲۴۶،۲۴۴
 ۲۷۵،۲۷۳،۲۶۸،۲۶۷،۲۶۳،۲۵۸
 ۲۸۳،۲۸۲،۲۸۱،۲۷۹،۲۷۸،۲۷۶

خمسه: ۲۹۴، ۲۸۶، ۹۸، ۶۲، ۵۸، ۵۷،

۵۵۲، ۵۳۵، ۳۷۸، ۳۶۳، ۳۴۶

خنزیرک: (ولایت) ۵۳۱، ۵۲۹، ۵۲۸

خنوس: (قلعه) ۴۶۷، ۴۶۶

خواجه اوانس: ۱۹۵

خواجه ربیع: ۳۹

خواجه عباس خان: ۵۴۳، ۵۴۲

خواجه وند: ۵۳۲، ۱۸۵

خواجهگان: ۵۰۰، ۲۶۷، ۲۴۷

خوارزم: ۴۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷

۵۰۷، ۴۵۷، ۴۴۱، ۴۳۷، ۴۲۸

۵۷۶، ۵۳۷، ۵۰۸

خوزستان: ۵۵۳، ۵۲۲، ۴۸۱، ۹۸

خوی: ۱۷، ۱۶، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۹

۸۹، ۸۰، ۷۸، ۷۶، ۷۴، ۶۴، ۱۹، ۱۸

۱۱۴، ۱۱۲، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۲

۲۷۹، ۲۵۴، ۲۵۰، ۲۳۹، ۲۱۸، ۲۰۲

۳۵۵، ۳۵۴، ۳۰۷، ۲۹۷، ۲۸۶، ۲۸۳

۵۰۰، ۴۸۵، ۴۷۶، ۴۷۳، ۴۶۶، ۴۶۱

۵۵۰، ۵۴۸، ۵۴۶، ۵۴۴، ۵۴۲

خیزان: (قریه) ۴۶۶

خیوه: ۴۱۹

(د)

دآدا: (بیانکی) ۲۷۷

دارالخلافة: ۱۲۸، ۹۸، ۸۰، ۷۱، ۷۰

۲۰۰، ۱۹۷، ۱۶۵، ۱۶۲، ۱۵۷، ۱۵۵

۳۱۹، ۳۰۹، ۳۰۶، ۳۰۰، ۲۷۶، ۲۳۶

۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۳۱، ۳۲۲

۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۸، ۴۰۴، ۳۷۵، ۳۷۴

۲۷۴، ۲۷۳، ۲۵۶، ۲۰۵، ۱۹۸، ۱۹۷

۴۰۸، ۴۰۳، ۳۷۶، ۳۵۷، ۳۴۶، ۳۱۰

۴۲۱، ۴۲۰، ۴۱۹، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۱

۴۳۹، ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۲۲

۴۹۴، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۴۳، ۴۴۱، ۴۴۰

۵۵۳، ۵۰۸، ۵۰۷، ۵۰۶، ۵۰۳

خراسکائی: (باقرخان) ۱۴۴، ۵۸، ۵۷

خراسکائی: (حاج جعفر) ۱۴۴

خزانة عامرة: ۳۶۳، ۳۴۶، ۳۳۲، ۲۱۲

۵۵۷، ۵۵۴، ۵۴۷، ۵۲۳

خز: (دریا) ۳۱۴، ۲۳۸، ۲۳۵، ۲۲۷، ۴۱

۵۸۳، ۵۸۱، ۵۳۹، ۵۳۸، ۴۰۱، ۳۲۰

خزیرک: (ناحیه) ۳۸۰

خسته خانه نظامی: ۲۰۶

خسرو خان اردلان: ۵۲۵، ۵۸

خسرو صاحبقران: ۵۳۸، ۵۲۲

خسرو محمد پاشا: ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۸

خسرو میرزا: ۴۹۷

خضر بیک: ۱۷۶

خطاکوف: (ینارال روسی) ۳۵۰، ۳۴۹

خلافت: ۱۲۱، ۱۰۵، ۹۹، ۴۷، ۴۶، ۲۹

۳۰۱، ۲۹۹، ۲۰۰، ۱۵۸، ۱۴۷، ۱۳۹

۵۲۴، ۵۲۲، ۴۳۴، ۳۴۳، ۳۴۰، ۳۰۸

۵۴۳، ۵۴۲، ۵۳۸، ۵۲۵

خلخال: ۵۵۲، ۴۳۴، ۶۲

خلعت: ۱۵۸، ۱۴۰، ۱۱۱، ۱۰۰، ۸۴

۴۶۲، ۳۹۳، ۳۶۷، ۳۲۷، ۳۲۵، ۳۱۹

۴۹۸، ۴۸۶، ۴۸۵، ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۷۰

خلیج فارس: ۵۷۳، ۳۰۲

خلیل آقای سپانلوی قاجار: ۴۲۳

دارالشفاء: ۱۷۵، ۱۲۲	،۴۴۳،۴۳۶،۴۳۳،۴۲۷،۴۱۹،۴۱۶
دارالضرب: ۵۲۲، ۵۲۱، ۹۱	،۴۹۸،۴۵۸،۴۵۵،۴۵۳،۴۵۱،۴۴۹
دارالعباده: ۱۱۷، ۱۱۵، ۹۹، ۸۵	،۵۲۳،۵۲۱،۵۰۹،۵۰۲،۵۰۱،۴۹۹
دارالعلم: ۷۶، ۴۶	،۵۴۱،۵۴۰،۵۳۸،۵۳۷،۵۳۵،۵۲۴
دارالقرار: ۱۶۰، ۸۴	،۵۷۹،۵۵۸،۵۵۷،۵۵۴،۵۵۲،۵۴۷
دارالمرز: ۵۵۳، ۲۳۰، ۱۷۴، ۸۰، ۴۹	دارالارشاد: ۳۲۱، ۲۴۹، ۲۴۱، ۲۳۸
دارالملک: ۱۴۷، ۱۳۳، ۱۲۱، ۹۳، ۶۲	۵۳۱، ۵۰۰
۵۲۳، ۲۸۳، ۲۷۳، ۱۹۸	دارالسلطنه: ۸۰، ۷۶، ۷۳، ۴۶، ۲۵
دارالمؤمنین: ۴۲۲، ۱۴۵، ۱۲۲، ۱۰۷	،۱۳۳،۱۲۲،۱۱۷،۱۱۲،۱۱۰،۹۳،۸۴
دارالوزاره: ۴۹۴	،۱۸۳،۱۶۲،۱۵۷،۱۴۶،۱۴۳،۱۳۸
داروغه دفترخانه همایون: ۵۳۱، ۵۰۵	،۲۳۶،۲۲۵،۲۱۸،۲۱۳،۲۰۱،۱۹۲
داغستان: ۱۸۱، ۱۷۹، ۱۷۶، ۱۷۵، ۷۱	،۲۶۹،۲۶۷،۲۶۵،۲۶۳،۲۶۱،۲۳۸
۵۸۳، ۵۳۵، ۵۱۵، ۳۶۸، ۳۵۸	،۳۰۱،۲۹۷،۲۹۶،۲۷۹،۲۷۸،۲۷۶
دالخسکی: (افسر روسی) ۵۵۵، ۵۵۴	،۳۶۲،۳۵۶،۳۵۴،۳۴۸،۳۴۳،۳۱۶
داماد: (مبلغ مذهبی هیأت گاردان) ۲۷۷	،۴۱۳،۴۱۲،۴۰۹،۴۰۱،۳۸۵،۳۶۹
دامرون: (درجه دارفرانسوی) ۲۷۷	،۴۸۰،۴۷۳،۴۶۰،۴۵۱،۴۴۹،۴۳۷
دامغان: ۵۲۲، ۴۲۰، ۱۱۱، ۷۱، ۵۵، ۵۳، ۴۶، ۳۸	،۵۰۶،۴۹۸،۴۹۳،۴۸۳،۴۸۲،۴۸۱
دامغانی: (حاجی حسن خان) ۵۴۷	،۵۳۹،۵۳۴،۵۲۷،۵۲۴،۵۱۵،۵۰۹
دانیال اتالیق: ۴۲۸، ۱۹۷	،۵۵۴،۵۵۳،۵۵۱،۵۴۹،۵۴۸،۵۴۱
داود پاشا: ۴۸۶، ۴۸۱	۵۸۴، ۵۷۷، ۵۵۷، ۵۵۵
داوس: (ولایت) ۳۳۵	دارالاماره: ۴۶، ۳۵
دجله: (رودخانه) ۴۶۶، ۳۷۸	دارالامان: ۱۹۹، ۱۴۶، ۱۴۵
دده بیگلر: (قریه) ۳۸۱	دارالانطباع: ۵۰۹
دریند: ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۴، ۱۷۳	دارالایمان: ۱۲۲، ۱۰۱، ۹۸
،۲۵۸، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۳۶، ۲۳۴	۵۴۰، ۵۰۰، ۴۹۴
۵۸۳، ۲۶۰	دارالبوار: ۱۶۴، ۱۰۰
درگز: (دره جز) ۴۵۵، ۴۴۱، ۴۱۸	دارالترجمه همایونی: ۵۶۹
درون: (ولایت) ۴۴۳	دارالدوله: ۳۷۸
درویل: (گاسپار) ۴۰۵، ۳۹۸	دارالسعادة: ۴۹۲
درویش پاشا: ۳۵۶، ۳۵۵	دارالسلام: ۳۴۳، ۲۷۵، ۲۶۷، ۲۴۸

۴۲۰،۴۱۳،۴۰۷،۳۹۰،۳۸۷،۳۸۶	دره گورگور: (ناحیه) ۵۴۸
۴۹۰،۴۸۶،۴۸۵،۴۶۰،۴۳۳،۴۲۵	دریا بیگی: ۷۷
۵۵۵،۵۵۱،۵۴۳،۴۹۳،۴۹۲،۴۹۱	دریای نور: (الماس) ۶۹،۶۶
۵۷۳،۵۷۲،۵۶۷،۵۶۳،۵۵۷،۵۵۶	دریغ: (قریه) ۳۸۱
۵۸۴،۵۸۱،۵۷۸،۵۷۷،۵۷۶،۵۷۵	دفع عین الکمال: ۴۷
۵۸۶	دز قول: ۴۸۱،۹۴
دورنیناک: (ریموند) ۲۷۷،۲۵۲	دزمار: (ولایت) ۳۵۰،۳۴۷،۳۳۳،۳۲۹،۳۲۸
دوست محمدخان: (بارکزایی) ۴۴۶،۴۴۴	دستگرد: ۴۹۹
دوسن پیر: (میشل) ۱۷۸	دشت کوران: ۶۲
دو کو تزو بوئه: ۴۳۴	دکن: ۱۲۱
دو کیجان: (چمن) ۳۳۰	دلی باش: (اکراد) ۴۷۶
دویج: (نیارال روسی) ۵۴۰،۵۳۹	دلی پولکونیک: ۳۱۷،۳۱۲
دهده فال: (ملکه ماریا) ۱۸۱	دماوند: ۵۵،۵۱
دهخوارقان: ۵۵۵،۵۵۴،۵۵۳،۵۵۱،۵۳۵،۴۳۸	دنداس: (هنری) ۴۵۰،۱۵۵
دیادین: (قریه) ۴۷۵،۴۶۷	دنلی: (عبدالرزاق) ۱۵،۱۴،۱۳،۱۲،۹
دیار بکر: ۴۸۱،۴۶۴	۴۵،۳۸،۳۳،۲۹،۲۵،۲۱،۲۰،۱۹،۱۷،۱۶
دیز جروود: (قریه) ۴۳۷	۱۰۹،۱۰۲،۹۸،۸۹،۸۰،۶۲،۶۱،۵۸،۵۴
دیزه: (قریه) ۲۴۵	۲۴۷،۲۱۹،۱۶۷،۱۷۳،۱۵۵،۱۵۳،۱۱۱
دیلمان: ۲۳۵	۴۰۷،۳۹۲،۳۷۸،۳۳۵،۳۱۹،۳۰۲،۲۷۵
دی متری ایوانویچ: ۱۶۸	۵۱۹،۵۰۳،۴۳۷
دینکان: (قریه) ۶۲	دنکن: (جانانان) ۲۹۸،۱۹۳،۱۲۰
دیوان اعلی: ۳۴۴،۳۲۲،۲۹۹،۱۴۶،۱۳۰،۱۲۱	دیو آسون: (وابسته هیأت گاران) ۲۷۷
دیوان افتدی: ۱۰۶	دوپره: (وابسته هیأت گاران) ۲۷۷
دیوانخانه: ۵۲	دورمه: ۵۸۸،۴۹۲
(ذ)	دولاب: ۱۰۵،۵۱
ذوالفقارخان: (دامغانی) ۳۳۰	دولت علیه: ۱۸۰،۱۶۱،۱۵۱،۱۱۹
۴۵۷،۴۳۹،۴۲۸،۴۲۰	۲۹۸،۲۶۷،۲۴۴،۲۱۶،۲۱۲،۱۹۹
ذهاب: ۲۴۵،۲۴۴،۲۴۳،۲۱۶،۱۱۴	۳۳۲،۳۲۸،۳۱۶،۳۰۸،۳۰۶،۲۹۹
۴۱۱،۳۲۷،۳۲۰،۲۴۶	۳۶۱،۳۵۹،۳۵۶،۳۵۵،۳۴۵،۳۴۳
	۳۸۵،۳۸۰،۳۷۸،۳۷۶،۳۷۴،۳۷۰

۲۲۲،۲۱۹،۲۱۶،۲۱۵،۲۱۲،۲۰۳
 ۲۹۲،۲۹۰،۲۷۶،۲۳۶،۲۳۴،۲۳۱
 ۴۰۵،۴۰۱،۳۹۰،۳۸۰،۳۱۵،۳۱۳
 ۵۰۲،۵۰۰،۴۸۴،۴۶۷،۴۶۶،۴۶۴
 ۵۸۵،۵۸۴،۵۸۱،۵۵۲،۵۰۹
 رعیت: ۱۰۰، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۶۶، ۱۶۹
 ۲۸۹، ۲۵۹، ۲۳۶، ۲۳۱، ۲۰۳، ۱۷۲
 ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۱۱، ۲۹۷
 ۴۰۹، ۳۶۹، ۳۶۷، ۳۶۲، ۳۵۹، ۳۵۷
 ۵۰۶، ۵۰۳، ۴۷۰، ۴۶۵، ۴۶۳، ۴۱۳
 ۵۵۷، ۵۵۲
 رکن الدوله: (علی نقی میرزا) ۵۴۲
 ۵۵۱، ۵۵۰، ۵۰۰، ۵۴۸، ۵۴۶، ۵۴۵، ۵۴۴
 رمضان زاد: (محمود) ۲۱۰
 رنجیت سینک: ۴۴۴
 روبرول: (عضو هیأت گاردان) ۲۷۷
 روتیشچوف: (لندی نانت نیکولای) ۷
 ۴۰۸، ۳۹۰، ۳۸۸، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۱، ۸
 ۵۸۶، ۵۱۳، ۴۳۵، ۴۱۵
 رودبار: ۲۵۹، ۲۵۷
 رودشت: (ناحیه) ۶۱
 روریک: (حکمران قدیم روسیه) ۱۶۷
 روستوپچین: (کنت روسی) ۵۶۱
 روسچوک: (ناحیه) ۳۷۷
 روسو: (ژان باتیست لویی ژاک (ژوزف) ۲۷۷
 روسیه: ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱
 ۴۲۲، ۳۹، ۵۶، ۶۰، ۱۰۶، ۱۶۵، ۱۶۷
 ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵
 ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴
 ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰

(ر)

رابینو: (لویی) ۳۴۵، ۱۷۴
 رادکان: ۱۵۵، ۱۵۳
 رازن: (ژنرال روسی) ۵۵۸، ۵۵۲
 راس: (جنرال) ۱۲۶
 رامیان: ۳۵، ۴۷
 رانشخوف: (نیکولای) ۵۸۱
 رانی: (قریه) ۵۵۹
 رایت: (دنیس) ۱۹۵
 رحمان قلی توره: ۵۳۷، ۵۰۸
 رحیم خان خوارزمی: ۴۴۱، ۴۲۸، ۴۳۹
 رستگار فسایی: (منصور) ۳۷
 رستم خان: ۸۷، ۳۷۶
 رستم قادی: ۳۳۲
 رسم گرو: ۴۵۵، ۳۶۱
 رسوم عادی: ۴۹۳
 رشت: ۸۰، ۷۳، ۵۶، ۵۴، ۵۳
 ۱۳۳، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۳۵، ۳۸۴
 رضاقلی خان: (برادر آقا محمد خان) ۵۰
 ۵۱، ۵۲، ۵۳
 رضاقلی خان قاجار: ۱۶۴، ۱۲۵
 رضاقلی خان ایلیخانی: ۴۵۵
 رضاقلی خان: (دنبلی) ۱۶
 رضاقلی خان زعفرانلو: ۴۲۰، ۴۱۸
 رضاقلی میرزا: (پسر نادر شاه) ۳۹
 رضوان: ۴۶۶
 رضوانی: (محمد اسماعیل) ۳۷
 رعایا: ۷۶، ۸۶، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۷
 ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۹۵، ۱۹۸

روم: ۱۳، ۱۶۷، ۱۷۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۵،
۲۴۰، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۲، ۳۲۸، ۳۳۲،
۳۴۳، ۳۵۱، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۵، ۴۱۰، ۴۵۴،
۴۶۷، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۹، ۴۹۴، ۵۵۷

رومانف: (خاندان) ۶، ۱۷۲

رومیه: ۳۹

ری: ۳۱، ۳۷، ۴۹، ۵۵، ۵۲۲، ۵۴۱

۵۵۳، ۵۴۷

ریاحی: (محمد امین) ۹، ۳۷، ۲۹۶

۴۹۰

ریال صاحبقرانی: ۵۲۲

ریکارد: (رابرت) ۱۹۳

ریگ: (بندر) ۶۵

(ز)

زامباور: ۱۹۷

زاوردیان: (ملک شاه نظرزاده میر داود) ۲۵۲

زارا یان: ۸۹

زکم: (قریه) ۲۱۹، ۳۳۲

زکن: (قریه) ۳۱۷، ۳۱۸

زکی خان زند: ۸۵، ۹۱

زمان خان درانی: ۱۱۶

زمان شاه درانی: ۸۴، ۱۱۵

۱۲۵، ۱۳۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷

زمین داور: (ناحیه) ۴۴۰

زنجان: ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۷۳

۷۹، ۸۰، ۹۴، ۹۹، ۲۰۲، ۴۸۵، ۴۹۶

۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۵۷

زندیه: ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۸، ۶۲، ۶۶

۶۷، ۸۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۹۹

۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷

۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷

۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴

۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱

۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱

۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳

۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱

۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳

۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱

۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۱

۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳

۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰

۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱

۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰

۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴

۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴

۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۳

۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲

۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴

۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱

۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۵

۴۱۶، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷

۴۳۸، ۴۴۴، ۴۵۳، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۱۳، ۵۱۴

۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۳

۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱

۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱

۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸

۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵

۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۸۱، ۵۸۲

۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶

۳۴۳،۳۱۴،۲۴۱،۲۳۹،۲۳۷،۱۴۶
۳۸۳،۳۸۲

ساعدی خراسانی: (محمد باقر) ۲۴۶

سالدات: ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۲۵،

۲۳۲، ۲۶۱، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۱۷،

۳۲۰، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳،

۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶،

۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۸۳، ۳۹۲، ۳۹۴،

۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۴، ۴۳۷،

۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱،

۵۴۹

سالواتوری: (پزشک هیأت گاردان) ۲۷۷

سالیان: (ولایت) ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۲۰، ۳۸۳،

۳۹۹، ۵۲۹، ۵۴۴، ۵۴۵

سامان ارخی: (قریه) ۴۹۶

سامان مکری: (قریه) ۵۵۵

ساو جیلاغ: (ولایت) ۵۸، ۴۳۰

ساوه: ۵۴۴، ۵۵۳

سایکس: (سرپرسی) ۱۷۵

سبزواری: ۴۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۲۱،

۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲،

۱۳۷، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۵، ۴۵۷،

۵۰۸

سبک عثمان: ۴۶، ۴۹، ۹۳، ۱۵۶، ۲۰۰،

۲۲۶، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۵۸

سپهر: (محمد تقی خان) ۲۱، ۱۰۵،

۱۴۲، ۳۸۱، ۳۸۴، ۴۰۰،

سپهسالار: ۳۳، ۹۸، ۱۸۰، ۵۸۱،

سجاس رود: (چمن) ۳۷۸

سجلیا: (سجلیسا) ۳۷۴، ۳۸۸،

زنبورک: ۳۱۱، ۲۶۹، ۲۰۶، ۱۶۶، ۱۱۴، ۴۳،
۴۱۲، ۳۳۷

زنبورکچی: ۴۱۲

زنبورک خانه: ۳۱۱، ۲۸۷، ۴۳، ۳۹۶،

۴۰۹، ۴۴۰، ۵۰۷،

زنگی: (ناحیه) ۱۸۳، ۱۸۸، ۵۴۰،

زوبف: (قزل ایاغ) ۵، ۶، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸،

زور: (ولایت) ۱۵۲، ۲۴۳، ۳۳۸، ۳۷۶،

۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۵، ۴۳۰،

زور آباد: ۵۳۰

زوند: (قریه) ۳۸۱

زهاب: (رودخانه) ۸۰، ۳۷۸،

زیوه: (رودخانه) ۵۸۶

(ژ)

ژنور: (مایور) ۳۶۸

ژوانن: (ژوزف ماری) ۲۷۷،

۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰،

ژوبر: ۲۰۶، ۲۵۲،

۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۷، ۳۰۸،

(س)

ساترلند: (جیمز) ۲۰۷

ساتاباگو: ۵۵۹

ساخلو: ۳۵۲، ۳۵۳، ۴۸۵، ۵۶۱،

سارو خان: ۱۲۶

ساروق: ۹۵، ۹۶، ۴۴۳،

ساروی: (محمد فتح الله) ۱۸،

۲۱، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۵۴،

ساری: ۴۳، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶،

سلطان بود: (جنگ/قریه) ۸،	سراب: ۷۵،۷۴،۶۴،۶۳،۱۸،۱۷،
۳۶۸،۳۶۵،۳۶۴،۳۶۲،۳۵۹	۳۱۴،۲۰۲،۹۰،۸۹،۷۹،۷۸،۷۶
۳۸۸،۳۷۳،۳۷۰،۳۶۹	۵۴۷،۵۴۵
سلطان اسد: ۴۴۶	سراسکند هشت رود: (ناحیه) ۵۵۷
سلطان اویس: ۳۲	سرتاق نویان: ۳۲،۳۱
سلطان جوق: (چمن) ۴۲۰	سرحداران: ۴۳۴،۳۸۱،۳۸۰،۳۴۳،۳۲۳،
سلطان حسین: (شاه صفوی) ۱۷۳،۳۷،۳۶	۵۵۵،۵۲۶،۵۰۶،۴۹۲،۴۷۳،۴۶۸،۴۵۸
سلطان حسین میرزای بایقرا: ۲۰۶	سرحدنشینان: ۴۹۳
سلطان حصار: (ناحیه) ۳۹۴،۳۹۱،۳۸۹	سرخای خان لکزی: ۲۳۷،۲۳۶
سلطان سلیم: ۲۷۰،۲۶۷،۲۱۰	سرخس: ۵۳۷،۵۰۸،۴۴۳،۴۳۹
سلطان عبدالحمید خان: ۲۷۰،۲۱۰	سرخه دشت: (صحرا) ۴۷
سلطان محمد خان: ۳۷	سردار آباد: (قلعه) ۵۴۱،۵۴۰
سلطان محمد خدا بنده: ۳۲	۵۴۸،۵۴۷،۵۴۶
سلطان محمد میرزا: ۵۳۹،۵۲۹،۵۰۲،۴۹۷	سردشت: ۳۵۶
سلطان محمود خان: ۴۹۴،۴۹۱،۳۴۳	سرعسکر: ۳۵۵،۳۵۱،۳۵۰،۳۴۰،۱۳
سلطان مصطفی: ۲۴۳،۲۷۶،۲۷۰،۲۱۰	۴۶۳،۴۶۲،۴۶۱،۴۶۰،۴۵۹،۳۸۷
سلیمان بیک دیوان بیگی: ۳۳۴	۴۹۰،۴۸۹،۴۸۰،۴۷۳،۴۶۶،۴۶۴
سلیمان پاشا: (کهنیا) ۱۰۶،۸۰	۴۹۱
۲۴۷،۲۴۶،۲۴۵،۲۴۳،۱۵۲،۱۵۱	سر و دیل: ۳۵۱
۳۳۸،۲۸۶،۲۷۶،۲۷۵،۲۶۷،۲۴۸	سرینگا پاتام: ۱۲۱
۴۶۰،۳۵۶	سعادت آباد: ۱۴۲،۸۶
سلیمان خان قاجار: (نظام الدوله) ۷۱،۹۱	سعادت قلی خان بغایری: ۴۴۱،۴۱۸،۱۱۱
۱۲۸،۱۱۳،۱۰۶،۹۸،۹۵،۹۴،۹۱،۷۳،۷۲	سعدرد: (قریه) ۴۶۶
۳۳۴،۳۲۷،۱۵۴،۱۴۳،۱۴۰،۱۲۹	سعود بن عبدالعزیز: ۱۵۰
سلطانیه: ۱۸۸،۹۵،۹۲،۹۱،۷۱،۵۴	سعید آقا سیواسی: ۴۷۳
۲۸۵،۲۸۳،۲۸۲،۲۵۴،۲۴۴،۲۰۱،۱۹۴	سعید بیگ غلام: ۱۸۱
۳۱۱،۳۱۰،۳۰۴،۳۰۳،۳۰۲،۲۹۸،۲۸۶	سفتاق: ۳۳۳،۲۶۲،۲۲۹،۱۱۳
۳۷۸،۳۷۷،۳۷۵،۳۷۰،۳۴۷،۳۴۶،۳۳۰	۴۳۰،۳۵۳،۳۵۲
۴۳۵،۴۳۳،۴۲۹،۴۱۱،۴۰۷،۴۰۴،۳۸۵	سلدوز: (ولایت) ۵۵۱،۳۷۰،۹۲،۷۴
۵۱۸،۵۱۵،۵۰۵،۴۹۶،۴۴۹،۴۳۷،۴۳۶	سلطان آباد: (ولایت) ۴۹۹

سنندج: ۲۸۶	۵۲۷، ۵۲۴، ۵۱۹
سواد کوه: ۵۰	سلماس: ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۰، ۹۲، ۱۴، ۱۳، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۰، ۹۲، ۱۴، ۱۳
سوباشیان: ۴۶۳	۵۴۹، ۴۸۴، ۴۷۴، ۴۶۰، ۳۵۵، ۱۱۴
سوغانلق: (قریه) ۳۱۸	۵۵۱، ۵۵۰
سویذ: (سوئد) ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱	سلماسی: (حاجی ملا باقر) ۲۲۲
سویی مونیف: (فرمانده روسی) ۱۷۳	سلوارتی: (ناحیه) ۲۹۵
سویذوف: (ژنرال روسی) ۲۷۰، ۲۶۹	سلیمانیه: ۳۵۱، ۳۳۸، ۲۸۶، ۲۴۵
سهراب بیک سرهنگ == سهراب خان غلام خاصه شریفه	۴۳۰، ۴۱۰، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۵۷
سهراب خان: (غلام خاصه شریفه)	۵۲۴، ۴۸۷، ۴۸۶، ۴۸۵، ۴۸۱، ۴۵۳
۴۷۴، ۴۶۵، ۳۸۰	۵۴۱
سهراب خان گرجی: ۵۴۵	سلیم پاشا: ۳۸۹، ۳۳۹، ۳۳۵، ۲۶۹
سیاه: (دریا) ۴۶۸	۴۶۶، ۴۶۵، ۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۱، ۴۵۹
سبیری: ۵۵۹، ۳۶۳	۴۷۸، ۴۷۷، ۴۶۸، ۴۶۷
سیه: ۲۲۹	سلیم خان شکی: ۲۵۸، ۲۴۹
سیدو مختر: (برج) ۳۵۲	۳۳۱، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱
سیستان: ۴۴۰، ۶۸	۳۹۴
سیسیانف: ۱۸۷، ۱۸۰، ۱۶۷	سمرقند: ۵۷۶
۲۶۳، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۰۱، ۱۹۱	سمنان: ۱۳۲، ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۹، ۵۳
سیسیانلو == سیسیانف	۵۲۲، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۳۳
سیف الدوله: (سلطان محمد میرزا) ۵۴۷	سمندر خان: ۴۴۴
سیف الملوک میرزا: ۴۹۷	سمیرم: ۱۳۸، ۶۴
سیلاخور: ۱۴۴، ۹۴، ۸۷	سن بریو: ۳۰۵
سیواس: ۴۷۹	سن پترزبورگ: (پترسبورگ/پتربورغ)
سیورسات: ۴۶۶، ۳۸۳، ۳۱۶، ۳۱۴، ۱۹۱، ۱۱۱، ۷۵	۳۳۴، ۱۸۱، ۱۷۵، ۱۷۰، ۱۲، ۸، ۵
سیورغال: ۱۴۷، ۵۳	۵۲۴، ۴۲۵، ۴۱۵، ۳۷۴، ۳۷۱، ۳۶۱
	۵۵۹
	سنگ: (قلعه) ۴۶۳
(ش)	سنگباران: (چمن) ۶۰، ۵۸
شاپور ذوالاکتاف: ۵۲۲	سنگ بست: (چمن) ۵۳۶
شاکر افندی: ۳۴۳	سنگ سیاه: (چمن) ۹۲، ۹۱

۵۳۹،۵۱۵،۴۲۶،۳۹۹،۳۹۵،۳۹۴	شام: ۳۷۶،۱۸۸،۹۹،۶۸،۳۷
۵۸۳،۵۵۹	۴۹۲،۴۷۹،۴۷۳،۴۲۳،۴۱۵
شکيبان: (جنگ/قلعه) ۲۷۳،۲۷۴،۲۵۷،۳۵۷	شامپانی: (ژان باتيست دونومپر)
شماخی: (ولایت) ۲۵۷،۴۵۴	۴۵۰،۳۰۹،۳۰۵
شمس الدينلو: (طایفه) ۱۸۷،۲۱۹،	شاو: (ازل کورال) ۲۱۰
۵۸۲،۵۳۰،۳۳۱،۳۱۲	شاو: (استانفورد جی) ۲۱۰
شمکور: (ولایت) ۲۳۱،۲۳۲،۵۳۰،۵۳۲	شاه بولاغی --- ترناوت
شوره گل: (ولایت) ۲۳۹،۲۴۰،۲۷۱،۲۷۲،	شاه پسند خان: ۱۵۶،۴۴
۳۱۲،۳۱۳،۳۷۰،۳۷۱،۳۷۴،۳۸۰،۴۰۳،	شاهرخ: (شاه افشار) ۴۲،۷۰،۷۱،۱۰۵،۵۰۰،
۵۸۳،۵۸۲،۵۲۸	شاه مراد اوزبک: ۱۱۷
شوشتر: ۹۴،۴۸۱	شاه مراد: (بیگی جان) ۱۹۷،۱۹۸،
شوشتری: (میر عبدالطیف خان) ۲۴۶	شاه مراد خان: ۶۲
شوشی: (قلعه) ۶۹،۷۲،۷۳،۷۴،۸۰،	شاه میر خان ارمنی: ۵۱۶
۲۰۱،۲۱۹،۲۲۵،۲۲۶،۲۲۷،۳۴۹،	شتر خانه: ۲۳۱
۳۵۹،۳۶۰،۳۶۱،۳۶۴،۳۶۸،۳۶۹،	شجاع الدین خان زند: ۴۳
۳۹۲،۵۲۸،۵۳۱،۵۳۲	شجاع السلطنه --- حسنعلی میرزا
شهbaz خان: (دنبلی) ۱۴،۱۵،۱۷،	شجاع الملک: ۱۵۷،۴۴۴،۴۴۶
شهر بند: ۵۲۱،۵۳۸	شرشور: (ناحیه) ۴۶۴
شهرستانک: ۵۶۹	شروان: ۴۶۶
شهریار: (قریه) ۷۴	شروور: (ولایت) ۲۸۷،۲۸۹،۳۱۶،۳۳۰،
شیپوف: (فرمانده) ۱۷۳	شرف خان بیک: ۴۴۲
شیخ آویز: (قریه) ۲۱۹،۳۴۱،	شریف آباد: ۵۰۸
شیخ احمد بیک: (دنبلی) ۱۰،۱۱،	شریف پاشا: ۳۳۴،۳۳۵،۳۳۹،۳۴۰،
شیخ جعفر کبیر --- شیخ جعفر نجفی	شفت: ۲۲۷،۲۳۰،۲۳۵،۲۳۶،۲۳۷،
شیخ حسن نویان: ۳۲	۲۳۹،۲۴۱،۲۴۸
شیخ علی بیک: (کنگرلو) ۳۹۹،۴۰۰،	شکارپور: ۴۴۶
شیخ علی خان: (بیگریگی قبه) ۱۷۶،	شکاک: (طایفه) ۹۹،۱۱۲،۳۵۵،
۲۳۶،۲۳۷،۲۳۸،۲۵۵،۲۵۶،۲۵۸،	شکریک خان: (کرد جهانیکلو) ۳۵
۲۶۰،۲۶۲،۲۹۷،۳۳۱،۳۳۲،۳۳۳،	شکی: ۷۰،۱۸۱،۲۵۶،۲۵۸،۲۵۹،
۳۵۸،۳۶۸،۴۴۴	۲۶۲،۲۶۳،۲۶۴،۲۶۵،۳۳۲،۳۶۹،

صادق خان شقاقی: ۱۶، ۱۷، ۱۸،
 ۱۹، ۶۳، ۶۴، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷،
 ۷۸، ۷۹، ۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۱۰۵،
 ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۵،
 صادق خان قاجار: (عزالدينلو) ۲۲۷،
 ۲۲۸، ۲۸۹، ۳۵۰، ۳۸۱، ۳۹۴، ۴۰۱،
 صادق خان: (گروسی) ۳۸۹،
 صاسون: (قریه) ۴۶۶،
 صدراعظم: ۱۷۱، ۱۷۹، ۲۴۷، ۲۴۸،
 ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۸۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۴۳،
 ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۵، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۳۶،
 ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۹۸، ۵۷۵،
 صدرالمعالی: ۴۴۴،
 صدقلو: (ناحیه) ۳۳۱،
 صدقی افندی: ۴۶۳، ۴۶۴،
 صفویه: ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳،
 ۱۷، ۳۶، ۳۸، ۵۲۲،
 صندوقخانه سرکار: ۳۵۶، ۳۶۳،
 صوبه دار: ۴۴۴،
 صوفی اسلام: ۲۷۳، ۲۷۴،
 صوفیان: (ولایت) ۵۴۹،
 صولی بیک: ۳۳۹،
 صید محمد خان: ۶۲،
 صید مراد خان: ۶۲

(ط)

طاق کسری: ۸۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۴۸۱،
 طالش: ۲۲، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۸،
 ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۱۲،
 ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۶۵،

شیخ علی میرزا: ۳۴۶، ۵۳۱، ۵۳۵، ۵۵۲،
 شیخ نصر خان: ۶۵،
 شیخ ویس خان: ۵۵، ۵۶،
 شیراز: ۱۵، ۲۱، ۳۹، ۴۶، ۴۹، ۵۲،
 ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶،
 ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۱،
 ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۴۸،
 ۲۵۲، ۲۸۳، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۲۷، ۳۴۵، ۳۴۴،
 ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۷۸، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۳۵،
 ۴۶۴، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۹۲،
 شیرازی: (حاجی میرزا محمد رحیم) ۵۲۵،
 شیرازی: (میرزا ابوالحسن خان / ایلچی)
 ۸۷، ۱۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۹۵، ۴۱۴،
 ۴۱۵، ۴۲۵، ۵۱۳، ۵۲۶، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۷،
 ۵۸۱، ۵۸۶،
 شیردل خان: ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶،
 شیروان: ۵۴، ۷۰، ۸۹، ۲۰۴، ۲۳۰،
 ۲۳۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰،
 ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۳۲،
 ۳۵۸، ۳۶۴، ۳۶۹، ۵۱۵، ۵۲۷،
 ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۵۹، ۵۸۳،
 شیروانات: ۱۷۶، ۵۲۲، ۵۵۳،
 شیطان پرستان: ۱۰

(ص)

صائین قلعه: (شاهین دژ/ قهورد) ۸۹، ۳۷۰، ۵۵۵،
 صاحبان او جاق: ۲۱۰،
 صادق پاشا: ۴۶۰،
 صادق خان زند: ۱۵، ۵۲، ۵۵، ۵۷،

قوانلوی قاجار) ۳۷۸

(ع)

عابد پاشا: ۳۵۵، ۳۵۶

عادلجواز: (قریه) ۴۶۷

عباس آباد: (قلعه) ۲۱۱،

۵۰۳، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۶

۵۹۳، ۵۹۶

عباس بیگ: ۲۲۶

عباس قلی خان: (پسر ظهیرالدوله)

۵۰۸

عباس میرزا: ۷، ۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱،

۲۲، ۲۵، ۷۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۴،

۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۸،

۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۰،

۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹،

۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۶،

۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷،

۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۲،

۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۴،

۲۹۶، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۱،

۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵،

۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۰، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۲،

۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۵،

۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۴،

۴۱۵، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۶۱، ۴۶۷،

۴۹۱، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۱۴، ۵۱۵،

۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۵۴، ۵۵۷،

عباس: (شاه صفوی) ۱۲، ۱۳، ۳۳، ۷۷،

عبدالجبار خان: ۴۴۴، ۴۴۶

۳۷۱، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۸،

۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۲۶، ۴۳۴، ۴۳۷،

۵۱۴، ۵۱۶، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۵، ۵۸۲،

۵۸۳

طالقان: ۱۴۰

طاهری: (ابوالقاسم) ۱۷۸

طبرستان: ۴۶، ۵۰۰، ۵۳۹، ۵۵۳،

طبرسران: ۳۳۲

طبرک: (قلعه) ۵۸

طیس: ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۴۵۵

طیبی: (حشمت الله) ۴۹

طرابوزان: ۳۱۰، ۴۷۹

طرق: (قریه) ۵۸۲

طره باز خان: (افغان) ۱۲۵، ۱۳۱،

طسوج: (قریه) ۵۴۹

طوالش: ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۱۳، ۳۳۵، ۵۵۳،

طور مصوف: (پتروبیچ) ۳۰۸، ۳۱۶،

۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸،

۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۵۳،

طوس: ۱۵۴

طویله شامی: (ناحیه) ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۷،

طهماسب: (شاه صفوی) ۱۱، ۱۲، ۳۳، ۳۷،

۳۸، ۳۹، ۱۷۳، ۱۷۴،

طهماسب قلی خان لاریجانی: ۵۴۷

طهمورث میرزا: ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۵۰،

(ظ)

ظابطان: ۴۹۲، ۵۸۸

ظل السلطان: (علی شاه) ۳۳۰

ظهیرالدوله: (محمد قاسم خان

- عبدالحمید خان: ۳۴۳
عبدالرحمان پاشا: ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹
عبدالرحیم خان: (شیرازی): ۱۳۸، ۶۷، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷
عبدالعزیز: ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱
عبدالغیاث خان فوفلزایی: ۲۷۴
عبدالله آغا: ۳۷۷
عبدالله آقاگرچی: ۳۳۸
عبدالله آقا (وزیر بغداد): ۳۷۸
عبدالله بیگ: ۳۵۸
عبدالله پاشا: ۳۳۸، ۳۷۶، ۳۷۷
عبدالله خان ارجمندی: (فیروزکوهی) ۴۸۸، ۴۸۶، ۴۸۵، ۴۸۱، ۳۸۵، ۳۷۸
عبدالله خان اوصائلو: ۹۸
عبدالله خان: (پسر صدر اصفهانی) ۴۹۸
عبدالله خان دماندی: ۵۴۷، ۵۳۰، ۴۶۳
عبدالله خان زند: ۶۷
عبدالله خان قاجار: ۳۷۴، ۳۷۱، ۳۵۹
عبدالله میرزا: (شاهزاده قاجار) ۳۴۶
عبدالله یف: (فتح الله) ۴۰۸، ۱۷۶، ۱۴۷
عبات عالیات: ۵۲۳، ۴۹۲، ۲۲۲
عثمان بیگ هر توشی: ۴۸۶، ۴۸۴
عثمانی: ۲۳، ۱۹، ۱۶، ۱۴، ۱۳، ۱۱
عطاء الله افندی: (شیخ الاسلام) ۲۷۰، ۲۱۰
عطاء الله خان شاهسون: ۲۵۷، ۲۵۵، ۲۵۰
عربیستان: ۳۷۶
عسکران: ۲۳۱، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۱۹
عسکر خان افشار: ۲۹۴، ۲۳۸، ۲۳۷
عطاء الله آقادی: ۴۸۴، ۴۶۵، ۴۳۴، ۳۷۰، ۳۵۵، ۳۰۹، ۳۰۵
علاء الله خان: ۵۳
علی بیگ: (یوزباشی غلامان) ۳۴۷
علی پاشا: ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳
علی خان: (شاهزاده قاجار) ۲۷۵، ۲۷۲، ۲۶۹، ۲۶۷، ۲۶۰، ۲۴۷
علی خان: (شاهزاده قاجار) ۴۸۵، ۴۸۱، ۳۳۸
علی خان: (شاهزاده قاجار) ۳۳۰، ۲۰۲

۴۹۶،۴۰۴،۳۳۶،۳۳۱

(غ)

علی خان خمسه: ۶۰

غاردان --- گاردان

علی خان رودباری: ۳۱۵

غازان: (کوه) ۹۹، ۱۷۰

علی خان قاجار: ۱۶۶، ۱۹۰، ۲۷۷، ۲۲۸

غازان خان: ۳۱، ۳۲

۲۹۶، ۲۹۴، ۲۹۰، ۲۶۲

غالب افندی: ۳۵۶

علی خان قاینی: ۱۱۴

غراف: ۱۷۶، ۲۱۳، ۲۶۳، ۲۶۵، ۳۱۲

علی خان قلیچی: ۴۴

غرجستانات: ۵۳۶

علی خان نسقچی باشی: ۳۹۶

غزران: (قریه) ۴۶۶

علی خان نوری: ۳۵۰، ۳۸۰، ۴۰۰

غلامان خاصه: ۳۱۸، ۴۲۳

علی زاده: (عبدالکریم) ۱۷۲

غلام پیشخدمت باشی: ۳۴۶، ۵۴۵

علی شاه عوض: (قریه) ۷۴

غلام پیشخدمت باشی سرکار پادشاهی: ۳۳۰

علیشکر: (قریه) ۹۱، ۹۵

غلام تفنگچی: ۳۳۶

علی قلی آقای: (برادر اوزرلو خان) ۵۳۰

غلام خاصه شریفه: ۴۷۴

علیقلی اعتماد مقدم: ۲۰۶

غلام محسین خان: (سپهدار) ۵۰۲، ۵۵۲، ۵۵۴

علی قلی خان: (شاهسون) ۱۹۰، ۱۹۱

غماندات: ۳۲۵، ۳۲۷

علی قلی خان قاجار: ۵۲، ۵۳، ۷۴، ۷۷، ۹۸

غورستان: ۴۴۰

علی مراد بیک افغان: (غلام پیشخدمت

غوریان: ۲۷۳، ۴۲۰، ۴۳۰، ۵۳۶

جراح باشی) ۴۱۱

علی مراد خان زند: ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۶

(ف)

علی مراد خان قلیچی: (حاکم جوین) ۴۵۷

فارس: ۴۵، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۶، ۶۷

علی مردان خان خمسه: ۳۹۴

۷۶، ۸۶، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۶

علی نقی خان قراگوزلو: ۵۴۷

۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴

علی همت کلیایی: ۹۴، ۹۸

۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۰۵، ۲۲۳، ۲۹۸

عمارت بلور: ۴۵۳

۲۹۹، ۳۰۲، ۳۳۷، ۳۴۴، ۵۲۲

عمله توپخانه: ۲۰۹، ۴۷۹

فاریاب: (ناحیه) ۲۷۳

عمله درخانه: ۴۹۷

فاوریه: (شارل نیکولا) ۲۷۷

عمله گمرکچیان: ۴۵۸

فتاح پاشا: ۲۴۵

عتاب: ۴۷۹

فتح خان: (افغان) ۱۵۶، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲

عوض خان ایناق: ۴۲۸

۴۴۳، ۴۴۴

عیسی خان گرد: ۴۴

فوانسه: ۱۲۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۳،
۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۵۲،
۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱،
۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹،
۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷،
۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۸۶،
۳۹۲، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۱۶، ۴۲۵، ۴۳۴،
۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۷، ۵۵۵، ۵۶۳، ۵۶۴،
۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹
فراه: ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۷۳، ۴۱۷، ۴۲۰،
۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۶
فراهان: ۵۷، ۹۵، ۹۶، ۱۴۵، ۲۲۸، ۲۵۱
فراهانی: (رحمت الله خان) ۴۶۳، ۴۳۵، ۵۴۸
فراهانی: (میرزا محمد حسن) ۳۲۲، ۳۴۰
فراهانی: (میرزا حسین) ۳۶۲
فرج الله خان آدخلوی افشار: (نسقچی
باشی) ۲۴۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰،
۲۹۲، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۳۸، ۳۴۰، ۴۰۴، ۴۲۵،
۴۰۳
فرج الله خان شاهسون: ۲۴۹، ۲۶۳، ۲۹۷،
۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۱
فرنگ: ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹،
۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷،
۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸،
۲۹۱، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۶۶، ۳۸۴، ۴۱۰،
۴۴۴، ۴۵۳، ۴۵۹، ۵۵۶، ۵۷۲، ۵۷۳،
۵۷۵، ۵۷۶
فرنگستان: ۱۶۹، ۱۹۱، ۲۱۰، ۲۲۳، ۴۱۰
فرهاد میرزا: ۴۷
فریدن: ۵۸

فتحعلی خان افشار: ۱۴
فتحعلی خان: (بیگلربیگی خوی) ۳۵۵،
۴۷۴، ۴۷۵، ۵۱۷
فتحعلی خان رشتی: (ایشک آقاسی) ۲۶۸،
۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۳
فتحعلی خان صبا: ۳۵۲
فتحعلی خان قاجار: ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸،
۳۹، ۴۱
فتحعلی خان قبه‌ای: ۱۶
فتحعلی خان نوری: ۱۲۸، ۲۷۹، ۲۸۶،
۲۹۵، ۳۰۸
فتحعلی شاه قاجار: ۶، ۹، ۷، ۱۹، ۲۱،
۲۲، ۲۳، ۲۵، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۶۴، ۶۶، ۶۷،
۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۳، ۸۹، ۹۱، ۹۲،
۹۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۵،
۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۵۰،
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۴،
۱۷۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲،
۲۰۹، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۳،
۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۱،
۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۸، ۳۰۲،
۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱،
۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱،
۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۷،
۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶،
۴۰۴، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۰،
۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۱،
۴۴۲، ۴۴۹، ۴۵۸، ۴۸۱، ۴۹۰، ۵۰۰،
۵۰۸، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۶۷
فرات: (رودخانه) ۲۷۳، ۴۶۴

،۱۲۸،۱۲۶،۱۲۵،۱۲۲،۱۱۴،۱۱۳
،۱۳۸،۱۳۷،۱۳۵،۱۳۳،۱۳۱،۱۳۰
،۱۴۷،۱۴۶،۱۴۵،۱۴۴،۱۴۳،۱۳۹
،۱۵۷،۱۵۶،۱۵۵،۱۵۳،۱۵۱،۱۵۰
،۱۶۵،۱۶۳،۱۶۲،۱۶۱،۱۵۹،۱۵۸
،۱۸۴،۱۸۳،۱۸۲،۱۸۰،۱۷۷،۱۶۷
،۲۳۰،۲۰۲،۱۹۵،۱۹۰،۱۸۷،۱۸۶
،۲۴۶،۲۴۳،۲۴۰،۲۳۹،۲۳۸،۲۳۷
،۲۵۹،۲۵۸،۲۵۶،۲۵۴،۲۵۰،۲۴۸
،۲۷۴،۲۷۳،۲۶۸،۲۶۵،۲۶۴،۲۶۰
،۲۹۲،۲۹۰،۲۸۷،۲۸۵،۲۸۱،۲۷۵
،۳۰۱،۲۹۸،۲۹۷،۲۹۶،۲۹۵،۲۹۴
،۳۱۳،۳۱۲،۳۱۱،۳۱۰،۳۰۸،۳۰۲
،۳۲۴،۳۲۲،۳۲۱،۳۱۸،۳۱۷،۳۱۴
،۳۳۵،۳۳۴،۳۳۳،۳۳۱،۳۲۹،۳۲۸
،۳۴۷،۳۴۶،۳۴۱،۳۴۰،۳۳۸،۳۳۷
،۳۶۴،۳۶۲،۳۵۹،۳۵۸،۳۵۷،۳۴۸
،۳۷۶،۳۷۵،۳۷۴،۳۷۱،۳۶۸،۳۶۷
،۳۹۵،۳۸۶،۳۸۵،۳۸۱،۳۷۸،۳۷۷
،۴۱۵،۴۱۱،۴۰۸،۴۰۱،۳۹۹،۳۹۸
،۴۲۷،۴۲۳،۴۲۲،۴۲۰،۴۱۹،۴۱۸
،۴۴۰،۴۳۹،۴۳۵،۴۳۰،۴۲۹،۴۲۸
،۴۵۴،۴۵۱،۴۵۰،۴۴۹،۴۴۳،۴۴۱
،۴۶۶،۴۶۳،۴۶۲،۴۶۱،۴۵۹،۴۵۷
،۴۸۲،۴۸۰،۴۷۸،۴۷۷،۴۷۳،۴۶۷
،۵۰۳،۵۰۲،۴۹۶،۴۹۰،۴۸۸،۴۸۵
،۵۲۷،۵۱۹،۵۱۸،۵۱۷،۵۱۴،۵۰۸
،۵۵۱،۵۳۲،۵۳۱،۵۳۰،۵۲۹،۵۲۸

قادراندازان: ۵۴۲

قادر خان عرب: ۵۳

فریگان: (فریقان/کلنل) ۳۷۳، ۳۸۱، ۳۸۸

فساران: (قریه) ۶۱

فضلعلی بیک: (شامبیاتی) ۳۵، ۳۶

فضل علی بیک جوانشیر: ۲۲۵

فضل علی خان قوانلوی قاجار: ۵۴۳

فندر سک: ۳۵، ۳۶، ۴۷

فورتمثال: ۳۰۶، ۳۰۸

فیت داغی: (کوه فت) ۷۰، ۲۵۷، ۲۵۸

فیروزآباد: ۸۶

فیروزالدین میرزا: (حاجی فیروزالدین) ۸۴

۴۲۲، ۴۲۱، ۲۷۴، ۴۲۰، ۳۵۷، ۱۵۷، ۱۱۵

فیروزکوه: ۵۱، ۵۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۴۲۲

۴۴۱

فیضی محمود افندی: ۲۴۷

فیضیه: ۱۲۲

فین کن اشتاین: (معاهده/قریه) ۲۵۴

۲۷۷، ۵۶۷، ۵۶۹

فینو: (درجه دار فرانسوی) ۲۷۷

فیودور: ۱۶۸، ۱۶۹

فیودورویچ: (میکابیل) ۱۶۹

(ق)

قاجار: ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵

۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶

۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۱

۶۲، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳

۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۵

۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶

۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱

،۳۶۴،۳۶۲،۳۶۱،۳۶۰،۳۵۹،۳۵۵،۳۵۴	قارص: (ولایت) ۲۶۹،۲۶۴،۱۸۳
،۳۸۰،۳۷۰،۳۶۹،۳۶۸،۳۶۷،۳۶۶،۳۶۵	،۳۲۸،۳۱۴،۲۸۹،۲۷۲،۲۷۱،۲۷۰
،۵۱۴،۳۹۹،۳۹۵،۳۹۴،۳۹۲،۳۹۰،۳۸۹	۴۷۳،۴۶۰،۳۵۵،۳۵۱،۳۵۰،۳۴۳
،۵۳۹،۵۳۵،۵۳۲،۵۳۱،۵۲۹،۵۲۸،۵۲۲	قاسم آقای حیدرانلو: ۴۵۴
۵۸۶،۵۸۳،۵۸۲،۵۸۱،۵۵۳،۵۴۵،۵۴۴	قاسم بیگ: (سرکرده غلام تفتنگچی) ۳۳۶
قرا باغلو: (چمن) ۳۳۰	قاسم خان تبریزی: (سرهنگ فوج خاصه) ۵۲۳
قرا تپه: (قریه) ۳۷۸	۵۴۵
قراجه داغ: (ولایت) ۲۵۰، ۷۶، ۷۵، ۶۴	قاسم خان ترکمان: ۴۷۶
،۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۳۳، ۳۲۷، ۳۲۴، ۲۸۷	قاطر خانه: ۲۳۱
،۳۸۴، ۳۸۰، ۳۶۹، ۳۶۴، ۳۶۱، ۳۵۹، ۳۵۳	قاین: ۴۵۵، ۱۵۶، ۱۱۶، ۱۱۵، ۶۷
۵۴۰، ۵۳۹، ۵۳۵، ۵۳۲، ۴۸۲، ۴۰۰، ۳۸۸	قاینات: ۱۱۵
قراحصار: (قریه) ۴۶۳، ۲۷۶، ۲۶۷، ۲۴۷	قبچاق: (دشت) ۵۰۷
قراسو: (رودخانه) ۵۴۰، ۴۶۵، ۳۱۹، ۳۱۴	قبله: (چمن) ۵۴۲، ۵۴۱
قراشیخ: (قریه) ۱۶۲	قبه: (ولایت) ۱۲۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۲
قراقلخان: (قریه) ۳۳۵	،۲۵۸، ۲۳۶، ۱۷۶، ۱۶۱، ۱۳۴، ۱۳۳
قراکلیسا: (قریه) ۵۸۴، ۵۳۰، ۵۲۶، ۴۷۵، ۳۳۶	،۵۳۵، ۵۳۱، ۴۷۴، ۳۵۸، ۳۳۲، ۲۹۷
قرالات: ۵۵۶، ۱۷۹، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۷	۵۸۳، ۵۴۶، ۵۴۴
قراولان: ۳۱۷، ۲۴۰، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۴	قپان: (ولایت) ۳۱۵، ۲۹۱، ۲۵۵، ۲۴۹
۵۴۱، ۴۶۱، ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۸۳، ۳۶۸، ۳۳۶	۵۱۷، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۴۸
قربان قلیچ یموت: ۴۲۸، ۴۲۳	قپان باسان: (ولایت) ۳۵۴، ۲۹۱، ۲۹۰
قرخ بلاغ: ۱۸۸، ۱۸۷	قپلان کوه: ۲۳۴
قره باغ: ۵۱۶، ۵۱۵، ۳۲۵	قدز: (ناحیه) ۲۷۳
قریق: (ولایت) ۱۶۷	قدراندازی: ۴۹۷، ۴۲۳، ۴۲۰، ۴۰۵، ۳۶۵، ۲۰۷
قزوق: (ولایت) ۲۳۲	قرا بابا: (قریه) ۵۴۶، ۵۴۴، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۸۹، ۲۱۹
قزاق: ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۰، ۱۷۲، ۱۶۹	قرا باغ: (ولایت) ۱۷۶، ۱۱۴، ۸۰، ۶۹، ۶۴
،۳۹۵، ۳۷۰، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۱۲، ۲۳۳	،۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۰۱، ۱۹۲، ۱۸۲
۵۸۲، ۵۴۱، ۵۳۳، ۵۳۲، ۵۳۰، ۳۹۶	،۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۶
قزل آغاج: (ناحیه) ۳۸۳، ۳۱	،۳۱۲، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۸۵، ۲۶۴، ۲۵۹، ۲۵۵
قزلر: (ناحیه) ۲۶۴، ۲۴۱	،۳۳۲، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۱۷، ۳۱۵
قزوین: ۵۶، ۵۴، ۵۱، ۴۶، ۴۴، ۳۵	،۳۵۲، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۱، ۳۳۳

۵۵۲،۵۴۵	۷۸،۷۷،۷۶،۷۵،۷۴،۷۳،۶۲،۵۸
قهورد --- صائين قلعه	۲۵۴،۱۶۶،۱۴۷،۱۴۰،۱۳۳،۱۰۳
قير قلعه: (قریه) ۳۵۲	۵۵۴،۵۵۱،۴۸۲،۴۸۱،۴۴۹،۳۷۴
قيصر ميرزا: (شاهزاده قيصر) ۱۱۵،	۵۶۷
۱۶۰،۱۵۹،۱۵۷،۱۱۶	قزوينی: (حاج خليل خان /
	ملک التجار) ۱۶۰،۱۵۵،۱۲۹
(ک)	۵۶۸،۵۶۵،۱۹۵،۱۹۳
کابل: ۸۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۵، ۱۵۶،	قسنطنطين: ۵۲۴، ۵۰۷
۴۴۶، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۰، ۱۵۹، ۱۵۷	قسنطنطيه: ۳۰۹، ۲۷۷، ۲۵۳
کاترين اول: (امپراتريس روسيه) ۱۷۱،	قسق: (ولایت) ۳۷۰
۱۷۸، ۱۷۶	قفقاز: ۵، ۶، ۷، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۱۷۳،
کاترين دوم: (امپراتريس روسيه) ۵، ۶،	۲۵۲، ۱۸۰، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴
۵۵۹، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۷۴، ۵۶	۴۳۳، ۳۷۶، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۳۲، ۲۸۳، ۲۶۱
کاتوليکوس: (خليفه) ۵۵۹	قلب: (قریه) ۴۶۶
کاخ: (ولایت) ۳۸۹، ۲۳۳، ۶۹	قلزم: (دریا) ۵۷۷
کارتيل: (ولایت) ۳۳۵، ۶۹	قليج آقا: ۱۴۶
کاريز: (قریه) ۴۵۷	قلی خان مقدم: ۵۴۵
کازرونی: (حاج علی قلی خان) ۶۴	قم: ۱۲۲، ۱۰۱، ۹۸، ۵۷، ۵۶
کاسل ری: ۳۹۵	۵۴۰، ۴۹۴، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۳۴
کاشان: ۱۰۲، ۹۹، ۹۳، ۹۰، ۶۱، ۵۷،	۵۴۴
۲۲۲، ۱۹۹، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۰۷	قمشه: ۱۳۸، ۶۴
۴۸۲، ۳۲۲	قندهار: ۱۱۵، ۸۴، ۷۰، ۴۴، ۳۶
کاشغری: (خواجه محمد) ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۷،	۲۴۴، ۱۹۹، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۵
کاشغری: (يوسف خان) ۴۰۸	۴۴۰، ۴۳۹، ۴۳۰، ۴۲۲، ۴۲۰، ۲۷۳
کاظمين: ۱۴۹، ۱۰۱	۵۶۸، ۴۴۶، ۴۴۴، ۴۴۳
کافر قلعه: (قریه) ۴۴۰	قوامی: (حاج اسدالله خان) ۶۶، ۱۴۰، ۴۵۸،
کالبروک: (ستوان جان) ۱۲۷	قوچاق صوفی القی: ۴۲۳
کالپوش: (چمن) ۴۴۱، ۱۶۲	قوچان: ۳۹
کامران ميرزا: (شاهزاده افغان) ۸۵،	قورخانه: ۲۲۷، ۲۶۳، ۳۱۹، ۲۷۰،
۴۴۳، ۴۳۹، ۴۲۱، ۴۲۰، ۳۳۰، ۱۱۶	۴۸۷، ۴۷۹، ۴۷۸، ۳۸۴، ۳۶۷، ۳۶۰

کریمه: ۵۰۶	۵۳۷،۵۳۶،۴۴۴
کرومیک: (چالز) ۳۰۴	کانینگ: (جورج) ۲۹۹
کریستی: (چارلز) ۳۹۸،۳۹۷،۳۳۷،۳۰۴	کانینگ: (آقا) ۴۱۶
کریم خان زند: ۱۴،۱۵،۱۶،۴۳،۴۲	کبکچی مصطفی: ۲۷۰،۲۱۰
۱۹۹،۱۷۹،۶۷،۶۶،۴۹،۴۷،۴۶،۴۵،۴۴	کپنک چای: (رودخانه) ۵۸۲
کریم خان کنگرلو: ۲۹۵، ۴۰، ۴۶۵	کتراین --- کاترین اول
کزاز: ۵۷، ۵۷، ۲۸، ۲۸، ۲۵۱، ۲۸۷، ۲۸۷، ۳۶۱، ۴۹۹	کتراین ثانی --- کاترین دوم
کشمیر: ۸۴، ۲۷۴، ۴۴۰، ۴۴۴، ۵۲۲، ۵۲۷	کتل سسیان: (ناحیه) ۲۹۵، ۲۸۹
کلاته: ۱۱۱	کتلاروسکی: ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۲۸
کلاتر شیرازی: (حاج ابراهیم خان) ۶۴،	۴۰۱، ۳۹۲، ۳۶۹
۱۲۹، ۱۲۵، ۱۰۸، ۹۶، ۸۵، ۷۳، ۷۱، ۶۶، ۶۵	کجو: (قریه) ۵۱
۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۵، ۲۵۲، ۳۰۱، ۴۳۶	کدخدایا: ۱۳۷، ۱۷۹، ۳۱۶
۳۴۴، ۴۵۸، ۵۶۴، ۵۶۵	۳۱۷، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۶۰، ۴۶۲
کلای: ۳۲	۴۷۰، ۵۵۰
کلب علی خان قاجار: ۲۹۱	کدوک خنش: (قریه) ۴۷۸
کلب علی خان کنگرلو: (نخجوانی) ۱۶،	کر (رود): ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱
۱۹۲، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۹۳	۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۲
کلکته: ۱۹۴، ۴۴۴	۲۶۳، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۶۸، ۳۹۴
کلیسا کندی: ۴۷۴	۳۹۹
کله منار: ۴۲، ۶۷، ۱۴۶، ۵۰۸، ۵۲۹	کریلا: ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۴۶
کمیل: (دراموند) ۳۵۱، ۳۶۲، ۳۸۹، ۴۱۶	کرج: (قریه) ۳۵۱
کمپانی مسکوی: ۴۱	کردستان، ۵۷، ۵۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵
کمپانی هند شرقی: ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۶۰، ۴۵۰	۳۰۴، ۳۰۶، ۳۵۶، ۳۸۵، ۴۶۶، ۴۶۷
کمپیل: (سروان دلبلیو) ۱۲۷	۴۸۵، ۴۸۶، ۴۹۱، ۵۲۵
کمرکلاغ: (کوه) ۵۳۶	کرکوک: ۳۷۶، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷
کمره: ۵۸، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۴۵	کرمان: ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۹۶، ۹۸، ۱۹۹، ۲۰۵، ۵۰۸
کنگرلو: (طایفه) ۱۸۳، ۲۳۹، ۳۶۲، ۳۳۵	کرمانشاهان: ۴۱، ۷۹، ۱۴۴، ۲۴۳، ۲۴۵
کنوررینگ: (فرمانده روسی) ۱۸۰	۳۴۶، ۲۴۸، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۳۸، ۳۵۶
کنیاز: ۵۲۴، ۵۳۹	۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۱۱، ۴۸۱
سوار یمیز: (افسر روسی) ۵۴۱	کرنند: ۲۴۵

۵۰۶،۴۳۴،۴۳۳،۴۱۵،۳۹۰،۳۸۹
 ۵۶۰،۵۵۹،۵۳۹،۵۳۱،۵۲۸،۵۱۸
 ۵۸۳،۵۶۷،۵۶۱
 ۵۳۹،۵۰۰،۴۲۹،۴۲۸،۱۶۱،۴۱،۴۱
 ۲۵۰،۱۹۲،۱۸۱،۱۸۰،۱۷۹،۶،۱۷۹
 ۵۵۲،۹۴،۸۹،۷۹ (قریه)
 ۲۸۹،۲۵۷،۲۲۶،۶۲ (ولایت)
 ۵۲۸،۳۸۹،۳۸۱،۳۸۰،۳۵۳،۳۴۱
 ۵۵۷،۵۵۵،۵۳۱،۵۲۹
 ۵۴۴،۵۱۶ (الکساندر)
 ۱۴۴،۹۷،۹۵،۵۸ (گلپایگان)
 ۱۱۷ (گلپایگانی: جهانگیرخان)
 ۱۱۸،۹۸ (قریه/معاهده)
 ۱۸۲،۱۸۱،۱۸۰،۱۷۷،۱۷۳،۱۷۲،۱۲۰
 ۲۴۶،۲۳۸،۲۲۹،۲۲۰،۲۱۹،۲۰۹،۱۹۱
 ۳۱۵،۳۱۴،۳۰۸،۲۹۴،۲۷۲،۲۶۴،۲۴۹
 ۳۸۵،۳۷۳،۳۶۴،۳۵۸،۳۴۸،۳۳۲،۳۲۰
 ۴۵۳،۴۳۷،۴۳۵،۴۱۴،۴۰۸،۳۹۹،۳۹۵
 ۵۸۶،۵۸۱،۵۳۸،۵۱۷،۵۱۴،۵۱۳،۵۰۶،۵۰۵
 ۲۶۲،۲۵۹ (کوه)
 ۳۴۸،۳۱۶،۳۱۵ (چمن)
 ۳۵۶،۳۵۰
 ۴۵،۴۴ (قریه): گلون آباد
 ۱۸۱،۱۶۷،۱۶۵،۷۰،۳۳،۷ (گنجه)
 ۲۲۷،۲۲۵،۲۱۹،۲۰۴،۲۰۱،۱۸۲
 ۲۳۹،۲۳۷،۲۳۳،۲۳۲،۲۳۱،۲۲۹
 ۲۵۶،۲۵۵،۲۵۰،۲۴۹،۲۴۱،۲۴۰
 ۳۱۵،۳۱۳،۳۱۲،۲۶۴،۲۶۲،۲۶۱
 ۳۲۹،۳۲۵،۳۱۹،۳۱۸،۳۱۷،۳۱۶
 ۳۶۷،۳۶۴،۳۵۹،۳۵۸،۳۵۱،۳۳۱

کورتوالی: ۲۳۴،۲۱۲،۸۰
 کوتوزوف: (ژنرال روسی) ۳۷۷
 کوکلان: (طایفه) ۵۳۹،۱۶۱،۶۷،۴۷
 کوردشت: ۳۵۲،۳۴۷
 کورمیک: (جان) ۳۹۸
 کوروو: (پونته) ۲۸۱
 کوریه: ۵۸۳
 کوسویه: ۴۵۷،۴۴۰
 کوشک مهدی: ۵۰۷
 کولانی: (طایفه) ۳۵۰،۳۴۹
 کوی: (ناحیه) ۴۸۷،۴۸۶،۳۵۶
 کویان: ۱۷۵
 کهکیلیویه: ۹۸،۶۲
 کهیز: ۵۷
 کیانفر: (جمشید) ۱۵

(گ)

گاردان: کلودمتیو (ژنرال) ۲۷۹،۲۷۸،۲۷۷،۲۷۶
 ۲۹۸،۲۹۱،۲۸۵،۲۸۴،۲۸۳،۲۸۲،۲۸۱
 ۴۵۰،۳۰۹،۳۰۸،۳۰۷،۳۰۶،۳۰۵،۳۰۱
 ۵۶۹
 گامیشوان: (قریه) ۳۸۴،۳۸۳،۳۸۲،۳۸۱
 گرانت واتسون: (رابرت) ۳۹۰،۳۰۲
 ۵۱۹،۵۱۸،۴۳۷،۳۹۸،۳۹۵
 گرجستان: ۱۷۶،۱۷۵،۱۶۷،۶۹
 ۱۹۰،۱۸۶،۱۸۱،۱۸۰،۱۷۹،۱۷۸
 ۲۵۲،۲۵۰،۲۳۹،۲۳۱،۲۱۳،۲۱۰
 ۲۹۲،۲۸۳،۲۷۸،۲۷۲،۲۶۰،۲۵۳
 ۳۱۹،۳۱۸،۳۱۴،۳۱۲،۳۰۸،۲۹۴
 ۳۸۸،۳۷۰،۳۵۱،۳۴۰،۳۳۵،۳۲۵

لاریجان: ۵۵،۵۳،۵۲،۵۱،۵۰،۴۳	۵۳۰،۵۲۷،۵۲۲،۵۱۳،۳۸۰،۳۷۱
لاروحق: (وزیر دولت انگلیس) ۲۹۹	۵۸۲،۵۵۳،۵۴۹،۵۳۳،۵۳۲،۵۳۱
لازار: لازاروف	۵۸۳
لازاروف: (ایوان پطروویچ) ۱۸۱،۱۸۰	گندمان: (چمن) ۱۰۶،۶۴،۶۲،۶۰
لاژار: (فلیکس) ۳۰۸،۲۹۱،۲۹۰،۲۸۵،۲۷۷	گوران دشت: ۶۲،۵۴
لری: (قلعه) ۵۳۰	گورلیتز: (ناحیه) ۴۰۶
لاموش: ۳۷۷،۱۷۱	گودانیف: (بوریس) ۱۶۸
لامی: (مهندس فرانسوی) ۲۱۱	گودویچ: (ایوان) ۲۱۳،۱۷۵
۳۰۶،۲۷۷،۲۱۲	۲۶۵،۲۶۴،۲۶۳،۲۶۱،۲۱۹
لرستان: ۵۵۳،۴۸۱،۳۷۶،۲۰۱	۲۷۲،۲۷۱،۲۷۰،۲۶۹،۲۶۸
لرستان فیلی: ۵۲۴	۲۸۵،۲۸۴،۲۸۳،۲۸۲،۲۸۱
لطفعلی خان زند: ۵۶،۶۴،۶۲	۲۹۴،۲۹۲،۲۹۱،۲۹۰،۲۸۷
۱۳۸،۱۳۷،۶۸،۶۷،۶۶	۳۱۲،۳۰۸،۳۰۷،۳۰۶
لطفعلی خان کتول: ۴۷۷	گوردن: (رایرت) ۳۸۸،۳۸۱،۳۸۰،۳۸۰
لطفعلی خان ملایری: ۵۴۵	گورنر: (ژنرال انگلیسی) ۴۴۴
لطفعلی مین باشی جبرئیل لو: ۳۶۱	گوگچه دنکیز: گوگچه
لطفعلیان: (اردشیر) ۲۵۳	گوگچه: ۳۱۹،۳۱۶،۳۱۵،۳۱۳،۱۸۳
لکزیه: ۲۶۵،۲۶۴،۲۶۳،۲۶۲	۵۲۸،۵۲۷،۵۱۸،۵۱۷،۵۰۵
۳۶۸،۳۵۸،۳۳۲،۲۹۷	گونی: (قریه) ۵۰۵،۳۴۸
لکهارت: ۱۷۴،۳۷	گیلان: ۵۲،۴۵،۴۴،۴۲،۳۹
لندن: ۲۱۸،۲۱۷،۲۰۷	۱۳۳،۸۰،۶۲،۵۸،۵۴،۵۳
۴۰۷،۳۴۵،۳۰۲،۲۹۸	۲۳۵،۲۳۰،۲۲۷،۱۷۴،۱۷۳
۵۷۷،۵۲۳	۴۳۴،۳۸۰،۳۲۱،۳۱۵،۲۳۶
لنکران: ۳۲۱،۳۲۰،۲۴۱	۵۳۹،۵۳۷
۳۹۸،۳۸۴،۳۸۲،۳۸۱،۳۷۱	
۴۰۱،۴۰۰	
لوتزن: (جنگ) ۴۰۶	(ل)
لودیانا: ۴۴۴	لئون: (پسر گرگین) ۳۳۵
لوثی چهاردهم: ۲۷۷	لار: (چمن) ۲۶۹،۱۳۹،۹۳،۶۲،۵۵
لوان میززا: ۳۳۵	لاور: (قریه) ۶۶

۳۳۷،۳۳۰،۳۰۳،۲۹۸،۲۹۷،۲۰۹،۱۹۳

۵۶۵،۵۶۳،۴۵۰،۳۴۴

ماله: (آلبر) ۱۷۲، ۱۷۱

مالیات دیوانی: ۴۴۶، ۵۴

ماوراءالنهر: ۴۴۴، ۴۲۸، ۴۱۹، ۱۹۷

ماهوت خانه: ۵۰۹

ماهیدشت: ۴۱

مایور: ۳۳۲، ۲۹۳، ۲۶۱، ۱۷۶

۵۳۵، ۳۷۴، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۱

مایور کرشط --- کریستی، چارلز

مبارک آباد: (قریه) ۳۵

متصرف میرزا: ۴۵۹

متین: (غلامحسین) ۱۷۶

مجتهد: ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۵، ۱۴۸

۴۳۷، ۳۷۸، ۲۴۸، ۲۴۶، ۲۲۳، ۲۲۲

۵۳۴، ۵۲۷، ۵۲۶، ۵۲۵، ۵۲۳، ۵۲۲

۵۴۹، ۵۳۶

مجید قاسم خان داماد: ۴۴۱

محبوبی اردکانی: (حسین) ۲۰۷

محدث: (میرهاشم) ۸۴، ۳۵

محراب بیک: ۴۴۲

محراب خان افشار: ۲۹۹

محرران: ۲۱۴

محمد آقا سلطانوف: ۱۷۲

محمد امین ایناق: ۴۲۸

محمد امین خان پازوکی: ۵۳۶

محمد امین خان دولوی قاجار: (سردار)

۵۴۳، ۵۴۲

محمد امین رؤف پاشا: ۴۹۴، ۴۹۰

محمد باقر خان قاجار: ۴۶۶

لووت: (کارگذار کمپانی) ۱۶۰

لوفور: (اوگوست بونتم) ۲۷۷

لهستان: ۵۶۷، ۵۲۴، ۲۱۷، ۱۷۸

لیسانویچ: (ژنرال روسی) ۳۷۰، ۳۳۲

لینزی: (هنری) ۳۵۴، ۳۳۷، ۳۰۴، ۲۰۹

۳۹۸، ۳۶۵

لیوانا: ۵۵۹

(م)

مارتین: (هنری / پادری) ۲۲۳

مارتن: (وابسته هیأت گاردان) ۲۷۷

مارشال: (درجه دار فرانسوی) ۲۷۷

مارکو پولی: (مبلغ مذهبی فرانسوی) ۲۷۷

ماروچاق: (ناحیه) ۲۷۳

ماره: (حوک برنار) ۵۶۹، ۵۶۷

مازارویچ: (افسر روسی) ۵۱۷

مازندران: ۴۲، ۴۱، ۳۸، ۳۶، ۳۲، ۳۱

۵۴، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳

۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۲، ۱۲۱، ۷۷، ۷۳، ۶۶، ۵۵

۵۳۳، ۴۵۷، ۴۱۱، ۳۲۱، ۲۰۵، ۱۶۲، ۱۴۳

۵۳۹، ۵۳۸

مازندرانی: (حاجی علی اصغر خواجه

باشی) ۵۵۱

مازندرانی: (میرزارضی) ۴۱۱

مازندرانی: (میرزا محمد تقی علی آبادی) ۵۲۵

۵۵۲

ماکو: ۲۹۲، ۲۸۷، ۱۱۴، ۱۰۰، ۹۹

۴۷۴، ۳۵۴

مال دیوان: ۱۴۰

مالکم: (سرجان) ۱۷۵، ۱۵۵، ۱۲۷، ۱۲۶

محمد خان بیگلرلی: ۳۱۵	محمد بیک قاجار افشار: (سرهنګ)
محمد خان بیگلرلیگی هزاره: ۲۷۴	۴۶۶،۴۰۰،۳۴۸،۳۴۱،۳۳۶،،۲۹۰
محمد خان ترکمان: ۳۵	محمد بیک قاضی: ۳۵۵
محمد خان: (حاکم تربت حیدریه) ۴۵۵	محمد پاشا: ۴۸۷،۴۸۶،۲۷۲،۲۶۹
محمد خان: (حاکم کلات) ۵۰۷	محمد تقی بیک: (سرکشیک یوهوه) ۳۶
محمد خان دولوی قاجار: ۱۳۷،	محمد تقی خان هزار جریبی: ۵۳۹
۵۴۳،۵۲۹،۵۲۷،۱۵۸	محمد تقی میرزا (شاهزاده) ۱۰۲، ۱۴۲،
محمد خان زند: ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۴۴،	۴۴۱، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۱۴۵، ۱۴۳
۹۴، ۹۱، ۹۰	۵۵۴، ۴۴۲
محمد خان زنگنه: ۲۹۰	محمد حسن خان قاجار: ۴۳، ۴۲، ۴۱،
محمد خان طیبسی: ۶۰	۷۶، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴
محمد خان قاجار: (ایروانی) ۱۶، ۱۹،	محمد حسن خان قاجار: (نسقچی باشی) ۵۳۱
۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۶، ۱۶۷، ۱۶۵، ۸۷، ۸۰	محمد حسن خان: (جوانشیر) ۲۲۵، ۲۲۶، ۳۶۰،
۱۹۲، ۲۰۲، ۲۳۰، ۲۷۱، ۳۶۱، ۳۶۹، ۵۳۵،	محمد حسن خان سالار: ۵۴۲
۵۴۹	محمد حسن خان شکمی: ۲۵۸
محمد خان قراگوزلو: (مستوفی سرکار /	محمد حسین یخشی قوچاق: ۴۲۳
حاکم قراجه داغ) ۲۳۹، ۲۳۴، ۳۱۶،	محمد حسین خان قاجار: (دولو) ۴۱،
۳۸۰، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۳۴، ۳۳۳	۱۴۲، ۹۳، ۷۲، ۴۴، ۴۲
۳۸۴	محمد حسین خان شکاوی: ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۵
محمد خان قرایی: ۴۴۲، ۴۲۷، ۴۳۷،	محمد حسین خان: (صدر اصفهانی)
محمد خان غلزایی: ۲۰۰	۴۵۰، ۳۴۴، ۲۲۲، ۱۹۷، ۱۳۴، ۸۶
محمد خان مافی: ۴۲۱	۵۰۲، ۴۹۸
محمد خان مهماندار: ۲۵۴	محمد حسین خان: (فخرالدوله) ۴۱۱
محمد رحیم خان: ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۸،	محمد حسین خان: (قاجاری مروی /
۵۰۷، ۵۰۸، ۵۳۷،	مروزی) ۴۴۷، ۴۱۱
محمد رضا خان باکویی: ۴۷۶	محمد حسین خان قراگوزلو: ۶۷
محمد رضا خان سرهنګ: ۵۳۵	محمد حسین خان قرامو سالو: ۳۵، ۴۱
محمد رفیع افندی: ۲۷۹	محمد حسین خان: (مستوفی الممالک)
محمد رؤف پاشا: ۴۷۳، ۴۸۰، ۴۸۹، ۴۹۰،	۵۷۵، ۵۷۱
محمد زمان بیک: ۴۱	محمد خان افغان: ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰

محمدولی خان قاجار: ۸۸،۷۷،۹۳،۴۳
محمدولی خان قاسملوی افشار: ۵۳۰،۵۳۱
محمدولی میرزا: ۱۰۳،۱۳۲،۱۳۳،۱۵۶
۱۶۲،۱۹۸،۲۷۳،۲۷۴،۳۱۰،۳۴۶،۳۵۷
۳۷۶،۴۱۱،۴۱۷،۴۱۸،۴۲۰،۴۲۷،۴۲۹
۴۳۰
محمد هاشم: ۴۴۶
محمود آقا: ۳۶۱
محمود پاشای بابان: ۴،۴۸۵،۴۸۶،۴۸۷
۴۸۸،۴۸۹،۴۸۶،۴۸۵،۴۸۱،۲۵۳،۴۸۸
محمود حسینی: (منشی جامی) ۴۴
محمود خان تایمنی: ۲۷۴
محمود خان دنبلی: (امیرکبیر/قوريساؤل
باشی) ۱۱۴،۴۹۴
محمود فیضی افندی: ۲۶۸
محمود میرزا: (افغان) ۱۳،۱۷
۲۲،۸۴،۸۵،۹۰،۹۹،۱۱۵،۱۱۶
۱۱۷،۱۱۸،۱۵۳،۱۵۵،۱۵۶،۱۵۷
۱۵۹،۴۴۰،۴۴۴،۴۴۶،۵۲۴،۵۳۶
مدد خان زایی: ۲۷۴
مددوف: ۵۳۲،۵۳۳،۵۳۴،۵۳۵،۵۳۹
مراد خان دلاغرده: ۳۹۵
مراغه: ۶۲،۷۲،۷۴،۸۹،۹۱،۹۲
۱۱۳،۱۱۴،۱۸۴،۲۳۸،۲۴۱،۲۵۷
۲۵۹،۲۸۶،۳۵۶،۳۹۷،۳۹۸،۴۳۰
۴۳۷،۴۳۸،۴۸۲،۴۸۶،۵۳۵،۵۵۱
۵۵۵
مرتضی قلی خان: ۵۰،۵۱،۵۲،۵۳
۵۴،۵۵،۵۶،۶۷،۱۷۶
مرداق: ۱۶۸،۱۷۲

محمد زمان خان: (عزالدينلوی
قاجار) ۴۱۱،۴۲۲،۴۴۶،۴۴۳،۴۶۴،۴۷۵
محمد شاه قاجار: ۲۰۲،۱۷۶،۴۹،۴۶
محمد ظاهر خان زند: ۵۵،۵۶
محمد عظیم خان: ۴۴۴
محمد علی بیگ عرب: (قوللر آقاسی) ۹۲،
۲۵۷
محمد علی خان: (حاکم خوار) ۵۵
محمد علی خان زند: ۱۳۸
محمد علی خان شام بیاتی: ۲۴۵
محمد علی خان عرب بسطامی: ۹۱
محمد علی خان قاجار: (خالو) ۸۰،۹۸،
۲۳۲
محمد علی سلطان: ۷۵،۱۲۶
محمد علی میرزا: (دولت شاه) ۱۰۳،۱۳۳،
۱۵۴،۱۶۶،۲۴۳،۲۴۵،۲۴۶،۲۴۸،۲۵۴
۲۶۰،۲۶۷،۳۱۱،۳۱۳،۳۱۴،۳۱۷،۳۱۸
۳۱۹،۳۳۹،۳۴۳،۳۵۶،۳۵۷،۳۷۶
۳۷۸،۳۸۵،۴۱۰،۴۳۷،۴۵۴،۴۸۱،۵۱۵
۵۶۷
محمد قاسم: ۱۴۱،۱۴۳،۱۴۴
محمد قلی خان افشار: ۱۶،۶۴،۸۹،۹۰،۹۲
محمد قلی خان قاجار: ۵۳۲
محمد قلی میرزا: (شاهزاده ملک آرا) ۷۰،۷۱
۱۲۱،۱۲۲،۴۱۱،۴۵۷،۵۰۰،۵۳۹،۵۵۳
محمد کاظم: (تبریزی) ۲۰۷
محمد کاظم مروی: ۳۷
محمد مصرف افندی: ۳۵۷
محمد میرزا: ۴۹۷،۵۳۲،۵۴۰،۵۴۴،۵۴۵
محمد نبی خان: ۱۹۵،۱۹۶

مصطفی آقا قزاق: ۳۵۹	مرسلوند: (حسن) ۳۰۲
مصطفی بیک مهماندار: ۲۳۹	مرغاب: ۵۳۶
مصطفی خان چهارم: ۲۱۰	مرکز: (ژنرال) ۲۲۰
مصطفی خان دولوی قاجار: ۲۵۸، ۶۵، ۶۶، ۶۲	۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۵، ۳۳۲
مصطفی خان شیروانی: ۲۳۷، ۷۰	۳۸۸، ۳۷۳، ۳۷۱، ۳۷۰
۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۴۹	مرکیت: (طایفه) ۳۲
۳۶۵، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۰، ۲۶۲، ۲۶۱	مرند: ۵۴۹، ۵۴۸، ۵۴۴
۵۳۵، ۵۳۰، ۵۲۸، ۴۵۳، ۳۶۸	مرو: ۵۴۹، ۵۴۸، ۵۴۴
مصطفی خان طالش: ۳۱۲، ۲۹۴، ۲۶۱	مرو شاهيجان: ۱۱۷
۴۲۲، ۳۷۵، ۳۶۷، ۳۱۸	مزارویچ: (فرستاده دولت روس) ۵۱۷، ۵۱۶
مصطفی قلی خان: ۶۴، ۵۵، ۵۲، ۵۱، ۵۰	مزینان: ۱۵۵، ۱۳۰، ۱۲۹
مصطفی قلی خان عرب: (میش منست	مستوفی الممالک: (عبدالله خان) ۴۹۴
ترشیزی) ۳۱۰، ۱۱۵	مستوفیان: ۴۹۷، ۲۰۴، ۴۲
مطلب خان دامغانی: ۳۳۰، ۳۳۹، ۴۲۰	مستوفی دیوان اعلیٰ: ۳۴۴، ۱۲۱
معتمدالدوله: ۴۳۹، ۳۴۴، ۳۲۴، ۳۲۳	مسجد بردی: (قریه) ۶۲
۵۷۱، ۵۲۶، ۵۱۸، ۴۵۸، ۴۴۳، ۴۴۰	مسدره: (قریه) ۵۸۲
معتمدالدوله: (عبدالوهاب خان نشاط	مسکو: ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸
اصفهانلی): ۵۵۲، ۵۱۵، ۴۴۰، ۴۳۹، ۳۲۲	۴۰۱، ۳۹۰، ۳۸۸، ۱۷۶، ۱۷۵
مغان: ۲۵۷، ۲۵۰، ۱۷۷، ۸۹، ۷۴، ۴۴، ۳۱	۵۰۷، ۴۲۵، ۴۰۶
۵۸۲، ۵۳۵، ۲۸۷، ۲۶۱	مشکور: (محمدجواد) ۱۹۷
مغاوز: ۳۹۹، ۳۸۰، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۷	مشکین: ۳۸۱، ۳۱۵، ۲۸۷، ۱۱۸
مقاطعة دیوانی: ۲۰۴	۵۳۵، ۴۵۷، ۴۱۳، ۴۰۰، ۳۹۹
مقرب الحضرت: ۲۳۵، ۲۲۷، ۲۰۱، ۱۸۸	مشهد: ۸۰، ۷۷، ۷۱، ۵۲، ۴۲، ۳۹
۴۵۸، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۶، ۳۱۳، ۲۵۷، ۲۵۵	۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۱، ۸۴
مقری: (ولایت) ۳۴۱، ۳۲۸، ۳۲۵، ۳۱۵	۱۷۷، ۱۷۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۵۵، ۱۵۴
۵۸۲، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۴۸	۴۰۸، ۳۵۷، ۳۴۱، ۲۷۴، ۲۴۶، ۱۸۳
مقصودلو: (طایفه) ۲۸۶	۴۲۹، ۴۲۷، ۴۲۲، ۴۲۰، ۴۱۹، ۴۱۸
مقیم خان سارویی: ۴۳	۵۰۸، ۵۰۷، ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۴۳، ۴۴۰
مکتب خانه: ۱۷۹، ۱۷۵	مشهد مادر سلیمان: ۶۱
مکدانلد: (سرجان) ۵۵۵، ۵۳۱، ۵۲۳	مصر: ۴۱۰

منشی الممالک: (میرزارضاقلی) ۹۲،۷۲	مکناتن: (سر ویلیام جی) ۴۴۴
منشی الممالکی: ۵۵۲،۵۲۵	مکنیل: ۵۵۶
منشی دیوان اعلی: ۵۲۵	مکه: ۴۹۲،۲۰۵
منکروف: (افسر روسی) ۵۴۱	ملا احمد کاشی: ۲۲۲
منکسار نویان: ۳۲	ملا باقر قاضی عسکر: (حاجی) ۴۶۴
منکو قآن: ۳۲	ملا زگرد: ۴۶۷،۴۶۶،۴۶۴،۴۶۳
منوچهر اعتماد مقدم: ۴۰۵	ملا حسین کاشفی واعظ: ۲۰۶
منوچهر خان: (ایبج آقاسی باشی)	ملا طیه: ۴۷۹
۵۵۷،۵۳۹،۵۰۹	ملا عبدالکریم: ۴۳۴
مواجب: ۱۷۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹	ملا عبدالله پیش نماز: ۶۷
۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۶۵، ۳۴۶، ۳۶۳	ملا علی اصغر معلم: ۱۰۹
۳۶۴، ۳۶۹، ۴۰۹، ۵۲۳، ۵۷۶، ۵۷۷	ملا علی اکبر ایجی: ۲۲۲
مورنینگتون: (لرد) ۱۲۶	ملا علی گیلانی: (سید کاظم) ۳۷۱
موریس: (جزیره) ۲۷۷	ملا فیض محمد: (کاتب هزاره) ۸۴
موریه: (جیمز) ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۵	ملا محمد باقر تبریزی: ۵۰۹
۴۱۴، ۴۱۵	ملا مصطفی قمشه‌ای: ۸۰
موسوی خوانساری: (محمد باقر) ۲۴۶	ملا ملک محمد: ۲۳۳
موسی بن جعفر (ع): ۱۲۲	ملایر: ۵۵۲، ۵۳۱، ۳۴۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۸۷، ۵۸
موش: (قلعه) ۴۶۶، ۴۶۱	ملا دوی: (ایالت) ۱۷۱
موصل: (ایالت) ۴۱، ۱۲، ۳۷۶	ملک قاسم میرزا: ۴۲۰
۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷	ملک مشیر: (ناحیه) ۹۹
موغان: ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۳۷، ۲۳۸	ملکم --- مالکم
۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۱	ملکم بهادر --- مالکم
۳۱۳، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۳	ممالک محروسه: ۱۴۰، ۱۵۸، ۲۰۲، ۲۲۲
۳۹۴، ۴۰۰	۵۶۴، ۴۸۹، ۴۸۶، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۲۲، ۲۸۵
موقلی کویانک: ۳۱	ممش خان کرد: ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۵، ۴۱۱
مون تیش: ۳۰۴	منجم باشی گیلانی: (حاجی آقا بزرگ)
مهد علیا: ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۴۵، ۴۵۰، ۵۰۰	۴۴۹
مهدی خان کلهر: ۳۷۸	منچیکوف: (پرنس) ۵۱۸، ۵۱۹
مهدی خان هزار جریبی: ۳۵۲	منستی: (سموئیل) ۱۹۴

- مهدی علی خان: ۱۹۴
- مهدی قلی آقا: ۳۶۰، ۳۴۹
- میرزا اسدالله نائینی: (فروغ) ۳۷
- میرزا حیرت: ۱۷۵
- مهدی قلی خان: (برادر آقا محمد خان) ۵۲، ۵۱، ۴۹
- میرزا رضا قلی خان قاجار: (قوائلو) ۴، ۵۱، ۵۲، ۹۶
- میرزا صالح شیرازی: (غلامحسین) ۵۲۳، ۳۴۵، ۲۱۸
- میرزا عباس (نقاشباشی تبریزی): ۲۰۷
- مهدی قلی خان قرباغی: (جوانشیر) ۳۶۶، ۳۳۳
- میرزا علی رضا: (پسر کلانتر شیرازی) ۴۵۸
- میرزا علی نقی خان استرآبادی: ۳۳۵، ۲۹۳
- مهدی قلی خان قرباغی: (جوانشیر) ۳۶۶، ۳۳۳
- میرزا عیسی: (قائم مقام/میرزا بزرگ) ۷
- مهر علی بیگ: ۳۵
- میرزا علی خان: شاه پسند خان، ۱۵۲۱۵۶
- میانج: (ولایت) ۷۳، ۹۴، ۲۰۲، ۴۰۰، ۵۴۱، ۵۵۲
- میرزا فضل خان اسحاق زایی: ۴۴۶، ۱۵۷
- میران صفدر: ۴۹۸
- میربار: ۲۰۰
- میرباقر بیگ: ۲۶۲، ۲۶۱
- میرحسن خان، (اسبق المجاهدین) ۵۲۵
- میرحسن خان طالش: ۳۱۴، ۳۲۰، ۴۲۶
- میر حسن خان طبسی: ۲۷۴
- میرزا ابوالقاسم: (قائم مقام) ۲۵۹
- میرزا محمد تقی مستوفی: ۴۸۰
- میرزا محمد حسین: (حکیم باشی) ۴۹۶
- میرزا محمد خان راوری: ۶۰
- میرزا محمد خان قاجار: ۷۱، ۶۸
- میرزا ابوالقاسم: (قائم مقام) ۲۵۹
- میرزا محمد خان: (مقصود لوی استرآبادی) ۴۸۳، ۴۶۵، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۴، ۳۶۲، ۳۵۷
- میرزا ابوالقاسم کاشانی: ۴۹۴
- میرزا محمد رضا خان: (قزوینی) ۲۵۴
- میرزا ابوالقاسم: (مستوفی اصفهانی) ۵۲۳
- میرزا محمد شفیق: (صدر اعظم) ۷۱، ۷۳
- میرزا احمد: (حکیم باشی) ۴۴۹، ۳۶۵، ۳۵۲
- میرزا احمد قزوینی: (نایب الایاله) ۳۵
- میرزا احمد مستوفی: ۳۵۲، ۳۵۳، ۴۰۰
- میرزا اسدالله مستوفی: ۱۳۰، ۱۲۱
- میرزا محمد شفیق: (صدر اعظم) ۷۱، ۷۳
- میرزا احمد قزوینی: (نایب الایاله) ۳۵
- میرزا احمد مستوفی: ۳۵۲، ۳۵۳، ۴۰۰
- میرزا اسدالله مستوفی: ۱۳۰، ۱۲۱
- میرزا محمد شفیق: (صدر اعظم) ۷۱، ۷۳
- میرزا احمد قزوینی: (نایب الایاله) ۳۵
- میرزا احمد مستوفی: ۳۵۲، ۳۵۳، ۴۰۰
- میرزا اسدالله مستوفی: ۱۳۰، ۱۲۱

۴۰۱،۳۹۰،۳۸۸،۳۷۷،۳۷۴،۳۱۰
۵۶۷،۵۵۵،۴۰۷،۴۰۶
نادرشاه افشار: ۴۱،۳۹،۱۴
۲۰۹،۱۷۴،۱۶۴،۱۴۹،۷۰،۴۲
۵۱۶،۳۴۷
نادعلی: (قلعه) ۴۴۳
نادر میرزا افشار: ۱۱،۱۰،۹
۱۱۰،۱۰۹،۱۰۷،۱۰۵،۷۰،۱۷
۱۶۴،۱۶۳،۱۶۲،۱۵۴،۱۴۳
نارین قلعه: ۴۶۳
ناصرالدین توره: ۱۹۸،۱۹۷
نایب السلطنه: ۱۱۳،۱۱۲،۱۰۶
۱۶۵،۱۵۸،۱۲۹،۱۲۲،۱۱۵،۱۱۴
۱۸۵،۱۸۴،۱۸۳،۱۸۰،۱۶۷،۱۶۶
۲۰۲،۲۰۱،۲۰۰،۱۸۸،۱۸۷،۱۸۶
۲۱۱،۲۱۰،۲۰۹،۲۰۶،۲۰۵،۲۰۳
۲۱۹،۲۱۸،۲۱۷،۲۱۶،۲۱۵،۲۱۳
۲۲۵،۲۲۴،۲۳۲،۲۲۲،۲۲۱،۲۲۰
۲۳۲،۲۳۱،۲۳۰،۲۲۸،۲۲۷،۲۲۶
۲۳۹،۲۳۸،۲۳۷،۲۳۶،۲۳۴،۲۳۳
۲۵۰،۲۴۹،۲۴۸،۲۴۷،۲۴۱،۲۴۰
۲۵۶،۲۵۵،۲۵۴،۲۵۳،۲۵۲،۲۵۱
۲۶۳،۲۶۲،۲۶۰،۲۵۹،۲۵۸،۲۵۷
۸،۲۷۶،۲۷۱،۲۶۹،۲۶۸،۲۶۷،۲۶۵
۲۸۵،۲۸۳،۲۸۲،۲۸۱،۲۷۹،۲۷
۲۹۲،۲۹۱،۲۹۰،۲۸۹،۲۸۸،۲۸۶
۳۰۴،۳۰۱،۲۹۷،۲۹۶،۲۹۵،۲۹۴
۳۱۰،۳۰۹،۳۰۸،۳۰۷،۳۰۶،۳۰۵
۳۱۶،۳۱۵،۳۱۴،۳۱۳،۳۱۲،۳۱۱
۳۲۲،۳۲۱،۳۲۰،۳۱۹،۳۱۸،۳۱۷

میرزا محمد صادق: (وقایع نگار مروزی) ۲۱
۲۷۵،۲۴۴،۲۴۳،۱۹۲،۱۸۶،۱۰۵،۹۱،۳۵
۵۱۷،۵۳۱،۵۰۵،۵۰۶،۴۹۴،۴۲۸،۳۸۴،۳۷۷
میرزا محمد علی مستوفی: (آشتیانی) ۳۸۱
۵۱۶،۴۹۴،۴۹۰،۴۸۹
میرزا محمد مهدی مشهدی: ۱۵۴
میرزا موسی: (منجم باشی) ۹۶،۸۰
۲۳۵،۲۳۰،۹۷
میرزا مهدی استرآبادی: ۳۷
میرزا مهدی علی خان: ۱۲۰،۱۱۹
میرزا نصرالله: ۹۳
میرزا هدایت الله مشهدی: ۴۱۸
میرزا یوسف مستوفی: ۴۲۳،۲۳۰
میر شمشیر: ۱۴۶
میر علم خان قاینی: ۲۷۴
میر فاضل: ۴۳۴
میرفتاح: ۵۵۰،۵۴۹
میر معصوم: (بیگ جان) ۱۹۸،۱۹۷
میر میران: ۵۸۸،۴۹۲
میر هدایت: ۳۲۰
میسقانا: (معدن) ۵۶۱
میسور: (ایالت) ۱۲۶،۱۲۱
میمنده: ۳۷۶
میمنه: ۴۵۶،۲۷۳

(ن)

نایپتون بن پارت: ۱۷۱،۸،۷
۲۵۴،۲۵۳،۲۵۲،۱۹۳،۱۷۹،۱۷۸
۲۹۸،۲۹۱،۲۸۳،۲۷۸،۲۷۷،۲۷۶
۳۰۹،۳۰۸،۳۰۷،۳۰۵،۳۰۴،۳۰۰

،۴۴۲،۴۲۰،۴۱۸،۴۰۲،۳۸۱	،۳۳۰،۳۲۹،۳۲۸،۳۲۵،۳۲۴،۳۲۳
۴۵۵	،۳۳۹،۳۳۸،۳۳۷،۳۳۶،۳۳۳،۳۳۱
نجف قلی خان شاهسون: ۷۲:	،۳۴۹،۳۴۸،۳۴۷،۳۴۴،۳۴۱،۳۴۰
نجف قلی خان گروس: ۲۲۶، ۲۵۷،	،۳۵۶،۳۵۵،۳۵۴،۳۵۳،۳۵۱،۳۵۰
۳۸۹، ۳۴۱، ۳۸۹	،۳۶۳،۳۶۲،۳۶۱،۳۶۰،۳۵۹،۳۵۷
نجفی: (شیخ جعفر/کاشف الغطاء)	،۳۷۱،۳۶۹،۳۶۸،۳۶۶،۳۶۵،۳۶۴
۲۲۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۳۷۸	،۳۸۸،۳۸۱،۳۸۰،۳۷۹،۳۷۴،۳۷۳
نجیب افندی: ۴۹۴:	،۳۹۹،۳۹۸،۳۹۷،۳۹۶،۳۹۴،۳۸۹
تخجوان: ۷۲، ۱۲۹، ۱۹۲، ۲۱۱، ۲۱۹،	،۴۰۷،۴۰۵،۴۰۴،۴۰۳،۴۰۱،۴۰۰
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۰، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸،	،۴۲۵،۴۱۶،۴۱۴،۴۱۳،۴۱۲،۴۰۹
۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷،	،۴۳۸،۴۳۷،۴۳۵،۴۳۴،۴۳۰،۴۲۶
۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۰، ۳۴۸، ۳۴۹،	،۴۶۳،۴۶۲،۴۶۱،۴۶۰،۴۵۳،۴۵۰
۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۸۰، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۷۶،	،۴۷۳،۴۷۰،۴۶۹،۴۶۸،۴۶۵،۴۶۴
۴۸۲، ۴۸۲، ۵۰۶، ۵۱۴، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵،	،۴۷۹،۴۷۸،۴۷۷،۴۷۶،۴۷۵،۴۷۴
۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۸۲	،۴۸۷،۴۸۶،۴۸۵،۴۸۴،۴۸۳،۴۸۰
نرسیا: (اوگوست آندرئا): ۳۱۰، ۲۷۷	،۵۰۵،۵۰۳،۴۹۸،۴۹۷،۴۹۶،۴۸۹
نرماشیر: (قریه) ۶۷، ۱۹۹، ۲۰۰	،۵۲۸،۵۲۶،۵۱۹،۵۱۷،۵۰۹،۵۰۶
نریمان: (قریه) ۴۶۳، ۴۷۳	،۵۳۵،۵۳۴،۵۳۳،۵۳۲،۵۳۱،۵۲۹
نسا: (قریه) ۴۴۳	،۵۴۸،۵۴۷،۵۴۶،۵۴۵،۵۴۴،۵۴۲
نسقیان: ۴۷۷، ۵۲۲	،۵۶۱،۵۵۷،۵۵۴،۵۵۳،۵۵۱،۵۵۰
نسقی باشی: ۲۴۵، ۲۸۶، ۳۱۳، ۵۳۱	نبالسین: ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰
نسلرود: ۴۱۶، ۴۳۷، ۵۱۳	،۳۱۲،۲۹۶،۲۹۵،۲۹۴،۲۸۵،۲۶۲
نصرالله خان تیموری: ۵۰۸	۳۳۱، ۳۱۷
نصیب بیک شمس الدینلو: ۱۸۲	نایب الوزاره: ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۳
نصیرخان بیک: ۴۸۴، ۴۸۵	نبی خان کزازی: ۲۹۰
نصیرخان هزاره: ۴۲۰	نجف: ۷۳، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۴۹، ۱۵۰،
نطنز: ۱۴۲	،۴۵۰،۴۴۷،۴۴۱،۲۹۶،۲۴۶،۱۵۲
نظاره: (قلعه) ۵۴۴	نجف خان زند: ۵۷، ۸۶، ۸۷،
نظام الدوله: (عبدالله خان)	۱۶۴، ۸۵، ۵۷، ۱۶۶
۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۱	نجفقلی خان شادلو: ۲۵۰،

۵۳۶،۴۶۹،۴۱۷،۲۷۳،۱۶۲،۱۵۵
نیکلای اول: (امپراطور روسیه) ۵۰۷،
۵۱۸
نیکولای پاولیچ: ۵۲۴

(و)

والپول: (دیپلمات انگلیسی) ۴۱۶
والتر: ۱۷۲، ۵۰۶
وان: (دریاچه) ۳۵۵، ۳۵۶، ۴۶۱،
۴۸۴، ۴۷۵، ۴۷۴
وایت ورت: (سر چارلز) ۱۷۸
ورامین: ۳۷، ۲۰۹، ۵۲۲
وردیه: --- ویردی (موسی ویردی)
وزارت: ۶۲، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷،
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۵۴، ۳۰۲،
۳۳۸، ۳۲۲، ۳۴۰، ۳۹۵، ۴۱۵، ۴۳۹،
۴۸۳، ۵۵۲، ۵۲۴، ۵۵۶، ۵۸۱
وزیرباز: ۱۱۸
وصاف شیرازی: ۴۷۰
وفادار خان: ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۵۵
ولزلی: (مارکوس / لرد) ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۹۴
ولی خان تنکابنی: ۹۷، ۵۴۷
ولیدیمر: (حکمران قدیم روس) ۱۶۷
ویردی: (بارون موسی) ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲،
۲۸۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۲،
۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸
ویگورو: (مأمور فرانسوی) ۲۷۷
ویلسن: (میجر) ۱۹۳
ویلوک: (هنری) ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۵۶
ویلهمینوف: (ژنرال) ۵۱۸

نظر علی خان باجلان: ۸۷
نظر علی خان کنگرلو: ۲۸۹،
۳۱۵، ۳۴۷، ۳۶۵، ۳۸۰، ۳۹۹
نظر علی خان یگانلوی مرندی: (حاکم
مرند) ۵۳۲، ۵۴۹
نقیسی: (سعید) ۱۷۱، ۳۰۵
نقاره خانه: ۱۶۶
نقد علی خان کتول: ۵۳۹
نقی بیگ بزچلو: ۳۳۱۴
نلیوش: (قریه) ۳۵۶
نمسا --- اتریش
نمسه --- اتریش
نمکه: (قریه) ۲۳۰، ۴۵۵
نوا: (قریه) ۱۷۰، ۴۵۶، ۴۸۱
نواب علی خان: ۴۰۳
نوابی: (عبدالحسین) ۳۵
نوح بیگ: ۲۳۷
نوخا --- شکلی
نورالله خان: ۴۳۸
نوروز خان قاجار عزالدینلو: (ایشیک
آقاسی باشی) ۹۸، ۲۰۰، ۲۴۵، ۵۳۰
نوروز خواجه: ۴۲۳
نورمقیدی: (آقا محسن) ۴۲۲
نوری: (محمد تقی) ۴۲۰
نهاوند: ۳۹، ۳۴۶، ۵۲۴
نهر و: (جواهر لعل) ۱۲۱
نیازخان یخمر: ۴۲۳
نی پیه: (چارلز) ۴۴۴
نیشابور: ۳۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹،
۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۵۳

،۳۳۷،۲۹۷،۲۸۳،۲۷۸،۲۱۷،۱۹۳

،۵۲۳،۵۱۶،۴۸۲،۴۵۰،۴۴۴،۴۱۰

،۵۷۳،۵۷۲،۵۷۱،۵۶۸،۵۶۵،۵۶۴

۵۷۶،۵۷۵

هنگی اسمیت: (نیکولا) ۱۹۳، ۱۹۶

هوردر: (قلعه) ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴

هیرمند: ۴۴۰

هیطا: (اکراد) ۴۷۴، ۴۷۶

هیلاریون تروئیلیه: ۲۷۷

(ی)

یارغوچیان: ۳۲

یار محمد خان: ۴۴۴

یاسا: ۳۱، ۳۲، ۱۹۷، ۲۲۴

یاسمی: (رشید) ۱۷۱

یاسین چی زاده: (عبدالوهاب

افندی) ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۵۶، ۳۷۸، ۳۸۵

یحیی خان: (امیر آخور باشی) ۵۴۶، ۵۴۷

یرمولوف: (الکندر) ۲۱۰، ۴۳۳

،۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰

۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۳۹

یرلیغ: ۱۹۸، ۳۸۰، ۴۵۸

یزد: ۶۱، ۸۵، ۹۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۵۷

۱۹۹، ۲۲۲، ۴۸۲

یزدآباد: ۲۱۱

یزدی: (تقی خان) ۶۷

یزیدی: (اکراد) ۹، ۹۹، ۱۱۲، ۴۶۵

یسوکا بهادر: ۳۲

یعقوبه: (قریه) ۲۴۶

یگانلو: (طایفه) ۵۴۹، ۵۵۱

(ه)

هاتف: ۳۵۳

هاشم خان: (حاجی) ۵۰۱، ۵۰۰

هاشم خان شیروانی: ۳۱۴، ۳۱۵

هالینگبری: (ویلیام) ۱۲۷

هتون نویان: ۳۱

هدایت: (رضاقلی خان) ۲۱،

۱۷۹، ۱۱۸، ۱۹۲، ۲۷۵

هدایت الله خان رشتی: ۵۳، ۵۴، ۶۰، ۲۴۸،

۲۶۸، ۵۴۹

هرات: ۷۰، ۷۲، ۷۹، ۸۴، ۱۰۵، ۱۱۵

،۱۱۶، ۱۱۷، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۲۴۴

،۲۷۳، ۲۷۴، ۳۵۷، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲

،۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۴

۴۴۶، ۴۵۶، ۵۳۶، ۵۳۷

هراتی: (حاجی آقاخان) ۴۲۰

هراکلیوس: (هاراکلی خان

هشترخان: (قریه) ۱۷۳

هکاری: (ولایت) ۲۶۰

هلاکو خان: ۳۱، ۳۲

هلاکو میرزا: ۴۵۶، ۴۵۷

همای خان لکزی: ۲۴۹

همایون: (شاهزاده افغان) ۸۴

همدان: ۵۴، ۵۸، ۶۰، ۹۵، ۲۴۵

۳۸۵، ۴۰۷، ۵۵۱

هند: ۳۹، ۱۲۶، ۱۶۰، ۱۹۴، ۲۱۷

۲۷۷، ۳۰۲، ۴۴۴، ۵۶۵، ۵۷۶

هندوستان: ۳۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶

،۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۷۴

یمنی چری‌ها: ۲۷۰
یوزباشی غلامان: ۳۴۷، ۲۹۰، ۹۱
یوسف پاشا: ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۴۸، ۲۴۷
۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۸
یوسف خان بختیاری: ۸۶
یوسف خان سپهدار: ۴۰۴، ۴۰۳
۴۹۹، ۴۶۲، ۴۳۰
یوسف خان: (غلام خاصه شریفه) ۴۸۴
یوسف خان گرجی: ۵۴۵، ۳۷۸
یوسف ضیا پاشا: ۲۷۶
یونان: ۱۷۵، ۱۶۷

یموت: (طایفه) ۶۷، ۴۷، ۴۱، ۳۵
۵۳۹، ۵۳۸، ۵۰۷، ۴۲۳، ۱۶۱
ینارال: ۲۵۵، ۲۵۱، ۲۵۰، ۱۸۱، ۱۸۰
۲۹۴، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۶۹، ۲۶۳، ۲۵۶
۳۵۰، ۳۴۹، ۳۳۱، ۳۱۷، ۳۱۲، ۲۹۵
۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۵۴، ۳۵۳
۳۹۴، ۳۹۲، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۷۴
۴۰۴، ۴۰۱، ۳۹۷، ۳۹۵
ینگى چری: ۳۵۱، ۲۷۵، ۲۷۰، ۲۱۰
ینگى قلعه: ۲۳۳، ۱۳۲
ینگى مسلمان: ۳۵۲، ۲۱۶

منابع و مأخذ:

آقامحمد اسماعیل. تاریخ سفارت حاجی خلیل خان و محمد نبی خان به هندوستان. ۱۸۰۵-۱۸۰۲، بمبئی، ۱۸۸۶.

آل محبوبه، جعفر. ماضی النجف و حاضرهما. بیروت: درالاضواء، ۱۴۰۶ ق.
احمدی کرمانی، یحیی. فرماندهان کرمان. تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی. تهران: نشر دانش، ۱۳۵۴.

ادیب الشعراء، میرزا رشید. تاریخ افشار. به کوشش محمود رامیان - پرویز شهریاری افشار. تبریز: انتشارات شورای مرکزی جشن دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی آذربایجان غربی، ۱۳۴۶.
استرآبادی، میرزا مهدی. تاریخ جهانگشای نادری. به اهتمام عبدالله انوار. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷.

_____ درة نادره. تصحیح سید جعفر شهیدی. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱.
اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی. به اهتمام غلامحسین میرزا صالح. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۵.

اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا. اکسیرالتواریخ. به اهتمام جمشید کیانفر. تهران: انتشارات ویسمن، ۱۳۷۰.

اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا. تاریخ وقایع و سوانح افغانستان. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. تاریخ منتظم ناصری. تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷.

_____ صدرالتواریخ. به کوشش محمد مشیری. تهران: انتشارات روزبهان، ۱۳۵۷.

_____ مرآت البلدان. به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

خلسه مشهور به خوابنامه. تهران: توکا، ۱۳۵۷.

الفینستون، مونت استوارت. افغانان، جای، فرهنگ، نژاد (گزارش سلطنت کابل). ترجمه محمد آصف فکرت. مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۶.

اولیویه. سفرنامه اولیویه. ترجمه محمد طاهر میرزا. تصحیح دکتر غلامرضا ورهرام. تهران: انتشارات روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۱.

امام قلی میرزا. [نسب نامه و تاریخ ایل قاجار]. خطی، کتابخانه ملی ایران.

اوتر، ژان. سفرنامه ژان اوتر. ترجمه دکتر علی اقبالی. تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۳.

بارکزائی، سلطان محمدابن موسی خان. تاریخ سلطانی. بمبئی، بی تا.
باکیخانوف، عباسقلی آقا. گلستان ارم. به سعی و اهتمام عبدالکریم علی زاده. محمد آقا سلطانوف،
محمد آذری، آژدر علی اصغرزاده، فاضل بابایف. باکو: اداره انتشارات علم، ۱۹۷۰.
بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری. تهران: انتشارات زوار. ۱۳۵۷.
بخارایی، میرزا شمس. تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر (در شرح حکمرانی امیر حیدر در بخارا، محمد علی
خان در خوقند و جهانگیر خواجه در کاشغر). تصحیح و تحقیق محمد اکبر عشیق. تهران: انتشارات
آینه میراث، ۱۳۷۷.

بدایع نگار، محمد ابراهیم. تاریخ قاجاریه. خطی، تهران: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
بدلیسی، شرف خان بن شمس الدین. شرفنامه، تاریخ مفصل کردستان. به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف
زرنوف. تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.

بروکلمان، کارل. تاریخ دول و ملل اسلامی. ترجمه هادی جزایری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
۱۳۴۶.

بینا، علی اکبر. تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
پری، جان. کریم خان زند (تاریخ ایران بین سالهای ۱۷۴۷-۱۷۷۹). مترجم علی محمد ساکن.
تهران: نشر نو، ۱۳۴۶.

تاریخ قاجاریه. نسخه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجموعه ۲۰۱۸.
تارله، ی. و. ناپلئون. ترجمه محمد قاضی. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۶.
تربیت، محمد علی. دانشمندان آذربایجان. تهران: مطبوعه مجلس، ۱۳۱۴.
تره زل، کامیل آلفونس. یادداشت‌های ژنرال تره زل، فرستاده ناپلئون به سمت هند. به اهتمام ژنرال (ژ. ب.
دوما). تهران: انتشارات اداره شورای نظام، ۱۳۰۸.

تنکابنی، محمد بن سلیمان. تذکره العلماء. اهتمام محمدرضا اظهري، غلامرضا پرنده. مشهد: بنیاد
پژوهش‌های اسلامی استان قدس رضوی، ۱۳۷۲.

تنکابنی، میرزا محمد. قصص العلماء. تهران: انتشارات علمیه، بی تا.
جعفر الخلیلی. موسوعة العلیات. بغداد: دارالعارف، بی تا.
جمال زاده، محمد علی. تاریخ روابط روس و ایران. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۶.
جوودت پاشا. تاریخ جوودت. استانبول: مطبوعه عثمانیه، ۳۰۹ ه ق.

جونز، سرهارفورد. آخرین روزهای لطفعلی خان زند. مترجمین، همانا طق، جان گرنی. تهران: امیرکبیر،
۱۳۵۶.

جهانگیر میرزا. تاریخ نو. به کوشش عباس اقبال آشتیانی. تهران: کتابخانه علی اکبر علمی و شرکاء،
۱۳۲۷.

حزین لاهیجی، محمد علی. تاریخ و سفرنامه حزین. تصحیح علی دوانی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.

حسینی، محمود، (منشی جامی). تاریخ احمد شاهی. چاپ از نسخه عکسی، به کوشش دوست مراد سید مرادوف، مسکو: ۱۹۷۴.

حسینی شیرازی، فضل الله (متخلص به خاوری). تاریخ ذوالقرنین. خطی، کتابخانه ملی ایران.

حسینی فسایی، میرزا حسن. فارسنامه ناصری. تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.

خاتون آبادی، سید عبدالحسین الحسینی. وقایع السنین و الاعوام. تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۲.

خورموجی، محمد جعفر. حقایق الاخبار ناصری. تصحیح حسین خدیو جم. تهران: نشرنی، ۱۳۶۳.

ذنبلی، عبدالرزاق (مفتون). تجربیة الاحرار و تسلیة الابرار. تصحیح و تحشیه حسن قاضی طباطبایی.

تبریز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

----- نگارستان دارا. به کوشش دکتر ع. خیامپور. تبریز: بی نا، ۱۳۴۲.

دورانت، ویل و آریل. تاریخ تمدن (عصر ناپلئون). مترجمان اسماعیل دولتشاهی، علی اصغر بهرام

بیگی. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵.

دوسن پیر، میشل. سرگذشت خاندان رومانف (تاریخ روسیه از ۱۵۴۷ تا انقلاب و سقوط تزارها). ترجمه

عبسی بهنام. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.

رئین، اسماعیل. حقوق بگیران انگلیس در ایران. تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶.

----- ملک شاه نظر زاده میرداود زاوردیان نخستین فرستاده ناپلئون به ایران. تهران: بی نا، بی تا.

رابینو، لویی. دیپلماتها و کنسولهای ایران و انگلیس. ترجمه غلامحسین میرزا صالح. تهران: نشر تاریخ

ایران، ۱۳۶۳.

رابینو، هل. ولایت دارالمرزگیلان. ترجمه جعفر خمایی زاده. رشت: انتشارات طاعتی، ۱۳۷۳.

رایت، دنیس. انگلیسیان در ایران. ترجمه غلام حسین صدری افشار. تهران: انتشارات دنیا، ۱۳۵۷.

----- ایرانیان در میان انگلیسی ها. ترجمه کریم امامی. تهران: نشر نو، ۱۳۶۴.

رستم الحکماء، محمد هاشم آصف. رستم التواریخ. به کوشش محمد مشیری. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸.

روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس. تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی. تهران: طهوری و سنائی،

۱۳۶۲

ریاحی، دکتر محمد امین. تاریخ خوی. تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۲.

----- سفارتنامه های ایران. تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۸.

ریاضی هروی، محمد یوسف. عین الوقایع (تاریخ افغانستان در سالهای ۱۲۰۷ - ۱۳۲۴ ق). به کوشش

محمد آصف فکرت هروی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۹.

ساروی، محمد فتح‌الله بن محمد تقی. تاریخ محمدی «احسن التواریخ». خطی، کتابخانه ملی ایران. _____ تاریخ محمدی «احسن التواریخ». به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد.

تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.

سایکس، سرپرسی. تاریخ ایران. ترجمه فخرداعی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۶.

سپهر، میرزا محمد تقی (لسان‌الملک). ناسخ التواریخ، سلاطین قاجاریه. تهران: اسلامیه، ۱۳۵۳.

سندجی، میرزا شکرالله (فخرالکتاب). تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان. به انضمام پنج

مقاله درباره قبایل کرد. تصحیح و تحشیه دکتر حشمت‌الله طیبی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.

استانفورد جی. شاو - ازل کورال شاو. تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید ۱۹۷۵-۱۸۰۸. ترجمه

محمود رمضان زاده. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.

شیبانی، (صدیق الممالک) میرزا ابراهیم. منتخب التواریخ. تهران: انتشارات محمدعلی علمی، ۱۳۶۶.

نوری، محمد تقی. اشرف التواریخ. خطی، کتابخانه آستان قدس رضوی.

شیرازی، ابن عبدالکریم علی رضا. تاریخ زنده، (جان‌نشینان کریم خان زند). مقدمه و تصحیح پروفیسور

ارنست بیئر. ترجمه مقدمه دکتر غلامرضا وره‌رام. تهران: نشر گستره، ۱۳۶۵.

شیرازی، عبدالوهاب. نخبه‌الاخبار. خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

شیرازی، میرزا ابوالحسن خان. حیرت‌نامه، سفرنامه میرزا ابوالحسن خان ایلچی به لندن. تصحیح حسن

مرسلوند. تهران: مرکز خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۴.

شیرازی، میرزا صالح. مجموعه سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی. تصحیح و توضیح غلامحسین میرزا

صالح. تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴.

شوشتری، میر عبدالطیف خان. تحفه‌العالم. به اهتمام موحد. تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳.

صدرالمعالی، سید حسین. تاریخ احمد شاه درانی. خطی، کتابخانه آستان قدس رضوی.

صدیق فرهنگ، محمد. افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان. ۱۳۷۱.

طاهری، ابوالقاسم. تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.

طرب نائینی، محمد جعفر. جامع جعفری (تاریخ یزد در دوران نادر، زندگی و عصر سلطنت فتحعلی

شاه). به کوشش ایرج افشار. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.

فلور، ویلم. اشرف افغان بر تختگاه اصفهان. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: انتشارات توس،

۱۳۶۵.

_____ برافتادن صفویان برآمدن محمود افغان، (روایت شاهدان هلندی). مترجم ابوالقاسم

سری. تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۵.

عبدالله یف، فتح‌الله. گوشه‌هایی از مناسبات روسیه و ایران و سیاست انگلستان در ایران در قرن نوزدهم.

ترجمه غلامحسین متین. تهران: نشر ستاره، ۱۳۵۶.

العزازی، عباس. تاریخ العراق بين احتلالين. قم: انتشارات شریف رضی، ۱۳۶۹.
عضدالدوله، (سلطان احمد میرزا). تاریخ مضدی. به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی. تهران: انتشارات بابک، ۱۳۵۵.

علوی شیرازی، میرزا محمد هادی. دلیل السفراء (سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی به روسیه). به کوشش محمد گلبن. تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا، ۱۳۵۷.
غفاری کاشانی، ابوالحسن. گلشن مراد. به اهتمام غلامرضا محمد طباطبایی. تهران: انتشارات زرین، ۱۳۶۹.

غفاری، ابوالحسن. تاریخ روابط ایران و فرانسه (از ترور ناصرالدین شاه تا جنگ جهانی اول). تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸.

فرهاد میرزا، معتمدالدوله. جام جم. تهران: چاپ سنگی، ۱۲۷۲ قمری.
زنبیل. به همت حاجی محمدرضا رضانی دارنده کلاله خاور. تهران: انتشارات کلاله خاور، ۱۳۶۷.
قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم. منشآت قائم مقام فراهانی. به کوشش سید بدرالدین یغمایی. تهران: انتشارات اشراق، ۱۳۷۳.

قائم مقام فراهانی (قائم مقام چهارم)، میرزا موسی. یادداشتها و خاطرات میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی. به کوشش دکتر سید عبدالحمید قائم مقام فراهانی. تهران: بی نا، ۱۳۶۹.
قائم مقام میرزا عیسی فراهانی. جهادیه (صغیر). به کوشش جهانگیر قائم مقامی. به مناسبت دوستمین سال درگذشت میرزا بزرگ، بی تا، بی نا.
قائم مقام فراهانی، جهانگیر. نامه‌های پراکنده قائم مقام فراهانی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بی تا.

کروسینسکی. سفرنامه کروسینسکی. ترجمه عبدالرزاق دنبلی «مفتون». تصحیح دکتر مریم میراحمدی. تهران: انتشارات طوس، ۱۳۶۳.

کلی، جی. بی. لشکرکشی ناپلئون به مصر و رقابت فرانسه و انگلیس در ایران. ترجمه حسن زنگنه. قم: مؤسسه نشر همسایه، ۱۳۷۸.

کوژیوئه، موریس. مسافرت به ایران دوران فتحعلی شاه. ترجمه محمود هدایت. تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۵.

گاردان، آلفرد. خاطرات مأموریت ژنرال گاردان در ایران. ترجمه عباس اقبال آشتیانی. به کوشش همایون شهیدی. تهران: انتشارات گسترش فرهنگ و تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

گرنٹ و اتسون، رابرت. تاریخ ایران دوره قاجاریه. ترجمه وحید مازندرانی. تهران: سیمرخ، ۱۳۵۶.
گلستانه. مجمل التواریخ. تصحیح محدث ارموی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱.

لاموش. تاریخ ترکیه. با مقدمه رنه پینون. ترجمه سعید نفیسی. تهران: کمیسیون معارف، ۱۳۱۶.

- لکه‌هارت، لارنس. انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران. ترجمه مصطفی قلی عماد. تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۶۳.
- لوتسکی، ولادیمیر. تاریخ عرب در قرون جدید. ترجمه پرویز بابایی. تهران: مرکز نشر سپهر، بی‌تا.
- مالکم، سر جان. تاریخ ایران. ترجمه میرزا حیرت. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- محبوبی اردکانی، حسین. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- محمد معصوم شیرازی، «معصوم‌علیشاه». طرائق الحقایق. تصحیح محمد جعفر محبوب. تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، بی‌تا.
- محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم. تهران: اقبال، ۱۳۵۳.
- محمود میرزا. تاریخ صاحبقرانی. خطی، کتابخانه ملی ایران.
- _____ . سفینه‌المحمود. تصحیح و تحشیه دکتر خیامپور. تبریز: انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- مؤتمن الملک. مجموعه معاهدات دولت علیه ایران با دول خارجه. تهران: مطبعه فاروس، ۱۳۲۶.
- مدرس، میرزا محمدعلی. ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب. تهران: انتشارات خیام، بی‌تا.
- مرعشی، میرزا محمدخلیل. مجمع التواریخ. به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی. تهران: کتابخانه سنائی و طهوری، ۱۳۶۲.
- مروزی، محمد صادق، (وقایع نگار). تاریخ جهان آرا. خطی، تهران: کتابخانه ملی ایران.
- مروی، محمد کاظم. عالم آرای نادری. تصحیح محمد امین ریاحی. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۳.
- مستوفی، محمد حسن. زبدة التواریخ. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۵.
- مستوفی تبریزی، میرزا محمد رضی. زینة التواریخ. خطی، تهران: کتابخانه ملی ایران.
- منشآت قائم مقام. چاپ سنگی، بی‌جایی تا.
- ملا فیض محمد کاتب «هزاره». سراج التواریخ. تهران: مؤسسه مطالعات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲.
- موسوی خوانساری، محمد باقر. روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات. ترجمه و مقدمه محمد باقر ساعدی خراسانی. تهران: انتشارات اسلامیه، ۱۳۳۶.
- موسوی نامی اصفهانی، میرزا محمد صادق. تاریخ گیتی‌گشا. با مقدمه سعید نفیسی. تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۶۸.
- میرزا ابوطالب خان. مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: سازمان آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۳.
- نادر میرزا. تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تبریز: انتشارات

ستوده، ۱۳۷۳.

نائینی، میرزا اسدالله. *سفینه الفرامین (سفینه الانشاء)*. به اهتمام محمد گلبن. خرم آباد: انتشارات پیغام،

۱۳۷۷.

نجفی، شیخ جعفر. *كشف الغطاء عن مبهمات شریعة القراء*. سنگی، اصفهان: انتشارات مهدوی، بی تا.

نقیسی، سعید. *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر*. تهران: انتشارات بنیاد، ۱۳۶۸.

نصیری، محمدرضا، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه). تهران: انتشارات مؤسسه کیهان، ۱۳۶۶.

نوری، محمد تقی. *اشرف التواریخ*. خطی، تهران: کتابخانه دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران.

وحید مازندرانی، غلامعلی. *مجموعه عهدنامه های تاریخی ایران*. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه

ایران، ۱۳۵۰.

وزارت امور خارجه ایران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. *اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز*.

تهران: ۱۳۷۲.

وزارت امور خارجه ایران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. *گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی (دوره*

قاجاریه). تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹.

وزیری، احمد علی خان. *تاریخ کرمان (سالاریه)*. به کوشش دکتر محمد ابراهیم باستانی یاریزی.

تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۴.

وکیلی، عزیزالدین (فوفلزائی). *درة الزمان فی تاریخ شاه زمان*. کابل: ۱۳۳۷.

هدایت، رضاقلی میرزا. *تاریخ روضة الصفاى ناصری*. تهران: انتشارات خیام، ۱۳۳۹.

فهرس التواریخ. تصحیح و تحشیه دکتر عبدالحسین نوایی، میرهاشم محدث. تهران: پژوهشگاه علوم

انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.

مجمع الفصحا. تصحیح مظاهر مصفا. تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶.

هنوی، جونس. *زندگی نادر شاه*. مترجم اسماعیل دولتشاهی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۴.

James Burgess, *The Chronology Of Modern India, For Four Hunderd Years From The*

Close Of The Fiftheenth Century, A.D. 1494-1894, Pakistan, Al-Biruni

Jones Brydges, Sir Harford, *An Account of The Transaction of His Majesty's*

Mission to the Court of Persia, in the years 1807-11, London, Printed for

James Bohn, King William Street, West Strand.

Kaye, John William, *The Life and Correspondence of Major_General Sir John*

Malcom, G.C.B; London, Smith, Elder and Co; 65, Cornhill.

Kaye, John William, *History the War in Afghanistan. London, 1851.*

Kelly, J.B. *Britian and The Persian Gulf, 1795-1880, Oxford ,At THE Clarendon*

- Press,1968
- Morier,James Justinian,**A Journey Through Persia,Armenia and Asia Minor To Constantinople In The Years 1808 and 1809** ,London,Longman,Hurst,Rees, Orme and Brown,1812
- Morier,James, **A Second Journey Through Persia, Armenia, and Asia Minor, to the Voyage by Constantinople, between the year 1810 and 1816 with a Journey of the Brazils and Bombay to the PersianGulf**, London, Printed For Longman, Hurst, Rees, Orme, and Brown, Paternoster-Row; 1818.
- Reynolds, James, **Biographical Notices of Persian Poets; Critical And Explanatory Remarks.** by The Late Right Conourable Sir Gorge Ouseley Bart, London.
- R.C.Majumdir,M.A.Ph.D,**An Advanced History Of India**,London, Macmillan & Co.LTD,1958
- Sykes,Sir Percy, **History of Afghanistan**, London, R. & R. Clark, Limited, Edinburgh.

